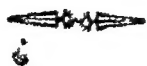


✽ جلد اول أشعة اللمعات في شرح المشكوة ✽

✽ تصنيف شيخ عبد الحق دملوی ✽

✽ رحمه الله الغني القوی ✽



الحمد لله اكمل الحمد على كل حال وفي كل حين والصلوة والسلام الايمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين هذه طريق الحق وصحي علوم الدين اما بعد بنك مسكين عبد الحق بن سيف الدين الهلوي المتوطن البخاري الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زاد مما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت روايت حديث از مشايخ آن ديار شريف چون توفيق وثايد الهادي د ستكبري كرد و در خدمت اين علم شريف در مقام استقامت بنشاند خواست كه كتاب مشكوه المصابيح را كه درين روزگار بسمت قد اول واشتهار موسوم است شرح كند و از فوائد آنچه كه در كتب قوم ديده و از مشايخ وقت شنيد يا با خط فائز و رسيد بطالبان برساند بعضي از اجله اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند كه اگر شرح آن بزبان فارسي واقع شود موافق نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع كرد در آن در اثناي مطالعه آن سخنان روي مينمود كه درج آن در شرح فارسي مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان را نيز كنجايش نديد پس در شرح آن بلسان عربي نيز شروع نمود تا چندان كه مراد و شرح فارسي و عربي معا تسريدي مي يافت آخر چنان گشت كه عربي چون اسب تازي بيشتر رفت و تمام شد و فارسي در نيمه راه ماند چون بامر ار نظر ناني بران مقيد شد و تبويض نمود و زماني ملديد بران گذشت و مسوده فارسي حكم نسيامتسيا گرفت باز امر شد كه فارسي نيز تمام كرد و در از سواد به بياض رسد و بروي كار آيد بكم الامور معذ و رآن قدر كه تسريد يافته بود به بياض آورد و در اتمام آنچه باقي ماند بود شروع كرد با الله التوفيق و منه الا تمام ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انك على كل شئ قدير و انت الغفور الرحيم و بيش از شروع در شرح كتاب مقلد مختصر در بيان بعضي از مصطلحات علم حديث شريف بقل ركفايت نيز نوشت * مقلد مه *

بدانكه حديث در اصطلاح محل ثين قول و فعل و تقرير رسول را كويند صلى الله عليه و على آله و اصحابه و سلم و معني تقرير آنست كه مثلا شخصي در حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم كاري كرد يا سنجي گفت و وي صلى الله عليه و سلم بران مطلع شد و از ان نهي كرد و انكار نه نمود و سكوت و رزيده و آنرا مقرر داشت اين را تقرير كويند و اين نيز داخل حديث است و نزد بعض قول و تقرير و تقرير صحابه و تابعين را رضوان الله عليهم اجمعين نيز حديث كويند پس آنچه منتهي بحضرت نبوت صلى الله عليه و آله و سلم كرد آنرا حديث مرفوع خوانند چنانكه كويند گفت يا كرد يا تقرير نمود آنحضرت صلى الله عليه و سلم يا كويند از ابن عباس آمله مرفوعا يا كويند رفع كرد ابن را ابن عباس و آنچه منتهي به صحابه كرد آنرا موقوف خوانند چنانكه كويند گفت يا كرد يا تقرير نمود ابن عباس و يا كويند از ابن عباس آمله موقوف با موقوف است بابن عباس مثلا و آنچه منتهي بنا بعين است آنرا مقطوع كويند و مشهور آنست كه موقوف و مقطوع را ابر كويند چنانكه ميگويند در آنرا چنين آمله است و بعض اثر بر حديث مه *

الاق

کنند چنانکه گویند در ادعیه مانوره و در دعای ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعضی حدیث را مخصوص
 بمحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام ماضیه استعمال
 کنند و رفع کاهی صریح بود چنانکه گفته شد و کاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که آنرا
 باجتها و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسمع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
 و آئینه خبیه و هتد این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین می کردیم یا گویند سنت
 چنین است این نیز در حکم مرفوع است و بعضی گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد * و صل *
 بسند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و کاهی بمعنی ذکر سندی و اظهار آن نیز اند و متن
 حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ را می از در حدیث از میان ساقط نکند و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث
 متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال و اگر یکی یا زیاد ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی
 سند و اوائل آن است آنرا معطل خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و کاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم
 اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از انصار در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است
 و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و نزد بعضی محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقهاء و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد
 جمهور و علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد
 امام ابو حنیفه و مالک رحمۃ الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال و ثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است
 و اگر نزد وی صحیح نمیبودار سال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر حدیث مرسل اعتضاد یا بدی بوجهی
 دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط در راوی باشد متوالی
 و پیهم آنرا معطل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاد نه پیهم بلکه از دو جای سه جا آنرا منقطع گویند
 و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است که آنرا ملّس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل
 آنرا تذلّیس خوانند و فاعل آنرا ملّس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را بنبر درواز ششبی که فوق او است روایت کند و
 لفظی که مرهم سماع است بیار و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و تلّیس مذموم و مکروه است مگر آنکه
 ثابت شود که وی تلّیس نمی کند مگر از ثقه و در این غرض فاسد نباشد مثل خفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت
 و ستر حال که سبب طعن گردد و تلّیس در لغت بمعنی عیب کالای پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام نیز آید و بعضی
 اکابر حدیث نیز تلّیس میگردانند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغناء شهرت حال نه از جهت این اغراض فاسد که مذکور شد
 و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقلیم یا تأخیر یا زیاد یا نقصان یا باطل راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان
 متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی و مصلحتی آنرا ملّج گویند
 * تنبیه * این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بآنند که جائز است اما از
 کسی که عالم باشد بعربیت و ما هر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بمخصوص عبارات و مقهورات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان
 راه نیابد و معتنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معتن حدیثی را گویند که روایت کرده شد باشد باین طریق و عننه
 از خوف تلّیس معتبر نیست بجهت اشتباه التماس ملّی که مروره و حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور
 همین است و بعضی متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطوع بود و بعضی مرفوع را مسند گویند هر چند مرسل و معطل و منقطع
 نیز * و الا اول * و صل * و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معطل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان

جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا نقایح پس اگر راوی آن ثقة نیست مرد و داست و اگر ثقة است سبیل در اینجا ترجیح است بزمید حفظ و ضبط یا کثرت عد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف مرد و راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر مرد و مرجوح و محفوظ و معروف مرد و راجح و بعضی در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نگذاشته اند و گفته اند که شاذ مرجه روایت کند ثقة و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیاید و بعضی نه ثقة اعتبار نکنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکور دانند و حدیث مطعون بفسق و بغیر طغفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحه فیها و معل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاضی است در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حدیث در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان و له منابغات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که مرد و حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شاهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پید کردن آن اعتبار خوانند * و حدیثی که در حدیثی است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام المضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کامل و تمام پیدا است آن را صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکور راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است نقطه و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بد آنکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال میمنه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است مگر اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد به مروت تنزه از بعضی خصائص و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات ذنبه چنانکه اکل و شرب و بازی و زوربول و شارب عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عامتر است از عدل شهادت و شامست مرعبل را و عدل شهادت مخصوص است بمراد بضبط حفظ و تقبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد در استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صد و ضبط کتاب ضبط صد روایت داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب بنگاه داشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادایه و صدق * و وجوه طعن متعلق بغدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آن است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعدل کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابتدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قال و مراد بدعت موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم به

علی غالب است و قطع یقین را بدان راه نیست فان ائکذب قل یصلق و اما اتهام را وی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدو روغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشد و روایت مخالف بقوا عد معلومه ضروریه شروع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه کوبند حدیث متروک او متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود و اما رات صلح و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لایح کرد و حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ند رت در روغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی موجود آید اگرچه معتبت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل بدعت دانند و اکثر استعمال بدعت در اینجا است و کذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نکردد حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقة هست یا غیر ثقة چنانکه کوبند اخباری رجال او خبری شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود بکرات آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه کوبند اخباری عدل او اخباری ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آن است که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود و را ثقة خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقة است و اگر اما حاذق بگوید مقبول است و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیز است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبه و تاویل نه بطریق جبر و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصلح لمجه و صیانت لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکلم است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاط آن است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر نه اینچنین بود قبول کنند مگر آنکه چیزی را روایت کنند که مقوی بدعت وی بود برین نقل بر مردود است و با لجمه علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدعت و اما او را باینکه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند چنانچه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقل و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدعت و اما رجاء عده دیگر احتیاط کرده اند و تروع نموده اند از اخذ حدیث از این فرق و هر کدام را نیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث از این فرقها بعد از تحریر صلح و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه به ثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند و الله اعلم * و صل *
 وجه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت در کم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم و هم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزد یک بیکر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در سماع و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یاد در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شده و حدیث است و اعتبار روی از وجه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما طعن بجهت و هم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن داله بران و دریافت علل و استنباط قاعده آنرا حدیث معطل خوانند و این اعمض علوم حدیث و ادق آن است و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شک است و او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمواهب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقل بین از باب این فن بودند نادارتقینی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین باب نیامد و کامی چنان بود که غیارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقل در رسم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت اوغالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مسامح بود یا صواب و ایقان این مردود

صورت داخل در سوء حفظ است و معتبر غلبه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد و حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاید گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جلالت و تمیز کرد انیک است از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نگرد و جلالتناسخه توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد یابد شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل * و مسل * حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة یحیی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آن است که اگر در یک موضع هم اینچنین اقل غریب است ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آن است که همه جا همین آمد و اگر یک جایکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت بر دو در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین بن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غریب است منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح میتواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شن و ذکر که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید لهذا حدیث غریب و بعض شاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی نزد آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است * و مسل * حدیث ضعیف آنست که یکی از این شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطایفا مغفود گردد و راوی بعد از عدالت یا عدم ضبط و استناد او با نقطاع متمم بود و بشن و ذکر و کثرت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متمکن گردد افراد و ترکیب و مراتب صحیح و حسن لذا آنها و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلة آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید برستی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آن است که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا مرتبه اعلاست و عدلی از اسانید در اینجا داخل اند و اگر منقول یحیی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است و لله اعلم * تنبیه * عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکال ندارد که حسن آناته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگوید که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از روایات و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است و نزد بعض حسن یا و این معنی او است که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول با آنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما میبیل الیه الطبع است بعید است * و مسل * احتیاج در احکام بخبر صحیح آنست که مجمع علیه است و هم چنین حسن آنست که نزد علمیه علمیه و آن ملحق بصحیح است در احتیاج اگر چه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن برسد آن نیز صحیح به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرد آتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الایمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط بیا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا بشن و ذکر و فحش خطا بود

اگرچه تعذر طرق داشته باشد منجز نکرده و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شایع که بر این صورت محمول
 خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که استحقاق ضعف بضعف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است **فصل** * و در
 چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعضی از بعضی است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری
 مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
 را بر صحیح بخاری و جمهور میگوید که این ترجیح با اعتبار حسن سیاق احادیث وجود و وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ
 کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در روضه و ترتیب و رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج
 بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان می رود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بل دلیل
 وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال و وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح
 صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کاینکه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه
 خواهند یا اخرج الشیخان کمیند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه در هزار و سه صد و بیست و شش است و با اجماع
 مذکور جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترنیچه منفرد است بآن بخاری پسترنیچه
 منفرد است بآن مسلم پسترنیچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترنیچه بر شرط بخاری بود پسترنیچه بر شرط مسلم بود پسترنیچه بر
 شرط غیر مسلم و بخاری نبود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد
 بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفااتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و
 عدالت و عدم شن و ذرنگارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیادترین است که در مقدمه شرح سفر السعاده گفته است و الله
 اعلم * **فصل** * احادیث صحیح منحصراً نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیجاب نکرده اند تمام صحاح
 و بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح * بخاری گفت که نیاورده ام من درین
 کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و
 تمحیض کرده ام آنچه نیاورده ام در روی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت
 یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در
 بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرورنگان شده است آنرا تلافی و استناده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین
 و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث
 غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین کتاب و گفته که درین عصر ما جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمه دین
 کشاده اند که تمام آنچه صحیح شد نزد شما از احادیث به هزار و مانند آن نمی رسد از بخاری می آرند که گفت یا دارم من از صحاح
 صد هزار حدیث و از غیر صحاح و بیست هزار و ظاهر این است که صحیح بشرط خود را می گفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب
 آورده با تکرار هفت هزار و بیست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف
 کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی
 زمین هیچکس را که نیک دانلد صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه
 پیش چشم او است و مثل صحیح ابن حبان شاکر در ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فہام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی
 از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از علای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک
 نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکان وقوعی اند از
 حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مشنا را حافظ ضیای مقل سی روی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده
 گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جبار و داین کتب همه مخصوص بصحاح

اند ولیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب یا انصاف رفته اند و قریب کل ذی علم علیه الله اعلم * و صلوات الله علیه
کتب بسته که مشهور اند در اعلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و نزد بعض
موطا است بدل این ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب بسته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح کلا غیر مزویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است
قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است
بگرداندن وی سادس کتب زیرا که رجال و محدثین و وضعف کمتر اند و وجود احادیث متکرره و شاذ و روی نادراست این مذکور است
مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و
ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیامده که موسوم بوضع باشد و با اتفاق محدثین متروک و مردود بود و الله اعلم و مؤلف در
دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حلبی کرده اما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی بهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم
ابوحنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق
* بحول بخاری * کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و
سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و برا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شد و بخاری بمنزل علم او و کتاب
او کشته و او را جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله و یغایز گویند زیرا که مغیره که جل او است مجوسی بوده و بردزبه سمت همان جعفی
که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافعی گویند و بخاری
پیشوا و مقید ای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصراً احادیث النبویه و ناشر
المواریث الحمدیه القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحال و بی انداز کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او
می در آمد میگفت بکنار مرا تا بوسه زنی و پای ترا یا طیب الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید الحدیثین و ترمذی میگفت ندیدم
مانند او و گردانیک است خدای تعالی او را زینت این امت و این مدنی گفته که و حدیثی که و ابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان و انا ترحدیث و حافظ توازوی و بعضی از علمای ایشان گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که به روی
زمین می رود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و ایقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدیث و وجود
قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع
از اصول نظری داشت و دید روی از ابرار را بخیار و از اهل روایت بوده و با این مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث
از اصحاب مالک و طبقه ایشان دارد و بود وی رضی الله عنه مستجاب الکعوات حتی که بارها می گفت که خداوند دعا
مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نکاهد و ما درین نیز مستجاب الکعوات بوده اند که بخاری در
صغیر سنننا کشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند و ما در وی بدرکاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه
السلام در خواب دید که با او میگفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا بار بار ز گردانید بسبب کثرت دعا و بکایت و وی در صباح آن
بینا برخاست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی
کتب ابن مبارک و کعب حفظ کرد و بر کتب اصحاب وای اطلاع یافت و نکاه بدر او مع والده و برادر او را تسبیح برد و در سن هزده
سالگی کتاب قضا یا صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا ریج کبیر تالیف نمود
و در شب های ماهتاب مینوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلت متعدد ببلاد اسلام نموده منقول است از وی که گفت
و بار بمصر و شام بجهت استفاذه حدیث رحلت کردم و چها بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا
نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بگونه بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد و شش روایت حدیث دارم و کما بت حدیث
از ایشان کرده ام و درین علم و غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طایفه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب

او و بعضی تلامذه او هستند که از ایشان نیز بجهت فرائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرد روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون المجلدات کمالا حق یکتب عن فقه و عن هونیه و عن هود و نه و خلائی کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزيمة و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در رعایت قبول بود پالی که از پدر بصیرت بر وی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدیق بر فقرا می نمود و طایبان علم حدیث را رعایت بسیار می کرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بد و بادام یا سه بادام می کرد و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطباء گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمالغ شربت با نان اختیار کرد مودیت که نوبتی در نماز بود و زنجیر بقد نوبت او را نیش زد و نماز را قطع نمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کماله و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیلین فی الصلوة و قراءه خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربة و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فرائد ذکر با عه بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نمائند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جمیع مذهب نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و از زمان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث مرجع و تالیف کرد و کمبود بوجرد آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقران مخلوط شود و در یاد و النظر اشتباهی و التماسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث را اختیار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروب و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علیحدّه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود مؤطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملك بن عبد العزیز بن جریر بن عجمین اول مضموم و در شام ابو عمرو و عبد الرحمن ازاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از این هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کمرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و بعضی تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ کدام از این مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمییز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرّد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث کشت او را بر جمع صحیح و از وی مودیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت ایستادم و مروه بردم من است و آن هو و را باد میکنم و مکس را از روی مبارک روی میروم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و مؤکل شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بشهرت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششم هزار حدیث تحریر نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و کونین بخاری در مذمت شائز ده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و مردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجید الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در دنیا و در کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و در رکعت نماز گزارد و بروایتی آمده که عمل با ب ززم می کرد و در رکعت نماز خلف مقام می گزارد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و این عملی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرد که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقلید رسانیده و هر ترجمه که

می نوشت و در رکعت نماز می گزارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در مسجد الحرام بوده باشد و در مدینه مطهره آنرا به بیاض برده و از منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بران گذاشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که اخذ این را بران حضرت عرض میگرد و نیز چه او را یقین میشد از حضرت و صلی الله علیه و سلم در واقع یا باهام مجاز و مرخص میکشت می نوشت و الله اعلم و ابو زین مروری گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زین چرا کتاب مزاد من نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعضی علمای عظام آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و فریاد می کرد که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و بجهت و رعنایانند که کتاب از در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که انصح الکتاب یعنی کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری منع التعلیقات و لشرا و التاویلات مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن و هزار و شصت و بیست و سه حدیث است اتمی و در اینجا میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز هست و الله اعلم اعلمی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشایخ و علمای ثقات از برای حاصل مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برآی صحت و شفا و بیماریان و در مضائق و شدائد خوانند و اند و برادر رسیده و مقصود خود را در ریافته اند و آری مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث به ترتبه شهرت و استغاثه رسیده میرحمت الله بن محمد از استاد خود میباید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شد و مهم بکفایت آنجا رسیده است و میان علمای این معنی بسند شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شئی نخوانند و اند الا که نجات و کفایت از آن شدت حاصل شده و در هر گشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نیز دقتات بنبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده که ذکر قصه وفات بخاری رحمه الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک نرسج برای او استقبال کردند و قباب و خیام دران یکفرسنگ برای او زدند و در راهم و در ناوبروی بخارا ساختن پس آمد تی در بخارا وجود و بیشتر با حدیث و افادۀ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حیل حکم بخارا را بران گذاشتند که بخاری را استماع نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را میا و قاسم آن در کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمی گردانم علم را و نمی بزم آنرا بد رسای مردم اگر او را حاجتی هست بپیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در رسای من و علم بیشتر و روایتی آنکه زالی بخارا است عانمرد از بخاری که مجلس خاص بنا و ولد او معین سازد که دران مجلس خبر ایشان نیاند و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمی توانم که قوهی را درون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منبر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از یزد آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلاد که باری درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارحم ما قتل و نفي به في انفسهم و اولادهم و افعالهم خداوند بنمای ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتیای ایشان و اهل و اولاد ایشان بحق تعالی دعای او را در شان آنچه قبول کرد ماهی ازین امر نکند شته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شد و بعزل والی و بآنکه زیرا بود از کوش ماده نشانند و کرد و در شهر کرد دانیلند و اندامیکر و دل که موی بد کار اینست و در زندان حبس

کردند تا بعد از آن جمعی از اعیان که باری برانقت کرد و بدو دلت هر یکی به بلای گرفتار شدن که ما دۀ عبرت خلایق گشتند * شعر *

لله قوم اذا حلوا بمنزلة * حل الرضا ويسير الجود ابن ساروا * نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بمسرقند رسید اهل مسرقند مکثی با و نشستند و از وی استدل نمودند که بمسرقند آید بخاری بجانب مسرقند توجه نمود و چون بقریه خرتنگ رسید که نزد یک مسرقند است معلوم وی شد که اهل آن بلای اختلاف دارند در یون و فدران بلایه را اینجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شنی از ملاحظۀ اختلاط خلایق و اختلاف ایشان و خوف وقوع ذر فتنۀ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تمییز دست بد عاگرد داشت و گفت اللهم قد صاقت علی الارض بما رحبت فاقبضني الیک خذ اوند تنگ آمدۀ زمین بر من جا این فراخی که دار پس بزدار مرا و یکش سو میخورد پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعين و مائه ببلایه بخارا و وفات وی شب شنبه غره شوال سنه ست و خمسين و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابوبکر بغلادی پسند خویش از عبد الواحد طراویسی نقل میکنند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد و گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظار محمد ابن اسمعیل بعد از چند روز خیر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقع دیدۀ بودم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نقل است که چون ویرا دفن کردند رائحه طیبۀ از مشک از قبر او میدید و این رائحه مکثی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه مغاک بر تربت او پیدا شد پس مردم پیچۀ از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پیچۀ می بردند و همان رائحه می شنیدند و تأمل تهای مدینه آن رائحه باقی بود * نظم * چرا که تو بکل ری و برداری پی * کل روید و لاله روید اندر ته وی * کالی بهشتین در من اثر کرد * و گز نه من همان خاکم که هستم * احوال مسلم * ابو الحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد الغشیری نسبی و نیشاپوری و طنابرسکنا یکی از علمای اعلام است و حفاظ ملت است و درین حبش مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکی از متقیان و میوزان این علم شریف بوده و قدوة و عملۀ و راستا نذر داهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث با نظر و اکتاف و امصار و اطراف عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیره و در ری از محمد بن مهران جمال بحیم و از ابی غسان مسمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمة و قتیبی و غیره و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرده بگذارد چند با روایت حدیث کرد و روی و روایت حدیث کرد و اند از وی طائفۀ از مشائخ و علما و حفاظ عصر او که در رجۀ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که حصر و اجصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمر و بن احمد بن حمدان حیرت گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم که کدام یکی ازین اهل علم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم و همین کلمه گفت پستگرفت یا با عموگامی غلط می کند بخاری در زامل شام و ذکر میکند در جای یکی از آنها را بکنیت و ذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن ذکر کنند و اما مسلم کمتر واقع می شود او را غلط و خطیب ابوبکر بغلادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راست میرود برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخش مت وی بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بر وی و در رقتنی گفته که اگر بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و با جمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و بقیه نسلان آنرا از است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب از در کتاب خود

متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که با و منسوب نمآخت و در صحیح خویش از روایت نگزیده و الله اعلم و اعلم اسانید مسلم آن است که میان او و بیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب از همام متحد ثین و کتاب تفسیر و کتاب من لیس له الا را و واجل و کتاب طبقات تابعین و کتاب محضر مبین و شیخ مسی الد بن انوری در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از سر تحقیق و امعان نظر تا مل کند در صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن بیافان و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدریق و انواع و روع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و اخصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بدانند که او مقتدا ای نبیند است که هیچ لایحق بعین از او بد و نرسیده و کسی که مساری بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نزد جمیع علمای کتاب وی تلو کتاب بخاری است در رخصت و منانت و نزد بعضی از مغاربة کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری اما آن از خبثت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح با صحت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بر آن دأراست که اتصال هند و عیالات و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شن و ذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی و اشد و اذات مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلخ نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه * احوال مالک * ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشو و مقتدا ای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة ما مونا و رعا فقیها مسند ثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زمری و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و بحجی بن سعید انصاری و زمری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان بن عیینة و او زاعی و شعبه و لیث بن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلأق و بیسمار و طوائف علما از وی سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینة لدنصب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حلق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ماتحت ادب السماء اصنع من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالک که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامد و از من فتوی نکرده و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بد رساری مالک آمدی جاویده خود را گفتی که برو پیوس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بپیر و ن آمدی و جواب فتوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشانندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و بخود را مطیب و منطف ساختی و وساده بنهادی و دیوای و سادۀ با هیبت و وقولیه نشستنی انگاه دست روی دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنو اند و آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضه رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد مالک بدین وی رفت چرن ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با انجام رسید مالک خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدا ای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و هارون از و سماع حدیث کنند منت از و بر ما است مالک بکراهیت در وی تکریمت و گفت مه یا امیر المؤمنین لاتضع فی عزة شیء رفعة الله العلم یرتوی و لایاتی یعنی بکنار و روست میکردان عزت چیزی را که بلند کرد انیل آنرا حق عز شانۀ علم چیز نیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی آنکه اعزک الله علم از بیغمبر که اصل و قبله شما است ناشی و پیدا شده بر شما است که آنرا عزیز دارید هارون با نصایف در آمد و گفت صدقت ایها

الشیخ کان بهذا مغفرة متي فاستقرها علي وابتعت كفتي ابي بنو ابين هرومي بلغزشي بود كه از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بكنار آنرا از من
پس امين و مامون را يك رساي مالك فرستاد و مالك اينها را انگاه بار داد و كه ديكر طالب علمين را و عمل ران صف نشاند و كه
ديكران را آورده اند كه بارون بر مالك زري فرستاد مالك بخت متكرران خود گفت كه اين مثل را انگاه دار ب و خرج كنيد بعد ازان
بارون مالك گفت كه اگر تو با ما موافقت كني بود در صحبت ما باشي كتاب ترا مشهور گردانيم و رواج دهيم و همه را بخدمت تو و موافق كتاب
تو بياريم مالك گفت حاشا اين كتابي است كه من اينكه از علم و دانش خود جمع كرده و فراهم آورده ام و شايد كه در انجا خطاها كرده
باشم و ديكرى داننا تر از من باشد گزيرگان را بخدمت من آوردن چه معنى دارد اما آن مبلغ كه اميرالمومنين فرستاده تياراست و امانت
نماده پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاده بارون اعتقاد نمود و مبلغ نكرت شافعي كويد ديدم بر برد رساي مالك اسبي چند از
اسبان خراساني و بغله چند از بغال مصروف بملته كه نيك بودم هرگز بهتر از آنها و بر سميل تعجبت باري كفتم چه نيكومي نمايند اين
افراس و بغال گفت يا ابا عبد الله اين مدعيه است از من بسوي تو قبول كن آنرا كفتم پس از اينها يك دايه براي خود نكاه دار تا ملواري
گني بران گفت من شرم مبدارم از خدا و تدب تعالي كه بر زميني كه تربت رسول صلى الله عليه وسلم دران باشد سواره بران روم و مالك
در تعظيم و محبت مدينه رسول صلى الله عليه وسلم با قصي الغياث كوشيد و هرگز از مدينه بيرون نرفت الا يك بار براي حج و مدت
عمر در مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در روضه شريف درس گفت رحمه الله ولادت وى سته خمس و تسعين از هجرت نا احدى و
تسعين يا اربع و تسعين و ياسبع و تسعين و وفاتش در سال صل و مئتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب **☆** احوال شافعي **☆** هوا بوعبد الله محمد بن
ادريس بن الجباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن غيبيل بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشي المطلبي ويرا مطلبى
براي آن كويد كه جدا علوى او چنانكه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف كه اجل بيغمبر است صلى الله
عليه وسلم و او را نصبت اجل و شافع كرده شافعي گفتند و نصبت بسوي بد ين لفظ كنند و كويد كه ما در عبد يزيد بن هاشم دخترم هاشم
بن عبد مناف است كه جد آن حضرت است صلى الله عليه وسلم و ما در شافع خلك بتت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد
كه والده اميرالمومنين صلى الله عليه و كويد كه ما در شافعي ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن يزيد بن الحسن بن علي بن ابي
طالب پس امام شافعي را باين جهات نسبت به نسبت نبوت ثابت باشد و آورده اند كه شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت كرد و در
محال كه جوانى رسيد بباليد بود و پدر او در روز زيد صاحب رايت بنى هاشم بود از جانب اهل مكه اسير مسلمانان شد و فديت
بخوديش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعي در غزه بود و بقولى در مستقلان بود و بقولى در منى و او را بمكه بردند و نشو و نما در انجا
يافت و بسوي هفت ساله بود كه حفظ قران كرد و چون ده ساله شد مواعى مالك ياد داشت و فقه بر مسلم بن خالد كه دران زمان مفسر مكه
بود خوانده و چون يازده ساله گشت علمائ عصر او را اذن فتوى دادند بعد ازان رحلت بدينه كرد و ملازمت مالك نمود و از شافعي
منقول است كه در ابتداى امر من اصيل بستم بود بشعر و بيمارى و رزدم آنرا تا رسيدم بهايه كه بونيايد بمثل آن بايه مكر و حفظ
عظيم روزى در سايه خانه كعبه نشسته بودم و هيچكس نزد من نبود از عقب خود شنيدم كه كويد مى گفت يا محمد عليك بالفقهِ
و دما الشعر و هم از من منقول است كه پيش از او ان بلوغ بيغمبر را صلى الله عليه وسلم در خواب ديدم كه ما من فرمود يا صبي كفنم
لبيك يا رسول الله فرمود از كن ام قومي تو كفنم از قوم تو فرمود نزد يك من آي و دهن بكشاي چنان كردم پس آب دهن مبارك خود
مقل اري گرفت و بر دمان و زبان و لب من فرو گشيد و فرمود امض بارك الله فيك ديكر بعد از اين واقعه در من لستنى و حظاى
در حديث و در كلام عرب واقع نشد و كفت چون نزد يك مالك رفتم مالك كلام مرا شنيد ساعتى نظر بجانب من نمود و مالك را فراسني
بود بر سبل كه نام تو چيست كفتم محمد گفت يا محمد بپوش و بپوش از خداى تعالى و از معاصي مجتنب و مستور باش بد رشتي كه ترا شانى
عظيم دست دهد در ميان امت محمد صلى الله عليه و سلم پس من تى ملازمت كردم او را تا از تحصيل علمى كه نزد او بود فراغ حاصل
گردم و چون اجازت سفر از خواستم در حال وداع با من گفت اى جوان بد رشتي كه خداى تعالى در دل تو نورى الفا فرموده است
پس اطفا مكن آن نور را به ظلمت معصيت و شافعي روايت دارد از مالك و سليمان بن عيينه و عبد العزيز و را و روى وغير هم خلق

کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل را به ثور و زمینی و غیر ایشان خلائی بمیان آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و در سیال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وی جمع شدند و اخلاص حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از آن بمکه یا رگشت پس نوبتی دیگر بغداد رفت بعد از آن غزیه مصر گزند و بتدریس و نشر علوم مشغول شدند و کتب جدید در آنجا تصنیف نمودند و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متنبی و زیادت بر آن احمد بن حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم نامحلولیست رسول را صلی الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا بلاشک نیستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز در شافعی در نیامده ام الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استغاده می کرد و احمد در عقب نمازها می گفت اللهم اجعل فی ولوالدی و لیحمدهم و یراد پس الشافعی و می گفت شافعی مثل آنجا است مبرور را و ما بنده عاقبت است مورد م را و گفت شافعی سال است که شب نیک را نیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که نجیب بن معین که را بس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است تو یا احمد که با کمال علم و زهد پیاپی در بر زمین بغله شافعی میروی احمد گفت اگر دوست مندا شتی تو علم و فقه را تو نمی پاد می رفتی بر بسار بغله ابو * بیت * هر که دانش نباشدش روزی * نیک دارد و دانش آموزی * محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یک شب از روز حفظ کرد و از علمای وقت و مدح و نوائی بلیغ بوی و نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و وجود در راه و فراست و شبها عتد و حسن اخلاق و کرم و وجود در سخاوت و مروت در حقه کمال داشت و از ابو محمد خواهر زاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار بغیر نمود تا جاریه وی برای وی چو غر و روشن می ساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه می خواست بعد از آن می گفت چو غر بردار پس به تنگ و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد بر سید نیک که از رود مصباح چه اراده می کنی گفت در تاریکی ذکر جلای بیشتر دهی و از کلمات او است رضي الله عنه اسعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من و عطاء خا سراق قل نصیحه و زانم و من و عطاء خلا نبة قل نصیحه رشانم و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیمتهم حسن الخلق و جلالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس و برادر آخرت ولی نباشد با اتحد الله و لیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید یا شافعی گفت بمن رسیده است که تو غلبه بکاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم ماده طمع در مواالد احباب هارون گفت و اما بیت القصیده و زوی گفته آنچه علما از نیت دهند فقر است یا تقاضا است و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهل اضطراری آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صبح کرده و چه خال داری در جواب وی گفت صبح کردم بر صدم از تحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی زیر صددا شاه مینان جام موت و نه بد بها می کرد از خود رسیدن و بر خداوند تعالی و اراد شدن بعد از آن در گریه شد و انبیا چندی خوانند در رجای مغفور مغفور است الهی و جان داد و لاد تش در صلب و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلح ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر ملنون گشت بقراة مصر و قبری بها مشهور بزار و بشوکت به رحمة الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان بن ابراهیم بن زینعه بن نزار بن معد بن عدنان بشما و بمقل بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و یاشنا خنده شد صحیح از سقیم و مجروح از مجمل نشو و نما در بغداد با فقه و طلب علم در تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از سیاح حدیث از مشائخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سنن عابلی و بسام حنبلت از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشائخ بلاد مذکور و نموده و را به دار یزید بن هارون و نجیب بن سعید قطار و سیفیان بن عیینه و شافعی و خلائی بسیار و و را وایت دارند از مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زریعه و ابوداؤد سیستانی

و غیر ایشان را بتقی بن زامویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجت است میان بخداوند و بنی کان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از گفتاد بیرون آمدیم و نگذاشتیم در اینجا احدی را که اروع و اتقی را علم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن شعیب دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مگر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بود و روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از زیاده از فصل و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سیستانی منقول است که گفت میبایست با احمد بن حنبل میبایست آخرت است و یاد هیچ چیز از او نبرد نیا در مجلس در نبودن آوردند آنکه احمد بن حنبل بقر اختیار کرد و مفتیاد سال برون صبر نمود و هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد بعد بن موهی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر و سرخ بار کرده ببغداد فرستاد و آن وی از آن مجلسه کیسه زر که مبریکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث خلال بمن رسیده است بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مراد هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد **§ شنبه §** کمرچه کرد آلود فقرم شرم یاد از دستم **§** کرباب چشمه خورشید دامن ترکم **§** و از وی در باب صبر و توکل و اسغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بد رجاء علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمه الله علیه رحمه واسعة کافیه **§** رباعی **§** دست و دل ما در چرخه تپی ترخوستر **§** و ازادی ما در چرخه خوشتر خوشتر **§** عیش خوش مجلسانه یک چشم زدن **§** از عشرت صد هزار قیصر خوشتر **§** از بودا و دسیستانی منقول است که گفت در ویست ششمن را از کبار منافع حدیث دلت یا ششم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیانتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چندان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیدم گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئیها **§** علی بن المدنی گوید در اصحاب ما مراجع دین پیغمبر را صلی الله علیه و سلم احفظ از احمد بن حنبل نیست **§** عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم بنزل فصاحت **§** بن مفضل حاضر شدند و گفت آمد آید که دانا شوین و حال آنکه در میان شما نفی پی نیست و در ایساد و مذمت ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند فقیه ما عت حاضر خواهد شد پس چون بد و من پیدا شد گفتند تحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگویند و از او دید گفت بگذر و با دشمن گفت مکروه می دارم که پا بر کردن مردم نهیم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جملۀ فقه اویکی است انکه گفت کشاده ما زید برای او مجلس را پس کشاده ما شدند و او را و در او خود نشانند و بوزن مسئله التا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگر بر محمد و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و از جواب می شنید می گفت ابو عاصم گفت این از ان مردان است که بر روی ما در بایرونند از آنکه بر روی زمین می روند و از اقوال هیچ و امنای بر اقصی علوم امام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة الارباب قطب الاقطاب فردا عذاب غوث اعظم شیخ مسی الدین عبد القادر رضی الله عنه و از ضاحا مل مذهب و تابع اقوال او است و در **§** بهجة الخمرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی من سب الشافعی و احمد بن حنبل را زینجا غایب می شود که آن حضرت را اجتهاد می بود که موافقت داشت بیک ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در مستابله واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در رابع اوستین و مائت و رفات او هم در بغداد اجدی و در بعین و مائتین مات رحمه الله يوم الجمعة و تمة الضحی و دن بعد العصر **§** احوال ابو داود سیستانی **§** ابو داود علی بن اشیع بن اسحاق بن بشیر سیستانی یکی از انجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را در یافتن و اخذ و تسهیل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم روایت کرده اند از وی و بر روی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلل و غیر هم و ابو داود و در دین و جبره ساکن بوده و به بغداد و آملی و مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد

کرده و اصل آن ناحیه را روایت سنن ابوداؤد و ترمذی و هروغ کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استخفاف نمود * از ابی داؤد منقول است که پانصد هزار حدیث زهد و تهجد و غیره از مشایخ در قید ضبط و محیطه کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار بیرون آورده ام و در آن کتاب چهار هزار و ششصد حدیث ایوان کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن استی و آذ می را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهارصد حدیث کافی است * اول آنها الأعمال بالنیات دوم من ضمن اسلام الموع ترکه ما لا یعنیه سوم لا یكون المؤمن مؤمنًا حتى یرضی لآخره ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشبهات الحدیثه و ابو بکر خلل در شان او گفته که ابوداؤد بیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصا و در صهارت درین حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابوداؤد کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و ابوداؤد منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد کرده ام که علما حدیث اجماع کرده یا بشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزدی می نیا شد از کتب الاصحاف بعد از آن کتاب ابوداؤد احتیاج نمی افتد او را پیچید و در احکام مجرد جزوی کمی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند کشت در میان مردم مثل مصنف که تبتیح می کردید بآن و فحاشا لهت نمی کردند آنرا و موسی بن عمار و بن کویک ابوداؤد در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابوحاتم بن یحیی در شان او گفته که ابوداؤد یکی از مقنن ایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و تقوی و ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بوده * احوال ترمذی * ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید امام علیه الصلوٰه والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و میروار در حدیث و فقه ید صالحة است و کتاب جامع و دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تمجید و درین فن و مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده در ذکر علل خلایف و تصحیح و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و من للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبہ بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن یسار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از روی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد مجبوری و هیشم بن کلیب و گفته اند که در اسانید و غیر فلاخی هست و یک حدیث در سنن ابو ابن جابر دارد و آن این حدیث است که یأتی علی الناس زمان الصابر منهم یؤدی نیکه کلقا یضی علی الجمر و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابن و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف او است و آن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میام و بر کات بسیار و بیشتر دارد و خوانند بآن برای جامعیت مجرب با کابر است و ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم * احوال نسائی * ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قد بوده بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل و معتبر بین العلماء در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان بخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و نهی ساختن بحجتین بنون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرا و زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح مجرب پس حجتی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معتدل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود و چون محمد ثاقب کویتن در اثناء النعمانی مراد ایشان حجتی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گفته که گویند کتب ضمه یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و جامع ترمذی و میثقی نسائی خوانند اما کم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابوی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین افضل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از نیک و بار که گفت ابو عبد الرحمن معتدل است و نیز هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی بینی که در سنن

مقبولش را روایت از حارث بن مسکین با این طریق می‌کند که قرط علیه و آله را سمع در روایت از وی نمی‌گوید حد ثنا و خبر ناچنانکه در روایت دیگری از مشائخ خود می‌گوید و گفته اند سبب این طریق روایت کردن از آن است که میان حارث و نسائی خوشنویس واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در همین مجلس حدیث حارث در گوشه پنهان میشد چنانکه حارث او را نمیدید لیکن او را زواری شنید و از وی استماع حدیث فینمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دار الذکبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث می‌گویند از شیخ عبد الله یا فغی منقول است که در تلمیذ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتداي زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بمیار او از حدیث و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر به مشق آمد و اصل آن ناحیه نوبتی در مسجد یا او گفتند چه می‌گویی در حق معاریه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت امیر صی معاویه ان بخرج رأساً برأس حتی بفضل و روایتی آنکه گفت نمی‌شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شبع الله یطنه پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بکسر متیها کردند و چند آن زدند که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر مله بردند و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری بر فت از دنیا و روایتی آنکه بگفته بودندش و از آن جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفار مرده مدفن گشت و هم یا فغی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اصل البيت علیهم التحية والسلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی‌نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف آن بود که چون درد مشق در آمد من مردم آن ناحیه را متصرف یافته ام از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را برادر راست آورد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک روز و زوزه میل داشت و یکروز افطار می‌کرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم می‌کرد و وری آن سوار می‌شد و نیز می‌داشت و ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربيعي مولاهم القزويني یکی از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه و محتج به است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در حلیت نمود در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیة است که بین العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون محدثان حدیثی را گویند رواة الجماعة مراد این است که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواة الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه و اینچند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بر وی و بر کتاب وی از بنحیث طعن و عیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیثی است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و میمیره شخصی بود از واضعان که آنها را وضع کرده و ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و دقتاد و سه بود احوال دارمی ابو عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام العمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفظ والمسنن بین است باز هم و روع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث است و روایت دار دوازده بن ماجه و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثان مثل مسلم و ترمذی و قرقمائی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن حنبل را از ابوالمنذر رد جواب گفت نمی‌شناسم او را بتحقیق که در ورود از کشید غیبت برادران ما از ما فوا کیرید عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید بنی که گویند حفاظ در دنیا چه ارادند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اطلی و اقرب اسانید او آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او با این طریق مروی گشته و ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنجم اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گویند ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن

خمس و متین، و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت از عالم و نمود در رنجیه مبارک وی مکر چند موی صغیل و غالب بود بروی سکنه
 و در قارد رنجت و در جمیع احوال و منزله بود از تعصب شا نعت و متصف بود با نصاب و نقل میگرد و رکتب خود از اقوال اصحاب
 بر حقیقه و متصف بود بتصرف و اعتقاد مشائخ بعد از آن مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قلل خلیل را باز بوطن آمد
 و بیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چها دهم شهر رجب سنه ست و هبعین و همتائه و هم در شهر
 خود در فنون کشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوزی کنیت وی ابو الفرج است و نام وی
 عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصلی یقی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرجة الجوز می گویند
 و می کرد پدر وی کار و روئینه کوفی عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سایر
 در تاریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد
 بمشکلات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آن است که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل ابو بکر و علی
 رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند
 زوی من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت مکر و نموده گفت افضل صحابة رسول الله صلی الله علیه
 و سلم الذی بنته فی بینه این سخن گفت و بدو رفت تا کشف مرئیند اینچنین ذکر کرد این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود
 و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که النا صرک بن الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمنصب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش
 پدران خود از ابن جوزی پرسید من افضل الناس من بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام
 گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در اینجا در نمبت و وضع با حادیث و حکم کرده است
 در وی بر بسیاری از احادیث پیچرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع
 بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع با حادیث و ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او
 در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت النا صرک بن الله و این جوزی را کتابیست مشهور رسمی بتلبیس ابلیس بیان
 کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفة
 صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبه حال و طمع سکر و نمبت کرده بزبان
 این طائفة علیه را بسجده و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را معطر ساخته است بکلمات غریب و حکایات عجیب
 ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی از این راه در آمده و مغرور و خست و وی اگر چه سوگند می خورد که
 غرض من اظهار علم و تأیید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال
 در رد و تشیع دالت برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از متکبران این طائفة علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و میدانی
 احمد رزوق گفته است که تحت پر کرده اند نا صحان از این کتاب وی که مورد سوء ظن است بر کبار مشائخ و گفته که ولی الغز شها
 و زلتهمی باشد از جهت عدم عصمت و غلبه حال و ما بقه تقدیر و لازم است ستوزلات ایمة و مغرور و کبار و اگر بنا کنیم
 بر مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بران مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کنند بی تعیین بر قائل زیرا که متوزل ایمة واجب است
 و انصاف در حق لازم و د یافتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد متلون و این طریق اسلام است و اهل تعلم و بتحقیق جواب
 داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و افراط کرده است در شان این طائفة و انکار کرده است ایشان را بچوا بهای شافعی از جانب قوم
 بدانچه جمع میکند میان طریقین و صلاح میدانی بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است آنرا شیخ امام اجل عقیف الدین
 عبد الله یافعی در تالیف خود و میدانی احمد بن رزوق را کتابیست دقیق متین مبین معنی بقوا علی الطریقه فی الجمع بین الشریعة
 و الحقیقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتیاف کاتب حر و ف را تعلیم گردان
 کتاب و اجازت داد بر وایت آن میدانی الغیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مما نکل آنرا در رسائل

خود خصوصاً در رساله مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق و با لجملة بود این جوزی عالم فاضل و لکن مغرور شده
 بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعسف غلیظ خشن عا فاه الله و بعید بود از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تیراز
 همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن
 عقیدت بایشان و سلوک می کرد بآن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اما ذاتاً الله من ذلك تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب
 در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیران از بلاد و توشیح و تکمیل نمیکرد آنرا بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است
 این حال از وی جیل و غرور و بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کاعل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض طی المستقبلین فیوضه
 و فتوحه در فصول هتة که از تصانیف ایشان است در ذکر این جوزی بتقریب قمری آمده اند که هوالشیخ الحافظ ابو الفرح عبد الرحمن بن
 علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن جوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم در ریاضت و پنجه تصنیف کرده
 و بود مرا و را قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد در سنه ثمان و مسمما ثة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین
 و مسمما ثة و بیرون آورده شد از زندان و واسط و پنهان مانند در نهانخانه پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب
 الاولیا و تاج المفاخر و بیعت انکار این جوزی مذکور بر شیخ و بر غیروی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله
 خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بحسن کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان
 مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت میماند این جوزی از سخن و انکار وی بر مشائخ و علمای باطن پابنده و سلامت مینماید
 متلبس و متجلی بخلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تد ریس مدرسه مستنصریه و امر طائفة
 از حنا بله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله علیه و امعة و کاتب حروف کوئند صلح الله شأنه و صانه عما شأنه
 که دیدم من در حرم شریف مکه را و ما الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر این جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین
 عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید بر داشته بودند و را بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ
 عفو و صفح و تاج از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر در رضی الله عنه از وی و در کتبت از جریمه وی پس رقم من بر سندی الشیخ
 عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از این جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله
 علی ذلك و فرمود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و شان
 او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نکاهل را در از این و فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه
 نداده است غیر او را از مشائخ نسأل الله العافیة و العاقبة بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و یکویم
 الحمد لله تمامه افراد حمل از هر حامی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت
 و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخدا و را و راجع و آئل است بر وی و مخصوص است بذات اقدس وی که
 نبخشند جمیع نعم و پرودگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کالات و مغیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق
 دهند ایشان و اقتدار نبخشند سمکنان اوست و با قطع نظر از وجود حمل کوئند کان و متایش کنند کان حمل وی سبحانه بر ذات
 کامل الصفات خودش در کلام قدیم و بهت آبات و اظهار کالات و فاضله آلاء و مهابغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن
 چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم غیر علی خود را واجب شد امتثال این امر تمدن و زبان بحمد و ثنای
 حضرت وی کشودن پس گفت مصنف حمد و نستعینه و نستغفره حمل می گویم با مجموع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات
 جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام و الافعال را و چون حصول این شان و تسبیح و تکمیل آن بغایت
 عظیم و خطیر است یاری میجوئیم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نمائیم از حزل و قوت خود و طلب آموزش
 میکنیم از وجود نقصان و تقصیر و تحریر و تقریر آن را و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کاه صلیت حق را
 شاید نظم اگر زایل و آخر تمام جمع آید که راه شکر خدا عز اسمه پویند باتفاق در جستجوی آن بزنند با اجتماع ره

گفت و گوئی آن جویند * بصد هزار زبان کر کنند ممکن نیست * که حاصل و شکر کین نعمت خدا آکویند * و نمود با الله من شرور
 انفسنا و پناه میگیریم بخدا از بدی های نغمهای خود ضمن سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حاصل ذات مقدس است
 با شوق زیاده و کثرت خلق و اثبات حول و قوت نفس یا تکلم و اشتغال بغير حمل و عیاس متعم حقیقی با تو اتر آلا و دوام نعم
 یا تصدی برای تصنیف حدیث یا تصور در تصحیح نیست و اخلاص طوبیت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری
 یا تکلم بباطل و لایعنی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تیارن در عبادت و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من پیده الله
 فلامضله هر که راه نماید او را خدا عز و تعالی نیست هیچ کمره کننده مرا و من یضللہ فلامادی له و هر که کمره کرد اند او را وی
 تعالی نیست هیچ را نداننده مرا و او را این کلام اگر چه خیر است از بیان واقع و اثبات توحید و تفرّد حق در هدایت و اضلال در معنی
 طلب و سوال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی تویی راه نماینده و کمره کننده و جز تو کسی نه پس
 عطا کن ما را هدایت و نگاه دار از ضلالت که تو قادری بر هر چه خواهی و تحقیق آن است که هدایت در معنی دارد یکی راه نمودن
 بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آنرا و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت
 را شیطان و احصاء در راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و اینکار حضرت حق سبحانه است و از غیروی نیاید
 و چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در روی تشهد نبو دمانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفائده آورده مصنف
 شهادتین را و گفت و اشهد ان لا اله الا الله و کواهی میدهم و اخبار و میصایم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش
 غیر آن یک ذات که متصف است بجمع صفات کامل و متمزه است از سمات نقص و زوال و حده لا شریک له در آن حال که تنها است
 و نیست انبیا و مرورا شهادة تكون للنجاة وسیلة کواهی دادنی که باشد مرسد کارپرا از آتش و وزخ و از عذاب و عقاب بعد و منقطع
 خداوند تعالی سبب و دستاویز و رفع الدرجات کفيلة و مریبلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را خدا من
 ریزد رفتار و آن شهادتی است که بصدق و اخلاص و موالات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز
 آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و آوردن صیغه جمع در رحمت و امتعانت و استغفار و
 لفظا واحد در شهادت بجهت آنست که در اینجا ملاحظه کثرت و رؤیت الاء و تقصیرات و ذنوب و کشف صفات است و اینجا محل
 مشاهدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است
 بر سبیل جزم و قطع از مری و وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف این معنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف
 حمل تا موافق و مطابق بود بکلمه ابراهیم و اشهاد ان محمد عبده و رسوله و کواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده
 اوست لتخلق الی بیعته و طرق الایمان قد عقت آثارها آن محلی که صفت او نیست که بر آنکیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای
 ایمان ناپدید و نیست شده بود نشانهای آن و خبت انوارها و فرونشسته بود روشنیهای آن و وهمت ارکانها و سست و بی بنیاد گشته
 بود کرانهای قوی آن و رکن بضم ک را نه قوی هر چیزی کفائی الصراح و جهل مکانها و نادانسته و پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق
 ایمان تواند که انبیاء و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و متابعان ایشانند از علمای دین و سالکان طریق
 یقین و مراد به ناپدید شدن آثار و فرونشستن انوار و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود با آنچه ایشان خلق را تشریع نموده
 و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده اند از اغمال و اخلاق و آداب و علوم و معارف و ترک تعلم و تخلق و تادب و تحقیق بدان
 و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت و نشانهای حق ایشان و احتمال دارد که مراد بطریق ایمان علوم
 و اعمال و آداب و ریاضات و تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود
 سالکان طریق حق است توان رسید و مراد از عقای آثار و خموا انوار و روشن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت
 و اتمام بتحصیل و تکمیل آن فشید صلوات الله و سلامه علیه من معالها ما عفا پس برافراشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم رحمتهای خدای تعالی و سلام او نازل باد بر روی از محلهای نشانه طرق ایمان آنچه پست و نیست شده بود و برناظران

وسالکان را پوشیده گشته اگرچه کورچشمان باطن آن را تبصر نمودند و بدان ترسیدند با وجود غایت ظهور و کمال و ضوح آن و شفی من العلیل فی تأیید کلمة التوحید من کان علی شفا و تدن رستی داد بر ما نیک وی صلی الله علیه و سلم از علم جبهل و شریک در قوت دادن کلمة توحید کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر گوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی آرد طریق مستقیم را یا بود بر کناره حفرة آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی و کنتم علی شفا حفرة من النار و ما دیکلمة توحید کلمة ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین محله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیمار این است و من بیانیه است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میرجنال الدین محلات فی مودة رة الله علیه که در اصل سماع ما و جمیع نسخ حاضر کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار و معنی آنست که گفته شد و روا است که بغین معجمه خوانند و بر این نقل یرمی تواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غل بر وزن خلل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی هوش و تشنکی است و مواد جماعتی باشند که کینه و ران اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تبه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشتند و الله اعلم بالصواب انتهى * کفتم من و شد تو فیق غلیل مصد بمعنی تشنکی یا سستی آن و بمعنی هوش سینه آمد است کما قال الشاعر * ع * یسفی غلیل صد و رمه ان تصرعوا * پس اگر باین معنی باشد و متعلق به شفی کردن نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهر تر است کما لا یسفی و اوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه و ظاهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هوید او پیدا ساخت کنجهای سعادت و نیکنجتهای را برای کسی که قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن کنجها را و مراد بکنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و غیادات و توجیهات که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را گرد آورد سعادت بدی از نعيم جنت و رضای حضرت عزت و دلیله روی تعالی و تقدر من نصیب وی گردد و لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و الله در من قال * بیت * اسیر لذت تن ماند و کر نه ترا * چه کنجها است که در ملک جان مهیا نیست * اگر گویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز کنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه اراده سلوک و قصد تملک آن نمایند و خواه نه نمایند جوایش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و نالیده و نفع آن بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند اما بعد فان التمسک به لا یستتب اما بعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی را ندانند بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ را خبر را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آن است که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود و در پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و نقل یزکلام آن است که اما بعد حمل و صلوة و تشبه مذکور می شود که بنابر سستی چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمی شود و راهت نمی آید و استوار نمی گردد الا بالاقتفاء لما صد من مشکو ته مکر به پیروی کردن و چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوة روزنی در دیوار که کناره ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینة مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقتی که در آن چراغ باشد و فاضة نور مقیمس از دل مستنیر که بمنزل چراغ است بخلق مینماید یا قلب شریف بمنزل زجاجه است مانند کوکب درخشان و لطیفه قلبیه منوره در دل مطهر و بمطابقه چراغ تا موافق افتد بکریمة مثل نوره کشفة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الایة و الاعتصام بسبیل الله لا یتیم الا ببیان کشفه اعتصام چنگ در زدن حمل رهن بیان سخن پیک او کشاده گفتن کشف کشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحمل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام نمی شود مکر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر کرد انیدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحمل الله یا عمل و ایمانی است که خدا و اول سببخانه و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن ایمان و توحید و اقرار بر باری عز و التوکل و طاعت و عبادت او و رجوع و در روز الست

ایشان آن عهد را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدن آن و سبب طریان کدورات بران روح نیست
این تعلق را در کتاب قبائح و معاصی که پیداشده فراموش کردند و پنجم بران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیا مردم میدهند
خصوصاً بعد از صلوات الله و سلامه علیهم و من الصلوة افضلها را کمالها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا ظاهر می سازد و بآیات بینه و معجزات باهیه
تاکید و اثبات میکنند و میگویند که آن عهد را بجای آرید تا بحکم او فوا بعملی او ف بعمل که حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعده
که بحکم مقیم و رضا و قرب و دردت وجه کریم خود کرده و فاما یل * نظم * چون که در عهد خدا کردی و نا * از کرم عهدت
نکند و در خدا * یکزمان او فوا بعملی که شک از * تا که او ف بعمل که آمد زیار * انجماعت را که وافی بوده اند * بر همه اصناف شان
افزوده اند * تو یک عهد خود کر بجا آوری * سر نه نلایم بر پا آوری * و توانی که مراد بحمل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده
است که القرآن حمل الله الحمد و من السماء الى الارض میفرماید قرآن در سن خدا است فرو رفته از آسمان تا زمین و در باب فضائل
للقرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و هم چنانکه رس سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندگانی است میشود
عمل بقرآن سبب وصول بآب علم و معرفت که وسیله حیات جاودانی است می گردد یا چنانکه چنگ در زدن بر سن سبب سلامت
از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از رکات جهنم میگردد و شک نیست که وصول
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از اجادیت معلوم میشود
و کان کتاب المصباح الذی صنفه الامام و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف کونه کونه
کردن چیز را وجد کردن بعضی از معنی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی کونه و اصناف جمع اوست معنی السنه
زنده گرداندن سنت و سنت در لغت و روش و طوبقه و در شرح حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل
و تقریر چنانکه در مقله کثشت و آنچه آن حضرت بران مواظبت کرده و لیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعضی
بامواظبت مع ترک او احیاناً نیز اعتبار نموده اند قاع البدعه قهر کننده و خوار گرداننده بدعت و بدعت بیرون آوردن رسمی
بود ردین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کنیت
امام است الحسین نام شریف و بن مسعود نام پدر بزرگوار وی القراء بفتح فاء و تشدید را پرستین و زصفت پدر شریف است
که اینکار میکرد البغوی منسوب به بغشور که دیهی است میان هرات و مرو در قافا موس گفته که بغشور بفتح بلد ایست میان
همدان و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محیی السنه ابو محمد الحسین بن القراء منسوب باوست و غالب در اسم مرکب
مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و گاهی بجز و اول نیز آید چنانکه معلی گویند در نسبت بمعنی کرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن تریه
رایغ نیز گویند و این هنگام احتیاج باعتبار نبود در نسبت و او را زیاد می کنند چنانکه در نسبت بدلی در معلی گویند و در نسبت بغزله
بغزنی و آنرا در علم صرف قاعده قرا داده اند رفع الله در رجه بلند گرداندن خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محی السنه آن
است که وی پیشوای زمان و مقتدا و عصوا و آن خود بوده مفتی اهل اسلام و قل و آریاب تفسیر و اسره اصحاب حدیث حضرت
همین نام علیه الصلوة والسلام و صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور و فتاوی بغوی و در مولفی دیگر فتاوی شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و
پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرأت مهارتی تمام داشته و به بی تکلفی و خشونت عیش و فقر می گذرانید و اول حال
پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذ * و تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن مورت ضعیف بدن است
قد ری از زیت و بواریتی زبیب نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در رجه
تلقب ابو محیی السنه آورده اند که چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که فرمود
احیاک الله کما حییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتی تو سنت مرا و وی فقه را بر قاضی حسین که از مشاهیر
علمای شافعیه است خوانده و در روایت حدیث از مشائخ اعلام کمر در زمان وی بردند داشته و جماعه از مشائخ و علمای روایت حدیث

از وی کرده و شیخ ابو شعیب مبرور دی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و پس وی از مشایخ
تجربا و زخموده قبر وی در دارا قاضی خمین واقع شده رحمة الله تعالی رحمة واسعة اجمع کتاب
مصنف فی باب بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب بخود یعنی در باب غیبات را اعمیاد یاف
و لحکام ایمان و اسلام و ما تالکله مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها هبت در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد میالغه است در مدح کثرت و این نوع میالغه در مدح کتاب برای قرعیم طالبان اتفاق می افتد و صورت بخوار دارد یا از آنکه
احتمال ضد ق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثلاً آن در غایت قلت و ندرت است
اگر چه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد و الله اعلم و اضبط شوارد الاحادیث و او ابل ما بود کتاب مصابیح نگاه
دارند و ترین کتابها مرشوارند حدیث را و او ابل آنرا شوارد جمع شارده و شرود در میدان شتر و او ابل جمع آبله بهیمه متوحشه
و فی الصراح ابل و میدان و نا آمیختن ستور یا مردم او ابل و میدان میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوار احادیثی است
که مخرج است در کتب اصول و مواضع این را آنها در آن کتب بر طالبان حدیث منصفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
بومیده و گریخته و مراد یا و ابل احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند
از طلاب و بایراد می السنه در بابی که مناسب و لائق است در مصابیح از وصف شرود و توحش بیرون آمدن و در قید ضبط
مجموع شده و مانوس گشته و ما سلك رضي الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیہ بعض النقاد و چون رفته است شیخ
خوشنود با دخل ای تعالی از و در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسناد های احادیث را سخن کرده اند
در آن و اعتراض نموده اند بر این بعضی از ناقدان و سیره از سیره جلد کنندگان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح
و بر آن که چون صحیح و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر می شود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقم متمیز نگردد
و اسناد در لغت باز خواندن یکسوی و نگه دادن چیزی را چیزی و بر داشتن سخن بگویند و آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق
متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و مترجم
حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور می گردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک
ذکر مخرج خواهند بود چه کاری که مصنف در مشکوٰۃ کرده و زیاد در مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیثی
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و تواند که مراد با اسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است
و ذکر رجال با جمعهم لیکن مؤلف آنگاه کرده و بن کرم مخرج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا
نسبت کردم بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و باین وجه ذکر صحابی معنی از برای تبرک و تأکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج
در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا اخرجه الشیخان و از آن این خواهند
که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسنادش آورده اند پس مؤلف می گوید بعضی نقاد بیهیت حدیث اسانید بر صاحب
مصابیح سخن کرده اند و آن کان نقله و انه من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حان آنکه وی بتتبعی از ثقات است
مثلاً اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقة است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن
و استوار داشتن است پس از آن اطلاق میکنند بر شخص معتدل استوار داشته شده در روایت لکن لیس مانیه اعلام کالاعمال
اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن نیست رومی که در وی نشانها و علامتها باشد
مانند آنچه در آن نشانها و علامت مانده و اعلام و نتیج همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند
بر وجود چیزی و اغفال نیز برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فاعلتی زمینی که در آن اثر عمارت نمود و آنرا
همچ نشانها باشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مضارع نیز روا است فاستخروا الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر
کردم و نیکی خواستم از خدا ای تعالی و توفیق جستم از و هریرین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب

توفیق نهاده در ساختن آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر و روی از رسول الله صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث مذکور است معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگر چه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجمل معلوم می شود که در قسم اول حدیث ششین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم که روایة الأئمة المتقنون و الثقات الراشعون چنانکه روایت کرده آنرا در مصنفات خود اما مان که استوار کنندگان کارند و معتقدان و استوار داشته شدگان که ثابت است و استوار و یا بر جا آید در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری و ابی الحسن مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الاصبهانی و ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی و ابی عبد الرحمن ابن شعیب النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و ابی عبد الله محمد بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسن البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة العبدی این میزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را با سائیدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوٰۃ احادیث را با ایشان نسبت کرده و اندکی است که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و غیر هم و قلیل ما مورد غیر ایشان و بصیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود متموز با قیست چه بد کرد یکی از این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید وانی اذا لعبت الحدیث الیهم کانی احببت الی النبی صلی الله علیه و سلم و بدین معنی که من چون نسبت کردم حدیث را بمعوی این ائمه گویا که من اسناد کردم و بر داشتم حدیث را بمعوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم لانهم قد فرغوا منه و اغتروا عنه زیرا که این ائمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و فارغ زنی نیاز گردانیدند اند ما را از آوردن اسناد و سردت الکتاب و الابواب کما سرد ما و پیوسته آوردیم و ترتیب دادیم کتابها را و با بهار چنانکه آورد محیی السنه در مصابیح و اقتضیت اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم فی نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرد کاری پیوسته کردن و سخن نیکو را اندن و پیوسته گفتن و اقتضا از پی فرا شدن و برگزیدن و اثر بکمر حمزه و سکون مثله و بفتحتین نشان پای یعنی چون و کتب و ابواب را بر ترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز همچنان بی تبدیل و تغییر و نقلیم و نقل خبر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت است مرصنفان را که محبت تمام بمنزل جنس عام و شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از آن جنس چنانکه کتاب الطهارة که گویند و در وی از وضو بای نهند و از غسل بای و یکر و از تیمم بای و یکر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان منعی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلا لیکن مصنف در اینجا ابواب را منحصرا در فصول مباحث و در باب جز آنچه در فصول است چیزی ذکر نکرد یکر نکرد چنانکه ما تصویر کردیم قند بر چنانکه کفحه و قصص کل باب غالباً طی ثلثة فصول و بخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر ه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخرجه الشیخان او احد هما اول آن فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هر دو و شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی از آن دو و انکفیت بهما و بحدیثی که در آن اشتراک فیه الغیر و اگر چه انبار شده اند در آن احادیث غیر ششین و روایت کرده اند آنرا ائمه دیگر غیر ایشان لعل در رجعتی لروایة از جهت بلند پای ششین در روایت و رفعت شان ایشان در آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بر روایت دیگران در ثبوت اصل حدیث اگر چه در تأیید و تأکید دخل دارد با حصول اختصار و بدانکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از ششین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند مگر به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبة البکار و ثانیها ما آورده غیرهما من الأئمة المذكورین و فصل دوم از آن سه فصل

احا دینی است که آورده اند آثار غیر شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند و ثانیاً ما اشتغال می معنی الباب و فصل سوم از فصول
 ثلثه چیز مایست که در گیرنده و فرارنده است بر معنی که مقصود است از باب و عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحق به
 مناسبت از چیزهای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشابیه و موافق و مشابه است مقصود از
 زامع محافظه علی الشریطة با نگاهداشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان مخرج است در هر حدیثی و آن
 کان ماثراً عن السلف والخلف را اگرچه آن مشتمل بر معنی بابی که در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش گفته
 اند و طائفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث
 مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعد هم که مناسب باب باشد نیز
 آورده ام و در مقدمه معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست
 و در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز معنون بعنوان فصل ناساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد مورد
 یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسن و تمیمه
 این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح والا در اینجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون
 غالب درین احادیث حسنین است همه را حسنین گفته و الله اعلم صاحب مشکوٰۃ معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل
 الثاني و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال
 و آثار سلف نیز بیان ضم کرده و در اینجا نیز ذکر راوی از صحابه و غیر هم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انک ان
 فقلت حدیثی فی باب پستو بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بد رستی گفته ام که کتب و نیایی حدیثی برادر بایی از ابواب این
 کتاب بر حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد مذکور است که ترا سقظه پس آن کم کردن و نیافتن از جهت مکرر
 آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ماقط نموده و انداخته ام و آن وجده است آخر بعضی متر و کا علی اختصاره و اگر بایستی
 بعضی دیگر را از احادیث گذشته شده بر اختصاص خود او مضموماً الیه تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن
 معن داعی اهتمام آنکه و الحقیقه پس از جهت داعی و باعث اهتمام و اعتنائی که دارم آن حدیث را بر اختصاصش یا الحاق میکنم
 و سبب تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن بر اختصاص آن باشد که پاره ایست
 از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب به باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت ایست
 آنرا اختصاصاً رکردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصاص رکرده من نیز تابع وی شدم و بر رعایت این مناسبت آنرا بر اختصاص رکناشتم و
 محیر دل نیست که نه باین دو صفت یافتیم آنرا بوی ملحق گردانیدم اگرچه شیخ اختصاص رکرده باشد و ترا اند که باعث و داعی بر ترک
 و الحاق غیر این معنی نیز باشد خافهم و آن عشرت علی اختلاف فی الفصیلین و اگر اطلاع یابی و دیده و رشوی بر اختلاف در دو فصل اول
 و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و آن اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول
 و ذکرهما فی الثاني و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقرا می که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم
 است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم بزعمر او و من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و آنچه
 دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب قضا دل القرآن و در فصل اول از باب السلام من کتاب
 الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب ما
 یقرأ بعد النکیر و غیر آن و اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرا صاحب مصابیح لازم می آید تا علمانی بعد تتبعی کتابی الجمع
 بین الصحیحین للحمید و جامع الاصول پس بدانکه عن درین مخالفت و دلیل مرابراین نسبت این است که من بعد از پیروی
 کردن و تتبع و تفحص نمودن من باین دو کتاب را یکی کتاب حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این
 هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر دو کتاب را یکجا جمع کرده اعتماد می کنی الشیخین

و متنبها اما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که در جن د و کتاب است و تواند که مراد بمن آنها
 اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله شرح آنها اند یعنی مظان و محال وجود اما دبت شیخین صحیحین
 الحاکم و کتب مذکور اگر در آنها یافتیم نسبت بایشان کردم اگر چه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در آنها نیافتیم نکردم
 اگر چه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که گویند می گفت شاید که
 در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنها میکردم می گفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس
 هر چه را کتاب را تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه
 صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث
 صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی و ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصحیح کتب و متن غیر شیخین بایست کرد
 تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت به شیخین داده حدیث غیر شیخین است کلا لا یخفی و مصنف بلد کر آنها
 تعرض نکرد از جهت ظاهر و مراد و توضیح آن نتد بر و بالله التوفیق و ان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان
 من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی آورده و من بلفظ دیگری نقل کرده ام من تشعب طریق الاحادیث پس آن اختلاف
 ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراکندگی اسامی احادیث است که راههای رسیدن بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمده
 و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده و لعلی ما اطلمت علی تلك الروایة التي سلكها الشيخ رضي الله عنه و شاید بود که من
 اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریقی آنرا و آن لفظ بآن طریق یافته و قلیا ما تجید اقول و اندکیست که می یابی
 تو که می گویم من این کلام را که ما وجده در الروایة فی کتب الاصول نیافتیم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول
 یعنی کتابهای ائمه که اصل و من در روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است و وجده خلافا فیها یا می گویم یافتیم من خلاف روایتی
 که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول ناذا و رقت علیه پس چون واقف شوی تو برین قول من که می گویم فانسب القصور الی لقللة الروایة
 پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و در یافتن من لا اله الا جناب الشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این
 کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و
 مجلس و خلایم و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند کرد داند خدای تعالی بزرگی و
 عظمت شیخ را در هر دوسوای حاشا لله من ذلك منزلة است شیخ از نسبت قصور و این منزله بودن او از جهت خدا است و این لفظ را
 تحقیقی و ربانی است که در شرح ذکر کرده شد است رحم الله من اذا وقف علی ذلك بمشاد و مهر بانی گنادر خدای تعالی کسی را که
 چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبینا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند
 ما را بران و ارشدنا طریق الصواب و بنماید ما را راه راستی در یافت حق تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان
 حیات مؤلف خواهد بود و الا ما در است کردن کتاب است بر طریق مسو و ثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت
 بدان و تنبیه کردن بران و لم آل جهل فی التنقیح و التفحیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانایی در بازکاویدن و جستن و تفحص
 کردن و نصیحه نمودن احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول بغیر الواسع والطاقة بواند از توانایی و رسائی تنقیح و تفحیش
 بیک معنی است چنانکه وسع و طاقت و آوردن الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلك
 الاختلاف كما وجدته و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتیم یعنی بی کم و بیش و بی تغییر و تبدیل و ما اشار الیه رضي الله
 عنه من غریب او ضعیف از غیرها بینت وجهه غالبا و آنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح را ضعیف یا بد خدا از وی از حدیث غریب
 یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان نکردم وجه آنرا بجهت نایافتن
 وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیه مما فی الاصول و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و نگفت غریب او
 ضعیف مثلا نقل قفینته فی ترک پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و

حسن و معصیت و غرابت و جز آن الای مواضع لغرض مکرر در موضعی چند از کتاب که بی روی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال حدیث نکرد من کردم از برای عرضی و آن غرض آن است که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث متابع را نسبت بوضع و بیان کردن و این پس مؤلف از تومانی و غیره نقل کرده که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلاً تا تو هم آتیا یا طل کرد و غرض دیگر آنکه شیخی السنه در دیباچه متابع گفته که امرای منورده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث منکره صحت پس مصنف بیان میکند آنرا بجهت اظهار حق و قابل الطیبی و ربما نسیل مواضع مهمله و کم است یا بما است که می یا بی جا ما را از کتاب من که مشکو است که بیان کرده نشد است در آن مواضع را وی آن از انکه مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه و این افعال و ترکیز بیان در جای خواص بود که مطلع نشد ام بر روی آن فتوکات البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن را وی سفید و در کتاب فان عثرت علیه فالتقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مشایخ و طایفه و انحراد و کتاب من پس لا یجوز و پیوسته گردان آنرا با تاج و بنویس در موضع بیانی نام را وی را احسن الله جزاک نیک گرداند خداوند تعالی جزای تو برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ شمس الدین محمد جزوی و غیره و تبیین مواضع مهمله نموده اند و بر کنار کتاب نام را وی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکو ظاهر میگردد و سمیت الکتاب و نام نهادن این کتاب را بمشکو المصابیح و جهة تبصیه آنکه مشکو طاقیه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث را تشبیه کرده به چراغ که روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محیی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است بر آن چنانکه طاقیه مشتمل میباشد بر چراغ و اسال الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سایر امور و احوال و توفیق دهت دادن است که ای بار باری و در معرفت علما آنرا بدین الله تعالی است قد رت و قوت طاعت را در بند و الایمان و الهدایة و الصیابة و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخواهم تکامل داشتن از خطا درین کتاب و غیره و تعمیر ما اقصده و میخواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است و جمیع المجلهین و المسلمات و همه مملکتان را از مرد و زن حصی الله و نعم التوفیق پس است مرا خدای و وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با و بگذارد و * شجر * کار خود را بخشد با و رکزار * کت نمی بینم ازین بهتر و کار * و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و در شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مکر بشدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اصحابی حمینی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحديث الاسما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلص نیست و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبة اعراض و اعراض و کویاد را آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بصورتی خدای و رمول خدای دارد و همچنانکه اخلاص نیست در آنجا شرط است در اینجا نیز باید و همیورین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که اینک اکتفا تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که هر گز این تطایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما معتمدین می داشتند تقلیدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا می کردند از امور دین و انکه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و اصل عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه در قسم است قلبی و قالبی و نیست اصل اعمال قلبی و اصل آن است و اگر با اعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر محسن نیست مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند و نیز کنجایش

که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گویند اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادت است که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم فصل صلوة و سلام بر حضرت سید انا م صلی الله علیه و آله و سلم از ادویه دیگر که در آئین و برآمدن مجاهدین و ماثور است و فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم تجمیع ذرات و نیکوکاری عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تکرار و ترغیب مردم بر آن و در اینها آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تکرار باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قرنی در رستی از بیعت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و تلاوت کتب نماز و تکرار آنکه گویند کنند ایشان را ملائکه و بهیوشد ایشان را رحمت مغتنم فصل ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز بخواند و ثواب حج و عمره بخصر صاف از مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم هفتم فصل افا ده و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بیعت اجتماع طوائف مردم عاصی و معصی و دیگر در شهر فصل زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند و هم فصل سلام آوردن بر شخصی که در مسجد باشد یا در روضه یا در آستان یا در هر یک از اینها و هم فصل زیارت برادر دینی که در راه آخرت و استفاده از تقصیرات بسبب حصول فراخ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دعت نداند و از دهم حضور ریاض و آرام دل و اتصال بخشش حق و استغراق در شهود ذات مطلق حصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که مثل خاص تجلی است و بهمنه تضای یا باضافه بیعت حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد بخود از اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال باطنی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن در میان چه خدای اعمال و دیگر مثل استعمال طینت در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بر وی خوش و از خوش است و فصل تعظیم مسجد و دفع برائت کینه مؤذنه از خود و از غیر خود و ترغیب همگان و زمینشان از ملائکه و بی آدم و فصل سلایق تعظیم بر کسی که غیبت او کند بر او آتش خیمه یا بمسبب آن در معصیت غیبت نیست و فصل بهای لجه ذیاع تا تازه کرد در غنط و ذکار یا باده شود در رک و علوم و معارف نمائیل و جز اینها کتب کوراثت اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نشانی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عقاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این مغنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مقابل جزئی و فرمود بقصص کائنات و حیرت الهی و الهی رسول و پیغمبر که کسی که باشد بر آئین او از وطن بمسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امثال را مرایشان نشانه از حیرت الهی و الهی رسول و پیغمبر است و رسول او است یعنی مقبول است و ثواب عظیم بر آن معتبر است و من کانت هجرت له الی دنیا یصیبها و یزنی الی دنیا و کمی که هجرت از بسوی دنیا و نیت است و ثواب عظیم بر آن معتبر است و امر آنکه یزنی و هجرت از دنیا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند از زانه برای رضا خدا و رسول خدا و امثال امر ایشان هجرت له الی ما سوا الدنیا پس هجرت از دنیا باشد که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بن دنیا یا نکاح کردن بزنی و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقره ثانوی گذرانجهت اگر اهل بیت تکرار ذکر دنیا و وزن و تکرار در این جهت استلزام از استیلائی ذکر خدا و رسول است و نیز مسجد ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت در آن مشغوب و مشغول باشد که هم فصل تضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزویج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب مخالی نبود و بقدر نیت ثواب در یابد بر قول مختار و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهرا حدیث حمل بر این است یارب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم بر وجه تخصیص ذکر امرأة که تشریف است زیرا که وی از دنیا است چه مراد بدنی یا اینچه هر چه ماسوی حق و شامخ از ذکر او است یا از جهت زیادت تکرار و تشویف است زیرا که ابتلا و افتنان مردم بزنان بیشتر و سخت است از ذکر حق و از سلوک طریق دین مانع تر و شایع تر و نیز می گویند سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس می گفتند و معتقده بود هجرت نموده بمنزله زنیته بود پس حال او را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث غیر مورد و بعد از این آن مرد را ام قیس میخوانند و بعضی از عراج صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة نیز که آن است که غیر بنحی دادند بموالی یعنی بعبادان نساء عربیه را و رعایت می کردند کفایت را داد و نسب و چون نوبت

اسلام رسیده و مصیبت عرب کمتر شد و معلما نان همه را بر شنبه و دوشنبه گرفتند و بخیاری را از مردم بکشد و بقطع
 نمودن تروج نهکای پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این روایت را در بعضی کتب معتبره از امام قیس
 رحمن است که چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بنا آنکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در
 عرف شرع بر آمدن از زمین به زمین دیگر طلب مریضات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اولی انتقال از
 دار تکوین به دار ایمان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا را اسلام بحیثیه هجرت کردند بنا از خوف شر و فساد مشرکین مکه در امان باشند و
 چنانکه بعضی از مکه بعد بنهر فتنه پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام
 و این بعد از تمکن و اعتقاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بعدینه
 بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصص یافته بود از مکه به مدینه تا زمان فتح مکه و بغیر از فتح مکه بر طرف شد
 اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد این هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد
 و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هرگز برای آن قیود بود باقی ماند تا روز قیامت و اینصورت مراد بقول آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود و هجرت بر طرف نمی گردد حکم حق تا منقطع نگردد توبه و
 بسته نگردد در های آن یعنی تار و قیامت مراد به هجرت در این حدیث انتقال از وطن است به غیر وطن خوله از مکه باشد یا غیر آن
 بعدینه یا جز آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت به سوی دنیا و آخرت و این شامل باشد و هجرت را بمعنی دیگر است خاص که هجرت
 حقیقی آن است و آن بر آمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه منتهی کرده شارع ازان و فکر و داشته آنرا و این در حدیث آمده که
 انما خرج من هجر ما لله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که گذاشته است چیزی را که نمی گزیده است الله تعالی ازان چنانکه جهاد
 نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقلده معلوم شد حدیثی را که روایت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراد و آنرا
 از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیثی اما الاعمال بالثبات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه همه ایشان روایت کرده و اتفاق
 همه ائمه صحیح است و اگر چه در زاول تا در سه مرتبه فرد آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد از آنکه زیاد از این رسیده
 و بعضی گفته اند که راویان اواز مشاهیر اهل حدیث و یکتا و بیجا کس اند بلکه از سه حدیث کس زیاد و بعضی تا مفضل کس گفته اند
 و الله اعلم * ثالث * د راخبار و رواه شده که نیمی المؤمنین خیر من عمله و این حدیث اگر چه با اصطلاح محل ثمن موضوعی و بعضی در تعبیر
 اما مرسوم بوضع نیز نشده و در ترجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیست تنها بی اقتراان بعمل نیز غایب است و ثواب و جزای بران مرتب
 اختلاف عمل بخوارج که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که به مجرد قصد و نیت حمله
 خسته کامله می نویسن و نیز آمده که هر که بخواب رود و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تمجید بکند از نوشته میشود برای وی ثواب
 تمجید اگر چه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تمجید از وی فوت گردد و حکایات و اخبار و زمین باب بخیاری است و وجه ثانی آنکه محل
 نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت زاید و ازین معین بر آید فاضلتر و شریفتر بخوابد بود از آنچه از غیر آن حاصل
 شود از سهل بن عبد الله تشری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود دخل ای رب العزة از عرش تا فروش هیچ مکانی نباشد که نزد
 صوفی تعالی عزیز تر باشد از دل بندة مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفس نمود عزیز تر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها
 به عزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خفین منضبط شد که عزیزترین مکانها
 را نزد حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در خجای نشاند و دل رکنند و بجا حد آن ذکر را بنشانند
 وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقیمت و عمل ناپایدار و فانی و مخلد و دوام بهشتیان و دوزخیان در نیت
 و در وجه بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقل و عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کردی و وجه رابع آنکه در عمل یا
 عارض شود و بدان معلول و قاعده گردد بخلاف نیت خیر که در باطن است و در باطن راه خدا رود و در آثار مکه میلان که چون اعمال
 بندگان با آسمان می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید انک تلك الصیفة التي تلك الصیفة بینک از آن صیغه را بیند از آن صیغه

در آن ملک میگوید یا خدا یا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و تو در دیوان حسنات او ثبت نمودیم
 چگونه آنرا لیست از بیم خطاب آید که لم یرد به و جایی بخوار نیست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر از ملائکه همان آید که
 فلان ملک آنرا لیست در نامه اعمال فلان بنده بعمل خیر را ملک گویند چنانکه این بنده کار نکرد چنانکه تو لیست خطاب آید
 که روزی ثبت اخیر کرد و بعمل کرده است و نتیجه خاص آنکه اعمال خیر بیک روز است و ثبت مؤمن بهمه متعلق است و
 میخورد و عمل که عمل را با وجود آنرا اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب ثبت را عمل حق نیست و خیرات و طاعات در ثبت او نیست و
 میخورد و از برین قیاس نتیجه ای که فرشته من جمله که نیست تمامه معاصی دارد و اما عملش مستجاب و در مختصر در بعضی از آن است که
 قال بعض الشایخ الصوفیة: المحزون فباید پاک اعمال از دنیا * مستحب بجا عمل خیر و نقش بر آید * مهر کو اندر عمل اخلاص نیست
 * در جهان از بندگان باطن نیست * هر کار از برای حق بود * کار و پیوسته بار و نقی بود * پاک کرد عالمی عمل را از دنیا * شیع
بایست از برای حق دنیا * و با الله التوفیق * کتاب الایمان در شرح عبارت است از کوریدن و اعتقاد آوردن بدینکه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نزد حق تعالی آورده و به حقان رسانیده و آوردن وی آنرا بدین معلوم شده و کوریدن
 خطا و بر و باطل و اجتناب از بد و چنانکه کوریدن هر چه حق و سوانه الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل
 بدینکه اصل این حکمی که کرده و هر چیزیکه آورده ایشان آید و هرگز نبرد و ایمان اجمالی در اصل ایتلاف با ایمان کافی است و لیکن
 در وجه ایمان تفصیلی آنهم واکل است و بجا باید دانست که بخیر دانستن صلیق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نمیدان
 بمرتبه تصدیق که مراد بدان در اینجا ایمان و تسلیم است که بفارسی آنرا کوریدن و کوریدن برسد و باطن بران قرار و آرام نگیند تا خالی
 اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته بر او حسودانکار میزنند و با وجود معرفت حق و دانستن صلیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می ورزیدند
 پس در روز چنانکه فرمود در جنت اوله و استحققتها انفسهم و فرمود یعنی نوره کایم نوران اجزاء هم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار
 بر آن شرط است و اینها است اگر مانعی از آن نباشد مثل کنگری یا اگر آیه یا یکی ایمان آورد و همان شایسته بود و دنیا قسطنی دیگر است
 که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سید و صنم و شن و زار و امثال آن پس هر کس این امور
 پس حکم شرع کافر است اگر چه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال او است و ایمان
 این عمل ناقص بود اما هنوز ایمان بر وی اطلاق باید و صاحب او را مؤمن فاسق خوانند اگر اشتیاف و استکلال معصیت نکند اگر چه
 مصغر بود ملک فاضل است و جماعت این است و صحابه و سلف همین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگویند و احکام اسلام
 بر وی اجرا میشود و در مقابل او مصالحتان دین میگرداند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جویان منقول است که الایمان تصدیق
 بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان من الله ایمان کامل است و بر همین مبنی است آنچه از سلفین منقول است بدلائل مذکور و تصریح
 محققین ایشان بدان این اگر چه بعضی ظواهر عبارات ایشان موهوم بخلاف این است و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف
 در ظاهر عمل کرده و تفسیر این قول را سلف و مخالفین کرده اند چنانکه صاحب موافقت و غیره و تحقیق همان است که گفته شد فتدبر
 یا الله التوفیق و خوارج هر کس که بگوید بلکه ضمیمه و انیم کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مؤمن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات
 کنند و این اول بدعتی است که در عقاید پیدا شده و بعضی آیات و احادیث که ظاهر فراری است تمسک کنند آیات و احادیث دیگر
 را که نص در مذمت اهل سنت و جماعت است تا بیز کین در حقیقت مراد بآیات و احادیث همان است که سلف او نقل کرده و بان دان
 دین و مراد شناس شریعت اند از آن فهمیده اند از جهات علم ایشان بقرائن و موارد اگر چه بظاهر خلاف آن در فهم دارند و این اهل
 عظیم است که و باید فهم نفی و تفهیم مراد آن وجود و رفع و زایل مبتدع از دنیا است و من الله العصمة و التوفیق و بدانکه مؤلف چنانکه
 در اول کتاب چندی اما الایمان بالنبیات آورده و آنکه مبنای تمامه طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان حدیثی آورده که مشتمل
 بر اصول و فروع دین است و این را حدیث بخیر میگویند که آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میبرد و ام الاحادیث
 و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمله علوم است که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فایده کتاب و ام القرآن و ام الکتاب بخیر اند

با اعتبار تضمن این مورد کرمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمه حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخارج
و مسلم و ائمه دیگر این حدیث را بطرق مختلفه از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و صاحب مشکوٰۃ از
امیر المؤمنین محمد بن الخطاب رضی الله عنه آورده و گفت: الفصل الاثنی عشر * عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال: روایت است
از عمر بن الخطاب رحمه الله که گفت: بینما نحن عند رسول الله در اثنا انک ما یغنی بجمعی از صحابه نذر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می بردیم
فان یوم یکروزه * اذ طلع علينا رجل ناکاه پیدا گشت و ظاهر شد در رعایت ابهت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه بر آید بر ما مردم
شدید بیاض الثیاب سخت سفید جامه * شدید هواد الشعر سخت میاه موی و شعر بیکون همین و فتح آن مرد و آمد * لا یروی علیه اثر العفر
دیده نه میشد بروی نشان سقر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ روی و هستی و مانند کسی گویا مردمی است از همین شهر آمده * ولا یعرفه
مننا احد * و حال آنکه نمی شناسد او را از ما هیچ یکی یعنی از پیغمبر هم نیست و اگر از اینجا میبود می شناختیم او را * حتی جلس الی النبی
صلی الله علیه و سلم تا آنکه نزد یک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند * فامسک رکبته
الی رکبته * پس تکیه داد و متصل گردانید مرد و زانویش در زانو آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میالغه کرد و در قرب و اتصال
بحضرت وی تا آنان کرد با متاع هوال و جواب از جانبین و بمب کمال محبت و در داد و فرمود است که میان ایشان بزد * و وضع کفیه علی
فخذ به * و بنهاد آن مرد و کف دست خود را بر دوران آنحضرت صلی الله علیه و سلم از برای تمکین و تثبیت وی صلی الله علیه و سلم
قادر و اصغای کلام رفهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا بنیاد مرد و کف دست خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رحم متعلمان
است و این بظاهر مناسبت است با مکن جبرئیل و تقرب وی بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و نشستن در پیش وی بر صورت
متعلم و لیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است حتی وضع یدیه علی رکبته النبی صلی الله علیه و سلم و جبرئیل
اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بآن حضرت صلی الله علیه و سلم از جانب حق و آمدن
وی برای تعلیم و اسماع احکام دین بود و چایران راجح آنکه از آنحضرت معلوم میگرد و اسناد تعلیم جبرئیل در قرآن مجید نیز
واقع شده آنجا که فرمود جمله شدید القوی ذمرة و الله اعلم * و قال یابن اخمری عن الاسلام * و گفت آتیر دایم خبر ده مرا از حقیقت
احلام که چیست * قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آنمرد * الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * حقیقت
اسلام اینست که گواهی دهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستاده خدا است بسوی خلق
برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی
و اعراض و در شروع عیارت است از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خیمه دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام
اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عیارت از مجموع احلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان
یکی است بآن معنی است که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی از این دو اسم از مسلمان نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمره ایمان
و فرع آن است و علما را درین مسئله کلام بسیار است و تحقیق این است که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی دادن است بوحی الهی است
حق تعالی و تقلید و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ شهادت
شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نه شود و لیکن بضرورت از دین معلوم شده است که اگر
چیز دلا لا اله الا الله محمد رسول الله گوید مسلمان است و لا بد چون ضیغه اشهد در احادیث واقع شده است تلفظ بآن اولی و اصولی
باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود * و تقیم الصلوة * و بر پایداری نماز را مراد با قامت صلوة گزاردن او
اجبت راست بود و درست بتعلیل ارکان و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و قامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن
چنانکه گویند اقام العود راست ساختن چوب را که کج بود یا مراد مدا و مت و ملازم است بر آن است و بجل وجه نمودن دران
مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رانج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است
چنانکه فرمود * و تروئی الزکوة * و بدهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نهار تطهیر است و دادن زکوة سبب نما و زیادت مال

و برکت در آن و موجب طهارت قلب و طهارت صاحب آراست از رذیله و افعال کفر و اشتقاق از تزکیه شهود نیز احتمال دارد
 که یا بگوید هی میل من به صحت ایمان و صحت دعوی محبت من و رد کار تعالی چهارم روز قارمضان داشتیم چنانکه گفت * و تصور
 و رمضان * در روز داری ماه رمضان را و صوم دولت بمعنی املاک یعنی نگه داشتن است و در شرع عبارت از نگه داشتن
 نفس از طعام و شراب و جماع و نزدیکی و غیره است و این نشان است نگه داشتن زبان از غیبت و نیز و غیره است که در آن
 قریب ایشان نگه داشتن صوم است و روز قارم آن است که جمیع اعضاء حواس را از لذت و مزه شروع باز دارند و در رمضان مشیت از
 و رمضان بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روز سوختن و نگه داشتن نفس است باین علاقه ماه و روز قارم رمضان نام کردند
 و این کوزه بر تقوی و عزم است و گفت که لفظ رمضان از تصاعع می آید و گویند که در وقتی که تعیین اسمای شهر و مینمودند در آن
 وقت هوا گرم نبود و تابستان و الله اعلم * و کسب البیت * پنجم از احوال آن اسلام اینست که قتل کبی خانه کعبه را و بکزاری مناسک حج را
 * ان استطعت الیه سبیلا * که میتوانی رفت و راه یافت بسوی وی و مرا در محاطت نزد اکثر علمای اهل راه است و نزد امام مالک
 بر کسی که قوت پیاده رفتن ندارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین
 وجه وجود دریا منافی با طریق نبود و چه غالب در وی حلاوت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند
 پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فریضت نکرد و در حدیث آمده است که افضل شهادت کسی است که در کشتی غرق شود و نیز
 آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند * قال * چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام از ایشان
 پرسید گفت آن مرد * صدق است که می حقیقت اسلام همین است که بیان کردی * یعنی مناله یسأله و یصدقه * عمر رضی الله عنه میگوید
 پس شکفتن داشتیم ما حال آن مرد را که سیر علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصدیق میکند او را و چه پرسیدن بظا فر دلالت
 بر وجه و نادانی دارد و تصدیق باین عبارات اشعار و علم میکند و تحقیق جای شک نیست زیرا که وی جبرئیل بود که برای تعلیم
 و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت پرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و بتجربید آنرا یا دیگرند
 و این در آخر عهد صحابه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود * قال فاخبر فی عن الایمان * گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی
 اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * ان تؤمن بالله * حقیقت ایمان اینست
 که بگویی بخدا تعالی ذات و صفات ثبوتیه و سلبییه و تزییه و تقدیس وی تعالی کبی از جمیع نقائص و امارات حدوث
 * و ملائکته * و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر شکل با شکل مختلفه و بین باین خدا اند که بیفرمانی
 فکند او را و متصرف اند در عالم باطن وی تعالی و متصف نیستند بزمانی و مادی و باقی صفات ایشان از کتاب و سنت واقع شده است
 * و کتب * و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم اویند مجر از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود بانجا و حروف
 و ابصوات در الموح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از وی حجاب و منه کلام خدا اندست و ثابته و قرآن مجید افضل آنهاست از
 حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن صل و چهار است پنجاه از آن منزل بر تکیه و سی بر ادیس و ده بر آدم و ده بر
 ابراهیم تا فی چهار کتب مشهور تدریس و زیور و انجیل و فرقان و الله اعلم * و رسوله * و ایمان آری بنبیغامبران وی تعالی که فرستاده است
 ایشانرا بشلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن
 به همه انبیایی فریق در اصل نبوت و واجب است احترام و تزییه صاحب عزت ایشان از وصفت نقص و عصمت ایشان از جمیع کناهان
 بخرد و بر ترک پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل
 یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر عصمت بطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر
 نبوده اند و آنچه در قرآن مجید باذم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او است و مالک را میرسد که
 بر ترک اولی و افضل اگر چه محل معصیت نرسد به بند خود هر چه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگر را میباید نه که تواند
 گفت و اینجا ادیبست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقرران در کافه اند

مبتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند قراضعی و ذلتی و آنکهما را حق صیانت گویند که مؤمنان متعین نبودند و باید که در آن دخیل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز از من نباشد و نیست و صفات و املات حضورت او را ثبت است و همه فضائل و کالات بشری را شامل و در رفعت را شمع و کامل و **وَالْیَوْمَ الْآخِرُ** و ایمان آن بر وزیسمین که آخر از منتهی منحد و ده است و آن عبارت است از منتهی منحد از منتهی منحد تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بد آن خبر داده و بصحت رسید از اسوال آخرت از عذاب قبر و تعلیم آن و علامات قیامت هر نفع ضرر و بعتی و بجزای و محال و غیر این و صراط و جیت و بار رفعت حق است و **وَتَوْفِیْهِ بِالْقَدْرِ خَيْرٌ وَ رِشَادٌ** و ایمان آن را آنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در انزال دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و می شود همه بقضا و قدر و اراده است و آنست چنانکه فرمود: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** و با وجود آن بند کابر را امر از نیکی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل او و خلق انبیا و ترسیب مشیقات همه بتقدیر او است و این مسئله هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شد و منبر من کشته است و در باب الایمان بالقدیر تحقیق این مقام و تفصیل این کورده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آنرا می قیل و قال اهل بیعت و خدایان تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است از آن در رساله تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بد آنکه در بعض زوایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان ملوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اطمینان مراتب و مقامات است چنانکه فرمود **إِنَّا لَنُصَدِّقُ الْقَالَ** فخری عنی الاحسان گفت آنمرد بان حضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا در وجه عالی نهاده و مرتبه کامل داشته اند بغافل از استغفار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام رگان مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن برد و زوجه اطلاق می یابد نیکی کردن به مردم با نعام و اکرام و نیکی کردن فعل را تر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه بابد و شاید بجا آوردن آنرا کوبا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود در خلاف این صورت ظلم است بر نفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کامل بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است **قَالَ** گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان حقیقت احسان **إِن تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ** احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنان که گویایمی بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهد است و اسغراق در دریای ذوق و حضور و فرو تر از آن مرتبه مراقبه است که آگاه بودن است از نظرات الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود **فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانْهَ بَرَأكَ** پس اگر نیستی تو باینحال که گویایمی بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند و ترا درین صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و یزید و مشاهد احوال او است اسناده باشد بحال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان **وَأَمَّا عَارِفَانِ صَلى الله علیه و سلم وَ جَعَلَتْ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ** در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامه عابدان است ثم نفهم و بالجملة در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه همان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آورد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آن است که در مشاهده معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی شانه حاصل است

که باطن بنور انبیا آن متبور می گردد که بی غیبت آن جز بفرق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت
 امتنباط می توان نمود که در دنیا به تیرا کم حجب جسمانی ازان محروم و مجرب است و چون این حجاب برانند کانتک تراه انک تراه کرد
 چنانکه در آخرت واقع شد متورون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز
 و آخر آن که میقات رؤیت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکه شهید ذات بهم رسد و متهی و معتدل رؤیت بصرا می گردد که
 قوت بصیرت در وی در آن نشأت تا بداع خواهد یافت * قال صدقت * گفت راست گفتمی همین است معنی لیمان که بیان کرده
 بد آنکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصرف است و این حدیث شریف بیان این مره مقام کرده اسلام اشارت بفقہ است که
 متضمن بیان اعمال و احکام شرعیة فرعیة است و ایمان اشارت با اعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که
 عبارت از صلوات توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بیان اشارت کرده اند را جمع به همین معنی است و فقه و تصرف
 و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد و صورت نه بند و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه
 شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگرند بر مثال روح و جسد
 که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازینجمله مود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزلزل و من یتفقه ولم
 یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال و التوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام
 دین و مقامات قرب و یقین همه مبین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کرد و باعث شود بر التزام عبادت
 و تحصیل کمال چنانکه فرمود * قال فاخبرني عن الساعة * گفت آن مرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام
 و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که گئی قائم خواهد شد و قیامت را ضاعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام
 او یکایک شود در ساعتی یا بجبهت آنکه با وجود اینجه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی
 پاره از زمان غیر معین و محدد و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکجز و از بیست و چهار جز و از روز و شب * قال * گفت آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم * ما المسؤول عنها با علم من السائل * نیست آنکس که پرسید او را از وقت قیامت ساعت دارد آنرا کسی که
 پرسنده است یعنی نیستیم من دانا تر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال
 دارد که آنرا جز خداوند تعالی نمی داند و وی تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بران اطلاع نداده * قال فاخبرني عن
 اماراتها * گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانیهای او * قال ان تلك الامم ربها * گفت
 آنحضرت یکی از نشانیهای قیامت اینست که بزایداده مالک و مریخی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقرار است
 اکثر بر آنند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری است و پیکار آمدن داه زادگان که نسبت بمادران خود بجبهت نسبت پدران مولای
 و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع با ولادت است و یا باعتبار تصرف اولاد
 در مال والد در جیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادات و علامت بودن این حال بر قیامت را بجبهت وجود ترند
 و تنعم و خروج از دائرة توسط و اعتدال در سایه و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است
 یا بجبهت امتیاز آن کثرت چها دو بعباری بند آوردن و امیر و ساحتین ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را
 بند کرده و امیر ساخته بپایند و مالک آنها شوند و اگر ظاهراً هرگز در که مادران ایشانند خود را هم و مستمر بر ملک باشند و اگر ظاهراً هرگز در
 مملو کیت آزاد شوند یا بجبهت آنکه کثرت جهاد یا عسکری استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال او است و چون هرکالی را
 زوالی در پی است مخیر و منذر را بنیاد و انقطاع در ورود و ولت اسلام کرد که علامت قیام قیامت است و یا بجبهت استیلا بر ام سوء ادب اولاد
 یا امارات و عقوبت آنها و معا مله کردن ایشان مثل معا مله ملاک و عبادات اگر گویند که کثرت چها دو و استیلا بر بلاد کفر و راول اسلام بسیار
 بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آن خور زمان پیدا کرد در جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته و
 اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید و رونما شد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر کرد و الله اعلم

مهریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند بحقیقت آن بر حجت و آنچه شکیله اند غیانا در یابند نه چیزی دیگر مغایرتی و بالجملة
 دین یکی است و نمیشود هر که غیر این فهمد خطا کند و الله اعلم بالصواب رواوه مسلم * و روایت کرد این حدیث را مسلم و اگر چه بخاری
 نیز آن را روایت کرده است ولیکن نه از عمر بن خطاب در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانع از
 ابی هریره نیز روایت نموده اند ولیکن با حدیث عمر بن خطاب در الفاظ دارد چنانکه گفت * و رواه ابو هریره رضی الله عنه مع اختلاف *
 و روایت کرد این حدیث را ابو هریره با مضامین و مغایرتی که با حدیث عمر دارد * و فیہ * و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده
 است اینچنین آمده که * و اذا رأیت الصفاة العراة الصم البکم ملوک الارض * و نشان قرب قیامت آن است که چون به بینی
 تو بوهنه پایان برهنه تنان کران کنی یعنی نادان و مشردان را صاحب ملک و جاه و حاکم * فی خفس لا یعلمون الا الله * علم قیامت
 و وقت بر یاشدن وی داخل است در آن پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی * تم قراء * پیتر خوانند آنحضرت را برای
 ایمان و تعیین آن پنج چیز که آنها را جز خدا ندانند این است را که * ان الله عنده علم الساعة * و بدو رفتی که خدای تعالی نزد
 اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید * و یُنزل الغيث الایة * و نزد او است علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر
 آیت که * و یعلم ما فی الارحام * و میداند وی تعالی که غیر وی که چیست در شکم زن حامله پیور یا دختر * و مانند وی نفس ماذا
 تکسب غدا * و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا * و ما تدری نفس بای ارض تصوت * و نمیداند هیچکس که بکدام
 زمین بمیرد و مراد آن است که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها را نداند و آنها را امور غیب اند که جز خدا کسی
 آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداند بوحی و الهام * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما * و ولدت وی پیش
 از وحی یک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن در بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشد و حاضر
 نشد بدین جهت صغر سن و در حضور واحد و اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت اجتناب
 و بر تری و تقوی و رفتاری و قوی و مستقیم بود و اتباع سبب جایز گردید رضی الله عنه نمود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدین
 یا میل کرد دنیا بوی الا این عمر رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * و روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم * بنی الاسلام علی خمس * بر آورده شده است خانه مسلمانان بر پنج چیز * شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله *
 بودن کواهی دادن بختلانی خدا تعالی و تقس و پیغمبر صلی الله علیه و سلم * و اقام الصلوة * دوم بر پا کردن نماز و گردان آن راضی
 و شریعت * و ایتاء الزکوة * سوم دادن زکوة مال * و الحج * چهارم حج کردن * و صوم رمضان * پنجم روز غایه رمضان داشتن تشریف
 کردند مسلمانان را بخانه الله این پنج چیز تواند و دعائم و ارکان آنند و این خانه باینها بر پا است * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله
 عنهما * و روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما * و روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما * و روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما *
 بر دینا عمل عمر و شایب آمده بر وی کنیت بجهت نگاه داشتن وی کربۀ صغیر و از زیاده درس است اسلام آورد در سال هجری که
 مال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و تافع شدن به سیرای شکم و بود
 از حفظ صحابه و بود حافظ متین منبسط ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم * و روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * الايمان بضع وسبعون شعبة * ایمان هفتاد
 و چند شاخ است بضع یکس و بیست و هفت است از شش تا ده که بفارسی از برای بلفظ چند یا اند تعبیر کنند و در سبیل و نماز
 که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و ستن و مستحبات و آداب بیرون از حد حصص است و تعیین عملی مفروض بعلم
 شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را جمع باین عدد باشد که فرموده است در بعضی روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این
 روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب به عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار گرفته فرموده و گاهی آنرا با بجهت آنکه
 اولی بعد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن آورده شد و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصص و تعیین
 نیست مراد بیان تعدد و کثرت است و این ترجیح در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در متین بنا آنکه

فکر بضع زائد در سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه دار و تکثیر باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد معین متصلی گذشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصص و احصاء جامع است باصل و آنکه تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبداء و مفاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنتم و ان الله ثم آمنتم و ان حضرت صلی الله علیه و سلم مبداء و منتهای آن فرمود بقول خود * فانضما قول لا اله الا الله * پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان * و ادانها امامه الاذی عن الطريق * و فرورترین و پست ترین آن شعبها دور کردن آنچه اینها کند مردم را مثل خال و منک و پلیدی از راه و ظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول تمیز از راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اینهای مردم و آزار ایشان است بناحق و بحقیقت این رمز بست بترک وجود و دعوی هستی که مبداء همه شر و وقحات است * شعر * بردار رخا و سبک زره این چه رمز بود * یعنی وجود خود همه بردار از میلان * و الحیا عشیة من الایمان * و شرم داشتن از ارتکاب منافی و ناپایستنیها شعبه عظمی است از ایمان و عمده است در گردیدن و لهند او را جلای آورد و بتخصیص ذکر کرد حیا دو لغت تغییر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرم مراد بدان سیرتی است که باعث مبرکزدن بر پرمیز کردن از نا فرموده و مانع می آید از تقصیر در حق و احیا اگر چه بسک طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیای شرعی اختیار بند و ریاضت آوردن داخل هست چنانکه در سائر اخلاق و تقویات آن سبب الطائفة جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤية الآلاء و رؤية النقص چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و مراد از حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پندار می آید از وی شرم * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر و رضى الله عنهما * عبد الله بن عمر و بن العاص بن وائل سہلی منسوب بسهم ابن عمر و بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر و از دوازده سال خرد تر بود و کاتبه امادیت نیروی بود ابو مزهره گفت که فرق میان من و و ف همین بود که وی عبادت می نوشت و من نمی نوشتم و محب اصل بیت بود اگر چه بصحبت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر می بود نام او در اصل نام جدا بود غاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت عبد الله بن عمر و بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * المسلم من سلم المسلمون من لسانه و ید * مسلمان کامل کسی است که سلامت فایده مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان دشنام نگیرد و غیبت نکند و ناسزا نکند و بدست نزنند و نرسانند و غضب نکند و بتخصیص بدست و زبان بصحبت آن است که اکثر انواع اینها باین در عضو میباشد و زبان مجرب است از آنچه در نفس انسان است و پیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بصحبت آنکه اینها باین غالب تر و سخت تر بود و در کتب شتکان و اهل زمان و پس آیندگان در اقتبل و ایندای دست جز حاضران نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست زبان هر دو این است و بتخصیص مسلمانان با اعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایست اینجهان من سلم الناس واقع شده و این عامتر است کذا ذکر الصیوطی و بر هر تقدیر مراد اینها بنا بر حقیقت است و الا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم چنانکه بود و در بعض مواضع واجب گردید * بیت * به بی حکم شرع آید خوردن خطا است * و گر خون بفتوی بریزی و رامت * مراد آن است که مسلمانی را صفتش اینست که مردم را از این نکند و مسلمانان باید که برین صفت باشند و هر که نه باین صفت باشد کونیا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند * شعر * مباش در پی آزار و فوج خواهی کن * که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست * و حقیقة مراد اینست که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بیجا آورد مسلمان کامل است * و اما اجر من هجر ما نهی الله عنه * و هجرت کنندگی است که ترک کتب چیزها را که نمی کرده و یا زداشته است بخدا تعالی از ان بد آنکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دگر بیدار اسلام و برگشتن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنیه آنکه از مویطین

در ذات نسیل کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه وسلم در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت و اهب العطیات جل جلاله و آن حضرت بر آت جمال و کمال او است پس احببت را بخوان نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح است و تحقیقت هر دو یکی است * رباعی * هم حسن و جمال بنی نهایت داری * هم جود و کرم * حد غایت داری * هم حسن و ترا مسلم و هم احسان * محبوب توئی که هر دو آیت داری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود * فلک من کن فیہ * سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی * و خصلت یمن خلاوة الایمان * می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدین * من کان الله ورسوله احب الیه من سواه * اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول او است * و من احب عبد الله ورسوله احب الله * دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست نکند او را مگر برای خدا و طلب رضا او * و من یکره ان یعود فی الکفر * سوم آنکه ناخوش دارد که باز آید در کفر * بعد ان انقل الله منه * بعد از آنکه بزمانید بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر * کا یکره ان یلقی فی النار * چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش و رخ * متفق علیه * و عن العباس بن عبد المطلب * عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابوالفضل بود و کان تر بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم سه سال و بعضی گفته اند یک سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت مسجد حرام و سقای آن بوی حواله بود قلیم الاسلام بود ولیکن پنهان میل داشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوۀ بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود عجز او هشتاد و هشت و آزاد کرد پیش از موت خود هشتاد بنده مناقب او بسیار است رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * ذاق طعم الایمان * چشید مزۀ ایمان را * من رخصی بالله ریا * کمی که خوشنود شد بخدا و گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و ریندگی کرد او را * و بالاسلام دینا * و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد با نچه در راست * و بحکم رسول * و راضی شد بحکم صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریقی اتباع او را * رواه مسلم * و در اینجا اشارت است بآنکه دلها ی تسلیم از امراض غفلت و هوا و ذوق میگیرد و تنعم میکند بدین معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس باین اندام طعمه و سلامت قلب و عافیت از بن امراض باین سه چیز بود و هر که نه اینچنین بود خلوت ایمان را در نیابد و بدین ذوق و لذت نکیرد بلکه کار بعکس بود و از این نفرت گیرد چنانکه بیمار را شکر را تلخ یابد و عن انی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * واللذی نفس محمد یبید * سوگند بخدا ای که بقای ذات محمد در دست دل او است * لا یسمع بی احد من هذه الامة * نشود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعه را گویند که فرستاده شاه است یا ایشان پیغمبری و گروهی از هر جنس را گویند * یهودی و لا نصرانی * یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام * ثم موت و لم یؤمن بالله * او را بخت بد * بستر بیدار آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بدان * الاکان من اصحاب النار * مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هر که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و نگوید بدین من کافر است و دانم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد * رواه مسلم * و عن ابی موسی الاشعری * صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اخبری نسبت یکی را جلد او است اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و میرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بالانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاثه لهم اجران * سه کس اند از مردم که مرا یشاراد و اجر است و ثواب ایشان مضاعف است * رجل من اهل الکتاب * یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که * آمن بنیبه و آمن بحکم * ایمان آورد به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان آورد بدین که هر دو صلی الله علیه وسلم * والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق مولیه * د و م از آن سه کس بندگی که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از او جهات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خلمات که فرمایند * و رجل کان مع عتده امة یطاعها * سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطنی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه عادت است * فادبها فاحسن

تادیبها * پس ابد بگرد آن داه را و بیاورخت او را آداب متعلق با حوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را * و علیها فاحسن تعلیمها * و آموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آن است که بروحیهی کرد که می باید کرد و بقرن کفایت کرد نه کم ازان و به لطف و نرمی کرد نه بعنف و در رشتی * ثم اعتقها فترجها * پستو آزاد کرد آن داه را پس نکاح کرد باوی * فله اجران * پس این مرد را د و اجر است تکرار بجهت تاکید و میالغه است در ثبوت د و اجر مر این مرد پسین را و ثبوت د و اجر مر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که د و عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت و ثبوت اجر این مرد را د و برابر اعتناق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت یا اینجا ندارد و اینجا نیز توطئه استحقاق و استیمال اعتناق و تزوج است * منفق علیه * ماند آنکه میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل جصاصی است و غرابتی ندارد و اجر بمقابل عمل هر چند باشد و هر که بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادتیه که مر این سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز گردانید ایشان را بدان جواب میگویند که مراد ثبوت د و اجر و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیکر ابراهیم حننه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی که دیکر او را بر اعمال بد منل ایشان را د و چند ان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله اعلم * و عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت ان اقاتل الناس * امر کرده شده ام من که کار را و کنم مردم را * حنی یشهد و ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * نا آنکه گواهی بد منل که خدا یکی است و محمد فرستاده او است مراد بشهادت اینجا اقوال باین کلمه است یا آنچه در حکم است مثل چیزی که قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن یا آنکه صلور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود * و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة * و نا آنکه بر پا دارند نماز را و بد منل زکوة را و در جواب قتال منتهی بشهادت است و ذکر عبادات اشارت بتهام و کمال او است بایمان ارکان اسلام و بعض گفته اند که بترب و اجبات و فرائض و احوال بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کرد و چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمنع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک دهند و بران مصروف دایم باشند امام را میرسد که بایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بد کس بجهت بودن اینها است اصل عبادات یا اشارت است بعبادات بد نیه و مالیه و در قرآن هیچیک نیز مؤدو باهم مذکور اند و شاید که در آنوقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد * فاذا فعلوا ذلک * پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را * عصموا منی دماءهم و اموالهم * باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را * الا یبق الاسلام * مگر بقی اسلام * و حکم شرعیست چنانکه یکی دیکر را بکشد یا زنا کند مثلا و او را بکشد یا بکشد یا مالی که بروی او حرام است بد منل مال او یا بد گرفت * و حسابیم علی الله * و حساب ایشان در آخرت برخ است عز و جل یعنی ما حکم بظواهر اسلام و میکنیم و خون و مال او را معصوم میدانیم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خل ای تعالی دانا است بدان حکم در آخرت بمطابق وی خواهد کرد * متفق علیه * این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است * الا ان مسلما یذکر الا یبق الاسلام * مگر آنکه مسلم لفظ الا یبق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث در اصل است بر قبول توبه ملحدان و زنی یقان که اگر ببایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال ایشان بگذریم و علیا را درین مسئله اقوال است که طبعی آنها ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهار اقوال آنکه اگر یکی الهادی کرد و بامزای گفت و زود ازان بر کشت و بر غمنا توبه کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و متمادی از قس بجان و مدافعه وقت میکند قبول کرده نشود و الله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه و اعتقاد است در آخرت سرور خواهد کرد * و عن انس * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوته * کسی که میگزارد نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام است * و استقبل قبلتنا * و روی می آورد بقبله ما که کعبه است * و اکل ذی بیئنا * و میخورد ذی بیئ ما را * فذلک المسلم الذی له ذممة الله * پس آنکس مسلمانی است که مرا و او را هست عهد و امان و ضمانت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد و امان و ضمان و تحرمت و جوق آید و این همه معانی نزدیک بیکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم از اینجهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانیان در آمده اند * فلهما تیغور و الله فی ذمته * پس غدر

و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او همچنانده و تخفروا بضم تر و سکون خا و کسر فاء است از اخفار بمعنی غدا و عهد شکنی کردن و کتافند کرا این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهدا ذین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و تمییز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بکزارد چنانکه مسلمانان میگزارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا اورا نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص بنماز اختلاف قیام و قراءت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه مانیز مخصوص باهل اسلام است و یهود ذبیحه مارا نمیخوردند * رواه البخاری * و عن ابی هریره * رضي الله عنه * قال اتی اعرابی النبی * آمد با ده نشینی پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن اعرابی با آنحضرت * دلنی ملی عمل * رواه نما مرا و مطلع گردان بر کاری که * اذا عملته دخل الجنة * چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن اعرابی * تعبد الله ولا تشرك به شیئا * پرستش میکنی خدا را و شریک نمیکردی با وی چیزی را اینجاشهادتین ذکر نکرد از جهات شهرت آن یا سؤال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شرک یا پرستش بتان است یا ریا که در وی نیز شریک میکرد اند خلق را بتخل و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث اینمعنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود * و تقیم الصلوة المكتوبة * و برپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان * و تؤدی الزکوة المفروضة * و میدهی زکوتی را که فرض کرده شده است زکوة نام همین فريضه است و مراد از زکوة اینجا صلته است * و تصوم رمضان * و روزه میگذاری ماه رمضان را تخصیص کرد بدین کو فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافیست و شاید که فرائض در آنوقت زیاده برین نبود و چون آنمرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود * قال * گفت * والذی نفسی بیده * سوگند یاف آن خدا که بقیای ذات من در دست قدرت اوست * لا ازیل علی هذا شیئا ولا انقص منه * زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم ازین فرائض چیز را و صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه بنرک سنن مسیح بود و ترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محرم و یا مواد زیادت بر حن مشروع است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن با مراد آن است که زیاده نمیکند در رسول و نقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود پس سوگند خورد که زیادت و نقصان نکنم در زمان نیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام با مرشراح و حقیقت کلام مراد نیست * فلما ولین * پس هرگاه که روی کرد دانیل آن اعرابی و بهشت داد و برفت * قال النبی * گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سوره ان ينظر الی رجل من اهل الجنة * کسی که شاد میگرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواست اهل که بهشتی را به بیند * فلینظر الی هذا * پس باید که نظر کند بسوی این مرد و به بیند او را چون آن حضرت صدق و یقین و عقیدت او را با حکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت * متفق علیه * و عن سعید بن عقیل * قال قلت * سعید بن عبد الله ثقفی طائفی که صاحب بهشت عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت * یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولاً * بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که * لا اسأل عنه احد ابعده * مستتاج نشوم که برسم ازین سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم * و فی رواية غیرک * و در روایتی بجای بیلک غیرک آمده و این روایت مبین معنی اول است * قال * گفت آنحضرت در جواب وی * قل آمنت بالله ثم استقم * بگوایمان آوردم و بپایا بپستراسقامت و زویران یعنی گواهی ده بر حلالیت حق با اهل و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد پس از آن التزام کن که تحقق آن قیام نمائی و بران استقامت و ریزی را و استقامت ببلالامت کردن انسان است راه راست را و بر رایت استادن و مواد اینجا آوردن است جمیع او امر و نهی او را بر وجه دوام و ثبات و اغتدال ببنای زین و تفرود در قاموس گفته استقامت الا مراعتال و در شرح حکم گفته که استقامت استواری است در اتباع حق بر منهاج سعادت بی انحراف و تفریط و ادرقو علی الطریق فرموده که استقامت برداشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مراض و معتاد با خشن است

بتحصيل ملکات راسته در وی از فضائل * رواه مسلم * وعن طلحة بن عبيد الله * رضي الله عنه * قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد * وروایت است از طلحه که از عشرة مبشرة است و برادر زادۀ ابو بکر صدیق رضي الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور کرد انشاء الله تعالى گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامة تا مین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را * تا اثر را * پس برآمد موی سر * نسمع در وی صوته * در حالی که میشنوبیم آواز پست او را و نغمه آنرا در وی بفتح دال رضم آن و کسروا و وشت یا عا تحتیه آواز پست را گویند که مضمونش در چنانکه آواز مکس شبن و مانند آن * ولا نغمة ما يقول * و نغی فهمیم چیز را که میگوید آن مرد و نسمع و نغمة بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمون مه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر نقل بر اول در وی منصوب است بر نانی مرفوع * حتی دنا من رسول الله * نا آنکه نزدیک شد آمدند از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام * پس ناگاه آن مرد می پرسد از احکام اسلام و فرائض و می تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و علمم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة * پنج نماز است در روز و شب * فقال * پس گفت آیین مرد * هل علي غيرهن * با هست بر من از نمازها جز این پنج نماز در روز و شب * فقال لا الا ان تطوع * پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز این پنج نماز فامکر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه برضه باشد * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان * و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است * فقال هل علي غيرهن * پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزه رمضان * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم لا الا ان تطوع * نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه یقل داری * قال * گفت طلحة بن عبيد الله که راوی خین است * و ذکر لفر رسول الله * و ذکر کرد برای آنمرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الزكوة * زکوة را * فقال هل علي غيرهن * پس گفت آنمرد آیا هست بر من جز زکوة * فقال لا الا ان تطوع * پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی * قال * گفت طلحه * فادبر الرجل * پس پشت داد و رفت آنمرد * و هو يقول * و حال آنکه وی میگوید * والله لا ازيد على هذا ولا انقص منه * شك انما هو كذا * زیاد نمیکند بر این فرائض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اطلع الرجل ان صدق * و راستگاری و بی درزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا دروغی و غیب را نه نام که از کلام در می فهمم می شود راست گو است پس فیروز و فلاح بر بمعنی صلح این نیست است و ان صدق بفتح هـ نیز روایت است * متفق عليه * چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا برای وی و اما که در آنوقت هیچ فرض نشد بود یا آن مرد از اهل حج نبود و تری نیز حرا الوقت واجب نشد باشد یا چون و ترفض قطعی نبود ذکر نکرد باطلحه مزاد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نشده است پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در ذبیح و امثال آن از آنچه طبعی ذکر کرده چیزی نباشد * وعن ابن عباس رضي الله عنهما * منافبوا بسيار است احتیاج به بیان مذکور و توال او بیش از هجرت بلکه سال بود در وقت رحلت آن حضرت صلى الله عليه وسلم سبزه ساله بود یا نازده ساله یا خنثی که در آنست و جبرئیل را دوبار دید و در دیدار اجمال الناس و در گفتار افضح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و نوی تلمیذ امیر المومنین علی ابن ابیطالب بود و دعا قبل حلیم صیور بود طویل الغامة و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی دراز تر و غلبه المطلب از وی و بود ایض مشرب جسم و صیم صبیح الوجه و فرالعلم مات بالمطائف سنة ثمان و ستین بود عمروی مختار و یک سال رقی الله عنه * قال * گفت ابن عباس * ان وفد عبد القيس * بل رستی کفر سولان عبد القيس که نام قبیلۀ است از ربیخه و در اصل این پیام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبایل اینچنین است که بنام پدر این میخوانند * اما اثر المنبي * چون آمد نیک پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من القوم * کیست این قوم * و من الون * یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است * قالوا ربيعة * گفتند این قوم ربيعة * قال * گفت

آنحضرت * مرحبا بالقوم او بالرفد * مرحبا ماین قوم را و با این رفد را مرحبا بجای فراخ را کویند و این کلمه را برای اکرام و استنباس درآیند کویند یعنی در آملی جای فراخ را و کاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را بر جای نرم و ملائم را * غیر خزا و لاندابی * آمدید و حالیکه رهوا و فضیحت نه شوید و بلا و شدت و بیهوشی نه بینید و این بشارت و وعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا اینقوم را * قالوا * یکتند وند * یا رسول الله اننا لا نستطيع ان نأتیک * وید رستی که مانمی توانیم که بیاییم ترا * الا فی الشهر الحرام * مکر در ماههای حرام مراد بان ذی القعدة و ذی الحجة و محرم و رجب است که عرب در آن بایکد بگو جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و این گردانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها * و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر * و حائل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعہ اول و مضر بن نزار و در میان ربیعہ و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود * فیر نابا من فصل * پس چون بعبار نمیتوانیم بشد مت تو آمد و از شراعی پرسید از من که ما را بحکم محکم واضح که بیست دروی اجمال و اشکال جلالت کتبیه میان حق و باطل * خبر به من و راءنا تا خبر دهم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشانرا کاشته آمد * ایم * و ندخل به الجنة * و در آنیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و خبر وندخل بجزم و رفع هود و روایت است * و سألوه عن الاشربة * و پرسیدند وند وند عیال القیس آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از شربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید * نام هر باربع و نه نام عن اربع * پس فرمود آنحضرت ایشانرا بچهار خصلت و باز داشت ایشانرا از چهار خصلت * امرهم بالایمان بالله و حله * امر کرد ایشانرا بایمان آوردن بخدا تنها * قال * یفت آن حضرت * ائروا ما الايمان بالله و حله * آیامی دریا باید چیست ایمان بخدا تنها * قالوا الله و رسوله اعلم * گفتند خدا و رسول خدا دانای تو است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم که چون چیزی پرسید در بر آن این کلمه گفتند * اگر چه خود نیز میدانستند * قال * گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا * شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * گواهی دادن است بالوحدیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم * و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان * و چهار چیز که امر کرد بدان اینها است و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر کثرت ایمان بشد را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او * و ان تعطوا الخمس من الثمن * و امر کرد باین که بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بران جهاد بجهت اتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و مبارزه میکردند بکفار مضر و بعضی گفته اند نخستین آن چهار اقامت صلوة است که باعطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مؤمن بوده اند و مقربان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله و حله باشد * و نه نام عن اربع * جواب است از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود * عن الخنم * نهی کرد از خنم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فو قانیه کوزه سبز * و الدباء * و نهی کرد از دباء بضم دال و تشدید بای مؤنثه ملوده کب و وری نیز از ظروف خمر است یا کد و تحقیق یا صراحی که بر شکل آن بسازند * و البقی * و نهی کرد از بقی بفتح نون از نقر بمعنی گاویدن و مراد بقی درختی است که بگروند و در وی شراب بیندازند * و المزف * و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زای مثل ده برفت طلا کرده شبه و زفت بکمر زای معجمه و سکون فای چیزی است که بکشتی و مانند آن * یمانک تا آب نه در آید و آنرا قار و قیر نیز گویند * و قال احفظوهن و اخبروا بهن من و راءکم * و گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم باد دارید این احکام را یا این کلمات یا این اخبار و خبر دهید باینها کتابی را که پس شما اند * متفق علیه ولفظه للبخاری * و بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینها است مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاریان خمر و روانی آن با نهی است از تنقیع و نبیل انداختن در آن زیرا که شدت و اسکا و درینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که امتیاز در مشکها نکنید بجهت آنکه استنداد و اسکا در آن دیر می کشد و کمتر می آید و با وجود آن چه و بر آنند که حرمت این در ابتدا اسلام بود که مبالغه و احتیاط در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نفع شد

و عن عباد بن الصامت * رضي الله عنه بضم عين و تخفيف موخدة از نقیای انصار بود حاضر شد : عقبة اولى و ثانیة را
 و بدو را بطویل جسمیم جمیل نمود و یکی از آنها که جمیع کردند قرآن را فرستاد و اورا عمر رضي الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر
 او در آخر کتاب در اسمی اهل بکر بنیان * قال فان رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از عبادة بن صامت که گفت
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * و رجوله عصابة من اصحابه * و کرد آن حضرت جماعه بر دلد از یاران وی عصابه بکمر عین
 جماعت از ده تا چهل * با یغزنی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا * مبايعت کنین و عهد کنین من او عقل بدین بامی و اصل مبايعت از بیع
 است کو یا مر که عهدی بنیک دبا کسی میفر و شد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بردست می زنند در معا هت
 نیز عادت بران جاری شده پس میفر مایک بیعت کنین بر آنکه شریک نکرد این شکل چیزی بر امر او با شراک بت پرستی است
 یا ریاد عمل * و لا تمزقوا * و زدی نکنید * و لا تزنوا * و لا تکتبوا * و لا تکتبوا اولادکم * و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت
 جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند * و لا تا تو ابیهتان نفر و نه * و نیا وید و نکونید دروغی را که بیند امی کنین او را
 * بین این یکم و آن یکم * میان دهنهای خود و پایهای خود یعنی از دهنهای خود و دست و پا را کتابت از دست دهن چنان و افترا
 همان باشد که از پیش خردید که کنند و مردم را زان پاک و مبر یا شند یا بیند امی کنین اول فاضل اثر خود بنا بر کانهای فاضل و دل
 آدمی چون در سینه است میان دهنها و پاها است یا آنکه نسبت افترا بدست و پا بجهت آن است که اکثر کار و بار بدست و پا می شود
 اگر چه جمیع اعتقاد ران دخل و از نیک و این هر سه وجه در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دهنها و پایهای خود
 آفت که آشکارا بر روی مردم می گویند و داد و بخشائی و میسر و تکی مید منک * و لا تعصوا فی معروف و نیهی مانی بکنین در امری که شناخته
 می شود در شرع و بخود را و یغزنی در امر مشروع و مقابل آن منکر است که شناخته نمی شود در شرع و بخود را و یغزنی امر نامشروع
 * فمن و فی منکم فاجرة علی الله * پس کسی که وفا کند باین مبايعت پس مؤدای لازم است بر خدای که به فضل خود ثواب بران میدهد * ومن
 اصاب من ذلک شیئا * و کسی که نرسد و بکند از این کنایان مل کو و غیر اشراک چیزی را * تعصت بغی الذنبا * پس عتاب کرده شود
 بسبب وی در دنیا چنانکه خدای زده شود و سزا داد شود بران * فهو کفار له * پس آن عتاب کردن کفارت است از او را و سبب
 محروم و عقوبت آن کناه شود و در آخرت بران عتابی نه بیند * ومن اصاب من ذلک شیئا * و کسی که کرد چیزی از آن کنایان * ثم ستره الله
 علیه * پشتر پوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد کناه وی و دخل زده شد بران * فهو الی الله * پس وی یعنی کار وی تقوض
 است بسوی خدای * ان شاء عفا عنه * اگر خواهد خدای تعالی در گذارد وی و عتاب نکند بران شاء عاقبه * و اگر خدای عتاب کند
 او را و این ملک هت اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله واجب است عتاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این خدایت
 خجست است بر ایشان * فبايعناه علی ذلک * پس بیعت کردیم و عهد بستیم با آن حضرت بر این شرط که ملک کور شد * متفق علیه
 * و عن ابی سعید الخدری * رضي الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجرة از بی دخل زده بضم خاء معجبه بطی است از انصار
 اول مشاهده او خدایت است و در ازاده غزوه همراه آن حضرت غزا کرده نام او سعد بن مالك بن سنان است و پدر او نیز
 صحابی است * قال خرج رسول الله * گفت ابوسعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فی ضحی * در روز عید قربان اصحی
 بفتح هاء و سکون ضاد جمع است * و روی در اصل نام کو سقنی است که قربانی کرده شود بر روز آخر نیز اطلاق می کنند * و نظر * شک
 راوی است که در روز عید اصحی یا عید فطر برآمد * الی المصلی * بمزق عین کا * * فمر علی النساء * پس بگشت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر جماعه زنان و زنان نیز در عهد رسالت با مر شریف بعید کا * میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان
 محض و نمازند * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * یا معشر النساء * ای گروه زنان * تصدقن * تصدق کنین و بدین چیز
 در راه خدای * فانی ان یکن اکثر اهل النار * زیرا که بد رستی که من نموده شکام یعنی دانا نید شکام با اخبار و حی یا بکشف و عیان که
 شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طائعه زنان باشند و مردان کمتر * فقلن و یر یا رسول الله * پس گفتند زنان و چه چیز
 وجه شهادت زنان بیشترین اهل دوزخ اند * قال تكثرن اللعن * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بمسبب آنکه بسیار می کنین شما ای زنان

لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار می رود و معنی لعنت و لعن و د و راند اختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس مشخص حکم بد آن نتوان کرد اگر چه کافر باشد شاید که در آخر مجهلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم گردد مورت او بر کفر و این جز تخمین شارع معلوم نکرد چنانکه بایمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان میتوان لعنت کرد چنانکه کوبند لعنة الله علی الکافرن و لعن الله اليهود والنصارى و لعنت کاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافرانست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمد و با لجملة لعنت کردن صفت ذمیه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد * و کفرن العشر * و کفران نعمت می کنند شوهرانرا زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دریابد باشد و یکبار که تقصیر کرد و بگوید هرگز از تو روی نیکی ندیدم کنایه آنست که عین مهر و بقیع عین مهمله و کمر شین معجمه بمعنی قریب و صلیق و زوج آمده و ظاهر آن است که مرد اینچنین زوج باشد کنایه آنست که ماریت من ناقص است عقل و دین * نندیدم هیچ یکی از نایافتهات عقل و دین را * اذا هبى قلب الرجل الحارم * بجای مهمله و بزی معجمه من احد کن * بر ندیدم و بر اینند تر مرد عقل مردان را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما * قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا * گفتند زنان و بیست نقصان دین ما و عقل ما بپایه معلوم توان کرد دین را رسول الله قال المیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل * گفت آیا نیست کواهی زن در شرع همچو نیمه کواهی مرد چه کواهی در زن بجای کواهی می یگردد * قلن بلی * گفتند آری کواهی زن همچو نصف کواهی مرد است * قال فذلک من نقصان عقلها * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس این نیمه بودن کواهی زن نسبت بکواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقة و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد * قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تمس * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمی کند و روزه نمی دارد * قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن از جملہ نقصان دین زن است اگر چه آن به محض پیدایش خدای تعالی است و زنا در اینجا اختیاری نیست و لیکن همین پیداکردن زنان برین وجه و منع کردن و عاز عبادات نه مردان را نقصان کردن است درجه زنان را از درجه مردان * متفق علیه * و از اینجا معلوم می شود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگر چه نقصان آن بعد باشد مالم آنکه ایضا نفع و اتواب نمازها که از و بعد رفوت می گردد هست چنانکه مریض و مسافر از ثواب نوافل عبادات که بعد از مرض و سفر از وی فوت می گردد مینویسند و ظاهر حل نیست اینست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت د و ام دارند و اهل آن هستند بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبری * و عن ابی هريرة * رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی کذب بنی آدم * گفت خدای تعالی نسبت بدین روغ کرد مرا خورند آدم * و لم یکن له ذلک * و رواه نیست و نمیرسد او را که نسبت بدین روغ کند مرا که پروردگار عالم از جهت بودن آن مخالف برهان مومنانی مرتبه عبودیت * و شتمنی و لم یکن له ذلک * و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را که دشنام کند مرا * فاما تکتی بیه ایای * اما نسبت بدین روغ کردن او مرا * فقول له لن یعدی کایه ایی * پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی آید و مرد را خدای تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکتی بیه درین قول زاجع باخبار الهی است تعالی شانه بد این یا بسبب تضمین ابد اجوازا عادت را چنانکه فرمود * زلیس اول الخلق با همون علی من اعادته * و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز بر انگیزتن بعد از ملاک شدن بلکه اعاده آسان تر از ابد است چه همه دانند که شکسته را باز هم بر بستن آسان تر است از اختراع کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت با د میان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق استیسا یکسان باشد آنچنان آسان و مشکل نمی باشد و این قول آدمی است که قائل است با بد او و اگر نیز نباشد ممکن است او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید * و اما شتمه ایای فقول له اتخذ الله ولدا * و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسوی را گویند و یهود عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان و اکویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آن است که این قول بمماثلت ولد است مراد تعالی واد رها میت و استخلاف او مرا و چنانکه عادت است و چندین نقائص و عیوب دیگر مضاد صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود * و انما الاحد الصل الذی لم الی ولم ولد * و من یکانه در ذات و صفات غیر محتاج

بکسی و همه محتاج من اند که نه زایم و نه زائده ام * و لم یکن لی کفوا الحد * و تیسمت مومثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجیت است
 که مثل زوج می باشد تا درک از میان بر آید یا درک را نیز شامل است چه در نیز مثل بد زمی باشد * و فی رواية ابن عباس *
 و در رواية ابن عباس بنجین آمده که * و اما شتمه ای * و اما دشنام دادن آدمی مرا * و فقره لی و لک * پس گفتن از دست که مرا
 و لک است * و سبحانی ان اتیت صاحبہ ابو ولد * و پاک و منزه ام من ازین که بگویم و فرایان زدن را و در بعضی روایات
 روا است بجای او * و رواه البخاری و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى * کنت
 الخلق اى تعالی * یوفی فی این آدم * میرنجاند مرا فرزند آدم و میکنند چیزی را که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن
 نیز آنکه * یسب الی هر * دشنام میکنند این آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محبت و عز و بلای شکایت از زمانه و روزگار
 کنند و یک گویند * و انا الی هر * و حال آنکه منم در هر معنی فاعل و مفعول متصرف چون سب کردن در هر امر و متصرف یا متقاد
 فاعلیت و تصرف از دست گریا در نام فاعل متصرف شد پس فرمود منم در هر معنی فاعل و مفعول متصرف اعتقاد میکنم یا آن
 فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الی هر و کرمانی گفته مراد یا انا الی هر انا الی هر است ای مقلبه و بعضی گفته اند
 در مراد انما یعنی الی الله است تعالی شافه و خطایی آنرا فکرو شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و باطاع نظر از این درین
 مقام جرئت معنی ندارد مگر آنکه در هر معنی فاعل و متصرف دارن و انا الی هر بنصب نیز روایت است و وجود ایلاد در سب در هر جهت
 آنست که ذم و سب و شتم و مشعر نسبت تصرف یا نسبت یا بیعت آنکه این ذم و سب را جمیع بجناب الی میگردد زیرا که چون فاعل
 حقیقی او است سب بر وی واقع می شود کذا قالوا * یدعی الامر * یدعی قد رت من است کار و بیلای بتشک یک نیز روایت است
 * اقلب الی الی و النهار * میگردانم شب را و روز را و یکدیگر می آریم اینها را * بیت * جز رخ را در و شب را روزی دهم * شب برم روز آورم
 و روزی دهم * متفق علیه * و عن ابی موسی الاشعری * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احل احد صبر علی اذی
 یصعبه من الله * نیست هیچ یکی صابر تر از خدا بر مکر و هنی که می شود آنرا * یدعون له الولد * میخوانند بکنایه برای وی فرزند و اثبات می کنند
 برای وی آنچه شایسته جناب قدس اوست * ثم یعاقبهم و یرزقهم * پسترنند و عتاب و ملامت میخواند ایشان را از بلا یا آفات و روزی میرساند
 ایشان را با انواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد صبر در شان حق تعالی عدم تعجیل
 است یا انتقام از کائنات کاران بعد و یا بتأخیر و صبور یکی از اسمای حتمی الی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن
 گناه کاران از صبور این نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشند و در حلیم ایمن است * متفق علیه * و عن معاذ * رضي الله عنه از اکابر صحابه و
 غطفانی ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و احصاء است در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گرد در مرض * قال * کنت معاذ بن جبل * کنت
 رسول الله * بودم من ردیف پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم علی حمار * بر خر که آن حضرت صلى الله عليه وسلم ایضا ناخیز
 تواضع و عدم تکلف بر این مرکب موارثه است پس معاذ می گوید که من نیز روزی در عقب آن حضرت صلى الله عليه وسلم موار بودم
 در خیالی که * لیس بینی وینه الاممخرة الرخل * نبود میان من و میان آن حضرت صلى الله عليه وسلم مگر جویی که پس یا آن
 فینا شکر و موار از آن تکیه می کنند و موارخرة بضم میم و مکون موارخرة معجبه مکرور است و بهجوره مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز
 را آمد و معهود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلى الله عليه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی * فقال * پس گفت
 آن حضرت * یا معاذ هل تله و ما حق الله علی عباد * ای معاذ منی در بابی که چیست حق خدا آنکه واجب گردانید و است بر بندگان
 خود و حکم موار دیت را و موار شریعت * و ما حق العباد علی الله * و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانند و است وی تعالی بر خود و بفضل
 و کرم خود * قلت الله و رسوله اعلم * گفتم خدا و رسول خدا دانانتر است * قال فان حق الله علی العباد * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم
 پس بد ز معنی حق خدا بر بندگان * ان یعبدوه و لا یشرکوا به شیئا * نیست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی
 بت پرستی نکنند یا با آن معنی که بران کنند و اخلاص و روزن در عبادت * و حق العباد علی الله ان لا یعذب * و حق بندگان بر خدا
 اینست که عذاب نکند * من لا یشرک به شیئا * کسی را که شریک نگردانند با وی چیزی را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن است که

عذاب کنند مثل عذاب کافران را اگر ریاضت عذابیه اصلاً نخواستند بود گفتند پس گفتیم من یارسول الله افلا ابشر به الناس ایابش بشارت
 قبل هم باین معنی مردم را و بشارت یکم باز فتح رضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن
 بیشتر در بشره ظاهر میشود قال لا تبشروهم فیتکلموا فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک
 ندهند عمل را فیتکلموا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از انکال بمعنی اعتماد فیتکلموا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت
 است از نکول بمعنی باز ابعادن از چیزی متفق علیه اگر کردند پس چرا خبر داد معذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آن حضرت
 از ان جوابش آنکه متباد رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باصل آن زمان است که نوعی بجهل با این بود و معتاد بتکالیف شرعیه
 نشده پس از ان چون شراعی و تکلیفات ثابت شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یاروایت کرد آنرا بعد از امر برحوب
 تبلیغ و ورود و عید بر کعبان علم پائی از تبشیر نعمت بجماعه مخصوص بود که انکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم کرد و روایت
 کرد باینها که نه باین صفت بودند و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم و معاذ یقه طی الرحل قال روایت است
 از انس که آن حضرت در ان حال که معاذ ردیف او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله و سعد یک ایعتاد کی
 دارم در خدمت و فرمان برداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار دیگر یا معاذ قال
 گفت معاذ لبیک یا رسول الله و سعد یک قال باز گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله
 و سعد یک تلقا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در روی تا کین و مبالغه است و القای این کلام و پیدار و هوشیار
 کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان برداری است و معنی سعد یک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی
 استاده ام بشما مطاعت و موافقت تو بر ما چه میفرمائی قال گفت آنحضرت ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله
 نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید با آنکه خدا یکی است و احد فرستاده اوست صلی الله علیه و سلم قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از
 دل معرا از شائبه کذب و نفاق الاحرمه الله علی النار مکر آنکه حرام میکردند خدای تعالی آن گواهی دهند را بر آتش دوزخ که برای
 کافران ها خسته بشکست یا حرام میکردند بروی خلود در نار و این المعیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض و او امر و نهی بود و حصن
 بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با دای حق و فریضه آن و بعضی گفته اند مراد آن است که نزد من و توبه گفت و همبران مرد
 قال گفت معاذ یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس ترسانم این خبر خوش مردم را فیتبشروا پس بشارت یابند بآن
 و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذایتکوا اکنون که خبر دهم مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدهند
 عمل را فاخبر بهما معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و باین کلمات معاذ نزد موت خود تا تمام زجهت احترام کردن و باز ایستادن
 از بهر در کتمان علم و ترک تبلیغ از سن کلام ظاهر مفهوم میگرد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه
 و عن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و من موب او ترک از خوار مال است اگر چه حق آن ادا کرده باشند مناقب او و بیماری
 است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت آیت النبی آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و علیه توب
 ایض و حال آنکه بود بران حضرت جامه سفید و هونام و آن حضرت در خواب بود تم آیته و قد استیقظ بستر باز آمد و حال آنکه
 بتحقیق بیدار شد بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تنبیه مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بداند که روایت از روی تنبیه
 و تیغ می کنند یا آنکه ذکر احوال محبوب باقطع نظر از ان شیرین و لذیذ است و غالباً این وحی در همین مقام شد پس ذکر آن از نتیجه است
 نروان بود و الله اعلم تعالی پس گفت آنحضرت ما من عبد قال نعمت هیچ بند که گفت لا اله الا الله تم مات طی ذلک پیغمبر مرد بر اعتقاد
 این کلمه و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مکر آنکه می در آید آن بند بهشت را ابو ذر میگوید قلت که تم من زنی و ان
 مرق ایامی در آید بهشت را اگر چه زنا کرده باشد آن بند و زدی کرده باشد قال گفت آن حضرت زنی و ان سرق می در آید
 اگر چه زنا کرده باشد و زدی کرده باشد و چون این حکم معتبر و مستغرب نمود ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق و تنبیه و تواند که
 تکرار واحد از جهت کمال هر و بر حمت حق و شکر گذاری نعمت ری جل و علا باشد باز میگوید قلت که تم من زنی و ان سرق قال گفت

آنحضرت * وان زنی وان سرق قلت * باز گفتیم * وان زنی وان سرق قال * گفت آنحضرت * وان زنی وان سرق طی رغم انف ابی ذر *
می در آید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم بینی بشاک مالیدن مشتق از رغام بفتح و بمعنی خاک و مراد برغم انف در اینجا خوار و رانقیاد
است باکر است چهره ابی ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را که با مطبوع و محبوب نزد وی خلاف آن تصور پس حکم کردن بآن
موجب خوار و شکست او است و او را با کراه و جبر بران آوردن است اینکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد
* و کان ابو ذر اذا حل ثبته * و بود ابو ذر وقتی که تعذیث میکرد باین محل بیت * قال * میگفت این کلمه را که * وان رغم انف ابی ذر *
چنانکه شنید بود از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاد بدان * بیت * کرد دشنام من آن محبوب جانی
یکشبی * عمر بگذشت و منوزم لذت آن در دل است * متفق علیه * بدان که این حالت و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگر چه
فاسق باشد و مرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بغض و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم یا بعد
از تعذیب و در آوردن در آتش بقل رکنه اما حدیث حرام بودن از برنار تا ویدل او آن است که در حدیث معاذ گفته شد و من صاب اهل سنت
و جماعت این است که فاسق مؤمن است و مال مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیح درین باب بسیار است و اجماع مسلمت از صحابه و تابعین
مهمربین بود و اعتقاد امت پیش از ظهور اهل بیت از معتزله و غیر ایشان همین بود و من صاب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مختل
است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بجزر لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میگرد
او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ریاضت ملت و قیل شریعت می بر آرد و نه چنین
است که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که در وید یافته بسیار است و آن کافی است در انداز و انزجار و اگر خواهند
بریکت معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصص و احصا باشد و نیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان کناه کار مدت عمر دنیا باشد
که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صل و ر این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بران بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصاً از اهل فسق و فجور که دلای ایشان ملو و مستشو است به تراکم ظلمات و
شبهات و واقع اند در ورطه استخفاف و استحلال و با وجود آن فحق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهوت و نفس معصیتی
مادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مغارن باشد بمقتضای وحده کرم میدواری هست که به بخشش و بعد از جزا و
سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر به بهشت در آرد بحکم الله مایشأ و بفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم * و عن عبادة بن الصامت *
رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ان عیسی
عبد الله و رسوله * کسی که گواهی دهد که خدا یکست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بنده خدا است و رسول او است
در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله با بن الله میگویند و در شهادت بر حالت وی رد است بر یهود که منکر
و رسالت اویند * و این امته * و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدا ای تعالی است که سریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند
زن را امه الله میخوانند و زن و مرد همه غلام داه ویند کان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این رد بر نصاری است
و تاکید او است و طبعی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد براءت ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند
* و کلمته القاها الی مریم * و عیسی کلمه حق تعالی است که افکند و فرستاد او را بموی مریم عیسی را کلمه الله ازین جهت گویند که بچورد
کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و امهات عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در کوه و راه وقت صخره پس مظهر کامل
اسم المتکلم باشد * و روح منه * و عیسی و وحیست صادر از جناب حق او را روح بیجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دل های
مرد را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خداوند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و ماده * و الجنة حق و النار حق *
و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است * و اخذ الله الجنة * می در آرد از اهل خدای تعالی در بهشت ابتدا عیا
بعد از عذاب * علی ما کان علیه من العمل * بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مدح اهل همت
و جماعت * متفق علیه * و عن عمرو بن العاص * رضی عنه الله از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دما است احوال وی در کتاب

جامع المناقب یباید * قال * گفت عمر و بن العاص * اتیت النبی * آمدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * قلت ابسط یمینک فلا یعک * پس گفتیم یا حضرت صلی الله علیه و سلم فراح کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لا یعک را بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند * فبسط یمینه * پس فراح کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم دست راست خود را * فقبضت ید ی * پس کشیدم من دست خود را * فقال * پس گفت آن حضرت * ما لک یا عمر و * چه شد ترا و چه کار می کنی و چرا دست کشیدی ای ای عمر و * قلت اردت ان اشترط * گفتیم من می خواهم که شرط کنم * قال تشرط ما ذا * گفت شرط می کنی چه شرط می کنی * قلت ان یغفر لی * گفت این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا کنایه آن که پیش ازین کرده ام * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * اما علمت یا عمر و ان الاسلام یهدم ما کان قبله * آیا نمیدانی تو ای عمر و یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و بر طرف میگرداند هر کنایه ای را که پیش از آن بوده مظلوم و غیر مظلوم * و ان الحجۃ تهدم ما کان قبلها * و نمیدانی که هجرت و کربختن از دار حرب بدو اسلام هد م میکنم کنایه آنرا که پیش از بوده * و ان الحجۃ یهدم ما کان قبله * و نمیدانی که حج هد م میکنم چیزی را که پیش از آن بود از کنایه آن هد م هجرت و حج مخصوص است بغیر مظلوم و در حج قولی بهدم مظلوم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته و الله اعلم * رواه مسلم * و در صحیح مسلم آمده است که عمر و بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و بینایی میکرد پسر وی عبد الله بن عمر و گفت که چرا چنین اضطراب می کنی ای پدر را میدانی یا نه که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت ما را در عمر سه حالت پیش آمده است تا آخر چه آید اول دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وی کارزارهای کرده و کمر بعد اوست او بیعته بودیم تا نیا دوسترین مردم نزد ما آن حضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم تا ثالثا بعد از حضرت امارتها و حکومتها و واقعای غریب پیش آمده و در انجا اطفا و تغریطها رفته و چیزها واقع شده است تا قیامت کار آن چه باشد و الله اعلم * و الحدیثان المرویان عن ابی هريرة * و روح بنی که روایت کرده شده اند از ابی هريرة و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است * قال الله تعالی انا اغنی الشکاء عن الشک و الآخر * و حدیث دیگر که در اول او این لفظ است * الکبر یا مردائی هذل کرهما * سر انجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را * فی باب الریاء و الکبر ان شاء الله تعالی *  * الفصل الثانی * عن معاذ قال قلت * گفت معاذ بن جبل گفتیم * یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یدعی علی من النار * خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و در و گرداند مرا از آتش و زح * قال * گفت آن حضرت * لعل سألت عن عظیم * به تحقیق بپر میدانی از کرمی بس بزرگ * و انه لیسیر علی من یرمه الله علیه * و بد رستی و راستی این کار هر آئینه آسان است بر کسی که آسان گرداند آنرا خدا تعالی بواکس بعد از آن بیان آن کار را امر کرد بقول خود * تعبد الله و لا تشرك به شیئا * عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را * و تقیم الصلوة * و بر پا دار نماز را * و تؤتی الزکوة * و بده زکوة را * و تصوم رمضان * و روزه دار ماه رمضان را * و تحج البيت * و قصد کن زیارت خانه کعبه را * ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر * پسر گفت آن حضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می در آید پس بیان کرد آنها را بقول خود * الصوم جنة * روزه داشتن حکم سپردار د که مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بهجت منع شهرات و بسته شدن راه شیطان * و الصلوة تطهر فی الخطیئة * و عطا کردن بفقیر هر دو میگرداند و محر می کنند آتش کناه را * کایطغی الماء النار * چنانچه سرد میگرداند آب آتش را اگر چه نیکی مطلقا میبرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یدفعن السیئات و لیکن در صحت به بیشتر است که عیب وصول نفع بغیر است و لالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی * و صلوة الرجل فی جوف اللیل * و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه د آمل فیوض و انوار و سبب اطفای نار خطیئات است * بیت * که روز نیا پیش ز غوغای عرب * شب محرم عاشقان است شمش طلب * ثم تلا * پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم از برای استشهاده بر فضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که * تتجافى جنوبهم عن المضاجع حتى بلغ یعلمون * تا آنکه رحیل آخر آیت را که تا جزاء بما كانوا یعملون است و حاصل معنی این کریمه آن است که هر روز در کار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و بپرواز بستر راحت و در دارندگان را و از آنچه مولی کریم عز و علایشان را از نعمت هاداده انفاق کنندگان را و مبعوضی را که

نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته باشد است ایشا فرادر دار آخرت از آنچه میباید قرار و آرام و لذت و سود و چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میکردند و میگذارد و میگذارد از اموال * بیت * شرفند و در پیشوند است و گرفتار بهبود * هر که این مردوند از دعایش به وجود * ثم قال * بیشتر انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از امور دین و شهادت و افضل و خلاصه آنرا گفت * الا ذلك برأس الامر * آیاراه نمایم ترا باطل و هر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه هر نسبت بهجمله و عموده * و راه نمایم تر با بهترین دین که بدین برآورد و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه یسبون * و ذر و ده سنامه * و راه نمایم تر آیه بلند و کوهان دین که دین از آن علو و ارتفاع کیود و ذر و ده بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذر و ده جبل پشته کوه را گویند و هنگام بفتح صین کوهان شتر * قلت بلی * چون رغبت و شوق سائل بر اجتماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمه و بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نمایم برآورد * یا رسول الله * صلی الله علیه و سلم * قال * فرمود * رأس الامر الاسلام * بر تمامه ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکرد بدان اصل دین * و عموده الصلوة * و ستون دین نماز است که قوت می یابد بدان بنا و دین مسلمانی * و ذر و ده سنامه الجهاد * و بلند و کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلند و میگیرد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره میباشند در صورت نیز بلند و دارد * ثم قال الا خبرک بملاک ذلك کلمة * بیشتر گفت آنحضرت خبر دهم تر این چیز که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شد ند یا ذلك اشارت باسلام است و تأکید با اعتبار اجزا و ارکان او است و ملاک آنچه شیخ بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن مرد و آمده تور و بشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح مرد و میگویند و در واقع محل یث بکسر میم است * قلت بلی * گفتم آری خبر ده مراد بدان * یا نبی الله * صلی الله علیه و سلم * فاخل بلسانه * پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان * قال * و گفت * کف علیک هذا * باز در بر نفس خود و نگاه از این رای عی زبان را * فقلت * پس گفتیم من بطریق تعجب و استعجاب * یا نبی الله و انا لمواخذ و ن بما ننکبم به * ای پیغمبر خلیا صلی الله علیه و سلم ما کوفت و گیر کرده پیشویم چیزی که تکلم میکنیم با آن * قال تکلک امک * بگویند ترا هاد و توبه یا معاذ * کل بضم موت و ملام و فقل ان خبیب و ولک و اصل این دعا است بموت و فلاك یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین و خطه که در وقتاده و گفته اند که این لفظی است که بجز بان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب از انکار مخاطب است * و هل یکب الناس فی النار * آیا می اندازد مردم را در آتش و زخ * علی وجوههم * بر رویهای ایشان * اطلی هذا خرم * شک را و یست که علی وجوههم گفت یا علی منا خرم گفت و منا خرم جمع منفر است بفتح میم و سکون نون و فتح خای معجزه یا کفر و واصل بمعنی هوار و احوال و اینها مراد بینی است چه هر که بر روفا انداخت بر بینی اندک که بلند ترین اجزای رو است یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد * الا حصائل الستهم * مکر و شنیعی ایشان که هر چه بر زبان آید بینی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک و از بد نشانه اند و ما یعنی را از ما یعنی تمیز نکنند و حصائل جمع حصیله است بمعنی آنچه در و کرده شود از کشت بد اس و در و ز کردن تمیز کرده نه شود همان خشک و تر و نیک و بد نشیبه کرد سخنان بی صدفه گفتن را بد آن و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هر چه با دمی زان بر سر از آفت و بلاد و دنیا و آخرت اکثر از زره کل زبان بر سر * نظم * هر چه بر آید می زب ز زبان * همه از آفت زبان بر سر * هر چه آمد بر بانی کفی * آنچه آید بد هانت خور دی * دیگر ترا چه کنا * است که تر * خویش را خویش بد و زخ بردی * و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن ابی امامه * رضی الله عنه * لیس اوصی است بضم صاد و فتح دال مهملین و تشدید یا یا علی صحابه است اختلاف کرده اند در نصب وی و ابای او با اتفاق بر کنیت وی ها کن شد مصر را بعد از ان انتقال کرده بصحن و وفات یافت در آن کثیر الروایه است و اکثر خدیف و می نزد شاه میمن مات صنة و ثمانین اراحدی و ثمانین وله احد و تسعون صنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الله و ابغض الله * کسی که دوست دارد کسی را بر او دشمن دارد بر او خدای * و اعطی الله و منع الله * و بدلیل برای خلد و نند و بدلی خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هر چه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند * بیت * وطن براعت و کرم هجر برای تو جویم * خمس برای تو باشم * شین برای تو گویم * فقال استكمل الایمان * پس تحقیق کامل کرد الایمان

خود را چه کمال این در ایمان اخلاص است که مقام کمال یقین است و زودا الله * رواه ابو داؤد * و روایت کرد ابن حنیف را ابو داؤد * و رواه الترمذی عن معاذ بن انس * و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس * مع تقلیم و تأخیر * با تقدیم و تأخیر بعض فقره ها بر بعض و لفظ مصایح همان اول است * و فيه * و در حدیث ترمذی بجای نقل استکمال الایمان * نقل استکمال ایمان له * آمل * و عن ابی ذر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الحب في الله والبغض في الله * فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا * رواه ابو داؤد * معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجبهت آن است که باعث و مینمای جمیع خیرات محبت خدا است و چون محبت علیه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا الا بد باعث خرابی بود بر امتثال جمیع اوامر و انقیاد از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمه الله علیه که اگر یکی طلباخی را دوست دارد که طعام خوب می خورد و عیقل از صلحا نمیوزاند این دوستی از جهت خدا است و اگر یکی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است * و عن ابی هریره * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و ذی له * مسلمان کامل کسی است که سلامت ما نند مسلمانان از زبان وی و دست و پا شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * و المؤمن من امنه الناس على دماءهم و اموالهم * مؤمن کامل کسی است که امین گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرفی در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث مؤمن است بتقوا اسلام و ایمان و مسلم مؤمن و اختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکی است و تقرؤا نایه تاکید و تقریر لولی است و بر اسلام سلامت مردم و بر ایمان امن مردم را از جهت تقوی و رعایت ممانعت و در ثانی بر کنایه آن دست اقبال نمود و کنایه از باز نگذاشتن زیر که آفت بر زبان ظاهر و شائع است بجا جنت بتکرار آن و آفت دست محتاج به بیان و تقریر است که اذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی و کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام و ظاهر است تخصیص کرد ایمان را با من که قوی تر از اسلام است چه در سلامت عدم اصابه ضرر است با وجود توهم اصابه و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن و خوف در دما و اموال مخصوص بدست نیست زیرا نیز بدخلی تواند بود بسعایت و تمیمه و جز آن عدم ذکر اعتراض بجبهت اکتفا بدینا است و ذکر حکم آن است و انهم و بالله التوفیق * رواه الترمذی و النسائی * روایت کرد ابن حنیف و ترمذی و نسائی * و را دالبیهی فی شعب الایمان بر و ایه فضاله * و زیادت کرده است بیهی در کتاب شعب الایمان بر روایت فضاله بفتح فاکه از مولی آن حضرت است صلی الله علیه و سلم این عبارت را که * و المجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله * و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس او با می آرد و تمر دمی و زرد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و امیر نمیکردند و میکشد او را * بیست * سهل شیری دان که صفها بشکند * شیر آن باشد که خود را بشکند * و الما اجر من هجر الخطایا و الذنوب * و هم چنین مهاجر حقیقی آنکسی است که ترک میدهد و میکند و رد کند ما نرا از صفات و کبائر و عمد و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * و عن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم * و روایت است از انس رض که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای ما * الا قال * مکر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان * لا ایمان لمن لا امانة له * نیست ایمان مرکبی را که نیست امانت مر او را * و لا دین لمن لا دين له * و نیست دین مرکبی را که نیست عهد و پیمان مر او را * رواه البیهی فی شعب الایمان * بدانکه ظاهر آن است که مراد با امانت معنی متعارف او است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و عهد نگاه داشت پیمانی که بایک دیگر به بندند پس نفی ایمان و دین برای تعلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد با امانت تکالیف شرعیه که متطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهده میثاقی که در روز امانت

درین بستان خواب بود بلکه بمشام محبت وی بوی از نعیم جمال او رسید که بدان دریافت * بیت * رفت بر بوی سر زلف تو حقی بجم *
 ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض * قدرت به هل اجل له بابا * پس کردیم کرد آن بستان شاید که بیابم مرآه را وی و در آنم در آن
 بستان * تلم اجل * پس نیانتم در آن بستان را گویا در آنرا بسته بودند یا ابوهریره بجفت خلقی واضطرابی که در آنوقت داشت نیانتم
 * فاذا ربيع دخل في جوف حائط * پس ناکاه دیدم جل ول صغیر که در می آید در میان دیوار * من بصر خارجة * از چاهی که بیرون آن
 بستان بود و بعضی کویند خارجة نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بصر خارجة را بتنورین باید خوانند و بر تالی بصر نیز بی
 تنورین و خارجة بفتح * و لویع الجدل * و ربيع بمعنی جل زل است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است * قال * گفت ابوهریره
 * فاحتفرت * پس کرد آوردم دست و پای خود را تا بکنج آنم خرد را در آن جل زل و در این فی لصراح احتفل بفلو زای معجمه خود را کرد
 آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن در چیدن * فل دخلت علی رسول الله * پس در آمدم بر پیغمبر خدا ی * صلی الله علیه وسلم فقال *
 پس گفتی آن پیغمبر بطریق تعجب و استعجاب * ابوهریره * تو ابوهریره عجب داشت آن حضرت از در آمدن وی در بستان با وجود
 آن که راه بسته بود با آنحضرت در آنوقت بجفت استغراق و غیبی که از ورود وی داشت و از خود غائب بود او را نشناخت * فقلت نعم *
 پس گفتیم آری من ابوهریره * یا رسول الله قال ما سألک * فرمود چیست حال تو در چه کار میکنی چون آمدی * قلت کنت بین اظهرفا فمقت
 فابطأت علينا فخشينا ان تعطلع و فنا نفرعنا فکنت اول من نزع فاتیة هذا الحائط * ابوهریره بالتمام قصه را بخواند و صورت حال را نمود
 و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و د رنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکر و هی رسانی * شود ترا بی ما پس برخاستیم
 ما پس بودم من نخستین کسی که ترسید پس آمدیم من این بستان را * فاحتفرت * پس در آمدم من در جل زل * کان تحت الثعلب * چنانکه
 در می آید رو با در مو راخ خود و در تمام قبه بخواند ابوهریره و شکایت الم جلانی و ترس از اجابت مکر و نمودن اظهار رکال محبت
 و درستی است و اعتدال از در آمدن در خلوت و کسب بخاری دادن را نیز متضمن است * وهو لا عاقل و رائی * و این مردم می در آیند در ریس
 من * فقال * پس گفت آنحضرت * یا ابوهریره اعطانی بعلیه * و داد مرا بعلین خود را تا نشان آن باشد که از پیش حضرت وی می آیم
 و تخصیص بعلین بجفت آن باشد که ازین جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعضی مردم درجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن بعلین
 که موجب سهولت و آسانی می است اشارت است با آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل امت و ایمانی کار را ایشان
 اعنت و نیز اشارت است به ثبات قدم و استقامت بعل از شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم اهتمم * فقال ان ذهب بعلی فأتین * پس گفت
 بمر این بعلین مرا * فمن لقیک من وراء هذا الحائط * پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان * یشهد ان لا اله الا الله * در حالیکه گواهی
 میداد که یالو هیبت حق و نبوت پیغمبر * معتقنا بها قلبه * در حالیکه یقین کنند است با این شهادت دل وی * نبشرة بالجنة * پس
 بشارت ده او را به بهشت یعنی خیر ده او را که هر کرا این صفت است بهشتی است * مکان اول من لقیته عمر * پس بود نخستین کسی که
 پیش آمدیم من او را عمر * فقال * پس گفت عمر * ماها تان النعلان * چیست این بعلین * یا ابوهریره قلت ما تان نعل رسول الله * گفتم
 این بعلین پیغمبر خدا اند * صلی الله علیه وسلم بعثنی بهما * فرستاده است مرا باینها برای اینکه * من لقیته یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا
 بها قلبه * هر کرا ملاقات کنم که گواهی میداد باین کلمه ببعین دل خود * بشروته بالجنة * بشارت ده من او را به بهشت * فصرخ عمر
 بین تلبی * پس زد عمر میان در پستان من * فصرخ لاهتی * پس بر زمین افتادم بر مقلد خود * فقال ارجع * پس گشت عمر باز کرد
 یا ابوهریره فرجعت الی رسول الله * پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاجبت بالیکاء * پس زاریدم و پناه جستم
 بآن حضرت و جهش و اجهاش پناه بردن آدمی بکسی با راده بکا چنانکه کودک کرد که پیش ما در خود میرود فی الصراح جهش زاریدن بکسی
 و اماده کشتن گریستن را و اجبشت و جهشت هر دو روایت است * و رکنی عمر * و رسید آمد بالا می من عمر * فاذا هو علی اثری * پس
 نکاه کردم ناکاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثله و بفتحین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مالک یا ابوهریره * چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگری ای ابوهریره * قلت * گفتم من
 که * لقیته عمر * پیش آمدم عمر را * فاخبرته بالی بعثتی به * پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده بودی مرا باین حکم

یعنی بشارت دادن بجنة مرکبی را که کوهی دهن بلا آله الا الله * فضرِبَ بینَ ثُدَیْیَیْ ضَرْبَةً خَرَرَتْ لَاسَتَیْ * پس زد عمرو در میان دو پستان
من زدن سخت که اندام بر مقل خود * فقال ارجع * پس گفت عمرو باز کرد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت * ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابومریرة را و باز کرد انیل دی ار را * قال * گفت
عمر * یا رسول الله بابی انت وامی * ما دروید من ندای تو باد * ابیعت ابامریرة بنعلیک * آیلیر نکلتی و فرستادی ابومریرة را باین علین
خود و حکم کردی که * من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشیرة بالجنة قال نعم * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری فرستاده
ام او را که این بشارت دهد * قال فلا تفعل * گفت عمرو پس مکن این حکم را * فانی اخشی ان یتکل الناس علیها * زیرا که من می ترسم
که تکیه کنند مردم بر این بشارت یا بر این کلمه مجرد و عمل نکنند * فخلهم یعملون * پس بگذارد مردم را که عمل کنند * فقال رسول الله * پس
گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فخلهم * پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم نمی بینی بگذارد و بشارت مده اگر گویند چون
روا باشد عمرو را که منع کند از امری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابومریرة را و نکند ارد که
بشارت دهد جوابش آن است که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت از
برای تطییب قلوب مؤمنان است و اگر ایشان می شنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بخواهد فرموده اذایتگوار و لیکن غایت رحمت
و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر این داشت و چون با التماس عمر آن مصلحت یاد آمد
گفت بگذارد تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز می داشت فافهم و بالله التوفیق * رواه
مسلم * وعن معاذ بن جبل * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مغایب الجنة شهادة ان لا اله الا الله *
کلمه ما فی بشت کوهی دادن است باین کلمه طمینه و جمیع آوردن مغایب باعتبار مراد و افراد مؤمنان است یا بابتبایرتعد و جنات
یا برای مبالغه است گویا هر جزوی از وی مفتاح است چنانکه طمینی گفته است * رواه احمد * وعن عثمان * رضي الله عنه * ذکر
مناقب وی در ذکر مناقب خلفاء در آخر کتاب بیاید رضي الله عنه * قال * روایت است از عثمان که گفت * ان رجالا من کتاب
النبی * بدرستی که مردان از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم عین توفی * در هنگامی که میراثی داشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
* جزوا علیه * اندو همکین شدند بر توت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم یوسوس * تا آنکه نزدیک بود بعضی از
ایشان که در وسوسه و شبهه افتاد و وسوسه حلایت نفس را گویند و در قاموس گفته و وسوسه حلایت نفس و شیطان که در آن سودی
و بهیچ وجهی نباشد و یوسوس بکسر را است و فتح خطا است و بمعنی در وسوسه افتاد و در وسوسه افتاد نیز میرو آمد * است * قال عثمان
و کنت منهم * گفت عثمان و بودم من از آن مردان که نزدیک بودند که در وسوسه افتادند و خیمتا انا جالس مع علی عمر * پس در ثنای
آنکه من نشسته بودم کنشست بر من عمر * وسلم * سلام داد عمر * فلم اشعر به * پس آگاه نشدم من بعمرو و بکنشستن وی و سلام
وی * فاشتکی عمر الی ابی بکر * پس کله برد عمر بصری ابو بکر رضی الله عنهما * ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا * پیسترووی
آوردند ابو بکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو * فقال ابو بکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه * چه داشت ترا
بر این که رد نکردی بر برادر تو که عمر است سلام ما را و یعنی جواب سلام وی نکستی * قلت ما فعلت * گفتم من نکرده ام این کار را
که بیک در سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام * فقال عمر بلی والله لقلت فعلت * پس گفت عمر بلی بختل اسوکنند هر آینه بتحقیق
کرده تو آنرا * قال * گفت عثمان بعمر * قلت * گفتم * والله ما شعرت انک میررت * بخدا اسوکنند آگاه نشدم که تو کنشست * ولا سلمت *
و نه آگاه شدم که سلام کرده تو * قال ابو بکر صدیق عثمان * گفت ابو بکر بعمر بتقرس حال عثمان و بر ثوق بر صدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابو بکر بمن و خطاب کرد و گفت * قل شئت عن ذلك امر * بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بمرور
عمر و سلام وی امری عظیم * فقلت اجل * پس گفتم من آری اینچنین است که گفتمی باز داشت مرا از آن امری * قال * گفت ابو بکر
* ما فو * چه چیز ایضا آن امر * قلت * گفتم من * توفی الله تعالی نبیه * میراثید خدا ای تعالی پیغمبر خود را * صلی الله علیه وسلم
قبل ان نسله له عن نجات هذا الامر * پیش از آنکه پیوستم ما آن حضرت را از رستگاری این امر * قال ابو بکر * قل شئت عن ذلك * گفت ابو بکر

بتحقیق پرمید؛ ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات ابن امر * فمعت البه * بس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او * قلت له با بی انت و امی * و گفتم مرا و را پدر و مادر من فدای تو باد * نت احق بها * نوسزا و رتری باین نجات و باین خصلت و پیرسیدن از ان از جهت کمال قرب تو از ان حضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر عالم و مخصوص بودن تو بحرمیت اسرار * قال ابوبکر * کفبت ابوبکر * قلت * کفتم با رسول الله ما نجاه هذا الامر * چیست نجات ابن کار * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التي عرضت علی عمی * کسی که قبول کند از من کلمه را که ظاهر کردم بر عم خود که ابوطالب است * فردها * پس قبول نکرد عم من آن کلمه را * فنهی له نجاه * پس آنکلمه مرا آنکس را نجات است * رواه احمد * بدانکه طیبی در شرح نجاه هذا الامر گفته جائز است که مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص از ان بچه چیز است با مراد با مرا آنچه اکثر مردم در ان افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شهوات و ارتکاب معاصی سبب نجات از ان چیست فرمود این کلمه ایست که تصلیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و ملازمت وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور و شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشید؛ نمائند که در وجه اول ازین دورجه نظر است زیرا که عثمان رضي الله عنه خود روایت کرده است که هر که بگوید و میمید الله لا اله الا الله رومی در آیه بهشت را پس چون گوید که پیرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون روا بود که این علم که اول اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضي الله عنه آنرا از هشت مصیبت و شلالت حیرت و با وجود آن صواب آن است که مراد نجات از وسوسه شیطان است چنانکه سوق حدیث در ان ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گفت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بنیال سوگند نه شنیدم من آنرا و من حدیث میگردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث می گردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که در سینه اندام که بر زبان آرم آنرا اگر چند تمام آنچه بر روی زمین است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میداد ما را ازین حدیث که می انداخت شیطان در نفسهای ما گفت ابوبکر بد رسانی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پیرسیدم از آنچه نجات دمد ما را ازین حدیث که می انداخت شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میداد شما را از ان حدیث این که یکوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابویعلی فی مسنده و قال ابو بصیر فی زوائد العشرة سنه حسن کذا فی جمع الجوامع للسموطی و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قبول وی بوسوس گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که مردم در ان بیفتند انقضای دین و انطافای انوار و انقطاع سلسله آن بودند بر * وعن المقلاد انه سمع رسول الله * روایت است از مقداد بن الاسود که از فضلا و تجای اصحاب است قد یم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رض و نسبت او با خود از جهت آنکه حلیف او یاریب او بود در اصل مقلاد بن عمرو بن ثعلبه کند ی است ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسامی اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکنند که وی شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم بقول * می گفت * لا یبقی علی ظهر الارض * نمی ماند بر پشت زمین * بیت مدر و لا و بر * خاله خشک و کلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشک و کلوخ و و بر بفتح و او بای موحله پشم بنحی خیمه و مراد به بیت مدر و شهرها و قریها است و به بیت و بر بادیه و صحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است پس میفرماید هیچ مکان نباشد چه شهر چه ده و چه بادیه و چه صحرا * الا داد خله کلمة الاسلام * مگر آنکه می در آرد خدای تعالی در ان خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بن کر جلاله نیز آمده * بجز عزیز و ذل ذلیل * بعد آرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بشواری شخصی که خوار میگردد بسبب آن کلمه چنانکه فرمود * اما یعزم الله * یا آنکه عزیز و غالب میگردد داند خدای تعالی اهل اینخانها را * فنجعلهم من اهلها * پس میگردد اند خدای تعالی ابشار را از اهل آن و کرده بدان * اوین لهم * یا خوار و زیون میگردد اند ایشان را * فیدنن لهم * پس مطیع و منقاد میشوند

مرآن کلمه را بقبول دمه و جزیه پس چون این کلمه در همه خانه‌ها میل آید قلت مقلاد میگویند گفتیم من فیكون الله من کلمه الله پس
میباشد دین همه مرخص را و غالب می آید بر همه ادیان طریقات و کرها رواه احمد وعن وهب بن منبه بضم ميم وفتح نون وتشديد
موحد مکسره از صنعاى یمن است و تا بعبی ثقه است و قاضی یمن بود ملت سنة اربع عشر و مائة قيل له كفته شن مر وهب ابن منبه
را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهیدیل کرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید
بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است باشد یا نباشد قال بلی گفت وهب
بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است ولکن ليس مفتاح الاولة اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مکر آنکه
مر او را داند آنها است فلن جئت بمفتاح له اسنان فتح لك پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را داند آنها است کشاده میشود بر آن تو
و الا لم يفتح لك و اگر نه کشاده نمیشود بر آن تو اسنان را کنایت از اعمال نیک داشت تأییدین شود بیکم و عدل کریم در آمدن بیشت با سلفان
و مقربان و فرزندان و رجات مقربان مقصود مبالغه در ایمان عمل است رواه البخاری فی ترجمه باب روایت کرده است این
حدیث را بخاری در ترجمه دینی و از تعلیقات او است و معنی تعلیق در مقصد معلوم شد وعن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا احسن احدكم اسلامه چون نیک کرد انبیل یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام
آورد فكل حسنة يعملها تكتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک که میکند آنرا نوشته میشود بدست مائید آن الى سبع مائة ضعف
تا مئصل چند و ضعف بکسر ضا و بمعنی مثل است و كل سيئة يعملها تكتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود بمائید آن
حاصل که جزای نیکی یکی بدست است تا مئصل بر اندازد صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیک حتى لقي الله تا آنکه
ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقاء خدا کنایت از موت است متفق عليه وعن ابی امامة رضي الله
عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مریدی پرسید پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ما الايمان چيست
نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم إذا سرتك حسنتك چون شاد و خوشحال گردان ترا عمل
نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه و تعالی و ساء لك سيئتك و اند و همین و بد حال گردان ترا بدی
که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعل و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمن درستی ایمانی زیرا که این علامت وجود
تصديق و یقین باشد و احکام و نشان ایمان بر روز آخرت و جزای اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن
یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقي المكي قدس الله روحه و اوصل الينا فتوحه در رساله حبل المتين فی تقوية
اليقين فرموده است چهار چیز است که سالک این را در از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی است بجمیع صفات
کمال موصوف و هر چه در عالم زود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و عطا جمله بسک و تقدیر او است و فائده آن عدم التذات است بسوی مشلوقات از
ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان در دم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن رزق و فائده آن اجماع در طلب
و عدم تردد و اضطراب نزد دفع اسباب سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور
یودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن
و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله سکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اند و کین شدن است بر فوت طاعات و پشیمان
نا بودن از وجود زلات قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آن که درین کار بزه کار نیست قال
گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم إذا حاك في نفسك شئ چون تشک در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و متردد سازد ترا و
اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نکرد بدان مینه تو قد عه پس بکلا رآن کار را که این نشان آنست که در وی بزه است و
این است معنی استغث قلبک فتوى طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدیمی است متعلق بسلية تقوى و متور بنور ایمان و صافی
بصفا یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری متردد گردد و خلیان پذیر شود علامت آن است که درین کار چیزی هست از بزه نه دل
عامه مومنان که مستشار است به ظلمت معصیت و کفر و ترک نیک را بد و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست که فترای قلب

در جای معتبر است که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نه شود و اقوال علما در انجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صد رو فتوا ای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق * رواه احمد * و عن عمرو بن عبس * بفتنات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وی ببلای زمّت شریف و اسلام آوردن و ریختن شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شد است رضي الله عنه * قال * گفت * آیت رسول الله * آمد م پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * در وقتی که آنحضرت در مکه بود در این ای اسلام * فقلت * پس گفتیم * یا رسول الله من معک فی هذا الامر * کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام * قال حر و عبید * گفت آنحضرت موافق است با من درین امر ازاد و بند * مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که و مع مد ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حر و عبید مراد بآن خبر از استقبال خواص بود بعد از شیوع امر اسلام و فرار آن کویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود تمامه مردم از آزاد و بنده * قلت ما الاسلام * گفتیم چیست علامت اسلام و خصال آن * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * طیب الکلام و اطعام الطعام * خوبی و نرمی کردن در ستن و طعام خوراندن ب مردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و حمائد صفات است لیکن اکتفا کردن از جمله آنها بن کراین در صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است اثر آنها بخلق الله یا این دو صفت داخل و صلح بود بحال سائل و لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه و رد یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملائم بحال او است و همچنین اسب کلام در قول او * قلت ما الایمان * گفتیم چیست ایمان و خصال و شعب آن * قال * فرمود * الصبر و السماحة * گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منیها و ثانی بفعل ما مورث چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضي الله عنه بقول خود الصبر عن معصية الله و السماحة علی اداء فرائض الله * قال * گفت عمرو بن عبس * قلت * گفتیم * ای الاسلام افضل * کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * من سلم المسلمون من لسانه و یده * کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی * قال * گفت عمرو بن عبس * قلت * گفتیم * ای الایمان افضل * کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضلتر است * قال خلق حسن * گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و اصعب آنها است بر نفس و نفع بخلق * قال قلت ای الصلوة افضل * کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال نماز فاضل تر است * قال طول القنوت * گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علمای را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعض بر آنند که طول قیام افضل است و بعض گویند درازی سبک و بعض بر آنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سبک و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض بر آنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است و فضیلت سجود به هیئت تذلل و خشوع و من هب حنیفه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خد مت زیاده تر است * قال قلت ای الهجرة افضل * گفت گفتیم کدام هجرت فاضلتر است * قال ان تهجر ما کره ربک * گفت ترک دادن تو چیز را که مکروه دارد آنرا پروردگار تو را ضعی نیست ازان و کلام درین معنی سابقه گذارنده است * قال فقلت * گفت عمرو بن عبس چون ازین همه احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتیم * فای الجهاد افضل * پس کدام جهاد فاضل تر است * قال من عفر جواده و امر بقدمه * گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک در وی و ریخته شده خون او یعنی اسب و سوار هر دو بکار رفت و لابد غایت سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده و نیز محض ثواب آخرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و نیا بدین نشورده و چون از فضل ارکان نماز پرسیدم افضل اوقات و براین تحقیق کرد و غالباً مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود * قال قلت ای الساعات افضل * گفت گفتیم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعت های شب برای قیام فاضل تر است * قال جوف الليل الاخر * گفت میان شب که در

جانب آخر امت که آن دایک چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل کرد و سلسله اخیر را نیز رواه احمد
 * وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * من لقی الله * کسی که ملاقات
 کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را * لایشرک به شیئا * در حالیکه شریک نمیگرداند با وی هیچ چیز را * ویصلی الشمس * و
 بکزار دنیا و مای پنجگانه را * ویصوم رمضان * و روزه دارد ماه رمضان را * غفرله * آمرزیده شود مرا و را کنا همان او را اقتضای ذکر
 نماز و روزه بجهت افضلیت و شهریت و اعمیت آنهاست یار کرم و حج درینوقت فرض نشد باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم
 الهی آن قدر شرف و عزت است که اگر چه کنا همان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد بمرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت
 است و هنوز مشیت باقیست و الله اعلم * قلت * گفتیم * افلا ابشر هم * آیا پس بشارت ند هم مردم مرا * یارسول الله قال * هم یعملوا *
 فرمود بکنار مردم مرا که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذر شده است * رواه احمد * وعنه انه سأل النبی * و هم از معاذ روایت
 است که وی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم عن افضل الایمان * از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وی * قال ان تحب الله * که
 گفت افضل صفات ایمان این است که هرگز دوست داری برای خدا دوست داری * و تبغض الله * و هرگز دشمن داری
 برای خدا داری * و تعمل لسانک فی ذکر الله * و در کار داری زبان خود را در یاد خدا * قال * گفت معاذ * و ماذا * و بعد از آن چه کنم
 یا بعد از آن چه میفرمائی باد یکر افضل الایمان چیست * یارسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک * گفت اینکه دوست داری
 مردم را چیزی که دوست داری من نفس خود را * و تکره لهم ما تکره لنفسک * و ناخوش داری مرا ایشان را چیز بر آنکه ناخوش داری
 من نفس خود را یعنی خیر خواه همه باشی و هیچ کس بد نیندیشی * رواه احمد * باب الکبائر وعلامات النفاق *

باب در بیان کنایان کبیره و نشانه های نفاق و کناه کبیره آنکه در شرع بروی حدی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده با نهی این بدلیل
 قطعی ورود یافته و موجب تنگ حرمت دین گشته و هر چه نه اینچنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض
 بزرگ تر و شنیع تر از بعضی و عدی چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاب و مختصر نیست در آن بلکه آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آنچه بروی شده بنقریب حاضران و سائلان بعضی ازان ذکر کرده و ذکر باقی در وقت دیگر گذارشته و مولانا جلال
 الدین دوانی در شرح عقائد عشقیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون بناحق ریختن و زنا و لواطت کردن
 و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام
 کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزه ماه رمضان عمد ابیعد رشکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر پدر
 مسلمان را بناحق ریختن و زنا جنک گویان کز بختن و مال یتیمان خوردن و در روزن وکیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت
 گزاردن و از وقت درنگ و راندن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بر بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی یعدن بوشیدن و دشوشت گرفتن و میان مردوزن جنک انداختن
 و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدره ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را
 بمرد بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم بحاملان قرآن کردن و با زن ظهار
 کردن اینقل در ذکر کرده و بتفسیری که ذکر کرده شد بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر مکی در آن کنایه نیک تصنیف کرده مسمی بزواج
 نسأل الله العافیة * الفصل الاول * عن عبد الله بن مسعود * روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون
 از شمار است در کتاب جامع المناقب ذرا آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه * قال قال رجل * گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی
 * یارسول الله ای الذنب اکبر عند الله * کدام کناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی * قال ان تدعوا لله ندا و هو خلقک * فرمود بزرگترین
 کنایان که بالاتر از کناهی نیست این است که بگردانی پروردگار خالم را مانند و همتا و حال آنکه تو میدانی که وی پیداکرده ترا و اگر
 نمیدانی فکر کن و بدان که پیداکند جز یک ذات نشاید تعالی کبریا و وند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود
 او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگر چند بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی

نمیدانند و نمیکوینند ولیکن چون آنها را می پرسند و میگویند که ما مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا و امانی رسانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت * قال ثم ای * گفت آن مرد بستر بعد از کفر کدام کناه بزرگتر است * قال ان تقبل ولدك خشية ان يطعم معك * فرمود کناه بزرگتر بعد از کفر کشتن نیست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و از اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد باز بجهت بخوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قتل ازین جهت است که در احوال خلاصه مخصوص حال سائل اینچنین فرمود * قال ثم ای * گفت بستر کدام کناه بعد از قتل بزرگتر است * قال ان تزني حيلة جارك * فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو معنی تقبیح بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد * فانزل الله تصديقها * پس خبر فرستاد خدای تعالی بر اوستاد یق این احکام این آیت را که بحق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید * والذين لا يدينون مع الله انكبا * و آنکسانیکه نمی خوانند با خدای تعالی خدای دیگر را * ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق * و آنانیکه نمی کشند ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص * ولا يزنون * و زنای نمی کنند * الاية * تا آخر آیت که بیان شناخت و ترتیب عذاب بران می کنند و از این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل زننا است و آن قتل هابری قصه زیادت تشیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكياؤ * کنایه از کبیره این کنایه اند * الا شرک بالله * شرک یک گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد را بجهت یا نهی است از ارتداد * و حقوق الوالدین * دیگر رنجانیدن مادر و پدر و بناحق شرعی و ظاهر حدیث در آن است که رنجانیدن مادر و پدر یکی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که گفته شد بفرینه احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهر تانی نمودن لازم است اسباب بنت ابي بكر رضي الله عنهما حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله ما در من نزد من آمده است روی مشرک و معروضه است از ایمان صلوة رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید * و قتل النفس * دیگر کشتن کسی را بناحق * و اليمين الغموس * دیگر از کنایه ان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزی که کذ شیه است چنانکه گوید چنین نکردم و گفتیم و در واقع نکرده است و گفته یمين غموس بفتح غین معجزة این چنین سوگند را گویند و غموس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه می دهد صاحبش را در کناه و در آتش و زنج و بعضی گویند یمين غموس آنکه بدو روغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید کند شیه برای آن کرده شد که اگر بکار آید سوگند خورد که چنین خواهیم کرد و نکرد آنرا کفارت است کفارت بدو و از بزه آن خلاص شود * و رواة البشاری و فی رواية انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدو و واقع شده ببیای اليمين الغموس * متفق علیه * پس حدیث مذکور بر روایت عبد الله بن عمر و که در روی اليمين الغموس مذکور است از افراد بشاری است و بر روایت انس کدر بران بیای و اليمين الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات * یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که ملاک کنندگانند * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله و ما هن * و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * الشرک بالله * شرک آوردن بشنا * و السحر * و جاد و می کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعضی گویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود توانند کرد و خیالی در حاشیه شرح عوائل گفته که سحر کردن کفر است با تعان و جماعة از صحابه و غیر ایشان بر آنند که سحر را باید کشت و بعضی می گویند که اگر سحر بوجبات کفر باشد باید کشت اگر از ان توبه نکند و کفالت و تنجیم و پریدن کاهن و منجم و رمل و شعبه و و تعلیم کردن و مزد گرفتن بران همه حرام است * و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق * و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مکره یق * و اکل الربوا * و خوردن ربا * و اکل مال الیتیم * و خوردن مال یتیم * و التولي يوم الزحف * و پشت دادن و روی گردانیدن

و روزی که کافران زحف جنبیدن و رفتن در مقلد چنانکه کودنک رود نام لشکر را فله بگویند دشمنی که در وقتن بمشقت و از دحام مشابه
 بزحفا است و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از د و کافر کیفره است و از زیاده بر این حواله نیست و در اینک ای اسلام گریختن بک مسلمان
 از د و کافر حواله بود و بعد از آن تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت * وَقَدْ فُتِحَ الْمُحْضَنَاتُ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتُ * و اگر کافر است دشنام دادن
 بزنا بزنان بَارِئًا مسلمانان عامل از بی کاری از روح قدس هشتاد تا زنا بخواهند و این چه ملحد و فقه بتقصیل مذکور است از اجتناب باین جسد
 * منفق علیه * و عنه قال قال رسول الله * هم از ای هر بره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا یزنی الزانی حتی لایزنی وهو
 مؤمن * زانی کسی که زنا کند و در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد لغی ایمان
 کامل است و زجر و تشنید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است در نفی از آن * وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مؤمن * و در زمانی که
 دزدی کند هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است * وَلَا يَشْرِبُ الخمر حِينَ يَشْرِبُ وَهُوَ مؤمن * زمانی نوش شراب را کسی
 هنگامی که می نوشد و حال آنکه او مؤمن است * وَلَا يَنْتَهَبُ نَهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ غَبْهًا ایضاً هم چنین بجنبها و هو مؤمن * و غارت نمیکند کسی
 غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت کنند و در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران می مانند در آن یعنی آشکارا غارت
 میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است غارت کردن مال معصوم حرام است
 خصوصاً بطن صفت و بر تن حالت و نهجه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حالت هردو معنی محتال است
 * وَلَا يَغْلُ أَحَدُكُمْ حِينَ يَغْلُ وَهُوَ مؤمن * و خیانت نمی کند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول
 خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده و سیافاد رحلت کشت که لا ایمان لمن لا امانة له * فایا کم
 ایایکم * پس دور دارید دور دارید خود را از این گناهان مذکور * متفق علیه و فی روایة ابن عباس * وَرَزَّ وَرَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ این عبارت
 نیز آمده * وَلَا يَقْتُلُ حِينَ يَقْتُلُ وَهُوَ مؤمن * و نمی کشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه او مؤمن است * قَالَ عُمَرُ بْنُ الْكَافِرِ ابن عباس *
 گفت عکرمه که خا دم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از او است گفت مر ابن عباس را * كَيْفَ يَزْعُمُ الْإِيمَانُ منه * چگونه کشیده میشود
 ایضاً از بن شخص * قَالَ هُكَلًا * كَفَّ ابْنُ عَبَّاسٍ این عیال اینچنین کشیده میشود * و شبک بین اصابعه ثم اخرجها * پس تشبیه کرد ابن عباس
 میان انگشتان خود و ریگ یکدیگر را و در انگشتان را پستیر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن ایمان که
 انجیمت مخلوط مزوج بود با ذات آدمی پس از آن بر آمد * فَانْ تَابَ عَادِلِيَهُ * پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد ایمان
 بسوی وی * و شبک بین اصابعه * و باز ریگ یکدیگر را از انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این حدیث آنست که عود ایمان
 بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی و عادی باشد که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث
 ابی هریره بیان شده که چون بیرون آید از آن عمل بازمی آید ایمان * وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ * و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق و
 بمناسب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة * لَا يَكُونُ هَذَا مؤمناً تاماً * نمی باشد این شخص کنا و مسلمان
 کامل * وَلَا يَكُونُ لَهُ نور الایمان * و نمی باشد مر از او در این خالت نور ایمان که مراد بدان کمال او است * هَذَا لَفْظُ الْبَخَارِيِّ * این
 عبارت که گفته شد عین عبارت بخاریست و با بنی معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال او است و باطل
 شد که بعضی مردم می برند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت می آید که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار
 باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن
 زادرمواضح دیگر مشروح ترومدل تر از این گفته ایم * وَعَنِ ابْنِ مَرْيَمَةَ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آية المنافق
 ثلاث * نشان منافق سه خصلت است * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم * زاد مسلم *
 و اگر چه روزه میگیرد و نماز میگزارد و زکات میپردازد و میگوید که من مسلمانم * ثم اتفقا * پستر بعد از اختلاف بخاری و مسلم
 بزبادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و روایت این سه چیز که آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن را نشان منافق گفته
 است * إذا حدثت كذب * چون سخن گوید دروغ گوید * وإذا وعد أخلف * و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند با نپه

وعد کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آید و گفته اند که ابن بزرگبار می فرماید که وعد که وعده کند به نیت خلاف و وفای و عدل از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید * و اذ اوتمن خان * و چون با امانت نهاده شود تجویزی یا نصیحتی نزد وی را عتماد کرده شود بر وی خیانت کند این سه خصلت را نشانی منافق دانست و جمع یا تنهایی هر سه خصلت را صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لازمی منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که اینها را پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را دل بازیان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بلیان خود کبر و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالعجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد از انکار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آن کسانی که این صفات دارند و بعضی گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بود و نه صلی الله علیه و سلم بعد از صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حدیث باشند از صحبت ایشان و تعیین با اعیان اسما نکرد تا فضیلت نه شود و با عفت هیچان شر نکرد از اینچاه معلوم میشود که در مؤمنان صفات نبود و وجه اول ظاهر تر است * متفق علیه * و عن خلیف الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع من کن فیه * چهار خصلت اند که هر کس که باشند این چهار خصلت در وی * کان منافقا خالصا * باشد آنکس منافق سادیه بنی آمبرش ایمان * و من کانت فیه خصله منهن * و هر که باشد در وی یک خصلت از این چهار خصلت * کانت فیه خصله من النفاق * باشد در وی یک خصلت از نفاق و بهمین قیاس دویسه * حتی یکها * تا آنکه بکند ارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است * اذ اوتمن خان * چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند * و اذا حدت کذب * و چون سخن کند دروغ گوید * و اذا عامل غدر * و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزد یک بهیچ خلاف و عدا کردن است و فردی خاص از و است * و اذا خاصم فیر * و چون جدل کند و بیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی و رزق و تباہی کند * متفق علیه * و عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المنافق كالشاة العائرة بین الغنم * حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل و متردد میان دو کله گوسفند * تعیر الی هذه مرة * تردد میکند و میرود بسوی این کله یکبار * و الی هذه مرة * و بسوی این کله دیگر باری دیگر چنانکه منافق کامی بجانب طائفه می آید و کامی بجانب طائفه دیگر میرود و در وی میکند و در اصل عائرة ماده شتر را میگویند که میگردد تانری یا بد که بر وی برجهل * رواه مسلم * الفصل الثانی

بعضی صفات آن بن عسال * یفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و از ده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه * قال قال یهودی لصاحبه * گفت صحابان که گفت یهودی مرا بخود را * اذهب بنا الی ملأ النبی * به بر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدادند * فقال له صاحبه * پس گفت مرا و را یار * لا تقل نبی * مگو که پیغمبر است * انه لو سمعک * بدستی که وی اگر بشنود این کلمه ترا * لکان له اربع اعین * مر آنکه باشد مرا و را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوش حالی چه سرور و شادی در قوت اصره بیغزاید و چون غم و محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح بن کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آن است که اگر این کلمه را می شنود منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد در آن می باشد چنانکه گوید چشم من در راه انتظار تو چهار است * فاقیار رسول الله * پس آمدند آن مرد و یهودی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فساله عن تسع آیات بینات * پس پرسیدند آن حضرت را صلی الله علیه و سلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود و لقل اینما موسی تسع آیات بینات یعنی بد بیضا و عسوا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند پس بعضی میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اتم و اهم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مفسر گشته

امت و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاد کرد برای انداز
 و ارشاد و روی آن را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامت و نشاندن بر
 سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لا تشرکوا بالله شیئا * شریک نکردند انبیا بخل چیزی را * ولا تسرقوا * و دزدی نکنید * ولا تنزوا *
 و زنا نکنید * ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق * و نکشید ذاتی را که حرام کرد انبیا * است خدائی تعالی کشتن او را مکرر بحق
 شرع * ولا تمشوا بصری * و نمرید شخصی را که پاک و بیزار است از آنچه تهمت میکنند او را و نرسانید قصه او را بل روغ * لا ترضی
 سلطان * بموی کسی که خداوند سلطنت و قوت و زور است * لیقتله * تا یکش او را نیکناه و آزار نرساند و ظلم کند چنانکه نزد
 سیلاطین یکی را میکشاند و بکشتن و مصادره میداند * ولا تسجروا * و سحر نکنید * ولا تأکلوا الربوا * و ربوا نشورید * ولا تقتلوا
 محصنة * و دشنام بزنا نکنید زن پاک پارسا * ولا تولوا الفرا ریوم الزحف * و پشت ندیدید و روی نکرد انبیا از برای گرفتن
 روز جنگ کافران تا اینجا این نه حکم که همه ملتهار شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاد کرد که مخصوص به یهود
 است و فرمود * وعلیکم خاصة الیهود * و واجب است بر شما که یهودید بخصوص * ان لا تعتلوا فی السبت * که تلبا و زاز حله
 نکنید و بیفرمانی نورزید و رشکا رکردن روز شنبه که نبی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان ده حکم برای سوال میپاساخته
 و دهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمدند و از نه حکم بصریح سوال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آن نه را ذکر کرد و هم را که مضمر داشته بودند باین عبارت جل آنکشف فرمود از این جهت بر سه بردست و پای شریف دادند
 * قال * گفت صفوان * فقبلا یدیه ورجلیه * پس بر سه دادند آن دو و یهودی هر دو دست و هر دو پای آن حضرت را صلی الله علیه
 و سلم * و قال انشید انک نمی * و گفتند کواهی میل فیم که تو پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه
 بهر دو میدانستند و این شهادت ایمانی نیست که اذعان و قبول باوری باشد بلکه اظها و علم و معرفت است که داشتند و ایمان تنها معرفت
 نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از نبی است * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * فما یمنعکم
 ان تبیعونی * پس چه باز میماند شما را از این که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا * قالان داود * گفتند آن دو مرد که داود
 پیغمبر * علیه السلام دعا و به ان لایزال من ذریته نمی * دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز
 قیامت و لایزال دعای وی مستجاب شد * باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داود میبهرت خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد
 و فرزندان را غلبه و شوکت خواهد بود * و انما انکاف ان یمنعناک ان تقتلنا الیهود * و مای ترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بکنار هم دین یهود را
 بکشیم یا راه یهود را این افترا میض است از یهود ناهب بود که کذب و افترا شیمه مستوره ایشان است و مرکز داود علیه السلام این دعا نکرده
 است و در لغتنامه و چگونه در خواهد و وی در تورات و زبور خوانده است که محمد صلوات الله و سلامه علیه خاتم النبیین است و دین وی
 ناسخ تمامه ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرب خصوصا و آن حضرت را نبی الامیین
 میخواندند و را بنیانی ملزم میشوند چه در روغ بر پیغمبر زانند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم خود دعوی کرد که من فرستاده شدم
 ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن * رواه الترمذی و ابوداود و التسانی * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ثلث من اصل الایمان * سه خصلت است از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشند بنای ایمان از پاید یافتن و از بیم بر کند * شود * الکف
 عن قال * یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت * لا اله الا الله لا تقفوا بجنب * بیان کف است یعنی کافر ملوان و مکوآنرا که این
 کلمه گوید بسبب کثامی که صادر کرد از وی اگر چه کبیره باشد و درین رداست مرقول خوارج را که گویند مؤمن باز تکاب معصیت اگر چه
 صغیره بود کافر گردد * و لا تشرجه من الاسلام بعمل * و بیرون میار حکم مکن به برآمدن او از مسلمانی بهر عمل بد که بکند و درین رداست
 مرقول معتزله را که گویند بنده باز تکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگر چه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند و ایمان و کفر
 و کوفیند که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مؤمن و کافر * و الجهاد ماضی مد بعثنی الله * دیگر از اصول

دین است که کارزار کردن بکفاردائم و مستمر است از آنکه که برانگیخته و فرستاده است مرا خداوند تعالی و امر کرده است بجهاد * الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال * نا آنکه کارزار کنند آخرین این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یا جوج ما جوج بر آیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار نمانی شوند و بعد از نمانی ایشان هیچ کفری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد * لا یبطله جور رجائر ولا عدل عادل * باطل نمیکرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جایز نیست ترک جهاد اگر چه بادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جهاد و اگر گفته شود که جور رجائر محل آن است که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آن است که مقصود استواری مرد و حالت است یعنی همچنانکه عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوفناک و کفار و عدم احتیاج بغنائم است جای آن است که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از نتیجهت فرمود و لا عدل عادل فانهم * والایمان بالانذار * سوم اصل دین ایمان آوردن است بنقل برات الهی و اعتقاد آنکه هر چه در عالم میرود بقضا و قدر است تعالی * رواه ابو داود * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان فی العبد خرج منه الایمان * چون رنای میکند بنده پیر و ن می آید از وی ایمان * نکان فوق راسه کالظلمة * پس می باشد ایمان بالالهی سروی مانند سایبان و ظلمه بضم ظای معجمه هر چه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مرایمان را و هر چیز را در آن عالم مثالی است چنانچه از اجسام بدن مثال علم است و کوسقند مثال موت و ظلمه مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارد در آن آورده جمله ازان در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است و لیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقا از وی مفارقت نشده که باز نیاید چنانکه فرمود * فاذا خرج من ذلك العمل * پس چون پیر و ن می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و در تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا چه غیر زنا * رجع الیه الایمان * باز میگردود می آید بسوی بنده ایمان * رواه الترمذی و ابو داود *

الفصل الثالث * عن معاذ قال اوصاني رسول الله * گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعشر کلمات * بنده سخن * قال لا تشرك بالله شیئا * گفت انباز کردن بشد چیزی را و مکرر گاه کفر را * وان قتلت و حرقت * اگر چه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باطل عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگر انرا بر خست نیز اذن کرد * ولا تعقن والی یک * و مرجان پدر و مادر خود را و ممکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن فعل مباح باشد * وان امراک ان تخرج من اهلك و مالک * اگر چه فرمایند ترا به پیر و ن آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بر و ن آمدن از آن جهت هرج * ولا ترک صلوة مکتوبة متعمدا * و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته * فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا * زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را بعد * فقد برئت منه ذمة الله * پس بتحقیق بیزار شد و در شد از وی عمل خدا که با من و امان مومنان نابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذنب شافعی و بعض آئمه دیگر و در مذنب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زن آن فرمود و گفته اند که صوابه هیچ گناهکار را متهم بکفر نمیداشتند مگر تارک صلوة را * ولا تشر بن خمر * و البته منوش خمر را * فانه راس کل فاحشة * پس بد رستی که شراب خوردن سر هر گناه همدار کار است چه ملایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رخت همه رفت نعوذ بالله من ذلك * و ایاک و المعصية * و دور دار خود را از گناه و پیر میز ازان * فان بالمعصية حل سخط الله * زیرا که بکناد کاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی * و ایاک و القرار من الزحف * و دور دار خود را از گزشتن از جنگ کافران * وان هلك الناس * اگر چه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همان است که سابقا گفته شد که یک مسلمان از پیش دو کافر نکر بزد * و انما اصاب الناس موت و انت فیهم * و چون برسد مردم را مرکب از و با طاعون و حال آنکه تو در ایشان * فانیت * پس برجای خود باش و پیر و ن مر و و حکم آن است که در شهری که ربابند اگر در از اینجا پیر و ن نباید رفت و از جای دیگر بآن شهر هم نباید شد و گزشتن از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر بگریزد البته می میرد و اگر بگریزد البته بسلامت می ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلك * و انفق علی عیالک من طوالت * و صرف

کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بلا نفقه واجب که برگردن تست * و لا ترفع عنهم عصاک ادب * و بر ملأ از ایشان عصای خود را و بزین ایشان را برای ادب * و اخفهم فی الله * و ترسان ایشان را از جهت حق خدا * رواه احمد * و عن حذیفه قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله * حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفای نبود مکر در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و اما الیوم * اما امر وزد و زمان ما * فاما هو اکثر او الایمان * پس نیست مکر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شرعیست در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و ستر حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمی کردند از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر وضو ظاهر شود و ثابت گردد که یکی نفاق میکند و پنهان کفر می ورزد او را قتل میکنند و احکام کفر بر وی اجزا مینماییم * رواه البخاری * باب فی الوسوسة و سوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز پیرایه زن مثل خلیخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از انکار فاسده و خواطر دینه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و سواس بفتح و او کسر نیز هم باین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و کریمه من شر الوساوس را بعض بدان تفسیر کرده اند * الفصل الاول * عن ابی هریره * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تجا و عن امتی * بد رستی که خدای تعالی در کند را بنده است از امت من * ما وسوست به صلورها * چیزیکه و سوسه کرد بدان چیز سینه های ایشان * ما لم تعمل به * ما دام که عمل نکرده بدان چیز * اوتنگم * یا نگفته یعنی عملی که نباید کرد نفس و شیطان بدان و سواس میدانند و در خواطر میکنند و آنرا را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خواطر و سواس میکنند تا فکریند نمی نویسند و بران مواخذه نمیکنند زاین از خواص این امت مرحومه صلی الله علیه و سلم است و امم دیگران بدان مآخوذ و معاتب بودند * متفق علیه * و ظاهر این حدیث آن است که بنده بعزم معصیت مآخوذ نبود و باین رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر عزم معصیت مآخوذ است و تفصیل مقام آن است که آنچه در نفس یکایک افتاد بی اختیار و آنرا ما جس نامند عفو است از همه امتهای از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در راحت سینه جولان کرد آنرا خواطر خوانند این قسم هم عفو است از این امت و این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهر و نشیانی که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون مصیبت و لذت آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این امت را برین نیز مواخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامه اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصص کرد پستر باز داشت نفس را حسنه و برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار داد نفس است بر معصیت و جل و جزم بران چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده مآخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باین دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلاً عزم زنا معصیت است و بنده بران مآخوذ ولیکن زنا نیست و مواخذه بران مثل مواخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است و فروتر از پایه زنا * و عنه قال * و هم از ابی هریره روایت است که گفت * جاء ناس من اصحاب رسول الله * آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم * الی النبی * بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم نساء گوی * پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم * اننا نجل فی انفسنا * بد رستی که ما می یابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر * ما يتعاطى احدنا ان يتكلم به * چیزیکه سخت بزرگ و بس کران و مکروه میدانند یکی از ما که بگوید و بر زبان آورد آنرا * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * او قل و جل تموه * ایا بتستقیق یا فتیله شما کراهیت و کرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود * قالوا نعم * گفتند آری یا فتیم * قال ذاک صریح الایمان * فرمود این کران یا تن و مکروه پیدا شدن مضمض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح و زخوف و خشیت جق و تعظیم امر او است و این همه از آثار و نتائج ایمان است چه قبح پیدا شدن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است * رواه مسلم * و عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاتی الشیطان احدکم * می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان

او بند بلکه اگر عا مترا از شیطان جن و انس دار ند نیز میشود چنانکه در حدیث آیند * مذکور گردد و در حقیقت و سوسه و اضلال مغفوض بابلیس است و مصر و جمع و مل این کار است * فیقول * پس می گوید شیطان و سوسه میدهد * من خلق کنی امن خلق کنی * که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را و لا بد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را برورد کار من * حتی بقرول * تا با بنیامیرسد که میگوید شیطان * من خلق ریک * که پیدا کرد پروردگار تر * فاذا بلغه * پس چون برسد شیطان این قول را * فلیستعزل بالله * پس باید که پناه جوید یکی از شما ابتدا از شر شیطان * ولینته * و باید که باز آید ازین و سوسه و کفکوی شیطان و از بخت و مجادله باری و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع و نردن نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه بشیطان فتح باب و ساوس و مزید اثار شر و است و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بردن آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر از وی و گریختن از اسم المضل با سم الهادی سبیل نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بر پادشت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تنقیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممل آن کار است پوشیده نمائد که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هر چه موصوف به مخلوقیت است در تحت الله خلق الخلق در آمل بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی و گفتن که من خلق الله نامعقول و عتناقض است فانهم * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یتساءلون * فمبشه فستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت و محاجه یا با نفس و شیطان بر طریق و سوسه و خواطر * حتی یقال هذا * تا آنکه گفته میشود این قول که * خلق الله الخلق * پیدا کرد خدا خلق را * فمن خلق الله * پس کسی که باید ازین قول و ازین وسواس چیز را * فلیقل آمنت بالله و رسله * پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم ابتدا که منزله است از آن ایمان آوردم به بهخبران او که آورده اند تنبیهات او را از صله نقائص پس اینغول بجای استعاذه و انتها است که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و وسواس و طیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب گردد تذکر آن بکلمه ایمان اما پوشیده نمائد که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بر طریق بخت و مناظره بایکدیگر یا بر وجه خطا و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لایق آن است که سخن بر وجه تردید کرده و دو گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی آمنت بالله و رسله * فلیقل ای ایمان است و اگر بطریق خطا و وسوسه است از برای دفع وسواس و رفع خلیجان است و ظاهر شق اخیر است فانهم * متفق علیه * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد الا وقت و کل به قرینه من الجن * نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق کاشته شک است بر وی قرین و صاحب وی از جنیان * و قرینه من الملائکه * و قرین و صاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید و در وسوسه می افکند او را بشرد دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام می نماید بشیر و در بعض روایات آمده است که زائید نمیشود آدمی زاد وافر زندی مگر آنکه زائید میشود از جن مانند آن و برخی را هم زاد وی میگویند * قالوا وایاک * گفتند صحابه و خود را نیز اراده میکنند و داخل می داری درین عموم و ترا نیز قرین * آنچه چنان است * یا رسول الله قال * کنت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * و ابای * و خود را نیز داخل این حکم میدانم و مرا نیز قرینی از جن هست * و لکن الله اعانی علیه * ولیکن خدا ای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی * فاسلم * این لفظ را بند و وجه روایت کرده اند یکی بر رفع میهر صیغه مشارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سیدانه و تعالی بر قرین من از جن پس بدسلامت می مانم از شر وی و از آفت و وسواس وی ایمنم روی متعاند و مستخر من است درم بفتح میم بر لفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی راجع بوجه اول است و در بعض روایات بصریحه استسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین من از جن و هیچ میل به متباعد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم و این فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانید باشد و صاحب

نه، ای گفته که حل بکلی شیطان آدم کا فرا و شیطانی مسلماً این معنی است * نلا یامر فی الاشیخ * پس امر نمیکنند مرا به هیچ چیز و در هیچ حال مکر به نیکی و طاعت * روا مسلم * و عن انس * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان شیطان یجری من الانسان * بدوستی که شیطان میرود در آدمی * مجری الهم * مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان و سانس وی در آدمی و بیان تصرف و تمکن او است بواغوا و زراعه بردن او را غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان او در اجسام کسینفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بپریان دم نیز همین معنی است و الله اعلم * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من بنی آدم مولود * نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شک * الا یسمه الشیطان حین یولد * مگر آنکه میساید بدست او را شیطان و می خلد در هنگامی که زائید می شود چنانکه اینا میکند و در ذناب میکردند او را * فیستمل صارحاً * پس آواز میکند آن زائیده شک در حالیکه فریاد میزند و می نال و گریه میکند * من من الشیطان * از دست سودن شیطان یعنی این گریه که میکند آنچه در هنگام زائید شدن باین سبب است و غرض آن لعین ازین مس تبا که در اندین فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن انحرافات و فساد در وجود وی * غیر مریم و ابنها * جز مریم و پسروی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و فساد منزّه و مطهر بودند از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت و انی اعین ما بک و ذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمی کند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیاء نیست و تواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافعی فضل جزئی نبود گفت بند ضعیف مصر این سطور صواب آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهند از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی است از آنکه شیطان را در هنگام ولادت بر وی دست تصرف رسد و بعضی از شا گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در مس و رات خارج می باشد و ذوق و حال قریب است بر آن این سخن موید آنست که گفته الله اعلم * بیت * دامن اجلال آن ترک نهال باغ دی * بر تو آمد ز بن که بر وی دست نامحرم رسد * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * صباح المولد حین یقع نزعة من الشیطان * آواز کردن و نالیدن فرزندان هنگامی که بیرون می افتند از شکم مادر و خلایف فی است از شیطان و نزعه بفتح نون و سکون زای و بغین معجمه خلایفین نیزه و در خستن بپوش آید و بمعنی فساد و اغوا نیز آید * متفق علیه * و عن جابر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابلیس یضع عروته علی الماء * بدوستی که ابلیس می نهک تخت خود را بر آب بیجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن قیست است بر روی آب پس نکام داشتن حق تعالی آن را از باب مکر و استدراج است و اگر بر کتار آب است فلاشکال * ثم یبعث سراپا یفتنون الناس * پستری می انگیزد و میفرستد ابلیس فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سراپا جمع سوریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا با از لشکر که بر دشمن میفرستند از پنج تن تاسه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی کداختن نفوذ و طلا است تا خالص گردد از آلائش و مال و فرزندان و محنت و راحت و کناه و عذاب و جر آنرا فتنان از ان گویند که همه عمل امتحان و آزمایش اند * فانرا منه منزلة عظيمة فبنته * پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قل و رزم تبه بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و کم کردن نیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه نکند تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر * ثم یجی احدهم فیقول * بی آید یکی از ان شیاطین به نزد ابلیس پس میگوید * فعلت کذا و کذا * کردم من چنین و چنین کاری و فتنه * فیقول ما صنعت شیء * پس میگوید ابلیس نکردی چیز پیرا و نساختی تو کار مرا * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا جابر بر روایت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ثم یجی احدهم فیقول * پستری می آید یکی از لشکریان او پس میگوید * ما ترکته حتی فرقت بینة و بین امرأته * نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جلای آنکندم میان وی و میان زن وی * قال فیلینیه منه * پس نزدیک می گرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود * ویقول نعم انت * و میگوید

خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بغیر و خوار می باشی و تکذیب بالحق * و نسبت را سستی بد روغ کردن بحق است * و امانه الملك فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق * و اما کار فرشته نوید دادن است به نیکی و نسبت را سستی بد کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آن است که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعده اما بحسب اصل لغت فرق نیست هر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری است که کلمه خیر و شر من گور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند * فمن وجد ذلك * پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعده خیر را که لله ملک است * فليعلم انه من الله * پس باید که بداند که آن از خداست یعنی صادراست از جناب رحمت و لطف وی * فليحمد الله * پس باید که شکر گوید و ثناء کند خدا را تعالی شانه * ومن وجد الاخرى * و کسی که بیابد لله دیگر را که از شیطان است * فليتنمذ بالله من الشيطان * پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان * ثم قرأ * پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم موافق مضمون این حدیث و مؤید می این آیت * الشيطان يعدكم الفقر * شیطان وعده میکند شما را فقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید * و یا ممرکم بالفحشاء * و امر میکند به نسل و عرج بخل را فحشاء خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی و آخر آیت اینست و الله يعدکم مغفرة منه و فضلا و خدا نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را و زیاده بران یعنی ثوابها را انفاق میدهد زیاده بر آنچه انفاق کرده این در دنیا و آخرت و موانعت آیت بحدیث جهت آنست که چون لله ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لله ملک است * رواه الترمذی و قال * روايت کرد این حدیث را ترمذی و گفت * هذا حدیث غریب * این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدین آنکه این حدیث اشهر است بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است و میسر نیست تمییز خواطر مکرر بعد از کمال تقوی و تصفیة قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آن است که خواطر چهار قسم است حقایق و نفسانی و ملکائی و شیطانی و وجوه تمییز میان اینها آمد که در کتاب قوم ربی دقیق است و بعضی از متأخرین مشائخ گفته اند که بخاطر اگر در شواهد مباحه است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است و اگر در طاعات است ملکائی و اگر در قطع از ماسوی بالله است حقایق و حضرت شیخ عارف کامل علیه الوهاب منقاری قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتح الغيوب فی معرفت خواطر القلوب ربی نافع و مفید در شرح چیزی از ان نقل کرده ایم * و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * ان رسول الله * روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * لا يزال الناس يتساءلون حتى يقال هذا * همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن را * خلق الله الخلق فمن خلق الله * بین اگر خدا ای تعالی خلق را پس که پدید اگر خدا را عز و جل و تعالی و تقدس * فاذا قالوا ذلك * پس چون بگویند ایشان این قول را * يقولون هذا * بگویند شما ای سامعان برای رد و باطل این سوال و دفع این وسوسه و خواطر * الله اهل * مثل ایگانه است در ذات و صفات خود و بی همتا است * الله الصمد * خدا ای سید هست که محتاج است بوی هو که غیر او است و همه در حوائج و مقاصد تصد بد را که او دارند * لم یولد * لم یولد * نژاد او هیچکس را و از ائبل نشد از هیچکس * و لم یکن له كفوا احد * و نیست مر او را همتا و مانند هیچ یکی و این صفات منافی مخلوقیت است و جز خالق را نشاید * ثم لينفل عن يساره ثلثا * پستری باید که بعد از ذکر این صفات تفل کنند از جانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را و تفل دم کردنی که با وی اندکی از آب دهن آید و این تفل از برای استکراه و استعذار و خود را داشتن شیطان است و او را تاثیر نیست در دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب یسار جهت آنکه شیطان در آن جانب میباشد * و يستعد بالله من الشيطان الرجيم * و باید که استعاذه جوید بخدا از ان دیورانه شده * رواه ابو داود و منكره حديث عمرو بن الاخوص في باب خطبة يوم النحر * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاخوص را که در مواضع درین باب ذکر کرده است در باب خطبة روز نحر جهت آنکه مناسب است باین باب ظاهر و تر و بیشتر است * ان شاء الله تعالی *
الفصل الثالث
* عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسأل الناس حتى یسألوا حتى یقولوا هذا * همیشه اند مردم که سوالها میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را * الله خلق كل شیء * خدا ای تعالی بیاد اگر در هر چیزی را * فمن خلق الله عز و جل * پس که پدید اگر خدا را عز و جل * رواه البخاری * روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که مذکور شد * و مسلم * و مرسل * و روایت باین لفظ

است که * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * قال الله * گفت خدای * عزوجل ان امتک لا یزالون یقولون * بد رستی که امت تو همیشه میگویند * ما کذا ما کذا * این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیا و کلمات میپایند از احوال آن * حتی یقولوا هذا * تا آنکه میگویند این قول را * الله خلق الخلق فمن خلق الله عزوجل * و عن عثمان بن ابی العاص * قال * ثقیفی است عامل گزدا نیل اورا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطائف و ممبران بود در حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و در سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نبا شیب اول در ردت پس بکفته او باز نیامدند و موثق گشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمنه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زائید من حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت * فلتع * بگفتم * یا رسول الله ان الشیطان قد جال بیننا و بین صلوته و بین قرائتی * بد رستی که شیطان حائل میگردد موانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من * یلبس علی * تخلیط میکند قرائت را بر من و در شک می اندازد مراد ران و در دسواس می آید مرا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاک شیطان * آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قرائت را بر تو شیطان است که * یقال له خنزب * گفته میشود موا را غنذب بکنر خاوی و بفتح هود و روضه اولی و فتح ثانیه و بکنر اولی و فتح ثانیه و بر هر وجهی که بخواهد آنرا است و این لقب آن شیطان است که در نماز و سوره می اندازد و خنزب در اصل بمعنی کوشش پاره کند ید و را گویند * فاداً حسسته * بد رسین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون در ویابی این رسواس را * فتعوز بالله منه * پس پناه جوید بخدا ازان شیطان * و اتقل علی بسا رکت ثلاثا * و تقل کن بر جانب چپ خود سه بار و بمعنی تقل در حدیث ابوهریره معلوم شد * ففعلت ذلك * پس کردم من آنرا * فانه الله عني * پس در و گردانید او را خدای تعالی از من * و رواه مسلم * و عن القاسم بن محمد * روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صلی الله علیه و آله رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبجیه مدینه استبرافضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم نقیبه امام و رع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عایشه صدیقته و وی این خاله امام زین العابدین است و صهر امام محمد باقر و جده مادر وی امام جعفر صادق مات سنة احدى و اثنین و مائة و عمر وی هفتاد و یک سال و در بود رضی الله عنه * ان رجلا سأل * که مردی پرسید او را * فقال * پس گفت آن مرد * انی اهل فی صلوته * من هم میگویند در نماز خود و میرود و خاطر من بجانب دیگر و سوره میکند بر شیطان که تو نماز تمام و در رست نگرد و رکتی از نماز تو افتاده است و هم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن در نگاه داشتن حساب و جز آن * فیکثر ذلک علی * پس بسیار می شود آن و هم بر من و در روایتی دیگر برای موحله و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران می نماید این جال بر من * فقال له * پس گفت قاسم بن محمد بر آن مرد را * امض فی صلوته * بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و کوش منه بکفته شیطان و اعتبار مکن و سوسه او را * فله ان ینهیب ذلک عنک * پس بد رستی که هرگز نمرد آن و هم و رسواس از تو * حتی تنصرف * تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و تمام آن * و انیت تقول * و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان * ما اتممت صلوته * آری تمام نکردم من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم بشن تو را عاده نمیکنم آخر بر رغم تو و شکست کار تو این اصلی عظیم است در دفع کسراس که بسوسه شیطان کار نکند و برگشته او رود * و رواه مالک * در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذاشته گفت باز نمی گردم چنانکه از دست من آمد و عدل میکنم از تقصیر خود بد را که حق شیطان گفت مسامله مکن در نماز باز گردان که نماز جای مسامله نیست گفت باز نمی گردانم شد هر چه شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواه توام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه رفیع موا جهت مکن حضرت خداوند تعالی را با اینچنین نمازی گفت عاده نمی کنم و راضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمی کند اینچنین نمازی را گفت پروردگار من کرم است قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل نافع مرا روزیاده برین از دست من نمی آید تو بر من هرگز آنرا عاده نکنم پس شیطان گفت ول شب و برنت و باید دانست که غرض ازین مبالغه و دو نگر ناسازی شیطان و دنع و سوسه و بستی راه آنست نه که عمل نادرست انجام کند و بمسامله در آن راضی باشد به تسویل نفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هر چه کند کفایت است کریم است می بخشد

ویدانکه اصل و سراسر این خیال عقل و قیامی اوست که بزور و درم که شیطان عالم انفس است و بسبب و هوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز
حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی مؤثر در دفع آن جز تقاضای تلبی و عمل بنقض شیطان نیست بزرگی را در طهارت مکان نماز و سراسر
راه بافت پس درجا که در طهارت مکان شک و شبهه می بود مناجات نمازی کرد از برای دفع و سراسر * باب الایمان بالقدر *

فی ثلثا موس قد ربتیک قضا و حکم و فی لهایه قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الاهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلۃ القدر و شبی که
تقدیر مسوده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزق و اعمار بندگان و در صراح گفته قدر بسکون و حرکت اندازده کرد خدا ای بر بندگ
از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر یک معنی است و کلمی فرق نهند و گویند که قضا حکم الاهی است و قدر وقوع آن در لایزال و باین
معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود بحسب الله ما یشاء و یثبت و عند الله ام الكتاب محو و اثبات عبارت از قدر راست و عند الله ام
الکتاب اشارت بقضا و برعکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پدید آمدن بر وفق آن چنانکه فرمود
فققضهن سبع سموات ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شأن عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است مترجم کردن اسباب بجانب
مسببات حکم مطلق است و روی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تقدیر
الاهی اصل وضع اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پدید آمدن آن مثل زمین و آسمان و کواکب
و حرکات متناسبه آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیشود و قضا و قدر است و متوجه کردن اینها
اسباب باحوال و حرکات متناسبه محل و دره مقل و دره متسویه بجانب مسببات و حادث کشتن آن لحظه بلخظه قدر است پس حکم
قدر بر اولی کل او امر اوست کلمه البصر و قضا وضع کل مرا سباب کلیه دانستند و قدر توجه این اسباب کلیه بمسببات معلوم و دره بعد
معین که زیادت و نقصان نکرد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر روی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نه پذیرد تعالی
شانه و مراد بابیان بقدر آنست که ایمان آریم که هر چند در عالم واقع میشود از تسخیر و شرا و زکودار بندگان و جز آن همه مبتذل بر
الاهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق او است و هیچ ذره از قدر بر وی بدین و در با وجود آن بندگانش را
در کردار خود اختیار میست که تواضع و عقاب بران مترتب گردد و تصور و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و
توقف تواضع و عقاب بران اشکالی و صعوبتی تمام دارد در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر
است که بایں دانست که پیش از آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که حیله و دانسته ببا عنقه شوق و نفرت یکی از دو جانب
فعل و ترک را برد بگری ترجیح میکنند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا دران اختیار ندارد پس من هب جبریّه که گویند حرکات
آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و این خود بنما هله معلوم است و بتجرب کتاب و سنت معلوم شد که همه چیز در ازل تقدیر
یافته است و همه با ارادت و مشیت حق و پیدا کردن او است پس من هب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است
و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه
و علی آباءه انکرام فرمود لا جبر و لا ندر و لکن امر بین الامرین و تحقیق پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریقی
جریان عادت پدید آورده است چنانچه آتش بر آبی سوختن و گرم کردن و آب بر آبی تر کردن و سیراب ساختن و طعام بر آبی سیراب
شدن و تیغ بر آبی بریدن همه بخلق و ایجاد او است و لیکن بمداخلیت این اسباب را که خواهد بی صیب نیز پدید آید و اگر خواهد
با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و فصل و اختیار و سبب است مرید اگر در حق تعالی فعل او را و پدید آید که همه او است
و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و
صمودیت است و تواضع و عقاب تصرف است در ملک خود یعنی الله ما یشاء و بتکم مایرین و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و در ضمن
شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفته اند که این سری است که هیچیک از انبیاء و اولیاء بران اطلاع نداده اند و این
سر جز در دار الحیة که صلی ظهور حقیقت است ظاهر نکرد و این مشکل جز در اینجا حل نشود اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که

که سرور انبیا و خلاصه اهل اصطفا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین
 او را داده و حقائق اشیا کا می نموده اند و الله اعلم بعلمه حکیم *

الفصل الاول * عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله *
 رسول الله * گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلق * نوشت خدا ابرو
 لحکم خلقان را یعنی ثابت کرد انید آنرا در لوح محفوظ باجرا ی قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض کوبند مراد
 بنوشتن تقدیر و تعیین آنها است چنانکه خلاف آن نرود و این تأویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است در لوح و مانند
 آن * قبل ان یخلق السموات و الارض * پیش از پیداکردن آسمانها و زمینها * اثنی عشر الف سنة * بمدت پنجاه هزار سال مراد طول
 مدت و مبالغه در تمدای است بیان تقدیر و خلق سموات و ارض نه تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا که تقدیر و تعیین مقادیر
 خلق درازل است پس تعیین سبق آن بعد دی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تأویل کتابت است بتقدیر
 و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تأویل نباشد چه تواند که تقدیر درازل باشد و کتابت مقادیر درالیزال
 بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کالایضی و در اینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است * قال و کان
 عرشه علی الماء * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بود عرش وی سمکانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه و هو الی خلق السموات
 و الارض فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیداکردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حالتی میان ایشان نبود
 نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین است لال کردند بر آنکه اول حادث از اجرام این عالم که بوجود آمده است
 و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود و انتهی و صاحب کشف گفته که درین آیت دلیل است که عرش بر آب مخلوق اند پیش از خلق سموات
 و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد باب آب دریا نیست بلکه این آیهست زیر عرش چنانکه وی سمکانه و تعالی خواسته و یحتمل که مراد
 آب دریا باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی و بعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است و الله اعلم
 * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل شیء بقدر * هر چیز که در عالم است بقضای قدر الهی است
 حتی العجز و الکیس * تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور
 بضعف رای و قلت عقل و تجربه و مراد بکیس توانائی و جلدی در گذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون
 تحتانیة ضد حق * رواه مسلم * و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اجتمع آدم و موسی عند
 ربهم لاجل خصومت کردند و احتیاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پدر و در کار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم که عالم علوی
 روحانی و عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بر زمین در عالم برزخ یا بر زمین در دوزخ یا بر زمین در عالم حیات موسی
 علیهما السلام کذا قالوا * فجاء آدم موسی * پس غالب آمد تسبیح آدم بر موسی تفصیل این قصه اینست که * قال موسی * گفت
 موسی آدم را * انت آدم الذی خلقک الله بیده * تو آن آدمی که پیداکرد ترا خداوند تعالی بید قدرت خود * و نفخ نیک من روحه *
 رد من در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود * و اسجد لك ملائکته * و ساجد گردانید مرا ترا فرشتگان خود را
 * و اسکنک فی جنته * و سکونت داد ترا در بهشت خاض خود * ثم اهبطت الناس بخطیئتهم الی الارض * پست فرود افکندی تو مردم را
 بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا اگر این خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد می آوردی
 من بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد
 مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد * فقال آدم انت موسی الذی اضلک الله برسالته و بکلامه * پس
 گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بیواسطه و اعطاک الالواح *
 و داد ترا الواح * فیها تبیان کل شیء * در ان الواح بیان هر چیز است از احکام دین که کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختها
 مت از مردم یا قوت که تو ریت در ان نوشته فرود آمد و کوبید که ضحاکم توریت هفتاد و شتر بار بود و قرأت جزوی از وی رسالی تمام
 می شد * و قر یک لیجیه * و نزد یک گردانید خدای تعالی ترا بر رکاه عزت خود مناجات کنند و راز کوبند * فیکرم و جدت الله کتب

التوریه قبل ان اخلق پس باز که بچند ملت یافتمی الله تعالی را که نرشت توریت و پیش از آنکه پیدا کرده شوم من * قال موسى
 یارب عین امام * گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو بیست و یک سال توریت خود قدیم است و لیکن نوشتن اورد و الروح یا در
 ضمیر آن درین ملت باشد و مراد بیست سال این عالم است یا عالمی که نزد خداست که هزار سال باشد * قال آدم فیل وجدته فیها * گفت
 آدم پس آیا یافتمی توریت مضمون این آیت را که * و عصی آدم و به نغری * و کثرت کرد آدم پروردگار خود را پس کم کرد را * قال نعم *
 گفت مرهی آری یافتم در وی اینمعنی را * قال اقلتمنی علی ان عملت عملاً * گفت آدم ایای پس ملامت می کنی مرا برین که کردم من کار را
 را که * کتبہ الله علی ان اعمله * نوشته است خدا تعالی بر من و تقدر کرده که بکنم آنرا * قبل ان یخلقنی یارب عین سنة * پیش از آنکه
 پیدا کن مرا بیست سال * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فنج آدم موسی * پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت
 * رواه مسلم * پوشید نماز که وجود اسباب و شرائط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو
 ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام
 نطق بحقیقت و نظر به تقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این متاجزه و منافیه ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتقاء موجب کسب
 و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا
 و ازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیه السلام اسبب است * موسی علیه السلام در عالم
 ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت و الله اعلم * و عن ابن مسعود قال حلف ثار رسول الله * گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و هو الصادق المصوق * و راست راست گوینده که خبر داد امت را بر این سستی و راست گفته شده که خبر
 داد خدای تعالی او را بر این سستی حدیث این است که * ان خلق احدکم * بد رستی که ماده پیرایش یکی ارشما که آب منی است * یجمع فی
 بطن امه * فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش و رحم وی * و اربعین یوما نطفه * چهل روز بصورت نطفه یا تغییری
 که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم * ثم یكون علقه مثل ذلك * پس تر میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر * ثم یكون
 مضغه مثل ذلك * پستری میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر * ثم یموت الله الیه ملک * پستری میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر
 ملک در آنست که فرستادن فرشته بصورتی مضغه است و لیکن سراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دمت و یا
 و سلختن او بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته
 ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که پروردگار تعالی شانه قادر است که در یک لمح بصورت آدمی در
 آفریند و آفریدن بدن بدین ترتیب و تدوین نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب
 و ترتیب مسببات بر آن قدرتهای متعدد و حکمتها متنوعه است که در پیل کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین
 بنندگان است در رعایت تائی و تدوین در امور خود چنانکه در خلق آیینها و زمینها درخش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز
 گفته اند که این نکته تنبیه و اعلام است مرافسان را با آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال
 ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا به نهایت برسد و سبحان الله
 القابیر الکیم و با لجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارحام و امر میکند وی تعالی
 فرشته را * باریع کلمات * نوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن معادیر سابقه بر خلقت سموات و ارض است سنت الهی برین
 جاری شد که از برای تأکید و تقریر و تثبیت سابق درین وقت نیز بنویسند و در حلیت دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم
 است و بر نوشتن عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صیغه نیز می نویسند * فیکتب عمله * پس می نویسد آن فرشته عمل
 بنده را که چه کارها نموده از نیکی و بدی * و اجله * و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل
 مدتی معلوم که برای چیزی و کاری به بچند و بلبل کامی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جز و اخیر و باین وجه
 اجل کامی بمعنی مرک نیز آید * و رزقه * و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سایر منافع و مراقب * و رزقی

اوسعیل * وی نویسد که دل نیست است وی یانیک نیست و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مشیّع و مصائب نیز آمده
 یعنی کجا ما سفر خواهیم کرد و بر روی زمین کجا خواهد کشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بری خواهیم رسید و ما ناکه
 از هر زیاده بگذریم بعد از آن روحی شد با شد و الله اعلم * تم بنفخ فيه الروح * پسر دمیک میشود در وی روح * ظاهراً و محلیاً آنست که نوشتن
 این امور پیش از بدیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از بدیدن روح آمده ولیکن روایت
 بخاری و مسلم اصح را ثبت است و الله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفای داشت بآن آن کرد و فرمود
 * فوالله لا آتیه خیر * پس سرکنند آنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی * ان احکم لم یعلم بعمل اهل الجنة * بد رستی و راستی
 که یکی از شما هر آینه کاری می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح * حتی مایکون بینة و بینها الا ذراع * تا آنکه نمی باشد
 میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست از قرب مسافت و در آمدن به بهشت * فیسبق علیه الکتاب * پس سبقت میکنند
 و پیشی می نمایند بر وی سر نوشت وی که در تقدیر بر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت * فیعمل بعمل اهل النار * پس کار میکنند بکارهای
 دوزخیان از کفر و فساد * فیه خلها * پس می در آید در دوزخ * و ان احکم لم یعلم بعمل اهل النار * و بد رستیکه یکی از شما هر آینه عمل
 میکند بعمل دوزخیان * حتی مایکون بینة و بینها الا ذراع * تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست * فیسبق علیه الکتاب *
 پس سبقت میکنند بر وی سر نوشت * فیعمل بعمل اهل الجنة * پس عمل میکنند بعمل بهشتیان * فیه خلها * پس می در آید در بهشت
 و مراد آنست که گاهی بر سبیل دلالت اینچنین هم واقع میشود ولیکن غلبه لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن
 ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت وندرت و زحمت و لطمه * ذلك * متفق علیه * و این حدیث
 دلالت کرد بر آن که اعتبار بخاتم است و در حدیث آئینده بصریح نیز آید و نفع من قال * بیت * حکم مبهتوری و مستی همه برخالت است *
 پس دلالت آنست که آخر بجهت حالت گذرد و باید دانست که در بین حدیث حاکم و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ
 ن از معاصی بحیث ترس آنکه مباد همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخنی خوب است بر رغم بعض مردم که بشنیدن خبر
 نماز و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون معاد و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقه قضاوت است و
 برچه سرنوشت است شبلی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل
 لنیل و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیه
 بطلان و بطلان آنرا در چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد
 پیدا کرده پس لابد در اینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بند کارا امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز
 داشت و الامر و نهی را فایده خواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اما کرچه که این سرغامضی است بکنه آن نتوان رسید و بسا اسرار
 به بنده را بران اطلاع نمود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک المملک است و هر که در مملک خود
 صرف کند ظلم نباشد بعد از من بشاء و برحم من بشاء و منتهای کلام متکلمین در بین مقام باین است که لایزال عما یفعل و هم یسألون و محققان
 زار باین کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضا صفت بر روییت و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار
 لقیل و الاطن بند کائنات تا باین اگر در که سبیل کیست و شقی کلام و مطیع کیست و عاصی که در و بحقیقت اظهار مفتضیات امما و صفات
 کمالیات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود که کنت کنزاً مخفیاً فاحیث این اعرف و الله اعلم بحقائق الامور * و عن سهل بن سعد *
 نسیب وی ابوالعباس و بعض گفته اند ابو سعید سهل بن سعد بن مالک ساعی منسوب بسامع بن کعب انصاری مدنی او را پدر او را صحبت
 ست و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم بآنروز ده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ایمان و ثباتین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه
 رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد لم یعلم بعمل اهل النار * بد رستی که بنده هر آینه می کند بالفعل کار دوزخیان را
 * انه من اهل الجنة * و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است * و یعلم عمل اهل الجنة و انه

من اهل النار * وکافی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان است * و اما الاعمال بالخواتیم * و نیست اعتبار اعمال مکر بشا آنها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتیم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصایح جمع خاتمه مرد و روایت است * متفق علیه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت دعی رسول الله * گفت عائشه طلبید بشی پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار * بسوی جنازه کودکی از قبیله انصار تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هرد و آملند و بعضی فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس یا بکسر سریر یا میت * فقلت * پس گفتیم من * یا رسول الله طوی لیل * خوشی و نیکی باد مرابن کودک را * عصمور من عصافیر الجنة * کنجشکی است از کنجشکان بهشت کنجشک خواندش بسبب خرد سالی اوست و از کنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی * لم یعمل السوء * نکرده است بدی را * و لم یدر که * و دریافتند است آنرا * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * او غیر ذلك * این کلمه را بفتح وارد و سکون آن هرد و خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی اینست که آیا واقع است که تو میگوئی باغیر آنکه تو میگوئی و نیز تواند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان کرد وجه آنرا و فرمود * یا عائشة ان الله خلق الجنة اهلا * ای عایشه بدرستی که خدای تعالی پدید آورد از برای بهشت جماعه را مستقیم و سزاوار بدان * و الله اعلم * فی اصلا بآبائهم * پدید آورد ایشانرا برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند * و خلق للنار اهلا * و پدید آورد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار * خلقهم لها و هم فی اصلا بآبائهم * پدید آورد ایشانرا برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند * رواه مسلم * ظاهر این حدیث آنست که در آملن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفرید خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پدید کرده کارهای بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می دزداید آنرا اگر چه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وی بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بران منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول در آملن در آتش دوم توقف سوم در آملن در بهشت و این قول صحیح تر است چه ضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیکانه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آن حضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضي الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم به غیب بود و جزم باینکه در دوزخ بود و این صبی چه صبی تابع ابوبین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند آورد چنانکه در حدیث آمده است و الله اعلم * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد * نیست از شما هیچ یکی * الا وقل کتب مقعده من النار * مگر آنکه حال آنست که بتسبیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ * و مقعده من الجنة * و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی بهشتین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام است * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله افلا نکل علی کنا بنا * یا پس اگر برای نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یک از مادر بهشت و دوزخ اعتماد نکنیم برین نوشته خود * و ندع العمل * و ترک کنیم عمل را زیرا که چون در آملن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نمائند پس عمل برای چه کنیم * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اعملوا فکل ميسر الخلق له * عمل کنید پس هر کس موفق و مهیا گردانیده شده است مرجع بر آنکه پدید آورده شده است آنکس برای آنچیز * اما من کان من اهل السعادة * اما کسی که هست از اهل سعادت و در تقدیر الهی بسعادت نامزد شده * فیسر لعمل السعادة * پس موفق و مهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را * و اما من کان من اهل الشقاوة فیسر لعمل الشقاوة * و اما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود در آبقه

تفاوت قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل تضاد قدر است و بر هر کسی که تقلیر نموده که عمل خوار کند می کند و بر هر که تقدیر کرده که نتواند کرد نمی کند و ثواب و عقاب تصرف نیست که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل بواجب چه کنیم در برابر نیست * تم قرأ * پس خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای تأیید و انبات این قول این آیت را که * فاما من اعطی و اتقى و صدق بالحسنی * اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعان را و بر مبنی کرد از آن فرموده حق و تصدیق کرد کلمه را که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکتر از همه ملتها است یعنی ملت اسلام * الاية * تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا کردیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی یا سانی است که در آمدن بهشت است و امان بخش و استغنی و کلب بالحسنی فسنیسره للیسری و اما کسی که بخش و رزید بمال یا بادای هر چه امر کرده شده بآن وی نیاز شد بشهرات دنیا از نعم عمیق و تقوی نورزید و تکلیف کرد بکلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا کردیم او را برای اعمالی که مؤدی است بد شواری که در آمدن در آتش دوزخ است * منفق علیه * و حسن ابی هر برة نابال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله كتب علی ابن آدم * بدستیکه بخدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی * حظه من الزنا * نصیب او را از زنا * ادرك ذلك لامحالة * درمی یابد آن نصیب خود را از زنا البته و مساله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغییر و حولان یعنی کردیدن از حالتی بحالتی و معنی لامحاله لابد و البته بمعنی این سخن را تغییر و کردیدن نبود و معنی حدیث بران وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا نبابت کرده بخلق حواس و قوی که بدان لذتی می یابد و بایجاد و برکتی که شهرت و میل بنسوا البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و درمی یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میکند و اندک بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنا می بازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود * فزنی العین النظر * پس زنا می چشم نظر حرام است * و زنی اللسان المنطق * و زنا می زبان سخن حرام و بهمین قیاس زنا می گوش و دست و پا زدن * و النفس تمنی و تشتهي * نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد * و الفرج یصلق ذلك و یکذب به * و عورت مرد وزن کافیه تصد بق میکند و راست میگرداند آرزوی نفس و شهوت و بر او اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و کاه می تکلیف میکند و دروغ میگوید و آنرا و اطاعت نمیکند و ابای می آرد از زنا * منفق علیه * این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند * و فی روايته لمسلم * و در روایتی مرمسلم را که متفرد است بدان اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی * نوشته شده بر آدمی نصیبی از زنا * مذرك ذلك لامحالة * دریا بنده است آدمی آنرا البته * العینان زناهما النظر * چشمها زنا می ایشان نظر حرام است * و الاذانان زناهما الاستماع * و گوشها زنا می ایشان شنیدن سخنان حرام است * و اللسان زنا الکلام * و زبان زنا او کلام حرام است * و الیدان زناهما الیبطش * و دست زنا می و گرفتن است و فی الصراح بطش حمله کردن و شتم گرفتن * و الرجل زناهما الخطی * و پا زنا می و گامها زدن و رفتن است بجانب آن * و القلب یروی و یتمنی * و دل در پوست میدارد و آرزو میکند * و بصل فی ذلك الفرج و یکذب به * و تصد بق میکند آن را فرج و تکلیف میکند آنرا * و عن عمران بن حصین * رضي الله عنه بضم حاء و فتح صاد مهملتين و سکون تحتانیة صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر همراه با همدیره تاسی سال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بر وی یکباری داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اقل من وافضل از عمران بن حصین رضي الله عنه رواست میکند * ان رجلی من مزینة قال * که در مرد از قبیلہ مزینہ بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون گفتند * یا رسول الله ارایت ما بعمل الناس الیوم * خبر ده مرا که آنچه عمل می کنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است * و یکل حون فیه * و کوشش می نمایند و سعی می کنند در آن * اشیء قضی علیهم * آیا چیزی است که آنها کرده شده است بر ایشان و حکم کرده شده * و مضی فیهم * و گذشته است در ایشان * من قدر سبق * از تقدیر الهی که پیش رفته

است در ازال * ارفما یستقبلون به * یا واقع است در چیزی که استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آیند یعنی میکنند بقل رت و اختیار خود بی آنکه چیزی کلی شده باشد پیش ازین از قضا و قدر * ما انا هم به نبیهم * ازان چیزی که آورده است ایشان را آنرا پیغمبر ایشان * و تمت الحجة علیهم * و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ کما و در سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نبی کرده اند و مردم از پیش خود بقل رت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکه مذموب قدریه است * فقال لا * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست امری مستقبل * بل شیء قضی علیهم و فی فهم * بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است در ازال و بای ایشان * و تصدیق ذلك فی کتاب الله عز وجل * و تصدیق آن و دلیل صدق بران در کتاب خدا است که فرمود * نفیس و ما سؤلها فالله ما فجورها و تقواها * تسویة نفیس عبادت از پیداکردن او بر وجه سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و انهام کرد و رقاب تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور با مروت جلیه و قضا یا طبیعیه بود بترکیب حب شهوات حسیه در وی و الهام تقوی بنصوص شرعیة و ادله عقلیه بتلقین علم مقلدات یمنیه و تصدیق حلالت در قول وی سبحانه است فسو بها که دلالت دارد که آن همه بشاق و تقدر بر او است * رواه مسلم * و عن ابی هریره * رضی الله عنه * قال قلت * گفت ابو هریره کفتم * یا رسول الله انی رجل شاب * من مردی جوانم * و انا اخاف بلی نفسی العنت * و من می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بختین بمعنی فساد و اثم و هلاک و مشقت و زنا آید * و لا اجد ما اتزوج به النساء * و نمی یابم از مال چیزی که بزنی بگیرم بدان زنان را * که نه پستازنده فی الاختصاص * راوی میگوید که یا ابو هریره باین سخن دستوری میخواست از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خصی شدن * قال فسک عینی * گفت ابو هریره پس خاموش شد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و میگرداند از من * ثم قلت مثل ذلك * پست کفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را * فسک عینی ثم قلت مثل ذلك فسک عینی * ثم قلت مثل ذلك فقال النبی * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یا ابو هریره جفت الغلم بما انت لاق * ای ابو هریره خشک شد قلب پیغمبری که پیش آیند تست کنایت است از کشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن * فاخص من ذلك اود * پس خصی شو بر علم با آنکه هر چه تضارفته است شدنی است و درین تمکین است بر و بسبب تدبیر در مقابل تقدیر و برگزیدن ازان یا بکن اراختصا بر او راضی شو بقضا یعنی هر چه از خیر و شر شدنی است و در ازال تقدیر آن رفته خواهد شد اختصاص یا ممکن و این اذن در اختصاص نیست بلکه تویج و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بی فائده و در بعض نیج مصایح فاختصر واقع شده بر کسر الامر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقلد است مبدل نمیکردد سخن کو تا که بران و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بکن از اختصار و تسلیم را بر هر چه خواهی بگو و تهدید بر نسخه اول در امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم * رواه البخاری * و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلوب بني آدم كلها * بد رستی که دلها و فرزندان آدم همه * بین اصبعین من اصابع الرحمن * میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی * قلب واحد * این دلها در دو انگشت وی مانند یکدل است که * یصرفه کیف یشاء * میگرداند آن یکدل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیک نفع یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک چیز بیش ایشان آسان تر و سبکتر است از تصرف در اشیا متعدد و الا بر حضرت پسر و در کار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق و از متشابهات است و در متشابهات دوم مع است بعض توقف کنند و علم آن را بر حضرت حق حواله نمایند و بعض آنرا بر وجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و با لجملة مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف است که باول تقلیب و تصرف بجا نب طاعت مینماید و ثانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصرف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و فہایت تاثیر است و اضافت بر حمان از جهت سعت رحمت و غلبه اوست بر غضب با آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت به در قسم نصریف تواند شد جمالی و جلالی * ثم قال رسول الله * پست گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * از برای تعلیم امت و تاذب بحضرت صمدیت عز وجل * اللهم مصر قلوب * ای بار خدا می گرداند دلها بسوی طاعت و معصیت * صرف قلوبنا علی طاعتک * بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود

و ثابت و مستقیم دار بران و ظاهر آنست که ضیغه جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصرف و تقلیب چه باشد * و رواد مسلم * و عن ابی هریره * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مولود الا وولد علی فطرة * نیست هیچ زائید شد؛ مگر آنکه زائید میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکستن و نوید کردن و آفریدن آید و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زائید میشود بران و مراد بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کنند و آماده کنند است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل و باطل با بداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متسکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع ماری نکردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود * فابواه یهو دانه * پس پدر و مادر وی یهودی میکرد داند او را * از نصرانه * یا نصرانی میکنند او را * و یحسانه * یا مجوسی میسازند او را یا مبتا بعت و مطاعت و تقلید وی میباشند و عدم استعمال نظر که بدان در یابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجهل و جهل او را در دین خود میارند و با وجود نظر صحیح و در یافت حق متابعت ایشان میکنند و اختیار دین اسلام نمی نمایند و الف بحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات افسانهای مانع از نظر صحیح و در یافت حق نیز در حکم تعویذ و تنصیر ابروین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور کرد اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد بتهوید و تنصیر ابروین پس لا تبدل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استدلال و تهور در یافت حق صفتی است که قطعا و ال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل و از الله آن چه استعداد و تهور هرگز متبدل نکرد و اگر فرضا بر خلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند اثر آن بظهور نرسد این استعداد و استعمال خود است و رجعت است بروی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بر جوهر دمی آید دائم و مستمر میماند آدمی را در بر مقتضای آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن و بی ظاهر است نزد باب عقول سلیمه و انظار صحیح چنانچه مولود است بر محبت شیرخواهی که تابانند از آنکدام میماند بر محبت آن و از اینجا گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه میبطل است بر اختیار دین اسلام و مراد بولد بت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر را فرمی سازند باینکه تعجیب ایشان محکوم بکفر است چه اقصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و دین و رستگاری و نجات بر آنست مگر آنکه به لا تبدل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند و اگر چه در بعضی روایات علی فطره الاسلام یا علی الصلوة که عبارت از دین اسلام است آمده اند همان است که گفته شد یعنی مسنعل و متهیج اسلام زائید شد اگر آفتی از خارج پیش می آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاد هرین سخن کرده شد و رجوع دیگر بر آن نموده شد است اینجا این نقل رکفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل و قویم و عروضا و آفت و عوجاج از خارج بر آید باینکه بیمنه و سلامت و عروضا نقصان پس از آن بقول خود * کا تتج البهیمه بهیمه جمعاء * چنانکه زائید میشود چار پایه و چار پایه تام کامل سلیم الاعضا و تتج بلفظ مجهول است از تنج بمعنی زائیدن و نایج آنکه بزائید نایج را و متولی امر نتاج کرد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این لغظ در شرح بیشتر ازین واقع شده * هل تحسون لئلا من جلعاء * آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهایم زائید شد بهیچ بهیمه بینی یا گوش یادست یالب بریده را و اگر از خارج آنتی بحال وی متعرض نمیشد همچنان می ماند که بود * ثم یقول * پسر گفت و خرواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابن ایت را * فطره الله التي فطر الناس علیها * لازم گیرید خلقت خدا را که پند آ کرده آدمیان را بران و دائم باشید بر مقتضای آن * لا تبدل لخلق الله * نیست تبدیل و تغییر مبدل ایش خدا را و فباید تغییر و تبدیل داد آنرا * ذلك الدین القیم * آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست است * متفق علیه * و عن ابی موسی الاشعری * رضي الله عنه * قال قام فینما رسول الله * ابو موسی اشعری گفت که ایستاد میان ما و خطبه خواند برای وعظ و تذکیر ما و اهتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بخمس کلمات * به پنج سخن * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ان الله تعالی لا ینام * بد رستی که خدای تعالی خواب نمی کند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامه کائنات این نخستین کلمه است از آن پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم * ولا ینبغی له ان ینام * زنی آید از وی

و نمی سزد او را که خواب کند یعنی محال است بروی خواب و باین جهت مغایرتش این کلمه کلمه نخستین راجع از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم نقص القسط و رفعه * بیست میکند قسط را و بالامی برد آنرا قسط بکسراف و سکون سیر جمله بمعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود که یسطر الرزق لمن یشاء و یقدر و یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را و هر کرا میخواست و تنگ میکرد آنرا بر هر که میخواست و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهراً تر و مناسب تر است بحديث آینه که گفت بیننا میزان نقص و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است از جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدو و کاه عزت وی تعالی و دانایان مقدار آنها را فرشتگان را که موکل اند بران یا اشارت نیست بقول حق سبحانه و تعالی کل یوم یوفی شان و با آنکه وی حکم میکند و خلق خود بمیزان عدل و باین وجه این کلمه مؤکد و مقرر کلمه دوم کرد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم یرفع آنچه عمل اللیل قبل عمل النهار * برداشته میشود و بالا برده میشود و بوسی در کاه وی عملهای بندگان کف در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل * برداشته میشود و بوسی در کاه وی عمل شب یعنی هنوز روز نشد و عملی در آن واقع نشده که عمل شب بالامیبرد و شب نرسیده که عمل روز ببرد و درین مبالغه است در مضارعت ملائکه موکل با اعمال عباد در امتثال امر و سوختن عباد ایشان بمحال عرض و مصاعد سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب جز آنی و جز ولا یتجزی نبود یا مراد آن باشد که برداشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یک را جدا جدا بدو رکعه میبردند و عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاهر تر است ولیکن جودت و بیلافت در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مؤکد لا ینبغی له ان ینام است کلمه پنجم حجاب النور * پرده حق سبحانه و تعالی و تقدس نور است یعنی انوار و جلال و اشعه عظمت و کبریای او که ملعوش و متعیر نمیکردند نزد ملا حظ و مشاهد آن عقول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که مستحجب ایشانند نه حق سبحانه بر مثال دیدن کور نسبت بافتاب و حق سبحانه تعالی را مستحجب نتوان گفت که مستحجب مغلوب و مقهور و حاجب بود بلکه مستحجب کوریند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریای تو اند که معنی وی آن باشد که وی سبحانه مستحجب است از جهت شدت ظهور و غایت بر و زچنانکه در محصورات آفتاب که چون بسیار بتابد دیدن را خیره و تیره گردانند و در حقیقت صفات که انوار ذات پرده اویند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات لست یستطیعون نباشد و هر چه در ادراک در آید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالی و رای آن است * بیت * هر چه اندیشی پندیرای فداست * و آنچه در اندیشه ندان آن خدا است * و اگر پرده صفات از میان بر افتد و ذات تحت تجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستهلک و مضمحل گردد چنانکه نور مود * لو کشفه لاحرق سموات و جهه ما اتمی الیه بصره من خلقه * اگر برداشتی این پرده را هر آینه بهوختی انوار ذات وی هر چیزی را که بنهایت رسیده است بسوی آن چیز بصری تعالی که خلق وی باشند چه بصر الله تعالی محیط است بر تمامه کائنات و رسیده است بنهایات آن * بیت * هست از پس پرده گفت و گوی من و تو * چون پرده برداشته تو مانعی و نه من * و سموات بضممتین جمع سمته است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور و وجه اوست در قاموس گفته سموات وجه الله انوار است انوار را سمته از ان خوانند که بینندگان و مشاهدگان آن تسبیح گویند و به تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهت هیبت و دشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه * رواه مسلم * عن ابی هریره * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ید الله ملأ * دست جود و کرم الله تعالی پر است کثایت است از غایت زیادت غنی و کمال و سعت و نهایت جود عطای جل جلاله و هم نواله * لا تغنیها نفقة * ناقص و تمی نیمسازد او را هیچ نفقه و عطا * ساء اللیل و النهار * و یزید * و سیل کنند * است دست وی شب و روز یعنی دائم و باقیست عطای او و سرح و بختن و سیلان کردن آب از بالا بمطر * سماح بتشدید باران سخت بارند * * ارایتم ما ازفق من خلق السماء و الارض * خبر دهید مرا که چه مقل را انفاق و اعطا کرده است وی تعالی از ان باز که پیداکرده است آسمان و زمین را * فانه لم یغض مانی ید * پس بدو رفتی که اعطا و انفاق او کم نساخت چیزی را که در دست او بود * و کان عرشه علی الماء

و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت * و بعد از میزان
و بدست قدرت و حکمت اوست ترازو * و برفع * پست می کند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشت * متفق علیه
و فی روایة مسلم * و در روایتی مرسل را اینچنین آمده که * یحیی بن ابراهیم * دست راست خدا اوست چون مطالب بدست
راست غیبش را مخصوص یحیی را ذکر کرده * قال ابن نمیر * بضم نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ * ملائک
معاذ لا یغیضها شیء اللیل والنهار * یعنی نمیر در حدیث خود بجای ملائک ملائک گفت و آنچه موافق لغت است ملائک است
نه ملائک چه ید مؤنث سماعی است و ملائک لفظ مذکر اما اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بخود و احسان میتوان کرد
و نیز بجای نغفه شیء آورد و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیری نیز کرد و الله اعلم * و عنه قال سئل رسول الله * و هم از ابی
هریره روایت است که گفت پرسید * شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم عن ذراری المشرکین * از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند
* قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب سائل * الله اعلم بما کانوا عاملین * خدا ای تعالی داندار است بچیزی که بودند
ایشان عمل کنندگان * متفق علیه * ظاهر معنی حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را با آنچه دانسته است
پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدای
تعالی که بزرگوارترین بر زمین و ببلوغ بایمان می مردمی در آرزو بهشت و آنرا که دانسته است که کافر می مردمی در آرزو در آتش و این سخن مشکل
است یکی ازین جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بدو در او در طفولیت پس رسیدن او به بلوغ و مردن
بایمان یا بر کفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان
که بر تقلید طول عمر از ایشان بصل و رمی آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند ایق و اولی باشد و ضرورت دین معلوم
است که حق تعالی بر گناهکار ده کسی را نکیرد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد این سوال آگاهانیده نشد از حقیقت
امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او درین باب پس توقف کرد در آن باد انست و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد با نیکو داند و معنی حدیث آنست که خدا دانایتر است با آنچه بازگشت ایشان بدانست
و با آنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم و الله
اعلم و ما ذهب علماء را اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف و رزیب دارند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه
گذشت و بعض گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند و در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را احکام کفر و بعض گفته اند
که هر او چون پیش از تکلیف و اختیار مرد و لایزال بودین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت و کشت از اهل جنت و بعض گفته اند
که در بهشت در آیند و لیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور منازل ایشان و بعض گویند
که در جای دیگر باشند میل بهشت و دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آن است که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود
بهیچ جانب و بهیچ قول زیرا که جزم درین باب بی و صول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد
و بن خود یافته نشد و حدیثی قطعی درین باب ورود نیافته و هر چه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و امیه
گرفته اند پس واجب شد توقف کند قال التوریشی و الله اعلم *
* الفصل الثانی * عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله *
گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان اول ما خلق الله القلم * بد رستی که نخستین چیزی که پیدا کرد خدای
تعالی قلم است * فقال له اکتب * پس گفت مر او را بنویس * قال ما اکتب * گفت چه بنویسم * قال * گفت خدای تعالی * اکتب القلم *
بنویس هر چیزی را که تقلید کرده شده است * فکتب ما کان و ما هو کائن الی الابد * پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته
شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقلید و کتابت

یا گویم که مابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و کفتم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین غلج دلالیت دارد بر آن نه بمعنی تقلید و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیت خلق او دلالیت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ماکان بلفظ ماضی درست آمد * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسنادا * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در محقق مہ معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد * عن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * عن هذه الآية * روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و نقله و ناضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و هیچکس را در زمان وی بر وفیضت نمی نهادند توفی سنه مائه رض گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که * واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم الآية * و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاذ ایشانرا چنانکه از پشت آدم ذریت بیواسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالت و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم بر آوردن ذریت از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابوالبشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتیاج و الزام اولاد آدم است از وی و و غیر هم بنقض عهدی که روز میناقا بسنبل و تمام آیت اینست و اشهد من علی انفسهم و کوا که دانید ایشانرا بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار تعالی با ایشان السمت بر یکم انیسستم من پروردگار شما قالوا بل شیءنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت چون نظر کنی یوم القیمه اناکنا عن هذا غافلون این گواهی گرفتن ایشانرا بر ذاتهای ایشان بیجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما از این غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیه * قال عمر * گفت عمر در جواب این سوال * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یسأل عنها * پرسیده می شد از تفسیر این آیت * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ان الله خلق آدم * بن رستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را * ثم مسح ظهره * بیمنه * پسترمالید و ی تعالی پشت آدم را بمسحت راست خود اسناد مسح حضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد بنا کنندگان دیگران و چون بامر بادشاه کردند گویند بادشاه خود بنا کرد و در تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمد داشت که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجملة این از قبیل تشابهات است علم بحقیقت آن مغفوض بعلم الهی است عز شانا * فاشهرج منه ذریه * پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریه را * فقال خلقت هؤلاء الجنة * پس گفت من برای تعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای بهشت * و جعل اهل الجنة يعملون * و جعل اهل بهشت عمل میکنند * ثم مسح ظهره کفا مسح * منه ذریه * پستریا با مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت * فقال خلقت هؤلاء لنا و جعل اهل النار يعملون * پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و جعل اهل آتش عمل میکنند * فقال رجل ففهم العمل * پس گفت مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائز میکند عمل * یا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة * بن رستیکه خدای تعالی چون پیدا کند بند را برای بهشت در کار میدارد و او را با بهشتیان * حتی یسوت علی عمل من اعمال اهل الجنة * تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای بهشتیان * فیدخله به الجنة * پس می درآرد آن بند را با آن عمل در بهشت * و اذ اخلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یسوت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار و چون پیدا کند بند را برای آتش در کار می دارد او را بکار و زحمان تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای دوزخیان پس می درآرد خدای تعالی آن بند را با آن عمل در دوزخ یعنی دوزخ بهشت و دوزخ که می درآرد بعمل می درآرد و عمل علامت بر آنست بعمل امر کرده و عمل نیز تقاضای اوست پس عمل بزی چه کنیم و فائز آن چیست و چه معنی دارد * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد * و عن عبد الله بن عمر رض قال خرج رسول الله * گفت عبد الله بن عمر رضی عن العاص بیر و آن آمد یحیی از خانه پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و فی بینه کنا بان * و حال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم دو کتاب بود * فقال * پس گفت آن حضرت

صلی الله علیه وسلم: اندر روغن ماخذ ان الكتاب * ایامی در یابید که چیست این در کتاب وجه نوشته اند در ان اصل تاویل کریند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و مبالغه است در تحقیق آن و یقین بدان و متمکم چرن خواهد که تحقیق قول خود نماید و غیر خود را قهیم کند و معنی دقیق خفی را بشااهد سامع و انما این تصویر کند آنرا بصورت و اشارت کند بدان اشارت محسوس اگر چه در خارج و علم حس نیامده و چون کشف کرده شد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بر ان چنانکه شبهه و شغای نمایند در ان تمثیل و تصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بپیزیکه گویا در دست راست و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن را باب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته که امتیاز خواص از عوام بد و چیز است یکی با آنکه آنچه حاصل کرد در مرعاه و از علوم بکسب و تعلم حاصل میشود و خواص را بی کسب و تعلم از نزد پروردگار علیم حکیم و آنرا علم لدنی خوانند دیگر با آنکه آنچه عامه در خواب بینند خواص آنرا در بیداری مشاهده نمایند و حکایات مشائخ درین باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیان انشاء الله تعالی و چون خواص است و این حالت و رتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بلکه ظاهر حدیث در انست که صحابه را آن در کتاب نیز نمود و لیکن مضمون آنچه در آنها بردند انستند و مشائخ گفته اند هر که این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد * قلنا لا * گفتیم ما در نمی یابیم که چیست درین کتاب * یارسول الله الا ان تخبرنا * مگر آنکه خبر دهی تو ما را و این التماس است از حضرت وی تا خبر دهد از ان * فقال للذی فی یدیه الیمینی * پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست راست وی بود * هذا کتاب من رب العالمین * این کتابیست از پروردگار جهانتیان * فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم * درین کتاب نامهای بهشتیان است و نامهای پدران ایشان و قلمهای قیلمهای ایشان بیجهت تعمیم و تمیز * ثم اجمل علی آخرهم * پستراجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد در ان آخر عدد مجمل بنویسند که چندین شد * فلا یزاد فیهم * پس چون چندین مبالغه در ضبط و تعیین کرده شده زیاده کرده نمیشود در ایشان تا دیگری که نوشته نشده است در ایشان در آید * و لا ینقص منهم * و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها کفوش شده است کسی بدرود * ابداء * همیشه * ثم قال للذی فی شماله * پستتر گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود * هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم * ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابداء * ترجمه این عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد * فقال اصحابه ففهم العمل * پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست عمل * یارسول الله این کار امر قد فرغ عنه * اگر هست امری که پرده اخنه شده است از وی * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان * سددوا * بکرد انید عمل های خود را مستقیم بر طریق حق * و قاربوا * و بجوئیک قربت خدا را و طاعت کنید او را * انک اقال الطیبی و بعض گفته اند که قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید با عمل خود سداد و استقامت را و میانه روی کنید در عمل و در ورزید و اغراط و سختی نکنید و در مجمع البکار گفته که طلب کنید سداد را یعنی صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از ان عاجز آئید قریب بان کنید و در بعض روایات و قاربوا آمده یعنی نزد یک کرد انید دیگر انرا بعمل صالح حاصل آنکه عمل نکنید و از قضا ذکر نکنید * فان صاحب الجنة یختتم له بعمل اهل الجنة * پس بد رستی که بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان * و ان عملای عمل * و اگر چه عمل کنید در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کارا و بر عمل نیک بود * و ان صاحب النار یختتم له بعمل اهل النار و ان عملای عمل * و در زخی ختم کرده میشود مر او را بعمل در زخیان و اگر چه عمل کند هر عملی که باشد * ثم قال رسول الله * پسترا اشارت کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بیدیه * بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آید و در احادیث این لفظ با ینمعنی بسیار واقع شده قال بیده و قال برأسه و قال برجله و جز آن * ننمذ هما * پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود و بنده انداختن چیز از دست بجانب پیش با پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند اشارت با آنکه این امریست که پرداخت کرده شده است از ان و انداخته شده است پس پشت * پستتر گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * فرغ ریکم من العباد * پروردگار شما را از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را

کتاب الایمان باب الایمان بالقدر
 فریق فی الجنة و فریق فی السعیر * کرمی در بهشت و کرمی در دوزخ * رواه الترمذی * وعن ابی خزیمه * بکسر خاء
 معین و بزای تابعی است حدیث او در رقی است و ابو خزیمه صحابی دیگر است حدیث او در غیر رقی است کذا فی جامع الاصول
 * عن ابیه * و روایت میکند از پدرش * قال قلت * یارسول الله ارایت رقی نسترقیہ * ای پیغمبر خدا خبر ده مرا از حال
 انصرونہای که انصرون کری میکنیم ما با آنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی انصرون که بد مندا آنرا یاد رگو و باز و یکدستند
 و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه مأنوره باشد درست است و الاحرام و این معنی بتفصیل در کتاب الطب و الرقی بیاید * و رواه
 ننداری به * و خبر ده از د اروهای که تد اوی میکنیم بآن * و قفاة تنقیها * و پناہهای که پناہ میجوئیم بدان و پرمیز میکنیم
 از آنها بآن مثل سپر و زره و امثال آن * حدیثی در من قدر الله شیئا * ایابا میگرداند اینها از قضا و قدر خدا تعالی چیز را
 * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * می من قدر الله * این چیز همانرا از جمله قضا و قدر الهی ازل اگر خواسته است و
 تقدیر یافته که شفا بشود و پناہ دهنای سبب آنها را نیز میسر خواهد کرد انید و تقدیر منافات با سبب و شرائط ندارد و
 تقدیر است و تقدیر همه را شامل است و محیط و هیچ چیز از احاطه وی بیرون نرود * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن ابی هريرة
 قال خرج علينا رسول الله * گفت ابو هریره بیاورون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و نحن فتنازع فی القدر * و ما ننت
 و نزاع میکردیم در مسئله قضا و قدر که چون است و چگونه است * فغضب حتى احمر وجهه * پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی * حتی کانما فقی فی وجنتیه حب الرمان * تا آنکه کبودا شکسته شد است در مورد و رخسار وی دانهای
 انا * و فقال ابی ن امرتم * پس گفت ایابین تنازع امر کرده شد اید شما * ام بهذا * و رسلت لیکم * ایابا باین فرستاده شد نام من بسوی شما یعنی
 شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و موا برای ابلاغ آن بشما فرستاده است کردن در قضا و قدر آن نیست آن سرا الهی است و ابوی بکنارید
 و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید * فما ملک من کان قبلکم جین تنازع عوافی هذا الامر * ملاک نشاند کسانی که بودند پیش از شما
 مگر هتکا میکرده تنازع و بحث می کردند در شان قضا و قدر * عزمت علیکم عزمت علیکم * سوگند می خورم بر شما سوگند میخورم بر شما
 یا واجب میگردانم بر شما * ان لاتنازع عوافیه * که نزاع نه کنید درین امر * رواه الترمذی * و روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی
 * و روی ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعيب از پدرش از جده
 محدثان نحوه در جای می گویند که هر دو حدیث در معنی متصل باشند و در لفظ متغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل
 گویند چنانکه در مقدمه گذشت * و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله * گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را
 * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * ان الله تعالی خلق آدم من قبضة * بد رستیکه خدا ای تعالی پیدا کرد آدم را از مشت از خاک
 فی الصراح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشت از خاک است * قبضها من جميع الارض * که گرفت آنرا
 از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را گرفتن آن * فنبأ بنو آدم علی قدر الارض * پس آمدند اولاد آدم بر اندازه زمین و تفاوت
 اجزای آن مختلف در صورت و سیرت * منهم الاحمر والابيض والاسود و بین ذلك * بعضی از ایشان سرخ و بعض سبیل و بعض
 سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه * و السهل والحزن * و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مانع
 بنرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت * والتخمين والطيب * و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث
 از زمین شوره که نرویانند و طیب ضد وی و این چهار را از صفات باطنه است و چهار اول از ظاهر * رواه احمد و الترمذی و ابوداود
 و عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة * بد رستیکه خدا ای تعالی
 پیدا کرد خلق خود را در تاریکی * فالقی علیهم من نوره * پس بینداخت بر خلق از نور خود * فمن اصابه من ذلك النور * پس کسیکه
 رسید از آن نور * افتدی * و از راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت * و من اخطأ ضل * و کسی که نرسید او را از آن نور که راه
 شد و نرسید بآن مقام * فذلك اقول جف القلم علی علم الله * پس ازین جهت میگویم خشک شد قلم و کشت تقدیر بر آنچه دانست
 خدا در ازل از احوال خلایق از هدایت و ضلالت * رواه احمد و الترمذی * گفته اند که مراد بتعلق جن و انس است و احتمال دارد که مختص بر

بأنس باشد و مراد از ظلمت آنچه محمول است بر آن از هواهای نفس و شهوات طبعی که غلبه ضلالت و فساد است و مراد بنور صفات
حق نور که پیدا کرده و به جهانبینان از آیات بینة و حجج قیمة منته در انقیاس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد با صفت آن نور
اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود یاری تعالی و صفات و حقایق دین اسلام پس هر گاه خواست خدای تعالی که هدایت
کند و بان انوار آیات مهتدی و منتفع گرداند راه را نیست یا نصرت هر گاه نخواست که هدایت کند و نصرت هر گاه نکند از ان نور کمزور باشد
چنانچه فرمود از من کان میتافخیلناه وجعلناه نورا و فرمود انفس شرع الله صخرة للإسلام فلو طوى نور من ربه بش معلوم شد که هدایت
و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او است جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بان ترتب اخراج
ذرات از ظهور بنی آدم است پس آنجا خود دهمه مهتدی بودند و فقه اقرار کردند بر بریت حق و اثر ضلالت فتنه ظاهر نشد
و اگر وقت ولادت و خروج از طون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بر بریت حق
بعض بر غمت کردند و بعض بکرة از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که بر غمت کردند القا کردند بر ایشان نور هدایت را و اصابت کردند
آنها را آنها که بکرة کردند و مصر و ممانند از ان نور و مراد بفطرت که مولودان بران تمییز و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صبیح و این
منافات ندارد بر وجود ظلمت نفس و طبعیت چه آدمی از حیثیت روحانیت متمییز شد و قدایت است و از حیثیت نفسانیت متمییز
بمی و ضلالت و بعد از وصول به بلوغ اصابت نظر صبیح بتوفیق و هدایت حق و القای نور و ترجیح جانب نور و خائنت انفس از خضرت
و اگر آن نشد محکوم نفس امارة و مغرور و رطبة ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه و رای فطرت است و این خلقت
بشاره بسابقه تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم بالله التوفیق * و عن انس رضي الله عنه
قال کان رسول الله * گفت آنس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یکنثران یقول * بسیار میکرد گفتن این قول را * یا مقلب القلوب
ثبت قلبی طی دینک * ای گرداننده دلها از حال بسالی ثابت دارد دل مرا بر دین خود بظهور اصابت قلب بذات شریف خود ذکر کرده
و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه و سلم مأمون العاقبة و مسفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مفسود
اصلي تعلیم و تلقین است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت * نقلت یا نبی الله آمنا بک * ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
ایمان آوردیم ما بتر * و بما جئت به * و بدینی که آوردی تو آنرا * فعل ثخاف علينا * پسین آیامی ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان را و بطریق
فتور و نقصان بدان که این دعا میکنی * قال نعم * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آرم میترسم بر شما * ان القلوب بین اصبعین
من اصابع الله * زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهی است * یقلبها کیف یشاء * میگرداند دلها را چنانکه میخواهد * و رواه الترمذی و ابن
ماجة * و عن ابی موسی * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل القلب * حال و مثال دل در تقلب و کشتن از حال
بستالی * کربشة بارض فلا * مانند پزی است در زمین دشت که * یقلبها الریاح ظهر البطن * میگرداند آن پر را با دهای مختلف
و میگرداند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضای قدر الهی عارض و حادث میشوند میگرداند * رواه احمد
* و عن علی قال قال رسول الله * در روایت است از علی مرتضی رضي الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تؤمن حبل حتی
یؤمن باریع * ایمان نمی آرد و مؤمن نمیکرد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت * یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله * خصلت
اول بدل ایمان آوردن و بزدان کواهی دادن بوحانیت الله تعالی و پیغمبری من باین طریق که * بعثنی بالحق * برانگیزشته و فرستاده است
مر الله تعالی بجانب کافه خلق بحق * و مؤمن بالموت * دوم ایمان آوردن بموت یعنی یقنای دنیا و مالاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست که
اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و فساد مزاج یا مراد عین است بمقتضای ایمان بموت * و البعث بعد الموت *
مبوم ایمان آوردن به برانگیزتن حق تعالی بدن کافر و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن * و مؤمن بالله * چهارم
ایمان آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات را از جوهر راعی و راض و ذرات و صفات تا این تقدیر کرده و تعیین نموده است
* رواه الترمذی و ابن ماجة * و عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صنفان من امتی لیس
بایمانی الاسلام نصیب المرجه و القدریه * دو قسم اند از امت من که نیست مرایشان را در دین معلما نی نصیبی و آن دو کفر و

کدام اند یکی مرجیه و دیگری قدریه * رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب * مرجیه بهمه اذا راجعه یعنی تا شیء است و ترک
همزه نیز لغتی است مأثقه که قائلند بآنکه ایمان قول بعمل است و تعمیه ایشان باین نام بجبهه مؤخر گردانیدن و ماقط کردن
ایشانست عمل را و اکثر بر آنند که مرجیه نام فرقه جبریه است که گویند بند را قاعلی نیست و او را ملّی و اختیاریه و ران
احلا نه و نعمیت فعل بوی پسزله نعمیت فعل بجما دات است چنانکه گویند آسیا کشت و جوی روان شد و ایشانرا مجبوره نیز گویند
و اما قدریه منسوب اند بقدر بجبهه انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان آنست که بند را خالق افعال خود است و مستقل است
در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح باخو اند بجبهه مشاکلت وی و اصل در روی سکران
بیا مبت نعمیت بجبر و صاحب کشف بجبهه تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دار داهل منت را مرجیه و جبریه خوانند بجبهه
آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بند را خالق افعال نمی گویند و این غلط است زیرا که اصل سنت و جماعت
ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان تو سطا است میان جبر
و قدر و ولیکن امر بین امرین بد آنکه این حدیث را مثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه لیکن صواب آنست که معارضت
نمی باید کرد بتکفیر اهل امو که بر ادا و یل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و را ضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگزینند
از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بدل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است
میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین است و مانعی گردیده است از تکفیر اهل
قبله و هر چه در شان ایشان واقع شده است از انبیه دلالت دارد بر کفر از باب حر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت
این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین بحث است و الله اعلم * و عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال سمعت رسول الله *
كفّ ابن عمر رضي الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * می گفت * یكون في امتي * میباش در امت من
* خفف و مسخ * خفف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بد تر از آن * و ذلك في المكنين بالقدر * و آن خفف
و مسخ در کندیب و انکار کنندگان قدر است و ازینجا معلوم شد که قدریه نام آنجماعه است که منکر قدر اند نه آنکه مشیت قدر اند چنانکه ایشان
بدایمی گویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خدا لهم الله * رواه ابو داود و در روی الترمذی نحوه * و ازین چندین معلوم
گردد که درین امت نیز خفف و مسخ واقع شد نی است چنانکه در ارم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است بخلاف بوقوع آن در آخر
زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعض گفته اند که مراد آنست که اگر درین امت خفف و مسخ واقع میشد
درین فرقه واقع میشد و الله اعلم * و عنه * و هم از بن عمر است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القدرية مجوس هذه الامة *
فرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بند را خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت
اسلام مشابه حال و اعتقاد مجوس است که قائل اند بتعدد الله و اثبات میکنند و قادر را یزدان و افر من و میگویند یکی خالق
خیر و دیگر خالق شر و بعض علما براه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بد تر از حال مجوس است که اثبات شرکای لاتعد و لا تحصى
میکنند * ان مرضوا فلا تعود و هم * اگر بیمار شوند عیادت نکنند ایشانرا * و ان ماتوا فلا تشهوا * و اگر بمیرند حاضر نشوید
ایشانرا یعنی نماز نکنید بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات * رواه
المسلم و ابو داود * و عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر * و من شئني فتنکند باهل قدر * و لا تقا تحرفهم *
و حاکم نمازین ایشانرا مشتق از فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق املنا و حاکم اناتج گویند و در تفسیر
فتاح که از اسمای حسنا ی آتی است تعالی گفته اند کشایند ابراب رزق و رحمت بربندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند
که مراد بمقا تبت ایشان ابتدا اجماع دله و مناظره است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثبات شک و شبهه نگردد و ازینجا
معلوم گردد که ملامت در حد باب میجاده و مباحثه است با اهل بدعت متعصبه که ضرر میکند در اعتقاد و می توانند که مراد نمی باشد از ابتدای
کلام و مبایعت با ایشان یا شک و این معنی انصب است بقول حضرت لایزالوا و اشد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبه

خصوصاً از بحث و جنال و قیل و قال و رواه ابوداؤد و عن عائشة و روى الله عنها و قالت قال رسول الله ﷺ کتبوا فیما تشاءون
 گفت پیغمبر خدا ﷺ صلی الله علیه و سلم منته لعنتهم شش کس انکه لعنت کرده ام من ایشانرا ﷺ لعنتهم الله ﷺ لعنتی کناد ایشانرا خدا را
 تعالی پس این جمله دعائیة است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پر میل چو لعنت کردی ایشانرا جز آب دایر بر او که
 لعنت کرده است ایشانرا خدا را اینچنین گلامی را اهل عزینت استیناف گویند و کل نبی نجاب و هر پیغمبر قبول کرده شده است
 دعا و او این حد اگلامی است که ذکر کرده شده بیعت تا کید و تقریر لعنت بر ایشان ﷺ الزائد فی کتاب الله ﷺ یکی از ان شش کس آنکس
 است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرنده روی چیزی که نیست از ان یا تحریف کننده لفظ یا معنی او را چنانکه اهل
 کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم باشد و از او حکم از کتاب
 در دست است و شائع چنانکه کتب بمعنی فرض آمده است و الکذب بقل الله ﷺ دوم از ان شش کس تکل یب کنند و بتقلیر الهی
 است تعالی شانه و انکار کنند آنرا چنانکه دل ریه کنند و التسلط بالجبروت و هموم تسلط و قهر و غلبه نمایند بر مردم بتعظیم و تکبر
 و لعن من ادله الله ﷺ تا کرامی و ارجمند کردن کسی را که خوار گردانیده است او را خدا تعالی و بدل من اعز الله ﷺ و خوار و بیقدر
 گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدا تعالی مراد ظلمة ملاطین و امراض جوراند که بهر نفس و غلبه و قهرمان خود کافران
 و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و معلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند و المستحل لحم الله ﷺ چهارم استحل کنند مزحرم
 خدا را که مکه است و آنچه کرد بر کرد او است از زمین معین که آنرا حرم خوانند و روی این زمین را حل گویند بکسر حاء و مستحل کسی که
 بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در ان مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمین
 ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گردانده چیزی را که حرام است و توریشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را
 مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم و المستحل من عترتی ما حرم الله ﷺ پنجم حلال
 گردانند از اولاد و قوم و قبیل و اهل قرابت من چیزی را که حرام گردانید است خدا تعالی کردن آن بایشان چنانکه این ترک
 تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگر چه استحل خرام مطلقاً خواه از حرم خدا تعالی و نقد من و عترت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم باشد یا غیر آن مسبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن در اینجا بیشتر و سخت تر است پس تنصیص بجهت زیادت اهمیت و تاکید
 در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طبیعی گفته که من در من عترتی نیایه است
 یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را به استحل نماید عتاب و عقاب در ان بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من
 از تکاب محرمات کند چنانکه در باب نماز مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زنان پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فاحشه و بد کاری کند عذاب بروی در چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرف و اسادات را که کرد محرمات نکردند و معصیت نوران
 و تنگ حرمت میاد و قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند بدان مغز و رشوند بیت و شرمی از روی خوب خویش بدان که
 بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صیبتی و آنچه بود که در جمال خویش ندانی و التارک لعنتی
 هشتم از ان شش کس که لعنت کرده ایشانرا خدا و رسول خدا ترک کنند سنت من است و از تکاب کنند بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف
 و ایهتهاست و قلت مبالاة است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لغت محمول بر زجر و شدت
 و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیاناً ترک شود معصیت نیز در مثل همین تفصیل است در استحل محرمات و مانند آن و
 بالله التوفیق و رواه النبی فی الملخل و وزین فی کتابه و روایت کرد این حدیث را بیسقی در ملخل که نام کتاب اوست و روایت کرد
 وزین در کتاب خود و عن مطربن عکامس و رضي الله عنه بضم عین و تحقیف کاف و کمریم و بعین مهمله و مر او را صحبت است
 معن و داست در کوفین همین یک حدیث دارد و بس و بعضی گفته اند که شناخته شده است او را صحبت و الله اعلم و قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انما قضی الله بعجل ان یموت بارض و چون حکم و تقدیر کند خدا تعالی مرید از بندگان را که بمیرد در زمینی از زمینها
 و جعل له الیها حاجة و بگرداند خدا تعالی مر آن بنده را بمروی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آنکار و آنجا جت در ان زمین برود و بمیرد

بیت * ذکر ویش میروم باصل هزاران محتجب زاری * نمیدانم که روزی میل زند یا اجل مارا * رواه احمد و الترمذی * وعن عائشة قالت قلت * روایت است از عائشه که گفت کفتم * یا رسول الله ذراری المؤمنین * اطفال معلماتان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ جمع ذریعت است چنانکه هزار جمع ذریعت * قال من آبائهم * فرمود از پدران خود دانند یعنی حکم پدران خود دارند و در بهشت اند یا ایشان * نقلت * پس کفتم * یا رسول الله بلا عمل * بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند * قال * فرمود * الله اعلم بما كانوا عاملین * خدا دانایتر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آنرا اشارت بقضای قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چه کردند و در دوزخ چه کردند * نقلت * کفتم * نذراری المشرکین * پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست * قال من آبائهم * فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان در اند * قلت بلا عمل قال الله اعلم بما كانوا عاملین * کلام در نیمه ام سابقا گذشته است فتذکر * رواه ابوداؤد * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوالد و المورثة فی النار * والدی زن کور کنند و فرزندی خود را زن و اکثر این کار را زنان میکردند و مورثة دختر کی کور کرده شده * رواه ابوداؤد * و اشکال درین حدیث آنست که والدی صحیح است بودن او در آتش از جهت کفرش اما مورثة که طفل است و هیچ گناه نکرد و کفر نورزید چگونگی در آتش باشد و دفع این اشکال مضطر شد اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه مورثة از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب آورده و آنجا که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تا وکیل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوالد و المورثة مادر است بمعنی المورثة لهازیرا که کور می کرد اطفال را دایه یا مادر و بعضی گفته اند که و در این حدیث در ماده خاص است بهر که کرد و در این حکم از عالم غیب است و غیر آن بران قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم می کند در بندگان خود بهر چه میخواهد و وی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن مورثة بقتل بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و با لجمله جلدیشی درین باب تا بتأیید چنانکه جزم بدان قبول کرد در مذمبه صحیح همان توقف است والله اعلم *

الفصل الثالث * عن ابی الدرداء * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی کل عمل من خلقه من خمیس * بدو سستی که خدا تعالی فارغ شده و منتهی شد و تقدیر او بسوی هر بنده که کار مخلوقات است از پنج چیز و چون فرغ مصالح است برحق عز وجل مراد بدین علم تبدیل و تغییر تقدیر او است و فی الاصل فرغ بود از خشن او کاری پس از آن بیان آن پنج چیز که بقول خود * من اجله وعمله و مضجعه و تیره و رزقه * یعنی فارغ شد از اجل سر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چقدر باشد و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده یعنی جسد و اصل لغت جای پهلوانها در روز زمین و مراد از اینجا یکگون است و مراد بآیه حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات و بنده کن معذراست در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و آخر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت است بقامت و ثواب بمعنی نشان پا است بر روی زمین اشارت بمسافرت و مراد برزق هر چه به بنده رسد از منابع و مرافق * رواه احمد * وعن عائشه * رضي الله عنها * قالت سمعت رسول الله * کفری * عائشه شنبه که پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * می گفت * من تکلم فی شیء من القدر * کسی که سخن کند و بگوید که در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر * سئل عنه یوم القیمة * پرسید * می شود از آن سخن کردن روز قیامت * و من لم ینکلم فیہ لم یسأل عنه * و کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمی شود از آن مقصود زجر و منع است از خوض کردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن و در افتادن در آن مگر بدش و عتاب و از زیان است پس بهتر آنست که با آن بدان بدارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کارش نکنند که فائده ندارد * رواه ابن ماجه * و عن ابن ابی لیلی قال * روایت است از ابن ابی لیلی که از تابعین است که گفت * ایتیم ابی بن کعب فعلت له * آملم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه و لمجله * یعنی بود پس کفتم میاورا که * فدر قری نفسی شیء من القدر * بتسبیق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه از میان آنکه اگر چه بقضای قدر است و مراد از این چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود یعنی نفسی که آن از تعلیل و سوسه و چکاکی نفس بود

* فحدثني * پس حدیثی بخوان مرا از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم با سنجی بگواز پیش خود * لعل الله ان یذمبه من قلبی * شاید که خدای تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من * فقال * پس گفت ای بنی کعب سخی که از اله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مواخذ و پروردگار تعالی بند کار و بیان کرد که وی جل و علا ملک الملک علی الاطلاق است و صمه مملوک او بند میکند هر چه می خواهی و هر تصرف که مالک در مالیک خود کند ظلم نباشد و گفت * لوان الله عز وجل عذب اهل سواته و اهل ارضه * اگر آنست که خدای تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیا نرا * عذبهم و هو غیر ظالم لهم * عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشانرا و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مرا ایشانرا * ولو رحمهم کانت رحمته خیر لهم من اعمالهم * و اگر رحمت میکرد ایشانرا میبود و رحمت از بهتر و سود مند تر مرا ایشانرا از عملهای ایشان پستتر از زنت کرد که ایمان بقدر و جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا و واجبات است و بر این می نمکن با وی هیچ عملی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشند بیرون از قدر زنت بشر و شرط است مرد آمدن بهشت را و گفت * ولو نفعت مثل اهل ذمما فی سبیل الله * و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در داخل ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر * قبول نمیکنند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان بناری بقضا و قدر * و تعلم ان ما به یک لم یکن لیخبطک * و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا * و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک * و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است بتر نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بنو نکرئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد نکرئی که اگر سعی میکردم می رسید و باید که بدانی که رسیدن و نرسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه * و لو مت علی غیر هذا الدخلت النار * و اگر نرضا بهیروی بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر و هر آینه درمی آئی آتش دوزخ را * قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود * گفت ابن الدیلبی پستتر آمدن عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت بهر چه وی راضی است * فقال مثل ذلك * پس گفت ابن مسعود و مانند این سخن که ای بنی کعب گفته بود * قال ثم اتیت حدیفة بن الیمان * گفت پستتر آمدن حدیفة بن الیمان را که صاحب هر رسول صلی الله علیه و سلم بود * فقال مثل ذلك * پس گفت حدیفة بن الیمان * گفت پستتر آمدن زید بن ثابت * پس گفت حدیفة بن الیمان * گفت پستتر آمدن زید بن ثابت را که نیز از عظاما و عذما صحابه بود * فحدثني عن النبی * پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم مثل ذلك * مانند آن * رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه * از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم که ای بنی کعب و ابن مسعود و حدیفة استاد نکردند و رفع آن بحضرت صلی الله علیه و سلم ننمودند و زید بن ثابت رفع نمود * و عن نافع ابن رجلائی ابن عمر * روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقة کثیر الحدیث است و دیلمی است و بعض گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما * فقال * پس گفت آن مرد با بن عمر که * ان فلانا یقرئ علیک السلام * فلان کس و نام مردی برد که مذ هب قلب و پیلدا کرده بود و ابن عمر را در میان آورده میخواند بر تو سلام یعنی ترا سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خواند این مرد فلان را یا بن فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه مرکه خواند بروی سلام وی نیز میخواند بروی سلام پس راست می آید که خواند او را سلام * فقال * پس گفت ابن عمر * انه بلغنی انه قد احدث * بتحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در دین چیزی پرا که نبود * است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن * فان کان قد احدث * پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است * فلا تقرئه منی السلام * پس میخوانان او را از جانب من سلام * فانی سمعت رسول الله * پس بد رستی که من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * بکون فی امتی * می باشد در امت من * از فی هذا الامة * یا گفت منی باشد درین امت شک را وی است که این لفظ فرموده یا آن * خسف و مسح اوقف فی اهل القدر * در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر و یعنی آنها که منکر اند آنرا و از اینجا معلوم شد که ظهور این حدیث این مذ هب در آخر زمان صحابه بود و روان الله علیهم اجمعین * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب * بتحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است * و عن علی * رضی الله عنه * قال سألت خدیجة * رضی الله عنها را وایت است از امیر المؤمنین علی که

پرسید خدایه * النبی * پیغمبر راضی الله علیه وسلم * عن ولد بنی ما قال فی الجاهلیة * از دو فرزند از غیر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم همانی است * آن مرد و فرزند در آتش دوزخ اند * قال * گفت علی رضی الله عنه * فلما رای الکراهة فی وجهها قال * پس هرگاه
که دید آن حضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدایه گفت * ولو رایت مکا نهاملا بغضتهما * اگر به بینی تو ممکن و منزلت
آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتھما بیا
بعد از آن از جهت اشباع کسرة تیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده * قالت * گفت خدایه * یا رسول الله فولدی
منک * پس فرزند من که از تو شد و بمرد حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی
ظهور دین اسلام * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود * فی الجنة * در بهشت است * ثم قال رسول الله *
پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین واولادهم فی الجنة * پدرستی که مسلمانی و فرزندان ایشان در بهشت
اند * وان المشرکین واولادهم فی النار * و پدرستی که کافران و اولاد ایشان درد و زخ اند * ثم قرأ رسول الله * پسترو خدایه پیغمبر
خدا * صلی الله علیه وسلم * از برای استشهادهای آنکه اولاد تابع پدرانند نه مادران و از برای دفع توهم خدایه که خیال کرده بود که چون
وی مسلمان شد است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که * والذین آمنوا وامتعتهم ذریعتهم * و آن کسانی که
ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان با ایمان و آخر آیت اینست که التفنا بهم ذریعتهم پیوسته است کردیم با ایشان ذریعت
ایشان را * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره * هرگاه که پیدا کرد خدای
تعالی آدم را بمالید بید و در پشت او را با امر کرد نوشته موکل را بر او حرام که بمالد * فسقط عن ظهره کل نسمة * پس پیر و نافتاد
از پشت آدم هر آدمی نسمة و نسمة بفتح نون و معین مردم * هو خالقهم من ذریته الی یوم القيامة * که خدای تعالی پیدا کنند * اوست از اولاد
آدم تا روز قیامت به همین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهند بود و ذرات ذریات از پشت بنی آدم برآمدند چون همه از پشت
آدم بود نسبت بوی داد * وجعل بین عینی کل انسان منهم * و گردانید میان دو چشم هر آدمی از بین آدمیان * و بیصا من نور *
برای و لمعان از نور و بیص بفتح و او و کسر موح و صاد مهمله در خشش * ثم عرضهم علی آدم * بستر عرض کرد و نمود ایشان را بر آدم
* فقال * پس گفت آدم * ای رب * ای پروردگار من * من هؤلاء * کیستند این کسان * قال ذریعتک * گفت پروردگار تعالی ایشان
اولاد تو اند * فرای رجلا منهم * پس دید آدم مردی را از ایشان * فاعجبه و بیص ما بین عینی * پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش
که میان دو چشم آن مرد بود * فقال ای رب من هذا * پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد * قال داود * گفت پروردگار
تعالی این داود پیغمبر است بوشیل * نمائند که از خوش آمدن بویق میان دو چشم داود آدم را لازم نیاید که بویق وی کامل و اجل و ازید
و اتم باشد شاید که در اینجا آنی باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمودند و الا یقین است که نور و لمعان سید رسول بیشتر و تمامتر و کامل
تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافعی فضل جزئی نیست * فقال ای رب کم جعلت عمره * پس گفت آدم پروردگار را
چند کرد این عمر او را * قال ستین سنة * گفت پروردگار که دانید * ام عمر او را شصت سال * قال * چون آدم را داود و علیهما
السلام خوش نمود و را بطه و داد و محبت پدید آمد * گفت آدم * رب زد من عمر عار بعین سنة * ای پروردگار من افزون کن مرا و را
از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم
الاربعین سنة * پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است هفتاد سال بود * جاء ملک
الموت * آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند * معال آدم اولم یبق من عمر خاریعون سنة * آیا باقی نماند است از عمر من
چهل سال * فقال * پس گفت ملک الموت بآدم * اولم تعطها ابنتک داود * آیا ندادی تو آن چهل سال را که بتیغه عمر تست پسر ترا که
داود است * فبیتل آدم * فبیتل ذریته * پس منکر شد آدم پس منکر شد اولاد او و پنداشت میان ایشان نیز انکار * و نسی آدم *
و فراموش کرد آدم نبی الله تعالی را و را از اهل شجره * فاکل من الشجرة * پس خورد از آن شجره * ففسدت ذریته * پس فراموش

کردند اولاد او و پند اشد و ایشان نیز فراموشی و خطا آدم و خطا ذریه * و خطا کور آدم در اجتهاد که شیر و رابر معین نحل کرد و خطا کردند ذریه او و خطا بایشان را یافت یعنی این سه صفت انکار و تمسین و خطا از اصل آدم بود در اولاد او از انجا سرایت کرد * و رواه الترمذی * ما ند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون در جود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پند امیکنند تحقق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر نزد پیروی و کبر من چنانکه در حدیث شیب ابن آدم و تمسین فیه خصلتان الحسنیة است نه بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی می ماند و از ان منزله نیستند و قد حقق ذلك فی موضعه والله اعلم * وعن ابی الدرداء عن النبی * و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * خلق الله آدم حین خلقه * پند اگر خدا ای آدم را متکا می که پیدا کرد او را * فصر بکفته الیمنی * پس زد حق تعالی بدست قدرت خود دیا امر کرد فرشته را که بنزد شانه راست آدم را * فاخرج ذریه بیضه * پس بیرون آورد ذریه سفید را * کانهم لدر * گویا ایشان مرچهای خرداند و در بعض نسخ کتفهم الله واقع شد * فضم دال مهمله بمعنی مروارید و برین تغل بر بیان بیاض میکنند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحکم کرد و بر تغل بر اول بیان مقدار است * و ضرب کتفه الیسری * وزد شانه چپ او را * فاخرج ذریه سوداء * پس بیرون آورد ذریه سیاه * کانهم لجم * گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی * فقال للذی فی یمینه * پس گفت مر آن کوره را که در جانب راست بودند * الی الجنة * اگر خطاب بآن کوره است معنی کلام اینچنین شود که بر وی بسوی بهشت و اگر خطاب به لائیکه است که سخنی از حال این کوره بایشان می گویند معنی این بود که این کوره میرند بسوی جنت یا برین بخت این کوره را * ولا ابالی * و بآب اندازم از آن که ایشان را حکم بخت کردم بیش از صل و رعب مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم * وقال للذی فی کفیه * و در بعض نسخ فی کفه * الیسری الی النار * و گفت مر آن کوره را که در کتف چپ یاد رکف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روین * ولا ابالی رواه احمد * وعن ابی نصره * بفتح نون و سکون صادم معجمه نام او مبتدیان مالک تابعی ثقة کثیر الحدیث مات سنة سبع و مائة * آن رجلا من اصحاب النبی * روایت است از ابی نصره که مردی از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله * که گفته میشود او را ابو عبد الله * دخل علیه اصحابه * در آمدند بر وی یاران او * فعودنه * در حالتی که بیمار بر سی می کردند او را * وهو یکی * و حال آنکه او می گریست * فقالوا له ما یبیک * پس گفتند یاران او را چه چیز میگریزانی ترا * الم یقل لك رسول الله * آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خدا من شاربک * بکیر از موی بر و تن خود بر پست و کوتاه کن آنرا * ثم اقره حتی تلغانی * پست بر قرار دار آن را به من حال و دراز من و دائم باش بران تا آنکه ملاقات کنی ریش آبی مرا بر حوض یاد ربهشت یاد رجای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگری و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده و لابد آن بی اسلام نبود * قال بلی * گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است * ولکنی سمعت رسول الله * ولیکن من شنیدم * ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * می گفت * ان الله عز وجل قبض یمینه قبضة * بد و ستی که خدا ای تعالی گرفت بدست راست قدرت خود مشت می یعنی جماعه از آدمیان را * والخری بالید الاخری * و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر * وقال * و گفت * من له من و من له * * این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مرا بدست راست یعنی بهشت را و این جماعه دیگر که در دست چپ اند مردوزخ را است * ولا ابالی * و باک ندارم * ولا ادری فی ای القبضین انا * و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی از این دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت اینان و در آمدن بهشت یافته ام اما بر و ذکر تعالی بی نیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می در آورم در بهشت هر که خواهم و می افکنم در دوزخ هر که خواهم و باک ندارم و هیچکس را نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود و موجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگر چه بمقتضای صدق و عدل و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود ولیکن خوف لا ابالی از سلطت سینه یا بیرون نمی نهد و برین حال مبتنی است تمنی صحابه با جود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاش من کوفتمی بود می تا مر آنرا بگویند و بیرون افکنند و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بود می و خاک بود می و این را تحقیقی و بیانی است که در رساله تسلیه المصاب ذکر کرده شده است

ورواد احمد و عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي رواية است از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال اخذ
 الله الميثاق من ظهر آدم كرفت بخداي تعالى عهد و از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بن مفع بنون نام واد است نزدیک بعونات
 در میان مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفة از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات
 فلخرج من صلبه كل ذرية ذرأه ما پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم مرد ذریتی را که پیدا کرد آنها فنشر هم بنای مثله بین
 یدیه پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم کاندلر مانند مورچه های خرد ثم كلمهم قبلا پستتر کلام کرد با ایشان و برز و قبل
 بضمین بمعنی موجهت و برز و قال الست برکم گفت پروردگار تعالی ایانیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو
 پروردگار ما شاهدنا کراهی دادیم بر بیعت تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نمل و سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا
 یوم لقیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نکوئین روز قیامت بدرستی که ما بودیم از این حال غافل و اتقولوا انا اشرك اباؤنا من قبل یا نکوئین
 روز قیامت که شرک نیاروندند مگر پدران ما پیش از ما و کناذریق من بعد هم و بودیم ماذریت بعد از ایشان پس اقتل و اتباع کردیم ایشان را
 افتهم کنا بما فعل المبطون ای پس ملاک میگردانی ما را بگردار این بطلالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بترحمین
 الهی بر هر احدی از ذریت واقع شد و پیغمبران باخبار صا دقه خبر بدان دادند و تل کار نمودند و رواه احمد عارفان گویند که این یاد
 دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هو شمنان بیدار دل هنوز بکوش هوش آن سوال و جواب می شنوند بیت الست
 از ازل همچنان شان بکوش بغیر یاد قالوا بلی در خروش علی بن سهل اضعفانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان
 یاد دارم که کوفی دیر و زود پیر مری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فر د اچه بود آن روز را هنوز شب
 در نیامده و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند که در عالم آله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است ایس عند الله صباح
 و لاء مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است و بس و سر و راتیبیا صلوات الله علیه و سلامه
 فرمود مومی را می بینم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل به حج می آید و استقیقت در همان زمان می بیند که مومی در حیات خود
 می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را تحقیقی است در مقام خود مذکور و عن ابی بن کعب انصاری است حاضر شن
 عقبة اولی را و پدر را کاتب وحی و اقرا صحابه و ملقب بمنیل القراء و آن حضوت صلی الله علیه وسلم ما مور شد که سورة
 لم یکن الذین کفروا بروی بشوا ند بسیاری از صحابه را تا بعین از وی روایت دارند رضي الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع
 مذکور است فی قول الله وایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز وجل و اذاخذ اربک من بنی آدم من ظهورهم
 ذریتهم و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بنصرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع
 از سید ابرا رصلی الله علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقل مه کثشت قال گفت ابی ابن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشان را
 فجعلهم از ارجا پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید ثم صورهم پستتر صورت بخشید ایشان را فاستطققهم پس
 گویا گردانید ایشان را فنگلوا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد و الميثاق پستتر گرفت بر ایشان عهد و پیمان را و شاهد هم
 طی انفسهم و کرا کرد انید ایشان را بر ذاتیهای ایشان الست برکم گفت آیانستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو
 پروردگار ما می قال فانی اشهد علیکم السموات السبع و الارضین السبع گفت پروردگار تعالی پس بد رستی که من کواه میکیرم
 بر شما هفت آسمان و هفت زمین را و اشهد علیکم آباءکم آدم و کواه میکیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استبشهاد
 و اقرار را کواهی دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل
 که یاد دهند ایشان را بطایبات سمعیه ان تقولوا یوم القيمة لم نعلم بهذا تا نکوئید بر روز قیامت دانا نبودیم ما بین قضیه اعلموا
 انه لا اله غیری بد انید که بد رستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من و لا رب غیری و نیست پروردگار
 جز من و لا تشرکوا بی شیتا و شرک نکردانید بمن چیزی را انی سائر رسل الیکم رسلی بد رستی که من سرانجام است که بغرستم بسوی
 شما پیغمبران خود را ید بگردانم و نکم عهدی و میثاقی که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا و انزل علیکم کتبی و فرود آورم

بر شما کتابهای خود را * قالوا شهدنا باک ربناوا آلهنا * گفتند ایشان کوهامی دادیم ما باینکه تو پروردگار مائی و معبود مائی * لا رب لنا غیرک و لا آله لنا غیرک * نیست پز و ردگار ما از تو و نیست معبود ما از تو * فاقروا بآلک * پس اقرار کردند بآن * و رفع علیهم آدم * و برداشته شد بر ایشان آدم علیه السلام * بنظر الیهیم * در حالی که نگاه میکنند بجانب ایشان * فرای الغنی و الفقر * پس دید آدم تو نکر را و محتاج را * و حسن الصورة و ذن ذلک * و دید نیکو صورت را و پایان تر و کمتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و جز آن مختلف در اشکال و صفات و احوال * فقال لربنا لولا سويت بین عبادک * پس گفت آدم ای پروردگار من چرا برای نکر دی میان ایشان با آنکه همه بندگان تو اند * مصرع * بند کنیم این یکی مقبول و آن مردود چیست * قال انی احببت ان اشکر * گفت پروردگار تعالی از جهت آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر بختال و بر یک صفت می آفرید می حقیقت شکر بوجود دنیا مبدی و در هر یکی چیزی بنهاده ام که در دیگری نیست و چون در یا بد شکر کوی مثلاً ز فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هستی که در غنی نیست و مکنای * و را ان الانبیاء فیهیم مثل السرج علیهم النور * و دید آدم پیغمبران را در میان ذریه خود مانند چراغها که میتابند بر ایشان و روشنی * خصوا لبعثه ق آخر فی الرساله و النبوة * مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنها ادا کنند و از بعد آن بیرون بر آیند احکام و شرائع احکام آتیه بخلاق برسانند از اینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه ذکر کتب کلامیه مذکور است و هر قوله * و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق * تبارک و تعالی و اذا خلطنا من النبیین میثاقهم * و چون گرفتیم ما که پروردگار چه نیا نیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت * الی قوله * تاقول وی تعالی * و عیسی بن مریم * تمام این آیت اینچنین است و اذا خلطنا من النبیین میثاقهم و منک من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم * کان فی تلك الارواح * بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریه نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و موسی بر روح الله بود و ارمشور بجسم نساخت و هم در میان ارواح گذاشت * فارسله الی مریم * پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم * علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیما * پس حدیث کرده شد از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی * و رواه احمد * و عن ابی الدرداء * رضي الله عنه * قال یبسم الله عند رسول الله * گفت ابوالدرداء راتنا می آنکه بودیم مانند پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم نتل کر ما یكون * مذاکره و گفت و گو میکردیم چیز را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که بسابقه قضا و قدر است و یا از سر نو پیدا میشود بی آن سابقه از اینجا ظاهر میشود که مذاکره قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشانرا از آن منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد * اذ قال رسول الله * ناکاه جواب داد و گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * که این همه مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً متغیر نمیکرد و ذکر کرد مثالی از آن خلق مردم است بضم خا به معنی سیرت باطنی او که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا بمعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصل قوه * چون بشنوید کوهی را که جنبید و در شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است * و اذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه * و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از خویش و خصیلت خود * فلا تبصل قوا به * پس تصدیق مکنید بدان و باور دارید آنرا * فانه یصیر الی ما جبل علیه * زیرا که بل رستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس آنکه او را کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تغیر را آتیه بر آن رفته که چنین باشد مرکز احق و نادان و کول نمیکرد و برعکس نیز نه و اما آنکه در ظاهر بحسب حادث یا مضایحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوا رض و حوادث کول و نادان رنگ گردد یا کول است که بعوا رض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه ازین قبیل است سخن در آن کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی ابتداء و قضا و قدر را آتیه در حق وی چنین رفته این قسم مرکز تغیر و تبدل پذیر نبود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دگر میرود نه در این * و رواه احمد * و عن ام سلمه * رضي الله عنها * قالت * روایت است از ام سلمه که گفت * یا رسول الله لا نزال یصیبک فی کل عام رجوع * همیشه

مستی تو که میرسد ترا در هر سال در روزی * من الشاة المحمومة التي انبت * ازان کو سفند زهر دار که خورده بودی یعنی در خبیره * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ما صابني شي مني * فرسید مرا چیزی از در ازان کو سفند * الا وهو مکتوب علی * مگر که آن چیز نوشته شده و نقل بر کرده شده بر من * و آدم فی طینته * و حال آنکه آدم در طینت خورده بود کنايت است از نقل بر ازلی و طینت بمعنی باره کل و خلقت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد در نسبت حدیث درد بکو سفند زهر دار کرد حضرت صلی الله علیه و سلم او را بقیقت برد و فرمود که این همه بتقل بر آبی است که در ازل رفته * رواه ابن ماجة *

باب اثبات عذاب القبر * چون قومی از مبتلعه و اهل اموا که اکثر معتزله و بعضی رافضی باشند انکار کرده اند عذاب قبر را با حدیث مشهوره که قدر مشترک از آن حدیث ترا بر سیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن راجعاً بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا بر کون حدیث را در دین باب و عذاب مشتق است از عذاب بمعنی ردع و منع زیرا که منع می کند بر بازمیل ارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک آب را کدر و تیره کرد اند عذاب نیز عیش شخص را منع و ممکن سازد و بعضی گویند مشتق از عذاب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد به مردی که مرده را در و کو رکند چه بسا مردی که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران بتسلیل روند الا جزوی ازان که آنرا جزو اصلی خورند را ز اول عصر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی وقتش بقدرت خود آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواست هم بد آن جزو روح را متعلق سازد و جانی بشد و عذاب کند و نعمت دهد و پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسی که در عذاب قدرت وی و ملک و ملکوت نگاه کند و بدیل بصیرت در آن نگیرد هیچ چیز را از عذاب و غرائب منکر نکند * بیت * کند هر چه خواست بر و حکم نیست * که پید او بنیان بنزدش یکست * و در تصدیق بعد از قبر و امثال آن مقامات است اصح و اسلم و اقوی آنست که اهل بیانند که ملائکه و مارد و کرم و کزکین ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع می گردند نه محض مثال و خیال و آنکه مانده بینیم و نه در یابیم در وجود آن زبان ندارد زیرا که عالم ملکوت را پیشتر هر نتوان دید آنرا چشید و یکر است که بآن توان دید و اگر پیشتر سرنه بیند بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و منی نشست و حکایت می کرد و یار حق میگردانید و صحابه در مجلس همه نشسته می بودند و منی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر در اینجا تردید هست فکر ایمان به ازین باید کرد چون غیر ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور کشاد شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیر کی عقل و تیر کی فلسفه نگاه دارد و الله الهی و اخلاف کرده اند که عذاب دو قبر بزرگ کرد ایندن میت است یا در مقابل داشتن روح با وی یا بنوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بد ریانت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانکه ظاهر احادیث دال بر آن و نیز گفته اند که عذاب را در تمام بدن وی در آید چنانکه در دنیا بود یا بجز وی از اجزای وی متعلق سازند حکیمی که از جامای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و متناسب تر بدان ازل آدمی نباشد که ینبوع حیات و متصل ادراک است و اگر همین قدر بداند که پروردگار تعالی در مدد عالتی پید کند که بآن چیزی از عالم و راحت در یابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة البطل

عن البراء بن عازب * صحابی است اول مشاهد او خندق است و پیش از آن مجری شمرند از راه خورشید اهل را و غز کرد همراه آن حضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود باعلی رضی در رحمل و صفین و غیره * ان رضی الله عنه * عن النبی * و روایت می کنند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله * فرمود مسلمان در وقتی که پرسیده شود در قبر گواهی میدهد باو هیت حق در رسالت محمد صلی الله علیه و سلم * قل لك قوله * پس آن گواهی دادن مراد است بقول خدای تعالی که فرموده است * یتبعت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة * ثابت و برجای می آید و خدای تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و آخرت یعنی این تبیت مؤمنان بر قول ثابت که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار وثبات در جواب رسوایی است که مؤمنان

در قبر پرسید میشد که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شاهدین جواب از هر سه چیز است چه دین اسلام همین است * و فی روایة * و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است که * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * فرمود این آیت که * یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر * فرمود آمده است در شان عذاب قبر * یقال له من ربک * گفته میشود مرا و را کیست پروردگار تو * فیقول ربی الله * پس میگوید پروردگار من خدا است * و نبیی محمد * و پیغمبر من محمد است * صلی الله علیه و سلم * متفق علیه * لفظ مصابیح اینچنین است اذ اقبل له من ربک و مادینک و من نبیک چون گفته میشود مرا و را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم و این لفظ اتم و اظهر است * و عن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا وضع فی قبره * بد رستی که بنده چون نهاده شود در گورش * و تولی عنه اصحابه * و روی بگرداند از وی یاران وی * انه یسمع قعر نعالهم * بد رستی که وی بشنود کوفتن نعال اصحاب رایعنی آواز پاهای ایشان را که بر زمین میروند * اناء ملکین * می آیند او را دو فرشته * فیقعل انه * پس می نشانند آن دو فرشته او را * فیقولان ما کنت تقول بخي هذا الرجل * پس میگویند این دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد * الحمد * یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه و سلم * و اشارت بهذا بان محضرت صلی الله علیه و سلم یا از جهت شهرت امر و حضور اوست در اذهان ما اگر چه غائب است یا با حضار است شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی از حضرت وی صلی الله علیه و سلم حاضر می ساخته باشند تا بشامند جمال جان افزای او عقد اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لغای دلکشای او روشن گردد و در اینجا بشارت است مر مشتاقان غمزه را که اگر بر او پیل این شادی جان دهند و ناله گور روند جای آن دارد * شعر * در ظلمت فراق تو کز جان دهم چه غم * غم نیست اگر زمانه رخت بر توی فتل * شب عاشقان بددل چه شید از باشد * تو یی که از اول شب در صبح باز باشد * فاما المؤمن فیقول * اما مؤمن که مضیق فضل و کمال و دلداد و حسن و جمال اوست میگوید * اشهد انه عبد لله و رسوله * کوا فی مید هم و بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده برحق اوست * فیقال له انظر لی مقولک من النار * پس گفته میشود مر مؤمن را که نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند * قد ابدل لك الله به مقعدا من الجنة * بتحقیق بدل کرده است برای تو خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستنی از بهشت * فیراهما جمیعا * پس میبیند آن مؤمن هر دو جای را که در دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن درد و جای آنست که فرح و سروری بیفزاید یکی بجای خلاص شدن از بلیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و کافرا حال بر عکس این خواص بود * و اما المنافق و الکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل * امامنا فی و کافر پس گفته می شود هر یک را چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم * فیقول لا ادری * پس میگوید منافق و کافر نمیل انهم و در نمی یابیم * کنت اقول ما یقول الناس * بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و در نیاندنم حقیقت حال را * فیقال له لا دریت و لا تلیم * پس گفته میشود مرا و را در نیاندنی تو به عقل خود و نشو و ندستی تو قریباً تبعیت نکردی اهل حق و اراصل تلیم تلوت بود و را را به ابدل کردی و در تحقیق تلیم و جود بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم * و یضرب بطارق من حدید * و زده می شود هر یک از منافق و کافر بطارق از آهن و بطارق جمع مطر که بکسر میم و سکون طاء خایسک آنمکان * ضربه * زدن عظیم شدن * فیتعیم صحنه یسمی من بلیه عمر نسیان * پس تریا میکند کافور زیاد کردنی که می شود آنرا هر که نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوند تا قاعده انبلا و تکلیف بجای مانده و ایمان بغیب باشد و در وی عیانی نکرد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت نکرد و نغلب نام جن و انس است و ثقل یفتخین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس معنوی را نیز کوبند چنانکه فرمودانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عمرتی کل فی القاموس * متفق علیه و لفظه للمباری * این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لیکن لفظ وی را بخاری را است * تنجیه * در احادیث صحیحیه آنچه مذکور شد همین نجات مؤمن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطایع خواهد بود و مذکور نشد که حال مؤمن ناسق چیست آیا او را عذاب صحت یا نیست

پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب شریک مؤمن مطیع است نه در پشازت و فتح باب بهشت و امثال آن یاد رینما نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که بخوابسته است خدا مغفرت او را والله اعلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احداکم اذا مات عرض عليه مقعد * بدستی که یکی از شما چون بمیز دظا هرگز ده می شود بروی و نموده میشود و او را نشسته کردی * بالغدا والعشی * در بامداد و شبانه * ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة * اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشسته و از نشسته بهشتیان * وان کان من اهل النار فمن اهل النار * و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشسته و از نشسته دوزخیان * فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيمة * پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منظور باشد در آمدن آنرا تا آن وقت که برا کیز دتر اخل ای تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود روز قیامت متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها * ان يهودية دخلت عليها * روایت است از عائشه که یهودی زنی در آمد بر من * فلكرت عذاب القبر * پس یاد کرد آن زن قضیه عذاب قبر را * فقالت لها عاذك الله من عذاب القبر * پس گفت آن زن بهودیه مرا عايشه را بناله دهل تراخل ای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضي الله عنها قضیه عذاب قبر را ندانسته بود و نام آنرا هرگز نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا * فسألت عائشة رسول الله * پس پرسیدم عائشه پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن عذاب القبر * از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد * فقال نعم عذاب القبر حق * پس فرمود آن حضرت و سلم عن عذاب القبر * از عذاب قبر حق و ثابت است * قالت عائشة فما رأيت رسول الله * گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر صلی الله علیه و سلم آری عذاب قبر حق و ثابت است * صلی صلو الا تعوذ بالله من عذاب القبر * که کن از هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه خدا را * صلی الله علیه و سلم بعد * بعد از این حکایت * صلی صلو الا تعوذ بالله من عذاب القبر * که کن از هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه کرد و پناه جست بشدا از عذاب قبر احتمال داد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نجهل آنست و وحی بدان نیا مده بود پس از آن وحی آمد که عذاب در قبر می باشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز و در خود ساختن از برای تعلیم امت یا معلوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز می کرد و عائشه از آن خبر دار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهنم کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و ظاهر و اختیالات است والله اعلم * متفق علیه * وعن زيد بن ثابت * انصاری مدنی کاتب رحی از اجله دفنهما قائم بقرا ارض چون هجرت کرد آن حضرت یار ده ساله بود و صغیر پنداشتند او را درین و حاضر شد احد را و سایر مشاهد را که بعد از وی بود و نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصنف در زمان عثمان رض * قال بینا رسول الله * گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی حائط لبني النجار * بود در بوستانی مریخی نجار را که قبیله ایست از انصار * علی بغلة له * سوار بر استری که مرآن حضرت صلی الله علیه و سلم را بود و نشستن معه * و بودیم ما با آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ذ حادث به ناکاه بر مید زخم کرد انبیل آن حضرت صلی الله علیه و سلم را از پشت خود حید بفتح مهمله خمیل ن و میل کردن * فکادت تلقيه * پس نزدیک بود که بیند از آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بر زمین * و اذا اقبر ستة اومسة * و ناکاه قبرها بود در اینجا شش و پنج * فقال من يعرف اصحاب هذه الاقبر * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم که می شناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن * قال رجل انا * گفت مردی که من می شناسم * قال فمتی ماتوا * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بگو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند * قال فی الشرک * گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * ان هذه الامة تبلى فی قبرها * این امت یعنی گروه آدمیان مبنیلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود * فلولا ان لا تدفنوا * پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مرد های خود را در رسم گور کردن بر نیفتد از عالم * لدعوت الله ان یسمعکم * هر آینه دعا میکردم خدا ای تعالی را که بشنود شما را * من عذاب القبر الذی اسمع منه * چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنود شما آواز عذاب را دیگر مرد های خود را در گور نمی نهین در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن نکردن نیست و خدای تعالی اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگر چه باشد در صخره یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شد * ان مؤمنان

کان منافقاً قال * واکر باطل میت منافق و کافر میگوید * سمعت الناس یقولون قولاً * شنیدم من مردم را که میگویند سخنی واد حق
 این مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فقلت منله * پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکلیف و انکار کردم او را * لا دری * در نمی یابم
 حقیقت حال را * فیقولون قد کننا نعلم انک تقول ذلك * پس میگویند فرشتگان بتحقیق یو دیدیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی
 نشان کفر در روی تو یافتم بودیم * فیقال للارض التثمی علیه * پس گفته میشود زمین را بهم بر آید بروی و بر پیچ او را * فتلثم علیه *
 پس بهم بر می آید و می پیچد زمین بروی * فیختلف اضلاعه * پس مختلف و متبدل میگردد پهلوانی وی یعنی پهلوی راست بچپ
 چپ می آید و پهلوی چپ بچپ راست * فلا یزال فیها محلاً با * پس همیشه هست روی در زمین عذاب کرده شد * حتی یبعثه الله
 من مضجعه ذلك * تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازان خوابگاه وی * و رواه الترمذی * و عن البراء بن عازب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال * کتبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * یا تیه ملک ان فیجلسا نه * عی آینه مؤمن را در قبر و فرشته پس می نشانند او را * فیقولان له
 من ریک * پس میگویند مرا و ا کیست پروردگار تو * فیقول ربی الله * پس میگوید مؤمن پروردگار من خدا است * فیقولان له
 مادینک * پس میگویند مرا و ا کیست دین تو * فیقول دینی الاسلام * پس میگوید دین من اسلام است * فیقولان ما هذا الرجل الذی
 بعث فیکم * پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیزته شد است در میان شما * فیقول هو رسول الله * صلی الله علیه وسلم پس میگوید
 مؤمن وی فرستاده خدا است * فیقولان له و ما ید ریک * پس میگویند مرا و ا چه در یابا فیل ترا یعنی از کجاستی که وی رسول خدا
 است * فیقول قرأت کتاب الله فامنت به و ضلقت * پس میگوید مؤمن خزاندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گریه * فذلت قوله *
 پس آنست مراد بقول خداوند تعالی * ثبت الله الذین آمنوا بالقول التاتیل الایة * یعنی مراد بتبیین دین قول جواب فرشتگان است در قبر
 بران رجله که مذکور شد * فیقال * کتبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی * پس آواز میل می آید و آواز دهند
 از آسمان که راست گفت بند من ظاهر لفظ آنست که آواز دهند حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال
 دارد که فرشته را فرماید که آواز ده از جانب وی تعالی * فافرشوه من الجنة * پس بگردانید و یکسترا نید برای وی فرشی از فرشهای بهشت
 و افر شو را و ایت بفتح حمزة است از اندویش * و البسوه من الجنة * و ببوشانید او را از زیوشهای بهشت * و افحصوا له بابا الی الجنة * و یکشائید
 برای او دری بعموی بهشت * فیفتح * پس کشاده میشود برای وی و عذری بسوی بهشت * قال * کتبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فیا تیه
 من روحیا و طیبها * پس می آید مؤمن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشبوی و خوشبوئی آن * و یفسح له فیها ممل بصرة *
 و فراخ کرده میشود مؤمن را در جانب بهشت که کشاده شده است در بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق کلیت
 که فسبت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد کن است و گفته شد که آن کتاب است از فسبت و مبالغه را نه عدد معین و ممل بصر نیز مبالغه
 است نه تسلیم و تعیین با آن برای عموم مسلمانان باشد و ممل بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی * و راء الکافر
 ذل کر موله * و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه موت او را * قال * فرمود * و یعاد روحه فی جسد * و باز
 آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زندگانی است که در این دنیا مکر آنکه گفته شود که این مخصوص
 یکافر است تا سبب گردد عذاب و و بیشتر چشل آنرا و الله اعلم * و یا تیه ملک ان فیجلسا نه * و می آید کافر را در فرشته پس مینشانند
 او را * فیقولان من ریک * پس میگویند کیست پروردگار تو * فیقول * پس میگوید * ما دینک * و این کلمه ایست که جبران
 و دهشت زده و دردناک گویند چنانکه آه و زاری و ای * لا دری * نمیدانم و در نمی یابم * فیقولان له مادینک * پس میگویند
 مرا و ا کیست دین تو * فیقول * پس میگوید * ما دینک * لا دری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم * پس میگویند چیست حال
 این مردی که برانگیزته شد است در میان شما * فیقول ما هذا لا دری فینادی مناد من السماء ان کذب * پس آواز میل می آید و آواز دهند
 از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق
 و مغرب ز فیه بود دل اند چه معنی دارد بدانکه در مؤمن بیست اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و به تشریف و اکرام اضافت بنواخت
 نه در کافر اگر چه مؤمن و کافر با اعتبار آفرینش همه یندگان اوینک امامت و در ضار مخصوص بمؤمنان است * فافرشوه من النار و البسوه

من النار وافتحوا له بابا الى النار * بس بکسترا نید برای او فرشی از آتش و به پوشانید او را پوششی از آتش و بکشائید برای او دری
 بسوی آتش * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * فبا تیه من حرها و سموها * پس می آید کافر از گرمی و تاب آتش
 و باد گرم آن که مزاج زهر دارد * قال * گفت * و یضیق علیه قبره * و تنگ گردد می سرد بر کافر کور او * حتی تختلف فيه
 اضلاعه * تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای پهلوی او * ثم یغیض له اعمی اصم * پستر مسلط گردد انید؟ می شود بروی
 فروخته که کور و کراست کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میزند از بدین خال بریشان وی و نمی شنود
 و گوش نمی نهد بغیر ناد و ناله و بری و رحم نمی کند روی * معه مرزبه من حديد * باری کلوخ کو بیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح
 زای معجمه بتشیل و باو تخفیف آن نیز خوانند * لوضرب بها جبل لصارت ربا * البته چینی مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بر وی کوهی
 را بر آینه می گردد خاک * فیضربه بها ضربه * پس میزند آن فرشته کافر را با آن مرزبه زدنی * فیصیح صیحه * بس فریاد کند آن
 مغریا دگر دنی که * یسمعها مابین المشرق والمغرب * می شنود آواز آن زدن را هر جله در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه
 نباتات و جمادات نیز * الا الثقلین * مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت
 * فیصیر ترابا * پس کافر میگردد خاک و نابود * ثم یعاد فيه الروح * پستر باز آورده میشود در بدن وی عیان بس اعاده روح و زند
 گردانیدن کافر در قبر مکر می کنند را بر این برای تشدید عذاب و مبالغه در انست و جزای ناکار است بعد و اعاده روح را طبعی گفته
 که برین تعدد در قبر و در احیا باشد و دوامات چنانکه بعضی در تفسیر کریمه ربنا امننا انهن و احببنا انهن کفنه اند و یا این حدیث
 تمسک کرده و بعضی بامات اولی همین عبرتین متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و امات دوم میرانیدن
 بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بیعت و تشویر و بر هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر می شود که مرده را بعد از سوال و جواب
 و نمودن جای نشست او در بهشت و در جوارح و فتح باب با آن میمیراند و در وقت بعثت زند می گردانند و از احادیث که مذکور شد
 معلوم می گردد که مرده تا قیامت در کور در عذاب بر نعمت و رنج و راحت می باشد و این مکر روح او را باشد باز وجود موت و عدم
 نعلق روح بدن چنانکه شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را نیز روح او را است فتد برو الله اعلم * رواه احمد و ابوداؤد *
 وعن عثمان * رضي الله عنه * انه كان اذا وقف على قبر یکنى * روایت است از عثمان که بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر کوری
 میگردیست و بسار میگردیست * حتی یمل لحيته * تا آنکه تر میساخت ریش خود را با ساك * فقبل له ثلث كرات الجنة والنار فلا تبکی *
 پس گفته شد هر عثمان را از کرمی کنی و یاد می آردی بهشت و دوزخ را و نمی گردی * رتبی من هذا * و میگردی از بن عبی از استبدان
 بر سر قبر و بگر بسن و یاد کردن عذاب آن * فقال ابن رسول الله * پس گفت عثمان که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * قال * گفته
 است * ان العبر اول منزل من منازل الاخرة * بد رستی و رسانی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت * فان نجا منه *
 پس اگر برست کسی از عذاب قبر و مبتدیان * فما یعدو باسر منه * پس چیزی می که پس از رست از منزل دیگر و عقیهای دیگر
 آسان تر است از آن * وان لم ینج منه فما یعدو باسر منه * و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از رست سخت تر است از آن چنانکه
 در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند آسان گردانند بعد از وی آسان تر می شود و
 اگر هم از اول سختی تر می آید * قال * گفت عثمان * قال رسول الله * و گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * ما رایت
 منظر قط * ندیده ام هیچ نظری که زشت و ناخوش را مرکز * الا القبر انقطع منه * مکر آید که بدین کور زشت تر از انست که
 مستند و سندان را بیاد و عیش را منخن گرداند و رواه ابو داؤد و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عنه قال کان
 النبی * و هم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * اذ فرغ من دفن الیبت وقف علیه * چون
 می برداخت از کور کور در مرده می ایستاد بر وی * فقال * پس می گفت * استغفروا لاختیکم * طلب آمرزش کنید مرده را و خود را
 * ثم سلوا له بالتبیت * پستر بطلبید و در خواصیل یوای از خدا که ثابت داور داور در جواب سوال ملکین * فانه الا ان یسأل * پس
 بد رسی که وی اکنون بر سینه می شود و در رواد ایوداؤد * و درین حدیث دلیل است که دعای زندگان سود کنند است و در دها

و استغفار و طلب آمرزش مرایشان و اسبب رحمت است و همین است مدعی مشائخ اهل سنت و جماعت رضوان الله علیهم اجمعین در حقایق
نورشته اند و فی دعاء الاحیاء للموات و صلّ قتیبه عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند و مستحب
است نزد بسیرا ری از شافعیه و بعضی از حنفیه و محلّیتی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مردی
از یاران شما و دفن کردید او را و رشتید بر وی خاک بایلد که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة و وی یعنی میت
می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد بگوید یا فلان بن فلانة چون این بار بشنود دبر می نشیند و رقیب بستر بگوید یا فلان بن فلانة درین
نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید یا کن ای فلان آن کلمه را که بر آملی تو بر آن
ازد نیا شهادة ان لا اله الا الله ان من عبد الله و رسوله و انکراضی شده که خدا تعالی پروردگار تسعد و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر
تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگوید یکی از منکر و نکیر دست دیگر بر او و میگوید بیرون آئید از پیش این
بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را رحمت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم چگونه و بیکه
نسبت کنیم او را فرمود نعمت کن بپسرا که صادر همه است انتهی و خواندن اول سورة بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده
است و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل حقّه ذکر کنند نیز فضیلت دارد
و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است و مختار آنست که خواندن قرآن بر هر قبر مکرر نیست خلافاً لبعضهم
گذا قال الشيخ ابن الهمام * و عن ابی سعید * رضی الله عنه * قال قال رسول الله * گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا * صلی
الله علیه و سلم لیسلا علی الکافری قبره * هر آینه بر کاشته می شود بر کافران و کور * و تسعة و تسعون تنینا * نود و نه ارد ما
* تهسه و تله غه حتی تقوم الساعة * می گزند و کور * تا آنکه بر پامی شود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسرون اولی و تشک یل آن مار
بزرگ که آنرا ردها گویند ل غ کزیدن است و نهس بفتح نون و سکون هابا سین مچله گرفتن بدنی اینهای پیش و آن نیز کزیدن است
و مقصود از ذکر مرد و تائید است * لوان تنینا منها نفخ فی الارض * اگر ایدهای از آن اید هادم زند در زمین * ما انجبت خضرا * نمی رویند
زمین هیچ سبزه را یعنی همه از کرمی دم وی موخته میشود و خضو بفتح خا و کسر ضا و بفتح خا و سکون ضا و بلف مملوده هر دو روایت
است * رواه الدارمی * روایت کرد این حدیث و ابی یوسف * و روی الترمذی نحوه * و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو
در معنی یکی است و در لفظ مختلف * و قال سبعون بدل تسعة و تسعون * و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده
است و مراد بهر دو مبالغه است و علم قطعی باین حد موقوف بر ابرار آن جهان نگاه داشته و کافران چون نکند یب احکام آتیه کرده و حق عبودیت
او ادا نموده است بجای هر رحمتی ایدهای برای او آماده کرده شده است یا گویم الله تعالی را نود و نه اسم است که بصر یکی از ان ایمان
باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی از ایدهای بی روی کاشته شد انهمی و اقرب آنست که این مار و کور دم تحمل صفات
ذمیه و اخلاق نکوهیه است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین حد باشد و بوجهی نود و نه توان گفت و باعتباری بیهفتاد
ارجاع توان نمود گذا قبل والله اعلم *
* الفصل الثالث * عن جابر * رضی الله عنه * قال سخر جنتنا مع رسول الله * گفت جابر
بیردن آمدیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم الی سعد بن معاذ حین توفي * بسوی سعد بن معاذ که از اکابر بنو نضای انصار بود رضی الله
عنه هنگامی که وفات یافت یعنی بر جنازه او رفتیم * فلما صلی علیه رسول الله * پس هرگاه که نماز کرد بر وی پیغمبر خدا * صلی الله
علیه و سلم و وضع فی قبره * و نهاد در قبرش * و سوی علیه * و بر ابر کزده شک خاک بر وی * سمع رسول الله * تسبیح کرد بیغمبر خدا
* صلی الله علیه و سلم * و گفت سبحان الله * فسمینا * پس تسبیح کردیم ما نیز * طویلاً * تسبیح دراز بازماند از * ثم تکبیر فکبر با *
پس تکبیر بر آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز * فقیل * پس گفته شد و بر سید * و رسول الله
لم سمعت ثم کبرت * برای چه تسبیح کردی و تکبیر بر آوردی * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * لقل تعالی یق علی هذا العبد

الصالح قبره * یعنی تسبیح و تکبیر از آن جهت گفتیم که بتحقیق تنگ گردید برین بتدیه صالح قبر وی * حتی قرجه الله منه * تا آنکه کفاده داد و بیرون آورد او را خدای تعالی ازین تنگی و دشواری و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی بود ازین شدت یا بجهت تعجب و اعتزازی از مشاهدۀ این حالت * رواه احمد * ازین حدیث معلوم گردد که تنگی قبر و غصه آن میباشد اگر چه میت مردی صالح بود در غایت صلاح و چه مرد صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنیبل و درهای آسمان برای وی کفاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازه وی حاضر گردید * این یا بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شد یا سنت الهی برین جاری شده منیل و روز جهنم هر یکی را والله اعلم * وعن ابن حجر قال قال رسول الله * وروایت است از این عمر که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وی * هذا الذي تحرك له العرش * این آنکسی است که جنیبل بجهت وی عرش و در را وایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمن و در بیان معنی این کلام اقول است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت از ارتجاج و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودن اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و امتیاز و تسودند بقدر و م شریف وی از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه مکیونند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحمیر و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود احوال زکیه وی چنانکه آمده است که زمین و آسمان میگردند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بر وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بران و مشرف و مبارک میکردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است با آنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت کیست از امت تو که امشب مرد و ساکنان سموات بدان مصرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصه موت وی در غزوه خندق مذکور است * و فتحت له ابواب السماء * و کفاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یابرای صعود روح پاک وی بران * و شهد سبعون الفامن الملائكة * و حاضر گردید او را یعنی بر جنازه او هفتاد هزار فرشتگان * لقد ضمه ثم فرج عنه * بتحقیق تنگ گردیده و قبض گردیده شد قبض کردن فی سینه بستر آسان کرده شد از وی این دشواری * رواه النسائي * و عن اسماء بنت ابی بکر * رضي الله عنها * قالت قام رسول الله صلی الله علیه و سلم خطيباً * گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالیکه خطبه خوانده است * فذكر فتنة القبر التي يغثن فيه المرء * پس یاد کرد فتنه قبر را که آزمایش کرده می شود در وی مرد * فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة * پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بنالیدند و فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم * رواه البخاري هكذا * روایت کرد این حدیث را بخاری اینچنین و همین قدر * و زاد النسائي * و زیاده کرده است نسائي این عبارت را که اسما گفت * حالت بینی و بین آن افهم کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم * نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و در میان آمد میان من و میان فهم کردن من * سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم برآمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم * فلما سكنت ضجتهم * پس هرگاه که نشست و آرام یافت ناله و فریاد ایشان * قلت لرجل قريب مني * گفتم من مردی را که نزدیک بود بمن * ای بارک الله فیک * ای مرد بركت کند و رگرتو خدای تعالی * ما قال رسول الله * چه گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی آخر قوله * در آخر کلام خود * قال * گفت آنمود گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * قد اوحى الي انكم تعتون في القبور * بتحقیق و حی کرده شده است بسوی من که شما در فتنه انداخته میشوید و آزمایشتن کرده میشوید در قبور ما * قریباً من فتنة الدجال * فتنه که نزدیک بفتنه دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطراب و اقرار بر ربوبیت وی مقتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطراب چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را به بیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست در و درگاه تو یا پیغمبر تو از ترس جبری بگرد که نباید گفت نعوذ بالله من ذلك * و عن جابر * رضي الله عنه * عن النبي صلی الله علیه و سلم قال اذا ادخل الميت القبر * روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آزرده میشود در موده در کور * ملئت له الشمس عند غروبها * مسمل ساخته میشود و نموده میشود

مرورا آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب * فنجلس بمسح عینی * پس می نشیند میت در حالی که می مالک هر دو چشم خود را * و بقول دعوی اصلی * و میگوید با خود بگذارد یک مرأ که نماز شام بگذارد یا آن فرشتگان میگویند که بگذارید مرأ که نماز بگذارم پس ازان هر چه خواست بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این دلالت بر رفاهیت حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و شراب رفته بود و دلالت دارد بر سوسخ و درآمدی فرائض و مداومت و مواظبت و در آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهایی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیکانه در آید حیوان گردد که گجانشیند و چه کار کند * نظم * تو زلف را شکستی تا یک شل جهان * اکنون نتاید شام غریبان بگذارد * نماز شام غریبان چو کریمه آغازم * بهای های غریبانه قصه پر دازم * رواه ابن ماجه * و عن ابی هریره * عن النبی صلی الله علیه و سلم ان المیت یصیر الی القبر * بد رستی که میت باز میگردد و میرود بموی قبر * فنجلس الرجل فی قبره * پس می نشیند یا نشاند میشود مرد یعنی مرد صالح در کور خود * غیر فزع و لا مشغوب * در حاتی که نه ترسند است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن بر آنکستن شردنفته و تباهی * ثم یقال فیم کنت * پشتر گفته میشود و پرسیده میشود مرورا که در چه دین و ملت بود و تودر دنیا * فیقول * پس میگوید * کنت فی الاسلام * بودم در دین اسلام * فیقال ما هذا الرجل * پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوی * فیقول یسجد رسول الله * پس میگوید و محمد فرستاده خدا است * جاءنا بالبینات من عند الله * آورد ما را معجزات ظاهری و پدیدار از نزد خدا * فصل ثانی * پس تصدیق کردیم ما او را و راست گودانستیم * فیقال له هل رأیت الله * چون گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پیش خدا آورده گفته می شود او را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و درین امتحان او است در تصدیق با آنکه او فرستاده خدا است * فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله * پس میگوید نمی رسد و نمی سزد مرصیح یکی را که به پند خدا تعالی و نقل س را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور و صدق او میگویم بمعجزات بینات * فیفرج له فرجة قبل النار * پس کشاده می شود مرورا شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف را است و بتشدید نیز آمده است و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت و همچنین در همه جا * فینظر الیه یحطم بعضها بعضا * پس نگاه می کند بجانب آتش و قیح وی می بیند او را که می شکند و پایمال میکند بعضی وی بعضی را این کنایه است از ازدحام و شدت زبانه های آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر * فیقال له انظر الی ما راک الله * پس گفته می شود مرآن مرد را که بنکر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدا تعالی ازان و در بعضی نسخ منه مذکور است * ثم یفرج له فرجة قبل الجنة * پشتر کشاده میشود مرورا شکافی بجانب بهشت * فینظر الی زمرتها و ما فیها * پس نگاه می کند بی آنکه امر کنند او را بنگاه کردن بموی خوبی و تازکی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است * فیقال له هذا مقعدک * این جای نشست توست * طی البقین کنت * زیرا که بریقین و ایمان بوده تودر حیات دنیا * و علیه مت * و همبرین یقین را ایمان مردی تو و مت بضم میم و کسر آن مرد در صحیح است * و علیه تبعث * و هم بر ایمان و یقین برانگیخته میشود از قبر روز قیامت * ان شاء الله تعالی * اگر خواسته است خدا تعالی را این کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خا طر جمع دارد به میشود و خلاص میشود انشاء الله تعالی * و یجلس الرجل السوء فی قبره * و نشاند می شود مرد بد در قبرش و سوء بنتج سین و ضم هود و لغت است * فزعا مشغوبا * ترسناک مفتون تباه * فیقال له فیم کنت * پس گفته میشود مرورا در چه حال و کدام دین بوده تو * فیقول * پس میگوید * لا ادری * نمیدانم و در نمی یابم * فیقال له ما هذا الرجل * پس گفته می شود مرورا چیست و صف این مرد * فیقول سمعت الناس یقولون قولاً فقلناه * پس میگوید شنیدم مردم را می گفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا * فیفرج له فرجة قبل الجنة * پس کشاده میشود مرورا شکافی بجانب بهشت * فینظر الی زمرتها و ما فیها * پس نظر می کند بموی خوبی و تازکی بهشت و چیزیکه در بهشت است * فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک * پس گفته میشود مرورا نگاه کن بموی چیزی که با گردانید است خدا تعالی از تو * ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا * پشتر کشاده

می شود و مرا و را شکافی بسوی آتش در رخ پس نظر می کند بهیچ او می بیند که می شنکد بعضی او بعضی را * فیقال له هذا مقعدک *
 پس گفته میشود مرا و را این جای نشست تمت * علی الشک کنت * بر شک بوده تو * و علیه مت * و بر شک مرده تو * و علیه تبعث
 ان شاء الله تعالی * و بر شک برانگیزته میشود اگر خواسته است خدا * و راه ابن ماجه * * باب الاعتصام بالکتاب والسنة *
 فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد آوردن بحقیقت آن و عمل کردن است با آنچه در آن
 واقع شده و دور بودن از بدعت و مذاهب اهل اموار و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلک در دین
 آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است
 بدان در غیر کتاب بقرینه مقابلت * الفصل الاول * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من احب فی امرنا هذا کسی که نرود بدین کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است * ما یس مند *
 چیزی را که نیست ازین دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست در کتاب و سنت صورتی و مستحب از وی و نه حکم کرد بصحت وی کتاب
 بس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیز نیست که مخالف و غیر آن باشد * فیرد * پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود است * متفق علیه *
 * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمل و صلوة چنانکه سنت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود اما بعد فان خیر الحلال یغنی کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید است * و خیر الهی هدی بهی *
 و بهترین طریقها و سیرت های نیک طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه و سلم * و شر الامور محد تاتها * و بدترین چیزها چیز نیست که
 نوبت آن کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست * و کل بدعة ضلالة * و هر بدعت سبب کورایی است * و راه مسلم *
 بدانکه هر چه پیش از شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده
 است بر آن را بدعت حسینه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعت ضلالة محمول برین است
 و بعضی بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب
 کتاب و سنت و دیگر چیزها نیکی حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای ریاضها و مناسبات و بعضی
 مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه
 حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه
 بیری و غیره و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدعت و اموار بخلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند
 اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسینه خوانده بود بلکه در
 حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرمود است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضي الله عنهم
 اجمعین * و عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابغض الناس الى الله ثلاثة دشمن داشته شده
ترین مردم از گروه مسلمانان بهیچ خدا سه کس اند * ملحد فی الحرام * اول الحاد کنند در زمین حرم و الحاد در لغت بمعنی میل
است و باین معنی لحد گویند آن حفرة را که در یک جانب قبر بکنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب
کردن چیزی را که نهی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گنایان چنانکه مذاهب
 این عباس است که میچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اطاعت ادب در مقام
 قرب شنیع تر و قبیح تر است و لهذا وی رضي الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این مکان
 شریف پس رفت و در طائف سکونت و وزید * و مبتغی فی الاسلام سنة الجاهلیة * و م طلب کنند در اسلام طریقه جاهلیت
 را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و کریان چال کردن بر سر مرده و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن * و مطلب
 دم امر غیر حق * سیوم طلب کنند خون مردی را بناحق * لیهریق دم * برای میگردان آنکه بر یزد خون او را نه برای غرضی
 دیگر اگر چه خون ریختن مطلقاً موم و ممنوع است ولیکن بقصد میگردانن یزدی موم تر و قبیح تر است گویا مقصود نفس

معصیت و ذناب از است و باین در یافت که چون طلب کنند و بخوانند و معصیت را از این حال امت حال فاعل آن چه خواهد بود
 و روایتی است که در این باب در حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم کل امتی یل خلون الجنة همه امت من منی در آیند
 بهشت را که من این مکرر کسی که سرکشی کرد و قیل و من این گفته شد و پدید شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سرکشی کرد یعنی
 سرکشی آنکه سرکشی کرد که است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرده و دو قسم را ذکر کرد برای زیادت
 این امر و این گفت که من اطاعتی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا و چنگ در زدن بکتاب و سنت در آید بهشت را و من
 عصائی قتل این کسیکه پیغمبر را کشت و در زدن و تابع نوازی نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت را و روایتی است
 و من جابر رضی الله عنه قال جاء ملائكة الى النبي فقالوا جابر بمعا ان انحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و موناثم و حال آنکه آنحضرت خوابید بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگر ای ایضا حکیم
 هذا مثلاً بل رستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصه و حال عجیبی است و اطلاق صاحب
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است فاضربوا له مثلاً پس ذکر کنید و بیان
 نماید مر او را آن قصه و حال را تا بداند امت را بدان خبر دهد قال بعضهم انه نام گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب
 است بیان کردند مر او را چه فائده کند که نمی شنود و قال بعضهم ان العین نائمة والقلب يقظان و گفتند بعضی از آنها که چشم
 او در خواب است و لیکن دل بیدار است و این حال دائمی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود که در خواب چشم مبارک وی
 بسته بود و آنچه بچشم توان درک کرد در نیافتی و لیکن قلب شریف وی بیدار بود و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه و سلم
 مذکور شدی بستی و چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینای و لاینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه و حال
 عجیب را و گفتند مثله کمثل رجل یبغی الله قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند این قصه و حال عجیب
 است که مردی بر آورد سرائی را و جعل فیها مائدة و ساخت در آن سراما و بفر او مائدة بهمه و ضم دال مهمله طعما می
 است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مائدة الله و بعد داعیا و بفرستاد آمد
 کسی را که بشواید مردم را بر آن طعام و من اجاب الداعی دخل الدار و کل من المائدة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده
 را در آمد در سر از خورد از آن طعام و من لم یجب الداعی لم یدخل الدار و کل من المائدة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را
 در نیامد سر را و نشورد از آن طعام فقالوا اول ما له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصه و این مثل را
 برای وی تا بفهمد که مراد چیست قال بعضهم انه نام و در من رتبه نیز گفتند بعضی از ایشان که وی در خواب است و قال بعضهم ان العین
 نائمة والقلب يقظان و گفتند بعضی که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تا وی را و گفتند الدار الجنة
 مراد بسرای که بنا کرده شد بهشت است و الداعی من مردم را آن طعام محمد است صلی الله علیه و سلم و طعامی را که ساخته
 شده و مردم را بدان خوانند و شد که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مردی را که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد
 از جهت سرای دایم با طلاق مرد بر حق تعالی رفتن است اگر چه بطریق تشبیه است و من اطاع محمدا و چون بفرموده خدا و تعالی
 میسر اند پس کسیکه فرمان برداری بکند صلی الله علیه و سلم و نقل اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را
 و من عصی محمد افعل عصی الله و کسیکه پیغمبر را نافرمانی کند صلی الله علیه و سلم و پیغمبر را نافرمانی میکند صلی الله علیه و سلم و فرقی
 بین الناس و محمد فرق و تمیز کنند است عیان مردم فخر و مؤمن عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شد و هر که تکذیب وی
 نمود فخر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرقی بفتح فاء و کون را بمعنی فارقی و بعضی تشدید را
 بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامه های آنحضرت صلی الله علیه و سلم در توفیق نبطا است یعنی فرقی کنند میان حق و
 باطل این جوزی در کتاب الوفا بالخیر المصطفی ذکر کرده که این تشبیه را وایت کرده است که مسیح مر حوا و بین و اگنت که من میروم و بعد
 از سر فارقی می آید که روح حق است که تنگ نمیکنی زنده نفس خود و نیکی را مکرر گفته میشود پیرو وی گردانی میداند بر صدق

من وهرچه آماده کردانید؛ است خداوند تعالی بزای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارطیلت نمی آید شما را تا آنکه نمیروم من چون می آید ترویج میکند عالم را بر کنایان و نمیکوید سخن را از پیش خود و سیاحت میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحدوث و غیوب که می آید شما را با سوار و بیان می کند شما را هر چیزی را و وی گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلاً را می آورد وی تا ویل و تفسیر آنرا * و راه البخاری * و عین انس قال بجاء ثلثة رهط الی ازواج النبی * گفت انس رض آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و سألون عن عبادۃ النبی * در حالیکه می پرسند ایشانرا از عبادت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * که چه مقدار بود * فلما اخبر رابها * پس چون خبر داده شدند عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بیان کردند از راج مطهره که عبادت ایشان اینقدر بود * کانهم یقالوا لها * بتشدید لایم گویا که این سه تن کم پنداشتند آن عبادت را و کان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب و وزیند و جناب عزت او را منسوب بتفصیل نداشتند * فقالوا * پس گفتند * این سخن من النبی * کیانیم ما از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * یعنی ما را بجناب وی چه نسبت کردیم که عبادت کم کند او را میسر شد و قل غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر * و حال آنکه بتحقیق امر بزرگ است خداوند تعالی مراد را آنچه پیش گذشته است از کنایان او و آنچه پس آمده او را کنیایش داند که کم کند عبادت بخلاف ما که مستحجم با امر زیند شدن کنایان و ندانستیم آن عزیزان و نیک نگریستند که اندک عبادت آنحضرت وی صلی الله علیه و سلم بیشتر از هر پیش است از جهت کمال معرفت و وقوف حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت او است بر امت و در تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز استقامت در رعایت اعتدال و ادا عبادت عمل است و بسا باشد که تکثیر و افراط در عمل مفیدی بغتور و ملال گردد و در توجیه غفران آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تر آن مجید بدان ناطق است اقوال است بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مرا آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنب وجود داشته باشد چنانکه صاحب مرید * خورد را بگوید که کنایان ترا بشدیم تر ناروغ البال و بش و میچ اندیشه مکن اگر چه آن بنده گناه نداشته باشد توجیه مشهور اینست که حسانت الابرار سیئات المقرین * فقال احد هم اما انا فاصلي اللیل * پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس عهد کردم که نیاز بیک از ام در شب * ابدا * همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب * و قال الاخر انا صوم النهار ابدا * و گفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه * و الا فطر * و نمی کشم روزه را * و قال الاخر انا اعتزل النساء * و گفت دیگری من گوشه میکشم از زنان * ملاقات و زوج ابدا * پس نکاح نمی کنیم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است و اگر داشته باشد مراد از اعتزال طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن * فبجاء النبی صلی الله علیه و سلم الیهیم فقال * پس آمد آن حضرت بسوی ایشان پس گفت * انتم الیوم قلتم کذا و کذا * شما آید که میگفتید چنین و چنان * اما والله انی لا خشاکم لله * آگاه باشید بشد سوگند بدیستی که من بتحقیق ترسکار تر بن شما ام مرید ایرا * و اتعاکم له * و هر روز کار تر بن شما ام مرید ای تعالی را * لکنی اصوم و افطر * ولیکن من روز میدارم و روزی که شایم نیز روز را یعنی کاهی میل و نیم زکاهی نخیر ام * و اصلي و ارقط * و نماز میکنم و خراب نیز میکنم * و انزوج النساء * و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم با ایشان * فمن رغب عن سنتی فلیس منی * پس کسی که اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من * متفق علیه * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت صنع رسول الله * گفت عائشه کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم شیئا عملی را * فرخص فیه * پس آسانی کرد در وی و مسامله نمود یعنی عجل برخصت کرد یا عجل برخصت فرمود مراد را در رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و آسانی کردن * تتنزه عنه قوم * پس تنزه کردند و در وی چستند از آن عمل که و می یعنی نیک ندانستند که برخصت عمل کنند * فبلغ ذلك رسول الله * پس رسید این خبر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فخطب فحمد الله ثم قال * پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را بستر گفت * ما بان اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه * چیست حال قوه ای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آنرا و میفرمایم یا آن * فوالله انی لا علم له بالله * پس بشد سوگند بدیستی که من در آینه داناترین ایشانم بخدا * و اشد هم له خشية * و سخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مرید را یعنی من با وجود کمال تقوی و ترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان کیا نند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عدل برخصت متضمن حکمتها است از ترسیده

نفس و افکار عجز و ضعف بشریت و مشاهدۀ تخفیف و ترخیص پروردگار که بانضمام ثبوت آن حکم عزیمت کنید و لهذا فرموده اند که خدای تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصمهای او چنانکه در دست میلارد که عمل کرده شود بر خصمهای او * متفق علیه

و عن رافع بن خدیج * بر وزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بر از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و سائر مشاهد را و رسید او را نیز گفت آنحضرت کرامی میدهم من ترار و زیامت و شکست جراحت وی در زمان عبد الملك بن مروان سنة ثلث و سبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و بعض گفته اند در زمان معاویه و فاته و فاته * قال قل م فی الله صلی الله علیه وسلم الم یبینه * گفت قد ورم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم من یته را * و هم یا برون النخل * و حال آنکه اهل مکینه کشتی میدادند خر مارا و اصلاح میکردند و راستن میکردند آنرا و آن چنین ناشد که شکوفۀ تر را در شکوفۀ ماده در آنک تا بآدن خدا آبیش کرد و و یا برون بفتح یا و میگرد همزه و کسر یا و ضم را و ضم بار فتح همزه و کسر یا میباید مشبه نیز رایت است * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استیقام انکار * ما تصنعون * برای چه میکنید شما این عمل را * قالوا کنا نصنعه * گفتند بودیم ما از قدیم عادت داشتیم که میکردیم این عمل را و این عمل را در تر میگرداند خر مارا * قال * فرمود * لعلمکم لو لم تفعلوا کان خیرا * شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت است و مر آنرا تا ثیری ظاهر نیست تا کردن او را لی باشد * فترکوه * پس گفتا شتند آن کار را * فنتجست * پس کم آورد خر ما باز را یا کم شدن بار خر ما * قال * گفت و ای * ندکر و اندک له * پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * انما انا بشر * نیستیم من مکر بشر * اذا امرتکم بشی من امر دینکم * چون بفراهم شمار ایگاری از کارهای دین شما * فحق و ابه * پس بکریک آن فرموده را و کار بندک آنرا * و اذا امرتکم بشی من امر دین و چون بفراهم شمار چیزی از زای و اجتهاد خود * فاینا انا بشر * پس نیستیم من مکر بشر شاید که خطائیز یکم همچنین آمده است صریحا در روایت احمد حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جهاد خود از ان متع کرده بودی آنکه و حی کرده شود و عری وی درین باب چیزی زیرا که دلیلا آنرا از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آنرا در زیادت و نقصان معقول نیافت بی آنکه نظر فرمایند در آن یا آنکه شاید آنرا خاصیت باشد در آن بجزایان عادت الهی تعالی و لهذا جزم نکرد بجمع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت و صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود به امثال این از امور دنیا و از متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود مکر به بیان امور و متعلق بدین و چون دین که مر آنرا خاصیتی هست بجزایان عادت الهی و معنی نیز درین باب وارد نشد مکر فرمود و اعراض نبود و این است معنی آنچه در بعض روایات حمل برین قضیه آمده که گفت فرمود انتم اعلم بامور دنیا کم شما ذاتا و تاثیر دنیا و زای خود یعنی مرا کاری و التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم داننا است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت * و رواه مسلم * و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی و مثل ما بعثت الله به * جز این نیست که قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر علم ایمان و طاعت * کمثل رجل اتی قوم فاقال * مانند قصه و حال مردی است که آمد قوم را پس گفت آنمرد * یا قوم انی راایت الجیش بعینی * ای قوم بد رستی که من دینا ام لشکر را بد و چشم خود * و انی انا اللذیر العزیزان * و بد رستی که من خبر خوف رساننده بر همة ام معنی این سخن آنست که عادت عیب بود که چون یکی لشکری را میدید که بغارت می آید بر همة میشد و جامه را بد می گرفت و بلند بر میداشت و کرد سر خود میکردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دینک یا آن که برای خبر داری دشمن میکنی اشتنک چون دشمن را می دید جامه را از بدن می کشید و بلند میکردانید باین جهت بر همة می مانند بعد از آن مثل شد در امر ناکهانی که تر سیده میشود از آن و شبیه نیست در آن و این هر دو معنی در انبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وجه آتم پید او مود است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میداد آن * فالتجاء التجاء * بعد و قصر هر دو آمده و معنی وی شتابی کنین شتابی کنین و بگریزیدن تا بلیات یا ببلای قتل و غارت * فاطاعة طاعة من قومه * پس فرمان برداری کرد و باورد داشتن خبر آنمرد را

بعضی از قوم او * فادلجوا * پس رفتند و گویا شبشب را دلجوا را بفتح همزه و سکون دال و کسر همزه و تشدید دال بهر دو وجه خوانند
اند و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اول است * فاطلفوا علی مهلتهم * پس رفتند بر آن هستی
و نر می را آرام خود و مهلتهم بفتح میم و هاء و سکون هاء نیز روایت است و طیبی از نویدی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون هاء و بنا بعد
از لام نیز روایت کرده * ففجروا * پس رستگاری یافتند و سلامت رفتند * و کذب طائفة منهم * و کذب کردند آن مرد خبیث رساننده را
و باور نداشتند خبر او را طائفة دیگر از قوم وی * فاصحوا مکانهم * پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگر نشنند * فصبحهم
الجیش * پس صبح کرد ایشانرا لشکر در آمدند بر سر ایشان در وقت صبح * فاملکهم و اجتاحهم * پس هلاک کردانید ایشانرا آن لشکر
و غارت کرد و رازیخ بر کند ایشانرا * فذلک مثل من اطاعنی * پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مراد بار داشت
خبر مراد * فاتبع ما جئت به * پس پیروی کرد چیزها که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * و مثل من عصانی و کذب ما جئت به
من الحق * و حال کسی که بفرمانی کرد مراد دروغ دانست چیزها که آورده ام من آنرا از حق * متفق علیه * و عن ابی هريرة *
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یکن یحکم فی نفسه فلیعذب الله به * و عن ابی هريرة *
* فلما اضاءت ما حولها * پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانها بیکه کرد اراست یا روشن کرد آتش آن مکانها را که کرد او دست
یا روشن شد آن مکانها که کرد آتش اند و در روایت بخاری حوله آمد * پس ضمیر را جمع بر جل است * جمل الفراش و هذه الدواب
التي تقع فی النار * در ایستادنند بر و آنها را بن جنبند ما و کر مکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش * یقعن فیها * می افتند
در آن آتش که افر و خسته است آن مرد * و جعل یحجز عن * و در ایستاد آن مرد و منع می کند و باز می آید در آن دواب را از افتادن در آتش
* و یغلبه * و چیزی می شوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آید از افتادن در آتش * فیتقحمون فیها * بفتح یاء تا و قاف و حای مهمله
مشدده پس از دحام می کنند و می افتند آن دواب در آتش بی فکر و اندیشه ملاک * فانا آخذن یحجزکم عن النار * پس من گیرنده ام
جای بند از ار شمار را و باز دارند ام شمار از آتش * و انتم تقحمون فیها * و شما از دحام می کنید و می افتید در آن و چیزی بضم حاء بفتح جیم و سکون
آن نیز گفته اند و احد را آخر جمع حیزه بضم و سکون جای بستن از ار مشتق از حیزه بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی
را از دار داز حر که در جنگ و روزن در وی و بکیر و جامه او را و خصوصاً چون بنهار را را بگیرد میجان جنبیدان بر وی تنگ کرد و از جهت خوف کشاده
شدن بنهار از او و انکشاف عورت * هذه رواية البخاری * این روایت بخاری است * و لمسلم نسوا * و هر مسلم و اما اند اوست باختلاف
در بعضی الفاظ * و قال فی آخرها * و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * فذلک
مثلی و مملکم * پس آن مذکور و حال شما است که حد و الهی را که میارم و نوا می آید اجتناب باید کرد و دور نباید بود از انهار روشن
و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افر و زد و شما در وی می افتید و باز میارم من شمار از آن چنانکه فرمود * انا آخذنکم یحجزکم
عن النار * من گیرنده ام جای بند های از شمار از آتش و مکر و میگوید * علم عن النار علم عن النار * بیائید بسمی من و در شویید از آتش * و تغلبونی *
پس غالب می آید مرا چیزی می شوید بر من * و تقحمون فیها * و می افتید در آتش و تغلبونی بنشدید نون و تخفیف آن بقاء * نسو * و در
درست است ولیکن روایت بتشدید نون است * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل ما بعثني الله
به من الهی و العلم * مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا با آن چیز که هدایت و علم است * کمثل الغیت الکثیر * همچو مثل باران بسیار
است که * اصاب ارضا * رسید آن باران زمین را * نکانت منها طائفة طيبة * پس بود از آن زمین قطعه نظیف و پاک و طیب از ارض آنچه
بر و یابد کیا را ضد خبیث و طائفة طيبة هر دو بر رفع اند در روایت * قبلت الماء * پذیرفت آن قطعه زمین و نور و برد آب را * فانتبت الکلا
و العشب الکثیر * پس بر و یابد کیا بسیار را و کلاً بهمزه مقصورة بر وزن ملاء کیا تر باشد یا خشک و بعضی مخصوص بنشک دارند
و عشب بضم عین و سکون شین کیا تر * و نکانت منها اجاب * و بود بعضی از آن زمین زمین سخت که نکاهلاد آب را و زود فرو نبرد آنرا و نرو یاند
و اجاب بضم و دال مهمله جمع جلد و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته همچنین روایت
کرده شده ایم ما در صحیحین بمثلای و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در ماده جیم و دال مهمله بعضی این لفظ را اجازت

بذل معجمه واحزاب ببناء مهمله وزای واجارد برار دال روایت کرده اند و بعضی لغا ذات بکسر همزه و خای معجمه مشفقه و ذال معجمه مشفقه در آخر تاء جمع مؤنث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شد است و صحیح همان ازل است و الله اعلم * امسکت الماء نکاهل اشت آن زمین آب را * فنفع الله بالناس پس سود مند کرد انیل خدای تعالی بآن زمین بسبب آبی که نکاهل اشت مردم را و در بعضی نسخ نفع الله به یعنی نفع داد بآبی که در آن زمین ایستاد * فشربوا پس نوشیدند مردم * وسقوا و نوشانیدند آن آب را * و زرعو * و زراعت کردند بآن آب و در بعضی روایات بجای زرعو زعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن * و اصاب منها طائفة اخرى و رسید آن باران طائفة دیگر را از زمین * انما هي قيعان * نیست آن طائفة از زمین مگر قيعان بکسر قاف و سکون یا جمع تاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعضی گفته اند زمین ریکه دار که نرویانل گیاه را و نکاهل دارد آب را چنانکه فرمود * لا تسک ماء ولا تنبت الا فلک مثل من فقه في دين الله پس آن مضموع مذکور حال کسی است که فقیه و خالم و دانا و وزیرک شد در دین خدا * و رفعه ما بعثني الله به * و نفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا خدای تعالی بد آن چیز * فعمل و علم پس دانست دین را و دانید دیگران را و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در شروع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حلیت بیود و جدر روایت آمده و ثانی اکثر و اشهر است * و مثل من لم يرفع بذلك رأسا * و حال کسیکه سر بر داشت پائین فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکیع و علم توجه و اقبال بدان * و لم يقبل هدى الله الذي ارسلت به * و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شد بام بآن * متفق علیه * بدان که از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمل منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عاقل متفقه معلم بر مثال زمین پاک که خور و در آب و سود مند کردید از آن دوزخ خود و بر ویانیل گیاه را و سود مند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوا فل و زیادانت عمل نکرد و در آنچه جمع کرد از علم فقه نور زیت بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشین یا شتین و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در آمل یا نه در آمل و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نکاهل داشت آنرا و نرویانیل چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شرح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد اقوال معتنی بکات را سرا و شرح کرد و بیان نمود آثار چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقین و مستحقین مثل کیاها که از زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نکاهل داشت آنرا و بجنس این امانت را داد اگر در یا مل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و وعاء آن و الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله * گفت عائشه خروند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را * شونل انزل عليك الكتاب منه ايات محكمات و قرأ ابي * و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است * و ما یذکر الا الوا لا لباب * و حاصل معنی آیت اینست که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست مستکم که واضح است معانی آن بیشک و شبهه در لفظ و در معنی من ام الكتاب این آیتها اصل و عمل کتابند که نزد اشتباه و احتمال و رجوع بآیتهاست و احر منشا بهات و آیتهای دیگر است متشابهات برخلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکال و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق بوجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فاما الدین فی قلوبهم نزع پس آن کسانی که در دلها ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه به پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیند از نذر برای طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن و ما یعلم تا یله الا الله و نمیل اند حقیقت معنی آنرا که مأل و بارکشت بآن است مگر خدا را و الا یؤمنون فی العلم یقولون امنا به و آنها یکله قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگیرند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگر چه

الحکم ما بد رک آن لرسول کل من جند ربنا همه افزود پروا کارها است چه مسکرم و چه متشابه و فقهیم میگویم ما را زاده دادند نه به تشابه و از را
 درین حکمها است که عمل به این اظهار عجز و شکستگی علمائست که کمال عرض در این بر حصول علم و ذکر حقائق اشیا و مایه کبر الایمان الباب
 و بند پنجم بر نمی شوند مگر خداوند ان عقل خالص * ثالث قال رسول الله * کفتم عائشه کفتم بپیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلانرایت *
 در بعض روایات بکسر تأمل و خطاب بعائشه یعنی چون ببینی توای عائشه * لیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون بدی بینی
 توای مخاطب و موید این روایت است آنچه گفته که * عزید مسلم را یتیم * و نزد مسلم را یتیم آمد به بر صیغه جمع یعنی چون بدی ببینی شما را مسلمانیان
 * الذین یتبعون ماتشابه مننه * آنکسای را که پیروی میکنند پیغمبر را که متشابه است از کتاب * فاولئک الذین نساهم الله * پس آنکسان آنانند
 که نام برده و ذکر کرده است ایشان را خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد * فلیجزروهم *
 پس بپروانه زکین از ایشان و صحبت مداول با ایشان و بیزار باشند از راه و روش ایشان * متفق علیه * و عن عمر بن عبد الله بن عمر قال هجرت
 الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما * عبد الله بن عمر بن العاص کفیت و فتم در نیمروز وقت سختی اگر مایسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم
 روزی * قال * کفتم عبد الله * فسمع اصوات رجلیین یختلفان فی آیه * پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دوزخ که اختلاف
 میکردند و جدال و نزاع مینمودند و آیتی از آیات قرآن * فخرج غلیظا رسول الله * پس برون آمد یوما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
 یعرف فی وجهه الغضب * در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم * فقال * پس قراؤد * تا ملک من کان قبلکم باختلاف فهم
 فی الکتاب * هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلاف فیسبت که در شک و شبهه انگشت و
 یقین و خصومت کتیل و موادی کرد دیگر و در جهت مثل اختلاف در تفسیر قرآن و در معنی که بجای نیست در روی اینها نه اختلاف علما
 میور استنباط احکام بلاد و علموی که ضلالت و مقدمات آن باشند زیرا که این اختلاف رجعت است و باعث توسیع دائره دین و ملت و همیشه
 بود دلت سلف بران و نمایی کرده نشدند اندازان بلکه مامور اند بدان * و رواه مسلم * و عن سعد بن ابی وقاص * رضی الله عنه یکی از عشره
 همیشه است جمله از احوال و فی در اما می اهل بدر در آخر کتاب پیدایان شاء الله تعالی * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم
 المسلمین فی المسلمین جرما * بدستیکه بزرتکرین مسلمانان در میان مسلمانان از روی کذا * من سأل عن شیء لم یسأل عن طی الناس *
 کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشد است بر مردم * فترم من اجل مسئله * پس حرام کرده شد آن چیز از جهت
 پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بدیدن ضرر آن عام و باقی تار و زیقمت و مراد از سوال بی حاجت است و آنکه بطریق
 تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال کرد و بطریق تعلم استفاده بود پس این حکم ندارد * متفق علیه * و عن ابی هریره * رضی الله
 عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یكون فی آخر الزمان دجالون کذابون * میباشند در آخر زمان تلمیس کنندگان دروغ کوپان
 یعنی جماعه باشند که خود را بگو و تلمیس در صورت علم او هتاه و صلوات از اهل بصیص و صلاح بنامند تا در غمهای خود را تر و نه دهند
 و مردم را بجهل اهل بادله و آرای و سلفه و انجمن و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلمیس * یا توکم من الاعداد یسر ما لم یسمعوا
 انتم و لا باؤکم * می آرند شما را از احادیث آنچه نشنیده اید شمار نه بدان شما یعنی بدیهتان و افترا و مراد با حدیث یا احادیث
 پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عامتر از ان شامل اخبار مردم نیز * فایاکم و یاهاهم * پس دور دارید خود را از ایشان و در در این ایشانرا
 از خود * لا یصلوکم و لا یقننوکم * تا که راه نکرده اند ایشان شمارا و در فتنه و بلاتینک از دلت شمارا مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
 دین و احتراز و برهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلمیس نمایند * مننوی * چون بسی
 ابلیس آدم روی مستند * پس بهر دست نشانی داد دست * حرف درویشان بدزد دزدان * تا بشوید بد هر مسلمانی آن فسون *
 زانکه صیاد و دریا یک صغیر * تفر ببد صغیر غ را آن مرع کبر * کار مردان و روشنی و گرمی است * کار دوزان خبیله و بشرمی است * رواه مسلم *
 * و عنه * و هم از ابو مرده روایت است * قال * کفتم * کان اهل الکتاب یقرؤن النوریه بالعمیرانیه * بودند اهل کتاب که بصورت انبند
 توریث را بزبان عبرانی که لغت یهود بود * و یفسرونها بالعمیرانیه لاهل الاسلام * و بدان میکردند معنی آنرا این بانی عربی برای مسلمانان
 * فقال رسول الله * پس کفتم پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لاتصلوا اهل الکتاب * تصدیق میکنند اهل کتاب را در همه چیز شاید

که تشریف و خیاالت کرده باشند * و لکن بفرغ * و بکنایه نیز مکنید ایشان را در همه چیز شایسته را است می گفتند با شکی نیست که تو می بینی
 بر اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تخریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هر چه نقل کنند صدق و کذب
 محتمل است * و بفرموده آیت الله و ما یقول الین * و بگوید بطریق الخیال ایمان آوردیم بشی که فرموده شد و استرسوی ما
 فی الدنیه * تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است و ما او تری امور بین و عیسی * و تا اول انشاری * و عینه * و هم از ابو مریر است * و ان قال
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کنی علی الموعظ بله * پس است مودرا از او بطریق گفتن * ان یصلت بكل ما سمع * اینکه بدین گفتن
 میگوید هر چه می شنید * اگر کسی طبع فروری نکند و لیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر از
 نبین است * و در این گفتن و نیز آنکه بعضی از احوال ایشان بود البتة در ذروغ افتد چه عالب آن است که همه اینها شنیده است و استرسوی ما
 بر دقت و صحت و خبر و متعالم است از حدیث پیروی که معلوم نیست صدق آن * و در بعضی نسخ و رواه انشاری و در جامع
 الاصول این حدیث را در باب الایمان مسلم و ابی داود آورده و الله اعلم * و حسن ابن مسعود * رضی الله عنه * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما من لی فی عبده الله عی فی امیه قبلی * یعنی هر چه می شنید که بر آن گفته است از احوال او و احوال او پیش از من و در
 بعضی روایات فی امیه بقرین * الا کان له قمن * امتحان بیرون * مکرر آنکه بدین حدیث مر آن پیغمبر را از احوال او و احوال او و احوال او
 پسند و یقین برین یاض * و بفرموده از احوال او که اخذ می کردند و عمل فیعمود دین پسند و بطریق و پیروی می کردند بحکم و
 و احوال او مرد متب و متخلص و ناصر و معین بر آنکه بودند که خالص و پاک باشند از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از خور بمعنی بیاض
 خالص و یاران و متخلصان عیسی از علیه السلام که خوانند که گویند نیز معین * معنی است و اکثر بر آنکه که اصل بد و تسمیه ناصر و متخلص
 بحواری اصحاب عیسی عم آنکه که احوال ایشان کار می بود و کار از احواری گویند زیرا که در سفید و پاک می کنند جامه را و چون ایشان را
 از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشهور بحواریین گشتند و معین متخلص و یاران
 حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم بحواریین پسند آن است که ایشان پاک می کردند نفوس خود را یا نفوس
 مردم را از چهرک جهل و مغصبت بعل و طاعت پس از آن غیر ایشان از حواری گفتند پوشید * فائاد که برین نقل بر در تسمیه
 متخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها هر که باین صفت است بر این است باعتبار
 معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم * ثم انما اختلف من بعد هم خلف * بعد از آن بدستی که قصص این است که پید
 میشوند بعد از رفتن و در گذشتن متخلصان و همان و ناصر و احوال انبیاء جامعه دیگر که بهر طریق اصل این و خلف جمع خلف است بسکون
 لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن غالب در استعمال خلف بسکون
 لام در شرف و قسا و آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس میفرمایند
 که هر پیغمبر بر اصحاب باشند متخلص و معین و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلف که صفت ایشان اینست که * یقولون
 ما لا یفعلون * میگویند بامور که خود نمی کنند * و یفعلون ما لا یؤمنون * و می کنند چیزی را که امر کرده نشده اند
 چنانچه صفت علما سوء و امرای سوء است اعلم الله من ذلك * ففمن جاهل هم یبذل فیه مؤمن * پس کسی که کارزار کنند ایشان را بدست
 خود و تغییر دهد در هم شکنند کارخانه ظلم و فساد ایشان را پس و مؤمن من کامل است * و من جاهل هم بلسانه فیه مؤمن * و کسی که کارزار
 کنند ایشان را بزبان و منع کنند و شناسم کنند و بد گویند و نصیحت کنند ایشان را بزبان خود و نیز مؤمن است که حصه از مال دارد * و من جاهل
 هم بقلبه فیه مؤمن * و کسی که کارزار کنند ایشان را بدست خود و نگار داشته باشند برایشان و متوهم و متغیر شود دل وی بمشاهد
 افعال و احوال ایشان و نیز مؤمن است در درجه پایین از ایمان * و لیس و راء ذلک من الایمان حبه خردل * و نیست پس ازین
 مرتبه از ایمان مقلد ارادند خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اصحف الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از
 مرتبایم آن است * و رواه مسلم * و عن ابی مریر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا الی هدی * کسی
 که بشود آنکس را بموعی راه راست و از شاد کند بان خود را بفعل یا بقول * کان له من الاجر مثل اجر من تبعه * باشد مرا و را

از در و تواب مقدر مؤدما و ثوابها کسلیکه پیروی میکنند از راه غفل میکنند بپایانیت او * لایق نیست از آنکه من اجر و ثواب شایسته * کم نمیکند
 آنرا بحدی ثبوت اجر مر او را از اجزای ایشان چیزی را یغنی با وجود آنکه آن کسانرا اجر ما و ثوابها بتسام و کمال حاصل میشود این شخص
 دعوت کنند و انیز ثابت میگردد زیرا که اجر ما و ایشان بسبب عمل یکسان ایشانست و اجرها نیکه این داعی را ثابت می کرد و بسبب دعوت
 و کارشان اوست که عمل اوست * و من دعا الى ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه * و کسی که بخواند کسی را بکفر راهی بشود پیروی از بزرگوار
 تبعیت کرده کرد انیدن او را بشمار مقدر از بزرگوار کسلیکه پیروی میکنند از راه غفل میکنند بپایانیت او * لایق نیست از آنکه من اجر و ثواب شایسته * کم نمیکند
 ثبوت آثام مر او را و آثام ایشان چیزی را * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما الاسلام غریبا * و پیکار شد و این
 اسلام در آغاز غریب و تنها و بیکیس * و سيعود كما بدأ * و سرانجام است که بار کرد و غریب و تنها و بیکیس آن شود که در ابتدا غریب بود
 در شهر این غلام در وجهه اش سنگی آنکه مراد بسلام حقیقت اوست که در این ولایت اشد و برین بقلیر مقصود تشبیه او است بخر با که در
 شهر بیکانه باشند تنها و در از این و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند با مراد بسلام مسلمانان باشند بطریق
 مجاز و برین تدبیر مراد غریب و فلت مسلمانان باشند و ابتداء اسلام که از اوطان برآمدند و پیچید نمودند و جزئی چند آمد و
 نبودند و باز کس ایشان در آخر غریب و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود * فطوبی للغریاء *
 ظاهر در معنی تائید میفرماید خروشی و خوبی بکس مراد از بیان آنکه در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند
 چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمر و بن حنفیاء * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الايمان ليأخر من هذه و
 نقلیم را بر زای * الى الملك ينة * بد رستی که ایمان هر آینه کرد می آید و پیشتر در باز می گوید بسوی مدینه که موطن اصلی او است و در حدیث
 دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و مدینه است و توجیه آن را همانجا بکنیم * كما تأخرنا الى حجة الوداع * چنانکه باز
 میگرد و میرود ما بسوی سوراخ خود و جسر بتقلیم جیم مضموم به بر حای مهله ساکنه سوراخ ما رمانند آن و تخصیص ما را بتبشیه
 اجماع آنست که این دایره در کر دآمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر و واجب و نیز بر آوردن وی بعد در آمدن در سوراخ
 دشوار است همچنین دین مسلمانی بعد از هجرت میگرد و بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه بر آوردن وی از آن ممکن
 نباشد و بعض گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که مدین مسلمانی وجود مسلمانان کمتر شود و جز در مدینه وجود آن نادر
 باشد و اصح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که جز در مدینه مطهرة علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکه از
 احادیث مفهوم میگرد * متفق علیه و سنن کر حدیث ابی هریره * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست
 * و رونی مائر کنیم فی کتاب المناسک * در کتاب مناسک حج * و حدیثی معاویه و جابر * و ذکر کنیم در حدیث معاویه و جابر که در اول
 یک حدیث اینست لا يزال من امتي والاخر * و حدیث دیگر که در اول او * و لا يزال طائفة من امتي * است * فی باب تواب هذه الامة *
 در باب تواب این امت که در آخر کتاب مذکور است * ان شاء الله تعالى * پوشیده نمائند که آنچه مذکور کرد ده است در این باب جز حدیث
 معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده * ~~الفصل الثاني~~ ~~عن ربيعة الجريشي~~ * بضم جیم و فتح راء شین معجمه دمشق اختلاف
 است در صحبت وی و بود فقیه ناسک در زمان معاویه و روایت میکنند از وی و روایت میکنند از وی پسر وی ابو هشام و عطية
 بن قيس و جز ایشان * قال اتى نبي الله * گفت آمد شد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * یعنی آمد او و افزونتر * فقيل له * پس گفته شد
 مر آنحضرت راضی الله علیه و سلم بر زبان فرشته * لتنم عينك * باید که خواب کنی و بیدار تو * و لتسمع اذنك * و باید که بشنود گوش تو
 * و ليعقل قلبك * و باید که بداند دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی
 آن شود که چشم اگر چه در خواب است لیکن گوش شنو است و دل بیدار پس بیان کنی برای وی مثل که می شنود و می فهمد * قال * گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم * فنامت عيني و سمعت اذنای و عقل قلبي * پس خواب کرد چشم من و شنید ند هر دو گوش من و دریافته
 دل من * قال فقيل لي سيل بني داود * پس بیاید که در دشت مثل و گفته شد مرا که مهربی بنا کرد سراوی را * فصنع مأدبة * پس ساخت طعامی را
 برای مردمان * و ارسل داعيا * و فرستاد آن سید کمی را که بخواند مردم را برای طعام * فمن اجاب الداعي دخل الدار * پس کسی که پاسخ

داد و بزرگوارت گفته خزانده را و آمد سراى را * و اكل من الماء دبة و خورد ازان طعام كه ساختہ شد * بود * و رضی عنه السید * و خود شنود از این
از وی آن سید بیعت قبول کردن دعوت از او را و جرد آنكه دعوت منقضی از برای فائده آنكس است و سید را در آن ندعى و غرضی نه مبرم
لم یجب الی اعی * و كمی كه اجابت نكرند دعای را * لم یلخ الدار ولم یأكل من الماء دبة * در نیامد سراى و نشود ازان طعام * و سقط علیه السید *
و خشم كرد و ناراض شد از وی سید * قال * گفت آن فرشته یا روى * فانه هو السید * پس خدای تعالی بپناه آن سید است كه بنا كرد دار
* و شهد الی عی * و محمد صلى الله علیه وسلم بمثابه آنكس است كه مردم را بطعام میخواند * و الدار الاسلام * و سرا كه بنا كرده شد مشبه
با سلام است * و الماء دبة الجنة * و طعام كه ساختہ شد * نهشت و نعيم از دست در محل بیت سابق دار بهشت را گفت و ما د به نعيم از و چون اسلام
محبب در آمدن بهشت است اینجا را و مشبه بدان ساخت و ما د به خود هر دو را نعيم بهشت است نا فهم * و اهل الدار دبی * و عن ابی رافع *
مولای آن حضرت اول مرهماس را بود پس بتشید از و ابلان حضرت و چون بشارت داد با سلام عباس آزاد كرد او را آن حضرت صلى الله علیه
و سلم حاضر شد احد را بخت ق را و مشامد دیگر را كه بعل ازان بود و حاضر نشد بدان را اگر چه بود اسلام او پیش از بد نام دى ابراهیم بود و قول
مشهور و غالب آمد بر وی كنیته او مات فی خلافة جلی رضی * قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم لا یغین * بغم همة و سكن لام و كسونا * احدی كم
مكتنا علی اریكتة * بایل كه نیم لهم من هیچ یكى شمارا كیه كنند * بر تخت آراسته خود كنیته است از تكبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون
نیامدن بطلب علم و حدیث * یا تیه الامراض امری * در آن خال كه منی آید یكى از شمارا حكیمى از احكام من * مما امرت به ان نهیت عنه *
از آنچه امر كرده ام من بدان یانه یی كودام ازان * فیقول لا ادرى * پس میگوید آن یكى نیدم انم غیر قوان را و متابعت نمیكنم جز آنرا
* و ما وجدنا فی كتاب الله اتبعناه * چیزی كه منی یا بید ز كتاب خدا پیروی میكنیم آنرا بخبر داد رسول خدا صلى الله علیه وسلم از حال
بعضی از اهل قبل و فراغت و تكبر كه متقاعد و متكاسل اند از عمل کردن بصل و حكیمى كه یافته نمیشود در قرآن و كان میبزند كه احرام
شرع منحصر اند در قرآن و جامد اند بآنكه در اخلاقیات بسی احكام است كه در قرآن مجید نیست و همچنانكه قرآن حجت است خدیض
بیمبر نیز حجت است و چنانكه آن حضرت صلى الله علیه وسلم را قرآن عطا كرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی است چنانكه در
حدیث آیند * بیاید * و رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و البیهقی فی دلائل النبوة * و عن المقام بن معلى یكوب * بكسر و اصحابی كندی
بزل كرد جمیع را آمد در وفد كند * شمار كرده میشود او را در اصل شام حدیث وى در ایشانست مات بالاشام سنة سبع و ثمانین و له احدی
و تسعون سنة * قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن * و دانای و آگاه باشید بن و ستیکه كه من داده شد است مرا قرآن
* و منله معه * و داده شد * است مرا مانند قرآن كه احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست از وجی چنانكه قرآن وجی است منزل
از جناب قدس آسمی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جانب حق غایت آنكه وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنكه بالفاظ
و عبارات وى نیز احكام متعلق باشد چنانكه صحت نماز و حرمت مس مسكت و جنب و عیاض از نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنكه نه
از پیشین باشد و آن احادیث است و توالی كه مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانكه از حدیث آیند * معلوم شود * الا یرشك رجل
شبعان علی اریكتة یقول * آكا * باشید كه نزدیک است كه مردی بمر و مستغی بر تخت خود بفر اغت افتاده میگوید * خلیكم بهذا الامر *
لازم گیرید بر خود این قرآن را * فلو جعلتم فیه من حلال فاحلوه * پس چیزی كه بیاید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا
و كنید * و ما یحل تم فیه من حرام فحرّموه * و چیزی كه بیاید در وى از حرام پس حرام گردانید آنرا و كنید و نصف شبعان كنیته از بلاد
و سوء فهم است كه شبع و شره طعام سبب آنست یا از تكبر و حماقت كه تقم و تر نه موجب آن میگردد * و ان ما حرم رسول الله كاحرم الله *
و بد سستی چیزی كه حرام گردانید است پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم مثل چیزیست كه حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ
انما است كه معنی ما والا است بعل ازان مثال چند ذكر كرد در بیان آنچه ثابت شد * به سنت رسول الله * فل كور نیست در كتاب الله و فرمود
* الا لا یصل لكم السما والا هلی * آگاه باشید حلال نیست شمارا كوشت خرافلی كه در خانه امی باشد احقر از كوشت خراف و وحشی كه
آنها كوشت كویند كه آن حلال است * و لا كل ذی ناب من السباع * و حلال نیست هر خد او نل یك از درند ها مثل شیر و كرك و سگ
و مانند آن * و لا لقطة معاملة و حلال نیست لقطه معامله لقطه بضم لام و فتح فاف مال برداشته شد از زمین و بسكون فاف نیز آمده و فتح

اندر او اکثر است و معاهد بکسر و فتح و فاضل در جائز است کمی که میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیثی است پس میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده یا فتنه شده باشد حلال نیست زیرا که وی و مال وی معصوم است چنانکه حکم مال مملکتان است * الا ان یستغنی عنها صاحبها * مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک او که معاهد است این را در معنی گفته اند یکی آنکه مالک بکند آن را و بهمنشش مرکبی را که یافته است دوم آنکه شیع قلیل خمیس باشد که در عدل نیاز مندی بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف لاقطه در آن اگر محتاج باشد جائز است و احکام لقطه بتفصیل در باب وی بیاید انشاء الله تعالی * و من نزل بقوم فعلیهم ان یقر و * و یکی از احکام که بحال ثابت شد در کتاب الله ذکر آن نیست اینست که کسی که نزل کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آنکس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل فرضیت و انجباب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست بلکه سمت بر باب مروت و سیرت اهل ایمان است و لهذا این حکم را در صورتی نهی نیارده و نگفت حلال نیست هر قوم را که مهمانی نکنند مرکبی را که نزل کند بر ایشان چنانکه در قرآن ذکر است * فان لم یقر و * فله ان یعقبهم * بضم یاء و سکون عین و کسر قاف * بمثل قراه * پس اگر مهمانی نکنند اینقوم بر آنکس راپس میروند مراد را که جزای فعل ایشان دهد بمقتلای مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل آنچه فوت شد او را یعنی جای آید از آن که بگیرد و ایشان مستحق و مستأهل آن شده اند که توان گرفت اگر چه واجب نیست بر او بکسر قاف و بر او مقصور و بظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس بعضی گویند که این حکم در کسی است که مضطرب است و اگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حالت محصره میباشد و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری میفرستاد و سگان بودی و مغاور و بازاری بر پا نمیگرفتند که از آنجا چیزی بخورند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان باز آن مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدل زد و محتاج او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعضی گفته اند که مهمانی کردن مرکبی را که نزل کند در ابتدای اسلام واجب بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة و الله اعلم * رواه ابو داود * و روایت کرد این حدیث را ابو داود و تاج العیاض * و روی الدارمی نحوه و کذا ابن ماجه الی قوله کا حرم الله * و روایت کرد دارمی و همچنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی بحرم الله و ایشان این کلام را که الا یصل الی آخره ذکر کرده اند * و عن العرباض * بکسر عین مهمله و کون را و به وحده و ضاد معجمه * بن ساریه * بسین مهمله و راوی تحتانیه صحابی است از اهل صفه و از کربیه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه لا یلای اللهین اذا ماتوا ترک لکم لم الایة نزل کرد بشام و سکونت بحمص کرد مدت سنه خمس و سبعین رضی الله عنه * قال قام رسول الله * عن یاض بن ساریه گفت استاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یعنی خطبه خواند * فقال * پس گفت آنحضرت * انحبس احدکم مثکالی اریکنه * آیا کان میبرد یکی از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود * یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن * کان میبرد که خدای تعالی حرام نکرده اند * است چیز را مگر چیزی که درین قرآن است * الا وانی و الله قل امرت * آگاه باشید و بد رستیکه من نیل و نکند بتحقیق امر کرده ام * و وعظت * و پند کرده ام * و نهیت عن اشياء * و باز داشته ام مردم را از چیزها * انها لمثل القرآن * بد رستیکه آنچه امر نهی و وعظ کرده ام من هر آینه مقتدا قرآنست * و اکثر * بلکه بیشتر است از آن پس از آن بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم احکامی چند از آنچه نهی کرده است و در قرآن نیست بقول خود * و ان الله لم یحل لکم ان تلخلوا ببیوت اهل الکتاب الا باذن * و بد رستیکه خدای تعالی حلال نکرده اند * است مرشبار که در آئید خانهای اهل کتاب را مگر باذن * و لا ضرب نساکم * و حلال نکرده اند * است مرشما رازدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه و خراج و مانند آن * و لا اکل ثمارهم * و حلال نکرده اند * است خوردن میوه های ایشان * اذا عطوکم الذی علیهم * و تکیه بد معنی اهل کتاب شما را چیزی که بر ایشانست از جزیه و خراج * رواه ابو داود * و روایت کرد این حدیث را ابو داود * و فی اسناد * و در اسناد وی این شخص است که نام وی * اشعث بن شعبة المصیصی * است * قل تکلم فیه * بتحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقة است یانه و مصیصی بکسر میم و تشدید صاد مهمله اولی و یفتح میم و خفت صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه بر وزن سمینه نام شهری است بشام و تشدید داده نمیشود صاد را * و رحنه * و هم از عرباض بن ساریه روایت است * قال * گفت * صلی بتا رسول الله * نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ذات یوم *

یک روزی * تم اقبل علینا بوجهه * پیوسته توجّه کرد بر ما بر وی مبارک خود * فوعظنا موعظة بلیغة * پس پند کرد که ما را پند کرد فی سبیل
 رسان و موثر و قول بلیغ آنکه ملال وی بمقتضای برسد و بالغ نیکو و سوره و بلیغ فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را برسد * ذرفت منها العیون
 اسک ریخت از آن موعظه چشمها ذرف بدال معجمه رفتن اشک از چشم * ووجلّت منها القلوب * و ترسید از وی دلها * فقال رجل
 پس گفت مردی * یا رسول الله کان هذا موعظة مودع * گویا که این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن
 از بند نصیحت هر چه کرد نیست چیزی فرو نگذارد و هر چه گفتنی است بگوید و دل ما از تصور وداع و رحلت تو گرفته می شود و میزون
 میگردد * فارصنا * پس وصیت کنی ما را یعنی اندر وی یکن نرم و آسان تامل بیاسای و از جان و د * فقال اوصیکم بنقوی الله * پس گفت وصیت
 میکنم شما را به پر هیزکاری و ترس از خدا * والسمع والطاعة * و بقبول کردن حکم امر و فرمان بر داری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود
 و بتقوی جمع شود * و انکان عبدا حبشی * و اگر چه فزاحا کم غلام حبشی بود و این مبالغه است در اطاعت امر او را البته امیر نبود
 یکی از شرائط امارت آزادی است و این چنانست که در حدیب آمد * است که هر که مسجلی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند
 اگر چه آن مسجل همچو آشیا نه کنشک بود و مسجل هرگز همچو آشیا نه کنشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خردی و تنگی و تواند که
 بند حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت بری بفرموده سلطان واجب کرد پس از آن علت سمع و طاعت امر ایشان فرمود بقول
 خود * فانه من یعش منکم بعدی * زیرا که بد رستی که کسی میزد از شما بعد از من * فمیری اختلافان کثیرا * پس سر انجام است که
 به بینک اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امر امن است از فتنه که پیدا کرد در اختلاف و اشارت کرد بسفط تقوی بقول
 خود * تعلیمک بسنی و ممة الخلفاء الراشدین * پس لازم گیرید بر خود سنت مرا سنت خلیفهای مرا که اهل رشد و رشادند
 یافتگانند و رشد و رشاد بسامان و پره بود در خلاف غی و مرا در بخلافی را شده بین خلقی اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان
 برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که بهوای نفس خود بدعتی پیدا کند و تحقیقت سنت خلیفای راشدین رضی الله
 عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان
 ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت یندارد و رد
 کند و منکر کرد و وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلیفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگر چه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق
 سنت نبوی است و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند پس از آن مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود
 * تمسکوا بها * چنگ در زیند به سنت من و سنت خلیفای راشدین * و عضو علیها بالنواجذ * و محبت بنزید بر سنت دند آنها را و محکم
 گیرید آنها را و عض گیرید و نواجذ چهار دند آنرا که آنها را اضراس علم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق
 اضراس نیز آید * و یا کم و محتثات الامور * و در داری خود را از کارهای نوری بدیده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 زمان خلیفای راشدین نبوده اند * فان کل مکتبة بدعت * زیرا که هر خصلت اجل اند که در شده بدعت است * و کل بدعت
 ضلالة * و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه * این حدیث را این چهار
 کس روایت کرده اند * الا انها لم یذکر الصلوة * مگر این است که ترمذی و ابن ماجه ذکر نکردند اند قصه نماز گزاردن را یعنی نکته اند
 صلی بنار رسول الله بلکه افتتاح حدیث از وعظنا موعظة کرده اند * و عن عبد الله بن مسعود قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبا * گفت
 ابن مسعود کشید آن حضرت صلی الله علیه و سلم بواجب تقیه ما خطی راست تاراه راست را مثال نماید * ثم قال هل اسبیل الله *
 پستر گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این خطرا که راست کشیدم را داخل است * ثم خط خطوطا عن یمنه و عن شماله * پستر کشید
 خطهای دیگر از جانب راست آن خطرا از جانب چپ آن * و قال هل اسبیل * و گفت این راههاست * علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه *
 بر سر هر راه ازین راهها شیطان نیست که منحرفان مردم را بآن راه و بیرون می برد از راه راست * و قرأ * و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 این آیت را * و ان هذا صراطي مستقیما فاتبعوه الا ین * پروردگار عالم میفرماید که این راه منست راست که نمودم شمار پس پیروی کنید
 آنرا از آخر آیت این است که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل * پیروی نکنید راهها را که چپ و راست میروند یعنی ادیان

تشیخه وطرق زائغه تا بر ایشان نکرده اند آن راهها شمارا دور فترند از راه راست و رواه احمد و النسائي و ابی الدارمي * بدانکه درین حدیث و در
 اخلاص دیکر که درین معنی ورود یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیه حدیث
 و روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخطی شستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه خداست پیروی کنی از این سبیل
 کشید در هر اجانبش خط مائل و فرمود این راهها است بر سر هر راه شیطان است که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنی از آن و خواند این
 آیه را و گفت صاحب مدارک پیروی کرد در هر یکی ازین دو راه را شش را پس میگردیده هفتاد و دو را و بوشبک نماید که انتراق امت به افتاد و
 همه فرقه در حالینت صحیح و وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواضع گفته است که کبار فرق اسلامه هشت است
 معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بغل از آن معتزله ایست فرقه ساخته و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج بیست
 و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد البته
 اگر گویند چه گونه معلوم شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه را راست است و راه خدا است و دیگر همه راههای نادر است
 و هر فرقه دعوی میکند که براه راست است و مذهب وی حق جوابش آنکه این چیزی نیست که بجز دعوی تمام شود برهان باین
 و برهان حقایق اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است و مجرد عقل بآن رافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده
 و به تتبع و تفحص احادیث و آثار متبیین گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعد قم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند
 و این بدیع و هوا در مذهب و اقوال بعد از صدر ازل حادث شده و از صحابه و سلف متیقین هیچکس بر آن نبوده و ایشان متبری بوده
 باین از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحت و محبت که بآن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب کتب بسته و غیرها
 از شیعیان مشهوره معتزله که مبنای مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ابوجهل فقهی از تاب مذاهب اربعه و غیرهم از آنها که در طبقه ایشان
 بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اساعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تأیید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آنرا اثبات
 کرده و انبیاء سنت رسول صلی الله علیه و سلم و اجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند و این انام ایشان اهل سنت و جماعت
 افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و ائمه
 بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا را هوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه
 و آنها که در اعتقادات بر طریقه ایشانند تشبیه بقیس و استرسا بل آرا و افهام ایشان نموده و مشایخ صوفی از متفلسفین و محققین ایشان
 که استادان طریقت و زهاد و عباد و متواضع و متقی و متوجه بجنب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب
 بوده اند چنانکه از کتب معتزله ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمد ترین کتبهای ابن قسوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین
 مهروردی در شان او گفته است لا تعرفنا الا بالتعرف عقلا صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت
 بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و کلام و فقه و تصوف و غیره و تواتر و معتبره که
 بر دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و متعالیان نیز کتابها را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال
 چیست و با لجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلك من انصف بالانصاف و تجنب عن التعصب
 الاعتصاف و الله يقول الحق وهو بهی السبیل * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی
 یؤمن هواة تبعه لما جمعت به * ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت
 که مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات هر وجه کمال و تسلیم و رضا با احکام و صلی الله علیه و سلم در وقت معارضه
 اعیه حق ربا عنه هوای پس مراد نفی ایمان کامل است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت او است مراد نفی اصل
 ایمان است و فرمود هوا تابع شود و تکفیت منتفی و منعقد مگردد زیرا که انتفا و انعام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب
 جرد و تواتر نه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد * رواه فی شرح السنه * روایت کرد این حدیث را صبی السنه در شرح
 سنه * و قال النورانی فی اربعه * و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود * هذا حدیث صحیح و ینبأ فی کتاب الحجۃ باسناد

صحیح * و حسن بلال بن الحارث المزنی * بضم مهم و فتح زای و کسر نون صحابی است آمد بران حضرت در وفد مزین در سال پنجم از هجرت
مات سنة ستین وله ثمانون سنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احبب سنة من سنتي * کسی که زند و کرد اند و ترویج دهد
مندی از منتهای مرا که * قد اُهمت بعدی * بتحقیق میرا فیده شده و ضائع کرده شده است پس از من * فان له من الاجر مثل اجر
من عمل بها * پس بدو شتی که مرا نکس است از اجر و ثواب مقلد از جرما و ثوابهای کسانی که کار میکنند بآن سنت * من غیر ان ینقص من
اجرهم شیئا * بیا آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مرا نکس را از اجرهای آن کار کنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان را اجرها بکمال و تمام
حاصل میشود و هم این احیای سنت کنند و رواج دهند و مقلد از جرما را ثواب میگرد * و من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاه الله
و رسوله * و کسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا اختلاف بدعت حسنه که در روی مصلحت
دین و تقویت و ترویج آن باشد * کان علیه من الاثم مثل اثم من عمل به الا ینقص ذلك من اجرهم شیئا * باشد بران کس از بزه مقدار
بزههای کسی که عمل کند بآن بدعت کم نمیکند آن از بزههای ایشان چیزی را شرح این خلعت و سخن دران در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره
از روایت مسلم گذشت * و رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابيه عن جده * و عن عمرو بن عوف * انصاری است
حاضر شد بر او سکونت کرد مدینه راضی * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين ليارز الى السجاء فان زلجته الى حزمها * ترجمه این
عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی الدین گفته و اینجا الی السجاء که شامل مکه و مدینه هر دو است چنانکه آنجا نیز بدان
اشارت کرده شد مانا که سبب ورود دران مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود و درین مقام اخبار بفضیلت حرمین زاد هما الله تعظیما و تشریفا
والله اعلم * و یعلقن الدین من السجاء * و مرآینه پناه میجوید دین از زمین حجاز و میگرد او را ملجأ و مسکن و باز میگرد بسوی او و قتی که ظاهر
شود فتن و مسرول گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت * مقلد الاروثة من راس البیت * همچو پناه
جستن بزکوهی از سر کوه و ثر آمین او آنرا از ویه بضم حمزه و سکون را و کبر و او و قتلید یا بزکوهی و بعضی مخصوص بناده دارند * ان الدین
بدلأ غریبار سيعود کابدلأ * بد رستی که دین بیداشته است غریبار و تنها و سر انجام است که بار گردد چنانکه بود * فطوبی للغریباء * پس
خوشی و خنکی باد مر غریبار * و هم الدین یصلحون ما انفس الناس من بعدی من سنتی * و غریبا آن کسانی اند که نیکو میسازند چیز را که بد
ساخته اند مردم بغل از من از سنت من * رواه الترمذی * و عن عبد الله بن عمر * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لیا تبین علی امتی کما
اتی علی بنی اسرائیل * مرآینه بیا یک بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل * حل والنحل بالنحل * موافق و مطابق
با یکدیگر و اصل این ترکیب این است که چون نعلین بد و زدن طاقات آنها بر یکدیگر اند از آن که بر نعل تا بر این نعل و کوبیدن نعل
بالنعل و حل و بمعنی اند از آن که بر نعل و بر نعل را طایق النعل بالنحل نیز کوبیدن پس از آن مثل شد در موافقت و دو چیز بیکدیگر * حتی
ان کان منهم من اتى الله علانية * تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد ماد بخود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا * لکن فی امتی من یضع
ذلك * مرآینه باشد بر امت من کسی که میکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مکر مراد بحد و زوجه پندار است یعنی چه صورت دارد که کسی
با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع طبعی با نهی شرعی مراد است مادر زوجه پدر که نه مادر او است صورت امکانی دارد از جهت
عدم مانع طبعی * و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثلثین و سبعین ملة * و بد رستی که بنی اسرائیل جل داشتند بر هفتاد و دو مذهب * یتفرق
امتی علی ثلثین و سبعین ملة * و محللمی شوند امت من از آنها که ایمان آورده اند و روی بقبایله دارند بر هفتاد و سه مذهب در
اصول عقائد * کلیم فی النار * همه ایشان مستحق دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد و الا بجهت عمل شاید که فرقه
ناجیه نیز در آید و قول بآن که ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخن بی دلیل است * الا ملة واحده * مکر یک اهل ملت
* قالوا من هی * گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت * یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی * فرمود اهل ملتی است که من
و برآئم و اصحاب من برآئم * و رواه الترمذی و فی رواية احمد و ابی داود عن معاریه * و در روایت امام احمد و ابی داود از معاویه
اینچنین آمده است * کثنتان و سبعون فی النار و واحد فی الجنة * و هی الجماعة * اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت
در بهشت و آن اهل یک ملت مسلمین بجهت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بران سلف که بر راه

است بودند و این عبارت نیز درین روایت آمده است که * وانه سینجرج فی امتی اقوام * ودر رشتی که شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من که درهما که * تجاری بهم تلك الامواء * روان میشود با ایشان یعنی سرایت میکند در رک و بی ایشان آن اموال که متفرق کنند با آنها را و اجمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوات که خوانده است ایشانرا بآن مذاصب * که تجاری الکلب بصاحبه * چنانکه روایت میکند کلب بر صاحب خود و کلب بفتح لام علتی است که غرض میشود آدمی را از گردن سگ دیوانه و مستولی میگردد بروی شبهه مالخواری و سرایت میکند از وی بد یگری و نمی تواند که بجانب آب نگاه کند و اگر بکند فریاد کند و بی طاقتی آرد و بسا که از تشکی میبرد و نتواند که آب بخورد و این علتی است که میر نذر هاده آن بر تمامه بدن از متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رک و بی چنانکه فرمود * لا یبقی منه عرق و لا مفصل الا دخله * باقی نیمه بدن از صاحبش هیچ رگی و بندگی مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل اموال بصاحب این علت بجهت آنست که بر صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وی متولد شود و ضرر آن از وی بد یگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوی در اهل اموال و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگرد و نتواند آنرا خورد و تشنه میبرد و همچنین اهل اموال از علم دین بگرد و نتوانند از آن مستغنی شد و محروم از آن میگردند و در نادیه جهل و ماویه بدعت جان دهند نسأل الله العافیة * و عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا یجمع امتی * بد رشتی که خدای تعالی کرد نمی آرد امت مرا * او قال امة محمد * شک راوی است که بجای امتی امت محمد کمت * طی ضلالة * بر کمراهی و این خاصیت و منقبتی است که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بد این مخصوص گردانیده است که هر چه بران اتفاق کنند بر حق رسوا نبود * وید الله علی الجماعة * و دست قدرت و احسان الهی بر جماعت است و این کتاب است از حفظ و نصرت الحق تعالی اهل حق را از این اعی خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانه مرایشانرا از اوضاع استنباط احکام و اطلاع بر در بافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گردانند حفظ و عصمت و سکینه را و بقدر سنتی عذاب را و فاسد گردانند احوال را و بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضي الله عنهم بران بودند * و من شئت سن فی النار * و کسی که تنها اهل از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شد اول بر صیغه معلوم است و دوم مجهول و معلوم نیز آمده و همچنین در حدیث آنکه * رواه الترمذی * و عنه قال قال رسول الله * و هم از این عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد الاعظم * بیرونی کنیل سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور را اکثر از مردم * زیرا بد چنانکه سیاهی لشکر کو بند کثرت و زیادت آنرا و مراد حق و ترغیب است بر اتباع آنچه اکثر علما در آن بجانب اند * فانه من شئت سن فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس * و در بعض نسخ در اینجا بیاض است و این عبارت در حدیثی نوشته و در بعض و ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده * و عن انس قال قال رسول الله * گفت انس که گفت من بیجعه بنی عقال * صلی الله علیه و سلم بانیان بر قلیدت ان تصیح و تمسک * ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی * و لبس فی قلیک غش لاخذ * و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکی را * فاعمل * پس بکن که کاری عظیم است * ثم قال * پسر گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای من چه ترغیب این کار * یا بنی و ذلك من سنتی * ای پسرک من و آن کار از سنت سنی و طریقه مریضه متست * و من احب سنتی فقل احبنتی * و کسی که دوست دارد سنت مرا پس بتستقیق دوست میدارد مرا چه دوست داشتن طریقه و سیرت کسی را ناشی از محبت او و باعث بران است * و من احبنی کان معی فی الجنة * و کیسکه دوست دارد مرا با شل با من در بهشت چنانکه وارد شده است که امرأ مع من احب و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر راضی الله علیه و سلم مورد محبت آن حضرت و مراقت است اوست صلی الله علیه و سلم چه جای عمل بدان روز تئانه * رواه الترمذی * و عن ابی هریره * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تمسک بسننی عند فساد امتی * کسی که چنگ در زند و عمل کند به سنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در آن * فلما جرم ما شهید * پس مرا راست مر در ثواب صل شهید کنایت است از یافتن غایت جبه و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بران * رواه البیهقی فی کتاب الزهد من حدیث ابن عباس * رضي الله عنهما * در اینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت

نورشته * وعن جابر عن النبی * روایت است از جابر از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم نحین اتاه عمر * وقتی که آمدن آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم را عمر رضي الله عنه * فقال * پس گفت عمر * اناسیخ احادیث من یهود تعجبنا * بد رستی که ما می شنویم
حدیثها وحکایتها را از یهود که خوش می آیند ما را آن احادیث و حکایات * اقترئ ان نکتب بعضها * آیامی بینی و را می بینی که
بنویسیم بعضی از آن احادیث را * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و انکار * امتهو کون انتم * آیا مستحزید
شما دزدین اسلام و ذر بزدن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اصل کتاب چیزی بکیرید و اشتباهه نمائید
* کاتهو کتب الیهود والنصارى * چنانکه متحیر شد یهود و نصاری و افتادند در تبه حیرت و وادی اشتباهه * لقد جفتکم بها * بتحقیق
آورده ام من ملت و شریعت را * یضاهیة * سقید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و منبر از اشتباهه و التباس * ولو کان
موسی حیثما و سعه الا اتباعی * و اگر می بود موسی زنده که پیافش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم از قضاة مردم غیر ایشان
زیرا که شرافع همه منسوخ شد بشریعت من * و رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان * وعن ابی سعید الخدری * قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا * کسی که بخورد حلال را * و عمل فی سنة * و کاری کند از جهت بودن او سنت اگر چه قلیل باشد
* و امن الناس برأفة * و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی یکسوی شرف نرسد یعنی کمراه نکر داند و کسی را از او نبرد کند اقیل و ظاهر
آنست که مراد عامتر از این باشد و بوائی جمع برأفة است بمعنی سختی و در حدیث آمده است که در نماز بدیشت را کسی که ایمن نباشد همسایه
او بوائی او را و تفسیر کرده اند آنرا بظلم و غش و سختی و شر * دخل الجنة * می داری این بهشت را * فقال رجل * پس گفت مردی
یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس * بدرستی که اینکار امروز در زمان ما بسیار است در مردم بعد از این چه حال خواهد بود
* قال و سیکون فی قرون بعلدی * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و سرا نجام است که میباشند
در جماعتها که بین ایشان بعد از من یعنی منقطع نمی شود چیزی از امت من مطلقا اگر چه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان
نیز جماعه خواهند بود که بطریق تقوی و سنبط قامت خواهند نمود * رواه الترمذی * و عن ابی هریرة * رضي الله عنه * قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من تزک منکم عشر ما امر به * و یک رستیکه شهادت روزمانی هستید که هر که ترک کند از
شهادت یک آنچه امر کرده شده است بدان * هلك * هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بران * ثم یا تیر زمان من عمل منهم بعشره
امر به * بستمی این زمان که هر که بکند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نیات می یابد از عذاب و ثواب داده
می شود بران و این در ضمن و فوائد خیرات خواهد بود و الاذیر فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعض گفته اند که مراد امر
معروف و نهی میگوید است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اعلام قوی و امانت از مسلمانان
جاصل و اجتماع و قبول حق متوقع که یا وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر و تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بر تنقیض آنست اگر
اندکی از آن هم نبوجود این غنیمت است و موجب اجر کرد * رواه الترمذی * و عن ابی امامة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قل
قوم بعد هدی کانوا علیه * که مراد نشانه یک هیچ قومی پس از هدی است که بودند بر آن * الاوتوا الجدل * مکر آنکه داده شد ند جدل را و جدل
بفتح تین شدت در خصومت و عناد و متمیزه و تعصب تا روی کنند منسوب باطل را و برانند از ند بنای حق را * ثم قرأ رسول الله * یستخرجون
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم هذه الآية * این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است * ما ضربة لك الا جدل لایل هم قوم
خصمون رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم و ماتعبدون من دون الله
خصب جهنم بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما جز حق هیمه دوزخند مشرکان خوشحال شدند و فریاد برآوردند و گفتند بتان
ما بستر از عیسی عم نیستند و اگر عیسی عم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما را غنی ایم که بتان مانیز با و باشد اینجا
میفرماید که ما ضربة لك الا جدل لایل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکر دین مکر بطریق جدل و خصومت چه ماتعبدون
شامل عینی علیه السلام نمود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است بمعنی کس و ایشان میدانند
که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحتض چنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که این زبیری بکسر زای و فتح یای

مؤمن وفتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اورا گفت وای بر تو چه خوش جا مل بودی
 که بزبان قوم خود * و عس انیس * ان رسول الله * و روایت است از انس بن مسدیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یقول * بود
 که میگفت * لا تشد ذرا علی انفسکم * سخت نکیرید بر نفهه های خود باز کتاب ریاضات و مجاهدات شافه که نفیس طاقات آن ندارد و التزام
 آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه میباح گردانیده است آنرا بروردگار تعالی و آمان کرده است کار را بر شما * فیصله دایه علیکم *
 قاسبب آن شود که سخت کیورد خدا تعالی بر شما و فرض گرداند آنرا و شمارا طاقات ادای حق آن نباشد و در مایل و باز برگردید * فان یوما
 شد ذرا علی انفسکم فیصله دایه علیهم * پس بدرستی که قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفتند بخل بر ایشان * فتلك بقایهم فی الصوامع
 و الدیار * پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماند کان ایشا ندید در صومعه ها و دیورها صومعه بفتح میم عبادت خانه نصاری و دین
 کلیسای رهبانان * و رهبانیه ابتدعوها با کتبنا هاعلیهم * و هبانیته که بید کردند ایشان آنرا فرض نکردند اما آنرا بر ایشان و مراد
 بر هبانیته مبالغه در عبادت و ریاضات و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و کربخنی
 بکوه و بیابان و امثال آن که رهبان و زاهدان اصل کتاب میکردند پس پیغمبر مایل که ایشان این چیزها را از پیش خود اختراع و ابتیاع نمودند
 بی آنکه ما بر ایشان فرض کردیم و در آخر آیت میفرماید فاعرفوا حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند
 که آمد احمد بن الحارثی نزد اسناد خود ابو دارانی رضی و گفت ریاضت کسی ند بین اسرائیل یا آنکه خشک شد ند مثل مشکهای کینه و
 زهای کان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این چنین است و چراست ابو سلیمان دارانی گفت می دانستم
 که بجز آزاره خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواستند و اخلاص نسوختن و کداختن کرده و روز عمل کردی و اخلاص و رزایی
 بجز آزاره سال است که سوختی و کداختی و ضایع حق مطلوب است کمال * و من لم یکن للوصل امل * نکل احسانه ذنوب * رواه ابو داود *
 و عن ابی مریرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن علی خمسة ارجه * فرود آمد است قرآن بر پنجه
 قسم * حلال و حرام و محکم و منتهایه و امثال * معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم و منتهایه در فصل اول در حدیث عائشه رضی
 معلوم شد و مراد به امثال قصص و مواظبات است * فاحلوا الحلال * پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید
 حلیت آنرا * و حرما الحرام * و حرما گردانید حرام را * و اعملوا بالمحکم * و کار کنید بمحکم * و آمنوا بالمشابه * و ایمان آرید بمتشابه
 و بدانید که آنچه که مراد حق تعالی است از آن حق است اگر چه مابدان نرسیم * و اعتبروا بالامثال * و عبرت گیرید و پند گیرید
 بامثال * هذا لفظ المصاییح * اینکه ذکر کرده شد لفظ مصاییح است * و روی البیهقی فی شعب الایمان * و روایت کرده * بیهقی در
 کتاب شعب الایمان * و لفظه * و لفظ بیهقی اینست * فاعملوا بالحلال واجنبوا الحرام و اتبعوا المحکم * پس عمل کنید بحلال و پرهیز
 کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او و آمنوا بالمشابه و اعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصاییح درین معنی و بیهقی یکی است
 * و عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة * احکام شرع سه نوع است * امر بین رسله *
 حکمی است که ظاهر و هوید است بره بودن او * فاتبعه * پس متابعت و پیروی کن آنرا * و امر بین جمعه * و حکمی است که
 پیدا مت فابره بودن او * فاجتنبه * پس پرهیز کن از آن و یکسور و از آن * و امر مختلف فیه * و حکمی دیگر است که اختلاف کرده
 شده است و اشتباه است در رشد و غی او * فکله الی الله * پس بسیار اورا بخند و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن
 * رواه احمد * الفصل الثالث عشر معابد بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
 ذنب الانسان * بدرستی که شیطان کرک آدمی است میریاید و میبرد آنرا که از جماعت بر آید پس هلاک میکند * کذب الغنم *
 مانند کرک گوسفند * یاخذ الشاة * میکرد گوسفندی را که کر بزد است و انس فاکیر ذلک است بکله * و القاصیه * و میکرد گوسفندی را که دور
 رونک است از کله بی نفرت * و الناحیه * و گوسفندی را که لیک جانب اقتاده است اگر چه نکر بخته و دور نرفته است و آنکه در درون کله
 است ایمن و سلامت است * و ایاکم و الشعاب * و دور دارند خود را از راهها میان دو کوه مقصوده بر آمدن از میان جماعت و بیرون
 نیتادن ار راه مملوک است چنانکه فرمود * و علیکم بالجماعة و العامة * و بر شما باد که لازم گیرید جماعه را و اکثر را اشارت است بآنکه

معتبر اتباع اکثر وجهه را هست چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست * رواه احمد * و حسن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یارق الجماعه شبرا * کسی که جماعت را مقدر یک بدست * نقل خلع ربه الاسلام عن علقه * پس بتحقیق برکتید ربه اسلام را اگر کردن بخود یعنی مثل آن شد که شاید از عید اسلام وند احکام آن بویید و ربه بکسرا وفتح آن نیز آمد و یسانی که در وی چند حلقه سازند و هر حلقه در کردن کوسفتی اند از نل و هر حلقه را ربه کوبند * رواه احمد و ابو ذر * و عن مالک بن انس مرسله * روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک فیکم امرین ان تغلوا ما تنسکتم بهما * گذاشته ام من در میان شما دو چیز که البته گمراه نه می شود بد مادام که چنگ در میزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است * کتاب الله و سنته * رسول کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم * رواه فی الموطاء * روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و موطا و در موطا بد آنکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکه در موطا و کتب پیش گفته نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نکرده و اولی آنست که بجای مرسل تعلیقا گوید که بمعنی حدیث اول اسناد است * و عن غصیف * بضم غین و فتح ضاد معجمین * بن الساری التمالی * بضم تاء مثلثه و تخفیف همی رض شامی است و در صحبت وی اختلاف است این ابی حاتم و پدرش و ابو زرعه گفته اند که صحابی است و عجللی گفته که تابعی تفه است و ابن سعید از ابی طیفه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات آورده و وی گفته که من در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نمودم و الله اعلم و بعضی بظا تعظیفت بدل ضاد گفته اند * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث قوم بدعة * نو بدیدید نکرد هیچ قومی بدعت را * الارفع من لها من السنه * مکر آنیکه بد داشته شد ما از این آن در مقل او هر مرتبه از سنت و چون احداث بدعت با شد بهمین قیاس اقامت سنت قاصد بدعت خوارند بود * فتمسک / بسنة خیر من احداث بدعة * پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اندک باشد بهتر است از نو بدیدید کردن بدعت اگر چه حسنه بود زیرا که با اتباع سنت پیدا می شود نور و بکر فتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایت آداب خلا و استیجاب بر وجه سنت بهتر است از بنای زیاده و باطل و رسیده چه سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند به مقام قرب و بزرگ او تشریف کند اران و ابن مؤدی میگوید و بزرگ افضل از ان تابع مرتبه تساویت قلب که آنرا ابن و طبع و ختم کوبند میرشد نهوذ بالله من ذلک * زوله احمد * و عن حسان * رضی الله عنه * قال * و روایت است از حسان بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال و وفای در جای دیگر ذکر کرده شک است که گفت * ما ابدع قوم بدعة فی دینهم * بداند کردند هیچ قومی بدعتی را در دین خود * الا نزع الله من سنهم مثلاً * مکر آنیکه کشیدند خدای تعالی از سنی که در دین ایشان است مانند آن * قم لا یفعل ما لیهما الی یوم القیمة * پستوان فلک و دان و منصرف من آن سنت را بسوی ایشان تار و زیارت * رواه المدائمی * و عن ابراهیم بن میسر * تابعی تفه صحیح الحدیث است بنی فظیر زمان خورد بود حدیث او و ادل مکه است * قال قال رسول الله * گفت ابراهیم بن میسر که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم * من و شر ما حب بدعة * کسی که تعطیل و تمجیل کند خداوند بدعت را * فخلل اعان علی هدم الاسلام * پس بتحقیق هدمی کند بر یز آن کردن دین اسلام چه در ترقیر وی استخفاف و استهانت سنت است و این می کشد بر یز آن کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توفیر تمجیل متسنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت * رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسله * و عن ابن عباس * رضی الله عنهما * قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیہ * کسی که بیاموزد قرآن را بستیروی کند احکامی را که در اوست * دل الله من الضلالة فی الدنیا * و راست تضایل او را خدای تعالی و بر هاند اگر راهی در دنیا * و وقاد یوم القیمة سوء الحساب * و نگاه اراد و راز و زیارت از بدی و سستی حساب * و فی روایه قال * و در روایتی اینچنین آمده است * من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة * کسی که پیروی کند بکتاب خدا اگر راه نشود در دنیا و بد نیست بگردن و آخر * تم تلافه الآیة * پسر خواند آن تصرف صلی الله علیه وسلم این آیت را * فمن اتبع هدای لا یضل ولا یشقی * پس کسی که پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت است کمر اه نشود و بد نیست بگردن حاصل آنکه در دلت و سعادت دنیا و آخرت در غنا بعت دین و شریعت است * بیست * زهی سعادت اگر خدا منت تو را نم کرد *

که نمیکشید دنیا و دین زینل متکسب * رواه رزین * و عن ابن مسعود * رضي الله عنه * ان رسول الله * روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * ضرب الله مثلا صراطا مستقيما * که دانی که امت خدای تعالی قصه رحال دین را یا آنچه در و است از محارم و حلال و احکام قرآن قصه رحال دین را است * و عن جنبتی الصراط سوران * و از هر دو جانب آن راه را است دوباره شهر است * فیهما ابواب مفتحة * در آن دوباره شهر درهاست کشاده * و عن ابواب ستر مرخاة * و بر درها پندرهاست فرو هشته * و عن رأس الصراط داع * و بر سر راه شخصی است که خوانند است مرد * يقول استقیموا علی الصراط * میگوید راست بروید فر راه * و لا تخرجوا * و کج نروید * و فوق ذلك داع * و بالای آن خوانند * و بکر است * یله یمر * میخواند مردم را * کلامهم عبدان یفتح شیئا من قلل الایواب * هر که که قصه میکند بند را بندگان که بکشاید روی را از آن درها و در پند را * قال * میگوید آن داعی * و یبک لا تفتحه * وای بر تو مگشا این در را * فانک ان تفتحه قلبه * پس بدستی که اگر میکشائی تو آن در را میداری آنی و او را که میداری عذاب الیم میکشی در وی * ثم فسر * بستر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این مثل را که مراد از آن چیست * و الخبر ان الصراط هو الاسلام * پس خبر داد و گفت که مراد بصراط طریق اسلام است که بدان راه به نیست جاودان میزنند * و ان الایواب المفتحة محارم الله * و خبر داد که درهای کشاده که پندرها برین فرو هشته انعالی است که حرام کردانند است خدای تعالی آنها را بر بندگان * و ان السور المرخاة حل و الله * و بیان کرد که پندرها ای فرو هشته بدل نمای بدل است که میان بند و محارم بسته است که از آنها آنکه رد و فاصل و باز دارند است بند را از آن و آن عبارت است از احکام و عبادت * و ان الداعی علی رأس الصراط هو القرآن * و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را بر راه راست * و ان الداعی من فوقه * و آنکه خوانند است بالای قرآن * هو داعی الله فی قلب نبی مؤمن * آن پند در هشته از جانب خداست بدین دل هر مؤمن و طیبی آنرا تفسیر بلمه ملک کرده که الهام خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول اقتاد آن و پند پند بردن بدان و رفتن راه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بند را بدان الهام میکند و دل وی پیدا آرد و زقنا الله * رواه رزین * روایت کرد ابن خلدین از رزین از ابن مسعود * و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان * و روایت کرد آنرا احمد در معنی خود و بیهقی در شعب الایمان * عن النّواسة یفتح لبون و تشرید و او بن سمعان * بکسر سین و فتح آن صایبست ساکن شام * و کذا الترمذی عنه * و همچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان * الا انه ذکر اخبر منه * ولیکن ایتممت که ترمذی ذکر کرد خطیست اختصرت از آنچه روایت کرد ابن احمد و بیهقی * و عن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال من كان مستنسا * کسی که همیشه او را که پرورد راه راست را * فلیستن بمن قلما * پس باید که پرورد راه را و قتل کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند * فان السنی لا تؤمن علیه الفتنة * پس بد رستیکه زندگان ایمن کرده نمی شود بر ایشان از فتنه و ابتلا بر دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود بلاء بعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردها صحابه را داشت و زندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت * اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم کلوا انضل منه الامة * آن مردها یاران محمد که بودند فاضل تر از هر که جز ایشانست درین امت * و ابر ما قلوبا * و نیکترین امت از روی دلها * و اعقها علما * و دور ایندیشه تر از روی علم * و انلها تکلفا * و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و به تکلف آبرای خود بدهند و تکلف در لغت بخود گرفتن کاری بی ضرورت و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آینه بکاری که فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت * اختارهم الله لصحبة نبیه و لا فامه دینه * برگزید ایشانرا خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم و برای برداشتن دین و این دلیل است بر افضلیت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلایق ایشانرا برای یار و یارین پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیا امت بوده اند و حاکم نفوس ایشان برای اینکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید * اللهم کلمة التقوی و اکملوا حق بها و اهلها و بودند سواران تر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مرآت در آثار آمد است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلها ی بندگان و یافت دل محمد را صلی الله علیه و سلم روشن تر و پاک تر پس بنهاد نور نبوت را در آن و یافت دلها ی صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او ایشانرا و این خود

ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نه بپندد که آنها که یا ران پیغمبر باشند و مردان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و ظهورش در سایه تربیت اربوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صافی نشسته و در رجه کمال نرسیده باشند مردان مشائخ را بنیاد که در حد مکرر ایشان بجه در رجه میرسد آخر این متقصص بحضرت و حق صلی الله علیه وسلم عائد میکرد و مکر منافق باشد و منافقان خود بعد از ازول سور و توبه متعین شده و از میان متلعان جل آگشته و نهضت و سوابق بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد * فاعرفوا لهم فضلیهم * پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را * و اتبعوهم علی اثرهم * و پیروی کنید ایشان را و بر وی بنشینان پای ایشان * و تسکروا بما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم * و چنگ در زمین بآنچه توانستید بخوبیها و روشهای ایشان * فایتموا فی الهدی الممنین * پس بدستیکه بودند ایشان بر راه راست در نهایت راستی سبحان الله این مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق و عا فرمود رضیت لامتی ما رضی بایمان ام عبدی رضی شلم بر ائمت خود و بنانجه راضی شد این ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافیة * رواه رزین * وعن جابر بن السطاب * پیغمبر رضی الله عنه * اتی رسول الله * روایت است از جابر که آورد عمر بن دینچه را خدا * صلی الله علیه وسلم بنسخه من التوراة * نسخه را از تورات * فقال * یمن کفت عمر * یا رسول الله هذی نسخه من التوراة * این نسخه ایست از تورات * فسکت * پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فبعل یقرأ * پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت * و رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم بنیغیر * و حل آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حانی بحالی میکشید از غضب * فقال ابو بکر رضی الله عنه تکنک التوکل * پس گفت ابو بکر عمر را بکر تو را ندان کریم گمنا کان یعنی بمیری تو تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب این که نشیب * ما قرئ ما یوجب رسول الله * فقی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است * صلی الله علیه وسلم فظفر عمر الی وجه رسول الله * پس نکند کرد عمر بر روی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * و دید آنر غضب در وی * فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله * پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتدال و اعتدال ریناه میجویم بشل از خشم خدا و خشم رسول خدا * و رضینا بالله * و راضی شدیم بشل ابان که وی در و کار ما است * و بالاسلام دینا * و راضی شدیم باسلام که وی دین ما است * و صحابی نبیا * و راضی شدیم به محمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم و ان لی فی نفس محمد بیل * سو کند بشل که بقای ذات محمد در دست حق است و او است * و او بولدکم موسی * اگر ظاهر شود مرثما را موسی پیغمبر * فاتبعتموه و ترکتموه فی * پس متابعت کنید او را و بکنارین هرا * لقولکم عن سوء السبیل * هر آینه کمرامی شوی و در رمی افتیل از راه راست * ولو کان خیا و ادرك نبوتی لاتبعنی * و اگر منی بود مرمی زین و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا * و رواه الدارمی * و عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله * کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را * و کلام الله ینسخ کلامی * و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا * و کلام الله ینسخ بعضه بعضا * و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است حکمی دیگر برای صلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان ملت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این علت مشروع بوده است و در واقع تغییر و تبدیل نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نمایله که کو یا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث حدیث و نسخ کتاب بکتاب و لیکن ظاهر این حدیث است که نسخ کتاب بکتاب جایز نمیشود مگر مزاد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد فرموده باشد نه بر حنی یا این حدیث منسوخ است و الله اعلم * و حسن ابن عیمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدا یتنا یمنسح بعضها بعضا کتسخ القرآن * بد رستی که حدیثهای ما منسوخ نمیکند و اندک بعض آن بعض را همچو منسوخ کردن این قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کتسخ القرآن منسوخ کردن این احادیث باشد قرآن را هر چهار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد * و حسن ابی ثعلبة الجشنی * بضم خا و فتح شین منسوب است بیکدی از اجداد خود صاحب بیست نام او جزم نام پدر او ناسب مشهور شد بیکتیت و در نام او نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزد ل کرده در شام و وفات یافت در آن * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فی ارض * بدستیکه خدا ای تعالی فوض

در اشاعت کذب شریک شد در وزن بر می یافتم آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و یفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بر
 ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود ظن کذب کا فیسفت و بعض گفته اند بلکه با احتمال کذب
 و شک و شبهه در آن نیز رواه شد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق
 باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر علم
 جواز است و الله اعلم و گاه بین بلفظ جمع و تنجیه هر دو روایت است و بر تقلیر تنجیه مراد راوی و مروی عنه است * رواه مسلم
 * و عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بر الله به خير اي فقهه في الدين * کسی که مشغول باشد خدا را تعالی بوی نیکی و فقه
 میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و می کشاید دید و بصیرت او را تا درک می کند معانی کتاب و سنت
 را و میرسد به تحقیق مراد از آن فقط در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمد و بر علم با حکام عملیه * و انما
 انما قاسم والله يعطي * و نیستیم من مکر قسمت کنند و مخلص میل مد مر کرا مشغول و هر چه مستخوان از فقه و فهم در دین و غیر آن * متفق
 علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من لم يجد النعمان والنعمان والنعمان * مردمان
 گناه اند مانند گناه های طلا و نقره یعنی محتفوت اند در مکارم اخلاق و حسنات بر آن از او استعدا و جوهر و شرف ذات چنانکه
 گاه نیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا نکند و گاهی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و گاهی دیگر آهن
 و دیگر سرب و چونه و جز آن * خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام * نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که
 بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از اخیار قبایل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهای
 نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسندند میگردید بعد از آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمید و انعال گزیده از و بر وجود آید لیکن در
 جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغشور بود چنانکه طلا و نقره در کن بشاک مزوج و مخلوط میباشد و بعد از آمدن در اسلام و کلاختن
 در بویقه مجاهدت و ریاضت آن آرایش بدرخت و خالص شد و بنوعی علم و معرفت متورکشت و بهمان استعداد وجود مآثر و صفات
 بر اقران خود در دین فائق آمد و قول وی که فرمود * اذا فقهوا * وقتی که فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن
 شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف و تعجب و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و وی
 آن اعتبار را در او نهاده اند که وضع عالم بهتر از شریف جاهل * بیت * حافظ علم و ادب و رز که در حضرت شاه * هر که نیست
 ادب لا ینفعه خلد مت نبود * رواه مسلم * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا فی اثنتین * نیست
 حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد را بر روی نیک بودی در دین دو کس بودی و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو
 گردیدن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عیارت از قسیمی زوال نعمت غیر است جائز نبود
 مگر از مفلسان و ظالمان و تخصیص اعتبار باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اتمام و شرافت
 و فضیلت این دو صفت است که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس که آمدند * رجل اتاه الله مالا * اول مردی است که داد او را خدای
 تعالی مالی * فسلطه علی مملکت فی الحق * پس برکاشت وی تعالی آن مرد را بر مملکت کرد و در دین و عبادت و طاعت و فرموده
 خدا را احترام کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرئیات و مملکت بقتضیت این املاکه و تعجب بر املاک اشارت است بکمال جود یعنی
 باقی نماند از آن چیزی اما در حق و مرئیات * و رجل اتاه الله الحکمة * و مردیست دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را
 بمعنی علم دین و شریعت را * فهو یقضی بها و یعلمها * پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر
 روایات الا فی اثنتین آمد و بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور شد و توریشتی
 گفته که در ایب اول اوثق است * متفق علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مات
 الا انسان اتقطع عنه عمله * چون می میرد آدمی بر یله می شود و یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة
 و جز آن * الا من ثلثة * مگر از سه صفت یکی صلوة بر آن که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلها و خیرات جاریه

بحدوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید * اعلم ینتفع به * یا علمی که نفع گرفته میشود با آن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتماح نیز والله اعلم * اولی صالح بدعوله * یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از بن عالم چون فرزند از وی را بُیید و بوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است * رواه مسلم * و عذبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مؤمن کربة من کرب الدنيا * کسی که رهایی و آسایش دهد و در گرداند از مسلمانی اند و می را از اند و میهای دنیا چه جای اند و دین چنانکه کسی را بر کفر و معصیت آگاه کرده باشند * نفس الله عنه کربة من کرب يوم القيمة * در گرداند خدای تعالی از آن کس اند و را از اند و میهای آخرت * ومن یسر علی مجسر * و کسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه و می بر گردن وی افتاده و از ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان و ام را ادا کند یا اگر او را است از وی بنهی و ببخشد با مہلتی بدهد تا وقت آسانی * یسر الله علیه فی الدنيا والآخرة * آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت * ومن متر مسلما ستره الله فی الدنيا والآخرة * و کسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رها نکند او را بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت * والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه * و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد * ومن سلك طریقا یقایلنمس فیه علما * و کسی که برود راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگر چه اندک باشد یا مواد بطریق وجهی از رجوع و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل اتفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف * مهل الله له به طریقا الی الجنة * آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بحسب سلوک طریق علم طریقی بجمعی بهشت یعنی در آرد او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد * وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله * و فراهم نیابند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختار کرده باشند برای آنکه * یتلون کتاب الله * بخوانند قرآن را بطریق و در وظیفه مسجد یا غیر مسجد * و یتلوا سورته بینهم * و بخوانند آنرا بایکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرأت است و تلامس بایکدیگر خواندن و درست بضم و در است یکسر در اصل بمعنی ریاضت آید پس مبغیر مایل که هیچ قومی بتلاوت و در است قرآن در جای نه نشینند * الانزلت علیهم السکينة * مگر آنکه فرو دآید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهودات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفای نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات آلهی در وی طمانینت و رحمت است و باری ملائکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کنند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء الله تعالی * و غشینهم الرحمة * و می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت * و حفتهم الملائكة * و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان * و ذکرهم الله فیمن عنده * و یاد میکنند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد او یند یعنی ملائط از ملائکه که مقربان جناب قدس او یند از جهت مباحثات و مفاهات به بنلکان خود و التزام حجت بر ملائکه که در بشر بعضیان طعن میکردند * بیت * بزم و صل خود خواند یار در خلوت * کنون رقیب * حمل پیشه کو بسوزانز رشک * ومن بطأ به عمله لم یسع به نسبه * و کسیکه پس انداخت او را عمل او پیش نمی آرد او را نصب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند * بیت * بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه نلان ابن نلان چیزی نیست * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول الناس یقضی علیه يوم القيمة * بد رستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل * رجل استشهد * مردی است که کشته شده در راه خدا * ثانی به * پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی و نقل من * فخره نعمته * پس می شناساند الله تعالی آنمرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیحتر است بحسب روایت * فعرفها * پس میشناسد وی نعمت خدا را و احترام می کند بآن * فقال فاعلمت فیها * پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت * قال فالت فیک حتی استشهدت * میگوید آنمرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو آنکه کشته شدم در راه تو * قال کذب * میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردی خالص از برای رضای من * ولکنک قالت لان یقال جرعة * ولیکن کارزار کردی

برای ریای خلق و نام و آزار خود تا گفته شود فلان دلیل است * فقد قيل * پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی * ثم امر به فسب طی وجهه * پستمر امر کرده می شود فرشتگان را بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشید می شود * حتی البقی فی النار * تا آنکه انداخته می شود در آتش دوزخ * و رجل تعلم العلم * دیگر مردی که آموخت علم را * و علمه * و آموزانید آنرا * و قرأ القرآن * و خواند قرآنرا * فاتی به فخره نعمه فخرها * پس آورده می شود او را پس می شناساند او را خدای تعالی نعمتها را خود را پس می شناسد وی آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آید و همچنین در مابعد * قال فما عملت فیها * میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تودر شکر کناری آن نعمتها * قال تعلمت العلم و علمته و قرأت نیک القرآن * میگوید آن مرد آموختم علم را و آموزانیدم آنرا خواندم خالص از بهر رضای تو قرآنرا * فقال * پس میگوید وی تعالی * کذب و لکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم * دوزخ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم که تو عالمی * و قرأت القرآن لیقال انک قارئ و خواندی قرآنرا گفته شود که تو خواننده قرآنی * فقد قيل * پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا * ثم امر به فسب طی وجهه * پس امر کرده میشود بجهت وی پس کشید می شود در زمین پر روی وی * حتی البقی فی النار * تا آنکه انداخته می شود در آتش * و رجل و مع الله علیه * دیگر مردی که فراح کرد اید است خدای تعالی پر روی روزی را * و اعطاه من اصناف المال * و داده است او را از کوله گرنهای مال * کله * همه مال را * فاتی به فخره نعمه فخرها قل نما عملت فیها قل ماترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفق فیها لک * میگوید آن مرد لکداشتم هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو * قال کذب و لکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قيل ثم امر به فسب طی وجهه ثم البقی فی النار * از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و دراز تراست * و الا مسلم * و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا * بدر سنیکه خدای تعالی نیکی گیر دوبار نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن * ینترعه من العباد * که بکشد آنرا از دست بندگان و بار بستاند * و لکن یقبض العلم بقبض العلماء * ولیکن باز نمیگیرد علم را بامیران نیند علمها * حتی اذا لم یبق علما * تا آنکه چون باقی نکلند در دینند اندازد هیچ عالمی را در دین باقی نماند عالمی باقی نماند عالمی * انخذ الناس رؤسا جعلا * میگویند مردم سران قوم جاہلان را رزق ما بضم همزة و تنوین بر وزن فصول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤساء بفتح همزة و مد بر وزن فصاء جمع رؤیس بمعنی متر و لانتر * فستلوا * پس پرسید می شوند و استغنا نموده می شوند * فافتوا بغیر علم * پس فتوی فیل من یعلم و دانش * فضلوا و اضلوا * پس هم خود گمراه می شوند و هم دیگرانرا گمراه می کنند * متفق علیه و عن شقیق * از کبار تابعین و ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دریافتند ولیکن بشرف رایت مشرف نشد و گفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه در وی کسی است که دفع کرده می شود از اهل آن بانکس شقیق از ایشان است و بود وی رضی الله عنه مخصوص بابن مسعود و از کبار اصحاب وی * قال * گفت شقیق * کان عبد الله بن مسعود ینزل الناس فی کل خمیس * بود عبد الله بن مسعود دلت کبر میکرد و دین نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه * فقال له رجل * پس گفت مراد امری * یا ابا عبد الرحمن * کنیت عبد الله بن مسعود است * لوددت انک ذکر تنافی کل یوم * هر آینه دوست میدارم کاشکی تذکر میکردی تو مرا در هر روز * قال * گفت ابن مسعود * اما انه یمتیعی من ذلک * آگاه باش بدوستیکه شان این است که باز میآورد مرا از تذکره هر روز * انی اگر ان املکم * این که من ناخوش دارم که ملول گردانم شمارا * و انی اتخولکم بالوعظ * و در سبتیکه من گاه گاه در می یابم شمارا به پند گفتن در وقت نشاط و متقبل قبول و عدم ملال * کا کان رسول الله * چنانچه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یتخولنا بها * تمهل میکرد ما را بوعظ * متفاته السامة علینا * از جهت ترس ملائت بر ما متفق علیه * و یتخول بنیای معجمه و لا م بمعنی تعهل و تفعل است و تفعل در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن است چنانچه گویند فلان تفعل حال فلان میکند و بتخولنا بنون بیبای لا من نیز خوانند اند تخول و تشون هر دو یک معنی است و بعضی بتخولنا بنیای محله و لا من نیز روایت کرده اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند و روایت مشهور و معتبر که در صحاح آمده یتخولنا

اصحابی معجمه و لام * و حسن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا * و روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میکردانید آنرا سه بار * حتی تفهم عنه * تا فهم کرده معهود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالب این عادت شریف در غالب اوقات نزد اتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بوده باشد و الله اعلم و در لفظ کان محدثانرا سخن است مقرر و مشهور میان جمهور آنست که افاده درام و استموا را میکنند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعض متاخرین را در اینجا سخن است چند در بسیاری از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کلا بخفی علی المتتبع قند بر * و اذا اتی علی قوم فسلم علیهم * و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر هر قومی پس سلام میکرد بر ایشان * سلم علیهم ثلثا * سلام میداد بر ایشان سه کورت اینجا میگویند که مارا یا حادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس این حدیث را در توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استینان میگرد تا قوم را خبر شود و درون به طلبت و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و معنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت مبتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در اعتیان است که اگر یکبار و در بار اسلام گفتند و درون خطبلیند بار سوم باید گفت و اگر این بار هم تطلیلند میباید بر کشت مسنون اینچنین است * و اذا البخاری * و حسن ابی مسعود الانصاری * ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله ابن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظامی صحابه و ابو مسعود نام وی عقبه بن عمر و الانصاری وی نیز مشهور و بزرگ است * قال جاء رجل الى النبی * گفت ابو مسعود آمد مردی بصوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آمد * انه ابلع بی * بد رستی که بازمانده شتر من از میر ابلع بلفظ مجهول از ابلع و ابلع باز ماندن را حله از میر بجهت سحبتی یا کراتی بار * فاحملنی * پس سوار گردان مرا و شتری بد * فقال ما عملی * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعمت نزد من بشت یا چیزی که شتر بدان توان خرید و گزیده کرد * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله انا اذله علی من تحمله * من راه نمائی میکنم او را بر کسی که سوار گرداند او را و بد او را شتری * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعلم * کسی که راه نماید بر خیری پس مراد است مانند مزد کنند خیر و دلالت خیر در حکم خیر است و چون دلالت متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد * و رواه مسلم * و حسن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله * روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سمیت و حمائل صفات و کرام اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف هم میداد گفت بود یم مادر میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فبجاءه قوم حرا * پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برونه تن * محتایی النهار * کلیم پوش و نمار یکسرون جمع نمره بفتح نون و کسرمیم کلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب را میبانش * او العباء * شک را وی است که النمار گفت یا العبا گفت و عبا بفتح عین نیز نوعی از کلیم است * متقلی السیوف * شمشیر مادر کردن انداخته عامتهم من مضر * اکثر ایشان از قبیل مضر بودند بعد از ان مبالغه میکنند و میگویند * بل کلیم من مضر * بلکه نمه ایشان از مضر بودند * فتعمر وجه رسول الله * پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لکرای بهم من الفاقة * بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و حاجت مندی * بیت * من از بینوائی نیم روی زرد * غم بینوایان رخم زرد کرد * فلخل * پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه * ثم خرج * پیستر بر آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت * فامر بلال لا فاذن و اقام * پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر بر آورد پس اذان گفت و تکبیر بر آورد بلال * فضلی * پس نماز گزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ثم خطب * پیستر خطبه خواند * فقال * پس خواند این آیت را * یا ایها الناس اتقوا ربکم * ای مردمان تقوی کنید پروردگار خود را و پیر میزد از عذاب وی * الذی خلقکم من نفس واحدة * آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یکذات * الی آخر الآیه * تا آخر آیت که آخرش ایست * ان الله کان علیکم رقیبا * بد رستی که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صلوة ارحام است * و الآیه التي فی الحشر * و خواند آیت دیگر را که در سورة حشر است و در وی نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیت

این است که * انظر الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد * پیغمبر می فرماید خدا را و باینکه بتکرم نفس که چه پیش قدم کرده است برای قودای قیامت * تصلق رجل * در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر هر تعلق در گفته اند که بمعنی امر است چنانکه معیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تملق کند مرد * من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع من صاع تمره * از دینار خود از درهم خود از جامه خود از پیمانه خرمای خود هر چه بایلد و هر چه از دست بر آید * حتی قال ولربش تمرة * تا آنکه فرمود تملق کند اگر چه به نیم خرما باشد * قال * گفت جریر را وی حدیث * فجاء رجل من الانصار بصرة * پس آورد مردی از انصار همیانی را که * کادت که تعجز عنها * نزدیک بود که گفل دست وی بر نتواند داشت آنرا * بل قد عجزت * بلکه به تسبیح عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت * ثم تتابع الناس * بعد از آن پیامپی شدند مردم در آوردن صدقات * حتی رأیت کرمین من طعام و ثياب * تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی و جامهها و کرم بفتح کاف و بضم آن نیز آمله توده از طعام و جامی بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز * حتی رأیت وجه رسول الله * تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یتهلل * میدرخشد و روشن میگردد از خوشحالی * کانه مله صبة * گویا که روی مبارک او منجمه است این لفظ را در نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم هاء بنون بعد از وی و این را در معنی گفته اند یکی شکافی و کوفی که در کوفه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظریفی که در وی روغن تیل نکند اندازند و مقصود تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در صفا و روشنی صفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و صفائی روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و میس و وجه دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح هاء بعد از وی با ی موحده و مشهور همین وجه است و همین جزم کرده قاضی عیاض و آنرا در معنی گفته یکی نقره زرانند و در این ابلغ است در حسن وجه و اشراق آن درم چرم زرانند و تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * او برای بیان فضل مودی که اول آورد صوره را و بعد از وی دیگران متابعت او کردند * من سن فی الاسلام سنة حسنة * کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین معملانی راه و روش نیک را در مردم * فله اجرها و اجر من عمل بها من بعده * پس مراد است ثواب آن منت که بخود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی * من غیر ان یقتض من اجورهم شیء * بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی * و من سن فی الاسلام سنة سيئة * و کسیکه بنهاد و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد * کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان یقتض من او زارهم شیء * باشد بروی بارگناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی * رواه مسلم * شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب و السنة گذشته است * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقتل نفس ظالما الا کان علی ابن آدم الا ول کفل من دمها * کشته نمیشود هبه نفسی بظلم مکر که باشد بر پیر آدم که نخستین پیر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده * لانه اول من سن القتل * زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که بنهاد رسم قتل را در بنی آدم اشاعت است بقصه کشتن قابیل هایل را و آن مشهور است * متفق علیه و سند کر حدیث معویة * و زود باشد که ذکر کنیم حدیث معویة را که اولش اینست * لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الا ما شاء الله تعالی * در باب ثواب هذه الا مکه که آخرین ابواب این کتاب است * الفصل الثانی * عن کثیر بن قیس * رضی الله عنه * قال کنت جالساً مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق * روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابوالدرداء در مسجد دمشق بکسودال و فتح میم و کسر آن که پای تحت ملک شام است بنای دمشق بن کنعان * فجاء رجل فقال * پس آمد ابوالدرداء مردی پس گفت * یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول * بدرستی که من آمده ام تر از مدینه پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لحد یث بلغنی انک تحل ثوبه عن رسول الله * از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدی از آن از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما جئت لحاجة * نه آمده ام از جهت حاجتی دیگر * قال فانی سمعت رسول الله * گفت ابوالدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً * کسی که برود راهی را که طلب کند در وی علمی را از علوم دین * سلک الله به طریقاً من طرق الجنة * ببرد او را را خلی ای تعالی برای راهی از راههای بهشت

* وان الملا نسكة لتضع اجنتها رضى لطلب العلم * ویدرستیکه فرشتگان هر آینه می نهند باز و می خورند از اجنت و از امند طالب علم مطالب علم را وضع جناح کنایت است از لیس جانب و انقیاد و رجوع بر حجت و انعطاف و تمکین است که مراد کمترین نیدن باز و ها باشد بجبهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق و اصول بقرب حق تعالی است نمید و ل می دارد و خصوصاً طالب علمی که هائز احوال او موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است و طبعی گفته که مراد بوضع اجنته باز ماندن است از طیران و فرود آمدن بر ای امتناع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر طالبان قرآن مشهور بدان است و این رضع اجنته باز ماندن است در دنیا است و در آخرت یاد هر دو را الله اعلم * وان العالم لیستغفر له من فی السموات و من فی الارض * ویدرستیکه عالم هر آینه آموزش میشود و دعا می کند برای او هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه از زمینی نیز * و الحیتان فی جوف الماء * و آموزش میشوند عالم را ماهیان در میان آب بزیان جال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان به جرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه واقع شده است بهم بطرون و بهم بریز قون و بسبب در دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف اهل عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصور در منوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجبهت جزای چیزی که واصل میکرد از وی بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد که کنایه عالم مغفورا است بامتغفار اهل زمین و آسمان مر او را انشاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم * وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر النجوم * ویدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهارم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را با تمام که نور وی زمین را در گرفته است و چون فائده علم متجلی است و همه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائده وی لازم ذات او است و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجبهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت و رسالت صلی الله علیه و سلم که آفتاب عالم دین است بغایت مناسب است اگر گویند که عالم بی عبادت نشو اند بود و عالم بی عمل را نفع نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فراغ رهن موقتات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن مینماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فائده نشر علم و اشتغال بدان در دین اکثر و او فر و نفع آن مر خلائی را عامتر و شایسته است لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد * وان العلماء ورثة الانبیاء * ویدرستیکه علما وارثان پیغمبر اند که علم دین بوارثت از ایشان یافته اند و خود انبیاء را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود * وان الانبیاء هم یورثوا و اولادهم * ویدرستیکه پیغمبران وارثان نکر دانیله اند کسی را یعنی پس نکلانته اند بعد از خود بطریق ارث دینار و نفع در هم را و اما وارثان العلم * و نکلانته اند بارت مکر علم را * فمن اخذه اخذ بحظ وافر * پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آنرا گرفت نصیبی تمام را از دین و سعادت بنامراده آنست بآنکه هر که خواست تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نکرده باندکی ازان * رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و معاذ الترمذی قیس بن کثیر * و نام برده است ترمذی را و حدیث را قیس بن کثیر صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری آنرا نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده و در باب قیس بد آنکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده همان حدیث است که آمد و در طلب او آمد و بود یا تو طیه و تمهید است که در ملح طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشد این مراد احتمال گفته اند و الله اعلم * و حسن ابی امامة الباهلی قال ذکر لرسول الله * گفت ابو امامة باهلی که صحابیست و منسوب است بباهل بن اعصر که جد بلان اوست ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجلا * در مرد * محل معابد و الاخر عالم * یکی از ان دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرمیعه شد از حضرت وی کدام آینه افاضل تر است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم * فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر انبیاء و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است * ثم قال رسول الله * پستر گفت پیغمبر خدا

* صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته وامل السموات والارض حتى النملة في جحرها * يد رشتيكه خدا و فرشتگان و هر كسان
آسمانها و كسان زمين تا مورچه در سوراخ خود * و حتى الحوت * و تا ماهي در آب * ليصلون الى معلم الناس الخير * و رآينه درود
مي فرستند بر تعليم كنند * و مردم خير را يعني علم و حكمت را و در اين اشارت است بعلت تفضيل عالم بر عابد و اشارت است بآنكه مفضل
عالمی است كه تعليم ميكنند تا نعمت او متعدي گردد و افضل باشد از عبادت كه غير متعدي است * و رواه الترمذي * و روايت كرد ابن
حديث را بدين لفظ كه مثل كور شد ترمذي * و رواه الدارمي عن مكحول مرسل * و روايت كرد آقاي دارمي از مكحول شامي كه از كبار
تابعين و ثقات ايشا نسبت رافقه اهل شام است تا گفته اند كه علما چهار راند ابن المسيب بدينه و شعبي بكونه و جهم بصري به بصره
و مكحول بشام بطريق ارسال * و لم يذ كر رجلا * و ذكر نكر داري اين قصه را كه ذكر كرده شد بن مر آنحضرت راصلي الله عليه وسلم در مورد
* و قال * و آورد مكحول حديث را بدين عبارت كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * فضل العالم على العابد كفضلي على اناكم
ثم تلا هذه الآية * يستخرجون من آحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را كه * انما يشي الله من عباده العلماء * نهي ترسند خدا
را از بندگان وي مگر علما * و سر داخليد الی آخره * و ذكر كرد داري اين حديث را تا آخرش * و عن ابي سعيد الخدري * و مشافير
صحابه است پسر رسول بن مالك بن سنانا نسبت فقيه نبيل مكثر حديث است و از علما و فضلا و عقلاست و از اصحاب شجرة است اول مشاهير
خندق است مشهور شد به كنيت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس لكم تبع * گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
صحابه را كه مردمان ميرشا را كه يا اين منيع و بامن صحبت داشته و علم از من جوي و اعطيه گرفته ايد تابعان و پيروانند * و ان رجالا يا تو كنم
من اقطار الارض * و بد رستي كه مردمان خواهند آمد شمار از گرانهاي زمين عرب و عجم و اكثر تابعين از عجم اند و صحابه از عرب
* يتفقهون في الدين * و رجالا كه طلب ميكنند فقه و علم در دين چنانكه آيه كريمه ملولانقرمين كل فرقة منهم طائفة ليخفوهوا في الدين الآية ناطق
بدانست * فاذا توكم * بس چون بيايند مردم شمارا * فاستوصوا بهم خيرا * پس بكنيد بايشان نيكي را و تعليم كنيد ايشانرا علم دين و تحقيق
معني لفظ استيصا در شرح كرده شده است * و رواه الترمذي * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الحكمة *
و در روايتي كلمة الحكمة * و في رواية ضالة الحكم * و في رواية ضالة المؤمن مي فرمايد سخن علم و حكمت كم شد حكيم است يا كم شد مسلمانست
* فحيث وجدناها فهو حق بها * پس هر جا كه يافت و از هر كس كه يافت آن كلمه را پس آن حكيم سزاوار تر است بآن كلمه چنانكه کسی
كم شد خود را در دست هر كه يابد ميگيرد و هفتين حكيم از هر جا كه سخن دين بشنود قبول ميكند و عمل بدان ميكند و نظر بآن نميكنند
كه مردی فقير و حقير ميگوييد بعض بزكان گفته اند كه اگر يكی سخن حق از بايزيد بسطامي بشنود و همان سخن از ده خود بشنود و
قبول نكند متكبر باشد * بيت * مرد بايد كه پند بگيرد * و نوشت است پند بر ديوار * و نیز اين حديث دلالت دارد بر آن كه هر كه
كلامي بشنود و فهم نكند معني آن بايد كه پرساند آنرا ايكس كه اهل اوست و فقيه تر ازوست چنانكه هر كه كم شد بيايد سبيل او آنست كه
تقصص كند و بصاحب او برساند و بر آن كه منع علم از مستعد و اهل آن جائز نباشد چنانكه كم شد بيايد را منع آن از صاحبش درست نيست
و همچنانكه منع علم از اهل آن جائز نيست اعطای آن بنا اهل نیز روايت چنانكه در حديث ديكر بيايد * بيت * بي ادب را علم و فن آموختن *
دادن تبغي بدست راه زن * و اين حكم چنانكه با اختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف ميگردد با اختلاف انواع علم نیز مختلف شود
پس احكام شريعت كه متعلق بمعايلات ظاهر است عموما بهمه كس بدل او بايد كرد و حقائق و دقائق جز با اهل آن درميان نبايد نهاد
و ذكر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همين حكم دارد خصوصا در زمان ما كه در انكار و تردد بهانه طلب اند و در جواب حال
سائل نیز در نظر بايد داشت و جنيد را قنص سره گفته اند كه در كس نزد تو بيانند و از يك مسئله پرسند هر كدام را جواب ديكر كوي و بايد
كه جواب از يك مسئله يكي باشد اين جيبست فرمود الجواب على قدر السائل كلموا الناس على قدر عقولهم اين باشد * و رواه الترمذي و ابن
ماجة و قال الترمذي هذا حديث غريب و ابراهيم بن الفضل الرازي يضعف في الحديث * اين حديث را ترمذي و ابن ماجه روايت كرده
اند و ترمذي گفت اين حديث غريب است و ابراهيم بن فضل كه راوي اين حديث است ضعيف داشته مي شود در حديث * و عن ابن
عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * گفت ابن عباس كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقيه واحد اهل على الشيطان

من الف عابد * یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بقیه مردی است که داده شده است اورا فهم دزدین و تفتن مدارک و موارد آن پس وی مردیست که عارف است بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواطر و تمییز دران و اگر مراد عالم با حکام دین و شریعت و تفصیل آن از ما یجوز و ما لایجوز است پس لابد یروخند و خواهد بود از وقوع در محرمات و اقلش آنکه در استخفاف جمعیت و استخلال آن نشو اهدا نثار و کافرانها کشت بخلاف متعبد بیکه نه در درجه اوست درین دومعنی * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم * طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام الشافعی رحمه الله علیه و مسلم و مسلمة و مراد بعلم در اینجا علمی است که ضروری وقت مسلمانان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات وی و علم به نبوت رسول الله صلى الله عليه وسلم و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم با حکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر پیش از ان مرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق با حکام زن و شوی است واجب کرد و ولی غذا بلقیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفصیل آنست و هر طائفه حمل بر علمی کرده که مخصوص او است و صراط آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیست شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد * و راجع العلم عند غیر امله * و نهند علم نزد کسی که اهل آن نیست و تغلیط کنند * مر او را * که قتل الخنازیر الجور و اللغو و والد ص * همچو در کردن اندازند * خوکن است کوه و مر و رابد و طلا را * رواه ابن ماجه * و راجع است این حدیث را تا آخر ابن ماجه * و روی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم * و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم فريضة على كل مسلم * و قال هذا حديث متنه مشهور و اسناد ضعیف * و گفت بیهقی این حدیثی است که مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف است * و قدر وی من اوجه کله ضعیف * و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بر بچوة و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما تنگ نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعضی به بعضی قوی تر خواهد یافت و حدیث را بدین قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادة مذکور شده است در اینجا باید نکرست * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا تجتمعان في منافق * دو خصلت است که جمع نمیشوند در منافق * حسن سمت و لافقه فی الدین * یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه پس از ان استعاره کرد ند برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید و دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دربانان احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمان را تا جامع این دو صفت باشد و تغلیط و تشدید اسب و پرا تا در خلاف این دو صفت نیفتد * رواه الترمذی * و در بعض نسخ والد لاری نیز مذکور است * و عن انس * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع * کسی که بیرون آید از خانه برای طلب علم پس وی در راه خدا است و ثواب آن می یابد تا هنگام باز آمدن بشانه چنانکه کسی که بجهاد کفار بر آید تا باز آمدن در راه خدا است و در حج نیز همچنین گفته اند و اگر گفته شود که از اینجا معلوم گردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد و جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد و بعد از ان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود * رواه الترمذی و الدارمی * و عن شعبة * بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و فتح بای موحده * * الازدی * بفتح همزة و سکون زای صحا بیست روایت کرده است از وی پسر او عبد الله و از روایت است در کتاب العلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم كان كفارة لما مضى * هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره و مکنان را که گذشته است و پیش از کنش و وی را و آمرزید * شود هر چه پیش ازین کرده است از گناهان اکثر در امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میباشد چنانکه در وضو و نماز و امثال آن الادر حج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد و الله اعلم * رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث ضعيف الاسناد و ابوداود الراوی یضعف * ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داود که نام وی نقیص بن الحارث است از اصل کوته و فاضی همدا ن بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه

واین غیر ابوداؤد صاحب سنن است که از ثقات و کبار محدثین است * و حسن ابی سعید الشدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یجمعه * سیر نمیکرد مسلمان از شنیدن سخن تیک یعنی از علم * یعنی یکنون منتها الجنة * تا آنکه میباید عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباید و در دین خود بهشت میباید و در دین خود بهشت میباید و در دین خود بهشت میباید که از عالم ایمان میرود انشا الله تعالی و بقدر یافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبوندند یا وجو حصول مرتبه اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت است هر که مشغول است به علم اگر چه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست * و رواه الترمذی * و عن ابی هریره * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه * کمی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا * ثم کشفه * پستری پوشد آن علم را * الیوم القیمه بلجام من نار * کلام کرده می شود در دهان او آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نمیباید که بیلان کند آثار مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بتعلیم دین بود * و از احمد و ابوداؤد و الترمذی و رواه ابن ماجه عن انس * و عن کعب بن مالک * صحابی مشهور است از شعراء اسلام و یکی از ان سب تن که تغلف کرد از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطبق قرآن مجید است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لیتجار به العلماء * هر که طلب کند علم را تا مبادی کند علم را در تجارت و کلاهت و علم یعنی خود را بر سایر اهل علم و مباهات و مغالطه نماید بدان * اولی الامر به السفهاء * یا از برای آنکه تا جلال و نزاع کند جافان را و بخوردان را و در تنگ اندازد ایشان را * او یصرف به وجوه الناس الیه * یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بحوض خود و حاصل کنند از ایشان مال و جاه و صرف کنند آنرا در کار دنیا و شهوات نفس * ادخله الله النار * هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد در آرد او بهشتی تعالی در آتش دوزخ و اگر بجهت طبیعت شری از برای داعیه نفس باشد مغرور است و احتیاز از آن در حکم ناعقل و در این حکم نلرود چنانکه در حدیث آیند اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که متضمن حکمت است حادث گرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی بوجود آورد که تابی تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود نر زنده داعیه شهوت در مورد وزن آنریک که بی اختیار یک یک یکرمیل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعث بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الهی بصورت معین حال بنده گردد از آن نیز بر آرد تعلمنا العلم غیر الله فابی العلم ان یكون الله که فرموده اند این معنی دارد و سنن الله العانیة * و رواه الترمذی و ابن ماجه عن ابن عمر * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یتبعی به وجهه الله * کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی و رضای او تنبیه است بآنکه آنچه بوی وجهه الله تواند ابراد قنود و مرا نیست که آنرا در طلب متاع دنیا محقر گردانند * بیت * یار مغرورش بد دنیا که بسی سود نکرد * آنکه یوسف و یز و ناسر و بفر سخته برد * پیامراده آنست که اگر علمی باشد نه از علوم دین و آنرا وسیله دنیا سازند مثل موم نباشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم دنیایه مجرمه و مکروه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معارف و عرض و تقاضا و اتسام شعر جل بسیار مینمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم نه علوم دین را و طبیعتی مثل این سخن از بعضی از زهاد و علما نیز نقل کرده و الله اعلم * لا یعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا * بنا موزدان علم را مکرز برای این که بر من بسمب و وسیله این علم متاعی را از دنیا در یختاد لالت است بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الهی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا و اگر مشرب و مخلوط بران باشد و نیست عمل بر ترویج دین نیز دارد بر انداز آن ثواب نیز باید نعم از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و مزی باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتب راجع شده است ثبت بر * لم یجل عرف الجنة یوم القیمه * نیاید آنکس بوی بهشت را روز قیامت * یعنی ریحها * تفسیر عرف است که بفتح عین مهمله و سکون و راجع معنی بوی خوش آید و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد یا مقرر بیان و مختصان که باصلاح آن نه بینند و ابتداء به بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بنده کان را در مشرب بیاورد بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از موم و بخت آن مقام و موقوف راحت و بند و دلهای ایشان قوت گیرد پس این ششخص از این بوی خوش محروم باشد و بغلبه بخار معصیت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد * و رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نضر الله عبداً نضر بتقيد و تخفيف مردور و رایت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوب و بروی و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر و علو منزلت و زیادت بجهت و هر دو است در دنیا و آخرت میفرماید نضارت و دعا داخل ای تعالی بند را که * سمع مقالتی * شنید کلام مرا * فحفظها * پس یاد گرفت آنرا * و دعاها * و کرد آورد و نگاهداشت آنرا و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و تداوم کار * و اداها * و بکند آورد آنرا و برسانید یعنی بمردم همچنانکه شنید چنانکه امانت بعینها برسانند * و بزب حاکم فقه غیر فقیه * پس بسایر دارند فقه و یاد دارند آنرا که غیر فقیه است * و رب حامل فقه الی من هو افقه منه * و بسایر دارند فقه که فقیه است بنسب کسی که فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنید است برسانند تا آن کس که بوی میروساند مراد از آن بفهمد که این رساننده فهمیده است و این حل ین دلالت دارد بر آنکه نقل حل ین باللفظ باید و در نقل بالمعنی علماء و الاختلاف است مختار آن است که جایز است از کسی که عارف است بموارد کلمات و خواص تراکیب و عبارات و حاذق است بمعرفت مغنیات مقام و اسرار و نکات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینم که کتب احادیث از کتب سنی و غیر هائیکند ین متفق اند و الفاظ آن مختلف است * ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم * سه خصلت است که گینه و عدالت نمیکند یا خیانت نور زد دل مسلمان در حالتی که برین سه خصلت است لایغل را بچند نوع خوانند اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقل یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از غلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیاده تحقیقی است که در شرح مذکور است آن سه خصلت کدام است یکی * اخلاص العمل لله * خالص کردن ایدن عمل برای خدا که در آن نظر بر سعه و ریا نباشد بلکه قطعاً ملاحظه غرض و عوض نبود * و النصیحه للمسلمین * دهم خیر خواهی و خیر اندیشی مومسلما نادر و امداد و اعانت کردن ایشانرا * و لزوم جماعتهم * دهم لازم گرفتن جماعت مسلمانانرا و پیروان نیقندن از آن * فان دعوتهم تحیط من وراءهم * زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میکشد کسی را که و رای ایشانست و راء بالمعنی پس و پیش هر دو آید و این علت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن مرد و روایت است و وجه ربط این کلام بمعنی ثلث لایغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبداً آنست که چون ترغیب کرد بر ادای آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مومسلمانانرا و لزوم جماعت مسلمانان نبود ادای مذکور حصول نکیرد و اتمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود ادای همین کلام است که جامع است تعظیم لام الله و الشفقه علی خلق الله را فافهم * رواه الشافعی و البیهقی فی المثل خل * روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مخرج که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود * و رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی و ابن عسیر بن ثابت * و روایت کرده اند آنرا این پنجکس از زویل بن ثابت * الا ان الترمذی و ابوداؤد لم یثبوت لایغل علیهن الی آخره * مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام اخیر را که ثلث لایغل علیهن الی آخره است * و ابن مسعود قال سمعت رسول الله * ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم بقول * میکفت * نضر الله امرأ سمع منا شیئاً فبلغه کاسمه * و تواتر کردند خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آنرا همچنانکه شنید آنرا * فرب مبلغ أوعى له من جامع * پس بسا کسیکه رسانیده شک بود حدیث نگاه دارند و تر و تم فهم کنند تر است آنرا از شنونده مال بمعنی این حدیث هم مضمون حدیث سابق است با اندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است * رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه الدارمی عن ابی الدرداء * و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی فرضا هیچ فائده نبودی جز امید واری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم پس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الحدیث عني الاما علمتم * پر همیز کنید حدیث کردن از من مگر چیزی را که میدانید یقیناً یا بطن غالب که از من است تا در روطه دروغ بر بستان بر من نیفتید * فمن کذب علی متعمداً فلیتموه مقعد من النار * پس کسیکه دروغ بر بند بر من دید و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش در زخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت * رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن مسعود و جابر و لم یثبوت * و ذکر نکرد این ماجه این کلام را که * اتقوا الحدیث عني الاما علمتم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امن فی القرآن برأیه فلیتموه مقعد من النار * کسیکه بگوید در تفسیر قرآن

برای عقل و قیاس خودی آنکه مستندی از نقل داشته باشد پس باید که بکبر دجای نشست خود را از آتش دوزخ * و فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است * من قال فی القرآن بغیر علم * کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم * نالیتبوء مقعدا من النار و الا الترمذی * و عن جنید * بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابوذر غفاری است ولیکن غالب ذکر وی بکنیت اوست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است و جنید بن عبد الله بجلي نیز صحابیست که حسن بصری رحمتی بن سیرین از وی روایت دارند و جنید ب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشهور آنست که وی علیمی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قشیری است تا درین حدیث کلام یکی ازین سه مراد است والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال فی القرآن برأيه فاصاب قتل اخطاء * هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در باید حق را پس بتستقیق خطا کرد یعنی اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این بر عکس حال مجتهد است که اگر چه خطا کند بر صواب است بمعنی نیل اجر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد مجمل آنکه تفسیر است و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است اینمعنی چیز بتقل از آئمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قرآنین شرع درست است والله اعلم * رواه الترمذی و ابو داود * و حسن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المراء * بکسر میم و صل و د * فی القرآن کفر * جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزد یک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد دبراء در اینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد * رواه احمد و ابو داود * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد * * ضمیر جمله یا راجع است بعمر بن شعيب یا ابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است * قال سمع النبي صلى الله عليه وسلم قومًا يتدلون في القرآن * کفت عمرو بن شعيب از پدرش از جد که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تلافیع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع می نمودند در آن * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * انما هلك من كان قبلكم بهذا * هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که * ضربوا کتاب الله بعضه ببعض * زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض به پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمییز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی لؤل انسب است بقول او که فرمود * و انما نزل کتاب الله یصلق بعضه بعضا * و فرود نیامد است کتاب خدا مگر آنکه تضلیق میکند بعض او بعض را * فلا تکلوا بعضه ببعض * پس نکند بعض آنرا ببعض * فما علمتم منه فقولوا * پس آنچه بداند این کتاب خدا را و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید * و ما یجهلکم فکفوا * الی عالمه * و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا باین آیت * یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد * رواه احمد و ابن ماجه * و عن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف * فرود فرستاده شد است قرآن بر هفت حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که درین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست اکثر بر آنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بوضاحت بوده اند و آن لغت قریش و طي و هوازن و اهل یمن و ثقیف و مدیله و بنی تمیم است آورده اند اهل که قرآن نازل شد بلغت قریش آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت انما س کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بشنوائد و همچنین میخواندند تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضي الله عنه مصاحف متعلیه بنویساید و بعد از اسلام بر ستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت با امر ای بگو و صواب و عمر فاروق رضي الله عنه بجمع کرده بود و امر نکرد بحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک و متفق شدند بر آن صحابه و یاقی مانند بعد از ایشان تا بر حید بقرآن سبع یا سانیله متخله و یاقی مانند اختلافی که درین لغت مقرر بود از ادغام و امل و وقف و بجز آن از آنچه میان این قراغه سید اختیار و ترجیح مختلف افتاده است

و بعض کویند که مراد بحر و ف سبع قراءات سبعة است که همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و بر همه احکام قرآنیت از صحت صلوة و حرمت مس محلات و جنب و امثال آن مترتب است و بعضی بفتح معانی مراد داشته اند که قرآن بران مشتمل است از امر و نهي و قصص و امثال و وعظ و وعده و وعید و بعضی بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعید و وعید تفسیر کرده اند و بعضی کویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است و عرب هفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا که این عددیست که قاعدۀ زمان و مکان بر آنست کذا قالوا الله اعلم * لکل آية منها ظهیر و بطن * مراد آیتی را از آن حرف سبعة که قرآن بران منزل است و در بعض نسخ لکل آية منه و این ظاهر تر است و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی هر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان می فهمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی بر آن مطلع اند یا مراد بظاهر آنچه بیان میکنند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینمایند آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بر روایت است و تاویل آنچه متعلق بر ادب است و بعضی کویند مراد بظاهر ایمان آوردن است بدان و به بطن عمل کردن بدان یا مراد بظاهر قراءت و تلاوت است و به بطن تفهیم و تدبر بظاهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر و اخبار است و در باطن اعتبار * و لکل حد مطلع * بضم میم و فتح طای مشددة جای یلند که بران برآیند و بر پایان وی مطلع شوند و حل بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یک از ظاهر و بطن را حدی و نهایتی است و هر حد و نهایت را مقامی است که به ترقی و صعود بران مقام اطلاعی واقع میشود و بران حد و نهایت پس مطلع ظاهر تعلم عربیت است و علوم میکه ظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معروفات اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاهر و عمل بمقتضای آن و ترکیه نفس و تصفیة قلب و تجلیه روح و تخلیه سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است * بیت * جمال شامل قرآن نقاب انکاء بکشاید * که دار الملک ایمان را بیاید خالی از غوغا * و بعضی گفته اند که مراد بحل احکام شرع است که تعیین نموده و حل فرموده است و هر یک از احکام از امور موضوعی است که بدان اطلاع افتد و هر حکم و تمامه آن حد و در احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر هر حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم و علما و ادران طبقات و منازل و مقامات است بعضی افوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی و ارجح است و الله اعلم * رواه فی شرح السنة * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم ثلثة * علم اصول دین و شریعت سه است * آية مسکمة * یکی آیتی که محکم است اشارت بکنان الله است و تخصیص بآیت مسکمه بجهت آن است که آن ام الکتاب و اصل است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هر چه جز او است از متشابهات محمول بران است و علم میکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان * و سنة قائمة * یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسناد آن * و فريضة عادلة * یا فريضة ایست که مثل عدل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از ان و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از ان بفريضة کردن تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس * و ما کن سوی ذلک فهو فضل * و هر چه که هست از مراد علوم جز این پس آن فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در مالا یعنی و آنچه خیر نیست در وی و فضول کسی که مشغول باشد بمالا یعنی * بیت * هر چه قال الله و نه قال الرسول * فضله باشد فضل میخواند ای فضول * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن عوف بن مالك الا شجعي * صحابیست اول مشاهد او خیر است و بودیای روایت اشجع روز فتح مکه شد که شام را و روات یافت در وی سنة ثلث و سبعین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یقصر * اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان است و قصه مشتق است از ان و قاص کسیکه قصه را بر وجهی که هست بگوید و بنویسند و بمعنی و عطا کردن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص را عطا را کویند و مراد اینجا این معنی است میگردانید که قصه نمیشخواند و وعظ نمیگوید * الا امیر * مگر خاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشانرا از اخبار و ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پند یز شوند * او مامور * یا کسی که امر کرده است او را حاکم و مامور و مجاز است از پیش وی پس حکم او حکم امیر است * او مشتال * یا مردی متکبر معجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوی را میبکشد و تصدیر میجوید و مشتال بنشای معجبه است و در بعضی روایات مشتال بمعمله نیز آبله از حمله و بعضی این روایت را اصح و اولی داشته اند و الله اعلم و درین زجر است از قص و وعظ بی این امام زیرا که امام دانا تراست بمصالح

وعیت و مهر بران تراست برایشان و اگر خود نگویید پیدا کند از میان علما کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و از اینجا استنباط میتوان کرد که قصد ربو سجادۀ مشیخت بر ای و عطا و ارشاد و هدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضی از اشخاص گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است که مقروض است با مرابم و بهر که ناگیا و باشد * رواد بود آورد و رواه

الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده و فی رواية و مرآه * و در روایت دارمی او مرآه آمد بمعنی ریا و رزند * بدل * لفظ او مختل * که در روایت بود آورد واقع شده * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افتى بغیر علم * کسی که فتوی دهد بی علم * کن اثمه ملی من افتا * باشد کناه او هر کورن کسی که استفتا نمود و پرسید از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است ارشاد اما اگر عمداً با وجود مردی دیگر علم از وی پرسید با شد پس برین وجه خدا بمعنی اسغفتا باشد و این بر تفضل نیز است که افتی اول بر لفظ معلوم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانند و آنکه بمعنی این شود که هر که فتوی داد و شد بی علم باشد کناه او هر کسی که فتوی داد است او را و این معنی ظاهر تراست * و من اشار ملی اخیه * و کسی که او را در خود را که مشورت کرد است با وی و مصلحت طلبیده * با مر یعلم ان الرشد فی غیره * بکاری که میکند که صلاح کار وی و حرز آن کار است * فقد خاله * پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی دارد * رواد بود آورد * و عن معاوية قال ان النبی * گفت معاویه که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نهی عن الا غلوطات * نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزة و سکون غین و غلوطه بی همزة نیز آمد کلامی که در غلط انداخته شود کسی را بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمندگی ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهیج فتنه و شر و موجب عداوت و ایند آورد حرام است و بعض گفته اند که اگر بطریق جز او مکافات باشد چنانکه دیگر برادر مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را دران بیند از حکم جزاء سیئة سیئة مثل اجازت است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس هارون رشید کرد و الله اعلم * رواد بود آورد * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا الغرائض و القرآن * پیامو زید غرائض را و قرآنرا * و علموا الناس * و پیامو زانین مردم را * فانی مقبوض * زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بغرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابلۀ قرآن واقع شده مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع شده است و بعضی از غرائض علم موارد داشته اند * رواد الترمذی * و عن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله * گفت ابوالدرداء بودیم ما با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فشنخص ببصرة الى السماء * پس برداشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چشم مبارک خود را بسوی آسمان و تیز دید بجاناب آن کویا که منتظر و حی شد که فرو د آید پس و حی آمد با قتراب اجل وی صلى الله عليه وسلم * ثم قال هذا اوان یخلس فیہ العلم من الناس * پستر گفت این وقت آن است که در ر بوده شود در وی علم و وحی از مردم * حتی لا یقدر و امنه علی شیء * تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز * رواد الترمذی * و عن ابی هريرة رواية * آمده است از ابی هريرة بطریق روایت زاین عبارت از رفع حدیث است اینجا آنکه گویند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ولیکن چون راوی ابی هريرة را یقین نیست بآنکه وی این لفظ گفته بجای وی لفظ رواية آورد مقصود آنست که روایت کرد ابو هريرة از آن حضرت صلى الله عليه وسلم که فرمود * یوشک ان یضرب الناس اکیاد الابل * نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر و طول سفر * یطلبون العلم * در حالیکه طلب میکنند علم را * فلا یجدون احد الا علم من عالم المینة * پس نیا بند هیچیکی را دانا تر از عالم مدینه مطهره * رواد الترمذی و فی جامعه * و مذکور است در جامع ترمذی که * قال ابن عیینة انه مالک بن انس * گفت سفیان ابن عیینة که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است * و من له عن عبد الرزاق * و مانند ابن مخنف ابن عیینة منقول است از عبد الرزاق که از کبار مشایخ ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفته که از عالم مدینه امام مالک مراد است * قال اسحق بن موهی * گفت اسحق بن موهی که از اشخاص گردان سفیان بن عیینة است * و سمعت ابن عیینة انه قال هو العمري الزاهد * و شنیدم ابی عیینة را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود

بود از اولاد عمرو بن الخطاب * واسمه * ونام عمرو زاهد * عبد العزیز بن عبد الله * پس نقل از ابن عیینہ مختلف آمد ترمذی و
 صبد الرزاق آپندان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحق بن موسی نقل کرد که عمرو زاهد را گفت و نام عمرو زاهد که
 مشهور است عبد الله بن عمرو بن حفص بن عاصم بن عمرو بن الخطاب است و کلام در اینجا شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده
 نمائند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینه یقین را مجال تنگ است هر کس با اعتقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان
 خود حدیث و فقه و اجتهاد را مامیت ممتاز بود و باین بلد * مطیبه خصوصیتی و ارتباطی و ملازمتی خاص داشت مظهر آن هست که
 توان بر وی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی و پس و پیش از وی درین بلد * در اکتاف عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که
 خارج از حد علم و حصر باشند و ظاهر آنست و الله اعلم که مصدق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر
 و مقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد کذا قیل و این قول اقرب است بصواب و الله اعلم * و عنه * و هم
 از ابی هریره روایت است که گفت * فیما علم * و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خوانده
 * عن رسول الله * در آنچه میند انهم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * این حدیث است که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 * ان الله * بدستیکه خدای * عزوجل بیعت * می برانگیزد و پیدا میکند * لهذه الامة * برای نفع این امت و تقویت و تأیید دین وی * صلی الله علیه و سلم
 کل مائه سنة * هر ستمانی هر صلصال * من یجد دلهادینا * کسی را که نه میگرداند و تازه می سازد برای این امت دین او را * رواه ابو داود *
 بد آنکه اکثر مردم از این حدیث چنان فهمیدند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و
 نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلائی کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائه اولی فلان بود و در
 مائه دوم فلان و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواهد یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع
 و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه شامل است ملوک و امرا و قرا و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نسو و ارباب سیر و تواریح و
 و اغنیاء و استخیا که اموال و اشیا ابر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را که بوجود
 ایشان قوتی و کمالی و رواجی در دین پیدا آید انتهای و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یک زمان در هر شهری یکی یا جماعه
 پیدا شوند باین صفت در زبانش و الله اعلم * عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب است
 بعذرة بن سعد که پدر قبیلہ است از خزاعه * قال قال رسول الله * گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم یجئ من هذا العلم * بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را * من کل خلف عدوله * از هر
 جماعت پس آیند * از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند * ینفرون عنه تشریف الغالین * در میگردند و میرانند از علم تغییر
 از حد در گذارند کن در امور دین و اوتخیر و تبدیل حق بباطل بتغییر در لغز یا در معنی * و انتحال المبطلین * و در میگردند دروغ
 بر بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزی که از ان دیگری است بر افسان خود بدروغ از شعری یا توری و اینچنین کنایت از کذب
 است * و تاریل الجاهلین * و در میگردند تاریل جاهلان را که بی علم و دانش آیات و احادیث را تاریل کنند و از ظاهر بگردانند * رواه
 البیهقی فی کتاب المدخل مرسل * روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال * من حدیث بقیة
 بن الولید * که کثیر الروایت است از مجتهدان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است و ما موم و لیکن مذلس
 بود مائت و تسعین و مائه * عن معاذ بن رفاعه * در اکثر نسخ مشکوٰۃ اینچنین واقع شده است و صحیح معان بن رفاعه بنون مکان ذال
 و در وی نیز اختلاف است بعض ارا ثقه گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذمعی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن
 الولید که از وی روایت میکند معان است بنون * عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * و در اصل کتاب در اینجا بیاض است از رواة البیهقی تا قول
 ابر العذری * و منکر حدیث جابر * و نزد یک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است * و انما شفاه العی السوال
 نیست شفای جهل و در ماندگی بسختی مکرر شنیدن از علما * فی باب التیمم * در باب تیمم * ان شاء الله تعالی * * الفصل الثالث *
 * عن الحسن بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جاء الموت وهو یطلب العلم * کسی که بمیال از راه موت و حال آنست که وی

طلب میکند علم را * تسبیح به الاملام * نازند * گرداند و قوی و تازنده گرداند بآن علم دین مسلمانی را نه برای آنکه حاصل کنند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفعانی را * نهینه و بمن النبیین درجه واحده فی الجنة * پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت و این مبالغه است در قرب از حضرت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد در چهار مواضع * رواه الدارمی * رحمه مرعی * و هم از حسن است بطریق ارسال * قال مثل رسول الله * گفت پر هیئت شد پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم عن رجلیں * از حال دو مرد که * کانانی بنی اسرائیل * بودند در بنی اسرائیل * احدی هما کان عالما یضای المكتوبة * یکی از آن دو مرد بود عالم که میگرد نماز فرض را * ثم یجلس فیعلم الناس الخیر * میترمی نشیبت پس می آموزد مردم را علم * والاخر یصوم النهار ویقوم اللیل * و مرد دیگر روزه میداشت و روز را و بینداری بود و نماز میکرد در شب و روز نیز عالم است کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بعبادت می کند نه بنشر علم و تعلیم آن * ایها افضل * پر هیئت شد از آنحضرت صلى الله علیه و سلم که کلام یکی ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یا بنده تر است * قال رسول الله صلى الله علیه و سلم فضل هذا العالم الذی یضای المكتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر * زیادت ثواب این مرد عالم که جفتش این است که میگرد نماز فرض را میترمی نشیبت و تعلیم میکند مردم را علم * علی العالم الذی یصوم النهار ویقوم اللیل * بران مرد عالم که روزه میداشت روز را و نماز میکرد در شب * کفای علی ادناکم * همی فضل من است بر مردی که ادنی و است پایه تر است از شما * رواه الدارمی * وعن علی * رضي الله عنه * قال قل رسول الله صلى الله علیه و سلم نعم الرجل الفقیه فی الدین * نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است با حکام آن و متعظان است در آن * ان احتجج الیه نفع * اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بیوفائند رسانند مردم را * وان استغنی عنه اغنی نفسه * و اگر بی نیازی کرده شود داری بی نیازی گرداند خود را از ایشان * رواه رزین * حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نکند خود را بهیچ خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نکرد در مطلقا ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بیو چنانکه عالم دیگر نباشد که افاده علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و دفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نه نمایند بی نیاز گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولی و بشکست علم و بمطالعه کتب دینی و تصنیف و نشر علم باین طریق فائزیم * وعن عکرمه * مولای ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بر است از اهل مغرب شعبی گفت همی کس را ندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقة است و بعض مردم را در اختلاف است و بیاری گفته که نیتیم همی یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتیاج میکرد به عکرمه هات سبعة و مائة * ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة * روایت می کند که گفت ابن عباس او را مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار * فان ابیت فمر تین * و اگر ابایی آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بران میخواستی پس حدیث کن در هفته دو بار * فان اکثر ثلث مرات * و اگر بسیار میخواستی پس حدیث کن سه بار و زیادت از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را * ولا تمثل الناس هذا القرآن * و ملول میباز و دستور میباز مردم را ازین قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق دران مظلوم است * ولا الغینک تأتي للقوم و هم فی حدیث من حدیثکم * روایت که نمایم من ترا برین حالت که بیای می مردم را از آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود داشتند * فقیص علیهم * پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ کوئی * فتقطع علیهم حدیثکم * پس بمری بر ایشان سخن ایشان را * فتعلمهم * پس این سبب آن کرد که ملول گردانی ایشان را * و لکن انصت * ولیکن خاموش بشنید * فاذا امرک * پس وقتی که بفرماند و التماس نماید تا تو حدیث کن * فیلثمهم و هم یستهنون * پس حدیث کن این را بران حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث تر و لغوا سخن دنیا باشد که مردم در آیدند یا سخنی دین اگر سخن دین باشد قطع آن بمنسبت نبود و اگر سخن دنیا است شایک که بیکم بشنود گذشتن از آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را خوش شمارند و در اتم اقتند و عیبست دین نه ندی یارب مکر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس بهیچن قویب ایشان را از آن سخن برآرد و نظیر مصلحت وقت نباید داشت و آنچه ابن عباس فرموده است بیکم غالب و نظیر بظاهر فرموده است رضی الله عنہم و در آن روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است * و انظر السیخ من اهل غاء و قراک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب ذهاب خشوع سخن دین بوده است * و انظر السیخ من اهل غاء و قراک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب ذهاب خشوع

و تخرج کرده * فاجتنبه * پس پرهیز کن و نکو شو از آن * فانی علیه السلام رحمتی که من دریافته ام پیغمبر خلیا را * صلی الله علیه و سلم و اصحابه * ریا را * لا یفعلون ذلك * نمی کردند هیچ را در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه ماثوره از جمیع بنی تکلف آمده است چنانکه در بعضی مواضع موزون نیز انتاده است بی قصی و اراده * و رواه البخاری * و عن واثله بنی مثله * بن الاسقع * بعین مهمله و قاف صحاحیست اسلام آورده در منکا میکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجهیز جیش تبرک میکرد از اهل صفه بودند زول کرد بعصره بعد از آن بشام رفت و به بیت المقدس صلح حال عمر یادت و بعضی گفته اند نبود و میشت رضى الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب العلم یادر که * کسی که بخواهد علم دین را پس دریابد آنرا * کان له کفلا من الاجر * باشد مرار را در نصیب از اجر و ثواب یکی اجور طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس که دیگر آنرا خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد * فان لم یدر که کان له کفل من الاجر * پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد مرار را یک نصیب از ثواب بر مرتعد یو در طلب علم باید بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است * بیت * کرچه نتوان بدهست ره بردن * شرطیاریست در طلب مردن * مقصود جامی از طلبم گفته که چیست * مقصود او همین که دهد جان درین طلب * رواه الدارمی * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ما یلتحق المؤمن من عمله و حسنة بعد موته * بدستیکه از آنچه می پیرند دو میرسد معلومان را از ثواب کورداری و نیکبای وی * پس از مرک وی * علما علیه و نشره * علمی است که دانست آنرا و پراکنده ساخت آنرا و در بعضی نسخ علمه به تشدید آمده و درین وجه و نشره تفسیر و بیان او است یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست * و ولله الصلوات * و فرزند نیک کردار که گذشت او را بعد از خود * او مصحفا و رتبه * بتشدید ریا مصحفی که بارت گذشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود * او معجل ابنا * یا معجلی که بر آوردار * او بینا لابن السبیل بناه * یا خانه که برای مسافران بنا کرد آنرا * انهر الاجر له * یا جویی که روان ساخت آنرا * اصدقة اخرجه من ماله فی صفة و حیوة * یا صلته که بیرون آورد آنرا از مال خود در تند رستی خود و حیات خود اگر چه تند رست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد * نتیجه من بعد موته * میپیرند و میرسد ثواب این چیزها آن معلما نرا بعد از مردن مگر آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق است بخصوص صلته بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصلته است و معنی او آنست که آن صلته باقیماند بعد از موت وی تا داخل صدفه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که آنچه یا قیامند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقه جاریه و اینجا مفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد هم داخل صدفه جاریه است * رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت عائشه شنیدم آن حضرت را صلی الله علیه و سلم * يقول * میگفت * ان الله عز وجل اوحى الي انه من سلك مسلکا فی طلب العلم * بدستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر که برود راهی را و پیش گیرد طریقی را در طلب علم * سهل له طریق الجنة * آسان گردانم راه را را راه بهشت را * و من سلبت کرسیه * و هر که بر بلیم و دور گردانم مرد و چشم او را * اثبته علیهما الجنة * جزا و ثواب دهم او را در مقابله مرد و چشم بهشت را کرمه مرعوشرف را که در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم انداده * و فضل فی علم خیر من فضل فی عیادة * و زیادت در علم اگر چه اندک باشد بهتر است از زیادت در عبادت اگر چه بسیار بود * و ملاک الدین الورع * و قوام نظام کارخانه دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبه ورع بالاتر است از تقوی تعوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از شبهه و باصلاح بعض تقوی کامل تر و تمام تر است از ورع و صحیح آنست که مرد و بیک معنی است * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها * درس گفتن علم و خواندن بایک یک و است و تحقیق و مذاکرة کردن علم یکسان است از شب بهتر است از روزه کردن دین تمام شب و نماز گزاردن در آن احیای لیل دو معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را گویا که شبی که در وی پرنخیزند و نماز نکنند در آن مرده است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میگردد دیگر زنده گردانیدن نفس خود را در شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است * رواه الدارمی * و عن عبد الله بن عمر بن رسول الله * رواه ابی است از عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم

مر مجلسین فی مسجد * کذا شعبد و مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دوجا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بد عامشغول بودند و جماعت دیگر بمذکره علم * فقال کلاما علی خیر * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل هر دو مجلس را هزدو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک میکنند * و احد هما افضل من صاحبه * و لیکن یکی از آن دو اهل مجلس فاضل تر و بهتر از دیگر است * اما هو لاء فیک عون الله ویر غمون الیه * اما این جماعت که مشغول اند بن عاپس میشود اندک خدای تعالی را و رغبت می کنند بسوی او و او امید دارد از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعی ایشان در مشیت حق است * فان شاء اعطاهم * پس اگر میخواهد اهل مجلس را ببلعای ایشان * و ان شاء منعهم * و اگر میخواهد اهل مجلس را منع میکند و نمیداند * اما هو لاء فیتعلمون الفقه او العلم و یعلمون الجاهل * و اما این طائفه دیگر که مشغول بمذکره علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را * و این است و منی آموزانند جاهل را فائده ایشان نقل است و متعدی بغیر * فهم افضل * پس ایشان فاضل تر اند از جماعت اول * و انما بعثت معلما * و فرمود من برا نیکخته نشده ام و فرستاده نشده ام مگر آموزاننده علم و تعلیم کننده آنرا * فجلس فیهم * پس بنشست در میان این قوم که مذکره علم میکردند بالاتر ازین چه فضیلت باشد که سرور انبیاء صلی الله علیه و سلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد * بیت * کذا یان را ازین معنی خبر نیست * که سلطان جهان بامامت امروز * و رواه الدارمی * و عن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حد العلم الذی اءا بلغه الرجل کان فقیها * پس سیده شن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چیست نهایت و مرتبه علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در حد فقه آید و ثواب ایشان بیابان * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینیا * کسب که یاد کرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفتند که مرد مقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان اگر چه یادندان داشته باشد و معانی آن تفهیم * بعثه الله فقیها * بر انکیز داور خدای تعالی روز قیامت و زمره فقهها * و کنت له یوم القیمه شافعا و شهیدا * و باشم من مزار و روز قیامت شفاعت کنند مرگنا هان او را و گواهی دهند بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف از بعینیات تصنیف کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین است * و حسن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل تدرون من اجود جودا * آیا می دریا بدید کیست نیکتر و سوره ترو و سنده ترازوی جود و کرم * قالوا الله و رسوله اعلم * گفتند صحابه خدا و رسول خدا فانا تراست بدان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * الله اجود جودا * خدای تعالی کامل تر و بزرگ تر است از روی جود از هر که غیر اوست * ثم انا جود بنی آدم * بعد از حق تعالی من جواد ترم از میان آدمیان * و اجوده من بعدی * و جواد ترین نوع انسان و در بعض نسخ اجود هم یعنی جواد ترین بنی آدم * و رجل علی علمه فاشرة * مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز و الله اعلم * یا تی یوم القیمه امیرا و حله * می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند * و قال امة واحدة * شک راوی است که بجای امیرا و حله امة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم کان امة مقصود آنکه معزز و مکرّم باشد میان خلایق و با شوق و وحشت آید در آن روز * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال منهم من لایشبعان * و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حریص سیر نمیشوند * منهم فی العلم * یکی حریص در علم * لایشبع منه * سیر نمیشود از تحصیل علم هر چند بیشتر حاصل میکند متعش تر میگردد * و منهم فی الدنیا لایشبع منها * و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیکرد از آن * و روى البیهقی الاحادیث الثلاثة فی شعب الایمان * روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دوازدهمین بیهقی در کتاب شعب الایمان * قال * و کفت بیهقی که * قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء * گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرد * هذا متن مشهور فیما بین الناس * متن این حدیث مشهور است میان مردم * و لیس له اسناد صحیح * نیست مر او را ائمه و صحیح امام نووی در اول اربعین خود گفته که

این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعضی بعضی قوت پذیرفته و اتفاق دارند بر جزا عمل بحلیت ضعیف و فضائل اعمال خصوصاً که ائمه کبار آنرا تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند * و عن عون * بنون * تابعی * زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکنند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکنند از وی زهری و ابوحنیفه * قال قال عبد الله بن مسعود من هو من لا يشبعان صاحب العلم صاحب الدنيا * و حریص سیر نمی شوند اهل علم و اهل دنیا * ولا يستویان * و برا بر نیستند این دو حریص در قل و در مرتبه * اما صاحب العلم فیزداد رضى الرحمن * اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مرخصی مهربان * اما صاحب الدنيا فیتما دی فی الطغیان * اما صاحب دنیا پس بنهایت میرود در سرکشی و عیان * ثم قرأ * يسترخوان * عبد الله * مناسب برای قادی صاحب دنیا در طغیان بر توفیق نکرده این آیت را * كلا ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى قال قال * گفت عون که گفت عبد الله * الآخر * یعنی دلیل جانب دیگر که رضای رحمن است بزیادت حرص بر علم این آیت است * انما تشي الله من عباده العلماء * که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان * و رواه الدارمي * ف عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان انسانا من امتي * بدستیکه بعضی مردم از امت من * سیتفقهون فی الدین * نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند در دین * و یقرؤن القرآن * و خوانند قرآنرا * یقولون نأتی الامراء فنصيب من دنياهم * میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان * و نعتزلهم بدینا * و گوشه میگیریم از ایشان باین خود * و لا یكون ذلك * و میشود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیداند تقرب ایشان مگر ضرر و خسران را * لا یجتنی من القتاد الا الشوک * چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختیست خار دار که میوه ندارد * کل لك لا یجتنی من قربهم الا * همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان و تعبیر آزان کرده است این معنی از حذف مستثنی مضموم میگرد و مستثنی از حذف کرد بقرینه مقام * قال محمد بن الصباح * که یعنی الخطایا * گفت محمد بن الصباح بتشدد با که شیخ بخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد است ثقه مامون مصنف من کو یا میخواستند از ان مستثنی که حذف کرد کنه ان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن اشارت است بآن که زبان در صحبت ایشان چنان و چندانست که بیان نتوان کرد * رواه ابن ماجه * و عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه * قال لو ان اهل اهل العلم صارتوا العلم * اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتند علم را می شناختند در آنرا * و وضعه عند اهل * و می نهادند علم را نزد اهل آن و قابل آن * لسا رواه اهل زمانهم * هر آینه بهتر می شد ند بعبید علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاه دارد علم نیز عزت از او نگاه دارد * و لکنهم بن لوه لادل الدنيا * ولیکن اهل علم در با خفتن علم را بر اهل دنیا را نگاه داشتند از ایشان * لئلا لو ا به من دنياهم * تا بیا بند بدل علم چیزی از دنیای ایشان * فها نوا علمهم * پس غوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدن در نظر ایشان * سمعت نبیکم * شنیدم پیغمبر شما را * صلى الله عليه وسلم یقول * می گفت * من جعل الهموم هموا و اهلهم آخرته * کسیکه بکند داند قصد های خود را یک قصد است و جز آخرت مقصود ندارد * کفاة الله تعالی هم دنیا * بسند شود او را خدای تعالی مقصود دنیا او را * و من تشعب به الهموم احوال الدنيا * و کسیکه منفرقی و پیریشان کرد داند او را قصد های او که احوال و پیرایشانیهی دنیا است * لا ینال الله فی ای اودیتها ملک * باک و پروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد آنکس * رواه ابن ماجه * و رویت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العالم تا آخر * و رواه البیهقی فی شعب الان * ان عن ابن عمر من قوله * و روایت کرد آنرا بیهقی از ابن عمر از قول وی * من جعل الهموم الی آخره * و اول حدیث را روایت نکرد * و عن الاعمش * بر محمد سلیمان اسدی کو فی اموالی است انس بن مالک رادیک ولیکن در شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیدم و سفیان ثوری و ابی عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام مشهور و تعلم حدیث و قرأت بود یک هزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را می گفت هذا الذی باج التشر وانی و بود اعمش که فوت نشد از وی تکبیر از بی مدت هفتاد سال ولادت او و روز قتل مام حسین بود و مات سنة ثمان و اربعین و مائة و در وی تشییع بود و مناقب او بسیار است و بعضی از اهل الحدیثین گفته اند * قال قال رسول الله * گفت اعمش که از تابعین است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم

آفة العلم نسيان * آتت علم فوامرشي است واین در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاع آن چنانکه امام شافعی گفت * شعر * شکرت الی و کعبه و عوف حفظی * فاصافی الی ترک المعاصی * فان العلم فضل من الله * وفضل الله لا يعطى لعاصي * واصله ان تخلص به غیر امله * وضايع و ملاک کردن این علم این است که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آنرا بغیر اهل علم و قابل آن * رواه الدارمی * ورواه عن سفیان ابن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لکعب * روایت است از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را * من اریاب العلم * کیستند خداوند ان علم یعنی اینها که مالک علم اند و سر و سر یافته است علم در ایشان * مستحق آن شد اند که ایشانرا از باب علم بران خوانند و رب هر چه مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند * قال * گفت کعب * الذین يعملون بما یعلمون * اریاب علم آنکسانی اند که عمل میکنند با آنچه علم دارند * قال * گفت عمر بن الخطاب * فما اخرج العلم من قلوب العلما * پس چه چیز بیرون کشید نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما * قال الطمع * گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا و گفته اند الطمع بصیر الاسود ذیابا طمع شیر انرا مکس میسازد و با طمع کلاه حق گفتن دشوار است * مثنوی * طمع بند و دفتر حکمت بشوی * طمع بکسل و شر چه دانی بکوی * طمع را سه حرف است هر سه تبهی * از ان نیست مر مطمحان را بهی * منقول است از شیخ ابوالعباس مر سی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در هر حال اسکنند و به افتاد و از مردی که مرا می شناخت بنصف در هم چیزی غریب و چون دلیل بود بر بنا کار کشت که شاید از من نگیرد و صاف آواز داد که السلامه فی الذین بترک الطمع فی المخلوقین * رواه الدارمی * و عن الاخصوس بن حکیم * تابعی است انس را عبد الله بن بسر را دیده و از انس سند اضعیف است و امام احمد گفته که و بهیچ نفی از رد و این معین گفته لیس بشی و این غلهی گفته میتوان حدیث او نوشت و پدر او و حکیم بن حمیر * ایست * عن ابيه قال سال رجل النبی * گفت پرمید مردی پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم عن الشر * از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه کسانند و این معنی موافق تر است بجواب و در صراح گفته که شر به معنی بدی و بدترین یا بدترین یا بدترین شر الناس و نمیکویند اشر الناس مکر و لغت ضعیف و خیر نیز به معنی آید نیکی و نیک و نیکترین و سیاق حدیث تا ظر در معنی اخیر است * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * لا تسألوني عن الشر * نیز سید مرقا از شر * و سئلوني عن الخیر * و سید مرقا از خیر * يقول اثلثا * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلان را سه بار و در آنوقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر طائفه مخصوص بدی در خاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار گرفت چون بیان کرد خیار الناس را نیز ذکر کرد از برای تدارک و تلافی آن گرفت * ثم قال * پستتر فرمود * الا ان شر الشر شرار العلماء * وانا واکلا با شیل که بدترین بدان بدان علما اند * و ان خیر الخیر خیار العلماء * و بد رستیکه نیکترین نیکان علما اند زیرا که علما متبوعا نند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر است * میگوید که از مردم دیگر * رواه الدارمی * و عن ابی الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة يوم القیمة * بد رستیکه از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قد و مرتبه و رز قیامت * عالم لا ینفع بعلمه * عالمی است که فائده نمیکرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسبی لا ینتفع بصیغه مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمی شود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است حدیث ابی هریره که بعد از آخر فصل آید که در وی بصیغه مجهول است البته * رواه الدارمی * و عن زیاد بن حذیر * بضم جوف فتح دال مهملین و سکون تحتایه اسدی کوفی تابعی است شنید از عمر و علی و شعیب از وی شعبی و غیره * قال قال لی عمر * گفت گفت مر عمر بن الخطاب رضي الله عنه * هل تعرف ما یهمل الاسلام * آیامی شناسی چه چیز میشکند بتای مسلمانی را و دران میکند آنرا و همل بمعنی شکستن پشست نیز آید و این معنی نیز مناسب است * قال لا * گفت زیاد بن حذیر نمی شناسم * قال یهمل مه زلة العالم * گفت عمر می شکند بنای مسلمانی را و غزیدن عالم و گناه کردن از * و جل ال مناقب بالکتاب * و جل ال مناقب منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین و اسلام و در حکم جل ال منافقان است بجل ال و نزاع مبتدعه به شبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث شکرت یکدیگر در دین می شود * و حکم الاثمة المثلین * و حکم کردن امرای جور که همراه کنند کارن خلق اند و بر وفق همد و شیوه

خود و جبر و کراهه دیگران بر قبول و طاعت آن و زیاده الدارمی * وعین السیمن قال العلم علما * روایت است از حمر بن صریح رضی الله عنه گفت علم دو علم است * فعلیم فی القلب * پس یک علمی است که در دل است * فذلک العلم النافع * پس آن علمی است سودمند و مردم را که طلب داشته شک است از پروردگار تعالی در ادای عیة ماثوره * وعلیم علی اللسان * و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرد در دل و نورانی نساخت، دل را * بیت * علم چون بر دل زند یاری شود * علم چون بر تن زند ماری شود * فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم * پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن ایزام خواهد داد و خواهد گفت که شمارا علم دادیم چرا بد این کار فکر دید و از اینجا گفته می شود که وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته کمراه شد و در چاه خنلان افتاد * روایت الدارمی * وشیخ متقی عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسکندر در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ببسط فی الصل رشاعه و یکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بکستر و دفرج گرداند در مینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آنا رحالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک حقائق اشیا و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی الترمذی فرمود علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شد در سینه و صورت بست دران زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی تمامه امور نیک و بد و بیفتد از ان سایه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بکندارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از ان علامات هدایت بسوی هینده و آنچه بیا موزی و یکسب حاصل کنی علم لسان است که ظلمت شہوت پیران غالب آمده نور را نیت او را برده است و بعضی گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور اندازند از دوزخ و هورت خوف و رجاء و معرفت آفات نفوس و طهارت اوست و این نور نیست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجملة علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجه عمل است و اول را علم دراست و ثانی را علم وراثت خوانند * وعن ابی هریره * رضی الله عنه * قال حفظت من رسول الله * گفت ابو هریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * عائین * و در ظرف را از علم و در بعضی روایت من العلم بصری آمده و وعای علم عبارت است از مثل آن که جمع شده در وی و طبیعی گفته تشبیه گردد و نوع علم را بد و ظرف باعتبار احتوا و اشتغال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست * فاما احل مما فی شئته فیکم * اما یکی از ان دو وعای علم پس پراکنده کرده ام آنرا در میان شما * واما لا آخر فلو بنشنته قطع هذا البلعوم * و اما علم دیگر اگر پراکنده کنم آنرا و ظاهر گردانم برین می شود این بلعوم بضم بای موحک را که کدر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود * یعنی مجری الطعام رواه البخاری * و گفته اند که مراد بازل علم احکام و اخلاق است که مشترک است میان خواص و عوام و بتانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده بود که هلاک امت من بردست بعضی از پیکان قریش خواهند بود و ابو هریره می گفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث است که دران اسامی امرای جور را حوال ایشان و مدت امت ایشان بود و ابو هریره بر مزکنا بیت بعضی از ان اخبار می گفت و از اظهار آن بصریح میترسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه می گفت اعوذ بالله من اماره السین و اماره الصبیان پناه میجویم بخدا از بادشاهی شصت سال و امارت خردان اشارت میکرد بامارت یزد بن بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و بر فیت از عالم پیش از ان و الله اعلم بوشیله نمائند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و انشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعضی متطایبان دران نبود بیشک در دائره علم و دین ایستنین علمی است پس مکا براه است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لابد هر غامزی را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون بفهم عوام نرسد فائز اتمم و منسوب بپیغمبری دارند که نزد ایشان منکر و من موم باشد و ایشان در دم و انکار آن در حکم ظاهر و معذور هم باشند و نهی از افشا را علی آرا از نتیجه است باشد نه بسبب

مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر کوی علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ایبی هر یوه اشارت بجهیزی دیگر است که گفته شده بآن علم بوجود قوانین که مذکور شد و نیز تخصیص ایبی هر یوه بدان یا وجود دیگران از عظمای صحابه و علم فم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این سخن دیگر است و الله اعلم * و عن عبد الله بن مسعود قال دلیله الناس من علم شیئا فلیقل به * ای مرد ما آنکه بایشان هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا * و من لم یعلمه فلیقل الله اعلم * و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا دانا تر است بدان مانمی دانیم * فان من العلم ان تقول لا لا تعلم * پس بدستیکه از جمله علم و دانش است این که بگوئی تو هر چیزی را که نمی دانی * الله اعلم * چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانستم نوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم * قال الله تعالی لنبيه * گفته است خدای تعالی هر یو غیر خود را صلی الله علیه وسلم * قل ما استعلمکم علیه من اجر و ما من المتکلمین * بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکند شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدی و نیستیم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند یعنی فر آنچه مرا می دانا نند و امر برسانند آن میکنند میگویم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکند و بر و بر خود نمی بگویند و بحث و گفتیش از اشیای غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جلد در دانسته آن داخل تکلف است * متفق علیه * منقول است که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه و فاکه و ایبر سئل انک که معنی اب چیست فکر کرد چون دریافت فرمود هل هذا الا تکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فو که و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی است * و عن ابن سیرین * نام او این است از کبار تابعین است وید را میرین مکاتب انس بن مالک است و علم و زیآ آیتی بود و چیزهای غرائب از وی درین باب منقول است * قال ان هذا العلم دین * این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است * فاطر و احسن تا خلق ان دینکم * پس نگاه کنید و به بینید که از چه کس میکوی دین خود را اشارت است باهتمام و احتیاط در معرفت حال را و در وثوق و دیانت بحفظ و ورع و سنت تاباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا از باب غرض از اهل هوی و بدعت که زیانت دارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند * رواه مسلم * و عن حلیفة * از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت او اعمت و همان نام پدر او را و صاحب هر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بهر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه * قال یا معشر القراء استقیموا * ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند که عمل کنند و ثابت و راست بایستند و برادر است بر وی * نقل هبتم هبقا بعدا * پس بتحقیق سابق شک اید شما سابق شدنی بسیار هبقت بهیغه ماضی خطاب معلوم است مر آنکس را که دریافته اند ائله اسلام و صاحب رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه هر که ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت و هبقت و دریابند هر چیزی را هر که بعد از ایشان بیاید اگر چه عمل کنند مثل عمل ایشان نرسد بانچه رسیدند ایشان بجهت سابقیت و اسلام و هبقت بهیغه مجهول نیز را بهت کرده اند یعنی سمبقت کردند شمارا و بیش دستی بردند بر شما آنجا نیکه متصف بردند و هبقتند باستقامت و هلوک طریق مستقیم * و ان اخلت یمینا و شمالا لقل ضللت * و اگر میکوی یکنشما و میروید را چه است را میگردارید را راست را فرآیند بتحقیق کمر را شریک کمر را شد تبی هشت و میر وید در کمر ای راه دور و دراز * رواه البخاری * و عن ایبی هر یوه * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب الحزن * پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم حیم و تشدد بل باجاء هر بر نیار د و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقوم مانند چاه * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله و ما جب الحزن * و چیست جب حزن و چه مراد است از ان * قال وادی فی جهنم * فرمود وادی است در دوزخ که * تعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائه مرة * پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار صل یا یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است بزبان : پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخت در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد * قیل * گفتند صحابه * یا رسول الله و من یبخلها * و که می در آید آن وادیرا * قال القراء المرأون باعمالهم * فرمود می در آید او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قرا بر عالمان و متعبدان

نیز اطلاق می یابد چه علم از قرآن حاصل می گردد و عبادت بحکم او است * رواه الترمذی و کذا ابن ماجه و زاد فيه * و زیاده کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام را که * و ان من ابغض القراء الى الله الذین یزورون الامراء * و بد رستیکه از جمله دشمن داشته شد ترین قرا بصوی خدا آن کسانی اند که ملاقات می کنند و صحبت میدارند امرار یعنی بجهت طمع دنیاه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراده و دفع شر و اید ای ایشان * قال المحاربی یعنی الجورة * گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است و روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس و تمعین و مائة مراد با مر اجائر ان و ظالمان اند و نار و دنگان برادر دین و شریعت اما ذنا الله * و عن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان يأتي على الناس زمان * نزيك است که بیايد بر مردم روزگاری که * لا یبقی من الاسلام الا اسمه * باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوی و از عمل اثری نمی * و لا یبقی من القرآن الا رسمه * و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید و تحریر و فواتقان الفاظ بی تفکر و تدبر در معانی و عمل با امر و نواهی آن * مساجد هم عامه * مسجد های ایشان آبادان است که گرد می آیند در وی نه از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود * و هی خراب من الهی * و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدايت و علم و عبادت * علما و هم شر من تحت اديم السماء * دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و اديم آسمان و زمین روی آنها و ظاهر آنها * من عند هم تخرج الفتنة * از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین باعانت ظالمان و مستمکران * و فهم تنود * و باز هم در ایشان باز میگردد به تسلط کرد اندین خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند هر که خلق خدا را بیزارد تا دل مخلوق بیست آرد خدای تعالی همان ظالم را بروی بر کار و تا دمار از روزگارش برآرد * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن زیاد بن لبید * صحابی است انصاری بیرون آمد بصوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمکه و بود با ازنا هجرت کرد و حامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حضر موت روایت می کنند از وی عرف بن مالک را ابو الدرداء مات فی اول یام معویة * قال ذکر المنی * گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم شیئا * چیزی را از فتنه و ابتلا * فقال * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم * ذلك عند اوان ذهاب العلم * وجود آن فتنه و ابتلا از در وقت رفتن علم است از عالم * قلت * گفتیم * یا رسول الله و کیف یذهب العلم * و چگونه میرود علم * رتن * نقرأ القرآن * رحا آنکه ما میخوانیم قرآن را و می دانیم احکام آنرا * و نقرئه ابناؤنا * و میخوانانیم قرآن را و میدانیم احکام آنرا بپسران خود را * و یقرئه ابناؤنا ابناؤنا هم * و میخوانانند او را بپسران ما بپسران خود را * الی یوم القيمة * تا روز قیامت همچنین متسلط علم میرود * فقال تکلک امک زیاد * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگوید تر امارت توای زیاد * ان کنت لاراک من افقه رجل بالکینه بد رستیکه بودم من مر آینه گان می بردم ترا و انما تر و فهمی تر مردی در دین عجب که مقصود از کلام من نفهیدی و کان بر دی که قرآن و علم عبارت از میگرد خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست عمل کرد و اینچنین نیست * اولیس هذه الیهود والنصارى یقرؤن التوریه والانجیل * آیا نیستند این جماعه یهود و نصاری که میتوانند تورات و انجیل را لا یعلمون بشیء مما فیهما * عمل نمیکنند چیزی که سود کند ایشان را از آنچه در تورات و انجیل است * رواه احمد و ابن مایه و روی الترمذی عنه نحوه و کذا الدارمی عن ابی امامه * روایت کرد ابن حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متصل و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامه * و عن ابن مسعود قال قال لی رسول الله * گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تعلموا العلم و علموا الناس * بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا الفرائض و علموها الناس * بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا القرآن و علموا الناس * بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آنرا مردم را * فانی امر مقبوض * زیرا که بد رستی عن مردی ام که میراند میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن * و تعلم عینقبض * و علم زد و بد شد که گرفته شد میگرد و در بعض نسخ سیمتقص از نقصان یعنی کم میگرد * و یظهر الفتن * و یدعی شون فتنه ها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن * حتی یشکلف ائذان فی فیضة * تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرض چه جای ستن و نوافل * لا یجدان احدا یقبل بینهما * نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا کنند حق را از باطل * رواه الدارمی و ابی از قطنی * و عن ابی هريرة *

رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علم لا ينتفع به * حال علمي كه نفع گرفته نمی شود از وی بتعليم * كمال كنز لا ينفق منه في سبيل الله * همچو حال كنجی است كه داده نمی شود از وی در راه خدا * رواه احمد والدارمي * تمام شد كتاب العلم والحمد لله ودر پی می آید آنرا *

بضم طاء مصدر است و بفتح طاء هم بمعنی مصدر آمل و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانكه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در ترجمه این خفای قسمت در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حكمی كه آنرا احداث كودن و از نجاست حقیقی كه آنرا خبث خوانند و وضو بضم و از بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب كه بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنست كه بفتح بمعنی مصدر نیز آید كذا قيل *

الفصل الاول * عن ابي مالك الاشعري * صوابي مشهور است هم ابو موسی اشعري رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطهور شرط الايمان * طهارت نیمه ایمانست این مبالغه است در بیان زیادتی اجز طهارت كه بر تبه ایست كه نصف اجر ایمان می رسد یا بنامست آن نصف ایمان خوانند كه ایمان می پوشد كنانها را كه پیشتر از آن كرده همچنین وضو می پوشد كنانها را لیكن ایمان می پوشد صغائر و كبائر را و وضو نمی پوشد مكرو صغائر را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بنیست آنكه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو یا ك میگرداند ظاهر را و بعضی گفته اند كه مراد بایمان نماز است چنانكه در كریمه و ما كان الله ليضیع ایمانكم مراد داشته اند و چون نمازی آن درمت نیست كریا جز واد است مبالغه و اگر بیشتر مبالغه وادعا كنند نصف آن اعتبار كنند كریا همه ارکان و شرائط نصی است و وضو نصی دیگر و بعضی از متحققین در تائیل این حدیث گفته اند كه ایمان موجب تسلیه از ذائل و تسلیه بفضائل است و مراد بطهور اینجا تسلیه است و این همه بر تقلیدی است كه مراد بشطر معنی نصف باشد چنانكه اكثر و اشهر استجابالات او است و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان برین تقلید احتیاج باین ترجیحات ندارد و لیكن این نیز مبالغه است كریا كه داخل است در حقیقت ایمان * والحمد لله یملأ المیزان * والحمد لله پر می كند ترازوی اعمال را یعنی هر كه يكبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد كه میز آنرا پر سازد * سبحان الله والحمد لله تملأن اوتلاً ما بین السموات والارض * و این دو كلمه پر میکند تمام مسافت را كه میان آسمانها و زمین است و اوتلاً شك را وی است كه تملأن گفت بلفظ تنثیه یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقلید بتای فر تائید و یای نكتانیه هر دو آمل و لفظ تنثیه ظاهر است كه دو كلمه اند و مفرد باعتبار مجمرع و جمله بهر واحد و وجهش آنست كه سبحان الله اعتراف است به تنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنها است چه هر ذره كواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و نقصان و الحمد لله اقرا است بكمالات از نعمتها كه بیرون است از شمار و پراست بدان عالم و دال است بران و شك نیست كه اگر این كلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شهرد ذات و صفات و اعمای الهی را كه افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آن آنرا اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و باوجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی اندك پذیر و بعیار بخش است و باین بیان ظاهر شد كه اگر كویند پر میکند زمین و آسمان را و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درمت آید و لیكن چون مابین آسمان و زمین امری مبین و مكشوف است ذكر كرد آنرا و تواند كه كنایت باشد از تمام عالم والله اعلم * والصلوة نور * و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و ظهور و معارف و یار و شن كننده روی بظهور رحیمای صلاح و نور و عبادت یارا نمایند است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرمود ان الصلوة تنهین عن الفحشاء والمنكر یا سبب ظهور نور او است و زقیامت كه روان میگرد پیش روی و جانب راست مؤمنان مصلی چنانكه فرمود نورهم یعنی بین این یهم و یایمانهم * والصلوة برهان * و مال بدر ویش داد ن لوجه الله نه بروی و ریادلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است مر طالب اجر را زیرا كه آن قرضی است كه داده است مر خداوند تعالی را * والصبر ضیاء * و شكیائی نمودن از معصیت خدا و بایر جای بودن در طاعت وی تعالی یا شكیائی كردن بر بلا یا مصائب و رشتائی كامل و نور تام است چه ضیاء هم را كل از نور بود و لهذا در قرآن مجید آفتاب راضیا خوانده و ماه را نور آنجا كه فرموده و جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً و رشتائی آفتاب را نور و اكمل است از نور مهتاب و شك نیست كه مدار كار و یار دین بتمام بر صبر است و تمام طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل است

که مراد بصبر در نیجا صوم باشد بقرینه ذکر صلوة و صلته چنانکه در کرمه و استعینوا بالصبر و الصلوة مراد داشته اند و القرآن حجة لك او علیک و قرآن دلیل است بر سود تو و مل دکننده مرا ترا اگر عمل کردی بوی و نکا داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنند بر تو اگر عمل نکردی و حق نکا داشتی کل الناس یغدر و همه آدمیان با ملداد میکنند هر یک از ایشان و غدر و هضم با ملداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب و فبائع نفسه پس فروشنده و صرفت کنند ذات خود را در کاری که متوجه است بآن و فمعتقها او موبقهها پس آزاد کنند است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گردانند و مهیا گردانند است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه و روی آورده است اگر در آن کار آخرت را بد نیامد خرید و ترجیح نمود خلاص گردن نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطه عذاب افکند بیت بد نیاتوانی که عقیمی خری بشر جان من و رنه حموت بروی و راه معلم و فی روایة و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که و لا اله الا الله و الله اکبر تملأن مابین السماء و الارض و اینچنین گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید لم اجده فی الروایة فی الصحیحین من نیا فتهام این روایت را در صحیح معلم و در صحیح بخاری نیز و لا فی کتاب التمهیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و لا فی الجامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح هت را جمع کرده و لکن ذکر ما لدارمی و لیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله و الحمد لله یعنی معلم سبحان الله و الحمد لله تملأن مابین السموات و الارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله و الله اکبر تملأن مابین السماء و الارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا دلكم على ما يحسن الله به الخطايا ويرفع به الدرجات ايا ائتمناهم شمارا بوعلمهاى که مسمومی کند خدای تعالی بسبب آن عملها کنانها را و بلند میکند داند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را مستور اصل بودن و پاک کردن چیز را چنانکه اثر و نشان آن نماند و مراد بحسن کنانها آن امر زدن و بشنیدن آنها است یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علماء را که مراد کنانها صغیره است قالوا بلى گفتند صحابه بلى راه بنما ما را بآن عملها یا رسول الله قال فرمود آن عملها اینست لعباغ الرضوء مل المسكاره و بتام و کال کردن وضو و رسانیدن آنها را در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری و هختی هر ما مثلاً و كثرة التطلى الى المعاجل و بمیاری کامها در رفتن موی مسجد فاجنانکه مسجد از خانه دور باشد و قنواذ که مراد رفتن بوقت و آمستکی باشد که سبب بیماری کامها است و انتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز رابعه از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد و اگر بر آید دلش بدان آریخته باشد فذلکم الرباط پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خوانند و اصل رباط نگامداشتن هر حال اعلام در معبد مناه نشستن در محراب است در مقابل شیطان و لشکر او است تا داخل نکنند و تواند که اشارت بتمامه اعمال ثلثه باشد که مذکور شد زیرا که اینها می بندند راهی در آمد شیطان و بر نفس مغلوب میکرد داند هوای نفس را و فی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین مکرر کردانید این لفظ را در بار بیعت تقریر و تاکید و راه معلم و فی روایة الترمذی ثلثا و در روایت ترمذی سه بار مکرر کردانید و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد و سه بار مکرر کردانید و صحیح آنست که معلم این حدیث را از مالک که آورد و با مکرر کردانید و از غیر مالک خود اصلاً مکرر نیست و عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الرضوء کمی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر عایت حسن و آداب آن و خرجت خطایا من جملکم می بر آید کنانها را و از تمامه تن او حتی تخرج من تحت الظفارة تا آنکه می بر آید کنانها را از زیر ناخن او و مبالغه است در حصول طهارت متفق علیه و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المسلم و چون وضو می کند بندة مسلمان از المؤمن شک راوی است و فعمل وجهه پس میشوید روی خود را و خرج من وجهه کل خطیئة نظار اليها بعینه بیرون می آید از روی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم مع الماء همراه آب او و اومع آخر قطر الماء

یا گفت بیرون می آیند با آخر قطره از قطرهای آب اگر چه در روی جز از چشم نیز کناهان واقع میشوند اما چون عند کناهان و اکثر آن پیشم است تخصیص بآن کرد * فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کن بطشتها ید مع الماء او مع آخر قطر الماء * پس چون می شود مرد و دست را بیرون می آید هر کناهی که می گرفت آن کناه را مرد و دست او یعنی کناهی که بدست کرده است هر آید یا همراه آخر قطره از قطرهای آب * فاذا غسل رجله خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء * پس چون می شود هر دو پای خود را بیرون می آید هر کناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او یا با آخر قطرهای آب * حتی یخرج نقیبا من الذنوب * تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از کناهان یعنی صغیر * و رواه معلم * و عن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة * نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را در میبرد و توبه نماز فرض * فیستمن وضوءا * پس نیک میکند وضوی نماز را بر عایت صن و آداب آن * و خشوعها * و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظری بر سجده دارد و تمامه صمت و حضور بران دارد و بجز آن مشغول نباشد و بدن و جامه و ریش بازی نکند و پشپ و راحت روی نکند اند و چشم نه بندد در بعضی جهت تحصیل حضور در چشم بمتن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کنند و در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی مَنْ فِي صَلَاتِهِ خَاشِعُونَ گفته اند که خائف و متدلل باشند و نظر را بر سجد کاه لازم دارند آوردند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز نظر بر آفتاب آسمان میداشت و انتظار و حی می برد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده که روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردی را دید که دو نماز برایش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل در صغیر آینه خشوع میکرد اعضا او و بعضی گفته اند که در قیام نظر بر سجده کاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار * و رکوعها * و نیک کند رکوع نماز را تخصیص بر رکوع کرد و مجبور ذکر نکرد زیرا که رکوع مقلد است و نیز رکوع مشت تر است که مصلی خود را گرفته استاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و دو نماز بود و نصاری رکوع نباشد * الا کانت کناهة لما قبلها من الذنوب * هیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و ضمیقت مگر آنکه بشند یا این صفت این نماز پوشیده و میگویند هر چیز فی آنکه پیش ازین کرده است از کناهان * ما لم یوت کبیره * مادام که بپوشیده نیاوردند همدیگر کناهی کبیره را از ذات خود و در بعضی نسخ ما لم یأت ترشده یعنی نکند کناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر تر است و از آنجا که روایت قویتر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند کناهان صغیره را نه کبیره را * و ذلك الذکر * و این کفارت بودن نماز کناهان همیشه است تخصیص بزمینی دون زمینی ندارد * و رواه مسلم * و عنه انه تروا * و هم از عثمان رضي الله عنه روایت است که وی وضو کرد * فاخرج یدیه ثلثا * پس پشت آب بر مرد و دست خود را بر * ثم تمضمض واستنثر * پسترب آب در دهان کرد و در بینی کرد و ایشان بینی را استنثار ریای مثله بیتی افشاندن بطل از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار غرض از ذکر استنشاق نیز باشد * ثم غسل وجهه ثلثا * دستر بشست روی خود را سه بار * ثم غسل یدیه الی المرفق ثلثا * پستر بشست دست راست را سه بار * ثم مسح برأسه * پستر مسح کرد بر سر خود و مسح کند بر اندک دست و بر سر * ثم غسل رجله الی المرفق ثلثا * پستر بشست پای راست خود را سه بار * ثم الیسرى ثلثا * پستر بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو نیاید * ثم قال رايت رسول الله * پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم تروا نكسو وضوءي قدا * وضو کرد مانند وضو عثمان که اینست * ثم قال من تروا وضوءي قدا * پس تروا آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که وضو بکند مثل وضو عثمان که اینست * ثم یصلی رکعتین * پستر بگزارد دو رکعت نماز بعد از وضو قدا اینست و اگر بیشتر کند * الله فاضل تر باشد * لا یستلث نفسه فیها مباحی * در حدیقه حکایت نمیکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزی از عذایات دنیا و اگر خواهر عارض کرد و آنرا دفع کند و قرار نگیرد از حضور باز ندارد زبان ندارد و بعضی گفته اند که مراد بعد از تسبیح و تفسیر اخلاص و عدم عیب مراد است و الله اعلم * غیر له ما نقل م من ذنبه * امر زنده میشود بر آنکس را آنچه پیش کند شده است از کناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگزارد

یاسنت راقبه نیز کفایت است و نیت این نماز تحية الوضوء یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز نیت کند اما در آملین مسجد نیت تحية المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحية الوضوء معنی ندارد اما مسجد بلاملاحظه عظمت و مشاهد روحانیت و اگر قصد تعظیم کند و بر وی سلام دهد جای آن ندارد و نماز اصل و مقصود آن آنست و وضو فرع و طفیل وی وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس سکر وضو بنما زمان مناسب نباشد کذا قال الغزالي * متفق علیه و لفظه للبخاری * و عن عقبه بن عامر * بضم عین و سکون قاف صحابی است و الی بود بر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و بمصر مرد سنه ثمان و خمسين روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر و امیر شریف نصیح مرقی قرطبی شاعر و الی کرده غزای بحر را و مرد بمصر * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يتوضأ * نیست هیچ مسلمان که وضو سازد * فیکس وضوءه * پس نیک سازد وضو خود را * ثم یقوم فی صلی رکعتین * پستریاست پس بکارد دو رکعت * مقبل علیه ما بغلبه و وجهه * در حالیکه وی پیش آینده و توجه نمایند * اسب بر این دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلاً بنصب آمده و این بحسب اعز اب ظاهراً و تراست * الا و جمیت له الجنة * مگر واجب کرد مراد از بفضل آتبی تعالی بهشت * روایه مسلم * و عن عور بن الخطاب * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منکم من احل ینوضأ * نیست ارشاد هیچکسی که وضو کند * فیبلغ او یمسح بالوضوء * پس بنهایت برساند یا اتمام و آنرا کند وضو را و نیک روی است * ثم یقول * پستریگوید * اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و فی روایتی اینچنین آمد * که بگوید * اشهد ان لا اله الا الله و احده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و الفتحت له ابواب الجنة الثمانية * مگر آنکه کشاده شود مراد از درهای بهشت که هشت در است * یدخل من ایشاء * در آید از هر در این درها که خواهد انتخاب نماید بهشتها را یکی اعتبار کرد و هر یکی از آنها را ذکر گفت و گاهی مکرر را بهشت خوانند و با این حساب هشت بهشت گویند فافهم * مگر از روایه مسلم فی صحیح * همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود * و الترمذی فی افراد مسلم * و همچنین روایت کرد آنرا حمید فی کتاب جمع بین الصحیحین و تراحدیث که تنها مضمر است * و کذا * و همچنین روایت کرد ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محیی الدین النوری فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناه * و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که * و زاد الترمذی * و زیاده کرده است بر شهدا تین ترمذی این دعا را اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و احلیب الذی رواه محیی السنقی الصحاح * و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مشایخ در صحاح و آن حدیث اینست که * من توضأ فاحسن الوضوء لیس آخره * و آخرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله و احده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین * و رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان یبدأ * روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مکرر کلمه اشهد که پیش از کلمه ان یبدأ که آن صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر کرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان می باید آورد و بدانکه جزوی در حصن حصین بر مزابن ملحه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهدا تین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و انعمانی و از حاکم در مستدرک این نیز آورده که همیکنک اللهم و یحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک * و عن ابی هریره * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا متجبلین من آثار الوضوء * یک رستیکه امت من خوانده میشوند در پیشتر یا بموی بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر متجبل از آثار وضو و غر بضم غین و تشدید زاء جمع اعر سفید و روشن از هر چیز و غر سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و متجبل بضم میم و فتح جیم مثله اسمی که هر چهار دست و پا و او سفید باشد و این امت زادن روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر متجبل * فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل * پس کمی که میتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تجلیل نکرد زیرا که مرد و لازم یک یک و کرا و نیز بیشتر مردم در شستن بر وی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف عمل اقبال که عادت بر بعضی آرد بر نختن است در آن والله اعلم و طاعت غره بآن باشد که از فوق جنبه تا بپایان فتن و از گوش تا گوش دیگر بمجا غره بشوید

بکزارد و فارغ شد از آن * قال * فرمود * مابال اقوام يصلون معنا * چیست حال قومهای که نماز میگزاردند با ما * لا یحتملون الطهور * نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آنرا * و انما یلبس علینا القرآن اولئک * و فرشتگان نمیکردند بر ما قرآن مگر ایشان و اینجامحل عبرت و تذکار است موعاقل را در تأثیر صحبت که سید زهد صلوات الله و سلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قرائت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از اجداد امت بشرب سنن و بعض آداب وضو که نه عبادت مقصود لذاته است متأثر گردد چه جای دیگران که بمصاحبت و مخالطت اهل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز باشند * رواه النسائی * و عن رجل من بنی سلیم قال عد من رسول الله * و رایت است از مردی از بنی سلیم بضم هین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمر د این کلمات را که مذکور میسوند پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی یدی اوفی یده * در دست من پادشاه است خورشید را و ایست یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعد د این پنج کلمه * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * التسمیع نصف المیزان * همان الله گفتن نصف میزان است * و الحمل لله یملأ * و الحمل لله گفتن بر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها بر میکند میزان را زیرا که متضمن سلب نفائض و اثبات کالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود الحمد لله یملأ المیزان * و الکبیر یملأ ما بین السماء و الارض * و الله اکبر گفتن بر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است * و الصوم نصف الصبر * و روزه نصف صبر است وجهش آن میتوان بود که ایمان تمام صبر است بر طاعات و از معاصی و روزه قانع تر است بشهوات نفس را که با عبادت بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانند باعتبار شب و روز و در روزه صبر در روز است پس نصف صبر باشد * و الطاهر نصف الايمان * و طهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت * رواه الترمذی و قال فی احادیث حسن * و عن عبد الله الصائغی * بضم صاد و تخفیف نون و کسر موحد و حاء مهمله منسوب بصنائع بن زاهر بطنی از مراد ابو عبد الله نیز گفته اند و بعض گفته اند عبد الله صنا یعنی صحابیست و ابو عبد الله صنا یعنی تابعی * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ قرأ العبد المؤمن فمضض * چون وضو سازد بند مسلمان پس آن بدرد من میکند * خرجت الخطایا من نیه * بیرون می آیند گناهان از دهن وی * و اذا استنثر خرجت الخطایا من انفه * و چون بینی می افشانند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی * و اذا غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه * و چون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی * حتی تخرج من تحت اشعار عینیه * تا آنکه بیرون می آیند از زیر پلک موی در پلک چشم * فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه * پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی * حتی تخرج من تحت اظفار یدیه * تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو دست وی * فاذا مسح برأشه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه * پس چون مسح میکند بر سر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی از اینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذکور است حنفی است و لعلها برای مسح گوش آب جلا نمیکیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید * فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه * پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک می شود * ثم کان مشیه إلى المسجد وضو له نافلة له * پیغمبر میماید رفتن او بعد از وضو و نماز گزاردن او زیادتیه بر پاک شدن از گناهان و میکرد سبب رفع درجات و نافلة بمعنی زیادتیه آید چنانکه نماز زیادت بر فرض ائفال کور کند و ولد ولد را نافلة خوانند و مسجد را برای آنحضرت نافلة خوانند که زیاده بر وی فرض بود * رواه مالک و النسائی * و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتی المقبرة * و رایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد کورستان من بینة را که نامش بقیع است تا زیارت کند و آمرزش خواهد اهل آن مقبره را و مقبره بفتح میم و مثناة الباء و بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمده * فقال * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم * السلام علیکم دار قوم مؤمنین * سلام بر شما ابدای اهل سرای گروه مسلمانان * و انما ان شاء الله بکم لاحقون * و بدین معنی که

ما اگر خدا نخواسته است بشمار سنده و شمار ادر یا بنده کانییم و کلامه ان شاء الله برای اظهار رغبت و تبرک بذکر خدا عز و جل و تسخیر کلام است نه برای شک و تردید چه رسد من موت و لحوق باموات یقینی است و بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر سابقان کرد و ایشانرا تصور نمود تقریباً ذکر لاحقان که بعد ازین بیابند نیز کرد از برای اظهار شرف و کرامت و صحبت و فرمود * رَدَدْتُ اَنَا قَدْرًا بَيْنَا * اَلْخَوَانَةَ * دُرُوسَتِ مِلَّةُ مَوَازِرَ وَ مِثْبَرِ مَكَّاشِ مَن وَ كَسَانِي که بامن اند میباید هم برادران خود را یعنی آنها که بعد ازین بیابند * قَالُوا وَ لَسْنَا اِخْوَانُكَ * گفتند صحابه که بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بودند ایابر ادر میخوانی آنها را بر ما نیستیم برادران تو؟ یا رسول الله ذل انتم اصحابی * فرمود شَمَامُ صَاحِبَانِ مَن وَ يَارَانِ مَن وَ رَفِيقِ كَاهِرِ نِكَاهِ وَ خَوَاصِ دُرُكَاةِ مَنِيلِ و اخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل است * وَ اَخَوَانَا الَّذِي لَمْ يَأْتُوا بَعْدَ * وَ بَرَادِرَانِ مَا اَنكَسَانِي اِنْدَ كَهْ دَر عَالَمِ خَارِجِ نِيَامَتِ نَدَ هَمُوزِ بَعْدِ اِزَانِ سُرَالِي دِيكَزْ كَرْدَنْدَ كَه بِيَتَشَكَّرُ اَنْدَ اَي قِيَامَتِ اَمْتِ خُودِ رَا بَايَدِ شَنَاخَتِ وَ دَر يَاقَتِ تَا شَفَاعَتِ مَكْنِي وَ اَمْدَادِ رَاعَانِيَتِ نَمَائِي اِيْشَانِرَا * فَقَالُوا * پَسْ كَفْتِيْنِ صَحَابَه * كَيْفَ تَعْرِفُ مَن لَمْ يَأْتِ بَعْدَ مَن اَمْتِك * چگونگی می شناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو و ندیدی که تو باشی ترا * يَا رَسُوْلُ اَللّٰه فَقَالَ * پَسْ كَفْتِ اَنَحْضَرْتُ صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ * اَرَأَيْتَ لَوَانِ رَجُلًا لَّهْ خِيْلُ غَرِ مَحْجَلَةٌ * خَبِرَ صَفِيْلَ مَرَاكَلَا كَرْتَابَتِ شُودَ كَه مَرْدِي اَسْتِ كَه مَرَوَزَا اِسْپَانْدِ سَفِيْلَ رُوي وَ نَشِيْدِ دَسْتِ وَ پَا * بَيْنِ ظَهْرِ بَخِيْلِ دَهْمِ بَهْمِ * مِيَاْنِ اِسْپَانِ دَكْرِ سِيَاهِ خَالِصِ يَكْ رَنَكِ اَز مَرْدِ دِيكَر * اَلَا بَعْرُفِ خِيْلَه * آيَا نَمِي شَنَاسَلِ اَن مَرْدِ اِسْپَانِ خُودِ رَا كَه سَفِيْلَ رُوي تَشْفِيْلِ دَسْتِ وَ پَا اِنْدِ دَر مِيَاْنِ اِسْپَانِ دِيكَر كَه سِيَاهِ يَكُزْ نَكِ اِنْدَ * قَالُوا بَلٰى * كَفْتُنِي اَرَفِي جَمِي شَنَاسَلِ * يَا رَسُوْلُ اَللّٰه قَالَ * فَرَمُوْدُ * فَا نَهْمُ يَا تَوْنِ غَرَا مَحْجَلِيْنِ مَن اَلْوَضْعُ * بَسْ اَمْتَانِ مَن مِي اَيْنْدِ يَعْنِي دَر عَرَصَاتِ قِيَامَتِ اَز اَتَارِ وَضُوْثِ اِسْپَانِ سَفِيْلَ رُوي سَفِيْلِ دَسْتِ وَ پَا مِي شَنَا سَمِ اِيْشَانِ رَا بَايِنِ عِلَامَتِ وَ وَضُوْضِ وَ اَز وَفَتْحِ اَن مَرْدِ وَ رَوَايَتِ اَسْتِ بَعْدِ اَرَاْنِ بَشَارَتِ دَا دَمَرِ اَمْتِ مَرَحُوْمَهْ خُودِ رَا وَ فَرَمُوْدُ * وَ اَنَا فَرَطْهُمُ عَلَى السَّوْصِ * وَمَنْ هَيِّقَتِ كُنْدَ دَوْبِ بِيْشَرِ دَنْدَهْ اَم اِيْشَانِ رَا تَا كَارِ وَ اَرِ مَغْفَرَتِ ذَنْوِبِ وَ رَفْعِ دَر جَاتِ اِيْشَانِ رَا دَر كَاهِ عَزَّتِ سَاخْتَهْ كَزْدَانِ وَ فَرَطِ بَغِيْثَتِيْنِ اَن كَفْتِيْشِ رُوْدِ تَا سَبَابِ اَن خُورِ اِسْپَانِ اَز دَلُوْ وَ رَمْنِ وَ پَا كِ كِرْدَنِ چَاهِ وَ حِزْ اَن رَا سَتِ كُنْدِ وَ بَهْمِيْنِ مَنَاسِبَتِ عَلٰى السَّوْصِ فَرَمُوْدُ وَ مَقْصُوْدُ تَهْمِهْ جَمْعِ اَسْبَابِ وَ اَلَا تِ رُوْزِ قِيَامَتِ اَسْتِ صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ حِزْ اَدَا عَمَّا خَيْرِ الْجَزَاءِ * وَ عَنِ ابْنِ اَبِي اَلرَّدَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اَللّٰه صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اَنَا اَوَّلُ مَن يُوْذَنُ لَهْ اَلْبَسْجُوْدُ يَوْمَ اَلْيَوْمَةِ * مَنْ نَحْسَتِيْنِ كَسِي اَم كَه وَ سْتُوْرَايِ دَا دَهْمِيْ شُودِ مَرَوَزَا اِسْپَانِ رُوْزِ قِيَامَتِ * وَ اَنَا اَوَّلُ مَن يُوْذَنُ لَهْ اِن يَرْفَعُ رَأْسَهْ * وَمَنْ نَحْسَتِيْنِ كَسِي اَم كَه اَذْنِ كَرْدَهْمِيْ شُودِ مَرَوَزَا كَه بَرْدَارِ دَر خُودِ اَلزَّجْبَلَهْ بِحَقِيْقَتِ اِسْتِحَالِ دَر حُلِيْنِ شَفَاعَتِ مَشْرُحِ كِرْدَ كَه چُوْنِ اَنَحْضَرْتُ صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ دَر سَرَايِ عَزَّتِ وَ دَر كَاهِ صِلَدِيْتِ بَارِئِ عَلٰى دَر اَيْنِ وَ دَمِجَلَهْ رُوْدِ وَ تَا يَكِ بَقِيَّتَهْ سَمَرِ بَرَزْمِيْنِ مَجْرُوْدِ نَهَادَهْ بَا شَدِ پَسْ حَكْمِ دَر رَسَلِ كَه مَرَوَزَايِ صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ اَشْرَافِ اَي مَحْبُوْبِ مَن مَرِ چَهْ مِيْخَوَامِيْ تَا دَا دَهْ شُودِ تَرَا وَ بَكُوْ مَرِ چَهْ مِيْكُوْنِيْ تَا شَنِيْدَهْ شُودَا زِ تُوْپَسِ اَنَحْضَرْتُ صَلٰى اَللّٰه عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ سَرِ بَرْدِ اَرُذْ وَ زَبَانِ شَفَاعَتِ خَلَاتِقِ بَكْشَايِدِ وَ فَتْحِ بَابِ شَفَاعَتِ بَنِي اَبِي چَنَانَكَه فَرَمُوْدُ * فَا نَظَرَ اِلٰى مَا بَيْنَ يَدَي * پَسْ نَكَاهْ مِيْكَنَمِ بَسُوْحِيْ خَلْقِيْ كَه اَسْتِيَادَهْ اِنْدِ پِيْشِ دُوْرُ مَتِ مَن يَعْنِي پِيْشِ مَن * فَا عَرَفَ اَمْتِيْ مَن بِيْنِ الْاَمَمِ * پَسْ مِيْشَنَا مَمِ اَمْتِ خُودِ رَا اَز مِيَاْنِ اَمْتِهَادِيْكَوْ * وَمَنْ خَلْفِيْ مِثْلِ ذَلِكِ * وَمِيْ بِيْنِمِ اَزِ پَسِ خُودِ مَا نَمَنْدِ اَن لِجَمَاعِ اَز دَسَامِ خَلْقِ * وَ عَنِ يَمِيْنِيْ مِثْلِ ذَلِكِ * وَمِيْ بِيْنِمِ اَز جَانِبِ رَا سَتِ خُودِ مَا نَمَنْدَاْنِ * وَ عَنِ شَمَالِيْ مِثْلِ ذَلِكِ * وَ اَز جَانِبِ چَپِ مَا نَمَنْدِ اَن * فَقَالَ رَجُلٌ * پَسْ كَفْتِ مَرُوْحُ * يَا رَسُوْلُ اَللّٰه كَيْفَ تَعْرِفُ اَمْتِك مَن بِيْنِ الْاَمَمِ * چَكُوْنَهْ مِيْشَنَا سِيْ اَمْتِ خُودِ رَا اَز مِيَاْنِ اَمْتِهَادِيْ كَه كَلِ شَتِهْ اِنْدِ * فِيْمَا بِيْنِ نُوْحِ اِلٰى اَمْتِك * دَر مِيَاْنِ مَلَكَتِيْ مَلِيْدِ كَه مِيَاْنِ نُوْحِ اَسْتِ تَا اَمْتِ تُوْ تَخْصِيْصِ نُوْحِ لِحَقِيْقَتِ شَهْرَتِ اَو اَسْتِ مِيَاْنِ پِيْغَمْبَرَانِ وَ اَلْاِيْشِ اَز نُوْحِ لِيْزِ اَمْتِهَادِيْ كَلِ شَتِهْ اِنْدِ * فَقَالَ * پَسْ كَفْتِ * هَمْ غَرِ مَحْجَلُوْنِ مَن اَثَرِ الْوَضُوْعِ * اَمْتِ مَن غَرِ مَحْجَلِ اِنْدِ اَز اَثَرِ وَضُوْعِ * لَيْسَ اَمَلُ كَذَلِكِ غَيْرِ هَمْ * نَيْسَتِ هَمِيْجِ بَكِيْ بَايِنِ صِفَتِ وَ هَمِيْجَتِ غَيْرِ اِيْشَانِ اَز اَمْتَانِ دِيكَر اَكْرَ چَهْ وَضُوْعِيْ سَاخْتَهْ بَا شَتِهْ اَمَّا اِيْنِ كَرَامَتِ كَه ظَهْرِ اَثَرِ وَضُوْعِ اَسْتِ بَا يِنِ صِفَتِ خَاصَهْ اِيْنِ اَمْتِ اَنْفِيْتِ وَ اَز نِيْجَا لَازِمِ نَمِي اَيْنْدِ كَه دِيكَرَانِ رَا وَضُوْعِ شَايِدِ چَنَانَكَه بَعْضِ مَرْدِمِ اَز نِيْجَا فَمِيْلَهْ اِنْدِ * وَ اَعْرِ فَمِ اَنهْمِ يُوْ تَوْنِ كَتَبِهْمِ بَايَسَا نَهْمِ * وَمِيْشَنَا بِيْمِ اِيْشَانِ رَا يَعْنِي اَمْتِ خُودِ اِيْنِ كَه دَا دَهْ مِيْشُوْدِ اِيْشَانِ وَ اَنَامَهْ هَايِ اَعْمَالِ اِيْشَانِ بِلِ سَمْتِ هَايِ زَاهَمَتِ اِيْشَانِ * وَ اَعْرِ فَمِ تَعَمُّيْ بِيْنِ اَيْنْدِ بِيْمِ دَر يَتِهْمِ * وَمِيْشَنَا مَنِمِ اِيْشَانِ نَرَا بِلِيْنِ كَه مِيْروْنْدِ پِيْشِ پِيْشِ اِيْشَانِ فَرَزِ نَمَانِ خُودِ اِيْشَانِ اَز ظَا مَرِ اِيْنِ خَلِيْصِ مَفْهُومِ مِيْكَرْدَ كَه اِيْنِ دَوْصِفَتِ نِيْزِ يَعْنِي دَا دَنِ كَتِيْبِ بَايَسَا نِ وَ پِيْشِ رَفْتِنِ ذَرِيْعَتِ اِيْشَانِ خَاصَهْ اِيْنِ اَمْتِ بَا شَدِ اَمَّا دِيْجَمِيْ كَفْتَهْ كَه ذِكْرِ اِيْنِ دَوْصِفَتِ

از برای مجزئ شدن وضوء را ظاهر کر امت ایشان است نه برای تفرقه و تمییز و الله اعلم * رواه احمد * باب ما یوجب الوضوء *

باب در بیان چیز های که واجب میگرداند وضوء را و آن چیزها است که میسکند وضوء سابق را و واجب میگرداند وضوء دیگر را و موجب وضوء و سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوة است مقرر و بقیام ولیکن نواقض وضوء را موجب وضوء نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد

الفصل الاول * عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبل صلوة من احل ث * قبول کرده نمیشود و در سنت نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوء وی * حتی يتوضأ * تا آنکه بسازد وضوء این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب نداشته باشد و اگر آب نیابد و نه خاک و قدر نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجایی وضوء و تیمم نماز میکند از برای تکفیل اشحت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدر بر آن بمیرد آنهم نکرده و اگر یافت قضا کند قول مختار این است و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بجزارد و قضا کند * متفق علیه * و عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبل صلوة بغير طهور * قبول کرده نمیشود نمازی طهارت * و الاصلثة من غلغل * و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلغل در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گرد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد * رواه مسلم * و عن علي * رضي الله عنه * قال كنت رجلاً ملاً * و روایت است از امیر المؤمنین علی رضي الله عنه که گفت بودم من مردی مملی بسیار کند و مملی بفتح میم و سکون ذال و یکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز آید و طوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت قوت شهوت پدید آید * فقلت استحيي ان اسأل النبي * پس بوزن من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم * که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضوء * لمكان اينه * از جهت وجود دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضي الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد را ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است به مباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد * فامرت الملقب * پس فرمودم مقلد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق * فسأله * پس پرسید مقلد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * و زن مملی و آن آبیست غلیظ که بیرون هر که می بیند مملی آلت خود را و وضوء کند پس مملی موجب غسل نباشد و وی دیوار و دال مهمله بر وزن مملی و آن آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از دخول نیز همین حکم دارد و منی نیز اگر بجهت رجوع بیرون نیاید موجب غسل نیست * متفق علیه * و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله * گفت ابو هريرة شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * يقول * می گفت * توضأ * مما صبت النار * وضوء بسازند از خوردن آنچه میسازد و رهمه است آنرا آتش یعنی پخته شده است بدان * رواه مسلم * این را در تاول و یل است یکی آنکه مراد بوضوء اینجا دمت و دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعم چنانچه سنت است و این را وضوء طعم گویند دوم آنکه مراد وضوء نماز است ولیکن این حکم در ابتدا ای حال بود بعد از آن منموخ شد چنانکه گفت * قال الشيخ الامام الاجل محیی السنقر رحمه الله عليه لما منموخ بتدلیف ابن عباس * محیی العنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضوء از خوردن آنچه پخته شده با آتش منموخ است بتدلیف دیگر که روایت کرده است ابن ابوداؤد و ابن ماجه از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید * قال ان رسول الله * گفت بد رهنیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * اكل كنف شاة * خورد گوشت شانه گوسفند را * ثم صلى ولم يتوضأ * بهتر نماز بگزارد و وضوء نکرد و بتدلیف امام منله که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم بآن حضرت صلى الله عليه وسلم بهای بریان کرده شده را پس بخورد از آن بهتر بایستاد بنماز و وضوء نکرد و منموخیت او بتدلیف جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلى الله عليه وسلم که ترک کرد وضوء کردن را از آنچه میسازد از آتش صریح تراست و مفید است تا ترک وضوء از وضوء در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه * متفق علیه * و عن جابر بن سمرة * صحابی مشهور است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابیست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنة اربع و سبعین و قبل سبع و سبعین * ان رجلاً سأل رسول الله * روایت است از جابر بن سمرة که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم * اتوضأ من لحوم * لغم * آیا وضوء کنیم از خوردن گوشت های کوسندگان * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ * اگر میخواهی وضوء کن و اگر میخواهی

وضو ممکن * قال گفت آن مرد و پرستید * انترواً من لحوم الابل * آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای شتران * قال نعم * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذہب امام احمد نقض وضو است بشوریدن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ است یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تعلق بر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت کوسفند نیست و حال آنکه دسومت که علت مشروعیست و اوست در فرد و موجود است گوئیم تراند که وجه فرق بدوی گوشت شتر باشد نه گوشت کوسفند و الله اعلم * قال باز پرستید آن مرد * اصلي في مرابض الغنم * آیا نماز بکزارم در جای نشستن کوسفندان * قال نعم * فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری بکزار * قال اصلي في مبارك الابل * گفت آنمرد آیا بکزارم نماز در نشنگاه شتران * قال لا * فرمود نی مکار و گفته اند که نهی از کزاردن نماز در نشنگاه شتران تنزیهیه است و علت آن اینست که شتر و رقی و نفوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف کوسفندان که ساکن و آرمیده اند * رواه مسلم * و در روایتی آمده است که نماز نکزارید در نشنگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطان است و نیز آمده که هک سیه شیطان ملامت است و شتر شیطان و اب و بکزارید در جای نشستن کوسفندان که اینها برکت اند و در حدیث ابی هریره نیز آمده که کوسفندان از چارپایهای بهشت اند * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجل احدکم فی بطنه شیئاً * چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیش باد و جنبش آن * فاشکل علیه اخرج منه شیئاً * پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمدن از شکم چیزی از باد یانه * فلا یخرج من المسجد * پس باید که بیرون نیاید از مسجد گنایه است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آن است و اشارت است که مؤمن را باید که نماز و عبادت را در مسجد باشد * حتی یسمع صوتاً یرجی * تا آنکه بشنود آوازی را یا یا یا بدوی را این با اعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است ببرآمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و از اینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضو جایز است تا ختن حاجت نمود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله * ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شرب لبنا * نوشید شیر را * فیضمض * پس آب در دهان کرد * وقال ان له دسماً * و فرمود بدین سستی که مر شیر را چربشی هست که می باید از آن دهان شست و از اینجا معلوم گردد که هرچه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهان باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود اگرچه مانع قرأت نیابد دهان شستن از آن مستحب است * متفق علیه * و عن بروة * بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدین و حاضر نشد آنرا بیعت کرد بدیعه رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام آورد در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت و او را امعای جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است * ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد * روایت می کنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار از چند نماز و بروایتی پنج نماز روز فتح بیک وضو * و مسح علی خفیه * و مسح کرد بر هر دو موزه خود * فقال له عمر لقلک صنعت الیوم شیئاً * پس گفت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه بتحقیق کردی تو امر و ز چیزی را که * لم تکن تصنعه * نمودی تو که میکردی آنرا * فقال عمل اضعنه یا عمر * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیله و دانسته کردی آنرا ای عمر * رواه مسلم * بل آنکه عادت شریف آن بود که برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعضی گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون شان آمد بروی امر کرده شد بمحوا ک نزد در نماز و نهادن از روی وضو مکرر نزد حدیث و بعضی گفته اند که بشکم نص اذ انتم فی الصلوة فاغسلوا الایة وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود پس از آن منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مائد کلام است و الله اعلم * و عن سویل * بضم سین ممله و فتح وار * بن النعمان * بضم نون صحابیهست انصاری حاضر شد بیفته آنرضوان را و گویند که حاضر شد محل را و آنچه بعد از دست از مشاهد و معاد و است در اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است * انه خرج مع رسول الله * روایت میکنند که بیرون آمدن همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام خیبر * در سال غزوه خیبر

* حتی اذا كانوا انصباء * تا چون بودند و بصبها بفتح مهمله و سکون ما و مد * و هی من ادنی خیبر * و صهبا نام مرضی است
از نزد یک خیبر * صلی العصر * بگزارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز دیگر را * ثم دعا بالازواد * بستر طلبید تو شها را که همراه
بود * فلم یوت الا بالسویق * پس آورده نشد مکر سویق * فامر به فتری * پس امر کرد بتر کردن سویق پس ترک کرده شد * فاکل رسول الله *
پس بخورد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم را کلتا * و بخوردیم مانیز * ثم قام الی المغرب * بستر بایستاد بنماز مغرب * فصمضی
و مضمضنا * پس مضمضه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مضمضه کردیم مانیز * ثم صلی ولم يتوضأ * بستر نماز بگزارد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و وضو نکرد و بمتابعت وی مانیز وضو نکردیم پس معلوم شد که بخوردن آنچه بخته شود بآتش وضو واجب نکرد
* رواه البخاری * **الفصل الثاني** * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء
الا من صوت اریح * نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن تا بوی یافتن یعنی نه از خر قره شکم و نه از حاشیه نوشته
است که نزد امام احمد بقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل را جمع کتب مذمب ایشان است
یافته نشد و الله اعلم * رواه احمد و الترمذی * و عن علي * رضي الله عنه * قال * روایت است از امیر المؤمنین علی رض که گفت
* سألت النبي * پرسیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم عن المذی * از حکم مذی * فقال من المذی الوضوء و من المذی الغسل *
جواب داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که واجب است از مذی وضو را و منی غسل اگر چه حکم منی نه پر میاب بود ولیکن بتقریب
ذکر مذی و وجوب اشتباه میان وی و منی آنرا نیز ذکر کرد و پوشیده نما نک که در فصل اول گذشت که رضی الله عنه شرم داشت که
خود نبوسید پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بشود بمجاز است یا قضیه متعلد بود
و الله اعلم * رواه الترمذی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مفتاح الصلوة الطهور * کلید نماز که فتح باب نماز و در
آمدن در آن میسر نکردن طهارت است * و تحریمها التکبیر * و چیزیکه حرام میگردد بدان مکاری که جز نماز است تکبیر است تکبیر
تحریمه که میگوید باین معنی است چنانکه برای هیچ احرام می بندند و بعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام می گردد * و تحلیلا
التسليم * و چیزی که بآن از نماز بر آیند و آنچه حرام گردانند شک بود بدان حلال کرد و هلام دادن است چنانکه محرم را چون
از احرام بر آید هر چه حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد
که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست که اگر عمل اترک دهل نماز
جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند مجله * مهو واجب گردد و فرض آنکه بی اواصل نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی
است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وی را تعلیم نماز نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی * رواه * روایت کرد
این حدیث را * ابو داؤد و الترمذی و ابدا رمی * از ابی هریره رض * و رواه ابن ماجه عنه و عن ابي سعید * و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی
هریره و از ابی سعید نیز * و عن علي بن طلق * بفتح طاء و سکون لام * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت است از علی بن طلق
که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ طلق بن علی است و از وی خود حدیث دیگر در همین فصل
آورده است که * ادانسا احل کم * چون کند کیو یکی از شما یعنی بی وضو بشیر آمدن بادی از راه معتاد * فلیتوضأ * پس باید که وضو
کند * و لا تاتوا النساء فی اعجازهن * و نیائید زنان را و جماع نکنید ایشان را در درهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر
هر چیز و مراد اینجا بدراست چون دگر کرد فسا را که خارج است از دبر و سکنده است طهارت را ذکر کرد و آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن
از اعمال متعلق بد بر از جهت تنبیه کردن بر آنکه چون اینقدر بلیدی مانع از تقرب جناب الهی است حال زیاده بر آن چه مترامه بود
* رواه الترمذی و ابو داؤد * و عن معویقه بن ابي سفیان ان النبي صلی الله علیه و سلم قال انما العینان و کاء السه * نیستند مرد و چشم
مگر بند سر و بر و کاء بکسر و او بند سر مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمل و تخفیف ما حلقه دبر و مقصود آنست که چون کمی
بیلار است کویا بلیدی است بر دبر و بیرون نمی آید از درون وی بادی و چون بخت بند از آن کشاده میشود و بیرون می آید
از درون وی باد چنانکه فرمود * فاذا نامت العین استطلق الرکاء * پس چون خواب میکند چشم می کشاید بند سر دبر و از اینجا است

پس مخالفت احادیث درین باب بیجهت نمیشود بعضی از بعضی را خواهم بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشيخ الامام محیی السنة هذا منسوخ * این حدیث طلق بن علی منسوخ است * لان اباه ویره اسلام بعد قهرم طلق * زیرا که ابومریرة اسلام آورده است بعد از قهرم طلق بن علی چه اسلام ابومریرة در سال هفتم است در غزوة خیبر و قهرم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد شماع ابی هریره متاخر خواهد بود از شماع طلق * و قد روی ابو هریره عن رسول الله * و بتحقیق روایت کرده است ابومریرة از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال * که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اذا انقضی لحدکم بینه الی ذکره * چون برساند یکی از شما دفت خود را بسوی ذکر خود * لبس بپوشد و بیناشی * در حالی که نیست در میان ذکر و دست وی چیزی حائل * فلیتروا * پس باید که وضو بکنند آنکس * و رواه الشافعی والد ارطینی * روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی * و رواه النسائی عن بصره * و روایت کرد آن را نسائی از سره بنت صفوان * الا انه لم یذکر * مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که * لبس بپوشد و بیناشی * این کلام شافعی است و حنفیه می گویند که بجزم تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدیم شماع طلق بر شماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد و فایده طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قهرم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچکدام ازین دو امر پس نتواند که طلق حدیث را بعد از شماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابومریرة نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آنرا مراسیل صحابه می گویند و در کتب اصول حدیث بعضی مردم تا آخر اسلام را وی را قرینه نسخ ساخته اند و برایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض از واجه * عائشة رض گفت که بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم احیاناً که بوس میگردید بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم کرد که این را کنایت از خود داشت * ثم یصلی ولا یتوضأ * پسترنماز میکرد و وضو نمیکرد * رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * این مسئله نیز مختلفه است میان حنفیه و ائمه دیگر که ایسا بودن بدست زنی ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوات یابی شهوات زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است که اولا مستم النساء اما نذر ما مراد بل لبس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منیاست می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون بسجده میرفت خله میکرد پای مرا می کشیدم من پایا را را چون بر منیاست باز دراز میکردم پایا را باز خله میکرد و لابد در خله کردن مسا من واقع میشد پس مس کردن امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن شافعی درین حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که * وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا لاسناد عروه عن عائشة * یعنی اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب بن ثابت شماع از عروه ندارد و ظاهر عبارات مؤلف موهوم است بآنکه عروه از عائشه شماع ندارد و این غلط است زیرا که شماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و مستحق است و این معنی بنظر در عبارات ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و در آن نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت * و ایضا اسناد ابراهیم تیمی عنہا * و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه * وقال ابو داود هذا مرسل و ابراهیم تیمی لم یسمع عن عائشة * و ابو داود نیز گفته که این حدیث مرسل است بیجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه شماع ندارد و جواب ازین کلام آنست که حدیث مرسل نیز در مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد و قد حقق ذلك فی موضعه * و عن ابن عباس قال اکل رسول الله * ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کثفا * گوشت شانه را * ثم مسح یده بجم * بکسرمیم و سکون سین * کان تحتہ *

دست و در میان شستن است یا اخبار است از نوح * رواه احمد * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * كان يقول * رويت است از ابن عمر که میگفت * قبلة الرجل امرأته * بهمه دادن مرد زن خود را * وجسها * بجسم * بیده * رمس کردن مرد زن را بدست خود * من الملامسة * از جمله ملاسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آثار حق تعالی در قرآن مجید ولا مستم النساء والجناب و ضو کرده بدان بعد از آن بنیان نکرد آنرا بقول خود * ومن قبل امرأته * وجسها بیده فعلیه الوضوء * وکمیکه بوس کنند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب است بر وی وضو * رواه مالك * والثانعي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * از ابن مسعود روایت است * كان يقول * که میگفت * من قبله الرجل امرأته * از بوسه دادن غیر زن لغو را * الموضو * واجب است وضو * رواه مالك * وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنهما * قال ان القبلة من اللبس فتوضأ رافتن * ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن از جمله لمس است پس وضو کنین از آن این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذکور شد شافعی و مخصوص بزن اجنبی ساخته و اینها دلالت دارد بر آنکه لمس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و مانا که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنيفة از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ليس في القبلة وضو و شایک که این حدیث ناسخ باشد من حدیث دیگر را که برخلاف آن وارد شده و حدیثی که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد و الله اعلم * وعن عمر بن عبد العزيز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوضوء من كل دم ياكل * وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذاهب حنفی است و نزد ائمه ثلثة ناقض همان است که بیرون آید از یکی دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از زب بن ثابت و دارقطنی در روی سخن کرده چنانکه گفت * رواهما الدارقطني و قال عمر بن عبد العزيز لم يسمع من تمیم الداری ولا رآه * روایت کرد این حدیث را وحید بن سابق را در دارقطنی و گفت عمر بن عبد العزيز اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است رض و ولادت عمر بن عبد العزيز در سنة سبع و خمسين * ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجبولان * ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از روای این حدیث اند مجبول اند و جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است و در جهالت این دو را وی مذکور اختلاف است والله اعلم * باب ادب الخلاء * ادب نگاهداشتن حد هر چیزی و بعضی گفته اند که نگاهداشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الا داب بیاید ان شاء الله تعالی و خلافتی و بعد آید است جا و در اصل بمعنی جای خالی * الفصل الاول * عن ابی یزید الانصاری * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ایتتم الغائط * چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مگاک را کویند پس از آن اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت در اینچنین جای بنشینند میفرماید چون بیائید غائط را بول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی نکنید بموی قبله و نه پشت دهید بجانب آن * و لکن شوق او عربوا * و لیکن روی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمذنبه مطهره است علی ساکنها السلام و التیمية زیرا که قبله مذنبه جنوبیست و مذنبه شمالی مکة معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبله افتد * منفق علیه قال الشیخ الامام محیی المنة رحمه الله * یعنی صاحب مصابیح گفته است که * هذا الیل یث فی البصر * این حدیث نهی از استقبال و استدبار در جهت و جای کشاده است * اما فی البنیان فلا بأس * اما در دیوار کرد بر آوردن و خاتمه و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای حاجت کنند * لما روی عن عبد الله بن عمر * از جهت حدیثی که روایت کرده شد است از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما * قال * گفت * ارتقیتم فوق بیت حفصة لبعض حاجتی * بر آمدم بالای خانه حفصه رض که از امهات المؤمنین و دختر عمر بن الخطاب است از برای بعضی کارهای خود * فرأیت رسول الله *

پس ديلم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقضي حاجته * قضای حاجت انما ني ميگند * معتد برا لقبله مستقبل الشام * پشت دهنده قبله را و روي آورنده شام را و مکه با شام مقابل افتاده است که اگر روي قبله آرند پشت بپايب شام اند و اگر پشت بقبله کنند روي بشام گردد پس از اين حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانه در دست باشد * متفق عليه * و بدانکه اين مسئله مختلف خيه است مذهب امام اعظم ابو حنيفه آن است که استقبال قبله واجب است و آن در بول و غائط حرام است چه در صحرا چه در خانه و نزد امام شافعي حرام است در صحرا نه در خانه و نه در بول و غائط و تابعين و من بعد هم رفتند و بر رايي از امام احمد در استند بر رخصتي هست نه در استقبال و شمني از امام ابو حنيفه نیز رايي در علم کرامت استند بر آورده و نیز گفته که اگر بنا کاه مستقبل قبله نشست غافل از ان بايد که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنيفه حدیث نهي است که گذشت و در اینجا نرفتي نکرده میان صحرا و خانه و مطلق گفت و حدیث نهي را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهي تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحرا در اینجا برابر است چنانکه بذاق انداختن و پادراز کردن با نسو و جواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهي باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهي است شایسته آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب قبله اند کي بر کشته باشد و این عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در آن نکرده و مقام تقاضای کند که تعمق و تحقیق نتوان کرد و در شرح سنن در اینجا بسیار است و الله اعلم * و عن سلمان * رضي الله عنه * قال نهانای عني رسول الله * روایت است از سلمان فارسي که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعض مواضع نورشده شده است که گفت نهي کرد ما را یعنی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط اربول * از روی آوردن ما بقبله برای آبخانه و شاشه * وان نستنجي باليمين * و نهي کرد از استنجیا کردن ما بدست راست و در بعض نهي او ان نستنجي بکفه او را این مشکل میشود در استنجیا بگلوخ از بول اگر استنجیا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکرره است پس طریقی است که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ را بچپاند و بعد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو بعض گفته اند که نهي از استنجیا بيمين در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریقی آن پوشیده نمائند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجیا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت با این تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجیا مشتق از نجاست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سیم برای طلب است یعنی طلب نجو برای از آله آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن کوسنگ نیز آید و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجیا نام کردند * وان نستنجي باقل من ثلثة احجار * و نهي کرد از استنجیا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعي است که گویند در استنجیا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط تفاوت و نظانت است اگر چه بکمتر از ان حاجل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه آورده که گفت آمدن پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم و راسه سنگ پس دو سنگ یافتیم و سر کینی همراه آن آوردم و هر دو سنگ را بگرفت و سر کین را بر تافت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بر تقدیر است که نهي برای تسریم بود و امر برای وجوب شاید که نهي برای کرامت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث * وان نستنجي بر جميع او بعظم * و نهي کرد از استنجیا کردن بسرکین و پیلای آدمی یا با استخوان و علت نهي بعض گویند آنست که سرکین نجس است و استخوان ملسا است که نجاست را دور نکردند و صواب آنست که نهي بجهت آنست که انیها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد * رواه مسلم * و عن انس قال کان رسول الله * گفت انس بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا دخل الصلاه يقول * چون می در آمد آبخانه را می گفت * اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث * خداوند اپناه میجویم بتو از خبث و خبائث * متفق عليه * و بخت بضم خا و با جمع خمیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انات شیاطین اند که از آنها پناه میجویم و بضم خا و سکون با نیز روایت است بمعنی پیلای و تیراندن که

مستغفب خیمت بشم زان شد و درین روزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسول و سبل و استعاذه بیعت آنست که کف و مزابل
مبتل حضور و شیا طین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیاید چنانکه هر که منع میکند در کف را درین حالت چنانکه جه و
جلیا بر تن و تعصیل میکند و میگوید که در او مانده که ساخته شده است برای جلا مثل آئینا نه این دعا را پیش از در آمدن این بخواند و
در غیر آن اما کن بخواند در اذان شروع کردن در آن مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند در وقت در دل
بخواند نه بزمان و هر که منع نمیکند و جایز میدانند ذکر خدا را در همه جا چنانکه متقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل
و حسن ابن عباس رضی الله عنهما قال مر التنبی * گفت کلمات پنجگونی * صلی الله علیه وسلم بقبر بن * یل و کور * فقال * یس گفت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم انھما یلعن بان * بن رستیکه صاحب این دو قبر بتتقیق عذاب کرده میشوند * و ما یلعن بان فی کبیر *
و عذاب کرده نمی شوند بجهت کفای بزک یعنی در مکان ایشان یاد کاری کفشان و دشواری بود پر میزدن ازان نه آنکه آن چیز در دین
کاری آسانست و شناختی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلمس به نممه از شنائع و قبائح عظیمه اند در دین چنانکه فرمود
اما احد مما نکان لا یستتر من البول * اما یکی از این در صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیکرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود
و ایا پرده نمیکرد عیان خود و بول و نگاه نمیداشت ازان خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسد شاشه بول بوی و این معنی مناسب تر است
بباب و متناسب است بر روایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت * و فی روایة لمسلم لا یستتر من البول * و در روایت دیگر مر مسلم راست
که طلب نراست و یا کی نمیکرد از بول و بوی احتیاطی میکرد در حین بول و در استنجاء در روایت دیگر لا یستتر من البول * نیز آمده از براءت که نزدیک
بمعنی نراست است و در روایتی لا یستتر بنون میان دو تا و استنار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت بزرگ و قطر از بول که در وی مایده
باشد بنمای برون آید * و اما الاخر نکان یحیی بالنممة * و اما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه
و سایلین و فعل کردن سخن بکی را بدیگری بقصد انساب و اضرا و این از اقبح قبائح و شائع است و نزد بعضی علما از کیا تر است و در قرآن
مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود هَمَزَ مَسَاءً بَنِمِمْ و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دور وید است و در
صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نهدر آید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب اخبار گفت کدام کنه ادر توریت عظیم خوانده
گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن قتل حادث کرد و در چندین شرحهای دیگر بیان آید
* ثم اخذ جریدة رطبة * پستر گرفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود * فشفها بنصفین * پس باره کرد آن
شاح تر را و باره * ثم غرز فی کل قبر واحدة * پس تر بخلا نید در هر قبر یکی از آن دو باره را * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله
لم صنعت هذا * چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن باره از شاخ تر در هر قبر * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم لعله
ان یشفق عنی ما لم یبسا * که در این کار را بامیل آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر مانند این دو شاح باره و خشک
نشوند * متفق علیه * و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است کبنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها بر جیسم
بعضی مردم بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تازمانی که تر و تازه اند تسبیح میکند بنده حق را و مراد بشی در کریمه و این من شی الایح
بتحلیل شیعی حی است و حیات چوب تازه نیست که خشک نشده است و حیات تنگ تا شکسته نشد یا تسبیح خاص مخصوص نیستی است و آنکه
عام است هر شی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کامل او است و تمسک کنند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل
و ریختن بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدره شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بنمسک
باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر او نکرده و بعضی گفته اند که بنای این حدیث و توقیت بر آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تأملات خفیک شدن آشاخ و کلمه لعل ناظر
است برین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر بمرتکب دست مبارک سید انبیا صلی
الله علیه وسلم نیست * اگر تو دوست بسائی بکرم مرده دلان * روان مرده در آید بعیش در یک نش * و بعضی گویند که علم آن مغرض
و موکول است بعلم نبوت تا در اینجا چه سر باشد و در جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد بد را آوردن

دو جریله در قبرش تاشاید که در آن جاسی باشد و سبب نجات گردد * ع * دل عشاق حبله گزاشد * و حسن ابی هريرة * رضي الله عنه *
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعيتين * بپیر هیزل ازد و کار که سبب لعنت و نفرین میشوند * قالوا ما لللاعيتين * گفتند
 صحابه و چیست آن دو کار که سبب لعنت می شوند * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * الذی یتشلى فی
 طریق الناس او فی ظلمهم * آنکه قضای حاجت میکند ذر راه مردم یا در سایه ایشان یعنی زیور دختی که مردم در سایه آن می نشینند
 و صحبت میدارند و خواب می کنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثالث شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای
 قضای حاجت نشسته و اضافت ظلمهم مناسب این معنی است و گفته اند که مواد برای نذر راهی است که مسلول است نه بهیچور که بطریق
 نذر کسی از اینجا میگذرد و نیز گفته اند که مراد از مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار * رواه مسلم * و حسن ابی قتادة *
 ابو قتادة بن نعمان انصاری ظفری از اهل عقبه و بد راست و تمامه مشاهد را حاضر شده و روز بد ریا روز احل چشم او بسبب زخمی که
 رسید بیرون آمده بدست او افتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود و او برادر ابوسعید
 خدری بود از مادر مات سنة ثلث و عشرون و ابو قتادة انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارسی رسول الله و در حضور وی بدر را اختلاف
 است و بعد از او مشاهدی که بعد از او است حاضر شده مات سنة اربع و خمسين و بعضی گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده
 و همه مشاهد او را حاضر شده و معلوم نشده که درین حدیث مراد کدام یکی ازین دو است فتل بپور رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الالباء * چون بنوش آب یکی از شما پس باید که دم نزنند در درون آن آب بی آنکه
 جل آگرداند دهان را از آن قلیچری از دهان و بینی در آب نیفتد و بگراهد طبعی نبیند ازد و آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد
 و تمام این سخن در باب الا شربه بیاید * و اخاتی الخلاء فلا یمس ذکره بيمينه * و چون بیاید یکی از شما در آبها نه پس باید
 که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راسته از توهم تلوث که موضوع از برای طیمات است * و لا یتمسح
 بيمينه * و باید که اسنجا نکند بدست راست خود طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه نه مساس ذکر بيمينه لازم آید و نه اسنجا
 بيمينه و در استنجا از غائط امر ظاهر تر است بی اشکال * متفق علیه * و عسلان ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم من
 ترضأ فلیستش * هر که وضو کند باید که استنشاق کند بنای مثلنه بمعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد که اینستار مستنشاق است * و من
 استجر فلیور تر * و کسیکه استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که بکمر از سه نکلن و کلام درین کثیث و استجمار استعمال چهار که بمعنی سنگریزه
 است و مراد بآن استنجا است و به معنی بشور کردن نیز آید از جمره بمعنی اشکر و بعضی این حدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند و مشن
 در آن در فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید * متفق علیه * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل
 انا و غلام * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلایا پس بر میداشتیم من و پسری دیگر و گفته اند مراد بآن این مسجود است که
 ادا و رمسواک و نعلین حضرت صلی الله علیه وسلم خواله وی بود و او را مقب باین لقب است * ادا و رمسواک * ادا و رمسواک و ادا و رمسواک
 طرف صغیر از جرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند * و عنزة * و بر میداشتیم من و آن غلام عنزة را و عنزة بعین موهله و نون
 و زای مغبرحات چوبی که در وی سنائی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلاپتر و عادت شریف بود که خادمان عنزة را همراه آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمینی چنانکه بول برای استنجا یا سرة کنبند در پیش نماز
 و اغراض دیگر * بپشتن بپشتن * استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آب بعد از تعلقه بپشتن را تا تعلیم کند مرا مت خود را که شستن
 با آب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است * متفق علیه * - - - - - الفصل الثالث الثاني * عن انس قال کان النبی *
 گفت انس بود بپشتن * صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزح خاتمه * چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشت برین
 خود را از جهت بودن نقش نکیس وی محمد رسول الله و از اینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول
 خدا و قرآن است یا خود را در و در بعضی شروح گفته که این شامل است اسماء تمام انبیاء و صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا را

رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد دینان و الله اعلم * رواه ابو داود و النسائی و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح غریب
وقال ابو داود هذا حديث منكر * این حدیث را ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آنرا حسن و صحیح خوانده و ابو داود
منکر گفته و نسائی از هر دو سکت مانده * و فی روایتی وضع بدل نزع * و در روایت ابو داود وضع آمد و بجای نزع یعنی می نهادند خاتم خود را بر این
لازم کشیدن است که از دست نمیکشید و بجای می نهادند * و عن جابر * رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد البراز
انطلق حتى لا يراه احد * گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میخواست صحرای را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا
که نمیدیدند او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجای که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نه بیند
و معنی اول ظاهر و اولی است کمال استخفی و بواز بفتح باء اصل بمعنی فضای واسع است کثایت میکنند بر آن قضای حاجت انسانی از جهت کراهت
تضرع باسم خاص و یا تا آنچه او را بچشم نه بینند بکوش نیز نشوند و این عادات مستمرة ایستاد و شرع و عرف و عادات نزد اهل مروت و
احتیاط و ادب * رواه ابو داود * و عن ابي موسى * رضي الله عنه * قال كنت مع النبي * بودم من بایم غمیر * صلی الله علیه و سلم ذات يوم *
و زری * فاراد ان یبول * پس بخوانست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بول کند * فانی و مثالی اصل جلد او * پس آمد آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زمین صبور و نرم را در بیخ دیواری * فبال * پس بول کرد * ثم قال * یستروموا * اذا اراد احدکم ان یربول * چون خواصد یکی از
شما که بول کند * فلیرتد لبوله * پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای مناسب را مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید
و ریشه بول نرسد * رواه ابو داود * و عن انس بن رضی الله عنه قال کان النبي صلی الله علیه و سلم اذا اراد الحاجة * بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که
نیچون میخواست قضای حاجت انسانی را * لم یفرع ثوبه * بر نمیداشت جامه خود را * حتی یدک تومس الارض * تا آنکه نزدیک می شد از
زمین در نشستن * رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لجا انکم مثل الوالد لولد *
نیستیم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی مگر مانند پدر برای فرزند این خود * اعلمکم اذا اتیتهم الغائط * تعلیم میکنم شما را چون بیایید
غائط را و بول نیز همین حکم دارد * فلا تستقبلوا القیلة ولا تستل بروها * پس روی خیار یک قبله را و پشت نه میدان او را * و امر بثلاثة احبار *
فرامرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار بردن سه سبک در استنجاء * و فی من البروت و الروی * بکسر و در تشبیه منبر و نجی کرد از استنجاء
کردن بر سر کین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت فرمود که اغلب در صحرای افتاده میباشد و الا بغیر پوسید و نیز جائز نیست
بلکه بطریق اولی * و نهی آنرا در استطیع الرجل یمینه * و نهی کرد از آن که استنجاء کند مرد بدست راست و زن نیز همین حکم دارد
و استطابة بمعنی استنجاء است زیرا که پاک میکردند و اندک جسد را باز آله نجاست * رواه ابن ماجه و الدارمی * و عن عائشة * رضي الله عنها
* قالت كانت ید رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمنی لطهورة طعام * گفت عائشه بود در دست راست آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بر آب پاک و چیزهای که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام * و كانت ید الیسری لخلایة
و ماکان من اذی * و بود دست چپ وی برای متوضای او و آنچه بد آن تعلق دارد از استنجاء مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی
و مکرهات * رواه ابو داود * و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذهب احدکم الى الغائط فلیقل معہ بثلاثة احبار * چون
برود یکی از شما بسوی آستانه پس باید که ببرد با خود سه سبک را * استطیب بهن * که استنجاء کند و پاک کرد و اندک یا آنها * فانیها
تجزئ عنه * زیرا که بنزدی سه سبک بسندگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سبک پاک کرد و اندک و از الله عین استنجاء
کرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت بآب نیست و اگر بآب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب
بیاید و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بهیچ از خلیفان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها
که پیش از شما بوده اند من انداختن مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را بآب اما شما می بینید زیادتی * رواه احمد
و ابو داود و النسائی و الدارمی * و عن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تستنجوا بالبروت
ولا بالعظام * استنجاء نکنید بر سر کین و استخوانها * فانها زادوا اخوانکم من الجن * زیرا که روث و عظام قوשה و خوراک برادران شیاعست
که جن اند و در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چارواکهای ایشان و اضافت مجموع بجز

درست است که چار و اهای ایشان تابع ایشان است و طبعی از احکام در دلائل النبوة آورده که جن استخوانی نمی یا پند مکر آنکه بران کوششی است که نخست داشته است و روایتی نه مکر آنکه در روایات آنها است که در روز نخست خون ریزه * و در واطل بر مدی و النیسائی الا انه لم یذكر * لیکن بهمانی ذکر نکرده است این لفظ را که * زاد الخوازمی من الجن * و عن رذیف بن نایب قال لی رسول الله * کفیت رویغ نضیم را زخمت و او کسر فاکه صحابیس و معتقد و است در مصریان امیر کرد ایمن او را معاویة بن ابی سفیان غزاکو را فریقہ راسینہ سمع و اربعین و در بشاره شسته است و خمیسین کفیت هر این خمیسین * صلی الله علیه و سلم یار و یقع لغل الحیمرة منتطول بک بغلی * ای رویغ سایل که ریل کانفی در از کرد و تر بس از من و در یابی مز دمی را که بکنند عادات و رسوم نجاهلیت را و ترک دهند بعضی اطفال هبت را * فایمن البناص

ان من عقل لیسته * بس خبر ده مردم را که هر که کوه زند ریخت خود را اکثر برانند که مراد مرغول گردانیدن ریش است بکفیت و علاج و سبت نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها آنکه نه از اهل دین مسلمانان اند مثل اهل کتاب و جز ایشان از جهال و بعضی گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکها جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن بعضی گفته اند مراد عقل لیسته و ستر وجه است تا راه زند و روی پیروشد تا مردم نشناسند * و یقول و ترا * کسی که قلا ده سازد و در کردن به بند دوز را گفته اند که اهل جاهلیت در کردن اسبان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن و زیان نا کردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه بدین تغییر نمیکند تقلید را و بعضی گفته اند مراد بر بستن خرسها است در کردن اسب یا بستن مهره مادر کردن طفلان از برای دفع چشم بد * و استنجی بر جمیع دابة و عظم * یا استنجی کنی پس افکنده چار یا پان یا باستخوان * فان صد امنه بر * پس بد رستی که بعد از هر که این کار کنند نیز راست از نیت معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکر و هات اگر چه از کبار نباشد سبب نیز اوست و بیوضائی جناب نبوت است ارتکاب کبار و فواحش را خود چه گویند * رواه ابوداؤد * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکتل فایوتیر * کسی که سر مه گیش در چشم باید که ابتدا رنگد یعنی بعد دطاق کشد و این زاد و طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و در چشم چپ و آخر یکمیل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و اختتام بجا نب راسی شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب بجهت و اول صحیح تر است و بر هر تقل بر این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بند در آن اختیار دارد چنانچه فرمود * من فعل فقد احسن و من لا قلا حرج * کسی که بکشد یا تر را پس به تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نمیکند پس نیست بزه و گناه و تنیکی * و من استجمر فلیوتر * و کسی که استعمال حجار کنند در استنجی پس باید که و ترکند و بعضی از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکند پس به تحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حل نیست مؤید مذ هب حنفی است که تلبیس اجتناب واجب نیست * و من اکل فما تخلص فلیقلظ و ما لا ک بلسانه فلیبلع * و کسی که بخورد طعمی پس چیزی که بخلل از دندان بکشد پس باید که بیند از آنرا چیزی که بخاید و بیرون می آرد از گوشه های دهن پس باید که فرو برد و علت دیگر آنست که آنچه بخلل از دندان بر آید غلب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه های دهان بر آید و اگر به یقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در صورت و اگر خون آلوده است به یقین در هر دو حرام است و مجبول بر صورت عدم یقین است آنکه فرمود * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * و بعضی گفته اند که علت در هر دو است و اگر است طبع است اگر است در اول در هر دو است و در تلبی در اللیختن و یا وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست * و من اتی الغائط فلیستتر * و کسی که بیاید آبخانه را پس باید که برده کند تا پوشیده شود در روی و کشف عورت نشود * فان لم یجد الا ان یجمع کتفیه من رمل * پس اگر نیاید چیزی را که برده کند باید آن مکر همین قدر که جمع کند تلبی را از رویک * فلیسند بر * پس باید که پس خود کند آن تل رویک را و پشت بجا نب وی کرده بنشیند تا برده گردد و مرورا و اختیار است بجهت آنست که در پیش بدن جامه برده بهترین کرد و آسانست کردن آن * فان الشیطان یلعب بمقاعل بنی آدم * پورده کردن اگر چه بر یک باشد برای آن فرموده شد که شیطان

بازی میکند به نشسته آدیان و مراد به بازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه کردن عورت ایشان و انداختن رشا شه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت نماید در وسوسه می اندازد مردم را بظن کردن عورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن بزرگ و اینهمه تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه * من فعل فقل احسن ومن لا فلا حرج * کسیکه بکند خوب میکند و کسیکه نکند حرج نیست * رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی * وعن عبد الله بن مغفل * بضم میم وفتح غین معجمه وفتح فای مشدده صحابست از اصحاب شجره ساکن شد ملینه و بعد از آن رفت بمصره و بنا کرد آنجا سرای و وفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی مات سنة تسع و خمسين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحبه * باید که بول نکند یکی از شما در غسلگاه خود و استتمام در اصل با آب کرم غسل کردنت پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگر چه با آب سرد بود * ثم یغتسل فیه * پستروی غسل میکند در آنجا که یعنی در راست از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا * او یترضا فیه * یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند * قال عامه الو سواس منه * زیرا که اکثر سواس از اینجا پیدا میشود که چون بول کند در جای و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جای که نجس میکرد و از آنجا چکبک های آب بروی می افتد و در سواس می افتد و رفتن فیه ممکن نمیکرد و این در جائیست که آب را روی ندارد و جای سخت است و اگر جائی است که آب بدن میرود و ریگستان است با کسی نیست و بر هر تغل بر نهی برای تنزیه است نه تحریم * رواه ابو داود و الترمذی و النسائی الا انه لم یذکر * مکر اینست که ترمذی و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که * ثم یغتسل فیه او یترضا فیه * همین مقلد آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود و باعث حل و سواس نمیکرد و لیکن بصری ذکر نکرده اند * وعن عبد الله بن سرجس * یفتح سین مهمله اولی و آخری و کسر جیم بر وزن نرکس صحابست متاخرا لاسلام بصری است و حدیب او در ایشانست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یبولن احدکم فی حجر * باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و حجر بتقلیم جیم مضمومه بروحی ساکن سوراخ جانوران خزند و کزند و علت نهی آنست که شاید ماری یا گر دمی در سوراخ باشد که بکزد و نیز میگوید که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رساند و در حکایات آمده است که سعد بن عباد که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد و جنیان از او آکشتند و از او در دادند و شعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباد را و انداختیم در تیر که خطا نکردند دل او را * رواه ابو داود و النسائی * وعن معاذ رض * از اکابر صحابه و عظمای انصار است و احوال شریف و دی بعض مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الملا عن البثلة * بپر همز و یسه کارا که محل لعنت و مظنه آند * البرازی فی الموارد * یکی آتخانه کردن در جاهائیکه مردم فرود می آیند و مجلس کا ا ایشان آنست یا مراد بموارد جاهای که آبی است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند * وقاعة الطريق * درم در راهیکه جای پاکوب مردم است یعنی محل مرور ایشان * والظل * رسوم در زیر درختیکه مردم در سایه اومی نشینند و خواب میروند * رواه ابو داود و ابن ماجه * وعن ابی سعید * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یخرج الرجلان یضر بان الغائط * باید که بیرون نیایند و مرد که میروند بسوی آتخانه و می نشینند * کاشغین عن عورتها * کشاده و برهنه کنند اندام نهانی خود را * یستلثان * در حالتیکه سخن میکنند بیکدیگر * فان الله یمقت علی ذلك * زیرا که خدا ی تعالی دشمن نمیکرد آنها را بر بن فعل شنیع دور از مقام شرم و عروت * رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه * وعن زید بن ارقم * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة * بد زستیکه این آتخاها و مز بلها جاهای حاضر شدن جن و شیاطین اند و حشوش جمع حشر است بفتح حا و ضم نیر آمده در اصل بمعنی بستان و نخلستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آتخانهها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن مطلق آتخانهها را نام شد * فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل * پس چون بیاید یکی از شما آتخانه را باید که بپناه بجوید بخدا از خبائث جن و بگوید این کلمه را * اعوذ بالله من الخبث و الخبائث * تصحیح لفظ و تحقیق معنی این کلام در فصل اول در حبلت ثالث معلوم شد * رواه ابو داود و ابن ماجه * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بین اعمین البین عورات بنی آدم * پرده میان چشمهای جن و انب ام شرم آدمیان * اذا دخل احدکم الخلاء * چون خواهد که در آید یکی از ایشان محل قضای حاجت را * ان یقول * اینست که

بگوید بسم الله رواه الترمذی وقال هذا حل بغير غسل وساند ليس بقوی * گفته است ترمذی که این حدیث غریب است وساند وی نویسم زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است و مردم را اختلاف نسبت به گفته است بانه * وعین عائشة * ورضی الله عنها؛ * قلت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * گفت عائشه که چون می برآمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از متوضا می گفت * غفر الله * یعنی میطلبم خداوند را از تو آمرزش ترا در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از نواب ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفای شکر نعمت کوارش طعام و باقی داشتن آنچه شود کند و بیرون افکندن آنچه زبان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که ابد بشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تغسل من حق سبحانه از نقائص و عیوب * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابی هريرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا أتى الخلاء أتینة بماء فی توراة رکوة * گفت ابو هریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آورد مین او را آب در تور بیفتد تا وسکون و او آوندی خرد از روی یاسنک که آنخوردن می شود در وی بکافی وضو نیز ساخته می شود یا در رکوة بیفتد را و کسر وضو نیز آمد و وسکون کاف آوندی از جرم که آب خورده نمیشود در وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع الاصول گفته دلخرد از جرم که آنرا صوفیه همراه دارند و او برای شک ریوی است یا مراد آنست که کاهی در آن طرف می آورد و گاهی درین * فاستنجا * پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب * ثم مسح یدیه علی الارض * پستر میمالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصص مبالغه در تنقیه و تطهیر در تشستن دست * ثم أتینة بانه آخر * بستمی آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب در آورد دیگر * فتوضأ * پس وضو میکرد گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو به بقیه آب استنجا در دست نیست یا در آن طرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقاً آب نمائد و پودبا کمتر از قدر کفایت مالد پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو بجز آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم * و رواه ابو داود و روی الی از هی النسائی محتاج * و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظی دیگر * و عن الککم بن سفیان * ثقی است و بعضی گفته اند نام ابن سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع از از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی در نیافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم * قال کان النبی * بود بپیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ و نضح فرجه * چون بول میکرد وضو میساخت و آب می یاسید فرج خود را * رواه ابو داود و النسائی * و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعضی گفته اند که مراد پاشیدن آب فرج را شستن فرج است با آب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد با آب وضو میساخت و آنست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق و سواس که اگر تری در ازار یافته شود در و سواس نیفتد و حواله بکنند آنرا با آب که پاشیده بود و این سه طریق و سواس است تا راه نیابد و تعلیم ام است بآن الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از و سواس کند قالوا و بعضی گفته اند که برای دفع نزل بول است تا مباد اتفاقاً کند چه آب قابض بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر بصریح آمد که چون وضو میکرد در محول خلا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میکرد کف آبی و میپاشید بر فرج خود * و عن امیمة * بضم همزة و فتح میم و سکون یا * بنت رقیقه * بضم واو و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابه است معن و داست در اقل من یثنه و مادر او رقیقه خوار خد بنیة ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه هاشمیه است * قلت کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان * امیمة بنت رقیقه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت می کنند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان بکسر عین جمع عود یعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود و الله اعلم در قاضی گفته که عیدان بغت عین درخت خرما که بلند باشد و لحدی عیدان است و این قدح از چوب درخت خرما بود * تحت سریر و بیول فیه باللیل * نهاده میشد کاهی این قدح در زیر چار باده آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می خفت بران بول میکرد در آن در شب بیتی عذری از سر ما و جز آن و این آنقدح است که آورده اند که ششمی از تشنگان نادانسته بکمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و بر تازند و بدوی خوش از اندام وی یافته

می شد و تا جنب نشست در آن لا دوانیز موجود بود * و رواه ابو داود و الترمذی و عن عمر * رضي الله عنه * قال رايت النبي * كفت بتخريفين امرا
 ينغمرون * صلى الله عليه وسلم وانا بول قائما * ومن بول ميكردم ايستاده * فقال * ينس * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يا محمد لا تليل قائما *
 بول مكن ايستاده * فالبليت قائما بعد * عمر رضي الله عنه ميكويد پس بول نكر دم ايستاده بعد از آن كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم
 نمي كرد * رواه الترمذی و ابن ماجه * وامت همه اتفاق دارند بر كرامت ايستاده كردن بول تحريمي يا تنزيهي بجهت لازم آمدن كشف
 عورت و تنجس تن و جامه و ترك ميرت و آنكه مؤلف ميكويد رحمه الله عليه كه * قال الشيخ الامام مجيب العمرة رحمه الله عليه قل صغ نحن
 حذيفة قال اتى النبي * بتحقيق بصحت رسيده است از حد يفة بن اليمان كه كفت آبل ينغمرون * صلى الله عليه وسلم سباطة قوم *
 خاكر و نه كروهى را * فبال قائما * پس بول كرد ايستاده * متفق عليه قيل كان ذلك لعن * كفته شده است در توجيه اين حديث كه بود اين بول
 كردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت عذري و اين عمل در عهد جا مليت بود كه بول آمدن ملت اسلام بد عورت سيم رسل
 و تحريم انام عليه الصلوة والسلام كه مبعوث بود از ابري تتميم مكارم اخلاق و مجاهد افعال زوان پذيرفته بول كردن عذر رضي الله عنه يا ز بقايای عادت
 جاهليت جزو يا بجهت عذري كه امر اين عارض شده بود اما عذري كه امر آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده آن ميكند بعض كويند در دي بوده
 در استخوان صلب وى كه بدن نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض كويند كه عوب استغشا ميكند و علاج مينمايتن و دفع رجوع
 صلب يا ايستاده بول كردن و امام شافعي برين گفته و حاكم حديث از ابن عمر آورده كه بول كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت
 در دي كه در درون دو زانوى وى بود كذا قال الشيخ ابن حجر و بعض كويند عذر آن بود كه براى نشستن چاي بنزد بحكم ضرورت ايستاده
 كردن يرا كه خاك آن از يك جانب بلند بود و جانب ديكر پست و نشستن بر اين ممكن نبود و فكر آنكه جانب بلند را پس پشت كنند و درين
 هيكم كشف عورت لازم آيد بر جماعه كه از ان راه ميكند و اگر جانب بلند را روى آرد بيم افتادن دار و سباطه در غلبه نرم و بلند
 مى باشد و قابليت نشستن ندارد و بعض گفته اند كه فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى بيان جواز و تعليم امت بود و آساني كردن براى
 ايشان چون اول نمي كرد كه ظاهر در تجريم است خواست كه بيان كند كه نمي تنزيهي است و در فعل آن نيز رخصت است و در عذر عمر
 رضي الله عنه وجه ديكر نيز گفته اند كه وى گفته است كه ايستاده بول كردن نكاه دارند و تراست در رايش تواند كه در انوقت او را عذري
 عارض بود كه بدن ملاحظه ميداشت كه چيزى از جاتب ديكر بدن آيد و با وجود آن نمي كرد از ان و اما در فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 حاشا كه مثل اين قوهم توان كرد و تكلم توان نمود والله اعلم *
 من حديث ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يبول قائما * عائشة كفت هر كه خبر دهد شما را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول ميكرد
 ايستاده * فلا تصل قوه * پس راست كوند انيد او را * ما كان يبول الا قاعدا * زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول نمي
 كرد مگر نشسته * رواه احمد و الترمذی و النسائي * و تطبيق اين حديث بحديث حذيفة آئمت كه عائشة خبر از علم خود ميداد
 كه درون خانه مشامه ميكرد و در انجا هر كز نديده كه ايستاده بول ميكرد و آنچه حذيفة ديده در بيرون بود و آن نيز نادر
 بود مبني بر عذر كه بيان كرده شد و نادر حكم معلوم دارد و آنچه مبني بر اعدا است بيرون از اذ ثرة اعتبا راست * و عن زيد
 بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام اتاه في اول ما وحي اليه * زيد بن حارثة مولاي آنحضرت كه او را متبنای
 آنحضرت ميكفتند و زوج زينب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذكر او در باب مناقب اهل بيت در آخر كتاب بيان روايت ميكند از آنحضرت
 كه جبرئيل آمد او را در آغاز وحي فرستادن بسوى او * فعلمه الرضوء والصلوة * پس تعليم كرد جبرئيل غم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
 وضوء را نماز را و اين تعليم نعلی بود كه جبرئيل وضوء كرد و نماز كرد و آنحضرت نمود و باين طريق تعليم كرد چنانچه در روايات آمده است
 و تعليم بفعل آسان تراست از تعليم بقول * فلما فرغ من الرضوء اخذ غزفة من الماء فتوضع بها فرجه * ظاهر عبارت آنست كه ضمائر راجع
 لجبرئيل باشد و معني آن باشد كه هرگاه فارغ شد جبرئيل از وضوء گرفت كفى از آب پس پاشيد و ترك كرد بآن اندام شرم خود را يعني آن
 موضع از را براى تعليم آنحضرت و جبرئيل در ان هنگام متمثل بصورت بشر بود كه براى تبليغ وحي و تعليم احكام بر آنحضرت آمده بود و تواند كه
 ضمائر راجع بآن حضرت باشد و تقدير كلام چنين بود كه تعليم كرد جبرئيل وضوء را و گرفتن كفى از آب بعد از وضوء پاشيدن آن بر فرج پس وضوء

کرد آنحضرت بعد از دوین فعل جبرئیل و هرگاه قارغ شد از وضو گرفت کفیی آب پس با شیل آنرا فروج و غرقه بفتح غین گویا کف آب گرفت و وضو
 غین آب در کف کرد و تهنید و این معنی در اینجا ظاهر تر است ولیکن روایت فتح مشهور تر است * رواه احمد و ابوداود و ترمذی * و عن ابی هريرة * رض *
 قال قال رسول الله * کفیت ابو هريرة * کفیت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم نجاء نی جبرئیل فقال * آمل موا جبرئیل * م پس گفت * یا محمد انا
 توفات یا تضح * ای محمد چو وضو کنی تو بپاش یعنی فروج خود را * رواه الترمذی و قال هذا الحدیث سمعت محمد بن ابراهیم یقول *
 تر مدعی این حدیث را غیر بن کفیت و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که می گفت * الحسن بن علی الهاشمی الراوی منکر
 الحدیث * حسن ابن علی بن رابع بن الخارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در معنی
 معلوم شد * احمد و نسائی و ابوحاتم و دارقطنی و از ضعیف میدانند * و عن عائشة * رضی الله عنها * قالت قال رسول الله * کفیت عائشة یون
 کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقام عمر خلفه بکوز من ماء * پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 کوزه از آب در دست گرفت * فقال ما هذا * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیست این آب * یا عمر * و برای چه گرفته ایستاده
 آنرا * فقال ماء تبرؤا به * پس گفت عمر آیینست که وضو میکنی تو بدان * قال * کفیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * ما مؤثر
 کلها بل ان اتوضأ * امر کرده نشد ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو بکنم هر وقت که بول بکنم * و لو فعلت لکان سنة *
 و اگر می کردم بطریق لزوم و دوام هر آینه میشد سنت مؤکده در حکم واجب که مردم در آن هرج می کشیدند و از اینجا معلوم میشود که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم با می ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی بر ایشان * رواه ابو داود و ابن ماجه
 * و عن ابی ایوب و جابر و انس ان هذه الآية لما نزلت * و روایت است از این سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد
 * فیه رجال یسبون ان یتطهروا و الله الخب المظهرین * درین مسجد یعنی مسجد نبی مراد اندید که دوست میدادند مبالغه کردن در طهارت
 را و خدا دوست میداد مبالغه کنندگان را در طهارت و مراد بدان کرده انصار اند * قال رسول الله * کفیت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 و سلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور * ابی کرده انصار را بدو ستیکه خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما
 در طهارت کردن و مبالغه در آن * فما طهروا کم * پس چیست طهارت شما و چو نه میکنید آنرا را مبالغه مینمائید در آن * قالوا نتوضأ
 للصلاة * گفتند کوزه انصار وضو میکنیم برای نماز * و تغتسل من الجنابة * و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان
 اتپین می کنند * و نستنجی بالماء * و استنجیا میکنیم با آب یعنی بعد از استنجیا با حجار و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود
 بایشان * قال فهو ذاک * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس این ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود * فعلیکوه *
 پس لازم گیرید شما آنرا * و رواه ابن ماجه * و عن سلمان * رضی الله عنه * قال قال بعض المشرکین * کفیت سلمان فارسی که گفت یکی
 از مشرکان * و هو یستنجی * و حال آنکه آن مشرک است و از سیرت و خصلت میگردید بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم درین فعل * انی لاری
 صاحبکم یعلمکم * بدو ستیکه من هر آینه می بینم یا شما را که ایت از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم میکند که تعلیم میکند شما را
 چیزهای حقیر خسیس را * و ختی الخرافة * و از روش نشستن با آئینه و کیفیت و آداب آن بخرافه بکسر خای معجمه بعد برای قضای حاجت
 نشستن و هیئت آن را ذکر رواه بفتح خا بمشوا البند و قصر و خوراء بضم خا و همزة پس انکبت آدمی و جزآن * قلت اجل * گفت سلمان که تم
 آری میکند روش و آداب آئینه نشستن را و این نبیای است و او خند است بلکه از کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و هدایت
 صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلای و احکام استنجیا و گفت * امرنا ان لا نستقبل القبلة * امر کرد دمار که روی
 نکنیم بپایت قبله در وقت نشستن بقضای تعالی * و لا نستنجی بایماننا * و استنجی نکنیم بدستهای راست خود * و لا نکفی بدن ثلثة ارجاء *
 و بس نکنیم بکمتر از سه سنک که * لیسن فیها و جمیع و لا عظم * نیست در آن سرگین و نه استخوان * و رواه مسلم و احمد و اللفظ له * مضمون
 این حدیث مسلم و احمد از روایت کرده اند و لفظ من اجماع است و مسلم بعبارت دیگر آورده * و عن عبد الرحمن * و روایت است
 از عبد الرحمن بن حنبل * بن حسنة * بفتحات نام مادر از است و قام بن ابراهیم الله مطاع است مشهور و بنسبت مادر شده صاحبست شنیده
 ابو موسی اشعری را * قال خرج علينا رسول الله * کفیت بیرون آمد رسول الله علیه و سلم و فی یک الدرفة * و بود در

دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قه بدال و رواق مفتوحات سپر از جرم که در وی نه چوب پند و نه پی * فرغها * پس بنهاد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را در تئل گردانید آنرا در میان خود و مردم * ثم جلس * بستر بنشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 * فبال اليها * پس بول کرد بسوی آن سپر * فقال بعضهم * پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در اینجا * انظروا اليه بول کما بول
 المرأة * نکاه کنید بجانب این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول میکند زن * فصعده النبي * پس شنید این
 سخن را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال و شک * وای تو ای مرد بی حیا و بی کلمه ایست که در مقام اظهار ترحم و شفقت کریند و در دنیا کی
 بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگر چه مقام آن بود که
 کریند و یلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که فرمود و شک * اما علمت ما صاحب بنی اسرائیل * ای
 فلانستی تو که چه رسید یار و صاحب بنی اسرائیل را یعنی یکی از ایشانرا * كانوا اذا اصابهم البول * بودند بنی اسرائیل بیکم دین و شریعت
 خود که چون میزدند بدن را جامه ایشانرا بول * قرضوه بالمقاريض * می بردند آن موضع از بدن را یا جامه را بکار و ما * نه اهم * پس
 منع کرد و باز داشت آن کس ایشانرا * فعلت في قبرة * پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او از این فعل تشبیه
 کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق حجاب وستر را با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنوی کرد آن اسرائیلی
 قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استغفار او عذاب را و در اینجا مبالغه دیگر است در تقیب و مذمت
 این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بیکم شریعت و لیکن با قطع نظر از آن بیکم طبع قطع و قرض که سبب ضرر
 در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مظنه آن هست که او را در اینجا معتد و در اندک تعبیب بکنند اما ستر و حجاب در بول امری
 محمود و مستحسن است شرعاً و عقلاً و انکار آن در غایت قباح و قاحت و سبب تشدد و تعذیب * و رواه ابو داود و ابن ماجه * روایت
 گردانید حدیث را ابو داود و ابن ماجه از عبد الرحمن بن حسته * و رواه النسائي عنه عن ابي موسى * و روایت کرد آنرا نسائی از عبد الوحید
 مذکور از ابي موسى اشعري * و عن مروان الأصغر * همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقة از تابعین بصره روایت
 گردم را را مسلم در بخاری بحدیث * قال رأيت ابن عمر اتاخ راحلته مستقبل القملة * مروان اصغر که ثقة است را از طبقه رابعه است از تابعین
 گفت دیدم ابن عمر را که بنشان شتر بار بردار خود را بجانب قبله * ثم جلس يبول اليها * بستر بنشست در حالی که بول می کند بجانب
 قبله یا راحله * فقلت * پس گفتم من * یا ابا عبد الرحمن * کنیت ابن عمر است * اليس قد نهى عن هذا * آیا نیست که بتحقیق نهی
 کرده شده است از این یعنی از بول کردن بجانب قبله * قال بل انما نهى عن ذلك في القضاء * گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن
 بسوی قبله مطلقاً بلکه نهی کرده نشده است از آن مگر در جای کشاد و صحرای که در میان تو و قبله چیزی داخل نباشد * فاذا كان بينك وبين القبلة شيء
 بسترک * پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند تو را داخل باشد * فلا بأس * پس نیست باک * رواه ابو داود * و عن انس
 قال كان النبي * بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * چون بیرون می آمد از آبخانه میگفت * الحمد لله الذي
 اذهب عني الأذى * شکر مر خدا را که بیرون برد از من چیزی بیکه برنجاید و آورده گرداند و مکرده آید بر نفس که عبارت از فضیلت است که بقای
 آن در محل سبب ایند از هلاک است * و عاتني * و صحت داد و بر هانید مرا از احتیاس آن یا بر آمدن روده ها و عواد آن * رواه ابن ماجه * و عن ابن
 مسعود قال لما قدم وفد اليمن على النبي * هرگاه که قدم آوردند اهلچهار پیران بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قالوا * گفتند یا رسول الله انه
 امکن ان يستنجوا بعظم اورثة ارحمة * بضم حای مهمله و فتح میمنه نهی کن امت خود را استنجای کردن ایشان با ستخوان یا هر کس یا انگشت
 * فان الله جعل لنا فيها رزقا * زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما در این سه چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سر کین علف
 چارواهای ایشان است و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریحی در اینجا نمی یابم والله اعلم * نهاناز رسول الله * پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه وسلم عن ذلك * از آن * رواه ابو داود * باب السواک * سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن
 دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن بنیت است باتفاق خصوصاً نزد وضو و نزد نماز نیز
 نزد شافعی و پیش از تجزیه و ظهر مؤکد تراست و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و عموماً مع مسواک در بدن و دهن بسیار

است و مسواک کردن در محاذل نزدیک و دور آمدن آب حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبر و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغییر دهان بسبب خواب یا استخوانی یا سکوت یا کوسنگی یا خوردن طعام یا بیوی و مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در این واقع شده و در سطرین همچون خنصر باید و در درازی مثل ابرش و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده کشتن گوشت دندان است و در بعض روایات عرض و طول هر دو واقع شده و باید که در حال مضغه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا یکی دندان انداخته دست راست کفایت میکند و بیهی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که در شست باشد نیز درست است

الفصل الاول

* عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان ان اشق على امتي * ان كرمي بودیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را * لا مرتهم به خیر العشاء * هر آینه واجب میکردم بر ایشان تا خیر کردن عشاء و در حدیث دیگر بیان میکند که تاد و دانگ شب * و بالسواک عند كل صلوۃ * و واجب میکردم مسواک کردن در هر نماز و سورت بلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید است بایجاب است و نیز شافعی این حدیث معمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب است و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نیز در انصاف این معنی ظاهر تر است چه مسواک برای هر تریزه نماز چنانکه شافعی گفته اند متعسر است خصوصا بر وجه مسنون و الله اعلم * متفق علیه * و عن شریح بن مانی * ان کبار تابعین و ثقات ائمه انما است ولدت اودر زمان آنحضرت است کنیت کرد آن حضرت پدر او را یوی چون قلزم آوردید روی بر آنحضرت باقوم خود و کنیت میکردند و اراقم از بابوا الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسوان هستند گفت نعم شریح و عملد الله و مسلم فرمود بزرگترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فایت ابوشریح از جمله اصحاب علی است و در واقعه جمل در صفین با وی بود ثقة معمر عابد قتل سنة ثمان و مبعین * قال سالت عائشة * کفتم رسول الله عاتشه را رضي الله عنها * شیء کان یبذل رسول الله * بکلام چیز و پیشه کار آغاز میکرد و پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا دخل بینه * چون می در آمد خانه خود را یعنی نخست کاری که پس او در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود * قالت بالسواک * گفت عائشه اینست که مسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف و محسن معاشرت با اهل بود شاید که بیعت طون مکث در مجلس و محادیت با مردم تغییری در دهان شریف را دافنده باشد و از المؤمن مسواک اهم و اقدم میباشد و این در حقیقت تعلیم است مراست و الحسن معاشرت با اهل در رعایت نظافت و نزاهت و اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت کفر را از خانه سکوت می و وزین و بآن جهت تغییری بدشان شریف راه می یافت بخالی از غزابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آنقدر نیست که به سکوت در آن تغییری بدشان را دایند و بعضی گویند که ابتدا مسواک کنایت است از گزاردن نماز نفل که در وضو آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز نفل بود و الله اعلم * و رواه مسلم * و عن حفیفة * رضي الله عنه * قال کان رسول الله * گفت حفیفة بن الهمان بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا قام للتحج من اللیل * چون در میخواست از برای نماز تحجیل از شب * یشروع * میمالید و می شست و نمک را با کیزه میکرد * فاذ بالسواک * درین خوردن مسواک و تحجیل بمعنی ترک همجوذاست و مسجد بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا تحجیل گفتند و تحجیل بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوۃ به تحجیل درست است زیرا که این صلوۃ نسبتی بخواب دارد * متفق علیه * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * عشر من الفطرة * ده خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و فطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی که بران مولود زاید که بمعنی تهیو و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه کنشت و انتیخا فطرت و افسوس نیست انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بیعت اتفاق شراعی بران حکم جبلت گرفته که مخلوق است بران آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمه فطرة الله التي فطر الناس علیها بل این تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بان نیز جائز است و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند یا اعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده پس از وی انبیای دیگر اقتدا یوی کرده اند * قص الشارب * یکی از آن ده خصلت کوتاه کردن سبیل است و شارب نام موی است که بر لب و زیرین است و مبتذات و کوتاه کردن آنها است چنانکه پیداکردن طریق لب و سبیل کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل

درین باب این حدیث است که احقر الشارب واعقوا اللیخی واحقاپست کردانیدن موی لب است و اختلاف در حدیثی است که چه مقلار است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقل ارا بر ویلید وغاریان رازیده گذاشتن نیز آمده است که باعث بیبت در چشم است و زیاده گذاشتن دنبالای بیروت که آنرا سباله گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض صحابه دیگر منقول است و اعفاء اللیخی درم فروگذاشتن و رافر کردانیدن ریش است و مشهور قدر یک مشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بران بگذارد نیز جائز است بشرطی که از حد اعتدال نگیرد و اگر در راز گشت بعد از راز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده این است و نزد بعض مستحسن و این مذهب شعبی و ابن شیبون است و حلق کردن لحيه حرام است و روش افروغ و نمود و جوالقیان است که ایشان اقلند و یکدگر بکنند و کنگاشتن آن بقلر قبضه واجب است و آنکه آنرا سبت کردیند به معنی طریقه مسلوک در دین است یا بیبت آنکه قنوت آن بسنت است چنانکه نماز عین را بسنت گفته اند و السواک * سوم مسواک کردن است و شرح آن کنگشت * و اعتشاق الماء * چهارم آب در بینی کردن است در وضو * و قرض الاظفار * پنجم گرفتن ناخن دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم با بهام آن نماید چنانکه از سبابه دست راست است ابتدا آن کند و بتر تیب یا کنگشت بنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بتر تیب تا با بهام وی برسد و ختم با بهام یعنی کند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا با بهام وی و باز از با بهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تحلیل و جلیس است و نیز گفته اند که گرفتن ناخن روز جمعه مستحب است و جزای نیز در آن بغل کرده اند که هر کس روز جمعه ناخن بگیرد تا جمعه دیگر از هر بلا در امان باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن * شعر * قلموا الاظفار بالسنة والا دب * یوم الخميس خرابس او خصب * زاین حر و رف رموزا می اصابع است و بعض کور کردن ناخن را مستحب داشته اند و اگر پند از نیکو باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و صورت بلا است و گرفتن ناخن بلند آن نیز خوب نیست که صورت فقر و بر ص است کنگاشتن و شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ طی منقی رحمه الله علیه نقل میگرداند که ایستان خر بطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن و هر چه از بدن ایشان جدا میشد میباشتن و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن ماهره کنند شاید که ایشان را در آنجا سندی و استنباطی باشد و الله اعلم * و غسل البراجم * ششم شستن بر اجم و پاک داشتن آنها است و بر اجم نام بدن های انگشتان است و پیش پرست آنها که چر که در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان در شست و ناملسا باشند شستن تمامه معاظف بدن که مظنه اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن * و تنف الابط * هفتم بر کندن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و اولی را وفق نسبت کسی را که از نجس عادت کرده تنف است نه حلق و وجه تخصیص ابط به تنف آنست که وی مجل رائه گریه است به سبب احتباس الخرة نزد مسامات و تنف مضعف اصول شعراست و حلق مقوی آن و گفته اند که در بغل های شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم موی نبود و در اینجا سخن است و اما وجود رائه گریه و اوساخ و مانند آن در سائر بدن مبارک وی فحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق الی الغلیم * بیست و از فرق تا قدیم همه جان است آن بهال * کو یا مة زأ بحیا تش سر شتابد * بالا تر ازین آنست که نذر قضای حاجت از وی رائه طیمه نایع میشد و فضلات و راز زمین فرود می برد بلکه گفته اند که همه پیغمبر از آن حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین * رابعی * خوبان کل کلشن حیاتند همه * شکر لب و شربین حر کنند همه * از آدمیان غرض همین ایشانند * و آن باقی دیگر حشراتند همه * و حلق العانة * هشتم ستردن موی عاله است و عاله نام موی است که بر فوج و رید یا موضعی که در انجار وید و ستردن موی که بر قبل و د بر و گرد بر گرد آنست نیز مستحب است و تنف و نوره در حکم آنست و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عانه را تنویر میگرد و الله اعلم و زنا نرا تنف بهتر است * و انتقاص الماء * نهم کم کردن آب است و این را دو معنی گفته اند یکی استنجا که آب در وی صرف می نمایند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجا * و این کلام را وی است و دیگر کم کردن بول با استعمال آب در مذاب که چه بول با استعمال آب باز بر کرد و بایستد را که آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطع میکند بر نحوه انتقاص بقیاب است و در روایتی بغا نیز آمده و معنی آن بایستیدن آب است بر فوج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب التلا معلوم شد * قال الراوی * کعت راوی حدیث * و نسبت العاشره * و فراموش کردن دم خصات دهم را * الا ان تکلون الخمصة * و کان نمی برم مکر آنکه ناسی مضطرب یعنی آب در دهان کردن * و رواه مسلم و فی زیاده

الختان بعد ابعاء اللحية * ودر روایتی الختان آید بکسر خاء معجمة ای ابعاء اللحية بفتح خین گفته است صاحب مصنف
میگوید * لم اجد هذا الرواية * نیا فهم من این روایت را * فی الاستحسان ولا فی کتاب الجملی * نه در صحیح بخاری
کتاب جمعی که جامع است * و لیکن ذکر صاحب الجملی * و لیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در *
و کذلک البخاری فی معالم السنن * و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتابی از است * عن ابی ذر و بنی و ابی ذر و بنی و ابی ذر و بنی * و ختان
بست است نزد امام ابو حنیفه و ما الکرامه با کفر علماء و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن مجازیه
کنند امام با ایشان چنانکه از آن احوال آن روایت است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علماء بر رجاء و تساهل و بعضی ختان
بعضی گویند روز مفتیم است چنانچه عقیقه و نزد بعضی هفت سال و نزد بعضی نه سال و نزد بعضی ده و نزد بعضی هر وقت که خواهند و
جامعه باید که پیش از بلوغ بود مخصوصا نزد ما که مقتت است و الا بهیئت اقامت بست ترک واجب که ستر عورت است جائز نیست و آنکه در
بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ فرزندان و ختانی میکردند مراد ببلوغ التخیل و شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است
یعنی بعد از رسیدن بد رجه قوت و سن تمیز و این دلیل آنجماعه است که ختان را واجب گویند *

*

یعنی بعد از رسیدن بد رجه قوت و سن تمیز و این دلیل آنجماعه است که ختان را واجب گویند *

رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم السواک مطهره للضم * مسواک پاک کنند * است مرد من را و مطهره بفتح میم
و سکون طاء و بعضی بکسر میم تصحیح کرده اند بوضع آله * مر حاشا للرب * راغبی کنند * است مرد من را و مطهره بفتح میم
سبب تکمیل و تمیز و زیاده و من است که مقلد مناجات و قرأت قرآن و ذکر است * بیت * هذا بار بستم دهن بمشک و
کلاب * هیز ز نام تو بزدن مرا نمی شاید * رواه الشافعی و احمد و الدارمی و النسائی و روی التتاری فی صحیح به بلا اسناد * و روایت کرده این
جمله را بخاری در صحیح خود پس اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت * و عن ابی ایوب * صحابی انصاری مشهور که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول هجرت نزل کرامت و وصول در منزل او فرمود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع
من سنن المرسلین * چهار خصلت است از سننهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاد هم باشد چنانکه سابقا ده گفت مقام در اینجا تقاضای
ذکر همین چهار کرد پس بر همینها اقتضا کرد یا در این زحمت همین مقدار و حی شد و قتی دیگر زیاد در آن شد * التیاء * یکی شرم
داشتن است و مراد اجتناب و احتیاس نفس است از ارتکاب قیام چنانکه تشر و انقباض از ذکر فواجش و شک هر وقت و الا حیاض
غیر از وی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیار نیست * و روی الختان * و روایت کرده * میشتد الختان بجای التیاء و این مناسب
تر است باین مقام چنانکه در عشره فطرت من کوز شد و در بعضی روایات و استناء آمده بکسر خاء میمله و تشدید نون و گفته اند که این
روایت خطا و تصحیف است چه اگر مراد استحصال چندان در دست و پا است پس آن تشبیه بتسنا است حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد
خضاب مرغی است پس آن از خصائص این است است و درهم سابق نبود کذا قالوا * و التطار * و السواک * دوم استحصال بوی خوش نمودن
و سوم مسواک کردن * و النکاح * و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نما است که در مسواک امر از زمین آدم و زین دم مستون و مشروع است
* رواه الترمذی * و عن عائشه * رضی الله عنها * قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یز قن من لیل و لا نهار * گفت عائشه بود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که خواب نمی کرد نه از شب و نه روز * فیستقیظ * پس بیدار میشد و فیستقیظ برفع و نصب مرد و روایت است * الا یتعرق قبل
ان یتوضأ * مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو ستی است هر گاه * رواه احمد و ابوداؤد
* و عن ابی التی * و هم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر * صلی الله علیه و سلم یساک * مسواک میکرد * فیعطی السواک
لا غمیله * پس میداد آنحضرت بر مسواک را تا بشویم آنرا * فایده آیه فامناک * پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردیم نیز من بآن
بسیهت تبرک یا بدلمان آنحضرت رعایت محبت وی و کرد یا آنحضرت از دادن مسواک بعا نشه همین قصد داشت نه مجرم دشمن * ع *
میان عاشق و معشوق زمزمیست * ثم اغسله * بعد از آن می شستم مسواک را * و ادفعه الیه * و باز عین دم مسواک را با آنحضرت و در وقت هنگام
مرض نیز آمده است که مسواک بعا نشه داد که بدلمان خود نرم کرده بدمان * رواه ابوداؤد * و از پیجم معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند
و از زمین جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تمییز است بر تبرک یا قار صالحین و قلل بدین * * الفصل الثالث * عن ابن عمر * رضی الله

عنهما * ن انبي صلى الله عليه وسلم قال ارايتي في المزام التسوك بمسواک * روايت است ارايت عمر که آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت می بینم خوز را در خواب که مسواک میکنند بمسواکي * فجاؤني وحلان احد هما اکبر من الآخر * پس آمدند مراد و مرد که یکی از آن دو بز رکت راست از دیگری * فنارلت السواک الاصغر منهما * پس دادم مسواک را خردتر از آن دورا * فقيل لي کبر * پس گفته شد مراد: بز رکت را * و گفته شد لی الا کبر منهما * پس دادم مسواک را بزرگ تر از آن هر دو در اینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدان اذن او بزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تنگ نماندن آن مثل طعام و شراب و طيب و جزآن * متفق عليه * واصل و بی هقی از ابن عمر انبیلین و ابی قسمة منام نیز روایت کرده اند که گفت: دین پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که داد مسواک را بزرگ ترین، و من فرمود امر کردند مرا جبرئیل که بدهم آنرا بزرگترین قوم و حدیث عائشة که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود * و عن ابی امامة ان رسول الله * روايت است از ابی امامة باهلی صحابی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * ما جاءني جبرئیل علیه السلام قط * نیامد مرا جبرئیل هرگز * الا امرني بالسواک * مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن * لقد خشيت ان احفي مقدم في * بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که هست کنم و از بجز برگزینم پیش دهم خود را احفي بضم حمزة و سکون حای مهمله و کسر فاء بلفظ مضارع از الحاف بمعنی سودن و پست کردن * و رواه احمد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد اكرت عليكم في السواک * مرآینه بتحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این یا مبالغه است در رعایت امتثال این امر و کرد آوردن این فضیلت یا احتنا و اعتدال است بامت در پیشیدن مبالغه درین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهر بانی و حسن ادا در تکلیف و تحمیل * رواه البخاری * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يستن * بود آنحضرت صلى الله علیه و سلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استننان گویند یا از سن بکسر معین بمعنی: دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تبر کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان * و عنه رجلان * و نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو مرد بودند * احد هما اکبر من الآخر * یکی از آن دو مرد بزرگ تر بود از دیگری * فارحي اليه في فضل السواک * پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک * ان کبر * تقصير ش آنست که * اعط السواک اکبرهما * یله مسواک را بزرگ ترین این دورا * رواه ابوداؤد * و عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفضل الصلوة التي یستاک لها * زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود مرآنا * سبعین ضعفا * مفتاد چندین با کنایت از کثرت است یا مراد خصوص این عمل است و الله اعلم * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابی سلمة * تابعی است یسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان نقه امام کبیر کثیر التعلل و واسع الرواة احد العقلاء السبعة بالمدينة * روايت کرده اند از وی رهبری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع و تسعين و قيل اربع و مائة * عن زید بن خالد الجعفی * صحابی مشهور است مات بالکونة سنة ثمان و سبعین زمن عبد الملك و قيل فی آخر ایام معوية * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله علیه و سلم یقول * میگفت * لولان اشق علی امتی * اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را * لا مرتهم بالسواک عند كل صلوة * مرآینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را بعد از نماز * و لا خرت صلوة العشاء الى ثلث الليل * و مرآینه تاخیر میکردم نماز اعتبارا تا دو دانگ شب * قال * گفت ابوسلمه * فكان زید بن خالد * پس نمود زید بن خالد * یسهل لصلوات فی المسجد * حاضر میشد نمازها را در مسجد * و سواک علی اذنه * و مسواک او بر گوش او میبود * موضع القلم من اذن الکاتب * بجای قلم از گوش نویسنده * لا یقوم الى الصلوة الا استن * نمی استاد برای نماز مگر که مسواک میکرد * ثم ردة الى موضعه * بعد از آن می نهاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود * رواه الترمذی و ابوداؤد الا انه لم یذكر * مگر آنست که ابوداؤد ذکر نکرده است این عبارت را که * و لا خرت صلوة العشاء الى ثلث الليل و قال الترمذی هذا حدیث جبرئیل صحیح * باب سنن الوضوء * سنن جمع سنت است و لغت بمعنی طریقه و راه و روش آن بود در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و بخواند مردم را بدان صلی الله علیه و سلم بکفار و کفر و از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و کاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آن خواه دلائل کند: بران کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع باقیاس و کاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلى الله علیه و سلم بران باترک احیاناً این سه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و مراد بمن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه و سلم از

فرائض و سنن و آداب که در وضو میگرد
 فصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم
 من نومه فليستن قبل ان يركب ديكه ان شأنا من خواب خود فليغصم * و در بعض روایات فليغصم بنون تأکید است * پس باینکه البته فرو
 نبرد دست خود را فی الاناء * و از آن آب * حتی يغسلها ثلثا * تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین
 حدیث ثابت است را آنکه مقید ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان
 بمسک و کلوح میباشد و چون بشوای رونک بسبب گرمی هوا موضع استنجاء ق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و بپایند که در دچنانکه فرمود
 * فانه لا يدري اين بانت يده * زیرا که در نمی باید یکی از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دستش پس فرمود که نشست دستها را
 بشوید و سه بار بشوید تا پاک و نظیف کرد پس از آن آب از طرف بکمرید و وضو سازید و این امری مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط
 بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب را که نشوئید دست پاک است و آیه که در وضو دست فرو بردن بر پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت
 خواب یقین نیست و مجربتر هم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن و بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر نداشت
 دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدا بی وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت
 که من کور شد بعد از آن سنت شد اگر چه در صورت برخاستن از خواب نه باشد و در بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص به همین
 صورت است و مطلق نه * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من منامه فتوضأ * چون بیدار گردد
 یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند * فليستن ثلثا * پس باید که بینی بپوشاند بعد از آب کردن در آن واصل استنثار پراکنده
 انداختن چیز پراکنده فان الشيطان يبسط على خيشومه * زیرا که بدن سستیکه شیطان شب میکند و میباید در بن بینی وی و جای مباحثن شیطان
 در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موقوف بر علم شارع است و افهام و عقول از احاطه و ادراک امثال این امر اقصای طریق اسلام در امثال این امور
 که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان بایست آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آنرا و گویند آدمی را در خواب
 اخلاط و مخاط و غبار و آثار در بینی که همسایه تجاریف دماغ و محل ادعای قوای اذراک است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم
 معانی آن و باعث گردد بر قورت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطانند پس گویند شیطان در اینجا نشسته چنانکه فرمود بترک
 تسمية بر طعام شیطان همواره مشغور و بترک ذکر نزد خواب معشوقه میگرد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجوه مناسب
 است و طریق اول اسلام و احکم در دین و الله اعلم * متفق علیه و قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم * و گفته شد مر عبد الله بن زيد را که از کبار
 انصار است و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را احادیثی وضوی رسول الله صلى الله عليه وسلم کوبیده اتل مسیلمه کتب بمشاورکت
 وحشی بن حرب قتل نبرم الحرة سنة ثلث و ستين و عبد الله بن زيد بن عبد الله دیکو است و او را صاحب الاذان کوبید و این صاحب
 وضوی رسول الله است صلى الله عليه وسلم پرسیدند از وی * كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ * چگونگی وضو میگرد آنحضرت
 * فلما بدأ بوضوء * پس طلبید عبد الله بن زيد آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکنند و بنمایند ایشان را کیفیت وضو آنحضرت
 * فافترغ على يديه * پس ریخت آب بر هر دو دست خود * فغسل يده مرتين مرتين * پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست
 دود و بار * ثم مضى واستنثر ثلثا * پستربا آب در دهان انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار * ثم غسل وجهه
 ثلثا * پستربشست روی شریف خود را سه بار * ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين * پستربشست هر دو دست را دو بار تا هر دو
 آرنج * ثم مسح رأسه بيديه * پستربمسح کرد سر مبارک خود را به هر دو دست خود و مسح دست تر بر سر وضو کنند و این بدان نام فاقبل بهما وادبر *
 پستربرد هر دو دست را از جانب پیش بجا نب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال وادبار را بقول خود که * فلما أقبل مسح رأسه * آغاز کرد مسح را
 به پیش از هر خود * ثم ذهب بهما الى قفاه * پستربرد هر دو دست را بجا نب قفای خود معنی اقبال اینست * ثم رد هما * پستربار
 کرد و این هر دو دست خود را * حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه * تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا این معنی ادبار است
 و کیفیت مسح سر بر وجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت بر پیش سر خود و اینها هم و سه باره را جدا دارد و هر دو
 کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت ملکور را بجا نب قفای بعد از آن بنهد هر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجا نب پیش پسترب

مسح کند بیرون مرد و گوش خود را بهر دو ابرو و درون هر یک را بهر سه با به همچنین نقل کرد دشمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف را صایع و به پیش سر خود و بکشد آنرا بخوبی قنابر و جبهی که در کمر تمام سر را بستر مسح کند بهر دو انگشت مرد و گوش را در مستعمل نه بگرد آید باین طریق زیرا که استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش با آب سر نمی باشد مگر با بی که مسح کرده است بدن سر را * ثم غسل رجلیه * بستر بشت مرد و پای خود را درین حدیث در شستن پاییها عددی واقع نشد و در حدیث دیگر آمده که بشت پاییها را با یکیزه بشت و در احادیث دیگر ذکر کرده نیز آمده * رواه مالک و النسائی * روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطن نسائی در سنن * و لا بی داود نحوه * و مرابی دار قمرانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یک است و در لفظ مخالفتی دارد * ذکر کرده صاحب الجامع * ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مؤلف ذکر کرده بقول خود * وفي المتفق علیه * و در حدیث بخاری و مسلم آمده که * قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم تروانا وضوء رسول الله * گفته شد مر عبد الله بن زيد را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضو پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فدا عابا غاء * پس طلبید آورد آب را * فاكفأ منه على يديه * پس سرنگون کرد آورد را و بر پشت آنرا از ان بر مرد و دست خود * فغسلهما ثلاثا * پس شست مرد و دست را سه بار * ثم ادخل يده * بستر در آورد دست را یعنی در آن * فاستخرجها * پس بیرون آورد دست را از آن * فغضمض واستنشق من كف واحد * پس آب در دهن در بینی کرد از یک کف آب * ففعل ذلك ثلاثا * پس کرد آنرا سه بار * ثم ادخل يده * بستر در آورد دست خود را * فاستخرجها * پس بیرون آورد آنرا * فغسل رجلیه ثلاثا * پس شست روی خود را سه بار * ثم ادخل يده فاستخرجها * فغسل يديه الى المرفقين مرتين مرتين * بستر در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار * ثم ادخل يده فاستخرجها بمسح بر آسه * بستر در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بر سر خود * فاقبل بیدیه وادبر * پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن معلوم شد * ثم غسل رجلیه الى الكعبين * بستر بشت هر دو پای خود را تا هر دو شتالک * ثم قال هكذا كان وضوء رسول الله * بستر گفت همچنین بود وضو پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرد که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت * وفي رواية فاقبل بهما وادبر يده اقمقدم رأسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه ثم غسل رجلیه * این روایت است از متفق علیه بجای آنکه بر آسه فاقبل بیدیه وادبر و این موافق است با آنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدن مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمه آن نوشته شد و اما این روایات دیگر که ذکر میکنند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید * وفي رواية فغضمض واستنشق ثلاثا بثلاث غرفات من ماء * پس آب در دهن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار سه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح و استثنی موجود نیست * وفي اخرى * و در روایت دیگر از متفق علیه اینچنین آمده که * فغضمض واستنشق من كفة واحدة * پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب * ففعل ذلك ثلاثا * پس کرد آنرا سه بار * وفي رواية للبخاری * و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است اینچنین آمده * فغضمض * رأسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة * پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست وادبر کرد یکبار * ثم غسل رجلیه الى الكعبين * بستر بشت هر دو پای خود را تا هر دو شتالک * وفي اخرى له * و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده * فغضمض واستنشق ثلاث مرات من غرفة واحدة * پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب و غرغه بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن پیری یکمشت بد آنکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض سه غرغه آمده و در بعض بیک غرغه بغسل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعلد است چنانکه در شرح بیان کردیم و من مذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو سه غرغه کند بهر یک مضمضه کند بعد ازان استنشاق بطریق وصل و من مذهب حنفی آنکه هر یک سه غرغه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرغه باشد و هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که که می چنین کرده باشد و گاهی چنان و تر جمیع این طریق بجهت موافقت او است بقیاس چه بینی و دهان هر یک عضو علیت است پس جمع کرده نشود میان

آنها چنانکه در سائر اعضا لابدی حلی یعنی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است دشمنی از ختاری ظهور
نقل کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفه و فصل مهر و است نزد امام شافعی و قریب مدی از شافعی و روایت کرده که گفت جمع کردن
میان مضمضه و استنشاق جائز است و رجل اجل اگر در هر یک باب تازه دوست تو دارم پس خلافتی در میان نه کند رضی الله عنه و من عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال قرض رسول الله کفت بن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شست اعضا را مرو مرز
یک یکبار لم یزد علی هذا زیاد نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری و عن عبد الله بن زید رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و
سلم قرض امر تبین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد باب آنحضرت صلی الله علیه وسلم شست اعضا را دو بار رواه البخاری
و عن عثمان رضی الله عنه انه تروضا بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی متعلق است و گویند
که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای شستن که مردم قادر آنجا نداشتند و شستن کنند و شجر خوانند و آنجا را رجه نیز
میگفتند و مقابل جمع متعلق است بمعنی جای شست نقل پس گفت عثمان الا انکم وضو رسول الله آیا نه ایم و نه انانیم شما را کیفیت
وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرضاً ثلثاً ثلثاً پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه بار رواه مسلم پس از احادیث
معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یکبار بود و زمانی بود دو بار و وقتی سه بار و غالب احوال سه بار بود اما یکبار اقتضای
بر مقدار فرض که وضو بی آن در وضو نمود و دو بار مبالغه است در تطهیر و آبرائوری نور خوانده اند و بسبب مزید ثواب و مضاعفت اجر
کردانیده و سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادتی بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این
بصورت زیادتیست بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض
دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این را صورت های متعدد دانست که در احادیث وارد یافته و این همه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض
یکه از شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث وارد در آن و امام محمد
در موطن خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکثفاً بد و بار کفایت است و یکبار اگر با سبغ و اگر با شستن نیز کفایت است من عبد الله
اینست و شافعی گفته که دوست ندانم زیادتر سه بار را و اگر بکنند حرام نیست و مشهور را از منسوب و آنست که مکروه است که امت تزییی
و عن عبد الله بن عمر و قال رجعا مع رسول الله باز برگشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الى المدينة از مکه مدینه
مدینه حتی اذا كنا بماء بالطريق تا آنکه رسیدیم مابین راهی که در راه مکه بود عجل قوم عند العصر شتابی کردند و اضطراب نمودند
کردیم در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میکنند فتوضوا او هم عجلان پس وضو کردند این گروه و حال
آنکه ایشان شتابی کنند كانند در وضو و عجلان بکسر جیم و خفت جیم و ضم عین و شدت جیم میر در روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان
فالتعجل اليهم پس رسیدیم ما ایشان و اعاجلهم تلوح و یا شتابی پای ایشان هوید ابود جیم خشکی لم يمسها الماء نرسید با آنها
آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ويل للعقاب من النار و امر با شتاب از آتش دوزخ چون باعث
عذاب و وعید خشکی با شتاب و نسبت و ذل با آنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه با صاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و احتمال
که عذاب مخصوص با شتاب باشد و هو لظا هر و ذیل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ اسموا الرضوء
کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جز و از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر مقدار یکسره ناخن خشک
بماند وضو درست نمرد رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مع
کفایت نمیکند و هم برین مذهب اند جمهور و فقهای اعصار و اصار و ثابت نشد خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشند در اجماع
و در بیان کرد وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا مردم از صحابه عظام مثل علی عثمان و عبد الله بن زید که او را کای
وضو و رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمر و جابر ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لاتعد و لا تخصی و اصل بر مرتبه
تو اتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله

عنهما سئل: که متابعه مسح میکردند پانچای خرد را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسماغ وضوء و عید فرمود بر ترک آن پس بکند اشتمل
 مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملك بن سلیمان روایت کرد که کیفیت گفتیم مرعطای خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسید؟
 است ترا از هیچ یکی از متابعه رسول الله صلی الله علیه و سلم که مسح کرد بر قل مین گفت لا والله نرسید و گفته اند که علما اجماع کرده اند بر
 وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقاً اختلافی در آن داشته اند و قلند است که اجماع متاخر و رفع میکردند اختلاف سابق را اگر گفته شود
 که اجماع آنست که خنجره اتفاق داشته باشند بر حکمی و در اینجا خود خلافتی نقل میکنند که بعضی قائل اند به مسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح
 و بعضی بتجمع میان ضرر و جوابش آنست که این خلاف در اینجا معتبر نیست از جهت تفاوت مخالف و عدم اعتداد بوجایب آنکه این اجماعی
 نباشد که منکر او را فر کرد و بعضی از علمای ماحکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریق احتیاط است و با وجوب خلاف و شبهه
 آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم مجتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که بعد شهور و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله اینست والله اعلم * و عن المغيرة بن شعبه *
 صحابی مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعضی گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب
 رای و مشورت اوست * قال ان النبی صلی الله علیه و سلم تروضا نفسه علی ناصیته * گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضوء کردند پس
 بگرد مسح بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح هر اختلاف واقع شده در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر
 به مسح سر کرده و بخون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست که امر به مسح مطلق سر است کل یا بعضی اگر چه
 دوه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تراست پس و این معنی در مسح بعضی صادق است و نزد امام ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه سر
 است و حجت ایشان حدیث ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتضای بر مسح ناصیه
 نکردی و اگر بکوتر از آن واجب یافتی کافی برای بیان جواز آن را نیز کرده و روایات در مذہب امام احمد مختلف است موافق مذہب هر یکی
 از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذہب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر را از بعضی مشائخ حرمین شنیدم که از مشائخ خود نقل میکرد که
 گفت الانصاف فی مسئله مسح الرأس مع مالک و امام ابوحنیفه فرماید که آیت قرآن مجید بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در
 شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرمود * و علی العمامه * وضع کرد بر دستان محمول بر آنست که چون بادای نریشه مسح و تعلیم آن
 اقتضای بر نقل ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر
 و تنظیف فی الجمله و بر مذہب مالک از برای تحمیل وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تواتر پشتی گفته
 که توند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دعت بر عمامه گذارند و راوی توهم کرده که مسح کرد
 بر آن والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزد کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط
 آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و طاهر قول وی که فرمود * و علی الخفین * ناظر درین معنی است
 و تواتر پشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث را کثر دوکان فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهای و الحق
 به مجرد این خبر مجتمل حکم بدین نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتها مانند روشنی آفتاب و الله اعلم
 * رواه مسلم * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یحب التیمم * گفت عائشه که بود آنحضرت دو دست
 میل داشت آغاز کردن از جانب راست * ما استطاع * تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافطت این کار چنانکه فرمود
 * فی شانه کله * در کارهای خود همه کارهای خود یعنی در همه کارها مبتدا بر راست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کارها و تفصیل
 آن کرد بقول خود * فی ظهوره * در طهارت کردن چنانکه در وضوء و دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها معاشسته
 میشوند * و ترجمه * و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی * و ترجمه * و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی
 * متفق علیه * و ذکر این سه چیز بر طریق تمهیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه از بن قبیل است چنانچه جامه پوشیدن
 و پاد موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضی و ن شستن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن

وموی سر تراشیدن و در حلق راس بغض بزمین مخلوق اعتبار کرده اند و بعضی بزمین خالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک الحج والاول اصح و اظهر
 و آنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجاء و پاک کردن بینی و بر آزدن جامه و مانند آن مستحب
 در وی آغاز پیچ است و این همه بجهت شرف و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست دارد بر فرشته دست چپ و همسایه
 دست راست مقلد است بر همسایه دست چپ ع ر راستی در همه جا معتبر است * الفصل فی الثاني عن ابی هریرة
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لبستم * چون بپوشید پوشید نیمه را از جامه و فعین و موزة و جزآن * و اذا توضأ تم *
 و چون وضو بکنید * قابل و ایما منکم * پس آغاز کنید بجانمایی راست خود و در بعض روایات بایا منکم و هر دو بیک معنی است اول جمع میهن
 و ثانی جمع ایمن * رواه احمد و ابو داود * و عن سعید بن زید * یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب * قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه * نیست وضوی کامل هر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا
 نبرد منقول از سلف این لفظاً است ستمان الله العظيم و تسلمه و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحيم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ
 است بسم الله و الحمد لله علی دین الاسلام * رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد و ابو داود عن ابی هريرة * الدارمی عن ابی سعید الخدری
 عن ابیه و زادوا فی اوله * و زیاده کرده اند احمد و ابو داود و دارمی در اول حدیث این کلام را که لا صلوة لمن لا وضوء له * پس معنی حدیث
 اینچنین باشد نیست نماز هر کسی را که وضو نیست وضو هر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو پس لازم آید که نیست
 نماز هر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بلکه تسبیح در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی با اختیار جماعه از
 صحابه واجب است در وضو و است حکم این حدیث که تقي وضو می کنند نزد علم تسبیح و نزد جمعه و این معمول بر نفي کمال است
 اما روایت احمد و ابو داود و دارمی که مذکور شد این احتمال را در ترمی اندازد کلاً نشفی و حجت جمهر بر قول خداوند تعالی است
 که فرمود اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم الا یہ فرمود چون بایستیک برای قیام بنشویید و بپای خود را و دستهای خود را و ذکر تسبیح
 نکرد و اصحاب منن از بعد روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار
 تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسبیح نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هريرة و ابن مسعود و ابن عمر بیان که پیغمبر
 فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نکرد مگر اعضای وضو او
 و میاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه و این امارت استیم و استحباب بود و معنی وی اختیار طهارت و قدوری است و در حدایه
 گفته که اصح آنست که مستحب است * و عن لقیط * و وزن کریم * بن صبرة * بفتح صاد کسر با صحابی مشهور است و است در اول
 طائف * قال قلت لقیط بن صبرة کتبت بکم عن رسول الله اخبرني عن الوضوء * خمره مرا از وضو که حسن وی و کمال وی در چیست * قال
 اسبغ الوضوء * کتبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام و کمال و تر تازه بکن وضو * و خلل بین الاصلع * و تخلیل کن میان انگشتان دست
 و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزهای در آوردن و تخلیل اصابع سنت است نزد استیغفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان با
 سنت است بی خلاف و آنرا نیز اگر نکند با کسی نیست ولیکن گفته است که تخلیل خوش آیند تر است نفس را و در تخلیل انگشتان دست
 از وی دور و ایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تقریب آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص
 بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب یخلف از هم جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چغمیله و متصل باشند چنانکه بی تکلف آب
 میان آنها نه در آید واجب است تخلیل و روایتی که بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در حدایه آورده است معمول
 برین صورت است و بعض گفته اند که این حدیث ضعیف است بکن از کوه الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بشنم
 دست چپ ابتدا کند بشنم پای راست و ختم کند بشنم پای چپ و تخلیل انگشتان دست بدو آوردن بعض در بعض است * و داغ فی
 الاستنشاق * و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی و بالغ فی المضمضة والاستنشاق و حل مقمضه پر کردن تمام دهن است با آب و مبالغه آنست که
 آب تملق برسد و نزد بعض گردانیدن آب است در تمام دهن و حل استنشاق آنست که آب قانمه بینی رود و مبالغه در آن آنکه از وی بگذرد
 و نزد بعض کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی * الا ان تكون صائماً * مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام مستحب نیست

بلکه مکروه است بجهت تومهم فساده روزه و مضغه و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضوء و منبت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و منبت در وضوء و فرض در غسل نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیهم اجمعین * رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و رواه ابن ماجه و الدارمی الی قوله بین الاصاب * یعنی این عمل است که و بالغ فی الاستنشاق الا ان تكون صائماً و رجل یثاب ابن ماجه و دارمی نیست * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأت فاضل اصابع يدک ورجلک * چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان مرد و دست و مرد و پای خود را * رواه الترمذی و روی ابن ماجه نحوه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * وعن المستور بن شداد * مستور بضم میم و سکون سین فصله و فتح قوافیه و سکون و او و کس و وادز آخر دال و شداد بفتح شین و ثقل ی دال معد و د است در اصل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه و سلم * قال رأیت رسول الله * گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم اذا توضأ یدک * چون وضو میکرد میمالید و نرم میکرد * اصابع رجله بخنصره * انگشتان مرد و پای خود را با انگشت غرذخود و یدک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعض گفته اند ذلك ینبأ بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسان تر است و نیز خنصر متبصر دان مناسب تر است * رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه * وعن انس قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ اخذ کفاس ماء * بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون وضو میکرد می گرفت کفنی از آب * فادخله تحت حنکة * پس می آورد آنرا زیر لحنیه شریف از جانب حلق و حنک بفتح حین درون دهان و تحت حنک زیر زبانشان و این نزد شستن روی بود که از تمهه اوست نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعض تومهم کرده اند * فاضل به لحنیه * پس تخلیل میکرد بآن گفت از آب لحنیه خود را * قال * و فرمود * مشکنا * امری ربی * اینچنین امر کرده است مرد و مرد کار من * رواه ابو داؤد و عن عثمان ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یخلل لحنیه * روایت است از عثمان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخلیل میکرد لحنیه شریف خود را * رواه الترمذی و الدارمی * بل انکه احادیث در تخلیل لحنیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از آن متضمن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است و تخلیل لحنیه منبت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابوحنیفه و محد و اصح قول ابی یوسف است که قال الشمنی و نردشافعی نیز منبت است و امام مالک گفته کذا را ایندن و منبت بر آن و جنبانیدن روی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد در روایتی واجب است و گفته که ترک کرد تخلیل لحنیه را بعمه و او باشد و اگر عمل نکرد و کیفیت تخلیل لحنیه آنست که در آزاد انگشتان را زیر لحنیه و بر دجانب فوق و تخلیل بعد از تخلیف غسل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست * وعن ابی حنیه * بفتح حای مهمله و تشدید تحتانیه نام وی عمر بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابیطالب رضی الله عنه * قال * گفت ابوحنیه * رأیت علیاً * دیدم علی * رضي الله عنه توضأ * وضو کرد * فغسل کفیه * پس بشست هود و غسل دست خود را * حتی انقاهما * تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست را * ثم مضمض ثلثاً و استنشق ثلثاً * بیشتر آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار * و غسل وجهه ثلثاً * و شست روی خود را سه بار * و راحیه ثلثاً * و شست هر دو دست را تا آنچ سه بار * و مسح بر آسبه مره * و مسح کرد بر سر خود یکبار * ثم غسل قلمیه الی الکعبین * بیشتر بشست هود و پای ستود را تا زیر پاشنه * ثم قام فدخل فمیل طهره * بیشتر ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضوء را و نشر به و هو قائم * پس نوشید آن آب را و حال آنکه وی ایستاده است * ثم قال احببت ان اریکم کیف کان ظهور رسول الله * بیشتر گفت دوست داشتم که ببینم شما را که چگونه بود ظهور پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و از اینجا معلوم میشود که آب ایستاده خوردن جائز باشد و بعض آنرا مخصوص بآب وضوء دارند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف در آن در باب الاشریه بیاید انشاء الله تعالی * رواه الترمذی و النسائی * وعن عبد حمز * بفتح حای معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضل شر بن زید الحماني مختصر ماسد و یافته زمن آنحضرت راضی الله علیه و سلم و ملاقات نکرد و صحبت داشت علی بن ابیطالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقة همامون روایت کرد از ابو بکر و علی ص و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما * قال نحن جلوس فنظر الی علی * گفت نشسته بودیم ما نگاه میکنیم بجانب علی رضی الله عنه

حجتین ترضاً و متکامی که وضو کرد و داخل یمنه الیمنی پس در آورد دست راست خود را یعنی در آن آب و غسل نموده پس
 پر کرد با آب من خود را و منضمض پس بجنبه نید آب بر روی معنی مضغه جنبه نیدن آب است در همان و استنشاق و آب در بینی
 کرد و نیز بید الیسری و ریش تئد بینی و اینست چپ خود و فعل هذا ثلث مراتب که در این راه باره ثم قال من سوره ان ینظر الی ظهور
 رسول الله کسی که خوشحال میکرد اند او را که نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهد اظهر و پس باید که نظر کند باین
 وضو که من کردم زیرا که این وضوی پیغمبر خداست یعنی وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کرد
 همین مضغه و استنشاق است بر وجهی که مذکور شد ما نا که مقصود از در مقام بیان کیفیت همین مضغه و استنشاق و استنثار
 و تلیت آنها بر دو بیان آنکه هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر نخل یث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن
 نبود و الله اعلم و رواه الدارمی و عن عبد الله بن زید و رضی الله عنه قال رأیت رسول الله کف دینم پیغمبر خدا و صلی الله
 علیه وسلم منضمض و استنشق من کف واحد مضغه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب و فعل ذلك ثلثا کرد آنرا سه بار اینجا نیز مقصود
 همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود و رواه ابو داود و الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه
 وسلم مسح بر ایه و روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر سر خود و واذنیه و بهر دو گوش خود
 و باطنهما بالسباحین مسح کرد بباطن هر دو گوش که جانشین راست بد را نکشت که نام آنها سباحین است و مشهور مستحبین است بجهت
 اشارت بد آنها نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی است که متضلل انگشت نر است و آنرا انگشت شهادت نیز گویند
 و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنها بمابه نام است از سبب معنی د شام زیرا که عرب بدان مردم را سبب میکردند و در وقت سب
 بدان اشارت مینمودند و هم از بجهت ذکر این نام مکرر و پنداشته و کاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و در بیشتر در بعض
 نسخ بالسباحین واقع شده و ظاهرها بابها میوه و مسح کرد ظاهر هر دو گوش را که دو جانب راست بهر دو انگشت نر خود و رواه النسائی
 و عن الربیع و بضم را و فتح بای موح و کسر یای تثنیه مشدده و بنت معوذ و بضم میم و فتح عین و تشدید و او مکه و در آخر ذل
 معجمه صحابه انصار یه نجاریه از میایعات تحت الشجرة صاحب قن و عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما ارات النبی
 که وی دین پیغمبر را و صلی الله علیه وسلم ترضاً و وضو میکرد و قالت گفت ربیع بنت معوذ و فمسح رأسه ما اقبل منه و ما د بر
 پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر خود را آنچه پیش است از وی و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس
 و واذنیه و مسح کرد هر دو صغ خود را و صغ صاع میان گوش و چشم و وضو فریفتاده برین موضع و واذنیه و مسح کرد هر دو گوش
 خود را و مرة واحدة یکبار و فی رواية انه ترضاً و آمله است در روایتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و فادخل اصبعیه
 پس در آورد سر خود را انگشت خود را فی بجمی اذنیته در دو صغ را و گوش و جگر ینقلیم جیم بر حای مهمله سوراخ و رواه ابو داود
 روایت کرد ازین حدیث را باین روایت بهم ابو داود و روى الترمذی الروایة الا لم ی و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از این ارباب
 ثعلبة و واحد و این عا جة الثانية و روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از آن توفی اذنیته بل آنکه احادیث در مسح سر یا
 مطلق آمله یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمده و آنرا موسوم بضعف داشته اند اما تعلیمت مسح در هیچ
 حدیثی صحیح نیامده چه آنچه آمله همین است که وضو کرد بیکبار و در دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی
 به تلیت مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جرایش این است که این حدیث مستعمل است و حدیث دیگر صریح اند که مسح یکبار از هر گوش
 و حمل مستعمل بر مرتعین لازم است و بنای مسح بر تسبیح است بقیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح لباز گفته که در هیچ طریق از مستحبین
 ذکر اند مسح بیا مله و اکثر علما هم بر آنند مکرشافعی که میگویند تثلیث مسح مستحب است و ابو داود گفته احادیث عنمان که همه صحاح
 اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الصمام گفته که تکرار مسح بر جوفه رینه آمله و لیکن آنها بافتاح احادیث مستحب
 حجت نیست نزد اهل علم انهم و آنچه ازین قبیل آمله مستعمل است بر تکرار یک آب نه باب جل و شمنی گفته که تلیت مسح با آب جل بد
 بدعت است و در روایتی غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تلیت مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مر ویست از ابی حنیفه و

و در بعض شروح مذایه گفته که حسن از ائمه حقیقه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کنی یک آب میسختن باشد و الله اعلم * و عن عبد الله بن زید انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وأنه مسح رأسه * روایت است از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را * بناء غیر فضل یدیه * بآبی که جز آب زیادتی نبود و دست است یعنی آب جلد ید گرفت و مسح کرد و بتروی آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حقیقه من کو راست که اگر یکی مسح کرد بتروی آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از آن گرفت و کافی نیست بتروی باقی از مسح و حلی پیش نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بر روایت ابن لهیعه آمده بناء غیر بیای مرحله من فضل یدیه یعنی با بیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جلد راپس اولی و افضل همان باشد و آب باقی در دست نیز روا باشد * و رواد الترمذی و رواد مسلم مع زوائد * ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن باز یادتها که ذکر مضمه و استنشاق و غسل رجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن را در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح رأس است بیای جلد اقتصار نمودن فاهم * و عن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله * روایت است از ابي امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال * كفت ابو امامه * وكان * و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم * مسح الما قین * مسح میکرد در شستن روی و در کف چشم را و باقی موقوف و غیر هر طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کفای فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظا تنبیه بمعنی اول باعتبار فرد و چشم است و بمعنی ثانی بملاحظه در یک و شبک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت * وقال * و گفت ابو امامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم * الاذن من الرأس * گوشها از سر است و داخل در راست راز ایجاد و حکم مستفاد میشود یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شونده با آب جلدید و در حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعض کوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض کویند ظاهر کوشها از سر است و باطن از روی و ایشان الاذن من الرأس را ضعیف کویند یا از قول ابي امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش با آب سر است منسوب است و منسوب امام احمد نزد اکثر امتناع منسوب وی زیرا که غالب کمیکه وصف کرده وضوی رسول خدا و اصلی الله علیه وسلم ذکر کرده که هر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناعلق اند و نزد شافعی و احمد بر رأیتی و ملایک کوشها را با آب جلدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال با آب سر کرده و احیاناً چون در دست تروی نمائی آب جلدید گرفتی و الله اعلم * رواه ابن ماجه و ابوداود و الترمذی و ذکر کرده اند ابوداود و ترمذی که * قال حماد * گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است * لا اذری * در نمی یابم که این قول * الاذن من الرأس من قول ابي امامة * از قول ابي امامه است که با جتهاد خود گفته * و من قول رسول الله * یا از قول پیغمبر خدا است * صلى الله عليه وسلم * و عبارت حدیث که مؤلف آورده مستحل هر دو معنی است و تردد حماد هم از پنجاباشی است * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي * آمد بادیه نشینی بموی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يعال له عن الوضوء * در حالیکه میسر سید او را که کیفیت وضو و کال وی * فإراه ثلثا ثلثا * پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سه سه بار * ثم قال هكذا الوضوء * پسترنمود همچنین است کال وضو * فمن زاد على هذا نقل اساء و ظلم * پس کسیکه زیاد کرد بر سه بار شستن پس بتحقیق بد کرد و از حد در گذشت و ظلم کرد * و رواه النسائي وابن ماجه و روی ابو داود و معناه * و عن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول * روایت است از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور راست که وی شنید پسر خود را که میگفت * اللهم اني اسألك القصر الابيض عنيمين الجنة * خلدنا من سوال میکنم ترا گوشک سفید از جانب راستهای بهشت * قال * گفت عبد الله * ای بنی من الله الجنة * ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را * و تعوذ به من النار * وینا جوی خدا از آتش دوزخ یعنی این حکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب داری توان خواد که ترا خدای تعالی از آتش دوزخ نکاهلارد و به بهشت در آرد * فابی سمعت رسول الله * پس بدوستیکه من شنید * ام پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * انه سيكون في بلد الاممة قوم بدو ستیکه شان اینست نزدیک است که باشند درین امت کرمی که * يعتدون في الطل و روال ماء * میکنند وند از حد

ادب واعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در کثرت در طهارت بزیادت بپوشیدن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا نیت و سواس کردن و در دعا بلباس طایز یا زینت یا زینت و مطهری معین در خواستن و خارج از حیطه امکان و وحدت طلب داشتن. * و رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابی بن کعب * صحابی عظیم الشان است عبد القراء و عبد الانصار و کاتب الوحي مناقب و در موضع دیگر نوشته شده است رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان * فرمود بدین وسیله که مریضی را روی اسفند در سواس افکند که گفته میشود و نام زده می شود هر ادر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه در رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی خیرت و تمییزه او را ولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب و سوسه و افکندن مردم را در آن باین صفت انسانی است که بجهت سوسه و در خیرت و اندوه افتاده بجهت دیوان شیطانی اطلاق کرده اند * فاتقوا و سواس الماء * پس بپوشیدن سواس او را که در وضو می آرد و در اسراف آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند * و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب و یس و یس اسناده بالقوی عند اهل الحديث * کیفیت ترمذی که این حدیث غریب است که جز یک کس آن را روایت نکرده و اینناد او قوی نیست نزد علمای حدیث * لا لانا لعلم احدا اسناد غیر خارجة * زیرا که ما نهید انیم * یکی را که معین آورده باشد آن را خارجة بن مصعب ابوالسجاس بن خسی * و هریس بالقوی بخند اصحابنا * و می نیست قوی و ثقہ نزد یاران ما که اهل حدیث اند و اختلاف کرده اند بحدیث در وی و تضعیف کرده اند او را * و عن معاذ بن جبل * رضي الله عنه قال رأيت رسول الله * كعت معاذ دينم بينهم خنارا * صلى الله عليه وسلم اذ اذوا فاسم وجهه بظرف توبه * چون وضو میکرد دمسج میکرد روی مبارک خود را بکوشه جامه خود را بنیچا معلوم میشود که بعد از وضو حضورا بجامه که پوشیده بود پاک کردند و مالی جلای آن آمده است اگر ثوب از اسافل آن دارند نیز در روایت * و رواه الترمذی * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان لرسول الله * كعت عائشة يوم يغمر خنارا * صلى الله عليه وسلم غرقه * جامه که بپوشید بها اعضاءه بعد الوضوء * می چید و میکرد بآن خرقه آب از اعضاء خود پس از وضو بنیچا معلوم شود که جامه بپوشیده داشت برای نشستن اعضاء وضو * و رواه الترمذی و قال هذا حديث ليس بالقائم * و روایت کرد آن را ترمذی و گفته این حدیثی نیست که نیست استناد یعنی قوی و بر پا * و ابوداؤد را وی ضعیف عند اهل الحديث * و ابوداؤد معاذ بکثر و ایت کنند که این حدیث است بسبب استناد ترمذی در جامع خود این حدیث را روایت کرده و مردور تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رش بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد فرقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که ضعیف نیست درین باب چیزی از ابن حضرت صلی الله علیه وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در منديل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود و انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر نه بقصد تکبر باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نیز بعضی اولی آنست که بکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نیز بعضی مکروه زیرا که در وصال الله از عبادت است و آب وضو تسبیح میکنند خدای تعالی را مادام که تراست و الله اعلم * الفصل الثالث * عن نابت بن ابی صغیة * تابعی است شنید انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینة از وی شنیدند و انما دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و راهی الحدیث بوده و ابن معین گفته که لیس بشی * قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر * گفت ثابت گفتتم مرا بی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیه و علی آبا ئهم الکرام بد آنکه امام محمد باقر از اعظم فقهای مدینه مطهره بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمدن شد و در جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود از وی استماع حدیث و میار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجا بر اشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهند و دو مقلب بهافر نیز از نزد حضرت و هالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شکستن و فراخ کشادن است و معنی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر می گفت که مر حبا مر حبا یا ابن رسول الله و زک سبطیه و ربنا نیه پس دست در جیب امام محمد باقر می درآورد و بر گردن و بر سینه و بغل وی میکرد و انیم و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و صحبت می شنید * و ابی کل ز تو خوشنودم تو بوی کسی داری * وی سر و ز تو نازم قل ت بکسی ماند * و می گفت بپرس از من یا ابن اخي هر چه

مختار می از احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث بسیار از وی یاد دارم و احادیث طویل از جای بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال و روایت میگرد و رضی الله عنه پس ثابت بن ابی حقیقه یا مام محمد باقر گفت: * حدیث نکح ابان النبی صلی الله علیه وسلم توفاً مرة مرة و مرتین مرتین و ثلثاً ثلثاً * آیا حدیث کرده و حکم داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را که می بیک بار و دو بار و گاهی سه سه بار * قال نعم * گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا جابر بدان * رواه الترمذی و ابن ماجة و عن عبد الله بن زید * رضی الله عنه * قال ان رسول الله * و روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم توفاً مرتین مرتین * وضو کرد و شست اعضا را دو بار * و قال هو نور علی نور * و نور خداست و نور او را نور نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظاً قلم می کشید و ترجمان * و عن عثمان * رضی الله عنه * قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توفاً ثلثاً * گفت عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار * و قال * و نور من * فلما وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و وضوء ابراهیم * این وضو تام کامل است وضو من و وضو پیغمبران کفایت از من بوده اند بخصوص وضو ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضو پیغمبران سابق نیز بهمین هیچ و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت خدا بخصوص بتثلیت باشد بدلیل مغام چنانکه سباق حدیث بران دلالت دارد * رواه عمار زین * روایت کرد ابن درحدیث رازین * و النوروی ضعف الثاني فی شرح مسلم * و شیخ محیی الدین نوروی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم * و عن انس قال کان رسول الله * گفت انس بزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم يتوفاً لكل صلوة * وضو میکرد برای هر نماز * و کان احداً یلکمه الوضوء * و یزد یکی از ما که بسند کی میگرد از او وضو مادام که حدیث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعضی میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آئیند دلالت دارد بران و بعضی میگویند که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظا هر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا بیه و جواب و الله اعلم * رواه الدارمی * و عن محمد بن یحیی بن حبان * بفتح حواری موحدة مشهورة ابو عبد الله انصاری ما زنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در تفه صاحب طبعه روایت میکند از ابن عمر و انس و از یزید رخو و وی از مشائخ امام مالک است تبجیل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علم مات سنة احدى و عشرين و مائة * قال قلت * گفت محمد بن یحیی گفتیم * لعبد الله بن عبد الله بن عمر * مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی است و تفه خلیل السجیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة * ارایت وضوء عبد الله بن عمر لكل صلوة * خبر ده مرا از وضو عبید الله بن عمر برای هر نماز * طاهر کان او غیر طاهر * با وضو باشد یا بی وضو * عن اخذه * از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت * قال * پس گفت عبید الله بن عبد الله * حدیثه اسماء بنت زید بن الخطاب * حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم او است و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود کلاں ترازی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد و تفعه بد را و مشاهده دیگر را که بعد از ان است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسما حدیث کرد عبد الله بن عمر را * ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسلی * که عبد الله بن حنظلة غسلی که پدر و پسر مرد و صحابی اند و حنظلة غسلی از سادات صحابه است و در روز احد شهید شد و قصه وی که بدان یغسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود روایت کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعه حرة اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رقت و داخل هواویه شقاوت گشت * حدیثه ان رسول الله * حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لكل صلوة * بود که امر کرده شده بود بر وضو برای هر نماز * طاهر کان او غیر طاهر * با وضو میمود یا بی وضو * فلما شق ذلك علی رسول الله * پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم امر بالیسواک عند کل صلوة * امر کرده شد بيسواک کردن نزد هر نماز * و وضع عنه الوضوء * و نهادند شد از دفعه سزیف وی و منسوخ گردانیدند شد وضو بر ای هر نماز * الامن حدث * مگر از جهت

بی و ضروری قال * گفت عید الله بن عبد الله بن عمر ان به قوه علی ذلك * پس بود عید الله بن عمر را میزد و اعتقاد میکرد که مر او را قوت است بر وضو کردن برای هر نمازی یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ و وجوب است و لیکن اولویت و انضام آن هر کسی را که تواند کرد باقی است فانهم * فعله حتی مات * پس کرد عید الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد * رواه احمد * و عن عبد الله بن عمر و بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم مر یسعل و هو یترضا * و روایت است از عید الله بن عمر و که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کشت بشعل بن ابی رفاع بخال آنکه سعل وضو میکرد و آب بسیار میریخت * فقال ما هذا السرف یا سعد * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیست این اسراف آب ای سعد * قال ای السرف * گفت سعد آیا در وضو اسراف هست و در آب کفنه عزیز الوجود و کم یاب است و مبتذل آنست عاده چه اسراف باشد * قال نعم * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری در آب اسراف میباشد * و ان کنس علی نهر جار * و اگر چه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف در تصور نیست و بعضی گویند که اگر چه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیمت و نزد یک باین است آنچه بعضی گفته اند که مراد با اسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چه در آب در نهر جاریه اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجار و از تقلید شرعی اثمی هست * رواه احمد و ابن ماجه * و عن ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من توضأ و ذکر اسم الله * کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را * فانه یطهر جسمه کله * پس بد و سبک و پاک میکرد داند تن خود را همه آن * و من توضأ و لم یذكر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء * و سبک و وضو کند و ذکر کند نام خدا را پاک نمیکرد اندک مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه کثرت * و عن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ و وضوء الصلوة * بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون وضو میکرد وضو نماز را * حرک خاتمه فی اصبعه * می بجنبانید انگشتن خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات و وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد القعیر گفته که خاتم اگر نواخ بود کشیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است * رواه ابی الدرداء و ابن ماجه الا خیر * و روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد این حاجه حدیث اخیر را * باب الغسل * بضم غین و فسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمین آب که بدن بشویند و بکمر غین چیزی بیکه بدان سر بشویند چنانکه کل و اشنان و خطمی و غمبول بفتح بمعنی آب و سر شستن هر دو بیاید و غسله بضم غین آنکه بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگر بر ابر غسل نیز آید * الف * الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جلس بین شعبی الاربع * چون بنشیند مر در میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دوزان و دو ساق وی و بادوزان و در جانب نرج یا مر چهار جانب نرج * ثم یجهدها * بستر در تعب و مشقت اند از دزن را یعنی جماع کند * فقد وجب الغسل * پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن * و ان لم یتمزل * و اگر چه انزال نکند مرد و سرون نیابد منی و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و اخای از نجه و غائشه و تابعین و غیر ایشان * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الماء من الماء * گفت ابو سعید داخل می گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی * رواه مسلم * پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نکرد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود * قال الشیخ الامام محیی السنه رحمه الله هذا منسوخ * گفت محیی السنه این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی ابن کعب و روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتداء اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در نرج زن درون رفت و التقای خنانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه * و قال ابن عباس * و گفت ابن عباس که این حدیث * انما الماء من الماء فی الاغتلام * در شان اغتلام است که بی دین تروی در وی غسل واجب نمی گردد اگر چه غواهی که دید و لذتی که چشید یاد دارد پس برین تقلید احتیاج بقول بنسوخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه اغتلام و چه غیر اغتلام و لیکن حکم در ابتداء اسلام بود پس از آن منسوخ گشت * رواه الترمذی * و روایت کرد این حدیث را

که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاختلام ترمذی * و لم یجلد فی الصحیحین * و نمی یابیم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است
 از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن
 عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نه با آن طریق که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده * و عسل ام سلمة قالت قالت
 ام سلمة * کفبت ام المؤمنین ام سلمة که گفت ام سلمة که مادر انس بن مالک است رضي الله عنهما * یا رسول الله ان الله لا یستحب من الحق * ای
 پیغمبر خدا بدستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطئه و اعتذار است
 ازین سوال کردن * فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت * پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسد آیا هست بر زن
 غسل و تنبیه احتلام کند و خراب بیند چنانکه مردان می بینند * قال نعم * گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن * اذا رأت الماء *
 چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مردم اینچنین است * فغسلت ام سلمة وجهها * پس پوشید ام سلمة روی خود را بجهت شرم * و قالت *
 و کفبت * یا رسول الله او تکتلم المرأة * آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب بر آید از وی * قال نعم * گفت آنحضرت آری می بیند و می بر آید آب
 از وی * تربت یمینک * خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن همچنین زن از عیب شده که
 در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آنرا مراد ندارند و مراد آنست که عجب از تو ای ام سلمة که اینچنین
 می گوئی و بغرامت خود در رک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست * فیم یشبها و لیلها * پس بپوشید چهره
 و تنبیه سبب ماندن می افتد زن را و فرزند او * متفق علیه * این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است * و زاد مسلم بر رواية
 ام سلمة * و زیاده کرده مسلم برین مذکور بر روایت ام سلمة این عبارت را که آنحضرت فرمود * ان ماء الرجل غلیظ ایض * بدستیکه آب
 مرد سببر است و سفید * و ماء المرأة رقیق اضر * و آب زن تنگ است و زرد * فمن ایها علوا سبق * پس هر کدام از آب مرد یا زن که بالا
 بر آید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد * یكون منه الشبه * میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند
 مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود * و عسل عائشة * رضي الله عنها * قالت کان رسول الله * بود پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم اذا اعتسل من الجنابة * چون غسل میکرد از جنابت * بل أ فغسل یدیه * آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را
 * ثم یتوضأ کأیترضاً للصلوة * پسترو وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پاییها پیش از رختن آب بر بدن
 و حدیب آئینده از میمونه رضي الله عنها صریح است در تأخیر آن از آن غالباً هر دو میکرد کاهی چنان و کاهی چنین و مذمت مآخیز است از جهت
 حبلیت میمونه و در همان ایه گفته که تأخیر غسل رجلین بجهت آنست که پاهادر محل آلودگی اند با آب و کل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر
 فرض بر سنک و تخته باشد مثلاً پیشتر بشوید و تأخیر نکنی و غسل حدیثین این میتوان بود * والله اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن هر دو برین
 وضو همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه ر ح و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و رختن آب بعد از وی معلوم آنست
 و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت که فرمود * ثم یدخل اصابعه فی الماء * پستری در آرد و انگشتان
 خود را در آب * فیتسلل بها اصول شعرة * پس تشلیل میکند بالکشتان تریشهای موی خود را * ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات یدیه * پسترو
 میر بشت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود * ثم یفیض الماء علی جلد کله * بعد از آن میر بشت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه
 روان می شود * متفق علیه * و درین روایت ذکر غسل فرج نیست * و فی رواية لمسلم * و در روایت دیگر مرفوعاً * که * بیناً *
 آغاز میکرد غسل را * فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاءاء * پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آید آنها را در آوند آب * ثم یدفع
 یمینه علی شماله * پسترو میر بشت آب را بدست راست بر دست چپ آنرا غ رختن آب * فیغسل فرجه * پس می شست فرج خود را
 * ثم یتوضأ * پسترو وضو میکرد * و عن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه و سلم * گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج
 مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آن حضرت * غسل * آیکه بدان غسل کند و غسل بضم تین و بسکون هین هر دو روایت است * فسترته
 بشوب * پس پوشیدم آب را بجامه با پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده * و صب علی یدیه * و میر بشت آب آنحضرت بر هر دو دست خود
 * فغسلهما * پس شست هر دو دست را * ثم صب علی یدیه فغسلهما * پسترو میر بشت آب بر هر دو دست پس بشت هر دو دست را * ثم صب یمینه

بنی شاله * پستر بر پشت آب بدست راست خود بردست چپ خود یعنی دو بار بر هر دو دست آب بر پشت و بدست و سر و پا بر دست راست
بر دست چپ آب بر پشت * غسل فرجه * پس پشت فرج خود را یعنی بدست چپ * وضو بید * الارض * و بعد از فراغ از شستن
فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که با آن شست فرج خود را بر زمین * مسحها * پس بسو دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه
در تنظیف و نفا * ثم غسلها * پستر پشت آن دست را * فمضمض و استنشق و غسل وجهه و ذراعیه * پس آب در دهان کرد و در بینی
کرد و پشت روی خود را و هر دو دست را تا آنج * ثم صب علی رأسه و افاض علی جمعه * پستر بر پشت آب بر سر خود و بر پشت دروان کرد
آب بر تن خود * ثم تيمم * پستر یک سو شک از انبای که غسل کرده بود * غسل قل میه * پس شست هر دو پای خود را این حدیث
صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قل میه اختلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر با آن حدیث است و در غسل قدم
باین و با آن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد * فنا و لته ثوبا * میسره میگویند وضو پس دادم من آن حضرت را بعد از فراغ
وی از غسل جامه را که بدن پاک کند و بمالد بدن را و بپیند آب را * فلم یلغظه * پس نکرخت آن جامه را و پاک نکرد بدن را
و در حدیث دیگر آمده که آوردند مندی را پس نیشاند بدن آب را یعنی مسح نکرد بدن را و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی
خود و اختلاف کرده اند علما که پاک کردن بدن اعضا جامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن
نکرخت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود و الله اعلم * فانطلق و موی بغض یدیه * پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حال
آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهر و افشاندن دست است از آن اهل احادیث آمده است که چون وضو کنی بیفشاندن
دستهار و بعضی گفته اند که مراد بغض یدین اینجا جنبانیدن آنها است در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن زیرا که افشاندن
آب وضو مکروه است از جهت بودن اواخر عبادت و این معنی بجای است از مقام * متفق علیه و لفظه للبشاری * این حدیث را بخاری
و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مل کور شد بخاری را است و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده * وعن عائشة
قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله * گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم عن غسلها من
الحيض * از کیفیت غسل کردن وی از حیض * ما رواها كيف تغتسل * پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد
کیفیت آن را * ثم قال خذی فرصة * بکسوف و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و صاد مهمله بمعنی قطعه و بقال مفتوحة نیز آمده بمعنی چیزی
اندک و بقال مفتوحة و صاد معجمه هر دو روایت است نیز بمعنی قطعه * من مسک * یعنی فرمود آن زن را بگیر پارچه از مشک یا پارچه از جامه
که خوشبو و باخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی مسک گرفته شده بدست یا بمعنی
پوداشته شده در قبل و در روایتی من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعضی این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی
است و آن قوم را بجهت شدت فقر و دلت بر آن گنج آورد که مشک استعمال کنند اما بحسب روایت همان قری قرامت و فقها گفته اند که
مستحب است مرز فرقه پارچه از مشک بگیرد یا پارچه از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تفلیر قدرت بر آن خواهد بود
و بالجمله با آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک * فتطهري بها * پس پاک شو بمبالغه با آن قطعه * قالت كيف تطهري بها * گفت آن
زن چگونه پاک شوم با آن قطعه * فقال تطهري بها * پس باز فرمود آنحضرت پاک شو با آن قطعه * قالت كيف تطهري بها * باز گفت آن زن
چگونه پاک شوم با آن * قال * باز گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق تعجب از نا فهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی * هبنا ان الله
تطهري بها فاجتنبی بها الی * عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بر روی خود و در بعضی نسخ فاجتنبی بها بنقلیم یا بر ذال و جذب
و جذب هر دو یک معنی اند * فقلت تمتعي بها اثر الدم * پس گفتم من برای فهمانیدن معنی تطهر طلب کن و پین با آن قطعه نشان
خون را گذر فرج بدست یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن چیست * متفق علیه و عن ام سلمة قالت قلت * روایت است از ام سلمه که گفت
گفتم * یا رسول الله انی امرأة اشل صفرا و امی * من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و صغر بفتح ضد و سکون فا تفتن و نافتن موی
بریکد بگر چنانکه عادت زنان عرب است * فانقضه لغسل الجنابة * آیا پس بشکنم آقا از برای غسل جنابت * فقال لا * پس گفت آنحضرت
مشکن * انما یکفیک ان تحشی * سکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بر زنی آب بپاشی در وقت دست * علی * مسک * بر سر

خود * ثلث حیيات * سه بار و حیثه ما ننگ غوفه در وزن و در معنی پوری در کف دست * کم تفیضین علیک الماء * بستن میریزد و روان
 میکنی بر تمام بدن خود آب را * فتمطرين * پس پاک میشود * رواه مسلم * و عن انس قال کان النبی * کفیت * آنس بود پیغمبر
 * صلی الله علیه و سلم * بتوضا بالک و یغتسل بالصاع * وضو میکرد بماء و غسل میکرد بضعاع و بعد بضم میم تک و ثلث و طلع و صاع چهار مرتبه
 * الی خمسة امداد * و کما فی غسل بز یاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آن را در شرح سفر السعادة
 بر حساب اهل دیار خود فرود آورده تحقیق نموده ایم صاع نوزن اکبر شاه می که سیری سی سیر شاه می بود پنج سیر و ده سیر شاه می میشود
 و بوزن حال جهانگیری ابل الله * ملکه و سلطانها که سیری سی و شش سیر شاه می است چهار سیر و یکبار میشود بیک سیر شاه می کم پس چون
 برای غسل صاع و برای وضو مل مقدر و شپ و صاع چهار مل است حساب بهر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو بماء و نلیحه
 آمده و غسل بسه مد و گفته اند مقصود از این تعیین و تحلییل نیست که بز یاد و کم از این درست نیست و فضیلت سیر شستن و تمام شستن است
 بی اسرار بهر قدر که باشد و اگر بقلدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است * متفق علیه * و عن معاذ
 بضم میم نام ز نیست از ثقات ثلعبیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما * قالت قالت عائشة * کفیت معاذة که گفت عائشه
 رضي الله عنهما * کنت اغتسل با رسول الله * بود م که غسل میکردم من و پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * من الماء و احل بئنی و بینه *
 از یک آورد که میان من و او میبود و آورد قل حی بود که سه صاع آب در روی می کنجد چنانکه مز یکی از مادر و خدیست می انداخت و
 آب میکرفت * فیما د رنی * پس زود می شتافت آنحضرت بموی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب * حتی اقول دع لی * تا آبیکه
 مکرر می گفتم من بآن حضرت بکذا از برای من بکذا برای من یعنی بکذا تا من هم آب گیرم * قالت * کفیت معاذة که راوی حدیث
 است * و ما جنیان * و حال آنکه آنحضرت و عائشه هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند * متفق علیه * و درین حدیث دلیل
 است بر آنکه چون جنب دست در آب در آورده بقصد شستن دست از جنابت تاثیر در آب نمیکند و زیان ندارد و بسا آنکه گرفتن
 آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آید اما اگر دست بقصد شستن روی از جنابت در آورد
 تباها میکرد آب چه ضرورت مرفوع میکرد یا آنکه نه باین قصد در آورد را که عضو دیگر جز دست در آورد نیز ضرورت دارد از جهت عدم
 ضرورت در آوردن آن کل اقال الشمنی عن الاحتیاط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه انتهى مشکل آنست که در آخر باب منی الطهارة
 الجنین حدیثی می آید که میفرماید که زن غسل نکند بمقیه آب مرد و غسل نکند مرد بمقیه آب زن و درین صورت که درین حدیث است
 لازم می آید غسل زن بفضل مای مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت می نمود و بیشتر آب میکرفت و اگر اغتراف معا باشد
 نیز در کورت ثانیه مرد و لازم آید مکر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آید مذکور شده است عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است
 رخصت و کلام در آن حدیث آید نیز بیاید ان شاء الله تعالی
 * الفصل الثاني * عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم عن الرجل یجلب البیل * پرسیده شد آنحضرت از حکم مردی که می یابد دو جامه خود یا بر بدن خود تری را * و لایله کراحتا ما *
 و یاندازد خواب را و لذت آنرا * قال * گفت آن حضرت در جواب * یغتسل * غسل کند * و عن الرجل الذی یرى انه قلبا احتلم * و پرسیده شد از حکم
 مردی که میل اندر یاد دارد که خواب دیده است * و لا یجد بللا * نمی یابد تر حرا * قال لا غسل علیه * فرمود انیست غسل بر وی مسئله
 اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامه خواب به بیند و ندانند که از کیست بر کتف ام یکی ازینها غسل واجب کرد و جواب اگر سفید است
 از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر هر دو غسل و بعضی گویند اگر بر طول افتاده است از مرد است و اگر
 بر عرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا اقال الشمنی * قالت ام سلمه * گفت ام سلمه مادر آنس رض که حاضر بود
 و شنید این مسئله را * قال علی المرأ الذی ذلک غسل * آیا هست بر زنی که به بیند بلای را و یابد خواب را و مقهورش اینست که آیا زن
 نیز تری می بیند و منی دارد * قال * پس جواب داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم * نعم * اگر غسل واجب است بر آن زن و وزن آب منی
 دارد * ان النساء شقائق الرجال * بد رستیکه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان را است از احکام طبیعت زنان را

نمی داد آب را و از طبعش که سیلان است بیرون نمی آورد * روایت ابوود * وعین یعلی قال ان رسول الله * گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره در وصایای اند که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رای رجلا بغتسل یا لیراز * در مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه * فصعل المنبر * پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم کند خطبه میخواند * فحمد الله * پس حمد کند مرخص ای را * و اتنی علیه * و ثنا خواند بر وی تعالی و بستود مر او را بیان و تفسیر جلد است * ثم قال * پستو گفت آنحضرت * ان الله حی * بد رستیکه خدا شرم دارنده است از انضاح بندگان و اظهار جماعت و شفاعت ایشان * ستر * بر وزن صدیق بتشدید بعیار پوشیده است کناه بندگان و عیوب ایشان را * حسب الحیاء والتستر * درست میدارد از بندگان شرم ساری را و پیرده پوشی را یعنی حیاء و تستر از صفات حق اند و درست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلق وی بهر چه ممکن است از ایشان * فاذا اغتسل احدکم فلیعتر * پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی خود را که این نیز نوعی از ستاربت است و در وی تخلق است باخلق الهی تعالی و تقدس * رواه ابو داود و الترمذی و فی روایت * و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که * قال ان الله ستر * گفت آنحضرت که خدای تعالی ستر است * فاذا اراد احدکم ان یغتسل * پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند * فلیتوارى بشی * پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی * لغسل الثالث * عن ابی بن کعب * صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابوالمنذر راست و ابوالطفیل نیز آمده انصاری لقب او سید القراء سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المصلین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را با مرآتیه تعالی قرآن شنواند روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی * قال انما کان * گفت ابی بن کعب نبود این حکم که * الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام * مگر رخصت در آغاز دین اسلام و حکم کرده بودند که اگر جماع بکنید و انزال نکنید نماز نکنید مثلاً * ثم نبی عنها * پستو نهی کرده شد از این رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل اول بیان آن گذشت * رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی * وعن علی رضی الله عنه * قال جاء رجل لی النبی * روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بمری پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آن مرد * انی اغتسلت من الجنابة * بد رستیکه من غسل کردم از جنابت * و صلیت الفجر * و کذا ردم نماز باملدرا * فرأیت قد رمضت الطفر لم یصبه الماء * پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است او را آب * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنتم مسحت علیه بیل ک اجزاک * پس فرمود آنحضرت بآن مرد اگر می بودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از آن اگر چه بعد از امت می بود پس میبود کفایت ترا و تمام میشود غسل تو یعنی قضا میکردی تو نماز را که گزارده اگر کویند مسح در غسل چون اکتفا کند بخوابش آنست که مراد بمسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دعت تر بر آن موضع بگذرانند کفایت میکند خصوصاً در وقت غسل و بعض گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن منموح شد * رواه ابن ماجه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما * قال كانت الصلوة خمسین * بودند نماز در شب معراج پنجاه * والغسل من الجنابة سبع مرات * و بودند غسل از جنابت هفت بار * و غسل البرل من الثوب سبع مرات * و بودند شستن برل از جامه هفت بار * فلم یزل رسول الله * پس همیشه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یسأل * سوال میکرد از حضرت عزت بتخفیف در آن * حتی جعلت الصلوة خمسا و غسل الجنابة مرة و غسل الثوب من البرل مرة * تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از برل یکبار * رواه ابو داود * و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و جلالت معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در اینجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داود آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذکور شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذکور مادر نجاعتی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالباً آید بر ظن غاسل که پاک شد و بتلیث مظنه آنست چنانکه در معتیق از منام گذشت کذا فی الهیایه * باب مخالطة الجنب وما یباح له * باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مرجنب را از ذکر نوم باجنابت بعد از وضو و مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسوس شدن و جنابت شرعی نیز بهب دور بودن از مواضع نماز و یکسوس شدن از صحبت مردم است و جنب بضم تین

صاحب جنابت واحد و تنهیه و جمع و مذکور و مؤلف در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کلمه ی بگهی و مراد اینجا نکالت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشارکت و امثال آنست و این هفت جائز است باجنب و وارد شد است در احادیث

الفصل الاول * عن ابي هريرة * قال لقيني رسول الله * كفت ابو هريرة * پیش آمد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وانا جنب * وخال آنکه من جنم * فخذ ببدی * پس گرفت آنحضرت دست مرا * فمشیت معه * پس رفتم با وی * حتی تعبد * تا آنکه نشست آنحضرت * فاستسلبت * پس بیرون آمدم از مجلس آمسته آنسلال بیرون آمدن از مجلس چیزی و صل بر کشیدن شمشیر از نیام * فالتی الزخلی * پس آمدم منزل خود

و از رجل بفتح را و سبکون خای مهمله رخت و جای باتش مرد * فاعتسلت * پس غسل کردم * ثم جئت و هو قاعلی * بستر آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته بود * فقال ابن کنت یا باهر * پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای باهر و در و بر بکسر ما و تشدید را بمعنی کرب و وضو بتا مؤلف آن و

هر دره تصغیر مره است * فقلت له * پس گفتم مرا آنحضرت را حال خود را و موجب بیرون رفتن را * فقال * پس گفت آنحضرت بطریق تعجب * سبحان الله ان المؤمن لا ینجس * بد و ستیکه مسلمان پلید نمی شود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل

بر آن واجب گردانند ؛ اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب و سر و او طاهر است و مخالطت با وی جائز * هذا اللفظ البخاری * ابن لفظ البخاری است * و مسلم معناه " و بر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را با الفاظ دیگر روایت کرده * و زاد بعد قوله * و زیاده کرده است

مسلم بعد این قول وی که * فقلت له * این عبارت را که * لقیننی و انا جنب فکر مت آن اجا بسک حتی اغتسل * بمعنی گفتم با آن حضرت در اعتذار از بیرون آمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشین کنی با تو تا آنکه غسل کنم * و کذا

للبخاری فی رواية اخرى * و همچنین آمده است در بخاری را در روایت دیگر * و عن ابن عمر * زعمی الله عنهما * قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله * گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم انه تصیبه الجنابة من الليل * که بد و ستیکه شان

این است که مبرسد مرا و ارجنابت از شب * فقال له رسول الله * پس گفتم مرا عمر را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم توشاً و اغسل ذکرک ثم تم * وضو کن و بشوی عضو خود را بستر خواب کن پس نومجا نر است جنب را اما بعد از وضو این قدر طهارت نوم است مر جنب را چون آن را کرد پاک بشوای رفت * منفق علیه * و عن عائشة رضی قالت کلن النبی صلی الله علیه وسلم اذا کلن جنباً فادان باکل او بنام *

گفت عائشه بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخوایست که بشوید یا خواب کن * توشاً وضو و وضو للصلوة * وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امری مستحب است نه واجب * متفق علیه * و عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا

أتی احدکم اهله * چون بیاید یکی از شان زن خود را یعنی جماع کند زن خود را * ثم اراد ان یعود * بستر خوراهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند * فلتوضأ بینهما وضوءاً * پس باید که وضو کند میان مرد و نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند * رواه

مسلم * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نساءه بغسل واحد * بود آنحضرت که میکشت گردن زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای هر جماع غسلی علیته نمیکرد * و رواه مسلم * و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قهر و رعایت

نوبت بر آن حضرت در ازواج مطهره و الا در نوبت یکی بجماع دیگری چون میرفت و مدت هب حقیقه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تغسل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طرف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد و الله اعلم * و عن عائشة قالت کان النبی * گفته

عائشه بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم یذکر الله علی کل احیائه * ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حلات و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیکرد و ذکر در متروضا نمیکرد و بعض میگویند که مراد بد که اینجا ذکر قلبی

و تفکر در صفات و افعال وی میباشد است * و رواه مسلم و حدیث ابن عباس سند کوه فی کتاب الاطعمة * و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی

الفصل الثاني * عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی * گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فی جفنة * بایمکه در جفنه بود یعنی حیم و سکون فاکسه بزرگ که آنرا تغار گویند * فاراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ منه * پس خواست آنحضرت که وضو

کند از آبی که فاضلی مثلثه بود در آن کاه از غسل بعضی از ازواج * فقالت * پس گفت آن بعض ازواج * یا رسول الله انی کنت جنباً *

بلد متیکه من بودم جنب و این آب بقیه آبیست که از غسل جنابت من مانده بود * فقال ان الماء لا یجنب * بضم یا و کسر نون و یفتح با و
 و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیکرد و بغسل کردن جنبت بآن در میدان دست و
 بدن او بدن * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه و فی شرح السنة عنه عن میمون بن بلعظ المصایح * و در شرح سنت
 و رواست است از ابن عباس از میمون بن بلعظی که در مصایح آورده است و آن این است که گفت میمون بن بلعظی که در مصایح آورده است
 صلی الله علیه و سلم پس غسل کردم من از جفته و زیاده ماند در و آبی از بقیه آن پس آمد آنحضرت قاعسل کند از آن آب پس گفت که
 من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب نمی باشد بر وی جنابت و در روایتی که آب جنب نمیشود
 و اختلاف در لفظ مصایح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصایح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می آید و در حدیث کتابی که در حدیث مرد
 از بقیه آب غسل زن بود و آخر فصل ثالث بیاید که مرد و منتهی عنه است جوابش همان که در فصل اول از حدیث عائشه کلمه است
 * وعن عائشه * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله * صلى الله عليه وسلم يغتسل من الجنابة ثم يمسح بغير يديه *
 غسل میکرد از جنابت پستری کرمی میبست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسبید بمن تا کرم کرد و در هر اینجا جامه خود می ساخت
 که بآن کرم میشود * قبل ان اغتسل * مسح ارايكه من غسل كنتم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است * رواه ابن ماجه و
 روی الترمذی نحوه و فی شرح السنة بلعظ المصایح * و در حدیث مسلم آمده است که عائشه حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت
 میبازد پس میبهد آنحضرت دهن خود را بر جای دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان النبي
 بود یغمهر * صلى الله عليه وسلم يخرج من الخلاء * يبرون مني أمل از آبخانه * فيقرأ القرآن * پس میخواند باین ماور آن را * و یا کل
 معنا اللحم * و میخورد بلما گوشت یعنی بیش از وضو * ولم يكن يحجبه او يحجزة * شك راوی است و معنی تحجبه و تحجزة یکی است یعنی باز
 نمیداشت آنحضرت را * عن القرآن * از خواندن قرآن * شعی * هیچ چیز * ليس الجنابة * مکر بودن جنب * رواه ابوداود و النسائی
 و روی ابن ماجه نحوه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب * نخواند حائض و نه جنب
 بخواد مرد نازن * سبثا من القرآن * هیچ چیز را از قرآن * رواه الترمذی * پس نزد بعضی آیات خواندن حرام است و کرم تر است میتوان
 خواند و نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر تکلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه
 بقصد تلاوت قرآن با کی ندانند و نزد بعض دعای فنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار لا باس به است * وعن عائشه قالت قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وجها هذه البسوة عن المسجل و روی بر کرد ابن ابی خباب از جانب مسجد تارای خانه بآن سوزن و در عبور
 جنب و حائض در مسجد لازم نیاید * فاني لا احل المسجل لحائض ولا جنب * و رواه که بد رستمی من حلال نمیدارد از آن مسجد را بر ای حائض
 و جنب خواهد بطریق مرد و در باشد یا مکت و نزد داعی بطریق عبور رخاوت است و مالک نیز همین است و طائسی نقل کرد که نزد اجماع مکت
 نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید مذکور ما است * رواه ابوداود * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقل حل الملائكة ببافیه صوره * در نمی آیند فرستگان خاندن که در وی تمثال حیوانی است * ولا كلب *
 و نمی در آیند خاندن را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر باین * ولا جنب * و نمی در آنند در خانه که در وی جنب است مراد کسی
 است که جنب بودن عادت دارد و در آیه تهاون و تکامل میرود چنانکه وقت نه از یک روز و غسل نکنند و این بر تعدیری که وضو نکنند * رواه ابوداود
 و النسائی * وعن عمار بن یاسر * مولای بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حبه زاده خود را که همیشه بضم سین و فتح میم و تشدید یحجانه یوی
 تدریج کرد و از وی عمار بر جود آمد و پدر و مادر او همه قلبیه الاسلام اند و عمار از مستضعفین است که عذاب کرده شد و در را داخل ایاماری
 مشرکان او را میخواستند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی کین داشت و گفت یا بنی کونی بردار اسلاما علی عمار کا کنت علی ابراهیم و روی
 از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد بعد از او تمامه مساهل از و از دلائل حقیقت ابراهیم مؤمنین علی است و رضی الله عنه که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلك القبة الباغية الحلب و کشته شدن بصقین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو حیل بلعون دینه در فرج
 زد و بکشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلبه لا تقر بهم الملائكة * سه کس اند که نزدیک نمی آیند اینها را فرشتگان * حقیقة الکافر *

یکم مردی که از بعضی ذرات کافر مراد دارند مردی یارنده اما احتمال جوفه در مردی بیشتر است * و المتشمخ بالتلوق * دوم مردی بسیار آلوده بتلوق بدست بخای معجمه نام غلیظ مشهوری است که ذروی غالب زعفران است و درین زجر و تشدید است در منع زان * و الجنب الاثر یحرم * سوم جنب مکرر آنکه وضو کند * رواه ابو داؤد * و عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم * وی و یکنوز وی و جلوی همه تلخین اندر رجل و زان و عن عمر بن حزم صحابیه که آنحضرت او را غسل بدن ساخت و کتابی بوی فرشت چنانکه روایت میکنند * ان فی الکتب الذی کتب رسول الله * یکنز سیکه در کتابی که نوشته است آنرا یغمیر خدا * صلی الله علیه و سلم لعمر بن حزم * مر عمر بن حزم را بفتح حیاء میله و سکون زان که آنحضرت او را در ناحیه ازین عاقل ساخته بود و وی دقت ساله بود و کتابی بوی هرا ساخته که در وی بیان فرایض سنن و صلوات و زیارت و زیارت و آن کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود * ان لا یمس القرآن الا طهر * هرگز مساس نکند قرآن مگر کسی که پاک است و مراد طهر از حدیث داشته اند * و رواه ابی الدرداء ثقفی * و عن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة * فافع که مولا عابن عمر است و نافع نفع است کثیر التلویک اصل او از دیلم است و بعضی گفته اند از عرب است و از کبار تابعین و ائمه ایشان است ملت ستة سبع عشر و ائمه کعبه و ان شدم عمر از ابن عمر در حاجتی که وی داشت * فقی ابن عمر حاجته * پس روا کرد ابن عمر آن حاجت خود را * و کان من حدیثه یومئذ ان قال * و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت * مر رجل فی سکه من السکک * کل یت مردی در کوچه از کوچه ها سکه بکسر همین روکش شد * یعنی راه هموار و برابر * فلقي رسول الله * پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم و قد خرج من غائط * و حال آنکه تحقیق بیرون آمدن بود آنحضرت از آنخانه * او بول * یا از پیشاب کردن شک راوی است * فسلم علیه * پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت * صلی الله علیه و سلم * فلم یر علیه * پس باز نکرد آنحضرت سلام بروی یعنی نداد جزای سلام و را * حتی اذا اکل الرجل ان یترأى فی السکة * تاریکی که نزدیک بود آن مرد که پنهان کرد در کوچه * ضرب رسول الله * زد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بیده علی الحائط * مرد در دهن خود را برد یوار * و مسح بها وجهه * و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را * ثم ضرب ضربة أخرى فمسح ذراعیه * پیست زد هر دو دست را بر دیگر بود یوار پس مسح کرد هر دو دست خود را تا آنچ یعنی تمیم کرد * ثم رد علی الرجل السلام * پیست باز کرد انبیا بر آن مرد سلام را * و قال انه لم یمنع ان ارد علیک السلام * و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام بر تو چیزی * الا انی لم اکن علی طهر * مگر آنکه نبودم من بر طهارت * رواه ابو داؤد * ظاهر بنظر در حدیث آینه آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکرر و داشت و سلام را بی وضو بجهت استعمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسماء الهی است اگر چه مراد بدان انتخاب مغنی سلامت است و در اینجا غایت تعظیم است مردی که خداوند تعالی و نام او را ولیکن این مشکل میشود با آنکه در صحیح آمده است که وی صلی الله علیه و سلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال و اگر گویند که مراد بآن ذکر قلمی است گوئیم بصحت رسیده است ذکر تسبیح نر دخرج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اخرج عني ما یؤذنی الجذیة و تعمیمه پیش از وضو و نیز بگشت که باز نمیلشت او را از قرآن هیچ چیز مگر جنایت و بیرون می آمد از خلوت و تعلیم میکرد صحابه و قرآن پیش از آنکه وضو سازد و مانند آن میکنند که عزیمت آنست که بی وضو نام خدا نکند و آنچه شما ذکر کردید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر بر امت آنرا ذکر گفتیم من و بیک اتوفیق که اینجا واجب جاری نمیکرد در تسمیه قبل وضو چه آن از قبیل عزیمت است بی شبهه بلکه هر چه وارد شده در موضع خاص مستحب است ذکر آن که لا یشتی یلنی ظلمر انست والله اعلم ذکر خدا تعالی بی طهارت جایز است لیکن با طهارت افضل و اکمل راوی است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنوقت چیزی از سلطان و عظمت الهی جل ذکره وارد شده که نکند او را که ذکر نام وی کند بی طهارت مخصوصا در رد سلام که کنجایش توقف و تلخیر دارد و علی الفور واجب نه و لیکن تا وضو کردن تا خیر نگردد در آن مباد آن مرد بر و در رد سلام فوت شود و عهد بعید گردد پس تمیم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تمیم در امثال این کیفیت مع وجود قدرت بر آیفانهم * و عن المهاجر بن قنبل انه اتی النبی * و روات است از مهاجر بن قنبل بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمه در آخر نام که او خلف بن عمر و مهاجر لقب از است که آنحضرت فرموده اند المهاجر حقا و صحابی قرشی قیمی است و بعضی گفته اند اسلام او روز فتح مکه است و حسن بصری و غیر وی از وی روایت کرده اند که وی آمد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم و هو یمول * و حال آنکه آنحضرت بول میکرد * فسلم علیه *

پس سلام کرد بر آنحضرت * فلم یزد علیه * پس رد نکرد آنحضرت سلام را بر وی * حتی یوضا * تا آنکه وضو ساخت اینجا چون بنیم غائب شد آن مسلم وفات رد نمود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از آن جواب سلام وی داد * ثم اعتدل الیه * پسترویدن خواهی کرد بوی * وقال * وضوء * انی کرهت ان اذکر الله الا علی طهر * بدو سستی که من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا را مگر بوطهارت * رواه ابو داود و روی النسائی الی قوله حتی یوضا * روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روی روایت کرد نعوذ بالله من ذکر نکر * وقال * وکفت نعائی این عبارت را که * فلما کبر وضوء علیه * طیبی گفته که درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام بعد از آنکه او باید که اعتدل کند بمویدی تا منسوب نکرد دیگر و در بعضی شروح گفته که حاشا که رسول خدا را ضلی الله علیه وسلم و اذاعی عبادت مقصود توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجوه مشرعه بود و اعتدل از محض تعضل تبرع و مقصود زجر و تشلیل بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کنند مکر و است و ترک کلام زکرامت آن بر قضا حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در اینچنین رقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی تعالی و الله اعلم *

الفصل الثالث من الدلت عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب * بضم یا و کسر نون و یفتح یا و ضم نون * ثم ینام * بود آنحضرت که جنب می شد پسترو خواب میکرد * ثم ینتبه ثم ینام * بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جثا بت مکر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقص وضو نبود پس بهمان وضوی بود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر چه خواب ناقص است اما ظاهر آنست که همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی است اگر چه بعد از وی بیدار شد و بعد از آن بخواب رفته است والله اعلم * رواه احمد * و عن شعبه قال ان ابن عباس کان اذا اغتمل من الجنابة * کفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت * یفرغ * بضم یا و کسر را * یبده الیه منی علی یدیه الیسری * میریخت آب ببل دست راست خود بر دست چپ * سمع مرار * هفت بار * ثم یغسل فرجه * پسترو می شست فرج خود را * فنیسی مرة کم افرغ * پس فراموش کرد ابن عباس یکباری که چهل بار ریخته است * نسأ لنی * پس پرسید مرا که چهل بار ریخته شده است آب * فقلت لا ادری * پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم من که چهل بار شسته شد * فنقال * پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ * لا ام لک و ما یمنعک ان تدری * نیست مادر و مرثیای مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا بالک نیز در قتل این مقام مذکور گردد و از اینجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستقیق باشد و غافل نبود تا عمل او زیاده کرد و بکار بندد و نقل کنند و شیخ را میروشد که او را بر ترک آن ادب کنند و در شتی نماید * ثم یوضا وضوءه للصلاة * پسترو وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی بر او نماز * ثم یغیض علی جلتک الماء * پسترو می ریخت بر بدن خود آب را * ثم یقول هلکنا کلن رسول الله * پسترو میگفت ابن عباس همچنین بود پنجبر خدای * صلی الله علیه وسلم بنظر * غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت * رواه ابو داود * بن آنکه آنچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دهنها را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا در بار یا سه بار است و در فصل اول از باب الغسل هم از روایت ابن عباس کثرت که ریخت آن حضرت علی الله علیه وسلم آب ببل دست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر و ندی معین پس آنچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تطهیر چنانکه در تطهیر او انی در بعض احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افادۀ علی ذمیع نمیکند مگر آنکه قیل کنند که نجاستی سخت بود که جز بمبالغه در غسل نرود و سبع علی دی است که روی بکمال دارد و اگر گویند که آن اتفاقا بود از ابن عباس پس سوال از شعبه نزد نسیمان و در شتی نمودن بر علم در این مقامات دارد یا آنچه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است * و عن ابی رافع * مولای آنحضرت است و بعض گفته مولای عباس بود که با آنحضرت بخشیده بود نام او اسلام است در اصل قبطنی است اسلام آورد پیش از بدو و حاضر نشد پدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از دست و گفته اند که چون بشارت آورد با سلام عباس آن حضرت او را اعتنا کرد * قال ان رسول الله * کعت ابی رافع که پنجبر خدای * صلی الله علیه وسلم طاف دات یوم علی نساءه * کشت کرد بکروزی بر زنان خود و بکثرت بر ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان * یغتسل عند هذه و عند هذه * در حالیکه غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام غسلی علی حدیث کرد

قال نقبت له * كفت رافع يس كفت من مواتحضرت را * يارمول الله الاتجعل غسل واحد اخرا * ايا نمكرواني يا جرا نمكرواني آن غسل را
بك غسل یعنی چرا بعد از همه يك غسل نكر و نوالا مخفف ومشد دهر دور و است * قال * فرمود * من * این هر بار جل غسل كردن
* از كي * زياده شونله تراست از روي تياب * و طيب * و خوش آيند تراست نفس را * و اظهر * و پاك تر و نظيف تر است و ظاهر آنست
كه اين فرموده بكم معني است يا قريبيد معني الله بذا تا كيك و مبالغه مكر را ورده و طيبى گفته كه ظاهر آنست كه تطهير بر اى ظاهر
است و تزكيه و تطيب بر اى باطن باطن يعني تزكيه از بر اى از الله اخلاق ذميه و ثاني يعني تطيب بر اى تحلي باوصاف جميله و
از اينجا ظاهر شد كه از اين احكام بعد از همه يك غسل كرد چنانكه در فصل اول از احكام بعد از غسل كذا شست از بر اى تعليم رخصت و تسهيل
امر بر امت بود * رواه الحنفى و ابو يارود و عن الحكم بن عمرو * صحابست نزول كرد بصره را و معل و دامت در ايشان رواي
كرد انيد او را زياد بر بصره پس از ان عزل كرد و الى خراسان ساخت پس مرد يمر و سنة خمسين يا احدى و خمسين روايت كرد از روى
حسن بصرى و غير روى * قال نهى رسول الله * كفت نهى كرد يغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يثوض الرجل * از وضو كردن مرد * بغسل
طهور المرأة * ببقية آب طهارت زن خوار ببقية آب وضو باند يا غسل * رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذى و رواه * زياده كرده است
ترمذى اين نظر را بطريق شك راوى * او قال بمرها * يا كفت وضو كنند مرد بمر وزن و مر بضم هين و سكون فمره ببقية شى و بيشتر
الطلاق وى ببقية طعام يا شراپا كه كنى بخورد يا بنوشد واقع شود اما مواد انجا فضل طهور و ببقية آب طهارت است و شك راوى در مجرد
لفظى است كه تلفظ كرده بدان آنحضرت كذا قال الشيخ ابن حجر * وقال * وكفت ترمذى * من احدى ايت اخمن صحيح * و حسن حليل
الحسينى قال * حميل بضم حاء مفتوح هم حميرى منسوب لتمييز بين سبا بكسر حاء سكون ميم تابعي جليل القدر است و از قل ماى تابعين از
ثبات بصرين و ايمه است آنست و محمد بن حيزر بن كفت كه احب اعلم اهل بصره و افقه ايشان بود كفت * لغيت رجلا صاحب النبي * ملاقات
كردم مردى را كه صحبت داشته است بغمير را * صلى الله عليه وسلم از بيع سنين * جارسال * كاصبو ابو هريرة * چنانكه صحبت داشته
آنحضرت را ابو هريرة كه در غزوة خيبر كه در سال هجرت بود ايمان آورد * قال نهى رسول الله * كفت الحمد * كفتي كرد يغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم ان تغتسل المرأة * بغسل الرجل * از غسل كردن زن بزيادتي و ببقية آبي كه غسل كرده است ببلدان مرد * ابو غنم
الرجل بغسل المرأة * يا غسل كند مرد ببقية آبي كه غسل كرده است بدن زن * زاد مستد * زياده كرده است مستد * بر وزن معظم كه
از كبار ائبلع تبع تابعين است در مرتبة احمد بن حنبل رحمة الله عليهما اين عبارت را كه * وليغترفا جميعا * و بايد كه آب بكيرند
از ظرف هر دو را مرد و زن يكبار كي نه بنوبت اگر چه در اغتراف جميعا نيز در كرات دوم غسل هر يكى از فضل ديكر لازم مى آيد چنانكه
سابقا در احكام عا شنه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان كرديم اما انقدر عقو است و منهي عنه غسل است بغضلى كه بعد
از غسل در ظرف بگندارد * رواه ابو داود و النسائي و زاد احمد في اوله * و زباده كرده است امام احمد هم از حميل حميرى در اول اين
جلديث اين كلام را كه نهى ان من مشط احل ناكل يومه * نهى كرده است آنحضرت از اين كه شبانه كند يكى از ما هر روز * ابو بول في مغتسل *
يا بول كند در جاى غسل كردن * رواه ابن ماجه عن عبد الله بن هر جسي * بدانكه نزد اهل حلي يى و طرق اسانيد اين دو حد يسنه
است و اگر چه ترمذى حد يث اول و احسن صحيح گفته است وليكن يه قى تضعيف آن كرده و ابهرى گفته كه خطا يى كفتا اهل حلي يث راضى
نيمتنل بطرق اسانيد نهى اغتسال رجل بغسل ماى مرأة و اغتسال امرأة بغسل ماى رجل و اگر ثبات شود محمول است بر نسخ و نسخ
ابن حجر گفته كه هيچ يكى از امت با آن لزفته و محال است كه حد يث صحيح باشد و هيچ كس با آن عمل نكرده و بسوء آن نرفته باشد و
در اين قول شيخ نظر است چو بعضى از ائمة من سب الامام احمد حنبل بدان رفته اند و بطريق تعبد بدان قائل شده اند چنانكه در شرح
بتفصيل بيان كرده ايم * * * * * باب احكام للمياة * بابد در بيان حكمهاى انواع آبها چنانكه آب آسمان و آب زمين و چشمه و غير چشمه
كه در ياست و آب آلوده و زوان و قليل و كثير و مستعمل و غير مستعمل و پس خورده حيوانات و آب خورضا كه در بيا بانها ميپاشند
و آب كرم شده در آفتاب و غير آن از آنچه در من باب مذكور شده * * * * * الفصل الاول من ابى هريرة * رضى الله عنه
قال قل رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولان اجل كم * بايد كه بول نكنند يكى از شما * فى الماء الذى لا يجرى * در آب ايستاده كه

نمیرود و روان نیست * تم یغتمل فیه * بستر وی غسل میکنند و آن آب و این گرد اجابت نمی از بول کردن است یعنی در راحت از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکنند در وی * متفق علیه * باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیکرد و غسل در وی جائز و بعض گفته اند که اگر خود کثیر هم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را بدند و دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغییر یابد و مراد بتغیر آب تغییر صفات او است از رنگ و بو و مزه و نهی بر تقلیر اول برای حرمت است و بر تقلیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نکرده و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و مرچند جاری باشد مکروه است و قید اغتسال اتفاقاً قیمت و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه محبت آنرا و ابد تر از آن و گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت ترس اینها و جن که میگویند که بجای ایشان در شب هر جا که آب است میباشند کذا قال الشیخ ابن حجر المکی * و فی رواية مسلم قال * و در روایتی از مسلم بر آمده است * لا یغتمل احدکم فی الماء الا انهم وضو جنب * غسل نکنند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است و اینجا مراد نیز مای قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد * قالوا کیف یفعل * که کنند چون در آب غسل نکنند چگونه کنند * یا ابا هریره قال * گفت ابو هریره * ینا وله تناول * بگرد آب را گرفتن یعنی بردار آب را با دست و غسل کنند بیرون آب و از اینجا معلوم میگرد که اگر جنب در آب در آورد تا آب بکشد و غسل کند آب مستعمل نمیکرد اما اگر دست را در آب برای شستن دست از جنابت در آورد مستعمل کرد کذا قال الشیخ * و عن جابر قال نهی رسول الله * گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از بیانی فی الماء لراک * از بول کردن در آب ایستاده * و عن السائب بن یزید * حلف بنی امیه یا بنی عبید تمس است و لادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکنند زید * رش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر باز را زد * قال ذهبت بنی خالنی الی النبی * گفت سائب پدر مرا خاله من نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقلت * پس گفت خاله من * یا رسول الله ان ابنی اختی وجع * پدر من استیکه پیغمبر خواهر من دردناک و رنجور است * خدش را می * پس بهود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود مرا * و دعا علی بالبرکة * دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی غیر * ثم ترضأ * بستر وضو کرد آنحضرت * نشر بت من وضو * پس نوشیدم از آب وضو آنحضرت مراد بقیه آب وضو است که در ظرف مانده آتی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اگر علمای آنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضو آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است و اگر آب جل آگشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابن سینه به نجاست آب مستعمل مشکل میگرد و مگر آنکه گفته شود تجویز شراب و مرعائب را بجهت تلوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چگونه طاهر نباشد و بشن پاک او رسیده و روزی آن نجاست حکمی که در حدیث است نیز بتماس بدن شریف تا ثیر و رعایت نکرده و حال آنکه بعضی از علمای طهارت فضلات وی صلی الله علیه و سلم رفته اند که وجود شریف وی از هر تا یا طاهر و باطن مزکی و مطهر است * ثم قمت خلف ظهره * بستر ایستادم من پس پشت آنحضرت * منظر الی خاتم النبوة * پس نگاه کردم بخاتم نبوت * بین کفیه * میان مرد و شانه آنحضرت * مثل زرا الحیلة * مانند زرا حیل زربتقلیر زای مکسوره بر آنکه و حیل بتقدم حامی مملو بر جبهه و در مفتوح خانه عروسی و آن خانه میباشند مثل خرگاه تکهها دارد و لان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقلار با آن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند بیده که بر آن گوشت پاره بود باین شکل بغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیت شریف فائز منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند که در کتب معتقد من آنحضرت راضی الله علیه و سلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود زیرا که وی نبی موعود بود یا علامت بود کموی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتن و باین شناختند که وی صلی الله علیه و سلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشما بل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید ان شاء الله تعالی * متفق علیه * الفصل الثاني عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال مثل رسول الله * گفت ابن عمر بر میل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن الماء یكون فی الفلاة من الارض * از حال آبی که میباشند

در بیان و حصر از زمین و مایه منی الدواب و السباع و داخل آنچه بنوبت می آید در آن آب از چار باین و در دل و دست و زانو و بول و سر که می کنند در آن و فقال اذا كان الماء قلتين پس گفت آنحضرت چون آب باشد آب مقل او در قله و لم یحصل الخبث و بر نید او در قبول نمیکنند پلیدی را یعنی پلید نمی شود بان دادن چیزی از پلیدی در آن و قله بضم یسغی نجره عظیم یعنی سمی و بزک که در آن آب کنند و اصل قله چیزی بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان و تارک سر و جرد را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که بر میدان دار را مردی بزرگ و مقل او قله در نیم مشک خرد که آنرا قبه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قبه مقل او یک سمی و آن که متعارف دیار ماست باشد و بسا بشرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دو سیست و پنجاه من باشد و بعض گفته اند مقل او قبه صدر طایع عراقی صدر و بیعت و فشت در هم و من شرعی چهل پیست شیر شاهی است و این حد شب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بان دادن نجاست نجس نکر و دما دام که رنگ و بوی و مزه آب و تغییر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کنند باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوض باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که مقل آب نجس چون رفته رفته مقل او قلتین شود پاک می گردد و باز چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس می گردد گویند قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت آب و الله اعلم و روال احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و فی اخری لابی داود و در روایتی دیگر مرابی دائر در اینچنین امله که فانه لا ینجس و در حدیث ابن حلیف میان حد ثانی اختلاف است و صاحب سفر السعاده گویند جمعی میگویند که این حدیث صحیح نشناخته و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کرده اند البته و این حدیث در صحیحین نیست و غلبی بن مدنی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند یکشیلدن تمامه آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بران نکرد و الله اعلم و گفته اند هیچک از فریقین را در تقلید و تسدید آب در نجس و عدم آن حدیثی صحیح از آن حضرت ثابت نیست و طهارتی که از ائمه منسوب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن جامع بدان نکریم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قبه و سرکوه و بنیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که منسوب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغیر یا بدل رنگ و بوی و مزه وی یا نیاید و عامه علما از فقهای محدثین بر آنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بیهضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متضاد اصحاب ظواهر است مراد بدان مای کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیاید لون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی واحد هر چه بقلیت برسد کثیر و هر چه کمتر از آن باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب او که اگر آب آنقدر بود که بچنانیدن اجزای آن از نیم جلد آنکارد در بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بگرفتن بدست نبی شدت و عتف کثیر است و الا قلیل و نزد متأخرین مشائخ بساحت قرار یافته نزد بعض بد و در و در و در بعض بد پانزده در یا از ده و در بعض به بیست در بیست و بعض ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب و اصول نجاست بجمالی دیگر است و ضرر نکند و الا بکند و تحقیق دلایل و تفصیل آن در شرح سفر السعاده کرده شد و است و در شرح نیز آورده شد غلبه طلبیم و عن ابی سعید الخدری قال گفت قلیل گفته شد یا رسول الله ان تروا من بیهضاعه و انما وضو ینماز من آب این چاه که نام او بیهضاعه است بضم با ی موحده و تصاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره و هی بیهضاعه فیها البیض و داخل آنکه آن چاهی است که انداخته می شود در وی حیض بکسر حلو فتح یا جمع خیضه بکسر و سکون خرقه جامه بشوین حیض آورده و لکوم الکلاب و انداخته میشود روی گوشتهای ساکن و التین و و انداخته میشود تن بفتح نون و سکون تابوی بند و مراد اینجا چیزهای بد بواسطه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء و در متیکه آب این چاه پاک است پلید نمی گرداند او را چیزی زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آنوقت جاری بود و راهی

بیماتین داشت مثل جوی روان اگرچه در دره نبود و آنقدر نبود که آب وی بتحرک منقصل نگردد و آنها هم در بعض روایات از مشائخ منسوب
 ما چاه چشمه را حکم آب جاری دارد * رواه احمد و الترمذی و ابی داود و النسائی * وعن ابی هريرة قال سأل رجل رسول الله * پرسید
 مردی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله انا نرکب البحر * بد رستیکه ما سیوار میشویم در یار
 * ونحمل معنا القلیل من الماء * و بر میدانیم یا خود اندک از آب * فان تروضا نابه عطشنا * پس اگر وضو کنیم بآن آب که بر دشته ایم
 تشنه میمانیم * افتقر ضایع البحر * آیا نگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا بشیر یا کویا استبعاد ایشان توفی بآب در یار ناشی از فهم تخصیص
 بود از کرمه و انزلنا من السماء ماء طهورا یا مخالف * وی آب آسمان را در اوصاف * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه وسلم * در بیان جواز توفی بآب دریا * هو الطهور ما و * دریا پاک کننده است آب وی * والحل میتة * وحلال است خود
 مرده او مراد ماهی است که او را ذبح نمیکند و میتة بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همچون شکار کردن و بر آوردن او است
 از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید ان شاء الله تعالی * رواه مالک و الترمذی و
 ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له * ابو زید مخزومی
 که از تابعین است و مولای عمرو بن حریت است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم گفت مرا و * ليلة الجن * در شب جن و آن شمی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند
 و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود بازگشتند و حقیقت حال بایشان گفتند چنانکه این قصه
 منطوق قرآن عظیم است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو این مسعود حاضر بود و مطهره با خود
 داشت پس آنحضرت از وی پرسید * ما فی ادواتک * چه چیز است در مطهره تو * قال قلت نبین * گفت این مسعود گفتیم نبین
 است در مطهره من * قال * گفت آنحضرت * تمره طيبة و ماء طهور * نبین چیست خرما ی پاک و آب پاک کننده پس رو باشد
 پوی وضو بی شبهه * رواه ابوداود * روایت کرد این حدیث را این مقدار ابوداود * وزاد احمد و الترمذی * واحمل و ترمذی نیز
 زیادت کردند که * فتروضا منه * پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبین که در مطهره بود * وقال الترمذی ابو زید مجهول *
 و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن
 حریث که حدیث وضو نبین از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فراده روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعیفا آورده
 و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که ویراجز این یک حدیث نیست و بعض ابوفراده را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است
 * و صحیح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال * و بصحت رسیلة است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان و گفته اند
 که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش ماب سنة اثنین و مائة که روایت کرد از ابن مسعود
 که گفت این مسعود * لم اکن ليلة الجن مع رسول الله * نبودیم من در ليلة الجن با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رواه معمر * و چون
 این مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه
 نبین تمر آنست که خرما را در آب بیندازند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیکان بکشد و این تاسیما تیزی و تنگ نشده
 حلال است و برای آنحضرت نیز میبخشد و تمامه احوال و احکام آن در باب الا شرب به بیاید ان شاء الله تعالی و وضو به نبین تمر مختلف فیه
 است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبین نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت
 کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه
 است وجهی که راویان حدیث منفع است و بودن ابن مسعود در ليلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق پیوسته
 است و چون آنحضرت بد عورت حق مشغول شد ابن مسعود را در یکجای بنشاند و دایره کردی کشید و فرمود تا ازین دایره بیرون نرود
 و آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود یعنی در وقت مغاوزه و مکالمه باجن حاضر نبودم و در وقت بیرون آمدن
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن در اینجا از است در شرح بسط نموده شده است آنجا بایل نکریم

والله اعلم * وعن كيشة بنت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابي قتادة * وزاويت امت از كيشة انصارية بفتح كاف وسكون موحدة *
 دختر كعب بن مالك انصاری که از مشاهیر صحابه است و حصه وی در تخلف از غزوة تبوک مشهور است و بود ابن دختر كعب
 زن پسر ابي قتاده ابي قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلى الله عليه وسلم گویند و ابن حبان گفته که
 كيشه را نیز صحبت است کنایه التریب * ان ابا قتادة دخل خلیها * روایت میکند كيشه که ابر قتاده در آمد بروی یعنی بر كيشه
 * فسمکت له وضوء * پس وضوء كيشه برای ابر قتاده آب وضوء را در ظرفی و در بعض روایات فسمکت بلفظ متکلم نیز آمده * فیاءت
 مرة تشرب منه * پس آمد كریه که بنوشد از آن آب که برای وضوء نهاده بود * فاصغى لها الاثاء * پس ماؤل و کچ کرد ایند ابر قتاده برای
 كریه ظرف آب را تا باسانی آب بخورد * حتى شربت * تا آنکه بخورد كریه آب را * قالت كيشة قرآنی انظر اليه * گفت كيشه پس
 دید مرا ابر قتاده که نگاه میکنم بجنب وی از روی تعجب از آنکه بمقد كریه را تا از ظرفی که در روی آب وضوء نهاده بود بخورد * فقال * پس گفت
 ابر قتاده * العجین یا ابنة اخي * آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مشاعل را برادر زاده و پسر عم میشوند اگر چه
 در واقع نه اینچنین باشد و اخوت اسلام بخود باقیست * قالت فقلت نعم * گفت كيشه پس گفتم من آری عجب دارم از آن * فقال ان
 رسول الله * پس گفت ابر قتاده بد رستیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است که * انها ليست بنحس * بد رستیکه كریه
 نیست پلید که آب بدش آن دختر وی پلید کرد و نحس یکسر بحیم بمعنی پلید و بفتح حیم نیز خوانده اند بمعنی پلید * انها من
 الطوافین علیکم او الطوافات * بد رستیکه كریه از طواف کنند کن و کرد شما بر آیند کن است اگر راست از طوافین است که بمعنی ذکر است
 و اگر ماده امت از طوافات است که بمعنی اثاث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ آنحضرت باشد صلى الله عليه وسلم و تواند
 کبریای شک بود که آنحضرت صلى الله عليه وسلم من الطوافین غرمود یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت
 میکند و مراد آنست که چون وی کرد شما بسیار میکردا اگر حکم بنجاست پس خورده از کنیم در هرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم
 یا مراد آنست که وی دائم کرد شما میکرد چنانکه ما لایان و محتاجان کردند پس مواسات و مهر بانی باوی لازم باشد بر هر تقدیر باعث
 مسامحه و مسامحه آمد و نزد امام ابو حنیفه سوره مکره است اگر آب دیگر ریخته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک
 وضو کند جایز بود ولیکن مکروه و نزد ابي یوسف و ائمه دیگر طاهر است و قول ابو حنیفه بکراهت بیعت آنست که در حدیث دیگر
 مکره را از شباع خوانده و سوسباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافین آورد بنجاست را بکراهت * رواه مالك واحمد والترمذی
 و ابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی * وعن داؤد بن صالح بن دينار عن امه ان مولایا ارسلها بهرسة الى عائشة * داؤد بن صالح
 دینار مدنی که از کبار تابعین است و از مولای انصار و بعض گفته اند مولای ابر قتاده انصاری بود از ما در خود روایت میکند که زنی
 بکله از او کنبند مادر از بود فرستاد مادر او را با هر رسته که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن است و بمعنی اکل شدیل
 تمیز آمده از کنبند عائشة رضي الله عنها * قالت * گفت مادر وی که در رسته پرده بود * فوجن لها تصلي * پس یا ختم عائشه را که نماز میکند
 * فاشارت الي ان ضعیها * پس بدست باز نمود بنجانب من که بنه هر رسته را از بنجاء معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است
 در نماز و نماز بد آن تبا نه کرد و در بعض روایات فقهیه آمده است که اشارت متعمده مفید نماز است و این حدیث برخلاف آنست
 و مقصد نماز یا کلام است یا نفل کثیر * فیاءت هرة * پس آمد كریه * فاکت منها * پس خورد و پیاره از آن هر رسته * فلما انصرفت
 عائشة من صلواتها * پس هر که بر کشت و غار شد عائشه از نماز خورد * اکت من حیث اکت الهرة * خورد هر رسته را از همانجا که
 خورده بود كریه گویا این زن تعجب کرد و پرسید * فقالت ان رسول الله * پس گفت عائشه بد رستیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه
 وسلم قال انها ليست بنحس * گفته است که كریه پلید نیست و پس خورده او پلید نه * انها من الطوافین علیکم * بد رستیکه كریه
 از جملہ کردند که فاعل بر کرد شما * و * گفت * اني رأيت رسول الله * بد رستیکه من دیدم ام پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
 يتوضأ بفضله * وضو میکرد با بیکه باقی میماند از كریه * رواه ابوداؤد * و عن جابر قال سئل رسول الله * گفت جابر بر میله
 شستن پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انوضأ بما افضلت الحمر * آیا وضو کنیم با بیکه که زیاده و باقی کن داشته اند خزان

* قال نعم * فرمود آری وضو بکنید * واما افضل السباع كلها * و با نیچه باقی کذاشته اند درند کان نیز همه درند کان * رواه في شرح السنة *
 ۱ و از اینجا معلوم میگردد که سوسباع باک باشند چنانکه مذمت شافعی است و نزد ماسوس و سباع نیز نجس است زیرا که آن متولد است از
 لحم وی که نجس است و مذمت امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او از احادیثی که در طهارت آن
 آمده در صحت آنها سخن است و اگر بصحت برسند مراد حوضها و غدیوه های بزرگ خواص بود که در بیانها است چنانکه بیاید و اگر
 درند ماطی العموم مراد باشند لازم آید که سوسباع نیز پاک باشد و باین جانب همیکس نرفته * فائده * در محیط گفته است که اگر
 سگ عضو انسانی یا جامه او را بکوزد اگر در حال غضب بگیرد پلید نکردد و اگر بطریق مزاح و ملاعیت گیرد پلید گردد چه در حالت
 غضب بدندان گیرد فقط در دندانهای وی رطوبت نیست و در حالت مزاح بلهبا میگیرد و آنها را طبع اند کذا قال الشیخی * و بین ام هانی
 قالت اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم هو وميمونة * و روایت است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و بعضی گفته اند عاتکه
 اسلام آورد و در سال فتح روایت میکنند از وی علی و ابن عباس و جماعه کثیر از تابعین ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت
 غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ميمونة بنت حارث که از امهات المؤمنین است * فی قصه فیها اثر العجین * بآبی که در کاسه کلان
 بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته اند که مکر اتر خمیر در قصه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعی و نزد ما اگر تغیر
 نیز یابد یکی از اوصاف آب بشی طاهر و راست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلانست برآرد * رواه النسائي وابن ماجه * الفصل الثالث
 * عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر * رضي الله عنه * خرج في ركب فيهم عمر و بن العاص * يحيى بن عبد الرحمن * که از تابعین
 و مدنی و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است خفیف حاطب ابن ابی بلعنه که صحابی مشهور بود گفت که امیر المؤمنین عمر بیرون
 آمد در سواران که در میان ایشان عمر و بن العاص نیز بود * حتی وردوا حوضا * تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی * فقال عمر ونا صاحب
 الحوض مل ترد حوضك السباع * پس گفت عمر و بن العاص ای صاحب حوض ایاد فرودی آیند و در می آیند برای آب خوردن در حوض
 تو درند کان * فقال عمر بن الخطاب بام صاحب الحوض لا تخبرنا * پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را بآن یعنی خبر
 دادن تو و خبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود * فان ارد على السباع وترد علينا * و بر آنکه ما فرود می آئیم بر درند کان و فرود
 می آیند ایشان بر ما یعنی آییست بسیار گاهی ما می آئیم و گاهی درند کان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فضل ثانی گذشت
 * رواه مالك وزاد زین قال * و روایت گردان حدیث و مالک و زیادت کرده است و زین گفته است که * زاد بعض الرواة في قول عمر *
 زیادت کرده اند بعض روایان در قول عمر بن الخطاب این را که گفت * و اني سمعت رسول الله * و بد رستیکه من شنید: ام پیغمبر خدا را
 * صلى الله عليه وسلم يقول * که میگفت و میفرمود * لها ما أخذت في بطونها * مر سباع راست چیزیکه گرفتند در شکمهای خود و نوشیدند از
 آب * و ما بقي فلهن الطهور و شراف * و چیزیکه باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده و نوشیدنی * و عن ابی سعید الخدری ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الحياض التي بن مكة والمدينة * و روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند * ترد هالسباع والكلاب والحمير * فرود می آیند و در می آیند آنرا درند کان و سگان و
 خراغ * عن الطاهر منها * پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از آن * فقال لها ما حدثت في بطونها
 و لنا ما غير * پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمير راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و ما راست آنچه باقی ماند * طهور پاک
 کننده است * رواه ابن ماجه * و عن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لا تغتسلوا بالماء المشمس * امیر المؤمنین عمر گفت که غسل
 بکنید با آب گرم شده در آفتاب * فانه يورث البرص * زیرا که بد رستیکه غسل کردن با آب گرم شده بافتاب می آرد برص را * رواه
 الدارقطني * این اتری است از عمر رضی الله عنه آمده امارفغ آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قال و او در
 نزیه العریبه از عا ئشه آورده که گفت کرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص
 است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطني فی الافراد و فی السنن و ابن حبان از انس آورده که گفت غسل بکنید با آبی که کرم شده است
 در آفتاب که وی میر ماند برص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت

نشسته از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بشهرت رسیده و شافعی آنرا بسندی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابو ایهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده و مندرج و غیر وی آنرا تحسین نموده است و الله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رضی الله عنه که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعاده گفته در استعمال آب گرم شد با کتاب حدیثی صحیح نشسته و این شامل غسل و وضو و جز آنست و پوشیده نمائید که بر تقلید ثبوت مراد اعتیاد و دوام بران بخواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع از آن چنانکه در بعض اطعمه که اطبا از آن منع کرده اند گفته اند * باب تطهير النجاسات *

نجاست پلید می ضد طهارت و پاکیزگی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و کسر بمعنی پلید و نجس پنجس از باب صمع و صمع و کرم و کرم هر دو از این نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده انواع او است که مختلف است احکام آن * الفصل الاول *

* عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب الكلب في اناء احل لكم * چون آب خور دسک در آوند یکی از شما * نلیغسله سبع مرات * پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار * متفق علیه و فی راویة لمسلم * و در روایتی مر مسلم را از یحیی بن امدی که * قال طهروا اناء احل لكم اذا رلغ فيه الكلب * پاک شدن ظرف یکی از شما چون آبش در دسک در آن ظرف و ولوغ سگ آب

باطراف زبان و آن مخصوص است بدندان * ان یغسله سبع مرات * بشستن آن ظرف هفت بار * اولهین بالتراب * نخستین از آن هفت بار شستن بشاک است بدانکه شستن ظرف بر ولوغ کلب هفت بار مذکور است و شستن آن ظرف هفت بار * و من صب ائمة ثلثة هم همین است الامام ابو حنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حل یت آمده است مضمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتدای اسلام بود پس از آن منسوخ گشت و الله اعلم و آنکه گفت اولهین بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داود و ابن ماجه آمده و در ترمذی

اولهین او اخر یهن و در روایتی نیز در بازار احد یهن آمده و در روایتی از امام احمد هشت بار بشویند هشت بار بشاک * و عنه قال قام اعرابی * گفت ابو هريرة ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را کویتل و بعض کوبند بادیه نشینان را اگر چه از عجم نیز بود اعراب کوبند * نبال فی المسجل * پس بول کرد آن اعرابی در مسجد * فتناوله الناس * پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نکند از آن که بول کند * فقال لهم النبي * پس گفت مر ایشان را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم دعوه * بکن او را که بول کند * و هر یقه و اعلی برله سبیل من ماء *

و بریزید بر جای بول او دلوی از آب * او ذنوباً من ماء * شک راوی است که سبیل فرمود یا ذنوباً و این بر تقدیری که سبیل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سبیل بفتح جیم و سکون جیم دلوعظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک پوی و برین تقدیر او برای تشبیه باشد و صواب آنست که هر دو بمعنی دلوعظیم پر آب است و او برای شک * فلما یبعثهم میسرین * زیرا که بر انگیزشته نشد اید و پیدا کرده نشد اید شما مگر آسانی کنند؟ در دین و مهر بایی نمایند؟ * ولم تبعثوا معسرين * و بر انگیزشته نشد اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است

صلی الله علیه و سلم که بغایت رفیق و مهر بانی و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه را که متبعان اویند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تجریص بر رفیق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد * و رواه البخاری * و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک بمیکرد بر نشستن آب بر نجاست بکثرت و غلبه و بر آنکه غسله نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چک و علما را در اینجا اختلاف است مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا کردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا کردد پلید است و اگر جدا کردد در رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته

که این حدیث دلالت دارد بر آن که زمین چون پلید گردد بشتک شدن پاک نکرد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه رج زمین بشتک شدن پاک کردد و اگر تا خشک شدن نکند از آن زمین میپاید کند و خاک از آن برداشت تا پاک کردد انتهای و معلوم نیست که اصحاب مادر جواب این سخن چه گفته اند و من گفته ام تا توفیق که حدیث دلالت نکند بر آن که قوم در اینجا نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریشتن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک کردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب بر طرف شود پاک بشتک شدن شده باشد و حدیث ازین ما کت است و الله اعلم * و عن انس * رضي الله عنه * قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله *

گفت انس در آنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ جاء اعرابی * ناکاه آمل اعرابی * فقام یبول فی المسجد * پس

ایستاد که بول کند در مسجد * فقال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس گفتند صحابه * مه مه * مکن مکن و از اینجا معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حلیت سابق مذکور شد بزیان بوده بدست اگر قضیه یکی باشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لاتزروا * دعوه * بدانید او را و از رام بنفدیم زای او را قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و جزآن و درین غایت شققت و مهر بانی و حلم و کرم است ازان حضرت بر غریبا و نادانان و لهذا منع کردند و نصیحت نمودند او را بنبهائیت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از از رام اعرابی آن بود که مسیح خود آلوده شد و در قطع بول بزیان ضرر او است و با وجود آن جامه آن پلید میگرد و مواضع متعد از مسجد متنجس خواهد شد * فترکوه حتی بال * پس گفت اشدند او را تا آنکه بول نکرد * ثم ان رسول الله * پستری بد رستیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم دعاه * خواند آن اعرابی را * فقال له ان هذه المساجد لاتصلح لشيء من هذا البول والغدر * پس گفت آن حضرت مرا و را که این مسجد ها الا یق نیست و نمی سزد مر چیز زیر ازین بول و بلید * انما هي للبركة والصلوة و قرأة القرآن * نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن * او کما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * یا چنانکه گفت آن حضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت را وی رایاد نیست پس میگویند که باین لفظ فرموده که من گفتم یا بلفظ دیگر که مشابه است * قال * گفت راوی * و امر رجلا من القوم * و فرمود آن حضرت مردی را از صحابه که دلوئی آب بیارد و بریزد در اینجا که بول کرده است * فباعد بلول من ماء غسسه عليه * پس آورد آمد مرد دلوئی را از آب پس بر پشت آنرا بول و سن بسین ممله ریختن و اگر بر بزد و بریشان کننک شرن کویند بشین معجمه و در حلیت بمحله است در نسخ معتکده معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است * متفق علیه * و عن اسماء بنت ابی بکر * رضي الله عنها * قالت سألت امرأة رسول الله * گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و الله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله ارايت احل لنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة * بخبرده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حوضه یکسر خارج آن مرد و آمد است * كيف تصنع * چکنند و چگونه پاک کنند جامه را ازان * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوب احدكن الدم من الحيضة * چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض * فلتقرضه * پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان و ناخنان * ثم لتنضجه بماء * پستری بشوید آنرا و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما معمول بر شستن است * ثم لتجمل فيه * پستری اگر خواهد نماز بگزارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانکه در حلیت آئینه بیاید * متفق علیه * و عن سليمان بن يسار * مولاى ام المؤمنين ميمونة بن ابي عطاء بن يسار از اهل مدینه و کبار تابعین است نقیه فاضل ثقة عابد و روح حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع و مائه * قال سألت عائشة عن المنى يصيب الثوب * گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضي الله عنها از حکم منی که میوسد جامه را * فقالت كنت اغسله من ثوب رسول الله * گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فخرج الى الصلوة * پس بیرون می آمدم آنحضرت بنماز * و اثر الغسل في ثوبه * بر نشان شستن که تری میباید شد در جامه آنحضرت می بود * متفق علیه * و عن الاسود و همام * اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زاده علقمه بن قیس است و بود اس از عم خود و وی خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت و ادرا یافته و خلفای بعده را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهر زاده او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره بر آورده و بود صائم تارقت موت و ختم می گردد و در شب مات سنة اربع و خمسين و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقة است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمس و ستين پس روایت میکنند این دو تابعین * عن عائشة قالت كنت انرك المنى من ثوب رسول الله * گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم * روایت کرد این حدیث را مسلم بر روایت اسود و همام از عائشه * و بر رواية علقمة و الاسود عن عائشة نحوه * و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن * و فيه * و درین روایت این زیادتی نیز هست که * ثم يصلي فيه * پستری نماز میگزارد آن حضرت در آن و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذکور است و ما و مذکور است و روایت از احمد است و نزد شافعی و مشهور از منی بماء احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پدید ایش در ستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس است

و دارقطني و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پسر عیسی شل پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از منی که میرسد جامه واپس فرمود که آن بمثابة آب بینی است و آب خلق است کفایت میکند که بپاشی آنرا اشرفه یا تخمینی و دلیل ما اتحاد آب است که وارد شدن در غسل از آن و خرک برای تمیز است امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و خرک از جهت کان نظامی باشد نه برای طهارت جواب ایشان آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با شیلای نجسه جمع کرده اند چنانکه در حدیثی آمده است که غسل الثوب من خمس البول والغائط والآنم والمني والقي و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش در میان خلل است علقه که خون بسته است نیز مقلده آخرین در میان خلل است و خون با تفایق نجس است و نیز که منی پاک از پلین پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی هیچنانکه اصل اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما خلل نیست این عیان است که آورده اند در صحت این خلل نیست سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم و عین ام قیس بنت محصن * بکسر میم و سکون جاز فتح صادمه جمله خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورده بیکه قلب میزد و میزد تا کرده بدیندنه جمعی از صحابه و تابعین از روی روایت کرده اند * انها انت یا بن لها * روایت است از ام قیس که وی آورد پس روی را که مر او را بود * صغیر لم یأکل الطعام * پسر خرد شیر خواره که نخورده است هنوز طعام را * الی رسول الله * آورد نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجره * پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود * فبال علی ثوبه * پس بول کرد آن پسر در جامه شریف آنحضرت * فلما جاءه * پس طلبید آن حضرت آبی را * ففصبه و لم یغسله * پس پاشید آب بر آن جامه و نشست آنرا * متقی علیه * بدین آنکه فل صاب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیغه و کفایت نضح در ازل است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک و شافعی می باید و مراد نضح در حال نیست و ایشان غسل است و لم یغسل بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلایل که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طهارتی نقل کرده که مراد نضح اینجاست است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خبر دادی و نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزید آب بر وی و ریختی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیغه صاب با عصر می باید یعنی در هر دو غسل است و لیکن در بول صبیغه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و صبیغه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که با پسران ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در اجتناب غسل و مبالغه در آن هیچ و مشقت است * و عین عیسی بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا دبح الاغنام قتل طهر * چون ذبحت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و ذبحت پیر استن پوست با نیچه کند کی و تمام می آنرا ببرد خواره با ذریه یا با قنات دادن باشد نه بچرد خشک شدن و در یاد کل اشتن و اصاب بکسر میمزه چرم مطلقا پیش از ذبح باغت یا بعد کل افی القلم و شمنی گفته که اصاب جلل پیش از ذبح باغت و بعد از ذبح باغت * بدین آنکه طهارت چرم بعد باغت ثابت است باتفاق ائمه اگر بخواه میته بود یا فل بوح ما کول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اصاب میته کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت آن و واحد یف درین باب مشهور است و پوست خنزیر آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر ندارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس است و از سلف منقول است که با ستمخوان مؤمنی مانند فیل و جحر آن انتفاع میکردند و ادهان می نمودند و شانه میکردند و بیخی از آنش آورده که آنحضرت را شانه بردار عاج آورده اند که برای قاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابائها لکن ام در دستوانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دهند آن فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان دیگر است در بانی که آنرا ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلیمان بصری است و الله اعلم و رفته قال تصدق علی مولاة لیمونة بشاة * و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شد بر جاریه آزاد کرده شده که مرام المؤمنین میمونه را بود بگو سفیدی * فانت * پس بگو دآن شاة مرده و افتاد بود * فمر بها رسول الله * پس کدشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال

هلا اخلتم اهابها * پس گفت آنحضرت: چنانکه رفتیل شما پوسید آنرا * فلن یغتموه * پس دباغیت میکردید آنرا * فانتفعتم به * پس سرد مثل میشدید بدان * فقالوا انها ميتة * پس گفتند اهل خانه میمون نه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام * فقال الناجز م اكلمها * پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میتة نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ جرم بضم حاء تشدید را متفق علیه * وعن سودة زوج النبي * وروایت است از سودة که از ازاراج مطهرة پیغمبر است * صلى الله عليه وسلم قالت ماتت لنا شاة * گفت سودة مرد کوفسندی که ما را بود * فل بغنا مسكيا * پس دباغیت دادیم ما چرم او را مسك بفتح میم و سکون مین جرم سلج کرده شده * ثم مازلنا نمنه فيه * پستر همیشه بودیم بما که نبین می ساختیم در مشک که از آن مسك ساختیم * حتی صار شاة * تا آنکه کشت مشک که کهنه درید و شاة شد بفتح شین معجده و تشدید بنون * ورواه البخاري * الفصل الثالث * عن لبابة بنت الجارث * ام الفضل هلا ليه خوارام المؤمنين ميمونه وزوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس وفضل بن عباس * قالت كان الحسين بن علي رضي الله عنهما في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فمال علي ثوبه * گفت لبابه بود ایام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی * فقلت البس ثوبا واعطني ازارك * لبابه میگوید که گفتم مرا آنحضرت را بپوش جامه را رنده مرا ازار خود را * حتی اغسله * تا آنکه بشویم آنرا * قال انما يغسل من بول الانثى * گفت آنحضرت شسته نمیشود جامه مگر از بول دختر * وینسخ من بول الذکر * وپاشیده می شود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد * ورواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و فی رواية لابی داؤد و النسائي عن ابی السمع * و آمله است در روایتی مزایای داؤد و نسائی را از ابی السمع بفتح مین و سکون میم که خادم آنحضرت بود * قال * گفت * يغسل من بول البجارية و بوش من بول الغلام * شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شمر خورده باشد و طعامی نخورده باشد * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طعن احدكم بئله الاذى * چون پی سپر کند یکی از شما بپا پوش خود پلیدی را و از وی در اصل لغت چیزی مکرره است که طمع از آن نفرت آرد و اطلاق او بر مقتضای جهت است * فان التراب له طهر * پس بدرستی که مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگر چه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلك کرد آنرا بارض و ما رطب بدلك زائل نمیکرد و حدیث ابی امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قلیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلك پاک نمیکرد و ایشان میگویند که امر مبنی بر پسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسیل واجب است و توریشتن این حدیث را تا ویلی دیگر کرده است و گفته که مراد بپردن تراب مطهر آنست که منتعل چون پی سپر کند نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب میروسل او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوه نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی ارض او است زیرا که طهارت در اینجا مستحسن است اگر چه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و الجماله مراد آنست که نجاستی نیست که پسند بجامه و بدن و متلوث گردد بدان بلکه مس یا پس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع * ورواه ابوداؤد و لابن ماجه معتاد * وروایت کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه این معنی را بلفظی دیگر آورده * وعن ام سلمة قالت لها امرأه * وروایت است از ام سلمه رضي الله عنها که گفت او را زنی * اني اطمئذ بلى * بدرستی که من دراز میکنم در آن جامه خود را * وامشي في المكان القدر * وراه میروم در جای پلید یعنی او را بچه چیز پاک کنم و بشویم پاکنم * قالت * گفت ام سلمه * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يطهره ما بغله * پاک می گرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قدر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میروی خاکی که بدامن میروند پاک نمیکردند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البتة جمل بوقدر یا پس می باید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که چنانچه از تابعین بران رفته اند که پاک میشوند بدلك اگر چه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد * ورواه مالك و احمد و الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و قال * و گفته اند ابوداؤد و دارمی که * المرأة ام ولد لا براهم بن عبد الرحمن بن عوف * آن زن که پرسید

از امام علیه السلام را ام ولد است مرا بر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأه مجبول نبا شد و این حدیث مطعون نگردد
 * و عن المقدام ابن مغد یکرکب * بکمر و اصحابیست مغد و در اهل شام نزول کرد حمص را و رو قود آزرده بران حضرت از کندی
 روایت میکنند از آنحضرت از صحابه و روایت میکنند از روی جمعی از تابعین مات بالسام سنة سبع و ثمانین * قال نهی رسول الله *
 * گفت نهی کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم عن لبس جلود السباع * از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیرو پلنگ
 و مانند آن * و الی رکوب علیها * و از سوار شدن بران پوشنها مراد گسترانیدن آنها است در زیر و نشستن بر آنها است با بر زمین انداختن
 و سوار ق کردن و علت نهی آن گفته اند که آن از سیرت چیزان و داب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید مویهای
 میته نجس است و پاک نمیگردد بد باعث نهی تحریمی نیز میتواند شد * رواه ابو داود و النسائی * و عن ابی الملیح * بفتح میم * بن اسامة
 عن ابیه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه نهی عن جلود السباع * روایت است از ابو الملیح که نام وی عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است
 و از ثقات تابعین است و نیز او اسامة از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت
 منع کرد از پوشتهای درندگان * رواه احمد و ابو داود و النسائی * و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افشاش و رکوب بران * و زاد الترمذی
 و الدارمی ان تفتش * و درین روایت مخصوص بافتراش گردد * و عن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع * و روایت است
 از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای جرمهای درندگان را از این من مذهب ابو الملیح است و بعض قیل کرده اند که مراد پیش از دباغت
 است که بجهت نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخه اصل در اینجا بیاض است و در حاشیه فرشته اند که رواه الترمذی فی کتاب
 اللباس و سئل جلد را بابت کود این حدیث را ترمذی و مستند وی سوه و قوی است * و عن عبد الله بن عکیم * بضم عین و فتح کاف جاهلی
 اسلامی است که در یافته زمان سعادت نشان آنحضرت را شناخته نشده او را روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی
 است * قال اتانا کتاب رسول الله * گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان لا تنفعوا من المیتة * که سودمند نشوید از خرد
 مرده * با هاب و لا عصب * نه بپروست و نه بجبی * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة * این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل
 مذهب امام احمد است که جلد میته را طاهرند اگر چه مدبوغ باشد در صحت احادیث وارد در طهارت آن تکلم کنند و بعضی
 از ایشان که التزام صحت آنها میکنند عموم قرآنرا که فرموده است حرمت علیکم المیتة اگر چه مدبوغ باشد بمذهب تخصیص نکنند و گویند
 که مقصود حرمت هر جز و یست با نیچه مقصود از و است و مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیثی از
 دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که من رخصت کرده بودم شمارادر جلود میتها چون بیاید شمارا کتاب من
 سودمند نشوید از میته نه با هاب و نه به بی و این مشعر است که نهی بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بمبار
 اند و مشهور که بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام
 از میته اکل او است نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور را ئمة از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر
 است و حدیث عبد الله بن عکیم ضعف واضطرابی دارد که مقاربت بآن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن است و صحیح
 آنست که وی تابعی مخضرم است و الله اعلم و مولف بعد از بن حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت
 دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکه مراد در بن حدیث اهاب پیش از دباغت است پس گفت * و عن عائشة رضي الله
 عنها * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امران یستمتع بجلود المیتة اذ ادبغت * گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت
 به نفع کردن پیرمهای میته و قنی که دباغت داده شوند و اگر بلا حظه منع از ضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتی
 دارد و الله اعلم * رواه مالک و ابو داود * و عن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه و سلم و رجال من قریش * کفبت میمونه که کنگرند
 بر آنحضرت چند مرد از قریش که * بجز و ن شاة لهم منل الحمار * میکشیدند کوسقند مرده که مرایشانرا ببرد مانند خر در سخامت بجهت
 کلانی یا فریبی یا حبیب امامید کی * فقال لهم رسول الله * پس گفت مرایشانرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لراخذتم اهابها * کاشکی
 میکردتیلد شما پوست او را * قالوا انها میتة * گفتند که این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم * فقال رسول الله صلی الله علیه

و سلم بطهر الماء والقرط * پس گفت آنحضرت پاک میگرداند آنرا آب و قرط، بقتنیم برک در ریختن سلم که بر وی پوست پیرا بند
 * رواه احمد و ابوداؤد * و عن سلمة بن المحبق * بضم فیم و فتح حای مهمله و كسر یاء مؤخدة مشددة و غالب بر زبان میگردان فتح باست
 رجا نیست معلوم در بصرین و وائت میکند از وی حسن بصری و غیر وفا * قال ان رسول الله * گفت که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
 جاء في غزوة تبوك * آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال نهم * علی اهل بیت *
 ابراهیل خانه * فاذا قرية معلقة * پس فاکه مشکلی آویخته بود * فسأل الماء * پس بطلبید آنحضرت آب را * فقالوا * پس گفتند اهل
 آن خانه * یا رسول الله انها مینة * این قریه از پوست مینه است که دباغت داده شده است * قال دباغها طهورها * فرمود آنحضرت دباغت
 بدان او پاک کنند * و است * رواه احمد و ابوداؤد *
 قلت * و روایت است از زنی از قبیله عبل الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم * یا رسول الله ان لنا طریفا الى
 المسجد منننة * بد رستمکه ما را راضی است بسوی مسجد کند بده * فكيف نفعنا اذا مطرنا * پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم و تنبیه که باران
 داده میشود * قالت * گفت آن زن * فقال * پس گفت آنحضرت * اليس بعد ما طریق می اطیب منها * آیا نیست بعد از آن راه
 کنده راه دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن * قلت بلی * گفتم آری هست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * نه نه بده *
 پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است یا این راه که کنده است یعنی ازان راه کنده اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آید
 ازان نجاست پاک میشود چنانکه در حدیث لیا به بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال
 هو و دارد و نیز به قریه مطر ظاهرا میشود که در طریقی در نجاست باشد و الله اعلم * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن مسعود * رضي الله
 عنه * قال کنا نصلی مع رسول الله * گفت این مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ولا نتوضأ من الموطئ *
 و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سهر کردن بودی * رواه الترمذی * این
 نیز مستعمل بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق میشود نه تر که آلوده میشود چنانچه شستن ازان مجمع علیه است چنانکه گذشت
 * و عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كانت الکلاب تقبل و تدبر فی المسجد فی زمان رسول الله * گفت این عمر و ابن مسعود
 می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * فلم یکنوا یبرشون شیئا من ذلك *
 پس نمودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن * رواه البخاری * و این بر تقدیری که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی
 آبها جدا گردد پس آب نمیریزند از مجر در آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس ازان وارد شد
 امر بکنش مساجد و تطهیر آن و محافظت آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و درینها تا آنکه یک وقتی امر کردند بکشتن سگان
 * و عن المراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یوکل لحمه * و روایت جابر الجعفی * که * قال * گفت
 گفت فرمود نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی * و فی رواية جابر * و در روایت جابر الجعفی * که * قال * گفت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ما اکل لحمه فلا یاس ببوله * چیزی که خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول از تسک کرده است
 بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ما کول اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابی یوسف نجاست
 خفیفه است از جهت تعارض آنرا و شاید که تا در نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جای بود که جانب
 نفیض حکم اولی و اخری است و الله اعلم * رواه احمد و الدارقطني *
 سنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهادیة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الشغین
 متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان را و این آنرا از صحابه از دستاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم
 که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده اند فی المواهب اللدنیة و حسن بصری گفته که در یافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه
 اعتقاد میکردند مسح خفین را و گرخی گفته که می ترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمد در حین تواتر است
 و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آنرا ننند و روشنی آفتاب بعد از آن بل آنکه مسح کردن بر موزه رخصت است

وعمدست شستن پای است و در حدیثی گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعضی است یا جبر باشد و در مواهب الدنیه گفته که علمای اختلافیست که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا بر کشیدن آنها و یا با شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوانج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذمت امام احمد همین است و امام نووی گفته که مذمت واجب است اما آنست که غسل افضل است از جهت بودن و یا اصل اما بشرط آنکه ترک نداشتن مسح را در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر تروصا جنب مغیر السعادت گفته که هر آن حضرت صلی الله علیه و آله را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی و یا پای بشرط آنکه پا برهنه بودی موزه نبوشیدی تا مسح کنی و علمای اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنن باشد اینست * عن ابن عمر * بن ماری * بهمه در آخر از جمله الصحابة الامیر المؤمنین علي است یقینا است ولادت او در زمان آنحضرت است و بد را و هانی صحابست و آن حضرت او را مکنی یا بو شریح ساخته * قال سالت علي بن ابیطالب * رض عن المسح على الخفين * کفیت پرسیدم علي بن ابیطالب را از مسح کردن بر موزه که حکم آن چیست * فقال جعل رسول الله * پس گفت علي که در انبلی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ثلثة ايام و لیا لیهن للمسافر * هر روز و شبهای سه روز مر مسافر را * و یوما ولیلة للمقیم * و یکروز و یکشب مو مقیم را * رواه مسلم * وعن الخیرة بن شعبه انه غزا مع رسول الله * روایت است از مغیر بن شعبه که صحابی مشهور است که وی عزا کرد همراهِ پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم غزوة تبوک * که آخرین عزوات آنحضرت است * قال المغيرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل الغاظة * پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی * فحملت معه اداة * پس برداشتم با آنحضرت ادا در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آوردند خدا زجریم و در یاد وضو تحقیق معنی آن کذب * قبل الفجر * بیش از نماز با ملاد * فلما رجع * پس هرگاه که بازگشت آنحضرت از جانب صحرا * اخذت امری بقی طنی یدیه من الاداوه * آب ریختن گرفتیم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که اسعادت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن نکات سفر و جمعی ندارد و الله اعلم * فغسل یدیه و وجهه * پس بشست آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دو دست و صورت خود را * و علیه جبهه من صوف * و بر بدن مبارک آنحضرت حبه بود از پشم جبهه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قما آنکه جیب ندارد و اما جبهه همه را شامل است * ذهب لیسر عن ذراعه * رفت آنحضرت و خواست که کشف کند و برهنه کند هر دو ارض دست خود را * ففان فضان کم الجبة * پس تنگ آمد آستین جبهه * فخرج یدیه من تحت الجبة * پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبهه * والقی الجبة على منكبیه * و انداخت جبهه را بر هر دو دوش مبارک خود و این جبهه است که در احادیث ذکر او واقع شده است که بر وی جبهه رومیه بود و تنگ بود و از اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامه تنگ پوشیده است و لیکن میگویند که آنرا در سفر می پوشید * و غسل ذراعه * و بشست هر دو ذراع خود را * ثم مسح بناصره * بستر مسح کرد موهای پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سرمه دارند * و على العمامة * و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح را و واقامت سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو کثرت * ثم اهویت لایزع خفیه * مغیره میگردید بستر خرم شد م و دست بر آوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را * فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرین * پس فرمود بکنار و مکش موزه ها را زیرا که من در آورده ام پایهای را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و در اینجا کلامی است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم * فمسح علیهما * پس مسح کرد بر هر دو موزه * ثم رکب و رکبت * بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شد م من * فانتهینا الى القوم * پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم * و قل قاموا الى الصلوة * و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز که با اشارتی از حضرت یافته بودند که اگر آمدن ما در کشتن شما نماز بگزارید * و بصلی بهم * و میگزارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد * عبد الرحمن بن عوف و قل رکع بهم رکعة * و بتحقیق گزارده بود وی با قوم یک رکعت * فلما احبس بالنبی * پس فرگاه که آگاه شد به پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ذهب یتاخر * رفت که بستر شود و آنحضرت با مامت پیش آید * فامی الیه * پس اشارت کرد آنحضرت بجا نب عبد الرحمن بن عوف که بیش ایستاده باش و بحال خود باش * فادرك النبي * پس دریافت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم احدی الی رکعتین معه * یکی از دو رکعت

یا عبد الرحمن بن عوف * فلما سلم قام النبي صلى الله عليه وسلم وقمت معه * پس سرگاه سلام داد امام یا یستاد آنحضرت و ایستادیم من نیز باری * فركنا الركعة التي سبقتنا * پس گزاردیم مارکتی را که سابق شده بود آن رکعت ما را و گزاردید بود امام باقوم چنانکه حکم مسبق است * رواه مسلم * و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن در برابر است یکبار دیگر باری بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گزارد اما آنکه در مرض اخیر گزارد ایضا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است * الفقه * النانی عن ابی بکره عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولها لیهن وللمقیم یوما وليلة * ابو بکره بتأدیر آخر صحابی ثقفی که نام او نفع است بضم نون و فتح فار و ایت میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شب و روز و مرقم را یکستار و ز * اذا تطهر فلیس خفیة * وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را * ان یمسح علیهما * که مسح کند بران در وضوی که بغت ازین خواهد کرد * رواه الاثرم فی سننه * روایت کرد این حدیب را اثرم بنای مثلثه در سنن خود * و ابن خزیمه والد ارقطی * و روایت کرد ابن خزیمه و ارقطی * قال الخطابی هو صحیح الاسناد * و گفته است خطابی که این حدیب صحیح است اسنادش * فکذا فی المنتقى * اینچنین است در منتقی بضم مهم و سکون نون و فتح قاف که نام کتاب خطابی است * وعن صفوان بن عسال * بفتح عین مضمه و سین مشدده صحابست ساکن کوفه و ازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بأمرنا اذا کنا سفرا * گفت بود آنحضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر و سفر بفتح سین و سکون فاجمع سا فر است چنانچه صحب جمع صاحب و ركب جمع را کب * ان لا نزع خفافنا * یکسر خا * ثلثة ايام ولها لیهن * که نکشیم موزه های خود را از پاهای سه روز و شبهای آن * الا من جنابة * مگر از غسل جنابت گذروی مسح بر موزه درست نیست و موزه ها باید کشید * ولكن من غائط و بول و نوم * ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعدۀ عربیت کلامی هست گذر شرح آن را بیان کرده ایم * رواه الترمذی والنسائی * وعن المغيرة بن شعبه قال وضأت النبی * گفت وضو سازانیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * یعنی ریشتم آب بر اعضای شریف وی * فی غزوة تبوک * در جنگ تبوک * فصمخ اعلی الخف و سقله * پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و یا پا آنرا که جانب پایان قدم است * رواه ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی * و گفت ترمذی * هذا حدیب معلول * این حدیب معلول است و در وی اسباب و علل است که قاذح اند در صحت آن و گفت * و سألت ابازرعة و نحمد ایعنی البخاری عن هذا الحدیب * و پرسیدم ابازرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیب که آیا صحت دارد * فقال لیس بصحیح * پس گفتند این در امام که این حدیب صحیح نیست * و کذا ضعفه ابوداود * و همچنین تضعیف کرده است این حدیب را ابوداود و وجه ضعف این حدیب و چیزی گفته اند بکمی آنکه اتصال این حدیب بمغیره ثابت نشده است بلکه بر او دبر وزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل و در حدیب آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قاذحه در صحت است * و عنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما * و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها * رواه الترمذی و ابوداود * و عنه قال توضأ النبی صلی الله علیه وسلم و مسح علی الجوربین و النعلین * و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پاشنه و آنرا جر موق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جر موق و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جر موق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب و قتیکه پوشیده شود موزه بالا و یا بیان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابو حنیفه اگر نخیل و مجمل و منعل باشد چنانکه راه رفتن بآن ممکن بود و وابسته بر ساق بایستد

جائز است والا نه مکر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی میزسد کویا که همبر آن مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد
و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگر چه متعل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود
و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضي الله عنهم اجمعين * الفصل الثالث * عن المغيرة قال مسح
رسول الله صلى الله عليه وسلم على الخفين * روایت است از مغیره که گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین * قلت * بنی گفتیم من بطریق
استفهام * یا رسول الله نیست * فراموش کردی یعنی شستن پاییها را که بر نکشیدی موزه هارا * قال بل انت نسبت * فرمود من فراموش
نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن میان بمن درین فعل * بهذا امرني ربي * باین امر کرده است مرا
پرو و کار من * عز وجل * ومن بفرموده او کرده ام نه بفراموش کردن شستن پاییها را که باین اول باز است که مغیره مسح موزه را دین و خیال
کرد که مکر از شستن پاییها فراموش شده باشد پس فرمود امرای آنی اینچنین شده و مناسب آن بود که مغیره من پرسید که آیا حکمی
قاز شده است و وجوب غسل رجلیں ساقط گشته * رواه احمد و ابوداؤد * وعن علي * رضي الله عنه * انه قال * گفت این
المؤمنين علي * لو كان الدين بالراي * اگر می بود کار و باری برای حکم عقل * لكان اسئل النصف اولی بالمسح من اعلاه * هر آینه
می بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل تنجس و ثلوث پس تطهیر و تنظیف آن
اولی و انصب باشد * وقد رأيت رسول الله * و تحقیق دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم مسح علي ظاهر خفيه * مسح میکرد
بر ظاهر یعنی بر بالای موزه های خود * رواه ابوداؤد و الدارمی معناه * روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداؤد و دارمی
مضمون آنرا بعبارة دیگر آورده و از اینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی در مقابل حکم شارع و قیاس در برابر نص یا طایفه است
* باب التیمم * تمیم در لغت بمعنی قص است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بد آن
به نیت تطهیر و قصه ابتداء شرعیتمیم آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقہ رضی الله عنہا روایت میکنند که گفت بیرون آمدیم
مابا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بید ایابن ات الیمیش پس کسست کردن بدن من پس توقف
فرمود آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب ند داشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر
صلی الله علیه وسلم و گفتند نمی بینی که چه کرده عائشه نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است
بکه بگویند و طعن کردند بشت خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجای خراب کردن آنحضرت بر آن من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد
نیمی آب پس فرستاد خدا ای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این مکر نخستین برکت شام در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید
پس برخیز اینقدر شتر مرا پس یافتیم کردن بدن را در شب شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بغارایت گرفت قلاده را از اسما بنت
ماہی بکر پس کم کشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردم را بجستن آن پس در بیانت مردم را وقت نماز پس بکزاردن نمازی
مروض و شکایت بنزد آنحضرت پس فرستاد خدا ای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بجائشه جزای خیر دهد خدا ای تعالی ای عائشه
ببخشد اگر کنک نزد نیل ترا امری که ناخوش داری آنرا مکر آنکه کردائید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بد نکه علمای
اختلاف است در آنکه تیمم در وضو به استیکی برای وجه دوم برای مرد و دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و ازل قول
ابن شعیبہ و صاحبیه و مالک و مسعود و مختار از مذہب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است بقول علي مرتضى و ابن عمر و حسن بصری
و شعیب بن سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و اصناف و ثانی مذہب مشهور امام احمد بقول قدیم شافعی و منقول از عطاء و مکتول
بکافران و اساق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزيمة و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده
چنانکه در کتاب بیاید و مصلتان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذہب اول نیز صحیح
اند از احادیث ظاهر در مذہب ثانی مأول اند و تمامه این مستند در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم * الفصل الاول
* عن حذيفة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلنا على الناس بثلاث * فرمود خدا داد شده است ما را در شرف

وكرامت بر مردم كه بیشتر از ما كشته اند از انبياء و امتهاي ايشان بعه خصلت و به فضيلت * جعلت صغوفنا كصغوف الملائكة * كرد انديده شده است صفهاي مادر مچركه چنگ يا كافران يا در نماز بجماعت كه جهاد است يا نفيس و جن و شيطان مثل صغوف فروشكان در صورت و هيئت با تمام صفت اول يا در قرب و در نوياد تعظيم و تكریم و در قول خداوند تعالی كه فرموده است وَالصَّافَاتِ صَفَائِمَ است بملائكه و مصلين * وجعلت لنا الارض كلها مسجدا * وكر دانيه شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند كه مراد موضعي باشد كه ميني و مهيا كرد دانيه برای نماز و چون جا نشد نماز در همه مكانها كويا كه آن مكانها مسجد گشتند و اين بخلاف امم سابقه است كه ايشان نماز درست نبود مگر در صومع و كنائس انچه است عبارت حديث و شايك كه در معارف چيزی ميماخته باشند و بنا مي نموده باشند مثل صومع و كنائس ايشان و در غير آن درست نه * وجعلت تربتنا لنا طهورا اذ لم نجد الماء * وكر دانيه شده خاک زمين برای ما پاک کننده كه كنيت از تيمم است و تيمم كه نيايم آب را * رواه مسلم * و از اين حديث تخصيص ثواب برای تيمم معلوم كرد و مذاهب شافعي و احمد در اتقي و رايتين و ابني يوسف ايشان و در روايتي از ابو يوسف و احمد برر يك نيز درست است و نزد امام ابو حنيفه و مالك و محمد و احمد در روايتي درست است بهرچه از جنس زمين است و آن هرچه با آتش نكند و نرم نشود و بپوشتن خاک گستر نكرد و دليل ايشان حديث جابر است كه در صحيح بخاري است كه وجعلت لي الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باين حديث اولي و احوط است كه در اين عمل بحد پخت حذيفه نيز هست اما عمل بحد پخت حذيفه كه مخصوص بترايب است موقوف عمل باين حديث ميكرد و كذا قيل و بعض گفته اند كه تربت مخصوص بترايب نيست چه تربت هر مكان انچه در وقت از ترايب و غيره امارد قاموس گفته است كه ترب بفتح و ترايب و تربت همه بيك معني است و نيز روايت بلفظ ترايب آمده است چنانكه ابن خزيمة و غير او در حديث علي رضي الله عنه روايت کرده اند كه وجعل التراب لي طهورا كذا في فتح الباري و بدانكه خصائص و فضائل آنحضرت صلى الله عليه و سلم كه باين ممتاز و مخصوص است از انبياء سابق در ظاهر و باطن بحد و بي شمار است جمعي از علما بعضي آنرا ذكر کرده اند و چندي از ان در شرح نقل کرده شده است و الله اعلم * و عن عمران قال كنا في سفر مع النبي صلى الله عليه و سلم * كفبت عمران بن الحصين كه از مشاهير صحابه و عاليقدر است سي سال صاحب فراش بود و ملائكه بروي سلام ميدادند رضي الله عنه برديم مادر سقري با آنحضرت صلى الله عليه و سلم * فصلي بالانس * پس نماز بكارزار د بر مردم يعني امامت كرد ايشان را * فلما اقبل * پس هوا كه بر كشت و فارغ شد آنحضرت صلى الله عليه و سلم از نماز * اذا هو بر جل معتزل لم يصل مع القوم * نا كاه آنحضرت صلى الله عليه و سلم ملايس است با مردی در گوشه نشسته كه نماز نكرده است با قوم * فقال ما منعك يا ملان ان تصلي مع القوم * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه و سلم چه منع كرد ترا اي فلان از نماز كردن با قوم * قال اصابني جباة و لاماء * گفت آن مرد ما نغ اينست كه ريمك است مرا جنابت و نيست آب كه بدان غسل كنم * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه و سلم عليك بالصعيد * بر توباد كه لازم كيري صعيد را * فانه يكفيك * زيرا كه وی بسند است ترا و صعيد بمعني خاک آيد و بعض گفته اند صعيد بمعني روي زمين است و غالباً اين مرد عالم بود بچواز تيمم برای حدث نه برای جنابت و لهذا بيان نكرد آنحضرت صلى الله عليه و سلم كيفيت تيمم را * متفق عليه * و عن عمار قال جاء رجل الي عمر بن الخطاب رضي الله عنه * روايت است از عمار بن ياسر كه آمد مردی بنزد امير المؤمنين عمر * فقال لي اي جنبت فلم اصب الماء * پس گفت آن مرد كه من جنب شدم پس نياستم آب را چه كار كنم يعني تيمم كنم برای جنابت و در اين حديث جواب عمر مذكور نيست و كويا عمر رضي الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وی كه تيمم برای جنابت درست باشد يا نه پس عمار قضيه از سر كشت خورد نقل كرد كه بدان معلوم كرد كه تيمم برای جنابت كافي است و در بعض طرق مسلم و نسائي آمده است كه عمر فرمود لا تصل و بعض سراح زياده كرده اند يعني حتى تجد الماء و اين مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نيز موافق اوست و ميان ابن مسعود و ابني موسي بر سر اين مناظره رفته كه جنب را تيمم هست يا نه و ابن مسعود از ان رجوع نموده و بعض گفته اند كه توقف عمر رضي الله عنه بجهت عدم تذكار قضيه بود كه در ان سفر بود و بياد او نيامد و لهذا در بعض روايات آمده است كه عمر و عمار گفت از خدا بترس يا عمار كه چه ميكوي * فقال عمار لعمر * پس گفت عمار موعود را * اما تذكار انا كنا في سفر انا و انت * آيا ياد داري كه بوديم مادر سقري من و تو يعني مرد و جنب بوديم * فما انت فلم تصل * فاما تو كه عمر بن خطابي

تکزاره نماز را و ترقف کردی در آن بکمان آنکه تیمم در جنابت را که ایست نمیکنند * و اما انا فتمعتک * و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از پنج معلوم میشود که از صلبه در زمان آنحضرت اجتناف واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگر چه صواب نکلند و چون عمل کرد بر لجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمار را رضی الله عنه امر باعاده نکرد * فصلیت * عمار گفت پس از آن نماز گزاردم من * فلن کرت ذلك للنبي * پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یکفیک هکلی * پس گفت آنحضرت اینست جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین * ضرب النبي صلی الله علیه و سلم * پس بزاد آنحضرت برای بیان مکل اکمراد بدن است صورت تیمم است * بکفیه الارض * بهر دو کف دست خود زمین را * و نفع فیها * و در مید در هر دو کف دست از برای تشفیفت غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدن روی که در حکم مثله است * ثم مسح بهما وجهه و کفیه * پسترمسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را و هر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بود و آمده بتقلیم وجهه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعض بنم آمده بتقلیم کفیه بر وجهه و از پنج معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ * رواه البخاری * روایت کرد این حدیث را بخاری * و مسلم نسوه * و مر مسلم را مانند این آمده * و فیه * و در روایت مسلم اینچنین است * قال * گفت آنحضرت * اساکفیک ان تضرب بید یک الارض * بسند بود ترا که میزدی بهر دو دست خود زمین را * ثم تنفخ * پسترمیل میدی هر دو کف دست را * ثم تمسح بهما وجهک و کفیک * پسترمسح می کردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذمب بعض است برخلاف مذمب جمیع و روشیعتی الی این نوای از این جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و بنودن او را که زدن دست بر زمین اینچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل میکرد بدن تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم در ضربه و نیست در بعض روایات این حدیث ضربه واحد صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر در این تفریق در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم بتمامه بود و بعض میگویند که مراد بکفین اینچنین است و چنانکه کا هی بد ذکر میکنند و کف مراد میدارد مثل قوله تعالی و الساق و الساقه فاقطعوا این بهما ذکر کنند و مراد بد دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح و اقوی است والله اعلم * و عن ابی الجهم * بضم جیم و فتح هاء سکون یا یقتاتیه * بن الحارث بن الصمة * بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صاحبی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باقیماند تا امارت معاویه * قال مررت بالنبی * گفت ابو جهم گذشتم من بر پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و هو یبول * و حال آنکه آنحضرت بول میکرد * فسلمت علیه * پس سلام کردم بروی * قلم برد علی * پس نکعت جواب سلام مرا * حتی قام الی جدار * تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیوار * ففسته * پس کاوید دیوار را و راحت بهمیله و مثناة تراشیدن منی خشک از جامه و برک از درخت و حنات تراشه هر چیز * بعضا کانت معه * پیروی که با آنحضرت بود عادت شریف بود که چوبی هر کج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان بر میداشتند چنانکه در کتاب طهارت کثرت و ظاهر عبارت معه ناظر درین معنی است و کاویدن دیوار بر او آن بود که غبار از دیوار بکشد و بپسند اگر چه شرط نیست و لهذا در حدیث دیگر از ابی الجهم که یباید ذکر آن نیست * ثم وضع یدیه علی الجدار * پسترنهاد هر دو دست خود را بر دیوار * فصمخ وجهه و ذراعیه * پس مسح کرد در و و مبارک خود را و ذراعین خود را * ثم رد علی * پسترمسح کرد جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلاک کثرت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده * و لم اجل منه الزوال فی التصحیحین * و نیاتم من این روایت زادر صحیحین * و لانی کتاب الحمیدی * و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین * و لکن ذکره

نی شرح السنة * وليكن ذكره است آخر احتيج السنة در شرح سنه از طريق شانعي * وقال * وكذته است * هذا حديث حسن *
 الفصل الثاني عن أبي ذر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصعيد الطيب وضوء المسلم * بن رستيه
 خاك پاک كفتند مسلمان است * وان لم يجد الماء عشر سنين * اگر چه نيايد آب را فر ضاده سال و در نيجا مبالغه و تأكيد است در طهوريت
 خاك و تنبيه بر آن كه خاك خلف مطلق است مر آب را چنانكه مذمب ما است نه ضروري مثل وضو و رچنانكه مذمب شانعي
 است و تحقيق اين معني در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است * فاذا وجد الماء فليمسه بشرة * پس چون يابد آب را پس بايد كه
 برساند و صرف كند آب را بشرة خود را يعنى اندام خود را يمس يمس ياو كسر ميم از اساس بمعنى مسح است و مراد اينجا وضو است و بشر
 بفتح تين بشرة بمعني ظاهر جلد و مراد اندام است * فان ذلك خير * زیرا كه بد رستي آب نيكو است و اصل است در تطهير و مراد آن
 نيست كه نزد وجود آب وضو و تيمم هر دو جائز است وليكن وضو اولي و افضل است بلكه وضو واجب است و تيمم اصلا جائز نه و لفظ خير
 با ين معني كه اينجا است نيز مي آيد چنانكه در قول حق تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقيلا * رواه احمد و الترمذي
 و ابو داود و ترمذي نسائي نحوه الى قوله عشر سنين * وعن جابر قال خرجنا في سفر * كفت جابر بن عبد الله انصاري بيرون آمد يم ما
 در سفری * فاصاب رجلا منا حجر * پس رسيد مردی را از رقيه ان ماسنكي * فشيخه في رأسه * پس جراحت كرد آن سنگ در سر آمد
 * فاحتلم * پس محتلم شد آمد * فسأل اصحابه * پس پرسيد ياران خود را * هل تجدون لي رخصة في التيمم * آيا مي يابيد
 براي من رخصت در تيمم * قالوا ما نجد لك رخصة * كفتند ياران او نمی يابيم براي تو رخصت در تيمم * وانت تغلّز على الماء *
 و حلال آنكه تو قدرت داري بر آب و آب موجود است نزد تو فهم كردند اين جماعه از قول حق سبحانه فلم تجد و اما كه وجود آب و قدرت
 بر تحصيل آن مانع است از جواز تيمم و ندانستند كه مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بانست * فاغتسل * پس غسل كرد آمد
 * فمات * پس بمرد * فلما قد منّا على النبي * پس هر گاه كه ما قدرم آورديم بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك * خبر
 كرده شد آنحضرت باين واقعه * قال * فرمود * قتلوه قتلهم الله * كشتند او را بكشد ايشان را خداي تعالي و از اينجا معلوم شد كه
 تكلم بجهاد و اسناد بسبب جائز است از اهل حقيقت بعد از آنكه اعتقاد قلبي بر حقيقت ثابت باشد * الا سألوا اذالم يعلموا *
 چرا سوال نكردند علماء را وقتي كه ندانستند حكم را * فانما شفاء الغي السؤال * پس نيست شفا و در روشن علت عجز و ناداني
 و ناهمدين مراد و نرسيدن بوي مكر سوال كردن و پرسيدن از دانايان * انما كان يكفيه ان يتيمم * اين است جز اين نيست
 كه پس بود او را كه تيمم ميكرد * و يعصب على جرحه خرقة * و مي بست بر جراحت خود جامه پاره را * ثم يمسح عليها * پستر مسح
 ميكرد بر آن خرقة * و يغسل سا ئرجسك * و مي شست باقى اندام خود را در بين حد يث امر است بجمع ميان تيمم و شستن با قتي بدن
 * رواه ابو داود و ترمذي بن ابي رباح عن ابن عباس * و عن أبي سعيد الخدري قال خرج رجلا في سفر * بيرون
 آمدند در مورد در سفری * فحضرت الصلوة * پس در آمد وقت نماز * و ليس معهما ماء * و نبود با ايشان آب * فتمسح صعيدا طيبا * پس
 قصد كردند خاك پاک را يعني تيمم كردند * فصليا * پس بگزارند نماز * ثم وجد الماء في الوقت * پستر يافتند آب را در وقت نماز
 يعنى هنوز وقت باقي بود كه آب يافتند * فاعاد احل هما الصلوة بوضوء * پس باز كرد انديكي از آن دو مورد نماز را بوضوء * ولم يعد الآخر *
 و باز نكرد انديكي * ثم اتيا رسول الله * پستر آمدند آن دو مورد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك * پس
 ذكر كردند اين قصه را * فقال للذي لم يعد * پس كفت آنحضرت مر آنكس را كه باز نكرد اندي نماز را * اصبحت السنة * يافتي تو
 طريقه مسلوک را در دين كه بر تقدير نا يافتن آب تيمم كړي و چون يافتي آب را اعاده نكړي حكم شريعت ميم است * و اجزا لك صلوتك *
 و بس است تر نمازي كه كړي * وقال للذي توضع اعام * و كفت آنحضرت مر آنكسي را كه وضو كرد و باز كرد اندي نماز را * لك الاجر مرتين *
 مرترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار يكبار با داي فرض به تيمم بجهت عذر و بار ديگر بگزاردن نماز نفل و ذوال عذر * رواه ابو داود و دارمي
 روايت كرد اين حديث را ابو داود و دارمي * و روى النسائي نحوه * و روايت كرد نسائي مانند آن باختلاف در بعض الفاظ و قدر روى
 هو و ابو داود ايضا عن عطاء بن يسار مرسلا * و بتحقيق روايت كرد نسائي و ابو داود و نيز از عطاء بن يسار كه از تابعين است بطريق ارسال

عن ابی الجهم بن الحارث بن الصمة * بکرمه وفتح میم مثل: قال اقبل النبی * گفت پیش آمد بغیر
 * صلی الله علیه وسلم من تحریر جعل * از جانب مرعی که مشورتند از رابرس جعل بفتح جیم ومیم وآن موضعی معروف است بدین * ویدید
 رجل * پس ملاقی شد آنحضرت و امر وی که همین ابوالجهم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ عائب بیان کرده است
 آنرا شایسته در روایت خود از طریق اعرج * نسلم علیه * پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت * فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم * پس نداد آنحضرت
 جواب سلام او را * حتی اقبل علی الجدار * تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار * ففسح بوجهه ویدید * پس مسح کرد بر روی مبارک خود و مرد در
 دست خود * ثم رد علیه السلام * پس جواب سلام داد از این حدیث مرد و طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهم وجهه
 و ذرا عید بود در بعضی روایات درین حدیث نیز وجهه و ذرا عید آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است * متفق علیه * و عن عمار
 بن یاسر * رض * انه کان یحدث انهم تمسحوا * و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه مسح کردند * وهم مع رسول الله * و حال
 آنکه ایشان بودند بایغیر خدا * صلی الله علیه وسلم بالضعیف * اشاک * لصلوة الفجر * برای نماز باطله * فضر بوا با کفهم الصعید *
 پس نزد بگفتنهای دست خود خاک را * ثم مسحوا بوجوههم مسته واحده * پس بر بایند بر رویهای خود یکبار مالید یعنی تکرار
 نکردند چنانکه در وضو میکنند * ثم عادوا فضر بوا کفهم الصعید * پس باز کشتند پس نزد بگفتنهای خود صعید را * مرة اخرى * بار دیگر
 * فمسحوا باید بهم کفها * پس بمالیدند بدستهای خود تمامه دستها * یعنی الی المناکب و لا باط * تاد و شهاب و ظاهر و تابغها در باطن
 * من بطون ایدهم * بیان آباط است * رواه بوداؤد * این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر
 در ضربه واحد و تار یلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تامناکب و آباط آمده و غالباً نظر قوم بدین افتاد که ایدی در آیت تیمم مقید
 بذات نیامده و بد تمام کل است از غیر ملاحظه فرمیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذرا عید معلوم میگردد
 و چه بر نظر کردند بر ترعیت تیمم و خلقت از وضو یا حصول بیان از جانب شارع فافهم * باب الغسل المسنون * بد آنکه مؤلف درین
 باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حیضات و نرد ایسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است
 نزد الله زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیابوده و در جامع الامور
 نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا در حدیث یکی از فاکه بن سعد دیگر از زید بن عیاض و هر دو
 حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبدالله بن عمر از حدیث موطأ آورده که عبدالله
 بن عمر روز عید نظر پیش از آنکه بمصلود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب
 صحیح باشد است و نیز مؤلف غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقهها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود
 باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع او را مکر از جهت آن ذکر نکرد که در محلش مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب
 الجمعة ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بد آنکه اختلاف است در غسل جمعه همه آمده متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک
 و بر وایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن بصیغه امر و چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فایغتسل کسی که بیاید
 از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
 بر هر بالغ مسلم و چه بر و علما گویند که مراد بوجوب فاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است
 چنانکه از احادیث که در باب او آورده معلوم گردد * الفصل الاول * عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل * چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آنست
 که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه بگزارد و بعضی گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت
 نصب احدکم و رفع الجمعة مناصب این قول است و برین وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه * متفق علیه
 * و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم * غسل کردن روز جمعه واجب
 است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچیز واجب نبود * متفق علیه * و عن ابی

هر يک روز يك روزی مراد روز جمعه است * یغسل فيه رأسه و جسد * بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین ایام یوما در هر هفت روز یک روزی مراد روز جمعه است * یغسل فيه رأسه و جسد * بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بد بوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه * متفق علیه * الفصل الثاني عن مصرية * بفتح سین وضم میم * بن جناب * صحابی مشهور است حلیف انصار نزل کرد کوفه را بعض کوفین بصره را معذرت داشت در بصره و والی بود بر آن محافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکند از وی حسن بصری و ابن هبیر بن شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسين وقيل ست وستين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تروا يوم الجمعة * کسیکه وضو کند و روز جمعه * قبی * پس باین خصلت رفعت می یابد اصل فضیلت و طهارت را یا معنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین فعلت که در ادای فرض کافی است * ونعمت * و نیکو خصلت است این در حد ذات اگر چه مفضول است نسبت بغسل * ومن اغتسل فالغسل افضل * و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است * و رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل * کسیکه شویید میت را پس باید که غسل کند از جهت مزید نظافت با احتمال اصابت رشاشه غسل و جزآن * رواه ابن ماجه * روایت کرد این مقلد ابن ملجه * و زاد * و زیاده کرده است * احمد و الترمذی و ابو داود * این را که * و من حمله فليترضا * و کسیکه بر دارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند و گفته اند که مراد بحمل میت مس او است و این توجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملائم معنی ثانیهست و بعض گفته اند که بر داشتن میت قربت است و قربت با طهارت اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت غسل واجب نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما اینست و در جامع الاصول می آرد که اسباب است عیسی زوجه ای بکر صلیق غسل داد ابو بکر را بعد از موت وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند از ما خبران و گفت که من روزه دارم و امر و زشت بر دست آید و واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست و امر و طامی آرد که این عمر تجهیز و تکفین کرد پس پرا که مر سعید بن زید را بود و بر داشت او را پس از آن در آمد و نماز گزارد و وضو نکرد ترمذی گفت که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ایی در پیرة حسن است و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل دهد میت و بعض گفته اند واجب است بروی غسل و نزد بعض واجب است بروی وضو و بعض گفته اند که مستحب است غسل و اقل آنست که وضو کند و عبد الله بن المبارک گفته که نه غسل کند و نه وضو * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من اربع * روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد در خواتم بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز * من الجنابة * از جنابت * و یوم الجمعة * و روز جمعه * و من الحجامة * و از خون کم کردن * و من غسل الميت * اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت و از حجامت و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز بجنابت لازم نیاید که این نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کردیم * رواه ابو داود * ماند آنکه از ظاهرا این حدیث مفهوم میکرد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و بعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بن دست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحبان ازها نقل کرده که اول اقرب است از عبارت صاحب حاوی از شانهی حکایت کرده که آنحضرت آنرا کرده است و اصحاب وی نیز کرده اند و الله اعلم * و عن قیس بن عاصم * صحابیست قول و م آورد بر آنحضرت در وقت تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون زید او را آنحضرت فرمود هذا سبیل اهل البور و بود عاقل حلیم شریف جواد معذرت داشت در بصره روایت میکند از وی حسن بضر و غیر از * انه اسلم * روایت است از قیس بن عاصم که وی اسلام آورده * فامره النبي * پس امر کرد او را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ان يغتسل بماء عوسج * که غسل کند با آب و برگ کنار و این امر برای وجوب است اگر جنب باشد و الا مستحب است و استعمال سبیل با آب بجهت تمییز در تطهیر و تنظیف است * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی * و ظاهر عبارت آنست که امر کرد او را با اغتسال بعد از اسلام مکرر از پیامبر اراده اسلام باشد چنانکه در لفظ ایی داود آمده که قال قیس بن عاصم ائمت رسول الله صلى الله عليه وسلم اريد الاسلام فامرني ان اغتسل و گفته اند که اصح آنست که امر کرده شود اول بشمار دین بعد از آن غسل داده شود و اختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب و ثانی اینست

* الفصل الثالث

و همچنین مستحب است که شسته شود جامهای او و حلق کرده شود و اختتام نمودن شود *

* عن عكرمة * مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین است اصل او از بزرگواران است باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است
 * قال ابن السامی اصل العراف جارا * روایت است از عكرمة كه گفت كه بعضی مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس * فقالوا * پس گفتند
 * یا ابن عباس اتري الغسل يوم الجمعة واجب * آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب * قال * گفت * لا * اعتقاد نمیکنم غسل را
 روز جمعه واجب * و لکنه طهر * ولیکن غسل کردن یا ککنده تراست پس اظهار اسم تفضیل است از تطهیر تحتین زوائد چنانکه
 مذنب بعضی نجس است یا پاک تراست صاحب وی * و تخیر آن اغتسل * و غسل بهتر است هر کسی را که غسل بکند * و من لم يغتسل
 فليس عليه بواجب * و کسی که غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب را * ثم میگردوی بترک آن * و ساخر کم کیف بل الغسل *
 كهفت این عباس و سر انجام است كه خبر دهم شمارا كه چگونه بود آغاز مشورت و عیت غسل روز جمعه * كان الناس مجتهدين * بر دند اکثر
 مردم مشقت یا بندكان در كار معیشت * يلجسون الصوف * می پوشیدند جامه پشمینه بجهت فقر و نارسائی * و يعملون على ظهورهم *
 و كار میکردند بر پشتهای خود * و كان مسجدهم صيقا * بود مسجد آن حضرت صلی الله علیه و سلم كه نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ * مقارب
 السقف * نزدیک بود سقف وی در بعضی نسم سقف بضمین بلفظ جمع آورده گویا مراد اجزای سقف اند و آورده اند كه بلندى مسجد
 شریف هفت دست بود * انما هو عريش * نبود مسجد مگر مانند خانه كه برای سایه بسازند از پر كها و شاخهای خرما و همچنین بود
 سقف مسجد و عرش نیز آن خانه را گویند كه برای رز بسازند * فخر خرمول الله * پس بیرون آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 في يوم محار * در روزی گرم * و عرف الناس في ذلك الصوف * و خوی کرده بودند مردم در آن پشمینها كه پوشیدند بودند * حتى تارت
 منهم رباح اذى بلد لك بعضهم بعضا * تا آنكه بر میجست از ایشان پوهای كه اینا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را * فلما وجد
 رسول الله * پس مر كه كه یافت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تلك الرياح * آن بویها را * قال * گفت * یا ایها الناس * ای مردم
 اذا كان هذا اليوم * چون باشد این روز یعنی روز جمعه * فاغتسلوا * غسل کنید * و لمس احدكم * و باید كه بسایید یکی از شما * افضل
 ما تجل من دهنه * بهتر و خوشتر از آنچه بیابد از روغن خود * و طيبة * و خوشبوی خود * قال ابن عباس ثم جاء الله بالخير * پسر آورد خدای
 تعالی برای مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند * و لبسوا غیر الصوف * و پوشیدند جز جامه های پشمینه را * و كفوا
 العمل * و كفایت کرده شدند عمل را كه در آن مشقت میکشیدند و وجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت
 * و روع مسجدهم * و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخستین کسی كه توسع در مسجد كرد عمرو بن الخطاب بود پس از وی عثمان بن
 عفان رضي الله عنهما * و ذهب بعض النبی كان يؤذى بعضهم بعضا من العرق * و رفت پاره از آنچه اینا میکردند بسبب آن بعضی مردم
 بعضی را از عرق * و رواه ابو داود * و حاصل این حکایت آنست كه در ابتدا اما مور بودند بطریق وجوب بعمل بعلتی كه مذکور شد و چون علت
 منتهی شد حكم نیز منتهی شد بانهای علت چنانكه بر طرف شد سهم مولفة القلوب بهر طرف شدن علت آن و بعضی گفته اند كه غسل
 اول واجب بود بعد از آن منسوخ كشت اما قول بنسوخ بی علم بتاریخ بعید است و بعضی گفته اند كه غسل هرگز واجب نبود و مراد بوجوب
 در جای كه واقع شده است تا كید استصحاب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد كه عمل همیشه مستحب بود و بعلت مذکور سابقا
 در غایت تا كیل و مبالغه بود پس از آن تا كید و مبالغه رفت و اصل استصحاب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شرح بلدان تصریح
 کرده اند و الله اعلم * * باب الحيض * حیض در لغت بمعنی سیلان است حاض الوادی میگویند چون سیلان كند آب وی
 و محوض نیز از راه و در شراع عبارت است از خونی كه از رحم آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد از
 ولادت رود آنرا نفاس من خواتم بالکسر و متحیض نیز بمعنی حیض است و حیضه بكسر حا حالتی كه زن بران باشد و بفتح يكبار حیض
 آمدن و گفته اند كه حكمت در پید كردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف میگردد بحكمت الهی بتغذیه ولد
 و ازین جهت است كه حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد
 از آن شیر میگرداند آن خون را كه ماده حیض بود و باین سبب كه است كه مرصعه حیض آرد و آنكه حامله و نه مرصعه بود باقی میماند خون

و چون منصرفی نماید بیرون می آید و اغلب همراه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاد میماند که طبعیت و مزاج مقتضای آنست که بیرون آید و اما ابتدای حیض در حالتی است که این چیز نیست که نوشته است آنرا بر او در کار تعالی بود تا خبر آن آدم را نیز آید و اما آنکه نوشته است که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و در آن وقت که بنات آدم که پس فرستاده شد طبع تعالی بر زنان حیض و نفخ کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این در روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث واقع شده است منافی است با پیغمبری اسرائیل و آنرا که بنات آدم بیواسطه مراد نیست و حاکم را غیر از این عباس آورده که ابتدای حیض بر جو ابود بعد از افتادن از بهشت و الله اعلم * * * * * بقصه الاول * * * * * عین انس قال ان الیهود کانوا اذا جاء صبت المرأة فیهم * * * * * گفت انس که یهود بودند و وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان * * * * * لم یواکلوها * * * * * با هم نمیخوردند با آن زن * * * * * ولم یجا معرو من فی الاموت * * * * * و نمی داد و آوردند زن را در جافه و هم نشینی نمی کردند با ایشان در خانهها * * * * * نفسان آنها * * * * * النبی صلی الله علیه و سلم النبی * * * * * پس پس سیدند یاران پیغمبر پیغمبر را ازین حال بهود که حق است یا باطل * * * * * فانزل الله تعالی * * * * * پس فر فرستاد خدا ای تعالی بر او رد یهود این آیت را که * * * * * و یسألونک عن الم حیض الایة * * * * * تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی یکو در جواب ایشان که حیض چرک و یلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایدل میکشد فاعتزلوا للنساء فی الم حیض پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زینا در حالت حیض و لا تعربو عن حتی یطهروا و نزدیک نشوید و زانرا تا آنکه پاک شوند * * * * * فقال رسول الله * * * * * پس گفت پیغمبر خدا * * * * * صلی الله علیه و سلم * * * * * در تفسیر و بیان ما در علم م قرب قرب زنان در حال حیض * * * * * صاعوا کلشی الا نکاح * * * * * بکنید باز زنان همه چیز از مواکبت و مجالست و مخالطت مکر جماع * * * * * فبلغ ذلك الیهود * * * * * پس و رسول این سخن یهود را * * * * * فقالوا ما یرید هذا الرجل * * * * * پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم * * * * * ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه * * * * * که بگذارد کار و بار ما چیز را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز * * * * * فجاء اسید * * * * * بضم همزة و فتح سین مهمله * * * * * بن حضیر * * * * * بضم حای مهمله و فتح ضا و معجمه * * * * * و عباد * * * * * بفتح عین و تشدید موحده * * * * * بن یشر * * * * * بکسر بای موحده و سکون شین معجمه و در صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی * * * * * فقالا * * * * * پس گفتند * * * * * یا رسول الله ان الیهود تقول کذا و کذا * * * * * و در سببیکه میگویند از مضار و مفسدات و عمل باسقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین * * * * * فلا نجما معین * * * * * پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعضی نسخ انلا نجما معین بلغظا استقام و در بعضی فلا نجما معین بلغظا نهی مخاطب * * * * * فتغیر وجه رسول الله * * * * * پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا * * * * * صلی الله علیه و سلم * * * * * حتی ظننا ان قد وجب علیهما * * * * * تا آنکه گمان بردیم مآ که بتحقیق خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند * * * * * فخرجا * * * * * پس بیرون آمدند آن دو صحابی * * * * * فاستقبلتهما هدیة من لبن * * * * * پس پیش آمد آن دو کس را شخصی که می آورد بهشکش از شیر * * * * * الی النبی * * * * * پسوی پیغمبر * * * * * صلی الله علیه و سلم فارسل فی آثارهما * * * * * پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پی ایشان کسی را و طلبید شان را * * * * * فسقاهما * * * * * پس بنوشانید ایشان را شیر که هدیه آورده بودند تا غلام شود اثر عنایت و التفات و تبدیل بابل جهل و نادانی ایشان بعلوم و دانش که شیر مظهر آنست * * * * * ففرنا انه لم یجد علیهما * * * * * پس دانستند آن دو صحابی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خشم نکرفته است بر ایشان * * * * * رواه مسلم * * * * * و عین عائشة * * * * * رضی الله عنها * * * * * قالت کنت اغتسل انا و النبی * * * * * گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر * * * * * صلی الله علیه و سلم من اناء واحد از یک ظرف * * * * * و کانا جنب * * * * * و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت * * * * * و کان یأمرنی فانزل * * * * * و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که از اربه بندم در ته خود پس از ارمی بستم و از ربتای مشد آمد و بمقتضای قاعله صرف فائز باید بهمه پیش از تار تحقیق این در شرح کرده شده است * * * * * فیما شرفی * * * * * پس می سود و میرسانید بدن خود را ببدن من * * * * * و انا حائض * * * * * و من حائض می بودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که دراز است حرام است و حد از نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذمب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بمادون فرج یعنی وطی جایز است و این مذمب امام احمد و ابی یوسف و حمید و بعضی اصحاب شافعیه است و گفته اند که گوید و آخر او توسعه و ترخیص کند

است آنرا از این تمیحه و روی از این مرید و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابو تمیمه الجعفی نام وی طریف بن مجالد است انتهای و در تقریب گفته است حکم ائرم بصری در وی این است از طبقه ماده است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به ناس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که نجیب بن معین گفته است که وی ثقة است و عجللی گفته است انشاء الله تعالی * و عن معاذ بن جبل قال قلت * روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتیم * یا رسول الله ما نحل لی من امرأتی و هی جائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتی که وی حائض است * قال مافوق الازار * فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب امام است و با وجود آن فرمود * والتعفف عن ذلك افضل * و یا سائی بن جردن و یا زبید بن اسلم از آن فاضل تر است از ترس آنکه مبدا بو طری کشد که حرام است و اما آنحضرت ما مون است از آن * و روایت از زین و قال محیی السنة لیسنا دو لیس بقوی * روایت کرد این حدیث را زین و گفت محیی العنة که اسناد او قوی نیست * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وقع الرجل بالهله و هی جائض * وقتی که جماع کند مرد با املیه خود در حالت حیض * فلیتصدق بنصف دینار * پس باید که تصدیق کند بنصف دینار که بحساب دیار مانزد دیک بیک رویه و ثمن آن باشد و بعضی یک دینار گفته و بعضی عتق رقبه گفته و بعضی گفته در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعضی عتق رقبه گفته ایمین گفته که اکثر بر آنند که کفارت آن استغفار است و پس و شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند * و رواه الترمذی و ابو داود و النعمانی و الدارمی و ابن ماجه * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا کان ذی الحمر فدنار و اذا کان اصغر نصف دینار * و هم از ابن عباس است از آن حضرت که فرمود وقتی که باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آنقول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان آن نصف و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد * و رواه الترمذی * و گفته است که کفارت نزد ائیان حیض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و اسحق یابن قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بروی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و بتلخیص بن جبر و ابراهیم نجفی از ایشانند *
 * الفصل الثالث من زین بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال * روایت است از زین بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از آکا بر تابعین است و امام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس اومی نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در جای دیگر نوشته شده و از سال میگرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت آن مرد * ما یحل لی من امرأتی و هی حائض * چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتی که وی حائض است * فقال له رسول الله * پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تشد علیها از اراما * استوار می بندی بزین از او را * ثم شاک با علاما * پیتر کارتر با علای او است یعنی مافوق الازار مجامع است و ماتحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است * و رواه مالک و الدارمی و مسلا * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت اذا حضرت نزلت عن المائل من الحسیر * گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر رویا * لم تقرب رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس نزد یک نمی شدم ما یعنی از او پیغمبر آنحضرت را * و لم ندن منه حتی نظیر * و قریب نمی شدم از وی تا آنکه پاک نمی شدم * و رواه ابو داود * ظاهر این حدیث متانی است بعض احادیث کدشته را کدالات دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با زواج مطهره خود در حالت حیض و جواب می دهند با آنکه ثابان ایشان با آنحضرت و نکاح داشت ادب اینستین بود که ملاحظه میکردند از خود و جرات و مبادرت نمیکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند و بعض گفته اند که این حدیث منسوخ است با حدیث مباشرت و مخالطت معتبرند آنکه در اکثر نسخ فلم تقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود همچنین است و بعض فلم یقرب بنیابیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و با زویان است بمعنی جماع و الله اعلم *
 * باب المستحاضة * مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام او عاذل است و الفاظ که مشتق است از استحاضه همه

بر لفظ میبهرول مستعمل میشود و بعضی العاقل مستند که جزء میبهرول مستعمل نمی شوند چنانکه جن از جنون و اغمی از اغماء و ذلك
 هيا حتى يحكم مغل و ان است مثلاً سلسل بر و مانند آن روی نماز میگزارد و روزه میدارد و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام
 برضی در احادیث بیاید * الفصل الاول عن عائشة * رضي الله عنها * قالت جاءت فاطمة بنت أبي حبيش * بضم
 نهای عیله و فتح موحدة و سکون تحتیة و شین معجمة * الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت * كفت عائشة که فاطمة که یکی از صحابیات
 است و یزید شیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت * یا رسول الله انی امرأة استخاض فلا طهر * بذرستی که من زنی ام که استخاضه
 کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم * فادع الصلوة * آیا پس بمانم نماز و ایام حیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن
 درست نیست در استخاضه نیز بماند * فقال * پس گفت آنحضرت * لا * میان نماز را * اما ذلك عرق و ليس حیض * نیست آن
 خون استخاضه میگزاردن زکی از کیهان نیست حیض که از رحم میروند و در حیض چون در هر ماهی چند روز البته میروند از جهت دفع حرج
 و مشقت نماز و روزه را تموم کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردانیدند نه قضای نماز بعد از آن
 حکم استخاضه بیان فرمود بقول خود * فاذا قبلت حیضتک فادعی الصلوة * پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان
 ایام عادتت بخوان و اگر مبتدل است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب ما است و نزد ائمه دیگر در مبتدل نه عمل بتمیز
 میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است و اگر نه چنین است از استخاضه چنانکه در حالت اینک بیاید و چون تمیز متعسر
 است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر آنست که زن من کوزه معتاده بود و الله اعلم * و اداد بروت * و چون بگذرد ایام حیض
 تو * فاغسلی عنک الدم * پس بشو از خود خون را * ثم صلی * بستر نماز بگزارد * متفق علیه * الفصل الثاني
 * عن عروة بن الزبير * تابعي كبتير است برادر عبد الله بن الزبير بر اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی عن فاطمة بنت ابی حبیش
 انها كانت تحتاحض * عروبة بن الزبير از فاطمة مذکوره روایت میکند که وی بیماری بود که استخاضه کرده میشد * فقال لها النبي * پس گفت
 مرا و را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا كان دم الحيض نالته دم اسود * چون باشد خون حیض پس بد رستی آن میباشد در غالب احوال
 خون سیاه * يعرف * شناخته میشود باین نشان * فاذا كان ذلك فامسكي عن الصلوة * پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را
 از نماز که آن خون حیض است * فاذا كان الآخر فموضأى و صلی * پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه
 حکم معتدوران است * فانما هو عرق * پس نیست وی مگر خون رک که استخاضه است نه خون رحم که حیض است * رواه ابو داود و دو النسائي
 * وعن ام سلمة قالت ان امرأة كانت تهراق الدم * بضم تاء و فتح ما كفت ام سلمه که زنی بود که مریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب
 آن در شرح کرده است * طي عن رسول الله * در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبي صلى الله عليه
 وسلم * پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت * فقال لتنظرى عند اليا لى والا يام التي كانت تحيضهن من الشهر *
 پس گفت آنحضرت باید که نظر کنی شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه * قبل ان يصيبها
 الذى اصابها * پیش از آن که برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استخاضه دانمی * فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر * پس باید
 که ترک کنی نماز را مقدار آن ایام از ماه * فاذا حلفت ذلك فليغتسل * پس چون خود بگذارد آنقدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس
 باید که غسل کند * ثم تستغفر بنوب * بستر باید که بیند جامه میان هر دو زن خود مثل پار دم اسپ که منع کند میلان دم را و تقر بمثلان
 و نای مغتو حین پار دم * ثم تصل * پس باید که نماز بگزارد و وضو کند برای هر نه از چنانکه حکم معتدوران است و جائز است او را دخول مسجد
 و اعتكاف و طواف و امثال آن * رواه مالك و ابو داود و مالك و ابي و زكى النسائي تعنه * و عن على بن ثابت عن ابيه عن جده * رواه
 است از علی بن ثابت از پدرش از جلدش * قال يحيى بن معين * گفته است یحیی بن معین در تعیین نام * جلد علی بن اسمه دینار * نام جلد
 علی دینار است و علی بن ثابت تابعی ثقة است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که
 شیعی مفرط است و در اقطنی گفته و افضی غالی است اما ثقه و صدوق است مات سنه ست عشر و مائة * عن النبي * جلد علی روایت میکند
 از پیغمبر * صلى الله عليه وسلم انه قال في المستحاضة * که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه * تدعى الصلوة ایام اقرانها * ترک میکند نماز

وادر روزهای حیضهای خود که در هر ماه میلید * التي كانت تحيض فيها * آن روزها که بود آن مستحاضه که حیض میکرد در آن روزها * تم تغتسل * بستر غسل میکند * وتوضأ عند كل صلاة * وضو میکند در وقت هر نماز * وتصوم وتصلی * وروزه مبدارد و نماز میگزارد * وراه الترمذي وابوداود * و عین جمعة * يفتح حجابها * بفتح حاء میله و نسکون میم * بنت جحش * بتقلیم جیم مفتوحه بر حای مملوفا کند خوامر إم المؤمنين زينب بنت جحش است نخصت تحت مصعب بن عمر بود و چون شهید شد مصعب طلحة بن عبيد الله گرفت * قالت كنت استحاض حيضة كثيرة شديدة * گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت * بانت النمي * پس آمدن پیغمبر را صلى الله عليه وسلم استفتيته * تا طلب فتوی کنم او را * والخمرة * و خمودهم او را از حال خود و راتعه خود * فوجدته في بيت اختي زينب بنت جحش * پس یافتن من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است * فقلت * پس گفتم * يا رسول الله اني استحاض حيضة كثيرة شديدة * بد زنتیکه من استحاضه کرده می شوم استحاضه بسیار سخت * فما تأمرني بفعلها * پس چه میفرمائی مرا در حکم آن استحاضه * قل منعتني الصلاة والصيام بتحقيق منع * منع کرد مرا استحاضه نماز و روزه را * قال أنعت لك الكرسف * گفت آنحضرت بیان کنم مرترا پاره پنبه را که پرکنی بدن آن فرج خود را و کرسف بضم کاف و معین پنبه * فأيه يد حب الدم * زیرا که آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر و ناحون بفرج ظاهر نماید حکم حیض را استحاضه متحقق نکرد * قالت * گفت حمنه * هو أكر من ذلك * خون بیشتر است ازین که باز دارد آنرا کرسف * قال فلجعي * بفتح تاء لام و جیم مشید * فرمود پس لجام به بند فرج خود را یعنی جامه به بند بوضو و تکام اسب یعنی با وجود کرسف یا بی آن و ظاهر اول است * قالت * گفت حمنه * هو أكر من ذلك * خون بیشتر از آن است * قال * گفت آنحضرت * فأخذني ثوبا * پس بگیر جامه را یعنی زیر لجام * قالت * هو أكر من ذلك * گفت ازین هم بیشتر است * انما اني ثوبا * این است جز این نیست که میریزم خون را را بختنی سخت مانند باران * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * سأمرک بما رین * سرانجام است که مرا کنم ترا بد چیز * اینها صنعت * هر کدام یکی ازین دورا که بکنی و قوت آن و قدرت بران داشته باشی نه بد دیگری * أجزأ عنک من الآخر * پس کی میکند ترا از دیگری اینها را برفع و نصب هر دو خوانده اند * وان قویت علیهما * و اگر قوی و قادری بر هر دو که هر کدام را که میتوانی کرد * فانت اعلم * پس تو دانا تری با آنچه اختیار میکنی از آن دو * قالت * كفت آنحضرت * مر حمنه را در بیان حقیقت استحاضه و تسلیه و تعزیه وی * انما من در کشفه من رکضات الشيطان * نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خطا و حیرت که افتاده تو در آن مکر رکضه از رکضات شیطان یعنی انسداد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخیل کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبائیدن پا و زدن بدن و بر انگشتن اسب برای دو اندن و از اینجا معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میکند و دانسته که بدن از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید * فتحیضی * بفتح تاء حاء و یای مشدده * سنة ایام او سبعة ایام * پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدل داز جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که او برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدل ذکر کرده باشد و آنکه فرمود * في علم الله * معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مند روح است در آنچه دانا ندیده است ترا خدا تعالی بر زبان من یاد داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است مر مردم را و اگر او برای شک باشد این قول را وی میشود بمعنی والله اعلم که پیغمبر سته ایام فرمود یا سبعة ایام * ثم اغتسلی * بستر غسل کن بعد از آن که شستن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند * حتى اذا رأيت انك قد طهرت * تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره * واستنقأت * و پاکیزه شدی بحسب مقدار * فصلی ثلثا و عشرين ليلة * پس بگزارد نماز بیست و سه شب بر تعدیل بیکه ایام حیض هفت روز اعتبار کنی * او اربعاً و عشرين ليلة * یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی * وایامها * و در روزهای این شبها یعنی بوضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذورانست * وصومی * و روزه دار * فان ذلك یجزئک * پس بد زنتیکه آن کفایت میکند ترا * وذلك فانعلی کل شهر * و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری

کن و بیست و سه روز بیست و چهار روز نماز و روز کن * حیض النساء * چنانکه حیض می بینند زنان * و کجا طهریون * و چنانکه پاک میشوند ایشان * میقات حیضین و طهرهن * در وقت حیض خود و طهر خود بعد از این بیان امر ثانی از آن در آید که مستحضر کرد انبیل در آن بقول خود * و آن قریب علی آن توخرین الظهر * و اگر قوت دارد در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تأخیر کردن طهر از وقت * و تعجلین العصر * و شبلی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت * و تعجلین و تعجلین بین الصلواتین الظهر والعصر * پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است * و توخرین المغرب و تعجلین العشاء ثم تعجلین و تعجلین بین الصلواتین * و تأخیر کنی مغرب را و شبلی کنی عشاء را بگذاردن آن در اول وقت بپسین غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز * فاعلی * پس بکن این دو غسل را و جمع را میان این نمازها * و تعجلین مع الفجر * و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی یا نماز فجر * فاعلی * پس بکن آنرا بگذاردن آن نماز فجر * و صومی * و روزی * بنابر * ان قلت قلت * اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد تأخیر طهر و مغرب از وقت که گفت در احتمال دار یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشاء چنانکه جمع میکند صاف بر مذنب شامی جمع تأخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تأخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء نیز آن وجه که گفته شد تأویل میکنند جمع صاف را و آنرا جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بلدان تصریح کرده و حدیث آیند نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکنی یکی برای طهر و عصر دیگر برای مغرب و عشاء و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند چنانکه در ضمن قول وی فرمود آن قریب علی آن توخرین الظهر الی آخر و اشارت اصعب آن زیرا که از این عبارت عجز و از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذنب امیر المؤمنین علی و عبد الله بن معبود و ابن الزبیر و جماعة از تابعین امت طیبی گفته که این مذنب اشبه و البقی است بغفر مذنب این عباس جمیع امت بین الصلواتین بتصل و اخذ و این مذنب اشبه است یا این حدیث کف در وی تعجیل و تیسیر است نعمت بتعمل برای هر نماز و اشارت بدان است که گفت * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * هذا الاصل الا مریین الی * و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوش آنکه تراست نزد من از هر چیزیکه غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف از است در تسهیل و تیسیر بر است و در حدیث آمده است که باخیر بین الامورین الاختار ابرهما * و رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی

بضم حین و فتح میم * مجابیه جمیله عاقله صالحه است فیرت که در همراه از ج خود جعفر بن ابیطالب بجهت پس زانین برای وی عمل الله بن جعفر و محمد و عیون زانین * مجرت آورد بنده و چون شهید شد جعفر تروح کرد و از ابوبکر صدیق و قول کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تروح کرد از آن علی ابن ابیطالب پس زانین برای وی صحیح و بود از خادمان و مشایخ و متخلص فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت و روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابومرثد اشجری رضوان الله علیهم اجمعین * قالت قلت * گفت اصحاب کفیم * یا رسول الله ان فاطمه بنت ابی حبیبش است حیض منتهی کذا و کذا * فاطمه بنت ابی حبیبش استحاضه کرده شد است چندین و چندین مدت یعنی مدت دراز و دراز * فلم تصل * پس نماز نکراده * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * بطریق تعجب * چنانکه آن الله ان من الشیطان * بدین معنی که این علت از شیطان است که ویرا از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث عجمه گذشت اصافیه رکعتی من رکعات الشیطان * بتجلس فی مرکز * می باید که بنشیند آن زن در مرکز بکسر میم و سکون و ارفع کف نام آورده کلان است که بگویند می شود در وی آب برای غسل * فاذا راأت صفارة * بضم صاد * فوق الماء * پس چون بینند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت طهر است چنانکه شعاع آفتاب در آخر وقت طهر زرد گشته میشود بلکه از ابتدای وقت ترزال تغییر می یابد از می و این اگر چه ظاهر نیست و این غیر اصغر است که در آخر وقت عصر میباشد و عصر یوم در آن وقت مکرره است مقتصر آنست که چون وقت طهر آخر آید * و تعجلین للظهر والعصر غسلا واحد * پس باین که غسل کند طهر را و عصر را یک غسل * و تعجلین للمغرب والعشاء غسلا واحد * و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل * و تعجلین للفجر غسلا واحد * و غسل کند مرتب را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت * و روماً * و باید که وضو کند * فیما بین ذلك * در میان این غسل یعنی برای عصر در صورت غسل برای طهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء اینچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد ترال است در آنقائی که در میان این نمازها اصحاب اکثر

خواهد نفل بکزارد وضو بکنند * رواه ابو داؤد و قال * وکفت ابو داؤد * روى مجاهد عن ابن عباس * روايت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت * لما اشتهى علي الغسل * هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز * امرها ان تجمع بين الصلوتين * فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز یک غسل تمام شد بعون الله وتوفيق وى کتاب الطهارة و الحمد لله و تالي ميگردد دائرا * * كتاب الصلوة * صلوة در لغت بمعني دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از اين جهت گفتند که مشتمل است برين معني و صلي بمعني برپا کردن کوشش و تصليه بمعني موختن آن با تش و نيز صلي بمعني نرم کردن چوب و راحت گردانیدن وى با تش نيز آمده و اين معاني نيز مناسب است بحقيقت نماز که بيا که نفس صلي را ميکند از دبا تش مجاهده و ميسوزد کناهان او را و راست مبرکداند از امور حاجي که در طبيعت اوست * * الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس * نمازهای پنجگانه * والجمعة الى الجمعة * و نماز جمعه تا نماز جمعه ديگر * و رمضان الى رمضان * و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان ديگر * مکافات لمابهن * مکافات کنند و پوشنده و محو کنند اند مرتکبان را که واقع شده اند در ميان اينها * اذا اجنبت الکبائر * وقتیکه یکسو کرده شوند و پيرميز کرده شوند کناهان کبيره که آنها پوشيده و بخشيد نمي شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشيده ميشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون اين اعمال مکرر گردد موجب تخفيف در کبائر شود و اگر از کناهان صغيره و کبيره هيچ نال در موجب رفع درجات گردد * رواه مسلم * اگر کربند که چون صغائر همه بنمازهای يوميه مکفر شند برای جمعه چه ماند و چون بجمعه ها مکفر گشتند رمضان كفارت چه چيز گردد جوابش آنکه مراد آنست که اين اعمال همه مکفرات و صلاحيت آن دارند که اگر يکي نشد ديگرى ميقبوه مثلا اگر يکي در نماز تقصير کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه ياد مرد و تقصير کرد رمضان مکفر ميگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زيادت تکفير و تنوير شود بر مثال چراغهاي متعدد و افزويخته شده که هر يکي در روشن کردن خانه کفایت دارد * و عنه * و هم از ابي هريرة است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت لرجل نهر اصاب احل كم * خبر دهيد مرا اگر ثابت شود جوی که روان است بر در خانه يکي از شما * يغتسل فيه كل يوم خمسا * غسل ميکند وى در آن جوی هر روز پنج وقت * هل يبقی من درنه شئ * آيا باقي می ماند از چرک و ريم وى که بر اندام خود دارد هيچ چيزى * قالوا * گفتند صحابه در جواب آنحضرت * لا يبقی من درنه شئ * باقي نمی ماند از چرک وى چيزى * قال نذ لك مثل الصلوات الخمس يحو الله بهن الشطايا * فرمود آنحضرت پس آن حال و منزل نمازهای پنجگانه است که محو ميکند و پاک ميگرداند خدای تعالی با آنها کناهان را يعنی کناهان صغيره را * متفق عليه * و عن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال ان رجلا اصاب من امرأة قيلة * گفت ابن مسعود که مرد عرسيد از زنى بوسه را يعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابواليسر است بفتح ياء تبتائية و سين مهمله از قبيلة انصار بود خرمای فروخت پس زنى بر وى آمد تا خرما بشرد پس او را بآن زن ميل شهواني پيدا شد گفت خرمادر زن خانه بهتر و شيرين تر از اين است پس يابن بيهانه زن را درون خانه برد و با وى بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس چه ميکني پس آن مرد پشيمان شد * فأتى النبي * پس آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم ناخبره * پس خبر داد آنحضرت را از اين حال پس آنحضرت هيچ نگفت و فرمود تلحق تعالی چه فرمايد بعد از آن آمد نماز کرد * فانزل الله تعالى * پس فرود فرستاد خدای تعالی اين آيه را که * و اقم الصلوة طرني النهار * و بر ياد از نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب بجانب شبانگاه است * و زلغامن الليل * و بکزار نماز را در چند ساعت که نزديک بر و زائد و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زاء و فتح لام جمع زلفه بمعني قرب و نماز شام و خفتن نزديک بر و زود دران جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از طرفي النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر يک طرف و عصر و مغرب طرف ديگر و زلغامن الليل را مخصوص بعشا گردانيد * ان الحسنات يذهبن السيئات * مقصود اين است بدستیکه نيکيها می برزد بدنها را و مراد ببدى کناه صغيره است که مکفر ميگردد بنماز و روزه و مرجئه اين آيت را بر عموم حمل کرده اند و در سيئات کبائر را نيز داخل داشته و جمع و اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر است بدليل احاديث که دلالت دارند بران کذا في فتح الباري * فقال الرجل * پس گفت آنمرد * يا رسول الله الي هذا * آيا مرا استعيا اين حکم و اين فضل مخصوص بمن است * قال * گفت آنحضرت * ليجمع امتي کلهم * مرهمه امت مراست و کلهم مبالغه است در تا کيد و در بعض

روایات کلیم نیت * و فی زبده * و عز ورائی این چنین واقع شد و من عمل بها من امتی * مرور کس را مت که عمل کند بحسنات از امت من * متفق علیه * و عن انس * رضی الله عنه * قال جاء رجل فقال * کفبت انس آمد مردی پس گفت * یا رسول الله انی اصیت جلدی بیدستی که من رسیدم * ام کرده * ام نعلی را که موجب حلاصت * ناقصه علی * پس بر پا کن حلا را بر من و بر من حلا مرا * قال ولم یسأله عنده * کفبت انس و نیز میل آنحضرت را و او را که چه فعل کرده است * و حضرت الصلوة * و حاضر شد نماز و در رسید وقت آن * فصلی مع رسول الله * پس بگزارد آن مرد نماز یا پیغمبر خلد * صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الرجل * پس هرگاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد * فقال * پس گفت نماز رسول الله انی اصیت حلا فاقم فی کتاب الله * بل رستی که من کرده ام کاری که موجب حلا است پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است * قال ایس قد صلیت معنا * گفت آنحضرت آید نیست که بتحقیق گزارده تو نماز یا ما * قال نعم * گفت آری گزارده ام نماز یا شما * قال * گفت آنحضرت * فان الله قد غفر الذنبک * پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مرا ترا * او حلاک * شک را می است که ذنبک فرمود یا حلاک * متفق علیه * بل آنکه ظاهر از اصابت حلا آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زبایا سرقه و جز آن و آنحضرت حکم کرد با مرزیده شدن آن به سبب نماز گزاردن وی با آن حضرت پس از اینجا معلوم میگردد که کبائر نیز مکفر میگردد مگر آنکه آن مرد کان بوده باشد که آن فعل موجب حلا است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مراد باشد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت و تحقیق ناکردن که صغیره کردی یا کبیره آنست که مغفرت شامل مرد و قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حلا نکرده است از اینجا نیز رسیدیم از اینجا گفت آن مرد در رکعت نایبه که اقامت بکن در من کتاب خدا را یعنی حلا باشد یا نباشد هر چه حکم خدا است اقامت فرما کذا قالوا کفتم من و ابتدا توفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق نایب نشاء است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو بکنند و بگزارد دو رکعت را و این نکته در خاطر و کاتب حرّوف در مدینه مطهره افتاد در بعض زیارات شریف امید که بر صواب باشد و بر توفی از نورانیت آنوقت باشد والله اعلم * و عن ابن مسعود * رضی الله عنه * قال سألت النبی * گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی * کدام یکی از عملها محبوب تر و فاضلتر است نزد خدای تعالی * قال الصلوة لوقتها * فرمود محبوب ترین عملها نماز گزاردن است در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بشاری علی و قها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است * قلت ثم ای * گفت ابن مسعود کفتم بهتر کدام عمل محبوب تر است * قال در اول این * فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را * قلت ثم ای * کفتم بعد از وی کدام عمل احب است * قال الجهاد فی سبیل الله * فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد * قال خلد ثنی بهن * گفت ابن مسعود حلا یت کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا باین کلمات * و لو استزدته لزدنی * و اگر طلب زیادت میکردم از آنحضرت و می پرسیدم از حضرت و دیگر مراتب اعمال را یا فطلق مما نزل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان غنایت و التفات آنحضرت است ولیکن رعایت ادب و خوف ملائ آنحضرت بران داشت که پرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است * متفق علیه * بل آنکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام و اطعام طاعا و انشای غلام است و نماز گزاردن در شب و وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو حلاصت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خفایت نکنند در غنیمت و حج میبر و ر که در وی معصیت نکنند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خدا است و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند بران مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات است چنانکه جهاد از ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعارضه و متضامه اند بر آنکه نماز فاضلتر از صلواته است و با وجود آن در وقت مواصات مضطر صدقه فاضلتر از نماز مگر در جملة وجوه فاضل ترین حیثیات مختلف است هر کدام بر وجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن

اصلي عظيم است در باب غير ريت و افضليت. فالحفظ * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين العبد وبين الكفر ترك الصلوة * حاشا له ان يترك الصلوة * ترك نماز است چه نماز حار و فاصل بود كه نيك كنند ايشان كه بنده بکفر برسد چون فاصله نماز از میان رقت مانع بر طرف شل و بند بکفر رسيد چنانکه در يورای ميان نيكو کس ميشا شل و تقي کس ايد که اين بان برسد چون ديوار از ميان بر افتاد فاصله بر طرف شل و اين بان و اصل کثرت اين پنج تن توجيه و تقرر بر کرد انبأ اين عبادت و توجيهات ديگر نيز دارد که در شرح بعد کور است قدير * و رواه مسلم * و اين تغليظ و تشديد است بر ترک نماز و ايشان نيكو تارک صلوة نيز ديك است که کافر گردد و نزدا صاحب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نيز چيز ها مر و عداست که نزد يکت بتکليف است و نزد بعض علماء که شافعي و مالک از ايشانند واجب است قتل و کذا اگر چه کافر لکر و در نزد حنفی هم واجب است ضرب و زخم و زدن آن قارقتی که بکزار نماز را * **الفصل الثاني** * عن عمادة بن الصامت * روايت است از عبادت بضم عين و تخفيف مزاجه که از مشاهير صحابه و کبار ايشان است احوال و در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالى * پنج نماز است که فرض کرد انبأ است آنها را خدا تعالی * من احسن وضوء من وضوء من و صلا من لوقتهن * کمنی که نيك کند بر عايت سنن و آداب وضو يورای آن نمازها زيکارد آنها را در وقت شان * و اتم رکوعهن * و خشوعهن * و تمام و کمال بجا آورد احکام و ارکان آنها را خصوص رکوع و سجود را که معني بند کبي و انقياد در آنها نيشتر است و مخصوص بنماز اينها و اکثر مردم در آن تهاون ميشماينند * کان له على الله عهد ان يغفر له * ميباشند بر خدا عهد که پيا مرز داور او مراد و علي حق تعالی است بآمر زيد ن آنگين و چون غلبه او حق است و خلف در آن جائز نه تعبير بعض کرد که متعجب ميگردد و لازم ميکنند کمنی بر خورد نگاه ميدارد آنها * و من لم يفعل ذلك * و کمنی که نکند آنها و نکارد نماز را بر آن وجه * فليس له على الله عهد * پهن نيست مر او را بر خدا عهد لازم يا موز يکن و في * ان شاء غفر له و ان شاء عذبه * اگر ميشواهد مي آمرزد او را و اگر ميشواهد عذاب ميکنند او را و در بين حديث دليل است بر آن که تارک صلوة کافر نيست و من ترک کبيره را جيب نيست تغذيت وى و من ترک نيست در نار چنانکه مذنب اهل سنت و جماعت است * رواه احمد و ابوداؤد و روى مالك والنسائي نحوه * و عن ابي امامة * رضي الله عنه روايت است از ابو امامة باهلي که از مشاهير صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا خمسكم * بکزاريد پنج نماز خود را * وضو مواشر کم * و روزه داريد ماه خود را که رمضان است * و دواز کور اموالکم * و يد مييز رکوع مالهاى خود را ظاهر در آن وقت که انجيم کرده اند چه فرض نشده بود * و اطيعوا ذا امرکم * و فرمان بردارى کنيد خدا و نذ امر خود را که خليفه و نائب خدا است اگر برخلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکنند * تدخلوا الجنة ربکم * مى در آئيد بهشت پر و دو کار خود را * رواه احمد و الترمذى * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد * حال اين اسناد و مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنين * امر کنيد فرزندان خود را بنماز گزاردن و حال آنکه ايشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن * و اضر بهم عليها هم ابناء عشر سنين * و بنيد فرزندان خود را بر نا گزاردن نماز چون ده ساله شوند از يراى مبالغه و تا کيد * و فر قولينهم فى المضاجع * و جلائي کنيد ميان فرزندان خود در خوابگاه همچنانکه برادر و خواهر در يک بستر بخشينند اين نيز احتياط است و پرهيز يدن از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگي بدن آدمي را قوتى رش تي پيدا مي آيد و در هر هفت سال جالتي ديگر پيدا ميکند چنانکه در جاي خود ميمين کشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگي امر يدن کرده شود و در هفت سال ديگر خود بحت بلوغ ميرسد و چون عذبه عقل اول بر دوز ديك بان رسيد مبالغه در آن فرمود با آنکه اگر نکند بزنند و تاديب نمايند و هم از اين جهت فرمود که تفریق کنيد در مضاجع که در صلوات بحت بلوغ مظنه شهوت و وقوع در مفسده است * رواه ابوداؤد * روايت کرد اين حديث را ابوداؤد از عمرو بن شعيب * و کذا رواه فى شرح السنة عنه * و همچنين روايت کرد محيي السنة در شرح السنة از عمرو بن شعيب * و فى المضايح * و روايت کرد در کتاب مضايح * عن سيرة * بفتح سين مهمله و سکون باى موحية * بن معبد * بفتح ميم و باى موحية ضمايست ساکن مدينه نوزد حديث روايت کرد * و عن بريدة * رضي الله عنه بضم باو فتح و اسلمي از مشاهير صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العهد الذى بيننا وبينهم الصلوة * عهد و امانی که ميان ما و ميان منافقان است نماز است و ما که منافقان را

نمیکنیم واحکام اسلام بر ایشان جاری میکرد دانیم بجهت آن است که ایشان تشبیهی بمنحمله آنان در انقیاد ظاهر احکام دارند و عمل در آن حاضر شدن ایشان بر ای نماز و لزوم جماعت است * فمن تركها فقد كفر * پس هر کس که از ایشان نگذارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او و بیرون آمدن از دایره اعلام و جاری نمیکرد در بیرون احکام و تبیین که این حکم مخصوص بمنانقل نباشد و ضمیر فیهم راجع بجمیع متاجبات باشد و اینمعنی مناصب تر است بقول او فقد كفر * رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * الفصل الثالث * عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه * قال جاء رجل الى النبي * آمد مردی نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * این مرد همان ابو ایسر است که قصه از گذشته یاد کردی است و ظاهر همین است از جهت اختلاف و مغایرتمی که در هر دو حدیث است والله اعلم * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله اني عالج امرأة في اقصى المدينة * من ربيدة ام مولا فميت كرده ام بازنی و گرفته ام او را در نهایت مدینه و جانبی دیوار از آن * و اني اصب منها ما دون ان امسها * و لم يستيكة من ربيدة * ام از آن زن و کرده ام باری آنچه جز جماع و پایان قرار و امانت مانند بوس و کنار و جز آن * فانفذ فانقض في ماشيت * پس من اینک حاضر ام پیش حکم کن در حق من هر چه میخواهی * فقال له عمر * پس گفت مرا آن مرد را عمر رضي الله عنه * لقد سترك الله * بتحقیق پوشیده است ترا خداي تعالی این حال تو را بر مردم و آشکارا نداشت * لو سترت على نفسك * اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بود و حکم هم محسنین است که کنایه پوشیده را توبه هم پوشیده بایل کرد و آشکارا کردن کنایه پوشیده هتک حرمت شریعت است * قال ولم يرد النبي صلى الله عليه وسلم شيئا * گفت عبد الله بن مسعود و جواب باز داد آن مرد را آنحضرت چیزی یاد نکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر عمر رض درین سخن که گفت * وقام الرجل فانطلق * و ایستاد آن مرد و روان شد * فاتبعة النبي * پس پیوستاد در پس آن مرد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم رجلا * مردی را * ندعا * پس خواند او را * و تلا عليه هذه الآية * و خواند بر آن مرد این آیت را که * واقم الصلوة طرقي النهار و ليلها من الليل ان الحسنات يبدلهن السيئات * تفسیر این آیت در فضل اول معلوم شد * ذلك ذكر لك اكرين * آن یاد دادن و پند کردن است مراد کندگان را این بختی است که در اینجا مل کور نبود * فقال رجل من القوم * پس گفت مردی از قوم و بعض گفته اند که آن مرد عمر است رضي الله عنه و بعض گفته اند معاذ بن جبل * یا بنی الله هذا الله * ای پیغمبر خدا آیا این حکم مراد است * خاصة فقال * پس گفت آنحضرت * بل للنامس كافة * بلکه برای مردم است همه * رواه مسلم * و عن أبي ذر * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج من الشتاء * و رايت است از اینی ذکر که آنحضرت بیرون آمدن در همان زمستان * و البورق يتهاكت * و حال آنکه بر کهای درختان می افتاد چنانکه در خزان می افتد * فاخل بغصنين من شجرة * پس گرفت آنحضرت در شاخ از درختی * قال * گفت ابوذر * فجعل ذلك الورق يتهاكت * پس افتادن گرفت بر کهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است که بچینانیدن شاخ بر ک بیشتر می افتد * قال فقال * گفت ابوذر پس گفت آنحضرت روئد اكر مرأه * یا یا باذر قلت لبيك * بخیل است ایستاده ام چه میفرمائی * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت * ان العبد المسلم ليصلي الصلوة و يركل بها روجه الله * بکسر ستمیکه بیلد و مسلمان مرآینه میکند از نماز او از رحالیکه میخواهد یا ب نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبه غرض موعوض بلکه بجنس استقبال امر و طلب رضای او میباشد * فتمها فب عنه ذنوبه * پس بیابنی می افتد از بند کناش از * كما تهلب هذا الورق من هذه الشجرة * چنانچه می افتد از این درخت بر تهاکت در هر دو جایز فع روايت است و در ثانی بفتح نیز آمده * رواه احمد * و عن زيد بن خالد الجهني * بضم جیم و فتح هاء * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى سبعا و عشرين لا يمسها * و کسیکه بکزار در ذکر و گفت نماز را که سه و هفتاد نکند و آن یعنی بشود دل و خشوع باطن بکزار * و عقرو الله له ما يثقل من مر * بیا مرزد بخدای تعالی مر از او چه کشته است از کتاه وی یعنی صغار * رواه احمد * و عن عبد الله بن عمر و ابن العاص عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ذكر الصلوة يوم ما * روايت است از عبد الله بن عمر که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را و وی * فقال * پس گفت آنحضرت من حافظ عليها * کسیکه نگاهبانی کند بر نماز یا دهنش و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن * كانت له نورا * باشد مراد از نماز ستمت نورانیات * و برهانها * و حجت قوی و یدها * و نیایه * بسبب و ستکاری او از عذاب * يوم القيمة * روز قیامت * و من لم يحافظ عليها * و کسیکه محافظت نکند بر نماز و بکزار دیر وجه مل کور * لم تكن له نورا ولا برهانها ولا نجاة * نباشد نماز برای وی نور و برهان و نجات

نجات * وکان يوم القيمة * و باشد آنکس روز قیامت * مع قارون و فرعون و هامان و ابی بن حلف * باین کافران کتابت است از در آمدن
 او در روز و تغلیظ و تشدید است در آن اگر چه اینها همیشه در روز خ باشند و در جای بد تر از آن باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای
 قریش است که آنحضرت او را بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و او را اشقای امت گویند * و راه احمد والد ارمی و البیهقی فی شعب
 الایمان * و عن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله * عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است و کبار ائمه ایشانست از عمر و علی و عثمان
 و عائشه سماع دار دامت سنة ثمان و مانه گفت بودند یا ابن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لا یرون شیئا من الاعمال ترک که کفر غیر الصلوة *
 اعتقاد نمیگردند هیچ عملی را که ترک او کفر باشد جز نماز * و راه الترمذی * و عن ابی الدرداء * رض * قال اوصانی خلیلی * گفت ابوالدرداء
 اندر زگر در دوست چانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم * ان لا تشرب کلام الله شیئا * که انبار مگردان بخدا چیز را و کافر مشو
 * و ان قطعت و حرقت * و اگر چه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی و صیحت است باخذ عزیمت و قطعت به تشدید و تحقیف در دو روایت
 است و حرقت به تشدید * و لا تترك صلوة مکتوبة متعمدا * و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته را اگر خواب بر دانی یا فراموش کردی آن
 چیزی دیگر است * فمن ترکها متعمدا فقل برئت منه الذمة * پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته پس بتحقیق بیزاری از وی
 عهد مسلمانی و برآمد از دائرة اسلام * و لا تشرب الخمر * و منوش شراب را * فانها مفتاح کل شر * زیرا که وی کلید هر بدی است چه مانع
 و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در هر بدی کشاده شد و لهذا او را ام الخبائث خوانند * و او این ماجه * * باب المواقیت *

مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مقرر و رض برای امری و تعیین و تقبیر اوقات خمسہ برای نمازها حکم شارع است و عقل
 در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد مثلاً چون آدمی زود در شب در خواب بود
 و از شکرانه نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و به برآمدن روز حیاتی نونصیب
 وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانه این نعم و تلانی تقصیرات کثیفه نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب
 معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و جز آن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت
 ایامی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلانی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر بپا زار رفتن
 بخرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت بتعشی و منام جریان داشت
 نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت بر ایمانست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانه
 نعم است و چون نعمتهای آسمانی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باین که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ
 نباشد فضل و رحمت وی * بحاله اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمل اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در
 حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی باین کفران نعمت است * مثنوی * هر آنکه غافل از حق یکر ما نیست * در آن دم کافر
 است اما نه آنست * اگر آن غفلتش پیوسته بودی * در اسلام بر وی بسته بودی * نعوذ بالله من الکفر و الکفران * * الفصل الاول *

عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم وقت الظهر اذا زالت الشمس * ابتدا به بیان وقت ظهر چیست آنست که وی اول
 نماز است که بجماعت گزارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت
 او را صلوة الاولى یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت
 زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش آنکه میفرمایند * وکان ظل الرجل کطوله * و بگرد سایه شخصی مقدار درازی وی و رای نفع زوال
 که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در اینجا بسمت الرأس نمیرسد مقدار از سایه میباشد
 و رای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد وقت پیشین است * عالم تحضر العصر * مادام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی یکشتن
 سایه مثل آن چیز مقصور داند که این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام
 مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدا ی وقت عصر * و وقت العصر
 عالم تصغر الشمس * و وقت نماز دیگر از ابتدا ی کشتن سایه مانند درازی شخص است مادام که زود نشده است آفتاب و این وقت اختیار

است که گرامت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغییر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او تغییر نکند و نزد بعض تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بگذرد آنکه منتهی ثلثه و ابی یوسف و یحیی و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و بر و ابی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از منسوب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است به مثلیه و دلیل ایشان در حدیث آن گفته که حدیث ابرو یا بالظهر که نیاید دلالت دارد بر ابرو یا ظهر باشد و در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک درنگ در وقت لا ینل دیگر نیز در شرح تفسیر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل درنگ راند و عصر پیش از مثلین نگذرد و الله اعلم * و وقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق * و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از غروب و نشستن آفتاب بعد از آمدن و جامه اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بر و ابی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و لا ینل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بر و ابی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر که می نزل میکند حمرت پس می پوشد آن را دیوارها و گمان برده میشود که غائب شد و چون غائب کرد دبیاض یقین میکرد غیبیت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبیت حمرت و بالجملة احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کلام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر کند شرت و نزد امام شافعی در قول جلد وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است کوبد اگر مقدار چند لقمه که بوش شدت جزع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و در بنا شد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز یک وقت کزارد و اگر وسیع و مستهل بودی چنانکه و قتهای دیگر نمازها اشارت بآن نکردی و در قول قدیم موافق آئمه دیگر است و شیخ محیی الدین نیز وی گفته است که احادیث صحیحیه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جلد است و الله اعلم * و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الا وسط * و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طبعی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تا خیر بابد گردان و ثلث کوتاه ترین شبها می شود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولین و انصب است فانه هر قدر در این حدیث مختار است و وقت جواز تا قیام طلوع فجر است * و وقت صلوة الصبح من طلوع الشجر ما لم تطلع الشمس * و وقت نماز بامداد از پیر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث در آنست که وقت صبح سه وقت اختیار است و بعض گفته اند که وقت اختیار تا سفار است و بعد از وی وقت جواز است * فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة * پس چون بر آید آفتاب بازمان از نماز * فانها تطلع بن قری الشیطان * زیرا که آفتاب می بر آید میان دو شاخ شیطان یعنی در جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میکند داند سر خود را بر وی و همچنین در وقت غروب پس میباشند در مقابل کسی که می بایستد آفتاب از واقع میشود سجده کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او می کنند و بسوی او سجده می برند پس نمی گردان حضرت امت خود را از نماز کردن درینوقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز کرده اند که در شرح مذکور اند * رواه مسلم * و عن بریده * رض * قال ان رجلا سال رسول الله * کفتم بریده که مردی پرسید بپیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة * از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست * فقال له صل معنا من بن یعنی الیومین * پس گفت آنحضرت مر آن مرد را بکزار بام نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز ما را * فلما زالت الشمس امر بالالا * پس چون بر کشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید * فاذن * پس اذان گفت بلال * ثم امره * پسر فرمود او را که تکبیر بر آرد * فاقام الظاهر * پس تکبیر بر آورد و وی ظهر را * ثم امره فاقام العصر * پسر امر کرد

بلال را پس تکبیر بر آورد عصر را * والشمس مرتفعة بیضاء نقیة * و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آرایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که از تقاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز می باشد * ثم امره فاقام المغرب * پستر فرمود او را پس تکبیر بر آورد مغرب را * حین غابت الشمس * هنگام فرورفتن آفتاب یعنی بمحور فرورفتن آفتاب بی تاخیر * ثم امره فاقام العشاء * پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد عشاء را * حین غاب الشفق * هنگام ناپدید شدن شفق * ثم امره فاقام الفجر * پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد فجر را * حین طلع الفجر * هنگامیکه برآمد صبح صادق درین روز بگذارد آنحضرت نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است * فلما ان کان الیوم الثانی * پس چون شش روز دوم * امره فابرد بالظهر * فرمود او را بمرد کردن در آن روز و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر * فابرد به * پس سردی کرد در آن * فانعم ان یمر د بها * پس زیادتی کرد و به لغه نمود در سرد کردن در آن روز و گفت چنانکه شکست یا نت گرمی به تمام سوق حدیث در آنست که این ابرادر و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کرد و در ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حرارت و فیج جهنم چنانکه بپایند دیگر است و ما نا که در بن وقت که این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة یباید * و صلی العصر و الشمس مرتفعة * و گزارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و لیکن * اخر ما فو الی کان * تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود در روز این صریح نیست در گزاردن آن در مثلیه چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و شافعی بر آن حمل میکنند بقرینه روایات دیگر * و صلی المغرب قبل ان ینغیب الشفق * و بگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت به روز اول یعنی متصل غروب نکند و همین نقل کرد که پیش از شفق گزارد فافهم * و صلی العشاء بعد از ذهاب ثلث اللیل * و بگذارد عشاء را بعد از رفتن سه یک از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و در وقت اختیاری است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشاء تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی گناه و بعد از نیم شب با گناهت و نزد بعض تا نیم شب با گناهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم * و صلی الفجر فاسفر بها * و بگذارد نماز بامداد را در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد * ثم قال این السائل عن وقت الصلوة * پستر گفت آنحضرت کیست آن سوال کنند؟ از وقت نیاز و کیست آن * فقال الرجل انا * پس گفت آن مرد منم * یا رسول الله قال وقت صلوتکم بین ما را یتیم * فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آنرا شناختید و مابین آن همه وقت است * و الا مسلم * الفصل الثانی * عن ابن عباس * رض * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * امني جبرئیل عند البیت مرتین * امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گزارد نماز را در دو روز * فصلی بی الظهر حین زالت الشمس * پس بگزارد بمن ظهر را در وقتیکه کشت آفتاب * و کانت قدر الشراک * و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب می باشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال و ظاهر آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آنرا فعی زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض بلاد باشند که در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس و تفاوت آن بر حسب عرض بلد است چنانکه در علم هیمت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریقها است مذکور در کتب * و صلی بی العصر حین صار ظل کل شیء مثله * و بگذارد بمن عصر را در وقت کشتن سایه هر چیز بمقدار آنچیز و رای سایه اصلی * و صلی بی المغرب حین افطر الصائم * و بگذارد بمن نماز مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار * و صلی بی العشاء حین غاب الشفق * و گزارد بمن عشاء هنگام ناپدید شدن شفق * و صلی بی الفجر حین حرم الطعام و الشراب من الصائم * و گزارد بمن نماز بامداد را در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گزارد * فلما کان الغد صلی بی الظهر حین کان ظلّه مثله * پس چون شد فردا گزارد بمن ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن * و صلی بی العصر حین کان ظلّه مثلیه * و گزارد بمن عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دوچندان درین حدیث ذکر اصغر از غروب نیست ثبوت آن با حدیث دیگر است که مثبت زیادت اند * و صلی بی المغرب حین افطر الصائم * و گزارد بمن مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول جلدید شافعی است امام در حدیث سابق اشارتی بتعدد

آن همت چنانکه گفتیم * وصلی بی العشاء الی ثلث الیل * و کرد با من عشار تا ثلث اخیر شب * وصلی بی الفجر فاسرع * و کرد با من فجر را پس اسفار کرد * ثم التفت الی * بعد از آن روی آورد جبرئیل بجانب من * فقال * پس گفت * یا یسند هذا وقت الانبیاء * من قلبک * این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تر بوده اند که هر یک ام از ایشان بعضی از این اوقات داشتند اگر چه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم * والوقت ما بین هذین الوقتین * وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند * رواه ابو داود و الترمذی * الفصل الثالث * عن ابن شهاب * زمهری که

تابعی مشهور است یکی از علام امت و آئمه ایشانست در فقه و حدیث و کتبت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثر مذکور یکنیت و نسبت میکرد * ابن عمر بن عبد العزیز آخر العصر شیئا * روایت میکند که عمر بن عبد العزیز امری که از تابعین است و احوال و عذر امارت و علالت مشهور و معروف است تاخیر کرد کزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیاری آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه * فقال له * عروة * پس گفت مرا و عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهر زاده عائشه صدیقه و پسر اسما بنت ابی بکر صدیق است * اما ان جبرئیل قد نزل * آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد * فصلی امام رسول الله * پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح حزه و کسر آن هر دو روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول نمازهارا در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی و لا بد نماز در اول وقت فضیلت دارد و چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود * فقال له عمر اعلم ما تقول یا عروة * پس گفت مرا عروة را عمر بن عبد العزیز بدان و فاش آنکه چه میگوئی ای عروة یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگر چه عروة جلیل الشان است با وی از اینها نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تمثیل و تغلیط داشت * فقال * پس گفت عروة از برای بیان ضحط و حفظ و تثبیت و تیعظ خود که من درین

باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگویند * سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابامسعود یقول سمعت رسول الله * شنیدم بشیر بنیح ابی ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگوید شنیدم ابامسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم * یقول * میفرمود * ینزل جبرئیل فامنی * فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا * فصلیت معه * پس گزارد نماز با جبرئیل علیه السلام * ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه * مجموع پنج بار است که حد و نمازهای پنجگانه است * ثم حسب * بضم سین * باصابعه خمس صلوات * در آن حال که می شنید آنحضرت بعقل انگشتان مبارک خود پنج نماز را و بحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی می شمر دیم تا بقول اصابع آنحضرت و ازل ظاهر تر است و نیز هر تقلید مقصود ازین کلام بیان ضحط و اتقان خودش است احوال شریف را * متفق علیه * و عن عمر بن الخطاب * رضی الله عنه * انه کتب الی عماله * روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی بنوشته ایمان کاشته های خود * ان اهم امورکم عندی الصلوة * بدو ستم که مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عتقی برای تهنیت و مبالغه است که همه از سطوت و صولات عمری ترسان و لرزان بودند

* من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه * کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدار دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تفریر و تاکید است یا مراد از حفظ یادداشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بحفاظت ادا و بشروط و آداب و اهتمام بر رعایت صفات آن یا مراد با ول حفظ احکام ظاهره و باطنه * ومن ضعیفها فهو لما سواها ضعیف * و کسی که ضایع گرداند و ملاک کند نماز را پس وی مرچیزهای دیگر را که جز نماز است ضایع کنند و تر خواهد بود چه هر که بعد از آن کن دین و اقامت مقامات آن نه بردارد و بغیر آن چه خواهد پرداخت * ثم کتب ان صلوا الظلمین کان البغی ذراعا * پیوسته نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فی زوال یک کبر یعنی بعد از وی متصل با آن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جایای خاص و زمانی ای مخصوص خواهد بود که انجیما علیه در اینجا خواهند بود چه معلوم شد که فی زوال مختلف میگردد باختلاف امکات و

اوقات * الى ان يكون ظل احد كم مثله * تا اوقت كه يا شد هاية يكي از شما مقلد از قامت اركه آن آخر وقت اوانست * والعصر والعصرين * مقدار مرتفعة بيضاء نقية * وبكر اريد عصر را و حال آنكه آفتاب بلند سفيد يا كبره است * وقد راي سير الركب في سبخين از ثلثة * مقدار آنچه سير كند سوار ميانه رود و فرسنگ يسه فرسنگ * قبل مغيب الشمس * پيش از فرود رفتن آفتاب * والمغرب اذا غابت الشمس * وبكر اريد مغرب را و قتيكه ناپيد اكرود آفتاب * والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل * وبكر اريد عشاء و قتيكه غائب كردن شفق ثالث شب * فمن نام فلانامت عينه فمن نام فلانامت عينه * پس كسيكه خواب كند پس خواب مكناد چشم او دعای بد است به بقرای دل و بی آرامی هر کسی كه تغافل دهد از نماز عشاء و خواب رود و تكرار سه بار برای تاكيد و مبالغه است * والصبح والنجوم بادية مشتبكة * وبكر اريد نماز صبح را و حال آنكه ستاره ها پيدا و در هم باشند كناية از تاریکی است * و رواه مالك * وعن ابن مسعود قال كان قد رسله رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر في الصيف * بود مقدار از من كزاردن آنحضرت نماز پيشين را در تابستان * ثلثة اقدم الى خمسة اقدم * زمانيكه سايه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صيف * وفي الشتاء خمسة اقدم الى سبعة اقدم * و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زيادتي هايه در زمستان بجهت آنست كه سايه اصلي در بين فصل بيشتر ميباشد و در تابستان كم خصوصا در حرمين شريفين و الا اين هر دو وقت برابر است و هر قدر اين حديث صحيح است در تاخير ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت يك قامت شخص و طول هر چيزی به هفت قدم اعتبار كرده اند باعتبار آنكه قامت هر آدمي هفت قدم اوست * رواه ابو داود و النعماني * باب تعجيل الصلوة *

باب در بيان فضيلت شتاب كزاردن نماز را و مذنب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعي نماز كزاردن در اول وقت افضل است مطلقا بي تفصيل ابراد ظهر صيف كه در احاديث امريدان واقع شده و تا كند و مبالغه رفته است رخصت است نزد ايشان و آن نيز برای كمی كه برای در یافت جماعت براه دور ميرود و تعبرای آن كسيكه تنها ميگزارد ياد در مسجدی كه نزد خود دارد و بعض شافعيه ابراد را تاويل ميكنند و اند چنانكه بيايد و مذنب مالك نيز نزد يك بيان است الا آنكه بعضی از اصحاب وی در شدت حررتها كزار را قبيح و افضل دارند و مختار در مذنب احمد نيز همچنين است وليكن تبريد در مذنب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقديم عصر نيز افضل است نزد ايشان و مغرب را خود يکوقت است و تعجيل در وی مستحب است با جماع و تاخير عشاء مستحب است نزد امام احمد و نزد مالك مبادرت افضل است و اگر بجهت اجتماع مردم تاخير كنند با کسی نيمت و نزد امام ابو حنيفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخير عشاء مستحب است و تاخير عصر نيز تا آنجا كه با آفتاب تغیری راه نيايد نيز افضل ميدانند و اين معني بتفصيل با دلائل در ضمن شرح احاديث مبين كردن شاء الله تعالى و بدانكه ظاهر از كلام بعضی از شراح آنست كه كفايت ميكنند در تعجيل صلوٰه و كزاردن آن در اول وقت و وقوع وی در نصف اول الفصل الاول * عن سيار * بفتح سين مهمله و تشديد تحتانيه * بن سلامة * بفتح سين و تخفيف لام بصری است از مشاهير تابعين * قال * گفت * دخلت انا و ابي علي ابي برزة الاسلمي * دو آمدن من و پدر من بر ابي برزة اسلمي كه از صحابه است * فقال له ابي كيف كان رسول الله * پس گفت من را پدر من چگونه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي المكتوبة * هيكل نماز فرض را و در چه وقت ميگزارد * فقال كان يصلي العجير التي تدعونها الاولى * پس گفت ابو برزة بود آنحضرت كه ميگزارد نماز نيم روز را كه ميخوانيد شما آنرا از پيشين و وجه تسميه بودن اوست پيشين نمازی كه كزارده شد با جبرئيل بامامت چنانكه گذشت * حين تدحض الشمس * هنگام لغزيدن و زوال پلدي رفتن آفتاب و الا اين در غير صيف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی قول و فعلا * و يصلي العصر * و ميگزارد آنحضرت نماز عصر را * ثم يرجع احدنا الى رحله في اقصى المدينة * پسترباز ميكشت يكي از ما بسوی رخت و جای باش خود كه در نهايت بلدينه داشت * والشمس حية * و حال آنكه آفتاب زنده است كناية است از گرمي و صفای لون وی از تغير و زردی و شافعيه ميگويند كه اين وقت در رسيدن سايه بمثلبيه نميباشد و اين محل بحث و تردد است * ونسبت ما قال في المغرب * ميگويند راوی فراموش كردم آنچه گفت ابو برزة در وقت نماز مغرب و اگر چيزی نگفته باشم جای ابدال دارد زيرا كه در وی اختلاف وقت نيست * و كان يستحب ان يؤخر العشاء التي تدعونها العتمة * و بود آنحضرت كه دوست ميداشت تاخير كردن نماز عشاء را كه ميخوانيد شما او را عتمة بفتح عين و هتامة نام ثلث ليل است بعد از غيبت شفق و در اصل بمعني تا ريكي شب است و اين نامی است كه اعراب نماز عشاء را بدان ميخوانند

و در آخر ازان نهی واقع شده است و مراد تاخیر ثالث است چنانکه میگوید * و كان یکره النوم قبلها * و بود آن حضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشا * و التحذیر بعد ما * و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از روی و در هر دو رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف و دفع کهل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لایعنی نبود * و كان یقتل من صلوة الخد افة حين يعرف الرجل جلیحه * و بود آنحضرت که بر میکشت از نماز بامداد رفتار غمی گشت ازان در هنگام شناختن مرد هم نشین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل تانی باید که امر میگوید باسفار و گزاردن نماز فجر در روشنی * و یقرأ بالسنتین الى المائة * و میتوان آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تاصل * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است که * و لایبالی بتاخیر العشاء الى ثلث اللیل * زیرا که نعل داشت از پس گزاردن نماز عشا را تا سه یک از شب اگر چه ظاهر این عبارت و ادباحت است اما باستنباط منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند * و لایحب النوم قبلها * و درست نمی داشت خواب کردن را پیش از عشا * و التحذیر بعد ما * و سخن کردن را بعد از روی و ازین روایت لازم نمی آید که امر است چه لازم نیست که هر چه مجرب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست نداشتن که آیت از دشون داشتن باشد * متفق علیه * و عن محمد بن عمر بن الحسن بن علی * رضي الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبد الله است ثقه است و روايت میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند * قال سالنا جابرا بن عبد الله عن صلوة النبي * گفت بر میدم جابر را از اوقات نماز پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة * پس گفت جابر میگوید آنحضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال * و العصر و الشمس حية * و میگوید عصر را و حال آنکه آن کتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن بر محل زنده بود از اینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و همان است که بزودی نکشد چنانکه مذهب حنفی است * و المغرب ادرجبت * و میگوید مغرب را و وقتیکه می انداد آفتاب و غروب میکرد * و العشاء اذا کثر الناس عجل و اذا قلوا اخر * و میگوید عشا را بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکرد و چون کم می بودند دیر میکرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی رحمة الله عليهم که التزام اول وقت نمیکنند هم از اینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بد آنه افضل است ولیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی را حجب میکرده * و الصبح بغلس * و میگوید نماز صبح را در تاریکی و ظاهر آنست که این جهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب ملول میشدند و در عشا جهت بعض بقایای حوائج آنها رتفرق گونه راه می یافت و الله اعلم و غلس بقتضی تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغیس بها بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ یک معنی است و بعض گفته اند که غیش بمعجمه پیش از غیس است به مهمله و غلس بعد از غیس و هر سه در آخر شب است و غیش بمعجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نمائند که این حدیث نص نیست در دوام و اگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل * متفق علیه * و عن انس * رضي الله عنه * قال کنا اذا صلینا خلف النبي * کمث انس بودیم ملجوع نماز میگزاردیم پس پیغمبر * صلى الله عليه وسلم بالظهار * در نیم روزها * سجد نامی نیابنا * سجد میکردیم بر جامهای خود * انتقاء الحر * از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجهت مشورت در از اینجا معلوم میگرد که سجد بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاو بل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اکثر سجد بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجد میکشیدند و نزد ایشان سجد بر جامه که بپنجهل بجهش مصلی را نیست چنانکه در بیان سجود بیابد * متفق علیه و لفظه للتبخری * و ما که آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتر موباشد و پنجهش است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرم تر میباشد چنانکه در حدیث آئنده بگویم * و عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر فابروا بالصلوة * و تیکه سخت شود گرمی پس سردی کنید بنماز یعنی نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سوز حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صبا به ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد

بشلاف چیزهای دراز مانند منار و چنانکه سائیه آنها زودتر نمایان گردد و از این مسعودنا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که گذار
سایه ای دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در آن زمان هفت کز بود و بعضی ثمانیانه وقت گفته و تحمل ابراد بر وقت زوال بجهت جزو شدن
و غایت نسبت بکرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعیه گفته اند بغیر است و بودن او سر در نسبت با سترا خلاف تجربه است بجهت و ارم
سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میگذرد هر چند که آفتاب نزدیکتر حتی آید و نیز
در باب مواظبت کثرت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در مدانه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن شایه است
بجمله پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجملة احادیث صحیح در مبالغه بابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خواب آمده که ما شکایت
کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد و ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود و الله اعلم و آنچه امام
شافعی میگوید که ابراد در خصص است و آن نیز بر ای کسانی که در طلب جماعت بمسجد ما میشتابند و مشقت میکشند و هر که تنها
بگذارد با در مسجد قوم خود بگذارد و دوست میل ارم که تاخیر نکند از اول وقت و مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که
دلالة دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد با براد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع میبودند و گفته است ترمذی که قول کسی
که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی و شبهه است باتباع * و فی رواية للبخاری عن ابي سعيید بالظهر * و در روایتی هم بخاری را
از ابي سعيید حدیثی لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت آمده است که برای تعلیل ابن حکم فرمود
* فان شدة الحر من فیج جهنم * زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و بر آکنده شدن گرمی او است * و اشکک النار الى ربها * و کله
کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نوی گفته است و هو الصواب زیرا که بر و در کار
تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن از فصول نفس و گرفتاری بعادت است * و نقالت * پس گفت آنش
* رب اکل بعضی بعضا * بر و در کار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزای او از دحام آنها کو با هر کدام میخواهد که فانی
گرداند دیگر را و بنشینند بجای آن * فادن لها بنفسین * پس دستوری داد بر و در کار تعالی مرا آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن که
که مراد بدان زبان زدن و بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان * نفس فی الشتاء و نفس فی الصيف * دمی در زمستان و دمی
دیگر در تابستان و نفس و نفس برقع و جرم در روایت است و همچنین لفظ اشد در قول ری * اشد ما تجلدون من الحر و اشد ما تجلدون
من الزمهر بر * سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان
میزند * متفق علیه و فی رواية للبخاری * و در روایتی دیگر بخاری را اینچنین آمده که * ما شد ما تجلدون من الحر فمن سموها و اشد
ما تجلدون من البرد فمن زمهریرها * پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید
در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست و حکمت در منع از نماز در برفت با وجود مشقت آنست که سلب خشوع میکند یا از آنکه وقت
انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهر تر است و اینجا سه سخن است یکی آنکه شکایت آتش
کردن و از روی دم سرد بر آمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنا بر آنکه در حدیث واقع شده محل او است که دوزخ است و در دوزخ
طبقه زمهریر هم هست دوم آنکه یقین معلوم است که گرمی و سردی را آثار اجرام علویة است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ
داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز
از جهت قرب و بعد است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ سخت تر میساخته باشد یعنی آن با وجود خبر مشیر صادق
خارج از طریقه اسلام است سوم آنکه بغضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در
وقت بامداد است تا بر آمدن آفتاب و اگر تا آنوقت تاخیر کنند وقت میگذرد * و عن انس * رضي الله عنه * قال کان رسول الله * گفت
انس بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یصلی العصر * میگزارد نماز دیگر را * و الشمس مرتفعة حیه * و حال آنکه آفتاب بلند رفته
یعنی تابان بی شوب زردی میبود * فیذهب الذمب الى العوالی * پس میرفت و روزه بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجاناب
معجل قبا مسجد بنی قریظه و جز آن * فیأقیهم و الشمس مرتفعة * پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری

بلند و بالاى افق مى بود و غروب نکرده بود * و بعضى العوالي من المدينه على اربعة اميال * و بعضى جانيها از عوالي ميل يته بر چها رکوزه
مى بود * و انصوحه * يا مائند اين مقدار مسافت و نزديک يا نيست و اين قول زهرى است که راوى از انس است تا بکدام جانب ميرفت
بجانيه که چها ميل است يا کمتر از اين و تيز ميرفت يا آهسته سوار ميرفت يا پياده و بر هر تقيدي از اينجا لازم نجي آيد که آن مقبل و بکذا رند که
ن بعنهار باشد و سايه منله بود چنانکه ائمه ميگويند و الله اعلم * متفق عليه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنا فق *
آن نماز عصر که در آخر وقت قبيل غروب عند ابي عبدل بگزارد نماز منافق است يا کمي که صفت نفاق يارد * و مجلس بر قب الشمس *
مى نشيند در حالیکه انتظار ميرد و آفتاب را * حتى اذا اصغرت * تا آنکه چون زر دگر در آفتاب * و کتب بين قري الشيطان * و باشد ميان دو قرن
شيطان شرح اين در باب سابق گذشت * قام * بر ميخيزد و براى نماز * تقرر با * پس سجده ميکند شتاب شتاب بي طمانينه چنانکه مريغ
دانه مي چيند و چها ر سجد با وجود آنکه نماز عصر را هفت سجده ميباشد با اعتبار آن فرمود که هر دو سجد را يک رکن اعتبار رکود باراده
جنس يا با اعتبار يک رکعت يا چون سرنیک بر نداشت کو يا هر دو سجد حکم يک سجده گرفت و تخصيص بيان بعصر براى باعث تهاون
و تعمير باشد که منکام مشغول مردم است به بيع و شرا يا بقصد مبالغه در تعميم و تشديد بجهت فضل اين نماز و ظاهر است که احوال
نماز هاى ديگر مجربين قيا س خواص بود * لا يذکر الله فيها الا قليلا * ذکر نميکنند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارات است به تهاون
و تقصير در ارکان ظاهر و شروع باطن و در قرآن مجيد در شان منافقان واقع است که ولا يذکر الله الا قليلا * رواه مسلم * و عن ابن عمر *
رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذى تفوته صلوة العصر * آنکمي که در ميگذرد در نماز عصر * فکا تواتر امله و ماله *
بر رفع و نصب هر دو رايت است و بر روايت رفع معنى آنست که کويا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وى و بر تقيدي نصب نقصان کرده
شد آن مرد و مصيبت زده شد در اصل وى و مال وى و اين معني باصل معنى وتر متاسب تر است و روايت جهم و رهم بنصب است و بيان اين در شرح
کرده شده است * متفق عليه * و عن بريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله * کمي که
ترک کند نماز عصر را ديده و دانسته پس بتحقيق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وى و مراد حقيقه حبط نيست زير آنکه اين بکفر
و ارتداد است يا بمرت بران بنا بر اختلافي که در آنست و مقصود تغليظ و تشديد و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازى
که فاضل ترين نمازها است و در بعضى روايات مطلق صلوة مکتوبه تيز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمد اکفر است
و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوة * رواه البخارى * و عن رافع بن خديج * بر وزن کريم صابى انصارى است حاضر نشد و بدر را
از جهت صغر و حاضر شدن احد و خلق و مشاهد ديگر را روايت ميکنند از وى جماعه از صحابه و تابعين * قال كنا نصلى المغرب مع رسول الله *
بوديم ما که ميگزارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نيله * پس بر ميگشت يکي از ما از نماز
و حال آنکه وى هر آينه ميديد چاهى افتادن تير هاى خود را بعد از انداختن آن نه تير ها را ميديد که آن در روز هم نمى نمايد مقصود
بيان تعجيل نماز مغرب است و آن مستحب است باتفاق * متفق عليه * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كانوا يصلون العتمة *
گفت عائشه بود آنحضرت را عيبا وى که ميگزارند نماز عشا را * فيمالي ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول * در اجزاي وقت
که ميان غايب شدن شفق و متبک از شب است پس مې بود ابتلاى وقت وى غايب شدن شفق و انتهای آن ثلث ليل و اين وقت فضيلت
و اختيار است و وقت جواز و وسيع تر از اين است چنانکه معلوم شد * متفق عليه * و عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي
الصبح * و هم روايت است از عائشه که گفت بود آنحضرت که هر آينه ميگزارد نماز بعدا دارا * فتتصرف النساء متلفعات بمر و طهن * پس
بر ميگشتند زنان از نماز پيچيده و پوشيده روها و بدن هاى خود را پيچاد و هاو کلیم هاى خود * مايعر قن من الغلس * شناخته نميشدند
اين زنان از جهت تاريکي و قيل بپيچيدن و پوشيدن رو و بدن بجهت آنست که اگر کشاد و بافتل البته شناخته ميشودن درين قسم از تاريکي
که در اين وقت ميباشد و کاهي با وجود پوشش نيز ببعض مشخصات ميتوان شناخت و تاريکي در آن وقت آنقدر بود که شناخته نميشدند
بيان و اين حديث بل آنچه در حديث ابي برزقه گذشت که مي شناخت مرد و هم نشين خود را مانا فاتي ندارد چه آن از نزديک است و اين
المزبور * متفق عليه * و عن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم و زول بن ثابت تسجرا * روايت است از قتاده که از مشاهير تابعين

است و حافظ مفسر واکمه بود و حافظ امل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید کوش من یاد داشت آنرا دل من مانت سنة سبع عشر و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت وزید بن ثابت طعام سجری خوردند * فلما فرغنا من سجورهما * پس چون فارغ شدند از طعام سجری خوردن خود و سجور بضم سین طعام در وقت سجری خوردن و بفتح طعام وقت سجری خوردن و ضبط کرده شد: است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است * قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة * ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح * فصلی * پس بکزار در نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزارد آنحضرت وزید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز یکبار دیدم ما * قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سجورهما و دخولهما فی الصلوة * پس گفتیم ما امر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سجری خوردن و میان در آمدن ایشان در نماز * قال * ثلث انس * قل ما یقرأ الرجل خمسين آية * مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسطانه کوتاه نه دراز و قل بر رفع و نصب هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از پنج چنانچه تاخیر سجور معلوم میکرد در تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تسمین است و عامه را عمل کردن بآن معتدراست اگر سجور را یکبار تر ازین وقت بخورند اصلح است * رواه البخاری * و عن ابی ذر * رضي الله عنه * قال قال لي رسول الله * گفت ابو ذر گفت مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امراء * چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد و تبتیکه مسلط خواهند کشت بر تو یاد شامان که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است * بیعتون الصلوة * میمیزانند نماز را و رعایت نمیکند شرائط و آداب آنرا * اریو خرون عن وقتها * یا پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و ناضل * قلت فماتنا مرئي * ابو ذر میگوید که من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم * قال * گفت آنحضرت * صل الصلوة لو تمها * بکزار نماز را در وقتش * فان ادرکنها معهم فصل * پس اگر دریابی نماز را با ایشان بکزار با ایشان نیز * فان لا کنا فلة * پس بد رستی نماز یک همراه ایشان بکزاری نقل خواهند بود برای تو * رواه مسلم * و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تا خیر کند در وقت نماز خصوصاً که بوقت مکروه اندازد ماموم را با بد که نماز خود را در اول وقت گزارد و پستر بکزارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو در یابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کرامت تنقل در آنوقت و عدم مشر و حیت نقل هر رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه امور است از آثار فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امرای جائز و بد آنکه شرح گفته اند که مراد باین امر امرای بنی امیه اند و بتتبع واقع شد آنچه خبر داد بدان مشیر صادق و بود در این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابو ذر رضي الله عنه هورت وی در زمان خلافت عثمان رضي الله عنه بود در سنه انثین و ثلاثین زوی در شام بود در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعها کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدينه پس اقامت نکرد بمدينه و برید که موضعی است بیرون مدينه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و له قصه طویله * و عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرک رکعة من الصبح * کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح * قبل ان تطلع الشمس * پیش از آنکه برآید آفتاب * یقول ادرک الصبح * پس بتتقیق دریافت صبح را * ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقل ادرک العصر * و هر که دریابد یک رکعت و از نماز عصر پیش از آنکه نور و آفتاب پس بتتقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیکرد نمازش پس باید که رکعت دیگر باوی ضم کند و تمام گرداند نماز را * متفق علیه * و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز فجر و عصر باطل نمیکرد و امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل نمیکرد و اماماز عصر بغروب باطل نمیکرد و روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیکرد بطلوع و لیکن صبر کنند تا برآید آفتاب و تمام کنند نماز را و این حدیث حجتی می گردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عدل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شد است که چون تعارض کنند در آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در آن نه پس واجب نمیکرد بمقت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادراک واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زردی گیرد

ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بحسب غروب قلم نکرد و آدا کار جوب باشد و شایعه احادیث
 دومی را مضمون بنویسند دارند و فرض را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در حدیث
 ذکر کرده شد است * و منه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدۃ من صلوة العصر * وقتکه در باید یکی از شما
 رکعتی از نماز عصر قبل از غروب الشمس * پیش از آنکه غروب کند آفتاب * نیت صلوة * پس باید که تمام کند نماز خود را با ای
 رکعت دیگر * و اما ادراک سجدۃ من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس ملتم صلوة * و چون در باید رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع
 کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث سابق است و مراد بسجده رکعت است * و رواه البخاری
 * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي صلوة اياما * کسی که فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن
 * گفتارها ان یصلها اذا ذکرها * پس کفارت آن نماز اینست که بکارد نماز را و تمیکه یاد آورد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری را
 جل ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم است و خود نماز وقتی خواص کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد * و فی روایة * و در روایتی
 این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلك * نیست کفارت مگر آنرا مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم
 قدا به میدهند * متفق علیه * و عن ابي قتادة * ابو قتادة بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدی حاضر شد تمام
 مشاهد را و از فضلی صحت به بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في النوم تعريض *
 نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست * انما التعريض في الیقظة * تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه
 بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب خواب و نسیان شدن بله و نسیان و خطر نچ باخفتن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آورد
 * فانه انسي احدكم صلوة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال و اقم الصلوة لذکری * زیرا که بد رستی و راستی خداوند تعالی
 گفته است و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست * رواه مسلم * * الفصل الثانی * عن علي
 * رضي الله عنه * ان النبي * زوایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * یا علی ثلاث * تر خرما *
 ای علی سه خصلت تلخیر مکن در نماز آوردن آن * الصلوة اذا انت * یکی نماز چون بپاید یعنی در آید وقت آن و انت بد و تازی
 قوتانیه است و آنت بنون و بتا بامل الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر است و اول تصنیف است و الله اعلم
 * و الجنائز اذا حضرت * در نماز جنازه وقتی که حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است
 سخنانی در شرح بدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بکارد و تاخیر نکند * والايم اذا وجبت لها كفوا * سیوم زنی بی شوی وقتی
 که بیایی مرا و اگر او ایام بفتح میزد و کسری بی احتیاطیه مشدد زنی که شوی ندان دیگر بود یا تبی * رواه الترمذی * * و عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله * اول وقت از نماز و گزاردن نماز دران سبب رضای خداوند تعالی است
 جز الهی در وی تلخیر مستحب است چنانچه تبرین ظهور و انقار فجر و جز آنجا که تاخیر سبب تکمیل نماز و تمهید ثواب بود مثل حضور
 جماعت * و الوقت الآخر حقو الله * و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداوند است یعنی در گذشتن از مواخذه مصلی با برای
 ذمه و تفصیل مذهب الله در اول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد که گزاردن در نصف اول کفایت میکند در آن * رواه
 الترمذی * * و عن ابي ذر قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم اي الاعمال افضل * ام فروع بفتح فاء مکنون را صحابه اینصاریه است و بعض
 گفته اند که دختر ابو قتاده خوار ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدامین عمل فاضل تر است * قال الصلوة لا اول وقتها *
 فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و لا بد در اول وقت گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر
 بجماعت میسر گردد و در مجتنب نبود در وی تلخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانده اند و افضلیت در اینجا اضافی
 خواهد بود اما ان افضل طری الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت * رواه احمد و الترمذی و ابو داود و قال الترمذی لا یروی الحدیث * روایت
 کرده نمی شود این حدیث * الا من حدیث عبد الله بن عمرو النعمری * مگر از حدیث عبد الله بن عمرو بن حفص بن غاصم بن عمرو بن الخطاب
 که باین نسبت او را عمرو بن خرنده مات سنة احدى و سبعین و مائة * و هو ليس بالقوى عند اهل الحديث * و روی نیست قوی در حفظ

وضبط نزد اهل حدیث اگر چه متمعی بود و زلف و زهر تاق و لیکن زلف و شغل عبادت او را بوده بود و از حفظ حدیث وضبط آن باز داشته و او را برادری بود عیبه الله بنی غمر بصیغه تصغیر و یثقه و ثبت بود و اخبر بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و غمر بن یسیر نقل سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در آن واقع شده است و در شرح استیفا نموده شد * و عن عائشة * رضی الله عنها * قالت ما بصلی رسول الله * گفت عائشه نیکو را دیدم غمر خدا * صلی الله علیه و سلم صلوة الوضوء الاخر مرتین * هیچ نمازی را در آخر وقتش نذر بار * خذنی قبضه الله تعالی * تا آنکه گرفت روح پا که او را خدا فی تعالی و وفات یافت * رواه الترمذی * یعنی اگر چه واقع بشده است این آنحضرت را که کرده است نماز عباد و آخر وقت اما زیاد از یکبار نموده است و آن در آن بار بود که مردی آمد سائل از او و اندک بعد از آن پس بگزارید هر نماز را زودم در آن خطبه ای که از او برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مکتب است مقصود گذاردن با امانت است و در روایتی الامر تین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد از این بغیر قصیل تعلیم و تعالیم باشد و بعضی گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از ترویج و و از آنچه احاطه کرده است علم ری بن ابن و الله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت امانت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت از او وضع بسیار است که در شرح آنرا بیان کرده ایم و شافعی آن همه را حمل بر غیری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست * و عن ابی ایوب * روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشایخ ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند کا منزل او را بنزول شریف مشرف داشت * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال امتی بخیر * همیشه نماند امت من پیوسته به نیکویی * و قال * یا گفت ایچای بخیر * علی الفطرة * یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام * عالم بر خور و المغرب * مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را * الی ان تشتبک النجوم * تا آنکه مختلط نشوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم * رواه ابو داود و روی الدارمی عن العباس * و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود با کی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کرده می توان یافت بیرون شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است و الله اعلم * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولا ان اشق علی امتی * اگر نمی بود سخت پنداشتن من بر امت تاخیر عشا * لا مرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آینه امر میکردم ایشانرا که تاخیر کنند گزاردن نماز عشا تا ثلث شب * او نصفه * یا تا نیم شب و در بعضی شروح گفته که این شک راوی است و هر کس ام یکی ازین دو در صحاح نه بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کمالا انفی * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتموا بهذه الصلوة * در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا * فانکم قد نضلت بها علی سائر الالام * زیرا که بدرستی شما فضل داده شد اید باین نماز بر باقی امتها * و لم تصلها الا قبلکم * و نگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت پیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت * رواه ابو داود * و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعثام بر تحقیق غیر بستم شفق و یقین بدان بعد از آنست چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر یقین بطول صبح چنانکه بیاید * و عن النعمان بن بشیر * از صغار صحابه است و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود و گفتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع و ستین * قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الاخرة * گفت نعمان بشیر که من دانایترم بوقت این نماز که نماز عشا پسین باشد و عشا آخره برای آن گفت که کاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند * کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلیها لسقوط القمر لثلاثة * میگزارد آن حضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق هر دو درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث * رواه ابو داود و الدارمی * و عن رافع بن خدیج * صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بل را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد را که بعد از او است همه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسفروا بالثبیر *

اسرار کبریا بجز و روشنی بکلی از این آفتاب و الله اعظم للذکر * پس بدو حتی که سوار بشود و زودتر است از جهت نزد و قریب * و زود
 التزم می و بود و در دل رومی و دانش مثل النمازی * و نسائی نیز ازین مذهب را روایت کرده و لیکن نیست نزد ما از این مذهب که * و الله اعظم
 للذکر * بدینکه ظاهر متبادر از این حدیث آنست که شروع در نماز وقت سفار کنند و احراز جمیع اشکال و تدویر ایشان را است و هر چه جز
 این گفته شد تا در این وقت است و حدیث سفار چنانکه از مشائخ ما منسوب مانتقول است آنست که قرأت منمونی که از جهت تسخیر بار باره و تریل
 است بطریق قریب تر قبل از آنکه بخوند و بعد از فراغ از نماز اگر مومنان در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع
 آفتاب و گفته اند که ابو بکر و هر و خبی الله عنهما همچنین کرده اند و مذنب شامعی تغلیس است یعنی در اول وقت نماز یکی گزاردن
 و دیگر و بعد مراد با سفار تاخیر است و یقین کرد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزدین بطلوع و پیشک اجز در این بعد از نماز نزد قیتم و درین
 وقت اعظم و اصل حواصی بود و این قریب بعد است چه متبادر از حدیث آنست که این اعتقالت از جهت خصوص حلی است که در راه است
 از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز و اوقات بعض گفته اند که امر با سفار در شبهای ماه تابست احتیاط از جهت تبیین فجر در این
 شبها و طهارت که از این مذنب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کند و ختم با سفار و جمع کند میان هر دو و تطویل قرأت و گفته اند که این
 قاری اولی و احسن است که بدان قریب میان احادیث حاصل میگرد و لیکن ظاهر مذنب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو با سفار
 کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام احمد تقی هم افضل است در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار
 پیش مقتصدان است که فضل جماعت احب و اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا ابوبکر بر شک اصلی الله علیه
 و سلم بیست و نمرود در شام تغلیس کن بشیر و تطویل کن قرأت را آنقدر که طاعت آرند مردم و چنان ممکن که ملول شوند ایشان و در
 حیف اسفار کن که شب کو تاد است و مردم خوابناک توقف کن تا صبح حاضر آیند و گفته اند که این در روایت بر تقدیر است که صبح
 حاضر آیند یا بعض را اگر مومنان همه تاخیر کنند پس اول تاخیر است بی خلاف و امام شافعی وائنه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب
 دارند گویند که در تقدیر مسارع است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه و سارعوا الی مغفره من ربکم
 و ما کوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشتر جماعت افضل است و مسارعیت بشفاعت در چیز است که افضل است نزد خدا و معنی
 فقیه دین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقه
 نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود امتنان انت و حال آنکه تطویل قرأت در نماز سنت است فوق تعجیل آن
 در اول وقت و غیر نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب است در غایت تأکید و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر و احتیاط
 میگردند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر
 سفر و این چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیثی است
 که در فصل اول گذشت که منتعرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما شاید که آن در وقتی بود که
 زمان ما حور بودند به بیردن آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت بامور کشتن ایشان بقرار در بیوت و الله اعلم * الفصل الثالث
 * عن زافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله * بودیم ما که میگردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ثم یخیر الجزور *
 بعد از آن نسر کرد همیشه شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکرواشی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصحاح * بنفع
 * شتر قسم * پس قسمت کرده می شد آن شتر کشته ده قسم * ثم یطبخ * یستر یخته میشد * ذنا کل لیساً فی حیا قبل مغیب الشمس * پس
 میخوردیم گوشت بخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب * متفق علیه * ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم گردید که
 در وقت بلوغ قبل تا پیش از غروب آن باشد چنانچه بعد از آنکه گفته است و امامین و روایتی از امام استیناف و نزد بعض قنوی هم برین است و شاید
 که در بعض احیان بقصد تعلیم و تقوی همچنین میگردند و دلالت دان بود و نام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور
 و تقصیر و ده قسم و طبع و چنانکه ذکر شد است آسان بر جماعت طبایخان ما هر که کثیر باشد جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه
 مشاهده کرده میشود در اسفار و محلی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر

من دین نزد ما استیجاب تأخیر عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بر آن حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگزارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید روشن بودی و مقصود این مسعود بیان تأخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تأخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تأثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نکردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یکدراز و نیز بالا است متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت * و عن عبد الله بن عمر * رضی الله عنهما * قال مکنا ذات ليلة * گفت ابن عمر در یک کردیم ما یک شبی * منتظر رسول الله * در حالیکه انتظار میبردیم بر آمدن پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء لاخرة * از برای نماز عشاء پسین این قیل از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشاء میخوانند گویند آن عشاء اولی است * فخرج الینا حین ذهب ثلث المیل اربعه * پس بیرون آمد آنحضرت بموی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی * فلاندری اشع شغله فی امله * پس در دنیا فتمیم ما آیا چیزی باز داشت او را در امل خانه وی * از غیر ذلک * یا جز آن چنانچه در ذات شریف حالتی رخوری پیدا شد که مشغول داشت * فقال حین خرج * پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتدال بجهت زیادت تأخیر و شفقت و رحمت از بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان * انکم لتنتظرون صلوة ما ینتظر ما اهل دین غیرکم * بل رستیکه شما هر آینه انتظار می برید نمازی را که انتظار نمی بردند آنرا هم اهل دین از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشاء مخصوص این امت مبرحومه است چنانکه گذشت * ولولای ان یثقل علی امتی * و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من * لصلیت بهم هذه الساعة * هر آینه میگزاردیم این نماز را با ایشان درین ساعت * ثم امر المومنین * پسر امر کرد مؤمنان را به تکبیر بر آوردن * فقام الصلوة و صلی * پس تکبیر بر آورد و مؤمنان را نیز از آن حضرت * رواه مسلم * و از اینجا معلوم میگردد که گزاردن نماز عشاء در ثلث لیل افضل است چنانکه مذکور امام ابی حنیفه است و گاهی در اول وقت نیز میگزارد و قتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون پیشتر می آمدند پیشتر میگزارد و چون پستری می آمدند پستری میگزارد و من مذکور امام احمد بن حنبل است * و عن جابر بن سمرة * صحابیست و پدر او نیز صحابی است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سینه از بع ستین و قیل سینه ست و ستین * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نسو من صلواتکم * پوز آنحضرت میگزارد نماز ما را مانند ای از نماز شما و نزدیک یان در و غایت اوقات نه در باقی صفات * و کان یؤخر العتمة بعد صلواتکم شیئا * ولیکن بود که تأخیر میکرد نماز عشاء از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تأخیر عشاء آن گزاردن عشاء در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگزاردند یا بعد از وی * و کان یخفف الصلوة * و بود آنحضرت که سبک میگزارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعیفا از مقتدیان و این حکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سورة اعراف خواند و تحقیق این در مجلس بیاید آن شاء الله تعالی * رواه مسلم * و عن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة * گفت ابو سعید خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشاء را شبها * فلم یخرج * پس بیرون نیامد یک شبی * حتی مضی فتوح من شطر المیل * تا آنکه گذشت قریب از نیم شب * فقال * پس بیرون آمد و گفت * فدخلوا مناعدا کم * بکسیرین نشیمنگاههای خود را یعنی صغیر به بند جیب برای نماز * فاخذوا مناعدا * پس گرفتیم ما نشیمنگاههای خود را و خود را بستمیم صفها * فقال ان الناس قال صلوا و اذلوا مناعدا * پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل رو زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و بختند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمی بردند نماز عشاء را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسیحک ما حاضرند نماز عشاء گزاردند و بختند و این معنی مناسب تر مینماید با این قول که * و انکم ان تزلوا فی صلوة ما تنتظرتم الصلوة * و بل رستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز ما را که انتظار می برید نماز را * و اولوا لضعف الضعیف و سقم السقیم * و اگر نمی بود مستی و ناتوانی ضعیفان و بیمارانی * لاخوت دن * الصلوة الی شطر اللیل * هر آینه تا خیر می کردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم می شود که تا نیم شب نیز تأخیر نماز عشاء است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق و لا اقل مکرره خود نمایش * رواه ابو داود و الترمذی * و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

انشاء تعجیل الله عزوجل استغفر منکم * گفت ام سلمه بود آن حضرت مشقت تر و بیشتر در شتابی کردن مغایر با ازش یعنی در غیر شدت خوار جهت استیجاب
 اراد در آن * و انشد تعجیل الله عزوجل * و شد سخت ترید در شتابی کردن مخرج را از انشورت مقصود تخریص و تریب بر استقام اتباع
 است در همه جای ازین حدیث نیز ظاهر می گردد که آن حضرت عصر را فی الجمله تاخیر می کرد * و رواه احمد و الترمذی * و عن انس
 قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا کان الحار یبرد بالصلوة * چون می بود سخت گرمی سرد می کرد نماز ظهور را
 و اذا کان البارد یجیل * و چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت * و رواه النسائی * و عن عباد بن الصامت *
 صحابی مشهور است از نقایص انصار است حاضر شد بل از سائر مشایخ و اصحاب او بسیار است مکرر نوشته شد است * قال ذال لی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انهم استکون حلیم بعدی امراء * بن سبتیه - فنه این است سرانجام است که با شند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که
 یغفلون اشیاء عن الصلوة لوقتها * باز میدادند ایشانرا چیزیها از مشاغل و شغرات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن * حتی یلعب
 وقتها * تا آنکه میرود وقت آن * فصلوا الصلوة لوقتها * پس بگزارید نماز را در وقتش که مستحب است * فقال رجل * پس گفت
 مردی * یا رسول الله صلی الله علیه و سلم * آیا نماز بگزارم یا ایشان نیز * قال نعم * فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گفت * و رواه ابو داود
 * و عن قیس * بفتح قاف و کسر موحد * و صدمه * بن وقاص * بتشدید قاف صحابیست سمارکن بصره معلوم است در ایشان * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یکرین علیکم امراء من بعدی * عیبها شد مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من * یو غرون الصلوة * تاخیر میکنند
 نماز را از وقت مختار * فیهی لکم * پس ثواب آن نماز که ایشان میکردند نفع آن برای شما احدیها که پیش ازین در وقتش گزارده اید این نماز
 که بایشان میگزاردین ناله خوار بود برای شما بگزارید این و همین بایشان در آخر وقت میگزاردین نیز شمارا ضرر ندارد زیرا که شما بجهت
 خوف فتنه و دفع مفاسد میگزاردین * و هی علیهم * و فرود این نماز و وبال تاخیر نکردن ایشان است * فصلوا معهم ما صلوا القبله * پس بگزارید نماز
 همراه ایشان مادام که بگزارند ایجاب قبله و این قول اتفاقی است و احتمال دارد که برخلاف واقع باشد بفرضا اگر نه ایجاب قبله بگزارند و از ریفه اسلام
 بیرون آیند نمی باید گزارد * و رواه ابو داود * و حسن عبید الله بن عدی بن الحیار انه دخل علی عثمان * و روایت است از عبید الله بن عدی
 قرشی نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شد که وی در آمدن بر امیر المؤمنین عثمان * و هو محصور * و حال آنکه عثمان
 رضي الله عنه تنگ گرفته و گرد کرده شد بود در آن واقعه که شهید شد * فقال * پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان * انک امام عامه * بن سبتیه
 که امام همه معلما ناسی و خلیفه عهدی * و نزل یک مائتری * و فرود آمد * است بتو بلای و حادثه که می بینی * و یصلی لنا امام فتنه * و نماز
 میگزارد برای ما امامت میکند رئیس و سر دار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شد است و نام وی کنانه بن بشیر بود * و تخرج * و یرویز
 میکنیم ما از بزه و نمی خواهیم که بگزاریم نماز عقب ری * فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس * پس گفت عثمان رضي الله عنه نماز بهترین
 عملها است که میکنند مردم * فاذا احسن الناس فاحسن معهم * پس چون فیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در
 نیکی * و اذا اساءوا فاجتنب اماءهم * و چون بد کنند پس یکم شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باش
 نه در بدی و این سخن از عثمان رضي الله عنه صادر است از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف مر و
 فلجرحنا نکه مدعی اهل سنت و جماعت است * و رواه البخاری * باب * در تواب و متممات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل
 صلوات و اوقات آن * الفصل الاول * عن عماره * بضم عین مهمله و تشغیف میم * بن رویه * و روایت است از ابی موسی *
 بر صیغه تصغیر صحابی است ثقیفی است معمر و است در کوفه * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت عماره شنیدم
 آن حضرت را میگفت * ان یالچ النار احدث صلی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها * البته در نیل آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش
 از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی البجر و العصر * مشغول اند آن حضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر
 و عصر را * و رواه مسلم * پوشیده نمائد که ظاهر حدیث دلالت دارد که در این دو نماز بگزارد بران مواظبت نماید و مرکز در دوزخ نهد آید
 نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمیع و علما از اختصاص کفایت بصفائ و طیبی
 گفته که ظاهر از حدیث کسی که محافظت کند برین دو نماز فارجه ثقل که در نماز فجر و مشغول که در عصر است است که در اعمال دیگر نیز تقصیر

و تفریط نشو امد کرد پس آمر زود می شود در آتش دوزخ فتد بر و غامر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دنیا است که جای آن دارد که مضافت کنند بر آنها صلاد در دوزخ بعد از آید لیکن برورد کار تعالی جز امید مل بندگان این هر عملی را و جز آن اگر خد امد بششد و عفو کند از ناعل این در صلوة هر کناهی که کرده باشد والله اعلم * وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى البردين دخل الجنة * کسی که بگزارد نماز با مدام و شبانگاه را میگرد آید بهشت را اکثر بوازند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز و اول و آخر و بعض فجر و عشاء امر ادا شده اند و رحل یث سابق مؤید و فقوی قول اول است * متفق علیه * وعن ابي ذريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار * درین یکی بگردد می آیند در میان شما جماعة از فرشتگان در شب و جماعة از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان * و يجمعون في صلوة الفجر و صلوة العصر * و جمع میشوند این دو جماعت یکدیگر در نماز فجر که طائفة اعمال شب را میگرد و طائفة دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملای روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجود فضیلت این در وقت و نماز گزاردن در آن اینست * ثم يعرج البين با تو فیکم * پست بالا میروند آن کسانی که شب گزاردن در میان شما * نيسما لهم ربه * پس میگرد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود * و هو اعلم بهم * و حال آنکه وی تعالی دانایتر است با احوال بندگان خود ولیکن می پرسد از برای اظهار فضیلت و مباحثات بدان نزد ملائكة که طعن میگردند بر ایشان بفساد و فساد و مدح میگردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا می پرسد از ملائكة شب که عمل در وی افضل و اذخل است در صلیق و اخلاص و نیز گفته اند که ملائكة شب افضل اند از ملائكة روز به جهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد * كيف تركتم عبادي * چه گونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا * فيقولون تركناهم وهم يعملون * پس میگویند گذاشتیم ایشان را و حال آنکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد * و اتيناهم وهم يعملون * و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود * متفق علیه * وعن جندب القسري * بفتح قاف و سکون هین مملو صحابی است و قمر بطنی است از قیس * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الصبح فهو في ذمة الله * کسیکه بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان و زناهار خداست * فلا يطلبكم الله من ذمته بشئ * پس باین که نه طلب و نه پرسد خدای تعالی شمار از ذمة خود پییزی یعنی باین که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذة کند شمار این را یعنی مرتبانه گزارند نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او کردید البته خدا می کند خدا شمار او و نمیتوانید از عذاب وی تعالی بگریخت * فانه من يطلبه من ذمته بشئ يد * که * ز * را که بن رستیکه شان این است که هر که طلب کند خدا او را پییزی از ذمة خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریزی نیست * ثم بکبه علي وجهه في نار جهنم * پس می اندازد خدای تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ * رواه مسلم وفي بعض نسخ المصاييح القسري * و در بعض نسخ مصاييح بلکه در سایر نسخ وی عن جندب القسري است بضم قاف و فتح شین معجمه و سکون یای تثنائیه * بدل القسري * بجای القسري بفتح قاف و سکون سین زاین غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که یسئبت بعشیر کرد داشته * وعن ابي ذريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول * اگر بن اندک مردم ثوابی که در اذان گفتن و در ریافتن صواب اول است * ثم لم يلقوا الا ان يستموا اعليه * پست و بر و ن و نیا بن مکر آنکه توحه بیند از ن * لا استمعوا * هنر آینه توحه می اندازد یعنی فضیلت نداء و صف اول است که اگر نزع کنند بر سر آن نداء و صف اول توحه بیند از نیا بنام که اقل جای آنداد * و لو يعلمون ما في التهجير لاستمعوا اليه * و اگر بداند فضیلتی که در نیم روز رفتن است بواي نماز پیشین و آینه پیشی میجوید بسو و آن و این در غیر صورت گری می خواهد بود چه ابراهیم آن مستحب و مرغرب است و بعض گفته اند که مراد بتهجير تکبیر است و تکبیر مبادرت گرفتن بهر چیز و زود رفتن بیان و استعمال تهجير بمعنی تکبیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تکبیر بهر نیاز است و مخصوص بظهور نه و بر ن نقل بر نیز مراد نماز یا خد امد بر نه که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجير را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی * و لو يعلمون ما في العنة والصبح لا توعوا و لو حوا * و اگر بداند فضیلتی که در گزاردن

نماز عشا و صبح است و آینه بیدار آنرا روزی که هر دو در وقت و سینه یا بر متعین چنانکه کرد و دیگر و یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند می آید باین طریق که ضعیفان و نعل متفق علیه و عنه قال قال رسول الله وهم ازایی هر چه است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیس صلوة أثقل علی المتأقیمن من الفجر والعشاء نیست هیچ نمازی که بران تر بر منافقان از نماز باشد و نماز خفتن زیرا که هر دو میل کامل اند و مردم کم می بینند قیام و روز و یا توانند گزارد و در یعلمون مانعها تر و محالو حبرا و اگر بداند ثوابی که درین در نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آینه می آید این در نماز را اگر چه بطریق خبر باشد متفق علیه و عن شع بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی العشاء فی جماعة کسی که بگزارد نماز عشا را بجماعت فکان تمام نصف اللیل پس چنانعتی که گویا نماز گزارد و تمجید کرد نیمه شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکان تمام صلی اللیل کله و کسی که گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمه شب یا مراد آنست که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یا نه است و بنابر فخر که میگرد نصف باقی نیز تمام میگرد و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود و الله اعلم رواه مسلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغلبکم الا عراب با ید که غالب نیایند و چیزی نشوند بادیه نشینان علی اسم صلو تکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب و یقول الا عراب می آید اعراب و میگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شب لک است وقال و گفت لا یغلبکم الا عراب علی اسم صلو تکم العشاء یا ید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشا است که آنرا عتمه میخوانند فانهانی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شد است بعشا آنجا که فرمود باینها این امتو لیستائکم الذین ملکتمکم قاتل و من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شبها عادت اعراب در خواندن این در نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگر چه نهی مرا اعراب را است بغلبه ناکردن و لیکن در حقیقت هر مسلمانان را است نبی از موافقت ایشان تا غالب ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم گردد که زبان را بید که موافق اصطلاح شرع گردد از تکلم با آنچه زبان و اهل جاهلیت را با بطلان است با ید نکام است و بعد از آن که نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجهی تمام اعراب عشا را بعمه از برای تنمیم کلام و از الله خلف بقول خود فانهاتعتم بضم ت و اسکن عین و فتح ت ای دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدوستی نماز عشا در تاریکی در آورده میشود بحساب الابل و بدو شدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهن شلن شفق در تاریکی میدوشتند که وقت عشا است باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا اینمعنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند و شتران را و این نام مرابین وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون خوبت اسلام رسید و نماز درین وقت بشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد که از آن و سکر و داشته شد بجهت تشبیه با اهل جاهلیت و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی است و نماز همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اخلاق آن پیش از نبی بود و الله اعلم رواه مسلم و عن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال یومئذ السند گفت و روزی که آواز اعراب بخوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار تنه از قوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زودت فضل نماز عصر فرمود حسبنا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند بخوان ما و از نماز میانه را فاضل تر از صلوة العصر که نماز عصر است ملا الله یومئذهم و قیومهم پس گرداند خدای تعالی خاندنهای ایشان را و کز روضای ایشان را و کس و باین دعاست بر ایشان بعتاب دنیا و آخرت چو شیل نمائند که بر روز احد چنین آوازه از کفتران بوجود میارک و از عین دعای بد فکر و توبت گرد و مسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و اینجا نشناخت که بجهت نفس خود دعا کنند متفق علیه و از این حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قبل اکثر علما از صحابه و تابعین و ابوحنفه و احمد و غیر ایشان همین است پس در قرآن هیچیک تیز معمول برین خوانند و دیگر میمال اختلاف ندانند و غالبا اختلاف نمیکند در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در دو فصل آید و باین پیش از شنیدن حدیث و زمین

آن بود با جتهاد خود که در تازیان قرآن کرده بودند و بعد از سخت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است و الله اعلم * الفصل الثانی

* عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوسطى صلوة العصر * که تنه این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است * رواه الترمذی * روایت کرده است ابن حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمرة روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمرة صحیح است و حسن از سمرة معام دارد * و عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى * ابرهيرة از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی * ان قرآن الفجر كان مشهورا * و در سبیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی بقرآن باعتبار بودن قرائت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز یوکوع و محمود مشهور است و اگر از قرآن فجر قرائت او را نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است نیز درست است و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید * قال * فرمود آنحضرت در معنی مشهور بودن نماز فجر که * تشهد ملائكة الليل و ملائكة النهار * حاضر میشوند در آنوقت فرشتگان شب که صعود میکنند با سمان و می برند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول می نمایند بر زمین و فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است و لیکن منافات ندارد بآنکه در تفسیر این کرمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی * رواه الترمذی *

* الفصل الثالث * عن زيد بن ثابت و عائشة * رضي الله عنهما * قالوا الصلوة الوسطى صلوة الظهر * گفت زيد بن ثابت و عائشة که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است * رواه مالك عن زيد * روایت کرده است این قول را امام مالك در موطا از زيد بن ثابت و الترمذی عنهما تعلیفا * و روایت کرده است ابن ترمذی از زيد و عائشة بطریق تعلیق که بمعنی حدیث استناد است از اول حدیث بعضی یا کل یعنی ترمذی آنرا بی استناد روایت کرده است و گفته است در جامع خود و قال زيد بن ثابت و عائشة صلوة الوسطى صلوة الظهر و این قول دو صحابیست و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع آنحضرت رسول الله علیه وسلم نکرده اند * و عن زيد بن ثابت قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بالهاجرة * گفت زيد بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوة الوسطى نماز ظهر است بود آنحضرت میگزارد نماز پیشین را در نیم روز * ولم يكن يصلي صلوة الا على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم منها * و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب ازین نماز * فنزلت حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى * نکامهانی کنید پرمه نمازها مخصوص صائمازی که فاضل تر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوة وسطی نماز صبح مخصوص بزبادت فضیلت که برای اختصاص امر کرده اند و این دو صفت در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر باشد ثمر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احسنها ای اشد ها و امامیانه بودن وی برای اثبات آن میگوید که * وقال * گفت زيد بن ثابت * ان قبلها صلوتین * بد رستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگری لیلی که فجر و عشا باشد * و بعد ما صلوتین * و پس از وی نیز دو نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زيد بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول با جتهاد است چنانکه گفتیم فافهم * رواه احمد و ابوداؤد * و عن مالك بلغه ان علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس * رضي الله عنهما * كانا يقولان الصلوة الوسطى صلوة الصبح * و روایت است از امام مالك که رسیده است او را که علي و ابن عباس رضي الله عنهما می گفتند که صلوة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهور داشت واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و محل مشترک است میان آنها * و في الموطا و رواه الترمذی عن ابن عباس و ابن عمر تعلیقا * و مذنب امام مالك و امام شافعی نیز همین است و نوی گفته که احادیث صحیحه وارد شده است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ما وردی که از ائمة شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است و لیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذنب شافعی همین خوف بود بحکم وضیعی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیاورد که من بر خلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذنب من همانست که بدان حدیث وارد شده و بنزد مذنب مراد بر دیوار رضي الله عنه * و عن سليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که می گفت * من غدا الى صلوة

الصحيح غدا اية الايمان * كسيكه برود بسوى نماز بامداد ميرود برايت ايمان بچنگ شيطان ولشكر او چنانكه غازيان با علمه برودند
 * ومن غدا الى السوق غدا اية ابليس * وكسى كه بامداد بزود بيبان باز ميرود برايت ابليس ومراد آنست كه نمازنا كزاده واورا
 بپا نيارده برود و اگر بعد از ان برود و بقصد كسب رزق حلال وكفايت معيشت عيال نه اين چنين خوارى بود * رواه ابن ماجه *
 * باب الاذان * اذان در لغت بمعني دانانيدن و خبر كردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالغاظ مخصوص در وقت مخصوص
 و مشهور آنست كه ثبوت آن بخواب ديدن عبد الله بن زيد انصاري است و ديدن عمر بن الخطاب نيز بعد از وي چنانكه در حديث
 بيان و بعض گفته اند كه ابو بكر صديق نيز ديد و امام غزالي گفته كه ده صحابي اند كه اذان را بخواب ديدند و بعض بعد چهارده تصريح
 كرده اند و صحيح آنست كه بعد از خواب ديدن صحابه وحي نيز آمد و بعض كويند با جتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روايتي از امير المؤمنين
 علي آمد كه چون آنحضرت بمعراج رفت تا بمرا پرده عزت رسيد كه محل خاص كبرياي حق بود فرشته از انجا برآمد آنحضرت از
 جبرئيل پرسيد كه اين فرشته كيست جبرئيل گفت سو كنند بخداي كه ترا بحق فرستاده نزد يك ترين خلق بدرگاه عزت منم و نديدم
 اين فرشته را زان باز كه پيدا كرده شده ام من جز درين ساعت پس گفت آن فرشته الله اكبر الله اكبر از پس پرده آواز آمد راست
 گفت بتد من ان الله اكبر ان الله اكبر پس ذكر كرد باقي كلمات اذان و او تحقيق آنست كه آن حضرت در شب معراج كلمات اذان را شنيد اما حكم
 نشد كه اين كلمات را در اذان براي نماز كويد و آنحضرت در مكه بي اذان نماز ميكزارد تا بمدينه آمد و درين باب باصحاب مشورت كرد
 بعضي از اصحاب اذان را در خواب شنيدند پس وحي آمد كه آن كلمات را كه بر آسمان شنيدى بود بر زمين بگفت اذان باشد و الله اعلم *
 * الفصل الاول * عن انس * رضي الله عنه * قال ذكروا النار والنار قوس * گفت انس ياد كردند بعض صحابه رضي الله عنهم
 آتش و ناقوس را * فذكروا اليهود والنصارى * پس ياد كردند بعض ديكر از اصحاب يهود و انصاري را اين حديث مختصر است از حديث
 در از اول و قصه آنست كه در فصل ثالث بيان از اين عسر كه مسلمانان چون بمدينه قنوم آوردند خواستند كه وقتي معين كنند براي
 نماز كه در آنوقت همه خبردار شده حاضر آيند پس بعض گفتند آتشي بايد افروخت و دخاني بلند تا چون آنرا به بينند همه فراهم آيند
 يا ناقوسي بايد زد تا چون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند كه آتش افروختن براي اعلام وقت نماز عادت يهود است و ناقوس زدن
 رسم نصاري است و تشبه بآنهاب خوب نباشد و ناقوس را تقصير كوده اند بچوب بزرگ دراز كه زده شود بچوب خرد كوتاه و بزنگ آنرا ترساين
 در وقت نماز و در بعضي روايات يوق واقع شده نسبت به يهود و در بعض قرون و بوق و قرون معروف اند و ميده ميشود در آن و در بعض
 شروح هدايه ناقوس براي نصاري و بوق براي يهود و نار براي مجوس واقع شده و ليكن اينجا خلد شده ميشود كه مجوس را نمازي نمى باشد
 مگر مراد آن باشد كه آتش افروختن بآتش پرستان است و تكاب آن خوش نباشد و تور پستي گفته كه مشهور از يهود دفع قرن است و شاذ كه
 بعضي از ايشان آتش افروزدند و بعض قرن در مذهب قرا بر اذان و اقامت افتاد * فامر بلال ان يشق الاذان * پس امر كرده شد بلال را
 كه جفت كند اذان را يعني دوكان دوكان كويد الفاظ آنرا * وان يوتر الاقامة * و امر كرده شد كه طاق كودا ند اقامت را و يگان كويد كلمات
 آنرا و من هب امام مالك و شافعي و بعض علماء اين است كه كلمات اذان را دو دو بار كويند و اقامت را يكبار و در مذهب امام ابوحنيفه و اصحاب
 و الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احاديث نيز درين وارد است و كويند كه در زمان قديم اذان و اقامت هر دو دوكان دوكان
 بود و بعض از ملوك بني اميه بجهت شتابي بعد از آمدن اقامت را يگان يگان ساختند و در شرح تحقيق اين مقام بتفصيل كرده شده
 است آنجا بايد نكرست * قال اسمعيل * گفته است اسماعيل بن ابراهيم كه از راويان اين حديث است و شيخ شافعي و مسلم است
 * فذكره لا يوب * پس بعد از آنكه شنيدم اين حديث را ذكر كردم آنرا مرا بوب را كه وي نيز اين حديث را روايت دارد * فقال *
 پس گفت ابوب همه الفاظ اقامت را يكبار بايد گفت * الا الاقامة * مگر لفظ اقامت الصلوة كه دو بار بايد گفت * متفق عليه * و اين
 حديث را بخاري نيز چهار روايت كرده است و در وي اين استثناء كور نيست و امام مالك اخذ بدان كور و نزد ايشان قدامت الصلوة را نيز
 يكبار ميكويند * و من ابني مثل رورة * صحابي است نام او سمرة و بعض گفته اند او مس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحيح تر است
 مؤذن آنحضرت است در مكه راوي تر جيعد اذان است * قال القى علي رسول الله صلى الله عليه وسلم الناذين هو بنفسه * گفت ابو مثل رورة

را در خواب که * یسمل ناقوسا فی یده * بر می دارد ناقوسی را در دست خود * نقلت یا عبد الله اتبع الناقوس * پس گفتند ای بند خدا
ایامیغروشی این ناقوس را * قال و مات صنع به * گفت آن مرد چه می کنی آنرا * قلت ندعوه الی الصلوة * گفتیم میخوانیم مردم را بزدن
ناقوس بسوی نماز * فقال * پس گفت آن مرد * افلا اذ لك علی ما هم خیر من ذلك * آیا میخوانی ناقوس را پیش راه نماز و تعلیم کنیم ترا بر
چیزی که آن بهتر است از آن * فقلت له بلی * پس گفت من مرأتان مرد را بلی راه بنما پیغمبری که بهتر است از آن * قال * گفت عبد الله
بن زید * فقال * پس گفت آن مرد * تقول میگوئی * الله اکبر الی آخره * تا آخر اذان بر کیفیت سابق * و کذا الا لامة * و همچنین
میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در حد کلمات و شافعیه گویند که معنی عبارت اینست که همچنین تعلیم
کرد اقامت را و تشبیه در مجرود تعلیم است * فلما اصبحنا اتیت رسول الله * میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمد م پیغمبر
خدا را * صلی الله علیه و سلم فخر به ما رأیت * پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب * فقال انها لرؤیا حق * پس گفت
آنحضرت بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است * ان شاء الله تعالی * اگر خواسته است خدا ای تعالی استعمل این کلمه
درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردید و بعضی گویند که معنی کلام اظهار رتوب و ترغیع است در نزول وحی
بعد از خواب یا حصول یقین با جهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را * نعم مع بلال
پس بایست با بلال * فالتق علیه ما رأیت * پس التقا کن بروی چیزی را که دیدی در خواب * فلیؤذن به * پس باید که اذان بگوید
بلال و اعلام کند بآنچه دیدی * ثم فانه اندی صوتا منك * زیرا که بد رستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بهتر است آواز وی از تو * فقامت
مع بلال * پس ایستادم با بلال * فجعلت القیه علیه * پس در ایستادم که التقا میکنم آن کلمات را بروی * ویؤذن به * و اذان میگویند
وی بدان * قال * گفت عبد الله بن زید * فسمع بذلك * پس شنید این قصه را با اذان بلال را * عمر بن الخطاب و هو فی بیهة * و حال
آنکه عمر در خانه خود بود * فخرج یجری داء * پس بیرون آمد عمر در حالی که میکشد ردای خود را * یقول * میگوید * یا رسول الله
واللی بعثک بالحق * سوگند بخدا ای که فرستاده است ترا بر راستی * لقد رأیت مثل ماوی * میآیند به تحقیق دیدم من مانند آنچه نموده
شده است عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت اینست
که فرمود دیدم من آنچه نموده شد وی ایما بایتم معنی دارد والله اعلم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
قلله الحمد * پس مر خدا راست سپاس و ستایش بر تو اتفاق این دور و یستویا بر رویت تو که از پیش حق ملهم و فاطق بصلدق و صوابی
* رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه الا انه لم یند کوا لاقامة * مکرر است که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع شده
* وقال الترمذی * و گفته است ترمذی * هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح بقصة الناقوس * لیکن ترمذی ذکر نکرده است قصه ناقوس را و لفظ
حدیث نزد وی اینست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردم آمدیم مانند آنحضرت پس خبر دادیم مر آنحضرت را بخواب پس فرمود
که این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که هفت وی از تو نرم آواز تر و التقا کن بروی آنچه گفته شده است مر ترا و باید که ندا کنی
بلال یا آن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندا ی بلالی را بیرون آمد بصری و هو خدا صلعم و حال آنکه میکشید وی از خواب خود را و میگوید یا رسول الله
سوگند بخدا ای که فرستاده است ترا بر راستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت رسول خدا قلله الحمد فتلک اثبت
* وعن ابی بکر قال خرجت مع النبی * گفت ابی بکر ثقی که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه
و سلم لصلوة الصبح * وقت نماز صبح * فكان لا یمر بر رجل الا ناداه بالصلوة * پس بود آنحضرت که نمیکند شت بهیچ مردی اذان مردان
که در خواب بودند مگر آنکه ندا می کرد او را بنماز * او حر که بر جله * یا یجنبا نمل او را ایما میبارک خود را از اینجا معلوم میشود که بیدار
کردن کسی را برای نماز جایز است خواه بخواند یا یجنبا نمل * رواه ابو داود * و عن مالک بلغه * روایت است از مالک که رسیده است
او را * ان المؤمن جاء یؤذنه لصلوة الصبح * که مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز با مداد بعد اذان
که اذان گفته بد * فوجده نائما * پس یافت مؤذن عمر را در خواب * فقال * پس گفت مؤذن * الصلوة خیر من النوم فامرہ عمران فجعلها
فی نداء الصبح * پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح از حدیث ابی محمد و در سابق معلوم شد که آنحضرت بلال را

امر کرد که در اذان با ملاد این کلمه را بگوید و بعضی روایات نیز آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفته باشی و ما فکر این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک شد بود و در عهد امیر المؤمنین عمر بن قریب روشن و تازه شد و الله اعلم * روای فی الموطا * و حسن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * گفت عبد الرحمن * حدیثی ابی * حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است * عن ابیه * از پدر خود که عمار بن سعد است * عن جده * و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظله است بفتح قاف و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بن آنکه سعد که مؤذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر وی مقبول است از طایفه ثلثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طایفه سادسه و روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر ابیه و جمله هر دو را جمع بابی است فافهم * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بلالا ان يجعل اصبعه فی اذنه * آنحضرت فرمود بلال را که بگرداند سر دروازه گوش خود را در هر دو گوش خود * و قال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گرداننده تراست مرا از ترا * روای ابن ماجه * باب فضل الاذان و اجابة المؤمن * فضل اذان در حدیث خود بسیار است چنانکه در احادیث بسیار سخن در آنست که اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بن اند که حقوق امامت بتمام بجای تواند آورد اما صحت افضل است و الا اذان و سخن کرده اند در آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته است و آن در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرا کب نماز کردند و بعضی این را تاویل کنند که هر اذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر پییزی کند بگویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دارقطنی تصریح نیز آمده است که امر کرد بلال را و الله اعلم و در حدیثی از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابوحنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و بنشست در میان و مختار و ظاهر از کلام سخنانی آنست که امامت نیز خود گردفتن بر واجبات مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مرا اولی است و اگر از جواب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن در قول است و مختار علم اجابت است * الفصل الاول * عن معا و یقال سمعت رسول الله * گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * المؤمنون اطول الناس اعنا قایم القیمة * مؤذن دراز کردن تر اند از دیگران و روز قیامت کنایت است از جزوی و کردن فرازی ایشان در آن روز و از ترقب و انتظار اذن در در آمدن بهشت و امتداد دیدن های امید ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و کردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و دینو از درگاه عزت و بعضی اعنا را روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت * روای مسلم * و حسن ابی مریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نودی للصلوة اذیر الشیطان * وقتی که آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود و پشت میل شد شیطان و میگرد * له ضراط * در حالتی که شیطان تیز میرود * حتى لا یسمع التأذین * تا شنود اذان را بعضی گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان بجسمی است متغی اگر تیزی بزدل عجیب نباشد پس تیز میرود و میگرد چنانکه خبر بگوید بعضی گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان با آوازی که پرمیکنند گوش را و باز میگرد از شنیدن آن و از آن تعبیر بصری طاکر در برای تفسیر و تشبیه آن و در روایت مسلم له عصا و اقع شد و بعضی حای مهملة و امثال صاعدین بمعنی سخت دیندن * فذاذا قضی الداء اقبل * پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان * حتى اذا ثوب بالصلوة اذیر * تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میل شد و میگرد * حتى اذا قضی التشویب اقبل * تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید * حتى یخطر بین المرء و نفسه * تا آنکه گمراهی میگرد و در می آید میان مرد و نفس وی و در و سروده می اندازد او را * یقول اذکر کذا اذکر کذا * میگوید یاد کن چنانچه یاد کن چنانچه یاد کن * یا لم یکن یدکر * یاد میل شد چیزها را که نبود که یاد داشت آن * حتى یظن الرجل لا یدری کم صلی * تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چندان رکعت

پس آنحضرت در این درگاه در حدیث آمد: است که هر روز ذکر تعالی حمد و یا تحسین تعلیم یافته من کنل که من بین
 میان حاصل حق تعالی است و نیز آمد: است که آنحضرت را بر عرش بنشاند و شهادت شهادت از حلقه خضر ابرو باشد
 و اذن دهند که در مسجد بگویند و هر چه رضای او است بخواند آن روز معلوم شود که تمام محمدی صلی الله علیه و سلم چیست و صدیقه
 آن مجلس و مدر که کیست نظم آن چشم و چراغ اهل بینش سلطان سر بر آفرینش در مقامی که صد ارتبه بزرگان بشنند
 چشم دارم که بپای ارمیه انزول باشی اللهم صل علی محمد و آل محمد آن تمام محمود که وحده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده عسی
 ان یبعثک ربک مقام مشهور است حدث له شعاعی يوم القيمة هر که این دعا بعد از اذان بخواند فروز می آید شفاعت من مراد را روز قیامت
 و مستحق میگرداند آنرا اگر چه همه امت که نگران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای دفع در جات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب
 این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله ائمال این بشارت را کثایت
 از حسن عاقبت و موب بویان داشته اند چه شفاعت مخصوص مؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه
 در حدیث من زار قبری و جهت له شعا عتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه
 قال کن انشی مکتب انس بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخیر اذا طلع الفجر غارت میگرد و بناراج بر سر دشمنان میرفت بوقت
 بر آمدن صبح و غارت هشت در اندین اسپان برای قتل و نهیب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در مقام نماز
 باطل از میرفت برای استخوان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید وکن یسمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا
امسک پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلما ناند والا غار و اگر نمی شنید غارت میکرد که افرانند
 پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت قهقهه آمده است که اگر قومی اذان گفتن ترک کردند مستحق قتل
 میشوند که اگر چه سبب است اما شهاد اسلام است فسمع رجلا یقول پس شنید آنحضرت یکبار که بغارت رفتند بر مردی را از آن
 قوم که میگوید الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی الفطرة بر فطرت اسلامی
 تروی مرد پس گواهی داد بایمان وی ثم قال پس گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم خرجت من النار این تا کمال است مرایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر کتا می کنی
 و بشو می آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی ان فانهم نظروا الیه پس نگاه کردند بر عاتق آن مرد تا بداند که کیست فاذا هم
راعی معزی پس نگاه کردند بر عاتق آن مرد و سکون عین و زاری بد و قصر و معز بختین و فتح و سکون بخرافان
رواه مسلم و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یسمع المودن کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان
اشهد ان لا اله الا الله و حیده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله رباً و بسمحمد و بمولاً و بالاسلام دیناً ش ح این
کتاب در کتاب الایمان گفته است غفر له ذنبه آمرزیده شود مر او را کناه وی یعنی صغائر چنانچه مذکور است رواه مسلم
و عن عبد الله بن عبد بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بین کل اذانین صلوة بین کل اذانین صلوة در میان هر دو اذان
نماز است ثم قال فی الثالثة بعد اذان فرمود در کورت سوم امن شاء مردی که خواهد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد
 بگزارد و اگر خواهد نگذارد متفق علیه بدانکه مراد بد و اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت
 مشابهت و مجاورت چنانکه قرین میگویند شمس و قمر را و میشوند امام حسن و حسین رضیا از جهت آنکه اذان بمعنی
 اعلام و اقامت اعلام است بضرورت فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز مراد آنست که بعد از اذان نماز باید کرد
 که وقت شریف است و دعای روی مستجاب یا اشارت است بتواند پیش از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد
 از اذان وی بیش از ادای فرض نافله مکرر است چنانکه مذکور است امام ابوحنیفه و اصحاب او است امدار حل یی بخاری از انس آمده
 است که گفت چون اذان میلند مؤذن برای مغرب بر میخواستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش
 از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلح از خانه بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی

از بیرون می آمدن میبرد که نماز فرض گزارده شد؟ است از بس که مردم را در نماز میباید ریغض مردم مکان بر وند که این دور رکعت را تبه مغرب بود و نه چنین است که این دور رکعت بود که بعد از اذان میگویند و آند حضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آن حضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است و شرح آنرا ذکر کرده ایم *

الفصل الثاني * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن * امام پذیرنده و بردارنده و برخود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میآورد قراءت و از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع در یابند او را و نکاه میدارد بر ایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را * و المؤمن * و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه * اللهم ارشد الائمة * خداوند ارشاد کننده راست نما امامان را و توفیق ده ایشانرا با علم و عمل و صلاح حال * و اغفر للمؤمنين * و بیامر ز مؤذنان را در تقصیر و تغریبی که به وجود آید از ایشان درین حدیث تفصیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مبرر کدام را بفهمیم * رواه احمد و ابو داود و الترمذی و الشافعی و فی اخری له بلفظ المصابیح * و در روایت دیگر مرشافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمانة المؤمن امناء فارشد الله الائمة و غفر للمؤمنين * و عن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبع سنين * کمیکه اذان کرد هفت سال * محتسبا * حسبه الله و برای طلب اجر و ثواب و رضای او * کتب له براءة من النار * نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن عقبة بن عامر * صحابي مشهور است و الي مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عقبه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و رفت یافت در مصر ستم ثمان و خمسين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعي غنم * عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از آن از چراندن او * کور سفندان * فی رأس شظية للجبل * در سر بلندی از کوه * يؤذن بالصلوة و يصلي * اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگوید نماز را * فيقول الله * پس میگوید خدای عز و جل * بغر شكان * انظر را الی عبدی هذا * نظر کنیک بصری بند * من که اینست * يؤذن و يقيم الصلوة * اذان میگوید و برپا میدارد نماز را * يضاف متي * مینرسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار اوسا قط است * قل غفرت لعبدي * بتحقیق آمرزیدم این بند * خود را * و ادخلته الجنة * و در آوردم او را در بهشت * رواه ابو داود و الفسائي * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كنان المسك يوم القيمة * سه کس بر تلهای مشک اندر روز قیامت کتیب بمثلته بل ربك کتب کردن عبد ادی حق الله و حق مولاه * یکی بند * که بگزارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفهموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است * و رجل ام قوما و هم به راضون * دیگر مردی که امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن و رجل ینادی بالصلوات الخمس * دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را * کل يوم و ليلة * هر روز و شب * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يغفر له مدی صوته * با ننگ نماز گوینده آمرزید * میشود من او را تا غایت آرز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رسالت غایت مغفرت ببلند و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را کنا مان باشند که بپر کنند این مسافت را که از مکان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او مؤید معنی اول است و روایت مد صوته و يشهد له کل رطب و یابس * و کواهی میل شد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد در چیز است چنانچه در قول حق سبحانه و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبين یا گویند که چون جمادات و نباتات کواهی دادند چنانسانس بطریق اولی دهند * و شاهد بالصلوة یکتب له خمس و عشرون صلوة * و حاضر آیند نماز را بسبب اذان نوشته میشود هر از ایست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزار بیست و پنج درجه زاین در حقیقت زاجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده * و یغفر عنه ما بینهم * رخصه میشود هر از کنا مان که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است نیز ای آنها * رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و روی النسائي *

بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که لزود حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم

* عن جابر قال سمعت النبي * كفت جا یهشیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول ان الشيطان اذا سمع النداء بالصلوة * بدرسنیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را * ذهب * منور و در دور می رود * حتی يكون مكان الروحاء * تا آنکه می باشد در جای روحا بعتج و او سکون حار من * قال الراوی * گفته است راوی * والروحاء من البلدینة علی سنة وثلثین میلا * وروحاز ملینة بر لبی و شش میل است بعضی چهل نیز گفته * رواه مسلم * وعن علقمة بن وقاص قال انی لعنل معویة * علقمة بن وقاص که از کبار تابعین استی کفت که من نزد معاریه بودم * اذان مؤذن * فاکلا اذان کفت مؤذن معاریه * فقال * معویة کافال مؤذن * پس کفت معاریه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی * حتی اذا قال * تاجون کفت مؤذن * حی علی الصلوة قال * کفت معاریه * لاحول ولا قوة الا بالله فلما قال * پس چون کفت مؤذن * حی علی الفلاح قال * کفت معاریه * لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم * درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد * وقال بعد ذلك ما قال المؤذن * وکفت بعد از انچه کفت مؤذن * ثم قال سمعت رسول الله * یصتر کفت معاریه شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال ذلك * کفت آنرا که من کفتم * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال کنا مع رسول الله * کفت ابو هریره بودیم ما با رسول خدا * صلى الله عليه وسلم فقام بلال ینادی * پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید * فلما سکت قال رسول الله * پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد کفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة * هر کس که بگوید مانند این که مؤذن کفت یعنی اجابت مؤذن بکنند از هر یقین درمی آید بهشت را * رواه النسائی * سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی کفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت کان النبي * کفت عائشه بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد * چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگوید * قال * میگوید آنحضرت * وانا وانا * یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است * رواه ابو داود * وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة * کسی که اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب کرد دوازده بار بهشت سابقدر فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال و حی شده باشد بعد ازان فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید پس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مکرر آنکه براءة از خلود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود * وکتب له بتأذینه فی کل یوم بمئة حسنة * و نوشته شود بجزای اذان گفتن وی هر روز هشتاد و یک * وکل اقامة ثلاثون حسنة * و هر هر اقامت را سی نیکی در ظاهر و من تبادر بان دارد که کلمات اقامت تبادر باشد و یحتمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت دران باشد و بر هر تقدیر تعین علی د موکول بعلم شارع است و الله اعلم * رواه ابن ماجه * وعنه قال کنان مؤذین مریال عاء عند اذان المغرب * و هم از برای هریره است گفته بودیم ما که امر کرده می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت * رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر * * باب * در لواحق و تتمات آنچه گذشت در دو باب سابق

* الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلا ینادی بلیل * بک رهنیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و امتنجا و وضو متبج و مستعد نماز شوند و از پنج معلوم میشود که برای نماز باطل اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذکور امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است * فکلو او اشر و احتی ینادی * پس بخورید و بنوشید در تسعیر رمضان تا آنکه ند اهد * ابن ام مکتوم * که صاحب مشهور است و وی نیز مؤذن بود و از پنج معلوم میشود که آنحضرت را در مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بودی یکی برای تسعیر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح در مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت * قال * کفت راوی * و کان ابن ام مکتوم رجلاً اعمی * زیود ابن ام مکتوم مردی فابینا * لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت * ند نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد بکر و یعنی نزدیک شد صبح مبالغه میگوید تنید صبح شد و این تاویل از جهت آن کردیم که فرمود تا ندای ابن

ام مکتوم بشوید و بنوشید و چون وی ند ابله از بر آمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان میلاد باشد خورذن و نوشیدن تا آنوقت چگونگی باشد کذا فی بعض الشروح فانهم متفق علیه و عن سرقة بن جبلة و صبا بی مشهور است از حفاظ مکتوبین نزول کرد بصره را روایت کرده اند از وی حمز بن بصری و شعبی و جز ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمنعکم من صحرکم اذان بلال باید که باز نثار د شمارا از طعام صحران کفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید و لا الفجر المستطیل و نه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود در تاریک میگرد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیه بدم کرک دهند و لکن الفجر المستطیل فی الافق و لیکن باز دارد صبح پرندة یعنی منتشر شوند و در کرانه آسمان پهن از جنوب و شمال که بعد از صبحال فجر مستطیل پیدا کرد و باقی ماند و رواه مسلم و لفظه للترمدی و عن مالک بن الحویرث کنیت او ابوسلیمان است صحابی است اقامت کرد در آنحضرت نیست شب و نزول کرد بصره را مائت سنة و ربع و سبعین فی عهد عبد الملك قال انیت النبی کفت مالک بن الحویرث آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم انارین عم لی من و پسر عم که مرا بود غالباً از برای وداع آمد بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا ما فرسا فاذا واقما چون مسافر شوید شما پس اذان گویند و اقامت گویند یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما واقع شود چون فرمود و لیو کما اکبرکما و باید که امام شود بزرگترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گویند که نه اکبر است و ما نا که آن مردود در علم و ورع مساوی بوده اند و مراد با کبر انضال است و از اینجا معلوم شد که انضالیت نیز اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم باوقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد و رواه البخاری و عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا کما را یتیمونی اصلي و هم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید نماز را چنانچه دیدید ما را که میگز ارم و اذا حضرت الصلوة بلیوذن لکم احدکم و چون در آید وقت نماز باید که اذان گویند برای شما یکی از شما ثم لیو کما اکبرکم و پستری باید که امام است کند شمارا بزرگترین شما متفق علیه و عن ابی هريرة قال ان رسول الله کفت ابو هريرة که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حنن قفل من غزوة خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه و سار لیلته و اند شمی و حتی اذا ادر که الکری عرس و تا وقتی که در اقامت او را خواب نر و دآمد تا استراحت کند و تخریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت و قال لبلال الا لئنا اللیل و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را و فضل بلال ما قدر له پس نماز گزارد بلال آنقدر که تقدر کرده شد برای وی و نام رسول الله و خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اصحابه و یاران وی و فلما تقارب الفجر استند بلال الی راحته پس چون نزدیک شد طلوع فجر گنجد زد بلال بسوی شتر خود و موجه الفجر و موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از رجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدیم و در نسخه سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند و غلبت بلالا عینا و پس غلبه کرد بلال را چشمان او و این اختیار در خواب شد و هم مستند الی راحته و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود و فلم یستقیظ رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لا بلال و بیدار نشد بلال و لا احد من اصحابه و نه هیچیک از صحابه آنحضرت و حتی ضربتیم الشمس و تا آنکه زد ایشانرا شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب مکان رسول الله پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و هم ارلهم استیغاث و نخستین قوم از روی بیداری و فزع رسول الله پس بتر سید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از خواب رفتن و نماز رفت شدن بشهر و صحبت جلالیه حق تعالی و فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد که ترا و بجز از خواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی و فقال بلال پس گفت بلال اخذ بقمی الذی لخذ بنفسک و گرفت نفس من و عارض شد بوی آتشی که نفس ترا و قال و فرمود آنحضرت اقتادوا بکشیل شتران و ابرار فیل از اینجا فاختدوا و ارحلهم شیتا پیش بکشیدند شتران خود را و آنرا یکی از آن وادی و بر انداد و نیز دیک با نیل و در آمدند در سبب بر آمدن از آن وادی اختلاف دارند کسی که تجویز نمی کند چنانکه اصحاب ما قضای فرایت را در وقت غنمی میگویند که بر آمدن بجهت آن بود که آن وادی بجای شیطان بود که تابش کرد و آفتاب و آنکه تجویز میکنند و نهی را مخصوص بنوا بیل میدانند و چنانکه شافعی میگوید که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی بجای شیطان بود چنانکه در رویه دیگر بیاید و ثم ترضأ

رسول الله * بستر و وضو کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و امر بلالا * و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز * ما قام الصلوة * پس اقامت گفت بلال * فصلی بهم الصبح * پس گزار داد آنحضرت با صحابه نماز یا مباد و ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز نهی نیست و من هب شا نعی اینست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در حدیث گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قضا کرد فجر را در غداة ليلة التمریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان رواز موافق آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات با آن ندارد و چگونه منافاتی باشد و حال آنکه بصحبت رسیده که باذان و اقامت هر دو گزار داده انتهای آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است پس دخول وقت و خواندن بجا جماع و در فاشه هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذكر این کلمات نیز زیاده افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السبغاني * فلما قضی الصلوة * پس هرگاه که قضا کرد نماز را * قال * گفت * من نسی الصلوة فليصلها اذا ذكرها * کسیکه فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس باینکه بگذارد آنرا و قتیکه یاد آرد آنرا * فان الله تعالى قال * زیرا که بدستی خداوندی فرموده است * و اقام الصلوة دلالتی بر و بپادار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است * رواه مسلم * تنبیه * اینجا اشکال می آید که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه در یافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نکردد اگر چند دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و حی و الهام در یافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر در آن وحی بفرستد و کشف نکرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواست بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد از امسوی مشهور درواز جمع صور و معانی فاضل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت رومی می داد پس باعث نسیان و غفلت نور قلب نباشد بلکه طریقیان حالتی عظیم که جز خداوندی عزه حقیقت آنرا ندانند فافهم زیاده التوفیق * و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تقوموا * چون اقامت گفته شود برای نماز پس بر نخیزید * حتی ترونی قلب خرجت * تا آنکه به بینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه فقها گفته اند مذمب آنست که نزد حی طی الصلوة بایست برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت در وقت می بود * متفق علیه * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تأنموا تسعون * چون اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتاب و در آن * و اتوا تمشون و علیکم السکينة و الوفاء * و بیائید نماز را در حالتیکه میز وین بر رفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آمستگي و کران باری * فما ادرکتهم فصلوا * پس آنچه در یابید با امام پس بگزاید * و ما فانکم فاتموا * و آنچه فوت کرد شمار و نیا بید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگزاید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت در وین است برای نماز و اگر شتابی کنید و خواصید که تکبیر اولی در یابید پیش ازین می بایست معتدل و متعرج شد شتابی که محمود است اینست * متفق علیه و فی رواية لمسلم فان احلکم اذا کان یعمل الی الصلوة * زیرا که یکی از شما قتیکه قصد میکند نماز را و میرود بصری وی * فهو فی صلوة * پس وی در نماز است پس در وقت راسخ تعالی محل و دیگر داند بنماز یا بید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسامحت به تکبیر اولی منقول و ماثور است * و هذا الباب داخل عن الفضل الثاني * و این باب تمیمی است از فصل ثانی * الفصل الثالث * عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله * گفت زید ابن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ليلة بطریق مکه * شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از و هم راوی است و الا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه ببعض از تقا و تھا که ظاهر میگرد * و کل بلالا ان یوقظهم للصلوة * و کیل کرد اینک آنحضرت بلال را که بیدار گرداند صحابه را در وقت نماز * فرق بلال و ورقدا * پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب * حتی استيقظوا * تا آنکه بیدار شدند * و قد طلعت علیهم الشمس * و حال آنکه بتحقیق طلوع کرد و برایشان آفتاب * فاستيقظوا بالقوم * پس بیدار شدند قوم * فعل نزعوا * پس بتحقیق

قرمیدند برین تقصیر خود * فامرهم رسول الله * پس امر کرد ایشانرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يركبوا * اینکه سوار شوند * حتى يخرجوا من ذلك الوادى * تا آنکه بیرون آیند از آن وادی * وقال ان هذا واديه شيطان * وگفت آنحضرت که این وادى است که درویشی شیطان است * فركبوا حتى خرجوا من ذلك الوادى * پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی * ثم امرهم رسول الله * پیغمبر امر کرد ایشانرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان ينزلوا * کفرود آیند نزدیک به آن وادی * وان يتوضأوا * و امر کرد که وضو سازند * و امر بلال ان ينادى للصلوة * و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز * او یقیم * یا اقامت گوید شک ز اوی است * فصلى رسول الله * پس نماز بگزارد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالناس ثم انصرف وقت رای من فرعهم * پیغمبر برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از قوم ایشان * فقال يا ايها الناس ان الله قبض ارواحنا * پس گفت آنحضرت از برای تسلیه و ازاله فزع ایشان ای مردمان بدیستیکه خداى تعالی گرفت جانهای ما را در خواب * ولو شاء لردنا اليها حين غير هذا * و اگر میخواست باز میکردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتى جز این وقت یعنی پیش ازین وقت * فاذا قد احدثكم عن الصلوة اوتنميتها * پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را * ثم فزع اليها * ثم فزع اليها * پیغمبر بیدار کرد یا یاد آورد و پناه آر بسوی نماز * فليصلها كما كان يصلها في وقتها * پس بایست که بگزارد نماز را چنانکه بود که میکرد آنرا در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب * ثم التفت رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابي بكر الصديق * رضي الله عنه يستر روى کردانید و نکر بیست آنحضرت بجانب ابو بکر صدیق * فقال * پس گفت آنحضرت * ان الشيطان اتى بلالا وهو قائم يصلي * رستیکه شیطان آمد بلال را و حال آنکه او ایستاده است و نماز میکرد * فاصبحه * پس بخوا بآید او را و بیند احوال او را بر زمین * ثم لم يزل يراه يستر همیشه شد شیطان که سوار کن میکرد و آنرا نمیداد بلال را * كما يهدى الصبي * چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا اغراب رود فى الصراح هله و هله * و آرمیدن و املاء آرام دادن و دست زدن کرد بکارتا شراب شود * حتى نام * تا آنکه خواب کرد بلال * ثم دعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا * پیغمبر بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را * فاخبر بلال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذى اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر * پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابو بکر را * فقال ابو بكر * پس چون مشاهد کرد ابو بکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت * اشهد انك رسول الله * گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی * رواه مالك مرسلا * و روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است * و حسن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان معلقتان في احناق المؤمنين للمسلمين * و دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای پاک نماز گویندگان و رخصتان را و گذشته اند در عهد ایشان تا نگذارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است * صیامهم و صلاتهم * روزه مسلمانان و نماز ایشان و روزه در انظار و تسبیح و نماز در رعایت اول وقت و آخر * رواه ابن ماجه * باب المساجد ومواضع الصلوة * مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام بخانه خاص که برای نماز گزاران بتا کنند و بفتح مسجد کاه و بمعنی جبهه نیز آمل * و مساجد عضو شکرانه که بدان سجد کنند و مراد بموضع صلوة اینجا جاهای که نماز در آن مکروه بود یا مکروه چنانکه در راه ادب بیان آن بیاید * لقمة * فى الاول * حسن ابن عباس * رضي الله عنه * قال لما بخل النبي صلى الله عليه وسلم الميت * روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمل آنحضرت خانه گمبدر در روز فتح مکه * دعافى نواحیه کلها * دعا کرد در کواتهای خانه همه کواتهای یعنی در هر چار گوشه خانه * ولم يصل حتى خرج * و نماز نگزارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمل * فلما خرج ركع ركعتين في قبل الكعبة * پس چون بیرون آمل کرد دو رکعت در پیش در کعبه و مقابل آن و قبل بضم تین و یضم و سکون هر دو روست و اول قصیح تر است * وقال * وگفت آنحضرت * هذه القبلة * این است بقبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که امر قبله بر توجه بپشت است و قرار عافت و هرگز متصوّر نکر ددنه بآن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روانیست و این ظاهر است و نه بمعنی آنکه توجه به پشت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نیست * چنانکه امام مالک گوید در نماز فحش و بعضی علمه در فیل نیز * رواه البخاری و رواه مسلم عنه و حسن اسامة بن زید * و عن عبد الله بن عمر * رضي الله عنهما * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة * و روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمل کعبه را * هو *

آنحضرت * واسامه بن زيد و عثمان بن طلحة الحنفي * که حاجب خانه کعبه و صاحب مفتاح وی بود * و بلال ابن رباح * همه در آمدن *
 * فاغلاقها عليه * پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مر دم ندر آیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند * و مکت فیها *
 و در تک کردن آنحضرت درون کعبه * فسألت بلالا حین خرج * ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت
 ما ذا صنع رسول الله * چه کار کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * درون کعبه که در آمد * فقال جعل عمودا عن يساره * پس گفت
 بلال کرد انیل آنحضرت یک ستون خانه را از چپای خود * و عمودین عن يمينه * و کرد انیل دو ستون را از راستای خود * و ثلثة اعمدة
 وراءه * و کرد انیل سه ستون را در پس خود * و كان البيت يومئذ ملئ ستة اعمدة * و بود خانه کعبه در آن روز برشش ستون اگر چه
 الان بر سه ستون است بجهت تخیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است * تم صلی * پسترنماز
 بگزارد آنحضرت * متفق علیه * ازین جلیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز
 گزار در آن جلیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نکرارد و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون
 در کعبه در آمدند و در را بستند هر یکی در گوشه بدعامشغول شد پس اسامه آنحضرت را در گوشه مشغول بدعامید و خود در گوشه دیگر
 رفت و از نیز بدعامشغول شد و بلال نزدیک آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعانماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که
 او در ربو در مشغول بدعام بود و نیز نماز همه دو رکعت بود و سبک گزارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون
 فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورته که در دیوارها کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد
 که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفي آن * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم صلوة في مسجدی هذا * یک نماز درین مسجد من * خير من الف صلوة فيما سواه * بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز
 او است * الا المسجد الحرام * مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر تر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد
 حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذکور است اکثر آنست که اینست اختلاف مالکیه که این عبارت را
 بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار برابر مذکور است امام مالک است که قائل است
 با فضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول با فضلیت من یتنه چنانکه مذکور است او است آنکه افضلیت منحصراً در مضاعفت ثواب
 نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد جلی الله علیه وسلم ولیکن انواع گرامات و برکات و فتوح و فیوض
 و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در افضلیت آن کافیت و نیز مضاعفت بکثرت عدداست و شرف و ثبات و رای آنست
 و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر بصد هزار فلس ارزند پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب
 جواری صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این محبت تفاضل مکه و مدینه را در کتاب
 جندب القلوب الی ديار المحبوب تمام تر بتفصیل تر ذکر کرده ایم از اینجا باین جست * متفق علیه * وعن ابي سعيد الخدري
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشبوا لرحال الا الی ثلثة مساجد * بسته نشود بار و ایمنی اختیار کرد نشود سفر مگر بسوی سه
 مسجد * المسجد الحرام * یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است * و المسجد الاقصی * دوم بیت
 المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت
 بعد مسافت وی از مسجد حرام * و مسجدی هذا * سیوم مسجد من که اینست * متفق علیه * ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر
 بموضع جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمرتبه فضل و عظمت و کرامت اینها را ممتاز و مخصوص گردانیده است اختلاف مواضع دیگر
 که در فضل و برکت قریب بهم اند و نیز زبان شایع هیچ یکی از آنها مخصوص بخصوص فضل نشد مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعجل بنوات
 آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثلاً آن دیگر است و سفر باین فصل
 جائز اما در مسافت و بر ای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار
 والله اعلم و بعض گفته اند که فصل بطریق ندر بجز این سه جاد نیست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیکرد و دفای آن و بعضی از

از آنکه میروم کذا در میان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد اینست چنانکه در اول کتاب ذکر شد حدیث
 انما الاعمال بالنیات کثرت * متفق علیه * و عن ابي موسى قال قال رسول الله * روایت است از ابي موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة * بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز * ابعدهم فابعدهم محشی * دورترین ایشانست
 پس دورترین ایشان در راه هر یک با نوازده بعد معا فت از مسجد * والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام * و آنکس که نشسته است
 در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذرد آنرا با امام * اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام * بزرگ تراست از روی لجز از آنکس که میگزارد
 نماز تنها بستر بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگر چه در اول وقت میگزارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسی که احق با امامت
 نیست گزارد و دیگری انتظار جماعت کثیر بر دو بکمی گزارد که احق با امامت است باین قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا که باعث
 بران نکاسل و تنها ون بود و اینست سرافضیت اسفار در فجر نزد حنفیه * متفق علیه * و عن جابر * رضی الله عنه * قال خلت الميقات حول
 المسجد * خالی شد جای کرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه مردن ساکنان آن یافتند بجای دیگر * فاراد بنو سلمه ان ینتقلوا قرب المسجد *
 پس خواستند بنو سلمه بکمر لام که نام قبیله ایست از انصار که بیابند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی
 مسجد * فبلغ ذلك النبي * پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر راضی الله علیه وسلم * فقال لهم * پس گفت آنحضرت مرا ایشانرا * بلغني
 انکم تريدون ان تنتقلوا قرب المسجد * رسید است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد * قالوا نعم * که تنده
 آری * یا رسول الله قلارنا ذلك * بتحقیق خواسته ایم ما آنرا * فقال یا بنی سلمة دیا رکم تکتب آثارکم * پس گفت آنحضرت ای پسران
 سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه اعمال ثواب کامها که شما میزنید در آمدن در مسجد * دیا رکم
 تکتب آثارکم * لازم گیرید دیار خود را نوشته می شود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا بایشان که هستید هر چند
 از دور تر می آید ثواب بیشتر من یابید * رواه مسلم * و عن ابي هريرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة
 یظلمهم الله فی ظلّه * هفت قوم از مردم کمان اند که در پناه خود می در آید ایشانرا خدای تعالی * يوم لا ظل الا ظله * روزیکه نیست هیچ پناهی
 جز پناهی و ظل دراصل بمعنی سایه است و بمعنی کثف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب
 آفتاب قیامت در امان باشند امام عادل * یکی از ان هفت بادشاهی عادل است که در رعیت پروری و داد گستری بر فرموده خدا و رسول خدا
 رود و داد مظلومان دهد * و شاب نشأ فی عبادة الله * دوم جوانیکه پیداشده در پرهت خدا و هم از کودکی متعب و صالح برخاسته
 * و رجل قلبه معلق بالمسجد انا خرج منه * سوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد و تنبیه بیرون آید از ان * حتی یعود الیه * تا
 آنکه باز گردد بمسجد و بیاید در وی * و رجلان تسابا فی الله * چهارم هر یکی از دو مرد که دوست می دارند یکدیگر را از جهت خدا
 و دین وی و طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی * اجتماعا علیه و تفرقا علیه * فراهم آمدن بر محبت خدا و جدا شدن بر محبت خدا کنایت
 است از خلوص محبت در حضور و غیبت * و رجل ذکر الله خالیفا فاضل عیقه * پنجم مردی که یاد کرد خدا را تنها پس اشک ریخت هر
 دو چشم او و قید تنهایی برای آنست که تکلف و زیاده دران مدخلی نباشد * و رجل دعه امرأة ذات حسب و جمال * ششم مردی که
 بخواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد * فقال انی اخاف الله * پس آن مرد گفت بدل خود و باز داشت نفس را
 یا بزبان گفت بآن زن بد رستمیکه من میترسم خدا را * و رجل تصلق بصدقة * هفتم مردی که صدقه کرد بنوعی از صدقه * فافها *
 پس پنهان کرد صدقه را * حتی لا تعلم شما له ما تنفق یمینه * تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میل مید دست راست او کنایت است از
 غایت سرور اخفا * و عنه قال قال رسول الله * و هم از ابي هريرة است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 صلوة الرجل فی الجماعة تصعق ملی صلوة فی بینه * نماز مرد که میگزارد در مسجد با جماعت زیاده گردانیده میشود ثواب آن در
 نماز او که میگزارد تنها در خانه خود * و فی هرکه * و در بار از خود که دران برای کمب و تجارت می نشیند * خمساً و عشرين ضعفا *
 بیست و پنج درجه * و ذلك انه اذا قرأ * و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد * ناحس الوضوء * پس نیک کرد
 وضو را رعایت کرد آداب و شرائط آنرا * ثم خرج الی المسجد * بهتر بپوشیدن آمد بمسجد * لا تخرج الا للصلوة * در حال تنبیه بیرون

نمی آرد و اگر نماز در قصل ادا آن بر وجه مسنون نه غرضی دیگر * لم یسقط خطوة الا رفعت له بها درجة * نمی زند همه کلمی مگر آنکه بلند کرد و ایستاده
میشود و مراراً بآن کلم پایه در ثواب * و حط عنه بها خطیئة * و کم کرده می شود از وی بآن کلم کناهی * فاذا صلی لم تزل الملائكة تصلي عليه *
پس چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که در رومی فرستند بروی * مادام فی مصلا * تا آنکه نشسته است و در جای نماز خود و بر نشسته
از ایجاد و دبا بن صیغه میفرستند که * اللهم صل علیه اللهم ارحمه * خداوند ادر و در بفرست بروی خداوند از رحمت کن او را * ولا یزال احدکم فی
صلوة ما انتظر الصلوة * و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این را از برای بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که
از برای نماز دیگر انتظار میبرد و بایست در و فرستادن فرشتگان میشود * و فی رواية * و در روایتی این چنین آمده است که * قال *
قلت آنحضرت * اذا دخل المسجد كانت الصلوة تحبسه * چون در آمد مسجد و در حالی که به تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون
آمدن * وزاد فی دعاء الملائكة * و زیاده کرده است در این روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که * اللهم اغفر له * خداوند او را بپارزد
مراراً * اللهم تب علیه * خداوند او را رجوع کن برحمت بروی * مالم یؤذیه * مادام که نه نجانند در مسجد هیچکس را از مسلمانان بدست
و زبان خود * مالم یحدث فیه * مادام که حادث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذاء ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز
است و در بعض روایات محدث بتشدید است از تعدیت یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از اینجا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن
در جامع نماز و صبر کردن بر آنست و اگر نماز گزارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت در روند و مشغول
شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریاء و این نیت صحیح است و در روی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای
نماز دیگر است صرح به بعض العلماء * متفق علیه * وعن ابی اسید * بضم همزة و فتح مین صحابی انصار یست ساعی و بعض یفتح همزة
نیز گفته اند * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * اذا دخل احدکم المسجد فلیقل * وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که
بگوید و بخواند این دعا را * اللهم افتح لی ابواب رحمتک * خداوند او را بکشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف
ببرکت آن یابتر فیک نماز در آن یاد نماز بکشف حقائق آن * واذا خرج فلیقل * و چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید * اللهم انی
اسألك من فضلك * خداوند او را من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت فروزی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از بر آمدن
از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادت ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده
* رواه مسلم * وعن ابی قتادة ان رسول الله * و روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد
را از فضلی صحابه بود که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * قال * گفته است * اذا دخل احدکم المسجد فلیمرکع رکعتین * چون در آید یکی
از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت * قبل ان یجلس * پیش از آنکه بنشیند * متفق علیه * و این حدیث متمسک شایعه
است در اجتناب تسبیح مسجد بحصل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر درین است و الا لازم آید
که واجب باشد پیش از جلوس و نه چنین است باتفاق * وعن کعب بن مالک * صحابی مشهور و روضه تخیل و از غزوة تبوک و توبه و عاز
احاسن قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعراء اسلام * قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یقدم من سفر الا انما را فی الضیعی * کعب
بن مالک گفت بود آنحضرت که قدم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت * فاذا قدم بدأ بالمسجد * پس چون قدم می آورد
آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد * فصلی فیه رکعتین * پس میگزارد در مسجد دو رکعت * ثم یجلس فیه * پسترومی نشست در مسجد تا مردم
بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف در یابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضعیفی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة
الضعیفی بیاید انشاء الله تعالی و از این حدیث استنباط نشستن مسافر بعد از قدم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش
از در آمدن بشانه بود و اگر بعد از در آمدن بشانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا * متفق علیه * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من سمع رجلاً ینشد صالة فی المسجد * هر که بشنود مردی را که میجوید کم شده و در مسجد * فلیقل لارها الله علیک *
پس باید که بگوید باز نکرد اند آن کم شده را خدا تعالی بسوی تو یعنی نیایی آنرا * فان المساجد لم تبس لهن * زیرا که مسجد ما بنا کرده نشده
است برای اینکا رومانند آن از آنچه نه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای

زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا بکنند و بشوهد که مسلمانی که شد خود را با زنیان و اگر بدین نیز خواهد تامل ای فعل خود یابد و یا کرد این کار نکرد و در نبیست و الله اعلم * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل من هذه الشجرة الممنونة * کسی که بخورد از این درخت ناخوش بوی امارت بدین است و اسیر و در فیصل تاملی نباید که کسی که بخورد از این درخت یعنی پیاز و صبر * فلا یقرین مسجد ما * پس باید که نزد دیکه نکرد مسجد ما * فان الملائكة تتأذى مما يتأذى ذی منه الانس * زیرا که بدوستی آزار میکشند فرشتگان از چیزی که آزار میکشند آدمیان از بویهای ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از آن کولات و غیره کولات درین حکم داخل است از کندن دمنی و کندن بغلی و در حکم مسجد است جمیع میانس و جمیع عبادات از جمله غل و ذکر و سایر میانس مسلمانان و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجد ناواقع شد و بلغظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شد و آن مخصوص بزمان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که گرامت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد بود * متفق علیه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة * آب دهن افکندن در مسجد کناه است * و کفار یهدونها * و پوشند آن کناه و در کنند بزه آنرا کور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد کور باید کرد که بزه آنرا می برد و بزاق و صفاق و ساق بزای و صداد و صمین آب دهن که از دهن بیرون افکنند و نادر دهن است آنرا رقیق گویند * متفق علیه * وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علی اعمال امتی * ظاهر کرد انید شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجد خواهد آمد از ایشان * حسنها و سیمها * کارهای نیک امت و کارهای بد ایشان * فوجدت فی محاسن اعمالها * پس یافتم در کارهای نیک امت * الا ذی یماط عن الطريق * پلیدی و آنچه آزار کند از خار و شتک و مانند آن که دور کرد انید شود از راه * و وجدت فی مساوی اعمالها * و یافتم در کارهای بد ایشان * النخاعة تکتون فی المسجد لا تدفن * آب دهن که باشد در مسجد کور کرده نشود و نخاعه که آنرا انشامه نیز گویند آب دهن که از مینه بر آید یا از بینی * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة * چون ایستاد یکی از شما بنما * فلا یبصق امامه * پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله * فانما یتلجی الله * و در بعض نهضه فانه یتلجی الله * مادام فی مضلة * زیرا که روی مناجات نمیکند و ترجه نمی آرد مگر خدای تعالی را مادام که در جای نماز خود است پس کویا ذات پاک وی تعالی و قدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود * ولا عن یمینه * و نه بیند از بجانب دست راست خود * فان عن یمینه ملکا * زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت آئمی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز برای تأیید و الهام بر دل مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم را نبرد و حق مزور آنست که اگر ام کند زانو را زاید بر آنچه میکند با آنها که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند * و لیبصق عن یساره * و باید که بیفکند آب دهن را در جانب چپ خود * او تحت قدمه * یا بیفکند زیر پای خود * فید فنها * پس کور کند آنرا * وفی رواية ابی سعید تحت قدمه اليسرى * و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیند از در زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بکشد و بمالد * متفق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه * آنحضرت گفت در بیماری خود که بر تخت است از آن لعن الله اليهود والنصارى * لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را * انخذ را قبورا انبیا لهم مساکن * که ما ختنند کورهای پیغمبران خود را مسجد ما * متفق علیه * چون دانست آنحضرت قرب اجل را و بترسید از امت که مبادا بقبر شریفی آن کنند که یهود و نصاری بقبور او دفن کنند یا کافران ایشان را بر نهی از آن بلعن بر یهود و نصاری که قبور انبیاء را مساجد کوشتن و این بر دو طریق متصور است یکی آنکه مسجد بقبور و برنم مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند درم آن که مقصود در منظور عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتغال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخدا است اگر چه خفی

است و بهر دو طریق لعن متوجه است و نماز کز اردن بجانب قبر نبي يامرد صالح بقصد تبرک و تعظيم حرام است و هيچکس را در آن خلاف
 نهيست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا ببرکت میجارت آن موضع که مل فتن جسد مطهر
 ایشان است و بامداد نورانیست از روحانیت ایشان عبادت گاهی و قبولی یا بد در اینجا مندرجی لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشيخ
 ابن حجر التتيمي المكي * وعن جناب * نام ابو ذر غفاری و در نام وی رضي الله عنه اختلاف بسیار است و جناب جز وی از صحابه نیز هستند
 یکی جناب بن عبد الله بجلی و جناب قمری تا اینجا مراد کیست * قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول * شنبل م آنحضرت را که
 میگوید * الاوان من كان قبلکم * بکمران و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانی که می بودند پیش از شما * كانوا يتنزلون قبور
 انبيائهم و صالحهم مساجد * بودند که میگردید قبورهای پیغمبران خود را و صالحان خود را * لا يتنزلون الا القصور مساجد *
 آگاه باشید پس تکبیر بد قبرها را مسجدها * اني انها کم عن ذلك * بد رستیکه من شمارا نمی کردم از آن * و رواه مسلم * و عن ابن عمر * رضي الله
 عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا في بيوتكم من صلواتكم * بگردانید در خانه های خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند
 تا برکت و ثواب است آن بدان راجع گردد و معنای بنور عبادت باشد * ولا تنزلوها قبوراً * و تکبیر بد و نسا زید خانه های خود را مانند کورهای که
 مرد و صفت در وی افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت است خانه که در وی نشو و بارفته باشند مشابه
 قبر باشد * منفق عليه * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب
 قبله * میان مشرق و مغرب قبله ایست و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی
 میگردد معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف
 جهات بلاد بموجب و حیث ما کنتم فولوا و جوهرکم شطر المسجد الحرام * رواه الترمذی * و عن طلق بن علي قال خرجنا * طلق
 بن علي که صحابیست و روایت کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود * و قد اتي رسول
 الله * فصل کنندگان بهی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و رفتن بفتح وادو هکون فاجماعه را گویند که بر رئیس قومی بیایند از برای
 مهمی چنانکه زیارت یا ایلی پی گوی و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمدن بودند چنانکه گفت * فبايعنا * پس بیعت کردیم ما
 آنحضرت را * و صلينا معه * و نماز گزاریم با وی * و اخبرنا ان با رضایعنا لنا * و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسایی
 است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند * فاستوهبنا من فضل طهورة * پس طلب بخشش
 کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبنا اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و کنجی است که طلب بخشش
 آن از حضرت وی نمایند * قد عاباء * پس طلبید آنحضرت آبی را * فتوضأ * پس وضو کرد * و تضرع * و آب در دهن کرد یعنی
 بعل از وضو از بقیه آب وضو * ثم صبه لنا في اداة * پست بر ریخت آن آب را برای مادر ظرفی از چرم * و امرنا * و امر کرد ما را بر آمدن
 از نزد وی * فقال اخرجوا * پس گفت بیرون آئید * فاذا اتيتهم ارضكم * پس چون بیایید شمارمین خود را * فاكسر وابعثكم * پس
 بشکند کلیسای خود را * و انضوا مكا نه ابعد الماء * و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن
 بقعه گردد * و اتينيل و ما مسجدنا * و بکیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسا زید بجای وی مسجدی * قلنا ان البلك بعيل * عرض کردیم ما
 که شهر ما از مدینه مطهره دور است * و الحرش يد * و کر ما سخت است * و الماء ينشف * و آب در ظرف خشک میگردد در هوا حاکم
 و ينشف بنحو دکشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را * فقال مد و من الماء * پس فرمود آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی
 بریزید در وی آبی دیگر * فانه لا يزید الا طيبا * زیرا که بد رستی آن آب بقیه وضو که در ادویه است زیاده نمیکرداند این آب را که بر وی
 ریخته شده است با این آب او را مکر برکت و خیر رایی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم
 در عالم ایجاب افتاد و پرسیدند که آب در اداره بجزارت آفتاب خشک نکرده پس آنحضرت نیز تکبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت
 میماند و بی فعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میروید آن آب بتمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود شک و تردید
 و تسبب در راه بقیس و عالم قدرت مد راه مقصود است و الله مل کل شیء قد یزود دین حلیت استحباب تبرک است بقیه آب وضو

وچون مانند آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعید مانند آب زمزم و آنحضرت چون در مدینه می بود آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید و تبرک میساخت و فضل و اثر آن را که علما و صلحاند و تبرک با آن را و انوار ایشان هم برین قیاس است * رواد النسائی * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت امر رسول الله * کنت عائشة امر کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ببناء المسجد في الدور * ببر آوردن مسجد در سراجا و محلهها و قبیلها اگر بقصد ضرر نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند * وان ينظف و يطيب * و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجد ما و خوشبو گردانید * شریف بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مؤمنان و ينظف و يطيب بیا و تا معا ضبط کرده شد * اند * رواد ابو داود * و الترمذی و ابن ماجة * و عن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشيع المساجد * امر کرده نشد * ام من از نزد خدای تعالی به برانراشتن و راستن و نقش و نگار کردن مسجد ما * قال ابن عباس * کنت ابن عباس برای خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعبادت نفوس آدمیان * لتزخرفها * هر آینه من زخرف میکنید شما مسجد ما را * کازخرفت اليهود والنصارى * چنانکه من زخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حمن چیز را گویند یعنی نقش خوانند کرد و روی اندود خوانند ساخت و بطلا و بعضی متاخران آنرا تجریر کرده گفته اند که مردم خانهها مشید و مزخرف و مظلایسازند اگر ما مسجد ما بخت و نل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید * رواد ابو داود * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشراط الساعة ان يتباهى الناس في المساجد * بد رستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحمین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریایا مردم مدح و ثنای ایشان گویند * رواد ابو داود و الترمذی و ابن ماجة * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علی اجور امة * عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا عیلهای امت من که بران ثواب می دیند * حتی القذاة تحت جبا الرجل من المسجد * تاخس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد او را دراز مسجد و قذای آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک و در اینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که آزار میکشد و رحایت وی ازان یا مانند آب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگرد و هر که پاک دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت کرد * و عرضت علی ذنوب امة * و عرض کرده شدند بر من گناهان امت من * فلم اذنبا اعظم * پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر * من سورة من القرآن * از قراوش کردن سورة از قرآن * او آیه * یا قراوش کردن آیتی * و اوتیها الرجل ثم نسيتها * که داده شد آن سورة یا آن آیت مرد را پستتر قراوش کرد آنرا و درین زجر و تشدید است بر قراوش کنند قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شیعه آنرا در کلمات شمرده اند اعاذنا الله منه * رواد الترمذی و ابو داود * و عن بردة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشر المشائین فی الظلم لی المساجد * گفت برید بن اسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مر و نیکان را در تاریکی المساجد ما * یا لنور التام یوم القيمة * بر رسانی تمام در روز قیامت قلمیح است بقول حق عزوجل نور هم یسعی بین ایدیم و یا لمانیم بقولون ربنا اتمم لنا نورنا * رواد الترمذی و ابو داود * و رواد ابن ماجة عن سهل بن سعد و انس * و عن ابي سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايت الرجل يتعامل المسجد * و تیکه به بیتیک مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت مینماید او را بکانتظت نمودن و مرمت کردن و جارب دادن و نماز گزاردن و عبادات مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلی و اجل اقسام تعاملند * ما شهد الله بالایمان * چون کسی را به ینیند که اینچنین میکند پس گواهی دهی و حکم کنی و قطع مرا و را که وی مؤمن است * فان الله يقول * زیرا که خدای تعالی میفرماید * انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر * معمر نمیدارد مسجد های خدا را مگر کسی که ایمان آورده است بخدا و روز آخرت * رواد الترمذی و ابن ماجة و الدارمی * و عن عثمان بن مظعون قال * کنت عثمان بن مظعون * یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء * دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطر زنا و خواطر آن باز رهییم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لیس منا من خصی * نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را * و لا یختصی * و نه کسی که خصی شود از خود * لان خصاء امنی الصیام * بد رستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست شهوت طبیعی و نفسانی حاصل میشود و خصوصاً در تیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از آنها مشروبات و ناه رضیات

بان ضم گردد * فقال * پس گفت عثمان بن مظعون * انك ان لنا في السباحة * اذن كن مارا و دستوری ده بر بتن در زمین و کشتن در آفاق عالم * فقال ان سباحة امتي الجهاد في سبيل الله * پس گفت آنحضرت بد رستیکه سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و کشتن در زمین که محمود است از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین کشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لاسباحة فی الاسلام * فقال * پس گفت عثمان بن مظعون * انك ان لنا في الترهيب * اذن كن مارا در رعبیست چنانکه بعض اهل کتاب میکردند عزلت میکردند و مشاغل دنیا و لذات آن را با کلیه ترک میدادند و کودکان قطعا نمیکردند و از همه کس و همه چیز یکسر میشدند و ایشانرا رعب میگویند و ترهب در اصل از رعب است بمعنی خوف * فقال * پس گفت آنحضرت که * ان ترهب امتي الجولوس في المساجد انتظار الصلوة * بد رستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجد ما بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز روگردانید؛ متوجه بهر * و کار می نشینند و آن ترهب که همان میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه و آن را نیز بصر نمی بردند * رواه في شرح السنة * وعن عبد الرحمن بن عایش * به تثنایه و شین معجبه اختلاف است در صحت وی و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رایت ربي * و دیدم پروردگار خود را * عز وجل * اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداریست چنانکه در روایت دیگر آمده است پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یامأول است بدین مثالی بتمثیل حق جل و علا بدین مثال * في احسن صورة * در نیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که مثلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود میکند که من در آنوقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود خاص و تجلی قام و انعام عام بود * قال فهم تختصم لملأ الاُمی * گفت پروردگار تعالی و برسید از من که در چه چیز خصوصت میکنند ملأ لک و ملأ جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در بدشتن آن بمصلحت قبول منازعت و ممایهقت می نمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود شهادت جهمانی بدان مخصوص و متمیز میشوند * قلت * میفرماید آنحضرت که گفتیم من در برابر این سوال پروردگار * انت اعلم * تودا نا تری که کدام است آن اعمال * قال * گفت آنحضرت * فوضع كفه بين كفتي * پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان درشانه من کنایه است از تخصیص وی بمن و فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک ببعض از خادمان خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشانرا بمنزله قرب و افاضه نعم * فوجلت بردها بین ثدی * پس یا فتم من سردی دست مولی تعالی را در میان در پستان خود کنایه است از وصول اتر فیض بقلب شریف و حصول بر دیقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود * فعلمت ما فی السموات والارض * پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود عبارت است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و احاطه آن * و تلافی خوانند آنحضرت مناهب این حال و یقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که * و کذ لك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض * و همچنین فرمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک عظیم تمامه آسمانها و زمین را * و لیكون من الموقنین * و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو روایت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هر چه در آسمان و زمین بود در حالی از ذات و صفات و ظواهر و باطن همه را دید و خلیل حاصل شد مر او را یقین بوجود ذات و توحید و حبیب حاصل شد مر او را یقین بوجود ذات و توحید و حبیب حاصل شد مر او را یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را و حقائق آنرا چنانکه شان مجید و بان و مستجوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما را یت شیم الا را یت الله بعده و ثانی بمارا یت شیم الا را یت الله قبله و شان مابینهما * رواه الدارمی مرسلا * و روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق از سال * و للترمذی نحوه * و مر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ * عنه وعن ابن عباس و معاذ بن جبل * از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس و از معاذ بن جبل * و زاد فيه *

و زیاده کرد است ترمذی درین حدیث این را که قال * گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم و اعاده کرد سوال را که * یا سید من تدری فیم یشتتم الملائه الاخی * ای سید آید رمی یابی که در چه چیز خصوصت میکنند ملائکه * قلت نعم * این بار گفتیم آری می دانم در چه چیز خصوصت میکنند * فی الکفارات * خصوصت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن کناهان میگردند * و نکفارات الکف فی المساجد بعد الصلوات * و آن اعمال که کفارات کناهان میشوند سه اند یکی از آنها در یک کردن در مسجد شایع از نمازها مشغول بذکر و دعا یا برای انتظار نمازهای دیگر * و المشی علی الاقدام الی الجماعات * دوم رفتن بر پاها یعنی پیاده رفتن بمری جماعت های نماز * و ابلاغ الرضه فی المکاره * سوم رسانیدن وضو بر کمال و اسبغ او در احوالی که مکروه و ناخوش دار طبیعت آنها چنانکه حال مرض و سردی هوا * و من فعل ذلك عاش بخیر * و هر کس که بکند آنرا از ناکافی میکند به نیکی * و مات بخیر * و میمیرد به نیکی * و کان من خطیئته کیوم ولدته امه * و میگردید پاک از کناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او را * و قال * و گفت پروردگار تعالی * یا سید اذ اصلیت فقل * ای سید چون نماز بکزاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را * اللهم انی اسألك فعل الخیرات * خداوند ابدیستی که من سوال میکنم ترا کردن نیکیها * و ترک المنکرات * و کذا اشتی کارهای بد را که ناشناخته شده و نا آشنا اند در دین * و حب المساکین * و سوال میکنم درستی مسکینان را که ایشانرا در سعادت من یا ایشان دوست دارند مرا مال بکسی است چون من ایشانرا درست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوستدار خود را دوست دارد محبت یکیمت در جا نبیند بر تو انداخته محبت محبوب است و محبوب محب * و اذا اردت بعبادک قننه * و چون خواهی به بندگان خود ابتلا و آزمایش و کمراهی در دین یعنی بلا بی فروختی که بدان بهم زوال ایمان باشد * فاقبضنی الیک غیر مفتون * پس بمران مرا پیش از آنکه گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم این دعا و امثال این برای تعلیم است و ترسانیدن ایشان است * قال * گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم بعد از آن که بیان کرد کفارات را یا گفت آنحضرت برای زیادت بیان بامت بصول علم از جانب حق * و اللرجات * و عملهای که بآن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق بلند گردد نیز سه اند * انشاء السلام * یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و پید گفتن سلام بر آشنا و بیگانه * و اطعام الطعام * دوم خوردنیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن ایشان را * و الصلوة باللیل والناس نيام * سوم نماز گزاردن شب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بصدق و اخلاص نزدیکتر است و مشقت و ریاضت در آن بیشتر اشارت است باستجماع صفت تواضع وجود و عبادت * بیت * شرف مرد بسجود است و کرامت بسجود * هر که این مرد و نلارد علمش بجز وجود * و لفظ ملل التحلیث کافی المصایح * و لفظ این حدیث بران وجهی که در مصابیح است * لم اجله عن عبد الرحمن الا فی شرح السنه * نیا قسم من آنرا از عبد الرحمن بن عایش مکروه شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح است * و عن ابی امامه قال * گفت ابراهامه با مللی که صحابی است و ابراهامه از تابعین نیز هست مشهور و همین صحابی است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثه کلمه ضامن علی الله * سه کس اند که همه ایشان خداوند ضمانت اند که واجب است بر خدا بجمع و عدل و ی که تتلف نمیکند که نکاهند و ایشانرا از فتنه و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین * رجل خرج غازی فی سبیل الله * یکی از آن سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کنند غزای را در راه خدا * فیه ضمان علی الله * پس وی خداوند ضمانت است بر خدا * حتی یتوفاه فیدخله الجنة * تا آنکه بمیراند او را خدا پس در آرد او را در بهشت این سعادت دینی است * او برده بمال من اجر * یا باز گرداند او را زنده یا نپس یافته است از ثواب غزای این نیز سعادت دینی است * او غنیمه * یا باز گرداند با نپس یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیا است بر هر تقدیر سود و سعادت دنیا با دین حاصل است * و رجل راح الی المسجیل * دوم مردی است که رفته است بسوی مسجد * فیه ضمان من علی الله * پس وی هم خداوند ضمانت است بر خدا و واجب است بر خدا حفظ و رعایت و وقایت اجر و ثواب وی * و رجل دخل بیته بسلام * سیوم مردی بسلام که در آمد * است خانه خود را بسلام * فیه ضمان من علی الله * پس وی نیز ضمانت است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دوم معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه سلام گوید بر اهلی خانه و ضمانت در آنجا بصول خیر و برکت در وی و در اهل خانه او است دوم آنکه لازم کیرد خانه را و بیرون نیاید از آن برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن است و چون

مراد درین دو قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفردود * و روایت ابو داؤد * و عنه * و هم از ابی امامه است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خرج من بيته متطهر * كمي که بیرون آید از خانه خود بطهارت * الى صلوة مكتوبة * بموی نماز فرض * فاجرة كاجر الحاج المحرم * پس اجر از حج و اجر کسی است که بجهت بر آید است احرام بسته نماز مشبه است و وضو مشبه با حرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع شده است نه معاوات در ثواب بجمع وجوه یا این از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب و الا اجر بر تقد رتعب است اگر چه نماز از حیثیت ذات اهم و ارجح است * و من خرج الى تسبیح الضحی * و کسی که بیرون آید بموی نماز چاشت تسبیح و شبته بضم نماز نفل را گویند * لا ینصبه الا اياه * در تعب و مشقت نذر آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز بر آید بی شرب همعه و ریاض غرضی دیگر فاجرة کاجرا المعتمر * پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی است که عمره بجای آورد و عمره نسبت به حج همچو نماز نفل است نسبت بتمارض * و صلوة علی الصلوة لا لغوبینهما * و نمازی بر پی نمازی دیگر که نیست کلام بهوده در وی * کتاب فی علین * علی است مکتوب در دیوان حفظه یاد را علی مراتب و اشرف آنست و گفته اند که علین نام مقامی است در آسمان هفتم * و روایت احمد و ابو داؤد * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مررت برياض الجنة فارتعوا * و قتی که بگذری از شادمانی غزار و بوستانهای بهشت پس بپسری * قیل * گفته شد * یا رسول الله و ما ریاض الجنة * و چیست ریاض جنت * قال المساجل * گفت ریاض جنت مسجد است که عمل در وی مبدء و آملن در ریاض جنت است * قیل * پر سیک شد * و ما رتبع * و چیست چیریدن یعنی چیست که می باید چیرید * یا رسول الله قال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و روایت الترمذی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتى المسجد بشیء فهو حظه * کمی که بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی و کار دینی یاد نیاوی پس همان چیز نصیب او است و حاصل وقت او است مضمون این حدیث فردی است از افراد انما الاعمال بالنیات * و روایت ابو داؤد * و عن فاطمة بنت الحسین عن جده فاطمة الکبری رضى الله عنهما * تا بغیر فاطمه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب و چون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمر بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمة صغری دختر امام حسین از جد و و که فاطمة زهراست رضى الله عنهم * قالت کلن النبی * گفت بود پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ادا دخل المسجد * چون میدرآمد مسجد را * صلی علی محمد و سلم * صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد و سلم یا اللهم صل علی محمد و سلم * و قال * و میگفت * رب اغفر لی ذنوبی * خداوند ایها مرزوا کنایه ما و نمکنک اللهم صل علی یا صلی الله علی و اللهم اغفر ل محمد از جهت تعلیم است لغفلی را که بدان تکلم نمایند یا مناسبتی که این اهم شریف را بصلوة و رحمت است و آنکس را که در اللهم اغفر لی است * و افتح لی ابواب رحمتک * و بکش مرا درهای مهر بانی خود را * و از اخر حج * و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت * صلی علی محمد و سلم و قال رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک و روایت الترمذی و ابن ماجه و فی رایتها * و در روایت احمد و ابن ماجه این چنین آمده است که * قالت * گفت فاطمه رضى الله عنها * ادا دخل المسجد * چون می در آمد آنحضرت مسجد را * و کل اذا خرج * و همچنین و قتی که بیرون می آمد * قال * میگفت * بسم الله و السلام * صلی الله بلل * بجای صلی علی محمد و سلم * و قال الترمذی لیس اسناد * متصل * و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل * و فاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری * و فاطمة دختر امام حسین در نهانته است فاطمة بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمة زهرا داشت * له بیش نبودند پس البته راوی درین مترک است * و عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهی رسول الله * نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم عن تناول الاشعار فی المسجد * از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری است و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تابعان وی رضى الله عنهم و مواظبت و تمسک باشد بهمه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حسان که مدح وی و همچو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بر پیا میگرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخالفت و معارفت میکند از پیغمبر خدا * و عن البیع

والاشتراف فيه * ونهي ميكرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا هم برین قیاس است * وان يتخلق الناس يوم الجمعة قبل الصلوة في المسجد * و نهي کرد از حلقه کردن نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگر چه برای مذاکره علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تخلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر کنجایش ندارد و تخلق پیش از ان موه غفلت از ان است و باین دو وجه فیهی مخصوص بتعلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال بامتاع خطبه و توجه بآنست و باین وجه مراد نهی از تعلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی می باشد و در سوم تحریمی * رواه ابوداؤد و الترمذی * وعن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ ارايت من يبيع او يبتاع في المسجد * چون باینین کسی را که میفروشد یا میبخرد در مسجد * فقولوا * پس بگوئید * لا ارجع الله تجاركم * سود مثل نکر داند خدای تعالی سوداگری ترا * و اذ ارايت من يشرب فيه ضالة * و چون ببینید کسی را که میخورد در مسجد کم شک * را * فقولوا لا ارجع الله عليكم * پس بگوئید باز نکر داند و نرساند آنرا خدای تعالی بر تو * رواه الترمذی و ابوداؤد * وعن حكيم بن حزام * بئسای مهمل مكسورة و زای برادر زاده ام المؤمنین خنجره است و ولادت او پیش از عام الفیل است پس ده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلاء قوم است باقی احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است * قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستقاد في المسجد * نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد * وان ينشد فيه الاشعار * و از خواندن اشعار در مسجد * وان تقام فيه الحدود * و بر با کردن حد عامثل حد زنا و حد شرب و جزآن در مسجد و باین که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند * رواه ابوداؤد و فی سننه * و روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود * و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم * و روایت کرد صاحب جامع الاصول از حکیم بنی نمیت ابن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاوية النخیری است و در صحیح وی اختلاف است والله اعلم * و فی المصابیح عن جابر * و روایت کرد در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشد * است * وعن معاوية بن قرة عن ابيه * تابعي عالم عامل و ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را این همان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکنند از پدر خود و روایت میکنند از وی قتادة و شعبه و اعمش و جز ایشان * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین * معاوية بن قرة از پدرش قرة بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت * یعنی البصل والثوم * این تفسیر از روایست که گفت مراد از این شجرین پیاز و سیبوست * وقال * رکت آنحضرت * من اكلهما فلا یقر بن مسجدنا * کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک مسجی ما را مبالغه است در نا در آمدن مسجد که نزدیک بآن نکرده چه جای در آمدن * وقال ان کنتم لابل اكلهما * و گفت آنحضرت اگر هستید شما با چا و خوردن این دو درخت * فامتنوا عما طمنا * پس بمیزانید یعنی دور کنید بوی آنها را به پشتن و سا بقا معلوم شد که هر چه بوی بد دارد از ما کولات و جزآن داخل است درین حکم و مراد بمسجد عامتر است و مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر هم برین قیاس اند * رواه ابوداؤد * وعن بي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الارض كلها مسجد * زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جایز است بی کرامت * الا المقبرة والتمام * مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قنارت و اختلاط تربت اوست بآنچه جدا میگرد از مرده ها از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعض برانند که نماز در مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهراین حدیث امان نماز بجا نبی قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد را کونه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابوداؤد * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یصلي فی سبعة مواطن * نهی کرد آنحضرت از نماز گزاردن در هفت جا * فی المذبة * بفتح با و ضم آن جای سرکین انداختن و زایل بکسوزای سرکین و دیگر نجاسات در حکم آنست بلکه بعض سخت تر از ان * و المجزرة * بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات * و المقبرة * و در مقبره چنانکه گذشت * و قارعة الطريق * و در میان راه که جای پاکوب مردم است که میکنند از ان از جهت شغل خاطر بگذراندان و تنگ

کردن جای برایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتی باشد بمصلی بزرگ و مبشور
 * وفي الحمام * و در حمام چنانکه گذشت * وفي معادن الابل * و در جای نشاندن شتران تا از زمین ایشان تشویش و آفتیابی * وفوق
ظاهر بيت الله * و بر پشت خانه کعبه از جهت تأیید * رواه الترمذی و ابن ماجه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم صلوا في مريض الغنم * بگزاید نماز در جای نشستن گوسفندان * ولا تصلوا في اعطان الابل * و مزارید در نشسته
 شتران بجهت آنکه مذکور شد که تنفر شتران موجب تشویش است بخلاف کوفه گوسفندان که تنفر ندارند و تشویش نمی رسانند
 * رواه الترمذی * و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس
 است و الا جائز باشد و اما کن نجسه منتصر نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که می گفتند نهی کردن از گزاردن نماز در مکان
 نجس بلکه علت همسانی نجاست و قرب او است چنانکه اگر بساطی گسترده باشند و بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است * وعن ابن
عباس قال لعن رسول الله * گفت این عجلین لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم زائرات القبور * زنان را که زیارت
 کنند قبرها را بدانکه آنحضرت را بتلای حال منع کرده بود از زیارت قبور مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی
 میکردم شمار از زیارت قبور اکثر زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگر چه بصیغه
 ذکر واقع شده چنانکه عادت شرع است در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند رخصت
 مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث را بعد از رخصت مردان است چنانکه
 ظاهر است مؤید این قول است * والمختلین علیها المساجد والسر * و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسانی را که
 میگیرند بر قبور معجلین یعنی مجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور
 بقصد تعظیم و نزد بعضی حرام است اگر چه نه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تضييع مال و بعضی گویند که اگر آتچار فکند مردم
 باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر
 در آن منظور نیست * رواه ابو داود و الترمذی والنسائي * وعن ابي امامة قال ان جبراً من اليهود سأل النبي * گفت ابو امامه که
 چاشمندی از یهود پرسید پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم ای البقاع خیر * کلامین از جاها بهتر است و این متضمن هوان از بدترین
 بقعه هانیز هست که لا یشفی * فسکت عنه * پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال * وقال * و گفت آنحضرت * اسکت حتی
یجی جبرئیل * خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل * فسکت * پس خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل * و جاء جبرئیل
 و آمد جبرئیل * عليه السلام فسأل * پس پرسید آنحضرت * فقال ما المسؤول عنها باعلم من السائل * پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال
 کرده شد است از بقاع که کدام یکی از آنها خیر است و اناتر از سوال کنند یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعهها کدام است چنانکه شما
 نمیدانید * ولكن اسأل ربي * و لیکن می پرسم پروردگار خود را * تبارک وتعالى ثم قال * پستتر گفت جبرئیل * یا محمد انی دونت من الله
 دنوا * من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که * مارتوت منه قط * نزدیک نشده بودم در مدت عمر از اجتناب هرگز * قال
گفت آنحضرت * و کیف کان * و چگونه بود آن نزدیک تو از الله تعالی * یا جبرئیل قال * گفت جبرئیل * کان بیني وبينه * بود میان
 من و میان خدا * سبعون الف حجاب من نور * هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحا نیست آتجا حجاب ظلمانی
 و جسمانی وجود ندارد و باید است که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق و حق سبحانه و تعالی * مستحب * مستحب
 بندگانی چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که مستحب او است نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی
 روحانی و آدمیان بعضی مستحب اند بر ریت نعم از منعم و بعضی بر ریت اسباب از مسبب و بعضی بر ریت شهادات مباحه یا محرمه و دیگر
 حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب مستحب اند بمعانی احوال و صفات و افعال حق و کربان مستحب اند بنور
 مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس * بيت * بیت * بدر همه پردهای خیال * نماند سرا پرده الا جلال * و بالجمله صفات پرده ذات
 انلی و انیه لیغان ملی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست را که پرده نباشد کائنات همه بنور ذات

معوخته کردد * بیت * هست از پس بوده گفت و گوی من و تو * چون بوده برافتند تومانی و نه من * رمزی از ین معنی در اول کتاب نیز کن شته است * الله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم و از حق سبحانه پرمیدم * فقال * پس گفت وی سبحانه * شر البقاع اسواقها * بدترین جای بازارها است * و خیر البقاع مساجدنا * و بهترین جاها مسجد ما است * رواه ابن حبان فی * صحیح * عن ابن عمر * و روایت کرد ابن حبان را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و در اصل کتاب درین موضع بیاض است * * الفصل الثالث *
 * عن ابی هريرة * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت ابو هريرة شنیدم آنحضرت را که میفرمود * من جاء مسجدی هذا * کسی که بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان و اضع البرهان است و مساجد دیگر تابع وی و فرع وی خواهند بود و در کتب حکم * لم یأت الا لیسر یعلمه اریعلمه * نیاید مگر برای کار نیک که خود بیاموزد بایا موزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت از است * فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله * پس آنکس در اجر و ثواب بسبب میباید * نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا * و من جاء لغیر ذلك * و کسی که بیاید برای کار دیگر جز امر خیر همچو لهو و لعب و عیش و مهور * فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره * پس آنکس همچو مردیست که می نگرند بجانب متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میکرد که چرا ازین دولت محروم ماندم * رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان * و عن الحسن مرسل قال قال رسول * روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم یاتی علی الناس زمان * می آید بر مردم زمانی که * یكون حل یشم فی مساجدنا فی امر دنیا * می باشد گفت و گوی ایشان در مسجد های ایشان در کارهای دنیای ایشان * فلا تجالسونهم * پس همنشین نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگر چه همزبانی نکنید * فلیس الله فیهم حاجة * پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالغات بایشان و بر آمدن ایشان از عهد وی و پناه وی و الاوی تعالی منزله است از حاجت * رواه البیهقی فی شعب الایمان * این حدیث دلالت دارد بر کرامت شین دیندار مسجد ما را و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و ما ناگه مراد آن خواهد بود که عبت و لا یعنی باشد و بعباد باشد و بسیار فاحش و غلیظ باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نه باشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر میکردیم دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما غالب مجلس شریف در مسجد بود و الله اعلم * و عن السائب بن یزید * صحابی صغیر است حاضر شد جنة الوداع امرأه پدر خود و هفت ساله بود روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه یابنی عبد شمس * قال كنت نائما فی المسجد * گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی * فخصمینی رجل * پس زدم را بستک ریزه مردی * فنظرت فاذا عمر بن الخطاب * رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است * فقال اذ هب فانتی بهین * پس گفت عمر بر رویار این دو کس را اشارت کرد پدرم و من که نشسته بودم در مسجد و منحن میکردند با و از بلند * فبجثته بهما * پس آردم نزد عمر آن مرد و مرد را * فقال من انتما * پس گفت از کدام جماعه اید شما * و من این انتما * یا گفت از کجا اید شما شک روای است * قال من اهل الطائف * گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جای مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است * قال * گفت عمر رضی الله عنه * لو کنتم من اهل المدینة * اگر می بودید شما از مدینه یعنی میشناختید حضرت مسجد شریف و ایام مردم غریب نمی بودید مستحق عقوبت و شفقت * لا وجعتكما * مرا آینه درد ناک میکرد دانیدم و میزدم شما را * و ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله * بلند میکرد دانید آوازه های خود را در مسجد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه البخاری * از ینجا معلوم میشود که بلند کردن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم که مقام خاص و محل ورود نور و حضور است و در بحث علم که آواز بلند کرد در رختی مست * و عن مالک قال بنی عمر و حبه فی ناحية المسجد * روایت است از امام مالک گفت بنا کردیم * و رضی الله عنه فنهضنا فی در یکسوی مسجد * یسمى البطحاء * نامید شد آن رجه را بطحاء بفرم با رفتح ما بمعنی زمین سنگ ریزه * و قال *

وگفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه * من کن یرید ان یلغط * کسی که خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بغین معجمه و طای مهله مفتوحین بانک و خروش * اریشد شعرا * یا بنواند شعرا * او یرفع صوته * یا بلند کرداند آواز خود را * فیخرج الی هذه الرحبه * پس باید که بیرون رود از مسجد و بر روی این رحبه * روا فی الموطا * روایت کرد این حدیث و مالک در موطا که نام کتاب او است * وعن انس قال رای النبی * گفت انس دید پیغمبر * صلی الله علیه و سلم نخامه فی القبلة * نخامه را در دیوار که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون بزاق که از حلق بر آید و آنرا نخاع نیز گویند * فشق ذلك غلیه * پس دشوار آمد آن بر آنحضرت حتی رمی فی وجهه فقام ففکک بیده * تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از آنجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود * فقال * پس گفت آنحضرت * ان حدکم امام الی الصلوة * یا سبیکه بکبی * شما چون بایستد بسوی نماز * فانما یناجی ربه * پس مناجات نمیکند و راز نمیکوید مگر پروردگار خود را * وان به بینه و بین القبلة * وین رستیکه پروردگار از تعالی و تقس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور بجانب حق * فلا یمیز قن احدکم قبل قبلته * پس باید که بزاق نیفتند یکی از شما بجانب قبله جهت رعایت ادب * و لکن عن یساره * ولیکن باید که بیفتند بزاق بجانب چپ خود * و ان تحت قدمه * یا بیفتند زیر پای خود * ثم اخذ طرف رداؤه فبضق فیه * پستر گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس بزاق افکند در وی * ثم رد بعضه علی بعض * پستر باز کرد اندک پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بجانب * فقال او یفعل مکنذا * پس گفت یابکند همچنین و گفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیند از دیوار چنانکه گذشت * رواه البخاری * وعن السائب بن خلاد و مورجل من اصحاب النبی * و سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود و رضی الله عنه برین * قال * گفت سائب که * ان رجلا من قوما * مردی امامت کرد قومی را * فبضق فی القبلة * پس بضاق کرد در جانب قبله * اگر در مسجد بود کرامت بهشت تر بود و اگر در مسجد نبود کرامت بسبب ترک ادب قبله باقی است * و رسول الله * و پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بنظر * میدید آنرا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لقومه * مرقوم او را که امامت ایشان میکرد * حین فرغ منکام که فارغ شد از امامت * لا یصلی لکم * امامت نکنند تا این مرد مرشما را بعد ازین * فاراد بعد ذلك ان یصلی لهم * پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر اینقوم را * فمنعوه * پس باز داشتند او را از امامت کردن * فاخبروه بقول رسول الله * و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * که نه مروده بود امامت نکنند وی مرشما را * فلما ذکر ذلك لرسول الله * پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا * صلی الله علیه و سلم * که آید در واقع منع کرده مار از امامت کردن * فقال نعم * پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام * و رحمت الله قال * و کان میبوم که آنحضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت * انک قد اذیت الله و رسولہ * بد رستیکه تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بازنکاب منہی عنه خصوصاً در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله * رواه ابو داود * و عن معاذ بن جبل قال * روایت است از معاذ بن جبل که * احتبس عن رسول الله * باز داشته شد از ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ذات خدا عن صلوة الصبح * در یک وقت بآمد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد * حتی کدنا نقرأ عین لشمس * تا نزدیک بودیم ماکه به بینیم آفتاب را طلوع کرده * فخرج سربعا * پس بیرون آمد از خانه شتابان * فغوب بالصلوة * پس تکبیر بر آورده شد برای نماز * فصلی رسول الله * پس نماز کرد و پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و تجوز فی صلوته * و سبک و شتاب بکزار نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز با مداد * فلما سلم دعا بصوته * پس چون سلام داد خواند با آواز بلند * فقال لنا * پس گفت ما را * علی مصافکم کانتهم * هر جا میخورد باشید در جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستیل نشسته * ثم اقبل الینا * پستر بر گشت آنحضرت از نماز بر روی بجانب ما * ثم قال اما انی ساحلکم ما حبسنی عنکم الخلاء * پستر گفت آگاه باشید بد رستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مر از شما درین بآمد * انی تمت من اللیل * اینست که بد رستی من برخاستم پاره ارشب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز و پستل * فتوضأت * پس وضو کردم * و صلیت ما قل ربی * و بکزار دم از نماز آنچه تقلید کرده شد برای من و خدا خواست * فنعست فی صلوتی *

پس خواب کردم در نماز و بعضی بغم فوس کرانی اول خواب که آنرا بفارسی بکنی گویند چنانچه فرمود * حتی استغفرت * تا آنکه کران
شدم و این لفظ صریح است که این رؤیاست در خواب برود در آیتی آمده که فاحشیت غفلت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از
بیدار شدن از آن خواب بود و بعد از آن * فدا انما بری * پس ناکا دمی بینم من که با پروردگار خودم * تبارک و تعالی فی احسن صورۃ *
در نیکو صفتی و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت * فقال * پس گفت پروردگار تعالی * یا محمد
قلت * گفتیم * لبیک رب * ایستاد ام در خلعت توحید میفرمائی پروردگار من * قال * گفت * فیم یختصم الملائه الاطین * در چه چیز
بخت و نزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت * قلت * گفتیم * لا ادری * در نمی یابم و نمیدانم * قالها لک * گفت این کلمه را
که پروردگار تعالی ز پر سید از من سه بار و بار هفتین جواب گفت * قال فرایتی رضع کفه بین کنفی * گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار
تعالی را که نهاد دست قلب خود را میله بر دوش من * حتی و جدت بر دانه بین ثدیی * تا آنکه یافتم مردی انگشتان او را میان
پرو و پستان خود * نجام لی کل شیء و عرفت * پس ظاهر شد و روشن شد مرا هر چیزی از علوم شناختم * فقال * پس گفت پروردگار تعالی
یا محمد قلت * گفتیم * لبیک رب قال * گفت * فیم یختصم الملائه الاطین * در چه چیز خصومت میکنند ملائمت * قلت فی الکفارات * گفتیم
خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهایی که کفارت گناهان گذشته میشوند * قال * گفت پروردگار تعالی * ما هن * چه چیز اند
و کذا من کفارات * قلت * گفتیم کفارات سه چیز اند * مشی الاقدام الی الجماعات * یکی رفتن بجایها بموسی جماعتی نماز * و الجائوس
فی المساجد بعد الصلوات * دیگر نشستن در مسجد ما بعد از نمازها * و اسباغ الوضوء حین انکریهات * و دیگر کامل و معیار کردن وضو در حالتها
که ناخوش میدانند طبیعت استعمال آب را چنانکه در صوماری * قال * گفت پروردگار تعالی * ثم فیم * بعد از آن در چه چیز
بخصومت و بحث میکنند * قلت فی الدرجات * گفتیم در درجات یعنی عملهایی که بدان پایه در ثواب و قرب الهی تعالی بلند و بیشتر گردد
* قال ما هن * گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدامند در جات * قلت اطعام الطعام * گفتیم در جات خوراندن طعام است بمسکینان
و مستاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان * و این
الکلام * دیگر نر می کردن در سخن و مردم بخلق و لطف بودن و باز پرستان و شکسته دلان در شتی نمودن * و الصلوة باللیل و الناس
نیام * دیگر نماز کردن به شب و حال آنکه مردم در خواب اند * قال سل * گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن
برای خود هر چه خواهی * قلت * گفتیم دعا کردم باین دعا * اللهم انی املک فعل الشیئات و ترک التکرات و حبب لکما کین و ان تعف لی
و ترجمنی و اذ اردت فتتبی فی قوم غفونی غیر مغفون * ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد بلکه تفارقی که در اینجا است باز یادتی
طلب آمرزش و مهر بانی و انبیای این و یادتی نیز هست که * و السالك حیک * و سوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا
دوست داری * و حب من یحبک * و حال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد تو را بهر دو معنی * و حب عخل یقر بنی الی حبک *
و دوستی کاری که نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انها حق * پس گفت
آنحضرت بعد از تجدید این واقعه که این واقعه که ویدم و گفته است و درست است * فادرسوها ثم تعلموها * پس نشوونید آنرا و یاد گیرید
معانی و الفاظ آنرا بعد از آن تعلیم کنید آنرا بمردم * رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح * گفت توفیقی این حدیث حسن
صحیح است * و سألت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث * و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل را یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد
* فقال * پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری * هذا حدیث حسن صحیح * و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم یقر اذا دخل المسجد * میگفت در وقت در آمدن مسجد این کلمات را * اعوذ بالله العظیم * پناه میجویم بخدای بزرگ
* و بوجه انکریم * و بذات پاک وی که جامع جمیع بزرگی است و گفته اند که هر گز انکرم وصف نکردی که صفات کمال وصف کردی
* و سلطانة الذین * و بسلطنت و قهرمان وی که قدیم است * من الشیطان الرجیم * از شیطان سنگسار کرده شد * * قال * گفت آنحضرت
* فاذا قال ذلك * پس چون گویند کسی این کلمات را نزد آمدن مسجد * قال الشیطان یحفظ منی سائر الیوم * میگوید شیطان نگذاشته
شد این بند از شر من تمامه رز * رواه ابو داود * و عن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * عطاء بن یسار که از

تابعين است زمشائير علما و كبار ايشان نسبت ثمة كغير السلي في قولاي ام المؤمن ميمونة ماتت سنة اربع وتسعين بر قول اشهر وهو ابن اربع وثمانين گفته كه گفت آنحضرت صلعم * اللهم لا تجعل قبري رقبا يعبد * خداوند اميركردان قبر مرا اما نيك بتي كه پرستيد ميشود * اشتد غضب الله على قوم افشوا قبري و ابعثوا بهم مناجل * سخت شد يا سخت بادخشم خدا بر كروهى كه گرفتند قبرش را يا بنغمه را يا خود را مسجل يا بر وجهي كه سابقا معلوم شد * رواه مالك مرسلا * وعن معاذ بن جبل قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يستحب الصلوة في المسجد * بود آنحضرت كه در وقت ميدها شت نماز را در حيطان * قال بعض رواة * كفتند بعضى از راويان اين حديث در بيان مراد ببيتان * يعنى البساتين * ميخواهند از حيطان بساتين را و حيطان در اصل جمع حائط است بمعني ديوار كه احاطه ميكند موضعي را و بمعني بستان مى آيد ببيت احاطه ديوارها بوي * رواه الترمذى و قال * روايت كرد ابن ابي عمير * هذا حديث شريف * اين حديث غريب است * لا نعرفه الا من حديث الحسن بن ابي جعفر * نهي شناسيم آنرا مكر از حديث حسن بن ابي جعفر * قل ضعفه يحيى بن سعيد وغيره * بتحقيق ضعيف گفته او را يحيى بن سعيد وغيره از بعض ائمه حديث و گفته اند كه حسن بن ابي جعفر شتاب است در روايت حديثي و منكر الحديث است و يحيى بن سعيد كه از نقاد ائمه حديث است از وي روايت نميكرد و ابو حاتم گفته كه حسن مستجاب الدعوات بود وليكن چون اشتغال بعبادت بسيار كرد از صناعت حديث و حفظ آن بوي غفلتي و روهي راه يافت والله اعلم * و عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل في بيته بصلوة * نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بيبك نماز * و صلوة في مسجد انقبائل * خمس وعشرين صلوة * و نمازي در مسجد محلهها محسوب است به بيست و پنج نماز * و صلوة في المسجد الذي يجتمع فيه خمس مائة صلوة * و نمازي در مسجد يكه جمعه كز اوده ميشود در وي بيا نصل نماز * و صلوة في المسجد الاقصى * و نمازي در بيت المقدس * خمس مائة صلوة * به پنجاه هزار نماز و در بعض نسخ بالغ صلوة به هزار نماز و بعضى از علما نوشته اند بوي كه صواب همين است * و صلوة في مسجد الف مسمين * و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است * و صلوة في المسجد الحرام بمائة الف صلوة * و نماز او در مسجد حرام بمائة هزار نماز * رواه ابن ماجه * و عن ابي ذر قال قلت * كفت ابو ذر كفتم * يا رسول الله اى مسجد وضع في الارض اول * كدام مسجد است كه نهاده شد و بنا كرده شد در زمين نخست * قال المسجد الحرام * كفت نخستين مسجدى كه بنا كرده شده است در زمين مسجد حرام است كه كعبه معظمه است * قلت ثم اى * كفتم بعد از آن كدام مسجد است كه نهاده شده است * قال * كفت آنحضرت * ثم المسجد الاقصى * بعد از آن مسجد اقصي است * قلت كم بينهما * كفتم چند مدت است ميان بنائى اين دو مسجد * قال اربعون عاما * كفت چهل سال * ثم الارض لك مسجد * پسر زمين تمام مرترا مسجد است يعني حكم مسجد دارد كه جائز است نماز در وي چنانكه فرمود * في بيت ما ادر كنك الصلوة فصل * پس هر جا كه در يابل ترا نماز و در وقت نماز پس بكار نماز را * متفق عليه * در بنيا اشكال آورده اند كه بنائي كعبه ابراهيم است عليه الصلوة والسلام و بنائي بيت المقدس سليمان عليه السلام و ميان ايشان بيشتر از هزار سال است پس چهل سال چون كفت و جواب داده اند كه اين جزو حديث است كه اشارت در حديث باول بنا نهادن اين دو مسجد است و نيجبت ابراهيم نخستين كنى كه بنا كرده كعبه را و نه سليمان نخستين كنى كه بنا كرده بيت المقدس را و بيا كه بتحقيق روايت كرده شده است كه اول كسى كه بنا كرد كعبه را آدم بود پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمين پس تواند كه بعضي از اولاد آدم بنياد بيت المقدس را نهاده باشند پس از آن بنياد نهاد ابراهيم كعبه را شيخ ابن حجر محققاني كفت كه بتحقيق يانتم شاهدى براى اين سخن زيرا كه ابن هشام در كتاب التبيين گفته است كه چون بنا كرد آدم كعبه را امر كرد او را پروردگار تعالى بسير كردن بسوي بيت المقدس و بنا كردن آن پس بنا كرد آنرا و عبادت كرد در وي و بنائى آدم كعبه را خود مشهور است و برين تقليد فاصله چهل سال بعين نباشد كذا في بعض الشروح والله اعلم * باب الستر * ستر پوشيدن و مراد اين جا پوشيدن عورت است كه از شرائط نماز است و مؤلف درين باب احاديثي آورده در لباسها كه حضرت بنغمير صلى الله عليه وسلم وصا به نماز در آن كرده اند و آنچه مكرره است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت * الفصل الاول * عن عمر بن ابي سلمة * روايت است از عمر بن ابي سلمة مشهور مي قرشي كه ريب آنحضرت بود پسر ارم سلمه صحابي صغير است و لادته و در ارض حيشه است در سنه ثانياه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه

سأله بود یاد گرفت ارباب حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملك سنة ثلث وثمانین رض * قال رايت رسول الله * گفت زیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد * نماز میگزارد در یک جامه که ردا است * مشتملا به * در حالتی که اشتهال کتله بود آنحضرت بآن جامه * فی بیت ام سلمه * در خانه ام سلمه و صورت اشتغال آنست که طرف راست از جامه که بر دوش را هست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بیندازد و دستر به بند دوش و طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن دوش و طرف بر سینه بر تقدیر است که کوشه ها را از جامه جدا نماید و بپوشیدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه ارباب منقرای من ظاهر میگردانند و عبارات بعضی شارحان این قید واقع نشود و اشتغال را توضیح نیز گویند مآخوذ از مخرج معنی حائل که در کردن اندازند * واضعاً طرفيه على عاتقيه * در حالتی که نهاده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصور فرموده شد * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلون احدكم في الثوب الواحد * باین که نماز نکند یکی از شما در یک جامه که * ليس على عاتقيه منه شيء * نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتغال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کتف عورت ایمن نبود تا بایست گرفته بکاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعضی سلف نظر بظاهر اینست * متفق علیه * و عنه قال سمعت رسول الله * و هم از ابی هريرة است گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * می گفت * من صلي في ثوب واحد فليخالف بين طرفيه * کسی که بگزارد در یک جامه نماز پس باین که متخالف کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتغال گفته شد * رواه البخاري * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت صلى رسول الله * گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في خميصة لها اعلام * در خمیصه که مر او را علما بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه گویند * فنظر الى اعلا مياطرة * پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمائی که مر آن خمیصه را بود یک نگاه کردنی * فلما انصرف قال * چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از نماز گفت * اذ هموا انهم يصتوني هذه الى ابی جهم * ببرد این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمور بود از پیران قریش و این خمیصه را در مسجد مدینه آورده بود و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید * و انثوني بالنجانية ابی جهم * و بیاورید برای من النجانية ویرا النجانية یکسر همزه و فتح آن و سکون ثون و کسر بای موحدة و فتح نیز آمده کلیم یسعین در شت از فر توین جامه منسوب بموضعی که انجنان نام دارد و طلبیدن النجانية از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود چهار پس فرستادن آن شکسته خاطر نکرد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که * فانها الهنتي آلفا عن صلوتي * پس بدو سبب که این خمیصه و نظرافتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از فروق و حضور نماز اکنون * متفق علیه و فی رواية للبخاري * و در و روايتي مرأثري را این چنین آمده * قال كنت انظر الى علمها و انفاي الصلوة * گفت آنحضرت یو دم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من در نماز ام * فاجاب ان یفتنني * پس تو سیدم من گفت و فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور در آن و از اینجا معلوم میگردد که صورت نقوش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تأثیر مائی هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتفقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تمرد لایق را از آن معنی آگاهی نمود و نزد من این تعلیم است مراست را و تنبیه است مرایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتیاط در مباشرت و ملا بهت ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقة الحال * و عن انس * رضي الله عنه * قال * روايت است از انس کمت * کان قرأ * یکسر قاف و تخفیف را بود پرده بار یک رنگین منقش * لعائشة * مر عائشة را * سترت به جانب بیتها * پوشیده بود دعائش بآن پرده کوشه خانه خود را ظاهر آنست که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حبله عروس ساخته بود بعضی گویند که متاعی که در خانه داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونگی آنرا از کتاب نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم * فقال لها

النبي * پس گفت مرعاشه را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم امیطی عاترا ملک هذا * دور کن و بودار از پیش ما برد ده خود را * فانه لا یزال
تصاریرہ تعرض لی فی صلوتی * پس بن رستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من * رواه البخاری * وعن عقبه
بن عامر قال امدی لرسول الله * گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است مدینه نرسیده شیل برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه
و سلم فروج حریر * قیای ابریشم و فروج بفتح فاء و تشدید راء مضمومه در آخر جیم قیای که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کند
وامدا کنند آن اکید بود کلان ترد و مة الجیندل و بعض کوبند دیگری بود * فلیسه * پس پیش آنحضرت آن قبار را این پیش از تحریم
لبس حریر بود و بعض کوبند بعد از تحریم بود از برای استماله خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف
هو ق حلیب * ثم صلی فیه * پسترنماز گزار در آن قیای * ثم انصرف * پسترنماز کشت از نماز * فترعه * پس بکشید آن قبار از بدن مبارک
نزع عاترا * کشیدنی سخت * کالکاردله * هیچ کرامت دارد * آنرا * ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین * لائق و سزاوار نیست این چنین
جامه مر متقیان را مخصوص صاهتر و بهتر و مروت متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر چه مباح و رواست ولیکن از مقام عزیمت و انضباط
دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد و الله اعلم * متفق علیه *
الفصل الثالث * عن سلمه بن
الاکوع قال قلت * گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتیم * یا رسول
الله انی رجل اصید * من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که از ارباب و نباشد تا دنبال شکار یا هانی تو انم درویش * افاضلی فی
القميص الواحد * آیا نماز کنم در یک پیراهن * قال نعم * گفت آری بکزار نماز در این یک پیراهن * و از رده * و تکمها کن پیراهن را
یعنی بر بند کربان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود * ولو بشوكة * اگر چه تکه کردن و بر بستن
بخاری باشد * رواه ابو داود * روایت کرد این حدیث را ابو داود * باین لفظ * وزی النعمانی نحوه * و روایت کرده است بخاری
مانند آن بلفظ دیگر * وعن ابی هريرة قال ینما رجل یصلی * گفت ابو هریره در آغوش آنکه مردی میگزارد نماز را * مجمل
ازاره * که در آن زنکنند و فرو رفته است از رخود را و اصل اسباب در آن کردن جامه و فرو رشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و
و مخصوص نیست با زار و پلنگ بیشتر استحال در ازاری این * قال له رسول الله * گفت مراد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم از من
فتوا * بر ویس وضو کن * فذهب و توضأ * پس رفت آن مرد و وضو کرد * ثم جاء * پسترنماز آمد * فقال رجل * پس گفت مردی دیگر
که حاضر بود * یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ * چه بود ترا که امر کردی او را بآنکه وضو کند * قال * گفت آنحضرت * انه کان
یصلی و هو متعب * از ازاره * از جهت آنکه وی نماز میکرد و حال آنکه وی اسباب کند است از رخود را * وان الله لا یقبل جملة رجل متعب
ازاره * و بن رستیکه نخل ای تعالی قبول نمیکند نماز مردی که اسباب کند است از رخود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیداند بر آن اگر چه
اصل صحت دارد و از دمه ساقط میگردد * رواه ابو داود * مانند آنکه قبول ناکردن نماز از وی چگونه علت امر وضو گردید درین درجه
گفته اند یکی آنکه امر وضو کرد او را تا قبل آنکه وضو نکند معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکسر خطایا و بخشیدن
کنایه نیست و دور میکردند اسباب آنرا همچو غضب و مانند آن و طبعی گفته که شاید مرد را امر بتوضی با وجود طهارت است که ناکند
بهر در شیب امر کردن پس در باب قیامت این فعل خود را که ارتکاب کرده است بحق تعالی بمرکت امر رسول الله صلی الله علیه و سلم
و طهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شد است او را بر اسباب ازاره زیرا که طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن
و ظاهر در فهم چنان میند آید که اسباب ناقص وضو باشد یا موجب کراهت در آن کردن امتحان حیان آن چنین بگرداند فانه * وعن عائشة *
رضی الله عنها * قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار * قبول کرده نمیشود نماز زن بطنه که در من حیض
وسیله است الا بصبر پوش و خمار و بکمر خای در اصل چیزیکه پوشید خود بدان ضرر آکنون استعمال او در سر پوش زنان آید در صراح
گفته که خمار بکمر معجز زنان یعنی سر و روی زنان عورت است واجب است آن در نماز و این در حوضه است از امت حکم مرد دارد
در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است * رواه ابو داود و الترمذی * و عن ام سلمة انها سألت رسول الله * روایت است از ام
سلمة که وی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی ذریع و خمار * آیا نماز گزار زن در بیز این * بجز * لبس علیها

که نباشد بر تن وی از او * قال * گفت آنحضرت بگزارد * اذ كان اللرع سابغا * وقتی که باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه
 * یغطي ظهور قلمیها * ببو شد پشت مردی او را که آن داخل عورت است * رواه ابو داؤد * روایت میکند ابن کثیر را ابو داؤد
 * و ذکر جماعة وقفة على ام سلمة * و ذکر کرد ابو داؤد جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند
 که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم * ومعنی حدیث موقوف در مقلمه معلوم شده است * وعن ابی هریره ان
 رسول الله * روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة * نهی کرد از سدل در نماز و صورت
 سهل آنکه جامه بر سر دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن رد ابر دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا
 بی آنکه دستها در آستین در آرد نیز داخل سدل است * وان یغطي الرجل فاه * و نهی کرده است از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجای
 یابدست و بعضی شاعران تفسیر کرده اند آنرا بتلثیم که بستن دهن است بکوشه دستار و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهودیست و بعض
 گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفته اند که مانع است از قراعت و تحسین آن و صاحب ناز و آروغ یا آنکه از
 و من از بوی بد می آید آن مستثنی است و بستن دهن بدست درین صورتها مستحب و مستحسن است * رواه ابو داؤد و الترمذی * و عن شداد
 بن اوس * صحابیست برادر زاده حسان بن ثابت فزول کرد بیت المقدس را معلوم داشت در شامیین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خالفوا اليهود * مخالفت کنید یهود را بگزاردن نماز در موزه و نعلین * فانهم لا یصلون فی نعالتهم ولا خفافهم * زیرا که یهود نمیکزاردند
 نماز در نعلهای خود و موزه های خود و از نجس معلوم میشود که عمل برخفت از برای اظهار خلاف با اهل خلافت مستحسن و مرغوب است
 و هر چند رخصت است اما چون متضمن خلاف با ایشانست حکم عزیمت میکروند * رواه ابو داؤد * و عن ابی سعید الخدری * رضي الله
 عنه * قال بیتم رسول الله * در اثنا ما آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه * نماز میکزارد با یاران خود * اذ خلع نعلیه *
 ناکه بر کشید از پا نعلین خود را * فوضعها عن یساره * پس بنهاد نعلین خود را در چپای خود ما ناکه کمی در جانب چپ آنحضرت
 نبود والا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن چنانکه در حدیث آینده بیاید * فلما رای ذلك القوم * پس چون دیدند بر کشیدن
 نعلین را از آنحضرت صحابه * القوا نعالهم * بر کشیدند از پایهای خود نعلهای خود را و بینداختند * فلما قضی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم صلوته * پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را * قال ما حکمکم علی القائلکم نعالکم * فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهای
 خود را * قالوا یناک القیت نعلیک * گفتند دیدیم مائرا که انداختی نعلین خود را * فالتقمنا نعالنا * پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را
 بمتابعت تو * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی * پس گفت آنحضرت بدو نسیکه جبرئیل آمد مرا * فلوخبرنی ان فیهم قتلرا *
 پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست و قتل را بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکره پندارد آنرا طبع و ظاهرا نجاستی نبود که
 نماز بآن درست نباشد بلکه چیزی بود مستفاد که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز از سر میکرفت که بعضی از نماز بآن گزارده بود و خبر دادن
 جبرئیل بآن و بر آوردن از پا بجهت کمال تطهیر و تطهیر بود که لا تقبل شریف و بود و بعضی از شافعیه گویند که استحباب نجاست
 بنسبیاں متع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم است مرشافعی را بعد از آن فرمود آنحضرت * اذا جاء احدکم
 البسیت فلینظر * وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند * فان رأى فی نعلیه قذرا * پس اگر به بیند در نعلین
 خود پلیدی را * فلیصه و یصل فیها * پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت
 * رواه ابو داؤد و الدارمی * و عن ابی هریره * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمنه *
 چون نماز بگزارد یکی از شما پس باید که نهی نعلین خود را در راستای خود * و لا عن یساره * و نیز باید که نهی در چپای خود * فتکون عن
 یمن غیره * پس باشد در راستای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب
 چپ او ایستاده است واقع میشود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگر چون روادارد * بیت * هر چه بر جان خویش نپسندی *
 نیز بر جان دیگری مپسند * الا ان لا یکون عن یساره احد * مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ یکی * و لیضعهما بین رجلیه * و باید که بنهد
 نعلین را میان دو پا خود * و فی رواية * و در روایتی این زیادت آمده است که * اولیصل فیها * یا باید که بگزارد نماز را در نعلین و بر نکشد

آنها را زیا * رواه ابو داود وروی ابن ماجه بمعناه *

* الفصل الثالث * عن ابي سعيد الخدري قال دخلت على النبي *

گفت ابو سعيد خدري در آمد م بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فرأينه يصلي على حصير * پس ديدم كه نماز ميكرد آنحضرت بر بوريا * يعجل عليه * سجده ميكرد بروي واز پيچا معلوم شد كه نماز كز اردن و سجده كردن بر چيزي كه حائل باشد ميان وي و زمين درست است خروا از جنس روئيل كههاي زمين باشد يانه و اگر چه درين حديث حصير تخصيص بد كرده يافته وليكن دلائل ديكر دارند كه بر غير آن چنانكه جامه يا صوف نيز جائز است و بعض كويند بر غير آنچه از جنس روئيل كيهاي زمين باشد خوب نيست * قال * گفت ابو سعيد * و رأيته يصلي في ثوب واحد متوشحاه * و ديدم آنحضرت را كه نماز ميكرد دريك جامه در حال متوشحاه بود بآن جامه چنانكه گذشت * رواه مسلم * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يصلي حافيا رمتعلا * نماز ميكرد ار كاهي پاي برهنه و كاهي نعلين پوشيده * رواه ابو داود * و عن محمد بن المنكدر * تابعي است شنيد از جابر و انس و عائشه و ابو هريره و جز ايشان * قال صلى بنا جابر في ازار قد عقدت من قبل قفاه * گفت نماز كزار در جلابو بن عبد الله انصاري صحابي مشهور و در ازاى كه بتحقيق بست آنرا در جانب كردن خود ازار چادر بست كه او را در ته مي بندند و جابر آنرا بلند كرد تا كردن و بر بست و همين را پوشيده نماز كزارده * و تبايه موضوعه على المشجب * و حال آنكه جامههاي وي نهاده شد بود بر مشجب بكسرميم و سكون شين معجمه و فتح جيم چو نهاي كه سر هاي آنها را بهم ميوندند و پايههاي آنرا كشاده دارند و جامهها را بروي نهند و كاهي مشك آب و انميز بار يزد تا آب سرد گردد و اصل عرف اينجا آنرا سه پايه خوانند * فقال له قائل * پس گفت مرجاب را كويند * تصلي في ازار واحد * آيا ميكزاري تر نماز دريك ازار يا جردا كه جامههاي توحضراست * فقال * پس گفت جابر * انما صنعت ذلك ليراني اجماعا متلك * تكوّم من آنرا مكر براي آنكه تا به يند مرا جملی مانند تو و بداند كه نماز كز اردن دريك جامه جائز است و خلاف سنت نيست و وصف بادت بجهت ميادرت وي بافكار پيش از تامل و سوال و درين تنبيه است بر ترك طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بر ترك سنت و حسن ظن با ايشان اگر چه بظاهر خلاف صواب نمايند و بر دميين قياس علمای راجع در علم از اصل امتقانت و اولی سوال و استفسار است نه اعتراض و انكار * و اينان كه له نو بان على عبد النبي * و كلام يكي از ما بود مر او را در جامه در زمان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * و اگر چه بعد از وسعت و قدرت نماز كز اردن در در جامه و تجمل در هيئت نماز مستحب و مستحسن است ليكن براي غرض تعليم و تنبيه بر جواز در يك جامه نيز مستحسن است چنانكه جابر كرده بطريق تهازن و تسامل * رواه البخاري * عن ابي بن كعب * از مشايير صحابه و عظمای ايشانست كاتب وحي و حافظ قرآن مناجات بسيار است و عسر رضي الله عنه او را ميد المسلمين ميخواند * قال * گفت * الصلوة في الثوب الواحد سنة * نماز كز اردن دريك جامه سنت و طريق مسلك است در دين و جائز است چنانكه گفت * كنا نفعله مع رسول الله بوديم ما كه ميكرديم آنرا با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ولا يعاب علينا * و عيب گرفته نمي شديم * فقال ابن مسعود * پس گفت ابن مسعود * انما كان ذاك اذا كان في الثياب قلة * نبود نماز كز اردن دريك جامه مكر و قتي كه بود در جامهها كمي * فاذا وسع الله فالصلوة في الثوبين از كمي * پس چون فرا ح كرد انيك خدای تعالی ارزاق را پس نماز كز اردن در دو جامه فاضل تر و در ثواب زياده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسين هيئت * رواه احمد * * باب السترة * ستره بضم سين و سكون تا آنچه پوشيده شود بوي چيزي و مراد اينجا آنچه ايستاده شود پيش مصلي تا متميز شود سجده كاه و بوزه كار كردن و گذراندن بكن شستن از پيش آن مانند ديوار ي يا ستوني يا چوبي و جز آن و بايد كه در ازي او كم از ذرا عي نبود و سطر ي از انگشت واحكام آن در احاديث بيابيد * الفصل الاول

* عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان النبي * صلى الله عليه وسلم * يقول و الى المصلي * ميرفت در وقت باشد او بموي مصلاي ميد * والعنزة بين يديه لتحمل * و عنزة در پيش آنحضرت بود داشته مي شد و عنزة و بفتحات نام نيزه خرد است كه هنان دارد بمقدار سه كز و عادت چنان بود كه خادمان شريف آنرا مي برداشتند براي مصليتها و كارها كه يكي ازان ستره ساختن است در نماز چنانكه ميكويد * و تنصب بالمصلي بين يديه * و ايستاده كرده ميشد بمصلا پيش آنحضرت و ستره ساخته ميشد * فيصل ي اليها * پس نماز ميكزارد آنحضرت بسوي آن * رواه البخاري * و عن ابي حنيفة * بتقلى بهم جيم مضمومه بر حاي مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آن

حضرت یحییٰ بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیعه است از وی و امیر المؤمنین علی را از بر بیت المال گرفته کفایت کرده بود * قال رأیت رسول الله *
 گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم بمکه * در مکه * وهو بالابطح * و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک بمکه
 در راه منی و آنرا محصب و بطحانیز گویند و مکه را بجبت آن نیز بطحان گویند و آنحضرت را صلعم ابطحی خوانند و ابطح بمعنی سبیل آب که در وی
 سنگ ریزهای خرد بود * فی قبة حمراء من ادم * بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم رادم بفتحتین چرم و بیغت کرده شد * و رأیت
 بلا الاخذ رضوء رسول الله * و دیدم بلال را که گرفت آب باقیمانده را از وضوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم و رأیت الناس یبتذلون
 ذلك الرضوء * و دیدم مردم را که میشتافتند و شتابی میکردند بر ای گرفتن آن آب * فمن اصاب منه شیئاً تمسح به * پس کسی که میزد
 و رأیت چیزی را از آن آب مسح میکرد با آن آب و میمالید بر روی خود و بپاندام خود * و من لم یصب منه احداً من بلال صاحب * و کسی
 که نمی یافت از آن آب میکرد از ترمی دهت بار خود * ثم رأیت بلا الاخذ عنزة * پستردیدم بلال را که گرفت عنزة را * نرکها * پس اخلاص
 آنرا در زمین و ستره ساخت * و خرج رسول الله * و بیرن آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فی حلة حمراء * در جفت جامه از ارورد
 که خطهای سرخ داشت چنانکه جامه الاچه در دیار مانی باشد نه آنکه مراد جامه سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تدریجی تحقیق آن
 در باب لباس بیاید ان شاء الله تعالی * مشعرا * در حالتی که دامن بر زده بود آنحضرت و برداشته گوشه از ار را بساق * صلی الله علیه وسلم بالناس
 و کتبت * گزارش آنحضرت متوجه بجانب عنزة با مردم دور گشت * و رأیت الناس والدواب * و دیدم مردم را و چهارپایان را * یمررون بین یدی
 العنزة * میکند شستن پیش عنزة پس معلوم شد که بعد از نصب سترة گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمیشوند
 * متفق علیه * و عن نافع عن ابن عمر ان النبی * و رأیت است از نافع از ابن عمر که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم کان بعرض راحلته *
 بود که می نشاند شتر سواری خود را بر پهنا بجانب قبله * فیصلی الیهما * پس نماز میکرد آنحضرت بسوی راحله و بعرض بفتح یا و سکون
 عین و بضم را و کسر آن وضم افصح است و بضم با و فتح عین و کسر ای مشد نیز روایح است و عرض و تعریض بر پهنا نهادن * متفق علیه *
 این مقل از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند * و زاد البخاری * و زیادت کرده است بخاری این عبارت را که * قلت افرایت اذا
 هبت الراكب * گفت نافع گفتم باین عمر خمرده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت
 و بجانب چه چیز نماز میکرد * قال * گفت ابن عمر * کان بأخذ الرحل * بود آنحضرت میکرفت پالان شتر را * فیعل له * پس راست
 می نهاد آفرامشتق از عدل یا از تعدیل * فیصلی الی آخره * پس میکشید آنحضرت بجانب چوب پسین پالان و آخره بفتحات بمل
 و بمل و کسر خای چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار چون آن چوب بلند می دارد آنرا ستوه می ساخت و بسوی آن نماز میکرد * و عن طلحة
 بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت ارجلكم بین بلیه * وقتی که پنهان یکی از شما پیش خود * مثل مؤخره
 الرحل * مانند پسین پالان شتر و مؤخره بضم میم و سکون حمزة و کسر خای و فتح آن و بضم میم و فتح حمزة و تشدید خای مشد * بمعنی
 آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره نصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرحل است و راوی
 بلغت خود مؤخره الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است * فیصل * پس
 باید که نماز بگزارد * ولا یبال من مر وراء ذلك * و باک ندارد کسی که بگزرد پیش آن سترة و قطع نمیکند خشوع او را یا باک ندارد
 کسی که بگذرد و آثم نمیکرد * و راة مسلم * و عن ابی جهم * بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی معروف است خواهر زاده ابی
 بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المارین یدی المصلی ماذا علیه * اگر بداند کنی و ندانی
 پیش مصلی که چه کند است بروی * لکان ان یقف اربعین * و آنکه شستن از پیش مصلی تا چهل * خیر الیه من ان
 یمر بین یدی * بهتر مرا * و از آن شستن وی پیش مصلی * قال ابو النضر * گفته است ابو نضر بضاد معجمه که یکی از رواة این حدیث
 است از ابی جهم * لا ادری قال * در نمی یابم که گفت * اربعین یوما * چهل روز * او شهر اربعین * یا گفت چهل ماه یا چهل سال
 و از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه هم درین است * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال رسول الله * گفت
 ابو سعید خدری گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستوره من الناس * چون نماز بگزارد یکی از شما بسوی

چیزی که پیش از او از مردم یعنی متره بر پا کنند که حائل گردد میان وی و مردم * فاراد احدی ان یجتاز بین یدیه * پس خواهی دید که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و متره * فلیدفعه * پس باید که ببرد و دور کند او را * فان ابی فلیقاتله * پس اگر سرکشی کند و دور نکرد پس باید که کشتن کند با وی و در روایتی فلیقتله پس باید که بکشد او را این مبالغه است در دفع و طرد و گفته اند اگر بچیز مدفع کند که چنانکه است دفع کردن بان و ناکاه کشته شود و بمیرد قصاص واجب نکرد و در حدیث اختلاف است * فانما هو شیطان * زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کنند که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان برجن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شر بر شیطان انس گویند * عند اللفظ البخاری * این لفظ بخاریست * و مسلم معناه * و مسلم را معنی او است و لفظ او دیگر است * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قطع الصلوة المرأة والتمار والکلب * می برد یا طل میگرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ * و یقی ذلك مثل مؤخره الروح * و نکه میدارد قطع را از راه یافتن بنماز و منع میکند آخر انهادن چیزی مانند مؤخره روح در پیش و ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم شد * و رواه مسلم * بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است در آن چنانکه این حدیث و غیر آن مجمول است بر مبالغه و تا کید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که هر صلوة و روح از است یا مراد آنست که نزد یک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بدست گرفته از جهت شدت شغل است در آن اما در زن خر و دغا امر است و اما حصار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مراد از چنانکه استجاب تعوذ از شیطان نیز دنیای حصار دلت دارد بر آن و اما کلب پس از جهت غلط نجات وی و بعضی بر آنند که هر وزن جائز و سگ سیاه قاطع است و این قول را بعضی شیهه و این عباس نسبت میکنند * و عن عائشة رضی الله عنها قالت کن النبی * گفت عائشه بود پیغمبر * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی من اللیل * نماز میگزارد در شب * و انما محترضة بینه و بین القبلة * و من بر یهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله * کاعترض الجنائز * همچو بر یهنا افتادین جنازه میت در پیش نماز کنند کان اشارت است بدانکه بتمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را * و متفق علیه * و عن ابن عباس قال اقبلت را کبا علی اثنان * روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدیم من سواره بر ماده غری و اثنان بفتح حمزة و کسر نون آمده و حصار من کرد و مؤنت هر دو را گویند و اثنان مخصوص است بانثی و اثنان به تانی آمده و در ذکر اثنان اشارت است بدانکه چون مو و ماده خر قاطع نمیشد مرور را مرأة نیز نشواید بود * و انما بر مثل قد ناهزت الاحتلام * و من در آن روز تحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را * و رسول الله * و پیغمبر خدا * و صلى الله عليه وسلم یصلی بالنیاس یهنا * میگزارد نماز یا مردم در منی که بر سه میل است از مکه * الی غیر جدار * نه بسمی دیواری که ستره می باشد * و نورت بین یلیدی بعضی الصفی * پس گذشتم من پیش بعضی صف نماز * فزلت * پس فرو آمدم * و ارسلت الا تان ترفع * و رواه مردم و مراد هم جاده خرابی که پیچید * و دخل فی الصف * و در آمدم در صف نماز * فلم یکر ذلک علی احد * پس انکار نکرد آنرا بر من هیچکس یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خور از پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اثنان صلوة را از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب بدان شده بودم * متفق علیه * - الفصل الثالث * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طلی احدکم * چون نماز بگذارد یکی از شما * فلیجعل تلفاء وجهه * پس دید که بگرداند آن در مقابل روی خود * شیئا * چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جوان * فان لم یجد فلینصب عصاه * پس اگر نیابد چیزی را که بگذارد آنرا مقابل روی خود بنصب کند عصای خیزد یا بنشیند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بر آن طولا نه عرضا تا بر مثال نیلین بود * فان لم یکن منه عصا * پس اگر نباشد با وی عصا * فلیخط خطا * پس باید که بکشد خطی را در زمین * ثم لا یضربها * و اما مده * پستری زین ندارد و او را چیزی که بگذارد پیش او در قطع خشوع * رواه ابو داود و ابن ماجه * بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از متأخرین میبایست مایه بآن تا بلرزد و نزد اکثر مشائخ ماونزد مالک منقط معتبر نیست و امام محمد گفته انشط لیس بشیء و شافعی نیز در قول جلیل آنرا نفی کرده و گفته که خلیفه وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در جعل ولت اعتبار ندارد و از بعضی متمیز و مرئی نه و مشتمل

ما حجب ملایه نیز همین است و شیخ ابن التمام گفته که سنت اولی است باتباع و فی الجملة ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگرد بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزد بعض بز شکل هلال معتبر است و نزد بعض طویل بجانب قبله و نزد بعض بر عرض بمینا و شمالا و مختار و قول بطول است کذا فی بعض الشروح * و عن سهل ابن ابی حنمة * یفتح حای مهمله و سکون. مثلثة صحابی مغیر است و ولادت وی در سته ثالث از هجرت است انصاری است مات فی اماره معاویه مراراً و چند حدیث است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم الی ستره * چون نماز گزارد یکی از شما بستره * فیلد منها * پس باید که نزدیک بایستد از ستره و بقدر امکان مجود * لا یقطع الشیطان علیه صلوته * تا ببرد شیطان بر وی غلبه و بر او بوضوه و قدرت یافتن بر آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بتطور آن در وسوسه می افتد * رواه ابو داود * و عن المغلاد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الی جود * کفیت مقداد ندیدم من آنحضرت را که میگزارد نماز بمروی چوبی * و لا جود و لا شجرة * و نه بمروی ستونی و نه درختی * لا یجعله علی حاجبه الا یض * مگر آنکه میگردانید آنرا بر او و راعه تخد یا بر وی چسب خود * و لا یصل له صدا * و وصل نمی کرد مر آنرا قسید کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میان میگرد از وی از جهت خوف مشابیهت بعبادت اصنام و قال تنزه از آن اگر چه از روی ظاهر عطلد * رواه ابو داود * و عن الفضل بن عباس * رضی الله عنهما * قال اتانا رسول الله * گفت فضل بفتح فار سکون ضاد معجمه نام برادر این علین است آمد مارا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و نحن فی بادية لنا * و بودیم ما در بادیه که مارا بود * و معه عباس * و فمراه آنحضرت عباس بود عجب را رم است که از شهر برآیند و در بادیه خیمه زنند و منزل سازند و چنگ کاه آتیا بکنانند و هر جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اصل بیت عباس را بود آمد * فضلی فی صحراء * پس نماز گزارد در صحرا که * لیس بین یدیه ستره * نمود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جزآن را زینجا معلوم شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر کند که مردم بود * و حماره لنا و کتبه * و خرکی مارا برد و سکی نیز برد * تعبتان بین یدیه * بازی میگردند پیش آنحضرت در غار و تعبتان بفتح قاف و یا * فما بالی بذلک * پس باک نداشت آنحضرت بآن و قادر حماره و کتبه یا برای قنیه است یا برای وحدت * رواه ابو داود و للنعمانی نحوه * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقطع الصلوة شیء * نمی برد و باطل نمیکرد اند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی * و ادروا ما استطعتم * و دفع کنیک و برآیند بقدری که توانید از برای تکامل داشت خضوع و خشوع * فانما هو شیطان * زیرا که آن کند و شیطان است * رواه ابو داود * الفصل الثالث

* عن عائشة رضی الله عنها * قالت کنت انام بین یدی رسول الله * گفت عائشه بودم من که خواب میگردم پیش پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و رجلا فی قبلته * و حال آنکه مرد و پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در هجده کاه او * فاذا سجد غمزنی * پس چون منسجرات که بیدار کند زیر میگرد پای مرا * فقمضت رجلی * پس میکشیدم و کردم می آوردم من مرد و پای خود را * و اذا قام بسطتهما * و چون می ایستاد میکشادم و دراز میگرد پایها را * قلت * گفت عائشه * و البیوت یرمئ لیس فیها مصابیح * و خانههای مادران متکام نبود در آنها چراغ کو یا این اعتذار است از عائشه که از دراز کردن عائشه پایهای خود را در سجده کاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پایها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پایها را شاید که بکمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از اینجا و بستر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی زادر در خواب میباشد و الله اعلم * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو یعلم احدکم ماله * اگر بداند یکی از شما آنچه مرار است از کثرت * فی ان یمر بین یدی اخیه * در گذشتن از پیش برادر و معلمان در نماز * معترضاً فی الصلوة * برهنه روند در نماز * کان لان یقیم مائه عام خیر له * باشد هر آینه ایستادن او صد سال بهتر مراراً * من الشطوة التي خطا * از گامی که بزند آنرا * رواه ابن ماجه * و عن کعب الاحبار قال * روایت است از کعب احبار که گفت * لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه * اگر بدانستی کند و از پیش مصلی آنچه بر او است از کثرت * لکان ان یسفف به خیر له * هر آینه باشد این که فرو برده شود او را در زمین بهتر مراراً * من ان یمر بین یدیه * از گذشتن وی از پیش مصلی * و فی رواية * و در روایتی بجای خیر له * امرن علیه * آمد یعنی باشد ایستادن بر صد سال آسان تر بر وی * رواه مالک * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة * چون نماز

تمام سورۃ تکوید در از ایستجالاتی که می آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمخوانند و اگر مراد علم تجزیه بسمله باشد پس نزد ما بی تأویل
راست است و نزد شافعی بتأویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله * و کن اذ رکع لم یستخس راسه * و بود آنحضرت چون رکوع
میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را * و لم یصوبه * و پست نیز نمیکرد * و لکن بین ذلك * و لیکن نکاة میداشت میان اشخاص و خصوصیت
و بر این میداشت یشت بر کردن را * و کان اذ رفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما * و بود آنحضرت چون بر منتهای شست
خود را از رکوع بسجده غیرت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند * و کان اذ رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی
جالسا * و بود چون بر میداشت سر خود را از سجده بسجده دوم نبرفت تا آنکه جلسۀ میکرد تمام * و کان یقول فی کل رکعتین التَّحِيَّةَ
و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التَّحِيَّاتِ را * و لکن یفرش رجله اليسرى * و بود که میکشید پای چپ خود را یعنی فرش
خود میکرد اینک آرامی نشست بر آن * و نصب رجله الیمنی * و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو
قعدۀ اولی و آخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابوحنیفه صاحب او و در حدیث ابی حمیه افتراش در قعدۀ اولی و تورک در قعدۀ
ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعدۀ و نزد بعض مالکیه افتراش در هر قعدۀ نیز آمده
چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر غازی که در روی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد
است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحدۀ است و وجه قول امام ابوحنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق
افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد اینست و نخست آنحضرت در تشهد اینچنین بوده بی تقیید با ولی و آخری و جلوس
برین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمرار ای اشد ها و در بعض احادیث تورک در
قعدۀ اخیرۀ نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کمربن است زیرا که تعود در وی طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک
بر سرین نشستن است و در اینجا تورک را در صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را و بر آن و اشد
و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بکشد پای چپ را و ایستاده کند پای راست را و بر آن آورد هر دو پای را از زیر رانها بجانپ
راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین * و کان ینهی عن عقبه الشیطان * و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبۀ شیطان و مراد بعقبه بضم عین
و معکون قاف اتعا است که بتفاق در نماز مکرر است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین پشیمان و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد
هر دو دست را بر زمین چنانکه سبک می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنیانیند و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است
* و ینهی ان یفرش الرجل ذراعیه * و نهی میکرد از آنکه بکشد از دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد
آنها را * افتراش السبع * ما ننله کمتر اندین در نده دهنهارا بر زمین و قید مود بجهت آن کرد که زن را باین که افتراش کند که آن
بتستر نیز دیگر است * و کان یختم الصلوة بالتسليم * و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب
است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شد است * و رواه مسلم * و عن ابی حمیل الساعلی قال فی نفر من اصحاب رسول الله * کهفت
ابو حمیل صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث است در بیان غار آنحضرت مشهور است بکنیت و در نام
او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * و نفر بفتحین از سه تاده را
گویند * انا حفظکم لصلوة رسول الله * من یاددار نده ترم از میان شمار غازی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم * رأیته اذا کبر جعل یدیه
حداء منکبیه * و یدیم آنحضرت را چون تکبیر احرام میگفت میکرد اندین هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود و این مذہب شافعی
است و نزد ما مقابل هر دو گوش دارد و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابوحنیفه متوسط
را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفای دست مقابل دوش بود و بر انگشتان بر ابرو گوش و بر انگشتان دیگر
تا بالای گوش و تا آنکه در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد و الله اعلم * و اذ رکع امکن یدیه من رکبته * و چون رکوع میکند
آنحضرت محکم و توانا میکرد و اندین هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میکرد هر دو زانو را بر هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان
را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در هر دو دست و در هر دو زانو کشاده * ثم مصر ظهره * و پست روگردانیدن

پشت خود را بر پشید بجانب زمین تا هموار و بر ابر نشیند یا کردن قصر بصا د مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن * فاذا رفع رأسه استوی * پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشل * حتی یعود کل فکار مکانه * تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فکار بفتح قلی مقلم بر قاف بندها و مهره های استخوان پشت واحد مقار بفتح ناز و بقره بکسر فای سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقر معنی درویشی مشتق از راست که از کمر صغی و ناتوانی پشت شکسته شده است * فاذا سجد وضع یدیه * پس چون سجد میگردمی نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر مقترش و لا قاضیها * نکست و اندک دستها را بر زمین و نه گرد آنکه آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاد و ذرا عها و بازوها را بردارند چنانکه اگر خواهد بزغال خود از میان آنها بدر رود و درین حالت این مذکور شد که از قومه سجده و در نخست زانو را بر زمین نهاد بدستها را هر دو دست است و اول فاضلتر و مختار اکثر ایست * و استقبال باطراف اصابع رجلیه القبلة * و بجانب قبله میباشست سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجد * فاذا جلس فی الركعتین * پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد * جلس علی رجله الیسری * می نشست بر پای چپ خود * ونصب الیمنی * و ایستاده میگرد پای راست را * فاذا جلس فی الركعة الاخری * پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعد الاخری * قدم بر رجله الیسری * پیش می آورد پای چپ خود را * ونصب الاخری * و ایستاده میگرد پای دیگر را که پای راست باشد * وقعد علی مقعدک * و می نشست بر نشستگاه خود * رواة البخاری * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کمن یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة * و روایات است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را بر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را * و اذا کبر للركوع * و چون تکبیر می بردارد برای رکوع * و اذا رفع رأسه من الركوع * و چون سر بر میداشت از رکوع * و رفعها کلک * بر میداشت هر دو دست را بر پشید یعنی بر ابر و دوشها * وقال * و می گفت * سمع الله ان حمدا * شنید خدا امر کسی را که ستود او را یعنی پسندیدن واجب است و غیر دینای او را و دعا یا زار * ربنا لك الحمد * خداوند امر تراست حمد و مخصوص بتست حمد یعنی هر حمدی که بگویند برای هر که در دنیا یا آخرت است * و میگویند که پسندید آنکند همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنای تو نتواند گفت و گو مر این را از چنانکه باید کسی نتواند گفت * بیت * یا راجع حمد و ثنای تو بود * هم حمد و ثنای تو سزای تو بود * و در روایتی دیگر یارب الله بالی و بنا بر یاد تو و ابریک الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمیل و نزد امام ابو یوسف و جعفر بن محمد بن یونس در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعضی مانعند آنرا نیز کنند ما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحیح بر سید نزد شایعه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن بر رکوع و بر برداشتن از آن و برخیز این سه موضع به ثبوت نرسیده گذاشت فی سفر السعادة * منفق علیه * و عن یافع ان ابن عمر * رضی الله عنهما * کان اذا دخل فی الصلوة * روایت است از زافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در محلی آمدند نماز را شروع میکرد و رکن یکم بر رفع یدیه * تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست خود را * و اذا رکع رفع یدیه * و چون بر رکوع میگردید بر میداشت هر دو دست خود را * و اذا قلی * و چون میگفت * سمع الله لمن حمده * رفع یدیه و اذا اقام من الركعتین رفع یدیه * و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را * و رفع ذلك ابن عمر الی النبی * و رفع کرده است ابن حلیث را ابن عمر یدیه یا غیره * رضی الله جلید و سلم * یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آنرا نسبت بر رسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقیمه گذشت * رواة البخاری * و عن مالک بن الجویری قال کن رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه * چون تکبیر تحریجه میبگفت بر میداشت هر دو دست خود را * حتی یحاذی بهما اذنیه * تا آنکه میبگفت بر میداشت هر دو دست خود را از رکوع * فقال * پس میگفت * سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلك * میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را میباید که در رکعت * و فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده که * حتی یحاذی بهما فروع اذنیه * تا آنکه میباید که در وقت

یا امامی هر دو کوش را * متفق علیه * بدانکه بر داشتن دهنها در غیر تکبیر احرام مختلف فيه است میان ما و شافعی و احادیث و آثار بر هر دو
 جانب آمده و قدر متحقق در وی آنست که یا هر دو بوده است کافی آن و کافی این را از صحابه مرکب آنچه دیده و روایت کرده است یا رفع یک
 در ابتدا بوده است و در آخر ممنوع گشته است و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن متفق
 بود باحوال رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم آنحضرت بود در حضور و سفر آنرا نمیکردند ظاهراً احتمال ثانیست و از امیر المؤمنین علی
 مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع و زیات میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع را حج است یا آنکه وی از جنس سکون است که مناصب
 قر است بحال صلو که خضوع و خشوع است و کلام در بنمقام و مع است جمله از آن در شرح سفر المعاده ذکر کرده ایم والله اعلم * و عنه انه
 رأى النبی صلی الله علیه و سلم یصلی * و من از مالک بن الحورث است که وی دید آنحضرت را که غار میگذارد * فاذا کان فی وتر من صلوته *
 پس چون بود در طاق از غار خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت * لم ینض حیث یعتوی قاعدا * نمی ایستاد تا بر می نشست یعنی بعد
 از سر برداشتن از سجده می نشست پس از آن بر مختصات * و رواه البخاری * و این جلسه استراحت است که شافعی بدان قائل اند و نزد
 ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده ازین است و بعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند و نزد امام ابوحنیفه
 و امام احمد بر روایت مختار آن از جهت جلد و ریاضت بود بکمر و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متعین
 امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحورث حسن ضعیف است و عمل بر و است نزد اهل علم و بهمین قائل اند
 بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر مختصات
 برض و رقد مین یعنی بی آنکه بنشیند و اگر چه بعض طرق این حدیث ضعیف است و لیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام
 و ابن ابی شینه از ابن مسعود آورده که وی بر مختصات در غار بر صد و رقد مین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر
 همچنین آورده و از نعمان بن ابی عباس آورده که در یافتم بسیاری از اصحاب را چون بر میداشتند بر را از سجده درم از رکعت اولی و ثانی
 بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار را قادرین باینست که بعض اصحاب و اخبار برخلاف آن آمده باشد
 محمول بر کبرهن و ضرورت خوانده بود * و عن وائل بن حجر انه رأى النبی * روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از
 ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم رفع یدیه
 حین دخل فی الصلوة * بر داشت هر دو دست خود و امتنا سیکه در آمد در نماز * و کبر * و تکبیر بر آورد و در صحیح مسلم بی و است * ثم التحف
 بنوبه * پستر پیچید و در گرفت دستها را بنجامه خود ظاهر آنست که بر دایم پیچید و در آورد و بعض گفته اند که مراد در آوردن دستهاست
 در آستین و گفته اند که شایب بجهت سختی هر ما بود * ثم وضع یدیه الیمنی علی الیسری * پستر بنهاد دست راست خود را بر دست چپ
 و لها دن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان آنکه الامام مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع و لیکن نزد امام ابوحنیفه
 و بر روایتی از امام احمد در زیر ناف نهاده و نزد شافعی بر برابر سینه یعنی بالاتر از ناف و بر روایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهاده یا برابر
 سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متیقن است نهادن دست راست
 است بر چپ در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد است در شامل اختیار
 کرده و آن تحت سوره است * فلما اراد ان یرکع * پس هنگامیکه خواست که رکوع کند * اخرج یدیه من الثوب * بیرون آورد هر دو
 دست را از جامه * ثم رفعهما و کبر فرکع * پستر برداشت دستها را و تکبیر گفت و بر رکوع رفت و از اینجا معلوم میشود که دستها را در وقت
 بر داشتن و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد * فلما قال * پس چون گفت * سمع الله لمن حمده * رفع یدیه * بر داشت
 هر دو دست را * فلما سجد سجد بین کفیه * چون سجد کرد سجد کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجد میان هر دو دست
 داشت * رواه مسلم * و عن سهل بن سعد * صحابی مشهور است آخر من مات بالمدينة * قال کان الناس یومرون ان یضع الرجل یدیه
 الیمنی علی ذراع الیسری فی الصلوة * بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب
 بذراع چون دست راست را بر دست یا بن دست می نهادند تا چار نزدیک بذراع واقع میشد نه که بر ذراع نهی چنانکه اصل بر دست نهادن

نشود و قيل رجل اتفقت وامر اذ نيوهمين حكم است * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال كان رسول الله * كفت ابو هريرة يرد
 يغمير خذا * صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة * چون مي ايستاد بنماز * يكبر حين يقوم * تكبير ميگفت در وقتي كه مي ايستاد مراد
 تكبير تحريره است * ثم يكبر حين يركع * بعد ازان تكبير ميگفت در وقتيكه بر كوع ميرفت * ثم يقول * پستر ميگفت * سمع الله لمن حمله
 حين يرفع صلبه من الركعة * در وقتيكه بر مي داشت استخوان پشت خود را از ركوع * ثم يقول وهو قائم * پستر ميگفت و حال آنكه و ايستاد داشت
 * ثم يركع الحمد ثم يكبر * پستر تكبير ميگفت * حين يهوي * در وقتيكه فرو ميرفت يعني بزاى سجده * ثم يكبر حين يرفع رأسه * پستر تكبير ميگفت
 در وقتيكه سر بر مي داشت يعني از سجده * ثم يكبر حين يسجد * پستر تكبير ميگفت در وقتيكه بفرجه * دوم ميرفت * ثم يكبر حين يرفع رأسه * پستر
 تكبير ميگفت در وقتيكه سر بر مي داشت از سجده دوم * ثم يفعل ذلك في الصلوة كلها * پستر ميگذاشت آنچه مذكو ر شد در نماز همه نماز * حتى يقضيها *
 تا آنكه ادا ميگرد تمام ميگرد نماز را * ويكبر حين يقوم من السجدة بعد الجأز * و تكبير ميگفت در وقتيكه مي ايستاد از دو ركعت اولي
 درين حديث ذكر تكبير است در بين اوقات واحوال نه رفع يدين * متفق عليه * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 افضل الصلوة طول القنوت * بهترين نماز است كه در وي درازي قنوت است وقتوت بمعني قيام وطاعت وخشوع و نماز در عار سكوت آمده و مراد
 انما قيام داشته اند پس معلوم شد كه طول قيام در نماز افضل است زيرا كه در وي مشقت و خلدت و طاعت بيشتر و ظاهر تر است و علماء اختلاف
 است كه قيام در نماز افضل تر است يا سجود و اين حديث متشكك طائفة ايست كه ميگويند قيام افضل است و نيز ذكرى كه در قيام است قرآن است
 و قرآن افضل است از تسبيح و تلاوت حنيفة نيز همين است و اين حديث در شرح مغر السعادة بتفصيل ذكر كرده شده است فليطلب ثم * رواه مسلم
 * الفصل الثاني * عن ابي حميد الساعدي قال في عشرة من اصحاب النبي * كفت ابو حميد در ميان ده كس از اصحاب پيغمبر
 * صلى الله عليه وسلم انا اعلمكم بصلوة النبي * من دانانترم در ميان شما بكييفيت نماز يكه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * كزارده و از نبي معلوم
 ميشود كه اگر يكي دعوى اعلميت كند بكم واقع بر او مجتهد ديني نه بغرض نفساني درست باشد * قالوا * گفتند آن جماعه از صحابه كه
 پيش ايشان اين دعوى كرد * قالوا * پس چون دعوى ميكني كه تو دانانترى عرض كن بر ما و ظاهر كن آنرا تا اينكه صحيح است دعوى تو
 * قال كان رسول الله * كفت بود پيغمبر خذا * صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة رفع يديه حتى يساوى بهما منكبيه * چو مي ايستاد
 بر او نماز بر خيلا شت فرد دست را تا آنكه برابر ميگردد اينها را بهر دو درش خود * ثم يكبر * پستر تكبير ميگفت اين حديث صريح
 است در تلخير تكبير قدر يده از رفع يدين چنانكه مذهب امام ابو حنيفة است * ثم يقرأ * بهتر قراءت ميگردد * ثم يكبر * و يرفع يديه حتى
 يساوى بهما منكبيه * پستر تكبير ميگفت و بر مي داشت هر دو دست را تا برابر ميگردد اينها هر دو دست را بهر دو درش خود * ثم يركع ويضع
 راسه حتى يركبته * پستر ركوع ميگردد و مي نهاد هر دو كف دست خود را بر هر دو زانوي خود * ثم يعتدل * پستر اعتدال ميگردد و ركوع و در
 تفسيرا اعتدال ميگردد كه * فلا يصبي رأسه ولا يقع * يصبي بضم ياء و فتح صاد مهمله و كسر ياء مشددة ولا يقع بضم ياء و كسر نون
 پس پايلان نميگردد سر را و نه بر مي داشت بلكه بر او و هموار مي داشت پشت و سر را و اولي آنست كه اعتدال بمعني اطمينان دارند چنانكه
 در جلسه ميان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت و فلا يصبي رأسه ولا يقع جلدا دارند و اين معني در روايت ابن جبران و مسلم
 لا يصبون بناظرا هو تر است و در لفظ يصبي تحقيقى است كه در شرح ذكر كرده شده است * ثم يرفع رأسه فيقول * پستر بر مي داشت
 سر خود را پس ميگفت * سمع الله لمن حمله * در بين حديث ذكر رينا لك الحمد نعمت * ثم يرفع يديه حتى يساوى بهما منكبيه معتدلا * پستر
 بر مي داشت سر خود را تا دو شها باعتدال تمام * ثم يقول * پستر ميگفت * الله اكبر * ثم يهوي الى الارض ساجدا * پستر مي افتاد بچنانچه
 زمين براى سجد * فتيبا في يديه عن جنبه * پس دو در مي داشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو * ويفتح اصابع رجليه * و دو تا ميگردد
 انگشتان هر دو پا را چنانكه سرهاى انگشتان بچنانچه قبله بودى و فتح بچاى معجمه * سمع الله * انگشتان پاى وقت نشستن واصله اللين
 كذا فى المصرح * ثم يرفع رأسه * پستر بر مي داشت سر از سجده * ويثني رجله اليسرى * و دو تا ميگردد يعني مي كسترايد پاى چپ خود را
 * فيقع عليها * پس مي نشست بر او * ثم يعتدل حتى يرجع كل عظم في موضعه * پستر اعتدال را اطمينان ميگردد درين نشستن
 تا آنكه بار بر ميگشت هر استخوان در جاي خود * معتدلا * در حالتى كه بتمام معتدل است و اين تا كيد يعتدل ميگردد * ثم يسجد * پستر

میکرد یعنی بتکیب و چنانکه از حدیث سابق معلوم شد * ثم يقول * پسترم میگفت * الله اکبر و یرفع * و یرمید اشیت سر را * و ینبني رجله اليسرى * و دو تا میگرد پای چپ خود را * فیتقل علیها * پس می نشست بر پای چپ از برای جلسه استراحت * ثم یعتدل * پسترم قرار می گرفت * حتی یرجع کل عظم الی موضعه * تا آنکه باز میکشید هواستخوان بجای خود * ثم ینفض * پسترم بر میخواست * ثم یصنع فی الركعة الثانية مثل ذلك * پسترم میگرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جهت عدم استیفاء * ثم إذا قام من الركعتین * پسترم چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مرابی دارو در ذکر کند بیاید * کبر و رفع یدیه حتی یختاذی بهما منکبیه * تکبیر گفت و برداشت هر دو دست را تا مقابل دوش * کبر چنانکه افتتاح الصلوة * چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در غازی * ثم یصنع ذلك * پسترم میگرد از آنچه مذکور شد * فی بقیة صلوته * در باقی نماز خود * حتی اذا كانت السجدة التي فیها التسليم * تا آنکه چون می برد سجده دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است * آخر رجله اليسرى * و ینوون می آرد پای چپ خود را * و قعد متورکا طی شقه الایسر * و می نشست بر هرین بر جانب چپ * ثم سلم پسترم سلام میداد * قالوا * گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من دانستم بنماز آنحضرت * صدقت * راست گفتی * فلما کان یصلی * همچنین بود آنحضرت که نماز میگرد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمیل رضی الله عنه درست نیاید پس حمل بران بآید کرد که تصدیق ایشان مرورا بر جهت وثوق بخبر او است و الله اعلم * رواه ابو داود و الدارمی و روى الترمذی و ابن ماجه معناه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * و این حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است * روى رواية لابی داود من حدیث ابی حمیل * و در روایتی مرابی دارو در از حدیث ابی حمیل اینچنین آمده که * ثم رفع فوضع یدیه علی رکبته * پسترم رکوع کرد بس بنهاد هر دو دست را بر هر دو زانو خود * گانه قابض علیهما * گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو * و رویه * و زده ساخت هر دو دست را و تو تیر زه کردن کان را یعنی دور گردانید مرفقین را از پهلویا گویا که مرفقین مشابه زه کشتند و پهلویا مشابه کان که بران زه کنند چنانکه گفت * فقاما عن جنبیه * پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود * و قال * و گفت * ثم سجد * پسترم سجده کرد * فامکن انفه وجهه الارض * پس متمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پيشاني خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بینی و پيشاني هر دو باید کرد و آنحضرت نیز هم برین مواظبت میکرد و احادیث نیز متعاضد و متوافقی اند بران و اگر بر یکی ازین اقتضار کند جائز است نزد امام ابوحنیفه اما مکروه است و بر روایتی بسببه تنها مکروه نه و نزد صاحبیه جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید و بر روایتی بهفت استخوان روی و دست و دوزانو و پای و در حدیث صحیحین بجای روی پيشاني واقع شده و تحقیق آن در باب السجود دیاید * و نحی یدیه عن جنبیه * و یک سودا داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود * و وضع کفیه حذو منکبیه * و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود * و فرج بین فخذیه * و کشاده کرد میان هر دو ران خود * غیر حامل بطنه علی شق من فخذیه * باز نهانده شکم خود را بر چیزی از دور ران خود * حتی فرغ * تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده * ثم جلس * پسترم بنشست * فافترش رجله اليسرى * پس بکست و انبیل پای چپ خود را * و اقبل بصلو الرکعتی علی قبلته * و پیش داشت پشت پای راست بر قبله خود و این معتلزم ایستاده داشتن اراست * و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی * و بنهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود * و کفه اليسرى علی رکبته اليسرى * و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود * و اشار باصبعه یعنی السبابة * و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانکشت خود که عبايه است ببرد داشتن آن در نفی نهادن در اثبات و سبابه انکشتی که مقارن بانکشت تراست و او را سبابه از ان گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اعلام آنرا مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن شب رستم شیطان نیز هست کذلک اقیل * و فی اخری له * و در روایت دیگر مرابی دارو را اینچنین آمده که * و اذا قعد فی الركعتین * و چون می نشست بعد از دو رکعت بر او تشهد از وی قعد می بماند ایسر * می نشست بر کف پای چپ خود * و نصب الیمنی * و ایستاده میگرد پای راست را * و اذا کان فی الرابعة *

و چون می بود در رکعت چهارم این دروایعی است و حکم رکعت میوم در ثلاثی نیز همین خواهد بود * انضی بوركه اليسر الى الارض *
معاس میگرد و میروانید هرین چپ را بسموی زمین * و اخرج قد میه من ناحية واحدة * و میروان می آورد هر دو پای خود را از یک جانب
که بجانب راست است * و عن وائل بن حجر انه ابصر النبي صلى الله عليه وسلم حين قام الى الصلوة رفع يده * و روایت است از وائل
ابن حجر بتقدیم جابر جیم صحابی مشهور است از اینای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معز و مکرّم کشت که وی دید
آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد بنماز بر می داشت هر دو دست خود را * حتی کانتا بحیال منکبیه * تا آنکه میشدند در مقابلۀ هر دو درش
وی * و حاذی ابهامیه اذنیه * و برابر میگرد هر دو را نکشت تر خود را هر دو گوش خود را * ثم کبر * پشتر تکبیر می بر آورد این حدیث
نیز موافق مذکور امام ابوحنیفه است در تخریج تکبیر از رفع * رواه ابو داود و غیر روایة له * و در روایتی مرابی داود و النجاشی حاذی ابهامیه
اذنیه اینچنین آمده که * یرفع ابهامیه الى شحمة اذنیه * بر می داشت هر دو و آنکشت تر خود را بسموی نرمه دو گوش خود * و عن قیسمة *
بفتح قاف و کمر با * بن سلب * بضم هاء و سکون لام و بعض گفته اند صواب بفتح هاء و کسر لام است تابعی ثقة است و پدر او را صحبت است قدیم
آورد پدر وی بر آنحضرت و کل بود پس آنحضرت دست مبارک خود را بر دوشش پس روئید موی او و سلب بضم موی را گویند
و اغلب موی دار و این لقب از است و نام وی یزید بن علی است و بعض گفته اند ملام و صحیح قول اول است * عن ابیه * و روایت میکند
از پدر خود که سلب است * قال * گفت پدر وی * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يومنا * است میگرد ما را
قیماً حل شماله ییمینه * پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن زفاعة * بکسر را
* بن رافع * صحابی انصاری خزر جی است کنیت را ابو معاذ است پدری است و پدر او از نفا است و وی برادر ما لک بن رافع و خلاد بن رافع است
و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج و حاضر شد عقبۀ اولی را و بود با علی رضی الله عنه در حربه جمل و صفین * قال * گفت
* جاء رجل * آمد مردی * فصلی * پس هار بگزارد * فی المسجد * در مسجد * ثم جاء فسلم علی النبي * پشتر آمد پس سلام داد بر
پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم عند صلواتک فانک لم تصل * باز کرد آن غاز خود را
زیرا که بدشتی تو غاز نکود * فقال علمنی * پس گفت تعلیم کن مرا * یا رسول الله کیف اصلي * که چگونه نماز بکرام * قال اد اوجّهت
الى القبلة * قرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله * فکبر * پس تکبیر بگو * ثم اقرأ بام القرآن * پشتر بخوان سوره فاتحه را * و شاهد الله
بن قراءه * و بخوان چیز دیگر را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخوانی تو و چون خواست بنده
بیشتر است بحق تمییز باشد این عبارت میگویند * فاذا رکعت فاجعل راحتيک علی رکتیک * پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست
خود را بر دوش خود * و مکن رکوعک * و محکم کن و بقرار آرام کن رکوع خود را * و املد ظهرک * و در ارکن و بر ابردار پشت خود را * فاذا
دفعت فاقم ضلک * پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را و ارفع رأسک * و بر دار سر خود را یعنی
راست بایست * حتی ترجع العظام الى مفاصلها * تا آنکه باز گرداند استخوانهای پشت بسموی بندهای خود و جاهای خود * فاذا سجدت فمکن
بلسجود * پس چون سجد کنی پس قرار بکن و اطمنین کن برای سجود * فاذا رفعت فاجلس علی فخذک اليسرى * پس چون برداری سر خود را
پس بنشین بر آن خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از هر دو سجود میگویند پس مراد جلسه استراحت بود و احتمال
دارد که مراد ستر بر داشتن از سجده اولی باشد و بر هر ثقل بر اختصاری درین کلام کرده * ثم اصنع ذلک فی کل رکعة و سجد * پشتر بکن این
فخذک کور را در هر رکوع و سجد * حتی تطمئن * تا آنکه قرار و آرام کنی در رکوع و رقومه و سجد و جلسه * هل اللفظ المصباح * این لفظ مصباح
است * و رواه ابو داود و مع تقییم و تفسیر و روایت کرد آنرا ابو داود و آنکه باندک تعبیری * و روی الترمذی و التسانی معناه * و مضمون این
بعضی مضمون همان حدیث ابی هریرة است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان
است که مذکور شد * و فی رواية للترمذی * و در روایتی مر ترمذی را اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد * اذا قمت
الى الصلوة فتوضأ * چون خواهی که بایستی بسوی نماز پس وضو کن * کا امرک الله به * چنان که امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو * ثم تشهد *
و ستر از آن * بگو * فاقم * پس ایستادگی کن و بعضی از تشهد تراءت شهادتین مراد است همانکه که خواندن آن بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و از انعام

بر پاداشن نماز گزاردن آن * فان كان معك قرآن * یعنی اگر باشد باتو در حفظ تو مقدار از قرآن * فاقرأ * پس بخوان * والا *
 و اگر نباشد باتو قرآن و یاد نداری چیزی از آن * فاحمد الله * پس حمد بگو خدای تعالی را * و کبره * و تکبیر بگو و بزرگی یاد کن او را
 * و ملله * و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
 اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کمی ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشت ذکر و تسبیح و تهلیل بکند و نزد بعضی
 از اشافیه هفت ذکر بکند بعد از آیات فاتحه الکتاب که هفت اند و ظاهر آن مردن بر نومسلم بود و منو از احکام و شرائع به تمام نیاموخته بود و از اینجا
 بود تقصیر وی در ادای نماز کاینجی * ثم اركع * پست برکوع رو * وعن الفضل بن عباس * اسن از لاد عباس است او را مناقب بمیار
 است کنیت او ابو سعید است و بعضی گفته اند ابو عبد الله و فاته یادست در زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر و بعض
 گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر و الله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مثنی مثنی * یعنی نماز نفل افضل
 آنست که دو روز گزارند چه در روز چه در شب و امام شافعی باین اخذ کرده است و نزد امام ابوحنیفه چهار رکعت است و در رکعت اول و دوم و در روز و در شب و در روز
 دو رکعت و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو رکعت و در روز چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبیه تیس بر تراویح و امام
 ابوحنیفه میگوید بصحت سه رکعت است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میکرد و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار
 رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه و عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دوکان دوکان است محمول
 بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نمی باید گزارند نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلکه گفتیم که مشقت در چهار
 بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تجمیع دو روز گزارده است * تشهد فی کل رکعتین * التحیات
 خواندن آنست در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تا کیل او است * و تخشع * و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن
 * و تضرع * و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر * و تمسک * و مسکینی و زامرادی داشتن * ثم تقنع بلبک * پست بر میداری مرد و
 دست خود را اقامت دست برداشتن در دعا * يقول * و این قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت
 و میخواند باین قول خود که ثم تقنع بلبک اینجی را که * ترنعمها الی ربک * بر میداری مرد و دست را بر روی خود * مستقبلا
 بیطونهما و جهک * مقابل کنند کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است * و تقول * و میگوئی * یارب یارب *
 ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا * و من لم یفعل ذلك * و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را * فیه کذا و کذا *
 پس آنکس یا نماز آنکس چنین و چنین است کنایت است از حقوق نقصان و خسارت بحال وی * و فی رواية فیه و خذاج * و در روایتی آمده
 که آن نماز خداوند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خای معجمه و آخرجیم زائیدن بپیش از مملات زائیدن ناقص الخلقه
 * رواه الترمذی * * الفصل الثالث * عن سعد بن الحارث بن العالی * بضم میم و تشدید لام * قال صلی لنا ابو سعید
 الخدری * گفت سعد بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است و ثقة است و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد
 ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است * فجهر بالتکبیر * پس بلند گفت تکبیر را * حین رفع رأسه من المسجد * هنگام برداشتن
 سر خود از سجده * و حین سجده * و هنگام سجده کردن بار درم * و حین رفع من الركعتین * و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن
 برای رکعت سوم * و قال مکنارایت النبی * و گفت همچنین دیدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم رواه البخاری * مقصود آنست که امام
 جهر کند بتکبیرات و تخصیص باین چند تکبیر اتفاقی است شاید که سخن در آنها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای
 آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بجارش ابو هریره یا غائب شد پس بگزارد
 ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت اسمعیلی این زیاده نیز آمده که جهر کرد ابو هریره
 و چون بر کشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که در آن جهر کردی بتکبیر پس پیغمبر بر آمد و گفت باک ندارم از شما
 که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر اصلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در آن زمان در بلند
 گفتن تکبیر یا پست گفتن آن و مردان و غیر از اینی امیه پست میگفتند را بر وی امامت میکرد مردم را در امارت مردان چنانکه گفتیم

بعض الشروح * وعن عكرمة قال صليت خلف شيخ بمكة * گفت عكرمه كه مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند كه مراد باین پیر ابوهریره است * فكيبر ثنتين وعشرين تكبيرة * پس تكبیر گفت یعنی چهار ایست و در تكبیر و این در نماز چهار كانیست بضم كردن تكبیرا افتتاح و تكبیر قیام از تشهد اول * فقلت لابن عباس انه احق * پس گفتم مرا ابن عباس را كه وی یعنی آن شیخ احق است یعنی جاهل و بیخود است كه جهر میکند بتكبیرات * فقال * پس گفت ابن عباس عكرمه را * تكلمك امك * بگوید ترا مادر تو و این دعائی است كه بقصد زجر و منع كنند و كافی معنی تعجب نیز اطلاق كنند و حقیقت آن كه دعا هر ك اوست مراد نیست * سنة ابي القاسم * این جهر بتكبیر و سنت ابي القاسم محمد رسول الله است * صلى الله عليه وسلم رواه البخاري * وعن علي بن الحسين رضي الله عنهما * مرسل * روایت است از امام زين العابدين بن علي بن امام حسين بطريق ارسال * قال كان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكبر في الصلوة كلما خفض ورفع * تكبیر می گفت در نماز هر گاه كه پست می كرد و هر خود را چنانكه در وقت زفتن بر كوع و سجود و هر گاه كه بر می داشت سر را چنانكه در قومه و جلوسه * فلم تزل تلك صلوته صلى الله عليه وسلم * پس همیشه بود بآن صفت نماز آنحضرت * حتي لقي الله * تا آنكه ملاقات كرد خدا را و رسید بدركاه او یعنی وفات یافت * رواه مالك * وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود * گفت علقمة بن قيس بن مالك كه از كبار فقها و مشايير تابعين و از یاران ابن مسعود است و علقمة چند كس از تابعين و آنكه مخصوص است بسماع از ابن مسعود او است و نیز روایت دارد از ابو بكر و عمر و عثمان كه گفت ما را ابن مسعود * الا اصلي بكم صلوة رسول الله * آیا نكزارم بشما نماز را چنانكه می كرد را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فضلى * پس بگزارد ابن مسعود بایشان نماز آنحضرت را * ولم يرفع يديه الا مرة واحدة * و بزدن داشت هر دو دست خود را مكر يكبار * مع تكبيرة الافتتاح * با تكبیر تحریمه این حدیثی است از ان احادیث كه در عدم رفع یدین آمده چنانكه مذنب حقیقه است * رواه ابو داود و الترمذي و النسائي و قال ابو داود ليس هو بصحيح طي هذا المعني * نیست این حدیث صحیح ترین معنی و ترمذی در باب عقد كرده اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع یدین و درین باب این حدیث را آورده و گفته كه درین باب از بر این عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود همین است و باین قائلند بسیاری از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل كونه این است نعم از عبد الله بن المبارك در باب اول نقل كرده كه حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه و جز این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانكه سابقا طی الاجمال اشارت بدان كردیم * وعن ابي حنيفة الساعدي * صحابي مشهور است انصاري از بني ساعدة حافظ صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة استقبل القبلة * بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بجهت قبله * و رفع يديه * و بر می داشت هر دو دست خود را * وقال * و می گفت * الله اكبر * رواه ابن ماجه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال صلى بنا رسول الله * گفت گزار دیم با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الظهر * نماز ظهر را * وفي مؤخر الصلوة رجل * و در صف پایان از صفهای مردی بود * فساء الصلوة * پس بد كزارد نماز را * فلما سلم ناداه رسول الله * پس چون هلام داد آمد و آواز داد و بخواند او را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * فرمود * يا فلان الاتق الله * ای فلان نمی ترسی از خدا و پرهیز نمی کنی از عذاب وی * الاتق كيف تصلي * آیا نمی بینی كه چگونه نماز می كزای * انكم ترون انه يخفي طي شيء مما تصنعون * بدانستید كه شما كان میباید كه پوشیده است بر من چیزی از آنچه می كنید شما * والله اني لارى من خلفي * بخدا سوگند بدانستید كه من هر آینه می بینم از پس پشت خود * كاری من بین یدین * چنانكه می بینم از پیش روی خود * رواه احمد * بدانكه این دیدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم از پیش و پس بطريق خرق عادت بود بوحی یا بالهام و گاه های بوده اند و مؤید آنست آنچه در خبر آمده است كه چون نافع آنحضرت كم شد و در نیافت كه كجارت منافقان گفتند كه بعد میگوید كه خبر آسمان میرسانم و بعد بدانكه نافع او كجا است پس فرمود آنحضرت و الله من نمیدانم مگر آنچه بدانك میرا پروردگار من اکنون بنمود مرا پروردگار من كه وی در جای چنین و چنان است و مرا وی در شاخ درختی بند شده است و نیز فرموده است كه من بشرام نمیدانم كه در پس این دیوار چیست یعنی بی دانانیدن حق سبحانه و لا جرم چون نماز افضل را رفع حالات آنحضرت بود و صلى الله عليه وسلم انكشاف حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن درین حالت اتم و كامل بوده باشد و شهود آنحضرت موجب استغراق

مغیبت از کلمات نبود چنانکه حال ممکنه که کائن باین اند میباشند و مشائخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضحلال و بعض میگویند که میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آله ابصار نبی مخلوق بود مانند مورخ و این سخن غریب است و بر روایت صحیح ثابت نشد و الله اعلم * باب ما یقرأ بعد التکبیر * باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انبی و جهات و جهتی للذی نظر السموات و الارض و سبحانک اللهم و جز آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و ثواب کلا و بعضا و نزد حنفیه و همچنین در ظاهر مذعب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و تحمدک الی اخره و هرچه جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تکمیل بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان توجیه که وجهی وجهی است و مختار طحاوی همین است و مصلی متخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تا خیر توجیه است از ثنا

الفصل الاول * عن ابی هريرة قال کان رسول الله * گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاته * خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شد تا یسکت یفتح یا وضو کاف است چنانکه مشهور است و بعض یاوکسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاته بکسر حمزة مصدر است بمعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول برخلاف قیاس و مراد بسکوت در اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر * نقلت بابی است و می * ابو هریره میگوید پس گفتم من با آنحضرت پدر و مادر من قدس تو بود * یا رسول الله اسألتک بین التکبیر و بین القراءة ما تقول * می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگوئی و چه میخوانی در آن اسکات روایت مشهور و نصب است و رفع نیز روایت است * قال اقول * گفت آنحضرت میگویم این کلمات را * اللهم باعد بینی و بین خطایای * بار خدا یادوری کن میان من و میان کنایان من که کرده ام * کما باعدت بین المشرق و المغرب * چنانکه دوری کرده میان مشرق و مغرب طلب میکند محو کنایان کذاشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید * اللهم نقنی * خداوند پاک کردن مرا و در روایتی نق تلمی پاک کردن دل مرا * من الخطایا * از کنایان کرده و ناکرده * کاینقی الثوب الابيض من الدنس * چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و ریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب کذاشته و حفظ و عصمت از کنایان آید و تخصیص بجامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور در دین در وی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاده بر آن * اللهم اغسل خطایای * خداوند بشوی کنایان مرا که کرده ام * بالماء و الثلج و البهر * با آب و برف و راه اشارت است بانواع مطهرات و اتعالم مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و بر دفتح را * متفق علیه * و عن علی * رضی الله عنه * قال کان النبی * گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة * چون می ایستاد بنماز * و فی روایة * و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که * کان اذا افتتح الصلوة * بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز * کبر ثم قال * تکبیر می برد و بر پست می گفت * وجهی للذی نظر السموات و الارض * روی آوردم بصوی کسیکه شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را * حنیفا * مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق * و ما انا من المشرکین * و نیستیم از کافران انباز کنند جز حق را بحق در عبادت * ان صلواتی و نسکی * بد رستیکه نماز من و عبادت من * و محیای و ماتی * و زندگی من و مردن من * الله رب العالمین * مرخدا می راست که پروردگار جهانیان است * لا شریک له * نیست انباز مراد بر ربوبیت و استحقاق عبادت * و بذلك امرت * و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بصوی حق امر کرده شده ام * و انا من المسلمین * و من از جمله اسلام آرند کلا و امتثال و تسلیم نمایند کلا و انقیاد اطاعت کنند کلا ام امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثانی بیاید و ان اول المسلمین و من اول مسلمانهم و گفته اند که این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه و سلم که اول و سابق است در اسلام بفرقه که جز او است چه در پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید با آنحضرت امر واقع شده که اینچنین بگوید و از غیر حضرت روی این سخن درست نیاید و دروغ بود پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خبر فاسد نکند گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را بخبرند از وی و مقصود انشاء تجدید ایمان و اسلام و اظهار انقیاد

و متسلام و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند و جمعی دارند چنانکه خدام ملوک نزد و در امور و حکم ایشان میگویند مرجه بر همان شود
و نخست کسی که امتثال امر نماید و کردن با طاعت و انقیاد نهی من باشم مقصود اظهار و انشای رغبت و طاعت است و الله اعلم * اللهم انت
الملك * خداوند توئی بادشاه طی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت * لا اله الا انت * نیست هیچ معبودی بشق مگر تو * انت ربی
و انعبک * توئی پروردگار من و من بنده توام * ظلمت نفسی * ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی * و اعترفت بنی *

و اقرار کردم بکنایان خود و تو فرموده که هر بندگان خود را معترف آید بدگره من می آمزم و مرا * غفر لی ذنوبی * پس پیامبر از کنایان مرا * جمیعاً * همه * آنکه لا یغفر الذنوب الا انت * زیرا که نمی آید ز کنایان را هیچکس مگر تو * و اهل نی لا حسن الا خلق * و راه ما را به نیکوترین خود ما و خصلتها * لا یهدی الا انت * راه نمی نهد به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو * و اصراف غنی سیمها لا یصرف غنی سیمها الا انت * بر برگردان از من خلقهای بد را بر نیکو داند از من خلقهای بد را مگر تو * لبیک * استا دگی دارم برای خدمت تو و مقیم و دانم بران * و سعل یک * و یاری و نصرت میدهم دین ترا دهم * و الخیر کله فی ید یک * و نیکی همه در دودست قدرت تست * و الشریس الیک * و بدی نیست منسوب و مضاف بتو نادبا و تعظما اگر چه همه با فرینش تست و تحقیقت در آفرینش شریست که حق سبحانه و ادر پیدا کردن هر چیز حکمتها است شرا که هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی الشریس الیک آنست که شریست نزدیک گردانند بسوی تو که بدان بدگاه که تو تقرب توان جست یا نیست شر و عود کنند؟ بمعنی تو و رسنده بدگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصلد الکلم الطیب * انا بک و الیک * من و تو و تو گویند و استواری کنند؟ ام بتو و التبا آرنده ام بسوی تو یا میزیم و میمیرم بتو و بقدرت تو و باز میگردم و بر میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کنند؟ ام بسوی تو * ثبار کت و تعالیت * بزرگی و برتری و بلند بی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو * استغفرک و اتوب الیک * آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از کنایان بسوی تو * و اذ ارفع قال * و چون رکوع میگرد میگفت * اللهم لك رکت * خداوند ابرای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن * و بک آمنت * و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو * و لا کاسلمت * و من ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم * خضع لك سمعی و بصری * فروتني کردم ترا شنوائی من و بینائی من * و رمشی و عظمی و عصمی * و مغز استخوان من و استخوان من و بی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می توان بود * فاذ ارفع رأسه قال * پس چون بر میداشت سر خود را میگفت * اللهم ربنا لك الحمد * ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن * ملائ السموات و الارض و ما بینهما * پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است * و ملائ مشیت من شیء بعد * و پری چیز بیکه خواهی بوجد آور د پس از اسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است از ممکنات معد و مه چون کمال قدرش و سببانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقل و رات و ممکنات و اگر فته است همه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود * و اذ استجد قال * و چون سجده میگرد میگفت * اللهم لك سجدت و بک آمنت و لك اسلمت * خداوند اتر اسجد؟ کردم نه غیر تو اشارت است با خلاص عمل و بتو ایمان آوردم و من ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را * سجد وجهی للذی خلقه * سجده کرد روی من یا ذات من مرگنی را که پیدا کردار را * و صورته * و مرگنی را که صورت داد او را یعنی وجهه مرافی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن * و شق سمعه و بصره * و شکافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشق کرد * تبارک الله احسن الخالقین * بزرگ است خدا که نیکو ترین پیدا کنندگان است و پیدا کنند از است آنها و جز وی پیدا کنند؟ نیست جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران می سازند * ثم یكون من آخر ما یقول بین التشهد و التسليم * پیوسته میباید از آخر آنچه می گفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا * اللهم اغفر لی ما قبلت و ما اخرت * خداوند ایا میامرز مرا کنایان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام * و ما اسررت و ما علنت * و کنایان که پنهان کرده ام و آنچه آشکار کرده ام * و ما اسرعت و ما ابطت * و آنچه اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشت در اعمال و مال و جواهر و امثال آن * و ما انت اعلم به منی * و کنایان که تو داناری بآن از من * انت المقدم و انت المؤخر * توئی که پیش کنی و توئی که تاخر کنی از اینها که خود در قدر و عزت در دینیا آخرت پس آنکه بندگان را خدای

* لا اله الا انت رواء مسلم * روایت کرد این حدیث را معلم * رفی و روایتی لیشانی * و در روایتی که مرشانی راستی اینچنین آمد که بعد از قول وی * والشریفس الیک * این کلمات گفته * والمهدی من هدی * و حدیث کرده شد و رواء یافته شد که کسی است که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را * انابک والیک * شرح این معلوم شد * لامنیا منک * نیست نجات و رستگاری از عذاب و بهر تو * ولا ملجأ الا الیک * نیست پناه و تکیه کاه مگر یسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجأ بهمز و کامی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا * تبارکت * بزرگ و عظیمی تو * و حسن اسنان رجلا جاء قد دخل الصف * روایت است از انس که مردی آمد پس در آمد در صف غاز * و قد حفزه النفس * و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت درویدن وی برای نماز و اصل حفز برای مهمل و نا وزای بختی دفع کردن و در اشتاب آ و ردن و برگردن از جای * فقال * پس گفت آن مرد * الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیباً * حمد مرخصای را حمدی بسیار پاک و لطیف * مبارکانه * برکت کرده شد در وی * فلما قضی رسول الله * پس هرگاه که گزارش و تمام کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم صلوة * نماز خود را * قال * گفت * ایکم المنکلم بالکلمات * کدام یکی از شما بود که بگوید این سخنان را * فارم القوم * پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطای از ایشان موجود آمد که موجب خطاب و عتاب گردید ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سخت و در بعض روایات ازم برای و تشغیف میم نیز آمد و ازم بمعنی اسماک از کلام آید * فقال * پس باز فرمود آنحضرت * ایکم المنکلم بالکلمات فارم القوم * این بار نیز سکوت و رزیدن از ترس عتاب * فقال * ایکم المنکلم بها * باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود * فانه لم یقل باسا * متوسل و اندیشه نگنید زیرا که آن کوینده نگفته است سخنی را که موجب اتم و روزه گردد * فقال رجل * پس گفت مردی * جئت و قد حفزني النفس * آمدم و بتحقیق تنگ گفتم مرا نفس * فقلت * پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است والا در گفتن این کلمات و اعتناء از آن د خلی ندارد * فقال لقد رأيت انبی عشر ملکائیت و رونها * گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را * ایهم یرفها * تا کدام یکی از ایشان با لا برد این کلمات را بمعدل قبول در جناب حضرت الهی عز اسمه تعین عدد دوازده مقوض بعلم شارع است و بعضی از مستحقین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را روح میبرد است که مقوم و بر پا دارند و اوست پس کو با ظاهر شتاب از روح این حرف من کوره که دوازده اند با سقاط مکررات و عدم اعتبار بالف و همزه که ازل صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و تانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را با اعتبار مکررات و الفات و الله اعلم * رواء مسلم *

 الفصل الثانی * عن عائشة * رضي الله عنها * قلت لرسول الله * گفت عائشه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا افتتح الصلوة قال * چون آغاز میکرد نماز را میگفت * سبحانک اللهم * قنیزیه میکنم تو را و با کی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدسی تو ای خدا * و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمل تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد * و تبارک اسمک * و بزرگ است نام تو * و تعالی جلالک * و بلند است عظمت و سلطنت و غنا تو و وجل بمعنی سخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید * و لا اله غیرک * نیست آله جز تو * رواء الترمذی و ابو داود * روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داود و عائشه * و رواء ابن ماجه عن ابی سعید * روایت کرد این حدیث را ابی سعید خدری * و قال الترمذی هذا حدیث لا نعرفه الا من حارثه * و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه * و قد تکلم فیہ من قبل حفظه * و بتحقیق سخن کرده شد و طعن کرده شده است در حارثه از جابب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدان که استفتاح بحسبک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای را شدین و قائلند بدان اجله علمای خدیی مثل سقیان توری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علیای ائمه حدیث و رفته اند بدان بسیار از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جزو از مجتهدین ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبد الله بن معرور و جابر و جیمیر بن مطعم و ابن عمر و عبد الله بن مسعود و از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحیح حدیثی از طرق دیگر و تحقیق

آنست که استفتاح بسم الله صحیح و ثابت و مقروء است و یاد عیبه دیگر زیاد نیز میبود و کلام درین مقام در شرح زیاده برین ترتیب شد
فلینظر ثم * و عن جابر بن مطعم انه رأى رسول الله * و روایت است از جابر بن مطعم که قرشی نوایی است از اولاد عبد مناف و احوال وی
در مواضع نوشته شده است که وی دین یغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یصلی صلیه * میخواند و از غازی های فرض یابعل * قال *
گفت بعد از تکبیر احرام * الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا * سه بار * و الحمد لله کبیرا و الحمد لله کبیرا و الحمد لله کبیرا * نیز
سه بار * و سبحان الله بکرة و اصیلا * و تنزیه میکنم خدا را با بلنداد بکاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بدو جهت فضیلت اینها است که زمان
اجتماع ملائکه لیل و نهار اند * ثلثا * قبل اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که مکرر مذکور شدند * اعوذ بالله من الشیطان *
پناه میجویم بخدا از شیطان * من نغته و نغته و همزة * از نوح شیطان و نغث وی و همز وی مراد بفتح شیطان تکبیر و نحو ذین است که
آدمی را در وی می آید از د و این معنی را بر وی می آید و او را در نظری بزرگ میدارد که در وی میداند و بر یاد میکند و مواد بفت
که معنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب تر است بقول حق سبحانه
و من الشیطان فی العقل که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بفت شعر است که می دم و می اندازد در نفس آدمی و می بر آرد
از میان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که مضمون معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان است و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن
در مردم بعیب کوفی و طعن داشته اند و بعضی گفته اند که بهمز شیطان و سوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول
حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین و سوس و خطرات مراد داشته اند * رواه ابوداؤد و ابن ماجه الا انه لم یذکر الحمد لله کبیرا
و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم * روایت کرده اند این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کبیرا را و ذکر
کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و روای از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکنند و میگویند که * قال عمر * رضی الله عنه
* نغته الکبر و نغته الشعر و همزة الموتة * نوح شیطان کبر است و نغث وی شعر و همز وی موفته بضم میم و سکون و او تائی فوقانیه نوعی از جنون
است نه بل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست اگر و این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد مستعین کرد که مراد
همون است * و عن سمره * بفتح سین و ضم میم * بن جندب * بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است که حدیث در بصره بود و حسن
بصری و غیر وی از وی شنید که در مواضع معتدله احوال او نوشته شده است * انه حفظ عن رسول الله * روایت است از سمره که وی یاد گرفت
از یغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سکتین * و سکت یعنی در خاموشی که در نماز میکرد * سکتة اذا کبر * یک سکتة چون تکبیر می بر آورد و بعد از وی
دعای استفتاح میخواند و سکتة اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخوانند و باین خوانند * و سکتة اذا فرغ من
قراءة * و سکتة دیگر چون فارغ می شد از خواندن * غیر المغضوب علیهم و الاضلالین * و چون این حدیث سمره بن جندب بابی بن کعب
که از عظمای صحابه است رسید * فصلته * پس تصدیق کرد او را و قبول کرد * ابی بن کعب رواه ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه
و الدارمی نحوه * بدانکه سکتة اول بعد از تکبیر متعلق علیه است میان ایمة اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکتة دوم
منتهی است نزد افغی و از احمد نیز آمده چنانکه طبعی گفته تا مقتدیان قراءت قاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده
است از آن و سکتة دیگر گفته اند میران و الاضلالین و آمین برای دفع تروهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکند
بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکتة استفتاح و آن در حقیقت سکتة نیست چنانکه گفته شد
* و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نهض من الزکوة الثانية * چون بر میخواست از رکعت دوم * استفتح القراءة *
آغاز می کرد قراءت را * بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت * و سکوت نمی کرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در آن است
که ابتدا به بسمله نمی کرد و شافعی که قائلند بجهز نیست بسلامه مر فاتحه را قایل میگویند که مراد بالحمد الله تمام سوره است یا بسمله
چنانکه کثرت یامراد آنست که بجهز به بسمله تمیکود و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص بیان حکم برخاستن
از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در آنجا چون شعبی از نماز تمام شد جای تروهم است که در آنجا نیز سکتة برای خواندن دعای استفتاح

علیه وسلم یقول قال الله تعالی * می گفت که گفته است خدای تعالی * قمبت الصلوة بینی و بین عبیدی نصفین * بخشش نماز دوام بخیزد
 میان خود و میان بند خود و در نیم یعنی نیمی برای بند و نیمی برای من است و دعا و سوال برای بند * و لعبیدی ما سأل *
 و مر بند * مر است چیزی که سوال کرده و درخواست است از من مراد بصلوة در اینجا فاتحه است و همین است وجه استدلال ای در روایت
 حدیث بر فرضیت قرائت فاتحه بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لا بد بود از قرائت وی در نماز و ما محتاجا کریم بلکه حدیث
 دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل او است مبالغه چنانچه در الحج عرفة پس لا اقل جز نماز و داخل در وی باشد نه خارج از حقیقت
 آن علیهم بعد از آن بیان کرد مناصبه فاتحه را میان خدا و بند و بقول خود * فاذا قال العبد * پس چون میگوید بند * الحمد لله رب العالمین
 قال الله * میگوید خدای تعالی * حمد نی عبدی * ستود مرا بند * من * و اذا قال * و چون میگوید بند * الرحمن الرحیم قال * میگوید
 الله تعالی * ثنی علی عبدی * ثنا گفت بر من بند * من بصفات کامل * و اذا قال * و چون میگوید بند * ما لا اله الا الله * میگوید خدای
 تعالی * میگوید عبدی * بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بند * من و مجید شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را با حق
 انحال مقارن کرد اند این سه خالص مر خدا را است جل جلاله * و اذا قال * و چون میگوید بند * ایاک نعبد و ایاک نستعین * این مشترک
 پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامه مهمات مخصوصه پرستیدن * قال * میگوید خدای تعالی * هذا بینی و بین عبدی * این مشترک
 است میان من و بند * من چه عبادت برای خدا را استعانت برای بند * و لعبیدی ما سأل * و مر بند * مر است چیزی که سوال کرده و در
 خواست نمود آنرا از استعانت و استمداد * و اذا قال * و چون میگوید بند * اهلنا الصراط المستقیم * بنمای ما را راه راست * صراط الدین
 انعمت علیهم * راده نکسانی که نعمت داده بر ایشان * غیر المغضوب علیهم و الاضالین * نه آنا که خشم گرفته شده است بر ایشان و نه کبرایان
 * قال * میگوید خدای تعالی * هذا لعبدی * این سه چیز مر بند * مر است * و لعبیدی ما سأل * و مر بند * مر است آنچه سوال کرد حاصل
 آنکه فاتحه مفت آیت است سه خاص بحق و ثنای او سه مخصوص به بند و سوال و دعای او و یکی مشترک پس در نصف شد میان خدا و بند
 و این حدیث دلالت میکند بر آن که بسمله داخل فاتحه و جز او نیست چنانکه مذکور ما است و یکی از مفتخرات آیت صراط الدین انعمت
 علیهم است * و راده مسلم * و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم را با بکر و عمر کانوا یشتتون للصلوة * روایت است از انس که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم را با بکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را * بالحمد لله رب العالمین راده مسلم * سابقا معلوم شد که ظاهر
 حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیشخوانند و لیکن قرائت آن مجمع علیه است و هیچ یکی را در آن خلاف نیست و از آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حدیث دیگر نیز ثابت شده خوراه بسمله راجز و فاتحه دارند چنانکه شافعه میگوید باند دارند چنانکه
 مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را مفتاح الصلوة میدانند مثل تعوذ و در وایتی از وی روایت شد
 صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسبیح مفتاح قرائت است و هر رکعت مستقل است در آن و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیات
 تسبیح مر فاتحه و آنکه در میان فاتحه و صورت مکرر نزد امام محمد در صلوة سر بچس شافعی تاویل میکنند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین
 تمام مرود است چنانکه کثرت و ما میگوئیم که مراد نفی چهار است به بسمله نه نفی قرائت آن و تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه میبود و شیخ ابن
 الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بتسمیه مگر آنکه در استادی سخن است و هیچ یکی از
 ارباب مسانید از بعد مشهوره اخراج نکردند یعنی در آن با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و چندین از صحابه
 و تابعین و تبع تابعین و غیر هم از ائمه لا تعلو لا تجسی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیاناً ناگزیر از بعض جهر روایت کرده اند برای
 تعلیم بود یا جهت کمال تقرب بعضی از مقتدیان آنرا شنیدند و ترمذی و ابوعبید الله و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید
 کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیر هم و تابعین و من بعد هم
 و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابوحنیفه اصح و ارجح است * و عن ابی
 هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اجاز الامام فامنا * چون آمین گوید امام آمین بگوید شما ظاهر معنی حدیث آنست که

امام بعد از آنکه فاتحه آمین میگوید چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید و بعضی گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند یا ذا الجلال والإکرام المستقیم تا آخر سوره میخواند و این مثل تاملین امام است شما نیز متوجه تاملین باشید تا با وی آمین بگوئید چنانکه میگویند چون بادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظواهر معنی اول تقدیم امام در تاملین مفهوم میگردد و اگر معنی دوم باشد در نسبت چنانکه در سایر افعال حال ما مومنان با امام است مگر اینجا مبادرت با آمین و موافقت با امام و رعیت مستحب باشد فانهم بعد از آن تعلیل کرد تاملین امام و ماموم را هر دو بقول خود * فانه من وافق تاملینه تاملین الملائکة * یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز بگوئید زیرا که هر که موافق اقتداء آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان * غفرله ما تقدم من ذنبه * آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده مانده که ظاهراً و چنان می نماید که فرماید هر که موافق آید تاملین وی استجابت کرده میشود مر او را و قبول کرده میشود دعای وی مغفرت و نوب از کجا آمد مگر آنکه کو بند حق جل و علا مغفرت و نوب را از خصائص این موافقت و لوازم وی گردانیده است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درین وقت استغفار نیز میگردانند باشند مر آمین بگویند کان را چنانکه نشینند در مسجد با انتظار نماز را دعا میکنند بر رحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لن فی الارض خصوصاً نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افراد تاملین از تاملین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است مستجاب است دعای او فانهم * متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام * و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام * غیر المغضوب علیهم ولا الضالین * که وقت تاملین است * فقولوا * پس بگوئید * آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفرله ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری * این لفظ بخاری است * و مسلم نحوه * و مر مسلم را مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مختلف * و فی اخری للمبخاری * و در روایت دیگر مبخاری را اینچنین آمده است * قال اذا امر القاری * چون آمین بگوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگر چه در غیر نماز باشد * فامنوا * پس آمین بگوئید * فان الملائکة توع من * زیرا که ملائکه آمین میگویند * فمن وافق تاملینه تاملین الملائکة غفرله ما تقدم من ذنبه * و آمین بمعنی استسجید است و معنی وی چنین باد و بعضی گفته اند اسم الهی است مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعضی گفته اند درجه ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بعد الف و قصر وی با تشفی میگرداند و اکثر روایت بعد الف است اما بعد و تشدید میبعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است بقرآن ولیکن قلیل است قد بر * و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلیتم * چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجهت فهم آن از سیاق حدیثی که فرمود * فاقبوا صفوکم * پس راست گردانید صفهای خود را وصف در لغت رفته و مراد با ثبات صفوف تسویه آنها است و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در آن نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشته اند * ثم لیومکم احدکم * پستریاید که امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جائز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم واقراً و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است * فاذا اکبر فکبروا * پس چون تکبیر بر آورد امام پس تکبیر بر آید شما * و اذا قال * و چون بگوید * غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا * پس بگوئید * آمین بحکم الله * پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را * فاذا اکبر و رکع فکبروا و رکعوا * پس چون تکبیر بگوید امام و رکوع کند پس تکبیر بگوئید شما و رکوع کنید و ملول کلمه فاتحه است که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب نعل امام و متصل وی کنند چنانکه می فرماید * فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم * زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و یرمیدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدیم و سبقت است و چون باند که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آنحضرت * فتلك بثلث * یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجر میگردد بآن لحظه که تا خیر گردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی هزار رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * و اذا قال * و چون بگوید امام * سمع الله لمن حمده * می شنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را * فقولوا * پس بگوئید * ربنا لك الحمد * پروردگار امر تراست حمد * یسمع الله کلمکم *

می شنود و تعالی حمد مر شمارا و ربنا لك الحمد بوار نیز آمده و بنیادت اللهم نیز روایت است بی زار و جمع میان اللهم و از بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیه می نیز ملک قلم است انتهى و درین حدیث دلیل است بر امام ابوحنیفه را که میگوید که امام تمیم کذل و مامون تمیم و مذنب امام مالک و امام احمد نیز همین است و مذنب امام شافعی جمع است بر امام رابیان هر دو همچنین مامون و منفرد و نزد ابویوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از ابی حنیفه نیز آمده ولیکن تمیم هر دو نفس خود گوید اما جمع مرفرد را نزد همه است و اکتفا یکی نیز جائز است و ظاهر اکتفا تمیم است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع رأس است و تمیم در حالت قیام همچنین گفته است ترمذی از حنفیه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا نکوید و بعض گفته اند هر دو گوید * رواه مسلم و فی روایة له عن ابی هريرة و قتادة * و در روایتی مرسل از ابی هريرة و قتادة این کلمه را زیاده کرده که * و اذا قرأ فلتسبوا * و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است بر ابوحنیفه را در منع قرائت مرفعدی را و عدم وجوب قرائت بر وی و خواص نماز جهری باشد یا سوری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید * و عن ابی قتادة * انصارى عقبى بلى * است حاضر شد همه مشاهد و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر في الاوليين بام الكتاب و سورتين * میشود آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و در دو رکعت یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره * و فی الركعتين الاخيرين بام الكتاب * و میشود در دو رکعت پسین فاتحه * و بمعنا الآية احيانا * و می شنواید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما را آیتی از آیات سوره که میشود که کاه ظاهر آنست که این شنواید بقصد بود تا بداند که بعد از فاتحه سوره میشود یا فلان سوره میشود یا برای بیان چو از آنکه در صلوة سوره یکان آیتی جهر یا بخواند مفصل نیست و بعض گویند که ابن محمول است بر غایب استغراق در تکبیر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر مفهوم اسماع در قتل و اختیار است و تخصیص بظهر اتفاق است * و یطول فی الركعة الاولى و الا يطيل فی الركعة الثانية * و درازی میکرد در قرائت رکعت نخستین آنقدر که درازی نمیکرد در رکعت پسین * و هكذا فی العصر * و همچنین در نماز دیگر * و هكذا فی الصبح * و همچنین در نماز بامداد یعنی درازی میکرد رکعت اولی را بر ثانیة * متفق علیه * بدانکه تطویل رکعت اولی مذنب است ثلثه است در همه نمازها و مذنب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و قیاس مغرب و عشا بر آنهار عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما کان میگردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که هر یک رکعت اولی در یابند و ابو داود و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز قیصر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرائت بر اینند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعة قل رثلثین و اطالیت در حدیث محمول است بر دعای استغناج و تعوذ و تسمیه و بکثرة از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذل فی شرح ابن الهمام و الله اعلم * و عن ابی سعید الخدری قال کننا نقرأ بقیام رسول الله * بودیم ما که انداز میگردیم ایستادن پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فی الظهر والعصر * در نماز پیشین و نماز دیگر که ریحای مومله و زای و انداز کردن کشت و میر و بر درخت * فتنرنا قیامه فی الركعتين الاوليين من الظهر و قرائة الم تنزیل السجدة * پس انداز کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سوره الم تنزیل السجدة مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی * و فی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آية * و در روایتی اینچنین آمده که میشود در هر رکعت مقدار می آیت چه سوره مذکور بیست و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود * و حذرنا قیامه فی الاخرین قدر النصف من ذلك * و انداز کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دو رکعت پسین مقدار نیمه از آن ازینجا معلوم میشود که در رکعتین اخیرین ظهر نیز سوره میشود و میشود ترا از آنچه در اولیین میشود * و حذرنا فی الركعتين الاوليين من العصر طی قدر قیامه فی الاخرین من الظهر * و انداز کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بوقت قیام او را در دو رکعت آخری از ظهر * و فی الاخرین من العصر طی النصف من ذلك * و انداز کردیم قیام او را در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از آن * رواه مسلم * بدانکه

ایمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتضای بر فائحه جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قراءت افضل است و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قراءت در مابعد اولیین واجب است و این ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح کن در آخریین کذا ذکر الشنئی و نیز گفته است که اگر در آخریین فاتحه و سوره خواند هیچ دلیلی بر وجوب آنست که قراءت فاتحه تنها در آخریین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در آخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که کاه کاهی زیاده کرده بر فاتحه در آخریین لیکن مستحب ترک سوره است و حسن جابر بن سمرة * بفتح سین و ضم میم و ی و ی و ی روی صحابی اند خواهر زاد سعد بن ابی وقاص است و روایت دارد از آن حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما * قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی * و میخواند آنحضرت کاهی در نماز ظهر سوره و اللیل اذا یغشی * و فی روایتی بسم اسم ربک الاطی * و در روایتی آمده است که میخواند بسم اسم ربک الاطی و دانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه می شنواید آیتی را احیاناً چنانکه گذشت * و فی العصر نحو ذلك * و میخواند در عصر مانند این سوره ها در قصر و طول * و فی الصبح اطول من ذلك * و میخواند در نماز بامداد در از تر از آن * و رواه مسلم * بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند در نماز فلانی سوره فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لای التعمین اولی یا ثانیه عبارت همه این احتمالات و شامل است اما حمل بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره است و مرد و بعید است اگر چه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگر چه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره اگر چه طویل باشد و حمل بر قراءت در رکعتی خواص اولی یا آخری ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطیبه بن مالک که گفت که با مردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی و الشَّحْلَ بَسْطَاتٍ اگر چه در حدیث ترمذی فی البرکة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت اولی واقع است پسیندم از بعضی از ثقات فقهایی مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوالت مفصل و اواسط و قصر آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچیک از شراح در نظر نیاورده اند و الله اعلم * و عن جابر بن مطعم * بضم میم و سکون حای میمله و کسر عین صحابی ترمذی است از اشرف قریش سید حلیم و قور * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالطور * میخواند در نماز مغرب سوره و بالطور را * متفق علیه * و عن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله * ام الفضل که زوجه عباس و مادر عبد الله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول خدا را * صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات * هر جا که میخواند در مغرب سوره و المرسلات را * متفق علیه * بدانکه این دو حدیث و حمل یثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سوره اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیثی که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوالت مفصل در فجر و ظهر و اواسط در عصر و عشاء و قصر در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیابلی که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد مردم را بدان در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقها این سوره و کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود و بجانب بن کفوفت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر قراءت بر آن و با لجمه امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جو از و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر لابن ابرار رضی الله عنه دلیلی و سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهل بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه و سلم همچنین و برین نهج خواهل بود و احیاناً بخلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه * و عن جابر * قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی * روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز یا پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ثم یأتی

فیوم قومه * پسترمی آمد پس امامت میگرد قوم خود را * فصلی لیلۃ مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء * پس بگردد معاذ یکشنبه
 یا آنحضرت از عشاء * تم اتی قومه مذمهم * پسترمی آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشانرا * فافتح بسورة البقرة * پس شروع کرد بقرآن
 * فانصرف رجل فسلم * پس بر کشت از غار مردی پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از آن و این خود مثل سلام نبود که محل
 آن آخر نماز است ولیکن آن مرد خواست که بسلام بر آید از جهت تشبیه بتمام صلوة * تم صلی رحله وانصرف * پسترمی کرد از آن مرد نماز
 چهار بر کشت و برآمد از نماز * فقال له انا فقت یا فلان * پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی و کسل کردی
 از نماز چنانکه در شان منافقان است و اذ اقلوا الی الصلوة قاموا کسالی * قال لا والله * گفت آن مرد منافق نشده ام بشما سوگند مرا و از جهت
 کسل نه برآمده ام ولیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت ندارم تحمل این همه تطویل را و نمیتوانم ایستاد * ولا یتین رسول الله * و هر آینه
 بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فلا خبر نه * پس بتحقیق خبر میکنم من آنحضرت را ازین فعل معاذ * فاتی رسول الله *
 پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت * یا رسول الله انا صتاب نواضح * مایخ اوند ان شترانیم
 که آب میکشیم * آن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه و ناضح شتر آب کس ناضحه مؤنث * نعم بالنهار * کار میکنیم در روز یعنی در شب
 گوشت آن میکشیم * وان معاذ صلی معک العشاء تم اتی قومه * وید رستیکه معاذ نماز کرد با تو عشاء را پس آمد قوم خود را * فافتح
 بسورة البقرة * پس افتتاح کرد بسورة بقره و خواندن گرفت آنرا * فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال * پس روی آورد
 آنحضرت بر معاذ پس گفت * یا معاذ اذ انان انت * آیا در فتنه انداز ندی تو مردم را و گویانند از ملازمت جماعت را فکنند و در سواد
 باختلاف و باز ایستادن از دین * اقرأ * بخوان * و انشمس وضحاها لیل اذ یغشی و سبج اسم و یک الامی * و اذا السماء انغطت و سورة
 انشاق و البروج و الطارق نیز آمده * متفق علیه * بد آنکه شافعیه باین حدیث اعتدال کرده اند بر جواز اقتدای مغترض به تنقل
 زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز کرد فرض از وی ساقط شد پس نماز یکبار با قوم بگزارند و در نقل باشد و نماز قوم
 خود فرض بود آنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد عین بر آنکه چرا قرائت دراز میخوانی
 و نفرمود که امامت تو این جماعه را درست نیست زیرا که تو نقل میگذاری و ایشان فرض و جواب ازین اسناد لال تر نیست که این بر تقدیری
 تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکنند فرض ادا نمیکند پس از آن
 میرود و قوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ
 گفت مباشر فتن یا بامن بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احل الامرین و مشروع گردانید مرا و یکی ازین دو
 چیز یا نماز گزاردن همراه آنحضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مغترض به متنقل یا گذاردن با قوم بتخفیف و چون همراه حضرت
 نگزارد مغترض شد و اقتدای مغترض به مغترض خواهد بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نقل میگزارد
 باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تا خیر میکرد و باشد برای امامت بقوم * و عن البراء قال سمعت رسول الله *
 گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهده وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و عین و نهران
 و مات بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء * میخواند در نماز عشاء * و التین و الزیتون
 و ما سمعت احدا احسن صوتا منه * و شنیدم هیچیک را خوش آواز تر از آنحضرت * متفق علیه * و در حدیث بخاری از براء بن عازب
 آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشاء یکی از دو رکعت و التین و الزیتون و اینچام معلوم میشود که مراد قرائت در احدی الکرکعتین
 است لا علی التینین چنانکه در حدیث جابر بن سمرة گفتیم و آنرا ظاهر احتمالات داشتیم * و عن جابر بن سمرة قال کان النبی * گفته
 جابر بن سمرة بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق و القرآن المجید و نحوها میخواند در نماز یا بعد از سورۀ قاف را و مانند
 سورۀ قاف * و کانت صلوة بعد تخفیف را و مسلم * طیمی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی
 نمازهای چهارگانه سبک را این معنی در حدیث مجمل نیز آمده است که در نماز با مداد قرائت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرائت
 صلوة فجر آن بود که نزل رحمت ربانی و ورود فیض رحمتی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح و بر وایتی تا طلوع فجر میباشد

کس تطویل قرائت و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خلعت واقع شده و کله و رتی و زنگی بر آینه دل نشسته پس تطویل آن موجب تلاقی و عدل و این تقصیر و از آله این رنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقت است که دل با زبان و گوش موافق و موافق بود و فهم و تدبیر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعاده و شرح وی نکته های زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از انجا است و شیخ مشائخ حدیث ما این حجر مکی در تخریج این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و مختصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اصل اعتدال بودند از تجار و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی و لذتی و حضوری که دست میداد ایشانرا از اسفاح قرائت و صلی الله علیه و سلم و از جهت طی و عربی که در قرائت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعاده میگوید که مراد از این حدیث آنست که تطویل صلوة و صلی الله علیه و سلم نمیت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی بسبی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم * و عن عمرو بن حریث * بضم های مهمله و فتح را و بیای مثله کنیت او ابرو عبد است قوشی مخزومی آنحضرت را دید و آنحضرت دست مبارک بر سر او بر آورده و برکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آن حضرت درازده ساله بود روایت میکند از ابو بکر و ابن مسعود و روایت میکند از وی عطاء بن السائب و غیره * انه سمع النبی * روایت میکند که وی شنید پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الفجر * میخواند در نماز فجر * و اللیل اذا عسعس * مراد اذا الشمس کورت است که این کلمه در انجا واقع است * رواه مسلم * و عن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الصبح فکما فاستفتح سورة المؤمنین * گفت عبد الله بن السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قرائت از وی که گرفته اند و از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء بن عبد الله بن السائب تا بی دیگر است که از آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سورة قل افلح المؤمنون * حتی جاء ذکر موسی و هارون و ذکر عیسی * بن مرسل آنحضرت ذکر موسی و هارون را یاد کرد عیسی را که درین سورة واقع شده است * اخذت النبی * گرفت پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم سحله * بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت کریم بود * فرکم * پس رکوع رفت آنحضرت و نتوانست قرائت نمود * رواه مسلم * و عن ابی هریره قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الفجر يوم الجمعة بآل تنزیل فی الركعة الاولى * بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سورة الم السجدة را در رکعت نخستین * و فی الثانية * و میخواند در رکعت دوم * جل التین علی الانسان متفق علیه * خواندن این دو سورة در فجر جمعه متعارف و موکد و مستمر است نزد شافعیه و بریتست عمل ایشان در حرمین شریفین و در کتب ما مذکور است که متعین نکرد اند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را مثال می آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سورة بفجر جمعه و تعیین سورة جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرابتی نیست و متحقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسپنجابی نقل کرده که این بر تقدیر است که آنرا لازم و مستتم دانند و جز آنرا مکروه ندارند اما اگر از جهت تیسر و تکریم بقراءت حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند با کی ندارد بشرط آنکه احیاناً جز آنرا تمیز میخواند باشد تا جای که آن نبرد که جز آن جایز نیست و بتحقیق وارد شده است در احادیث صحیح که تعیین قرائت در بعض صلوات چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز و ترا مثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم ملایمت است نه ملایمت علم چنانچه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خواننده سورة کاه می تبرک بالمانور را تمیز و گفت بئله ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث میان اعتدال با یها م و جوب و عدم صحت و غیر آن تنگ است پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه کادی بغض اهل او و تبشیر میخواندند باشد چنانکه از انبیا در وجه خواندن این دو سورة گفته اند که اینها مشق و

ابن بر ذکر مبلأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم روز جمعه می شود و ظاهر می گردد چنانکه در محافل و مجامع عظمه سورۃ ق و اقتربت میتواند پس اگر احیاناً نتواند به ترغافل تر باشد و الله اعلم * و عن عبد الله بن ابي رافع * قال: مدني من ازمشاهيرنا بعين شنيذ از امير المؤمنين علي و بود كاتب و رضي الله عنه و ابو رافع مولا آنحضرت است رضي الله عنه * قال: استخلف مروان اباهريه على المدينة و خرج الى مكة * كفت خليفه و جالسين خود گردانيد مروان بن الحكم در وقت امارت خود ابوهريه را بر مدينه مطهره و بيرن آمد خود و رفت بكنه بر اى حج و جزآن * فصلی لنا ابو هريه الجمعة * پس بگزارد ابو هريه بر اى ما يعنى امامت گرد نماز جمعه را * نقرأ سورة الجمعة فى السجدة الاولى و فى الآخرة اذا جاءك المنافقون * پس خواند ابو هريه در ركعت اولی سورة الجمعة را و خواند در ركعت دوم سورة اذا جاءك المنافقون را * نقل سمعت رسول الله * پس كفت ابو هريه شنيذ م پیغمبر خدا را * صلی الله عليه و سلم یقرأ بهایم الجمعة * میشوند این دو سورة را در روز جمعه یعنى در نماز جمعه * رواه مسلم * و عن النعمان بن بشير * بفتح با و كسر شين صحابست اول مولودى كذا انتصار آمد بعد از هجرت در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است * قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم یقرأ فى العیدین و فى الجمعة * میشوند آنحضرت در غار عید نظر واضحی و در نماز جمعه * سبح اسم ربك الاطی و عل اتاك حل یت الغاشية قال * كفت نعمان بن بشير * واذا اجتمع العید و الجمعة فى يوم واحد * و چون جمع میشد و اتفاق می افتاد عید و جمعه در یک روز * قرأ لهما فى الصلوتین * میشوند همین دو سورة را در نماز عید و نماز جمعه از اینجا تا ك استجاب قراءت این دو سورة در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و از اینجا معلوم میشود كه خواندن سورة جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عمرو بن الخطاب سأل ابا رافع الليثي * عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود كه تابعیست و امام و از نقهای سبعة مدينه است و روایت میکند كه عمر بن الخطاب پرسید ابا رافع لیثی را كه از صحابه است رض * ما كان یقرأ به رسول الله صلى الله عليه و سلم فى الاضحی و الفطر * چه چیز بود یعنى کدام سورة بود كه میخواند آنرا آنحضرت در عید قربان و عید رمضان * فقال كان یقرأ فیهما بقی القرآن المجید و اقتربت الساعة * پس كفت ابو رافع میخواند در روز عید سورۃ ق و سورة قمر را كفته اند كه مقصود امیر المؤمنین در پرسیدن از ابي و اقل تقریر و تمكین در ذهن حاضران بود تا بدانند كه در نماز عید علم وى رضي الله عنه با وجود ملازمت و قرب كه در آن حضرت داشت بدان عید است و الله اعلم * رواه مسلم * و عن ابي هريرة قال ان رسول الله * كفت ابو هريه كه رسول خدا * صلی الله عليه و سلم قرأ فی ركعتي الفجر * خواند در ركعتین سنت نماز فجر * قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد * باب دانست كه چون ركعتین فجر گویند یا ركعتین مغرب مراد همت آنها است و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب میگویند * رواه مسلم * و عن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس كه بود پیغمبر خدا * صلی الله عليه و سلم یقرأ فی ركعتي الفجر * میشوند در ركعتین فجر این دو آیت را یکی * قولوا آمنا بالله و ما نزل الينا الاية * كه در سورة بقره است در ركعت اولی * و التي فی آل عمران * دوم آیتی كه در سورة آل عمران است * قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بیننا و بینكم الاية * در ركعت دوم * رواه مسلم * خواندن این دو آیت ظاهراً احیاناً بود و غالباً احوال خواندن قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد بود و از اینجا معلوم میشود كه خواندن بعض سورة خصوصاً از اواسط سورة مكره نیست و اگر باشد در فرائض خواهد بود و در حق آنست كه در آنچه ثابت و صحیح شد روایت آن قول بكرامت مچال فدا و اكو سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود و الله اعلم

الفصل الثاني * عن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس بود پیغمبر خدا * صلی الله عليه و سلم یفتح صلوة به * شروع میکرد نماز خود را یعنی قراءت را * بیسسم الله الرحمن الرحیم * رواه الترمذی و قال هذا احد یثلیس اسنادة یذاك * روایت گردانید حدیث را ترمذی و كفت این حدیثی است كه نیست اسناد آن قوی ظاهر آنست كه مراد جهر بتمتیمه خواهد بود و الامر با افتتاح به تمیمه خلاقی نیست و در بعض روایات هر یك نیز آمده كه كان یجهر بیسسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترك جهر اصرار و ارجح است چنانكه در فصل اول گذشت * و عن زائل بن حجر * به تقلیدیم حابر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقلیدیم جیم و حاشیخ ماز شیع خود قلی میگرد كه میكفت ابرای حفظ این لفظ در دل خود نكاه میدادیم كه این را حجرة می یابید * قال سمعت رسول الله * كفت شنيذ م رسول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * خواند * غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال * پس گفت * آمین مد بهاصرت * در آن ذکر با آمین
 و اگر احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات
 دیگر که در بعض جا آمده بر رفع بهاصرت بهر میلاشت با آمین آواز خود را این صریح است در جهر و در بعض بر میلاشت آواز را تا آنکه می شنوایی
 صف اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفص صوت
 با آمین نیز آمده است و وجه تطبیق میان این دو روایت آن که مراد بختفص عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر
 و بهر اسماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است * رواة الترمذی و ابو داود و الدارمی و ابن ماجه *
 بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا مأموم اگر چه آمین نکوبد امام وی و در تأمین مقتدی
 در صلوة سویه بر تقلید بر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نکوبد از جهت عدم اعتبار این جهت
 و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بتأمین احادیث و مذنب شافعی و احمد این است و در مذنب مالک
 خلاف است و در مذنب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علماد عدم جهر نیز تصحیح
 حدیث نموده اند و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین
 و هبتانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تازه فناء و الله اعلم * و عن ابی زهیر *
 یضم زای و فتح ما * النبی * یضم نون و فتح میم نام وی یحیی بن نقیور است بقیاف معلود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده
 است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم نیست و الله اعلم * قال خر جماع رسول الله * گفت پیر و ن آمده ایم
 یا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ذات لیل * یک شبی * فاتیما علی رجل قد اُلح فی المسئلة * پس آمدیم بر مردی که بتحقیق ستمیده
 است در دعا و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در آن * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اوجب ان ختم * پس گفت
 آنحضرت واجب لازم کرد این قبول و اجابت دعا و حصول مراد را اگر مهر کرد یا تمام و کمال کرد دعا و معنی اول مناسب است بحدیث آمین
 بخاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات و بلا یاد نموده میشود بوی چنانچه خاتم تکمیل یافته میشود بوی کتاب با
 هر چه مهر کرده میشود بران از نساد و اظهار اسرار * فقال رجل من القوم بای شیء یختم * پس گفت مردی از قوم که حاضر بودند آنچه چیز ختم
 * فقال بآمین * پس گفت آنحضرت ختم کند با آمین که بمنزل مهو است و تمام و کمال می گردد دعا بوی * رواة ابو داود * و عن عائشة
 رضی الله عنها * قالت ان رسول الله * گفت عائشه که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم صلی المغرب بسورة الاعراف * گزار نماز مغرب
 را بسورة اعراف * فرقهائی از رکعتین * جدا جدا کرد این سورة را در دو رکعت یعنی پاره ازان در دو رکعت اولی خوانند و پاره دیگر را در
 رکعت دوم * رواة النسائی * و شک نیست که وقت مغرب کنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا آنچه بود در قراءت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از سرعت و طمی و مزید شوق و بعضی از شافعیان گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد باکی نیست و شروع در وقت
 پس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسورة بعض سورة است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن
 ثابت قراءت بسورة اعراف آمده بی ذکر تفریق و در روایتی قراءت سورة مائده و اعراف نیز آمده * و عن عقیبة بن عامر * صحابی مشهور
 است روایت کرده اند از وی بعض صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود و ابی مصر از جانب معاویه بعد از برادر وی عتیبة بن
 ابی سفیان * قال کنت افر دلسر رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتحه فی السفر * گفت عقیبة بن عامر بودم من که میکشیدم مرا آنحضرت را فاته او را
 در سفر * فقال لی * پس گفت آنحضرت مرا * یا عقیبة الا اعلمک خیر سورتن قرئنا * آگاه باش که بدانیم برای ترین دو سورتی که خواند بشوند
 * فاعلمنی * پس دانایم مرا * قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سرور بهم جدا * پس ندید و نیافت آنحضرت
 مرا که خوشحال کرده شد باشم یعنی خوش شک باشد باین دو سورة در بودن آنها بهترین سورة خوش شدن بسیار یا صلاحی است عدم اشتغال این
 دو سورة به عالم توحید و تنزه به صفات کمال مثل بعض سورة های دیگر یا در و افضلیت و اعظمیت بعض سورة چنانچه فاتحه و سورة بقره مثلا * فلما
 نزل لصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس * پس هرگاه که فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بکزار دایان دو سورة نماز صبح را برای

مردم * فلما فرغ التفت الي * پس چون فارغ شد از آغاز باز بر کفایتش تکریمت و دلیل بر اینست که فقال يا عتبة كيف رأيت * پس گفت
اي عتبة چگونه دیدی یعنی دیدی و فهمیدی فیصل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقیبة استماع دعا در خیر وقت
این دو سوره دریافت خواند آنها را در آغاز صبح که بوجوب فاضلتین نمازها است و مستحب است در وی تطویل قراءت تا این اندک خیریت
آنها را گفته اند که مراد خیریت و افضلیت آنها است در باب تعدد مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خوانند که مجمل و معرض آنهاست
و لفظ قرئنا اشارتی باین معنی دارد * رواه احمد و ابو داؤد و النسائی * وعن جابر بن سمره قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلاة
المغرب ليلة الجمعة * مستحبند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه * قل يا ايها الكافرون و قل هو الله اجمدا رواه في شرح
الجنة و رواه ابن ماجه عن ابن عمر الا انه لم يذكر ليلة الجمعة * این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده ابن ماجه از ابن عمر
کرده ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تعلیل بدان نکرده و مطلق را روایت کرد که مستحبند در نماز مغرب این دو سوره را بخواند
بن کر لیلۃ الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ * وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصي ما سمعت رسول الله * عبد الله بن مسعود
گفت که شمار نمی توانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب و فی
الرکعتین قبل صلاة الفجر * میتواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب اند و در دو رکعت که پیش از نماز فجر اند * بقل يا ايها الكافرون
و قل هو الله احد رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابي هريرة الا انه لم يذكر بعد المغرب * لیکن ابن ماجه از ابو هريرة ذکر نکرده است
و رکعتین بعد المغرب را اگر چه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده * و عن سليمان بن يسار عن ابي هريرة قال * سليمان بن يسار که
از کبار تابعین و از فقهای سبعة مدینه است از ابي هريرة روایت کرد که گفت ابو هريرة * ما صليت وراء احدا شبة صلاة رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فلان * نکراردم پس هیچ یکی که مانند تو باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان کویند که مراد از فلان شخصی بود که
والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملك و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزيز بوده و اینقول خطا است زیرا که ولادت
عمر بن عبد العزيز بعد از فوت ابي هريرة است بیک سال نعم مثل اینقول انس در شان عمر بن عبد العزيز گفته است چنانکه
در باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزيز را در یافته است و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی
است رضي الله عنه و کرم الله وجهه و بعض گویند که عمر بن سلمه بن قیس است که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بالجمله * قال سليمان صليت خلفه * گفت سليمان بن يسار که از مردم من نماز نیکوتر آنست که ابو هريرة او را اشیه صلاة بر سر او
صلی الله علیه وسلم گفته بود * بکان يطيل الرکعتین الاولیین من الظهر * پس بود آنست که در از مبارک در دو رکعت نخستین را از ظهر * و یخفف
الآخرین * و سبک میکرد در دو رکعت پسین را از ظهر باین که میتواند در اخیرین ظهر چیزی جز فاتحه یا میشود بعبارة قصیر مقصود تطویل
قراءت ظهر است * و یخفف العصر * و سبک میکرد قراءت عصر را * و یقرأ فی المغرب بقدر الفصل * و میتواند در مغرب هر رتبه ای
گویند از مفصل * و یقرأ فی العشاء بوسطا المفصل * و میتواند در نماز عشاء بسورت های میانه از مفصل در درازی و کوتاهی * و یقرأ فی
الصبح بطول المفصل * و میتواند در نماز صبح بسورت های دراز از مفصل در نماز ظهر طول مفصل نکند بلکه سبک کند که تطویل میکند
و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و او ما طویله نکت و معمول و مقرر الان در ظهر قراءت از طول مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از
او سبک چنانکه در عشاء باینکه مراد مفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از این جهت گویند که در وی فصول یعنی
خصلت بمسئله بسیار است و بعض گفته اند از جهت قلت منموخ در وی و سورت در وی سه قسم است طوال و اوسطا و قصار طوال از وی تا سوره
بروج و اوسطا از بروج تا الزلزال و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتدکر * رواه النسائی و رواه ابن ماجه
ابن و یخفف العصر * و عن عباد بن الصامت قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم في صلاة الفجر فقرأ * گفت عباد بن مسعود آنحضرت
در نماز با جمعا پس قراءت کرد آنحضرت * فتخلت عاينه الفراء * پس گواهی کرد بر وی قراءت و دشواری و دشواری * فلما فرغ قال لعلمكم
تقرؤن خلفا ما مکم * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که مستحبند پس امام خود نفرمود * میتواند پس
هرن اشارت باینکه امام مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است بر قراءت امام او را هر که باشد من یا نثم یا غیر من رسم ثقل و عسر قراءت

بظواهر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف باشد و الله اعلم ولیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلمکم تقرؤن منا فی این معنی است زیرا که این نزدیکتر است و آن متیقن است پس لعلمکم چرا فرماید و گفته اند که خواندن
که سبب ثقل تأثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از تنقصی که ناشی می باشد مرایشانرا از علم انصاف و استماع قرائت آنحضرت و کامل کاف
مبتداً ثم می شود بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در آغاز صبح افتتاح قرائت کرد و بسته شد و بیان کرد که
سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمی کنند و یا داب نمی سازند چون آنحضرت فرمود که شایسته شما
میخوانید * قالوا نعم * گفتند آری میخوانیم * یا رسول الله قال لا تفعلوا * گفت نکنید این کار و بخوانید خلف امام * الالباقیة الکتاب *
مکروا فحة الکتاب را که آنرا خوانده باشید * فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها * زیرا که نیست نماز مگر کسی را که بخواند فاتحه الکتاب را ظاهر این
حدیث در فرضیت قرائت فاتحه است و جوابش سابقاً معلوم شد * رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی معناه * و مرئسانی را معنی این
حدیث است و در لفظ مخالف است * و فی رواية لابی داؤد * و در روایتی مرابی داؤد را این عبارت نیز آمده است که * قال * گفت
آنحضرت * وانا قول * و من میگویم در دل خود و تنبیه که ثقیل شد قرائت بر من * مالی نیاز عنی القرآن * چه شد مرا که نزع و کشاکش
میکند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیکرد بر من قرائت پس دانستم که سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من * فلا تقرؤا بشی من القرآن
اذا جهرت الالباقیة القرآن * پس بخوانید چیزی را از قرآن و تنبیه که جهر میکنم من بقرائت مکروا فحة الکتاب را و از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا
جهرت مفهومی میگردد که اگر در آغاز سری بخواند روا است و تفصیل این در شرح لحادیث آئینده بیاید * و عن ابی هریره ان رسول الله *
روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة * برکشت از غازی که جهر کرد در وی
بقرائت * فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا * پس پرسید آیا خوانده همراه من یکی از شما اکنون * فقال رجل نعم * پس گفت مزدی آری
خواندم * یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن * فرمود من میگویم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده
می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو روایت است و قول وی نیاز عنی القرآن در جلیب سابق مؤید
معنی اول است * قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله * گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم فیها جهر فیها بالقراءة من الصلوات * در چیزی که جهر میکرد آنحضرت در آن از غارها * حین سمعوا ذلك من رسول
الله صلی الله علیه وسلم * منکامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نفی از خواندن ایشان میکرد * رواه
مالک و احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و روی این ماجه نحوه * و عن ابن عمر و البیاضی * روایت است از ابن عمر و بیاضی بفتح
موجده و تخفیف تبتلیبه و بضاد معجمه منسوب ببیاضیه بن عامر بن زریق نام اربعه الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور
گشته ببیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام * قال قال رسول الله * گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه * بدستنی که مصلی را از میگوید با پروردگار خود مناجات سخن پنهانی گفتن دو کس که دیگران بران مطلع
نکردند * فلینظر ما ینا جیه به * پس باید که نظر کنند و بیندیشد مصلی چیزی را که مناجات میکند پروردگار خود و بدان چیز از ذکر و قرآن
پس بیارد آنرا در غایت حضور قلب و تأمل و تدبر در آن و خضوع و خشوع * ولا یجهر بعضهم علی بعض بالقراءة * و آواز بلند نکند بعضی از
شما بر بعضی بقرآن چه در غار و چه در غیر آن از مصلی و ناظم وقایع و ذکر تا موجب ایذا و تشویش نکرده و اجماع است بر آنکه مکروه است
ماموم را جهر اگر چه قرائت امام را نمی شنود * رواه احمد * و عن ابی هریره قال قال رسول الله * گفت ابو هریره گفت آنحضرت * صلی الله
علیه وسلم انما جعل الامام لیهوئکم به * گردانیده نشد است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پس روی کرده شود مراد را پس
باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مراد را * فاذا کبر فکبر و اذا قرأ فانصتوا * پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرائت
کند امام خاموش شوید شما و کوش نهید قرائت او را که متابعت در قرائت اینست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
دادن است مراد را * رواه ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه * بدانکه مذکور شد شافعی و جوب قرائت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه
و جائز است قرائت با وی فاتحه نیز و مذکور شد امام مالک و احمد و شافعی نیز در قریب وجوب قرائت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرائت

امام کاظمی و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در میکتات امام و بیان سکنات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب وی اگر نشود بجهت کوی یادوری بخواند در چه و چه را اگر نخواند هم تمام است غازی زیرا که هرگز امام است قراءت امام قراءت اوست و واجب نیست بروی قراءت و مخصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و ملایب امام ابوحنیفه آن است که نخواند نه در جهته و نه در سریه لیکن در روایتی از احمد استحباب قراءت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود و وعید و حق آن است که قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب از مصرح است بدان و در آثار گفته است و به نأخذ و این آمده است عامه آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماید که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در بنیاب و الله اعلم انهم می گویند که قراءت رکن نماز است پس شریک با شنب امام و ماموم در آن با ضمیقه فرقی که امام مالک و احمد و سربه و جهریه اعتبار کرده اند و ما را دلیل این حدیث است که من کان له امام فقرأه الا امام قراءة له و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در حدیثیه گفته است که و علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلیتدبر * و عن عبد الله بن ابي اوفی قال جاء رجل الي النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا * آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم که بکرم از قرآن چیزی و یاد آرم آنرا * فلعنني ما يجزئني * پس تعلیم کن مرا آن چیزی که بسنن کنی کنی مرا یعنی بجای قرآن نشیند * قال قل * گفت آنحضرت بگو * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله * متبادر باهم بقرینه این از این حدیث در باب قراءت در نماز آن میگرد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بد آن نماز این بعد است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی منکلم بمثل اینکلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که از این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میگرد میگرد که این مردی است که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و کنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس پیاموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگرد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی از قرآن است که آنرا و در خود سازد و بد آن اوقات خود را معمور دارد و لا بهت چیزی بسیار از قرآن باید که در خود آن بود و بعضی مردم هستند که حفظ آن مقدار برایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک کنجینه است از کنجهای الهی تا مد امت کند بر آن و زود خود سازد آن را شب و روز کند اذلوا و الله اعلم * قال * گفت آن مرد * یا رسول الله هذا الله * مضمون این کلمات همه برای خدا است حمد و ثناء و تکیب و تسبیح و است * نماز الی * پس چیست برای من یعنی دعائی و دعائی از حضرت حق که مد غار مرد من بر آید بدان * قال قل * گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمني وعافني واهدني و ارزقني * این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در همان است که آن مرد طلب وردی و دعائی نموده نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او * فقال * پس اشارت کرد آن مرد * هلك ابيي * همچنین بهر دو دست خود * و قبض ما * و بر دست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد اگر فتم و نکاهدا شتم آنچه فرمودید چنان که چیزی نفیس بدست افتد و آنرا نکاهدا زن و بدین وجه اشارت کند بهر دو دست و قبض بکنید همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام هم درین است و مرید این است قول راوی که گفت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اما هذا فقل ملائیکه من الخیر * اما این مرد پس بتحقق بر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت بکنند آنحضرت باشد صلی الله علیه و سلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد به حفظ آن و امثال آنکه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت تفهیم بدادست از آن مرد که حفظ میکند و امثال می آرد فرمود اما هذا فقل ملائیکه من الخیر * رواه ابو داؤد * و روایت کرد این حدیث و اما آخر ابو داؤد * و انتهت رواية النسائي عن قول له الا بالله * و منتهی شده است روایت نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله و قال يا رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست * و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا قرأ * روایت است از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را * سبح اسم ربك الاعلی * ل * می گفت سبحان * سبحان ربی الاعلی * بتصل امثال این امر که سبح است * رواه احمد و ابو داؤد * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون * گفت

ابو هريرة گفت آنحضرت کسی که بخواند از شان سورۀ التین والزیتون را * فا نتهی الی * پس منتهی گردد و برسد باین قول که * آلیس الله با حکم الحاکمین * آیا نیست خدای حاکم ترین حاکمان * فلیقل * پس باینکه بگوید * بلی * آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان * و انما لی ذلك من الشاهدین * و من یزیدون او احکم الحاکمین از کواهی دهندگان و ایمان آرند کان ام * من قرأ * و کسی که بخواند سورۀ لا اقسام بیوم القيمة فانه یزید الی * پس تا برسد باین آیه * آلیس ذلك بفادری ان یحیی المتری * آیا نیست آن خدای که پند آرد از نطفه مردوزن را تا نواز زند کرد اتیدن مرده ها * فلیقل بلی * پس باینکه بگوید آری هست قادر بر زند کردن نیدن مرده ها * من قرأ * و کسی که بخواند سورۀ و المزلات عرفنا ببلغ * پس برسد این آیت را * فبای خدایت بعد یؤمنون * پس بکلام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند و می گردند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم * فلیقل * پس باینکه بگوید * آمنا بالله * ایمان آوردیم بخدا * رواه ابو داود * و رایت گرد این حدیث را تا اینجا ابو داود * و للترمذی الی قوله * و روایت است مرقومی را تا قول او * و انما لی ذلك من الشاهدین * که در جواب الیس الله با حکم الحاکمین است در سورۀ التین و ذکر لا اقسام بیوم القيمة المرسلات عرفنا در روایت ترمذی نیست بلکه امثال این جواب به آن دعوات آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز بر این است و در نماز نیز جائز میدانند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا می بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن می آوردند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآن است تر و یشتی میگوید اگر کسی بماند که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نقل خواهد بود نه فرض چنانکه در حدیث حدیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را غیر سید بآیت رحمت مکر آنکه نمی ایستاد و طلب رحمت میکرد و غیر سید بآیت عذاب مکر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب می جست و هیچکی مثل این در آنچه جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده اند * وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورۀ الرحمن * گفت جابر بیرون آمد آنحضرت براصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۀ الرحمن علم القرآن را * من اول الی آخرها * از اول سورۀ تا آخرش * فسکتوا * پس خاموش ماندند اصحاب * فقال لعل قرأتها لی لیلة الجن * پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این سورۀ را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن * نکاتوا احسن مردود ما منکم * پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و دانجا بآن معنی است که جواب سلام باز سلام می گویند بر د معنی باز گردانیدن مردود و نیز معنی رد می آید یقال رده را مردودا بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را * گفت کلماتی علی قوله * بودم من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که * فبای آلاهی ربکم انکذل بان * پس بکلام نعمتی از نعمتهای بر فردکا رخود نکذیب را نکار میکنید خطاب بجن و انس است * قالوا * می گفتند جن در جواب این کلام * لا بشی من نعمک ربنا نکذلک با * نه به هیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار میکنیم * فذلک الحمد * پس مرقا است حمد * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * الفصل الثالث * عن معاذ بن عبد الله الجهنی * بضم جیم رفیع ما تابعی مدنی فنه است ذکر کرده است او را این سعد در طبقۀ ثالثه از اهل مدینه مات سنۀ ثمان عشر و مائة * قال ان رجلا من جبهنة اخبره انه سمع رسول الله * گفت بدین سستی مردی از قبیلۀ جبهنة خبر داد او را که وی شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح * خواند در نماز صبح * انما زلزلت فی الركعتین کلتیها * در هر دو رکعت * فلادری انسی ام قرأ ذلک عمدا * پس در نمی یابم من که آیا فراموش کرده بغیر اموشی خواند یا بخواند آنرا بدید * و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمل اخوان برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بکنار سورۀ و الحمد در هر دو رکعت حاصل میکردند تا نتهی و میخوان گفت که شایب مقام اقتضای تکرر آن کرده باشد با اسماع قول حق سبحانه فذن بعمل مثقال ذرّة خیر ایدومن یعمل مثقال ذرّة شرایره مر حاضران را که جامع انواع رعای و عید است در غایت تاکید را بجا چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مراغنین در کلمه فقه الرجال گویند انما علم فنه درین در کلمه مثل رج است والله اعلم * رواه ابو داود * وعن عروة بن الزبیر است بن اسمانبت ابی بکر رضي الله عنهم قرضي اسلی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای مبدعین عالم کبیر کنیز الحلیت ثبت ثقه ما مرن صائم

الکعبه ولسنة اثنتين وعشرين ومات سنة اربع وتسعين * قال ابن ابي بكر الصديق * رضي الله عنه * صلى الصبح فقرا فيها تسعة
البقرة في الركعتين كليهما * عروة بن الزبير كفت که ابا بكر الصديق رضي الله عنه کزارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را
در هر دو رکعت ظاهر در اینجا اینست که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله
عليه وسلم سوره اعراف خواند در نماز مغرب بنحین طریق * رواه مالك * وعن القرافه * یفتح فای اولی و کسر فای ثانیة و نزد بعض
بضم فای اولی * بن عمر * تصحیح عمر * الحنفی * منسوب به بنی حنیفه قبيلة ایست از بنیامه تابعی مشهور است * قال ما احدثت سورة یوسف
الام من قراة عثمان بن عفان ایا ما فی الصبح * کفت خرافه یاد نکردم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان رضي الله عنه آن سوره را
در نماز صبح * من کثرة ما کان یرددها * از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از بنیامه معلوم میشود که مواظبت بر تکرار یک سوره
باکی ندارد * رواه مالك * وعن جابر بن ربيعة * صحابی حضرت حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدین را
و تیمامة مشاهد امامت سینه اتین و ثلثین و قبل خمس و ثلثین * قال صلینا وراء عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * الصبح * کفت عامر بن
ریبعه کزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را * فقرا فیها * پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح
* بسورة یوسف وسورة الصبح * سوره یوسف و سوره حج را * قراة بطریقة * قراة آهسته بآهسته * قیل له اذن لقل کان یقوم حین یطالع الفجر *
گفته شد مرا مرانکه هوائینه بتحقیق بود عمر بن عباس برای نماز فجر مهکام بآمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی یکاه بر مضاقت
د راول وقت تا کنجا یش این قراة و رازی بود * قال اجل * کفت عامر آری بر مضاقت مهکام می که طلوع میکرد فجر اجل یفتح
سورة و جزم حرف تصدیق است بمعنی آری میگوینم * رواه مالك * وعن عمرو بن شعيب عن ابیه عن جده قال ما من الفصل سورة
صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله * کفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خورد و نه بزک مگر آن که شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را
* صلی الله علیه وسلم یوم بها الناس فی الصلوة المکتوبة * امامت میکرد بدان سوره مردم زاد در نماز فرض * رواه مالك * وعن عبد الله بن
عتبة بن مسعود * یروا زادة عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه و ادربا فنت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را
در صحابه و غلط کرده وی تابعی است از کبار تابعین * قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بسم الدخان * کفت مستحانله
آنحضرت در نماز مغرب بسم الدخان را * رواه النسائی مرسلا * روایت کرد این حدیث را نعمانی بطریق ارسالی زیرا که عبد الله بن
عتبة تابعی است * * باب الركوع * رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد به جهت پیروی و رکوع نماز
از اینجا است رکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع المصلی اصلی * الفصل فی الركوع * * * * *
وسلم اتوا الركوع والسجود * راست و در سب و برابر کنیک رکوع را و سجود واجب است و در باب صفة الصلوة کتبت
* فوالله انی لا راکم من بعدی * پس بشکس او کند یک رستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکند
شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره کتبت * متفق علیه * وعن البراء قال کان رکوع
النبي صلی الله علیه وسلم وسجوده و بین السجودین واذ اربع من الركوع ما خلا القيام والقعود قریباً من المواء * روایت است از برادر عازب
که صحابی حضرت واحوال وی مکرر نوشته شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن و چون بومیداشت
هر از رکوع غیر قیام که برای قراة میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابری یعنی قیام که در وی قراة میکرد
بی شک دراز می بود و قعود که در وی التیمات میتواند نیز دراز می شد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلوس همه برابر
و نزدیک بیکدیگر در مقدار می بودند * متفق علیه * و از بعض احادیث مفهومی میشود که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلوس
برابر می بودند تا و نبش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معلوم داشت دران و لائق است بحال آن
و چون در قیام تخفیف می نمود دران ارکان نیز تخفیف میکرد و قیامه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود
با قیام و قعود برابر می بودند و نماز در نماز صبح و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود و قیام در مقدار قیام می بود و شارحان آنرا نیز به همین نوع
تأویل کرده اند و تمة این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عرف بن مالک بیان این شاء الله تعالی * وعن ابنس قال کان النبي صلی الله

زیر آنکه هر که موافق ابتدای قول از بقره ملائکه آمدن آنکه امر زید شود مرا را چیز بکه پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرد شود دعا او در وقت
فصل اول از باب القراءة فی الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است * متفق علیه * و عین عبد الله بن ابی اریضی * و عین اریضی * و عین اریضی * و عین اریضی *
حاضر شد حدیثه و خبر را در آخر من مات من الصلابة بكونه سنة ست اربع و ثمانین * قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع
فأمر من الركوع قال * بود آنحضرت چون بر می داشت پشت خود را از رکوع میگفت * سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملائ
السروات ملائ الارض * پری آسمانها و پری زمین * و ملائ ما شئت من شیء بعد * و پری آنچه بخواهی و پند آگهی چیزها را بعد از این
از مسکنات معدوم است این حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحسین چنانکه مذکور شد شایع است و قد مر الکلام فی * و زاد مسلم
* و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال * بود آنحضرت چون بر می داشت پشت خود
را از رکوع میگفت * اللهم ربنا لك الحمد ملائ السموات و ملائ الارض و ملائ ما شئت من شیء بعد اعل الثناء و الحمد * ای سزاوارستایش
و بزرگی * احق ما قال العبد و لك الحمد * سزاوارترین و راست ترین چیزی که بگوید بند و حال آنکه همه ما مرتبانه ایم این کلام اصحا
که * اللهم لا مانع لما أعطيت * خداوندان نیست هیچکس باز دارند چیزی را که نودهی * و لا معطي لما منعت * و نیست هیچکس دهند چیزی را
که تو باز داری و در بعض روایات و لا انما قضيت نیز آمده و نیست باز دارند هر چیزی را که تو قضا کرده * و لا ینفع ذا الجحش منك الجحش *
و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و وجه بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و بی نیازی و بعض جل به معنی
پندارند نیز مراد دارند یعنی نسب مانند نادر دزد تو بدو در روایتی بکسر جیم نیز آمده به معنی کوشش و حرص
دنیا و جمع اموال یا در کشتن از عذاب تو * و راه مسلم * و عن رفاعه * بکسر را * بن داود قال * کتبنا رفاعه * حدیثی انصاری بنی
است و پدر او از نقیاض انصار است مات سنة احدى و اربعین * کنا صلی و راء النبی * بود یم ماکه نماز میکرد از یم پس پیغمبر * صلی الله علیه
و سلم فلما رفع رأسه من الركعة قال * پس هرگاه که برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع گفت * سمع الله لمن حمده فقال رجل و راء *
پس گفت مردیکه در پس آنحضرت بود * و بنا لك الحمد الحمد اکثر علیما مبارکافیه * و پر و ز کار ما در ترا است حمدی بسیار پاک
از شائبه شرک و ریاضی زنی کرده شده در آن حمد بکثرت اخلاص و حضور * فلما انصرف قال من المتكلم آنفا * پس هرگاه که بر کشت آنحضرت
از غار فارغ شد گفت که بود کوفت این سخن اکنون * قال انا * گفت آن مرد من بودم کوفت این سخن * قال رأیت بضعة و ثلثین
ملکاً * گفت آنحضرت دیدم می و چند فرشته را * بیئت و منها ایدهم یکتبها اول * میشتا فتبک بسوی اینکلمه و شتایی میکردند که کدام یکی
بنویسد نخست بجهت فضل و کرامت و قبول این سخن * و راء البخاری *
الانصاری * نام او عقبه بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانی را و او را یکی گفته اند رجمه و برانند که نسبت از پدر بجهت
مکونت او است بهر نه بهر بجهت حضور او و غزوه بدر را کن شد کوفت را و وفات یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بعض گفته اند
در سنة احدى و اثنین و اربعین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الركوع و السجود * کفایت
نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود این حکم محمول است بر ظاهر و نزد شافعی که قومه و جلوه
فرض است نزد وی و نزد ابوحنیفه که نزد وی سنت است محمول است بر تشدید و مبالغه * و راء ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * و عن عقبه بن عامر قال لما نزلت * کفعت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیت * نسبح باسم ربک اعظم
قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اجعلوا هانی رکوعکم * بگردانید این کلمه را یا این تسمیحه را در رکوع تان * فلما
نزلت * پس هرگاه که فرود آمد * هیچ اسم ربک الا می قال اجعلوا هانی سجودکم * گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیز نیست که
مطلوب است باین امر یعنی * محسن ربی المظیم و محسن ربی الا می * و راء ابو داود و ابن ماجه و الدارمی * و عن عون * بنون * بن عبد الله
عن ابن مسعود * عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود مدلی ز آمد فقیه ثقة کوفی پس بر او در زاده عبد الله بن مسعود و بر او عبد الله بن
عبد الله بن عتبة تابعی است شقیل ابو هریره را و ابو موسی را و شقیل از وی مسعودی و مشعر و قتادة و ابوحنیفه و کاهن از را عون بن عتبة
خبر میگرداند و غلب روایات و از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است * قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ركع اخذ كم نغزال في ركوعه * چون ركوع كنل یکی از شما پس بگوید در رکوع خود ستمتان ربی العظیم ثلاث مرات * سه بار * نقل تم * رکوعه * پس بتحقیق تمام شد رکوع و بر وجه سنت * و ذلك ادناه * و این سه بار گفتن فرموده تا یافیه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد از نای کمال است و الاصل تمام یکبار گفتن است و سه بار گفتن داخل کمال است و لیکن این نای کمال را علی بنیج بار یافتن بار و غایت کمال را حد نیست و بعضی ناده گفته اند بعضی تا آنکه فرسانند به و بعضی تا قریب مقیدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احوال کرده و امام و رعایت حال معتدل بآن لازم است و همچنین است کلام در سجود * و اذا سجد نغزال فی سجوده * و چون سجد کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود ستمتان ربی الاعلی ثلاث مرات نقل تم سجوده و ذلك ادناه و رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و قال الترمذی لیس اسنادہ یمتصل * و گفته است ترمذی این حدیث متصل نیست * لان عن نالم یلق ابن مسعود * زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس البته روی میان او و میان ابن مسعود هست که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شد * و عن حدیفة * از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنه علم المنافقین رض * انه صلی مع النبی * روایت است از حدیفة که وی نماز گزارد با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم و کان یقول فی رکوعه * و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود ستمتان ربی العظیم و فی سجوده * و میگفت در سجود خود ستمتان ربی الاعلی و ماتی علی آیه رحمة الاوقف و سأل * و نمی آید آنحضرت بر هیچ آیت رحمت مکرر آنکه می ایستاد و سوال میکرد و میطلبل رحمت و ماتی علی آیه رحمة الاوقف و تعوذ * و نمیرسد بر هیچ آیت عزاب مکرر آنکه ترقب میکرد و پناه می جست از عزاب * و رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و روی النسائی و ابن ماجه الی قوله الاعلی * و روایت کرد نسائی و ابن ماجه تا نول وی ستمتان ربی الاعلی و ماتی علی آیه رحمة تا آخر ذکر نکرده * و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * و در بعض روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکر التوریشتی

الفصل بثلث * عن عوف بن مالک * صحابی اشجعی است منسوب با شجیع نام مردی از ک مشاهد وی خجیر است و بر دبا و روایت شجیع روز فتح ساکن شد شام را مرد در وی مته فلن و معین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابومیره و مقدم بن معد یکوب و بسیاری از تابعین * قال قت * گفت ایستادم و غار شب کردم * مع رسول الله * با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * و بعض گفته اند مراد بقمت صلیت است و آن در غار که عوف بود * فلما ركع مكث قل سورة البقرة * پس هرگاه که رکوع کرد آنحضرت در یک رکود رکوع مقلد آنچه سورة بقره خوانده شود ازین حدیث ظاهر میگردد که رکوع مقلد از قیام بود که در وی سورة بقره خوانده شود چنانکه در غار که عوف آمده است برخلاف تاویلی که برای تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث برآه کث شعور

* و یقول فی رکوعه ستمتان ذی الجبروت و الملوک و الکبریا و العظمة رواه النسائی * و عن ابن جبر * بضم جیم و فتح با مراد معجله بن جبر است که از تابعین است از احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است وقعة او با حجاج ظالم مشهور است * قال سمعت انس بن مالک یقول * گفت شنیدم انس را که میگفت * ماصلیت و را احد بعد رسول الله * نکذا ردم نماز پس هیچ یکی بعد از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من فلذا الفتن * که مشابهه تربود نماز وی بنماز آنحضرت ازین جوان * یعنی عمر بن عبد العزيز قال * گفت ابن جبر گفت انس بن مالک * فحز و رکوعه عشر تحمبات و سجوده عشر تحمبات * پس اندازه کردیم در رکوع آن جوان را ده تسبیح و سجود آنرا ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد ناده تسبیح میگفتم و وی همه ده تسبیح میگفته باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آن حضرت صلی الله علیه وسلم * رواه ابوداود و النسائی * و عن شقیق قال ان حدیفة رأی رجلا لا یتیم رکوعه ولا سجوده * روایت است از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که گفت بد رشتی که حدیفة از کبار صحابه است و از صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم کویند و علم منافقان نزد وی بود دیدم وی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و نه سجود خود را ظاهر در ترک طمأنینت است و اگر شامل اعتدال دارند بهتر باشد * فلما قضی صلوته دعا فقال له حدیفة ماصلیت * پس هرگاه که یاد آورد و فارغ شد آن مرد از نماز خوانده حدیفة آن مرد در نزد خود پس گفت مراد از حدیفة نماز گزارده تو یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده * قال * گفت شقیق * و احصیه قال * و کان میبزم حدیفة را که بآن مرد این کلمه نیز گفت که * و لم یتم مت علی غیر

❖ الفصل الاول

خدا * صلى الله عليه وسلم

عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امرت ان اسبيل على سبعة اعظم * امر کرده شده ام من که سبیل که کم بردشت استخوان * على السبيل والهدى والركبتين والطراب فلفد مين * بر پستانى و دو دست و دو زانو و گردنهای هر دو پای که این همه را در سبیل و بر زمین بایل نهاد و در روایتى بجای سبیل وجه واقع شده و در روایت دیگر چه نه و ناف آمد * و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن گفته اند که بینى و پیشانی هر دو بایل نهاده و بى آن سبیل و و اباش در مدح صاحب خنینه * سبیل * سبیل نه و ناف هر دو افضل است و اگر بکى از این دو گفتند که ایت است پس اگر سبیل نه تنها کنند از دامان ببردند و صاحب مدح روایتى بى کراهت را اگر ناف تنها کنند از صاحبیه جائز نیست و در روایتى از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراهت و اما نهادن دستها و زانو را ما مست است نزد حنفیه وشافعیه و فقیه ابواللیث گوید اگر زانو مایل بر زمین نهی جائز نبود کذا فی شرح این الهام و اما رفع قدامین اگر در دو پای بود از نماز فاضل است و اگر یکپای بر دار مکر و دست * و لا تكتب الياب ولا الشعر * و امر کرد که در نماز نهی و زانو نهی و قدامین نهی و جامه نهارا مونه و بیهار از نماز اگر آوردن جامه چنانکه در نظام مستور و تن جامه را آورد آنرا تا خاک آلوده نشود یا بى این شرفین همین طور کرد تا زیندا دام بر زنند و بعضی گویند برستن و غلبه در دست از خلایق این داخل آن دارند و کم برستن و در نماز بعضی مستحب دانند و بعضی مکروه و در امام آوردن مو جمع کردن آنها است در زیر دستار * بعضی گویند که مکروه آن است که بیاورد یا بپوشد بر سر و نهی کرده و نهی با کراهت بى آن جمع باشند مکروه نیست * متفق علیه * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتل الوافى الكعبه و اعتل ان كعبه در سبیل * اگر درن ظاهر آنست که مراد باعتل ال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتل ال در سجود آنست که همه از یاد بشد را و بر زمین نهی هر دو دست را بر دار و از زمین هر دو آرنج را برد و در دستکم را از رانها * و لا يمسط احدكم ذراعيه ابسا ط اليك * بوبال که نکستیر اند یکی از شاهان دو دست خود را همچو کستر ایندن سک * متفق علیه * و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اد سبيلك ففك فكيف * چون سبیل که بى بند برد کنند دست خود را یعنی بر زمین * و ارفع من ففك * و بر در هر دو آرنج

خود را این حکم مردان است اما زنان بنهند از چهار ابرو زمین و بپهچانند بپهچای خود را که در ستر ادا خل و اقرب است * رواه مسلم *
 * وعن ميمونة قالت كان النبي * ميمونة که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد جاني بين يديه *
 چون سجده میکرد در زمین داشت و یکم میداشت و در بازوی خود را از پهلویها و شکم را از رانها * حتی لوان بهمة ارادت ان تمر تحت
 يد يده مرت * این مقدار در زمین داشت و فرجه میکند داشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بکند رد میکند بهجه
 بفتح باو سکون هائجه بز یا میش که در اول زانیدن آنرا سخته کوبیدن بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بقدری کلان تر شود در راه
 ورد بهجه خوانند * هذا لفظ ابي داود كاصح في شرح الجنة باسناد * و این حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ ابي داود است
 چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است بآنکه این لفظ ابي داود است در شرح سنن باسنادش * و لمسلم بمعناه * و روايت مرسل
 و بمعني اوست و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که * قالت * گفت ميمونة * كان النبي * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد
 لوشاءت بهمة ان تمر بين يديه لموت * و درین روایت جانی بین يد يده مذکور نیست و بجای ارادت شافت و بجای مرت لموت است
 مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابي داود در فصل اول آوردن که معقود و موضوع برای حدیث شنیع است مناسب
 نیست * وعن عبد الله بن مالك ابن بختة * بضم مو حدة و فتح مهمله نام مادر عبدالله است و مالك نام پدر او است و لهذا مالك را منون
 میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بداند آنکه مالك ابن بختة است بلکه عبدالله را در وصف است ابن مالك و ابن بختة و وی بابن بختة
 مشهور است و مشهور این است و وی صاحب بیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سا بقا انصت مات فی امارة معوية ما بین سنة اربع
 و خمسين و ثمان و خمسين * قال كان النبي * گفت عبدالله بن مالك بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد فرج بین يديه * چون
 سجده میکرد کشاده میداشت و فرجه میکند داشت میان در دست خود * حتی يبد و يفاض ابطينه * تا آنکه ظاهر میشود سفیدی هر دو
 بغل * آنحضرت ظاهر ادرین نیاز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا مراد ظهور موضع او است و یفاض ابطينه بجهت آن گفت که بغلهای
 آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه مکرر و نعیاه چنانچه در مورد دیگر میباش * متفق علیه * و عن ابي هريرة قال كان النبي
 صلى الله عليه وسلم يقول في سجدة * گفت ابو هريرة که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را * اللهم اغفر لي ذنبي كله * خداوند ا
 بیا مرز مرا کناه مرا همه * دفعه و جلعه * کناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر ذق بکسر دال و جل بکسر جیم این هر دو
 بهم یکر مستعمل میشوند و میگویند ماله دق و لاجل اید دقیق و لاجل ل و لاجل * و اولها آخرة * و کناه اول و آخر * و علایته و سره * و کناه
 آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سره و علایته مقلد است * رواه مسلم * و عن عائشة * رض * قالت قلت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة
 من القراش * گفت عائشه که کم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود * فالتمسناه * پس جستیم آنحضرت را * فرفع
 يدي ملي بطن قدميه * پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که مپس مرأه ناقص و ضرر نیست چنانکه مذکور
 ما است * وهو في السجدة * و حال آنکه روی در سجده است و در بعض نسخ فی السجده بفتح جیم بمعنی سجده کاه * و ما منصوبتان *
 و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشند * وهو يقول * و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را * اللهم اني اعوذ
 بربك من سطك * خدا یا بدرستی که من پناه میجویم بخشود تو از خشم تو و بخط بفتح سین و خطا خلاف رضا * و بما فاتك من عقوبتك *
 و بعافيت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکر و هات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان * و اعوذ بك منك * و پناه میجویم بتو از تو
 یعنی بصفات جمالیه لطیفه تواضعات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی این فقره اولی هم همین است که بچون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه
 از تو جز بتوصورت ندارد * لا احصي ثناء عليك * شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم ثناء گفت ترا * انت كما اتيت من نفسك *
 چنانکه ثناء میگوئی تو بر تو هیچکس ترا چنانکه تویی شناسد و چون شناسد ثناء چگونه گوید چه ثناء را اندازد شناخت است * رواه مسلم * و عن ابي
 هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد * نزد دیکتر ترین بودن بندۀ از پروردگار خود حاصل است
 در حالیکه سجده کند * است * فاكثروا الدعاء * پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد * چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند * اعتزل الشيطان بيك * گوشه میکشد

ودرو میرود شیطان در خالیکه میگردان * یقول یا ربی ایا ربی آدم بالسجود فسیل فله الجنة * ای هلاک من واندوه وفضیحت من امر *
 کرد و شد آدمی زاد بمسجد و پس سجده کرد پس مرا را بهشت شد * و امرت بالسجود فایست فلی النار * و امر کرده شد من بسجده پس مرا
 باز زدم و مسجد نکردم پس شد مرا آتش * و رواه مسلم * و عن ربيعة * یفتح را و کسر یا * بن کعب * اسلمی است معبود در اهل مدینه
 و از اصناف صفه است و بود وی رقی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بنزد از قبیل صحابه * قال
 كنت ایت مع رسول الله * یوم من که شب میگردم یا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فأتیه بوضوءه * پس می آوردم آن حضرت را آب
 وضو را و را و تیار میداشتم آنرا * و حاجته * و میگردم حاجتها و خدمتها دیگر آنحضرت را مانند جامه و مشواک و شانه و جز آن * فقال
 لی سل * پس گفت آنحضرت مرا بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت * فقلت اسألك من افقتک فی الجنة * پس گفتم من سوال
 میکنم و میخواهم از تو هر امری ترا و یا تو بودن در بهشت * قال * گفت آنحضرت * و غیر ذلك * این کلمه بفتح و او و سکون آن و رفع غیر و نصب
 آن خوانده اند و بقا علیه نذر آنرا تحقیقی است در مجلس مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواسته این مرتبه که تو میخواهی پس
 عظیم است * قلت هوذا * گفتم معدا و مقصود من همان است که عرض کردم دیگر نمیشود * بیت * من از تو هیچ مرادی ذکر نمیخواهم *
 همین قدر بکنی که بخودم چنانکنی * قال فاعنی علی نفسك بکنه السجود * گفت آنحضرت پس چون سجده تو در حصول این مطلب یاری
 ده مواز مد کن بر نفس خود و حصول مطلب خود را به بسیار کردن سجده یعنی بنماز گزاردن و دعا کردن در صیانت و قابل و مستعمل این
 مرتبه شدن یعنی من خود معنی میکنم در حصول مطلب تو اما تو را هم باید که کوششی کنی زکری کنی و از پائنه نشینی چنانکه طایب به بیمار
 گوید که من علاج میکنم و در حصول شفا تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرموده من روی که طویق تحصیل شفا
 و تدبیر کار این است * بیت * فتح قبل از چه از کلید است ای عزیز * جنمش از دست تو میخواهند نیز * رواه مسلم * و از فوائد این حدیث
 آنست که خلعت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب شجاعت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که عید
 کائنات و وجود و اکرام اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه وسلم و از اطلاق سوال که فرموده است بخواب و تخصیص نکرد بطلبی خاص
 معلوم میشود که کار همه یلست همت و کرامت او است صلی الله علیه وسلم هر چه جزافی و هر گرا خواند باذن پروردگار خود بدست * بیت *
 فان من جودک الی نیا و ضررها * و من علومک علم اللوح والقلم * بیت * اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری * بد زکاش بیا و هر چه
 می خواهی نمائ کن * و تنبه است بر آنکه طالب صادق و باید که عطلوب جز نعم آخرت که باقی و دائم است نشو اهل و بخل و طغیانیه فانیه
 التفات نکند لاسیما تم نعم و افضل کالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات است و لیکن باید که در سلوک
 بطریق تحصیل آن بتحصیل از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سر در گرفتن است
 * بیت * کارکن کار بکنند از اعتبار * کاندلین را کار دار دکار * ع * مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد * خصوصاً ناسا که بهترین کارها و جامع تر
 و تهامترین عبادتها است چنانکه حقیقت جامعیه * بهیدیه است و بالله التوفیق * و عن معان * بفتح میم و سکون عین * بن ابی طلحه * تابعی
 است شیب بن الحباب و ابی الدرداء و ثوبان را و بعضی این ابی طلحه را گفته اند شا میصرت رقی الله عنه * قال لقیتم ثوبان مولی
 رسول الله * گفت تباعدان پیش آمدن ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود * صلی الله علیه وسلم فقلت * پس گفتم ثوبان را * خبر نی
 بعمل اجمعه ید لخلی الله به الجنة * خبر ده و بیاموز صراکاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خلیه خدا تعالی بصحب آنرا و بهشت را
 * فسکت * پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت * ثم سأله فبیکت * باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت * گویا که سکوت
 ثوبان بجهت تحسیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت و یا دل آزر و پشیمانی * ثم سأله الثالثة * پستی پرسیدم او را
 یا سرور * فقال سألت عن ذلك رسول الله * درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عملی که تو میپرسی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه
 وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله * پس گفت آنحضرت در جواب بر تو یاد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدایا * فانک
 لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة * زیرا که بدست پیغمبر کنی و نماز را بیکر آنکه بر میبارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی
 بصحب آن سجده در درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب * و حط عنک بها خطیئة * و فرمودی آرد و کم میکند وی تعالی

در توبان عیسی کنایه را یعنی عیسی که عیب کفایت میگردد و هم موجب دفع درجات و زیادت حسنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نیاج و نفع است * قال معن ان ثم لغیت ابا الدرداء فقلت فقال لی مثل ما قال لی توبان * گفت معن ان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بودم توبان از موال کردن از ان حضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است * رواه مسلم * الفصل الثانی عن وائل بن حجر * بسم حارث بن حنظل * قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع ركبته قبل یديه * گفت دیدم آنحضرت را که چون بسجده میرفت می نهاد بر زمین هر دو زانو خود را پیش از نهادن هر دو دست خود را زانوهایش و رفع یدیه قبل ركبته * و چون بر میخاست از سجده بر می داشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعشای عیسی بر نسبت قرب است بر زمین و وجه بر زمین نزدیک تر نهادن او بیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی و بینی تریبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی بیشتر نهی که نزد دیگر است بر زمین و شنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانوهایش از دستها به جهت عذری مانند موزه و جز آن نهی دستها را بیشتر * رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یمرک بما یمرک الآخر * گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون بسجده بر روی یکی از شما پس باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهی زانوهایش را بیشتر * و لیضع یدیه قبل ركبته * باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانوهای خود * رواه ابوداود و الترمذی و الدارمی * این حدیث بظا هر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوهای اول دلالت دارد بر نهادن زانوهای پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلاف است چه در اصل و ابوحذیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذموبی عیسی و وائل بن حجر کرده اند و زانوهای پیش از دستهای نهی و مالک و ازاعی و احمد بن حنبل در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بسجده ای هر چه میکنند و دستها را پیش از زانوهای می نهی و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و ثابت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آثار صحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون در حدیث مختلف آمد بسبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند و بعضی گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزمه آمده است که چون آن حضرت بسجده میرفت ابتدا میگرد بر کتبین در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که مایه نهادیم دستها را پیش از زانوهایش امر کرده شدیم بنهادن زانوهایش از دستها باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود * و قال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر ثابت من هذا * گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قویتر است از این یعنی از حدیث ابی هریره * و قيل ملوا منسوخ * و بعضی گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است حدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی از این دو مله بسجده بر دیگری از وجه سنن و الله اعلم * و عن ابن عباس * رضي الله عنه * قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول بین السجدة السجدة * بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده دو وقتی که سر از سجده نشیمن بر داشته می نشست این دعا را * اللهم اغفر لی وارحمنی و املنی و عافنی و ارزقنی رواه ابوداود و الترمذی * و عن حذیفه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدة السجدة * و رواه است از حدیثی که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را * قرب اغفر لی رواه النسائی و الدارمی * درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که مایه اقتضای منسوخ بر طلب مغفرت که اصل و عمل مطابق است حدیث همین و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز برین میگفتند ابن عباس آنرا روایت کرد * * الفصل الثالث * عن عبد الرحمن بن شبل * بکسر شین * رحمه و سکون * ای هر چه عیسی انصاریست معن و در داخل مدینه نزل کرد و حص و امانت فی ابارة معویه بن ابی سفیان * قال نهی رسول الله * گفت نهی کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب * از دانه چیدن زاغ کنایت است از مبالغه کردن در تشغیف و مجور و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقرة دیک و اقع شل یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر است * و اقتراب السمع * و نهی کرده از گسترانیدن درنیه مبالغه و شکر و جز آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس کذب شد و در بعض روایات اتیراس

بعین مهمله نیز آمد بمعنی شکار کردن و درین و این افتراش بشمین معجمه مقلد افتراش بعین مهمله است گف چون در تک و خواهد بر پیش
 حاصله کند پایها را بکمر اندرید و از یونان الرجل المکان فی المسجد کا یوطن البعیر * ونهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از
 مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از آن مکان چنانچه شتر را میباید شد که بجای مخصوص برای خود میگیرد و جز و در آنجا نمی
 نشیند و چون مسجد جای عامه و حق تمامه مسلمانان است تخصیص مکان بشود و حجر مردم از آن مکروه و ممنوع باشد و اثر این نهی در مسجد
 شریف نبوی صلی الله علیه و سلم ظاهر میگردد که بعضی مردم امکانه معهوده متبرکه را چنانچه قرب منبر شریف و بعضی اسطوانات منیف
 بنفس خود مخصوص میکردند و مردم را از آن نعمت محروم میدادند * رواه ابو داؤد و النسائی و الدارمی * و عن علی * رضی الله
 عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی ای احب لك ما احب لنفسی * ای علی من دوست میدارم مرترا آنچه دوست میدارم
 ذات خود را * و اگر لك ما اگره لنفسی * و نایسند میدارم مرترا آنچه نایسند میدارم مر خود را * لاتقع بین المسجدین * اتعامکن میان
 دو مسجد و اتعانهادن مرینا بر زمین و ایستاده داشتن زانوها اینچنین تفسیر کرده در هدایه و گفته و هو الصحیح و در شرح ابن الهمام
 گفته که این احتراز است از قول کرخی که گفت اتعایستاده داشتن پایها چنانکه در حالت سجده میباشد و نهادن سرینها بر پاشنه ها و صحیح
 قول اول است زیرا که اتعان صفت کلب داشته اند و این مناسب معنی اول است و ثانی نیز مکروه است ولیکن بمعنی اتعایستاده بعضی علما
 را در کراهت این معنی خلاف است و از ابن عباس آمده است که گفت اتعاسنت پیغمبر ما است صلی الله علیه و سلم و آنرا برین معنی اخیر
 عمل کرده اند که انبی شرح ابن الهمام * رواه الترمذی * و عن طلق بن علی السخنی * منسوب است به بنی حنیفه که قبیله ایست از قبیله
 بصرا بیعت والد قیس را و حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکه در کتاب الوضوء گذشت * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا یظن الله عز وجل الی صلوة عبد لا یتیم فیها صلیبه بین خشوعها و هجوها * قبول نمیکند خدای تعالی نماز بنده را که ایستاده نمیکند و راهت
 نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن * رواه احمد * و عن نافع ابن عمر کان یقول * رواه احمد است از نافع که
 مولای ابن عمر است که عبد الله ابن عمر میگفت * من وضع جبهته بالارض * کسی که نهد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند * فلیضع
 کفیه علی الذی وضع علیه جبهته * پس باید که نهد سر خود را بر آن مکانی که نهاده است بر آن مکان پیشانی خود را یعنی باید
 که در سجده دستها نیز بر زمین نهد یا بر آنست که دستها قریب بجای نهد که جبهه می نهد و در وتر و یستر و بیشتر نه نهد و گفته اند که اگر
 در جای بلند سجده میکند دستها را نیز بر آن جا نهد و یا یان تر آن نه نهد یا معنی عبارت آنست که دستها را نیز بر وجهی بر زمین نه نهد که
 جبهه را نهاده است یعنی مستقبل قبله نه نهد * ثم اذا رفع فلیرف فیهما * پستر چون بردارد و جبهه را باید که بردارد و دست خود را
 * فان الیدین یسجدان کا بسجود الوجه * زیرا که بدست راستی هر دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی پس باید که دستها را
 بر زمین نهاد و بر داشت چنانکه روی را می نهد و بر میلهارد و این قول مرجع بمعنی اخیر است که عبارت سابق را بر آن حمل کرده شد
 * رواه مالک * باب التشهد * شهادت خبر راست دادن که در وی دل باز یان یکی باشد و گواهی دادن و بمعنی علم یقینی
 نیز آید و تشهد گواهی گشتن و اظهار علمی که در دل است و در شرع اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ذکر بیکه رقع * صلوة خوانند
 تسبیح اشغال او بر شهادتین * الفصل الاول * عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قعد فی

التشهل * بود آنحضرت که چون می نشست در تشهد اول یا ثانی * وضع یدیه البحرى * یعنی رکبته الیسری * می نهاد دست چپ خود را بر
 زانو چپ * و وضع یدیه الیمنی * و می نهاد دست راست خود را بر زانوی راست خود * و عقل ثلثة و خمسمین * و عقل
 میکرد پنجاه و سه را * و اشار بالسبابة * و اشارت میکرد با نکشت سبابه گویام انکشی است که همسایه انکشت فراست و سبابه
 از سب است بمعنی دشنام گردان و عادت عرب آن است که بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام و سب است
 و انکشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشارت میکرد باین انکشت بوحل انیت حق تعالی و صورت اشارت آنست که بردارد آنرا
 نزدیک لفظ بکلمه الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انکشت و از نزد نعی و بنی مذذبات و از بعضی نه شایعه منقول است
 که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند تا هر چه جهت نکرده * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده

است که * کان اذ اجلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه * بود آنحضرت که چون می نشست در غازی بر ای تشهل می نیاد هر دو دست خود را بر هر دو زانو می خود * و رفع اصبعه الیمنی الی الایهام ید عوبها * و بر می داشت انگشت دست خود را که نزدیک است یا نکشت نر در حالتی که دعا می کرد یا آن انگشت و مراد بدعا همان اشارت است بوحدا نیست حق نزدیک است چنانکه مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا که مستجاب انعام و اکرام است * و ید الیسری علی رکبتیه * و دست چپ آنحضرت بر زانو می بود * باسطها علیها * در حالتی که کسرت انداختن بود بر زانو یعنی عقبی و اشارتی که می کرد با انگشت دست راست می بود دست چپ همچنان بر زانو چپ بر حال خود می داشت * رواه مسلم * اگر کوئی که شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم نکشت و لیکن معنی عقل ثلاث و خمیسین معلوم نشد که چیست بدان آنکه اهل حساب عقل ندارند که در انگشتان می بینند و هر یکی را از آنها برای عددی معین رضع کرده از آحاد و عشرات و مئات و الف و چنانچه ارقام مثلاً همین عقل پنجاه سه که در این حدیث مذکور است صورتش آن است که قبض کنی خنصر و بنصر و وسطی را وسط کنند مسبحه را که آن را سیاه نیز میگویند و بنیل طرف انگشت نر را که آنرا ایهام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی را حمل بر وایتی باین اخل کرده اند عمل بهذا الحدیث دیگر عقل تسعین و صورت او آنست که قبض کنی خنصر و بنصر را وسط کنند مسبحه را و بنهل سر ایهام را بر سر وسطی و حلقه بندد و نزد حنفیه و مختار در این سبب احوال هم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر در حدیث آینه و در حدیث اجمل و ابی داؤد از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کنی همه انگشتان دست راست را و بسط کنی سیاه را و شافعی را در کیفیت این تعلیق وجهی دیگر نیز آمده است و آن نهادن سر انگشت وسطی است میان دو عقل ایهام و روایت ثالث آن است که بسط کنی همه انگشتان را تا بمسقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بی عقل نیز آمده و مختار بعض حنفیه این است غالباً تحمل آن حضرت نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین است مانند آنکه از حنفیه ما وراء النهر و هندوستان این عمل عقل و اشارت ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول بود و در متأخرین ایشان خلایق ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان است و تحقیق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در آن تشهل تا شهادتین بسط کنند و در وقت تمهیل عقل و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول منیع اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی بن عقی رحمه الله رساله درین باب نوشته چنانچه عمل را راجع ساخته اند و در شرح مفر السعادة از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سیاه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهدی گفته که متفق اند بر روایات از اصحاب ما همه در بودن و میسنت و چون مذکور است از محل شدن و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و راجح باشد * و عن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو * بود آنحضرت که چون می نشست در غازی که دعا کنند و مراد بدعا تشهل است * وضع ید الیمنی علی فخذ الیسری * می نهاد دست راست خود را بر این راست خود و دست چپ خود را بر این چپ خود * و اشار باصبعه السبابة * و اشارت می کرد با انگشت سیاه چنانکه معلوم شد * و وضع الایهام علی اصبعه الوسطی * می نهاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانه خود چنانکه مذکور است * و یلقم کفه الیسری رکبتیه * و می گردانید زانو می خود را در دست چپ مانند لقمه در دهان * رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی * عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز می کردیم با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده * گفتیم ما لفظ السلام علی الله را پیش از سلام فرستادن بر بندگان و پیغمبرانه * السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان * و نیز می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان و مراد بفلان ملائکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند که بعضی انبیاء و مرسلین را ذکر می کرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام و الله اعلم * فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بر جبهه * پس هرگاه که بر کشت آنحضرت از غازی پیش آمد بر ما و روی آورده ما * قال لا تقولوا * گفت مگوئید * السلام علی الله فان الله قمر السلام * زیرا که نفل ای تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است هر که از او باشد از آفات ظاهر و باطن پس سلامت

از راه امت و از دست دعا کردن بسلامت گشتی راهی است که او را احتیاجی باشد و خودی و سلام اسم باری تعالی است بمعنی سالم یا معصم * فاذا جلس أحدكم في الصلوة فليقل * پس چون بنشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید * التحيات لله والصلوات والطيبات * مراد بـ تحیات عبادات قولیه میان آمدن و بصلوات عبادات بت نیت و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن بخت کند و بطلان نماید بعد از آن تحقیقه لائق درگاه بکنار آن تالائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محیی الدین ترویجی گفت بخت بمعنی سلام و ملک و بقاء و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میگرداند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مرخدا را است و بر دیگران عاریتی بیش نیست * نیت * خدا را است بزرگمی و ملک بی انبار * ذکر بزرگه به بیستی باریت داد الهی * و نیز مراد بـ تحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوات نمازهای قرض و تغل و بطیبات کلمات طیبه و تمامه اعتقاد طیبه * السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و بركاته * دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مهر بانی خدا و از و نیهای خیر و کرم و حق و بخت خطاب بآن حضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آن حضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذاشت تا ایشانرا ملکی آن حال کرد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مؤمنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت هر بیان حقیقت محنیه است در ذرات موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مضیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شبهه عادل نبود تابانوار و قرب و اسرار معرفت متصور و فائز گردد * السلام علینا * سلام بر ما که حاضر اند از کرم و مصلی و فرکه با او است از ملائکه و مؤمنان انش و عن همه درین جا داخل اند * و عن عباد الله الصالحین * و بر تمامه بندگان خدا که نیکو کارند حاضر و غایب و در و در زمین و در آسمان و صلاح و خیر و نجات است بندگان صالح آن بود که ادا حق عبودیت بروی که فرموده اند چنانکه باید بجا آرند و استقامت بر آن ورزد و هیچ وجه خلی و سستی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعتدای منکاسب و ارفع مقامات است و لهذا اوصاف کرده است بدان حق جل و علا اینبار و رسول را اوصاف آنست که صلاح را مراتب بسیار است بعضی فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلا مراتب صلاح آنست که شیخ ما و شیخ انس و جان حضرت الثقلین محیی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت و احوال و نیت و قنای مطلق است و بودن بنده قائم بر مراد حق و فعل او صالح بحقیقت گشتی است که با یتقاهم از سینه باشد و لطف حق متولی امر وی شده قوله تعالی **إِنْ وَلِيَ اللَّهُ لَشَيْءٌ** نزل الکتاب و هو یترقی الصالحین و این بنده ایست که دست ند بیز از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و یک تقلید متولی تربیت وی گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضيع با دایه و میت با غاسل و کوی پیش چوکان انتهی و چون بنده باین حال رسید لا جرم از جمیع آفات انفسی و اناقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی سلم تسلیم این خواهد بود **اللهم اجعلنا من الصالحین** و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعین جز ذات کریم خود که منبع تمامه بركات و خیرات است منع کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود * فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء والارض * پس بد رستیکه وقتی بگوید بنده این دعا بر سبیل عموم میرسد اثر آن بر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت بمنظفیت چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کار و اصل تمامه اعمال است و فرمود * تشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و بعد از آن که بحقیقت اسلام متصف شده و در مقام قرب و قبول متین گشت اشارت کرد بدعا و مراد هر چه خواهد و فرمود * ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه فيلعبه * پسر باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و پس دعا کند و بخواند از خدا * متفق علیه * و عن عبد الله بن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن * گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت ما را سوره از قرآن را بنا کرد و بمبالغه در ضبط و حفظ آن * فكان يقول التحيات

لیبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی وزحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین أشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم * ابن تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب اهل امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین باینند و بتحقیق وارد شده است امر باین و بتعلیم آن در معتمد امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن مسعود را که تعلیم کند آنرا بر مردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گریخت آنحضرت دست من را از دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد معلم و روایت کرده است آنرا اصحاب کتب سته الاخبار و تشهد امام مالک تشهد عمر است التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الزَّكَاةُ لِلَّهِ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْحَيُّ الْبَقِيَّةُ است در رساله ابن ابی زین که در مذهب مالک است و گفته اند که غار جائز است بهر وجه که خواند هفتاد و اولی و افضل است و بدان که در تشهد ابن عباس صاحب مضایع سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفته * و لم اجل فی الصحیحین و لافی الجمع بین الصحیحین * و زیاده من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است * سلام علیک و سلام علینا بخیر و الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی * و لیکن روایت کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مضایع آنرا در فصل اول در صحت نماز و الله اعلم بالصواب * **الفصل الثاني * عن وائل بن حجر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد * قال * گفت * ثم جلس * پسترن نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن راز و نهاده دست چپ خود بران چپ خود * و فترش رجله الیسرى * پس بکست ران چپ خود را * و رضع يده الیسرى طی فخذ الیسرى * و نهاده دست چپ خود بران چپ خود * و رجله مرفقه الیمنی طی فخذ الیمنی * و کرد انید طرف آرنج را بر دست خود بران و راست خود و این موافق است حدیثی که تصحیح کرده است آنرا ابیهقی جعل مرفقه الیمنی طی فخذ الیمنی و این لفظ را بوجه دیگر نیز خوانده اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم * و قبض ثنبتین * و قبض کرد و انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد * و حلق حلقه * و بهجت حلقه یعنی از وسطی و اهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی * ثم رفع اصبعه * پسترن برداشت انگشت خود را یعنی سیب را * فرأیته یحرکها یدعوبها * پس دیدم آنحضرت اصلی الله علیه و سلم که میجنبانند آن انگشت را در جاتی که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تحلیل چنانکه گذشت * رواه ابو داود و دارقطنی * و عن عبد الله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یشر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها * بود آنحضرت که اشارت میکرد با انگشت خود چون دعا میکرد در نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن او است بوی اشارت که مستلزم جنبانیدن او است از مکان نش و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی نکرد تحرک است و درین نفی مذنب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدانند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی بر کهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقظاد دل و حضور اوست و الله اعلم * رواه ابو داود و النسائی و زاد ابو داود * و زیاده کرده است ابو داود این لفظ را که * و لا یحیا و بصره اشاره * و در نمیکند شستن بینائی او از اشارت وی یعنی ازین انگشت که بر میداشت آنرا و اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمی دید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد باین * و عن ابی هریره قال ان رجلا کان یدعوب باصبعه * گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد یعنی اشارت میکرد بد و انگشت یعنی بسبابه هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود و نسائی روایت کرده اند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم احمل احدکم * توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یک است * رواه الترمذی و النسائی و ابیهقی فی اللہ عوات الکبیر * و عن ابن عمر * رضي الله عنه * قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجلس الرجل فی الصلوة و هو معتمد علی ید * گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد**

در نماز رجال آنکه وفای تکیه کنند است بر دودست خود یعنی بنهک هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کنند بر آنها یا اعتماد کنند بر دودست خود وقت برخاستن * رواه احمد و ابو داود * ومعنی اخیر مناسب تر است بر روایت دیگر که گفت * و فی رواية له * و در روایتی دیگر مراد از این چنین آمده است که * نهی آن یحتمل الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة * نهی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دودست وقتی که برخیزد و این روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بحدیثی که شافعی که تا ثلثین جلسه استراحت که مستلزم اعتماد است بر دودست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف است والله اعلم * وعن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الركعتین الاولین کأنه علی الرضف حتی یقوم * بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که برای تشهد می نشست خواه از ثلاثی باشد یا رباعی کوبا که بر سبک کرم کرده شده باشد نشسته است تا آنکه بر میخاست و می اعتماد کنایت است از زود برخاستن از قعدۀ اولی و شتابی کردن در آن و روضه بفتح زاء و سکون ضاد معجمه رفیع نیز آمده است کرم کرده شده باشد تا تش که در شیعیان این از حد تأکرم کرد * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی * **الفصل الثالث** * عن جابر و فی الله عنه * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهل کایعلمنا السورة من القرآن * بود آنحضرت که تعلیم می کرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد هر وقت از آنرا باین طریق که * بسم الله و بالله * به نام خدا و بتوفیق و اعانت او * التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین شهد ان لا اله الا الله وشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعدوا بالله من النار * هوال میکنم خدا را بهشت را و پناه می جویم بخدا از آتش دوزخ * رواه النسائی * این نیز وجهی است از وجوه تشهد و کوبا که ابتدا بسم الله فرمود داخل وجه تشبیه تعلیم از است بتعلیم قرآن و نوید و اذکار خود گفته است که بشاری و نسائی گفته اند که زیادت تشبیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم * وعن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی ركبتيه و اشار یابعه و اتبعه ابصره * روایت است از نافع که گفت بود این عمر چون می نشست در نماز می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانو خود و اشارت میکرد با انگشت خرد و در پی میفرستاد آن انگشت را بر صورت خود را یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میبداشت چنانکه گذشت * ثم قال قال رسول الله * یستمر می گفت این عمر گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لاهی اشد علی الشیطان من الحدید * هر آینه این اشارت با انگشت سیاه به سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی بکشند مثل تیر و شمشیر * یعنی السبابة * میخراهد باین انگشت سیاه را جهت اشارت کردن بوی بتو جمل و ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر * رواه احمد * وعن ابن مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهل * روایت است از عبد الله بن مسعود که می گفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخواند و جهر نکند * رواه ابو داود و الترمذی و قال * و گفته است ترمذی * هذا احادیث حسن غریب * **باب الصلوة علی النبی وفضلها** * صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوة از بدل کان طلب فایضه رحمت شاملة خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر خجیب و صلی الله علیه وسلم و میباید امر کرده است مؤمنان را بر ستادن صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم و جماع کردند اند بر آنکه این امر برای و عجب است پس بغض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وی بکنی رد و بغض گویند که فرضی است یکبار در عمر چنانکه شهادت بنی مروت و صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون و از آنکه سنن اسلام و شمار آن قاضی ابوبکر گفت فرض کرد اند این حق جل و علا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و فکر دانند بر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت روزی که نشود در آن و بعضی از علما قول اول را اصح دانسته اند و شافعی فرض نکرد آید آنرا در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی مشایخ است مؤلفی نگرد است از او در آن و آنرا در آن میبکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است صلوة فی الجملة و سنت است در تشهد و فضائل صلوة بر آنحضرت لا تعد ولا تحصى است و بنده از آن در کتاب بخدب القلوب ذکر کرده ایم و در رساله خلا نیز انتخاب نموده و چیزی بسیار افزوده شده است اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و سلام بر غیر انبیاء با استقلال یا بی و مختار نزد خیم و آنست که مخصوص است با نبیا و مشارکت نیست با ایشان و آنرا در آن بلکه ذکر کرده شود معفو و رحمت و رضوان و نقل کرده است طبری که آن خلاف از این است و بعضی گفته اند حرام است یا مکروه که اعتیاد بر وی یا تنزیه بر وی و متعارف در متعارفین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از

گفت * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله کیف نصلي عليك * چگونه درود فرستیم بر تو * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت
 * صلی الله علیه وسلم قولوا بکونید * اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته کالصیت علی ابراهیم * ودر بعض نسخ علی آل ابراهیم * وبارک
 علی محمد وازواجه وذریته کابا رکت علی ابراهیم * اینچنانیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است وگفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم
 در صلوة و آل ابراهیم در برکت است * آنک حمید مجید متقی علیه * وشیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد را ابراهیم
 و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعض روایة آنرا حفظ کرده و بعض نکرده و بالجملة این صیغه صلوة بالغای
 مختلفه آمده است و خزانة النبی در حدیث اول مذکور شد کافیت کند اسمعنا من المشائخ و آنکه در بعض روایات و ارحم محمد
 کما رحمت و ترحمنا واقع شده بصحبت نرسیده است کذا قالوا * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحد
 صلی الله علیه عشا * فرمود که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار * رواه مسلم * اینچنانی پرسند
 که چه گونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جو ابش آن است که یکبار صفت فعل مصلی است که بحکم من
 جاء بالحقنة مله عشر امثالا جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بر وی میرسد از اینجا لازم نمی آید که بر آنحضرت از جناب
 حق یک درود میرسد و اگر فرضا یکی هم باشد شاید که آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یکجو هر در حدیث
 بر ابرصد هزار فلس باشد *
 * الفصل الثاني * عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة
 واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطيئات * فرمود آنکه هر که کرده میشود از وی ده گناه * و رفعت له عشر درجات *
 و بر داشته و بلند کرده میشود مراد ده پایه در قرب حق * رواه النسائي * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس
 بی يوم القيمة اثرهم علی صلوة * نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است درود کوبنده بر من و آنکه در حدیث
 دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد سببش همین است که بجهت حصول قرب
 بآن حضرت نور رحمت حق که فائز میگردد بر جوهر شریف وی بآنکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است * رواه الترمذی
 * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله ملائكة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام * بدرستی که مرخلای تعالی را
 فرشتگانند رنده در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بر من * رواه النسائي و الدارمی * و در خبر دیگر آمده
 است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان بن فلان چنانکه میگویند بنده پیغمبر مسکین عبد الحق
 بن سیف الدین یقرئک السلام * شعر * لك البشارة فاخلع ماعلیک فقد * ذکر ت ثم علی ما فیک من عوج * جان میدهم در آرزوای قاصد
 آخر باز گو * در مجلس آن نازنین حور فی که از ما میرود * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مامن احد یسلم علی *
 نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من * الاراد الله علی روجی * مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا * حتی اورد علیه السلام *
 تا آنکه رد میکنم بروی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم * رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات الکبیر * در اینجا اشکال می آید که
 مضمون این حدیث مخالف حدیثیهات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در یوزخ زیرا که در روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت
 دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد به درود روح نه عود او است ببدن بعد از مفارقت
 بلکه اناقت و توجه او است باین عالم و سماع صلوة و سلام امت و آنحضرت مشغول است در یوزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در
 مشاهد رب العزة چنانکه درد نیادر حالت و حی می بود پس تعبیر کرده شده از اناقت وی از ان مشاهد و استغراق بر درود چنانکه
 در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت و انا با المسجد الحرام پس بیدار شدم و حال آنکه من در مسجدی حرام ام و معراج در خواب نبود
 بر من صبح حق پس مراد اناقت و بر آمدن او است از مشاهد آن عالم و نیز حیات انبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و در روح ببدن
 ایشان بعد از اذات موت است یکبار بجزایان سنت الهی و بعد از ان هیچ زمانی خالی نیست از صلوة و سلام امت و مفارقت روح در وی
 مره بعد از مرگ مکر داخل تعذیب است که واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم از ان پس باید که دائم
 در حیات باشد نانیهم و با الله التوفیق سخن در ان مابند که این فضیلت و سلام از آنحضرت مخصوص بزرگان قبر شریف او است مثل داخل

در مجلس که سلام کردید یا عام است مردی کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر فمین است الا آنکه سلام زانو را بنفس شریف بپوشد سماع کند و در سلام کند و برد یکران بواسطه ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد
* و عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * ونیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود * لا تجعلوا بیوتکم قبورا * نکر دانیل خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردمان آن افتاده و خفته باشید و هیچ عبادتی و نمازی در وی نمی کرده باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید و اکتساب انوار مینمایید چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فراتر از مسجد بگزارید و نوافل در خانها کنید و گزاردن نوافل در خانها افضل است از گردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده هارا دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه و سلم * و لا تجعلوا قبری عیلاً * و نکر دانیل قبر مرا عیلاً که که ایستاده کنی بر آن بزینت و سرور و ولع و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعضی گویند که مراد آنست که زیارت مرا مثل عید نمازید که در سالی جز یکبار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله * و صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم * و درود فرستید بر من و اهل یشة نکنید از بعد مسافت زیر آلوده در شما میبرد مرا هر جا که باشید * بیت * در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست * می بینمت عیان و دامیفرستم * و در پنج تسلیم و تبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که بوسیله صلوة و سلام و وصول آن بحضرت نزدیک اند * مصرع * قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است * و رواه النسائی * و عنه قال قال رسول الله * و هم از ابی هریره روایت است گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی * خاک آلوده شده بادبینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود فرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود و عید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است حقوق و عید بعد از آخرت است و این و عید بر غم انف نه از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و افضلیت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارات حقیقت دعا مراد نیست بلکه مواد نوعی از تقبیح و توبیخ است * و رغم انف رجل * دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له * و خاک آلوده شده بادمردی که در آید بر وی ماه رمضان پستری بگذرد این ماه پیش از آنکه آموخته شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق اینماه ننماید که سبب آمرزش وی گردد * و رغم انف رجل * ادرك عنده ابواه الکبر اراحلها فلم یدخل خلا الجنة * و خوار باد مردی که در یابد نزد وی مادر و پدر وی بزرگ سالی آباد ریابد یکی از مادر و پدر پس در نیارند پدر و مادر او را به بهشت یعنی نمکی نکند بایشان و بجای نیارد حق ایشانرا و حاصل نکند رضای ایشانرا تا سبب در آمدن او به بهشت را شوند * و رواه الترمذی * و عن ابی طلحة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء ذات يوم والبشر فی وجهه * روایت است از ابی طلحة انصاری که صحابی مشهور است و رجاء انصاری نام او زید بن سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آواز ابو طلحة در لشکر بهتر از صلوات است آمد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روی مبارک بود * فقال * پس گفت آنحضرت * انه جاءني جبرئیل * بد رستیکه شان اینست که آمد مرا جبرئیل * فقال * پس گفت جبرئیل * ان ربک يقول * بد رستی که پروردگار تو میگوید * اما یرضیک * آیا راضی نمیسازد ترا * یا یحیی ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشاء و لا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشاء * این که صلوة و نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بروی ده بار و سلام نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که سلام بفرستم بروی ده بار و رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم از بن بشارت یا بیعت شکر آنقدر ویزر کی او است نزد خدا و ندمتخانه یا بیعت حصول ثواب مرامت را که غایت حرص و خواهش آن حضرت طلب خیر است برای ایشان * رواه النسائی و ابی هریره * و عن ابی بن کعب قال قلت * روایت است از ابی بن کعب که از عظمای صحابه است و احوال شریف وی در موضح دیگر نموده شده است گفت گفتیم * یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک *

بد رستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخوانم که بسیار فرستم * کلم اجعل لك من صلوتی * پس چه مقدار از زمان بگذرد آنم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم ولیکن میخوانم که آنرا علی معین و رقتی معین مادم و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعا است یعنی من زمان معین دارم که در آن برای نفس خود دعا میکنم میخوانم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه وسلم با اختیار از کذا شد و فرمود هر چند بیشتر کنی بهتر * فقال * پس فرمود * ما شئت * هر مقدار که میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن * قلت الرابع * ای بن کعب میگوید گفت من که چهار یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود * قال ما شئت * گفت آنحضرت هر چه می خواهی بکن اگر ربع می خواهی ربع بکن * فان زدت فی وخیلک * پس اگر زیاد کنی از ربع بهتر است مرترا * قلت النصف * گفت آنحضرت هر چه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی * فان زدت فی وخیلک * پس اگر زیاد کنی بهتر است مرترا * قلت فالثلثین * گفت پس دو ثلث زمان را بگذرانم برای درود * قال ما شئت فان زدت فی وخیلک * قلت اجعل لك صلواتی كلها * گفت بگردانم برای تو زمان خود را همه می شود و بر آورده می شود همه مقصودهای تو دینی و دنیای و بر و شیده میشود برای تو همه کنافان تو ظاهر و باطن وازل و آخر * رواه الترمذی * وسمی النجاح مراد در صلوة بر حضرت میدانم علیه الصلوة والسلام آن است که چون بنده سوال طلب و رغبت خود در محراب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد بصدق و اخلاص آنرا بر محراب و مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت جمیع مهمات کشت من کان الله له من شغلته ذکر عن مسئلتی الحدیث و من یقی الله لیتجل له مخرجاً الاية نیز دلیل آنست چون شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمته الله علیه این مسکن را بزیارت مدینه مطیبه و داج میکرد فرمود بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمامه اوقات خود را صرف آن کنید و بجز دیگری قهر داری عرض کرده شد که آنرا علی معین هم باشد فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چند ان بشواید که بد آن رطب اللسان شریف و برنگ اورنیکن شوید و در آن مستغرق گردید * وعن فضالة * بفتح فاء * بن عبید * بضم عین و فتح با ابوصد انصاری ارمی صحابی است اول مشاهدی احد است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیمه را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضاة دمشق را برای معاریه در زمان خروج او بصفین و مات بها سنة ثلث و خمسمین بر قول اصح * قال یمنار رسول الله * گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قاعد * نشسته بود * اذ دخل رجل تصلی * ناکاه در آمد مردی پس نماز بگزارد آمرود * فقال * پس گفت آخر دعای نماز * اللهم اغفر لی و ارحمینی فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلي * شتابی کردی ای مصلي که دعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة بر من * اذ اصلیت فقلت * چون نماز بگزارای پس بنشین بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعد نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا و این اظهر و اوفق است بسیار حدیث * فاحمد الله بما هو امله * پس ثنا کویر خدا بچیزیکه وی تعالی امل آنست از صفات کمال * وصل علی * و درود فرست بر من * ثم ادع * پسترد دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هر چه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که پیش از دعا حمد و صلوة بایلد گفت بعد از آن دعا کرد و از نماز او پرسید که بعد از دعا حمد بایلد گفت و در وقت نماز * قال * گفت فضاله بن عبید که برای حل بیاست * ثم صلی و رجل آخر بعد ذلك * پسترد نماز کرد مردی دیگر بعد از مرد نخستین * فحمد لله و صلی علی النبی * پس حمد گفت این مرد خدا را عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * فقال له النبی * پس گفت مرا این مرد را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ایها المصلي ادع تخب * ای مصلي دعا کن هر چه خواهی اجابت کرده می شوی و قبول کرده می شود دعا تو * رواه الترمذی و روی ابو داود و النسائی نسبه * وعن عبد الله ابن مسعود * رض * قال کنت اصلي والنبی * گفت این مسعود بودم من که نماز میکردم پیغمبر * صلی الله علیه وسلم حاضر * حاضر بود و در بعض نسخ لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست مقدار

ومراد است * ابو بکر و عمر معه * و ابو بکر و عمر رضي الله عنهما نزلوا بالانحصر حاضر و بدلت * فلما جلست بدأت بالثناء على الله * پس هرگاه که نشستیم بعد از گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثناء بر خدا عز و جل * ثم الصلوة على النبي * بپهت ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر * صلى الله عليه و سلم ثم دعوت لنفسی * پستردعا کردم برای خود * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه و سلم سل تعطه سل تعطه * سوال کن داده می شوی سوال کن داده میشود هر چه می خواهی و می طلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید * و زاد الترمذی * الفصل الثالث * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من سره ان يكتال بالكيل الاوفى * يكتال بفتح يا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنی این میشود کمیکه شاد میگرداند او را که به پیمایه ثواب را و بر وجه ثانی پیورده شود برای او ثواب به پیمانه تمام تر و روان تر یعنی کمیکه میخواهد که حاصل گردد مراد بر وجه اتم و اکمل * اذا صلی علینا اهل البيت فلیقل * چون صلوة بفروستد بر ما که اهل بیت نموت و کرامت ایم پس باید که بگوید و اینچنین درود بفروستد که * اللهم صل على محمد النبي الامي و از راجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته ک صلیت على ابراهيم انک حمید مجید * امی لقب خاص آنحضرت است که مذکور است در تورات و انجیل و سایر کتب سماویة و امی در لغت کسی را گویند که خواندن و نوشتن فداوند و در مکتب نرفته و از کسی نیا موخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است * نظم * نثار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صل مدرس شد * یتیمی که ناکرده قرآن در صفت * کتب خانه چند ملت بشمت * به تعلیم آداب از راجه حاجت * که او خود ز آغاز آمد مودب * و آنحضرت را با وجود صحت این معنی امی نعمت بام القرون که نام مکّه معظمه است نیز میگویند یا نعمت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبی ربی میشوند نیز میخوانند صلى الله على النبي الامي و آله و سلم * رواه ابو داود * و عن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم الخيل الذي من ذكرك عند فلم يصل علي * بخيل سخت و تمام در بخيل کسی است که ذکر کرده شوم من و بوده شود نام من نزد وی پس درود بفروستد بر من یعنی آن نه بخيل است که مال خود را باز وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخيل ازین دروغی گذرد که بحکم کسل و غفلت یک کلمه بنام آن هر و رومی تواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت گذارد و داد محبت داد جای آنست که جانها فدا ای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند * شعر * مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست * تا کنم جان از سر رغبت فدا ای نام دوست * رواه الترمذی و رواه احمد بن الحسین بن علي * رضي الله عنهما * و قال الترمذی هذا حديث حسن صحيح غريب * معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقلده معلوم شد فتدکر * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من صلى علي عند قبري سمعته * کسی که درود بفروستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوة او را * و من صلى علي نائبا بلغت * و کسی که درود بفروستد بر من از دور و در حضور قبر رسانید * شود صلوة او مرا که ملائکه سیاحین میروانند و بر هر قفل و بر هر سلام میکنم و جواب سلام وی میگویم از پیمای توان دانست که سلام بر آنحضرت چه فایده دارد و سلام گویند بر آن حضرت را خصوصا بسیار گویند راجه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب بشنود * بیت * بهر سلام مکن رنج در جواب آن لب * که صل سلام مرا پس یکی جواب از تو * رواه البيهقي في شعب الایمان * و عن عبد الله بن عمر و قال من صلى على النبي صلى الله عليه و سلم واحدا * صلى الله عليه و ملائكة سبعین صلوة * عبد الله بن عمر و گفت کسی که درود بفروستد بر آنحضرت صلى الله عليه و سلم یک درود فرستد خدا ای تعالی بروی و فرشته گان وی مفتاد درود این قول عبد الله بن عمر و است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وی و کمیت و کیفیت جز بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقلده گذشت * رواه احمد * و عن ربيع * بضم ر و فتح ز و م کون یا و کمر فاصحابی است * بن ثابت * انصاری معنی و است در مصرعین امیر گردانید او را معجزه بر طربلس پس غزا کردا فریقیه راسه سبع و اربعین و مات بركة و قیل بالشام سنة ست و خمسين و همت از اهل مصر وایت میکنند * ن رسول الله * که پیغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم قال * گفت * من صلى على محمد * کسی که درود فرستد بر محمد * و قال * و بگوید * اللهم انزل له المتعلا القرب عندك يوم القيمة * خداوند از نازل فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزد یک گردانید شده است نزد تو روز قیامت * و رجب

له شفاعتی * واجب میکرد مرار و راسخاغت من اگر چه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تامة مسلما ناظر اما گویند این درود را باین منبغه واجب و مستتم است و شفاعتی خاص و در جتی مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است * زواید احمد *
 و عن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله * بیرون آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم حتی دخل نخلا * تا آنکه در آمد درختان خرمارا * پس سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم * فاطال السجود * پس دراز کرد و سجده را * حتی خشیت ان یكون الله تعالی قد تراه * تا آنکه ترسیدم من که باشد خدای تعالی که به تحقیق میرانیده است آنحضرت را * قال فبیت انظر * گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنم * فرغ رأسه * پس برداشت سر خود را * فقال * پس فرمود * مالك * چه شد * است ترا وجه میکنی تر * فلکرت ذلك له * پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدای تعالی * قال فقال ان جبرئیل علیه السلام قال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جبرئیل گفت مرا * الا ابشرك ان الله عز وجل یقول لك * یا بشارت ند هم ترا که بتحقیق خدای عز و جل میگوید ترا * من صلی علیک صلوة صلیت علیه * کسی که درود فرستد بر تو صلوة فرستم بروی * و من سلم علیک سلمت علیه * و کسی که سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی * روایت زواید احمد * و عن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال * گفت عمر * ان الله عا موقوف بین السماء و الارض * بدستیکه دعا یا مستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی * لا یصل منه شیء * بالا غیر و رویا یا لایروده نمی شود از آن دعا چیزی * حتی تصلي علی نبيک * تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادنست و درود خود مستجاب و مقبول و بمصلحت قبول و موصول است بطفیل و توسل وی نیز دعا بحصول قبول منی رسل * شعر * مور ممکن موسی داشت که در کعبه رسل * دست دریای کبر تر زد و ناکاه رسید * رواه الترمذی * * باب الدعاء فی التشهید * در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التیمات و درود دعا کنند بهر چه که خوش آید و را بعد از آنکه مشابه کلام ناس نباشد و سوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیشت من الدعاء عجبیه الیه و ادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده مانا که مراد اعجاب از همین ادعیه مشهوره خواص بود و بالجمله توسل و تمسک باین ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهت بودن آنها تا متر و جامع تر مومقاصد دنیا و آخرت را و بالله التوفیق * الفصل الاول عن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یلعونی الصلوة * بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد * یقول * می گفت * اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر * خداوند انا و پناه میجویم بتو از عذاب که در گور بود بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت * و اعوذ بک من فتنة المعصی الدجال * و پناه میجویم بتو از ابتلا و آزمایش معصی دجال که در آخر زمان بر آید بر دعوی خدا و منی کند و با استدراج خوارق عادت برده و ظاهر گردد و مردم را گمراه کند اگر دانند تفصیل این احوال در آخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و معصی اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بود دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود بر ادعیه عم افتر و فراداد آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه زوی و حضرت عیسی هم باین نام و آنچه متعلق است بدان در متشش بیاید ان شاء الله تعالی * و اعوذ بک من فتنة المحتیا و الحما * و پناه میجویم بتو از ابتلا و حالت زنی کانی و مردن و مراد بفتنة محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مر ضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنة موات و سوء شیطا ن در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اکو و سوء شیطا ن را داخل فتنه میخادارند و فتنه موات مخصوص بفتنة قبر نیز وجهی دارد * اللهم انی اعوذ بک من المأثم * خداوند انا من المأثم * بتواز گناه و از امریکه سبب وقوع در اثم گردد * و المغرم * و از و ام که بر گردن نشیند و ادای آن دشوار افتد یاد و معصیت کند ما اگر در طاعت و کار خیر کند و از و قای آن عاجز نیاید آن محل استعاذت فیستعذروا وجود آن امر دین بی صعوبتی نیست شاید که ببرد و و رثو فایده ان نکنند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذت میکرد از و ام و در نظر ظاهر گز آن آسان مینماید * فقال له قائل * پس گفت مرا آنحضرت را گویند از صحابه * ما اکثر ماتستعین من المغرم * عجب بسیار است استعاذة تو از و ام * فقال * پس بیان کرد آنحضرت قباح و م و شفاعت آنرا و گفت * ان الرجل اذا غرم حلت * *

بدستیکه مرچون رام دار میشو دعوت میکنم بامر دم از احوال و معاملات خود و اطهار و تقوی و فقه و تادین بد هند یا در تمهید عمل و خود در تقصیر
ادای آن در ماضی * قلب * پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناصب تراست بقول و حق * و وعده نافله * و وعده میکند بوقت آن
در مستقبل پس خلاف وعده میکند * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فرغ احدکم من التشهل
الآخر * گفت آنحضرت چون فارغ گردیدی از نماز تشهل پسین * فلیتعوذ بالله من الاربعة * پس باید که بپناه جویند بخدا از چهار
چیز * من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنة المحیة و المات و من شر المصیح الذ جال * و رواه مسلم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما
صلی الله علیه و سلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما تعلمهم السورة من القرآن * روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را
این دعا را چنانچه می آموزانید سورة از قرآن را تا یکدل و اهتمام و امر بخواندن و تعهد بخیف آن * بقول قولوا * می گفت بگوئید * اللهم
انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المحیة و المات و اعوذ بک من فتنة المصیح الذ جال و المات و اعوذ
بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المصیح الذ جال و اعوذ بک من فتنة المحیة و المات و اعوذ بک من فتنة المصیح الذ جال
و عن ابی بکر الصدیق * رضي الله عنه * قال قلت یارسول الله علمنی دعاء ادعوه فی صلواتی * ابو بکر صدیق با آنحضرت عرض
داشت که یا موزان مرا ای پیغمبر خدا دعای که دعا کنم بان دعا در نماز خود یعنی بعد از تشهل اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعاییکه متعارف
و مقرب بود خواندن آن در نماز درین محل بود * قال قل * گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را * اللهم انی ظلمت نفسي ظلماً
کثیراً خلأت و نذلت بحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردی بغیار در اکثر روایات کثیر بپای مثله است و در بعض روایات
مسلم کبیر اموحله آمده و امام نووی در ذکر گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد * و لا یغفر الذنوب الا انت *
و نمی آموزد همه کتاها را بنده کافر هیچ کس مکر تو * فاعف عني مغفرة من عندک * پس بنیامر مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو
* و ارحمني * و رحمت و مهربانی کن مرا * انت الغفور الرحیم * بدستیکه توئی آمرزنده * کتاها را و مهربانی کننت
بر بندگان * متفق علیه و عن عامر بن مهران عن ابيه * روایت میکند عامر بن ابيه و قاض که تابعی ثقة است شریف
پدر خود را عثمان و قاضی را ز شریف از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود * قال * گفت * سعد کنت اری رسول الله *
بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یسلم عن یمینة و عن یسار * سلام می داد از جانب راست و از جانب
چپ * حتی اری بیاض خده * تا اینکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی این مقدار روی در سلام می گردانید که رخسار
روشن او دیده می شد زمی سعادت کسیکه در پهلوی اوست بود * بیت * کاشکی اندک نماز جاشود پهلوی تو * تا بتقریب سلام اقبل نظر
بر روی تو * و رواه مسلم * و عن سورة * بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شد * بن جندب * بضم
جیم و دال و بفتح دال نیز آمده * قال کان رسول الله * گفت سورة بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا سلمی صلوة * چون میگرد
نماز را * اقبل علينا بوجهه * توجه میکرد بر ما بر روی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکی از دو جانب روی راست یا چپ و اقرب
آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از سلام و فراغ از نماز کاهی بر میکشید بجانب دست راست و کاهی بدست
چپ چنانکه در احادیث بیاید و کاهی روی بجانب قوم و پشت بپهلوی قبله نیز می نشست * و رواه البخاری * و عن انس قال کان النبی صلی الله
علیه و سلم ینصرف عن یمینة * بود آنحضرت که بر میکشید از نماز از جانب دست راست خود * و رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال *
گفت ابن مسعود * لا یجعل احدکم للشیطان شیئاً من صلوته * باید که نکند اندکی از شام و شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا
بقول خود * یری ان حقاً علیه ان لا ینصرف الا عن یمینة * بداند اعتقاد کند یا گمان بود که حق است لازم است بروی که برگردد از نماز مگر از
جانب دست راست خود یری یا ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی ظن * لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه
و سلم کثیراً ینصرف عن یساره * مرایند بتحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میکشید از جانب چپ خود * متفق علیه * حاصل
مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن کاهی بر میکشید از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال اینچنین بود که سلام میداد
و دعائی خواند و بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و کاهی بر عکس این میکرد از جانب یسار بر میکشید و به جانب یمین
می نشست و اول را بر عزیمت حمل کرده اند که در روی تیمان است و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود و لیکن ابن مسعود رض میگوید

که ثانی اگرچه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد و جوب نباید گرفت و از تخریضی شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود بر رخصت های او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بر عزیمت های او و رشانیه ازین دو حدیث اخذ کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمن است چنانکه منزل ارد و بجانب است یا کاری دارد بآن جانب بجانب یمن برگردد و اگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز کافی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت به سوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی میکرد و سخن میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذ اصاب صلی الله علیه و سلم صبحه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون فارغ میشد از نماز باطله استقبال میکرد و بوجه شریف خود اصحاب را می گفت ایادیل! استه یحیی یکی از ائمه اخوایی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت بفتح مکه می بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتد بر * و عن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله * گفت براء ابن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم احببنا ان نکون عن یمینه * دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت * یقبل علینا بوجهه * که اقبال و توجه آرد بر ما بر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بشهادت جمال وی مستعد شویم و بظناب کریم وی مشرف گردیم و انتباه انوار و استمداد اسرار از مواجعت شریف او بنما ئیم خصوصاً در وقت رجوع وی از جناب حق و انصراف از صلوٰه که قرۃ العین و مدل نیت شهود و وقت غایت قرب است صلی الله علیه و سلم و این یکی از وجوه فضیلت استناد نیست در جانب یمن امام و سرائد آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوی بایستند * قال فسمعت * گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را * یقول * میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد * رب قنی عذابک * خداوند! ذکا دار مرا از عذاب خود * یوم تبعث او تجمع عبادک * روز قیامت که بر می انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع شک واری است که تبعث گفته یا تجمع از انجام معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی میترسند بر رحمت وی پناه میجویند و این برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند * رواه مسلم * و عن ام سلمة قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم کن اذا سلمن من لکتوبة قمن * گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرس بر میخواستند و میرفتند پیش از مردان * و تبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و من صلی من الرجال ماشاء الله * و بر جای خود می بود آنحضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس کا هی همین قدر می نشست که میگفت اللهم انت السلام و منک السلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلاهی خود تا بر آمدن آفتاب بنابر اختلاف احوال و مقتضیات آن * فاذا قام رسول الله * پس چون می ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قام الرجال * می ایستادند مردان * رواه البخاری و سنن کر حدیث جابر بن سمره فی باب الفتح ان شاء الله تعالی * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز باطله تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در روایع است و مؤلف ذکر آن حدیث را در ان باب مناسب تر دیده * الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله * گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فتبانی لاحکم یا معاذ * پس گفت آنحضرت بدرستی که من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ * فعلت وانا احبک * پس گفتم و من دوست میدارم ترا * یا رسول الله قال خلعت عن تقو لی دبر کل صلوٰه * گفت آنحضرت پس ترک میکنم این را که کوئی در پس هر نماز این دعا را ظهراً از ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن اوست بعد از التحمیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعاده معلوم میشود که خواندن او بعد از فراغ از نماز بود * رب اعنی ذکرک و شکوک و حسن عبادتک * ای پروردگار من باری ده مرا بر یاد کردن تو و سهیاس داشتن تو و نیک کردن عبارت تو و بر یاد کردن آن بنعت شهود و مراقبه که الاحسان آن تعبد و یک گانه تره الحدیث * رواه احمد و ابوداود و النسائی الا ان ابدا دلم یذکر * لیکن ابوداود ذکر نکرده است این کلمه را که * قال معاذ وانا احبک * و این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و یقول انا احبک

و کتاب حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن و مدینه است و الحمد لله علی ذلك * وعن عبد الله بن مسعود بن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعلم من يمينه * بود آنحضرت که هلام میداد از راستای خود و میگفت * السلام علیکم ورحمة الله حتی یروی بیاض خله الایمن * تا آنکه دلیل * میشل سفیدی رخسار راست روی * و عن یساره * و سلام میداد از چپای خود و میگفت * السلام علیکم ورحمة الله حتی یروی بیاض خله الایسر * تا آنکه دلیل * می شد سفیدی رخسار چپ روی * رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و لم یذكر الترمذی * و ذکر نکرده است ترمذی این کلمه را * حتی یروی بیاض خله * نه در ایمن و نه در ایسر و همین مقدار آورده کن یعلم من یسینه هلام علیکم ورحمة الله و همچنین در جانب دیگر و این آنکه این حدیث را از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند * و رواه ابن ماجه عن عمار بن یاسر * و روایت کرده است از ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که این ماجه موافق ابو داؤد و نسائی است در ذکر حتی یروی بیاض خله یا با ترمذی است در عد م ذکر آن و هو الظاهر * و عن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی * گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر * صلى الله علیه و سلم من صلوته * از نماز خود * الی شقة الایسر الی حجرته * بموی پهلوی چپ خود بجای خیمه خود که بجانب ایسر مسجد بود * رواه فی شرح السنة * و عن عطاء الخراسانی عن النبی عن رسول الله * روایت است از عطاء خراسانی که از مشاهیر تابعین است و بلخی است و لادت یانت سنة خمسين و وفات یانت سنة خمس و ثلثین و مائة ابو حاتم گفت ثقة است و نسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک و معمر از مغیره بن شعبه که گفت گفت پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یتحول * نکرارد امام جائی که گزارده است در وی تا آنکه برگردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتل یا نوا نیز و وجه تحول در امام آنست که توهم نکنند کسی که هنوز در نماز فرض است و بعض گویند که وجه تحول آنست که تا کوهی دهند سر در موضع عبادت و بعض گویند اظهار تکثیر عبادت و بعض گویند تأخیر رتبه نفل از رتبه فرض و این وجوه شامل امام و مقتل و آن و تمامه مصلی است باید که نفل در جای فرض نکرارند * رواه ابو داؤد و قال عطاء الخراسانی لم یلک رک المغیره * و گفت ابو داؤد عطاء خراسانی در نیابت و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیره بن شعبه سنة خمسين است و ولادت عطاء خراسانی در سنة خمسين است پس حدیث منقطع است * و عن انس ان النبی صلى الله علیه و سلم حضهم علی الصلوة و فیها هم ان یصرفوا قبل انصرفه من الصلوة * روایت است از انس که آنحضرت بر آنکشت و بر غلاید صحابه را بر نماز یعنی تأکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادا امت آن و میان حدیث در آنست که مراد مبادرت و مبارعت و اجتماع و ادراک تکبیر و اولی باشد با آنحضرت صلى الله علیه و سلم و نهی کرد ازین که برگردند پیش از برگشتن وی صلى الله علیه و سلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بد مندل و از نماز آیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آن که آنحضرت برخیزد برخیزند و بر روند و منتظر ذکر و دعائانشینند و نهی بر معنی اول تحریم است و بر ثانی تنزیه * رواه ابو داؤد *

و تشدید دل * بن اوس * بفتح حمزة و سکون و اکسیر از ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او را وید او را صحبت است نزول کرد به بیت المقدس و بعد راست او را اهل شام ابو الدرداء گفت که شهاد داده شده است علم را و حلم را * فل کان رسول الله صلى الله علیه و سلم یقول فی صلوته * بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از هلام عقیب صلوة و در روایت احمد آمده فیها و فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده و قد بر * اللهم انی اسألك الثبات فی الامر * خدا و ندا من سوال میکنم ترا و میخواهم از تو استقامت و یابر جابودن در کار دین * و العزيمة علی الرشید * و همت و آهنگ بر رشد و اتمل و رشد و رشاد بره بودن و بره شدن خلاف غی * و اسألك شکر نعمتك * و سوال میکنم ترا و توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت و حفظ او است از هلاک و زوال * و حسن عبادتک * و خوبی و نیکوی عبادت ترا * و اسألك قلیا سلیم * و میخواهم ترا دل بی کزنند و بی عیب یعنی نهی از عقائد فاسد و میل بشهوات و التفات بماسوی تو * و لسانا صادقا * و زبان راست گو * و اسألك من خیر ما تعلم * و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خبر یندارم چه بنده چیز ترا خیر یندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمه من که مفید تبعیض است بجهت آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت است یا من

نرمید کردا نیده نمیشود از بابت عطلوب کویند؟ آنها یا کنند؟ آنها شکر و اریمت * در هر یک صلوة مکتوبه * در پس هر نماز فرض * ثلث و ثلثون تسبیحه * سی و سه بار سبحان الله گفتن * و ثلث و ثلثون تحمید * سی و سه بار الحمد لله گفتن * و اربع و ثلثون تکبیر * و سی و چهار بار الله اکبر گفتن * و مجموع صد بار کرد * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سبح الله في ديبر كل صلوة ثلثا و ثلثين * کسی که تسبیح کند خداوند را و بیایک یازد کند او را پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار * و الحمد لله ثلثا و ثلثين * و ثنا کوید خدا را و اریکوید الحمد لله سی و سه بار * و کبر الله ثلثا و ثلثين * و بیزرکی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر سی و سه بار * و ثلث تسبیحه و تسبیحون * پس این مجموع نود و نه کرت میشود * و قال تمام المائة * و بگوید برای تمام کردن عدد هجده این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر * و در بعض روایات بعد از رله الحمد تسبیح و یمیت و در بعض و هو حی لا یموت و در بعض یله الخیر نیز آمده است * و غفرت خطایه * آ مرزیده شود کنه ها آنکس * و ان کانت مثل زبد البحر * و اگر چه باشد کنه ها وی مانند کف در یادر کثرت * رواه مسلم * درین روایت تمامی صد باین ذکر است که مذکور شد و در حدیث سابق بمی و چهار بار گفتن تکبیر بهر وجه که خواهد گفتند کفایت کند و ناظر گردد بمقصود این ورد در وقت نوم نیز آمده است و در اینجا همین می و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی * .

الفصل الثالث

عن ابی امامة قال قیل * روایت است از ابی امامة با ملی که صحابی مشهور است ساکن شد مصر را پسترو انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن و از کمترین است در روایت و اکثر حدیثی نزد شامیین است و از بقایای صحابه بود بحمص روایت دارد از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات آن حضرت سی و سه ساله بود و بعض گفته اند سی ساله بود مات سنة ست و ثمانین و قیل احدی و ثمانین و له احدی و تسعون سنة گفت گفته شد با آن حضرت یعنی پیر شدند صحابه * یا رسول الله ای الیاء اسمع * کدام دعا مجموع تراست یعنی قویب تر و زود تر است اجابت و قبول او * قال جوف اللیل الآخر * فرمود عای درون شب یا معنی آنست که ام رقت از اوقات دعا مستجاب و مقبول است در وی دعا قول وی الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد بدان وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف را لاخر بر رفع و نصب هر دو روایت است و بجز نیز جائز است و همچنین قول وی * و دبر الصلوات المکتوبات * و عقب نمازهای فرض ظاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از رواتب باشد امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقا اشارتی بدان کرده شد * رواه الترمذی * و عن عقیة * بضم عین و سکون قاف * بن عامر قال امرنی رسول الله * گفت فرمود مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی دیبر کل صلوة * که بخوانم معوذات را در پس هر نماز و معوذات بکسر او و تشدید آن سورت های که در اول آن استعاده است میگویند آن خود در سوره بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند که کلامی لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق میکنند و بعض میگویند که در اینجا سوره اخلاص را تنها یا سوره کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه درین دو سوره است از توحید و براءت از شرک که در معنی استعاده است از شرک و بعض گویند که مراد بمعوذات آیات است که متضمن استعاده است لفظا از معنی و این دو سوره نیز داخل آنست یا مراد کلمات معرذه است و در روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ ثنیه فلا اشکال * رواه احمد ز ابو داود و النسائی و البیهقی فی الدعوات الکبیر * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان اتعلم مع قوم ینکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس * گفت آنحضرت هر آینه نشستن من بیا کرده می که ذکر میکنند خدا را بعد از نماز یا مداد تا بر آمدن آفتاب * احب الی من ان اعتق اربعة من ولد اسمعيل * دوست داشته شد تراست بسوی من از آزاد کردن من چهار مرد از اولاد اسمعیل * و لان اتعلم مع قوم ینکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق اربعة * ظاهر آنست که این اربعه را نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد که ندارند با دعای افضلیت ذکر در اول روز نسبت باخروید آنکه ظاهر از نشستن با ذکر ان شرک شد نسبت با ایشان در ذکر و اگر مجرد تعوذ و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دار چنانکه حدیث هم القوم لا یسقی جلیهم که در کتاب دعوات بیاید ناظر بر آنست و نیز بدانکه حقیقت سر عدد اربعه موکول بعلم شارع است و همچنین مرجع است و بعض علما مناسبات قریب

بفهم نظن و تخمین ذکر کنند چنانکه این عمل که این جزایران موعود است منقسم بچهار است ذکر الله و تَعَوُّد و اجتماع بران و صبر
 تا بر آمدن آفتاب و فرود رفتن آن و الله اعلم و تخصیص باراد استحیل از جهت شرف و فضل ایشان است * رواه ابوداؤد * و عنه قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر بجماعة * کسی که بگزارد نماز اولاد را بجماعت * ثم قعد یدکر الله حتی تطلع الشمس *
 بستر به نشیند در حالی که یاد میکند خدای تعالی را تا آنکه بر آید آفتاب * ثم صلى رکعتین * بستر بگزارد دو رکعت اقل اینست و تا
 درازده رکعت نیز آمده است و اول وقت وی بحکم ظاهر اینست بعد طلوع آفتاب است و بغض هم برین اند و فرود جمع و رتا بلند شدن
 آفتاب مقدار یک نیزه و در روایات نیز آمده است و مشهور در مردم اینست که این را نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین
 اسم موسوم شده است و اکثر در احادیث این را صلوة ضحی نام شده و ظاهر آنست که این هر دو نماز یکی است اول وقت وی نزد ارتفاع
 شمس است و آخر وی قبین زوال و در باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء الله تعالی و بالجملة هر که دو رکعت در این وقت
 بگزارد * کثرت له کاجر حجة و عمرة * باشد مر او را مثل اجر حج و عمرة بگزارد و در رکعت نفل
 چنانکه حج فرض است و عمرة نفل * قال رسول الله * گفت انس که گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * برای تا کمال و مبالغه در
 زیادت اجز برین عمل * تامة تامة تامة * صفت عمرة است یا هر کدام و این اگر چه بحقیقت مثل آن باشد زیرا که اجر بقدر تعب
 است و لیکن مشابهه یا راست و چندان ثواب است که گویا عین او است و این را از باب الساق نا قص یکامل دارند * رواه الترمذی *
 الفصل الثالث * عن الازرق * بفتح همزة و تقلیم زای بر قدر آخر قاف * بن قیس * از تابعین است حارثی بصری معبود است
 از کوفتین فقه است مات سنة احدى وعشرين ومائة * قال * گفت * صلى بن املام لنا یکنی ابرامه * گزارد نماز با جماعت امانی که
 ما را بود که کنیت کوده میشود ابرامته بکسر را سکون میم و ثای مثلثه صحابی است * قال * گفت ابو و منه * صلیت هذه الصلوة مع رسول
 الله * گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و این نماز اشارت است بنمازی که گزارده چنانچه ظهر یا عصر باشد مثلاً
 * او مثل هذه الصلوة * شک را ویست و مثل باین ملاحظه گفت که این نمازی که با ایشان گزارد است بعینه و شخصی آن نماز نیست که
 با آنحضرت گزارده اگر چه نوع یکست و احتمال دارد که مثل باعتبار آن گفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نمازی باشد که
 با آنحضرت گزارده چنانکه آن ظهر بوده باشد و این عصر مثلاً فافهم * قال وکان ابو بکر و عمر یقومان فی الصلوة الملقم عن یمنه *
 گفت ابو و منه و بودند ابو بکر و عمر که می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت * وکن رجل قد شهد التکبیر الاولی من الصلوة *
 و بود مردی که حاضر شد بود و در یافته بود تکبیر اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمده بود و مسبوک نبود * فصلی نهي الله * پس
 نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ثم سلم عن یمنه و عن یماره * بستر سلام داد از جانب راست خود و از جانب
 چپ خود * حتی رأی نایاض خدی * تا آنکه دیدیم مامقن یا ن سفیدی هر دو رخسار آنحضرت را آنکه در جانب یمین بود رخسار ایمین
 دید و کسی که در جانب یسار بود ایسر دید * ثم انفتل کانفتل ابی رمنة * بستر برکشت آنحضرت بعد از سلام مانند برکشتن ابی رمنة
 یعنی نفس * میخواستند ابو رمنة نفس خود را یعنی برکشت آنحضرت همچو برکشتن من خود را بلفظ غائب یاد کرد و این تفسیر است
 در عبارت و این برکشتن او بچنانچ چپ خواهد بود یا بچنانچ راست چنانکه از فعل آنحضرت مریدست * فقام الرجل الذی ادرك معه
 التکبیر الاولی من الصلوة * پس برخاست آن مرد که در یافته بود با آنحضرت تکبیر اولی را از نماز و فائده این قید که دریانت تکبیر
 اولی آنست که مرغ مسبوک نبود که برای ای تمام برخاسته باشد بلکه برای گزاردن سنت راقبه برخاست چنانکه فرمود * یشفع * و حال آن
 که جفت میکند غار یا ن یا یعنی برخاست تا راقبه بگزارد * فوثب * پس بجهیل * عمر فالحق بمنکبه * پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در
 بعض نسخ بمنکبه یعنی هر دو دوش او را * فنهز * پس بجهیل او را * ثم قال اجلس * بستر گفت عمر بنشین * فانذرت ان یهلك اهل الکتاب
 الا انه لم یکن بین صلوة فصل * پس بهر سببیکم هلاک نکردند اهل کتاب را مگر همین که فیه در میان نماز ایشان فصل مراد بقص
 اینجا یا تحول است و نقل از مکان نماز بکمان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که ایا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگزارد
 که پیش رود یا پس رود یا راستا یا چپا یا مواد تکلم یا خروج است چنانکه در روایت مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد سار رسول

خدا که رحمت کند و ناز را تا آنکه مشن کنیم یا بیورن آئیم و آردون این حدیث در باب الذکر بعد از صلوٰه دال بر آنست که مراد یعنی من
فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرصت بایست که ذکر و بکن از آنجا که وارد شده است در احادیث بعد از آن بر خیزد چنانکه
مذنب بعضی است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وضو و تطويع بفریضة چنانکه مل مشتب بعضی است که مراد الله اعلم * و رفع الیمنی *
پس برداشت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم بصره * چشم خود را * بقال * پس گفت * اصاب الله بک یا ابن الخطاب * بر سائل ترا خداوند
تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا راه ضوای برده و الهام ضوای کند مقصود تصویب عمر است و رضی الله عنه و ذریه و فعل
* رواه ابو داود * و حسن زید بن ثابت * که صحابی مشهور است کاتب رخی و یکی از فقهای صحابه و اجله ایشان قائم بقرا نشد و در وقت
مبصره یازده ساله بود چنانکه فرآن در زمان ابوبکر و نازل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم * قال امرنا ان نسمع فی دبر کل صلوة ثلثا
و ثلثین و نعمل ثلثا و ثلثین و نکبر اربعاً و ثلثین * امر کرده شد الی از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نمازی و سه بار و نحمد کوئیم سی
و سه بار و نکبر بر آریم سی و چهار بار * فکنتی رجل فی المنام من الانصار * پس آمده شد مردی در خواب از قبیله انصار یعنی آمدن آمد و را
فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک الرزیا است که مینماید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطانست * نقیل له
امرکم رسول الله * پس گفته شد مرآن انصار بر اینی گفت او را آن فرشته در خواب ایام کرده است شمارا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کل اکر الله که تسبیح کنید در پس هر نماز چندی و چندین بار اکتفا بدی که تسبیح کرد از جهت اختصار باقیه تسبیح
نام کرد که مفید تر به و نقل یس الهمی اند سبحانه و تعالی * قال الانصاری فی منامه نعم * گفت انصاری در خواب خود آفر امر کرده
است * قال * گفت آن فرشته در خواب * فاجعلوا خمساً و عشرين خمسا و عشرين * پس بگردانید آنرا که بایست و بیست و پنج
بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه * و انبعثوا فیها التهلیل * و بگردانید آنرا در آن کلمات لا اله الا الله و انیسبت و پنج بار تا بعد از صلوة
تمام شود * فلما اصبح غد اهل النبی * پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت با مداد بر پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فاحمده *
پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فافعلوا * پس چون رؤیای صالح
است بکنید چنانکه آفرده گفته است و این به تقریر آن حضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آن حضرت تقریر نمی کرد حجتی نبود
فانهم * رواه احمد و النسائی و الدارمی * و عن علی * رضی الله عنه * قال سمعت رسول الله * صلی الله علیه و سلم یقول علی اعداء هذا المنبر * روایت
است از علی مرتضی گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت بر چه بهای این منبر * من قرأ آية الكرسي فی دبر کل صلوة * کسی که بخواند
آية الكرسي را در پس هر نماز * لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت * باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل
میدانند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصّل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت
است که درین عالم پای بند آنست و جواب میگوید که مانع از دخول جنت معجل وجود موقت نیست و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است
اگر وجود موقت و شرط نیست و نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کل
نفس ذائقة الموت نمی بود می در آمد در بهشت الا آن معجل و لیکن بزیان تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود باین
جهت در دخول جنت تأجیل و تأخیر و ایافت و طیبی گفته که موت حاکم است میان تالی آية الكرسي و دخول جنت چون متحقق گردد و
مینقضی گردد حاصل گردد دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بند است در قمر پیش از یزید چون مبعوث شود در آید در بهشت
بی توقف * و من قرأها حين یأخذ مضجعه * و هر که بخواند آية الكرسي را هنگامیکه میگیرد خوابگاه خود را * امینه الله علی داره و دار جلد و اهل
دویرات حوله * ایمن کردند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همه ی او و اهل چند سرای که کرد او و اهل * و اذ البیهقی فی شعب
الا یمان قال اسناده ضعیف * و بدانکه صاحب سفر السعادة جز و اول این حدیث را که من قرأ آية الكرسي لم یمنعه من دخول الجنة
الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد و انیز بآن ضم کرده و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت
کرده اند مثل طبرانی و در قطنی و ابن الحبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و این جزوی از موضوعات دیگر آورده
و حقا بر این جزوی از بیست طعن کرده اند و جزو ثانی را بدین لفظ آورده من قرأ آية الكرسي فی دبر للصلوة المكتوبة کان فی ذمة الله الی

الصلوة الاخرى و گفته این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از اسماء امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن جبر و انس بن مالك و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد منابر حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصحاب صحیح است و موضوع نبحث انتهى و فضیلت آیه الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است و الله اعلم * و عین عبد الرحمن بن غنم * یفتح معجمه و مکرر نون اشعری شامی در یافت جاملیت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما ببلای من شریف وی نزدیک التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در بین تا وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تراست و روایت میکند از قلای مای صحابه و بردافقه شام که تابعین بر وی در شام تفقه کردند و بود او را جلالت و قدر تو فی سنة ثمان و مبعین * عن النبی * روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال من قال قبل ان ینصرف و یشی رجليه * کمی که بگوید پیش از آنکه بگردد و تا کرد اندک پایهای خود را یعنی هم بران وضعی باشد که در تشهد می نشیند * من صلوة المغرب والصبح * از غار شام و ابامداد * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد لله الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير عشر مرات * و در بعض روایات بیده الخیر یحیی یمیت نیمت ده بار * کتب له بكل واحدة عشر حسنة * نوشته میشود بر آنکس زایه هر یکی از این کلمات ده نیکی * و محبت له عنه عشر سيئات * و محو کرده میشود هر او را ده بدی * و رفع له عشر درجات * و بلند گردانیده میشود هر او را ده پایه * و کتب له حرز من کل مکرره * و باشد هر یکی از این کلمات مراد را امان و بناد از فراموشی خوش * و حرز از شیطان سنگسار کرده شده * و لم یجل لذنوب * و در روایتی لم یمنع * آن بدی که * و رواه نیمت و تفسیرش هیچ گناهی را که در یابد را حاطه کند او را تا تیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار عاجز و مغفرت کرد کار * الا الشوک * مکرر کفر که بجز باریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد * و کان من افضل الناس عملاً * و باشد گردیده این کلمات از فاضلتین و زیاده ترین مردم از روی عمل * الا رجل یفعله * مکرر مردیکه زیاده و غالب شود او را * یقول افضل مما قال * بگوید فاضلتی و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس * رواه احمد * روایت کرد این حدیث را احمد * و روی الترمذی * غیبه عن ابی ذرالی قوله الا الشوک * در روایت کرد ترمذی ما ننید این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشوک * لم یذکر صلوة المغرب ولا بیده الخیر * و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه بلفظ بیده الخیر را * و قال * و کتب ترمذی * حدیث حسن صحیح غریب * و عن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قیل یحیی * آن حضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلاد مشهور است از تهاجم و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند * فغنموا غنائم کثیره * پس آوردند مالهای بسیار را * و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند بازگشتن را از آن حرب * فقال رجل منا لم تخرج * پس گفت مردی از ما که بیرون نیامد و بود همراه ما باینک * ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمه من هذا البعث * ندیدیم مال لشکری را که شتاب تر باشد برگشتن وی از جنگ و نه فاضل تر و زیاده تر غنیمت وی از این لشکر که زود برگشت و بسیار آورد غنیمت * فقال المنبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم الا اذکم علی قوم افضل غنیمه و اسرع رجعة * یا را * بنمایم شمارا برگزیده ای که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت * قوم ما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یندکرون الله حتی طلعت الشمس * مشغور ایم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پست نشستن در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب * فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمه * پس آنجماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یک ساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و حد و حصر بیرون است * رواه الترمذی و قال هذا حدیث ضعیف و حساد بن ابی حمید الروای موضوع فی الحدیث * بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث غریبی نیست و نسائی گفته که وی ثقة نیست * باب ما لا يجوز من العمل فی الصلوة * باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جایز نیست کردن آن در نماز و بعض نسخ و مایباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است کردن آن در نماز و آنکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکرره است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باینها لیکن اختلاف در تفصیل عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیک وقت توان کرد قلیل است و آنچه در آن احتیاج بلند و دقت افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل در جای عبادت در آن استعمال دو مرتبه است چنانکه دستار بستن و پیراهن در برگشتن و از آن پوشیدن و تیراز

چنان انداختن اگر این عمل فاراد فرض بیک است هم کند مفصل است و هر عملی که جزو عادت و ران بینگدست است مثل از ارکادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفصل نباشد و اختیار عامه علمای اینست که اگر بحالی باشد که هر که از دور و نزدیکین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد یا شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی تکبیر است و مادون وی قلیل اندا ذکر الشمتی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را و درین میان ثالثی در آمدن و افتد اگر دو پیشتر رفت اگر مقل از آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیکرد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقل از صف واحد رود فاسد نمیکرد و اگر مقل از دو صف رود و بدو نعت واحد فاسد نمیکرد و اگر مشی مقل از یک صف کرد و یا استاد و یا از تاصف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی علمیه آرویه است که مختار آنست که اگر بسیار کرد فاسد است و در حاشیه شمی بعلامت ظهر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایند امیکند اگر بجای سبیه رود بقدر دو کام فاسد نکرد *

*** الفصل الاول * عن معوية بن الحكم * بفتح حین صحابی سلمی است معول و در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم * قال بینا نا اصلي مع رسول الله * كفت در اثنای آنکه من نماز میکردم با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ عطس رجل من القوم * ناکا عطسه زد مردی از قوم * فقلت * پس گفتم من * یرحمک الله فرماني القوم یا یاربهم * پس انداختند امرای قوم نظرهای خود را و در لفظ فرماني که از منی است بمعنی تیر انداختن اشارت است بشدت و جدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نمازی و جواب عا طس میدی * فقلت و اثل امیاه * پس گفتم من وای پسر مردن مادر من و شکل بضم خثلله و سکون کاف و ضم آن و بفتح حین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیروی را بن لفظی است که عرب در وقت تعجب و استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود * ما شانکم تنظرون الي * چه شده است شما را که این همه نگاه میکنید بمری من * فاجعلوا یضربون باید بهم طعنه افتاد * پس در ایستادن که می زنند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب و انکار و اظهار اعتراض بر من * فلما رأیتهم یصمتوننی * پس هرگاه که دیدم من ایشانرا که خاموش میکردند و اندامهایم کلام که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بجهت جهل من بقیح آنچه از تکلم کردم و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان * لکنی سکت * لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بقتضای غضب * فلما صلی رسول الله * پس هرگاه که گزارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فبا بی هوامی * پس پدر و مادر من فدای او باد * ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه * ندیدم و ندانم هیچ تعلیم کننده را نه پیش از وی و نه بعد از وی نیکوتر از وی تعلیم و مهربان تر از وی * فوالله ما لهرنی ولا ضر بنی ولا شتمنی * پس بخدا سوگند قهر نکردم و نزد مراود شمام نکردم و کبریا نک بر زدن و قهر کردن و تیرش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوارداشتن وی و در قرآن در آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تقهر نیز قراءت است * قال * و فرمود * ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس * این نماز که ما را امر کرده اند بکراوردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مواد بسخن مردم سخنی است که خطاب توان کرد یا شانرا با آن و توان طلبید از ایشان و در مسائل آورده اند اگر از یکی که در نماز است پیر سنند که از چه جنس است مال تو بگوید الشیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنی است یا شخصی است که پیش او کتابی نهاده اند و مردی بحی نام ایستاده پس بگوید یا بحیی خدا الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد نمیکرد و در نماز او را اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود * انما هی التسمیع و التکبیر و قراءه القرآن * نیست نماز مگر تسمیع و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر یکی هر کس خورده که سخن نکند و تسمیع و تکبیر کرد و قرآن خواند حائث نمیکرد * اوکا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * یعنی لفظ حضرت اینست که گفته شد یا لفظی دیگر گفت آنحضرت که این معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تسمیت عا طس یعنی بر حکم الله گفتن حرام است در نماز و مفصل است او را و آنحضرت که او را امر نکرد با عاده نماز بجهت آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که ابا حنظل متسخ شده است چنانکه اعتنا نکرد آن مرد که من نوعی ام بجاهلیت دلالت دارد بران یعنی مکبر بر من بسخن کردن من در نماز که من ندانستم که آن حرام است و مفصل نماز است مکرالآن و نزد شافعی و ابو یوسف تسمیت در نماز اگر چه حرام است اما باطل نمیکرد اندک نماز را زیرا که آن دعا است بمغفرت و رجعت و از جهت آنکه آنحضرت امر نکرد او را با عاده**

و شيخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی بر ای نفس خود خطاب کند و بگوید یا رحمک الله فاسد نمیکرد نماز چنانکه کوبید بر حنجر و اگر عاظم حمل کوبید در نفس خود فاسد نمیکرد در ظاهر روایت و بر روایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقلیری است که حمل کوبید در نفس خود و لبها نجسند و اگر نجسباند فاسد نمیکرد و باز معاویه بن الحکم میگوید که * قلت * کفتم * یا رسول الله انی حدثت عهد بجا ملیة * من نوحهم بجا ملیت و نزد یکم بآن * و قد جاءنا الله بالاسلام * و بتحقیق آورده است خدا ای تعالی ما را دین اسلام را * و ان منار جالا یا ترون الکهان * و بتحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را که همان در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین و ارواح خبیثه مناسبی و قربتی داشتند و شیاطین چیزهای راست و دروغ آورده برایشان القا میکردند و ایشان با دعای علم غیب مردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکهان بیاید ان شاء الله تعالی * قال فلا تاتهم * گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اعلام کرده میا کاهنان را * قلت و منار جال تطیرون * کفتم و از ما مردانی اند که قال بد و شرکین میکردند و می پرانند جانوران را اگر بجانبد دست راست پریدند آنرا نیک میدادند و بیکایک پیش می آید میزوند و اگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدادند و بآن کار میروند و اصل در تطیرون اینست بعد از ان بهر نوع هر قسم که قال بد کبرنک منوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید * قال * فرمود آنحضرت * ذلك شیء یجوز و نه فی حد و رسم فلا یصلونهم * آن تطیرون چیز نیست که می یابند آنرا در زمینهای خود از و هم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان از کاریکه پیش کرده اند که همه بقدرت خدا است و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل یکدیگر رد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید * قال قلت و منار جال یسطرون * کفتم و از ما مردانی اند که خطاهای کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطاهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات از ان * قال کلن نبی من الانبیاء یسطرون * فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطاهای کشید مراد از ریس پیغمبر است یاد انبیال پیغمبر علیهما السلام * فمن وافق خطه فذاك * پس کسیکه موافق افتد خط از خط آن پیغمبر ریس آنکس مضیب است در اینجا تصریح فرمود بنبی از اشتغال آن بجهت انتساب وی ببعض انبیاء و نگاه داشت ادب نموت با وجود اختلاف شرائع و منصوصات آن و از اینجا است که بعض باین حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را و از هی نیست بعلم آن بجهت توان دانست که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف بر حمیم الله نصی و روایتی در اشتغال با شکل رمل نتوان یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعزیر است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از ان و موالصواب و اشکال تکسیر و عملهای دیگر که از ان عالم است نزد علمای متقنین و مشائخ متحققین همین حکم دارد یکی از مشائخ گفته است که * شعر * بلین البونین و اشکاله * و وافق النساج و امثاله * و شیخ ابوالعباس یونی مردی است از اهل دعوت اسما و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدا فی کن و در و یاش از یونی و شکلهایی که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقوان وی ظاهر شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابوالعباس یونی بوده است رحمهم الله * و رواه مسلم قوله لکنی سکت فکذا و جلدت فی صحیح مسلم و فی کتاب الحمیدی * در اول حدیث بلفظ لکنی سکت گذشت او را مؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید * و صحیح فی جامع الاصول بلفظه کذا فوق لکنی * و صحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سه کرده است بنوشتن لفظ کذا افوق لکنی و لفظ کذا علامت قصصیه است چون میخواهند که بر لفظی که مظنه عن م صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او بنویسند چنانکه ما در بنویسند یا صح بنویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است کان عدم صحت بر وی نمیآید کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت بظاهر مستدل رک مینماید پس است که بگوید فلما رأیهم یصنمون فی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقلیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بد آن کرده شده است فافهم * و عن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة * عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتم بر آن حضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود * فیزد علینا * پس مردمی کرد بر ما سلام را بر جواب سلام ما میگفت * فلما رجعنا من عند النبی * پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نبی که یاد شده

حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه و قتل و مآوردند بر نجاشي و وی به سابقه علمي که به بحث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از توریت و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قتل و مآوردند به را غنیمت دانسته خد منها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشي بفتح نون و بعض بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس کمر نون افصح داشته و تخفیف جیم و آن افصح است و تشدید یا گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نعمیت و صاحب قاموس بتشدید یا گفته ولیکن تخفیف را افصح داشته و نجاشي در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز غائبانه گزارده پس این معهود میگوید که چون از نزد نجاشي باز آمدیم * سلمنا علیه * سلام گفتیم بر آنحضرت در غار بر عادت قدیم که داشتیم * فلم یرد علينا * پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما و جواب سلام ما نگفت * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کنا نعلم عليك فی الصلوة فتر دعلينا * بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در غار پس جواب سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست * فقال ان فی الصلوة لبغلا * پس فرمود آنحضرت بدرستی که در غار هر آینه کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبادت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آنجمله است و مباح بود در غار منور خ گشت * متفق علیه و عن معقیب * بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه در آخرش موحد صحابي است اسلام آورد بکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت کرد در آن تا آنکه قتل و مآوردند بر آنحضرت بمدینه و خاتم آن حضرت حواله او بود و استعمال کردند او را ابو بکر و عمر بر بیت المال و در کاشف گفته که او در ریست مبتلا شده بجن ام و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و فاش نیز در زمان وی بود و بعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود و معقیب دیگر است تابعی ثقة روایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است از وی اعمش * عن النبی صلی الله علیه و سلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد * روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند * قال * گفت آنحضرت * ان کنت فاعلا فواحدة * یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بر آن مکن معلوم نمیشود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آن است که مفصل صلوته است یا مکروه است این مبتنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت * متفق علیه و عن ابی هریره قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الخصر فی الصلوة * نهی کرد آن حضرت از خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله در نماز * متفق علیه * و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر در لغت میان مردم خاصه تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال می کنند که اهل نار راحت نمی باشد و جواب می دهند که مراد آن است که چون از طول قیام در موقوف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصه در وقتی که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مختصره یعنی عصا در دست که در نماز بر آن تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار حوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بان قراءت رسیده است تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و این معانی از احتمالات لفظ است در روایتی که لفظ اختصار واقع شده است و تفسیر بکه مشهور است از صحابه و سلف همان اول است * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت سألت رسول الله * گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم عن الالتفات فی الصلوة * از فکر یستن بچپ و راست در نماز * فقال * پس گفت آنحضرت * هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوته العبد * الالتفات رجوعی است که می کند آنرا شیطان از نماز بند * یعنی میگرد و میریزد شیطان از نماز بند * کمال آنرا * متفق علیه * باید دانست الالتفات که مکروه است آنست که به پیچ کردن خود را تابیر و ن آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تا بتمام از مواجهه قبله بر آید فاسل میگردد نماز اما بکوشه چشم نگر یستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفصل است و نه مکروه اما باینکه آنرا نیز بسیار نکنند و عادت نکردند و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حدیثی روایت کرده اند که کاهی ملاحظه می کرد و بکوشه چشم باحوال مقبلان می نگر یست ولیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض از اهل حدیث روایت می کنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملاحظه و الالتفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و در آنک روی او متغیر شد و بن

اور در ارتعاش و ارتداد افتاد و گفت این حدیث را اسناد ضعیف نیست * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين اثمهم من رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة الى السماء * البته باید که باز آیند کرد و های مردم از برداشتن ایشان نظر های خود را نزد عباد نماز بموی آسمان * و لتخططن ابصارهم * یا آنکه ریخته شود بینائی هاب ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصر ها و اگر باز نیایند ریخته میشود بصر ها و روایت کرده شد: است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مبدل داشت در نماز بصر خود را بسو غا آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه و تعالی من فی صلواتهم خاشعون پست کرد سر خود را * و رواه مسلم * وعن ابی قتادة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یوم الناس امامة بنت ابی العاص طی عاتقه * گفت ابوقتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت میبود ابوالعاص داماد آنحضرت بود و زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود آنحضرت او را بر کتف خود نشاند نماز میکرد * فاذا رکع وضعها * پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین و تارکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود * و اذا رفع من السجود اعادها * و چون بر میخاست سر را از سجود باز میداشت بر کتف آنجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکرر بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسبیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست که مترالی باشد و این نچنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت شروع آنحضرت بود که اگر بر نمی داشت کویه میکرد و موجب شغل هر میشد پیشتر از شغل رفع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وی یوم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول والله اعلم * متفق علیه * وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ثعاب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع * ثعاب بهمه است و ثعاب بر او خطاست و اسم از وی ثوباء می آید بضم مثلثه و فتح همزة و بمعنی فازه و آن تنفسی است که میکشاید از وی دهن و سبب وی امتلاهی معده و کسورت حواس و نقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده انثناء ب من الشیطان میفرماید چون فازه کشد یکی از شمار نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آن که تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگوید لب زیرین خود را باندن آن یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بز یادت لفظ فاه پس گوی به بند دهان خود را * فان الشیطان یدخل * زیرا که شیطان می در آید یعنی در دهن وی * و رواه مسلم و فی رواية البخاری عن ابی هريرة قال اذا ثعاب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع و لا یقلعها * و نکوید مار این لفظی است که در وقت تازه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ ها مکرر آمده پس میفرماید نکوید این لفظ را * فاغاذ لکم من الشیطان یضیک منه * زیرا که نیست گفتن این لفظ مکرر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد بخندد شیطان رضا و خوشحالی او است از این حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تعبیه شکل و صورت * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله * روایت است از ابی هريرة که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان عقر یتامن الجن تغفلت البارحة * بدستیکه خبیثی از جنیان یکایک بر آمد و بگوشید شب یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشان را سلیحان پیغمبر علیه السلام * لیقطع علی صلواتی * تا بر دبر من نماز را و عقریت بکسر عین و سکر و فاء و تشدید و نیز آمده شیطان قوی سرکش ظالم و عفار و خبث و شیطنیت و بعضی گویند که از عفر و تغفیر است بمعنی غلطیدن و غلطاییدن در شب خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک * فامکننی الله منه * پس قادر گردانید مرا اخلای بر وی * فاخذ ته * پس گرفتیم من او را * فاردت ان اربطه طی ساریه من منار الی المسجیل * پس خواستم که بربندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد * حتی تنظر الیه کلکم * تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما * فذکر کت دعوة اخي سليمان * پس یاد کردم من دعای برا در خود را که سلیمان است علیه السلام

* رجب علی ملک لا ینبغي لأحد من بعدی * پروردگار! بجش مرا ملکی و ملطنتی که نشاید و نباید موی هیچ یکی را بعد از من مراد باین ملک تعخیر چون و شباطین و تصرف کردن در ایشان داشته اند چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک را مخصوص بشخص خود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستی در کار خانه ملک سلیمان افکند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود و ملک و ملکوت جن و انس و تمامه عوالم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطه قدرت و تصرف وی بود * فرودته خاستا * پس براندم من او را خرد و خوار و رانده و نایابنده مقصود خود را از من * متفق علیه * و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شی فی صلوة * کسی که نازل شود و حادث گردد او را چیزی در نماز وی چنانچه بخواند او را کسی یا اذن طلبد در آمدن و غیبت اند آنکس که وی در نماز است * فلیسبح * پس باینکه تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است و دست بر هم نزنند که آرا ز بر آید * فانما التصفیق للنساء * زیرا که دست بر هم زدن نیست مگر برای زنان و لا تق تیست بوقار و کران باری مردان * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است * قال * گفت * التسبیح للرجال و التصفیق للنساء * تسبیح برای مردان و تصفیق برای زنان را هست و طریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زنند و بطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب و اگر بزنند نماز ناسد گردد کذا فی شرح معلم * متفق علیه * الفصل الثانی * عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه

* قال کنا نسلم علی النبی * گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام می گفتیم بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة * و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود * قبل ان ناتی ارض الحبشة * پیش از آنکه بیاثیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بمحوی وی * فیرد علینا * پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را * فلما رجعنا من ارض الحبشة * پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه * انیته * آمدن من آنحضرت را * فوجدته یصلی * پس یافتن من او را که نماز می کرد * فسلمت علیه * پس سلام گفتم بر وی * فلم یرد علی * پس رد نکرد بر من سلام را و نگفت جواب سلام مرا * حتی اذا قضی صلوته قال * تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت * ان الله یحدث من امره ما یشاء * پس بدستیکه خدای تعالی نو پیدامیکند از امر دین و حکم خود هرچه میخواهد * وان ما احدثت ان لا تتکلموا فی الصلوة * و بتحقیق از جمله آنچه نو پید کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز * فرد علی السلام * پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را * و قال انما الصلوة لقراءة القرآن و ذکر الله * و گفت نبست نماز مگر برای خواندن قرآن و ذکر خدا * فاداکنت فیها فلیکن ذلک شاک * پس چون باشی تو در نماز پس می باید که باشد کار تو همین خواندن قرآن و ذکر خدا و پس * رواه ابو داود * و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی * روایت است از ابن عمر که گفت کفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم برود علیهم * رد میکرد در ایشان سلام را * حین کانوا یصلون علیه * هنگامی که سلام میدادند ایشان بر وی * وهو یصلی * در حالیکه وی نماز میکرد * قال * گفت بلال * کان یسیر یمید * بود که آنحضرت اشارت میکرد بدست خود با ین طریق که بسط میکرد کف خود را پس میکرد اندک بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و کاهی بسند کی مکرر باشاره آنکست چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از صهیب و صاحب سفر السعادة گفته است که کاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را صریحاً در حدیث نبی فقیه و بعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام با اشارت چشم و هر بی ذکر حدیث و الله اعلم ما ند آنکه رد سلام باین طریق پیش از تسبیح بود یا بعد از تسبیح و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و هو الطاهر * رواه الترمذی و فی رواية النسائی تسبیح و عوض بلال صهیب * و در روایت نسائی بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچه در روایت ترمذی ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت کذا شتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام را با اشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند * و عن رفاعه * بکسر را * بن را فع قال صلیت خلف رسول الله * گفت نماز کردم پس پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم غطست * پس غطسه کردم * فقلت الحمد لله حمد اکثر اطیب مبارکاته مبارک علیه * ثمامر خدا را ثنائی بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده مرثنا کرینک را بران ثناء در جزای آن * كما یحب

و ما یروى فی * چنانکه در وقت میل آمد پروردگار ماحمدا را و بشنود است از آن حمد و از گوشت * آن * فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم صرف * پس فرمود که بخار کز او آتشفرفت بر کشت * فقال من المتکلم فی الصلوة * پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کنند و بخار * فلم یحکم احد * پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از قریس آنکه موجب زجر و عتاب نکرد * ثم قال لها الثانية * پستتر گفت آتشفرفت همین کلمه را که چه کس بود سخن کنند * در غایت دوم بار * فلم یتکلم احد * پس جواب نداد هیچ یکی * ثم قال لها الثالثة * پستتر گفت آتشفرفت این واسو مبارک * فقال رفاعه * پس چون ضرورت شد که جواب آتشفرفت باید داد گفت رفاعه * انا * من بودم متکلم * یارسول الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده * سو کنند بآن خدا ای تعالی که بقای من در دست قدرت اوست * لقد ابدل ربنا بضعة ثلثون ملکاً * مرآینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنها را بمسند قبول سی و اند فرشته * ایهم بصدقها * که کدام یکی از آنها بر دارد آن کلمات را * و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی * و این حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگر چه بلند گوید غایب فاسد نکرد و شیخ ابن الحام گفته اگر در نفس خود بگوید و لب نجیبان فاسد نمیکرد و اگر نجیبان فاسد کرد و انتهی مگر این حدیث در وقتی وارد شد * باشد که مباح بود تکلم در صلوة و الله اعلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التثاء ب فی الصلوة من الشیطان * غایزه کردن خصوصاً در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل و نرم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله يحب العطاس و یکره التثاء ب و محبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است بر عکس تثاء ب و با وجود آن وارد شد * که عطسه شد بید * از شیطان است چنانکه تثاء ب مفراط و آنشرفت پست میکند آواز را بر عطسه و می پست دهان را بر تثاء ب و تمامه فی باب العطاس و التثاء ب * فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع * ترجمه این گذشت * رواه الترمذی * روایت کرد این حدیث را ترمذی * و فی اخری له و لابن ماجه * و در روایت دیگر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع * فلیضع یدیه علی نیه * پس باید که به نهی دست خود در برابر دهن خود و کظم لبها فراهم آوردن و لب بدندان گرفتن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد * و عن کعب ابن عجرة * بضم عین ممله و سکون جیم صحابی است از اصحاب شیخ * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضا احدکم فاحسن وضوءه * وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند هر مقدار توجه و حضور و آداب که در وضو دست دهن همان مقدار در نماز روی نماید * ثم خرج عامل الی المسجد * پستتر بر آید بسوی مسجد فاصل راوی امتثال امر و عبادت و تقرب و مناجات * فلا یشتبک بین اصابعه فانه فی الصلوة * پس باید که تشبیک نکنند میان اصابع خود یعنی ند و آر و انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز می رود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منہی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه بمثلت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و بادب و وقار باشد * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی * بل آنکه از تشبیک اصابع نهی واقع شده است طبعی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن و تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نمادند که تشبیک برای اتفاق و ایتمام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال باروی القریب از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن او است بخلاف حال خشوع و خضوع و این اختصاص کرده اند نهی را بحالت غایب رفتن بنماز و بخاری در طحیح خوانا برای تشبیک الا اصابع فی المسجد بایب عقد کرده و باز در حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبت باشد و جواز بر طریق تمشیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الله عز وجل مقبلاً علی العبد و مو فی صلوة * همیشه است خدا ای تعالی اقبال آنرا و بر نظر لطف و عنایت و محبت نگرداند بر بنده در حالی که بنده در نماز است * ما لم یلتفت * مادام که چپ و راست ننکرده بنده * فاذا التفت انصرف عنه * پس چون بچپ و راست بنکرده بنده بر میگردد خدا ای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده

فی الحال * رواه احمد وابوداؤد والنسائي وابن ماجه * وتروى از حدیث اتش آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد
مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نکر دند بکوبد پروردگار تعالی
باین آدم بجانب که می نگرید ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگرید و خود بجانب من آرد چون بار دوم التفات کند باز
حق جل و علاه چنین بگوید چون بار سوم نکر داند خدای تعالی وجه کریم خود را از روی زمین معنی را شاعر در لباس مجاز زاده نموده
می گوید * رباعی * آمد سحر آن دلبر خونین جگر آن * گفت ای ز تو بر خاطر من بار کران * شرمت با دا که من بسویت نکران * باشم
تو نهی چشم بسوی دکران * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا انس اجعل بصرک خیت تمجد * ای انس بگردان بینائی
خود را آنجا که سجد می کنی ظاهرا این حدیث دلالت دارد بر استحباب بنظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و زمین است عمل شایسته
چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلواتهم خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام
موضع سجود و در رکوع به پشت یا در سجود به بینی در تشهد بکنار و این موافق است بائیه علمای حنفیه گفته اند باز بادی آنکه نظر
کند نزد سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایه شرح الهدایه و بعض علماء گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد اینجا در ذکر او
در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه * و عنه قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا بنی * ای سرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجهت صغرس و صدق او و خلعت و محبت و صلی الله
علیه وسلم روی هشت ساله بود که آنحضرت مجرت آورد و پشت متشریف در آمد * ایاک و الالتفات فی الصلوة * دور دار خود را از التفات
کردن در نماز * فان الالتفات فی الصلوة هکله * زیرا که بد رستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت از جهت بودن اوطاعت
شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هکله بفتح ما و لام هلاک بمعنی نیست شدن * فان کان لابد فغی التطوع لای الغریضة *
پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و و اضی می شود بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن نسبت بغرض
سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضرور نیست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بغرض زیرا که
نوافل مکملات فرائض اند * رواه الترمذی * وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا و شمالا *
بود آنحضرت که بکوشه چشم می نگرید در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه با حوال بعض مقتدیان و طیبی گفته
شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که کاشف گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه
نماید * و لایروی عنه خلف ظهره * و نمی پیچید و نمی گردانید کردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم میلی بآن طرف دارد
فانهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است لی عنق است نه لحظ عین * رواه الترمذی و النسائی * ما بقا کثرت که اسناد این حدیث
صحیح نیست والله أعلم * وعن علی بن ثابت * تابعی انصاری کوفیست و این حبان او را در ثقات ذکر کرده را بوحاتم گفته صدوق
است و گفته اند که شیعی مفراط است و بعض گفته اند را نضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعیه و عالم و قاضی
ایشان مات سنه ست عشر و مائه و نام جل او دینار است * عن ابيه عن جده رفعه * روایت است از علی بن ثابت از پدرش
از جلش که رسانیده است جلش حدیث را با آنحضرت * قال * گفت آنحضرت * لعطاس * بضم عین و تخفیف طاعطسه زدن
* و النعاس * بضم نون و تخفیف عین خواب شدن یا نفل خواب یا اول آن * و الثعاب * و نازه کردن * فی الصلوة * در نماز * و الحیض * و حائض
شدن * و القي * و قی کردن * و الرعاف من الشیطان * بضم الراءون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند
و سبب رضا و خوشحالی اویند که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگر چه محبوب آلهی تعالی است اما کثرت و شدت وی
کافی مانع قرائت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او می گردد و نعا و ثناء بخود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز مقید
اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوة در پہلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند
بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلو اند و اگر چه این اشیا همه امر و طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و قادر نیست بر دفع
آن ولیکن موجب ارتعاش و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد * رواه الترمذی و عن مطرف * بضم میم و فتح ط و تشدیل راعی

مکبوره و فادر آخر * بن عبد الله بن الشخير * بکمر شین معجمه و کمر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و رادر آخر * عن ابیه *
روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخير که از صحابه است * قال اتيت النبي * کفت * آملم بپیغمبر * صلى الله
عليه وسلم وهو يصلي فجذبه من رجلي الرجل * و حال آنکه آن حضرت نماز میکرد و مرد درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش
دیک سنکین یا مسین ازین بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه تحت جوشیدن دیک با آرازی که می بر آید ازین و مرد جل بکمر می
وسکون را و فتح جیم دیک از سنک یا آهن و مس و در مشارق گفته مرد جل دیک و بعضی گویند از مس * یعنی بیک * مستخوف راوی ازین
عبارت اینکه میگوید آنحضرت با جوش درون * و فی رواية قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي وفي صدره ازین کازیر الریح من البكاء *
و در روایت دیگر اینچنین آمده که کفت دیدم که نماز میکرد آنحضرت و در سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آنکه میگوید * رواه
احمد * روایت کرد ابن حنیث را امام احمد بهر دو روایت * و روی النسائي الرواية الاولى و ابو داود الثانية * و روایت کرد نسائي روایت
نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیکرد آن نماز را و در هدایه گفته که اگر بنا شد
یا آه کشد یا گریه و آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکنند
* عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدکم الى الصلوة فلا یصح الحصى * چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار
کنند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصى از تسویه یعنی برابر گردانیدن * فان الرحمة تراجعه * زیرا که بدرستی رحمت
مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بر وی پس لائق نیست که درین مقام سوء ادب و لعب الحصى کند تا از دریافت انوار فضل
و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود بر چیزی می افتد که مواجه مصلی است که زمین باشد یا حصى
باشد پس باید که هم بر حصى سجده کند و تغییر نماید * رواه احمد و الترمذی و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه * و عن ام سلمة قالت راى النبي
صلى الله عليه وسلم غلاما لنا یقال له انا * کفت ام سلمه دید آن حضرت غلامی را که ما را بود گفته می شد او را انا یعنی نام او انا بود
و در روایتی رباح آمده * اذا سجد نفع * چون سجده میگردم میباید زمین را تا کرد آلوده نکرد در وی * فقال * پس کفت آنحضرت
* یا انا * قرب وجهک * خاک آلوده کن روی خود را و دم کن که تبدیل و تسکین درین صورت بیشتر است * رواه الترمذی * و عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا يختار فی الصلوة راحة اهل النار * نهادن دست بر تپه که در نماز آسایش اهل دوزخ است و آسایش
در دوزخ نمی باشد لیکن کانران بتو هم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره کذا شد * رواه
فی شرح السنه * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الا یهودین فی الصلوة الحجة و العقب * بکشید دوسیه را در نماز
که یارو گردم است و گفته اند که بنزد بیک زدن یا دوزدن و اگر سه بار زدن پیهم نماز فاسد گردد * رواه احمد و ابو داود و الترمذی و للنسائي معناه *
و در نسائی را معنی این حدیث است یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يصلي تطوعا والباب عليه مغلق * کفت عائشه بود آنحضرت که میخواند نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میکرد
* فحسبنا ما استغثت * پس آمدم من پس طلب کردم کشادن در را * فمشی ففتح لي * پس راه رفت آنحضرت پس بکشد در را برای
من یعنی از آنجا که برای نماز ایستاده بود قدمی چند دو بکشد در را * ثم رجع الى مصلاه * پستر بازگشت بسای که نماز میکرد * و ذکر
ان الباب کان فی القبلة * و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن در رسول از قبله لازم
نیاید بر کشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و بر کشتن استقبال قبله بحال بخود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود
و گنجایش زیاده بر یک دو خطره نباشد * رواه احمد و ابو داود و الترمذی و روی النسائي نحوه * و عن طلح بن علي * رضي الله عنه * صوابی است
روایت میکند از روی پسر وی قیس ابن طلح بن علي * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فاسد احدکم فی الصلوة * چون کند کنلویکی
از شما یعنی یادی بر آید بی آواز در نماز * فلینصرف فلیتوضأ * پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ بواو
* و لیجعل الصلوة * و باید که باز گرداند نماز را * و این بر وجه افضلیت و اولویت است و اگر بنا کنل بشرطی که در فقه مذکور است نیز جائز است
رواه ابو داود و روی الترمذی مع زیاده و نقصان * و عن عائشة * رضي الله عنها * انها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا احث احدکم

فی صلوة * چون بشکند وضو یکی از شاد و نمازش * نیاخذ باقیه ثم لیستصرف * پس باید که بگیرد بینی خود را پستری بر کرد از نماز
قادر خیال مردم افتد که رعانی حادث شد و بخون از بینی می رود و پردگی از نقض وضو و نماز بر نیفتد که در عادت آنرا داخل نقص میدانند
و در غیبت نیفتد و حیا و بیم عیب کردن مردم وی آبروی در نماز کردن بحادث نیفتد و از بیجهت گفته اند که هر کس در نفس الامر محق
بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کفان کند تا مردم آبروی وی نیفتد و بعضی گفته اند که اگر در منسوب نکردند این از باب کذب
نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است و از وادی رایت نیز نیست بلکه از تحمل و تسراست و در وی رخصت است کذا قالوا * رواه ابو داود *
حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حادثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو
نه بر آمد و هم بحادث خراست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیائید تا همه وضو کنیم که قصوری نداشتند و وضو بر وضو نور و نور است
تا آن شخص موسوم بعیب نکرد و در و رطه بیوضو نماز کردن نیفتد * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
حدث احدکم و قد جلس فی آخر صلوة * چون بشکند وضو یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی مقلان
تشبه نشسته * قبل ان یسلم * پیش از آنکه سلام گیرد * فقد جازت صلوة * پس بتحقیق روا شد و تمام کشت نماز وی و این موافق
مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است ولیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض
است پس حدث را بر تحمل آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر این حدیث مرید مذهب امامین باشد که خروج بفعل مصلی
و بفرض نمی دارند * رواه الترمذی و قال هذا حدیث استاده لیس بالقوی * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی
است که اسناد وی نه قویست * و قد اضطربوا فی استاده * و بتحقیق اضطراب کرده اند را و این در اسناد وی و در مقلده معلوم شد
که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن
* الفصل الثالث * عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج الی الصلوة * روایت می کنند ابو هریره که آنحضرت بیرون
آمد برای نماز * فلما کبر انصرف * پس هرگاه که تکبیر بر آورد برای احرام بر کشت * و اوما الیهم ان کاکنتم * اشاره کرد به سوی صحابه
که بحال خود باشید چنانکه هستید * ثم خرج * پستری بیرون آمد از معجل * فاغتسل * پس غسل کرد * ثم جاء و رأی سده یقطر * پستری
آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک وی * نصلی بهم * پس بگذاشت نماز یا صحابه * فلما صلی قال انی کنت جنباً * پس
هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بر دم جنب * فتمسک * پس فراموش کردم که غسل کنم و بغیرا موشی در نماز
در آمدم * رواه احمد و رواه مالک عن عطاء بن یسار مرسل * روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد
آنرا امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقلده معلوم شد و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث
بر آنکه نماز مقتدیان باطل نمیشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن ظاهر کشت جنابت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باطل شدن نماز وی و مقتدیان هم بر آن تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم بطلان نماز ایشان نکردند و امور با عادت
تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زیرا که امام ضامن نماز موم است و در حدیث
آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما که از این حدیث این معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده
شاید که استعمار آنحضرت بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت
در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر بر آورد پس بر کشت و غسل بر آمد پس اگر قضیه حدیث کتاب و حدیث مسلم یکی است بر آن حمل
باید کرد که خواست که تکبیر گویند و در نماز در آیند و اگر قضیه است جواب همان است که گفته شد که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار می آورد که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب مردی که
امامت کرد قومی را جنب یا بی وضو عادت کند امام نماز را و عادت کنند قوم نیز و نیز می آورد که یکبار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز امامت
کرد قومی را جنب یا بی وضو پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند * وعن جابر قال کنت اصلي الظهر مع رسول الله *
گفت جابر بودم من که میخواند نماز پیشین را با آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فاخذت قمیضة من الحمی * پس می گرفتم مثنی را از سنگین و در

* لتبرد في كفي * تاخر در رکعت دست من * اضعها لجهتي * سجد عليها * من نهادم زانو پشانی خود در حالیکه سجد می کنی
 بران * لشداء الحزن * میگردم من این فعل را از جهت سختی که ما از اینجا معلوم میشود که این مقول را فعل عفو است در نماز و کبر
 هم نیست زیرا که میگردان آنرا یک گرفتن دست است * رواه ابو داود و روی النسائي نحوه * وعن ابي الدرداء قال قام رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يصلي * كفت ابو درداء استاد آنحضرت در حالیکه نماز میکند * فسبحناه يقول * پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید * اعوذ بالله
 منك * بنا * مجبوریم بخدا از تو * ثم قال العيك يلعنة الله * بستر گفت آنحضرت میکنم ترا بلعنت خدا * قلنا * سه بار گفت این
 قول را و بسطاید که گاه یتناول شیئا * و فزاح کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگرد چیز را * فلما فرغ من الصلوة قلنا * پس
 هرگاه که فراغ شد آنحضرت از نماز گفتیم ما * یا رسول الله قل سمعنا انك تقول في الصلوة شيئا لم نسمعك تقوله قبل ذلك * بتحقيق شنیدیم ترا
 که میگفتی در نماز چیز را که نشنیدیم ترا که میگفتی آنرا پیش از آن * و رأينا انك بسطت يدك * و دیدیم ترا که فزاح کردی دست خود را
 * قال ابن عبد الله ابليس جاء بشهاب من نار * کفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش در نشان فی الصراح
 شهاب در رخس آتش * ليجعله في رجلي * تا بگذراند آنرا و بزند در روی من * نقلت * پس گفتم * اعوذ بالله منك ثلث مرات *
 سه بار * ثم قلت * بستر گفتم * لعنك بلعنة الله التامة * لعنت میکنم ترا بلعنت خدا که تمام و کامل است * فلم يستأخر * پس سپس نرفت
 و در نشد * ثلث مرات * این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم * ثم اردت اخذ * بستر خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ آن
 اخذ * و الله لو لا دعوة اخينا سليمان لا أصبح مؤثقا يلعب به و لك ان اهل الملك ينفذ * ابتدا سوگند که اگر نمی بود دعای برادر ما که سلیمان
 است که به تسخیر چین و اختصاص او بتصرف در ایشان کرده مرآینه صبح میکرد این شیطان بسته شد که باز میگرد بد بوی خردان
 اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید کثشت و لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درین جا
 ابلیس و میگردند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود بر جن بود نه بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت
 جن متشکل گشت و ظاهر شدن سلیمان را بروی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد بابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه
 جن است و ابلیس محمول بر معنی لغویست از ابلاس بمعنی قومیدی از رحمت حق * رواه مسلم * وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر
 مر على رجل وهو يصلي * روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر کثشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میکرد * فسلم عليه *
 پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد * فقال الرجل كلاما * پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف است * فرجع اليه عبد الله
 ابن عمر فقال له * پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مرا * رواه اذا سلم على احدكم وهو يصلي فلا تكلم و لا تشر بينه * و تلمیحه سلام کرده
 شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگزارد پس باید که جواب سلام وی بکلام نامد و باید که اشاره کند به جهت چنانکه سابقا گفتیم * رواه مالك *
 باب السجود * و در بعض نسخ باب سجود السهو و وسه و نسيان غلبت ربي خمر خا آدمي از چیزی که در واجب و رقت دل بجانب
 دیگر و باید دانست که سهو و نسيان بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اقوال در آنچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف
 است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث مستند درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محصل وری هم
 لازم فی این بلکه متضمن حکمت است و تحقیقات از جمله اتمام نعمت ابرامت و اكمال دین ایشان است تا بشرف اقتداء و اتباع سنت مشرف
 شوند چنانکه فرموده است انما انسى لاسن را اگر چه وجود سنت بقول و امر نیز می باشد چنانچه مثلا میفرمود اگر کسی و کند در نماز واجب
 است بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شریعت فعل مجمل است مستلزم و متضمن حصول شرف اقتداء است فافهم و باید فهمید که
 وقوع سهو و نسيان از آنحضرت از آن مقام است لایزال از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن
 قاصر است * الفصـ ل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احداكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان *
 یکی از شما چون می ایستد که نماز میگزارد می آید او را شیطان * فامس عليه * پس می پرسد شیطان کار بروی و خلط میکند
 و در شک و شبهه می افکند او را و ابلیس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و آمیختن تازیکی بار و شنائی و ابلیس به تشغیف و تشدید فود و
 روایت است و تشدید مفید مبالغه و تشویر است * معنی لایزال فی کمال صلی * تا آنکه دروغی یابد که چند رکعت گزارده است * فاذا وجد ذلك

احدکم السجدة سجدة تین ووجوبها پس چون بیاید آن لباس و شک را یکی از شما پیش باید که سجده کند و سجده و حال آنکه زمین شسته است و متفق علیه بدانکه این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردید دارد که اینست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرکز در شک نهفتاده از جهت بودن آن از قلبیست شیطان لعن و همزه و تسبیح انداخته و بقلبه استغفران و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجده تین و حکم وی بتفصیل در حدیث آید و بیاید و حسن عطاء بن یسار و تابعی ثقة مشهور است و از کبار علمای مدینه مولای مجتهد رضی الله عنہ ابنی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نلم بدین حکم صلی الله علیه و سلم پس در نماز که چند رکعت گزارده است و ثلثا او را بجا آورده یا چهار یا پنج رکعت شک کند باینکه از شک را یعنی آن رکعت را که شک در آنست و رکعتین علی ما استیقن و باید که بنانهید بر چیزیکه یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنانهید و قرار دهنده و ثم یسجد بسجدة تین و پیوسته باید که سجده کند در سجده چنانکه سجده سهو میباشد و قبل از آن یسجد و پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قیل نیست و از اینجا است اختلاف آنچه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه بتفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از آن بیاید سجده تین بیان میفرماید بقول خود و قال کان صلی خمساً پس اگر هفت مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار بنانهید بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد و شفعن له صلوة و شفع می سازند این پنج رکعت را و بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند و مصلی را نماز را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و آن کان صلی اتمام الاربع و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنانهید بر سه از برای تمام کردن هر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین رکعت چهار رکعت تمام شد و کانتا ترغیا للشیطان و میباشد این دو سجده خواهر گردانیدن و بینایی برخاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجده تین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجده تین و غم شیطان است که میخواست که در شک اند از نماز عبادت باز دارد مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادت افزود و رواه مسلم و روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلاً و روایت کرد آنرا مالک از عطاء بن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقلد معلوم شد و فی روایت شفعها بهاتین السجدة تین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوة که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شد و شفعها بهاتین السجدة تین یعنی شفع میکرد اند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث در آنست که در صورت شک بنابر اقل نهاده یقین است و عمل بتحرری یعنی غالب ظن بکند و من عصب جمه و رائه همین است و ترندی میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحرری کند و بعد از تحرری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنابر اقل نهاده و سجده سهو کند زیرا که بنانهید بر ظن غالب اصلی مقر است و شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در حدیثین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه و روایت حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحرری صواب آورده و امام محمد در مؤطای خود گفته که آثار در باب تحرری غالب ظن بسیار آمده و گفت اگر همچنین کرده نشود پس نیابت از سهو و شک متعذر و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار در جزی عظیم است انتهى گفت بند و ضعیف صانه الله غنا شانه که حاصل مقام اینست که درین باب سه حدیث آمده اول آنکه شک احدکم فلیستأنف او کا قال دوم من شک فی صلوة فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که جا که است به بنانهید بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عرض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحرری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحرری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذنب امام اعظم اکرم رضی الله عنه و الله اعلم و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظل خمساً و روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت و نقیل له پس گفته شد مر آن حضرت را از اقل فی الصلوة و یا از یاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد

فقال وماذا لك؟ پس گفت آنحضرت و چیست این پرتیلان شما و برای چه می پرتید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام؟ فالو اصلیت خمساً که گفتند گزارده پنج رکعت؟ فسجد سجد تین بعد یا سلم؟ پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن؟ و فی رواية قال؟ و در روایتی آمده است که فرمود: انا انما بشر مثلكم؟ بیستم من مگر آدمی مانند شما؟ انسی کما تنسون؟ فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما؟ فادانسیست فذکرونی؟ پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا؟ و اذا شك احدکم فی صلوته فليستبر الصواب؟ پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحریر و طلب کند صواب را بغالب ظن؟ فلیتم علیه؟ پس باید که تمام کند بنابر غالب ظن؟ ثم لیعلم؟ پستبر باید که سلام گوید؟ ثم یسجد سجد تین؟ پستبر باید که سجده کند دو سجده؟ متفق علیه؟ درین حدیث ذکر بنابر اقل نیست و مراد آن است یعنی اگر تحریر فائده نکند بنابر اقل فهدو تمام کند و شافعی چون قائل نیستند بتحریری مراد از تحریر صواب اخذ با قل دارند و نیز در حنفیه در صورت گزاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعدۀ اخیرۀ و برخاست برای رکعت خامسۀ رجوع کند بقعدۀ مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ و اگر سجده کرد باطل کرد و تضرع او و لغو کند خامسۀ او اگر کرده است قعدۀ اخیرۀ و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدۀ مادام که سجده نکرده است برای خامسۀ و اگر سجده کرد تمام کشت فرض او و ضم کند بوی سادسۀ و معتصم است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم آنکند سادسۀ را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذہب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتمت بر؟ و عن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله؟ ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است و رایت میکنند از ابی هریرة که گفت نماز گزار در پانزیمه خلا؟ صلی الله علیه و سلم؟ یعنی امانت کرد؟ احدی صلوتی العشی؟ یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند؟ قال؟ گفت ابن سیرین؟ قل سماها ابو هریرة و لکن نسیت انا؟ بتحقیق نام برده بود آن نماز را بنوعین ولیکن فراموش کردم من؟ قال فصلی بنار کعتین؟ پس بگزارد آنحضرت بعد از رکعت؟ ثم سلم؟ پستبر سلام داد یعنی سهو کرد و برخاست برای رکعت نهم؟ فقام الی خشبة معروضة فی المسجد؟ پس بایستاد آنحضرت بهو و چون بیکه بر عرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکوٰۃ لفظی المسجد نیست ولیکن در بخاری هست؟ فاذکأ علیها؟ پس تکیه کرد بر آن چوب؟ کأ نه غضبان؟ باین صفت که گویا آنحضرت خشم کین است؟ و وضع ید الی جنبی طی الیسری؟ و نهاد دست راست خود را بر دهن چپ خود؟ و شبک بین اصابعه؟ و در یک یک خود را آوردانکشتان خود را؟ و وضع ید الیمن علی ظهر کفه الیسری؟ و نهاد بر خسارۀ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود؟ و خرجت سرعان الناس من ابواب المسجد؟ و بیرون آمدن بیشتر و زودتر بر ایندکان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را اوایل ناس که شتابی کنند بر رفتن و بسکون رانین آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گزاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر بر آیند و جماعه را که از معرکه جنگ از همه بیشتر بر آیند و بی صبری نمازین نیز میگویند؟ فقالوا؟ پس گفتند صحابه؟ این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد؟ قصرت الصلوة؟ کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد و زو رایت است یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد؟ و فی القوم ابو بکر و عمر؟ و در میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر و عمر و رضی الله تعالی عنهما نیز بودند؟ فها باه ان یکنما؟ پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابو بکر و عمر و آنحضرت را از اینکه بپرسند او را از حقیقت حال و هیبت ترس یا بزرگی داشتن چنانکه از بادشاه هیبت می باشد و از در خوف؟ و فی القوم وخیل فی بلیه طول؟ و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از اینجهت؟ یقال له؟ گفته می شد او را؟ ذوالید بن؟ بخلاف آنکه در دست و بعضی گویند که از اینجهت ذوالید بن میگفتند که بهر دو دست کاری کرد و بعضی گویند از اینجهت که در دست داشت و مضمون حدیث ضعیف است که وجه تسمیۀ یل ان دراز بودن دستها است و نام او عمر بن عبد عمرو و کنیت او ابو یمن و بعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذوالید بن و ذوالشمالین است و قیل غیر ذلك والله اعلم؟ قال؟ گفت این مرد که ذوالید بن است؟ یا رسول الله انسیت؟ ایافراموش کردی؟ ام قصرت الصلوة؟ یا کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز؟ فقال لم انس ولم تقصر؟ پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده ام و نه کوتاه

کرده شد نماز * فقال اما يغول ذوالیلبین * پس گفت و فرمود آنحضرت از صحابه یا واقع این چنین است که میگوید ذوالیلبین * فقالوا نعم *
پس گفتند آری معینین است که وی میگوید * فتقدم و صلی ما ترک * پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن در رکعت را که ماند *
بود و نگذاشته * ثم سلم * پسترسلام داد * ثم کبر * پسترتکبیر برآورد * و سجده مثل سجوده او طول * و سجده کرد مانند سجود خود که
در نماز کرده بود یا در آن ترازان بیجهت اعتدال از وقوع تقصیر و مشاهد عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه * ثم رفع رأسه و کبر *
پستربعدا شت سر از سجده و تکبیر گفت * ثم کبر و سجده مثل سجوده او طول * پسترتکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا
در آن ترازان * ثم رفع رأسه و کبر * پستربعدا شت سر خود را و تکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو و مشروع است * فرما
سألو * پس بعد از روایت کردن این هجرتین حدیث بنحوی که مذکور شد بعد که پرسیدند این سرین را بطریق استفهام و گفتند
* ثم سلم * یعنی آیا گفت ابو هریره * ثم سلم یعنی سجده تین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام * فیقول * پس میگفت این سرین در
جواب سوال ایشان * نیمت ان عمران بن حصین قال ثم سلم * آکا ما نیده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود
گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم ولیکن مر از خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است
در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه من در حدیثیابی هریره * ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا در
آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین بر میآید که در سجده تین سهو و تشهد صحت پس گفت تشهد در حدیث ابی هریره
ولیکن من درست میدارم که خوانده شود تشهد در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید * متفق علیه و لفظه للبخاری و فی
آخری لهما * و در روایت دیگر مر بخاری و مسلم را * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل * بجای لفظ * لم انس و لم تقصر * این لفظ آمده است
* کل ذلك لم یکن * هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که * فقال * پس گفت ذوالیلبین * قد کان بعض ذلك *
بتحقیق بود یکی ازین دو چیز نسیان یا قصر * یا رسول الله * بد آنکه شرح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در
فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد ولیکن در اینجا و کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه
و سلم کل ذلك لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است برخلاف واقع و اجماع کرده اند بعد م جواز سهو در اخبار و خلاف در
انفال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعض گفته اند در
جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخباری است که متعلق باشد به تبلیغ شرا و احکام رحیمی نه در جمله اخبار و این جواب
ضعیف است زیرا که اخبار نیز خلاف واقع کذب و منقص است اگر چه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از این و همچنین است مذنب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در
اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بی شبهه یا این قول کنایت است از عدم شعور و گویا گفت من شعور ندانم
و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیر نیست که عمدا باشد نه سهو و نسیان چنانکه
مذنب شایعی است و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیلبین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه سهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع
رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست
بر مذنب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نهج جواز کلام
و افعال است در نماز و در اینجا کلام است مذکور در شرح و مذنب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و سهوا مفسد نماز
است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امائم یا از ماموم چنانکه درین قضیه است * والله اعلم * و عن عبد الله بن یحیة * بضم
موحدة و فتح مهمله و سکون تحتیه نام ما در عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و بعض اسانید عبد الله بن مالک
ابن یحیة است بنو بن مالک و اثبات الف تاصفت مالک نکرد و صحابیه بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین ما بت فی اماره معاریه
* ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم الظهور * روایت است که آنحضرت کزارد با صحابه نماز پیشین را * فقام فی الركعتین الاولین
لم یجلس * پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی نه نشست و نکرد تعدی اولی * فقام الناس معه * پس ایستادند مردم با آنحضرت

* حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمة * تا آنکه چوین تمام کرد نماز را چشم داشتند بر دم که سلام گویند * کثیر وهو جالس * تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته است * فسجد سجد تین قبل ان یسلم * پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گویند * ثم سلم * بستر سلام داد و از نماز برآمد * متفق علیه *

الفصل الثانی * عن عمر بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فسهوا * روایت است از عمر ابن حصین صحابی مشهور راست و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گزار را در یا صباه پس سهو کرد * فسجد سجد تین * پس سجده کرد دو سجده برای سهو * ثم تسبیح ثم سلم * بستر تسبیح خواند بستر سلام داد و درین حدیث تعیین موضع سهو نکرد و ذکر تسبیح کرد و در احادیث دیگر ذکر تسبیح نیست و این حدیث موافق حدیثی است که ما مست و امده است امام احمد بن حنبل و غیره من استغفار بعض مالکین و شافعیه نیز هم درین اند و اختلاف است که صلوة و سبأ که در تسبیح آمده است در تسبیح که پیش از سجده است یا بعد از آنکه بعد از وضو اختیار کردی که از تحقیق است بر ثانی است و در حدیثی که گفته صحیح همین است و در بعضی از شروح حدیثی که گفته که در اول بشو و طحا و عا گفته که در هر دو بشو و این الهام گفته که قول طحاوی احوط است

کنانی فتاوی قاضیان * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * از جهت تفرّد و او وی بر یا سبأ تسبیح یا سبأ الفس و الا دیگر یا وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و احاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بعضی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا * و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الامام في الركعتين * چون ایستاد امام در دو رکعت و قعد نکرد * فان ذکر قبل ان يستوی قائما فلیجلس * پس اگر یاد آورد که قعدا افتد پیش از برائش و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تسبیح بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو و تکبیر و در حدیثی که گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و واضح آنست که تکبیر * و ان استوی قائما * و اگر تمام ایستاد * فلا یجلس و یسجد سجده تری سهو * پس باید که نه بنشیند و سجده کند دو سجده سهو * رواه ابو داود و ابن ماجه * و این حدیثی دلاله دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مدعیان آنست که اگر بعود اقرب بود بر کرد و بنشیند و تسبیح بخواند و اگر بقیام اقرب باشد بر نکرد و نه بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل زانست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بعود اقرب است و بعضی گفته اند که هر یک از آنها بر داشت به تمام اقرب است و اگر نه به بعود و بعضی گفته اند معتبر بر داشتن و انوماست شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقرب برایتی است از ابن یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاهر مدعیان نزد عدم استوای قیام عود است و هو الاصح

الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلى الله علیه

و سلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات * آنحضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت * ثم دخل منزله * بستر در آمد منزل خود را * فقام اليه رجل یقال له الخیر باقی * پس ایستاد و رفت بخوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خیر باقی * و کان فی یدیه طول * و بود در مردود و جهت و درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذوالیدین است که سابقا ذکر رفت کذا فی شروح الشیخ * فقال * پس گفت * یا رسول الله فله کله صنیعه * پس یاد داد آن مرد آنحضرت را که اگر بدیعی سلام دادن در سه رکعت * فخرج غضبان بجر دابة * پس بیرن آمد آنحضرت خشمگین در حالی که می کشید در ایستاد مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که به سبب سهو چه بود یا بعد از این خشم و اضطراب چه والله لعلم باساره * حتی انتهی الی الناس فقال * تا آنکه رسید آنحضرت بخوی مردم که حاضر بودند پس فرمود * اصل ق ملأ * یا رسول الله میگویند این مرد * قالوا نعم * گفتند آری را و بعضی میگویند * فصلی و کذا * پس بگز از آنحضرت بگریخت که مانده بود از نماز سهو کرده بود * ثم سلم * بستر سلام داد * ثم سجده سجد تین * پس تسبیح کرد دو سجده برای سهو * ثم سلم * پس تسبیح خواند و از نماز برآمد * رواه مسلم * و در حدیثی که ما مست و امده است که مخالف میان ابن حصین و حدیثی است که ما مست و امده است که آنحضرت از دو سجده استیسی آنکه آنجا سلام آورد و رکعت بود و اینجا بر سهو و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشم که در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجه ثانی خود میکان است که هر دو امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری اما مخالف در وجه اولی صورت اجتماع ثلث از دین جهت حکم کرده اند که واقعه متعلد است و در هر دو واقعه متکلم ذوالیدین باشند و الله اعلم * و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمع عرو رسول الله صلى الله علیه وسلم یقول * شنیدم آنحضرت را میگوید * من ملنی

الصلاة يشك في نقصان * کسی که بکزار دعا یا آنکه شک میکنند در نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارده یا چهار * فیصل جتنی
 يشك في الزيادة * پس باید که بکزار تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد
 پس رکعت دیگر بکزار تا شک اندک که چهار رکعت شد یا پنج با احتیال آنکه شاید در نفس الا مر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد
 این معنی دارد که فرمود بکزار تا شک کند در زیادت * رواه احمد * بد آنکه مهور از آنحضرت در چند موضع واقع شده اول از تعلیه
 اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شد دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذوالعین واقع شد سوم از یک رکعت اخیر چنانکه
 در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن معبود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند و گفتند که
 هر که فراموش کند و احتیاجی را از واجبات نماز سجد سهوی و واجب کرد در صاحب ظاهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سجد کرد اقتضای رکعت و در غیر این مواضع سجد نکنند دیگر بد آنکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم شد که آنحضرت
 در بعض مواضع سجد سهوی پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود که گاهی
 چنین بود و گاهی نباشد ولیکن مناصب ائمه متفق بر آنست که امام شافعی در همه جا قبل السلام گوید و حدیث را که وارد شده اند در وی
 ترجیح ندید بلکه دعوی کند که احادیث وارد شده در سجد بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن بود
 که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد و الله اعلم و امام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارد شده در وی
 و قوت آنها در کتب سته از عبد الله ابن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم سجد کرد بعد از سلام اگر چه از عبد الله
 بن بحینه قبل از سلام نیز آمده که از کذا الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم گفت لکل سهو سجودتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض است بقرول کردیم و قول اقوی است از
 فعل نزد امام ابوحنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از متابعه است که بعد از ابی وقاص و عبد الله بن معبود
 و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان نقل شد رضی الله عنهم اجمعین و امام مالک گوید هر جا که سهو باشد نقصان است سجد قبل
 السلام کند و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع کرد در هر دو سجد کند هر دو را قبل از سلام و مزی و ابو ثور از ائمه
 شافعیه هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصانست پس باید که
 داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطانست و درین سخن نظر است و منسوب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب
 بصواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم میکردیم که
 سجد قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت و اولویت است
 و در اصل جواز اختلاف نه صریح به فی کتب الا ائمة الاربعة و اما بودن سلام یک یا دو اول قول عبد الصمد و مختار فخر الاسلام و گفته است
 که مقابل روی دوم و قبل بجانب یمن و در هر ایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیارش هم الا ائمة این است بعد از آن اختلاف
 اصحاب در تشبیه از سجود سهو و آن مذکور است در بعض احادیث و منسوب ما این است چنانکه گذشت * باب سجود القرآن *
 اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمة ما بر آنند که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند که سنت است و فعل آن افضل از
 ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در ترک آن واقع
 شده و تاکید و مبالغه که در آدای آن ورود یافته و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتضای بر آن کرده شده پس
 فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلالت آن قطعی نبود بر وجوب قائل شدیم نه فرضیت و تمسک ائمة دیگر بحدیث زید بن
 ثابت است که گفت خواندم هور و النجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجده
 تلاوت علی الغر و نیسک شایسته که در وقت دیگر کرده باشد و نیز قرائت که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجد نکرد بجهت بیان
 جواز تاخیر یا مخصوص بسجد و النجم باشد که در وی اختلاف اصحاب الله اعلم و طهارت شروط اصحاب در سجده تلاوت و از هیچکس خلاف در آن

منقول نشد الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میگرد و هیچ یکی از علماء درین حکم بر او موافقت وی نرفتند
 الا شعبی و نیز میگویند که کاهی شعبی در راهی متوقف و اشا رتی بسجده میکرد بغیر جهت قبله این وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی
 از مفسرین هم گفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقاً بی قصد آیت سجده بکوش رسید سجده واجب نکرد و بعضی
 گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نکرد کویا قاری حکم امام دارد نصبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند
 و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیر نیست که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصد و حکایت چنانکه قصه خوانان من خوانند و منسوب ما
 و جمیع را نموده اند که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرائط صلوة و هو المختار * الفصل الاول
 * عن ابن عباس قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم بالنجم * سجده کرد آنحضرت بمسوره نجم که در آخر آیت سجده دارد
 * و سجد مع المسلمون والمشرکون * و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران * والجن والانس * و جنیان و آدمیان مراد
 همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تکیه یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از
 جانب رسول خدا ثابت شده باشد * رواه البخاری * و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی
 بود بسجود شکر گزارای نعم عظیمه وی سبحانه که مع و دانند در اول مسوره و سجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت در امتثال امر
 و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهت سماع اسماء الهیه شان بود از آلات و عزای و منات یا از جهت ظن و سطوت و سلطان عزت و جبروت
 و سطوع انوار عظمت و کبرای توحید الهی عزوجل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطن شد و اثر جود و انکار و استکبار محو و مضمحل
 گشت مگر از آن کسیکه اشقی و اطلخی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جنبه زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در
 بطل ثالث بیاید و در اینجا قصه است از وضع زنا دقه و مقتربات ایشان خذلهم الله که بعضی از ادبای سیر و تواریخ که مولع اند بذكر غرائب
 و اعا جیب آورده اند و علماء محدثین حکم بر وضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نزد ذکر اسماء آلات
 و عزای و منات مدح ایشان کرد و گفت * شعر * تلك الغرائق العلی * و ان شفاعتهم لترتجی * یا سید و بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 رفت یا شیطان با و از بلند مشابه حضرت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان را بشنوا ند و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند اکنون
 محمد ملاح آله ما کرد و ما را با وی نزاعی غافل ما میدانیم که خالق مستحیی مسمیت علیم قدیم رزاق یکتا سبب اینها شفعای ما اند و محمد خود
 اثبات شفاعت برای ایشان کرد در این قصه عقل و نقل و تجربه باطل و موضوع است و کلام در وی بسیار است پاره از آن در شرح بیان
 کرده ایم و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل * و عن ابی هریره قال سجدنا مع النبي * گفت ابو هریره سجده کردیم ما با پیغمبر
 * صلی الله علیه وسلم فی اذا النعماء انشقت و اقرأ یا سمر ربک * پس ثابت شد که درین مسوره سجده هجست و مردود گشت قول کسی
 که گفت بر مفضل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن عدینه در وی سجده نکرد چنانکه در فصل ثانی ذکر شد
 ابن عباس رضی الله عنهما بیاید * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یقرأ
 السجدة و نحن عنک * میخواند آیت سجد را و حال آنکه ما نزد وی میبودیم * فی سجید و نسجد معه * پس سجد میکرد آنحضرت
 و سجده میکردیم ما را * و نزد هم * پس انبوهی میکردیم ما * حتی ما یلیل احدنا لجهته مرفوعاً یسجد علیه * تا آنکه تنی یافت یکی از ما
 بر پیشانی خود در جای که سجده کند بران * متفق علیه * پوشیده غافل که این همه مبالغه و تاکید اقطاع و از دحام بظواهر علامت وجوب
 سجده است و اگر واجب نبود این همه از دحام برای چه کردند و الله أعلم * و عن زید بن ثابت قال قرائت ملی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم و النجم فلم یسجد فیها * گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت مسوره و النجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از
 قبول عدینه نزد این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد و واجب باشند
 آوردن آن * متفق علیه * و عن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود * ابن عباس گفت که سجده مسوره ص نیست از
 عزماتی که امر کرده شد و باشد بدان و عزیمت در اصل قصد قلب بر شیی فی الصراخ عزیمت بالفتح و الضم و عزیمت آنگذ کردن دل نهادن بر چیزی
 پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متختم در اصطلاح فقها حکم ثابت با صالت * و قد رأیت النبي صلی الله علیه وسلم یسجد فیها *

و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجد می کرد در آن گفته اند که سجد کردن آنحضرت در آن بجبهت موافقت دارد علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجد کرد برادر من دارد بجبهت قبول توبه وی و ما نیز سجد میکنیم بشکرگذاری آن * و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص * مجاهد که از تابعین است و از فقهای مکه و قراء است و از علام علماء و مشاهیر ایشان است و می یار قرآن بزا بن عباس عرض کرده بود منات هنة اربع و ما نه گفت گفت من ابن عباس را یا سجد کنم در سوره * فقرا * پس خواند ابن عباس این آیت را * و من ذریته دارد و سلیمان حتی اتی * تا آنکه آمد و در حید و اینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و سلم * پیغمبر شما * صلی الله علیه و سلم من امران یقتل بهم * از جمله شدن اکتفا کن و پیروی کن * فقال * پس گفت ابن عباس * نبیکم * پیغمبر شما * صلی الله علیه و سلم من امران یقتل بهم * از جمله آن کسانی است که امر کرده شده اند که اکتفا کنند با ایشان پس توسل و ارتوی که اکتفا کنی با ایشان یعنی چون دارد علیه السلام سجد کرد و آنحضرت بموافقت وی سجد کرد و ما را نیز باید کرد * رواة البخاری * اگر کوئی نعت اکتفا و تبعیت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تأخر وجود عنصری از است از انبیاء علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه و سلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهی همة آنها باشد لاجرم جامع و شامل کالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد * بیت * خوبی و ناز کر شمه حرکات و سکنات * آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری * علیه افضل الصلوات و التسلیات و اتها را کمالها و این حدیث متممک شافعیه است در علم و جوب سجد ص و آن نزد ما نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجد دارد که از جهت قبول توبه بود و سبب سجد خود را که از جهت شکر قبول توبه دارد و موافقت وی بود و سجد ما چنانچه بت آن حضرت و اکتفا با نبیا که ما موافقت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بجبهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و قول ابن عباس که این سجد از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو بکر بن عبد الله مزی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص می نویسم و چون بآیت سجد رسیدم درات و قلم و هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجد در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پنا صلی الله علیه و سلم عرض کردم بعد از آن سجد میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بر اطاعت بران مثل سائر سجدات شد و استقراری است بران اگر چه در او اثر نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که ذکر الشیخ ابن الهمام

الفصل الثاني * عن عمرو بن العاص قال اقرأه * و در بعض

نسخ اترانی * رسول الله * گفت خوانید و تا نایل مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم خمس عشرة سجدة فی القرآن * پا نزده آیت سجد در قرآن * منها ثلث فی المفصل * از آنجمله سه سجده در مفصل که از سوره حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سوره النجم دوم در اذا لسماء انشقت هیوم در سوره اترانی و فی سوره النجم سید تین * و خوانید در سوره حج دو سجده یکی در آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض الا یة و دوم در آیه ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و رواه ابو ذر و ابن ماجه * بدانکه ائمه همه اتعان دارند که مجموع سجدات قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجد نیست و امام ابو حنیفه قائل است بسجد ثلث و قائل نیست بسجد درم حج و میگوید بر ادیان سجد غایب است بقرینه ذکر آنکه او امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتی از امام احمد پانزده است با ثبات سجد ثلث و درم حج چنانکه این حدیث مثبت است و گفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتیاج ندارد و بعضی از رواة آن مجهول اند * و عن عقبه بن عامر قال قلت * گفت عقبه ابن عامر گفتم نظری استهزام * یا رسول الله فضلت سوره النجم بان فیها سجد تین * فضیلت داده شد سوره حج یا اینکه در وی دو سجده اند * قال نعم * گفت آنحضرت آری * و من لم یسجد فما

فلا يقرأ بها * وروى عنه نكره من سجدة رايشن كويان خواند هر دو آيت را خواندني كامل معتبر * رواه ابوداؤد والترمذي * وابن حبيب بن ضعيف استجنا بلكه كفت * قال فلذا حكيت ليس امتداد بالقوى * وكفت قرمى ابن حنبل است كه نيمت استخاروى قرمى زير اكه يكى از راويان رواين لصيحه است وروى ضعيف است اكر چهار آيه حد يث است وليكن در آخر عمر خللى وخلطى استغفر راد يانت كه مر جب علم اعتماد بر حد يث وى كفت * روى المصاييح فلا يقرأ ما كفى فى شرح السنة * واقع شده است در مضاييح بجاي فلا يقرأ بها بضمير تنبيه كه راجع بايتين سجدة است فلا يقرأها يثو حد يث ضمير كه غائب بعورده است ودر شرح السنة بنى حنين است ودر انبيا مبالغه بيشتر است كه دلالت ميكند بر آنكه هر كه هر دو سجدة نكر دكر يانها مورو و نخواند و ترك سجد و مقوت ثواب ترا احتياض مورو است * وعن ابن عمران النبى * وروايت است از ابن عمر كه يغمير * صلى الله عليه وسلم سجد فى صلوة الظهر * سجد * كرد در اثناى ركعت نماز پيشين سجد ثلاث * ثم قام فركع * پشتر بايستاد از سجد پس ركوع كرد * فرائه والله قرأ تنزيل السجد * پس دانستند واعتقاد دكر دند صياحه كه آنحضرت خواند مورو الم تنزيل الكتاب را كه در وى آيت سجد است و اين اعتقاد نه از ميرد سجد كردن وانجاستادن و ركوع رفتن حاصل شد بلكه آيتى از سورة شيدند كه بد آن دانستند كه اين سورة خواند و آنحضرت باهمى آيتى از سورة مى شنوايد قبل اند كه فلان سورة خواند بايى اختيار از جهت غايت شوق وحضور وجه ظاهر مى شد چنانكه در باب القرآت كشت * رواه ابوداؤد * و ظاهر اين حديث دلالت دارد كه بعد از سجد كردن و برخاستن باقى سورة را با خواند بركوع رفت و اين جائز است و نيز جائز است كه باقى سورة بخواند بعد از آن بركوع پرورد غايت آنكه بر تعلق يزاو قرآت بعض سورة لازم مى آيد و آن فى الجملة جائز است از اينجا لازم مى آيد كه قيام ركوع مقام سجد قرآت جائز نباشد چنانكه مذنب امام ابر حنيفه است زيرا كه آن نزد وى رضى واجب نيست اكر بكنند روايت فافهم * وعنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن * كفت ابن عمر بود آنحضرت ميتواند بر ما قرآن را * فاذا امر بالسجد فكبر وسجد وسجد فافهم * پس چون ميكند شت بايت سجد * تكبير ميكفت وسجد ميكرد وسجد ميكرد هم ما با وى پس معلوم شد كه سجد دير قارى و سامع مورو ميباشد * رواه ابوداؤد * وعنه انه قال ان رسول الله * وهم از ابن عمر است كه كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قرأ عام الفتح سجدة * خواند در سال فتح آيت سجد را * فسجد الناس كلهم * پس سجد كردند مردم همه * منهم الرأكب والمأجل على الارض * بعضى از سجد كنند كن سوار بودند و بعضى سجد كنند كن بر زمين * حتى ان الرأكب لسجد على يده * تا آنكه سوار بر تحقيق سجد ميكرد بر دست خود وشايد كه بعضى از سواران فرود آمدند بر زمين نيز سجد كرده باشند ولفظ حد يث نص نيست در آنكه سواران همه سواره بر دست سجد ميكردند فافهم * رواه ابوداؤد * و اين واقعه جز آن واقعه است كه آنحضرت سورة والنجم خواند زميلان و كافران همه بارى سجد كردند چنانكه كذبت زيرا كه آنجا در ميان مشركان يكى بود كه كفى از خاک و سنگ بزه گرفت و بر جبهه خود زد و كفت بس است مرا اين قدر و در عام فتح مشركان موجود نبودند آن قصد در ملكه است پيش از فتح قتل بر * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يسجد في شى من الفضل عند تحويل الى المدينة * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجد نكر در چيزى از مفضل از آن باز كه انتقال كرد به ينة اكر چه پيش از آن بلكه سجد كرده بود وقصبة آدميان از معلنان و كافران و انس يابى سجد كردند * رواه ابوداؤد * و اين حديث مخالف حد يث ابى هريرة است كه كفت سجد كرديم ما بايغمير خدا صلى الله عليه وسلم در اذا السماء انشقت وقرأ بامر ربك و اسلام ابى هريرة بعد از تحويل به مدينة است در سال هفتم از هجرت و كفته اند كه حد يث ابى هريرة اصح و راجح است و بسيارى از صحابه روايت كرده اند سجد را در مفضل و مثبت مقدم است بر نافي * وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في سجود القرآن بالليل * كفت عائشة بود آنحضرت كه ميكفت و ميتواند در سجد ثلاث در شب اين دعا را * سجد وجهي للذي خلقه و شق سمعه وبصره * سجد * كرد و روى من با ذات من مر كمي را كه پيدا كرد او را وشكاف شفا او را و بينا ئى او را يعنى كوش و چشم را كه شكاهاند قوت جمع و بصر در انجا نهاده * بحوله و قوته * سجد * كرد بقدرت و توانائى و توفيق او و تعيين دليل اتقانى است كه عائشة اين دعا را از آنحضرت در شب شنيد و كفتن اين قول از آن حضرت صلى الله عليه وسلم در مطلق سجد ثلاث بهى تعيين بشب يار و ز نيز آمد و خواندن اين ها نيز موروى است و ب

عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ والنجم سجدة من كل مرة * ورويت عنه ان عبد الله بن مسعود كبر سجدة
خواتم سورة النجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی * غیر آن شیخی من قریش اخذ کفا من حصی از تراب فوفعه الی
جبهته و قال یکفینی هذا * جز آنکه پیر مردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آنرا بجموی پیشانی خود و گفت پس
است مرا همین مغل از سجده تکبیر کرد و تمود و زویل و باوجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند * قال عبد الله فقل رأیت
بعد قتل کانرا * گفت ابن مسعود پس تحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیه بن خلف
بود بفتح لام کشته شد و زویل و روی برادر ایمی بن خلف بود که کشت او را بغمیر خد اصلی الله علیه و سلم پس شریف خود و زاهد و بعض
گفته اند که عتبه بن ربیعہ بود و بعض گفته اند ولید بن مغیره و بعض گفته اند سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم
شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح * متفق علیه و زاد البخاری فی روایه و هو امیه بن
خلف * این حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصی یا تراب برداشت
و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که معتقد و مختار همین است چنانکه گفتیم * و عن ابن عباس قال ان النبي صلى الله
عليه وسلم سجدة فی ص * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در هر وقت ص * و قال سجدة ما داود توبه * و گفت آنحضرت
کرد سجده سورۃ ص را داود یعنی در قضیه که در سورۃ ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار
از تقصیریکه از وی واقع شده بود * و سجدة ما شکرا * و میکنیم ما آن سجده را از جهت شکر گذاری قبول توبه داود زیرا که انبیا صلوات
الله و سلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم
حکم پدر و مشفق دارد نسبت با ایشان پس حاکم میگردد مر او را از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور * و رواه النعمانی

باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شد است از نماز گزاردن در این شامل است اوقات ثلثه و اوقات النبی * و اگر چه در وقت طلوع و غروب و استوا است و در وقت دیگر را که مکروه است در آن که ما بعد فجر و عصر است و در مذمب ما نهی شامل فرض و نفل هر ذر است پس در آن سه وقت جائز نیست نماز را ادا و نه قضا مگر عصر یوم و نه نماز جنازه و نه مسجد تلاوت و در نماز جنازه و قتیکه حاضر کرد درین اوقات و در مسجد تلاوت چون خواند شود درین اوقات واجبست و جائز است در وقت دیگر و شروع در نفل جائز است ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهدی بر می آید و قطع انفل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المیسوط و نزد شافعی و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم فیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازة چون حاضر گردد و تحیمه المسید اگر اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیمت در آن اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جائز نیست زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جائز است صلوة کسوف از جهت خوف قنات با نچلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز گرفت نزد ما شامل است تمامه از منه و امکانه و از نزد شافعی و هر که موافق است در روز جمعه وقت استوا جائز است و در رکعة معظمه نیز جائز است در همه اوقات و نزد امام احمد جائز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا طلوع و غروب از وی دو روایت است و امام مالک گفت در نیافتیم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نصف النهار و مذمب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح بر محرم راست و الله اعلم * الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتحرى احدكم قیصلي عند طلوع الشمس ولا عند غروبها * باید که طلب نکند و قصل نه نماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید که نگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحرری در اصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصل است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصل وقتی میکند برای نماز آن را سزاوارتر و لائق تر پنداشته می کند و از اینجا گفت امام شافعی که تحیمت مسجد و قضا نماز بقصد درین اوقات جائز نیست و اگر اتفاقا بود جائز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث قهی از صلوة است درین اوقات مطلقا * و فی زیاده قال * و در روایتی اینچنین آمده و این عبارت آمده است که گفت آنحضرت * اذا طلع حاجب الشمس * چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون کوشه از آفتاب می بر آید مشابه ابروی باشد و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی * فد عوا الصلوة * پس بمائیل نماز را و نگذارید آنرا حتی تبرئ * تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه هر خدیث دیگر بیاید * و اذا غاب حاجب الشمس * و چون فرو نشیند و ناپدید گردد کرانه آفتاب * فد عوا الصلوة حتی تغیب * پس بمائیل نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی * و لا تحسبوا بصلو تکم طلوع الشمس ولا غروبها * و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب * فانها تطلع بین قرنی الشیطان * زیرا که آفتاب طلوع می کند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیمت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصارا * متفق علیه * و عن عقبه ابن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلى الله عليه وسلم ینهاها ان فصلی فیهن * سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت * و ان تغیر فیهن موتانا * یاد فن کنیم درین سه ساعات مرده های خود را مراد از قمر کردن نماز جنازه است و الا دفن کردن مرده ها را و آنها در ایشان راد رقب درین اوقات منهی عنه نیست یا جماع کند اقلو آن سه ساعت کدام است * حین تطلع الشمس بازعة * یکی هنگام اول بر آمدن آفتاب بر غ یعنی تابش آفتاب و ابتداء بر آمدن وی آید * حتی ترتفع * تا آنکه بلند گردد مقدار یک نیزه * و حین تقوم قائم الظهيرة * دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب * حتی تمیل الشمس * تا آنکه کج گردد و در خم شود و آفتاب یعنی وقت زوال * و حین تصیف الشمس للغروب حتی تغرب * سوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا بتمام

غروب کند و فرورد * رواه مسلم * و عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتى
 ترتفع الشمس * نيام نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب * ولا صلوة بعد العصر حتى تنيب الشمس * و نيام
 نماز بعد از نماز ديگر تا آنکه فرورد آفتاب مراد نفي صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درين دو وقت مکروه است نه حرام
 * متفق عليه * و عن عمر بن عبسة * بفتحات عین و عین مهملتين صحابي مشهور است احوال شريف وى و قصه ابتداء اسلام
 وى در مواضع نوشته شده است * قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة * قد رم آ و رد آنحضرت مدینه را * فقد مت
 المدينة فلما دخلت عليه فقلت اخبرني عن الصلوة * پس قدم آورد من نیز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از
 نماز * فقال * پس گفت آنحضرت * صل صلوة الصبح * بکزار نماز بامداد را * ثم اقصر عن الصلوة
 حين تطلع الشمس حتى ترتفع * پستر باز آى از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از
 انقار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بی همزه این چنین
 است استعمال عرب * فانها تطلع حين تطلع بين قرني الشيطان * زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتی که طلوع میکند میان دو قرن شیطان
 * و حينئذ يسجد لها الكفار * و درین هنگام سجد می کنند آفتاب را کافران * ثم صل * بعد از آن بکزار نماز بامداد را * فان الصلوة مشهورة *
 و قول او * محضرة * بضاد معجده بر معنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهورة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را
 ملائکه و می نویسند در نامه اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است * حتى يستقل الظل بالرمح * تا آنکه کم میشد
 سایه در نیزه که خلائیکه میشد در زمین و میرسد غایت قلت را چنانکه در وقت استوائی باشد را استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده
 یعنی بلند میشد سایه بر رمح و بر زمین غی افتاد و در بعض روایات حتى يستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل معنی هر دو عبارت یکسانست یا
 محمول بر قلب است * ثم اقصر عن الصلوة * پستر باز آى از نماز * فان حينئذ تسجد جهنم * پس بد رستیکه درین هنگام یعنی وقت
 استوائی فروخته میشود و رفته میشود و زخو تسجد به تخفیف و تشدید هر دو روایت است * فاذا اقبل الفی نصل * پس چون پیش آید
 سایه زوال پس بکزار نماز ظهر و هر چه خواهی از فوافل * فان الصلوة مشهورة محضرة حتى تصلى العصر * تا آنکه بکزار نماز ديگر را
 * ثم اقصر عن الصلوة حتى تغرب الشمس * پستر باز آى از نماز تا آنکه فرورد آفتاب * فانها تغرب بين قرني الشيطان * زیرا که
 بد رستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان * و حينئذ يسجد لها الكفار * و درین هنگام سجد می کنند او را کافران
 * قال قلت * گفت عمر بن عبسة گفتم * يا نبي الله فالوضوء عهد ثنى عنه * ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت
 آن * قال * گفت آنحضرت * ما من رجل يقرب وضوءه * بفتح و از نیست هیچ مردی که نزدیک کرداند آب وضو خود را اشارت است
 با تمام او را امر طهارت تا بنفس خود متعمد احضار و تهی آن میکرد و مشقت میکشد و غیره را در عبادت مولی شریک نمیگرداند
 * فيضمض ويستنشق * پس آب در دهان و بینی میکند * فيستتر * بقاء مثله پس بیفشاند بینی در استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف
 انف که محل بیتوته شیطانست چنانکه در باب فضل وضو گذشت * الاخرت خطايا وجهه و فيه وخيا شيعه * مگر آنکه ساقط میگردد
 گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بنهای بینی او و خرت بخای معجده و تشدید را از آخر و بمعنی افتادن از جانب بالا
 و بجمیم تخفیف را از جریان نیز روایت است * ثم اذا غسل وجهه كما امره الله * پستر چون بشمت ظاهر روی خود را بران وجهی که
 امر کرده است او را خداوند تعالی * الاخرت خطايا وجهه من اطراف لحيته مع الماء * مگر آنکه می افتد گناهان روی وی از کراتهای
 ریش و همراه آب * ثم يغسل يديه الى المرفقين * پستر میشوید هر دو دست خود تا هر دو رانج * الاخرت خطايا يديه من انامله مع الماء *
 مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست و از سر دست انگشتان و همراه آب * ثم يمسح رأسه * پستر مسح میکند سر خود را * الاخرت خطايا
 رأسه من اطراف شعرة مع الماء * مگر آنکه می افتد گناهان سر و از کراتهای موی همراه آب * ثم يغسل قدميه الى الكعبين الاخرت خطايا
 رجليه من انامله مع الماء * پستر میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای و از سر انگشتان و همراه

آب * فان وقت تمام فصلی * پس اگر آن مرد اعتقاد پس نماز گزارد * حمد الله و اثنی علیه و مجیدہ بالذی ہولہ امل * پس بستر و خدا را و ہتایش کرد بروی و بزرگی یاد کرد او را بصغاتی کہ روی تعالیٰ ہزار آن است * و فرغ قلبہ لله * و خالی کرد انیک دل خود را برای یاد خدا کر یا کہ دزین قول اشارت است بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس در سمت آید ترتیب کہ بیستہ یوم ولدتہ امہ بران * الا انصرف من خطیبتہ کہ بیستہ یوم ولدتہ امہ * مگر آنکہ باز میگردد از غار پاک از کناہ خود مانند پیکر و نہاد خود روز از زمین مادر او را * رواہ مسلم * وعن کریب * بضم کاف و فتح را * ان ابن عباس و المصور * بکسر میم و سکون سین مہملہ * بن مخرمہ * بفتح میم و سکون خای معجمہ و فتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از ہجرت یکہ رقد و آمد آورد چہ یئہ سنہ ثمان و وقت وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وی ہشت سالہ بود و شنید از آنحضرت و یادداشت و کتب یافت کرد یکہ قاتل عثمان پس انتقال کرد یکہ ز بود در وی نامرد معاویہ و مکروہ داشت بیعت یزید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکر را یکہ و محاصرہ کرد آن را پس ز سید مسرور را حجری از اجبار منجیق و وی غار میگرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ * و عبد الرحمن ابن الاضر * بفتح حمزہ و سکون زای نیز صحابی است برا در زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از قرآن ابن عباس روایت است از کریب کہ ہولای ابن عباس است وثقہ است کہ این سہ صحابہ * ارسلوہ الی عائشہ * فرستادند او را بصری عائشہ رضی اللہ عنہا * فقالوا * پس گفتند این سہ کس بکریب * اقراء علیہ السلام * بخوان بر عائشہ سلام را * و سلھا عن الرکعتین بعد العصر * و پیر من عائشہ را از حال دور رکعت بعد از نماز دیگر کہ جائز است گزاردن آنہا یا نہ و آنحضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آنحضرت را این دور رکعت * قال * گفت کریب * قد خلت علی عائشہ * پس در آمد م بر عائشہ رضی اللہ عنہا * قبلتھا ما ارسلونی * پس و ساندیم عائشہ را پیامی کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بدین ان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است * فقالت سل ام سلمہ * پس گفت عائشہ پیرس ام سلمہ را کہ از عالم است بدان کریب میگوید * فخرجت الیہم فردونی الی ام سلمہ * پس بیرون آمدم از پیش عائشہ و رفتم بسوی ابن عباس و غیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بصری ام سلمہ تا از وی بیہوسم و این غایت ادب و ہوشیاری بود از کریب کہ خود از پیش عائشہ نزد ام سلمہ نرفت زیرا کہ ایشان او را نزد عائشہ فرستادہ بودند نہ نزد ام سلمہ نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت * فقالت * پس گفت * ام سلمہ سمعت النبی * شنیدم من پیغمبر را * صلی اللہ علیہ وسلم ینہی عنہما * نمی میگرد از گزاردن دور رکعت بلکہ مطلق نماز بعد از نماز عصر * ثم رأیتہ یصلیہما * پستردیم آنحضرت را کہ میگرد این دور رکعت را * ثم دخل * پس داخل شد * پسترد او آمد آنحضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانہ یاد روضہ دار بود پس در آمد در درون خانہ * فارسلت الیہ الجاریۃ * پس فرستادم من بسوی آنحضرت داہ را * نقلت قولی لہ * پس گفتم آن جاریہ را بگو مرا آنحضرت را * تقول * میگوید ام سلمہ * یا رسول اللہ سمعتک تنہی عن ہاتین * شنیدم ترا کہ نہی میگرد از گزاردن آن دور رکعت * و اراک تصلیہما * والا لئن میبینم ترا کہ میگرد از آنہا را * قال * گفت آنحضرت در جواب این سوال * یا ابنہ ابی امیہ * ای دختر ابی امیہ نام پدر ام سلمہ سهل بن مغیرہ * مخزومی است و کنیت او ابو امیہ بود * سألت عن الرکعتین بعد العصر * پرسیدم از گزاردن این دور رکعت بعد از نماز عصر * و انہ اتانی ناس من عبد القیس * ہمیشہ این است کہ بد رستی کہ شان این است کہ آمدند مرا مردم از قبلیہ عبد القیس برای تعلیم احکام دین * فشیغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر * پس باز داشتند مرا از گزاردن دور رکعت کہ بعد از نماز پیشین است * فہما ما تان * پس این دور رکعت کہ گزاردم بعد از عصران دور رکعت است کہ نگذازدہ بودم بعد از پیشین * متفق علیہ * و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و مدایت خلق اہم و اقل است بر گزاردن نماز نافلہ اگرچہ سنن و رواج بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر نائت کرد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقتی چنانکہ شافعیہ بر آنند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزاردندہ در غیر وقت و شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد در ان و بجهت ضرورت تعلیم و مدایت نقض کردہ از این جہت قضا کرد و اللہ اعلم اگر گفتہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دور رکعت بعد از عصر کہ گزارد بجهت شیغل و فہ عبد القیس بود از

رکعتین بعد از ظهر اما با حدیث دیگر که از عائشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن چه کار میکنند چنانکه گفت وی رضی الله عنهما سو کند بآن خدای که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد در رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و کعبت نیامد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گزارد در دو رکعت را جوابش آنکه بلحاظ صحیح ثابت شده است که نماز بعد از غا صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن ولیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از آن در شرح گفته شده است و صواب آن است که گزاردن رکعتین بعد از عصر مکروه است بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه خود صوم و صال همیداشت و دیگران را نهی میکرد از آن و بعضی گویند که نهی از صلوٰه بعد العصر بجهت آنست که مبدا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهت بود و بعضی میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنما ز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا بصلواتکم طلوع الشمس ولا غروبها چنانکه در ازل باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوٰه اند بعد از مرد و وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم نمی گزاری فرمود از ترس مردم ظاهر ام منم این امام اجل برخلاف منم مردم بود چون جمهور برین بودند نخواست مخالفت کرد والله اعلم

الفصل الثانی * عن محمد بن ابراهیم عن قیس ابن عمرو * روایت است از محمد بن ابراهیم که از صفار تا بعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است * قال رأی النبی صلی الله علیه و سلم رجلا یصلی بعد صلوٰه الصبح رکعتین * گفت دید آنحضرت مردی را که میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم صلوٰه الصبح رکعتین رکعتین * یا میگزاردی نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگزاردی فرض را دو رکعت و میگزاردی بعد از روی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از روی نمازی نیست * فقال الرجل انی لم اکن صلیت الکرعتین اللتین قبلها * پس گفت آنمرد بد رستیکه من نگزارد بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت * فصلیتها الآن * پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون * فبکرت رسول الله * پس خاموش ماند پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و انکار نکرد و تقریر نمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گزاردن نشود بعد از روی باید قضا کرد و همین است منم صافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضایست و مرجع فجر رانه پیش از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض فضا شود چنانکه در لیلۃ التعریس کردند و امام محمد گفته که در صومیه اگر م که قضا کرده شود تا وقت زوال و ششصد گویند که اصل در سنن عدم قضا است و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد نشده است مگر در قضای آن به تبعیت فرض پس باقی ماند ما و رای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتیاج بآن نتوان کرد اما سنن قضا کردن نشوون بعد از وقت تنها و در قضای آن به تبعیت فرض اختلاف است انی الهادیة و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قائل شده اند بجای قیس و گفته اند که باکی نیست که بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلها بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن عمر و باین قائل اند هقیق بن ثور و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی * رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بم متصل * و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست * لان محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو * زیرا که محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی * و فی شرح السنه و نسخ المصابیح عن قیس بن قهل نحوه * و در شرح المعنه و در نخبهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهل بفتح قاف و سکون هاما بنده این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهل هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذمیه قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهل را و در بعضی کتب قیس بن

مرو و قیس بن قہم مردومند کورانند و گفته اند کہ مردوز بنی نجارانند و گفته اند آنکہ محمد بن ابراہیم التمیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کردہ قیس بن قہم است و بعض گفته اند قیس بن عمرو را کہ اعلم * و عن جابر بن مطعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال * روایت است از جابر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوبلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود کہ آنحضرت فرمود * یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احد اطاف ہذا البیت * ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب بازند ارید هیچ یکی را کہ طواف کند باین خانہ یعنی کعبہ * و صلی ایہ ساعۃ شاء من لیل و نهار و نماز بکزارد ہر ساعتیکہ خواہد از شب و روز * و رواۃ الترمذی و ابوداؤد و النسائی * در طواف کردن ہر ساعت کہ خواہد خواہ در وقت طلوع و غروب و استواء و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواہ جز آن باشد خلا فی نیست خلاف در بخاری و ترمذی شافعی جائز است ہر نماز کہ باشد خواہ رکعتین طواف یا جز آن بظاہر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاص بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست هیچ نماز و حکم مکہ حکم ساقر بلاد است و حرمت و کراہت از جهت عموم حدیث نہی و از جهت آنکہ محرم راجع است و بعض کویند حکم نہی ناسخ است و اللہ اعلم * و عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الصلوة نصف النہار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة * روایت است از ابی ہریرۃ کہ آنحضرت نہی کرد از نماز گزاردن نیم روز قابر کردہ آفتاب مگر روز جمعہ * رواۃ الشافعی * و این نیز مذہب شافعی است چنانکہ کثرت باین حدیث و گفته اند کہ احادیث واروہ در اطلاق نہی مشامیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضہ بآن احادیث ندارد یا آنکہ محرم راجع است بر مبیح نزد تعارض * و عن ابی الخلیل عن ابی قتادۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کرۃ الصلوة نصف النہار حتی تزول الشمس * ابوالخلیل بنیای معجمہ کہ از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتادۃ کہ از مشامیر صحابہ است کہ گفت بود کہ آن حضرت کہ مکروہ می داشت نماز را در نیم روز تا بر کردہ آفتاب * الا یوم الجمعة * مکرور روز جمعہ * و قال ان خیمہ تسجد الا یوم الجمعة * و گفت کہ در وزخ کرم کردہ میشود و تا بنیدہ میشود یعنی در نیم روز مکرور روز جمعہ و تسجد بہ تخفیف و تشدید ہر دو روایت است * رواۃ ابوداؤد و قال ابوالخلیل لم یلق ابا قتادۃ * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و گفت ابوالخلیل ملاقات نکردہ است ابوقتادۃ را پس اسناد این حدیث متصل نباشد واللہ اعلم

الفصل الثالث * عن عبد اللہ بن الصامت * بضم صاد مہملہ و کسر با و حای مہملہ منسوب بصنائح بطنی است از مروصاتی است و بعض ابوعبد اللہ صنائحی کہتہ و صواب آنست کہ ابوعبد اللہ تابعی است را ابو عبد اللہ صنائحی صحابی است * قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع و معها قرن الشیطان * بدستیکہ آفتاب طلوع میکند و حال آنکہ باوی قرن شیطان است معنی قرن شیطان گذشت * فاذا ارتفعت فارقیها * پس چون بلند میکرد آفتاب جدای میکند شیطان آفتاب را * ثم اذا استوت قارنھا * باز چون وقت استواء میشود دزد یک میکرد شیطان آفتاب را * فاذا زالت فارقیھا * پس چون وقت زوال میشود جدای میکرد * فاذا دنت للغروب قارنھا * پس چون نزدیک میشود مغروب را نزد یک میکرد او را * فاذا غربت فارقیھا * پس چون غرب میکند جدای میکرد * و زہبی رسول اللہ * نہی کردہ است پیغمبر خدا * صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوة فی تلك الساعات * از نماز گزاردن درین ساعتہا * رواۃ مالک و احمد و النسائی * روایت کردہ است این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک باوجود آنکہ روایت کردہ است این حدیث را ائہل نیست بحرمت صلوة و قنات استوا کہتہ کہ در نبایقیم و اہل فضل و اکبر آنکہ کوشش میکردند و میکزاردند نماز در نیم روز * و عن ابی بصرة * بفتح موحلہ و سکون صاد مہملہ * الغفاری * بکسر غین معجمہ صحابی است نام و حای مہملہ بضم حای مہملہ و فتح میم و بعض بفتح حای و کسر میم کہتہ و جمعی بفتح جیم نیز کہتہ اند و این و ہم است و اللہ اعلم * قال صلی بنار رسول اللہ * کہت نماز گزارد با ما پیغمبر خدا * صلی اللہ علیہ وسلم بالانحصار * بضم میم و فتح خای معجمہ و تشدید میم مفتوحہ در آخر شام مہملہ نام جای است * صلوة العصر * گزارد نماز دیگر را * فقال ان فذلہ صلوة عرضت علی من کان قبلكم * پس گفت کہ این نماز است کہ عرض کردہ و ظاہر کردہ شد بر کسانیکہ پیش از شما بودہ اند از امر ما بقیہ * فضعوها * پس ضائع کردند او را و بجای قیام کردند حق او را و مواظبت نکردند بران * فمن حافظ علیہا کان له اجرہ مرتین * پس کسی کہ محافظت کند و مواظبت نماید بران

یشتد هر ار را مزد و ری باریزد و چند یکی بجهت آنکه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بران برخلاف پیشینیان
 * و لا صلوة بعد ما حتی یطلع الشاهد * و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شامد * و الشاهد النجم * و شامد ستاره است
 از جهت حضور او در شب یا کوهی دادن او و وجود شب مقصود غروب آفتاب است * و رواه معلم * و عن معویقه قال * و زایع
 است از معاریف بن ابی سفیان که گفت * انکم لتصلون صلوة لقل صحبنا رسول الله * بدستیکه شما میگزاید دور رکعت نماز را که به تحقیق صحبت
 داشتیم ما پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فارأیناه یصلیها * پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگزارد آنرا * و لقل نهی عنهما *
 و هر آینه به تحقیق نهی کرده است از آن * یعنی الکرکتین بعد العصر * مراد میدارد باین نماز دور رکعت بعد از عصر و او که از اردن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا در خانه بود و تاویل آن در حدیث کرب کثشت * رواه البخاری * و عن ابی ذر قال و قد
 کمل علی درجۃ الکعبۃ * گفت ابو ذر و حال آنکه به تحقیق برآمد بود و بی پای زینة کعبه که بوی در کعبه بجهت بلندی در می آمدند
 و وی الآن از جو بیست بر مشکل منبر که زینهار دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بر مزم نهاده اند و هر دو طرف پایهای صراجه
 ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آورند او را کشیده متصل بباب سازند پس بر وی بر آیند و درون در آیند و چون فارغ
 شوند باز در جای خودش کشیده بیارند و احتمال دارد که در آن زمان نیز اینچنین بود یا طور دیگر بود و الله اعلم پس ابو ذر رضی الله
 عنه برین درجه بر آمد و گفت * من عرفنی فقلد عرفنی * کسی که می شناسد مرا می شناسد مرا بر است کوفی و صدق آنچه چنانکه
 در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و بر نداشت زمین بر است کوثر از ابو ذر * و من لم یعرفنی فانا جندب * و کسی که نمی شناسد
 مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا ترا بگیرد و اطمینان یابد دل و بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر است پس روایت کرد و رضی الله عنه و گفت * سمعت رسول الله
 شنیط پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس * نیست نماز بعد از نماز صبح تا
 بر آمدن آفتاب * و لا بعد العصر حتی تغرب الشمس * و نیست نماز بعد از نماز عصر تا غروب شدن آفتاب * الایکة الایکة الایکة * مکرر بیکه
 سه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ جزو و یار نیست * رواه احمد و رزین * باب الجماعة و فضلها * اختلاف کرده اند که جماعت
 سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعد از این قول امام احمد و داود و عطاء و ابی ثور و اشع
 ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهراً هر نصوص
 شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر آنند و نزد بعض سنت مؤکد است در حکم واجب من جماعت امام
 ابو حنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن ممام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تحمیه او بجهت
 آنست که ثبوت و وجوب آن بمنست است و در بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل و بالغ که معتذر نیست حاضر شدن بمسجد براحد
 جماعت و اگر در نیاید جماعت واجب نیست کشتن در مسجد های دیگر با اتفاق و اگر برود نیکو است و اگر در مسجد حی تنها بگزارد
 هم نیکو است و قد روی گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگزارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد
 حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر در مسجد جامع باشد اختیار کند اقل م را و اگر مرد و برابرا باشند اختیار کند اقرب را و اگر در
 اقرب بگزارد اند و شنیط تکبیر مسجد ابعده را اگر در اقرب در آمده است و در او اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت
 بعد از ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض است و بریدگی دست و پا و از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و وضعی که نتواند بدان راه
 رفت و کوری نزد ابی حنیفه بعض گفته اند با اتفاق و باران و کل و لای و سختی سرما در قول صحیح و روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم
 ابو حنیفه را از حضور جماعت در کل و لای فرمود بهتر آن است که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا ابتلست النعال
 فالصلوة فی الرحال * * الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة الجماعة تفضل
 بصلوة الفید * نماز یکه بجماعت بگزارند زیادتیمیکنند در ثواب بر نماز یکه تنها بگزارند * بسبع و عشرين درجه * به بست و هشت پایه
 و نیک به فتح فا و تشکیل بلذال معجمه بمعنی هر دو تنها در روایتی بخمس و عشرين آمده یعنی به بیست و پنج گفته اند که در اکثر روایات

بصورت پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیعت و هفت است شاید که نضمت بیعت و پنج و حی شد پس از آن زیاده کرده اند
 شد بفضل و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال صلوة و مبطلی است یا بیعت و هفت در چهار به است و بیعت و پنج در سوره و بعض گفته اند
 که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد
 است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم بتخصیص عدم موقوف بر علم شارع است که جزا را بحقیقت
 بر آن اطلاع نیست و بعض علما مناسبات در آن ذکر کرده اند والله اعلم * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
وعلیه السلام * و روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت * و الله اعلم * و روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
اربع * لعل جمعة من جمعة * بتحقیق آنکه کرم که امر کنیم بجمع کردن میزیم پس جمع کرده شود هر روز یکشنبه و چهارشنبه
یا صلوة فیروزین لها * پستتر امر کنیم باذان گفتن برای نماز پس از آن گفته شود مرورا * ثم امر رجلا فیوم الناس * پستتر امر کنیم مرورا
بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را * ثم اختلف الی رجال * پستتر پیام دعوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز تا بکیرم
ایشان را یکایک یا معنی این است که بخالفت کنیم چیز را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا بخالف کنیم از آغاز و رجوع کنیم بسوی
آن مردان برای معاشرت و تعدیل ایشان * و فی رواية لا یصلون الصلوة * و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یصلون
الصلوة بخالفت کنیم دعوی مردان را که حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در
تفسیر این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است * فاحرق علیهم بیوتهم * پس
بحوزم بر ایشان بمبالغه خانهای ایشان را سوخته شوند ایشان در آن در حدیث مبالغه است در افعال و بیعت جماعت که حاضر
نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفیس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه میکشد و خود بتحریق آن جماعت
مقید میشود * و الله اعلم * و روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت * و الله اعلم * و روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
فریه را از عرق بفتح عین و سکون را استخوانی که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر
گرفته شود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین * و مر ماتین * بکسر میم و بفتح آن * حسنین * یا می یا بید و سحر و یا کوسینه
را که نیکو کند در نظر حرص و طمع و دناعت و همت و بعض مر ماتین را تفسیر بد و گوشت پاره کرده اند * لسهل العشاء * هر آینه
حاضر میکرد در عشا را بیان دناعت و همت و بعض مر ماتین را تفسیر بد و گوشت پاره کرده اند * لسهل العشاء * هر آینه
و حصول قرب بدو که حق نمی آید زمی بی تمیزی و بختی * و رواه البخاری و مسلم نحوه * و عنه قال اتی النبی صلی الله علیه و سلم رجل اعمی *
و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه
در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گویند غیر اوست * فقال * پس گفت آنحضرت * یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی
الی المسجد * بدو سبیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن متر
و جز آن از پیش چنانکه سرق و اندن از پس * فسال رسول الله * پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان
یرخص له * که رخصت دهد مرورا و او را تکلیف نکند حضور مسجد را * فیصلی فی بیته * پس بگزارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید
* فیرخص له * پس رخصت کرد آنحضرت مرورا * فلما ولی دعا * پس هرگاه که بپشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را * فقال هل تمع
النداء یا صلوة * پس فرمود یا میسموی آنرا دادن را برای نماز یعنی میسموی اذان را * قال نعم * گفت آری میسمویم اذان را * قال فاجب *
فرمود پس اجابت کن و بیجا مسجد بهر نوع که باشد و درین حال مبالغه است در حضور مسجد بپشتیدن اذان * و رواه مسلم * و عن ابن عمر
انه اذن للصلوة * بضم همزة و کسر ذال مشددة و بفتح همزة و فتح ذال هر دو روایت آمده با وجه اول معنی آن شده که آمده است
از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا فرمودی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفتن ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت
بشارت همین معنی ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز * فی لیلة ذات برد و ریح * در شبی
که خلد از آن سرما و یلد بود * ثم قال * پستتر گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان * الا صلواتی الریح * آگاه باشید بدانید بگزاردن نماز در مسکنها

و منزلها و رحل مسکن مزد و آنچه با اوست از ریختن و اکثر اطلاق کرده میشود چرا که با اوست در حق و در رخصت که وقوع این قضیه در حق با شد * ثم قال ان رسول الله * یستتر کفایت این عمر که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم کان یا من المؤمن اذا کان لیلته ذات بر و مطر یقول * بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را و قتیکه میبود شبی خداوند هر ما و با ران که بگوید * الا صلواتی الرحال * از اینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعتبار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلواتی الرحال برای ایاست باشد که مقید رخصت است و تواند که محمول بر نوبت بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله * صلی الله علیه و سلم اذا وضع عشاء احدکم و اقیمت الصلوة * چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد * فابداً بالعشاء * پس آغاز کنید بطعام * ولا یعجل * و فتح جیم یعنی شتایی نکند آنکس برای نماز * حتی یفرغ منه * تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشاء بفتح عین طعام شبانهایی خوردن و تخصیص بدان جهت آنست که عادت عرب در طعام تغذی و تعشی است که در چاشنکه و شبانه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود ظاهر آنست که امر بابتل ابطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه کرسنکی تا باعث بر شغل باطن نگردد * و کان این عمر بوضع له الطعام و تقام الصلوة * و بود این عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز * فلا یأبئها حتی یفرغ منه * پس نمی آید این عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام * و انه لیسمع قراءة الإمام * و بدستیکه این عمر هر آینه میشنید قرائت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و این عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است * متفق علیه * و عن عائشة * رضي الله عنها * انها قالت سمعت رسول الله * روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میکفت * لا صلوة بحضرة طعام * نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام * و لا هوید افعه الاخیان * و نه در حالتیکه وی یعنی مصلي مدافعت میکنند و زور می آرند از رابول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ کرد در وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بکزار چنانکه هست ذکره الطیبی * و رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله * صلی الله علیه و سلم اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة * چون اقامت کرده شد نماز پس بخائز نیست مگر نماز نرض خواة شروع در نفل کنند یا نشسته مانند * رواه مسلم * و از اینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر بر آورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و جماعت در آید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بکزار پس از آن در آید اما بدو در مسجد بکزار دهنه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو و فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد جماعت در آید که تواب جماعت عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید در یانیت امام در تشهد دارد بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارند از دای حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارند چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند آنرا پس لازم کرد بدشروع و واجب کرد در قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا امام سر خمی که این شروع است در عبادت به قصد انساد و ابطال عمل قصد منتهی عنه است اگر چه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مقسوم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا کرده داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز بکزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقل ای حنفی با شافعی معنی هست و کاتب حروف نیز در ابتداء اقامت آن مقام شریف متردد و متن بنوب بود قارة قارة عمل بیکی ازین طریق میکرد شکایت حال بحضورت شیخ بر دفر مودند تا بنوب را بخود راه ندهید و بر من صبا خود مستقیم با شیل و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علمای پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بوهان باشند و وحدت وجهت از دست ندهند ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از آن بنوب بر آمد * و عن ابن عمر قال قال رسول الله * صلی الله علیه و سلم اذا اسنادت امر آه احدکم الى المسجد فلا یمنعنها * وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد بس یا بد که منع نکند آن زن را و باز ندارد و از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز جماعت و گفته اند که این حکم در پیروانی است که مشتهات نیست و نمی بر آید بطبیعی

و زینت و درین زمان مکرر است بر آمدن زنآن برای جماعت از جهت فساد زن و زوال آملدن زن آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتها و احکام شریعت و تمتع بحال زن آن اولی است * متفق علیه * و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم * و رایت است از زینب که زن عبد الله ابن مسعود بود و صحابه است و رایت کرد است از روی و ابوسعید خدری و ابو هريرة و عائشة گفت گفت ما را آنحضرت * اذا شئت احدیکن المسجد فلا تمس طيبا * چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که محاسن نکند چیز مخوف و شیور * و روات مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایما امرأة اصابته شحور اذ لا تشهد معنا العشاء الاخرة * هر زنی که برسد بخور راپس باید که حاضر نشود با نماز عشاء از پیشتر با و در طیب سوخته و بفتح با آنچیز یکبار او را بهوزند و دو بار را بکبر کند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد به عشت آنخورد نماز عشاء است و قبل آخره برای آنست که کاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشاء میکنند و تخصیص ذکر عشاء آخره بجهت آنست که وقت تاریک میشود و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیک تر است نه برای تخصیص حکم و حضور آن در وی * و روات مسلم * **الفصل الثاني**

* عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا نساءکم المعاجد و یوتهن خیر لهن * متع نکنین زن آن خود را معجل مارا یعنی زن آن را که به مسجد بیایند منع نکنید ولیکن اگر در خانه بگذرانند بهتر و خانه های ایشان بهتر است مرایشان را * و روات ابو داود *

* و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها * نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و این جا تفسیر کرده اند بصحن بیت و ازین العرب منقول است که مراد سجده چیز نیست که درهای خانه بسمی اوست مصلوق این معنی همان صحن خانه است * و صلوتها فی محله افضل من صلوتها فی بیتها * و نماز زن در محل عشاء افضل است از نماز وی در خانه اش و مختلف بکسر میم و فتح آن و کاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود و در اصل بمعنی اخفاء یعنی زن هر چند پنهان تر و درون تر بگذارد بهتر و مناسب تر * و روات ابو داود * و عن ابی هريرة قال انی سمعت حبیب ابا القاسم * گفت ابو هريرة که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حسب بکسر حاء تشدید یا بمعنی محبوب * صلى الله عليه وسلم یقول * میکفت * لا تقبل صلوة امرأة تطیبت للمحجل * پند گرفته نمیشود و نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای در آمدن به محجل * حتی تغتسل بغسلها للجنازة * تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت است با آنکه طیب برای در آمدن در معجل و کا که مهی و مهیج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تفسیر کرده آن را بزنا و طیبی گفته که این بر تقدیر است که طیب تمامه بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشویند * و روات ابو داود و در روای احمد و النسائی نحوه * و عن ابی موسیة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل عین زانیة * هر چشم که بنظر بد نکود و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنا چشم * و ان للراة اذا استعظرت فمرت بالمجلس * و بدستیکه زن چون خوشبوی عاملد پس بگذرد بجایی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان بنماید بنظر شهوت * فهی کذا و کذا * پس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیه * و روات الترمذی و لابی داود و النسائی نحوه *

* و عن ابی بن کعب قال صلى بنا رسول الله * نماز گزارد با ما پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم یوما و روزی * الصبح * نماز بامداد * فلما سلم قال اشاهد فلان * پس هرگاه که سلام داد گفت ای حاضر است فلان کس نام شخصی را برد * قالوا * گفتند حاضر نیست * قال * باز گفت * اشاهد فلان * نام کسی دیگر را برد * قالوا * این بار نیز گفتند حاضر نیست *

* قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین * فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء که آن ترین نمازها است بر منافقین و ضم عشاء با صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق و الله اعلم * و لو تعلمون ما فیهما لا یتقوهما و لو حیوا طی الکب * و اگر میدانستید ثوابی که در گزاردن این دو نماز است و شکم رفتن و فی الصراح هم بر غیر بدن کودک * و ان الصف الاول علی مثل صف الملائكة * و بدستیکه صف اول از نماز مانند صف

فرشتگان است در فضل و شرف که بدو رکعه کبریاى الهى استاده مى باشند * ولوعلمتم ما فضيلته لا يتدر تموة * واکر ميلد انتميد که چيحت فضيلت صف اول مرآينه شتابي ميگرديد و مى شتابتيد در بافتن آنرا و سيدن بدان * وان صلوة الرجل مع الرجل اذكى من صلوته وحده * وبل و ستيکه نماز گزاردن مرد با يک مرد پا کيزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گزاردن وي تنها * و صلوته مع الرجلين اذكى من صلوته مع الرجل * و نماز وي با دومرد فاضل تر است از نماز وي با يک مرد * وما کثر فهو احب الى الله تعالى * و هر چه بسيار است از جماعت پس آن درست داشته شده تر است بمرى خدا و بيشتر است از روى ثواب * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن ابى الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مامن ثلاثة في قرية ولا بد لا تقام فيهم الصلوة * نيست سه مرد در دهبي ياد يارديه که بر پا کرده نمي شود در ميان ايشان نماز يعنى بجماعت * الا لا استحوذ عليهم الشيطان * مکر آنکه چيره ميگرد و غالب مى آيد بر ايشان شيطان * نعليک بالجماعة * پس بر تو با که لازم کبرى جماعت را * فانما يأكل الذئب القاصية * زیرا که نمخورد دکر که مکر شائى را که دور افتاده است از رمله و تنها کشته و بعضى گفته اند که اين حديث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفايت فافهم * رواه احمد وابو داؤد والنسائي * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع المنادى فلم يجبه من اتبعه من اتبعه عذره * کميکه بشنود بانک نماز را پس باز ندارد را از بي روى کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هيچ عذرى بهانه * قالوا * كفتيل وير سيدند صحابه در ميان کلام آنحضرت که * وما العذر * و چيست عذر که بر جود آن کسى را در حاضر نيامدن معذور ميتوان داشت * قال خوف * فرمود ترس ملاک يازيان از دشمن ياد رنده و امثال آن * او مرض * يا بيمارى وضعف که بر جود آن نمى تواند آمد * لم تقبل منه الصلوة التي صلى * قبول کرده نميشود از روى نمازى که گزارده است بى جماعت اگر چه در مسجد بود اين حديث بظا فر خود دلالت دارد بر فرضيت جماعت يا اين تا کيد و مبالغه است در اتمام بدان والله اعلم * رواه ابو داؤد والدارقطني * وعن عبد الله بن ارقم * صحابي است اسلام آورده سال فتح و کاتب وحى بود و کاتب ابو بکر و عمر بود و توليت بيت المال ميگرد براى عثمان بى اجرت بعد از ان استعفانمود از ان * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * قلت شنيدم آنحضرت را که ميگفت * اذا اقيمت الصلوة ووجد احدكم الشلاء * و تتيکه بر پا کرده شود نماز و تکبير بر آورده شود و بيباد يکى از شما حاجت بر رفتن در متوضاى بول يا غائط بطريق مدافعت * فليهدأ بالشلاء * پس بايد که آغاز کند بر رفتن بمرى خلا يعنى اگر چه فوت کرده جماعت چه امر طهارت و تکميل آن اهم واقدم است از جماعت * رواه الترمذى و روى مالك وابو داؤد والنسائي نحوه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا يسل لاجل احد ان يفعلهن * سه خصلت است که حلال نبست مريض يکى را که بکند آنها را * لا يؤمن رجل قوما فنحن بنفسه بالاعاء دونهم * امامت نکن مردى کرمى را پس مخصوص گرداند نفس خود را بهما يعنى دعا بصيغه و لدل کند که مخصوص بوى گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نيز گردد * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اگر بکند آنرا پس بتحقيق که بى امانتي و بى ديانتي گردايشان را * ولا ينظر في قبر بيت قبل ان يستأذن * و نکا: نکند در درون خانه پيش از انکه طلب اذن کند براى در آمدن * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اگر بکند آنرا پس بتحقيق بى امانتي گردم ايشان را * ولا يصل و موحقن حتى يتخفف * و بايد که نماز گزارد و حال آنکه وي باز دارند است بول را بحق بنون باز داشتن بول و در حکم است باز دارند غائط و او را حقب کويى بى موحده تا آنکه سبک شود * رواه ابو داؤد و الترمذى نحوه * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تؤخر الصلوة لطعام ولا غيره * تاخير نکنيد نماز را از جهت طعام نه از جهت غير طعام و گفته اند که اين محمول است بر اخراج نماز از وقت يا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکه در حديث سابق است بر تقدير حضور طعام است بعضى گفته اند که نهى در حقيقت راجع بعدم احضار طعام است يعنى در وقت حضور نماز حاضر نمى بايد آورد طعام را تا موجب تاخير نماز نگردد * رواه في شرح السنة * الفصل الثالث * عن عبد الله ابن مسعود قال لقد رأيتنا وما يتخلف عن الصلوة الامناء فقل علم لفاقه * گفت ابن مسعود هر آينه بتحقيق دانستيم خود را و صتا به ديکرا که حکم ميگرديم با يتنکه واپس نمى ماند از نماز بجماعت مکر منافقي که بتحقيق معلوم بود و ظاهر بود و اتفاق وي و آنکه پنهان بودى نفاق وي آن نيز تخلف نميکرد * او مريض * يا بيمارى که اصلا طاقت و قدرت نداشت که به مسجد بياید * ان كان المريض ليحشي بين رجلين * بتحقيق بود بيمار

که راه میرفت میان درمورد و تکیه کرده بر ایشان * حتی یا ای الصلوة * تا آنکه می آمدند در مسجد برای نماز و ظاهر این کلام دلالت دارد بر وجوب جنابت * و قال ان رسول الله * و گفت این مسعود که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم علمنا سنن الهی * تعلیم کرد ما را استنباط این که اخلاص آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن بدو راه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکد آید و غیر مؤکد را سنن ذرائع گویند * و ان من سنن الهی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فيه * و بدین سببیکه از جمله سنن الهی است نماز کردن در مسجد یکه اذان گفته شد است در وی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر بسنت اینها طریق متفق است که در دین مراد دارند یا آنکه ثبوت وجوب او بسنت است * و فی روایة قال من مرة ان یلقی الله خدا معلما * و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسی که خوشحال می شود اندازد او را و متوجه آمد که ملاقات کند خدا را و پیش آید مراد از مساجد کامل * نلیست فقط این و هذه الصلوات الشمس * پس باید که نکافیانی کند برین نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث درین است که مراد گزاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بر وی قول او * حیث ینادی بهین * یعنی بکزار د آنها را در محلی که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد * فان الله شرع لنبیکم سنن الهی * پس بدین سببیکه خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را * و انهن من سنن الهی * و بدین سببیکه گزاردن این نمازهای پنجگانه از جمله آن طریقها است * و لو انکم صلیتم فی بیوتکم کما صلیتم فی هذا المتخلف فی بیته * و اگر ثابت شود که شما گزاردید نماز را در خانه های خود چنانکه می گزارد این شخص را پس مانند او در راننده از محل قرب و خیر ظاهر شخصی بود که بجماعت حاضر نمی شد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه متافق نشان و الله اعلم * لکن سئله نبیکم * هر آینه ترک کردید شما سنن پیغمبر خود را * و لو ترکتم سنه نبیکم لصلتم * و اگر ترک کردید سنن پیغمبر خود را هر آینه کمره شلیب * و ما من رجل یتطهر فیتحسن الطهور * و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند و بشروط و آداب کند طهارت را * ثم یعمل الی مسجد من هذه المساجد * پستتر قصد کند و برود بسوی مسجدی ازین مساجد * الا کتب الله له بكل خطرة لخطور ما حسنة * مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مراد را بهر کام که میزند نیکی عظیم و ثوابی جزیل * و زرعه بها ثریرة * و بلند کرد اند بهر کام پایه از جمله در درگاه قرب و کرامت * و حط عنه بها سیئة * و فرود کرد اند بوی بدی را و مکرر کرد اند آنرا بدان * و لقد رأیتنا و ما یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق * و بتحقیق دانستیم خود را و صحابه را و تخلف نمی کرد از آن مکر منافق که معلوم بود نفاق وی * و لقد کان الرجل یوتی به یهودی بین الرجلین حتی یقام فی الصف * و بتحقیق بود مرد بیمار یکه آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد و میل می کرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز مهادات کسی را بدو زن آوردن چنانکه یکی بر یک جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر * و رواه مسلم * و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لولا ما فی البیوت من النساء و الذریة * گفت آن حضرت اگر غمی بود چیزی که در خانه ها است از زنان و خردان * اقامت صلوة العشاء و امرت فتیلتی یحرقون ما فی بیوت بالنار * بر یا می کردم نماز عشاء را و امر می کردم خادمان خود را که بمالغ میسوختند چیز را که در خانه ها است از متاع با تش بلکه آغود آنرا که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند با تش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر درین جا و در خیانت از غیبت و بعضی گویند اینجا نیز مراد تهلیل و تشلیل است و حقیقت کلام مراد نیست و الله اعلم * و رواه احمد * و عنه قال امرنا رسول الله * و هم از ابی هريرة است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة * و تکیه با شایع شمار مسجد پس اذان گفته شود برای نماز * فلا یخرج احدکم حتی یصلی * پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بکزار نماز را * و رواه احمد * بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آئینده و ابوداؤد از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از اذان مگر منافق دیگر آنکه بیرون آرد او را حاجت و وی متوجه رجوع را و این نهی در مذمم مامعید است با آنکه منتظم نباشد بوجود وی امر بجماعت مسجد دیگر را لا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگر چه در صورت ترک است و اگر پیش از آن گزارده است در عصر و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیات نفل سه رکعت و در ظهر

و عشاءم اگر بر آید با کسی نبوی جز بر آنکه وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مکرراً نکرده مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نذر آید تا
 متهم بترک جماعت نکرد و نزد ائمه دیگر اعاده کند البته نزد امام احمد اگر چه بجماعت کز او شده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم
 در ارجح است از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه مکرر مقدم است بر مینج یا مستحول است بر ما قبل نهی از جهت جمع
 بین الأدلة و در بعضی احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم * وعن ابی الشعثاء * بفتح شین معجمه و سکون عین
ثممه و ربی مثلثه و بدل * قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فيه * ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد
بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد * نقل * پس گفت * ابو مريرة امام اهل اقل عسی ابی انقاسم * اما این مرد پس بتحقیق کناد کرد ابوالقاسم را
* ربی الله علیه و سلم رواه مسلم * و عن عثمان ابن عفان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم من ادركه
الاذان في المسجد * کسی که در یابد او را با یک نماز در مسجد * ثم خرج لم تخرج الحاجة * پستری بیرون آید در حالی که بیرون نیامده است
برای کاری ضروری * و هو لا يريد الرجعة * وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد * فهو منافق * یسوی منافق است و رجعت بفتح
را و کسر و در روایت است * رواه ابن ماجه * و عن بن عباس عن النبي صلى الله علیه و سلم قال من سمع النداء فلم يجبه فلا صلوة له *
کسی که بشنود اذان را پس اجابت نکند در مسجد بنماز نیاید پس نیست نماز فرار او را * الا من عذر * مگر از جهت عذری از اعذار که سابقا
شمرده شد * رواه الدارقطني * و عن عبد الله ابن ام مکتوم * صحابی است مشهور که اعمی بود * قال * گفت * یا رسول الله ان المدينة
کثيرة الهوام و السباع * بدن ستمیکه مدینه بسیار است در وی کزندگان و درندگان * و انما ضرب البصر * و من نابینا ام * فهل تجد لي من
رخصة * پس ایامی یابی برای من رخصت در دین و آسانی که روا داری برای من عدم حضور جماعت * قال هل تسمع حي على الصلوة
حي على الفلاح * فرمود آنحضرت ایامیشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت می دهند بر ستاری و دریانت مقصود غرض
شنیدن اذانست و تخصیص جماعتین باین جهت است که گفته شد * قال نعم * گفت عبد الله آری میشنوم * قال * گفت آنحضرت * فحي هلا *
پس اجابت کن * و یا * و لم يرخص * و رخصت نکرد گفته اند حی هلا کلمه ایست که در مقام محبت را متعجال استعمال کنند نهاده شد
بجای اجب و در حاشیه نوشته جمیل بمعنی پیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف
کنی حی هلا کوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و کوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشت * رواه ابو داود
و النسائي * و عن ام الدرداء قالت * گفت ام در داء که زوجه ابوالدرداء است * دخل علي * در آمد بر من * ابو الدرداء وهو مغضب *
و حال آنکه وی در غضب در آرزو شده است و خشمکین است * فقلت ما اغضبك * پس گفتم من چه چیز در غضب آورده است ترا
و باعث خشم تو چیست * قال * گفت ابوالدرداء * والله ما عرفت من امر امه محمد * ابتدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد * صلى
الله علیه و سلم شيئا * چیزی را * الا انهم يصلون جميعا * مگر آنکه ایشان نماز میگزاردند بجماعت یعنی رآن را نیز ترک میکنند * رواه
البخاري * و عن ابی بکر بن سليمان بن ابی حنيفة * بفتح حای مهمله و سکون مثلثه * قال ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * فقل سليمان
ابن ابی حنيفة في صلوة الصبح * گفت که عمر رضي الله عنه کم کرد پس مرا که سليمان بن ابی حنيفة است و از کبار تابعین است و قرشی
عمر بنعت در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشد وی برای جماعت نماز یامداد * وان عمر غدا الى السوق *
و بد رستیکه عمر رفته بود یامداد بجانب بازار * و ممکن سليمان بين المسجد والسوق * رجاء سکونت و خانه سليمان در میان مسجد و بازار بود
* فمر علي لشفاء ام سليمان * پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فاء که نام مادر سليمان است و امها جرات ازلی بود و از عقلای نسا و فضلاء و غزایات
ایشان بود و ان حضرت صلى الله علیه و سلم نزد وی می آمد و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی
غالب آمد * فقال لاهل ام سليمان في الصبح * پس گفت عمر مر شفا و اندیدم سليمان را در نماز صبح سببش چه باشد * فقالت انه بات يصلي
فغلبته عيناه * پس گفت شفا که وی یعنی سليمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را و چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی * فقال *
پس گفت * عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الي ان اتوم ليلة * مرا آینه حاضر شدن من نماز یامداد را در جماعت دوست
داشتند شد تراست بسوی من از قیام من در شب و گزاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز صبح بجماعت کز اردن نافلتر از نماز شب

و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است * و رواه مالک * و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اثنتان فما فوقهما جماعة * دو کس و آنچه بالای آنها بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود * و رواه ابن ماجه * و عن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از عمران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تا بعی مدنی صالح الحدیث رضي الله عنهم روایت میکنند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لا تمنعوا النماء حظوظهن من المساجد * منع نکنید زنان را نصیبههای ایشان را از مسجدها * اذا اعتأذ فكم * وقتی که طلب اذن کنند زنان شمار برای رفتن بمسجد * فقال بلال و الله لئمنعهن * پس گفت بلال بشما سوا که هر آینه منع می کنیم ما زنان را از رفتن بمسجد * فقال له عبد الله * پس گفت عبد الله مرا و از طریق زجر و شدت * اقول قال رسول الله * میگویم من که گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و تقول انت لئمنعهن * و میگوئی تودر برابر مرا آنحضرت البته منع میکنند ما * و رواية سالم عن ابیه قال * و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت * فاقبل علیه عبد الله نسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط * پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد از دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را ما ننند آن * و قال اخبرک عن رسول الله * و گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و تقول والله لئمنعهن * و میگوئی تودر الله البته منع میکنند ما زنان را و در بعضی روایات آمده است که دیگر مرکز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل است که برای معارض نمیگردد نص را * و رواه مسلم * و عن مجاهد عن عبد الله بن عمران النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یا توا الیها یجئ * و روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت با این که منع نکنند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخ و غیر ایشان از آمدن ایشان به مسجد ما * فقال ابن لعبد الله ابن عمر * پس گفت پسر من که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن درین حدیث هیچ آورده تعیین اسم نکرد * فانا لئمنعهن * پس ما البته منع میکنیم ما و نمکنند ازیم زنان را که بمساجد روند * فقال عبد الله احد ثلث عن رسول الله * حدیث میکنند من ترا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و تقول هذا * و میگوئی تو این سخن * فما کلمه عبد الله حتی مات * پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله یا آن پسر و درین حدیث مجازان و لد است از جهت ترک سنت * و رواه احمد * * باب تسویة الصف * مراد به تسویة صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه ننگ اندازند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعبد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رتک خطوط متوازی که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستند و اختلاف نکنند تا مختلف نگردد دلها و شما چنانکه شرح آن کرده شود * * الفصل الاول * عن النعمان * بضم نون * بن بشیر * بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از میان اجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویند که او را از آن حضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدانند سماع او را * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسوی صفوفنا * بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز * حتی کانما یسوی بها القلاح * تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوف قداح را جمع قدح بکمر قاف چوب تیر پیش از آنکه پرو پیکان نشانیانند و بعد از پرو پیکان نشانند آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را را است و هموار گردانند و را اینجا بمالند است که صفها را چنانچه راست و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعضی شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا برابر میکنند آنها را بقداح * حتی رأی انا قد عقلنا عنه * تا آنکه دیدیم و دانستیم آنحضرت که ما بتحقیق نمیبینیم و آموختیم از قول و فعل و این سنت و این ادب را در نماز * ثم خرج یوما فقام * پستری بیرون آمدی آنحضرت و روزی از خانه پس بایستاد * حتی کاد ان یکبر * تا آنکه نزدیک بود که تکبیر بر آورد برای احرام * فرای رجلا باد یا صلی الله علیه و سلم * پس دیدم مردی را که ظاهر توبه و توبه است سمیه آن مرد ناز صف * فقال عباد الله لتسون صفوفکم * پس گفت ای پندکان خدایا اینها را بیکدیگر برابر و هموار بکنید شما

معهای خود را * او لیکن آنرا بین و جرمکم * یا آنکه بتحقیق مخالفت می اندازد خداوند تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف کردد لها و شمار آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بغض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و آثار تعلق است و شاید که آن منجر گردد با اختلاف کلمه دین و انحلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریقان ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند بظواهر و با وجود آنکه شاید در روی و خالصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از میاق احادیث ظاهر میگردد و بعضی گویند مراد بمخالفت و جبره آنست که بگرداند از خداوند تعالی بجانب پشت یا مسح کند بر صورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمیبترسد آنکه بر می دارد سریش از امام که بگرداند هر او را مانند هر حمار * رواه مسلم * و عن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه و سلم بوجهه * تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا * انفال * پس گفت * اقیما صغوفکم و تراصوا * راست گردانید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشکهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و از آن غافل نشوید * فانی اراکم من وراء ظهري * پس بد رستیکه من می بینم شمارا از پس پشت خود بدل یا بصیر بطریق اعجاز و در نماز نیت می خاص حاصل میشود که بدان متکشف میگردد و تحقیق این معنی سابقا گفته است * رواه البخاری * روایت کرد این را بخاری * و فی المتفق علیه * و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اتوا الصغوف * تمام کنید صفها * فانی اراکم من وراء ظهري * و تمام صفوف یا معنی تمویة آنهاست یا معنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نماز نکند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی را داده نمایند * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سوا صغوفکم فان تمویة الصغوف من اقامة الصلوة * برا بر سازید صفهای خود را زیرا که تمویة صغوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شد است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیما الصلوة و اقمین الصلوة و جز آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوة کاهی ذم بر آن نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهن ساهون * متفق علیه * این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است * الا ان عند مسلم * مکر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة * من تمام الصلوة * واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است * و عن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصح منا کبنای الصلوة * روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است و او ابی مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که صحیح میکرد کتفهای ما را در غار و بدست برابر و وضو ارمی ما خست آنها را و تمویه میکرد صف نماز را * و یقول استروا ولا تتلغوا فی اختلاف قلوبکم * برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف کردد لها و ما شرح این گذشت * لیلی * بخلاف یاو تشغیف نون و در بعض نسخ لیلی ثبوت یاو نون تاکید و بعض رواة بثبوت یاو سکون و فی نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و ضوابط آنست که صحیح است ولیکن نادر است * منکم اولوا الاحلام و الهی * بیان ترتیب صفوف میکنند و میفرمایند باید که متصل شورتک مراد در صف اول باشد تند خداوندان بلوغ و عقل و احلام کاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تعبیت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد سبجان غضب و بعقل نیز تفهیم کنند باعتبار لزوم و کاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب بالغ و نهی بضم نون و بفتح حا جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مرد را از کار ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلا ی اصل عقل و فضل آنست که تا یا دگیرند کیفیت صلوة و احکام آن را و بوسه نند بامت * ثم الذین یلونهم * پستتر آن کسانی که قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب ببلوغ اند که ایشان را مراقب خوانند * ثم الذین یلونهم * پستتر آن کسانی که نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خنثائی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نماز خواهد بود * قال * گفت ابو مسعود * فانتم الیوم اشد اختلافا * پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن را این بسبب ترک تمویة صغوف و عدم امتثال امر شارع است * رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم لیأینی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا * درین حدیث ثم الذین یلونهم راسه باز ذکر کرده است پس
 مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه بعد از ذکر نکرده از جهت تعیین آن و ذکر کرده است در حدیثی که صف اول
 برای مردان است بعد از وی صبیان بعد از وی نساء و ذکر نکرد صاحب حدیث ایه خنثائی را و شیخ ابن الهیثم گفته است که صف خنثائی
 میان صبیان و نساء است و همچنین است در رویه و منصف شافعی نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است * و ایاکم
 و میثاق الابرار * و در حدیث خود را از یزید کردن آواز مادم و صاحب چنانکه در بارها میگویند یا مراد اختلاط بالاذان با صبیان
 و ذکر و انکاس است چنانچه مشتعل میگردند در اسواق یا مراد آنست که در و یا شاید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید
 از محبت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که حدیث کنیز از نماز گزاردن در بازارها
 و در مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات کذاب و همیشه جمع همیشه است و هوشه یعنی فتنه و تهمیج و اضطراب و معنی
 جماعت مشتعل نیز آید * و رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تا خرا * گفته
 دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف جلوه یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی * فقال
 لهم تقلوا * پس گفت مر ایشان را پیش آئید و در صف سابق یا یستقبل * و اتقوا بی * و اقتدا کنید بمن یعنی با یستیل پس من متصل
 تا افعال مرا ید بکنید * و لیا تم بکم من بعد کم * و باید که اقتدا کنند بشمار متابعت نماید شمارا کسی که پس شد ایستاده است زیرا که صف
 پیمین متابعت پیشین میکند و انعال او را دید می کند و آنها نیکو سابق اند اسبق از ید در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند
 در اتباع وی * و لا یزال قوم یتاخرون حتی یوخرهم الله * همیشه اند قوم می که پس می ایستند و در صفوف تا آنکه پس می افکند
 ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر نمیلد و میبایست نماید در طلب علم و معرفت و اکتساب فضائل
 و کالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب و با تقدیم و ماتا آخر چگونه مبالغه میکنند در عمل و ریاضت
 و طلب یا این بیان تقدیم و مزید طلب است یعنی تقدیم و تبادر بزیاد طلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 یحبکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنند و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر دیگران
 است که ایشان نیز در طلب تعطش متابعت شما کنند و هر که در اقتداد از طلب و سستی گردد در آن دور افتاد از مرتبه قرب و وصول * شعر *
 قوراة نرفیه از ان معذوری * و نه که زدا ید و که بر و نکشودند * هر قل که توانید تقصیر نکنید * بیت * اندرین ره کران چنان
 فکبی * دست و پای بزن زیان نکنی * و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است ولیکن بعضی مثل ثان آنرا در باب تسویه صفوف
 آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمال است ولیکن مخصوص نیمت با آن و الله اعلم * و رواه مجمل * و عن جابر بن سمره قال
 خرج علينا رسول الله * گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخیت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه وسلم فرآنا حلقا * پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس پایا را و مخصوصا من خود نشسته و حلق بکسر حا
 جمع حلقه و بفتح حا سکون لام مثل بد ره و بد و وقعه و تصع لغت مشهور این است و بعضی گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره
 و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علما لغت آنرا سکراند * فقال مالی اراکم عزیزین * چیست مرا که
 می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنهاست
 و موجب مؤثر در انست و عزیز جمع عزه بکسر و تنقیف کروه محقق از مردم و در باب الجمع بیاید که این تمثیلی روز جمعه
 بود در وقت خطبه یا پیش از نماز * ثم خرج علينا * پسر بیرون آمد آنحضرت بر ما با ردیکر * فقال لا تصفون کا تصف الملائکة
 عند ربها * پس گفت ای صاف نمی بنید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار بخود نزد قیام برای طاعت و این در غایت
 خواهد بود * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کیف تصف الملائکة عند ربها * چگونه صف می بندند فرشتگان بنزد پروردگار
 خود * قال یقفون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف * گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف
 اگر کویی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن بجه ملا حظله است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین

منها می بیند و در هر جصف نخستین را تمام میکنند * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها * بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان بعین آنهاست * و خیر صفوف النساء آخرها وشرها اولها * و بهترین صفهای زنان بعین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی بر آن باید که در پیش صف بد بیند و مقدم باشد بر صف زنان در زنان پس و متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف کثرت *
 * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم * پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رتک استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سبک و خشک آن * و قار بوابینها * و نزدیک کنین میان صفها و نزدیک بهم بایستید نهی است از فرجه * و حاذرا بالاعتناق * و برابر کنید گردنهارا نهی است از پیش ریس ایستادن *
 * فوالذي نفسي بيده اني لارى الشيطان يلخل من خلل الصف * پس سوگند بخدا که بقای ذات من در دست و قد رت او است بد رستیکه من هر آنکه می بینم شیطان را که می در آید از کشادگی و رخنه صف * کأنها الحذف * گویا که آن شیاطین حذف اند بجای مهمله و ذال معجمة مفتوح حین و فاکر سفندان میانه ریزه از کوسفندان حجاز و بمن کلافی شرح الشیخ و تفسیر کرده است آن را راوی در حدیثی اما همه اینچهای میش که خرداند و در روایتی کأنها بنات حذف گویا که آنها دختران حذف اند * رواه ابو داود *
 * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتوا الصف المقدم * تمام کنید صف پیش را * ثم انزلی علیه * پس ترتام کنید صفی را که متصل است و بعد از راست مراد جز صفا ولی است نه ثانی * فما كان من نقص فليكن في الصف المأخر * پس اگر باشد از کمی و ناتیامی باید که باشد در صف بعین * رواه ابو داود * وعن البراء بن عازب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله وملائكته يصلون على الذين يلون الصفوف الاولى * بود آنحضرت که میگفت بد رستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر کسانی که متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بعبار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز که متصل است که بعد از صف اول او را نیز فضل است بر صفهای دیگر که پستتر از وصف یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولى کسانی که ایستاده اند در آن ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است والله اعلم * و ما من خطوة احب الى الله من خطوة يمشيها يصل بها صفا * و نیست هیچ گامی بدست داشته شده تریسوی خدا از گامی که برود بوی تابه پیوند بوی صف را یعنی اگر در صف فرجه باشد برود و آنجا بایستد و صف را پیوسته گرداند و تمشیه و اتصال بتاء خطاب نیز روایت کرده اند * رواه ابو داود * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على من اصاب الصف * بد رستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر جانهای دامت راست صفوف یعنی بر کسانی که در جانب بعین ایستاده اند و گفته اند که ایستادن بر بعین امام اگر چه دور باشد از وی فاضلتی امت از ایستادن بر یسار او اگر چه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعی گفته اند که این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضل تر است که قبر شریف در آنجا است رحم الله قائله * رواه ابو داود * وعن النعمان بن بشير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي صفوفنا اذا اجتمعنا في الصلوة * بود آنحضرت که برابر می کرد و درست می ساخت صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز یا می یابدمت چنانکه کثرت * فاد استوينا کبر * پس چون برابر می شدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد برای احرام * رواه ابو داود * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عن يمينه اعلموا بواصفوكم * بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود را بایستید برابر کنید صفهای خود را * وعن يساره اعلموا بواصفوكم * و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و احتیاط در آن * رواه ابو داود * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خیارکم الینکم منا کب فی الصلوة * بهترین شما کسانی اند که نرم تر است کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقاد تر است مرکبی را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش ریس کشت تا برابر گردد صف و بعضی گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف در آید منع نکند او را و بگذارد که در آنجا مخصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید و گویند که لین منکب کنایت از سکون و خشوع و سکنند و قار است * رواه ابو داود *
 * الفصل الثالث * عن انس قال كان النبي * بود پیغمبر * جلی الله علیه وسلم

يقول * ميکفت * استرو استرو استرو * عمة بار مکرر ميکفت بر اوست و در سمت بايستي در وضع نماز * فوالله اني لا اراکم من خلفي * اراکم من بين يدي * پس سو کند بخداي که بقای ذات من در دست قلزت اوست بد رستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود * رواه ابو داؤد * وعن ابي امامة * بضم حمزة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول * بد رستیکه خدا و فرشتگان و خدا درود میفرستند بر صف اول * قالوا * کفتند * یا رسول الله و علی الثاني * و بر ثاني نیز یعنی بغیر ما بر صف اول و بر صف ثاني و این را عطف تلقی میگویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند * قال * کفت آنحضرت در برابر ایشان * ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول * باز دعا برای صف اول کرد و صف ثاني را ذکر نکرد * قالوا * باز کفتند صحابه * یا رسول الله و علی الثاني * قال * باز کفت آنحضرت * ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول قالوا یا رسول الله و علی الثاني قال و علی الثاني * بار سوم کفت و علی الثاني ما نا که بالتماس آنحضرت درین مرتبه وحي شد با شتر اک صف ثاني بصف اول درین فضیلت و معلوم کشت انحطاط او در درجه از صف اول * و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * و کفت آنحضرت * سو و اصقو فکم * برابر سازید صفهای خود را * و جاذوا بین مناکبکم * و راستی و برابرزی کنید میان مناکب خود * و لینوا فی ایدی اخوانکم * و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث این عباس گفته شد مناسب تر است و لینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است * و سلوا الخلل * و به بندید ترجمه های صف را * فان الشيطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الخنزیر * زیرا که بد رستیکه شیطان می در آید در میان شما در رنگ خنزیر * یعنی اولاد الضأن الصغار * و میخواند خنزیر پشیمانی که خرداند * رواه احمد * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الصفوف و حاذوا بین المناکب و سلوا الخلل و لینوا بایدی اخوانکم فلا تفر و افرجات الشيطان * پس نکند آری در ترجمه های شیطان را * و من وصل وصله الله * و کسی که به پیوند دهنده را و متصل دارد به پیوند داور خدا بفضل و رحمت خود * و من قطعه قطعه الله * و کسی که به پیر و رخنه کند در آن به پیر او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت * رواه ابو داؤد * و روایت کرد ابن حلیث را ابو داؤد * و روی النسائی منه قوله * و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را * و من وصل صفالی آخره * و اول حدیث را از اقموا الصفوف تا این قول روایت نکرده * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم توسطوا الامام * بکر دانید امام را همیان خود چنانکه بایستید پس وی را ستاو چپا * و سلوا الخلل * و ببندید فرجه را * رواه ابو داؤد * و عن عائشة قالت قال رسول الله * روایت است از عائشه رض که کفت کفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا یزال قوم یتأخرون عن الصف الا اول * همیشه بودند که پس می افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند پیشی را در مقام فضل و ثواب * حتی یؤخرهم الله فی النار * تا آنکه پس انداخت خدا ایشان را و منخط گردانید مرتبه ایشان را و انداخت در آتش دوزخ * رواه ابو داؤد * و عن وابصة * بکسر بای موحدة و بعد از ان صاد مهملة * بن معل * بفتح میم و سکون عین مر او را صحبت است قل و دم آورد در منته متع صالح * و گریان بود نزل کرد کوفه را بعد از ان آمد بجزیره و مرد ببرقه و قبر او در اینجا است * قال رای رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده * دید آن حضرت مردی را که میگزارد نماز پس صف نخستین تنها * فامر ان یعید الصلوة * پس بفرمود او را که باز گزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام اشک و بعض انه دیگر باطل میکرد نماز تنها گزارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث را حدیث دیگر و بعضی از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را و قتیکه پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب است در آن و بخلاف آن زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیر است که تمام نماز خلف صف تنها نکند اما اگر احرام خلف ضعا به بندد بعد از ان بصف در آید فاسد نکند چنانکه در باب الموقف از حدیث ابي بکره معلوم کرد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزار در صلوة امام بردست چپ همین است * رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی هذا حدیث حسن * و ابن خبان و جاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للک خلف الصف و نزدائمه دیگر محمول بر نفی کمال است

* باب الموقف * باب در بیان جای ایستادن امام و مأموم در نماز که پیش تر بایستد یارد و پهلوی جانب دست راست و ایستاد

* الفصل الاول * عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خلیتی ميمونة * كفت ابن عباس شب کردم در خانه خلیه خود ميمونة که یکی از ازواج مطهره است * نقام رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی * پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پیش

من نیز برخاستم و رهو کردم و آب و صوی آنحضرت را میاسختم پس آنحضرت وضو کرد و در نماز ایستاد من نیز ایستادم * نقمت عن یساره * پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجاست مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل میاید ان شاء الله تعالی * فاخذ

یعل یمین مرا ع ظهره * پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود * فعلانی کذلک من وراء ظهره الى الشقی الامین * پس بگردانید مرا همچنین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست یادر وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد

و نموده باشد گردانیدن را و بکلی لك اشارت باین حالت است چنانچه عادت ایستادن در امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظ

و اشارت جمع کنند فافهم * متفق علیه * وعن جابر قال قام رسول الله * روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا * صلى الله

عليه وسلم یصلی * تا بگذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله دیگر هم دارد که کامی بیجماعت

واقع میشد * فجئت حتی قمت عن یساره * پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت * فاخذ یمینی وادارنی حتی اقامنی

من یمینه * پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کردم از جانب راست خود * ثم جاء جبار بن صخر * بصتر آمد

جبار بنشد ید بن صخر که از انصار بود و از جمله مقتدا تن بود که در ایامه العقبه حاضر بودند * نقام عن یسار رسول الله * پس ایستاد

جانب چپ پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاخذ یمینینا جميعا * پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را جمله * فك نعنا * پس دور

کرد و براند هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ * حتى اقامنا حلقه * تا آنکه ایستاده گردانید ما را

پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاد اند خلف امام بایستند * رواه مسلم

* وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی * گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر

* صلى الله عليه وسلم و ام سلمه خلفنا * و ام سلمه که نام مادر انس است پس ما بود ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی بارجل در

صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی نبود پس دلالت نیست مرا بر این حدیث را

بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود مسأله رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم

* رواه مسلم * وعنه ان النبی * و هم از انس است که پیغمبر * صلى الله عليه وسلم صلی به و یا مه او خالته * نماز گزارد با وی

و بعد روی که ام سلمه است یا خالته وی شک را وی است * قال * گفت انس * فاقامنی عن یمینه و اقام المرأة حلقه * پس ایستاده

گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خالته وی باشد پس ما درین حدیث ذکر یتیم نیست

* رواه مسلم * وعن ابی بکر انه انتهى الى النبی * روایت است از ابی بکر که صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر

* صلى الله عليه وسلم وهو راكع * و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابوبکر و تحریمه بست پیش از آنکه بصف

برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاید و داخل رکعت کرد و فضل تکبیر اولی در یاید * فرکع فیل ان یصل الى الصف * پس رکوع کرد

پیش از آنکه برسد بصف * ثم مشی الى الصف * یستمر مشی کرد بر کوع بسوی صف * فذلک للنبی * پس ذکر کرده شد این فعل ابی

بکره مر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال زادک الله حرصا * زیاده گرداند ترا خدای تعالی از برای طلب خیر و وصول بمقام قرب

* ولا تعد * و باز نکرد باین فعل که اقل متفردا باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس

این امر است بایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر

با عاده صلوة نکرد و بعضی رواه و لا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند از عد و بمعنی دریدن یعنی چنان ان شنایی در مشی ممکن

که بدوین برسد و اول صحیح تراست روایه و در ایله * رواه البخاری * الفصل الثاني * عن سمرة بن

جندب قال امرنا رسول الله * امر کرد ما را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كنا ثلثة ان یتقل منا احبنا * و قتی که باشیم ماسه

گش در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی و گش * رواه الترمذی * وعن عمار انه ام الناس بالذات *
 روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صحن کشته شد
 و آنحضرت از او فرموده بود تقتلك الفضة الباغية که وی امامت کرد مردم را و بعد از آن که نام شهر ریست * و قام علی دکان یضی الناس
 انضیل منه * و باستاند عمار بن یاسر بود کانی را بجا آوردند مردم که اقتدا کردند بوی بایان تر از آن * فتقدم خلفه فاحل علی یدیه * پس
 پیش رفت خلفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنیاد بر زمین خورد و بر وی * فاتبه عمار * پس
 متابعت کرد در انقیاد نمود عمار خلفه را * حتی انزل خلفه * تا آنکه فرود آمد و در عمار را خلفه از دکان * فلما فرغ عمار من صلوته *
 پس هرگاه که ببرد اخص عمار از نماز نمود * قال له خلفه * کف من اورا خلفه * الم تبع رسول الله * یا نشیئ * تر بیغمیر خدا را
 * صلی الله علیه وسلم یقول * که میگفت * اذا امام الرجل القوم فلا یقیم فی مقام ارفع من مقامهم * چون امامت کند مردی قومی را پس
 باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم * و یخبر ذلك * یا ما نبلین منکیت آنحضرت لفظ حضرت * مشخص
 معلوم خلفه نبود از این جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا نبلین این گفت * فقال عمار لك انما تعبتک حین اغلبت علی یدی *
 پس گفت عمار از این جهت متابعت کردم من ترا هیچکامی که اگر حتی تو خود در مقام من از فرود آریدی * رواه ابو داود * از اینجا ظاهراً
 میشود که عمار منید انست این مسئله را از حدیث خود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر گفته شود که چون منید انست چنانچه از اول او کتابه
 این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموشش کرده بود و چون تعرض کرد از را خلفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز
 داشت پس از آن بگفته خلفه اختیار کرد اولی و انقضی را بد آنکه من است نزد ما آنست که مکرره است که انما تعبتک حین اغلبت علی یدی دکان با شیه
 زیرا که درین تشبیه است باهل کتاب که ایشان مخصوص عیبر دانند امام خود را بجا که من رفیع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند
 مکرره نباشد و همچنین اگر قوم بردگانی باشند و امام تنها پادشاه مکرر و بنمود در ظاهر روایت از جهت عدم تشبیه و بعضی گویند
 مکرره است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است در مقلان دکان و ارتفاعی که متعلق
 است بوی که است بعضی گفته اند که مقلان قامت میانه است و بعضی گفته اند مقلان آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع
 چنانچه ستره و این قول مستار است و شیخ ابن الهمام گفته که آنچه ثانی اوجه است زیرا که موجب که شبهه خوار داشتن امام است متحقق
 میگردد در وی و مقتضی نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد است مقلان دکان که عمار را این یا سر رضی الله عنه بر وی نماز میکرد
 اگر مقلان آن معلوم بودی حجت می شد بر آنکه مخالفت اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکرره زیاد بر آنست یا گفته شود که اگر است بر تقدیری است که برای عرض صحیح نباشد
 یا آنرا از خصائص آنحضرت داشت و الله اعلم انتهى * و عن سهل بن عبد الله بن سنان عن سهل بن سنان عن سهل بن سعد ساعدی
 که از انصار است و آخر کمی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پس سینه شله که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 یعنی از کدام قسم خوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود
 یا از چوب و ظاهر از عمارت جواب که گفت * فقال هو من اثل الغایه * پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غایه بود اول است و اثل
 بفتح همزه و سکون مثله طراف بسکون را و من که آنرا درخت کز کزین و بعضی گفته اند که اثل درختی است مشابیه طراف عظیم تر از رغه
 و غایه بتخفیف یا بمعنی بیشه است و غالب آمد بر موضع بختار که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از
 مدینه * عمله فلان مول فلان لرسول الله صلی الله علیه وسلم * ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام
 یا قوم رومی بود و بعضی گفته اند میون و قول اول مشهور تر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشد
 و بعضی گفته اند عل الله بعین و ادل من ملاتین و مثله و بعضی گفته اند عایشه و از انصار یات بود و بعضی گفته اند از انها جزات و این غلام نجار بود
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای من منبری سازی پس ساخته شد به پای ارتفاع هر پایه شیری و درازی
 ذراع پس نهاده شد در مسجد * و قام علیه رسول الله * و باستاند بر وی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حین عملی و وضع * در هنگامی که

ساخته شد زنده شد * فاستقبل القبلة * پس روی کرد آنحضرت بقبله * وکبیر * وکبیر * کعبت برای احرام * و قام الناس خلفه * و اعتماد نه * مردم پس آنحضرت * فقرا * و رکع * و رکع الناس خلفه * پس قرائت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کرد و رکوع مردم که پس و ای بودند * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر مبارک خود را از رکوع * ثم رجع القی قوی * پستر باز کشت بجانب پس * و تسبیح علی الارض * پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر * ثم عاد الی المنبر * پستبر بر عذر سجده تین باز بر منبر رفت و ایستاد * ثم قرأ ثم ان رکع * پستبر قرائت کرد پستبر رکوع کرد و در بعض نسخ رکع بود * ثم رفع رأسه * پستبر برداشت سر خود را از رکوع * ثم رجع القی قوی * پس قرائت بر کشت بجانب پس * حتی سجده علی الارض * یا آنکه سجده کرد بر زمین * علی لفظ البخاری * این که من کور شد لفظ بخاری است * و فی المتفق علیه نحوه * و در حدیث متفق علیه که بخاری و معلم هر دو روایت کرده اند ما ندانیم این لفظ است * و قال فی آخره * و کتبته است بخاری در آخر حدیث * فاما فرغ اقبل علی الناس * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم * فقال * ایها الناس * آگاه باشید ای مردمان * انما صنعت هذا لتأتموا بی * نکردم من این را که بر منبر برآمدم و بلند تر که نماز کردم مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا * و لتعلموا صلواتی * و تابید انید نماز مرا در بعضی بتعلموا بتشدید لام یعنی تائبا موزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که از جدیت کراهیت ارتفاع امام بر ما موم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمة شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی و حاجتی نمود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند آنکه قوم نکنند که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج یک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پایه پایان بود و الله اعلم * و عن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجرته و الناس یأتون به من وراء الحجرة * گفت عائشه رض نیاز گزارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتلا میکردند بوی از پس حجره * و رواه ابوداؤد * گفته اند که مراد بحجرة اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصر و تکیه اراده اعتکاف کرده بود و نماز بصلوة و ذریعای است که چند شب از رمضان گزارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بیمار مجرم آوردند ترک کرد تأمید انقض کرد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد بحجرة عائشه یا حجره بعض دیگر از امهات المؤمنین است که در اینجا گزارده مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی اقتدا در مثل اینصورت رویت مامومین امام را چنانچه نزد بعض علما است یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعضی دیگر شرط است و این مفسد است بظواهر درین صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا و الله اعلم

الفصل الثالث * عن ابی مالک الاشجری قال الا احلیکم بصلوة رسول الله * گفت ابوما لک اشجری که از مشاهیر صحابه است او را ابوما لک اشجری نیز گویند و در اسم او اختلاف است ایضا خبرند هم شمارا بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * و موقف او و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة * قال * گفت ابوما لک در بیان آن * اقام الصلوة * بر پا کرد آنحضرت نماز را * و صف الرجال خلفه * و صف است آنحضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید ایشان را پس خود * و صف خلفهم العلمان * و ایستاده گردید پس مردان خود را ذکر نما نکرد شاید که در اینجا خلفه نمودند * ثم صلی بهم * پستبر بکزارد نماز ایشان * و ذکر صلوة * پس ذکر کرد ابوما لک کیفیت نماز آنحضرت را * ثم قال * پستبر گفت آنحضرت یا گفت ابوما لک از جانب آنحضرت * هکذا صلوة * همچنین است نماز * قال * گفت * عبد الابی * که راوی حدیث است از ابی مالک * لا احسبه الا قال * کان نمي برم ابوما لک را مگر آنکه گفت * امتی * یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتی * و رواه ابوداؤد * و عن تميم بن عباد * بضم تميم و تخفيف موحدة از طبقه ارباب تابعین بصره ثقة است قلیل الحدیث بیاض بخاری شیعیه بود متأله و معتبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله احتجاج * قال بینا نافی المسجد فی الصف المقدم * گفت در آئین آنکه من در مسجد دوم ایستاده در صف اول * فجعل لی رجل من خلفی جبلة * پس کشید مرا مردمی از پس کشیدنی سخت * فحنانی و قام مقامی * پس یکسر کرد مرا ایستاد بجای ایستادن من * فوالله ما غفلت صلواتی * پس

تغفل امور کند در نيات من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه ميکنم که چند رکعت گزارده ام بجهت آنکه حاصل نماز من از ان غضب بسبب کشيدن و تأخير کردن مرا از مکان فاضل يا وجود سبقت من خوف * فلما انصرف اذا هو ابي بن كعب * پس هرگاه که در رکعت آن مرد نماز و تمام کرد تا که آن مرد ابي بن كعب است که از عظمتي سخا به برد * فقال يا فتی لا يشروع لك الله * پس گفت ای جوان اين و منها ك انكر داند ترا خدا اي تعالى بصيبت النية کردم من يا تو * ان قل اعلم من النبي * بن زميکه اين عهد است از يغمبر * صلى الله عليه وسلم النبي * يستر ما له قل ان اقل من اهل ففضل وعلم ايم * ان ثلثه * که پيوسته بايستم ما ياورى در صف اول پس فميتون بعد از زوى صلى الله عليه وسلم مى ايستيم بكم وى تعالى با ائمه * ثم استقبل القبلة * پست زوى آورد ابي بن كعب جمله را * فقال * پس گفت * فلك اهل العقل وحب الحكمة * هلاك مثل اهل عقل يعنى امرا که رعایت آموز مردم و اقامت همه احكام دنيا و دين حتى رجاست صفوف در نماز و ايستادن در آن يك نشاء ايشان است * ثلثه * سه بار گفت ابي اين عبارت را که * ثم قال والله ما علمهم آتى * پست رکعت بخدا سر کنند نه بر ايشان اندوه و حضرت مختورم * وكن امر طي من اضلوا * وكن اندوه مختورم بر کسانیکه کمراه مى کنند امرا ايشان را که رعایا باشند که متابعت ميکنند امرا را و ميتوان گفت که معني عبارت ايتست که اندوه مختورم بر کسانیکه کمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مدافعت کنند در امور شريعت و بسبب آن کمراه ميشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعيت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابي بر کمياتي باشد که مى آيند بعد از ان زمين از امراى بني اميه و عزمهم و طيبي گفته شايه که ابي بن كعب تعريض کرده بامراى عهده خود البته متعني نماند که موت ابي بن كعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضي الله تعالى عنهم و قول اول صحيح تر است و مانا که شكايت از بعض امرا و احكام ايشان باشند بخضرصا امراى امير المؤمنين عثمان رض و الله اعلم * قلت * قيس بن عباد ميگويد گفت من بابي بن كعب * يا ابا يعقوب * كنيتم ابي بن كعب است * وما تعني يا اهل العقل * وجه مخترا هي تو باهل عقل و كرامتي خواهي * قال الامراء رواه النسائي * باب الامامة * امامت پيشوا شدن و امام پيشوا و مراد در اینجا پيشوايي در نماز است که آنرا امامت صغرى خوانند و امامت كبرى پيشوايي در كار و بار عالم و تصرف در امور اقل عالم است و درين باب بيان ميکنند که مستحق امامت و اولي و اخري بآن كميست * * * الفصل الاول * من ابي مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي مسعود انصاري گفت گفت آنحضرت * يوم القوم اقراهم لكتاب الله * امامت ميکنم قوم را خوانان تر مر کتاب خدا را يعنى بهتر و نيكوتر بسيويك كنده قرآن و رعایت كنده مخرج جروف و صفات و قواعد و قواعد آنرا بعد از آنکه عالم باشد باحكام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشد بتفاصيل مسائل و احكام حوادث و ثواب كه حادث گردد در نماز * فان كانوا في القرأة سواء فاعلمهم بالسنة * پس اگر باشد قوم همه برابر در قراءت پس امامت كند داناترين قوم بصنت يعنى باحكام نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه بخوبى توان خواند قراءت فممنونه را و اين مثل ميب امام احمد است نزد اكثر اصحاب و عوام امام ابو يوسف نيز بهمين جانب است از جهت اين جديت و جدت ابي يعيل و ابن عباس كه بيانيند و مثل ميب امام ابو حنيفه و شيخ و مالك و شافعي و احمد در زوايتي آنست كه اعلم و افاقه عقلم است بر اقرأ زیرا كه احتياج بقراءت دريك ركن است و يعلم در تمامه ارکان و كويند احاديث كه دلالت كنند باقل بر يقين اقرأ بجهت آنست كه قرأ در ان زمان اعلم بوده اند زیرا كه ايشان تلقى ميکردند قرآن را باحكام آن از بجهت نقل يم كرده شده است اقرأ در حديث و در زمان مانه اين چنين است پس نقل يم كرديم اعلم و اكنافى الهداية اگر گفته شود پس چيست معني قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فان كانوا في القرأة سواء فاعلمهم بالسنة و برين تاويل كه شما كه غلبت مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنكه اين قول بصحبه ظاهر و غالب امر است نه قطعي و كلي زیرا كه مقرر است كه ابي بن كعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مبصو راست مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بيان كرد حكم اين متصور ممكن از بر تقدير اتفاق وقوع آن يا كوتيم كه اين را بر جمعب زيمان ما فرموده كذا في بعض شروح الهداية و شيخ ابن الهمام گفته كه اقرأ و اعلم بكتاب بود چنانكه دعوى كرده اند و انچه حديث

دلائل دارد بر آنست که اگر در قرائت و علم با حکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکه اعلم است و نیز گفته اند که بهتر این
 آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیر و اعلم بر اقرار حدیث نقلیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرار از وی
 بود نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر آمده بود از
آنحضرت کذا قال الشیخ * و ان کانوا فی السنة سواء فاقدهم هجرة * پس اگر باشند در علم بسنت و در قرائت برابر پس امامت کنند
 ویرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمکه یا مدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی با امامت و تقدیم دارا از
 ازلی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قرائت اروع و اتقن را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن متشوخ
 کشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا و الذی تولیها
 * فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدهم سنا * پس اگر باشند در علم و قرائت و هجرت که بمعنی ورع شد برابر پس امامت کنند کلا
 ترین قوم در سن و سال درین حدیث همین عقول را از مراتب مذکور رشفه و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر
 و جمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النصب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور
 برابر باشند قرعه بینند از ند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض
 مقیم اولی است یعنی برای مقیمان و در جاهای که در منصب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف
 الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة * و لایؤمن * بفتح تحتیه و ضم مزه و فتح میم و تشدید نون * الرجل الرجل
 فی سلطانه * و باید که امامت نکنند مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در جای دیگر مالک است چنانکه در روایت
 دیگر آمده است فی امله پس تقدم نکنند بر والی تا ترتیبی که در ولایه است مثل امام اعظم و خلفا و حکام وی خصوصاً در عیاد و جمعات
 و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفسی میگرد به دست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود
 به تباعض و تقاطع و ظهور خلاف که شریعت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت
 در پس حجاج نیاز میکرد که شبیه ظالم و فاسق بود * و لا یقول * بجزم دال و رفع آن * فی بینه علی تکرمت * و نه نشیند مرد در خانه
 مرد دیگر بونکرمتی که مراد بدان فراشی و سجاده و ماده ایست که برای خود انداخته و نهاده و اصلش از تکریم و اکرام است
 و بعضی از تکرمت مائده مراد داشته اند و اول صواب تر است * الا باذنه * مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که لایؤمن
 و لا یقول است * و راه مسلم و فی روایة له و لایؤمن من الرجل الرجل فی امله * و امامت نکنند مرد مردی را در اهل خانه و درین
 روایت بجای فی سلطانه فی امله آمده و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را با آنچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد * و عن ابی
 سعید قال قال رسول الله * کفیت ابی سعید خدی که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم * و تیکه
 باشند قوم سه کس پس باید که امامت کنند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثة اتفاق است اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم همین است
 * و احدهم بالامامة اقرؤهم * و سزاوارترین ایشان با امامت خوانا ترین ایشان است * و راه مسلم و ذکر حدیث مالک بن
 الحویرث * بضم حای ممله و فتح وار و کسر را * فی باب بعد باب فضائل الاذان * و در وی امر است که اگر دو کس
 باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است
 الفصل الثاني عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیؤذنکم خیارکم * باید که اذان گویند برای شما نیکان
 و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است پس باید که امین و متدین باشند و نیز از ان بر جاهای بلند
 میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر ستارم و اسرار ایشان برهیز کنند * و لیؤمکم قراکم * و باید که
 امامت کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند * و راه ابو داود * و عن ابی عطیة العقیلی قال *
 ابو عطیة عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثلثة تابعین است گفت * کان * بود * مالک ابن الحویرث * که از صحابه است و در
 ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده * یا تینا الی مصلانا * می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز

گزاردن ما که مسجد بود بجای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یستندت که در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فبخرت الصلوة يوماً و پس رحیل وقت نماز روزی * قال ابو عطية نقلنا له تقدم فصلة * پس گفتیم ما مالک را پیش از امام شریع بگزاز نماز * قال لنا قد مرنا رجلاً منكم يصلي بكم * گفت مالک بن الحوریت ما را پیش کنید و امام سازید مردی را از میان خود که بگزارد نماز بشما را امامت کند * و صاحب فکرم لم لا اصلي بكم * و مرا انجام است که حدیث کنم شمارا و خبر دهم که چرا نماز نمیگزارد بشما را امامت نمیکند شمارا * سمعت رسول الله * شنیدم از پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگوید من زار قوم ذلایم مهم * کبھی که زیارت کند قومی را و بیاید بدین ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را * وليو مهم رجل منهم * و باید که امامت نکند ایشان را مردی از ایشان اگر چه ایشان اذن کرده بودند و نبی مقید بعد م اذ نعت اما مالک او را بر مطلق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید * رواه ابو داود و الترمذی والنسائی الا انه اقتصر على لفظ النبي صلى الله عليه وسلم * مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد در لفظ آنحضرت که من زار قوماً آخره و قصه آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را با امامت و با آوردن از ایشان دکر نکرده * و عن انس قال * گفت انس * استخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم اين ام مکتوم يوم الناس و مواعی * خلیفه گزید آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین را و این است و سبب نزول سوره عبس و تولی اسف که امامت کند مردم را و حال آنکه ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال با امر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نیاید * رواه ابو داود * و درین حدیث دلیل است بر جواز امامت اعمی بیکرامت و در روایات قهقهه در مدعیان مانع آمده است که اگر اعمی مقتدی قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعمی باشد پیش و اولی است کفائی شرح الکنز نقلاً عن المسموط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اگر اعمی عبد الوهاب منقی مکی را که رفته بود بصروی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میسر نمی شد مرا سوال بیست تأدب و اعتماد بر آنکه مرجع ایشان کند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتیم در فقه چیزی که حکم میکند بجاواز آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول باوجود افضل که باوجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بیست حدیثی که مذکور شد * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا تجا وز صلوتهم اذانهم * سه کس اند که در هیچکورد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بدعبل قبول و غمی کردند متلقی سمع رضای حق * العبد الا بقى حتى يرجع * یکی بند که گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک * و امرأة با ت و زوجها علیها ساخط * درم زنیکه شب کرد در حالتی که شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود * و امام قوم وهم له کارفون * سیوم امام بر وی * حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارند و اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی که در اوست * رواه الترمذی و قال هذا حل یستحب * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا تقبل منهم صلوتهم * سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان * من تقدم قوم ما وهم له کارفون * کسی که امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارند و اند * و رجل اتى الصلوة دباراً * دیگر مردی که بیاید نماز و آخر وقت * والد یاران یا آنها بعد از آن وقت که دبار یکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب * و رجل اعنبد مصرراً * دیگر مردی که بند که گرفت نفس آزاد کرده شد و او چنانکه آزاد کرد بند را و مستقر شد بر استخدام وی با کراه یا بلخاف اعتاق از وی یاد عوی عبودیت کنند حر را و مالک کرد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن سلامه * بفتح سین و تخفیف لام * بنت الحر * بضم حای و سلسله از دیده و بعض گفته اند به صحابه است حدیث او نزد اصل کوفه است * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از سلمه که گفت محبت آنحضرت * ان من اشراط الساعة ان يتدفع اهل المسيل * بدستیکه از علامتی ای قیامت است

که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و بیندازند برد یگویی * لایبج و ن امامای صلی بهم * نیابند امامی را که بکزار رد
 نماز با ایشان بجهت جهل و نا اعلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فمق در آخر زمان * رواه احمد و ابوداؤد
 و ابن ماجه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر بران او فاجرا * کارزار کردن
 با کافران فرض است بر شما امرای هر امیری که باشد نیکوکار باشد یا تبه کار * و ان عمل الکبائر * و اگر چه بکنند گناهان کبیره را * و الصلوة
 واجبة علیکم خلف کل مسلم بران او فاجرا * و نماز واجب است بر شما بجماعت پس هر معلمانی بر یا فاجر * و ان عمل الکبائر * یعنی
 جائز است که بوی اتند کنند اگر چه مکروه است یا واجب است اعتقاد جوار از آن و بعضی استدلال کرده اند باین بوجوب جماعت
 و این بر تقدیری است که نفعی و یا بمنزحل کفر نکشد و مردی صالح حاضر نباشد * و الصلوة واجبة علی کل مسلم * و نماز جنازه واجب
 است بر هر معلمانی * بران او فاجرا و ان عمل الکبائر * و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز نکرد بر مردی یون که چیزی نکند است
 که بدانند این اوارا کرده شود مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحمل زنا و غیره و الا ان اتفاق است علما را بر وجوب
 آن و امام احمد کویله خلیفه نکزارد و در دیگران بکزارند * رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن عمرو بن سلمة *
 بکسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن و سلمة همه جابفتح لام است مکر عمرو بن سلمة و بنو سلمة که نام قبیله از انصار
 است * قال کنا بماء ممر الناس * گفت بودیم ما ساکن بر لبه آبی که گذرگاه مردم بود * یمر بنا الرکبان * میگذشتند بسواران
 و پیاده ها نیز می گذشتند باشند لیکن ذکر نکرد * نعم اهلهم ما للناس ما للناس * می پرسیدیم سواران را آنچه چیز پیدا شده است مردم را
 و چه کار می کنند کنایت است از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب است * ما هذا الرجل * چیست صفت و شان این مرد کنایت
 است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم * فیقولون * پس میگفتند مردم * یزعم * گمان می برد و میگوید این مرد
 * ان الله ارسله * که خدا فرستاده است او را * اوحی الیه اوحی الیه کذا * و حی فرستاده است خدا بصوی و وحی کرده است بصوی و
 چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخوانند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در دل افکندن * فکنت اخفظ
 ذلک الکلام * پس مردم من که یاد میکردم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت
 * نکا نایغری فی صدري * پس گویا که می چسبید آن کلام در سینه من و غراب فتح غین معجمه و کسر آن بمن و قصر سر یشم
 * و کانت العرب تلوم باسلامهم الفتح * و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار میبردند در اسلام خود فتح مکه را یعنی
 میگفتند اگر مکه فتح شد همه میل را آئیم در اسلام * فیقولون اترکوه و قومه * پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود
 که قریش اند و بزرگترین و رئیس ترین عرب اند زساکن مکه اند که عظیم ترین جاهای عرب بلکه عالم است * فانه ان ظاهر
 علیهم فهو نبی صادق * پس بدرستی که وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گواست * فلما کانت
 وقعة الفتح * پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه در حال هشتم از هجرت * و بدر کل قوم باسلامهم * شتابی کردند هر قومی باسلام خود
 چنانکه مضمون سوره اذاجاء نصر الله و الفتح مشیر است بدان * و بدر ابي قومي باسلامهم * و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد
 ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمر و بن سلمة هم همراه پدر آمد یانه و هم از اینجا اختلاف است در صحبت وی که صحابی
 است یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول ازل است و الله اعلم * فلما قدم * پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود * قال
 قد جئکم والله من عند النبی حقا * گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق * فقال * پس گفت پیغمبر صلوا
 صلوة کذا فی حین کذا و صلوة کذا فی حین کذا * بکزارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین کیفیت نمازها و تعیین
 اوقات آن همه بیان نمود * فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم فلیؤمکم اکثرکم قرآنا * پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید
 که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را * فنظروا ان لم یکن احد اکثر قرآنا منی * پس نگاه
 کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن از من و من از همه بیشتر یاد داشتم * لما کنت اقلی من الرکبان * از جهت آنکه بودم من
 که پیش می آمدم قرآن را و یاد میکردم آنرا از سواران * فقل مونی بین یدیهیم * پس پیش کردند امام ساختن مرا میان خود * و ان ابن

هست او سبع سنين * رجال آنکه من شش ساله بودند يا عشرت ساله * و كانت علي يردة كنت انا سجدت تقلصت حني * و بعد بریدن من چادر يک چارون سجد * می کردم کردم آمل و بالا بر می آمد بریدن من تا آنکه کشف میشد عورت از من * فقالت امرأة من النبي * پس گفت زنی مسئله * الا يتطون عنا است قار * کم * آيا غمی بر شيد از هادي قرآن خواندني * و امام خود را * خاشتر و انقطعوا لي قميصا * پس خريدند جامه پس بر يند بران من پيرامني را * فمقرحت بشي * فرخي بذا لك التميم * پس شادمان نشدم من بچيزي * و شادمان شدن من بآن پيراهن عجيب و غريب که هرگز نپوشيده بودم از جهت خردنها و اتصای طبيعت و از جهت حصول فصل و کرامت آبي که باين مرتبه رسانيد * و راء البخاري * و باين حديث استدلال کرده اند شافعيه بر صحت امامت صبي وليکن بالغ اربى است اگر چه صبي مختص باشد بفقهي و قراءت از جهت اختلاف علم ادروى و اين خلاف راجع ميگردد بختلاف در اقتدای مقتضى بمتفعل و در بالادرياب القراءه کلام در آن گذشت و در باب من صلى مرتين تيز يابيد ان شاء الله تعالى * و عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة * گفت ابن عمر رضي الله عنه منكم ميه که قدم از مقدّم آنحضرت صلى الله عليه وسلم هجرت کردند مدينه را * ليكم آنحضرت را ميرالمؤمنين عمار ايشان بود * كان يومهم * بود که امامت ميگردد ايشان را * سالم مولى ابني خديجة * که فارسي بود از فضلاى موالى و خيار صحابه و معدود بود از قراء آنحضرت امر فرمود که بگيريد قرآن را از چهار کس و يکي از اين چهار کس سالم را شمرده * و فهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد * و حال آنکه بود در ميان ايشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وى يا از جهت آن بود که اقرأ بود يا برى مصلحتي ديگر و الله اعلم * و رواه البخاري * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلواتهم فوق رؤسهم شبرا * سه کس اند که برداشته نميشود مر ايشان را نماز ايشان بالاى سرهاى ايشان يک بدست * رجل ام قومه ارم که ارمون * مردى که امامت ميکنند قومى را و حال آنکه ايشان ناخوش دارند او را * و امرأة باقت و زوجها عليها صاخط * و زبكه شب کند و شوهر وى از وى ناراضى باشد * و اخوان متصارمان * و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن يعنى زياده بپرسه روز و اين مسئله را تفصيلي است مذکور در موضع خود * و رواه ابن ماجه * * باب ما على الامام ياب در بيان حائزى که بر امامت مر مقتديان را و اهم آنچه بر امام است تشفيف است در غاز بجهت رعايت حال مقتديان از مريض و كبير و حاجه و عدم تطويل چنانکه مردم بگريزند از حضور و جماعت و بايد دانست که مراد بتشفيف و ترک تطويل آن نيست که ترک کند قراءت و تعبيبات و اظهارن کنند در رعايت سنن و آداب چه جاى واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفايت چنانکه بتواند به مفصل با تمامى که معين است در فقه و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبيح با دار رعايت قومه و جلسه و اگر آنچه مراد مى افتد تشفيف در نماز که وارد است در احاديث تشفيف قراءت است * الفصّل الاول * عن انس قال ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبي * و روايت است از انس که گفت نکراردم نماز پس هيچ امامى مرکز که سبکتر بود نماز وى و تمام تر بود از بيعم * صلى الله عليه وسلم * يعنى نماز آنحضرت سبک مى بود و با وجود آن تام و کامل مى بود چنانکه در حديث ديگر آمده است کان رسول الله صلعم اخف الناس صلوة في تمام بعض گفته اند که معنيش اينست که تشفيف ميگردد در قراءت و تمام ميگردد در ركوع و سجود و تعديل را و بعض كويند مراد آنست که تطويل آنحضرت در نماز نسبت بنماز ديگران در رعايت قلت و خفت مينمود يعنى اگر ديگرى اينچنين قراءت طويل ميخواند گران مى نمود و ملالت مى آورد بخلاف از حضرت وى صلى الله عليه وسلم که استماع آن مروت ذوق و نشاط و لذت و حضور ميگشت بجهت حسن صوت و جود اد او و برونوار و ظهور اسرار و تيز در قراءت آنحضرت سرعتى و طبي لسانی بود که در زمان لطيف کثير از قراءت را تمام ميگردد و لهذا در نماز مغرب سورة اعراف و بروايتى زياده بران خوانده و بعض كويند تشفيف امر نسبي است بسا طويل که قصير باشد نسبت با طول از خود و قصير طويل بود نسبت با قصر پس جمع ميگردد تشفيف و تطويل با هم گمت بنده حقير کاتب اين سطور عبد الحق بن سيف ابك بن عقي عنهما که توانند که اين مراد باشد که گاهي تطويل مينمود نزد احساس شوق و ايتار تطويل از صحابه و زماني تشفيف ميگردد نزد وجود حدى و باعنى بران و اين معني انسيب است بسيان حديث که در بيان تشفيف ميگوييد * و ان كان ليصح بكاء الصبي فتشفيق متبادر ان تقدر امة * بتشفيق بود آنحضرت که مى شنيد گريه

گوید کی را پس میگردد اندک غار از جهت قریب آنکه در فتنه افتند و نشود مادر را و بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر
 متفق علیه و عن ابی قتادة * صحابی مشهور راست و از فضایل صحابه است عقی بن بدری است حاضر شد تمامه مشاهد را و در
 غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده بردست و افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر
 شد * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لادخل فی الصلوة و انما ارید اطالتها * گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت
 بدرستیکه من میدانم در غار و حال آنکه من میخواهم در آنرا گردن غار را * فاسمع بکاء الصبی * پس میشنوم گریه صبی را * فلیتجز
 فی صلوتی * پس آسانی و مما قبله و تخفیف میکنم در غار بترک تطویل در قراءت و اذکار و اسراع در آن * مما اعلم من شدة
 وجد امامه من بکائه * از جهت آنچه میدانم و میدارم از سختی جزن و تاثر ما در وی از گریه و وایان از غایت رحم و شفقت است
 بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکنند و رعایت می نمایند صلی الله علیه و سلم و جزاء عنا خیر الجزاء * شعر * خواجه را
 بین که در نشیمن راز * بنده را یاد میکند بنیاز * قاصد ارزیر آید از چرخ بلند * تا سگسته پایکان بروی تنند * رواه البخاری
 * وعن یحیی بن مريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم للناس * چون نماز بکزارد یکی از شما برای مردم یعنی امامت
 کند ایشان را * فلیخفف * پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان نماید * فان فیهم السقیم و الضعیف و الکبیر * زیرا که
 در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت و پیر است * و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ماشاء * و چون نماز بکزارد یکی
 از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد * متفق علیه * وعن قیس بن یحیی حازم * بحای مهمله و زای از کبار
 تابعین است که جافلیت و اسلام فرد و رادر یافته * قال اخبرني ابو مسعود ان رجلا قال * گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی
 گفت * والله یا رسول الله انی لا تأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان * بدرستیکه هر آینه من پس مینمایم از نماز یا مباد و بحسب امت نمی آیم
 از جهت فلان نام شخصی را برد و گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته اند مغاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است
 * مما یطیل بنا * از جهت دراز کردن وی قراءت را با ما * نما را ایت و مراد صلی الله علیه و سلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ *
 پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ بند داندنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود * ثم قال ان منکم منفرین * پستتر گفت
 آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما اگر یزائنده اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات * فایکم ماصلی بالناس فلیتجز * پس هر کدام
 از شما که نماز بکزارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملاحت آرد و از حضور جماعت باز دارد * فان فیهم الضعیف
 و الکبیر و ذا الحاجة * پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی توانند ایستاد و خداوند حاجت
 است که کار می ضروری دارد * متفق علیه * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلون لکم فان اصابوا فکم * نماز میکنند
 اما ما را برای شما پس اگر راست و درست میگزارند برای فائده شما است و فائده ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد بحسب جهت فهم
 آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح و لهم موجود است * و ان اخطا فکم * و اگر ناراست و نادرست میگزارند پس مر شما راست
 اجر که راست و درست گزاردید و نیت و قصد جماعت کردید * و علیهم * و برای ایشان است و بال بحسب نقص و تقصیر بکه نمودند
 و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در وقت ابتلا و افتتان جلوک و اموا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند
 و در ادای آن و رعایت احکام و آداب تقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر من هیچ
 صواب روند بهتر و الا شما را از آن ضروری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز
 مقتدیان نیست و ظاهرا این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان و الله اعلم * رواه البخاری و هذا الباب
 خال عن الفصل الثاني * و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد مؤلف فصل
 ثالث آورد و گفت * الفصل الثالث * عن عثمان بن ابی العاص * ثقیفی صحابی است و عامل طائف بود در
 زمان آنحضرت و ابو بکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرند شوند وی گفت ای گروه
 ثقیف شما بسترین مرد میدانم در اسلام پس بیشترین مردم نباشید در بار تدبیر و روی خردترین قوم خود بود * قال آخر ما عهد الی رسول الله *

گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که * اذا اُمتت تو ما فاختف بهم الصلوة * چون امامت کنی گروهی را پس سبک بکنز یا نشان نماز را * رواه مسلم و فی روایة له ان رسول الله * و در روایتی موملم را این چنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له * گفت عثمان بن ابی العاص را * ام قومک * امامت کن قوم خود را * قال قلت * گفت عثمان * گفتم * یا رسول الله * انی اجل فی نفسی شیئا * بد رستیکه من می یایم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا موسسه * قال اذنه * گفت آنحضرت نزدیک بیا * فاجلعتی بین یدیه * پس نزدیک آمدیم پس بنشانند مرا پیش خود * ثم وضع کفه فی صدری بین ثلثی * پستر نهاد کف دشت خود را در میان هیند من میان در پستان من * ثم قال فحول فوضعها فی ظهری بین کتفی * پستر گشت بر گرد یعنی پشت بپشت من کن پس بنهاد کف دشت خود را در میان پشت من میان در خانه من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت بر گشت دشت مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم ثم قال ام قومک * پستر گشت امامت کن قوم خود را * فمن ام قوما فلیخف * پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند * فان فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذالک الحجة فاذا صلی اخل کم وحده * فلیصل کیف شاء * ترجمه این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد * وعن ابن عمر قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف * امر میکرد ما را بسبک گزاردن نماز و تخفیف قرائت * و یؤمرنا بالصافات * وامامت میکرد ما را بحد و الصافات * و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بر جوهری که گفته شد * رواه النخائی

باب ما ملی المأموم من المتابعة وحکم المبعوث * باب در بیان چیزی که بر مقتدی امت از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مبعوث که اول نماز را با امام در نیافته * الفصل الأول * عن البراء بن عازب * بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور است اول مشاهده وی خندق است و پیش از وی ارضا صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل وضعین و نهروان * قال کنا نصلی خلف النبی * گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فاذا قال * پس چون میگفت آنحضرت * سمع الله لمن حمده * لم یکن احد منا ظهرا * ختم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را و به سجده نمی افتاد و لم یکن بفتح یا و سکون حاء و هم نون و کثر آن از نصر بنصر و ضرب یضرب * حتی یضع النبی * تا آنکه می نهاد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض * پیشانی خود را بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از هر برداشتن از رکوع ایستاده میماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نهاد انگاه می افتادیم * متفق علیه * وعن انس قال صلی بنا رسول الله * صلی الله علیه وسلم ذات یوم * نماز گزارد با ما آنحضرت روزی * فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه * پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمده با ما بروی مبارک خود یعنی روی بجانب ما کرده نشست * فقال ایها الناس انی امامکم * پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام * فلا تمبقرونی بالركوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالتصراف * پس پیشی نمکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه باز برگشتن از نماز یعنی بیشتر از من بر رکوع و سجود و نه بر روی و نه بر اندازیدن و نه بسجود و نه خیزند و مرا دیانصراف یا سلام است یا برخاستن از مکان نماز و بر آمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و ندانید که من خبردار نیستم از احوال شما * فانی اراکم امامی و من خلفی * زیرا که بد رستی من می بینم شما را از پیش خود و پس خود * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله * صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام * پیشی نمکنید امام را و شتابی نمکنید * اذا کبر فکبروا * و قتیکه تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید * واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین * و چون بگوید امام ولا الضالین متصل از بگوید آمین * واذا رکع فارکعوا * و چون رکوع کنند از پس وی متصل بر رکوع روید * واذا قال * و چون بگوید امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوید شما * اللهم ربنا لك الحمد * از پس جا معلوم شد که منصب امام تسبیح است و منصب مأموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت * متفق علیه الا ان البخاری لم یذكر و اذا قال ولا الضالین * این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که * اذا قال

ولا الضالین فقولوا آمین * ومن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا قصر غ عنه * روایت است از انکه آنحضرت
هو ارشد الهی را پس افکند و شد از پشت اسب بر زمین و انحال طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز
* فبحش شقه الا یخن * پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در غایت ماند و جشش بتقلیم جیم است بر خا
* فصلی صلوة من الصلوات وهو قاعد * پس بگزارد آنحضرت غازی را از غایت و حال آنکه وی نشسته است * فصلی و راء
قعودا * پس بگزاردیم ثانی پس آنحضرت نشسته * فلما انصرف قال * پس هرگاه که برکشت آنحضرت از نماز گفت * اغما جعل
الامام لیوم تم به * کز دایله نشسته است امام مکر بر او آنکه اقتدار اتباع کرده شود بوی * فاذا صلی قائما فصلوا قیاما * پس چون
بگزارد امام ایستاده بگزارد شمانیز ایستاده * واذا رکع فارکعوا * و چون بر کوع رود امام پس بر کوع روید * واذا ارفع
فارفعوا * و چون سر بردار دوی پس سر بردارید شما * واذا قال * و چون بگوید امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئید
شما * ربنا لك الحمد * و در بعضی نسخه های مشکو قاینهم است * واذا سجد فاسجدوا * و چون بسجد رود پس بسجد روید شما
و نوشته اند که در لفظ بخاری نیست * واذا صلی جالسا * و چون نماز بگزارد امام نشسته * فصلوا جلوسا اجمعون * پس
بگزارد شمانیز نشسته همه * قال الحمید فی * گفته است حمید فی آنکه از شیوخ بخاری است نه حمید فی صاحب الجمع بین
الصحیحین و این نیز عبارات بخاری است که نقل از حمید فی میکند که گفت * قوله * قول آنحضرت که فرمود * واذا صلی جالسا
فصلوا جلوسا هو فی مرضه القلیم * این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسب
بما جز آن * ثم صلی بعد ذلك النبی * پیش بگزارد بعد از آن پیغمبر * صلی الله علیه وسلم جالسا * نشسته * والناس خلفه قیام *
و مردم در پس وی ایستاده بودند * لم یأمرهم بالعود * امر نکرد ایشان را به نشستن * و انما یوخذ بالاحرف لا خیر من فعل
النبی * و گرفته نمیشود و عمل کرده نمیشود بکریا خریس آخر از فعل پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * که تابع فعل او است
* هذا لفظ البخاری * این لفظ بخاری است * و اتفق معلم الی اجمعون * و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا
قول ری اجمعون و قال الحمید فی الی آخره روایت بکرده * و زاد فی روایة * و زیاده کرده است مسلم در روایتی این
عبارت را که * فلا تختلفوا علیه * پس اختلاف نکنید بر امام * واذا سجد فاسجدوا * و چون سجد کنند پس سجد کنند
ازین عبارات معلوم میشود که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم تند بر * وعن عائشة رض قالت لما نقل رسول الله * روایت
است از عائشه که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی سخت شد بیماری و بنهایت رسید ضعف
وی * جاء بلال یؤذنه بالصلوة * آمد بلال در حالی که می آگاهانند آنحضرت را به نماز و خبر دهد که وقت نماز شده و مردم
همه در مسجد کرده آمدند عادت بود که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیر را میبایست بلال بر در آمد
خبر میگرد درین حالت نیز آمده که خبر کند و استکشاف نماید که خود بوجود شریف مسجد را منور میگرداند و امامت کند
یا کسی را از اصحاب امر میفرماید که امامت کند * فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس * پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب
من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند مردم را امامت کند ایشانرا * فصلی ابو بکر تلك الایام * پس نماز کرد ابوبکر رضی الله عنه با مردم
در آنروزها * ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة * پسترو آنحضرت یافت در ذات شریف خود فی الجملة
ضکی و تند رستی * فقام یهدی بین رجلین * پس بایستاد آنحضرت در حالیکه میرود تکیه کرده میان دو مرد و دستها بردوش
این دو مرد نهاده آهسته و مائل * و رجلاه تخطان فی الارض * و هر دو پای مبارک وی خطمی کشند در زمین بجهت بی قوتی
بر پای برداشتن بتمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم در عوارض بدنی و صفات جسمانی واقف بر حد
بشریت گذاشته اند تا مشاهد صفات جلالی نموده حق بندگی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نموده خرق
عادات مینماید و فی الجملة کمال ملکی و رای کمال بشری است که مرتبه جامع ناهوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است
* مصرع * یا ما این دگر آن نیز هم * یا رب مکر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات می نماید آن

دیگر است * حتی دخل المسجد * تا آنکه در آمد آنحضرت باین روش مسجد را * فلما سمع ابوبکر حسه ذهب یلقا خیر * پس مرگام که شنید ابوبکر آواز آمدن آنحضرت را با ینبجانب رفت و خواست که پس رود تا آنحضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حسن آواز نرم * فاما الیه رسول الله * پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و ایما اشارت باعضام مثل سر و دست و چشم و ابرو * ان لا یناخر * که پس نورد و بجای خود ایستاده ماند * فبجاء * پس آمد آنحضرت * حتی جلس عن یسار ابی بکر * تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر * و کان ابوبکر یصلی قائما * و بود ابوبکر که میگزارد نماز ایستاده * و کان رسول الله * و بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یصلی قاعدا * میگزارد نشسته * یقتل ابوبکر بصلوة رسول الله * اقتل امیکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و الناس یقتلون بصلوة ابی بکر * و مردمان اقتل امیکردانند بنماز ابی بکر یعنی انعال ابوبکر را دیده غاز میگردند و الامام دران غاز آنحضرت بود و همه اقتل ابی بکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشتند چون مردم که در بودند و انعال آنحضرت را نمیدیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده غاز میگردند گویا اقتل ابوبکر میگردند * متفق علیه و فی روایة لهما * و در روایتی مریشاری و مسلم را آمده * یسمع ابوبکر الناس التکبیر * می شنو انید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابوبکر را با امامت و چندین ایام کثرت که ابوبکر امامت میکرد و همه بوف اقتل امیکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میگرد و کسی دیگر را میفرمود و امامت ابوبکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی مروه بن عرف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست که از غاز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتل کرد در پس ابوبکر و نماز گزارد کن ا فی صحیح البخاری * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما ینشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یقول الله رأسه رأس حمار * آیا نمی ترسند آنکسی که بر میدارد سر خود را پیش از امام ازین که بگرداند سر او را همچو سر خرو در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خرا امام غزالی گفته که ابن کنایت است از بلاغت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ایام و اتباع و اتفاقت یعنی از خری است که امام سازند و اتباع نکنند و گفته که متعین است ابن قاریل و الامام می بینیم بحس که نگشته است روی و صورت وی روی حمار و صورت حمار پوشیده ماند که ثابت خشیت تحویل امت نه وقوع آن وطیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلاد و الامام غیر جائز است درین امت و ممکن است که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا با آنکه اخلا فی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت و الله اعلم * متفق علیه * الفصل الثانی

* عن علی و معاذ بن جبل رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی احدکم الصلوة و الامام من حال * و قتیکه بیاید یکی از شما غاز را و امام برحالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و جز آن * فلیصنع کایصنع الامام * پس باید که بکنند چنانچه میکنند امام پس تحریر به بند دو در آمد در همان فعل و لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن ابی هریره * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جئتم الی الصلوة و نیت سجود فاسجدوا * چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکه ما سجد کننند ایم پس سجد کنید * و لاتعدو شیئا * و شمار نکنید آنرا چیزی از نماز و رکعتی از آن چنانکه بد آمدن در رکوع میکنید * و من ادرک رکعة فقل ادرك الصلوة * و کسی که دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را در معنی گفته اند یکی آنکه مراد بر رکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسی که امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه دریافتیم رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در فلما یریه گفته است کسی که دریافته

از ظهر رکعتی را در نیافت سه رکعت را نکرارد ظهر را جماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که روی ظهر جماعت گزارده و لهذا حائث نمیکرد در همین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه منسوب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام بعد اگر در یابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه در یابد در رکوع و اگر در یابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشهد و سجود سهو دریافت * رواه ابوداؤد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الله اربعين يوما في جماعة يدرك التكبيرة الاولى * کسیکه نماز بگزارد نماز خالص لوجه الله بی شائبه غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیکه در یابد تکبیره اولی و از امارش ذرا آنست که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافیست * کتب له براءة تان براءة من النار و براءة من النفاق * نوشته میشود برای او در خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به براءة از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند و سایر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامات نفاق داشته اند و مستعمل که در آخرت بود بخلافی از عذاب مخصوص منافقان * رواه الترمذی * روایت کرد این چلیب را ترمذی و لیکن سخن کرده است در آن * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه من نوضاً فاحسن وضوء * کسی که وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی ترو تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل * ثم راح فوجد الناس قد صلوا * بستر رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گزارده اند و نه یافت جماعت را * اعطاه الله مثلاً اجر من صلاها وحضرها * بداند او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گزارده است نماز را و حاضر شد و آنرا و این بر تقدیر بکه تاخیر بتقصیر و نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر آن بیاب * لا ينقص ذلك من اجورهم شيئاً * کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای این کسانی که گزارده اند و حاضر شده چیز را زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند و روی اجر نیت خود * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن ابي سعيد الخدري قال جاء رجل وقد صلى رسول الله * آمد مردی و حال آنکه گزارده بود به غمخدا * صلى الله عليه وسلم فقال الا رجل يتصلق علي هذا * پس گفت آنحضرت ای اینست مرد بکه تصدق کند و احسان نماید بر من مرد که میخواهد تنها بگزارد نماز را * فیصلی معه * پس بگزارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا با بدین احسان است که این مرد باری میکند * نقام رجل فیصلی معه * پس برخاست مردی پس بگزارد نماز با وی و گویند که در منن بهی فی آمده که آن مرد را بوی بگوید بود رضی الله عنه * رواه الترمذی و ابوداؤد * الفصل الثالث * عن عبيد الله بن عبد الله بن عبيد الله بن عبد الله بن مسعود الهذلي يسمي برادر زاده عبد الله بن مسعود فقيه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعة مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته نفع امام مامون و بود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مرا و است شعر چند مات سنة اثنتين وتسعين وقيل سنة ثمان وتسعين وعبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت موده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقة کثیر القتیة والحديث اجمت مات سنة اربع وسبعين * قال دخلت على عائشة فقلت * گفت عیبد الله در آمدم بر عائشه پس گفتم * لا اتحل ثبني عن مرض رسول الله * ای احديث نمیکني مرا از حال بیماری به غمخدا * صلى الله عليه وسلم * که بنماز در آمد و چگونه بر آمد * قالت بلى * گفت عائشه آری حلایت میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در تحلیت بقول خود * ثقل النبي * کران شد آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * اصلی الناس * ای ایا نماز گزارده اند مردم * فقلنا لا * پس گفتیم ما نکرارده اند * یا رسول الله * وهم ينتظرونك * و ایشان چشم دارند آمدن ترا * قال ضعوا لي ماء في الخضب * گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکرمیم و سکون خا و فتح ضاد معجبتین نام نوعی از ظرف است * قالت * گفت عائشه * ففعلنا * پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب * فغتمسل * پس غسل کرد * فلما هي لينوء * پس رفت و خواست که برخیزد * فاعغمي عليه * پس پیروش شد و بر کاشته شد پیروش بر روی راغما

چون از جنس مرض است جائز است طریقی آن بر انبیاء و اهل بیت است و نقیض است و مقید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه
بغیر تطویل * تم افاق * بستر هوشیار شد و بهوش آمد * فقال اصلی الناس * پس گفت ایانما رکوزده اند مردم * قلنا لهم
ينتظر ونك * کتیم نکر زده اند ایشان انتظار می برند ترا * یا رسول الله قال ضعیوا لی ماء فی المختضب * گفت بنهیل برای من
آبی در مختضب * قالت ففعلنا غتسل * گفت ما نشه پس بسمت آنحضرت یس غسل کرد * ثم ذهب لینوء فاعمی علیه تم افاق
فقال اصلی الناس قلنا لهم ينتظر ونك یا رسول الله والناس عكوف فی المسجد ينتظرون النبی * و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
می برند بیغمم را * صلى الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة * برای نماز عشاء پسین احتراز است از نماز مغرب که کامی او را
نیز عشاء میگویند * فامرسل النبی صلى الله علیه وسلم الى ابی بکر بان یصلي بالناس * پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که
نماز بگزارد بامردم و امامت کند * فاتاة الرسول * یس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت * فقال ان رسول الله * یس گفت
که بیغمم خدا * صلى الله علیه وسلم یا مرک ان نصلي بالناس * میفرماید ترا که نماز بگزازی بامردم * فقال ابوبکر وکان رجلاً
رقیقاً * پس گفت ابوبکر و بود مرد نرم دل * یا عمر صل بالناس * ای عمر بگزارد نماز ب مردم * فقال له عمر انت احق بذلك * پس
گفت مرا را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب
است و در آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد * فصلی ابوبکر تلك الايام * پس نماز
بگزارد ابوبکر در آن روزها که فقه روز بود * ثم ان النبی صلى الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة * یستر آنحضرت یافت از ذلت
خود و در بعضی نسخ فی نفسه یافت در ذات خود سبکی * وخرج من رجليں احدیما العباس * و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد
که یکی از آن دو مرد عباس بود * لصلوة الظهر * برای نماز پیشین * و ابوبکر یصلي بالناس * و حال آنکه ابوبکر نماز میکرد و مردم
* فلما راه ابوبکر ذهب لیناء * پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست پائین رود * فاورماً الیه النبی * پس اشارت
کرد بموی وی بیغمم * صلى الله علیه وسلم بان لا یتأخر * باینکه پس نرود و بجای خود باشد * قال * گفت آنحضرت بآن دو مرد
که تکیه کرده بر آنها آمده بود * اجلسا نی الی جنبه * بنشانی مرا در پهلو ابوبکر * فالجشاه الی جنب ابی بکر * پس بنشاندند
آن دو کس آنحضرت را در پهلو ابوبکر * والنبی صلى الله علیه وسلم قاعداً * و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مسمر
است بران * فقال * پس گفت عجل الله که راوی ابن حنبل است از عائشه * فلخلت علی عبد الله بن عباس * پس در آمد بن عبد الله
بن عباس * فقلت له الا اعرس لیک ما حل تنی عائشة من مرض رسول الله * پس گفتم مرا بن عباس را ایضا هر گاه بر تو حلیتی را
که حلایت کرده مرا عائشه از بیماری بیغمم خدا * صلى الله علیه وسلم فقال مات * پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حلایت را
* فعرضت علیه حل یشا * پس عرض کردم بروی حلایت عائشه را * فما انکر منه شیئاً * پس انکار نکرد ابن عباس از آن حلایت
چیز را * غیر انه قال * جز آنکه گفت * اسمت لك الرجل الذی کان مع العباس * ایانما برد عائشه برای تو آن مرد را
که بود با عباس تکیه در هند حضرت را در آمدن بمسجد * قلت لا * گفتم نه برد آن مرد را نام * قال هو علی * گفت ابن عباس
که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب در نام نه بردن عائشه علی را با عباس
رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی نزاکتی بود از هنگام قضیه آنکه عائشه که علی در اینجا مبالغه نکرد در تمیزیت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام
برده است علی را در مواضع کبیره و ملح کرده او را بعد از بن قضیه حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بعدی و حل که نام بردن
پوزبان کران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حلایت نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند
که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودن
گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل

بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم متفق علیه * وعن ابی هريرة رضي الله عنه كان يقول من ادرك
الركعة فقد ادرك السجدة * كهي * كه در یافت رکعت رابعی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجد را یعنی رکعت را تعبیر کرد
از رکعت سجد از جهت تسمی رکعت بوی * ومن فاتته قراءة ام القرآن * و کسی که فوت شد از فاتحة الكتاب یعنی
خواندن از * فقد فاتته خیر کثیر * پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار غلامی این حدیث در عدم فرضیت قراءه فاتحه است
و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسیوقیت وی و این حدیث
در باب مسیوق است که خلف نبوده و فاتحه بخواند مقصود ترغیب و تاکید است بر ادراک جماعت از اول تا این خیر
کثیر فوت نکرد یعنی اگر چه با در یک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن
* رواد مالك * وعنه انه قال الذي يرفع رأسه ويستغضه قبل الامام فانما ناصيه بيد الشيطان * کسی که بردارد سر خود را و پست
کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او میگردست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت و سنت * رواد مالك *
باب من صلی صلوة مرتین * باب در بیان حال کسی که نماز گزارد در بار و این شامل صورت های مختلف است و مقصود از آن
اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گزارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت و بگذارد بجماعت بر تفصیلی
که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره از آن در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گزارده با امام
یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ یباید و این مرسوم است نزد شافعیه بنگار فرض و در حقیقت نه
نگار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای
مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان *
* الفصل الاول * عین جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع
النبي * گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیصلی بهم * پستری آمد قوم خود را
پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلك الصلوة یعنی میگزارد همان نماز را که همراه آنحضرت گزارده بود و لفظ بخاری
الصلوة المكتوبة یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود * متفق علیه * وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبي * و هم از جابر
است گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم العشاء * ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء * پستری
باز بر میگشت معاذ بمری قوم خود پس میگزارد با ایشان عشاء * و هم له نافله * و آن نماز که معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل
بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد * رواد البیهقی والد ارقطنی * و گفته اند که و هم له نافله در
صحتین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا روایت کرده اند بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعیست
بنابر اجتهادش و لهذا الارغیر جهت شافعی این زیادت یافته نشد و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی از
صحت و تدریستی گفته که علامی حدیب گفته اند که قول و هم له نافله غیر محفوظ است در حدیب جابر و در حدیب امام احمد آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعاذ گفت ای معاذ یا ما نماز بگزار با تخفیف کن بر قوم خود از اینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگزارد
با قوم خود امامت نکنند زیرا که برین نقل بر نماز و منافله خواهد بود و امامت مفترض به بمنفل جائز نه و این حدیب منافعی این زیادت
است و قصه نماز معاذ در باب قراءت بنفصیل گذشت است فلینظر تم
* الفصل الثاني * عن یزید ابن الاسود * مرورا
صحبت است و عدا و از اهل طائف است و حدیث او در کوفین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند * قال شهدت مع
النبي صلی الله علیه وسلم حجة * گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گزارد م با وی حج
* فصلیه معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف * پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست و خیف پستی
که در بیخ کوه باشد و این مسجد در انجا است * فلما قضی صلوته و انصرف * پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت
* فاذا امر برجلین فی آخر الغوم * پس ناکاه آنحضرت ملابس و مقارن است با در مرد که نهشته بودند در پایان قوم * لم یصلیا
معه * نگارند نماز با آنحضرت آن دو مرد * قال علی بهما * گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را * فجی بهما ترعد

فرائضها * پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالی که میلرزد کوشتهای شانه ایشان از خرف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد و فراص جسع فریضه بفتح فار و صادمه کمرشت پارۀ ایست میان پهلوی و شانه که میلرزد نزد خوف و کافیه مشاهده می افتد این حال از کار نزد آورده ذبح * فقال ما منعکما ان تصليا معنا * پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمارا از نماز کردن شما باما * فقالا * پس گفتند آن دو مرد * یا رسول الله انا کنا نلد صلینا فی رحالنا * بد و ستمیکه ما بودیم که گزارده ایم در منزلها و جای رخت خود ما * قال فلا تفعل * گفت آنحضرت پس نکنید این چنین یعنی که در وقت حضور جماعت در آن داخل نکرید * اذا صلیتما فی رحالکما * چون بکزارید نماز در منزلهای خود * ثم انیتما مسجد جماعة * پستر بیا تئید مسجد را که در روی جماعت میکنند * فصليا معہم * پس بکزارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة * پس بد و ستمیکه این نماز که با جماعت میکرارید مر شمارا نماز نفل است خواه سا بقائما یا با جماعت گزارده شد یابی جماعت * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی *
 الفصل الثالث * عن یس * یضم موحله و سکون مهمله * بن مسجن * بکسر میم و سکون حای مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و یک را از مسجن صحابی است * عن ایه * روایت میکند از یک را خود * انه کان فی مجلس مع رسول الله * که یک را بود در مجلس پایغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاذن بالصلوة * پس اذن گفته شد برای نماز * فقام رسول الله * پس بایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فصلی و رجع * پس نماز گزارد و برگشت * و مسجن فی مجلسه * و حال آنکه مسجن در جاف نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهت تعاضی نسبت این منقصت نشود صریحا و در انداختن نفس خود در از مقام حضور * فقال له رسول الله * پس گفت مر مسجن را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلي مع الناس * چه باز داشت ترا از نماز کردن با مردم * السم بر جل مسلم * ایا نیستی تو مرد مسلمان * فقال بلی * پس گفت مسجن آری مبسلمانم * یا رسول الله و لکنی کنت قد صلیت فی اهلی * ولیکن هستم من که بتسقیق گزارده ام نماز در اهل خانه خود * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا جئت المسجد و کنت قد صلیت فاقیم الصلوة * چون بیایی تو مسجد را و باشی تو که گزارده نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز و تکبیر بر آورده شود برای وی * فصل مع الناس * پس بکزار نماز با مردم * و ان کنت قد صلیت * و اگر چه هستی تو که بتسقیق گزارده نماز را * رواه مالک و النسائی * و عن رجل من اسد بن خزیمه * روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور و اسد نام پدر قبیله بایست از مضر و وی اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر * انه سأل ابا یوب الانصاری * که آن مرد سوال کرد ابو یوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آن حضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقل و م مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود * قال * گفت آن مرد سائل * یصلی احل نافی منزله الصلوة ثم یاتی المسجد * نماز میکرار دیک از عادی منزل خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میکرارم و می آیم * و تقام الصلوة * و بر پا کرده میشود در مسجد نماز * فاصلي معہم * پس میکرارم نماز با ایشان * فاجل فی نفسی شیئا * پس می یابم در نفس خود چیزی از خجل شده و کرامت * من ذلك * از جهت مکرر کردن من نماز را و از جهت مخالفت با مام در صفت نفل و فرض و بعضی از شرح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است * فقال * پس گفت * ابو یوب سألنا عن ذلك النبی * پرسید ایم ما ازین حال که تو می یابی پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * که این چیست و از کجا است * فقال * پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما * فذلک له مهم جمع * پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خلل شده و کرامت نیابد یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تعلق یوثانی ظاهر است یعنی آنچه تو می یابی از روح و حضور را اثر جماعت نورانیت است * رواه مالک و ابوداؤد * و عن یزید * بتحتانیة و زای * بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة * روایت است از یزید بن عامر که صحابی است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت اقدام آنحضرت را رحال آنکه

و در نماز بود با مردم * فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة * پس نشستیم من و در نیامدم با ایشان در نماز * فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم را آنی جالسا * پس هرگاه که برکشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته * فقال الم تسلم * پس کفایت ایا سلام نیابرد؟ و مسلمان نیستی * یا یزید * که نماز نمیکنی * قلت بلی * گفتم بلی * یا رسول الله قد اسلمت * بتحقیق اسلام آورده ام * قال و ما منعك ان تدخل مع الناس فی صلوتهم * گفت آنحضرت و چه باز داشت تو از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان * قلت انی كنت قد صلیت فی منزلی * گفتم بدرستی که من بودم که بتحقیق نماز گزاردم من در منزل خود * احسب ان قد صلیتم * در حالیکه بآن می پردم که بتحقیق گزارده اید شما * فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم * پس گفت آنحضرت و وقتی که بیایی تو نماز را پس بیایی تو مردم را که گزارده اند نماز پس بکزار نماز با ایشان * وان كنت قد صلیت * و اگر هستی تو که بتحقیق نماز گزارده * تكن لك نافلة * باشد نمازی که دوم بار میکنی یا مردم نفل مرترا * و هذه مكتوبة * و باشد این نماز که نخست گزارده فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه بادی اولی و طبیعی گفته که ضمیر در تکرار جمع است بنمازی که گزارده است نخست و اشارت به ذمه بنمازی است که گزارده است با جماعت و گفته کرد انید شد نمازی که واقع است در وقت و مسقط است مرتضرا و نافله و نمازی که با جماعت است و غیر مسقط است مرتضرا و فریضه از جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گزارده شود با جماعت و آنچه نه بجماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتل بر * و رواه ابوداؤد * و عن ابن عمر ان رجلا ما له فقال له انی اصلي فی بیتی * مردی سوال کرد این عمر را پس گفت آن مرد مرا این عمر را که من نماز میکنم در خانه خود * ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام * پشتر در می یام نماز را در مسجد با امام * افا صلی معه * ایا پس بکزارم نماز با امام * قال له نعم * گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بکزار نماز را با امام * قال الرجل ایتما اجعل صلوتي * گفت آن مرد بکدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است * قال ابن عمر و ذلك الیک * گفت ابن عمر اما بطریق استسها م انکا روا این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفروض بسوی تسبیح و در بعض نسخ و ما ذلك الیک بکلمة نفي * انما ذلك الی الله * نیست آن مکر بسوی خدای * عز و جل لیجعل ایتما شاء * میکرد اند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تأیید است مرچیز را که رفته اند بدان بعضی شافعیه و اختیار کرده آنرا عزالی که فرض یکی ازان دو نماز است لا بعینها و لکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی و این معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده باد ایاری پس فرض همان باشد والله اعلم * و رواه مالک * و عن سلیمان مولى میمونة قال اتینا ابن عمر طی البلاء * گفت سلیمان که آزاد کرده ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد و روح حجت و یکی از فقهای سبعة و سلیمان بن یسار نیز هم او را گویند و بعضی گفته اند که سلیمان مولا میمونه سلیمان بن یسار نیست و فیه نظر گرفت آمدیم ما بن عمر را بر بلاط بفتح موحدة و تخفیف لام که نام موضعی است بمدينة مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بیکدیگر حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی است از سنگ کذا فی بعض الشروح و فی الصراح بلاط سنگها که در صحن سرای گسترده باشند * و هم یصلون * آمدیم مادرین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد * فقلت الا تصلي معهم * پس گفتم من با این عمر یا نماز نمیگزازی تو با ایشان * قال قد صلیت * گفت ابن عمر بتحقیق نماز گزارده ام من * و انی سمعت رسول الله * و بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میگوید * لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین * نکر از یک نماز در یکروز و بار * و رواه احمد و ابوداؤد و النسائی * و این حدیث بظاهر مخالف است مرا حدیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث با آنست که این حدیث در باب کسی است که گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذمب حنفیه است یا محمول است بر کسی که میخواهد تنها کند و مذمب شافعیه آنست که نمازی تنها منعقل نمیکرد و صحیح نمى افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مکر در آنچه

وارد شده است اعاده که ادای جماعت باشد پس اقتضا رکوده شود بر آن کذا قال الشيخ واین تاریخ منافی است بقول قوم الاتصلي معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث داله برخلاف آن صحیح اند یا صحیح اند از آن و توری پستی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دوبار یا ثارا و اختیارا یا بر اعاده صلوة بعد از آنکه گزارده شده است بجماعت و بتحقیق زعم کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الامود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و گفته که این قول غیر مسلم است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بتضرع رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از حجة الوداع تارقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الامود پس جزم بر نسخ نتوان کرد و الله اعلم * تنبيه * اکثر احادیث عام اند در همه نماز ولیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که ذکر رکعت نماز در بعضی اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده * و عن نافع قال ان عبد الله ابن عمر كان يقول * روایت است از نافع مولا ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت * من صلی المغرب او الصبح ثم ادركهما مع الامام فلا يعدلها * کمی که گزارد نماز مغرب یا یاغنا صبح را پست در یافت آنها را با امام پس باید که باز نکرده اند و آنها را و نکزارد با امام و بعد بفتح تستائیه و ضم عین و این حدیث بظاهر موقوفست بر ابن عمر و اگر مراد آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود و این مؤید من هی مالک است که کوید درین در نماز اعاده نیعت و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایمانی است بآنکه سابقا بجماعت نکراده است * رواه مالك * * باب السنن و فضائلها * مراد نمازها بیکه ادا کرده میشوند با فرائض در روز و شب و آنحضرت بر آن مواظبت میکرد بتأکید یا بی تأکید چنانکه سنت عصر و قسم اول و رواتب خوانند ماخذ از رتوب یعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق از آنست و ممکن است که راتبه اهم از مؤکده باشد و الله اعلم

الفصل الاول * عن ام حبيبة رض قالت قال رسول الله * روایت است از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است و خواهر معاویه بن ابی سفیان رض است گفت گفت آنحضرت * صلی الله علیه و سلم من صلی فی یوم ريلة ثنتی عشر رکعة بنی له بیت فی الجنة * کمی که بگذارد در روز و شب دوازده رکعت بر آورده شود برای وی خانه در بهشت * و بعدا قبل الظهر * چهار رکعت پیش از نماز پیشین * و رکعتین بعد ها * و دو رکعت پس از وی * و رکعتین بعد المغرب * و دو رکعت بعد از نماز شام * و رکعتین بعد العشاء * و دو رکعت پس از نماز خفتن * و رکعتین قبل صلوة الفجر * و دو رکعت پیش از نماز با ملاد ذکر صلوة ظهر و اقلدم آورد بجهت آنکه وی اول نمازیست که جمیع برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گزارد لهذا از او صلوة الاولى نام کنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین است * رواه الترمذي * روایت کرد این را حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث ششخین * و فی رایة لمسلم * و در روایتی مرمسلم را اینچنین آمده که * انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم * ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که * يقول * میگفت * ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشر رکعة تطوعا غیر فریضة * نیست هیچ بندة مسلمان که بگزارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تأکید تطوع است * الا بنی الله له بیتا فی الجنة * مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بتد خانه در بهشت * او * یا باین لفظ فرمود که * الا بنی له بیت فی الجنة * بنا کرده شود برای او خانه در بهشت * و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعد ما * گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عایشه و ام حبیبه و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و من بعد هم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده ولیکن بد و سلام و ما نا که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم کا ہی چہار میگزارد و کا ہی د و ہر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید کہ در خانہ چہار رکعت میگزارد و از راج مطہرہ آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد و در رکعت نسیۃ المسجد میگزارد و ابن عمر آنرا سنت ظہر کہان بود یا اعتقاد ابن عمر آن بود کہ سنت ظہر همین دو رکعت بود و چہار کہ میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکہ بیاید * و رکعتین بعد المغرب فی بیتہ * و میگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و رکعت بعد از مغرب در خانہ آنحضرت مراد حجرہ حفصہ است کہ خواہر ابن عمر است * و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ * و گزاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانہ وی * قال و حل ثنتی حفصۃ ابن رسول الله * و خبر داد مرا حفصہ کہ بتحقیق پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیقتین حین یطلع الفجر * بود کہ میگزارد دو رکعت سبک را ہنکا میکہ می برآمد صبح صادق و چون ابن عمر درین ہنکام در خانہ حضرت حاضر نمی بود از حفصہ شنیدہ روایت کرد و در صحیح بخاری آمدہ است کہ گفت ابن عمر بود این ساعت کہ در نمی آمد م بر آنحضرت را زنجیا معلوم میشود کہ این دو رکعت نیز در خانہ می بود و بصریہ نیز در احادیث آمدہ چنانکہ در باب صلوة اللیل بیاید * متفق علیہ * و عنہ قال کان النبی صلی الله علیہ وسلم لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف * بود آنحضرت کہ نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعہ تا آنکہ ہر میگشت از نماز و می در آمد در خانہ * فیصلی رکعتین فی بیتہ * پس میگزارد و رکعت در خانہ خود * متفق علیہ * و عن عبد الله بن شعیب * روایت است از عبد الله بن شعیب کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است و شنید از عمر و عثمان و علی و عائشہ و ابی ذر و دیگر صحابہ کبار مات سنۃ ثمان و مائۃ * قال سألت عائشۃ عن صلوة رسول الله * گفت پرسیدم عائشہ را از نماز آنحضرت * صلی الله علیہ وسلم عن تطوعہ * از نماز نقل آن حضرت * فقالت کان یصلی فی بیتم قبل الظہر اربعا * پس گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگزارد در خانہ من پیش از ظہر چہار رکعت * ثم یشرج فیصلی بالناس * پستر بیرون می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظہر را * ثم یدخل فیصلی رکعتین * پستر می در آمد یعنی در خانہ پس میگزارد دو رکعت را و کان یصلی بالناس المغرب * و بود کہ میگزارد با مردم مغرب را * ثم یدخل فیصلی رکعتین * پستر می در آمد پس میگزارد دو رکعت * ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتم فیصلی رکعتین * پستر میگزارد با مردم نماز عشاء و در می آمد خانہ مرا پس میگزارد دو رکعت * و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیہن الوتر * و بود کہ میگزارد از شب نہ رکعت کہ در آنها و تر داخل بود یک رکعت یا سہ رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمدہ است شش و ہشت و نہ و دہ و یازدہ و سیزدہ کہ در اوقات مختلفہ بہر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در بابش بیاید * و کان یصلی لیل طویلاً قالم و لیل طویلاً قاعدا * و بود کہ میگزارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستادہ و زمانی دراز از شب نشستہ * و کان اذا قرأ و هو قائم رکع و سجد و هو قائم * و بود چون قراءت میگرد ایستادہ رکوع و سجود و بعد از آن ایستادہ رکوع و سجود ایستادہ نیز آمدہ است چنانکہ قراءت میگرد نشستہ پستر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پاره از قراءت ایستادہ یا بی آن اما در صورت اولی نہی بود کہ بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سہ وجہ یا ایستادہ تمام یا نشستہ تمام یا قراءت میگرد قشستہ پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود میگرد و آنچنان نبود کہ قراءت ایستادہ کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود رود * و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین * و بود آنحضرت چون طلوع میگرد صبح صادق میگزارد دو رکعت کہ سنت فجر باشد * رواہ مسلم و زاد ابوداؤد * و زیادہ کردہ است ابوداؤد این عبارت را کہ * ثم یشرج فیصلی بالناس صلوة الفجر * پستر بیرون می آمد پس میگزارد ہر دم نماز فجر را * و عن عائشۃ * رضی الله عنہا * قالت لم یکن النبی صلی الله علیہ وسلم یصلی شی من النوافل اشد تعادلاً من رکعتی الفجر * گفت عائشہ نبود آنحضرت چیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و من او من چنانکہ محافظت و مداومت مینمود بر دو رکعت فجر کہ مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از ہمہ سنتہا مؤکد تر بود چنانکہ در سفر و حضر آنرا ترک نکردی و در کتب فقہ مذکور است کہ در سنت نیست گزاردن آن نشستہ بی عدل * متفق علیہ * و عنہا قالت قال رسول الله * و ہم از عائشہ روایت است کہ

گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم رکعتا الفجر خیر من الدنيا وما فيها * دو رکعت سنت فجر بهتر است از دین عالم سغلی و هر چه در دست از متاع آن اگر چه آنرا در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذنب و فضا و برین وجه معنی بهتری راست و درست می آید که انفاق در راه خدا به است و لیکن سنت فجر بهتر از آن است و امتناع دنیا که بدان نخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا بهی ند اردن این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن میکنند که این بر زعم و اعتقاد اصل دنیا است که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقوی که آن به باشد چنانکه شما گمان می برید این عبادت بهتر از آن است فافهم * رواه مسلم * و گفته اند که اقوی و او کلسن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابرند در رتبه گذا ذکر الشمی * و عن عبد الله مغفل * بضم میم و فتح فای مشددة بعد از غن معجمه صحابی است از اصحاب شجرة سکونت کرد مدینه را پس از آن بصره و حصن بصری و غیر وی شنیدند از وی حدیث * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا قبل صلوٰۃ المغرب * نماز بکزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود * قال فی الثالثة * گفت در بار سوم * لمن شاء * یعنی امر کرده و گفته ام برای کسی که بخواهد * کراهیه ان یتمن ما الناس سنة * معلق بمشیت ساختن این را از جهت مکرر و پنداشتن آنکه بکیرند این نماز را مردم سنت مؤکده و شریعت لازمه مسقره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آنرا تا هر که خواهد که ثواب آن در یابد بکزارد و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها برخلاف این اند و کلام برین در باب فصل اذان کذا شد در شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰۃ و در فصل ثالث نیز در آن احادیث بیاید * متفق علیه * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من كان منکم مصلیا بعد الجمعة فليصل اربعا * کسی که هست از شما نمازگزارانده بعد از جمعه یس باید که بکزارد چهار رکعت * رواه مسلم و فی اخری له * و در روایت دیگر مر مسلم را اینچنین آمده * قال اذا صلی احدکم الجمعة فليصل بعد ما اربعا * گفت چون بکزارد یکی از شما جمعه را پس باید که بکزارد بعد از وی چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر کذا شد که میکزارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطاء بن یسریه که شش رکعت میکزارد و تحقیق این مقام در باب الجمعة بیاید ان شاء الله تعالی

الفصل فی الثاني * عن ام حنیة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر و اربع بعدها * می گفت کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت از وی * حرمة الله علی النار * حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * و در بعض روایات آمده که بکزارد آنرا بد و سلام و سخن در آن است که اینها یا رکعتین سنت اند یا وای آن و الظاهر الثاني * و عن ابي ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء * فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام دادن کشاده میشود برای آنها درهای آسمان و میرسنند بصل قبول و نازل میگرد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * و درین جائیز اختلاف است که مراد باین چهار رکعت راتبة ظهر است یا این نمازی دیگر است مستقل که کزارده میشود درین وقت و نامیده میشود آنرا صلوٰۃ فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبة قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین و آنها که قائلند بربع مترددانند در آن و ثبوت این فضیلت منافات ندارد ببودن از روایت و مختار آنست که غیر روا تب اند * و عن عبد الله ابن السائب * صحابی است خواند قرآن را بر ابي بن کعب و گرفت از وی مجاهد و اهل مکه و عبد الله بن السائب تابعی هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی اربعاً بعد ان تزول الشمس قبل الظهر * بود آنحضرت میکزارد چهار رکعت بعد از برکشتن آفتاب پیش از ظهر * و قال انها سابعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصل لی فیها عمل صالح * و گفت آنحضرت این ها عتی است که کشاده میشود در وی درهای آسمان پس در دست مبدارم که بالا رود برای من درین مباحث کار نیک * رواه الترمذی * ازین حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت قبول است هر عمل نیک که

درین وقت بکنند مقبول است و چون وقت نیاز نگذاشت افضل اعمال است نماز گزاردن اربعه و افضل باشد و حدیث اول که
 فرمود که کشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است * و عن ابن عمر قال قال رسول الله *
 گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأه صلی قبل العصر اربعاً و رحمت کند خدای تعالی مؤدیر آنکه
 بکزار پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارت و رحم الله اشارت است باستجاب آن * و رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و
 گفته است ترمذی و ابوداؤد و ابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده و ابن حبان تصحیح
 نموده است * و عن علی * رضی الله عنه * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات * و روایت است
 از امیر المؤمنین جابر رضی الله عنه که گفت بعد آنحضرت میبازد پیش از نماز عصر چهار رکعت * یحصل بینهن بالتعلیم علی الملائكة
 المقربین و من تبعهم من المسلمین و المؤمنین * جدائی میکرد میان این چهار رکعت بعلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنها
 که تابع ایشانند در وجود و در ذکر از مسلمانان و مؤمنان یعنی سلام که در نماز میدهند نیت فرشتگان و حاضران جماعت
 میکنند * و رواه الترمذی * و از اینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بکزارند مستحب است و بعضی اربع
 قبل الظهر را نیز بران قیاس کنند و بغوی گفته که مراد بتسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا تعلیم بجهت اشتهال و یبران
 * و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر رکعتین * و فهم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میبازد
 پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار و دو و صلی مختصراً است در آن و چهار افضل است * و رواه ابوداؤد
 * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکم فیما بینهن بسوء * کسی که بکزارد
 بعد مغرب شش رکعت که سخن کنند در میان آنها ببدی یعنی سخن بد که در آن اثمی باشد نکویک و بدی که و تسبیح مشغول باشد
 * عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة * برا بر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت و از ده سال هر رکعت را ثواب
 در سال * و رواه الترمذی و قال هذا حدیب غریب لا تعرفه الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم * و گفته است ترمذی این حدیث غریب
 است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عمر بن خثعم بفتح خای معجبه و سکون مثله * و سمعت محمد بن اسمعیل بقول هو منکر الحدیث *
 و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میبشت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقوله معلوم شد
 * و وضعفه جد * و وضعیف گردانیده است بخاری او را البته در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت
 میکنند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بر سبیل قدح و انکار روایت کرده است وی از صحیحی از ابی سلمه از ابی هریره من
 صلی بعد المغرب الحدیث و مردم این شش رکعت را صلوة الا وایبر کوبند و حدیث این نام یافته نشده است و اگر یافته شده
 است در باب صلوة الضعیف است چنانکه در کتاب شمائل آمده * و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
 صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتاً فی الجنة * کسی که بکزارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدای تعالی برای او خانه
 در بهشت * و رواه الترمذی * و روایت کرده است ابن حبان و ترمذی اما بطریق تعلیق کرده و در بعضی شروح گفته اند
 روایت کرده است او را ابن ماجه و مسند او محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در اسناد ابویعقوب بن الولیل
 است و وی کذاب و وضعیف است چنانکه امام احمد و غیر ایشان گفته اند و الله اعلم * و عنها قالت ماصلی رسول الله * و هم
 از عائشة است که گفت بکزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط * نماز عشاء مرکز * قد خل علی * پس در آمل بر من
 * الا صلی اربع رکعات و ست رکعات * مگر آنکه او بکزارد چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشاء
 در رکعت آمده و در بعضی روایات چهار و نیز آمده اما شش رکعت جز درین حدیث نیامده و الله اعلم و در بعضی خواهی نوشته
 که مراد بعشاء اینجا مغرب است و کویا باعث برین قول حدیث ترمذی است که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده یا تردد
 در آن که آنها یار کعبین سنت اند یا و رای آن فافهم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشاء چنانکه در کتب فقهه مذکور است
 حدیثی نظرنه در آمده و اهل حرمین نمیکنند از آن بلکه غنی شناسند کذا فی سنن الهی * و رواه ابوداؤد * و عن ابن عباس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبار النجوم ان كعتان قبل الفجر وادبار السجود الركعتان بعد المغرب * كفت ابن عباس مراد به تعجيل ادبار النجوم بکسر حمزة که در قرآن مجید در آخر سورة طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبت کرا کب میگزاردند و به تمهید ادبار السجود بفتح حمزة که در سورة ق آمده است سنت مغرب مراد است از سجود فریضه مغرب * رواه الترمذی *
و در تفسیر قاضی بیضاری گفته که مراد بادبار السجود نزول است که بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعضی گفته اند و تر بعد از عشا و گفته اند که ادبار در سورة ق جمع دیو نافع را بن کثیر و خلف و حمزه یکسر خوانده اند و ادبار در آخر سورة طور یکسر است و بفتح حمزة نیز خوانده شده است و در قراءت شاذه

* الفصل الثالث * عن عمر * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع قبل الظهر بعد الزوال * و روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و فی زوال را * تحسب بمثلین فی صلوۃ السجرات * حساب کرده میشوند و برابرند داشته میشوند در فضل و ثواب چهار رکعت که در صلوۃ سحر گزارده شوند که وقت مشهود بفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مثابه نماز گزاردن در وقت سحر است و طیبی صلوۃ سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده و شک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انصب است بلفظ سحر و مانا که باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوۃ تهجد بیشتر از آنست و در سفر السعاده آورده که عبد الله بن مسعود میگوید میگرد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقدار در رکعات و ثواب جز بمصاع از شارع نتوان دانست که تقریر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود بحمل صلوۃ سحر بر قیام لیل استنباطی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد و بعضی مشایخ گفته اند که شاید سردرین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که کشاده میشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت آگهی در نصف انجیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز درینها نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد از آن اشارت فرمود بفضل وقت زوال بقول خود * و ما من شیء الا وهو یصلح الله تلك الساعة * و نیست هیچ چیز مگر آنکه وی بپایا کی یاد میکند خدا را در آن ساعت * ثم قرأ * یستر خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت و این آیت را که * یتقوا ظلاله عن الیمین و الشمال * میل میکند و میگردد سایهها از جانب راست و چپ * سجد الله وهم داخرون * بر حالیکه سجده کنند اندک مزخار او حال آنکه ایشان خرد و خوار اند اول آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله من شیء و اینانی بپندید و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد نمیکنند مژا را بسوی مخلوقات که مژا را بسایهها است میل میکنند و برگردند از ایمان و شمایا ایشان سجده کنند و خرد و خوار شوند و مراد بسجده انقیاد و استسلام است خدای بطایع بود یا با اختیار و همه متقاد امر را دیار بند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه * رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما ترک رسول الله صلى الله عليه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط * کفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز * متفق علیه و فی روایة البخاری قال یروا الذی ذهب به ما ترکها حتی لقی الله * و در روایتی مرخاری را اینچنین آمده که کفت عائشه سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منہی چنین درین کن شته است محمل آنکه بعضی گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بسبب اشتغال و اندان قوت شده بود که الا آن قضایا کرد عبادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن ملازمیت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعضی میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از افان وی و این نیز بعد است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از غروب و نیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مروی نیست و بعضی از اصحاب

میکزاردند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد از آن چنانچه در احادیث آمده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر نزد و سببی عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد از عصر بسیار است و جمیع هم بر آنند پس احسن آنست که گفته شود که گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم * وعن المختار بن فلفل * بضم فائین وسکون لام اولی مخزومی کوفی تابعی ثقة است شنید از انس و روایت کرد از وی ثوری و غیر وی * قال سألت انس بن مالك عن التطوع بعد العصر * گفت مختار بر سیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر * فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر * پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کمی را که عقل می بست این نماز را و بر میداشت دستها را به تکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد از آن * و کنا نصلي علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب * و بودیم ما که میکزاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از غروب و نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب * نقلت له اکان رسول الله * مختار میگوید پس گفتم مر انس را آیا بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یصلیهما * که میکزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب * قال کان یرانا نصليهما فلم یأمرنا ولم ينهنا * گفت انس بود آن حضرت که میدید ما را که میکزاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را از آن پس بتقریر آن حضرت مشروعت نماز بعد از عصر ثابت شد * رواه مسلم * اینجا گفته اند که مکروهی رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم واقف نبودیم از قول انس کنا نصلي علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذموب غمراست و مذموب غیر وی کراحت است مطالعاً بالجمله مسئله کراحت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی را ضرابی نیست والله اعلم * وعن انس قال کنا بالکینه * گفت انس بودیم ما بکینه * فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب * پس چون اذان میداد مؤذن نماز مغرب را * ابتد روا السواری * می شتافتند و مهر فتنند صحابا به بسوی سترهای مسجد و می ایستادند پس ستونها * فرکعوا رکعتین * پس میکزاردند دو رکعت را * حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد * تا آنکه مردی غریب مسافر هر آینه می در آمد مسجد را * فیتسبب ان الصلوة قد صلیت * پس کان می برد آن مرد غریب که نماز فرض بتحقیق گزارده شده است و این مرد نماز سنت بعد از مغرب میکزارد * من کثرة من صلیهما * از بسیاری کسانیکه میکزاردند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیدند نه بعد آن * رواه مسلم * وعن مرید * بفتح میم وسکون را و فتح مثله * بن عبد الله * تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملك بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود مینشاند ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است * قال اتیت عقبه الجهمی * گفت آمدم عقبه بضم عین وسکون فاف ابن عاصم جهمی را بضم جیم و فتح ما که از صحابه است * فقلت الا اعمجک من ابی تمیم * پس گفتم آیا تعجب نکنی و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده * یزید و رکعتین قبل صلوة المغرب * میکزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب * فقال عقبه انا کنا نفعله علی عهد رسول الله * گفت عقبه یزید استیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قلت فما یمنعک الآن * گفتم پس چه باز میگرداد ترا اکنون و چرا نمیکنی * قال المشغل * بضم شین گفت باز میگرداد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکله نیست و نووی گفته است که مختار را سبب آنها است از جهت احادیث صحیح صریحه در آن * رواه البخاری * وعن کعب بن عجرة * بضم عین و فتح جیم صحابی است از اصحاب شیخه و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده * قال ان النبی صلی الله علیه و سلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیہ المغرب * گفت آنحضرت آمد بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگزارد در وی نماز مغرب را * فلما قضا صلواتهم را هم بسجود بعد ها * پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را که نماز نفل میکزاردند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد * فقال هذه صلوة البیوت * پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نمازخانه است که در خانه ها بایک گزارده در مسجد * رواه ابوداؤد و فی روایة

الترمذی والنعمانی قام ناس یتنقلون فقال النبی * ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگزاردند پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البیوت * لازم گیرید یو خود گزاردن این نماز را در خانه ها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عجل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر بسببی یا عذر خاص یا سنت مغرب که مرکز در مسجد گزارده و بعضی از جا گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذار از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میکرد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و از این آنست که در خانه باشد و در حاشیه دیوار از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر متر صد که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگذار و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن ایشان بهیچر نیاید برود مسجد بگذارد و اگر این هم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگذارد اگر امام در داخل گزارد است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخل گزارده است و داخل بگذارد و اگر مسجدی است که داخل و خارج ندارد دیلمی متونی یا در گوشه بگذارد * وعن بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الركعتین بعد المغرب * گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد قراءت را در سنت مغرب * حتی یتفرق اهل المسجد * تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند نادر یک یکر یعنی بیرون می رفتند * رآه ابوداؤد * این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد میگذارند پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آنرا در یافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل بمسجد بود و در میان جز دیواری نبود و در دیواری بود بجانب مسجد که اقلو این ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت درین دور رکعت قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خواند * وعن مکیول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان ینکلم رکعتین * روایت است از مکیول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار روایات ایشانست میرساند حدیث را آنحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسی که بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند در رکعت * و فی رواية اربع رکعات * و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت * رفعت صلوة فی علیین * برداشته میشود نماز او در علیین که مقامی است بالای هفتم آسمان و بعضی گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن احوال صالین و بعضی گویند مراد از علی مکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق جل و علا * مرسل * روایت کرده است مکیول بطریق ارحال و بود وی رضي الله عنه کثیر الارسال * وعن حذیفه نجدة * و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این حدیث * وزاد * و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را که * فكان یقول عجولوا الركعتین بعد المغرب * پس بود که میگوید آنحضرت شتابی کنید این دور رکعت را که بعد از مغرب اند و متصل بفرض بگذارید * فانها مترفعان مع المکتوبه * زیرا که این دور رکعت برداشته میشوند بعلیین یا فرض پس زود تر بگذارید بی فاصله تا ملائکه که بردارند اعمال اند متظر نباشند و ظاهر آنست که قراءت دعائی یا ذکر که بصیحت رسیده است و ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل قبلش یا گویند که بخوابند این آن بعد از رکعتین منافی بعد یست که اینها مراد است نیست و ما بقادر با یب الی که بعد از صلوة مثل این چنین گفته است ولیکن در دل مشکل که افضلیت ادا این دور رکعت در خانه تأیید شده است پس اگر خانه دوز باشد محل باستعجال چه کار کنید در اینجا دو وجه است و ظاهر آنست که بیست اختیار کنند که تا یکدو روی بجا راست و الله اعلم * و رواه مازین * روایت کرد این مورد و حدیث را زین * و روه المیهی فی الزیادة عنه نسوھا * و روایت کرد یحیی همین زیادت را از حذیفه مانند آن * فی شعب الایمان * وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جهمار سله الی السائب * روایت است از عمرو بن عطاء که از تابعین است گفت که نافع بن جهمار بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابی است * یسأله عن شیء رآه منه معروية فی الصلوة * در حالیکه میراث میکند عمرو و نافع سائب را از چیزی که دید آنرا

از مائت معاویه و نهی کرد از آن در نماز * فقال نعم * پس گفت سائب آری * صلیت معه الجمعة فی المقصورة * گزاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشد مرتکب کوبیدن کان را و امرارا از قصر بمعنی کوشک * فلما علم الامام قصت فی مقامی * پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز * فصلیت * پس نماز گزاردم * فلما دخل ارسل الی * پس هرگاه که در آمد معاویه خانه خود را کس فرستاد بموی من * فقال لا تعد لما فعلت * پس گفت باز نکرد مرا این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض * اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة * چون بگزاری تو نماز جمعه را بس وصل مکن آنرا بنماز * حتی تکلم او تخرج * تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی * فان رسول الله * زیرا که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم امرنا بذلك * امر کرده است ما را بآن * ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی ن تکلم او نخرج * آن چیز این است که وصل نکنیم نماز را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم * رواه مسلم * وعن عطاء * نام چند کس است از تابعین * قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بسکة تقلم * پدید این عمر چون میگزارد نماز جمعه را بسکه پیش میرفت از جای که میگزارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بکافی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه * فصلی رکعتین * پس میگزارد ابن عمر پیش رفته در رکعت * ثم یتقل * پس بر پیش میرفت از این مکان نیز * فیصلی اربعاً * بس میگزارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگزارد در مکه این چنین میکرد * و اذا کان بالمدینه صلی الجمعة ثم رجع الی بینه * و چون می بود پلینه میگزارد جمعه را بستر بر میکشت بموی خانه خود * فصلی رکعتین * پس میگزارد در رکعت * ولم یصل فی المسجید * و می گزارد در مسجید * فقیل له * پس گفته شد مرا بن عمر را که چرا در خانه گزارده و در مسجید * فقال کان رسول الله * پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یفعله * میکرد آنرا * رواه ابو داود * و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک به مسجید بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقلم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در راست و ترمی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی او میگردید و رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار رومولف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته * وفي رواية الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلك اربعاً * گفت عطاء بدیدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمعه در رکعت بستر گزارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش نشست چهار بعد از وی در این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا ر کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس بر ظاهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمه * * باب صلوة الليل * بل آنکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بنوعی گزارده و متعبد مخیر است در آن بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع در ریاء و اگر در اوقات متعده بهر نوعی از آن دست زند اوفق و انصب باشد سیزده و یا زده و نه و هفت و آمله و بعض علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نمود پس بعض با همت غجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوص است و گاهی و تریب کرکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد و تریب داخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده و تریب بر یک رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را و تریب گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایثار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیروی شد ایثار میکرد به هفت و در حدیث آمده است و تریب کنیدی اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم و تریب آن و تریب کرد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب و تریب میگرد و وارد شده است که نماز مغرب و تریب روز است و کلام در آن آنکه نماز تکیه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر

نمه امت بعد ازان منموخ شد مشهور است و مشتار آنست که از امت منموخ شد و بر آن نجس است بماند تا آخر عمر و قل
حقن ذلك في موضعه * الفصل الاول * عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فيها بين ان
يفرغ من صلوة العشاء الى صلوة الفجر احد عشر ركعة * روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگزارد در میان فارغ
شدن آنحضرت از نماز عشاء تا نماز فجر یازده رکعت را * سلام میبرد از هر دو رکعت * و دو تر بواحد *
و تر میبرد بیک رکعت * فیسجد السجدة من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين آية * پس سجده میگزارد ازان و تر مقل را آنچه بشنوند
یکی از شما پنجاه آیت * قبل ان يرفع رأسه * پیش از آنکه بر دارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت ترجیحات کرده اند
ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میگرد سجده از سجدهات و تر را یا همه سجده های او را و یل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند
خواند و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میگرد بشکرانه و وقوع این فعل از روی و توفیق صلوات
عبادت و در جواز سجده منفردة خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکریا بد ما آنچه واقع شده است عمل
بر آن در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه
مرجوحه اصلی ندارد از اخبار و آثار و وارد نشد است بآن روایت فقهیه مشتار و عمل نیست بر آن در حریم شریعت
بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر آن لایح
است و نرفته است هیچ یکی از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحبات آن و اکثر حنفیه دیار عرب آنرا نمی شناسند و بعض
نقل میکنند که اوست آنرا کذا قالوا * فاذا سكت المؤذن من صلوة الفجر * در اکثر روایات سکت بتای فوقانیه است از سکوت
یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعض سبب بیای موحده نیز روایت کرده اند از سبب بمعنی ریختن و این نیز
راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در رکوشها * و تبیین له الفجر * و ظاهر میسر آنحضرت را طلوع
فجر اشارت است بآنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته
باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را * قام * می ایستاد آنحضرت * فرکع رکعتین خفیفین * پس میگزارد دو رکعت سبک را
چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل فوالله احد در آن میخواند * ثم اضطجع على شقه الایمن * پستون
میخفت بر پهلو راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم * حتى ياتي المؤذن للاقامة * تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت
اقامت نماز و اعلام می نمود تصور جماعت * فخرج * پس بیرون می آمد آنحضرت * متفق علیه * و عنها قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر * کفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را * فان کنت مستیقظة حل ثنی *
پس اگر می بودم من بیدار میشم میگوید بامن * والا اضطجع * و اگر نه می خفت * رواه مسلم * و بخاری نیز در باب الحدیث
بعد رکعتی الفجر و در باب من یحدث بعد الركعتین و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جو از تکلم بعد از سنت فجر معلوم شد
و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بای عقل کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت
له الي حاجة کلمني والاخرج الى الصلوة و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته مکرره داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست
از آن و همین است قول احمد و اسحق انتهى و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت
له الي حاجة کلمني مشعراست بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یارب مکرر بجهت
شدت گرامت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیل * و عنها قالت کان النبی * بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر *
چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را * اضطجع على شقه الایمن * خواب میگرد بر پهلو راست خود * متفق علیه * بآنکه
کلام درین حدیث از در وجه است یکی اضطجاع یکی اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهرین بوجوب اضطجاع
رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکلند باطل کرد فرض و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا

بدعت شمرده پوشید خاند که قول بظهورن او بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه در آن پس یا گویند بود بعد از آن
منسوخ کشت یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن به قصد استراحت نه بوجه تعب
و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات در وی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده
که گزار در بر آمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت
باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از غار شب نیکو است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است و امام
مالک هم بر این است و اما ثانی عادت کربمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا
استغراق در نوم حاصل نکرد زیر آنکه قلب که مضغه صغری است در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر به خسپ قرار میگیرد
قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق میگردد نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود
استراحت و مستغرق نمیکردد نوم و میسر میگرداند انقباض و استیقاظ و لهذا اطباء نوم بر شق ایسر قرار دادند از برای طلب
راحت قلب و مضطجع از جهت توجه حرارت غریزه بدن داخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت
بیشتر و مضطجع طعام وافر تر و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تیسر قیام لیل و لازم است
این را تقلیل طعام بعد از آن بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوم میکرد درین
اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از آن بر میخاست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند
و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تمام عینای و لا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین و در باب اذان در قصه لیلۃ التعریس کلامی باین مقام گذشت فتدکر * و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم
یصلی من الیل ثلث عشرة رکعة * گفت عائشه بود آنحضرت میگزارد از شب سیزده رکعت * منها الوتر * از جمله آن سیزده رکعت
و تر بود یک رکعت یاسه رکعت * و رکعتا الفجر * و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند
دو رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای آن بدان اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات
دید آمده است و صاحب سفر السعاده گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت و رای رکعتین فجر بود اما و ترداخل است در آن
* رواه مسلم * و عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل * و روایت است از مسروق که از مشاهیر
تابعین است او را در خردی دزدیده بودند از آنجهت مسروق نام او را گفت پس سیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب
* نقالت * پس گفت عائشه * سبع و تسع و احدی عشرة رکعة * بود نماز آنحضرت در شب کاهمی هفت و کاهمی نه و کاهمی یازده
* سوی رکعتی الفجر * و رای دو رکعت سنت فجر ظاهرا بر این است که این متعلق باحدی عشره است و در وی اشارت است بآنکه
روایت سیزده رکعت بار کتبتین فجر است * رواه البخاری * و عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اقام من اللیل لیصلی *
بود آنحضرت چون بر میخاست از شب برای آنکه نماز کند * انتصح صلوته بر کتبتین خفیفین * آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک
که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد و تخفیف در وی مستحب است و روایات بتخفیف آن وارد شده قول و فعلا
* رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتح الصلوة بر کتبتین خفیفین * گفت
آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع بکنند بدو رکعت سبک * رواه مسلم * و عن ابن عباس قال بت عند
خالتی میونة لیلۃ * گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میونه است شبی و بود وی رضی الله عنها در آن
زمان خرد * و النبی صلی الله علیه و سلم عندما * و بود آنحضرت نزد میونه در نوبت از * ففعلت رسول الله صلی الله علیه و سلم مع امه
ساعة * پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میونه است ساعتی در اینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد
در آن چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت * ثم رقد * پستر خواب کرد آن حضرت * فلما کان ثلث اللیل الآخر *
پس منکامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب * او بعضه * یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سه یا چهار باشد * تعی * بیدار شد

ونشست * فنظر الى السماء فقرا * پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را * ان فی خلق السموات والارض لاختلاف
اللیل والنهار لآیات لا ولی الا لباب حتی ختم السورة * تا آنکه ختم کرد سورة را یعنی تا آخر سورة خواند و در بعض روایات پنج
آیت تا آنکه لا تتخلفا الميعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز نزد مسواک
کردن آمده است * ثم قام الى القرية * پسر ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در انجا بود و قریه بکسرتاف و سکون را
مشک * فاطلق شتاها * پس بکشد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و تاف در آخر رشته یا درالی که بدان دهن مشک
را به بندند * ثم صب فی الجفنة * پسر ترشت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فاونرن کاسه بزرگ * ثم توضأ وضوءا
حسنا بین الوضوئین * پسر وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب ریخت که
بهر حد اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا و تواتره و سیراب نکردد چنانکه گفت * لم یکن و قد ابلغ * بسیار نکرد ریختن آب
و بتحقیق رسانید آب را بهیچا که باید رسانید و نیکو رسانید * فقام فصلى * پس شروع کرد در غار و ایستاد بنماز * فقمت و توضأت
فقمت عن يسارة * پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در غار جانب دست چپ آنحضرت * فاخذ باذنی
فادارنی عن یمنه * پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده گردید جانب راست خود * فتنامت صلوة ثلاث عشرة رکعة *
پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده بار تر خوانده بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس
این مخالف است بحدیث عائشه که گفت رکعتان فجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف
بود گاهی چنان خواهد بود گاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب حدیث عائشه و این عباس است * ثم اضطجع * و بعد از گزاردن
سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلوی * فنام * پس خواب کرد * حتی نفخ * تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد * و کان اذا نام
نفخ * و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادگی و سیرای نفس
و سلامت وی از سده و صفاتی قوای جسمانی است * فآذنه بلال بالصلوة * پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت معتاد و حضور
مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال و رای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و متلادی می شد در خواب
* فصلى * پس برخاست آنحضرت از خواب و گزارد نماز سنت را * ولم يتوضأ * و وضو نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض
نوم وضو آنحضرت را چنانکه معلوم شد * و کان فی دعائه * و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض می میتوان عمل
اکثر مشائخ برین است و خواندن آن بعد از تکبیل نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بران و آنرا دعای طویل
میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه
نزد وی برکتی و نورانیتی هست و این دعا را از است و در آخر وی این کلمات است که * اللهم اجعل فی قلبی نورا * خداوند ابرگردان
وید اکن در دل من نور * و فی بصری نورا * و بگردان آن در بینائی من نور * و فی سمعی نورا * و بگردان در شنوائی من نور
* و من یمیني نورا * و بگردان در جانب راست من نور * و عن یساری نورا * و بگردان در جانب چپ من نور * و فوقی نورا *
و بگردان برز من نور * و تحتی نورا * و بگردان زیر من نور * و امامی نورا * و پیش من نور * و خلفی نورا * و پس من نور تا از هر شش
جهت نورا یان و یقین و شهود در گرد و تمامه و جود مرا نورانی بلکه فانی گرداند * واجعل لی نورا * و بگردان وید اکن برای
من نور بریز از دایره حواس و جهات * و زاد بعضهم فی لسانی نورا * و زیاده کرده اند بعضی از راویان این را که و فی لسانی نورا
وید اکن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه امرار وجود نمایند بزبان نورانی عالم از اختلاط
ظلمت ابهام و ابهام تعبیر نمایند و بتأیید نور و روحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب و هم برای راست دلایت کنیم * و ذکر کرده است آن
بعض * و عصبی و لسمی و دمی و شعری و بشری * و بی و گوشت و خون و موی و پوست را و بعض گفته واجعل فی
عصبی نور و لسمی نور و دمی نور و شعری نور و بشری نور * متفق علیه و فی روایه لهما * و در روایتی مریشی و مسلم را
این نیز زیاده آمده * واجعل فی نفسي نورا * و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم

و متوسط در نور لطافت و کثافت ثانی نور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خبر و طاعت و اعلیٰ چنانکه کیفیت اعظام لی نوراً و عظیم و بزرگ کردن بوی حق نوراً و فی اخری مسلم بود در نورانی من مسلمین نیز آمده که اللهم اعظم لی نوراً خداوند ابدۀ مرا نور را این مجمل تمامه تفصیلات مذکورۀ است یعنی این نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زید و غیره و پیش و پس و چپ و راست مرا در کیو تا چنان شوم که گفته است شعره از درون من روی بیرون در گزینی درون و بیرون را و چون نور اسم خاص الهی و مصلوبی ذاتی است ارست درویشی حاصل این دعا را این مصرع خواند است که ع سر تا پایم فدای سرتا بایت انہ یکل شیء محیطاً و احبہ و نه رفت عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم ان ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونها است که وف خواب کرد نزد آن حضرت آنحضرت نیز خواب کرد فایم تعظ پس بیدار شد آنحضرت فتسویک و توضع پس مسواک نکرد و وضو ساخت و هو یقول و حال آنکه وی میکوبد و میخواند این آیات را ان فی خلق السموات و الارض حتی یختم النور تا آنکه ختم کرد سوره را ثم قام پسترا بستاد برای غار فصلی رکعتین پس گزارد دو رکعت اطال فیها القیام و الركوع و السجود دراز کرد دوین دور رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف فنام حتی نفع بستر برگشت از غازی مسواک کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلك ثلث مرات پستر کرد مجموع آنرا سه بار ست رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلك یستاک و یوضأ یرقراً هؤلاء الايات در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو می ساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلاث بعد از آن و تر کرد سه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل است بر شریعت و تر سه رکعت و در بسیاری از روایات و تر یک رکعت آمده و تا فایده مبالغه کرده اند در تزییف قول بثلاث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحۀ در آن آمده و حق آنست که ایثار سه رکعت و رکعت واحدۀ مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعد هم و هر دو مشروع است چنانکه در باب و تر بیاید راین اختلاف در اولی و افضل است و الاختلاف نیست هیچ کس را در ایثار بثلاث وعن زید بن خالد الجعفی بضم جیم و فتح ها انه قال لا رقیق من صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم اللیلة روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات با کوفۀ سنۀ ثمان و سبعین که وی با خود گفت هر آینه نگاه کنم و بتامل در نگریم غار آنحضرت را امشب که چه گونه میگذارد فصلی رکعتین خفیفین پس رفت باین قصد پس دید که گزارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلین طویلین طویلین بعد از آن بگزارد دو رکعت دراز دراز یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پستر گزارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرو دین دو رکعت بودند که پیش گزارد ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پستر گزارد دو رکعت بهمین صفت که در دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما این پنج دو گانه شد باین ترتیب که هر دو گانه متاخر کو تا تر از دو گانه متقدم بود ثم اوتر پستر و تر خواند فذلك بلب عشرة رکعة پس آن سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز کند پس این مبنی است بر ایثار سه رکعت و اگر داخل دارند ایثار یک رکعت باشد و اول اظهار آنست زیرا که آن برای وضو است نه از شب رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گزارده رکعت کرد مکنا فی صحیح مسلم همچنین است در صحیح مسلم و افراة من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الحمیدین کرده در روی سه قم احادیث است یکی متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطأ مالک و سنن ابی داود

و جامع الاصول * و همچنین است در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول که جمیع میان صحاح ستہ گردہ است و این کلام باین مبالغہ و داست از مؤلف بر صاحب مصابیح کہ این قول را تہ باردہ کر کردہ است تا مجموع یا زده رکعت نکرد و بعضی شراح توجیہ کردہ اند کہ طویلتین طویلتین طویلتین سه بار محمول است بر شش رکعت بتلافی حرف عطف و رکعتین خفیفین خارج اند و تریک رکعت پس مجموع با این توجیہ سیزدہ رکعت باشد و این توجیہ تکلف است و ظاہراً نیست کہ ذکر طویلتین برای تأکید و مبالغہ در تطویل است چنانکہ گفتیم * و عین عائشہ رضی قالت لما بدین رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم وثقل * ہر گاہ کہ من و معمر و تن در شد از شد آنحضرت و کران شد بدن مبارک وی بجهت ضعف پیری * کان اکثر صلواتہ جالسا * بود بیشتر غار ز شب وی یا مطلق نوافل نشسته * متفق علیہ * بد آنکہ بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کردہ اند از بدانت بمعنی فرہی و تن داری و بفتح دال و تشدید آن نیرو روایت است از تبدیل بمعنی کبر سن و بعضی علما بن روایت و مرضی تراشہ اند زیرا کہ در حلیہ شریف آن حضرت معتدل الخلق متماسک الیدین نوشتہ اند و تسمن و فرہی منافی آنست و بعضی ترجیح روایت اولی نمودہ اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمده است فاما ابن واخذ اللہم و اخذ اللحم بوجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک بدن نیست واللہ اعلم * و عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد عرفت النظائر التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرن بينهما * گفت ابن مسعود بتحقیق شناختہ ام من سورتها را کہ نظیر و مثل بکرا اند در قدر و منزلت و طول و قصر کہ نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سورہ * نذکر عشرین سورہ من اول المفصل طی نالیف ابن مسعود * پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سورہ را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدای آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سورہ کہ نظائر یکدیگر اند طی تالیف ابن مسعود اند کہ مصحف را جمع کردہ بود و بعضی صحابہ قرآنرا موافق بعض مصالح ترتیبی دادہ بودند چنانکہ ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود و میکروبند کہ امیر المؤمنین علی رض نیز ترتیبی دادہ بود بر وفق نزول کہ ناسخ و منسوخ از ان معلوم میشد اما بعد از ان کہ ثابت شدہ است کہ ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبریل در وقت انزال میکفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ باید نهاد و این آیت را در فلان سورہ در فلان موضع باید نهاد و جامع نیز بر ان انعقاد پذیرفت و مصادف عنانی با اتفاق صحابہ نوشتہ شد دیگر محل خلاف و جای اشتباہ ثماند و قرآن کہ آنحضرت میان نظائر میکرد دین چہن میکرد کہ قراءت میکرد * و سورتین فی رکعہ * و دو سورہ را در یک رکعت * آخرین * آخر آن بیست سورہ این دو سورہ بود * حم السخاں و ہم تسبیح لیل * و طیبی آن بیست سورہ را ذکر کردہ بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کردہ است واللہ اعلم * متفق علیہ * الفصل الثانی * عن حدیثہ اندرای المنبی صلی اللہ علیہ وسلم بصلی من اللیل * روایت است از حدیثی کہ وی دین آن حضرت را کہ نماز میکرد در زمانی از شب * نکان * بقول * پس بود آنحضرت کہ میکفت * اللہ اکبر ثلاثاً * سه بار و میکفت * ذوالملکوت و الجبروت و الکبریا و العظمت * مذکورات مبالغہ ملک است و جبروت مبالغہ جبر است بمعنی قہر و غلبہ این صیغہ بمعنی مبالغہ بسیار می آمد مثل رحمت و رحمت و رحمت و عت و عت و عت و عت بمعنی نزدیکی ہم اند و یکی را بر ذات حمل کنند و دیگری بر صفات و حی دارد * ثم امنع * بستر میخواندند عای استفناح را وادعیہ استفناح سا بقاد ریا ب مایقراً بعد التکبیر کن شتہ است * فقراً البقرة * پس خواند سورہ بغیر و یعنی بعد از نائتہ * تم رکع * پستری رکوع کرد * نکان رکوعه نحو امن قیامہ * پس بود رکوع وی ماندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکہ قیام را از قدر معتاد دراز کرد و تطویل قراءت رکوع و نیز از مقدار معهود تطویل داد و بتکبیر ذکر و تسبیح نہ آنکہ حقیقہ مقدس قیام و رکوع بر اثر بود و نزدیک بسک یکار بود و نکان اقا لوا و کاهی هر دو برابر نیز می بود نکان چنانکہ نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کردہ و آنرا در شرح ذکر کردہ ایم واللہ اعلم * و کان یقول فی رکوعه * و بود آنحضرت کہ میکفت در رکوع خود * سبحان ربی العظیم * و در روایات ادکار و ادعیہ دیگر نیز آمده * ثم رفع رأسه من الركوع * پستری داشت سر خود را از رکوع * نکان قیامہ نحو امن رکوعه * پس بود قیام وی بعد از رکوع ماندی از رکوع و در تطویل بر جہی کہ معلوم شد * یقول * میکفت در قومه * لربی الحمد *

هر روز در کار مراست بسیار استایش همین را مکرر میگفت واذ کار دیگر نماز واذله است * ثم سجّل مکان سجده نماز من قیامه *
 پسترسجّل کرد پس ابود سجده واذ ما نندتی از قومه او * فكان يقول فی سجده * بس میگفت در سجده خود * سبحان ربی الاطی *
 واذ کار رواه عیه نیز آمده * ثم رفع رأسه من المسجد وكان يقول فجا بین السجدة تین بحرامن سجده * و بود که می نشست در میان
 در سجده ما نندتی از سجده خود * وكان يقول رب اغفر لی رب اغفر لی * مکرر و در بعض روایات زیاده بران کلمات دیگر نیز
 میگفت چنانکه در باب سجود کند شتر * فصلی اربع رکعات * پس بکرارد چهار رکعت * قرأ فیهن * خواند درین چهار رکعت
 این چهار سوره را * البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الانعام شک * شک کرده است * شعبة * که روای حل یث است
 که در رکعت چهارم سوره مائده خواند ما سوره انعام * رواه ابوداؤد * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم من قام بعشر آيات لم یکتب من الغافلين * کسی که قیام لیل کند یعنی نماز شب بکزارد بده آیت که بخواند آنرا
 در دو رکعت یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر خاتمه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقلد ارشاد بر خاستن
 و قرآن خواندن این فائده کند که باری نام خلقت از فاعل آن بردارند و او را بغفلت موسوم ندارند و از حقیقت غفلت بر آید
 و این ادنی در جانتست * و من قام بمائه آية کتب من الغافلين * و کسی که قیام نماید صد آیت نوشته میشود از جمله قانان
 و مطیعان و بامرا الهی قیام کنند کن و نماز را از گزارند کان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع
 و خضوع آید * و من قام بالف آية کتب من المقتضين * و کسی که قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار کرد کنند کن تو اب
 و مانند آنها که اموال کثیر کرد آرد و انتظار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دنار است و این اعلی مقامات
 است و فوق آن مراتب مقامات بمیاست رزقنا الله * رواه ابوداؤد * و عن ابی هريرة قال كانت قراءة النبي صلی الله علیه
 وسلم باللیل * گفت ابودریرة بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا عامتر مختلف * برقع طور * بلند میشود کاهی * و یخضع طور *
 و بست میشود کاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها می بود بلند میشود و اگر در اینجا خواب کنند
 بود بست میشود * رواه ابوداؤد * و عن ابن عباس قال كانت قراءة النبي صلی الله علیه وسلم طلی ندر ما یسعه من
 فی الحجرة و هو فی البيت * گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت بران آره آنکه می شنید آنرا کسی که در صحن خانه می بود
 و حال آنکه آنحضرت در درون خانه می بود و حجره را تقصیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان
 گفته اند که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میشود آنکه در خانه می بود می شنید و در بعض روایات
 آمده است که چون آنحضرت در نماز بمسجد میشوند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود * رواه ابوداؤد * و عن ابی قتادة
 قال ان رسول الله * روایت است از ابی قتاده گفت بد رستیکه بیغمیر خدا * صلی الله علیه وسلم خرج لیله فاذا هو با بی بکر یصلي *
 بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی ملا بس و ملاقی است با بکر که نماز میکرد * و هو یخضع من صرته * و حال آنکه ابوبکر بست
 میکرد چیزی از آرا خود را * و مر بعمر و هو یصلي رافعا صرته * و کثرت آنحضرت بعمر و عمر فار می گزارد بلند کنند آرا خود را
 * قال * گفت ابوقتاده * فلما اجفعا عند المنبي * پس هنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد بیغمیر * صلی الله علیه وسلم قال *
 گفت آنحضرت * ما ادا بکر حررت بک و انت تصلي تضعف صوتک * ای ابوبکر کن شتم بتو تو نماز میکردی در حالی که بست میکردی
 آرا خود را سبب پست کردن آرا زچیزست * قال * گفت ابوبکر * قد اسمعت من ناجيت * بتحقیق می شنواید م کسی را که
 مناجات میکردم او را و از میگویم با وی * یا رسول الله * یعنی باری تبارک و تعالی * و قال لعمر مررت بک و انت تصلي رافعا صوتک *
 و گفت آن حضرت مر عمر را کن شتم بتو تو نماز میکردی بلند کنند آرا خود را سبب بلند کردن آرا زچه بود * فقال * بس
 گفت عمر * یا رسول الله اوفظ الرشان * بیدار میکنم خوابناکان را و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و میشودند که
 بیدار باشند و لیکن کرانی خواب و تلبیس شیطان نمیکند ارد که بیدار شوند * و اطرد الشیطان * و می رانم شیطان را تا بشنیدن
 قرآن بگریزد و کرد دانه و سواس نکردد و خود شیطان از سایه عمر میگریشت و چون فرآن بشنود کرد آن مکان نکردد و هر یکی

ازین در و زوگ نیست خود را بیان کرد و هر دو صحیح است مانند آنکه میگویند که در رجائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید کند و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر از قضا الوسان چه باشد در تقریر ترجمه اشارتی بخواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان است و از بعضی مشایخ شنیدم که نماز میکنند و سجده است و از بیدار باید کرد و هر که نه این چنین باشد نباید کرد تا در آن یک ساعت مکلف نماز و خود اهل آن زمان سه نماز گزار و سجده در کار بودند * فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا یکرأفیع من صوتک شیئا * بلند کن از آواز خود چیزی را این همه پست بخوان * و قال لعیر اخفض من صوتک شیئا * و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این حدایت است بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغییر آنچه ایستادن بر آن بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است * رواه ابوداؤد و در روی الترمذی نحوه * و عن ابی ذر قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی أصبح بآفة * قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبیر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار فاتحه در قیام واحد نه مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمه الله علیه که گاهی تکرار اهلنا الصراط نا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار است * و الایة * و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است * ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم * و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بد رگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چه چاره دارند و به تقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر میبخشی و میآموزی مرا ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غلامی کسی را مجال نیست که کربد چرا کردی و حکمی که لا بد در آن حکمتی و مصلحتی خواهد بود که با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت خود را بد رگاه عزت عرض کرد و آموزش خواست * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه * چون بکزاردی از شما دو رکعت سنت فجر را پس بایکد که بجنب بر جانب دست راست خود خواب کن و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجا است که بعضی اهل ظواهر حکم بر وجوب آن کرده اند * رواه الترمذی و ابوداؤد *
 الفصل الثالث * من مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله * گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تری پس میگوید خدایا * صلی الله علیه وسلم قالت اللائم * گفت عائشه محبوب ترین عمل من آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کند و اسقرار نماید عامل بر آن و در بعضی روایات آمده است که اگر چه آن عمل فلیل بود * فلیت فای حین کان یقوم من اللیل * گفتم پس در کدام هنگام بر میخواست از شب * قالت * گفت عائشه * کان یقوم اذا سمع الصارخ * بود آنحضرت که بر میخواست وقتی که می شنید آواز کنند و مراد مرغ سحر است که آواز میکند در آن وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزد یک سال این مکر با اختلاف عادت در بلاد باشد و در بلاد ما عالب فریا دوی در ثلث اخیر بلکه سراسر اخیر می باشد * منق علیه * و عن انس قال ما کنا انشاء ابن نوری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلی الا را ناه * گفت انس نبودیم مگر که میخواستیم که به بینیم آنحضرت را در شب نماز گزارانده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گزارانده * و لانشاء ابن نراه نا ثما الا را یناه * و نبودیم مگر که میخواستیم که به بینیم آن حضرت را خواب کنند مگر آنکه می دیدیم او را خواب کننده یعنی در شب منام هم میکرد و قیام هم مینمود نه تمام شب بیدار می بود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب می دیدیم او را و هم بیدار می دیدیم * رواه التسلطی * و عن حمید * بضم حاء * بن عبد الرحمن بن عوف * از کبار تابعین است * قال * گفت * ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت لانا فی سفر مع رسول الله * یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قراودام رحال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر اعیان لاریقین رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوة * بخدا سوگند که هر آینه نظارت کنم و تا من نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله

برای نماز یعنی میخواهم که نماز آنحضرت را به بینم و تأمل نمایم و مستقو ظ دارم * حتی ارى فعله * تا به بینم فعل او را که چه طور می کند * فلما صلی صلوٰۃ العشاء * پس مروه که گزارد آنحضرت نماز عشاء * و می العقه * و آن نماز عشاء که او را عقه میخوانند احتراز است از نماز شام که او را هم عشاء میگویند و در اوائل اعراب نماز مغرب را عشاء میگفتند و عشاء را عقه بمعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوٰۃ گذشته است * اضطجع هو یا من اللیل * بهلو نهاد و بنفت آن حضرت زمان در راز شب و هو ی بفتح هاء و کسر و او و تثنید یا زمان طویل و بعض گفته اند که مخصوص است بشب * ثم استیقظ * پستر بیدار شد * فنظر فی الافق * پس نگاه کرد در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده که یاد کرد افق درین روایت بجهت آنست که ستارها در افق و نزدیک بآن روشن تر و تابان تر می باشند * فقال * پس خواند این آیت را * ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تتخلف المیعاد * تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره یا تا انک لا تتخلف المیعاد است * ثم اهو ی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی فراشه فاستل منه سواکا * پستر میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس بکشد از جامه خواب مصواک را و سل کنین چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام * ثم انفرغ فی قدح من ادارة عنده ماء * پستر ریخت در قدحی از مطهره که نزد وی بود آب را * فاستن * پس مصواک کرد * ثم قام فصلی * پسترا ایستاد پس نماز بگزارد * حتی قلت قد صلی قد رمانام * تا آنکه گفتم من بتحقیق نماز گزارد مقدار آنچه خواب کرد * ثم اضطجع * باز خسپید * حتی قلت قد نام قد رما صلی * تا آنکه گفتم بتحقیق خواب کرد مقدار آنچه نماز بگزارد * ثم استیقظ ففعل کأنه لول مرة * پستر بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار * وقال مثل ما قال * وگفت مانند آنچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار * ففعل رسول الله * پس کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ثلاث مرات قبل الشجر * سه بار پیش از فجر * رواه النسائی * و عن یعلی * بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام * بن مملک * بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام از طبقه ثانیه است از تابعین روایت میکند * انه سأل ام سلمه زوج النبی * که وی پرسید ام سلمه را که جغت پیغمبر است * صلی الله علیه و سلم عن قراءة النبی * از قراءت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و صلوٰۃ * و از نمازی که بجهت کیفیت میخواند تر آنرا و بجهت طریق من گزارد نماز را * فغالت * پس گفت ام سلمه * و ما لکم و صلوٰۃ * چکار میکنید شما یا نماز او رجه می پرسید از آن و کجایم توانید گردمانند آن و بعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذکر احوال آنحضرت بجزایان ذکر وی صلی الله علیه و سلم پس نخست ذکر صلوٰۃ کرد و بیان آن نمود که اهم و اصل است پس گفت * کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی * بود آنحضرت که بر میخاست و نماز میکرد پسترو خواب میکرد و اندازة آنچه نماز میکرد * ثم یصلی قدر ما نام * پستری بر میخاست و نماز میکرد و اندازة آنچه خواب کرد * ثم ینام قدر ما صلی * پسترو خواب میکرد و اندازة آنچه نماز گزارد * حتی یصبح * تا آنکه صبح میکرد * ثم نعت قراءته * پسترو صف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا * فاذا هی تنعت قراءه مفسره حرفا حرفا * پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شد حرفا بعد حرفا جدا جدا * رواه ابوداود و الترمذی و النسائی *

* باب ما یقول اذا قام من اللیل * ذکر و دعا از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دائم و مستقر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور و حضور است * الفصل الاول * عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل یتعبد قال * گفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر میخاست بعضی از شب که نماز تهجد کند و سجود و تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هردو آید بعد از آن غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تهجد بمعنی ترک سجود است چنانکه تا ثم بمعنی ترک اثم میگوید که چون آنحضرت برای نماز تهجد بومی خاست میخواند این دعا را * اللهم لك الحمد انت قیّم السموات والارض * خداوند ترا است حمد توئی بر پا دارند آسمانها و زمین * ومن فیهن * و بر پا دارند کسانی که در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی قائم بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و بر پا دارند ایشان ملی اند و ام که اگر یکم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه

عالم از یاد رفتند * بیت * که ترسد تا ذله بر قافله * فیض تو بر هم رفت این سلسله * و تخصیص قیومیت بعقلا که کلمه من مفید آنست بجهت شرف و اتمام بند کر قیومیت است بر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است و قیوم و قیام همه صیغه مبالغه اند و روایت بهر سه لفظ آمده و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز میفرماید * و لك الحمد انت نور السموات والارض ومن فیمن * و مرتراست حمد توئی روشن کننده و موجود ذکر دانند آسمان و زمین و هر کسی که در آسمان و زمین است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر ذکر دانند که غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کریمه الله نور السموات والارض با دل جست و کتاب حر و ف نیز بند کر آن در رساله مفروده توفیق یافته است و رجه ذکر نور درین مقام روشن است * و لك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فیمن * و توئی باد شاه آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملك نیز در اینجا مناسب است که یاد از ملك نهم شب می دهد که باد شاه بادشاهان بحکم توئی الملك من تشاء یكد یا ان کوی خود عظمی نماید چنانکه یکی از ابا ظم اولیا گفته است * بیت * زانکه که یافتیم خبر از ملك نهم شب * صد ملك نهم روز یکچونمی خرم * و لك الحمد انت الحق * و مرتراست ستایش بجمیع کالات و توئی موجود و ثابت و محقق بی توهم عدم و بطلان و هر چه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود عاریت است بروی * و وعدك الحق * و وعدة تو که بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت دیدار کرده حق است و نامرادان دل بدان بسته شادمانند و اگر نه زحمت اغیار و محنت این دار چه جفا که بر جان این مسکینان می کند * بیت * مرا امید وصال تو زنده می دارد * و کر نه صد رهم از صبر تست بیم هلاک * و لقاءک حق * و بر کشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریا تو و دیدار توحق است * و قولک حق * و کلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است این مجمل است و تفصیلش آنست که فرمود * واللجنة حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق والساعة حق اللهم لك الحمد و انک انا مرترا نقیاد می نمایم و فروتنی میکنم و احکام تشریعی و ارادی تو امتثال و تسلیم میکنم * و یک آمنت * و بتو ایمان می آرم * و علیک توکل * و بر تو همه کارها باز میگذارم * و الیک انیت * و بسوی تو در ظاهر و باطن باز گشت عینک و توبه و انابت هر دو بمعنی رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است * و یک خاصیت * و بسجیت تو و قوت و نصرت تو بیکار میکنم با علایه دین * و الیک حاکمیت * و بسوی تو بر میدارم امر خود را که مرتراست حکم نه غیر ترا و میکرد انم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسی که مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی * فاغفر لی ما قلت بما اخبرت * پس بیا مرز مرا کنایه آن که پیش فرستاده ام و پس خواهم کرد * و ما اسررت و ما علنت * و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکار کرده ام از کنایه آن * و ما انت اعلم به منی * و کنایه آن که تو دانای تری بدان از من * انت المقدم و انت المخر * توئی پیش کنند و پس افکنند هر گرا خواهی * لا اله الا انت * نیست هیچ معبودی بحق مگر تو * ولا اله غیرک * نیست آله جز تو این تا کیل و تصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه * متفق علیه * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل انتح صلوة فقال * کف عائشه بود آنحضرت چون بر میخواست بشب شروع میکرد در غزای پس میگفت * اللهم رب * ای خدا ای پروردگار * جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض * ای پید کننده و از عدم بوجود آورنده آسمانها و زمین * عالم الغیب و الشهادة * ای دانای آنچه ناپید است بر خلق و آنچه پید است بر ایشان * انت تحكم بین عبداک فیما کانوا فیه یختلفون * تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند در آن * اهل نیلما یختلف فیه من الحق * راه نامرا بچیزیکه اختلاف کرده شد است در وی از حق و ثابت دار بر این و زیاده کن در آن چه مقامات قرب و انوار تجلی بی حد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگفتن رب زدنی علما * با ذلک * بدستوری تو و تفسیر و توفیق تو * انک تهی من تشاء الی صراط مستقیم * بدستیکه تو راه مینمائی هر گرا میخوانی بسوی راه راست * بر راه مسلم * و عن عائشة * بضم عین و تشفیف موحده * بن الصامت * صحابه مشهور است از نقیای انصار حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بد را و همه مشاهد را بود در جل طریل جسم جمیل

قال * گفت * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعار من اللیل * کسی که بیدار شود و از بیداری به بیداری در خواب در
انتباهی استعمال میابد که با وی آوازی است چنانچه عادت است در وقت بیدار شدن مشتاق است از اعرار که نام آوازش تر مرغ
است * فقال * پس بگوید در وقت بیدار شدن * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال * پستربگوید * رب اغفر لی اذ قال * یا کفیت
ثم دعا * شک روای است که آنحضرت مخصوص این دعا که اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسی که هر چه
خواهد * استجیب له * قبول کرده میشود از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکنند در هم الکیس
نام است چنانچه کسی در کسبه خود درم دارد هر وقت که میخواهد عیال است همچنین این دعا عجابت وی میاید و قریب است * فان
توضأ و صلى قبلت صلوة * این دعا خود بالفعل با استیجابت رسید پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز
وی * رواه البخاری *
الفصل الثانی * عن عائشة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ
من اللیل قال * گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب می گفت * لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک * بپاکی
یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لا ینقی است بجناب قدس تو ای خدا و تنزیه میکنم ترا ملایس بحمد و ثنای تو * استغفرک
لذنبی * طلب آمرزش میکنم ترا مرگناهان خود را * و سألک رحمته * و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا * اللهم
زدنی علما * خداوند از یاد کن مرا علم را که مراتب آنرا نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست
و تجلیات وی تعالی غیر متناهی علم بند که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود * ولا ترغ قلبی بعدا ذل هیتنی *
و مائل مکر دان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق به باطل پس از آنکه راه نمودی مرا بدان * و فب لی من
لک نیک رحمة * و بخشش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم * انک انت الوهاب * بد رستیکه تو بخشند
کاملی که مواهب ترا پان نیست و از حد وعد بیرون است * رواه ابوداؤد * و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما من معلم بیعت طی ذکر * نیست هیچ مسلمانی که شب گزارد یعنی خواب کند بر ذکری از اذکار * طاهرا * در حالتی که
پاک است یعنی بوضو است کذا قالوا * نیتار من اللیل * پس بیدار گردد در جزوی از شب * نیتا ل الله خیرا * پس سوال کند
خدا را نیکی را * الا عطاها الله ایاه * مگر آنکه بد خدا را خدا ای تعالی آن نیکی را * رواه احمد و ابوداؤد * و عن شریق * بفتح شین
معجمه و کسر او بقاء * الهوزنی * بفتح هاء و سکون و او و فتح زای از تابعین است روایت میکنند از عائشه * قال دخلت ملی عائشة * گفت
در آمدم بر عائشه * فساء لهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم یفتح اذ اصاب من اللیل * پس پرسیدم او را آنچه چیز بود آنحضرت که آغاز
میکرد در وقتیکه بیدار میشد از شب * فقال ما لنتی عن شیء ما سألتنی عنه احل قبلک * پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزی که نپرسید
مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو * کان اذ اصاب من اللیل کبر عسرا * بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب الله اکبر می گفت ده بار
* و حمد الله عسرا * و الحمد لله می گفت ده بار * و قال * سبحان الله و بحمده عسرا * و قال سبحان الملك القدوس
عسرا و استغفر عسرا * و می گفت استغفر الله ده بار * و هلل الله عسرا * و می گفت لا اله الا الله ده بار * ثم قال * پسترب می گفت اللهم
انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیة * خداوند امن پناه من بپیویم بتوان تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت * عسرا * ده بار
* ثم یفتح الصلوة * پسترب آغاز میکرد نماز را و این ورد را معشرات سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور است آنجا ده
چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و این جا هفت چیز است که هر یک را ده بار میگویند * رواه ابوداؤد

الفصل الثالث * عن ابی سعید قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول * بود آنحضرت
در وقتیکه بر میخواست از شب تکبیر می گفت پسترب می گفت * سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک * بزرگست نام تو * و تعالی
چند * بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو * و لا اله غیرک * و نیست خدا ای جز تو * ثم یقول الله اکبر کبر اتم
یقول اعوذ بالله السميع العظیم من الشیطان الرجیم من همزة * از وسوسه وی * و نفخته * و کبروی که می اندازد آدمی را در این

و بر باد می سازد * و نیت * و در میدان وی مراد بدان شعر مذکور است یا سحر * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و زاد
 ابوداؤد بعد قوله غیرک * و زیاده کرده است ابوداؤد بعد از قول وی لا اله غیرک این را که * ثم یقول * یستر می گفت * لا اله
 الا الله ثلاثا سه بار * و فی آخر السجده * و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که * ثم یقرأ * یستر میخواند یعنی
 فاتحه کتاب را و شروع می کرد در قراءت * و عن ربيعة بن کعب الاسلمی * روایت است از ربيعة اسلمی که از صاحب صفه
 بود و از قدامی صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر * قال کنت ایست عند حجره النبی * گفت بیوتت می کردم
 من نزد حجره پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل * پس بودم من که می شنیدم آن حضرت را
 چون قیام لیل میکرد * یقول * می گفت * سبحان رب العالمین * باکی پروردگار جهانیان * الهوی * می گفت این کلمه را زمان
 طویل بفتح هاء و کسرها و و تشدید یاء * ثم یقول * یستر می گفت * سبحان الله و بحمده الهوی * زمان طویل * رواه النسائی
 و الترمذی نحوه و قال هذا حدیث حسن صحیح * باب التخریض علی قیام اللیل * تخریض در لغت بر غلاییدن و کرم کردن
 کسی را بر چیزی و معنی تخریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آنست
 و فضائل قیام لیل بسیار است و عمل آن نزول رحمت حق بر عباد و تقرب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطا و مسئول و مغفرت
 ذنوب و تحقیق وعد کرده است وی جل و علا حبیب خود را بر تمجید برانگیختن وی صلی الله علیه و سلم در مقام محمود و لایب
 تابعان او را نیز بر تروی از ان مقام و نورانیت نصیبه باشد مشائخ گفته اند که درین دنیا که غنوه لذت بهشت و لذتی و آرامی است
 که در وقت سحر بهشت تعلق در مناجات حاصل می کرد * شعر * و رو بردل بنشین کان دلیبر خرا می * وقت سحری آید
 یا نیم شبی باشد * الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعقل الشيطان على
 قافية رأس احدكم ادا هو نام نلب عقل * می بندد شیطان بر قفای سری یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه سحران
 می بندد کسی را که سحر میکند و گفته اند که این معمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد
 که کسی را محکم بندد سه بند می بندد قانع بند و نکر بند و مکر بعد از کشادن آن بند ما بمقصد دوست گردانیدن شیطان است خواب
 را نزد ناظم و آرام و راحت را بروی و تنگ کردن ایندن مجال حرکت بروی * یضرب علی کل عقدة * میزند بر هر گره
 یعنی می اندازد در دل ناظم * علیک لیل طویل * بر تو شب دراز است * فارقد * پس خواب کن * فان الشیطان قد کز الله انسلت
 عقدة * پس اگر بیدار شود پس ذکر کوی خدا را میکشاید یک گره * فان تو صا انسلت عقدة * پس اگر وضو کند میکشاید گره
 دیگر * فان انسلت عقدة * پس اگر عازم بگذارد میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در اینجا بلفظ جمع است یعنی
 میکشاید همه گره های وی * فاصبح نشیطا طیب النفس * پس صبح میکند شادمان پاک نفس * والا اصبح خبیث النفس
 کسلان * و اگر نه پیدا شود ذکر کند و وضو نماز نکند صبح میکند بلید نفس کاهل * متفق علیه * و عن المغيرة قال قام
 النبي صلی الله علیه و سلم حتی تورمت قدماه * روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز
 شب تا آنکه ما سید هر دو قدم مبارک وی * نقیل لم تصنع هذا و قل غفر لك ما تفلح من ذنبک و ما تاخر * پس گفته شد مرا آنحضرت را
 برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عناء و حال آنکه آمرزید شک است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش
 رفته و آنچه پس آمد * قال اخلا کون عبد اشکورا * گفت اگر گناهان همه بخشیده باشی ایای پس نباشم من بنده شاکر کونین * بر
 نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوبست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شد است * متفق علیه *
 * و عن ابن مسعود قال ذکر عند النبي صلی الله علیه و سلم رجل * گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی
 * نقیل ما زال نائما حتی اصبح * پس گفته شد مسقر ماند آخر خواب کنبه تا آنکه صبح کرد * ما تبا من الی الصلوة * نایستاد برای نماز شب
 * قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه * گفت آنحضرت آن مردی است که شاکر کرد شیطان در گوش او * او قال فی اذنی *
 شک روا می است که فی اذنه گفت یافا اذنی یعنی در مرد و گوش وی * متفق علیه * و انک علم یستقیق آن موبول است

بعلم شارع و ممکن است جعل آن بوظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و قی و وضو و اطعام و انزال آن بشیطان پس مستغفر
نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند بتاویلات مناسجه پس بعضی میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی
الله علیه و سلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز مؤذن را و تشبیه داده بحال کسی که افتاده است بول در کوچه
و پس گران شده بسبب آن شنوائی از تماشای کشته حس او و بعضی گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را
بکلام باطل و با حادیت لغو و حادث شده بسبب آن کرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در این است که
برای نماز صبح نیز برخاسته و آذان آن نشنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب یا شب و الله اعلم پس این کنایه است از استغفاری
و امانت زیرا که عادتست که هر که استغفار کند چیز را بول کند بروی و بعضی گفته اند که کنایه است از ضرب بوم در وجود
وی و تخصیص اذن بجهت بودن اوست حاشا انتباه و الله اعلم * و عین ام سلمه قالت استیقظ رسول الله * گفت ام سلمه بیدار
شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لیلۃ فزعا * یکشب ترسان * بقول * در حالیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدر
حق و کبر یایی از * سبحان الله ماذا انزل الیلۃ من الخزان * پاکی خدا را چه چیز مانده و فرستاده شد امشب از خزائن رحمت * و ماذا
انزل من الفتن * وجه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها * من بوقعا صوابا لپیچرات * کیست که بیدار کند زنان را که
صاحب حجره ما اند * بیدار از راجه * مراد میدارد آنحضرت بصواب حجرات از راج مطهره خود را * لکی یصلین * تا نماز
بگزارند * رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة * بماندن یا نفس صاحب کسوت پوشیده یا پیرشاندن انواع حلی و حلل را برهنه در
آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لا بسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود
بقصد مبالغه یعنی در دنیا دیکر آنرا می پوشانید و در آخرت خود برهنه است * رواه البخاری * و عین ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا * فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص و فضل
مخصوص او هر شب با شما نیکه فرود در و پایان تراست از آسمانها و نزد محققین نزول معنی ابعث از صفات الهی مثل ید و استرا
و جز آن از مشابهاست که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن ایستاد یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر
* حین یقی ثلث اللیل الآخر * هنگامیکه باقی می ماند سوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر * یقول * میگوید وی
ممحانه * من یدعونی فاستجب له * کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را * من یسألنی فاعطیه * کیست که درخواست کند
و بطلب از من قایل هم آنچه می خواهد و میطلبد بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول
است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوب است چنانچه در وصف اسم
اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال
بپای یکدیگر نیز واقع میشوند * من یتغفرنی فاعفله * کیست که آمرزش خواهد از من پس بیا مرزم او را * متفق علیه * و فی
روایة للاحمد * و در روایتی مرسل را این زیادت آمده است * ثم یسطر یه * پستو فراخ میکند پروردگار تعالی هود و دست
خود را * و یقول من یقرض غیره لوم و لا ظلم * و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال ندارد
تا ازان قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا مال ظلم کند و حق کسی نداند مانعی از ادا قرض همین در و چیز است یا فقر یا
ظلم و وی تعالی از هر دو منزله است * حتی یتغفر الفجر * حق تعالی اینها را بزمان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و می آید
وقت صبح * و عین جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافیها رجل مسلم یسأل الله خیرا من
امرأله نیا و الاخرة الا عطاها * گفت جابر ابن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدستیکه در شب ساعتی و زمانی لطیف
است که مراقب نیفتد در نیاید آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میلند وی تعالی آنرا در
آن نیکی را * و ذلک کل لیلۃ * و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مابین آنکه آن ساعت
متعین است یا مبهم بعضی میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعضی روایات آمده است که آن ساعت میان شب

است * رواء مسلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب الصلوة إلى الله تعالى صلوة داؤد * درست داشته شد ترین نمازها بسوی خدا نماز داؤد و پیغمبر است علیه السلام * و أحب الصیام إلى الله تعالى صیام داؤد * و درست داشته ترین روزهها بسوی خدا روزه داؤد و پیغمبر است * کان ینام نصف اللیل * بود داؤد که خواب میکرد سه دانگ شب * و یقوم ثلثه * و بر میخاست و نماز میکرد و دانگ شب * و ینام سده * و باز خواب میکرد یک دانگ تمام شب و علی علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تانییم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سده شب خیز باز خواب میکرد بس و حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز * و یصوم یوما * و روزه میداشت داؤد یکروز * و یفطر یوما * و روزه میکشاد روز دیگر * متعق علیه * مشکل در اینجا آن است که عمل سید انبیا صلی الله علیه و سلم را نمی بینیم وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعض وجوه است نه بجمع وجوه از جهت بودن او اقرب با عتدال و حفظ صحت مزاج و بیجهت آنچه در نوم سده نینداخت از دفع کلفت و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفات لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داؤد در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم از مصالح لایعد و لایحصری که راجع به نفس کریمه و امانت مرحومه وی بود از اتو یا وضع فانیهم و بالله التوفیق * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان * گفت عائشه بود * تعلمی رسول الله صلی الله علیه و سلم ینام اول اللیل و یسبی آخره * خواب میکرد آنحضرت اول شب روزه میداشت آخر شب را یعنی بیدار می بود در وی و از بیداری تعبیر برون کانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت گردنست در وی و زمانی که در وی عبادتی واقع نشد گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احباء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهر تر است و لفظ حلیم نیز ظاهر در آنست فانهم ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار می بود و ظاهر در مناقضه است و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگر چه خواب و بیداری تاریخیست می بود و الله اعلم * ثم ان کانت له حاجة إلى امله قضی حاجته * پسترا کرمی بود و آنحضرت را حاجتی نسوی زنان خود می برد اخت حاجت خود را * ثم ینام * پسترا خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت نوم است * فان کان عند النداء الاول جنباً * پس اگر میبود نزدیک با نیک نخستین جنب بر تقی بر اشتغال بقضای حاجت * و ثب فافاض علیه الماء * بر میپاشست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بدن ای ازل اذا ناست و اولیت یا به نسبت اقامت است یا بنسبت ایلان و اعلام که مؤذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد * وان لم یکن جنباً توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین * و اگر نمی بود جنب وضو میکرد برای نماز و بهتر میکرد از دو رکعت سنت فجر * متفق علیه * الفصل الثالث من ابي امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بقیام اللیل * بر شما باد بر خاستن شب برای نماز * فانه داب الصالحین قبلکم * پس بد و منیکه قیام لیل عادت و کار نیکو کاران است که پیش از شما بوده اند * و هو قربة لکم الی ربکم * و قیام لیل سبب نزدیکی است مرشار بسوی پروردگار شما * و مکفرة للسیئات * و سبب پوشیدن است مراد بهار مکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فامعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است * و منهاة * بفتح میم و سکون نون * عن الانم * و باز دارند است از گناهان و حسنات همه کفارت سیئات اند و صلوة مطلق ناهیه است از فحشاء و منکر و صلوة لیل بجهت زیادت فضلی که در اراد اتم را کمال است در آن * و راء الترمذی * و عن ابي سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة یضک الله الیهن * سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنابت است از رضا و لطف و اقبال و روح و رحمت و اطلاق ضحک و اینها در آن حضرت ربا العزّة در احادیث آمده است و از جمله متشابهات است * الرجل اذا قام باللیل یصلي * یکی از آن سه کس مرد چون برخیزد برای نماز شب * و انقوم اذا صفوا فی الصلوة * دوم قوم چون صف بپندند در نماز و متوجه شوند و روی آورند بجنب قرب و تعالی * و انقوم اذا صفوا فی قتال العدو * سوم قوم چون صف بپندند در کشتن دشمنان دین و وضو

بنده بر نثار کردن روح به محبت مولی تعالی و اعلاهی دین وی * رواه فی شرح السنه * وعن عمرو بن عتبة * یفتحات * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یتوکلون الرب من العبد فی جوف اللیل الا آخر * نزدیک تر بودن پروردگار تعالی از بند در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قریبی که اشارت است بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یتوکلون العبد من ربه وهو ساجد فزدیکتر بودن بنده از پروردگار و وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و این پروردگار تعالی و تقدس نازل میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع قریب است * فان استطعت ان تكون ممن ینکر الله فی تلك الساعة فکن * فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی توی عمر و بن عبسه از آنکسانیکه یاد می کنند خدا را در آن ساعت و شاملند در حضور مولی و نزول قرب او را پس باش توازان کسان و عمرو بن عبسه از مقرران حضرت و محبوبان درگاه است در مبدأ ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود بود و در دل وی یکایک نور توحید و کرامت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بیکه آمد و خبر آنحضرت پر سید آن حضرت در آنوقت بتکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مخفی بود پس سید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما پر آمده بدین دیگر می خواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریقه ابا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است * شعر * دیوانه کنی هر درجهانش بختی * دیوانه تو هر دو جهان را چه کند * گفت او را کجایان یافت گفتند نیم شبی باشد که بر آید و گردان بخانه بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی بر آمد و در آستان کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان ازین که لا اله الا الله لا اله الا الله میگویند و کرد خانه میگردد عمرو بن عبسه بر آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را دعا کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بر سر بردنم با پیاس عمرو بن عبسه بملینه آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و در روز دین حدیث درین وقت است * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی و ابقظ امرأته * رحمت کند خدا وی تعالی بنده را که برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را * فصلت * پس نماز بکزار دآن زن نیز * فان ابیت نضح فی وجهها الماء * پس اگر کاهلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روی وی آب * رحم الله امرأه * قامت من اللیل فصلت و ابقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهها الماء * رحمت کند خدای تعالی زنی را که برخاست بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آنمرد نماز پس اگر با او مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد زن باید که میل و معارف یکدیگر باشند بطاعت و عبادت همچونین هر جا که یاران و رفیقان اند * رواه ابوداؤد والنسائی * وعن ابی امامة قال قیل * گفت گفته شد * یارسول الله ای الدعاء اسمع * کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول * قال جوف اللیل الا آخر * فرمود آن حضرت دعای که درون شب کنند چنانچه آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیدند که کدام وقت مستجاب است دعا در وی گفت وقت درون شب * و در الصلوات المكتوبات * و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد یا آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ما ثورا ست و این حدیث در باب اند کر بعد الصلوة کذب شده است * رواه الترمذی * وعن ابی مالک الا شعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غنایری ظاهر هامن باطنها و باطنها هامن ظاهرها * بن و ستیکه در بهشت غنوه ها است که دیده میشود آنچه بیرون آنها است از درون آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح و اجمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه * اعداها الله لمن الا ان الکلام * میا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوبی نیک زندگانی کند * و اطعم الطعام * و بخوراند طعام را و غم خواری کند کرسنگان و صالحنها * و تابع الضیام * و پیایی دارد در ورزها را مراد کثرت صیام است نه دوام آن * و صلی باللیل والناس ینام * و نماز

بگزارد بشب و حال آنکه مردم در خواب باشند که این وقت اقرب است بصدق عهودیت و اخلاص عمل اشارتست باستجماع صفات
تواضع و جود و عبادت * بیست * شرف مرد بیود است و کرامت است * هر که این مرد در نلارد عمل مشبه زوجود * روز قنای
الله تعالی * رواه البیهقی فی شعب الایمان در روی الترمذی عن علی رضی الله عنه نحوه و فی رواية * و در روایت ترمذی
البیاضی بن الان الکلام * لمن اطاب الکلام * آمله * و مراد از طیب کلام و لیس کلام یکی است * الفصل الثالث
عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از عبد الله بن عمرو و گفت گفت
مرا آنحضرت * یا عبد الله لا تکل مثل فلان * میباش مانند فلان نام شخصی را برد * باشد و شیخ در مقدمه فتح الباری میگوید
که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث * کان يقوم من اللیل فترک قیام اللیل * بود که
بر میخواست آن فلان بنما و شب پس بکشد است برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل
و انراط در آنکه مروت ملالت و سادت کشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام
شب قیام نمیداد و قطعاً خواب نمیکرد و پیکر از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورد پس حضرت او را
منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم * متفق علیه * و عن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول کان لک اورد علیها السلام من اللیل ساعة یوقظ فیها آمله * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود مرداورد پیغمبر
را از شب ساعتی که بیک ار میگرد در آن ساعت اهل و عیال خود را * یقول * میگفت داورد علیه السلام * یا آل داورد قوما
تقنوا * بوخترین پس نماز کنید * فان مکة ساعة يستجیب الله عز وجل فیها الدعاء * زیرا که بد رستیکه این ساعتی است که قبول
میکند خداوند تعالی در وی دعا را * الا سحرا و عشار * مکر و سحر و او عیشتانند و از اموال ناس و این عشاران مودی میباشند
و بناحق اموال و اشیای مردم را میزدند و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که هفتاد و نین شب می آمرزید الا عشار
و من خص و عاق و النین و مشبل از او را * رواه احمد * و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول *
گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت * افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل * افزون ترین نماز در ثواب
نماز است در درون شب این باعتبار زمانست و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان غیب الطائفة جلیل بغلادی رضی الله عنه
و ابعاد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدن پوسیدن آنچه کرد پروردگار تعالی با تو گفت تا صفت العبارات و فنیات الاشارات
و ما نفعنا الا رکعات صلیما فی جوف اللیل سرگردان شد و وقت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میقتسم و فانی
شد آن اشارتها که میگردیم و نمود نکرد ما را جز آن رکعت چند که میان شب میگردیم تر غیب نکرد مر طالبان را با مقام و جل
پیدا نشود و یا صفت و عدم اعتبار بر طامات و ترمات صوفیه * بیست * کار کن کار بکن از گفتار * کاندین راه کار داورد کار *
* رواه احمد * و عنه قال جاء رجل الی النبی * و هم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال
ان قلنا صلی باللیل فاذا اصبح سرق * پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی میکند * فقال
اِنَّ سِمْيَاهَ مَا تَقُول * پس گفت آنحضرت بد رستیکه داورد با شن که باز داورد از دزدی آنچه میگوید تو از نماز کردن وی در شب
بتمیق توبه و سعادیت نورانیت و برکت نماز در وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر * رواه
احمد و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابی هريرة و ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ايقظ الرجل آمله
من اللیل فصلی او صلی رکعتین جميعا * ابو هریره و ابو سعید مرد و روایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار کرد آن مرد
از نخود در پیاده از شب پس بگزارد دو رکعت هر دو و او صلی شک و او بیعت که فصلیا گفت بلفظ تنبیه یا صلی گفت بلفظ انرا
و مراد هر واحد است * کتبنا فی الدار کرین و اللنا کرات * نوشته میشود هر دو در ذکر گویند کان مرد در مردان ذکر گویند
و وزن در زنان ذکر گویند که ملال و صفت دارند و مبالغه می نمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایضا * رواه ابو داود
و ابن ماجه * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشراک المبتدی خلة القرآن * بزرگ قدران است من بیدارند کان

قر آنند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و شب بخوانند کان آن در غار غیر نماز چنانکه فرمود * و احجاب الليل * و آلهایکه ملازم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی * رواه النبی عقی فی شعب الایمان * و عن ابن عمر ان اباه عمر الخطاب * رضي الله عنهما * کان یصلي من اللیل ما شاء الله * روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود دخل از مقدار شب و عدد رکعات * حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ امله للصلوة * تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب * یقول لهم الصلوة * می گفت عمر مرا اهل خود را و وقت نماز است بگزارید نماز را * ثم یتلوه هذه الآية * بستر میشدند عمر این آیت را که * و امر املک بالصلوة و اصبر علیها * و امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز * لئلا ینکرتکم * طلب میکنیم ما که پروردگار عالم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق و وجه معیشت سعی کنی و تعب نمایی چنانکه باز دارد تو را از نماز * نحن نرزقک و العاقبة للبقوی * ما روزی میزنیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان را است * رواه مالک * * باب القصد فی العمل * فصل واقصد

توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر و قصد در عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام او است و اسراف است از عروض ملال که مفضی بترک گردد و داخل است در ادای حق نفس اماره و عمل چنانکه در احادیث آمده است * الفصل الاول * عن انس

قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفطر من الشهر حتی یظن انه لا یصوم منه شیئا * بود آنحضرت که کافی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه کان برده می شد که وی روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزی را از بس که افطار میگزرد * و یصوم حتی یظن انه لا یفطر منه شیئا * و گاهی روزه میداشت تا آنکه کان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزی را از بس که روزه داشت یعنی نمود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و یظن بضم مثناة تحتانه و فتح ظا است چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم طائیز و را اینهاست یعنی کان میبردیم ما * و کان لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رأیته * و بود آنحضرت باین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که به بینی تو را از شب نماز گزارنده مکر آنکه میدیدی نماز گزارنده * و لا نأثم الا رأیته * و نمی خواستی تو که به بینی او را خواب کند مکر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد تمام شب نماز میکرد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل گذشت * رواه البخاری * و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احب الاعمال الی الله و مهاوان قل * فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدا تعالی همیشه ترین آنها بود اگر چه کم می بود چه عمل قلیل که دائم باشد مؤثر تر و کارگر تر افتد از عمل کثیر که گاه بود و گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکد و رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه بریزد * متفق علیه * و عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خذ و امن الاعمال ما تطیقون * هم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت آنحضرت بکثیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما تا دائم باشد و دائم کردد بدوام آن ثواب آن * فان الله لا یمل حتی تملاوا * زیرا که خدا تعالی مبلول نمیکردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال استئثار شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بقاری می بمتوه آمدن و بمل بفتح تحتیه و تملاوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است * متفق علیه * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لبصل احل کم نشاطه * باید که نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن * و اذا فتر بفتح تا * فلیقعد * و چون سست گردد و مانده شود پس باید که به نشیند و ترک دهد نماز را و در امر بعود نه اضطجاع اجماعی است بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعنه عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نشیند بد آنکه در تنشیط و ترفیه نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گران عمل بر نفس در آخر سبب ترک عمل و نقصان آن گردد ولیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر کثرت

عمل معتاد گرداند و بمشقت و ریاضت خوکید و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک جهل فی الحال مانند شون و بگزاردند و بسا باشد که با عتیا د حد رکعت نماز و ده جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد بعد از آنکه ده رکعت گزاردن و یک جزو خواندن کران مینمود و ملائت می افرو و در بالله التوفیق * متفق علیه * و عن عائشة رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نعس احدکم و هو یصلی فلیز قد * چون خواب کند و یکنی زدن یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کنی نماز را و تمام گرداند * حتی ید صلب عنه النوم * تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون کرانی خواب را دل آن و آنرا رسن بتریک و سنبه بکسر نیز گویند قوله تعالی لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ و آن با د لطیفی است که از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل غیر رسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و بر قود ورقاد بضم بمعنی نوم است و اگر بر خیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد * فان احدکم اذا صلی و هو ناعس * پس بد رستیکه یکی از شما چون بگزارد نماز و حال آنکه وی نعاس کند * است * لاید وی لعله یمستغفر فیسب نفسه * در غمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام بکند نفس خود را و بجای اللهم اغفر لی یا اللهم ارحمینی اللهم عذ بنی و العنی مثلاً بر زبان آورد * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین یسر * بد رستیکه دین مسلمان می مبنی بر آسانی است پس سخت نگیرد آنرا بر نفوس خود بر طریقه رهیانیت * و لن یثاد * بضم یاء و تشدید دال * الدین احد الاغلبه * و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکنند بر وی مگر آنکه چهره گردد دین بر وی و عاجز آید وی از عمل بدین و ایفای حق آن چنانکه در حق را همان فرمود فما رعوها حق رعايتها * نسد را * پس چون دانستید که با دین مغالبت نمی توانید کرد و بتمام حق آن نمی توانید بجای آورد آن موجب قنوت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط و قاربوا * تا کید سدد و الهب و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی گردان و گفتار و بپیشید توفیق سداد یافتن و بعض گویند بمعنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت خدا را و قاربوا بپیشید نیز روایت است یعنی نزدیک کرد انید دیگران را بد رگاه حق * و ابشروا * و شاد شوید و مردگانی د هیل نفسهای خود را بخیر و خوبی * و استعینوا بالغدوة و البروحة * و یاری جوئید در میر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز * و شیء من الدلیجة * و سیر در پاره از تاریکی اگر چه اندک باشد و غلوه روایت کرده شده است بضم و بفتح بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهرا این روایت اظهار است در معنی و روحه بفتح میر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن اسم است یا از دلج بپیشید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از دلج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد کرد و در این سه وقت خوشترین اوقات مسافراست و مراد آنست که بعبارت مبالغه و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیجاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول روز و آخر است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانند نشوید و براحنت و خوشی بمقصد رسید و معاف چون شب و روز متضیل راه رود مانند شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنکر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد هر ساعت بندة خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی نورانیتهی خاص د هیل و تجلی مخصوص کند که غلای روح سالک گردد تعالی شانه و تمت نعمته * رواه البخاری * و عن عمر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نام عن حزیة اوعن شیء منه * کسی که خواب کند و غافل گردد از ورود شب خود و حزب بکسر حاکم و سکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه ورود نیز باین معنی آید نامیده شد بان آنچه بر نفس خود گرفته است بند از غازی یا قراعت یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه بر ای خوردن آب بر حوضی یا بر میسر و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز

المن عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق ذمه * پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنیک بسوی بندۀ من که برکشت بجهت رغبت در ثوابی که نزد من است و از جهت ترهیدن از عقابی که نزد من است تا آنکه ریخته شل خون وی را در آبی شرح السنه *
 الفصل الثالث * عن عبد الله بن عمر قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه

وعلم قال * روایت است از عبد الله ابن عمر وبن العاص گفت حلیف کرده شدم من که آن حضرت گفت * صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة * نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گزارد * قال فایتنه فوجدته یصلی جالسا *

پس آمدم آنحضرت را پس یافتیم او را که میگزارد نشسته * فوضعت ید ی طی رأسه * پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بوعادت عرب است در جای که اعتقاد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعضی اعراب

لحمه شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید زیاده وجود آن خلاف ادب و هنجار است و بعضی گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمر و یکایک بی قصه واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز الله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت * مالک * چه شد؟ است ترا و چه میکنی تو؟ یا عبد الله

ابن عمر و * وگویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد * قال حدثت * گفت عبد الله خبر داده شد * ام من * یا رسول الله آنک قلت صلوة الرجل قاعدا طی نصف الصلوة * که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد * و انت

تصلی قاعدا * و حال آنکه تو میگزاري نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلان و کاملای چون واقع شود محل تعجب است * قال * گفت آنحضرت * اجل * آری همچنین است نماز قاعدا نصف نماز قائم است * ولکنی لست

کالح منکم * ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتیم حکم غیر من است از امت و من خارج ام ازین حکم قبول میکنند پیرو دکار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من است از جهت

غایت توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم برابر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من * رواه مسلم * و عن سالم بن ابی الجعد * بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است در عهد عمر بن عبد العزيز وفات

یافت * قال قال رجل من خزاعة لیتي صلیت فاسترحت * گفت عالم که مردی از اصحاب که از قبيلة خزاعه بود گفت کاشکی بخاز میگردم پس راحت می یافتیم * فكانهم عابوا ذلک علیه * پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیر هم که حاضر بودند عیب

گرفتند این سخن را بران مرد که گران آمد بر فهم ایشان * فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول * پس گفت آن مرد چرایی عیب میکنید بر من باین سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را می گفت * اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها * ای بلال

راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آرتانما ز بکر اریم و راحت یابیم * رواه ابو داود * بنا آنکه در معنی قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوید بلال تا غایب کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم درم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادای آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیوی و مباشرت خلق خلاصی مییافت

ولهذا فرمود جعلت قرعة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقت یا آنکه راحت در اول یا برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب با وسعت و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهودیکه حاصل میشد در آن و شک نیست

که حصل بر معنی ثانی انساب و البیق است بمقام آنحضرت صلى الله عليه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا غلب کر قتل بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز بکنم و استراحت یابم بوی از اشتغال بما سوی الله فافهم و بالله التوفیق *

باب التور * اختلاف در وقت میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمة و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سنت است و نزد امام ابو حنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بر دایمی از وفرض و بر دایمی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است و اختلاف ثانی آنکه و ترکیب

رکعت است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمة یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو

جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بکزارند و سلام دهند و اگر کنگ از وی مکروه است از امام احمد پرسیدند که در ترجمه کوفی گفت اگر احادیث در یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهند در دو رکعت را اگر نه در زبان نداد و بعضی از شایعه مبالغه کرده اند در تزییف قول سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب و تر بسیار است و دلائل و جوب آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعاده بتفصیل مذکور است *

الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى * نماز شب دوگان دوگانه است * فاذا خشي احدكم الصبح * پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را * صلى ركعة واحدة * تر که در آن وقت صلی * بکزارد یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که تحقیق گزارده است از نماز شب برتر بمعنی ثانی است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع میشود یک رکعت که با وی ضم کند و تر میگرد و در حدیث آمده است که ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعیست و تر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میکنند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشي احدكم الصبح کویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا اداى و تر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم * متفق علیه * و عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر ركعة من آخر الليل * و تر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بکزارد و سلام دهند و بعد از وی یک رکعت بکزارد و این حدیث دلیل بودن و تر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر الليل اشارت است بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید * رواه مسلم * و عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة * بود آنحضرت که میگزارد از شب سیزده رکعت * یوتر من ذلك الخمس * و تر میگرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل * لا يجلس في شيء الا في آخرها * نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از آن پنج رکعت مکرر در آخر آن تحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد متصل به نیت و تر یک تشهد بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعد سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمی داد مکرر در آخر و بعضی روایات آمده است لم یسلم الا في آخر من و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است با تفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت * متفق علیه * و عن سعد بن مشام * انصاري تابعي جليل القدر حسن بصرى از وی روایت دارد حدیثی را نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غز اگر دو شهید شد بمکران و وی ابن عمر انس بن مالک است * قال انطلقت الى عائشة نقلت * گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المومنین انی منی عن خلق رسول الله * ای مادر من منان بیابا که من از خوی و سیرت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قالت المبت تقرأ القرآن * گفت عائشه ایا نیستی تو که میخوانی قرآن * قلت بلى * گفت آری منی خوانم قرآن را * قالت فان خلق نبي الله * گفت عائشه پس بد رستیکه خلق پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان القرآن * بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعضی گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انك لعلى خلق عظیم * قلت * گفتم * یا ام المومنین انی منی عن و تر رسول الله * بیابا که من از و تر یعنی نماز شب پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم و کیفیت آن و بعد از آن * فقالت * پس گفت عائشه * کنا نعلله سرا که و ظهور * بود بم که اهل خانه آنحضرت ایم میبایست و طیار میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است * فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من الليل * پس می پراکنشت اوید او میگرداند آنحضرت را خدای تعالی آنقدر که میخواست که بید او کند او را از شب * فیتسوک و یتوضأ و یصلي تسع ركعات * پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را * لا يجلس فيها الا في اثنا عشر * نمی نشست درین نه رکعت مکرر در رکعت

هشتم * فیل کر الله و یحمد و یدعوه * پس ذکر میگرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است * ثم ینھض و لا یسلم * پستریز میخاست و سلام نمی داد * فیصلی التاسعة * پس میگزارد رکعت نهم را * ثم یقل * پستریز می نشست برای تشهد * فیل کر الله و یحمد و یدعوه * این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا بحکم استثنای لازم آید که در ثامنہ سلام می داد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمی داد * ثم یسلم تسلیما یمعنا * پستریز سلام میل اد سلام دادنی که میشنوا نیل مارا * ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و موقعا * پستریز میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نهفته است * فتلك احدى عشرة رکعة یابنی * پس آن یازده رکعت است ای پسرک من * فلما اسن * پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم راخذ اللیم * و گرفت کوش را و تن دار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ این حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال * او تر جمع * و ترکرد بهفت رکعت * وضع فی ال رکعتین مثل صنیعه فی الاولی * و کرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین * فتلك تسع یابنی * پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود * و کان نبی الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی صلوۃ احب ان ید اوم علیها * و بود آنحضرت چون میگزارد غایز را دست میداشت که همیشگی کنند بران و اکثر میگزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوۃ داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل نوافل از ان حضرت تارة فتارة بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نکرد * و کان اذا غلبه نوم و روجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة * و بود آنحضرت چون غلبه میکردار خواب یا دردی و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بتماز شب میگزارد در باره از روز و زاده رکعت و در روز بان تفصیل نموده که گاهی سیزده میگزارد و گاهی یازده یا نه یا هفت * و لا اعلم نبی الله صلی الله علیه و سلم قرأ القرآن کله فی لیلۃ * و می دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب * و لا صلی لیلۃ الی الصبح * و غلبنا انهم که غایز کرده باشد شب تمام تا وقت صبح * و لا صام شهر اکاملا غیر رمضان * و غلبنا انهم که روزه داشته باشند ماه تمام جز رمضان عائشہ صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت غلبنا انهم و شاید که در غیر نوبت او یا در بعض احوال مانند سفر و غیره میکرده باشد و الله اعلم * رواه مسلم * تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است و لیکن ابن ماجه یث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل و ترا بطاهر معارض می افند و بتحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشد است این حدیث را امام احمد گفته من نمیگزارد این دو رکعت را و منع نیز نمیکند کسی را از ان و جماعه بر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیح و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنقل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم و ترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب بازا اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر او لیل بود یا آخر پس حدیث ابوامامه مطلق واقع شده و بهمین مقلد گرفته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقلیر گزاردن و تراست در او لیل و این مرد و حدیث در آخر باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقلیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بو تر اند و جاری مجری سنت را تبیه و تر اند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن و چنانکه و ترنها که نماز مغرب است مشغوع است بد و رکعت و ترشب نیز بدان مشغوع شد بعد از ان بدانکه نیت تشفیع و تر بر تقلیر این او لیل چنانکه بعض مردم میکنند بگرداندین دو رکعت نهشته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقض و مبطل و تراست بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوۃ بعد الوتر و برین تقلیر اگر و ترا و لیل شب بگزارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگزارند حاجت با عادت و تر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و بتحقیق وارد شده است لا و تران فی لیلۃ و احده فتل بر * و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل و ترا * بگردانید آخر نماز خود را بشب و تر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد * رواه مسلم *

و گفته اند که بخاری نیز در باب وتر این روایت کرده است * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال باد روا الصبح بالوتر *
 شتابي کنيد و در يا بيد صبح را مصبوق بوتر يعني بکزاريد و تر را پيش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمده است * وتر کنيد
 پيش از آنکه صبح کنيد و در حدیث ديگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بکزاريد و تر پيش از فجر و در
 روايتي آمده است که نیست و تر بعد صلوة صبح و مراد ادای آن خواهد بود و الا تضاجزا است در وقت صبح چنانکه در فصل
 ثاني از حدیث زيد بن اسلم نياید و خود تضاجزا است در هر وقت که باشد با رعایت ترتيب * رواه معلم * وعن جابر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر الليل فليوتر اوله * كهي که ميتريد که نمی توانيد
 برخاست از آخر شب پس بايد که بکزارد و تر اول شب و بخسپ * ومن طمع ان يقوم آخره فليوتر آخر الليل * وكسي که اميد
 دارد که می تواند برخاست آخر شب و اعتماد دارد بر بيدار شدن پس بايد که و ترکند آخر شب * فان صلوة آخر الليل مشهورة *
 زیرا که بد رستیکه نماز آخر شب گواهي داده شده است به فضل و کرامت وی و حاضر ميشوند در وی ملائکه رحمت و در روايتي
 مشهورة محضرة * وذلك افضل * و وتر در آخر شب فاضلتر است از وتر اول شب از اين حيثيت که مذکور شد که مشهود است و تواند
 که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصي و تر اول شب اول و احوط واليق بقال باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده
 آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفت مرا بر بکر صدیق را تر چه وقت و تر ميکنی گفت اول شب و گفت مرعمر را تو کي ميکنی
 گفت آخر شب پس گفت مرا بر بکر را اخذ کرد اين سخن رو گفت مرعمر را گرفت اين بقوت و ميغرمود آنحضرت مرا بر هريره را که
 و تر اول شب بکزارد و بخسپ زیرا که اول شب بيدار می بود و احاديث که از حضرت مي شنيد باد ميگرفت * رواه مسلم * وعن عائشة
رض قالت من قل الليل اوتر رسول الله * كفت عائشة از همه شب و تر کرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من اوله واسطه و آخره *
 اول شب و ميانه شب و آخر شب * وانتهى وتره الى السحر * و منتهی کشت و ثاب و مقرر شد و تروی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر
 شب * متفق عليه * وعن ابی هريره قال اوصاني خليلي * كفت ابو هريره اندر ز کرد مراد و ست جاني من که صحبت و عدر
 درون دل من جای گرفته است * صلى الله عليه وسلم ثلاث * بسمه خلعت * صيام ثلثة ايام من كل شهر * يكي روزه داشتن سه
 روز از هر ماه هر سه روزه باشد و در اکثر روايات از ميانه شهر واقع شده که آنرا ايام بيض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بيابيد
 * وركعتي الفصي * دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وي و در باب صلوة الفصي بيابيد که اين اقل صلوة الضمي
 است و اکثرش تا درازده است گوياء که اين مخصوص بابي هريره بود * وان او تر قبل ان اقام * سوم آنکه بکزارم و تر پيش از آنکه
 خواب گنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضي الله عنه مشغول مي بود اول شب بحفظ احاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و استحضار محفوظات خود که پيشتر از صبا به ديگر داشت و جز و کثير از شب بروی ميکن شت که قيام آخر شب با آن متعسر بود و صميم
 است سبب در اقتضای پروردگارت ضمني نه زياده و از اينجا معلوم ميشود که اشتغال بعلم ديني افضل است از عبادت * حكايت * ياد ادم
 از بعض اساتيد خود که ميغرمود در بعضي از روايات فقهيه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که ميکزارد
 اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصيص اين حکم بطالب علم و اکنون که برين حديث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب
 علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابو هريره بود و اين دو رکعت قائم مقام نماز شب ميگردد چنانچه در آخر
 فصل ثالث بيابيد * متفق عليه * الفصل الثاني * عن غضيف * بضم غين و فتح ضاد معجمتين و نا * بن الحارث * زمان
 آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در بانه و در صحبت وي امتلا فست روی گفته که بودم در عهد آن حضرت و بيعت کردم باوی و مصافحه
 کرد آنحضرت مرا رايت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه * قال قلت لعائشة رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم كلن يغتسل من الجنابة
 في اول الليل ام في آخره * اياديدی تو آنحضرت را بود که غسل ميکرد از جنابت در اول شب يعني بعد از جماع متصل يا در آخر شب که
 جماع ميکرد و ميشسپيد و چون برای نماز تهييل بر ميخواست غسل ميکرد * قالت * كفت عائشة * ربما اغتسل في اول الليل و
ربما اغتسل في آخره * كفت عائشة بسا بودی که غسل ميکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل ميکرد در آخر شب * قلت * غضيف

میگوید گفت من **الله اکبر** خدا بزرگ است از آن که کوآن سازد و بار بندگی و این بندگان خود **الحمد لله الذي جعل في الامم رعية** چنانست و ستایش مر خدا را که کرد ایند در دین کشاید قراخی را **قلت** کان یوتر اول اللیل ام فی آخره **کفتم** و تر میگرد آیتش و تر اول شب یا آخر آن **قلت** الله اکبر **الحمد لله الذي جعل في الامم رعية** کان یجهر بالقراءة ام یسفل **کفتم** برود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق **قلت** و یا جهر به و یا سفل **کفتم** عا نشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و خفت آرامیدن آواز زبانه گفتن راز **قلت** الله اکبر **الحمد لله الذي جعل في الامم رعية** قیبه کرد بر آن که سعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع است که واجب است بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة و اختلاف فاعل از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه و سلم و تضمن وی شفقت بر امت و توسیع امر بایشان و از اختلاف میتمدین در استنباط احکام و سه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احوال و آصار است **رواه ابو داود و زوی ابن ماجه الفصل الاخير** روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت **عن عبد الله ابن ابي قیس** نام ابو موسی اشعری است غالب آمده بر وی کنیت **قال** سألت عائشة بکم کان رسول الله **کفتم** پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه و سلم** یوتر **کفتم** و تر میگرد **قلت** عائشه **کفتم** کان یوتر باربع و ثلث **کفتم** بود آنحضرت و تر میگرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت میگزارد بعد از وی سه رکعت و تر پس مجموع وی هفت رکعت باشد **و ثلث** و تر بثلث و سه که مجموع وی نه باشد **ثمان و ثلث** و تر بثلث و سه که یازده باشد **و عشر و ثلث** و تر بده و سه که سیزده **و لم یکن یوتر بانقص من سبع** و تر بکمتر از هفت که چهار و سه است **ولا باکثر من ثلث عشرة** و تر بکثر از بیست و سه که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در و تر بده رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است **رواه ابو داود** **عن ابي ایوب** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر حق علی کل مسلم **و تر ثابت** و لازم است بر هر مسلمان **فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل** پس کسی که دوست دارد که و تر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیگر **و من احب ان یوتر بثلث فلیفعل** و کسی که دوست دارد که و تر کند بده پس باید که بکند و این مذاهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست **و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل** و کسی که دوست دارد که و تر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذاهب شافعی و دیگر ائمه است **رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه** **و عن علي** رضي الله عنه **قال** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله و تر یحب الوتر **خدا و تر است دوست میدارد و تر را** **فاوتر یا اهل القرآن** پس و تر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب و تر بیک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت اوئید تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی **مرحبیب خود را بقول خود و تر القرآن** **ترتیل بدان** که و تر بکسر او و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در وی سبحانه بمعنی و تریت است بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد و تر را و ثواب میداند بر آن اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میگرد آنرا و این را امثله بسیار است در شرح کمالی فی المتبوع **رواه الترمذی و ابو داود و النسائی** **و عن خارجة** بنی عاصم معجمه و جیم **بن حذافة** صحابی قرشی عدوی است مدد است در فرسان قریش را و را با هزار سوار بر او بر می نهادند یکبار می غمروین عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافة و زبیر بن عوام و مقلاد بن اسود را **قال** خرج علینا رسول الله **کفتم** بیرون آمدیم ما پیغمبر خدا **صلی الله علیه و سلم** قال **کفتم** ان الله اهل کم بصلوة **بد رستیکه خدا ای تعالی مدد کرده است شمار اینما زی یعنی زیاده کرده است**

بر نماز پنج گانه نماز دیگر را و امتداد بر پی فرسنا دن یکی را و دیگر را برای تقویت و تاکید و در روایتی زاد کم آمده و در بعضی امر کم
 * می خیر لکم من حمر النعم * این چنین نمازی که بهتر است شمارا از چهار رپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز
 و انفس اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون
 میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار است * الوتر * آن نماز که ام است و تراست * جعله الله لکم فیما بین صلوة العشاء الی ان یطلع
 الفجر * که در اندیشه و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشاء است تا آنکه طلوع کند فجر باین
 حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر * رواة الترمذی و ابوداؤد * و عن زید بن اسلم * از اکابر تابعین است مولای
 عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابدی نشسته در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب
 سجستانی از وی روایت کرده اند و امام علی بن العابد بن پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم
 و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از مولای است میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من نام عن وتره فلیصل اذا أصبح * کسی که خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید که بکوزد و ترا و قضا
 کند آنرا وقتی که صبح کند * رواة الترمذی مرسل * و عن عبد العزیز بن جریر * بضم جیم اولی و فتح را و سکون یا * قال سألنا
 عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله * گفت پرسیدیم عائشه را بکدام صوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 قالت کان یقرأ فی الاولی * گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین * بسم اسم ربک الاعلی فی الثانية * و میخواند
 در رکعت دوم * بقل یا ایها الکافرون فی الثالثة * و در رکعت سوم * بقل هو الله احد و المعوذتین * بکسر واو و مشدده نام قل اعوذ
 برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است * رواة الترمذی و ابوداؤد و روی النعمانی عن عبد الرحمن بن ابی * بفتح همزة و سکون
 موحد و وزای صحابی صغیر است و را بی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه * و رواة احمد عن ابی بن
 کعب و الدارمی عن ابن عباس و لم یذکر المعوذتین * و ذکر کرده اند احمد و دارمی معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی
 گفته عبد اکثر علما از صحابه و من بعد هم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را
 اخذ کرده اند انتهى اما آنچه بعض مردم از اهل دیار مادر رکعت اولی سورة انا انزلنا میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافته
 نشده است و میگویند در بعض روایات فقیه آمده است * و عن الحسن بن علی * روایت است از امام حسن بن علی رضی الله عنهما
 * قال * گفت حسن * علمنی رسول الله * تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر * دعای
 مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت و ترا احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آنرا در قنوت و ترا بخوانند
 و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بر وی تعلیم کرد و روی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
 در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اجعله فی وترک و این
 روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آنست که هر دو
 بخواند و در باب قنوت به تفصیل یاب * اللهم اهدنی فیمن هدیت * خدا یا راه راست نماز در میان آن کسانی که راه راست نموده
 * و عافنی فیمن عافیت * و عافیت ده مراد ضمن آن کسانی که عافیت داده ایشان را و مراد بعافیت سلامت است از جمیع
 آفات دنیا و آخرت * و توتنی فیمن تولبت * و دوست دارم از متولی امر من باش و بر ذمه لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا
 * و بارک لی فیما اعطیت * و برکت و زیادتی ده مرا در چیزی که داده از نعمتها * و قنی شر ما قضیت * و نگاهدار مرا از بدی آنچه
 قضا کرده است و تقدیر نموده طلب و قایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لایزال مستحوا و اثبات در آن جاری است
 * و انک تقضی و لا یقضی علیک * پس بد رستیکه تو حکم میکنی بهر چه میخوانی و حکم کرده نمیشود بر تو * انه لا ینل من والیت *
 بد رستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را * و لا یعز من عادیت * و کرامی و غالب نمیشود کسی که
 دشمن داری تو او را * تبارکت ربنا و تعالیت * بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شمنی این کلمات را نیز زیاده کرده فلك

الحمد لمن ما قضيت نستغفرک اللهم ونسئب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین ودر روایات ختم وی بدرود نیز آمده است بصیغه و صلی الله علی النبی محمد وآله وسلم * رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی * وعن ابی ابن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم فی الوتر قال * بود آنحضرت چون سلام می داد و در وتر می گفت * سبحان الملك القدوس و رواه ابوداؤد والنسائی و زاد و زیاده کرده است نسائی ابن لفظ را که * ثلث مرات یطیل * یعنی می گفت سبحان الملك القدوس و سه بار در حالیکه دراز میکرد و بلند میکرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکه بیان میکند آنرا در روایت دیگر که میگوید و فی روایه للنسائی عن عبد الرحمن بن ابی عن ابيه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملك القدوس ثلثا یرفع صوته بالثالثة * سه بار می گفت و بلند میکرد آواز خود را در مرت ثالثة یا بکلمة ثالثة و درین حدیث دلیل است بر مشربیت چهار بند کورآن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر * و حسن علی * رضي الله عنه * ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره * روایت اسعاری امیر المؤمنین علی که آنحضرت می گفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قائل است و بعض گفته اند مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود * اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبعافاک من عقربک واحوذ بک منک لا احصي ثناء علیک انت کا اثنیت لمن نفسک * ترجمه این در باب السجود بوضوح پیوسته است * رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * الفصل الثالث

* عن ابن عباس قیل له * گفته شد مرا بن عباس را * عمل لك فی امیر المؤمنین معاویه * آیا هست ترا میل و رغبت رحمت در معاویه با وجود صل و در این فعل نامشروع از وی که * ما وتر الا بواحدة * و تر نکرد مگر بیک رکعت ظاهرا این فائل نمیدانست که و تر بیک رکعت مشروع است * قال * گفت ابن عباس * اصاب * صواب کرده است معاویه و راست گفته است * انه فقیه * بن سنیکه وی فقیه و عالم است بشریعت * و فی روایه * و در روایتی اینچنین آمده است * که قال ابن ابی ملیکه * بضم میم و فتح لام و سکون تسانیه که تابعی ثقة است * او تر معاویه بعد العشاء برکعت * و تر گزارد معاویه بعد از نماز عشاء یک رکعت * و عندة مولی لابن عباس * و نزد معاویه مولی بود مرا بن عباس را * فانی ابن عباس * پس آمد آن مولای بن عباس نزد ابن عباس * فاحمده * پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویه از گزاردن وی و تر بیک رکعت * فقال دعه فانه قد حسب النبی * پس گفت ابن عباس بگزار معاویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم رواه البخاری * بدانکه این یک رکعت واحد یا مستقل بود بی تقلیم شفع بر وی پس بی شک محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقلیم شفع است چنانچه عامه ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میکرد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت نقامت ناظر در آن است یعنی ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمین امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات جانب معاویه می نمود و مدارات میکرد بارها بوی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و خلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلاف در احتیاط ما و منتظر و عده نشسته ایم تا وقت در رسول و الله اعلم و ازین حدیث مفهومی میشود که متعارف در آن زمان در مردم و تر سه رکعت بود * و عن یزیدة قال سمعت رسول الله * گفت بریده اسلمی شنبی م پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * می گفت * الو تر حق فمن لم یوتر فلیس منا * و تر حق است و ثابت پس کمی که و تر نکن پس نیست آنکس از تابعان ما و بر طریقه ما الو تر حق فمن لم یوتر فلیس منا * فلیس منا * سه بار مکرر فرمود باین و عید و این دلیل است بر وجوب وی * رواه ابوداؤد * و عن ابی سعید قال قال رسول الله * گفت ابوسعید خدری گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر و نسیه * کسی که خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا * فلیصل اذا ذکر اذا استیقظ * پس باید که بگزارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * این حدیث نیز

بجسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگر چه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض * وعن مالك بلغه ان رجلاً سأل ابن عمر عن الزوايا جيب هو * روایت است از امام مالك كه رسیده است او را كه مردی سوال كرد ابن عمر را از زوايا واجب است آن * فقال عبد الله قد اوتر رسول الله * پس گفت عبد الله بن عمر رض بتحقيق وتر کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم را وتر را مسلمون * و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر * ففعل الرجل برود دعليه * پس در ایستاد آن مرد كه تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر * وعبد الله يقول * و در ایستاد عبد الله كه میگوید همین سخن را كه * اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم را وتر المسلمون زواة فی الموطأ روایت کرده است مالك این حدیث را در موطأ و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شد است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد كه اشارت باشد ببودن او فرض عملی كه دلیل او قطعی نیست و فعنی وجوب در اینجا همین است والله اعلم * وعن علي رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بثلاث * گفت امیر المؤمنین علي رضي الله عنه بود آنحضرت كه وتر میکرد بسه ركعت * يقرأ فيهن تسعة سور من المفصل * میخواند در آن سه ركعت نه سوره از مفصل * يقرأ في كل ركعة بثلاث سور آخرهن قل هو الله احل * میخواند در هر ركعت سه سوره آخر این همه سورتها قل هو الله احد می بود در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمده كه میخواند در ركعت اولی القدر والحكم وزلزلة و الثانية والعصر والنصر واكثر و در ثالثة الكافرون وثبت و اخلاص * رواه الترمذی * وعن نافع قال كنت مع ابن عمر بمكة والساعة مغنية * گفت نافع بودم من با ابن عمر بمكة و حال آنكه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغناة بضم میم و سكون غین و تخفيف میم و مغناة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغناة بضم میم و كسر غین و سكون یا * فخشى الصبح * پس ترسید طلوع صبح را بجهت اشتباه * فاوتر بواحدة * پس وتر كرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیکر ركعت * ثم انكشف فقرأ اذان عليه ليلاً * پستر كشاد بر پس دید ابن عمر كه باقی است بر وی شب * فشفع بواحدة * پس جفت ساخت آن یكر ركعت را بیک ركعت دیگر و از وتریت بر آورد * ثم صلى ركعتين ركعتين * پستر بگزارد و ركعت دو ركعت * فلما خشي الصبح اوتر بواحدة * پس هرگاه ترسید صبح را و تر كرد بیکر ركعت * رواه مالك * وعن عائشة * رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي جالساً فيقرأ و هو جالس * روایت است از عائشة كه آنحضرت بود كه نماز میکرد از نشسته پس قراءت می كرد و حال آنكه وی نشسته است * فاذا بقي من قراءته قدر ما يكون ثلثين از اربعين آية * پس چون باقی می ماند از قراءت او اندازة آنكه می بود سی یا چهل آیت * قام و قرأ * و هو قائم * می ایستاد آنحضرت و میخواند و حال آنكه وی ایستاده است * ثم ركع ثم سجد * پستر بر كوع می رنفت و میجود میکرد * ثم يفعل في الركعة الثانية مثل ذلك * پستر میكرد در ركعت دوم مانند آن و عكس این حال هر وی نیست كه ایستاده نماز میكرد باشد بعد ازان بنشیند و قراءت كند پس نشسته بر كوع رود و شبهه نیمت در اصل جواز آن اگر چه خالی از كراهتی نبود اگر بی عذر كند و ز كراين سابقاً در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقيق كذاشته است * رواه مسلم * وعن ام سلمة * رضي الله عنها * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بعن الوتر ركعتين * روایت است از ام سلمه كه آنحضرت میكرد از بعد از وتر دو ركعت * رواه الترمذی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی * و زاد ابن ماجه * و زیاده كرده است ابن ماجه این لفظ را كه * خفيتين و هو جالس * یعنی میكزارد و ركعت سبک و حال آنكه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن مشام كذاشت * وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بواحدة ثم يركع ركعتين يقرأ فيهما و هو جالس * گفت عائشه بود آنحضرت و تر میكرد بیک ركعت پستر میكزارد و دو ركعت میخواند درین دو ركعت و حال آنكه وی نشسته است * فاذا اراد ان يركع فركع * پس چون میخواست كه ركوع كند می ایستاد پس بر كوع می رنفت شرح این نیز كذاشت * رواه ابن ماجه * وعن ثوبان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان هذا السهر جهل و فعل * فرمود این بی خوابی مشقت است و كراين است * ففعلتین پیداری و بخوابی و جهل بفتح جیم و سكون هاء مشقت و ضم جیم نیز آمده است * فاذا اوتر احدكم فليركع ركعتين *

پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بکزار دو رکعت * فان قام من الليل والا کانتا له * پس اگر بر خاصیت یکی از شما نماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر بر نشاط می باشد این دو رکعت مر او را پسند از غار شب در حصول اصل ثواب آن * رواه الدارمی * وعن ابی امامة ان النبي صلى الله عليه وسلم کان یصلیٰهما بعد الترتو وهو جالس * روایت است از ابی امامة که آن حضرت میگردید این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکه وی نشسته است * یقرأ فیهما * میخواند درین دو رکعت * اذا زلزلت وقل یا ایها الکفرزن رواه احمد *
 * باب القنوت * قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وحج و غیر آن معین نیست و گویند که تعین دعا مزیل رقت قلب و مورت سامت است و اکثر بر توقیت و تعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس و ذو غایب باشد و این خلاف در جای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در مضبوط و ذخیره ازان اللهم انا نستعینک اللهم اهدنا را استتانا کرده است و در مذهب حنفیه وقت در قنوت اللهم انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بر آن و ابی اسب که اللهم اهدنا فین هدیت نیز با وی بشواری از ابی الیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتانی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنات عبد الله نیز بشواری گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخیر ما کذا فی شرح ابن الهمام و نیز در شافعی گفته اند اللهم اهدنا را اللهم انا نستعینک را از قنوت نشانزد و گویند که روایت آن در صحیحین و من معرّفه نیست ولیکن علمای ما اثبات کرده اند آنرا بطریق صحیح از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اتانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمدن او را جبرئیل و ساروت سکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سبب و لعان تیا فرید ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هر که او را تعالی لعنت کرده و اراده او بهلاک و ی رفته خواهد کرد بعد ازان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الحج و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعی در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجملة که در روایات آمده است و اختلافاتی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلایل آن در شرح کتاب و شرح سفر المعادة مذکور است و من هب ماشق اول ازین تردیدات است قنوت بر * * * الفصل الاول * * * عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان يركع ركعة او لا حلا ويدعوا حلا * بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند بر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی * قنوت بعد الركوع * دعا میکرد بعد از رکوع * فرما قال اذا قال * پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * برای نجات بعض اصحاب خود که گرفتارین عذاب و نكال كفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعض قبائل و احیای عرب * اللهم انی المولید بن المولید * خدا و زنا نجات و خلاصه و لیث بن قریش مخزومی را که برادرش را بن و لیث بن و سیر کرده بود و او را جبرئیل بن جحش روزی رگاف بود پس قدم آوردند و برادر وی خالد و هشام و فدییه دادند و پنهانها رها کردند و چون فدییه دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدییه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال می بود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که بر اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایضا می نمود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت نجات و خلاص از دست آن ظالمان پس بگرفت وی از دست ایشان و ملحق شد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم * و سلمة بن هشام * و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خدا و زنا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیره مخزومی را که برادر او بوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلاء ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گرفت و بر رسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد * و عیاش بن ربيعة * و نجات ده خدا و زنا عیاش بن ربيعة مشدده و شریف معجمه بود

ابی ربيعة را این نیز برادر ابو جهل بود ولیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدان مقام ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از آن هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر وی میبود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در مایه نه نسیند تا ترانه بیند پس بمهر مادر بمهر ایشان بیکه آمد پس ابو جهل او را بر بست و بند کرد پس بکریشت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در دعای برگزیده میفرمود * اللهم اشد وطأً تک ملئ مضر * خداوند است گردان پایمال کردن و هلاک گردانیدن ترا بر مضرین تزار که نام قبیله ایست * و اجعلها سنین کسینی یوسف * و بگردان و طأت را و ایامی را که ایشان در وی کفر میکنند و عناد می ورزند قحطی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع شده است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تهرا آهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله * لیجهر بک * جهر میکرد و بلند میخواند آن حضرت این دعا را در قنوت * و کان یقول فی بعض صلواته * و بود آنحضرت که میگفت در بعض احوال در نماز خود * اللهم العن فلانا و فلانا * خداوند لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را * لاحیاء من العرب * میگفت این را برای قبیله ها از عرب که کافر و معاند حق بودند * حتی انزل الله * تا آنکه فر فرسناد خدای تعالی این آیت را که * لیس لك من الامر شیء الا یتوب علیهم * تا آخر آیه که او بتوب علیهم اویع یهم فایهم ظالمون میفرماید نیست مگر ترا ای محمد تصرفی در کارخانه خدا وندی و اعتراضی بر کار وی جل و علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و اوست مالک مرا ایشان که هلاک گرداند طایفه را از ایشان و گرفتار گرداند بقتل و غضب خود بانه کند بر ایشان و رجوع کند به فضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود پانند نیستی تو مگر بنده ما مور یا نادر و جهاد ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبریل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا احمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر برانند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامی که سرمبارک آنحضرت مجروح شد و میخ و مغرور در خسار شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بسکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضیوا وجه نبیهم چه گونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت و این در حقیقت تا دیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی نمیکند داشت و در جمیع اوقات مرئی احوال و مذهب اخلاق او بود صلی الله علیه و سلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند یعنی قرآن مذهب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهن ترازین شرح کرده شده است والله اعلم * منفق علیه * و عن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوة * روایت است از عاصم الاحول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز * کان قبل الركوع اربعه * بود بیش از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن * قال * گفت انس * قبله * قنوت یکیش از رکوع بود * اما قنوت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع شهره * قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه * انه کان یبعث اناسا یقال لهم القراء * بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشد و نام کرده میشد ایشان را ترا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالی مشغول می بودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میگردند و شب غار میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل خانه خود می خریدند و در شب مدارست قرآن میکردند رضی الله عنهم * سبعون رجلاً *

مقتاد تن بودند این قرائن و رایتی چهل تن و بر روایتی سی * فاصیما * پس رسید به شدند ببلای و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قضای است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امرا قاتلا احياء عند ربهم يرزقون فرحین الایه * فقتل رسول الله * پس قنوت خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا * بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه * یدعو علیهم * در حالتیکه دعا میکرد بر کشتگان قرأ و در روایتی ثلثین صباحا یا ربین صباحا از اینجا معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خواندند در همین قضیه بود فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعی میگوید * متفق علیه * الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قنت رسول الله * گفت قنوت خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم شهر امتباعا * یکماه پی در پی یعنی هر روز * فی الظهر والعصر والمغرب والعشاء و صلوة الصبح * در هر پنج وقت * اذ قال * وقتی که میگفت * سمع الله لمن حمده من الركعة الاخيرة * از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة * یدعو علی احياء من بني سليم * دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم * طی رعل * بکسر راو سکون عین * و ذکوان * بفتح ذال معجمه و سکون کاف * و عضية * بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قیامت بنی سلیم اند که برینها دعا میکرد آنحضرت * و یوم من خلفه * و امین میگفتند آن کسانیکه پس او بودند از مقتل یان * رواه ابو داود * و عن انس ان النبی * روایت است از انس که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قنت شهر اثم ترکه * قنوت خواند یکماه بعد از آن بکذاشت قنوت را و نتواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز و ترومالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع میشود و آنچه * رواه ابو داود والنسائي * و عن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یابا انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی * رضی الله عنهم گفت کفتم مریدر خود را ای پدر من بد رستیکه تو بتجقیق نماز کردی * پس آنحضرت و پس خلفای اربعه * مهنا بالکوفه * اینجا یعنی بگونه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بگونه پس علی بوده خلفای ثلثه * نسوا من خمس سنین * یعنی نزدیک به پنج سال * اكانوا یقنوتون * آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازهای پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم * قال ای بنی محلات * گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت * رواه الترمذی والنسائي وابن ماجه * و این حدیث اول دلیل است بر مذنب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند واجب است تقلید ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از امام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم * الفصل الثالث * عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس طی ابی ابن کعب * روایت است از حسن بصری که عمر رض کرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرا اصحابه بود و او را اسید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس اوقات آنکه و این در قیام رمضان بود * فکان یصلی لهم عشرين ليلة * پس بود ابی بن کعب که نماز میکرد برای مردم و امامت میکرد ایشان را بیست شب * ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقي * و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان * فاذا كانت العشر الاخر * پس هرگاه که شده شب آخر یعنی عشره اخیر * تخلف فصری فی بیته * تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و نماز کردن با مردم و گزارش خود و تخلف پس آمدن از کسی * فکانوا یقولون ابی * پس بودند مردم می گفتند بطریق تعجب و تشکی کریمت ابی * رواه ابو داود * و مسئل انس بن مالک عن القنوت * و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع * ع * فقال

قنبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الركوع * پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع * وفي رواية قبل الركوع وبعد * ودر روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع * رواه ابن ماجه * این هر دو حدیث از جمیع بصری دلیل است مرشایه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت و تر مطلق آمده و بی تخصیص بر رمضان بسیار آمده و وتر خود دائمی است مخصوص بر رمضان نه پس آنوقت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان ولی در حرج باشد و اما نانی بر بودن و تر بعد از رکوع و اما اینجا هم میگوئیم که احادیث در قنوت قبل از رکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص یک شهر است نه دائم و الله اعلم * باب قیام شهر رمضان * مراد بدین تراویح است و سبب تسمیه آن تراویح آنست که مردم که در اول با اجتماع میکردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میکردند ازین جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار است و جمله ازان در رساله مسمی بمائیت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرد به این شی چند بگزارد چون مردم بسیار اجتماع و از دحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض کرد و وصیحه آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزارش همان نماز تکبیر بود که یا زده رکعت باشد و ابن ابی شیبہ از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارش کرد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگزارد و چون صدی از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگزاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو وتر و یک طوافی میکردند و در رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند و الا آن نیز درین مقام شریف متعارف است و آنراست عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزاردند از خاتمه میگردانند و میگزاردند * الفصل الاول * عن زید ابن ثابت ان النبی صلی الله علیه و سلم اتخذ حجره فی المسجد من حصیر * روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است و قائم بود بفرائض و کتاب و وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حیز یعنی بازداشتن است * فصلی فیها لیا لیه * پس نماز بگزارد آنحضرت در آن حجره چند شب * حتی نیز آمده برای و حیز نیز یعنی بازداشتن است * فصلی فیها لیا لیه * پس نماز بگزارد آنحضرت در آن حجره چند شب * حتی اجتماع علیه ناس * تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار * ثم فقل و صوته لبله * پستتر کم کردند مردم یعنی نشینند آرا از آنحضرت را شبی * و ظنوا انه قد نام * و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد * فجعل بعضهم یتنحنح لشرج الیه * پس گشتند بعضی که بگشودند تا بیرون آید بسوی ایشان * فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنعکم * پس گفت آنحضرت همیشه بود باشما آنچه دیدم از شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب باجماعت * حتی خشیت ان یکتب علیکم * تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما که بحق عزوجل و وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها نیکه مد او متاخر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرض کرده شد بر بعضی میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن مدار مت نماید فرض کرد در این مشکل میشود که بسیاری از سنن روا تب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد * ولو کتب علیکم ما قمت به * و اگر نوشته میشد بر شما بر یانمی توانستید کرد آنرا * فصلوا ایها الناس فی بیوتکم * پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود * فان افضل صلوة المرء فی بته الا للصلوة المكتوبة * زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز است در خانه اش * منفق علیه * و عن ابی هريرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم بر غب فی قیام رمضان * بود آنحضرت که ترغیب می نمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان * من غیر ان یأمرهم فیه بعزيمة * بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب * فیقول من قام رمضان ایما نا و احتسابا * پس میگفت کسی که قیام کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق بصواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه * غفر له ما تقدم من ذنبه *

آموزید: شود مراد را چیزی که پیش رفته است از کنایه آن صغیره وی * فتوفی رسول الله * پس قیض کرد شد روح پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم را لا مرئی ذلک * و حال آنکه شان و قیام رمضان ممبرین بود که هر که میخواست بطلب اجور و ثواب آنرا بطور خود میگزارد و جماعت در وی معبود و مقرر نمود * ثم کن الا مرئی ذلک فی خلافة ابي بکر * پشتر بود امر بر همین روش در زمان خلافت ابوبکر * و صدرا من خلافة عمر علی ذلک * و بر دامن در زمان اول از خلافت عمر نیز بران بعد ازان اتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را با جفا و کزازدن آن بجماعت چنانکه در حدیث بیاید * رواه مسلم * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجد * چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود * فلیجعل لیتة نصیبا من صلوته * پس باید که بگرداند مرخانه خود را بهره از نماز خود و بگذارد نماز نفل در آن * فان الله جاعل فی بیتة من صلوته خیرا * پس بد رستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز و عینکی را آوردن این حدیث درین باب گویا اشارتست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد * رواه مسلم * **الفصل الثاني * عن ابي ذر قال** صما مع رسول الله * گفت ابو ذر روزی داشتیم ما با پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر * پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذاشت بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض * حتی بقی سب * تا آنکه باقی ماند هفت شب * فقام بنا * پس قیام نمود با ما * حتی ذهب ثلث الليل * تا آنکه رفت سوم حصه از شب * فلما كانت السادسة * پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب * لم یقم بنا * قیام نه نمود با ما * فلما كانت الثامنة * پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب * قام بنا * قیام نمود با ما * حتی ذهب شطر الليل * تا آنکه رفت نصف شب * فقلت * ابو ذر میگوید پس گفتیم من * یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه الليلة * کا شکی زیاده میکردی ما را قیام این شب را * فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام * پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام * حتی ینصرف * تا آنکه برگردد از نماز * حسب له قیام ليلة * حساب کرد * میشود مراد را بر خاستن شب تمام در ثواب * فلما كانت الرابعة لم یقم بنا * پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما * حتی بقی ثلث الليل * تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب * فلما كانت الثالثة جمع امله ونساءه والناس * پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اصل بیست خود را و زنان خود را و مرد را * فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح * پس قیام نمود با ما تا آنکه نرسیدیم ما که فوت کرد ما را فلاح را وی بابو ذر میگوید * قلت وما الفلاح * گفتیم من بابی در چیست مراد بفلاح * قال السور * گفت را ابو ذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب فلاح است و روی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست * ثم لم یقم بنا بقية الشهر * پشتر قیام نه نمود با ما باقی شهر * رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه الا ان الترمذی لم ینکر * لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرد این عبارت را که * ثم لم یقم بنا بقية الشهر * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت فقلت رسول الله صلى الله علیه وسلم ليلة * گفت عائشه کم کردم و ثباتم نزد خود در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی * فاذا هو بالبقیع * پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است * فقال اکنث تخافین ان یحیف الله علیک ورسوله * پس گفت آنحضرت ای ابو ذر تو که میترسیدی که جو روستم میکند خدای تعالی بر تو و پیغمبر وی و کان بردی که نوبت ترا غیر تر بود هم * قلت * عائشه میگوید گفتیم من * یا رسول الله انی ظننت انک ایتیت بعض نساءک * من کان بر دم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنث نساء فی الخ گفته باشد با آنحضرت بقرینه حال از وی فهمیده و شاید که بعد ازین قول نیز گفت نجهت اعتدال را و اظهار مافی الضمیر * فقال * پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه * ان الله تعالی ینزل ليلة النصف من شعبان الى السماء الدنيا * بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند به فضل و رحمت در شب نصف از شعبان بعبودی آسمانی که فروتر از آسمانها است * فیغفر لاکثر من عدو دشر غتم کلب * پس می آموزد بیشتر از شمار مویهای کوسفندان قبیله کلب را که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستیم که قیام این شب کم و بر بقیع روم و مرده ما را استغفار کنیم و این میجمل است قصه آنرا به تفصیل در شرح ذکر کرده

شد؛ است و ذکر ابن خلدی درین باب بمناسبت قیام رمضان است * رواه الترمذی و ابن ماجه و زاد رزین * و زیادت کرده است رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که * ممن استحق النار * یعنی می آید مردم را از انهای که مستحق نار و عذاب شد؛ اند * و قال الترمذی سمعت عبد الله بن عمر بن الخطاب یقول * و کففت ترمذی شنیدم عبد را یعنی بخاری را * یضع من الحلیت * فیعیف میگوید این حدیث را * و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجد ی من * نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برا بر نماز را است در غیر وی * الا لمکتوبة * مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل است این را در اینجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از آن ترک کرد و اعتدال نمود پس فرمود که بروید و در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردد مالک و ابویوسف و بعضی شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانه بگزارند تنها و آنحضرت که در مسجد گزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه معتکف بود و ابوحنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعضی مالکیه و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوة ایست بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند و مسعودی است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی شعاردین است و مشابه نماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در بیت و مختار آنست که اگر مردی باتل مقتدا که وجود وی سبب بکثر جماعت گردد باید که در مسجد بگزارد و اگر اینچنین نیست رواست که در خانه بگزارد کذا ذکر فی کتب الفقه * رواه ابو داود و الترمذی * الفصل الثالث

* عن عبد الرحمن بن عبد القاری * سمعت بقارة است که نام قبیله ایست و این پیامی مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمهزه است ولادت وی در زمان رسالت پناه است ولیکن او را اسمعی و روایتی نیست و اقلید او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال * قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلۃ الی المسجد * کففت بهرون آمدن با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد * فاذا الناس اوزاع متفرقون * پس تاگاه مردم بریشان و جل اجل نشسته اند * یصلی الرجل لنفسه * نماز میکند مردی برای نفس خود یعنی تنها * و یصلی الرجل لصلوته الرهط * و نماز میکند مردی می گزارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کیم از ده * فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری و احد لکان امثل * پس چون دید عمر این تفرق کففت بد رستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمهزه است * ثم عزم * پسترجون عمر را این رای و این نیت دست داد قیصل بجل کرد * فجد بهم علی ابی بن کعب * پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت * قال * کففت عبد الرحمن بن عبد القاری * ثم خرجت معه لیلۃ اخری * پس بر و ن آمدن با عمر بمسجد شب دیگر * و الناس یصلون بصلوة قارئهم * و حال آنکه مردم نماز میکردند با امام خود که ابی بن کعب است * قال عمر نعمت البلیة هذه * کففت عمر نیکو بد عتی است این بد عت بد عت گفتن آنرا باعتبار خلوت این همت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنه ایست و داخل است در عموم من سنه حسنة الحدیب * و النبی تمامون عنها افضل من التي تقومون یوم آخر اللیل * و آن صلواتی که خواب میکنند و غفلت می ورزند شما از آن فاضل تر است از آنچه قیام میکنند میخواهد عمر رضی الله عنهما را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضلتر است از آن نماز که قیام میکنند در اول لیل اشارت است با فضلیت قیام بن تراویح در آخر شب از جهت افضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و ابن معنی اظهر و ارفق است بقول وی که برید آخر اللیل و اما قول طیبی که بتحقیق اخذ کرده اند بد کن اصل مکه زیرا که ایشان می گزارند تراویح را بعد از نوم این مکر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خزد در اول شب می گزارند و تمام شب زنده میدارند و در آخر شب برای تسخیر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز بکه فارغ میشوید از آن و خواب میکنید بعد از آن بهتر است از آنچه بر خیزید برای آن بعد از خواب

یعنی گزاردن در اول شب افضل است و آن با اعتبار احتیاط تلقین تکرید و تریزین معنی آخر الیل متعلق به تریزین بخوابیدن بود.
 و بعضی قریب کرده اند میان کسی که مشوقی دارد و مانتها به واسطه قیام و کسی که ندارد چنانکه در فضیلت اختیار ازل لیل یا آخر آن
 گفته اند که قال انکر مانی * و کان الناس یقومون اوله * و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب * و رواه البخاری
 و یحیی بن یزید قال ایمن بن کعب بن ربیع بن راسم الدار فکان یقوم فی رمضان باحد عشر رکعة * امر
 تکرید عرابی بن کعب بن ربیع و تسمیه دائره که در آن مشاهیر صحابه است و ازل نصرا نی بود و مسلمانی شیل که قیام نمایند این مرد
 صحابی بر آن مردم در رمضان بیلزده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تجمیل بود قیام مینمود و گفته
 اند که این روایت و هم است زیرا که بصحیف رسیده است که قیام میکردند در عهده عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این
 حدیث صحیح است و تواند که در بعضی اوقات گاهی بیست میکردند باشد و گاهی یازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایام
 قصه تشبه با آنحضرت صلعم میکردند باشد و بعد از آن قرار بر عشرين یافته باشد چنانکه از آن حضرت هم روایتی هست و روایت
 بیست و سه که آمده است با اعتبار سه رکعت و تراست * و کان القاری یقرأ بالمئین * جسدی که بود امام مشهور البسور و تبار که هر یکی از
 آنها از یازده بر حد آیت است * حتی کنت تعد علی العصا من طول القیام * تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی
 ایستادن و آنکه در غایت نفل در وقت است خصوصاً نزد ضعف و عدم طاقت * فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر * پس نبودیم ما که
 بر میکشیم از نماز مکرر از اول فجر و عالی آن و فرغ هر چیز اعلای آن چیز را کویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که
 آنحضرت بر امید اشتد ستمها را تا فروع اذنین یعنی اعلای کوشها * رواه مالک * و عن الاعرج قال ما ادر کنا الناس الا وهم
 یلعنون الکفرة فی رمضان * روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم
 و امکر آنکه ایشان لعنت میکردند کافر را در رمضان یعنی در قنوت و تروی از جهت تعظیم کردن ایشان چیز را که تعظیم کرده
 است آنرا حق سبحانه و عدم اهتدا بچیزیکه فرستاده است در وی از قرآن * و کان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات *
 و بود قاری که امام بود میخواند سورة بقره را در هشت رکعت * فاذا قام بها فی ثنتی عشرة رکعة * پس چون قیام میکرد
 بدان و میخواند آنرا در وازده رکعت * رأی الناس انه قد خفف * اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قراءت
 * رواه مالک * و عن عبد الله ابن ابی بکر * اذا کبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است * قال سمعت ابیا یقول کنا ننصرف
 فی رمضان من القیام * گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما که بر میکشیم در رمضان از قیام شب * فنستعجل الخدم بالطعام *
 پس شتابی میکردیم خادمان را بخوار کردن طعام * و إضافة قوت السحور * از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر
 بجهت طلوع فجر * و فی اخری إضافة الفجر * و در روایت دیگر بجای إضافة قوت السحور این لفظ واقع شده است که إضافة
 الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مال هر دو یکی است * رواه مالک * و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال * روایت است
 از عائشة که روایت کرد آنحضرت که گفت * اول تدربین ما فی هذه اللیلة * ایاد رمی یا بی توای عائشه که چه چیز است
 درین شب از برکات و غرائب امور * حتی لیلة النصف من شعبان * بیان هذه اللیلة است * قالت ما فیها * گفت عائشه چنانچه
 است درین شب * یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة * پس گفت آنحضرت درین شب یکی این است
 که نوشته میشود هر که زائیده میشود از اولاد آدم درین سال * و فیها ان یکتب کل مالک من بنی آدم فی هذه السنة * و دیگر درین شب
 این است که نوشته میشود هر که هلاک گردد میشود و میرا نیده میشود از اولاد آدم درین سال * و فیها ترفع اعمالهم * و دیگر درین شب
 این است که برداشته میشود گردافای اولاد آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز
 بر و چنانکه نوشته میشود که بخواند مولود شد که خواجه مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام تمام سال و این معنی
 از عبارت ذور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز
 برداشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام در رفع میگردد باشند از بر این مغایله چنانکه اصل بحساب میکنند از جهت

فکریم این شب وحکم الهی بدان و الله اعلم * و فیها تنزل اراآتهم * و درین شب فر فرستاده میشود که رزقهای منی آدم مراد
 به نزال اراآت است کتابت اراآت چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجتهاد و عزتها
 و نوشته میشود حاجاتی که درین سال حاج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عایشه ذکر و رفع اعمال ضایع که
 مرصع اند بجنبستین و شبیل که نوشته میشوند پیش از غفلت که بندگان آنرا میگویند فهمید که پس در آمدن جنب بقیل یز الیه است
 و بفضل وعده آنها بعمل * فقالت * پس گفت عائشه * یارب ارحم الراحمین * الله تعالی * یا ارحم الراحمین
 یکی در غی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی * فقال * پس گفت آنحضرت * ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی *
 نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی * ثلث * یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سهول عالمشهر و خواب
 آنحضرت مرد و سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلث نیست * قلت * و لا ثلث * عائشه میگوید که گفتیم من و تو نیز که پیغمبر خدا را
 و محبوب اوئی * یا رسول الله * نیز در غی اثنی بهشت را مگر برحمت خدای تعالی * فوضع یدیه علی هامته * پس نهاد آنحضرت
 دست مبارک خود را بر سر مبارک خود * فقال * و لا انا * پس گفت آنحضرت و نه من میدر آیم * الا ان یتعمل فی الله منه
 برحمت * مگر آنکه پیوسته مرا خدای تعالی برحمت خود که صادر است از جنات فضل و اطفای و خود و وجودش ریف و رفاه و سرور
 و رحمت است برای عالمیان چه جای خوارش * یقول لها ثلث مرات * در بحالتیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دوستی
 بر سر نهادن اظفار ذلت و افتخار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول و رحمت و تعالی مراد از توفیق و توفیق و تعظیم
 نعمت رحمت و مغفرت و مآله به تشغیف مهم معنی سر * و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر * و عن ابی موسی الاشعری عن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان * فرمود بدین سببیکه خدای تعالی هر آینه مطلع و واقف
 میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بر نعمتی بطلع بتشلیل طاهر و کسر لام است و بطلع بسکون طاهر و فتح لام نیز
 و روایت است از طلوع و مراد بدان نزل است که در حدیث تخیل واقع شده که یزید و درین حدیث نیز در روایت بیهقی یزید
 واقع شده که در حدیث تخیل است باز یاد آنکه نزل درین شب از وقت غروب است چنانکه در حدیث آینه و بیاید و باطل
 آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است * فیغفر لجمیع خلقه * پس می آموزد در تمامه خلق خود را * الا لشرك او مشاحن *
 مگر مرکا فرار و دشمن داند و او کینه و رزنی و مسلمانی را بی جهت شرعی نه برای خدا * رواه ابن ماجه و رواه احمد
 عن عبد الله بن عمر بن العاص و فی روایه * و در روایت احمد بن حنبلین واقع شده * الا اثین مشاحن و قاتل نفس * می بخشان
 همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشتن نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاد کرده قاطع رحم را و در بعض مشعل
 از ازار و عاق و من من غیر نیز زیاد کرده و در بعض عشر و ساحر و گاه من و عزیز و صاحب کوبه یا عر طبه نیز آمده و کوبه و عر طبه
 معنی طنبر است * و عن علی * رضي الله عنه * انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كانت لیلۃ النصف من شعبان تقوموا
 لیلها و صوموا یومها * چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روز داری روز آنرا * فان الله یزین
 فیها الغروب الشمس الی السماء الدنیا * زیرا که خدای تعالی نزل میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان
 پایان * فیقول الامین * مستغفر فاعفله * پس میگوید ایان نیست هیچ طلب آمرزش کنند پس بیامرز ما را * الا مستزق فارزقه *
 ایان نیست طلب روزی کنند پس روزی دهیم او را * الا مبتلی فاعفیه * ایان نیست بلای سید پس برهانم او را از بلا * الا کل الا کذا *
 کنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچه ایان نیست کنافکاری پس بیامرز ما را ایان نیست محزونیکه شاد کنم او را ایان نیست
 نذل او کن * حتی یطلع الفجر * میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر * رواه ابن ماجه * باب صلوة الضحی * ضحی
 وضحت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن معنی چاشت و معنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سمیانه و الشمس
 وضحا و متعارف میان مردم در اول روز و در غایت یکی پس از بر آمدن آفتاب یکد و نیزه و آنرا نماز شارق خوانند و م هنگام بر
 آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آنرا صلوة ضحی گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده

و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت یا مانی که در وقت اشراق صلوة الاشراف و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی اگر در وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی بالضحی و الاشراف گفته که وقت اشراق در وقتیکه روشن کردی آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بنماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت بر نماز اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میخوان گفت و هم نماز اشراق و معترف آنست که گفته شد در تحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احادیث در هر دو وقت گزارده شد بمان برده شد که اینجاء در وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث را آثار در نماز چاشت بنمایار آمده و اکثر علما بر استحباب اویند و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیح مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است عبد بن جریر الطبری که اخبار درین باب و اصل بد رجحان تر معنویت و رسیدن است بعد یقین و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة دارد و علیه السلام است و از این پنج از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلواتی است که محافل میگردان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکرامت آن وقت و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کرامت بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا کاه کاه گزارده و در خانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این اختلاف در نماز نیست که بعد از ربع نهار بگزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله به نشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از مؤلفان گفته اند و الله اعلم و روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اضعف و اخبار و آثار در آن اکثر است *

الفصل الاول

عن ام هانی قالت

ان النبی صلی الله علیه و سلم

دخل بیتهایم فتح مکة *

روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه

و نام اوفاخته بود و بعضی گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد در خانه او را روز فتح مکة * فاغتسل و صلی ثمانی رکعات * پس غسل

کرد آنحضرت و بگزارد هشت رکعت * فلم ارض صلوة قط لطف منها غیر انه یتیم الرکوع و السجود * پس ندیدم من هیچ نمازی را جز سبکترا

از آن و هیچ یکی از ارکان آن را بر وفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را * و قالت فی روایة اخرى * و کفیت

ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که * و ذلك ضحی * و آن نماز در وقت چاشت بود * متفق علیه * بدانکه عمل و مشهور در

باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعضی

گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه نتج بود و او را بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا از فتح بخشاندند

و بعد از فتوح میگزاردند و بعضی گویند که آن قضای حزبی بود که از آنحضرت در این شب بجهت اقامت بجهت فتح فرت شد بود

و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابو داود و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت

بر همینست آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت

صلی الله علیه و سلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود * و عن معاذة * بضم میم علی روایة بصریه تابعیه است و ثقه از

طیقه ثالثه * قالت سألت عائشة کما کن رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة الضحی * گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد آنحضرت نماز چاشت را * قالت اربع رکعات و یزید ما شاء الله * گفت عائشه میگزارد چهار رکعت را و زیاده میکرد و چیز را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده * رواء مسلم * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصبح علی محل سلامی من احد کم صلوة * ثابت میگردد بر هر بند و هر استخوان اندام یکی از شما صلوة و سلامی بضم سین و تنقیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سرانگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کنند بر آن آدمی نزد حرکت و مختار

آنست که سلامی نام بند مرا استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از روی صدقه یعنی مرعوضه را استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون مجرد شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیزی را که داده شده است بوی چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی همچنانکه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جزآن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب است بر وی در مقابلۀ هر سلامی و فرمود * نکل تسبیحة صدقة و کل تحميدة صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة * یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکر آن نعمت میگردد * و امر بالمعروف صدقة * و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقة است * و نهي عن المنکر صدقة * و باز داشتن کسی را از نافرمانی و شرع صدقة است * و رنجش من ذلك رکعتان بر کعبه حرام الضحی * و بعد کی میکند یا جز امید خدا از شکر آن تمامه سلامی و صدقه بر آن دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت نماز شکر آن تمامه نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که مرعوضه و رجز و از آدمی دل و بدن همه مغفول بند و خلعت مولی تعالی است و مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدأ و مفتوح نعم است و بجزئی بضم تختانیة بهمز و بفتح آن بی همزة مردور وایت است اول از اجزاست بکسر همزة بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش * و راة مسلم * و عن زید بن ارقم انه رأى قوما يصلون من الضحی * و رایت است از زید ابن ارقم که از مشایخ میر صحابه است و صفه غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه که وی دید کردی را که میگزارد نماز ضحی را * و فقال * پس گفت * لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل * و آینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبر و احادیث که نماز در جز این ساعت زیاده تر است از روی ثواب * ان رسول الله * بدرستی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفته است * صلوة الا و این حین ترمض الفصل * نماز آن جماعه که رجوع کنند کاند بتوبه و توجه بد رکعه حق سبحانه در هنگامی است که کرم میشوند و میبوسند بپهای کا و شتر بکرمی آفتاب و رمض محرک سخت افتادن آفتاب بر یک و ماندن آن و سخت کرم شدن روز و سوختن پای از زمین کرم و انضلیت نماز درین وقت بجهت آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکند در وی مگر کسی که رجوع دارد بد رکعه حق سبحانه و انس میگرد بد گروی جل و علا چنانکه در میان شب * و راة مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي الدرداء و ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الله تبارك و تعالی انه قال * ابوالدرداء و ابوذر رضي الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت رایت کنند از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت * یا ابن آدم ار کمل اربع رکعات من اول النهار کفک آخره * ای آدمی بجزا برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بکنه میشود و کار کناری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکر و هات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است بمنقبیان و متوکلان * و راة الترمذی * و رایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابوالدرداء و ابي ذر * و راة ابو داود و الدارمی عن نعیم * و رایت کرده اند آنرا ابو داود و دارمی از نعیم بن نزن * بن همام * بفتح فاء و تشدید میم و بر او در اکثر نسخ مشکوٰۃ برای است صحابی شامی است و درین اهم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ایم * الغطفانی * بفتح عین معجمه و فتح طای مهمله و فانسیت است بغطفان نام پدر قبیلۀ * و احمل عنهم * و رایت کرده است امام احمد از هر سه * و عن بریده * بضم با و فتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بقر قول مشهور را از راه مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزآ آنجا آمده بود یزید بن تیرک به * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میگوید * فی الانسان ثلثاثة وستون مفصلا * در آدمی سه صد و شصت بند است * فعليه ان يتصدق عن كل مفصل منه بصدقة * پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی از خود بصدقه * قالوا من يطيق ذاك * گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه و خیر کند * یا نبی الله قال النجاسة فی المسجد تنفها * گفت آنحضرت آب و من و حلق و رینی که در

میچند افتاده است کور کنی آنرا * و الشیخ قدس سره * عن الطریق * و چیزی از جنس مؤذیات مانند نیاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را از راه مردم و نتیجه یکسری حای منسله مشدد است * فان لم تجده فرکتها الضحی فینسک * پس اگر نیایی و بکنی آنرا پس در رکعت ضحی بکنی که می کند ترا این سه چیز از صدقه و شکرانه سه صد و شصت و هشتاد که کار میفرمائی آنها را در چیزیکه در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع این ای انا م است اگر چه ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تعقیقه مذکور درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجید و دفع اذى الخ خلق خدا است زیرا که نماز گذاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تیسر به یل این شایع است * رواه ابو داؤد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الضحی ثنتی عشرة رکعة بني لله قصر من ذهب فی الجنة * کمی که بگذارد نماز ضحی را در اذنه رکعت بر آرد خدای تعالی برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر حدیثی است که در صلوة ضحی آمده * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غیر یسب لا نعرفه الا من هذا الوجه * و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر از همین وجه یعنی اسناد که ذکر کرده است آنرا ترمذی در کتاب خود * و عن معاذ بن انس الجهنی * بضم جیم و فتح هاء نسبت به پیغمبر که نام قبیله ایست صحابی انصاری مولود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشانست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعد فی مصلاته حين یبصر من صلوة الصبح * کمی که به نشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جائیکه نماز کرده است چون بر گردد و فارغ شود از نماز یا مداد * حتی یسبح رکعتی الضحی * تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی را * لا یقول الا غیرا * نکوی مکر سخن نیک را در چیزیکه در آن ثواب آخرت است از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد * غفر له خطیایه * آمرزیده شود مرا و را کناهان او * و ان کانت اکثر مثل زبد البحر * و اگر چه باشد کناهان او مانند کف دریا در بسیاری * رواه ابو داؤد * اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد مانند آنکه ظاهر حدیث در آنست که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بر آن مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکند او را فرشتگان بر رحمت و مغفرت و در وصایای مشائخ مذکور است که اگر ترس فقره زبردیشایی باشد یا ریا را یا بدد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و تحمل نفس بر آن دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم پس پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای هم آن در دنیا فی الحال بنقد در نورانیت یاطن یافته میشود این عمل است که تب حروف گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بیست و مین راز و شن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در آن نفس بلند شده میرسد و صاحب سینه را روشن میگرداند این معنی نزد دریا نیت محسوس و مشهور است *
* الفصل الثالث * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی * کمی که محافظت کند بر دو رکعت ضحی * غفرت له ذنوبه و انکانت مثل زبد البحر * آمرزیده میشود مرا و را کناهان او و اگر چه باشد مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفعه بمعنی زوج مقابل و تر * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن عائشة انها کانت تصلى الضحی ثمانی رکعات * روایت است از عائشه که وی میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت * ثم تقول * پستم میگفت * لو نشر لي ابواي ما تركتها * اگر زنده گردانید شون برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را با آن لذت از دست نمی دهم * رواه مالک * و عن ابی هريرة قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها و یدعها حتی نقول لا یصلیها * بود آنحضرت میگزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آنرا ترک میگرد که ما می گفتیم ما که هرگز نخواهد کرد آنرا که آنرا عادت شریف در نواقل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نکرد هر دو در مشقت نیفتند

و حکم بفرضیت آن نازل نکرد این حکم فعل آنحضرت است و اگر امت ایان التزام نمایند مستحب است و بعضی علماء میگویند که منوفز
 سنبل در نماز جاشگاه کاه کزودن است * و راه الترمذی * و حسن موری * بضم میم و فتح وار و کسر ای مشدود در آخر قاف * العجلی *
 بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن الجیم تابعی بصری تقه عابد است * قال قلب لابن عمر تصلى الضحی * گفت گفتیم مرا بن
 عمر را که تو میگزاردی نماز جاشگاه را * قال لا * گفت ابن عمر نمیگزارد من * قامت فعمور * گفتیم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد
 * قال لا * گفت ابن عمر نمیگزارد عمر * قلت فابوبکر قال لا * گفتیم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد * قامت فابنمی * گفتیم پس میگزارد
 پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قال لا اخاله * گفت کان ندارم که میگزارد آنحضرت اینجا بطریق ظنی نفی کرد با احتمال آنکه میگزارد
 باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که فرام و مواظبت در مسجد گزاردن است و الا اصل گزاردن صحیح
 و ثابت است بی شبهه و الا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است * و راه البخاری * * باب التطوع * از طوع
 و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله و تطوع کویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر
 اطلاق او بر غیر روا تب آمده و صیغه تفعل یا برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجای می آورد و مبالغه
 در طاعت و فرمان برداری می نماید
 الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليلا عند صلوة الفجر * و روایت است از ابی هریره گفت گفت آنحضرت مر بلا را نزد نماز بامداد * یا بلال حدیثی با رجی عن
 عملته فی الاسلام * ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تراست ثواب او و صعود او و رکاه حق که کرده توان عمل را
 در دین مسلمانی یعنی بگویم که کدام عملی است نزد تو که امید بران بیشتر داری * فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة *
 زیرا که من شنیدم آواز جنینان نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف بدال مهمله و فای مشدود در اصل رفتار و فرم شتر
 و راه رفتن سبک و رفتن پورنده بالای زمین و جنبانیدن باز و هادر حایکه پایهای او بر زمین باشد ویدی بتشدد یا بلفظ تنبیه
 و این امری است که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا ذریداری و احقال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در
 بعضی معاریج دیگر که مرا آنحضرت را بود دید و الله اعلم * قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اظهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار *
 گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تراست نزد من ازین عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
 طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز * الا صلیت بک لک الطهور ما کتب لی ان اصلي * مگر آنکه نماز گزاردم
 بآن طهارت چیزی که نوشته شده و تقدر کرده شده و واجب گردانیده شده بر من بواجب گردانیدن من آنرا بر نفس خود
 مواظبت و التزام بر خود که بکزارم آنرا درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحية الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق
 آنست که نیست مطلق نفل کند و تحية الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست * متفق علیه * و عن جابر قال کان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة فی الامور کما يعلمنا السورة من القرآن * گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را
 و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را * يقول اذا هم احدکم بالامر * می گفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری
 یعنی کاری که نباید باشد و وجود آن و اعتنای باشد حصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد بعد
 از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی با اعتبار عین و وقت خاص یا حالتی
 مخصوص خواهد بود * فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة * پس ناید که بگزارد در رکعت از غیر فریضة یعنی در رکعت نماز فرض
 چنانکه نماز یا مباد یا جز آن در سفر کفایت نمی کند و اگر سنت را تبه باشد کفایت است و اگر در رکعت عسیده به نیت استخاره
 بگزارد نه تردد در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعضی روایات تخصیص بقل یا بها الکافرون و قل هو الله
 احد نیز آمده و ما ثور از سلف نیز همین است * ثم لیقل * پسر باید که بخواند این دعا * اللهم انی استخیرک بعلمک * خداوند
 من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو * و استقل رک بقلر تک * و طلب قدرت میکنم بر دریاقت خیر و تحصیل آن بر وسیله
 قدرت تو * و سألک من فضلك العظیم * و سوال میکنم از تو چیزی از فضل تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید

* فانك تقدر ولا تقدر * پس بدرستی که تو قادر و قادر نیستی و تو می توانی و تو نمی توانی * و تعلم ولا اعلم * و تو می دانی و تو نمی دانی * و من غي دائم * و ائت
علام الغيوب * و تو داننده غیبها هستی * اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر * خداوند اگر هستی تو که میدانی که این کار که من از
آن دارم * خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری * بهتر است مرا در دین و ایمان من و در زندگی دنیوی و زینتی من و در پایدانی
کار من * اوقال * شک روای است یعنی یا کفایت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری * فی عاجل
امری و آجله * درین جهان و در آن جهان * فاقدره لی و یسره لی * پس تقدر کن آنرا برای من و آسان گردان آنرا برای
من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از قدر * ثم بارک لی فیهِ * پستری برکت ده و افزونی
ده مرا در آن کار * وان كنت * و در بعض نسخ اللهم ان كنت * تعلم ان هذا الامر شر لی * و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا
* فی دینی و معاشی و عاقبة امری اوقال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عني و صرفني عنه * پس بگردان آنرا از من و بگردان مرا
از وی * و اقدر لی الخیر حیث کان * و تقدر کن برای من خیر را هر جا که باشد * ثم ارضني به * پستری را صبی کرد آن را به هر چه
واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را از تشدید و بی همزه نیز روایت است * قال ویسمی حاجته * گفت آن
حضرت یا ربی و نام برد حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان
حاجاتست بطریق عموم و در عبادت مستحیر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السقرا و هذه الاقامة و نحو ذلك و است
که ان هذا الامر کوید و بیان کند آنرا بذکر حاجت خود و الله اعلم * رواه البخاری *
رضی الله عنه * قال حدثني ابو بكر * رضي الله عنه * و صدق ابو بكر * روایت است از علی که گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست
گفت ابو بکر * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول ما من رجل ینب ذنبا * می گفت نیست
هیچ مردی که بکند گناهی را * ثم یقوم فیصی * ثم یتغفر الله * پستری بر خیزد پس طهارت کند پستری را بکزارد پستری را مرزش
خواهد از خدا آن گناه را * الاغفر الله له * مگر آنکه بیاورد خدای تعالی مرا و او را بن را صلوة الاستغفار گویند * ثم قرأ * پستری
خواند آن حضرت این آیت را * والذین اذا فعلوا فحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوب بهم رواه الترمذی و ابن ماجه
ابن ابی حاتم * و ابن ماجه لم ینکر الایة * ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آن
حضرت این آیت را * و عن حلیفة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا حز به امر صلی * گفت حدیثی بود آنحضرت چون میرسید
لبوسا مصیبتی و مشقت میشد رنگش میبخت بر وی کاری غمز میکرد و استعانت میجست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جهت
امثال امر وی سیمانه و استعینوا بالصبر و العروة * رواه ابو داود * و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت متکشف میگردد
بر وی عالم ربوبیت و چون متکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بردن فقلان آن و رجحان آن
پس مستوحش نمیکرد و بنیافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر همت غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته
اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکر و همی میگردد بسوی طاعت کویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من
عبادت خود را و مراد مراد بنده یا مده و شاد دار با در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی
نوری در باطن پیدا میگردد که ظلمت غم و هم را میزداید و تنگی را میبرد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور
انفتح القلب * و عن بریده قال اصبح رسول الله * صبح کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاعبلا * پس خواند بلال را
* فقال بما سبقتني الى الجنة * پس گفت بلال را بپشت چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من بر فتنی در این
موطن * مراد خلت الجنة قط الا سمحت خستشک امامی * ندر آمدن من بهشت را مگر آنکه شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه
نعلین سابق و خستشده آواز سلاح و مانند آن * قال * گفت بلال * یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین * اذان نگفتم
من هرگز مگر آنکه گزاردم دو رکعت بعد از اذان * و ما اصابني حدث قط الا توضأت عنده * و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر
آنکه وضو ساختم نزد آن * و روایت ان الله علی رکعتین * و دانستم و اعتقاد کردم که هر خدا را است بر من دو رکعت کنایت است

از التزام و اقامت مواظبت وی بران * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بها * پس گفت آنحضرت لازم کیراین دو رکعت را یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یاقتی تو این درجه را * رواه الترمذی * وعن عبد الله ابن ابی اوفی * صحابی است او را وید را راز صحبت است حاضر شد حل بیه را و خیم را و ما بعد آنرا از مشاغل بعد از آن بگرفته آمد و همانجا رفت از عالم روی آخر کسی است که مرد بگرفته از صحابه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت له حاجة الى الله اوالى احد من بني آدم * کسیکه باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان * فليتوضأ * پس باید که وضو کند * فليحسن الوضوء * پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آنرا * ثم ليصل ركعتين * پستر باید که بگزارد دو رکعت را * ثم ليشن على الله * پستر باید که ثنا گوید بر خدا ای * تعالی و لیصل على النبي * و باید که درود بفرستد بر پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم ليقل * پستر بگوید * لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين اعاك موجبات رحمتك * سوال میکنم ترا عملها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند * و عزائم مغفرتك * و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل گردد و متأكد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بران * والغنیمه من كل بر * و سوال میکنم بی کزندی از هر بزه * لا تدع لي ذنب الا غفرت * و مکن از برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیا مرزی آنرا * ولا همالا فرجته * و مکن از هیچ اندوهی را مگر آنکه بکشائی و برداری آنرا * ولا حاجة لي لك رضي الا قضيتها * و مکن از هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و بدی آنرا * يا ارحم الراحمين * ای مهربان ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غريب * و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم

* صلوة التسمیع * عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب * روايت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را * يا عباس يا عمه الا اعطيك الا اني انا انا * ای عباس ای عم من ایانند مر ترا ای اعطانکنم ترا یا خبرند مر ترا * الا انزل بك عشر خصال * یا انکنم بتوده خصلت یعنی چیزیکه مکفوره خصلت است یعنی بیا موزم ترا چیزیکه کفارت ده نوع از ذنوب کرد که اوله و آخره الی آخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصلت برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود اند و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده بار است * اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك * وقتی که تو بکنی آنرا بیا مرزد خدا ترا گناهان ترا * اوله و آخره * كذا ما ن را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس یکدیگر کرده * قد يمه وحديثه * گناهان که نه و خطاه و عله * و گناهان که بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده * صغيرة وكبيرة * گناهان خرد و کلان * سره و علانیته * گناهان پوشیده و آشکارا * ان تصلي اربع ركعات * و آن این است که بزاری چهار رکعت را * تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة * متخواری در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین همیوطی در عمل الیوم و اللیله گفته که بخوانند در وی المهکم الثکاثر والعصر والکافرون والاخلاص * فاذا فرغت من القراءة في ازل ركعة وانت قائم قلت * پس چون فارغ شوی از قرائت دو رکعت اولی و حال آنکه تو ایستاده میکوئی * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر خمس عشرة مرة * یا نروده بارود در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله : یا ده آمده * ثم ترفع * پستر رکوع میکنی * فتقولها زانت اربع عشرة * پس میکوئی این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو رکوع کنده ده بار بعد از تسمیع رکوع * ثم ترفع رأسك من الركوع فتقولها عشرة * پستر بر میداری سر خود را از رکوع پس میکوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده و بنا لك الحمد * ثم تهوي ساجدا * پستر پائین می آفتی برای سجده * فتقولها وانت ساجد عشرة * پس میکوئی این کلمات را در سجده ده بار بعد از تسبیح سجود * ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرة * پستر بر میداری سر خود را از سجده پس میکوئی آنرا ده بار * ثم تسجد فتقولها عشرة * پستر سجده میکنی پس میکوئی آنرا ده بار * ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرة * پستر بر میداری سر خود را پس میکوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده * فذلك خمس وسبعون في كل ركعة * پس مجموع آن هشتاد و پنج بار میشود در هر رکعت

* تفعل ذلك في أربع ركعات * ميکني آنرا در چهار رکعت. در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی
 امأ لك توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة و عزم اهل الصبر و جدل الشیة و طلب اهل الرغبة
 و تعب اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی الفاک اللهم انی اسألك مخافة تتجبرني عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملاً استحق
 به رضاک و حتی اناصتک بالتوبة خوفاً منك و حتی اخلصک النصیة حياءً منك و حتی اتوکل علیک فی الامور و حسن ظن بک سبحان
 خالق النور * ان استطعت ان تصلیها فی کل يوم مرة فافعل * اگر می توانی که بکزاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا
 * فان لم تفعل ففي کل جمعة مرة * پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار * فان لم تفعل ففي کل شهر مرة * پس اگر نکنی تو
 در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار * فان لم تفعل ففي کل سنة مرة * پس اگر نکنی تو در هر ماه یکبار پس بکن در هر سال یکبار * فان
 لم تفعل ففي عمرک مرة * پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار * رواه ابو داود و ابن ماجه و البيهقی فی الک صوات الکبیر
 و روی الترمذی عن ابی رافع نحوه * بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت ترمذی
 از عبدالله ابن المبارک پانزده بار بعد از ثنای پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرائت تا آخر ارکان و بعد از سجده تین تسبیح نیست و مختبر
 است که بیک سلام بکزار دین و سلام و موافق من عب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول
 از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن
 ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین بر مزابی داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی حدیثان را
 درین حدیث سخن است و این جوزی که در نسبت وضع از مستعجلانست آنرا در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن
 جوزی مردود است و بسیاری از علمای حدیثین آنرا تصحیح نموده اند از زمان سلف از تابعین و من بعد هم الی یومنا هذا معمول
 و مشهور شده و مشائخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و جمله آنرا در شرح مذکور
 است اینجا اینمقدار کافی است و الله الموفق * و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان اول ما تناسب
 به العبد يوم القيامة من عمله صلوة * فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بندة روز قیامت از اعمال وی نماز
 است * فان صلحت فقد افلح و انجح * پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بندة و برآمد حاجت وی
 * وان فسدت فقد خاب و خسر * و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق ناامید و زیان زده شد آن بندة * فان انتقص من فريضته
 شیء * پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن و آداب * قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل لعبدی من تطوع * میگوید پروردگار
 تعالی نظر کنید ایاهست مر بندة مرا از نماز نفل * فیکمل بها ما انتقص من الفریضة * پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن چیزی
 که کم شده است از فرض * ثم یكون سائر عمله كذلك * پستتر میباشد باقی عملهای آن بندة از زکوة و صیام و جزآن برین وجه که اگر
 چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل * و فی رواية * و در روایتی همچنین آمده که * ثم الزکوة مثل ذلك *
 پستتر زکوة مانند نماز است در تکمیل به نوافل * ثم توخذ الاعمال طی حسب ذلك * پستتر گرفته میشوند تمامه عملها برانند از
 آن و درین روایت ذکر زکوة بعد از صلوة ضریح آمده بغذازی ذکر باقی اعمال طی العموم کرده * رواه ابو داود * روایت کرد
 این حدیث را از ابو هريرة ابو داود * و رواه احمد عن رجل * و روایت کرد آنرا امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب
 و خصوص از ابی هريرة نکرده * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لعبدی فی شیء افضل من
 رکعتین یصلیهما * گوش نمینهد خدای تعالی و اقبال نمی کند بر رحمت و رافت مر بندة را در عمل فاضلتر از دو رکعت که میکند
 آنها را یعنی نماز فاضل تر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بندة در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر
 اجتماع و گوش نهادن و اصفا بجهت آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگر چه افعال و اذکار دیگر هم
 دارد * وان لم یلین رطی رأس العبد ما دام فی صلوة * و یک رستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بندة مادام که بندة در
 نماز خود است و بغض روایت لیدر بدل مهمله خوانده اند از در معنی ریشتن آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد اما چون

منصوص بما یباع است یعنی چیزها آنکه سیلان میکنند مثل اشیاى مذکور از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است و ما تترّب انبیل الی الله بثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزد یکی نیست بند؛ بسوی خدا با نند چیزی که بیرون آمد از وی سبانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بند؛ باشد که بر زبان وی میرود بقراءت و بردست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افلیت نماز از اعمال دیگر و رواه احمد و الترمذی

باب صلوة السفر: بدانکه خلاف نیست مرهبط یکی از ائمه و علمای امت را در جراز قصر مرسانرا و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق رخصت بر آن نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در تعدی اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدۀ اخیره است اگر چه آثم گردد بترک سلام و من مذهب مالک چنانکه مفهوم میکرد از رسالۀ ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلي مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و مرکز مری نشاء که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضي الله عنه که بعد از کنشتن چند سال از دور خلانت وی در نماز چهار رکعت گزارد و آنرا تا ویلات و مسامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آنرا ذکر کرده ایم

الفصل الاول: عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر بالمدينة اربعاً و روایت است از انس که آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بدی الخلیفه رکعتین و گزارد نماز عصر در ذی الخلیفه دو رکعت و ذی الخلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فاموضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بحج پس نماز ظهر مدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بلکه متوجه گشت و متفق علیه و عن حارثه بن اسید که بحای مهمله و ثانی مثله بن و مذهب بفتح و او سکون ها الخزامی بضم حای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک ما در مراد را صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ونحن اکثر ما کنا قط و آمنه بنارکعتین گفت گزارد با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودم از روی عدد و مرکز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران و بنا دو رکعت و آمنه بفتحات جمع آمن بوزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصرا حصا خارج بود و این را برای این گفت که شریعت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آئینۀ بصریه واقع شده است و متفق علیه و عن یعلی بفتح مثناة و سکون عین بن امیه بضم همزة و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح حاضر شد حنین را و طائف و تبرک و حامل عمر بن الخطاب بود برنجبران کشته شد بصغین همراه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوة و روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتیم مرعمر بن الخطاب را که اینست جز این نیست که گفته است خدای تعالی کنایه نیست بر شما در قصر کردن شما را و ان خفتم ان یفتکم الذین کفروا و قصر کنید اگر میترسید شما که در فتنه و فساد می اندازند شما را آنکس نیکه کافرانند و قتل امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ما ئیم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضي الله عنه عجبها ما عجبتم منه گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آن حضرت از آنچه عجب کردی تو و نسألت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق الله بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی بآن بر شما و فاقبلوا صدقة پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتار را بر خود موجب اجراء و کسنا خفی است که مناسبت بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی

سبحانه و تعالی روزی را در سفر اسقاط نموده و با فطر تخفیف فرموده است اینجا در مجموع راجعاً می دانیم و عزیمت می شماریم و افطار را محض رخصت می انگاریم و چنانکه اینجا چهار رکعت از روزه است و سخت گرفتن است بر خود اینجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه و اینجا بش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن در رمضان بمرافقت مسلمانان نیز آسانی است در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشواری افتد و مادر نماز آسانی در جانب تصرف متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خففتم ان یفثکم الله ین شراً با اعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصاً در آن زمان که کافران در صدد اینها و اهلاک مسلمانان بودند اند * روه مسلم * و عن انس قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة * گفت بیرون انس آمدیم مایاً آنحضرت از من یند که و این در حجة الوداع بود * مکان یصلی رکعتین رکعتین * پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت در رکعت بجهت مسافرت * حتی رجعنا الى المدينة * تا آنکه باز بر گشتیم مایه یند * قبل له اقامت یکم شین * گفته شد مرا انس را ایا اقامت کردید شما یکم چیزی یعنی مدتی * قال اقمنا بها عشاء * گفت انس اقامت کردیم یکم ده روز زیرا که رسیدن یکم در صبح چهارم ذی الحجة بود و بر گشتن یکم یند در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوند و نماز چهار رکاعی میگزاردند * متفق علیه * و عن ابن عباس قال سافر النبي صلى الله عليه وسلم سغراً فاقام تسعة عشر يوماً یصلی رکعتین رکعتین * گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سغری پس اقامت کرد نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت * قال ابن عباس فتحت نصلي فيما بيننا وبين مكة تسعة عشر رکعتین رکعتین * گفت ابن عباس پس ما میگزاردیم در مانند منزلی که میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت در رکعت یعنی چون اقامت میگردیم در منزلی که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوة تبی بود یا مراد آنست که چون سغری میگردیم در آن چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست * فاذا اقمنا اكثر من ذلك صلينا اربعاً * پس چون اقامت میگردیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت * روه البخاری * بدانکه من هب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقلید بر مریست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آن در میان ششماه ایستاد که امر و زورند بر آید مسافران میگزارد و صاحب دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملك بن مرران در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و من عبد شافعی آنست که اگر به نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگرد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصر برآمدن امر و زور در آن زیاد از هر ده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقلید بر اربعة روزه عثمان رضي الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقلید بر پانزده روزه را بقیاس بر مدت ظهر که بر نوزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز یا وجود قصر مستلزم نفی این تقلید میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب بی کور است نیز منافی تقلید بر ده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر رکعت باشد و این بعید است و الله اعلم و در بعض روایات ثمانية عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم * و عن حفص بن عاصم * بن عمر بن الخطاب قرشي عذري از اجله تابعین رفته و مجمع علیه و کثیر الحدیث است * قال صحبت ابن عمر في طريق مكة فصر لي الظهر ركعتين * گفت صحبت ابن عمر را در راه مکه پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت * ثم جاء رحله وجلس * پسترو آمد ابن عمر رخت و حای باش خود را * فرأى ناساً قیاماً * پس دیدم مردم را ایستاده * فقال ما یصنع هؤلاء * پس گفت این عمر چه میکنند ایشان * قلت یسبحون * گفتم غایب های نقل میگردانند و این احتمال سنن و التبیان و جز آن هر دو دارد * قال لو كنت مسجماً * گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نقل میگردم * اقمتم صلواتی * تمام میگزاردیم نماز فرض را یعنی اگر محل گردانیدن نماز نقل میبودم تمام فریضه امام را می بود پس درگاه که فریضی قصر کرده شد ترک نوافل

اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل * صحبت رسول الله * صحبت دأشم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم
 فکأن لا یزید فی السفر طی رکعتین * پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیکزارد نوافل را * و ابابکر
 و عمر و عثمان کذلک * و صحبت داشتیم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت * متفق علیه *
 بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از روی منقولست چنانچه در آخر
 فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را می دیند که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعد هم رضی الله
 عنهم بر جواز اند و بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند
 قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت هیرو نزل و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز
 و بعد از نماز یا اینکه آنچه پیش از نماز است مفصولست از وی پس ثانیان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج
 است از حکم رواتب بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است یوی صوره و معنی و بتحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب
 و اکزارد و نماز چاشت را روز پنجشنبه که کزارد و طیبی گفته که شاید که آنحضرت میگزارد رواتب را در جای رخت و جای باش
 خود و این عمر آنرا نمیدیند و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر
 لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن مه قول است تمام و قصر و ترک و مختار قول اول است
 * وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر و یتجمع بین المغرب
 والعشاء * گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد
 حالت سیر است نه حالت نزل و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشاء و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دوست جمع تقدیم آنکه نماز عصر
 را در وقت نماز ظهر بگزارد و عشاء را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشاء بگزارد
 چنانکه در احادیث آینده بیاید * رواه البخاری * و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی
 را حلتیه حیث توجهت به * بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر پشت خود بهر سو که روی می آورد دختر و لیکن روی می آورد به قبله
 وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده * یومع ایما * اشارت میکند آن حضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود
 و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد * صلوة اللیل * میگزارد نماز شب را * الا الفرائض * میگزارد همه نمازها را مگر نمازهای
 فرض را * و یوتر علی را حلتیه * و میگزارد و توتر را بر احواله خود * متفق علیه * درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز
 صلوة بر دایه مخصوص به نوافل است و مراد بدین شامل رواتب و قیاس است و درین حدیث تخصیص بذکر صلوة لیل واقع
 شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابوحنیفه آنست که مستحب است
 نزل برای سنت فجر و در رواتبی واجب و لهذا جائز نیست گزاردن آن نشسته بی عمل اما گزاردن فرائض بر دایه درست
 نیست مگر بعد از چنانکه در یادیه باشد که غالب در روی خوف مملک بر نفس یا مال از زد یاد دارند یا در افتادن از قافله
 یا کم کردن راه یا دایه سرکش باشد که میسر نکرد و بروی سواری بعد از فرود آمدن یا عصبی پیر و ضعیف باشد که سوار
 نتواند شد و کسی را نیابد که بر دایه سوار گردد یا گلی ولای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعد از مطر نیز جائز است
 و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه
 و تابعین که ایشان نزل میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و شمنی گفته که
 نماز جنازه و مندر و وسپه تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دایه بشرط سفر است و جمهور
 ائمه برین اند و در رواتبی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از من هب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است
 خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مرار و تکرار آنرا و نقل بر دایه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جائز است
 اما مکروه و ابویوسف گفته لا یاسیه بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند و فرسخ

و بعضی سه فرسخ و نزد بعضی یکمیل پس است و صحیح آنست که جائز است بعد از مقدار ثبوت بیوت مصر چنانچه در جرح از قصر ۱
 الفصل الثاني * عن عائشة قالت قل ذلك من فعل رسول الله * همه آنرا کوه است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله
 و سلم قصر الصلوة و آتم * قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی مرد و فعل از آنحضرت بوجود آمد است هم
 قصر و هم تمام صاحب سفر السعاده گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت تمام بوجود نیامده
 است و دارقطنی صحت این حدیث را داده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده
 و الله اعلم * و رواه فی شرح السنة * و عن عمر بن الخطاب قال غزوت مع النبی * گفت غزا کردم با پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و شهدت معه الفتح * و حاضر شدم با آنحضرت فتح مکه را * فاقام بمكة ثمانية عشر ليلة * پس اقامت کرد
 در مکه هجده شب * لا یصلی الا رکعتین * نمیگزارد رکعت و رکعت * یقول یا اهل البلد صلوا اربعاً * میگوید ای اهل مکه
 بگزارید چهار رکعت * فاناسفر * زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقامت فرکن چهار رکعت
 کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند از امام مسافر چون اقامت اجماع کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر بفتح سین و سکون فا
 جمع سا فرمیل رکب و را کب و اصل سا فر است و مسافر باقی مفاصلت بیعت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یک یکر می باشد
 * رواه ابو داود * و عن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر رکعتین و بعد ما رکعتین * گفت
 ابن عمر که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت * و فی رواية قال صلیت
 مع النبی * گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الحضر و السفر * در حضر و سفر * فصلیت معه فی الحضر الظهر
 اربعاً و بعد ما رکعتین * پس گزاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و پس و بعد دو رکعت * و فصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین
 و بعد ما رکعتین * و گزاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت * و العصر رکعتین و لم یصل بعد ما شیتا * و گزاردم
 در سفر عصر را دو رکعت و نگزاردم آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکردا کتفاء * و المغرب فی الحضر و السفر سواء ثلث رکعات *
 و گزاردم نماز مغرب را در حضر و سفر بر سه رکعت * و لا ینقص فی حضر و لا سفر * و کم غی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر
 و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند نند بر پس معلوم شد که قصر مخصوص رباعی است * و هی و تر النهار *
 و نماز مغرب و تر روز است چنانکه نماز و تر و تر شب است پس و تر ثابت است و شب و روز بحکم ان الله و تر یحب الوتر
 * و بعد ما رکعتین * و گزاردم بعد مغرب دو رکعت ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت * رواه الترمذی * و از این حدیث
 این امر معلوم میشود که گزاردن سنن و راتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر که گفت شد خلاف
 این معلوم شد ظاهراً غالب احوال آن بود که نمیگزارد و گاهی میگزارد و ابن عمر از آن مردم حدیثی و اجتهدی در گزاردن
 دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعاده کلام سیر ترا زین واقع شده است و الله اعلم * و عن معاذ بن جبل قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر و العصر * بود آنحضرت در غزوة تبوک که
 آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میکشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت
 ظهر میگزارد و این جمع ثقلیم است * و ان ارتحل قبل ان تزیر الشمس * و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و بر کشتن
 وی * اخر الظهر حتی ینزل للعصر * تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگزارد و این
 جمع تاخیر است * و فی المغرب مثل ذلك * و میکرد در مغرب مانند آن یعنی * اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب
 و العشاء * چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء را با مغرب
 میگزارد * و ان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما * و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن
 آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشاء پس جمع میکرد میان مغرب و عشاء و آنکه وارد شده است احادیث
 صحیحیه در جمع بین الصلواتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جلد در سیر و بعضی بتعجیل سیر و از اینها

اختلاف کرده اند علما پس بعض تائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در میر و تعجیل در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذاهب مالک این است صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرا را صلاح مروی نیست و تخصیص کرده اند بعض بحالت عن زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تا خیر نه تقدیم بر این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذاهب وی جواز است مطلقا نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و می گوئیم ما در اثبات مذاهب وی رضی الله عنه و باشد اتر فنیق که تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که تک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبار و امام محمد در موطن خود گفته است که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود و آفاق مینوشت و نهی میکرد ایشانرا از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشانرا که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبار و چون تعیین اوقات صلوات قطعی و متواتر باشد معارض نکرد بدان خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که مرد و ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که گزارده باشد نماز برادر غیر وقت خود مگر مغرب و عشاء را که جمع کرد بر دلفه و بتحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست چیز در غزوه تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز و ام و تحقیق آنست که کلمه کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابن عمر رضی الله عنه که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عیینه را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دوبار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبید الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب و نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بر دلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا رفته اند بسیاری از آنکه بعد از جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر و قتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی را داکرده شود در اول وقت و تمیمه کرده اند بعض این را بجمع صوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنیفه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حممه بنت جحش چنانکه کثرت و لفظ حدیث اگر چه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کردند و گزار دظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعله از غروب شمس تا قریب غیموبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از آن طعام می طلبید و می خورد و پشتر میگزارد عشاء را و کوچ میکرد و می گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطن خود گفته که و هیله است ما را از ابن عمر که فری میگزارد مغرب را در آخر و قتش تا غیب غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از نافع و عبد الله ابن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و بر و تانزدیک شد غروب شفق پس فرود آمده و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشاء و گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامیکه در شتایی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نمائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات است که ناظر است بسوی جمع بر طریق که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در علم جمع

در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت همه وارد شد و اختیار کرد امام علم جمع را یا جمع بمعنی اخبار را احتیاطاً بجهت
محافظة بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعی نیز ترک جمع افضل
است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز بود اینست که میسر شد
ما را از کلام درین مقام بترقیق ملک اعلام دنیا فتم هیچ یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حجتی شیخ ابن الهمام و الله
اعلم این کلام در جمع بین الصلوات بود در مسافر اما جمع مرمقیم را پس ترمیمی گفته که بعضی از تابعین بجمع بین الصلواتین مرمیض
و رفته اند و احمد و اسحاق بدان قائل شده و بعضی بجمع از جهت مطر نیز رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحاق و ثعلبی
نشد و شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کمیکه جمع کند بین الصلواتین بی عذر پس بتحقیق در آمد با بی از ابواب
کبار و عمل باین است نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مکرر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمیمی است و نزد ما جائز
نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت و صحیح شود تا و نباش همانست که گفته شد و الله اعلم * و عن انس قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر و ازا دان یتطوع * بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل بکزارد
* انقبل القبلة بنا قته فکر * روی می آورد قبله را بر شتر ماده خود پس تکبیر می گفت * ثم صلی حیث وجهه رکابه * پستو
نماز میکرد و بعد از آنکه متوجه میکرد انبیا و امر کوب و و رکاب بکمر را شتر * رواه ابوداؤد * و عن جابر قال بعثني رسول الله
صلی الله علیه و سلم في حاجة * گفت جابر فرستاد مرا آن حضرت در کاری * فبیت وهو يصلي علي را حلتته نحو المشرق * پس
آمد من و حال آنکه آنحضرت می کزارد نماز بجانب مشرق * و يجعل السجود اخفض من الركوع * و میگردانید سجده را پست
تراز رکوع * رواه ابوداؤد *
* الفصل الثالث * عن ابن عمر قال صلی رسول الله علیه و سلم هتأ
رکعتین * گفت ابن عمر کزارد آنحضرت بنیاد و رکعت را * و ابوبکر بعده و عمر بعد ابی بکر * و کزارد ابوبکر بعد از آنحضرت
و کزارد عمر بعد از ابی بکر در رکعت یعنی در وقتیکه آنحضرت و ابوبکر و عمر بجمع آمدند و معنا رسیدند چون مسافر بود ند نماز
مسافران کزاردند * و عثمان صدرا من خلافته * و بکزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بنیاد و رکعت
* ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً * پستو بد رستی عثمان بکزارد بعد از آن چنانچه چهار رکعت * فكان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی
اربعا * پس بود ابن عمر چون می کزارد با امام یعنی با عثمان رضي الله عنه می کزارد چهار رکعت * و اذا صلی وحده صلی رکعتین *
چون می کزارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض می کزارد در رکعت * متفق علیه * و در هب کزاردن عثمان رضي الله عنه چهار
رکعت و جوه بعبار گفته اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم حج مردم بسیار از اعراب و اهل بلد و غیر هم
که عالم بقاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس باینها می نمود که فرض صلوة چهار است و اگر و می کزارد شاید که همین دو
رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفراست و بعضی گفته اند که شاید من هب عثمان آن بود که اگر
مسافر در مقام امن باشد قصر نکنند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر تر آنست یا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که
قصر و تمام هر دو جایز است و قصر رخصت است و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تسیر امت * و عن عائشه * رضي الله
عنها * قالت فرضت الصلوة رکعتین * گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت در رکعت در سفر و حضر * ثم جابر
رسول الله صلی الله علیه و سلم فقرضت اربعاً * پستو هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت * و ترک صلوة
ما لغيره في الفريضة الاولى * و گفته شده نماز سفر بر فريضة اولی که در رکعت است و زیادت کرد در حضر و در روایت
حکم آمده که و زیل فی الحضرة زیادت کرده شد در رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که در رکعت در سفر
و رخصت نیست بحد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع در رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت و این مؤید من هب
حجتی است * قال المزهری قلت لعروة * گفت زمهری گفته مرعوه را * ما بال عائشة تتم * چیست حال عائشه که تمام میگرد
چهار رکعت می کزارد در سفر * قالی تا ولست کما قال عثمان * گفت تا ریل کرد عائشه چنانکه تا ریل کرد عثمان در کزاردن چهار

و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان رض آنست که ایشان قصر را و اتمام را مرد و جانز داشتند چنانکه گفته شد * متفق علیه * و عن ابن عباس قال فرض الله الصلوة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم في السفر اربعاً * گفت ابن عباس فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شهادت چهار رکعت * و فی السفر رکعتین * و فرض کرد انید در سفر دو رکعت * و فی الخوف رکعة * و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این طائفة از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده میشود همانرا اعتبار کرد و فرمود فرض در وی یک رکعت است و ثمره خلاف در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگزارد و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید * رواة مسلم * و عنه و عن ابن عمر * و روایت است از ابن عباس و از ابن عمر * قالوا * گفتند * سن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة السفر رکعتین * سنت کرد و شریعت بنهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت * و مما تمام غیر قصر * و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگر چه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق یافته * و الوتر فی السفر سنة * و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوه که در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود فوائد و الاثر ترا کرد واجب است سنت نیست و اگر سنت است در سفر و حضر سنت است تخصیص بمسافر چیست * رواة ابن ماجه * و عن مالك بلغه ان ابن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما يكون بين مكة والطائف * روایت کرد مالك که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قری است که سیر میکنند در وی ابل و اما طریق وادی نعمان که راه کوه است قریب است * و فی مثل ما بین مکه و عسفان * و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون همین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه * و فی مثل ما بین مکه و جدة * بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است * قال مالك ذلك اربعة برد * بضم تین گفته است مالك و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعض گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر شخصی افکند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا می آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت بر پهن و بعض گفته اند دراز ده هزار قدم آدمی کند ا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف دراز تر است از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جدة است * رواة فی الموطا * بعد از آن بد آنکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافت است و سفر هائیکه واقع شده است در وی قصر متفاوتست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب وصایا و تابعین و من بعد هم در تعیین آن اجتهاد ها نموده و استنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایعی بد و روز نموده چنانکه در مدایه گفته است و در حاوی که در مدایه ایشان است تعیین بشانزده فرسخ کرده و مذمب امام مالك و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه بمسافت سه شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف در روز و اکثر روز سوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذمب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته در آن باشد یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد و الله اعلم * و عن البراء قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانية عشر سفراً * براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هجده سفر * فمأراً منه ترك رکعتین اذا غابت الشمس قبل الظهر * پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را و تنبیه میکشد آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن از وی و تواند که آنحضرت گاهی میگزارد و گاهی نی پس از براء بن عازب

دیدن کز اردن اتفاق افتاد و از ابن عمر بنا کز اردن و بعضی ثورق کرده اند در تعلیم و بعد یت چنانکه کثرت و بعضی گفته اند که این در رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و این قول بعید است بالجمله و روایات در کز اردن جز فرض در سفر مختلف آمده و الله اعلم رواه ابراهیم و الترمذی و قال هذا احادیث غریب و حسن نافع قال ابن عبد الله بن عمر کان یروی ابنه عبید الله یتنفل فی السفر و لا یتمکرها علیه گفت نافع که این عمر میگوید پس خود را که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد در بیرون عابداً کثرت که این عمر کرده و میگوید که نفل میکرد در سفر پس انکار کرد برای ایشان ظاهر آنست که وی رضی الله عنه هر دو جایز بود در مقامی انکار و صلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل و الله اعلم رواه مالک * باب الجمعة * مشهور

در جمعه نم چیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قراءت اعمش است و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتداء آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اوصای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعضی گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجفای امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعضی گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعضی گفته اند که قصی جمع میکرد و بعضی گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وی برای نماز این اسم اسلامی است و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی است و هم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامه های مفسر و نام ایام مفسر در جاهلیت اول امون جبار و دیار مونس عروبه و شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی را اعتباری بود و در اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد الفصل الاول *

* عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نحن الاخرون * ما پسینا نم در دنیا باعتبار زمان و خلقت * السابقون یوم القیة * پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم در آمدن بهشت یا در احرار فضیلت و روز جمعه * بیلانهم او ترا الکتاب من قبلنا * جز اینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم * و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و تحقیقات این نیز موجب فضل ما است چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول نحن الاخرون نیز برای بیان فضل است نمجد قوطیه ذکر قرین اوست رسید بفتح یا و سکون یا بمعنی غیور و میم بهم لغتی است در وی * ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم * پستترین روز یهود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان * یعنی یوم الجمعة * مراد باین روز و روز جمعه است * فاختلفوا فیها * پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شرح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض کردن آن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در آن بعضی گفته اند که وی تعالی فرض کرد آنرا بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشان را با اجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و نمود روزی که در آن چنانکه عادت ایشان بود در تضرع و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتداء آفرینش است و اکثر بر آنند که مراد بفرض کردن آن پروردگار تعالی این است باستخراجه آن روز با فکر خود و تعیین و دریافت آن بر او و آنجهت دو گفته شد مرا ایشان را که حق تعالی فرض کرد آنرا است بر شام در علم خود روزی که فارغ شوی در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آنرا با جتها خود و این ابتلائی است از حق سبحانه و تعالی که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزی است که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبداء کالات و نعم

استحباب روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد و بر خلق با ناضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و مراد طایفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است و کمرا شدند در طریق اصابت * فهدانا الله * پس را نمود و دانایند ما را الله تعالی فراتر روز را در دنیا نیز مرد و وجه بیان کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه بقول خردیاتها اللّٰهین امثرا اذا تودعی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا لی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامثال امر و کمرا بگردانید با بار و تمر و تعلل چنانکه عادت این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمیع گردند اقل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدیم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزیست که جمیع میشوند در وی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمیع شویم در آن برای عبادت پس گردانیدند یوم عرب و یفراس نازل شد بدین قرآن این مضمون حلثی است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار پیدا کرد در سائر ایام چیزها را که منتفع گردد بدین انهمان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و احرى است از شکر بر نعم خارج از ذات و الله اعلم * و الناس لنا فیه تبع * و مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابعا بندند * الیه و رعدا و النصای بعد غل * یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت انجا با اعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم بعض گفته اند که این حلثی دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شوعا و لیکن زبان زد عرفا بر خلاف آن شده است و دلالت میکند بر آن تسمیه اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را بسبب و سیوطی گفته که اگر چه جمعه مصبوق بسبب واحد می باشد ولیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سهیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد فانهم * متفق علیه و فی روایة لمسلم * و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره این چنین آمده که * قال نحن الاخرون الاولون یوم القیامة * بجای السابقرن الاولون ذکر کرده دیگر این زیاد تست که * ونحن اول من یدخل الجنة * و ما اول کسانیم که می در آیند بهشت را * یدانهم * جز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما * و ذکر نحوه الی آخوه * و ذکر کرد درین روایت مانند آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه باختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن * و فی اخری له عنه و عن حدیث * و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حدیثه این چنین آمده * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی آخر الحدیث * گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد * نحن الاخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیامة المقضی لهم قبل الخلائق * آنکسانیم که حکم کرده شده است آنکما نرا بتقلیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة * بهترین روزیکه بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نفاخته * فیه خلق آدم علیه السلام * درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی * و فیه ادخل الجنة * و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت * و فیه اخرج منها * و در روز جمعه بر آورده شد آدم از آن در روایات آمده است که آدم صبح جمعه پیدا شد و وقت پیشین در بهشت در آورده شد و وقت دیگر بر آورده شد از آن * و لا تنوم الساعة الا فی یوم الجمعة * و بر یا نمیشود قیامت مگر در روز جمعه مراد نفاخته اولی است که برای صق و ملاق است یا نفاخته ثانیه که برای بعض و نشر است و هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید * و رواه مسلم * پوشیده ماند که بیان فضیلت روز جمعه به پیداکردن آدم در وی و در آوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و تغمّن وی حکمتها و برکتها را که از شمار بیرونست و همچنین مروت آدم در روز جمعه که سبب وصول اجوار رب العالمین است و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الهی سبحانه و تعالی فرمود و اللّٰه یجتنی ثم

بجینین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعد حق است هر متقی را یا مقصود بیان امور عظام است که در این وقت میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه افضل است و در فضل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین نقل بر احوال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی و الله اعلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجمعة لساعة لا يوافقها عبد مسلم يعلم بها ان الله فيها خير * بدستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نیفتد او را یعنی در نیاید او را بدستیکه؟ مسلمان در حالتیکه سوال میکند خدا را در آن ساعت نیکی را و چیز را که حرام و نامرئی نباشد * الاعطاء اياه * مگر آنکه بدست خدا ای تعالی آن بند را آن نیکی را یعنی دعا در آن ساعت البته مستجاب است * متفق علیه و زاد مسلم * وزيادة كرده است مسلم این عبارت را که * قال * كفت آنحضرت * وهي ساعة خفيفة * و آن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و دراز نیست * وفي رواية لهما * و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمد و اسف * قال * كفت * ان في الجمعة لساعة لا يوافقها مسلم قائم يصلي * در جمعه ساعتی است که در نیاید او را مسلمانی که ایستاده است میگزارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت می نماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا * يسأل الله خيرا سوال میکند خدا را نیکی را * الاعطاء اياه * مگر آنکه میل خدا او را آن خیر را * وعن ابي بردة * بضم با و سکون را * بن ابي موسى قال سمعت ابي يقول سمعت رسول الله * كفت ابو موسى شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول في شان ساعة الجمعة هي ما بين ان يجلس الامام الى ان تقضى الصلوة * میکفت آنحضرت در شان ساعت الجمعة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گزاردن نماز طمبی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته و احوال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد و الله اعلم * رواه مسلم * بداند که احوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب به چهار میرسد در شرح سغور السعادة آنرا نقل کرده ایم و راجع تر قوی ترین اقوال و قول است یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز و آخر ساعت از روز در فتح الباری گفته که هر قوی که جز این دو قول است یا راجع یکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است یا معتدل باجتها قائل است بی سماع و توفیق و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد کفت اکثر احادیث در اینجا اند این عبد البر کفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بران حدیث ابي موسى اگر چه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن ساعتی است که در بعضی احادیث مسلم واقع شده است کفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمة زهرا سلام الله علیها و طی شائرا مل بیت النبوة که وی میکماشت خادمه خود را تا انتظار کند و بکا مبنای نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی و الله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه و سلم پس ازان برداشته شد یعنی بر طرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابو عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقی است ولیکن مبهم است مثل ليلة القدر * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال خرجت الى الطور * كفت

ابو هریره بپیر من آمدم بمسوی کوه طور * فلقيت كعب الاحبار * پس در یافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع خبر بفتح حاء مهملة و کسر آن دانشمند یهود * فجلست معه * پس نشستم و صحبت داشتم با وی * فحدثني عن التوراة * پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت * و حدثته عن رسول الله * و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان فيما حدثته * پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را * ان قلت * اینکه گفتم * قال رسول الله * كفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم * بهترین روز بیکه تافت بر وی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم * وفيه ابط * و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و امتلاز ام میط * مر آنرا * وفيه تيب عليه * و درین روز توبه و رجوع بر حمت کرد و شد

برگردد، آنچه در آخر همان روز موقوف شد یاد رجمعه دیگر روایت موافق اول است * و فيه مات * و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز موقوف نیست را که روز آن عالم گیرند که آن یوما عند ربك آلاف سنة میا تعدل ان اشارت با وصت همه در یک روز کنجایش دارد فافهم والله اعلم * و فيه تقوا الساعة * و درین روز بر پامیشود قیامت * و ما من دابة الا وهي مصیخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس * و نیست هیچ جنبند در زمین مگر آنکه وی گوش نهند است و انتظار برند است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می بر آید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و غای معجمه از اصاخره بمعنی استماع و اصغا و مصیخة بسین نیز روایت است و در بیک معنی است * شققا من الساعة * گوش می نهند در اب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند با احتمال آنکه شاید در همین جمعه قائم گردد کویا حق تعالی الهام کرده است در اب را بقیام ساعت درین روز در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی در باطن آنها نشسته و مضمحل شده است یا در تعالی احداث میکند روز جمعه در زمین از عظام امور و رجلائل آن که بسبب آن زمین می لغزد و میکرد و در اب آنها مید ریابند و مدهوش میگردند * الا الجن و الانس * مگر پریان و آدمیان که ایشانرا غافل و ذاهل از آن ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیکرد اند تا قاعد تکیف و ابتلا برهم نیفتد و ایمان بغیب باشد * و فيه ساعة لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه اياه * ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیر او مصادفت بمعنی یافتن * و قال کعب ذلك فی کل سنة یوم * و گفت کعب اخبار آن ساعت در هر سال در روزها جمعه است * قلت بل فی کل جمعة * ابو هریره میگوید گفتیم من در روز کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سال باشد بلکه در هر جمعه است * فقرأ کعب التوریه * پس خواند کعب توریت را که ناطق است بودن آن ساعت در هر روز جمعه * فقال * پس گفت کعب * صدق رسول الله * راست گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * که آن ساعت در هر روز جمعه است * قال ابو هریره لقیتم عبد الله بن سلام * گفت ابو هریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود * فجللته بمجلسی مع کعب الاخبار * پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا کعب الاخبار رافع شده بود * و ما حدثت فی یوم الجمعة * و خبر دادم بپسری که تعلیمت کردم کعب الاخبار را در روز جمعه * فقلت له قال کعب ذلك فی کل سنة * پس گفتیم من عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است * قال عبد الله بن سلام کذب کعب * دروغ گفت کعب اخبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است * فقلت له ثم قرأ کعب التوریه فقال بل می فی کل جمعة * پس گفتیم من عبد الله را که پستری خواند کعب اخبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است * فقال عبد الله بن سلام صدق کعب * پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب * ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ایه ساعة هی * بتتبعی دانسته ام من بسماع از حضرت یا قرائت از توریت و ظاهر اول است که کل ام ساعت است آن ساعت * قال ابو هریره فقلت اخبرنی بهار لا تشن علی * پس گفتیم من عبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و نخل مکن بر من * فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة فی یوم الجمعة * آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه * قال ابو هریره فقلت کیف تكون آخر ساعة فی یوم الجمعة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی فیها * گفت ابو هریره پس گفتیم بعد از آنکه بن سلام چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتتبعی گفته است آنحضرت در نیاید او را بدنه مسلمان و حال آنکه وی غایز میکند در وی و غایز خود در آخر روز نمی باشد زیرا که نماز بعد از غایز دیگر منوع و مکروه است * فقال عبد الله بن سلام لم یقل رسول الله * ایا کلفنه است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من جلس مجلسا ینظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی * کمی که بنشیند نشستی یاد نشستگامی که انتظار می برد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه بگذارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی * قال ابو هریره فقلت بلی * گفت ابو هریره پس گفتیم من آری گفته است این را آنحضرت * قال فهو ذلك * گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت و هو یصلی بهمان معنی است که منتظر نماز نباشته است را این در آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کنل مستجاب است و بعض گفته اند که مراد بصلوة دعا است * رواه

مشهور در اینست که مشاهد کرده میشود در وی از عجائب امر و یا مراد بشافد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصاً او عمو یا شامد این امت است و مشهور است دیگر یا خالق یا خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شامد اند بر وجود وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاری و ظاهر آنست که این تأریلات از مستلزمات لفظ اند که ممکن است حمل آن بران و تفسیر همانست که مستند است بآن تحضرات صلی الله علیه و سلم اگر صحیح باشد اسناد آن را الله اعلم * و ما طلعت الشمس ولا غربت منی یوم انزل منه * و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد در روزیکه فاضلت او از روز جمعه باشد * فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن بد عوا الله بخیر الا استجاب الله له * درین روز ساعتی است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بپند که دعا کند یا هر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای او را * و لا یستعین من شیء الا اعاده * و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهی خدای تعالی و نگاهدار او را از آن شر * رواه احمد و الترمذی و قال * و کفتم ترمذی * فذا حل یف غریب لا یعرف الا من حل یت موسی بن عبیدة * شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیدة بضم عین و فتح با * و هو یضعف * و این موسی بن عبیدة ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود او را و حدیث او را اما تحقیق آنست که در وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقة است اما حدیث او و حجت نیست بجهت بعضی از روایق و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و وفات وی سنه اثنین و خمسمین و مائة و گفته اند که از ترمذی بوی مشک و عنبر فانی بود در در بند که بک وی بود در آن وقت اصلاً مشک و عنبر نبود * الفصل الثالث * عن ابی لبابة * بضم لام و تخفیف بای میوحی اولی نام او رفاعة بکسر را * بن عبد المنذر * صحابی مشهور است احوال او در آخر در ذکر اهل بدر و ارة ذکر بکنیم انشاء الله تعالی * قال قال النبی صلی الله علیه و سلم ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله * بدرستیکه روز جمعه بهتر روزها و بزرگتر آنهاست نزد خدا * و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر * و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعة بر سایر ایام و لیکن تصریح بیوم عرفه نکرد گویند که یوم الاضحی متضمن ذکر اوست یا یوم الاضحی را افضل از عرفه داریم و الله اعلم * فیه خمس خلال * در روز جمعه پنج خلعت است * خلق الله فیه آدم و امبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم * در روز جمعه پید اگر دخل آدم را و فرود افتد در وی آدم را و در وی بمیرانید خدای تعالی آدم را * و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئاً الا اعطاه * و در روز جمعه ساعتی است که نطلبند بند در آن ساعت چیزی را مگر آنکه بداند او را * ما لم یسأل حراماً * مادام که نطلبند چیزی را که حرام است و نا مرضی حق است * فیه تقوم الساعة * و در روز جمعه بر پا میشود قیامت * ما من ملک مقرب * نیست هیچ فرشته نزدیک کرد انید * شدة یجناب حق * و لا فضاء ولا ارض * و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی * و لا ریح و لا جبال و لا بحر * و نه باد و نه کوه و نه دریاها * و لا هو مشفق من یوم الجمعة * مگر آنکه آن ترسند است از روز جمعه یعنی از نا کهان بر باشند قیامت درین روز از اینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند * بیت * خاک و آب و باد و آتش بند اند * با من و تو موده با حق زنده اند * رواه ابن ماجه و روی احمد عن سعد بن معاذ * روایت کرد این حدیث را از ابی لبابة ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد ابن معاذ این چنین که * ان رجلاً من الانصار اتی النبی * که مردی از انصار آمد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ما ذا فیه من الخیر * پس گفت آنچه خبر دهی ما را از روز جمعه که چه چیز است در وی از خیر و خوبی * قال فیه خمس خلال و ساق الی آخر الحدیث * گفت آنحضرت در وی پنج خلعت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد * و عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لای شیء سمی یوم الجمعة * گفت ابو هريرة گفته شد مرا آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه * قال لان فیها جمعت طینة ابيک آدم * گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد کل پد و تو که آدم است و مرشد وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطین طینت آدم راست کردن ویرا و گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه * و فیه الصعقة

والبعثة * ودر روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و بر انگشتن ایشان بعد از مردن از نیجا معلوم میشود که مرده بنفشه که در حدیث اوس باصقته مذکور شد بعثت و احیا است * و فیها البطشة * و در روز جمعه است بطشه و گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرمود یوم نبطش البطشة الکبری و ذکر این بعد از صغره و بعثه برای تأکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدن را که مراد بآن اخذ و بطش الهی تعالی مریدان را بعد از بعثت و حشر مراد دارند و در نباشد و بعضی گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز یک رکعت آن نیز در روز جمعه بود * و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة * و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که * من دعی الله فیها استجیب له * کسیکه دعا کند خدای تعالی را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آنرا جمعه خواندند * و رواه احمد * و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر والصلوة علی یوم الجمعة * بسیار گویند درود بر من روز جمعه * فانه مشهود تشهد الملائكة * زیرا که بدرستی که روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند و از فرشتگان برحمت و برکت * وان احد الم یصل علی الاعرض علی صلوته * و بدرستی که هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض کرده میشود و ظاهر کردانیله میشود بر من درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بر وجه کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد و الله اعلم * حتی یفرغ منها * تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چند آنکه میفرستد عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند * قال * گفت ابوالدرداء * قلت و بعد الموت * گفتم بطریق استقامت و استبعاد و پس از موت عرض میکنند * قال * گفت آنحضرت * ان الله تعالی حرم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء * بد رستیکه خدای تعالی حرام کرده اند است خوردن وی تنهای پیغمبران را * فنبی الله حی یرزق * پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیا وی تا آنکه روزی داده میشود روزی حی این ثقة کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تأکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آنحضرت و اکثر آن * و رواه احمد * و عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من معلم یموت یوم الجمعة و لیلته الجمعة * شک راویست یا برای تنویع است و این اظهار است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد روز جمعه یا شب جمعه * الارزاقه الله فتنة القبر * مگر آنکه نگاهدارد او را خدای تعالی از عذاب قبر * و رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس اسنادة متصل * و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و از شیرازی در القاب از ابن عمر و از یحیی نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حان آنکه بر وست مهر شهیدان * و عن ابن عباس انه قرأ * روایت است از ابن عباس که وی خواند این آیت را * الیوم اکملت لکم دینکم الا ینقر * که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل کردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند * و عند یهودی * و نزد ابن عباس یهودی بود * فقال انزلت هذه الاية علینا لا تخلفنا عید * پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما فرآیند میگردانیم که شما عید فکرتما این آیت را * فقال ابن عباس فرود می آمد در روز عید از جهت غایت سرور و شکرانه این نعمت یعنی عجب که شما عید فکرتما این آیت را * فقال ابن عباس خابها نزلت فی یوم عیدین * پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آنرا عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز عید یعنی در روزیکه در روزی در عید است * فی یوم جمعة و یوم عرفة * در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد و عید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتند عید حاجت نلاریم بی آنکه بکیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال * بود آنحضرت چون می در آمد ماه رجب میگفت * اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلفنا رمضان * خداوند افرزنی ده مولود خیر و رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را بر رمضان * قال * گفت انس * و کان یقول لیلته الجمعة لیلته اخر و یوم الجمعة یوم از ویر *

و بود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزی است سیاه و روز روشن و آرمیده و روزی است که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که در وی علوق آنحضرت در رحم آمده و موجب جنب بین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج است کشته * رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر *

جمعه فرماده محکمه است بکناب و سنت و اجماع کافر میشود منکر و میمراد بد کرد رقول حق سبحانه فاعبوا إلى ذکر الله صلوة جمعه است باخطبه و وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و هر مرد و صادق و جمعه خلف ظهر است و آنحضرت چون مصعب بن عمر را بعدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالئت الشمس فصل بالناس الجمعة *

الفصل الاول * عن ابن عمر و ابی هریره انهما قالا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعراف منبره * روایت است از ابن عمر و ابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آنحضرت را که میگفت بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهر است بجهت آنست که در اول ساختن منبر ایشان منبر را منعرف نمود در ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بد آن که منبر شریف از چوب بوده از تنگ و خشک * لیمتھین اقوام عن رد عھم الجمعات * باید که البته با آئیندگروهای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه هارا و عادت گرفتن بترک آنها و لهذا بلفظ جمع آوردن اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید * اولی تخمین الله علی قلوبھم * یا بتحقیق مہر میکند خدای تعالی بر دلہای ایشان * تم لیکونن من العالمین * بعد از آن هر آینه می باشند ایشان از غافلان و معلود در ایشان و مشہود و محکوم بد آن و دائم بران یعنی از این دو مرالبتہ ثابت و واقع است یا باز آلمان از ترک جمعه یا مہر کردن بر دلہا اگر باز آئیند مہر کردہ نمیشود و اگر باز نیابند مہر کردہ میشود بر دلہای ایشان و مہر کردن بد دل کنایت است از نہایت غلب و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت * رواه مسلم *

الفصل الثاني * عن ابی الجعل * بفتح جیم و سکون عین مہملہ * الضمیری * بضم ضاد معجمہ و فتح مہم و سکون یا الینچنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب ضمیری است بفتح ضاد و سکون مہم نسبت بضمرة بن بکرۃ بن غنبل منانہ له صحبہ کذا فی جامع الاصول * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترک نلت جمع تھارنا بها * کسی کہ ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خرد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاہر امراد بتھارنا اینھا نکا سل و عدم جد در ادای اوست نہ انسانیت و استیفاف چہ آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست بمعصیت عظیم کہ معضی بطعم و رین و کفر است * طبع الله علی قلوبہ * مہر کند خدای تعالی بر دل وی و در درایت رزین آمده کہ بر خدای تعالی منہ بزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده کہ ہر کہ کہ ترک کند جمعه ہا بیاید بیست بتحقیق انداخت اسلام را بیست پشت خود * رواه ابو داؤد و الترمذی و انسائی و ابن ماجہ و الدارمی و رواد مالک و ابن صفران بن سلیم * بضم سین صحابی مشہور است * و احمد عن ابی قتادہ *

کہ تابعی جلیل القدر است از اہل مدینہ مشہور است بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقلد کسی کہ استسقا کردہ شود بد کروی و کونند کہ در جنبہ و پیشانی وی سوراخ افتادہ بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزہ سلطانرا و کونند کہ وی سو کند خورده بود کہ تا چهل سال بھلو بر زمین نہنھد چون سی سال گذشت بہار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت کہ ای پدر بھلو بر زمین بنھ کہ وقت نازک است انھاد و ہم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقول رواه الله اعلم * وعن حمرة بن جنب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترک الجمعة من غیر عذر و لیصلق بدینار فان لم یصلق ففصد بنار * کسی کہ ترک کند جمعه را یعنی اگر عا کند بظہر از آن بی عذر از آن اعتد ار کہ ساقط میکرد بد آن فرضیت جمعه بیست باید کہ تصدق کند بیک دینار بیست اگر نیابد دینار در دست تصدق کند بنصف دینار * رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ * اگر گفته شود کہ این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا کہ فرض مکفر نمیکرد بہ تصدق جوابش آنکہ جمعه فرض است اما اصل فرض ظہر است لیکن ماموریم باسقاط وی از ذمہ باد ای جمعه بر تقلیر اجتماع شرائط معتبرہ درین باب و اکتفا بظہر از جمعه حرام است و تصدق کفارت

این کتاب این نفل حرام است و تفسیر در ادای مأمور یا بر جود ادای فرض فی الجملة فانهیم * و عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من مع النداء * جمعه فرض است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه یا یعنی بمحرم جمعه واجب است در وقت صبح نماز و اختلاف دارند که مراد بدانند از آن اول است یا آن خطبه مشتار اول است و بعضی گویند ادای زیرا که در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم همین از آن بود و تحصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید * و رواه ابو داود * و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من اراد الليل الى امله * جمعه فرض است بر کسی که جای دهد و راجع گردد اند او را شب بمحرم اهل خانه وی یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارد * میشود جمعه این قدر صافست که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتوان باز آمد و شب در خانه خود کرد و این را مسافت حدی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگرد و طبعی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارد * میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نکرد آمدن * رواه الترمذی و قال لهذا حديث اسناد ضعيف * و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است * و عن طارق بن شهاب * اوصی کوفی است در ریاست جافلیت و دلیل آنحضرت را و نشین از وی صلى الله عليه وسلم مکر ناد و غزا کرد در خلافت ابي بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یاسی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابي بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة ثنتين وثلاثين وقيل ثلث وثمانين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة * جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است بر جمعه بی جماعت درست نیست * الا على اربعة * مکر بر چهار گروه واجب نیست * عبد ملوک * یکی پند که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط گردانیدند * ارامه * دوم زن بجهت حق زوج و وجودنا مستمر اگر چه زنان در زمان آنحضرت بر آن نماز جماعت می آمدند و لیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهت کثرت ازدحام مردم * ارضی * سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی * او مریض * چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و عرج غیر جمعه فرض نیست چنانکه در اخبار و روایات دیگر واقع شده است ظاهر اسقاط فرضیت از این طوائف بتدریج و ترتیب واقع شده * و رواه ابو داود و فی شرح السنة بلفظ المصایيح عن رجل من بنی وائل * روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصایيح بآن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که بشموس نام او را ذکر نکرد * الفصل الثالث * عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يختلفون عن الجمعة * روایت است از عبد الله ابن مسعود که آنحضرت گفت هر کوهی را که پس می مانند از نماز جمعه و حاضر نمی شوند آنرا * لقد سمعت ان امر رجلا يصلي بالناس * هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشانرا * ثم احرق على رجال يختلفون عن الجمعة بموتهم * یستر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نمی شوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تشفیف از تحریق و احراق مرد و روایت است * رواه مسلم * درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میبست که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج دو سال اول فرضیت آن کردند * و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا * کسی که ترک کند نماز جمعه را بضرورت نوشته شود از جمله منافقان و داشته شود در حکم ایشان * فی کتاب لا یسی ولا یصل * نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم بدنیاق وی همیشه ثابت و دائم است تا جزای آن دمل یا بیا مرزد وی سبانه * و فی بعض الروایات ثلثا * و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسی که ترک کند جمعه را سه گرت * رواه الشافعی * و عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة * کسی که ایمان دارد بشنا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت است

پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم کیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا * الا مریض او مسافر
 او امرأه او صبی او مملوک فسن استغنی بلی و تجارة استغنی الله عنه * پس کس که بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی
 ببازی کردن و بازیگرانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدا تعالی و عنایت نمی کند و نمی خواهد او را * والله غنی حمیل * و خدای
 تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیکردد بسوی وی سر دی از آن و ثنای گویند است و وی تعالی مرکبی را که بندگی
 میکند و شکر میگوید او را * رواه الدارقطنی * * باب التذیف والتبکیر * نظافت پاکیزگی و تظیف پاک کردن و مراد اینجا
 پاک کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبیل و قلم اطراف یعنی چیدن ناخن و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف
 ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن
 در اول کتاب در بیان فطرت گذاشته و تبکیر بتقدیم بابر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی
 در اول وقت روی هر وقت که باشد چه بامداد چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه بر سبیل از سبیل
 بن سعد رضی الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه که از بدن از جهت ترس
 فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را با کوره گویند چنانکه نوباوه را با کوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز
 آمدن پس حقیقت تبکیر جمعه میا درت و مسارعت است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاو و تمتب چنانکه در حدیث
 بیاید و اگر در اول نماز بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیای بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
 می آمدند آن نه از جهت آنست که تبکیر بر معنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبارکد و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن
 می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم الا آن آنست که می آیند و اجاز
 املئنه شریفه میکنند و سجاده ها میکستارند و می روند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته اند که این تنبک کردن ایندن
 جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بنی کر مشغول شوند خوب و الا مجرد از مکان که مستلزم تطبیق است غیر مستحسن
 است * الفصل الاول عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة * غسل نکند
 مردی روز جمعه برای نماز جمعه * و یتطهر ما استطاع من طهر * و مبالغه نکند در پاکیزگی آنقدر که تواند از پاکیزگی آنکه بدرجه وسواس
 و اسراف برسد * و یدل هن * بتشویب دال * من دهنه * و روغن غالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر کردد در خانه بی تکلف
 و دهن بقی و سکون ها و ادهان بتشویب دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارت است باینکه باید که خانه از دهن و طیب خالی
 نباشد و باینکه مستحسن است استعمال آن برای جمعه و جز آن از میالس و مجامع خیر * و یدل من طیب بینه * و اگر روغن نیا بد
 یساید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی و اوست یا شک و اوست * و مراد بر روغن خوشبو داشته اند و نیز دامام ابو حنیفه
 روغن کنبل داخل طیب است حتی که جائز نیست مس آن محرم را * ثم ینخرج * بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد * فلا یفرق بین
 اثنین * و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفتند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و این بکشدن بامراد
 تفریق یکامزدن و در گذشتن از آنجا و رفتن به یا لست بلکه هر جا که برسد و خالی بپند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف
 اول و نزدیک بآن نشستن میسر کردد بهتر است و در حقیقت این اشارتست به تبکیر و بر آمدن در اول وقت تا باین تفریق حاجت نیفتد
 * ثم یصلی ما کتب له * پسترنج از بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند
 و علما در سنت قبل از جمعه شستن است و قومی آنرا منکر شده اند و گفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظاهر ثابت کرده است
 و سنت بقیاس ثابت نمیکردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و مادر شرح سفر السعاده آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی
 غوده ایم و عبارات این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارات در تطوع از غیر و اواب استعمال کنند
 چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت * ثم ینصت اذا تکلم الامام * پسترنج خاموش نشیند و گوش دارد وقتی که تکلم کند
 امام یعنی خطبه خواند و ینصت یضم یا از انصات بمعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جازا است و انصات در وقت خطبه واجب است

نزد ما اکثر علما وتفصیل آن در شرح حدیث دیگر نیاریم * الاغفر له ما بینہ و بین الجمعة الاخری * این کار خارا هیچ کنگ مکر آنکه
 آمرزیده شود مراد از کنایان کفیمان آنست و میان جمعه دیگر که کشت چنانکه احادیث دیگر بر آن دلالت دارد * و رواه البخاری *
 و عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل ثم اتى الجمعة فصلی ما قبل له ثم انصت حتى يفرغ من خطبته
 ثم يصلي معه * هر که غسل کند پستری بیايد جمعه را پس بکزارد نمازیکه تغل بر کرده شده است برای او پستری انصت کند تا آنکه فارغ
 گردد امام از خطبه خود پستری نماز جمعه بکزارد با امام * غفر له ما بینہ و بین الجمعة الاخری * آمرزیده شود برای او چیزی که میان
 از میان جمعه دیگر است از کنایان * و فضل ثلثة ايام * باز در سه روز دیگر را این زیادتی بجهت آنست که هر حنسه بدی مانند
 ارست و از جمعه تا جمعه هفت روز است مه دیگر که می افزایند می شود و فضل بر رفع و نصب مرد و روایت است * رواه مسلم *
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترضأنا حسن الوضوء * کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را * ثم اتى الجمعة فاستمع وانصت *
 پستری بیايد جمعه را پس بشنود دو خا موش نشیند * غفر له ما بینہ و بین الجمعة و زیادة ثلثة ايام * آمرزیده شود آنچه کشته میان
 از میان جمعه و زیادة سه روز * ومن مس الحصى فقل لغی * و کسیکه محاس کند و بسایند سنکریزه را پس تحقیق لغو کرد و لغو شدن
 الا یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصى را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع
 خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد مس حصى بازی کردن است بدان بعبث یا برای بر و هموار کردن آنهاست بر زمین بی
 ضرورت تا شعله کند بر آن و بعضی گفته اند مراد گردانیدن سنکریزه ها و شمار کردن تمبیح است بدان و این انصب است بنهی از
 تکلم نزد خطبه * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت للملائكة على باب المسجد
 يكتبون الاول فالاول * چون می باشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه می نویسند نام هر که پیشنوی آید بترتیب
 * و مثل المجر كمثل الذي يهدي بدنة * و قضا حال و محو حال کسی است که می فرستد شتر یا را بجهت برای قربانی که از همه فاضل
 تر است و محو بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که بر آید است و بدنه بفتحات
 نام آنچه می فرستند بجهت رجوع و بدنه بضم تین * ثم كالذي يهدي ببقرة * پستری حال آنکس که پس از وی می آید و محو حال کسی
 است که میفرستد گا و پرا و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است و این حدیث مؤید آنست که بقره مقابل
 بدنه ذکر کرده اند و جمعه را و بدنه لغت و بعضی از فقها و ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گا و را جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا
 بقره است که ذبح کرده میشود بجهت آن میگویند که قربیه می سازند و قرن دار میشود و مراد در حدیث شتر است به قربیه
 مقابل بقره * ثم كبشا * بعد از آن هر که پستری از آن می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قبیحا را یعنی شاة را و ذکر کیش بجهت
 آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة * ثم ذباجة * پستری آنکه تصدق میکند ماکیان را و ذباجة بفتح دال و کسر آن و بعض
 بضم نیز گویند و فتح انصح است * ثم بیضة * پستری آنکه تصدق میکند بیضه را * فاذا خرج الامام * پس چون بیرون می آید امام
 برای خطبه * طورا صحفهم و یعقون الذکر * می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر
 را یعنی خطبه را و در روایتی مرسل را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر مانا که ابتدا اخطی نزد خروج است و انتهای
 آن نزد جلوس درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت والامام يخطب فقل لغوت * وقتی که بگویی تو می یار خود را که باتو نشسته
 است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه
 و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل تقولن ما لا تفعلون است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع
 است اگر چه بطریق امر معرف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است * متفق علیه * و از اینجا معلوم
 میشود که انصت واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصت واجب است نزد اکثر علما را امام ابو حنیفه از ایشان است
 و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در فروع الهی گفته که شافعی را درین مسئله در قول است و همچنین

از امام احمد و قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انقضات مکرر و قلیلی از تابعین و این قول غریب است
انتهی و ترمذی گفته مکرر و چند اشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند و نزد عطاء و شمیم عا طس بعض
بر کراهت اند و بعض متردد اند و ان انتهی و مذ هب ما آنست که از وقت خروج امام بر ای خطبه تا شروع در نماز صلوٰه
و کلام هر دو حرام است و اگر کمی در نماز باشد و امام شروع کنند در خطبه قطع نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبیه
یا یک نیمیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزل از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام بر آرد زیرا که کراهت
از جهت منع امتناع بوده و نیمیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزل امام بخلاف
صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نکردن قطع وی تا وقت شروع در خطبه را امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی
است که وارد شده است و در شان هر دو و کلام نیز کامی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت
کرده است از اخرج الامام فلا صلوٰه ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجّات است نزد ما و واجب است
تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و قضای فائمه مکرر و نسبتا و اختلاف کرده اند و گفته اند که در ریشسته است چنانکه
خطبه نمیشنود مختار و وجوب شکر است و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول گردد بدین و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل
و شرب و کنایه آنست که مکرر است تشمیت عا طس و در سلام و در روایتی از ابی یوسف مکرر نبود زیرا که اینها فرض اند جواب
میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مکرر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن در آنها و در وقت خود بفرسند تا شاغل
از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمل نزد عطسه و رد منکر با شارت چشم و دست مکرر و نهیست و هو الصحیح و در نظر
بکتاب و اصلاح آن بقلی روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحمیه المسجل در آخر باب خطبه
بیاید انشاء الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یتخالف الی مفعله لیتقبل نیه
باید که برخی خیزند یکی از شما ببرد و خود را روز جمعه بستر قصد کند و بیاید بسوی نشستنگاه و بی پس بنشیند و روی
و لکن یقول افسو و لیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدین واقع است * رزاه مسلم *
الفصل الثاني * عن ابی سعید و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة * کسی که
غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کاملی مستجمع جمیع
از کلب و شرا عطا و ستن و آداب چنانکه بر ای چنانست غسل میکنند و بعض گفته اند که این اشارت است با استحباب اجماع درین
و زرار بر ای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر دنییه و سبب باب نظر حرام و مؤید این است روایت عثمان بتشدید در حدیث
آیند * و لبس من احسن ثیابه * و بپوشد از نیک ترین جامه های مقبول ظاهر آنست که لمن اند نفیس تر و آراسته تر و درست تر
نزد وی بعد از آنکه نامشروع نماید و بعض گویند که مراد جامع سنید است که محبوز ترین جامه ها بود نزد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و حسن من طیب الیکن عده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی * ثم اتی الجمعة فلم یخطب اعان الناس *
پستر بیاید جمعه را پس بگذرد کوفت ثیابی مزدم را و بپوشد آنرا * ثم صلی ما کتب الله له * پستر نماز بگذارد آنجه نوشته و تقدیر
کرده است خدا صی تعالی بر وی و از نماز نفل و سنت * ثم انصت ان یخیر لجامه یمشی یفرغ من صلوٰه * پستر نماز مشورت
و کوش دارد وقتی که بیرون آید امام او بر ای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز بخود * کانت کفاره لما یبها و بین الجمعة التي فیها *
باشند این اعمال پوشیدن و حرکنافان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود * و رواه ابو داود * و عن اوس ابن
اوس * صحابی ثقیلی است نزل کرد شام را و مورد در وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه و اعتسال آن حدیثی * قال قال
ص رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة * بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و بتشدید احتمال دارد و متبایه را
و احتمال دارد و بعد مرأه را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او * و اغتسل * یا برای تأکید است یا مراد بغسل نشستن
مستقیم است خطمی و جز آن زیرا که عرب را امری سر بهیاز است که در شستن آن گفته است و با غایت شستن تمام بدن * و بگز * بتشدید

* وابتکر * و بیاوردن غازی در اول وقت و ادراک کند اول خطبه را یا تکرار است برای تأکید و بعض گفته اند بکر یعنی تمسک
کند پیش از برآمدن چیزی و گفته اند بکر یعنی رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل میگویند آن را از اشتغال بصلوة و ذکر
و بعض گفته اند بکر یعنی ذکر و یا جامل و باعث شد بر بامان از بیرون آمدن * و مشی و لم یورکب * و بپای رفت و سوار نشد
* و دنامن الامام * و نزدیک شدن از امام بی خطی رقاب * فاستمع * پس شنید خطبه را * و لم یلغ * و لغز نکرد و سخن را یعنی
تکلف یعنی انصاف کرد * کان له بکل خطوة عمل سنة * باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکسال * اجر ضیاعها و قیامها * یاداش
ورز یکسال و غازی شب یکسال یعنی این چنین عمل که صیام و هجر و قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است
باین شرایط که مذکور شد و در آمدن بمسجد بر اعدای بیگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتاب حسنه و محسوسه است اما در
جمعه در هر گام اجر ثواب یک سال قیام لیل و صیام تمام است و در کتاب سفر السعاده خاصیه های روز جمعه بجمع کرده است با
زیادتهای دیگر که در شرح ذکر یافته اینجا یاد کردیم * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عبد الله بن
سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما على احدكم ان وجده ان يتنفل ثلثين يوما الجمعة * نیست بر یکی از شما با کسی و نقضی اگر
بیابد و میسر کرد که بکند و بسازد و جامه برای روز جمعه * سوی ثوبی مهنه * و رای دو جامه خد مت خورد و مهنه بفتح میم و کسر آن
وسکون ما یعنی خدمت و ابتدال مراد جامه ها است که می باشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کار باز آن میکند و درین
دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت بکشد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد مینافی و محل بزه نمودن آن رده اند
که آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشید * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و رواه مالك بن يحيى بن سعيد *
روایت کرد این حدیث را امام مالك از يحيى بن سعيد انصاری تابعی * و عن اسرة بن جندب * بفتح سین و ضم میم و جندب
بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است و روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین مات بالبصرة
سنة تسع و خمسين و قيل سنة ستين و ابی بود بران از جانب معاویه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احضروا اليكم * حاضر
شوید ذکر را یعنی خطبه را * و انوا من الامام * و نزدیک شوید از امام و یا بستانید در صف اول و نزدیک بآن * فان الرجل لا يزال
يتبعه حتى يورث في الجنة وان دخلها * زیرا که مرد همیشه دور پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود
در بهشت از اعالی درجات اگر چه می در آید بهشت را * رواه ابوداؤد * و درین ترغیب است بر طلب اعالی امور و زجر است از سکون
و آرام بادانی ان * بیت * همت بلند دار کنز دخیل اخلق * باشد بقرن و صفت تواضع توبه * تواضع کنکره عزش میزنند صغیر * و انما
که درین دایره چه افتاد است * و عن معاذ ابن انس الجهني عن ابيه * این چنین واقع شده است در نعم متکوره و صواب آنست که گرد
عن سهل بن معاذ بن انس الجهني زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابيه درست باشد و اما سهل بن
معاذ تابعی است و روایت از پدر خود دارد و گفته اند که سهل بن معاذ این الحدیث است و احادیث او همانند فضائل و رغایب * قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خطي رقاب الناس يوم الجمعة اتخذ جحرا الى جهنم * کسی که میگردد بر گردنهای مردم
روز جمعه گرفته میشود آنکس دل بسوی دوزخ و درین میازات عمل است چنانکه وی مردم را کند رگه خود گرفت و او را نیز کند رگه
مردم ساختن و اتخذ بلفظ معلوم مجهول مردور روایت است و معنی مجهول ظاهر تر است اگر چه روایت معلوم قوی تر است * رواه الترمذی
و قال هذا حديث غريب * و عن معاذ ابن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الجيرة يوم الجمعة و الامام بخطب *
نهی کرد آن حضرت از جیره و حال آنکه امام خطبه میخواند و احتیاجی از جیره است و آن جمع کردن پشت و ساتها است
بسوی شکم بد و دست یا اینجا معنی متکاذه نشستن چنانکه عادت عرب است و آن در اهل حرمین متعارف است و جیره بفتح حاء و کسر
نذر آید اسم است از آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است و لیکن در وقت خطبه از آن نهی فرموده زیرا که
خواب می آید و از اجتماع خطبه باز می دارد و یا نقض وضو میکند * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا نعت احدكم يوم الجمعة فليتحول من مجلسه ذلك * چون بکنی زند یکی از شما روز جمعه پس باید بگردد و

که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش و زوجه خود این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت امت با تکه اگر خود ندارد ارزن بطلبند آخر نفع این هم بوی را جمع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند * فان لم یجدن فالله طیب * پس اگر نیا بد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می بود بوی بد را * رواه احمد و الترمذی و قال فلان حدیث حسن * باب الخطبة والصلوة * خطبه بضم صلی راست اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابي خنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید از جهت قبول حق تعالی فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آنرا خطبه می نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ما ثورا زان حضرت صلی الله علیه و سلم ذکر معجمی بخطبه است و مواظبت بر آن است پس آن یا را جبب باشد یا هفت نه شرط که جز وی کفایت نکند و صاحبیه میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند و در عرف و تمییز و تحمید را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا بخوانند و خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد گفت الحمد لله دیگر بسنه شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و هیچکس بوی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله عنه آنست که چون بار اول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و بخته شد و گفت ابو بکر و عمر مر این مقام را مقال میبایست ساختند و شما ای امام فعال محتاج تربیل از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه ما بعد خطبه ما و بیا مرزد خدا تعالی مرا و شما را ر شب این الهام گفته که قصه عثمان شما خسته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه و الله اعلم

العصر الاول * عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس * بود آنحضرت که میگزارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر علم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد سرد ترید میکرد و چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آنست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که و عد تجویز کرده است نماز جمعه و پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کس از علما موافقت نکرده است و از این قول * رواه البخاری و حسن سهل بن سعد قال لما کنا لقیل ولا یتغلی الا یصل الجمعة * و روایت است از سهل ابن سعد ما عدی انصار مدینه که از مشاهیر صحابه و آخر کسی که وفات یافت ایست از صحابه بز قول مشهور در مدینه اربعه مئة احدی و تسعین و در وقت زحمت آنحضرت و پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیل و له میکردیم و نه طعام چاشت می بخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قال لک نصف النهار یا کبرئیل و قیل و له خوارب نصف النهار یا کبرئیل و فی القاموس و زهری گفته که قیل و له و قبل استراحت در نصف النهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجملة تأیید مقصود ما و لیکن مقصود بیان انتقام بشأن جمعه و تمکین بدان است تا اول وقت بدان برسد * متفق علیه * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتهل البدر بکون بالصلوة قرأ اذا اشتهل البدر بالصلوة * بود آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت می بود گرمی شتایی میکرد در این نماز و در اول وقت میکرد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و بنماز و پس از اول وقت میکرد * یعنی الجمعة * بنماز اول و بنماز جمعه را که بیا این حدیث در نماز جمعه وارد شده است و الاحکم ظاهر نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت

رواه البخاری * و عن السائب بن یزید * صحابی صغیر است حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراهی زن و شوهری هفت ساله بود و روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است که دانید از ا عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مرایت مئة ثمانین و قبل سنت و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینه ملی قول * فان کان العن اغیوم الجمعة اوله اذا جلس الانام الی المنیر علی عهد رسول الله * گفت بود از این روز جمعه اول وی وقتی که منی نشیست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بوی بکر و عمر فلان کان عثمان و کثر الناس * پس در کاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شد و موافق * زاد النبی و النبی علی الزور * زیاده کرد اذان سوم را بر زور که نام جای بلند است در بار مدینه نزدیک مسجد

عريف * رواه البخاري * بانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بهر منبر می نشست اذان می گفتند و پیش از این در اول در آمدن وقت اذان می نمود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارهای ملاحظه نمود و در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمیت شریف حاضر می نمودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذان می گفتند شوذ تا مردم از دور بشتابند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف اجبت فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان و تحت خطبه است زیرا که اوست اصل در شرع یا این اذان اول مستحب است اگر در وقتش گفته باشند اصح آنست که همین معتبر است زیرا که مقصود که اعلام امت یوی حاصل شده کنایه الهیة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند یا اعتبار حدیث اگر چه اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت خود گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته ولیکن در زمان عمر مجید اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیصبت بر آن در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که از کی با زحمت شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوة سنه رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است * و عن جابر ابن سمرة قال كانت للنبي صلی الله علیه وسلم خطبتان يجلس بينهما * بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان مردم و خطبه آنقدر که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت نرسیده است در وی دعای اذان حضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خوانند و نشست * یقرأ القرآن و ینکر الناس * میشربکب حیران و در خطبه ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب * فكانت صلوة قصدا و خطبة قصدا * پس بود نماز آن حضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه و انعمت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید * رواه مسلم * و عن عمار * روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبة منة من فقهه * می گفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از ان و بعض تقصیر مئنه بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است * فاطیلوا الصلوة و اقصروا الخطبة * پس دراز گزاید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنه فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بر آن و از جمله قضا پای فقیهه است که اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بند ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در تعاط یک کلمه خصوصاً اذان حضرت صلی الله علیه وسلم که مصلح رجوع کلم و مظهر غرائب حکم بود * ع * در خانه اگر کس است و یک حرف پس است * و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مرا مت را بجز آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهدیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و هم موافقت قول بفعل است و مثل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد امت را بآن قول و فعلا * فان * و در

روایتی وان * من البیان صحرا * زیرا که بدستیکه از جمله بیان حرمت و این قول مناهیه تراست باین معنی که گفتیم کردیم
این دلیل است بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالغای و چیزه و قلیله داله بر معانی جزیه یا شک چنانکه میگوید خیر الکلام باطل
و دل و زیادت اطالت کنند شاید که مومهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و این قول هم متضمن مدح بیانست و هم مفید
ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت باینچنانکه حرمت تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کنند مصلحت
باشد و اگر بعموی باطل کنند مذموم بود و بیان سخن پید او کفاده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب بیان و شعر بیاید انشاء الله
تعالی * رواه مسلم * وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطبنا اخبرت عیناه * بود آنحضرت چون خطبه میخواند
ما را سرخ میشد فر دو چشم وی * و علا صوته * و بلند می شد آواز وی * و اشتد غضبه * و سخت میگشت خشم وی بحسب آنچه
قبلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوا مع اضواء ابلاغ و انداز * حتی کانه مندر جیش * و حالت آنحضرت در
خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشانرا بنزول آن بر ایشان * و یقول
صبحکم و مساکم * میگوید آن مندر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که در
وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و دمار از روزگار شما بر آرد * و یقول * و میگفت آنحضرت بقله
اند از ویان قرب قیام ساعت * یعنی انوار الساعة که آتین * بر آنکشته شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت میجوین در
انگشت * و یقرن بین اصبعیه السبابة و الوسطی * و می پیوست آنحضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت
شهادت است و انگشت میانه و معنی سیاهه در کتاب الصلوة در باب التمهید دانسته شده است و اختلاف کرده اند در
تاریل این بعض گفته اند که مراد با تتران سیاهه است بر وسطی از جهت اشارت با تتران ساعت بیعت وی صلی الله علیه
و سلم و بعض میگویند که مراد آنست که در وی که میان بعث و ساعت است مقلد در وی است که میان سیاهه و وسطی است
یعنی وسطی از سیاهه اندکی بیشتر رفته است و سیاهه عقب او است اندکی کمتر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام
و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سیاهه و وسطی ثابت
است پیوسته کنند یا نکنند جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگرد و وجود بعد و در کفاده داشتین ظاهر نیست فافهم * رواه
مسلم * و حسن یعلی ابن اُمیة * بضم حمزة و فتح میم و تشدید تحتانیة ابن منیة نیز میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیة
مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده روز فتح حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود در رضی الله عنه عامل
خمر برنجیران معد و است در اهل حجاز * قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ طی المنبی * میخواند آنحضرت
منبر این آیت را * و ناد و یا مالک لیقض علینا ربک * و فریاد می کنند و بانگ می زنند و وزخیان ای مالک که نام خازن
دنورخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو میرانیدن یعنی در خواست از پروردگار خود که پیرانند ما را تا از عذاب خلاص شویم
و در قرآن میگوید که جواب می دهد مالک انکم ما کثون این آرزوی شما باطل است شما درنگ نکنند بآنند در آتش
و همیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را میخواند از برای انداز * متفق علیه * و عن ام مشام
بنت حارثة بن النعمان قالت ما اذنت ق والقرآن المجد الا حسن لسان رسول الله * و روایت است از ام مشام که صحابه
انصاریه است گفت یاد نکردیم من هورق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یقرأ ما کل جمعة علی المنبر
اذ اخطب الناس * میخواند آن حضرت این هوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند بر اف مردم ظاهر آنست که مراد
از خواندن در هر جمعه چند کاهه خواهد بود که این امر اذ حاضر شد و شنیدند آنکه همیشه در عدت عمر در خطبه میخواند
و گفته اند که مراد اول این هورت است زیرا که تمام هوره را در خطبه نخواند است پس برین نقل زیاد کردن ام مشام را نیز اول
هوره خواهد بود و الله اعلم * رواه مسلم * و عن عمرو بن حریث * بضم حای مهمله و فتح را * ان النبی صلی الله علیه و سلم خطبه
و علیه صامعه هوراء * روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آنحضرت را در خردی دید و آرزوی حدیث

شبهه و آنحضرت د هت مبارک خردا بر هر وی مالیده و دعا بهر کس کرده و در وقت وفات آن حضرت در ا زده حاله بود که آن حضرت خطبه خواند و بر سر وی دستار سیاه بود * قدامی طرفیها بین کتفیه * در حال که بتحقیق فرو رفته بود در طرف همامه را میان دو شانۀ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و کتفه بلفظ ثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمیع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهار است و راقیه و راقیه * يوم الجمعة * این حال در روز جمعه بود * رواه مسلم * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يخطب * كفت جابر كفت آنحضرت و حال آنکه وی خطبه میخواند * اداجاه احدكم يوم الجمعة والا امام يخطب * چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند * فیرك ركعتین * پس باید که بکزار در رکعت * و لیستجو زفهسا * و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیه المسجد که نزد ایشان واجب است اگر چه نزد خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد و باین حدیث استدلال میکنند بر تا کلب و جواب آن که در وقت خطبه نیز بآن امر فرمود و نزد حنفیه هرگاه که تحیه المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است منصف مالک و هفیان ثوری و برین اند جمهور و صحابه و تابعین کتب اقال النور و تاوریل این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی میخواند امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صححه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث جابر بطرق متعدده آمده که مردی به مسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت ای غازی که ده یا فلان گفت نکرده ام فرمود بکزار در رکعت و تخفیف کن در آنها و تاوریل کرده اند این را که و درود این واقع پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود بعض کویند این قضیه پیش از آن بود که آنحضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این نه در خطبه جمعه بود و الله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از آغاز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود درایت کرده که گفت مراد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکزار در رکعت پس آنحضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن در اینجا بسیار است جمله ازان در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر تم * رواه مسلم * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من الصلوة مع الامام فقل ادرك الصلوة * کسی که دریافت يك ركعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع * بجز آنکه شخصی بجمعه نداد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آنرا بجمعه بقرینه حدیث آینده در آخر باب * متفق علیه * و در حدیثی گفته است کسی که دریافت امام را روز جمعه بکزار باری آنچه دریافت است و بنا کند بروی جمعه را بللیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما در گتم فصلوا و ما فاکم فاضوا هر چه در یابید یعنی با امام بکزارید و آنچه قوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد اینکفیه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت آنرا بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد یادراک اکثر رکعت ثانیه ادراک است در رکوع نه بعد از برداشتن هر ازان و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مرشخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بکزار در چهار رکعت را ثابت نشده * الفقه الثاني * عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب خطبتين كان يجلس اذا صعد المنبر حتى يفرغ * بود آنحضرت خطبه میخواند و خطبه بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد * اراه المؤذن * این قول را وی ابن عمر است که گفت کان میبزم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یا دندارد گفت اراه بضم همزة بمعنی اظن * ثم یقوم * پست بر می خاست * فخطب * پس خطبه میخواند * ثم یجلس * پست بر می نشست * ولا یتکلم * و تکلم نمیکرد * فانه یل عازله بغیر آن * ثم یقوم * پست بر می ایستاد * فخطب * پس خطبه میخواند خطبه دوم را * رواه ابو داود * و عن عبد الله

ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا استوی علی المنبر استقبلناہ یوجہنا * بود آنحضرت که چہون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما را برابر و بعد از آن خود پیش نشست آنحضرت که مردم متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت به قبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز در سنت است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبی صحیح است * رواہ الترمذی و قال هذا احدث ما یلتزمہ الامن حدیث محمد ابن الفضل * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد ابن فضل * و وضعیف ذاهب الحدیث * و روی ضعیف است و روی است حدیثی که گنایت است از روی تحفظی * **الفصل الثالث * عن جابر بن سمرة * وی وید روی** هر دو صحابی اند و روی خود مرزاده شعل ابن ابی وقاص است و مادر وی خالدة بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر بخود و از عمر و علی رضی الله عنہم * قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما * بود آنحضرت که خطبه میخواند ایستاده پستری نشست پستری ایستاده پس خطبه می خواند ایستاده * فمن ثبأ ک انه کان یخطب جالسا فقد کذب * پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه می خواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید * فقد والله صلیت معه اکثر من الغلی صلوة * پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد بنماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت نگذاشته مگر نزد یک پیانصل جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قنوم و بعد از آن بود و مدت اقامت بعد از آن * قال است پس مراد نمازهای پنج گانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است با آنحضرت * رواہ مسلم * و عن کعب بن عجرة * بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه خلیفہ انصار است و از اصحاب شجرة است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عبادة بن الصامت یارا بود و روزی درون خانه او درآمد و بت را بشکست و بغضب درآمد نزدیک بود که دشنام کند عیاده را پس بفکر در رفت و با خود گفت که اگر این بت باشد و قد رقی داشت باز می داشت خود را از شکستن پس بیزار گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه * انه دخل المسجد روایت میکند کعب که وی درآمد مسجد را * و عبد الرحمن بن ام الحکم * که از بنی امیه و اتباع ایشان است * یخطب قاعدا * خطبه میخواند نشسته * فقال انظروا الی هذا الخبیث * پس گفت کعب ابن عجرة نگاه کنید بخوفا این پلید * یخطب قاعدا * خطبه میخواند نشسته * وقد قال الله تعالی * و خال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی * و اذا را و تجارة اولهوا انفضوا الیها و ترکوا ک قاعدا * چون می بینند ایشان باز را کانی را یا بازی را میروند و ریز میکنند بموفا آن و میکنند آنرا ترا ایستاده قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند نگاه قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس ضیاء به بیطاقت شدند و بر آن قافله بد رفتند مگر نزدیک بد و از ده کفن پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آنحضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مرکبی را که قدرت دارد چنانکه غار از او شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بمیار شد بیه شکم وی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده میخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود یا ز بر میخواست و میخواند و معاویه خطبه اولی نشسته می خواند و خطبه دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مرکبی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکر الشیخ * رواہ مسلم * و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که اگر نگاه میکند حرام را یا مکروه را زیرا که اگر نگاه خلاف چیزی که مل اومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بیضرورت متببی از خبیث باطن است * و عن عماره * بضم عین و تخفیف میم * بن زبیه * بضم ز و فتح و او و سکون یا * انه رأى بشر بن مروان علی المنبر و انما یدیه * روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بزدارند و هر دو دست را نزد خطبه خواندن چنانکه ذاب بعضی چهل و عاظ و خطبا انما * فقال * پس گفت عماره * تبخ الله

هاتین الید بن * زشت گردانند خدای تعالی این خود دشت را * لقل رأیت رسول الله * هر آینه دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هكذا * زیاده نمیکرد آنحضرت برین که اشارت میکرد بدست خود همچنین * و اشار باصبعه المسبحة * و اشارت کرد عماره با نکشت خود که مسبحه است برای خوردن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت یک اشارتی با نکشت شهادت بخود میکرد گویا که خطاب میکرد مردم و تنبیہ میکرد ایشان را براستماع و تأمل در آنچه ذکر میکرد * رواه مسلم * و عن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم الجمعة على المنبر قال اجلسوا * روایت است از جابر گفت فنگامی که نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم ببر آمدن آنحضرت با یعتادند فانهم * فصيح ذلك ابن مسعود فیجلس علی باب المسجد * پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت با مثال امر شارع * فرآه رسول الله * پس دید او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال تعال * پس گفت آنحضرت پیش آی * یصلی الله بن مسعود * از غایت شفقت و مرحمت بجهت مبادرت او با مثال و بحقیقت هر که امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد * بیت * هر که او در عشق صادق آمده است * بر سرش معشوق عاشق آمده است * رواه ابوداؤد * و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد و رای ازان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الحام گفته که مکروه است مرخطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر بمعرف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهم مادر وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد میلرآمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام می داد * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى * کسی که دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر و جمعه را تمام کند * و من فاتته الركعتان فليصل اربعاً * و کسی که فوت کرد دو رکعت پس باید که بگذارد چهار رکعت * او قال الظاهر * یا گفت بجای اربعه فليصل الظاهر یعنی چون جمعه نیاخت نماز ظهر بگذارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام درینمعنی گذشت * رواه الدارقطني * * باب صلاة الخوف * صلاة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بر زمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة بارسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا كنت فيهم نیز همین است و مختار نزد جمهور و جواز است بعد از زمان نبوت نیز و گزارش بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاجت ایشانست و بعض گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام را اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طائفة تمام نماید و بگزارد بطائفة دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بسبب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت بیند امام در حراست و پرهیز از عدل و هواریکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابوحنیفه روایت این عمر را گرفته که ثابت است در کتب سنده و شمینی گفته که صلوة خوف ازان حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاق و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقهای آنها در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم * الفصل الاول * عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه * سالم بن عبد الله ابن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علماء ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان عالم هیچ یکی مشابه ترک نشدگان در فضل و زهد و زندگانی درشت سلیمان بن عبد الملك او را در کجاء بد گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت مرکز تطلم در خانه خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر مادر او که او را سالم نام کرد * قال ابن عمر غزت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد * گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهرها است اعلای آنها

وین راسخ تاعراق و شام و لیل و اصل جمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید وین بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا لیل و عراق است نه لیل یمن * نو ازینا العذر * پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را * فصافقتنا لهم * پس وینجا بستیم ما برای جنگ دشمنان * فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی لنا * پس ایستاد آنحضرت در جای که نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را * فقامت طائفة معه و اقلیت طائفة علی العذر * پس ایستادند آن گروهی با آن حضرت و اقلیت آن گروهی بر روی آوردند آن گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان * و رکع رسول الله * و گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بمن معه * با آن گروهی که با وی بودند * و سجد سجد تین * و سجده کرد آنحضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت * ثم انصرفوا مکان الطائفة التي لم تصل * پستری بکشند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند لیلی آن گروه که نگزاردند نماز را ایستاده بودند مقابل حد و فجار * پس آمدند آن گروه * فرکع رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم رکعة * پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع * و سجد سجد تین * و سجده کرد دو سجده * ثم سلم * پستری سلام داد آنحضرت * فقام کل واحد منهم * پس ایستاد هر یکی از قوم * فرکع لنفسه رکعة و سجد سجد تین * پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده * پس دالالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفة اقتل اگر دند بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک رکعت و گزاردند برای خود یک رکعت دیگر تنها و این مذمبایی حنیفه است و گفته اند که این طریق از حق است بنص قرآن فقتل بر یوشیة همانکه که سبیل نیست با آنکه هر دو طائفة یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در روی تقصیر امر حرب و تقویة مصلحت او است و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگزارد پس گفت آشف که صاحب مالک است طائفة دوم پیشتر بگزارد که احکم است از کثرت مخالفت و حدیث آئینده بران دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفة اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت عالم است از ابن عمر * و روی نافع نحوه * و روایت کرد که نافع از ابن عمر مانتل آن * و زاد * و زیاده کرده است نافع این را که * فان کان خوف هوا شد من ذلك * پس اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور * صلوا رجالا قیاما مای اقلد امهم * بگزارند پیاده ایستاده بر پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاده * و اگر نه * یا بگزارند هواره اگر نتوانند پیاده شد * مستقبلی القبلة * روف آورده اینجا قبله اگر ممکن باشد استقبال * و غیر مستقبلیها * یا بگزارند نه استقبال کنند قبله را اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز از دست نهد * بیت * برون افتم از خود به پر کنند کی * نیغمم برون با تو از بند کی * لنک و لوک و خفته شکل و بی ادب * سوی اومی بغیر و از ارمی طلب * قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلك الا عن رسول الله * گفت نافع بمانند ارم این عمرو را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم رواه البخاری * و غنیز بن یزید بن زومان * بضم ز و سکون و او که تابعی است و ثقة کثیر الخلف * عن صالح ابن خوات * بفتح خای معیبه و تشدید و او ذاتی فوقانیة نیز تابعی ثقة است عزیز الحدیث و خوات صحابی است جلیل اول مشاهد از احل است * عن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم ذات الرقاع صلوة الخوف * صالح روایت میکند از کسی که نماز گزارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر و ا نام غزوة ایست که در مئة خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت کفار را و گزارد این نماز را بر آنی آنکه جنگی واقع شود بر کشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پای برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پای افتاده پس جامه پارها را بر پاهای پیچیده بودند مشهور این وجه است و بعض گویند که در اینجا کوفی بود که پا را اوسرخ بود و پا را اوسید و پا را اوسیا و پا را اوزرد بود رنگ برنگ کویا رتعهها است برهم درخته بعد از آن بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات الرقاع کرد میکند بقول خود * ان طائفة صفت معه و طائفة و جاة العذر * و گروهی صفت بستند با آن حضرت و گروهی صفت بستند و ایستاده شدند در مقابل دشمنان و جاة بضم واو و کسر آن و در روایتی جاة العذر وینا * فصلی بالتي معه رکعة * پس گزارد آنحضرت با آن طائفة که با او بودند یک رکعت * ثم ثبت قائما * پستری بر جای خود مانند آنحضرت ایستاده * و اتوا لانفسهم * و تمام کردند ایشان نماز را برای

مخرد * ثم انصروا * پستروا رکیده بر کشتید و برفتند * فصفوا رجاء الاعد و * پس صف بستمند در مقابلۀ دشمنان * وجاءت
الطائفة الاخرى * و آمدند طائفة دیگر که نخست در مقابلۀ دشمنان صف بستہ ایستادہ بودند * صلى بهم الركعة التي بقيت
من صلوته * پس کزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از غزوی * ثم قمت جالسا * پسترجای خود مانند آنحضرت
نشسته * واتموا لانفسهم * و تمام کردند این طائفة غزوی خود * ثم سلم بهم * پستروا سلام داد آنحضرت با ایشان * متفق عليه
واخرج البخاري بطريق آخر عن العاصم * و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری با سند دیگر از عاصم بن محمد بن ابی بکر
صلی یق * عن صالح ابن خوات عن سهل * بفتح سین و سکون ما * بن ابی حمزة * بفتح حای مضملة و سکون مثله صیابی صغیر است
در سال سوم از هجرت و لا یتفاوت و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعض گفته اند انما یجد رش و امراد داشته که خواتمت و وی صحابی است * عن النبی صلی الله علیه و سلم * این وجه دیگر است از وجوه
صلوة الخوف و درین وجه نیز هر یک طائفة یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم کزاردند و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة
آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة صلی الله علیه و سلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی * و عن جابر قال اقبلنا مع رسول الله *
پیش آمدیم ما بایغمہم خدا * صلی الله علیه و سلم حتی اذا کنا بذات الرقاع * تا آنکه بودیم ما بذات الرقاع * قال کنا اذا اتینا على شجرة
ظليلة * گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می بود سایه او * ترکنا ما لرسول الله * می کذاشتیم ما آن
درخت ما به دار را برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * تا استراحت کند و آفتاب نخورد * فناء رجل من المشركين و یقیف
رسول الله * پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم معلق بشجرة * آویزان بود بر درختی
* ناخذ سيف النبی * پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فاخترطه * پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام * فقال
لرسول الله * پس گفت مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم اتخافني * یا میترسی از من * قال لا * گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم خیر ترسم * قال فمن يمنعک مني * گفت آغودیس که باز من در تو از من * قال الله یمنعني منك * گفت آنحضرت
خدا باز میدارد مرا از تو * قال * گفت جابر * فتهلده اصحاب رسول الله * پس ترسانیدند آن مرد را از آن پیغمبر خدا * صلی الله
علیه و سلم فغمد السیف و علقه * پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود * قال فنودي بالصلوة *
گفت جابر پس آواز داد شد و اذان گفته شد برای نماز * فصلى بطائفة رکعتین * پس کزارد بیک طائفة دو رکعت * ثم تأخرنا *
پستروا پس رفتند این طائفة * و صلی بالطائفة الاخری رکعتین * و کزارد آنحضرت بطائفة دیگر دو رکعت * قال فكانت لرسول الله
صلى الله علیه و سلم اربع رکعات * گفت جابر پس بود مرا آنحضرت را چهار رکعت * و للقوم رکعتان * و مرقوم هر یک ام را دو رکعت
* متفق عليه * و اختلاف کرده اند در توجیه کزاردن آنحضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند که قصر رخصت است چنانکه
ملصوب بعض ائمه است و در اینجا چهار رکعت کزارد لیکن ابن سحن مخالف است بانچه ذکر کرده اند بعض محققین که آنحضرت
صلى الله علیه و سلم هرگز در سفر چهار رکعت نکزارد و الله اعلم و بعض گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف است تا هر
طائفة پس آنحضرت تمام نماز بکزارند و شاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه در اوقات دیگر و بعض گفته اند این از
جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعی بدان قائل اند و صحیح است اقتدای مقتضی بجهت تکرار آن حضرت و بعض گفته اند که این
صلوة درین حالت در حضور بود و اقتضا بر قوم بود دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و در روایتی مرابی دارد و روایتی
را آمده است که آنحضرت در بعض احوال با هر طائفة یک رکعت میکزارد و قوم اکثر بیک رکعت میکزاردند و قضا نمیکردند
رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست و الله اعلم * و عنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم صلوة الخوف فصفتنا خلفه صغیر * و هم از جابر روایت است که کزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم
فیسوی و وصف یس و بیش و العود و بیننا و بین القملة * و دشمنان میان ما و میان قملة بودند و نائفة این قیل معلوم خواهد شد
* کبر النبی * پس تکبیر بر آورد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و کبرنا * و تکبیر بر آوردیم ما نیز * جميعا * همه یعنی هر دو صف

ثم ركع وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت وركوع كرديم مامعه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برداشت آنحضرت سر خود را و بر داشتيم ما نيز همه تا اينجا آنحضرت و ما هم موافق بوديم * ثم انحدر بالصلاة والصف الذي يليه * پستر ضرورت بنشيب آنحضرت برای سجده رصف پيش كه متصل بود او را * وقام الصف المؤخر في نحو العن * وایستاده ماند صف پايان در مقابلۀ دشمنان و در برابر ایشان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود وقام الصف الذي يليه * پس هرگاه كه تمام كرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفي كه متصل بود با آنحضرت یعنی سر بر داشتند سر از سجده * انحدر والصف المؤخر بالصلاة * پايان افتادند صف پسین برای سجده * ثم قاموا * پستر برخاستند از سجده * ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم * پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین * ثم ركع النبي صلى الله عليه وسلم وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت برای ركعت دوم و ركوع كرديم مامعه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برداشت آنحضرت سر خود را از ركوع ركعت دوم و سر بر داشتيم ما نيز همه * ثم انحدر بالصلاة والصف الذي يليه الذي كان مؤخرا في الركعة الاولى * پستر انحدر كرد آنحضرت برای سجود و صفي كه متصل بود آنحضرت را آن صفي كه مؤخر بود در ركعت اولی * وقام الصف المؤخر في نحو العن * وایستاده ماند صف پسین در مقابلۀ دشمنان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود والصف الذي يليه انحدر والصف المؤخر بالصلاة ونسجدوا * ثم سلم النبي صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا * پستر سلام داد آنحضرت و سلام داديم مامعه * ورواه مسلم * این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو را اینجا در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا ركوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده يك طائفة ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانكه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بغیر ستادن جماعه بآن طرف نشد * * الفصل الثالث * عن جابر بن ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بالناس صلوة الظهر في الخوف ببطن نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم * گفت جابر بود آنحضرت كه مبكر ارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل كه نام موضعی است میان مكه و طائف پس بگزارد بطائفة دو ركعت پستر سلام میداد * ثم جاء طائفة اخرى فصلي بهم ركعتين ثم سلم * پستر آمد طائفة دیگر پس بگزارد با ایشان دو ركعت پستر سلام داد * ورواه في شرح السنة * درین صورت سلام با هر دو طائفة جدا جدا داد و در اینجا نیز مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم چهار ركعت بود و قوم را دو ركعت چنانكه در حدیث سابق از جابر گذشت لیكن آنجا ساكت بود از ذكر تكرار سلام از آنحضرت چنانكه مؤلف آورد و در سفر البعاده میگوید كه آنحضرت توقف كرد در تشهد تا آنكه كزارد طائفة دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق * * الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بين ضحكان * بفتح ضاد معجمة و سكون جیم و فوئین نام موضعی یا کوهی است قریب مكه * وضحكان * بضم عین مهمله و سكون عین نام جای مشهور است بر دو مرحله از مكه شریفه * فقال المشركون لهؤلاء صلوة هي احب اليهم من آياتهم وابتائهم * پس گفتند مشركان مرا ایشان را یعنی آنحضرت و صحابه او را نمازی است كه وفی محبوب تر است بسوی ایشان از دلان ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائهم و امواتهم * و هي العصر * و آن نماز كه محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است * فاجمعوا * بفتح همزة و سكون جیم و كسر میم * امركم * پس اجماع كنید را یا خود را و اتفاق كنید و عزم جزم كنید * فقبلوا عليهم ميلة واحدة * پس حمله كنید بر ایشان يك حمله كردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاك كنید مشركان یا خود این قرا دادند * و ان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وسلم فامر ان يقم اصحابه شطرين * ویدرستیكه جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیا موخت تكبیر برای دفع شر مشركان و امر كرد آنحضرت را كه قسمت كنند یاران خود را دو طائفة * فیصلي بهم * پس نماز بگزارد بیک طائفة * و يقوم طائفة اخرى وراءهم * و بایستد طائفة دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جل ایستادن در مکانی مغایر دشمن و ورا یعنی پس و پیش هر دو آید * و لما حذوا وحذرهم و اسلحتهم * و باید كه بگیرند بر هیز خود را یعنی چیزیکه بدان بر هیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را حذر بکسر حای مهمله و سكون ذال بر هیز كردن و سلاح بکسر سین ساز حرب * فمكثوا لهم ركعة * پس باشند موقوف را يك ركعت * و لرسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم ركعتان * ومزا آنحضرت را دو رکعت و مراد بپودن یک رکعت قوم را بپودن آن یا امام نور رکعت دیگر را انتها خواندن کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة اخوف دانند چنانکه گذشت و الله اعلم * رواه الترمذی عن النعمانی * باب صلوة العیدین *

گفته اند عید را آنجهت است که عید خواندن آن که عود میکند هر سال و مکرر می آید و بنا بر آنکه وقت خود را این معنی صادق است بر همه مزا هم که عود میکند و مکرر میشود و این زیاد که گفته اند بعضی قبل از آنکه رکعت دوم میگذرد و بعضی بعد از آنکه رکعت دوم میگذرد و بعضی در عید نظر شکر نعمت تقاضای مقام است از خود و بعضی تعالی نعمت الهی بوقوف عرفات که عمدة ارکان حج است چنانکه وارد شده است الحج عرفة و جمعة عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردن شکر نعمت هر طاعت را عید از جنس وی تا نسبت مزید آن کرد بیکم لیس شکر تم لا یرید نکر و اما آنکه هرگاه که ای ای آن را وقتی معین نمرد و اجماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عید می نامند آن که قالوا بعض گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تقابل شود برای عود او چنانکه داخله وارد ایتناهی خروج آن قافله گفته اند که از قول بعضی رجوع است یعنی باز کردن و بیا این و صلوة عیدین فرض است غیر قرآن اتمام ابو حنیفه مثل جمعة و در ولایتی واجب است و تسبیح او پس از جهت ثبوت است به سنت و در کتاب و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی ثقل است و در تلمیذ ابی اویان افضل از آن و در قول بعضی سنت مکرر است و اما آنکه گفته اند که سنت واجب است و شاید که وجوب بمعنی تأکید است و اجماعی در آن دارد که مزا از چیز باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد بن حنبل فرض عید است چنانکه مذکور است ابو حنیفه است و صحیح فرموده و فرموده که عید است مثل صلوة لجنات و در روایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده و

والله اعلم * الفصل الاول * عید النبی صلی الله علیه وسلم یشرع یوم الفطر و الاضحی

الی المظنی * بود آنحضرت که بیرون می آمدند و در عید فطر و در روز عید فطر بان بپوشی مضی که جای مشهور است در مدینه و بیرون شهر که آنجا نماز عید میکرد و الا آن چهار دیواری که آن کشیک دانان و میگویند مساحت از حجرة شریف تا آنجا که در آن است و نماز عید در مسجد شریف میکرد و آنکه قالون صحیح است این صلوة * پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن به آنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد و در آن متصرفان و قوم مقابل الناس * پستری بر میکشید از غار پس می ایستاد و بر روی مردم می آید که بر پشتی بر ایستاد و در زمان شریف منبر در مصلى ثمرة النبی اجلس من صفره * و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود * فرغظلم و در صحنه دریا * مردم * پس اینک میگردیدم از آنکه میگردید ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی تزدیک هم اندک بطریق تأکید و تقرر و ذکر کرد و شد و خطبه است بعیظم یعنی اندک و میگوید و تنویف مینمود و بر صحنه یعنی در حق غیر قلیاض و خیر خواسته مردم را بشان و با نعره معنی امر میگوید ایشانرا احلال و نهی میکرد از حرام * و آن گاه یویل این یقطع بعنا طعه و اگر معفو است که جل آنک و بر شکر التوکی و انجلا میگوید و میفرستاد آنها * و یا امر بشی امر به * یا اگر مشغول است که بفرماید غازی را و غیر مردم آنرا این تعمیم بعد از تعظیم است شامل قطع بعد و غیر آن * ثم یصرف * پستری میکشید از وعظا و توصیت و جز بی بپوشی خانه * و متفق علیه * و عن جابر بن سمره قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة و لا مرتین یعنی ذان و لا اقامة * گفتند چنانکه از دم با آن حضرت هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی ادان و بی اقامت یعنی برای نماز عید از آن واقعات نبود چنانکه برای نمازهای پنجگانه می باشد * رواه مسلم * و زیاده کرده است در روایتی و لا صلوة جماعة یعنی و اینهم نبود که گویند الصلوة جماعة * و عن ابن عمر قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة * میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و تنصیف ابو بکر و عمر از برای آنکه سنت است زیرا که آنحضرت هر مرده است اقتدا با آنالین بعد از ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنند با آن دو کس که بعد از من باشند که ابو بکر و عمر است رضی الله عنهما و میگویند که حقا بن رضی الله عنه آنرا تغییر داد خطبه پیش از نماز خواند بجهت رجوع کثرت مردم تکرار بنده نماز و این سنن یا آن تمام کلام درین بیانید * متفق علیه * و سئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین * و بر سید شد ابن عباس را اینها ضرر شد تو با آنحضرت نماز عید را * قال نعم * گفت ابن عباس آری

حاضر شد: ام * خرج رسول الله * بیرون آمد بیغم و خجل * صلی الله علیه و سلم فصلی تم خطب * پس بگزارد نماز نیمه را بستم
 خطبه خواند * و لم یزل کذا انار لا اقامة * و ذکر نکرد ابن عباس ان ان وارونه اقامت را * ثم لا تمی النمل فوضعتین و ذکر کوفتی * و یرو
 لزان آمد آنحضرت زنان را که بیکم آنحضرت نماز عید را حاضر می شد نیکو پس پند کرد ایشان را و روایت دیگر پیش از این احکام دین
 واجد بل اخوت ارتواب و عقاب * و اخرهن بالصدقة * و امر کثرت زنان را بتصدقی کردند * و قرأتین یهین الی الی اذان و حلو تم
 پس دیدن زنان را که در از میکردند دستهای خود را بسوی کوشهای سخور و کلبه های غنچه و تالانچه در کوش و کلبه و دوازده و یزدین
 الی بلال * می انداختند بسوی بلال و می پهرند بوی بهورین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است * ثم ارتفع هو و بلال الی بیته *
 پسر رخت و شتابی کرد آنحضرت و بلال بسوی خانه آنحضرت فی الصراح و رفع شتابی بر مبالغه کردن ستودن و راقص * منبغ علیه *
 * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی یوم الفطر و کعبین * روایت میکند ابن عباس که آنحضرت کزار دروز
 عید فطر در رکعت * لم یعمل قبلهما ولا بعدهما * نکزارد آنحضرت پیش از آن دو رکعت و نه بعد از آن * منبغ علیه * این حدیث
 دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست قرمذی گفته است که درین باب بعد از عمل الله بین عمر و عبد الله
 بن عمر و رابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از صاحب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز بعد از نماز عید پیش از آن و قول از اهل اصح است
 انتهی در زمری گفته است که نشینم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشند اولی این است که گزارده باشد پیش از نماز عید
 و نه بعد از وی و در مقدمه گفته است که تغیر نکنند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگزارده با کمال
 حرص و بی پر نماز پس بعض گفته اند که کرامت در مصلی است خاصه و بعض گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آنحضرت
 نکزارده است و در بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد ایشان در مصلی پیش از خروج مکرره نیست و در فتح الباری
 گفته کوفیان میگویند که بگزارد بعد از آن و نه پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد پیش از آن و نه بعد از آن و مدنیان میگویند
 که پیش و نه پس و باول قائل است او زامی و توری و حقیقه و ثانی قائل است حسن بصری و جماعت و ثالث زوری و ابن جریر
 و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند که کرامت نیست در نماز نه قبل و نه بعد از آن اختلاف کرده اند که چون قوت شود
 نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر منسوب آنست که چون قوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز با این صفت ساخته شده
 است بودن اعمادات مکر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط منقوضه کند فی الله ایه و در بعض شروح مذکور است
 که اگر خواند دو رکعت بگزارد یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در نماز یا کز اید و میشود و نقل کرده از محیط و قاضیان که
 هر که بمصلی یا این و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر بخواهد باز کرد یا نه پس آنکه بگزارد نماز او خواهد بگزارد
 و برگردد و افضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا حاصل کرد در آن نماز ضحی و همچنین است مثل همه اجماع * و من ام عطیه
 قالت امر بان نخرج الخیض یوم العیدین * ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نساء است و همراة آن حضرت غزا میکرد
 در غزایماریان را بیمار داری میکرد و میروحان را تداوی میکرد گفت امر کرده شدیم با طائفه زنان که بیرون آریم زنان حاضر
 را در زهر و عید * و ذات الخدر * و بیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم خا و فتح یای مشدده جمع حاضر و خدر و
 جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود بر زن بگزارد کوشه خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه امر کرد آنحضرت که
 زنان همه در روز عید بر آیند * فیهلین جماعه المسلمین و دعوی تم * پس حاضر شوند جماعه مسلمانان را و دعای ایشان را
 * و تعزل الخیض عن مصلهن * و کوشه گیرند و بکسوف نشینند زنان حاضر از جای نماز خود * قالت امرأة * کفبت زنی * یا رسول الله
 اجل نالسن لها جلباب * بکسر جیم یکی از مایست مرا و را چادر که پوشد و بر آید * قال لهنسها صاحبها من جلبابها * گفت باید که
 بیوشانند آن زن را که چادر ندارد زنی که یار و صاحب اوست از چادر خود یعنی زنی که بلباس دارد و چادرهای متعلو دارد
 چادر برای زنیکه عاجز است بعبادت ده یا مراد آنست که کوشه از چادر خود بیوشانند و دوزن در یک چادر نشینند را که عاجزه

از آنکه استعانت نماید بر رسول کذلک میفرماید: لمست کبره منکرم خیر است * حقیق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنهما * قالت ان ابابکر
دخل بملوئها وعذل ثاجرا عذب فی ایام منی * کف عائشه کما یوکر در آبله بر او و نزد وی دود خترک بودند از د خترکان انصار
در روزهای منکرمه روز غنیمت ایام تشریق اند * قد نعان و تصویبان * یعنی سر و دست میکردند و د ف میزدند و قضا بان کویا
تاکید ند نعان است و بعض گفته اند که قصر بان یعنی تر قسان است میگردند از ضرب بارض بمعنی پی سیر کردن آن
و د بشم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سه قول است بعض مبلح دارند مطلقا و بعض حرام طی الاطلاق و صحیح است که در
عرأئس و بولایم را آنچه در حکم آن است مبلح است و بار فیک کرده اند در آنکه حلاجی دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف است
و می روایت بخیران جات و اولت الاصلایوم یقاتل * و در روایتی آمده است که سر و دست میکردند آن دوجاریه با شعاری که گفت واکو
کرده بودند میان یک دیگ و قفاخر میکردند بدان از اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شیاعان است روزیغات
بشم موجود و همین مهمله فیضه که نام مضعی است قریب مدینه بر مسافت در شب یا نام قلعه است که میان اوسل و خزرج که
نام دو قبیله انصار است در اینجا جنگ بود و تاصل و پیوسته سال میان یک دیگر معادات و مجاریت میکردند و در اسلام آن جنگ
و دشمنی بطرف شای و بدو رستی میل گشت و کرمه یا ایما الذین آمنوا لا یؤمنون حالا اعدا فالیق بین قلوبکم الا یة
اشارت بآن میکند پس این زبان آن اشعار میخواندند و آن همه در وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونیت است
در امر دین و تخریص است مر مؤمنان را بر جهاد و قتال کفار و ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در خصوص
رسول صلی الله علیه و سلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیسنا بغنیین یعنی غنا میکردند
و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرم است آنها بایست و عینا بخود میخوانند گفته و مشهور و معروف بدان باشند و تشریق بفا حشه و تعریض
بهری کنند که داعی بقتله و فساد بود بلکه دخترکان بودند از اهل ایفا نه چنانکه در خانه چیزی میکردند * والنبی صلی الله علیه
وسلم متغش بنوبه * و آنحضرت پوشیده و بپوشیده بود خود را بجای خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که بهلوزد آنحضرت
و بکر داند روی خود را * فانتهمر عما ابوبکر * پس منع کرد و زجر نمود آن دوجاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و د ف زدن
در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر آیا از شما شیاطین میزنید نزد پیغمبر و زمار آلتی که میزنند
آنها اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و افاضت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میکرد داند دلها را بلهو و لعب و باز میدارد
از یاد خدا * مکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه * پس بکشد آنحضرت پرده از روی مبارک خود * فقال دعما یا ابا بکر *
پس گفت بدان و بکشد از ایشانرا ای ابوبکر * فانها ایام عید * ریرا که این روزها روزهای مناسبت که ایام عید را مکل و مشر ب
و ایام غیافت الله است و فرح و سرور در آن اگرچه به تد فیف و تغنی باشد مباح است * و فی روایة * و در روایتی انچنین
آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * یا ابا بکر ان لکل قوم عید * ایها ابا بکر هر مرد مردی را عید است * و لما عید نا *
و این روز عید ما ست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت اشارت کرد عائشه آن دختر کان را و بدر رفتند
متغی علیه * بل آنکه این حدیث است که تسک میکند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن فایده و آنچه از ین حدیث
بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میکرد د آنست که ابو بکر صلی الله علیه و آل و صحابه را منع و زجر کرد از ان بجهت
آنچه مقرر بود د ز د وی از حرمت و کرامت آن و کان برد که منع نا کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از جهت عید علم بود
بدان بجهت نوم یا غفلت یا مستحواس که منع کنند و فرست آن نشد و ند آنست که آنحضرت آنها تقریر نموده و روا داشته است
در ین روز چیزی از ان را و لها فرموده ایها ایام عید را بکر و ای این فرق و تعمیلی علم نبود پس دلالت کرد در حدیث بر اباحت
مقل اری از ان در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است در روی فرح و سرور و شک نیست که این در ماده منصوص بر وجه
مشموس است و از بنجای اباحت طی الاعلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر ان و آن جائز است مگر بر تقدیر عدم نص د نوع و ان محل
نزاع است و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن طی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده و ثابت نشد است و بتحقیق

قصر یح کرده اند بعضی از متأخرین محلّین که حدّی در حرمت غنا صحیح نشد است و بعضی علما گفته اند که یا نه نشد است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر ایستادن و یا وجود آن شک نیست که دوام احتیاج بدان و استدلال آن خلاف طریق است و فقها را درین باب تشدید و تعصب و جوارح است مگر مقصود ایشان جسم ماده و مکان ذرائع است و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست و الله اعلم * و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقل و یوم البصر حتی یأکل تمرات * یوم آنحضرت که غیرت معالی و وزعیل فطر تا آنکه میخورد چند خرما * و یا کلمین و ترا * و میخورد تهرات را طاق * و را در اختیار * و در روایت حاکم از عقیبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا که ترازان یا زیاده بر آن و رعایت و تر میخورد است در همه امور آن الله و تر یستحب التزوا اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حضور بود و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات خلوت آن بود و خلوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعّف آنست و خلوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که مگر که در خواب بیند که چیزی شیرین می خورد تا بویش آنست که خلوت ایشان نصیب او شود و خلوت دریم میگرداند دل را و لهذا انظار بشیرین افضل است * و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اکل من یوم عید خالف الطریق * بود آنحضرت چون می خورد روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر * و را در اختیار * بدانکه اقوال در بیان حکمت و دلیل و این از آن حضرت یعیار است بعضی گفته اند که حکمت درین آن بود که تا کوهی درین راه را بقاء و مواضع متکثره متبلیفه و کوهی هر دو راه و ساکنان آن از جن وانس و بعضی گفته اند که حکمت اظهار شیان را اعلام بود در هر دو طریق یا اظهار که خدایا و اشاعت آن در هر دو راه در غصه و غم انداختن و تر هیبت کافران با ظواهر شوکت اعلام و رفعت اعلام دین و عزت و کبر و سادگی آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه و او تعمیم ایشان بر کشتن و دیدن جلیل شریف و صلی الله علیه و سلم و قضای حوائج ایشان در استغناء و تعلم و استیلا و بیدار و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند میگردانیدن را از برای تحفیف هجوم راز و حجام خلق و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه در و را اختیار میکرد و در بر کشتن راه نیز در یکبار بقصد تکمیل ارجح بتکثیر و نظرات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اگر خطرات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تارمیدن آنجا اجز ثابت است و تصریح کرده اند بعضی علما بعد از اختصاص آن تسبیح و مشهور در مردم آنست که آن از جهت جلال و اکتساب ابدی دین بود تا در کمین نباشند و پوشید و جانک که اگر قصد این می نمود مگر در یکبار آنرا زیرا که برین تقلید مترسک میباشد و در طریق رجوع بر تقلید علم عبادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احکام الهی است که هر کس بفهم خود استیلا خود و بی سببانه دانا تر است باسرا و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاجار است از ادراک آن و احاطه بدان * و عن النبی ا قال خطبتنا الی صلی الله علیه و سلم یوم النحر فقال ان اول ما ینبئ به فی یومنا هذا ان فی صلی النبی ا ثم ترجع فتنشر * و روایت آنست از نساء ابن عباس که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس بگفت بن استیکه اول چیزیکه که آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که غار کنیم بستر باز کردیم پس تشر کنیم * فمن فعل ذلك فقد اصاب منتها * پس کسیکه کرد آنرا پس به تحقیق دریافت سنت ما را * و من ذی قبل ان فصلی فانما مرشاة لکم * عیلة لاسله * و کسیکه ذبح کرد پیش از آن که نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر کوسیند گوشت که شتاب کرده است از برای احسان خلیفه خود * لیس من النسک فی شیء * نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون معین عبادت کردن نسک عاید نسیکه قربانی نسک بضم نین جمع متسک بفتح معین و کسر آن جای قربان * متفق علیه * و عن جناب بن عبد الله البجلي * بفتح با ی موأله و جمع صلی است و از زینب بن سقیان نیز میگویند نسبت به روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح قبل الصلوة فلین یح مکانها اخری * کسی که ذبح کند پیش از نماز یا یک که ذبح کند بیای و یا شاة دیگر را * و من لم یذبح حتی صلینا فلین یح من اسم الله * و کسی که ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح و ی و رواج است از عبادت * متفق علیه * و عن النبی ا قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه *

کمی که ذبح میکنند پیش از آغاز پس ذبح نمیکند مگر بر ای نفس خود یعنی کوشتی است که برای خود حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه * و من ذبح بعد الصلوة * و کسی که ذبح کرد بعد از آغاز * نقل تم نسکه و اصاب منه المسلمین * پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و یافت سنت و طریق مسلمانان را * متفق علیه * و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی * بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی ذبح در کار و کوششند است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بستر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از او میروید و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است * رواه البخاری *
 * الفصل الثاني * عن انس قال قدم النبي صلی الله علیه وسلم المدینة و لیم یومان یلعبون فیهما * قدوم آورد آنحضرت مدینه را از هجرت کرد بخوی وی و حال آنکه مراحل مدینه را در روز بود که یازی میکردند در آن دوروز معلوم نشد که آن کدام دوروز بود بعضی گفته اند که این دوروز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و مهرجان از عادات نرس و خصائص ایشان است و الله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلعم * ما هذا ان الیومان * چه چیز است این دوروز که شما مقید اید با نهار یازی میکنید در آن * قالوا کنا نلعب فیهمانی الیجا هلیة * گفتند چیزی نیست که ما را بتحقیق آن علم باشد بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما برید را ما بازی میکردیم درین دوروز در زمان پیش که زمان جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعب و جد نیست اگر پیغمبر خدا نفرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بها خیرا من یوم الاضحی و یوم الفطر * بتحقیق بدل کرد انیده است شما را خداوند تعالی بآن دوروز که شما داشتید در جاهلیت دوروز دیگر بهتر از آن دوروز آن دوروز که بدل کرد انیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر می فرماید که عید حقیقی و نوح و هر روز مرئوس را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از آن در روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و هر و بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصر زجر و تشدید و سذرائع و اتقا از مظان کفر کند ا فی فتح الباری فافهم * رواه ابوداؤد * و عن بریده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم * روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز آنکه میشود چیزی * و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی * و نمی خورد روز عید اضحی تا نماز میکرد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با مثال امریر و رد کار در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجر د امثال امر بودی میر میثور و و حال آنکه اکتفا بچند خرماء میکرد و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر یک چون اخراج صدقه فطر پیش از آمدن بنماز بود خورد و بر آمد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز کرد و ذبح کرد و تصدق نمود و میثور * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن کثیر ابن عبد الله عن ابیه عن جده * روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عرف مزنی باشد که صحابی است و کثیر ضعیف الحدیث است و بعضی گفته اند یس بشی و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند * ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الارلی سبعا قبل القراءة و فی الآخرة خمس قبل القراءة * که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن جعفر بن محمد مرسل * روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال * ان النبی صلی الله علیه وسلم را با بکر و هر کس را

فی العیدین والا استغناء سبعاً وخمسة * که آنحضرت را یو بکرو عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو وحید و در نماز استسقاء هفت تکبیر
در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیة * و صلوا قبل الخطبة * و نماز کن از رکعت پیش از خطبه * و رجهز و لا یقرأه * و بلند
خواندند آن قراءت را * و رواه الشافعی * و عن سعید بن العاص * و روایت است از سعید بن العاص امری که یکی از اشراف قریش
بود اجماع میان شخارح و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که شایسته الناس بود در آنجا به پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و طکه العسل لقب او است و ولدیه او در سال هجرت است و بعضی گفته اند بعد از روی پیش از بلند * قال سألته
یا یارسبی و جل یقه کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکبر فی الاضحی و الفطر * گفت پیغمبر من ابو موسی اشعری و جل یقه
و بن الجان را چگونه نزد آنحضرت که تکبیر می گفت در نماز عید اضحی و فطر * فقال ابو موسی * بمن گفت ابو موسی * کان یکبیراً و یعا *
بود آنحضرت که می گفت چهار تکبیر * تکبیرة جل الجنان * ما قبل تکبیر گفتن او و چون نماز * قال جل یقه صلی * پس
گفت جل یقه را بستر گفت ابو موسی * و رواه ابو داود * بل آنکه احادیث در تکبیرات عید مختلف آمده و ازین جهت مختلف
آمده اقوال ائمة من اصحاب پس نزد ائمة ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیة و لیکن نزد مالک
و احنبل شمار کرده میشود تا هفت تکبیرة احرار و شمار کرده غنی شود با پنج تکبیرة قیام و نیز شافعی شمار کرده میشود با هیچ چیزی
از آن نه یا تکبیرة احرار و نه تکبیرة قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اول و سه در ثانیة را یک در تکبیرة افتتاح و قیام این مذموب
این معبود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذموب این عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت
و تضعیف آنها بسیار است جملة ازان در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخیل با قل کردیم
زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معبود است پس اخیل با قل اولی باشد کل فی الجمل ایه بعد از آن اید آنکه متعارف در بلاد اسلام
از عمل عامه مذموب این عباس است و سبیش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و اولاً قریه زمین
که عمل کنید بعد مذموب جد ایشان که این عباس است و شرط کردند که بغیر مذموب عمل نکنند بعد از آن معمر و مستقر شد عمل
بدان در سائر بلاد محسین و در بلاد ما حضرت دمی عمر ما الله و عصما و اهل اهل الا فایت بر مذموب این معمود است و در نواخی
آن و سائر بلاد باقی ماند است عمل بقول ابن عباس و الله اعلم * و عن الجراء ان النبی صلی الله علیه و سلم نورول یوم العید قوما
فخطب علیه * و روایت است از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست شریف و روز عید کالی پس خطبه خواند
تکیه زده بر کان * و رواه ابو داود * و در بعضی کتب فقیه مذکور است که آنکار قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه
نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضه العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد و بقر و غلبه و محاربه تکیه کرده
شود در آن بلده سلاح و آنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود در آن بعضاً و لهذا تکیه میکنند شافعی هکه بر شمشیر زیرا که
فتح مکه نزد ایشان بحاریه است و نیز د حنفیه بعضاً زیرا که فتح آن نزد ایشان یصلح است و مادر من بنه خطره اعتقاد نیست
بسلاح با تقی زیرا که فتحی بحاریه نیست * و عن عطاء من سلا ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا خطب یعتمد علی
عنزته اعتقاد * و روایت است از عطاء که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد
بر عنزۃ خود تکیه کردنی و عنزۃ بفتح عین و فون و زای نیزه خرد که مرا آنحضرت را بود که خازن می برداشتند و بد آن متره
میکرد چنانکه در احادیث آمده است * و رواه الشافعی * و عن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم
عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة * گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش
از خطبه بی اذان و اقامت * فلما قضی الصلوة قام منکباً علی بلال * پس هرگاه که تمام کرد نماز را استاد آنحضرت یعنی برای خطبه
تکیه زده بر بلال * فحمد الله و اتثنی علیه * پس حمد گفت جل از او ستایش کرد بروی تعالی و ثقل س * و روعظ الناس * و بدین
کرد مردم را و حفظ منع و زجر بتخویف * و ذکر من * و تذکیر کرد ایشان را و یاد دها نید ثواب و عقاب آخرت را * و ختم علی طاعته *
و بر انکشت ایشان را بر فرمان برداری وی * و ممتانه * و مضی الی الساعه و بعد بلال * و کلی شیت و براف بجا لب زنان که در یک گوشه

نخسته بودند و حال آنکه بود با وی لیل * فامروهن تنقوا فیه و یظهروا ذکرهن * پس امر کرد زنان را بشیرات و بند گفت و تنگ کرد کرد * رواه النسائی * و درین ایام هر یکه قال کن النبی صلی الله علیه وسلم اذ اخرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره * بو دان حضرت که چون بدین می آید و روز عید در یک راهی ملازم می کشد در راه دیگر چنانکه گذشت بیان امر او و حکم در آن در فصل اول * رواه الترمذی و ابی الدرداء * و در این ایام هر یکه صلی الله علیه وسلم صلوة العید فی المسجد * و هم از این هر یکه روایت است که ایشان این است که رسید مردم را بر این در روز عید پس یکبار دعا حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارات آنست که غل اعیان جرجبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعد از آن چاره شده است عادت اهل مدینه مطهره و همچنین مکة معظمه بنماز کردن در مسجد شریف و حرم منیف * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن ابی الحویرت * بضم حاء فتح و او سکون تحتانی و کسر راء و آخر تای مبله * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمر بن حزم و هو بنجران * ابو الحویرت که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بنماز عمر بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون زای که صحابی انصاریست اول مشاهده می خندد است و وی در آن زمان پانزده ساله بود و عامل گردید او را آن حضرت در بنجران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است به یمن و بود وی در آن زمان هجده ساله و کتابی نوشته بوی سپرد که در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت * عجل الاضحی * شامی کن نماز عید اضحی را * و آخر الفطر * و دیگر کن نماز عید نظرا * و ذکر الناس * و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صلاته فطر و خورده شد طعامی و باقی غائله هیچ مهمی تاخر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی و فتووی بصوم را یافته است که مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدقی و اکل هفت پس استعجال مناسبتر باشد * رواه البشافی * و عن ابی عمیر * بضم عین * بن اسس عن عمومة له من اصحاب النبی * روایت است از ابی عمیر بن اسس از اصحاب که مر او را انداز اصحاب پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤ الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون ایهما را و الیهلال بالامس * یارستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که کوهی میان هند آن سواران که ایسان دیدند هلال عید را دیدی روز * فامروهن ان یفطروا * پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار نکنند * و اذا صبحوا ان یغداوا الی مصلاهم * و امر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلای زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لغظ بعد از دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که یزید شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر آنها پس کوهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دیدی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و من هب نزد ما همین است چنانچه در حدیث گفته است * رواه ابو داود و النسائی * الفصل الثالث * عن ابن جریر * بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانی و در روایت جریر بن عجم و حاء مهمله نه بفتح جیم و نه بضم آن اصل نیست و ابن جریر نام او عبد الملك بن عبد العزيز بن جریر فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک و روایت گردید از وی ثوری جزوی و کویت که متعه را مباح میداشت و میگرد آنرا توفی بکة ستة خمسين و ما تروید رش عبد العزيز تابعی مشهور راست اما وی افقه و اوثق از پدر است * قال اخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قال لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحى * گفت ابن جریر خبر داد مرا عطاء از ابن عباس و جابر بن عبد الله که اذان گفته شود روز عید فطر و نه روز عید اضحی * تم سألته یعنی عطاء بعد حین عن ذلك * جریر میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطاء را بعد از زمانی از آن مسئله مذکور * فاخبرني * پس خبر داد مرا عطاء * قال * گفت عطاء * اخبرني جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة يوم الفطر * خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز روز عید فطر درین بار عطاء تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت * حين يخرج الامام ولا بعد ما يخرج * هکذا میگوید بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای

خطبه * ولا اقامة ولا نداء ولا شيء * و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة ومانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده می گویند * لا لیداء یومئذ ولا اقامة * نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت * رواه مسلم

* و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یشترج یوم الاضحی و یوم الفطر * بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر * فیداً بالصلوة * پس آغاز میکرد بنماز * فاذا ضلی صلوة * پس چون میگزارد آنحضرت نماز خود را و فارغ میشد اذان * قام فاقبل علی الناس و هم جلوس فی مصلاتهم * می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود * فان كانت له حاجة یبعث ذکره للناس * پس اگر می بود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد * او كانت له حاجة یغیر ذلك امرهم بها * یا می بود مر آنحضرت را حاجتی بکار دیگری غیر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار * و کان یقول * و بود آنحضرت که میگفت * فصل قوا فصل قوا تصدقوا * صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر بار * و کان اکثر من یصدق النساء * و بود بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آنحضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان * ثم یصرف * پست بر میگشت آنحضرت بمنزل خود * فلم یزل كذلك * پس همیشه بود تقلید صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان * حتی کان مروان ابن الحکم * تا آنکه شد امارت مروان ابن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان * فخرجت مخاضاً مروان * میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدن من دست در دست گرفته مروان را و مختصرت بنیای معجزة دستهای یک دیگر گرفتن از خاصرة بغنی نسیکا زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصرة دیگری می باشد * حتی اتینا المصلی * تا آنکه آمدن من و مروان هر دو مصلرا * فاذا کثیر بن الصلت قل بنی منبر ان طین ولبن * پس ناکاه کثیر بن الصلت کند منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر ابن الصلت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده و بودند نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده و ذنبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر نام وی عمرو بن الخطاب نباده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مد و نه مالک نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید * فاذا مروان یناز عني ید * پس ناکاه مروان کاش می کند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود * کانه یجری نحر المنبر و انا اجرة نحر الصلوة * گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است * فلما رأیت ذلک منه قلت این لا یتلاء بالصلوة * پس مرا که که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کی باشد ابتدا کردن نماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود * فقال لایا ابو سعید * پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید * قد ترک ما تعلم * بتحقیق مانده شد و نگذاشته شد چیزی که تو میل دانی از ابتدا خطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتیکه دیدم و آن این است که اگر تقلید صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار می بردند * قل لا والذی نفسی بیده لا تا ترون بشیر ما اعلم * ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدا ای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آری شما بهتر از آنچه میدانم من * ثلث مواز * گفتم این کلمه را سه بار * ثم انصرف * پست بر گشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل که معنی این باشد که بر گشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که بر گشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز بیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی از روی عبارت ظاهر تر است و الله اعلم * رواه مسلم * و انکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بر اینست آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عدل کرد ابو بکر و عمر و بعد از وی همچنین و قریب مذی گفت که برین است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ابن الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قیل معاریه و در فتح الباری میگوید که

بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از امتیاز خود چون دید جماعه از مردم که بنماز نسیدند چنانکه ابن المنذر با اسناد صحیح تا حسن بصیر روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قتل کرده چه مصلحت عثمان رضي الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت و تصل مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمان مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آنرا و افراد مردم ح بعض مردم و احتمال فاذر که عثمان رضي الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح که دید کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بزان مواظبت نمود و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بود و مروان در مدینه و زیاد بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند و الله اعلم انتهى کلام الشيخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قتل ترک نه ترکست محمول بر ظاهر خرامند بود خافیم *

باب الاضحية * اضحیه بضم همزة و کسر آن و تشدید یاء تشغیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یاء و تشغیف آن نازم چیزی است که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی از پنج نام شده یا از ضحواست بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه فهم از وقت که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذبح امام ابرو خنیفه و صاحبی بر فردی در مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف منبت مؤکده است و مشهور و مختار در مذبح امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زین که در مذبح مالک است گفته که وی سنت و اجبه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا یا مراد بهمت طریقه مسلک در دین است یا مراد بوجوب تأکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حلش است که روایت کرده است آنرا ترندی و ابوداؤد و نسائی که روایت کرده اند از محقق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید یاء موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه رجوع است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که بیا بد سعت و تضحیه نکند باید که قریب نکرد مصلای ما را و مثل این و عید لاحق نمیکرد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول * عن انس قال ضحی رسول الله * روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بکشین * بد و کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قحکار * امحین * املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد * اقرنین * شاخ دار یعنی دراز شاخ و الامر کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است * ذبحها بیده * ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود * وسمی و کبر * و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است * قال رأیتہ واضعاً قدمه علی صفاحهما * گفت انس دیدم آن حضرت را نهاده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفاح بفتح و سکون بمعنی پهلوی جانب و روی و پهنای روی * و یقول * و می گفت * بسم الله والله اکبر متفق علیه * وعن عائشة * رضي الله عنها * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بکبش اقرن * روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود تا آوردن قحقار شاخ دار * یطأ فی سواد * که پی میرو میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد * و یبرک فی سواد * و می خسید در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بر وک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است * و ینظر فی سواد * و نکاه می کند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیلمی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود * فاتی به لبضی به * پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کنند و قربانی کنند بدان * قال یا عائشة حلیمی المدیة * گفت آن حضرت ای عائشه بیار و بد مرا که در او مله به مثلثة المیم است * ثم قال اشحن بها بحجر * پستر گفت بعائشه تیز کن کار در بسنگی شحن بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کار و مانند آن مشحن زبان * ففعلت * عائشه میگوید پس تیز کردم * ثم اخذها * پستر گرفت آن حضرت کار در * و اخذ الکبش فاضحیه * و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلوی او با نید آنرا پستر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند * ثم قال * پس

کُتِبَ * بِسْمِ اللَّهِ تَقْبِلُ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ * خذوا ولداً بين يدي يوزن بميزان محمد * ومن امة محمد * واز ما تراثت محمد از نینجا بعض
 ابوت لال کرده اند که قربانی بر فقر نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقر را و اغنیای این سخن ضعیف
 است زیرا که مراد اشتراک در قواب است و این فضل و کرم آنحضرت است یا معنی که شریک میکردند ایشان را در ثواب عبادت
 خود جزا که الله عنا افضل ما جزای نبینا عن ائمه * بنم ضحی به * پیوسته طعام چاشت خورانی بداند مردم را تضحیه چنانکه معنی ذبح
 کردن امت معنی خوراندن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا باین معنی است * رواه مسلم * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تأخذوا الاضحية * بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نگیل مکر مسند را * الا ان يعسر عليكم فتذبحوا جذعة
 من الضأن * مکر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسند بر شاپس ذبح کنیک جذعه را از میش بفتح جیم و ذال * رواه مسلم * شرح
 این حدیث تفصیلاً در آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب اربعه کرده شد * است بد آنکه اضحیه
 جائز نیست مگر از ابل و بقر و عنم و روایت کرد و تلبه است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه از صاحبوی رضی الله عنهم جز
 اصناف ثلثه از ذبائح و عنم و صنع است معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بعین مهمله که معرب کا و میش
 امت نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی بتای مثله و همین مراد است بحسنه که درین حدیث مذکور
 است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پانها ده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال را از
 بقر آنچه استکمال کرده دو سال را و از عنم خرواه ضأن باشد یا معز یکساله فکدافی الیل ایه و مذهب امام احمد نیز موافق
 مذهب ما است و وجه تسمیه بحسنه آنست که وی می اندازد در دندان پیش را که آنرا اثنا یا گویند درین عمر و مسنه از من
 است معنی دندان یا معنی سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مکر از ضأن که جذعه هم درست است و در هله ایه گفته
 است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقییری که عظیم
 الجهم با سند چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبیه کرد در نظر از دو و روا بر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه
 و درست نیست جذعه از معز * و عن عنبه بن عامر ان النبي صلى الله عليه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا *
 و راجع است از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آن حضرت داد او را کوسند آن که قسمت کند آنها را بر صحابه
 آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد * فبقی عتود * پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تائی مثناة
 یک ساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی
 ما بکتر سال * فذکرة لرسول الله * پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقی مانده بود و پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم * را و گفت
 غنیم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود * فقال * پس گفت آنحضرت * ضح به انت * تضحیه کن بدان عتود تو
 * و فی رواية * و در روایتی این چنین آمده است که * قلت * گفتیم * یا رسول الله اصباحی جذع * رسید مرا جذع یعنی از معز * قال
 ضح به * گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بز یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آن است
 میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیثیابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت
 نمیکند از هیچ یکی مگر از تو آنحضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض احکام و حکام مغرض بود بوی بر قول صحیح
 * متفق علیه * و عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یذبح و یخیر بالمصلی * بود آنحضرت که ذبح میکرد و خیر میکرد در مصلی
 از جهت اول وقت و سابقاً معلوم شد که خیر مخصوص است با بل و ذبح عام و خیر ابل افضل است از ذبحی * رواه البخاری *
 و این حدیث در باب صلو الیلین در آخر فیصل اول گذشت از ابن عمر بر روایت بخاری و ظاهر این است که همین
 جای ذکر میگرد نه آنجا * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال البقرة عن سبعة * کا و واقع میشود در قربانی از
 هفت کس که شریک شوند در آن * و البقر و عن سبعة * و شتر نیز واقع میشود از هفت کس * رواه مسلم و ابوداؤد و اللفظ له *
 و این لفظ حدیث مرابی داؤد در احتیاج این اعتراض است بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث مرابی داؤد راست می بایست که

آنرا در فصل ثانی ذکر می‌کند * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر والاربع عشر من ذي الحجة فليصلي
 چون در آید ده ماه ذی الحجة وخواهد بعضی از شما که قربانی کنند * فلا یمن من شعرة وبشرة شيئا * پس باید که محاسن تنگ و تکبیر و
 آن کس از موی خود و ریزی پوست خود چیزی را * وفي رواية فلا يأخذن شعرا ولا يقلعن ظفرا * پس باید که تکبیر و موی را
 و نیچند ناخن را و یقلعن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است از تعلیم و قلم هر دو و بیك معنی است * وفي رواية من رأى مالا
 ذی الحجة و اراد ان یضحي فلا يأخذ من شعرة ولا من اظفار * کسی که به بیند مالا ذی الحجة را و خواهد که تضحیه کند پس باید
 که تکبیر از موی خود و نه از ناخن خود * و رواه مسلم * اگر کوئی که گرفتن موی ناخن معقول و متصور است لیکن گرفتن
 از بشرة که معنی پوست است که زیر موی نباشد چه معنی دارد جزایش آنکه متصور است که کسی قطع جلاد خود بجنبی از اشیاء
 یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند آنکه بدین معنی و میگوید که شارح مطلع نکشت
 برین معنی پس گفت که مراد بشرة اینجا ظفر است بقرینه روایت دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی ناخن یا تضحیه
 است احتیاج بهیت الله که محرم اند در رنگ تعریف که نزد بعضی مستحب است یا بجهت آنکه قاضیه از موی و حتی موی
 و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر بنا بر موی این معنی است که اگر مقصود تضحیه احتیاج بودی شامل
 و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس منجسط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه
 است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمر بن مسلم بن عمار یثی می آرد که کیفیت بودیم مادر حمام نزد یک
 بیوم اضحی پس فوراً کردند جمعی از اهل حمام و بعضی گفتند که منع میکنند علما از این باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب
 را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا این اخي این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده
 است ام سلمه زوجه نبي قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيت مالا ذی الحجة فلیسل علیها * و عن ابن عباس قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه الايام العشر * نیست هیچ روزها که کار نیک در
 وی دوست داشته تر باشد نزد خدا از این ده روز که ده ذی الحجة است * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله ولا التجلذ
 فی هبيل الله * و نه کار زار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود * قال * گفت آنحضرت * ولا الجهاد فی سبيل الله *
 و نه کار زار کردن در راه خدا آن نیز بر اعمالهای دیگر نیست که در این روزها کنند اگر چه عملهای قلیل و آسان باشند * الارجل
 خرج بنفسه و ماله فلم يرجع من ذلك بشي * مکن جها از مردیکه بیرون آید بنفس خود پس باز بر نکشت از نفس و نه از مال خود
 چیزی اگر باین مرحل که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است * رواه البخاری *
 * عن جابر قال ذبح النبی صلی الله علیه وسلم یوم النبی یح کشین المکین اقرنین * ذبح کرد آنحضرت روز ذبح یعنی روز نحر
 دو کبش اصالح اقرن معنی این در لفظ معلوم شد * و جوتین * کوفته شده و کهای خصیتین آنها یعنی خصی اگر چه خصا در لغت
 بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصان است بکمی بعضی اجزا و مرکا که کوش و شاخ
 شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوا بیش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن گال
 است در معنی که لحم خصی اطیب و لذیذ است و قیمت وی اعلا و غلا است * فلما وجهها قال * پس هرگاه که روی بقبله گردانید
 آن دو کبش را برای ذبح گفت * انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض ملء ابراهیم حنیفا * بد رستیکه من متوجه
 گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل
 از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم و کیش اوست * و ما انا من المشرکین * و نیستیم من از مشرکان که در عبادت و در
 ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند * ان صلواتی و تسکینی * بد رستیکه غار من و همه عبادت من و بیشتر
 اطلاق تسکین برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است * و محیای و ماتی * و زیستن من و مردن من * الله رب العالمین * مر خدا ای
 راست که پروردگار جهان یان است * لا شریک له * نیست هیچ انباز مر او را * و بئذا امرت * و بهمین یعنی بتو حاکم و ترک

شرك امر کرده شد ام من * وانا من المسلمين * ومن از جمله اسلام آرند كان امر او وتسليم کنند قضا و قدر را و هم و گاهی
میگفت و انا اول المسلمين ومن اول معلمائهم اين امتام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت بامت خود بلکه اول تمامه
مسلمانانم علی الاطلاق بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر کند شده است * اللهم منك *
خداوند این قربانی از عطای تو و فضل تمت * و لك * و مر تراست و برای ثواب تو و رضای تو میكنم * عن سعد و امته * قبول
کن از سعد و امت و دعا را اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند و گفت * بسم الله و الله اکبر ثم ذبح * پیتر ذبح کرد
همین دو کلمه در ذبح کافی است باقی فضیلت است * رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی و فی روایة لا حمل و ابی داؤد
و الترمذی ذبح بیده * آمل بز یاد لغز بیده و این نیز آمده که * وقال * و گفت آنحضرت * بسم الله و الله اکبر اللهم هذا ضیعی
و عن لم یضغ من امتی * خداوند این قربانی از من است و از کعبه که قربانی نکرده از میان امت من * و عن حنث * بحای
مهمله و نون مفتوحین و بشین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث وی سخن است و ابوداؤد
میگوید ثقه است * قال رأیت علیاً یضحي بکبشین * گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی می کرد بدو کبش * یقلت له ما هذا *
پس گفتیم مرا و او اچیمت اینکه بدو کبش قربانی می کنی و تنها یک کبش کفایت است * فقال * پس گفت علی رضی الله عنه
* ان رسول الله * بدو ستمیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم او صانی ان اضحی عنه * وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی
* فانا اضحی عنه * پس من تضحیه میكنم از جانب وی صلی الله علیه و سلم اما چیمت که آنحضرت فرموده بود که یک باری از من
تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد و وصیت آنحضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه
میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است و الله اعلم و اینجا
معلوم میشود که تضحیه از میت جائز است و بعضی علما جائز نمیدارند تضحیه از میت و از این المبارک نقل میکنند که گفت
محبوب تر نزد من آنست که تصدق کند بتضحیه و اگر تضحیه کند خود از وی چیزی نیخورد و همه تصدق کند * رواه ابوداؤد
و روی الترمذی نحوه * و عن علی * رضی الله عنه * قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستسرف العین و الاذن * امر کرد ما را
آنحضرت که کامل کنیم و نیک در بگیریم از اضحیه چشم را و گوش را که در آن نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد * و ان لا یضحي
بمقابله * و امر کرد ما را با آنکه تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده است از بالای گوش وی * و لا ملأ ابره * و نه تضحیه کنیم
بملأ ابره نیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی * و لا شرقاء * بفتح شین و سکون و ابوزن حمره آنکه شکاف دارد
گوش او دراز * و لا خرقاء * و نه آنکه شکاف دارد گوش وی کرد * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و انتمت
روایت * و منتهی شده است روایت ابن ماجه * الی قوله و الاذن * تا قول وی و الاذن و ان لا یضحي تا آخر در حدیث وی نیست
* و عنه قال * و هم از علی است رضی الله عنه که گفت * نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یضحي با عصب القرن و الاذن * نهی کرد
آنحضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ و بشکسته شده گوش و عصب بعین مهمله و ضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن شاخ و عصباء
گوهند شاخ شکسته و اکثر استعمال عصب در شاخ است و گاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد
بآن قطع اذن است * رواه ابن ماجه * و عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ما ذی یتقی من الضحایا *
پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی کدام ها است که بان تضحیه نتوان کرد * فاشربید
فقال اربعا * پس اشارت کرد با نکشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را * العرجاء البین طلعها * لنگ که پیداست لنگی این
* و العوراء البین عورها * و یک چشم کور که پیداست کوری او کل با اکثر * و الموضعة البین مرضها * و بیمار که پیداست بیماری او چنانکه امید
صحت او نماند * و العففاء التي لا تنقی * و لاغر که معز در استخوان ندارد تنقی بضم تا و سکون نون و کسرة ف * رواه مالك و احمد
و الترمذی و ابوداؤد و البیہقی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یضحي بکبش اقرن
فخیل * گفت ابو سعید خدیجی بود آنحضرت که قربانی می کرد بقیحار شاخ دار قوی هیکل گوشت دار فخیل بر وزن کریم اینجا

باين معني است واصل معني وي نراشت قوی بر جهنميه بر ماده و گفته اند که اولی ترک نری است که بسمای می جهل بر ماده و مر اذا اینجا قوی و بزرگ است * ينظر في سواد * سياه چشم * بدأ كل في سواد * سياه دهن * ويمشي في سواد * سياه پای * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائي و ابن ماجه * وعن مجاشع * بضم ميم و جيم و شين معجبه مكسوره * من بني سليم * بضم هين و فتح لام * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول ان الجذع يوفي ما يوفي منه النبي * روايت است از مجاشع که محتابي است و از قبیله بنی سلیم است و از مهاجرین است که بود آنحضرت می گفت که جذع بفتح جیم و ذال تمام می کند حق را از چیزی که تمام می کند از آن چیزی نمی و مراد از جذع ضن است چنانکه در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند با نیجه تمام شد * مر ابو الکتیل * جذع از معنی نیز درست باشد چه ننی از معز یک ساله را گویند و یوفی به تشدید است از توفیه * رواه ابوداؤد و النسائي و ابن ماجه * وعن ابي هريره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعمت الاضحية الجذع من الضأن * می گفت آنحضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جائز است برخلاف جذع از معز * رواه الترمذی * وعن ابن عباس قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فحضر الاضحي * گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی * فاشترکنا في البقرة سبعة وفي البعير عشرة * پس شریک شدیم مادر کار هفت کس و در شزده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است و جمهور بر آنند که این منسوخ است و کار و شتر یک حکم دارند * رواه الترمذی و النسائي و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث حسن غريب * و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الى الله من امر اراق الدم * نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دو ستم داشته شد تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن اضحیه را تصدق کنند ثواب وی با اضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آنرا تصدق کنند اگر چه تصدق ثلث مستحب است و این آنچنان که آنانی را در مکة طواف افضل است از غار * و انه لما تي بوم القيمة بقرونها و اشعارها و اظلائها * و بد رستی که آن جانور خون ریخته شده می آید بشا خهای شان و موهای شان و سمهای شان و طلف سهر شکافته را گویند چون سهر کا و و گو سهند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و کران میکرد اند میزان را * و ان الدم ليقع من الله تعالى مكان قبل ان يقع بالارض * و بد رستی که خون هر آینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول بیش از آنکه افتد بر زمین * فطيمروا بها نفسا * پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس و طيمروا بتشدید و تخفيف از تطيب و طيب هر دو رواست است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی * رواه الترمذی و ابن ماجه * وعن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام احب الى الله ان يتعبد له فيها من عشر ذي الحجة * نیست هیچ روزها که درست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن برخدا و در آن روزها از دهه ذی الحجة یعنی عبادت کردن درین دهه محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است * يعبد صيام كل يوم فيها بصيام سنة * برابر است روزه هر روز در آن روزها بر روزه یک سال * و قيام كل ليلة منها بقيام ليلة لقلدر * و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها به نماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجة و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجة افضل است از جهت وجود روز عرفه درونی و شبهای عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر و آن فتد بر * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی اسناده ضعيف * و گفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف است * الفصل الثالث * عن جناب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جناب بن سفیان نیز گویند نسبت بجند و او را بجلی و علقی و اسلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت و از اینجا نیز آمد و در قبه ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما * قال شهاب الاضحي يوم النحر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت جناب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت * فلم يعد ان صلى و فرغ من صلوته و سلم * پس

تجاوز نکرد یا باز نکشت آنحضرت از عازم گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن * فاذا موی روی لجم اضاحی قلیذبت قبل ان
یفرغ من صلوته * پس ناگاه آنحضرت می بیند کوشش قربانیها را که تحقیق ذبح کردش * اندک پیش از آنکه فارغ گردد از نماز
خود * فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او فصلی * پس گفت آنحضرت کسی که ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود
یا پیش از آنکه نماز بکارد آنحضرت یا پیش از آنکه نماز بکاردیم شکر را و می است و صلی بیما است مجبولا و معلوما یا فصلی بنون
* فلیذبح مکانها اخرى * پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را * وفي رواية * ودر روایتی اینچنین آمده است
* قال * گفت چند ب * صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح * نماز کرد آنحضرت روز نحر بستر خطابه
بخواند بخت ذبح کرد * وقال * وگفت * من کان ذبح قبل ان یصلی او فصلی فلیذبح مکانها اخرى و من لم یذبح فلیذبح باسم الله
و کسی که ذبح نکرد * است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند * متفق علیه *
* وعن ابي معمر قال الاضحی یوم النحر یوم الاضحی * قربانیها در روز عید در روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحیة
است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و روز دیگر بعد وی یا زده و دوازده این مذمت ما
است و مذمت مالک را حمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در همان ایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت
گرفته شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است انزل آن روز نخستین است
و بی شک آنرا از حضرت شنید * گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقام برد خلی نیست و اگر در اخبار و تعارضی و تمنا لغی
باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط * رواه مالک و قال بلغنی عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه مثله * و عن ابن
عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی * اقامت کرد آنحضرت بمدینة هال تضحیه میکرد و ظاهر
ازین عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ریاب میوز ذکر کرده اند که شریعت اضحی در مینه ثانیه است
فقد بر * رواه الترمذی * و عن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت زید بن ارقم که
از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت * یا رسول الله ما هذه الاضاحی * چیست این قربانیها و جمیع اصل آن
* قال * گفت آنحضرت * سنة ابيکم ابرهیم * این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است * علیه السلام قالوا فمالنا
فیها * گفتند صحابه پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب * یا رسول الله قال بكل شعرة حسنة * گفت در مقابل هر موی
نیکویی است و این در معزز و بقر است که موی دارند * قالوا فالصوف * گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه خان
و ایل چیست * یا رسول الله قال بكل شعرة من الصوف حسنة * گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است از اینجا معلوم میشود
که شعردر صوف نیز استعمال میکنند * رواه احمد و ابن ماجه * باب العتيرة * عتر بکسر عین و عتيرة بر وزن ذبیحة
گویند قربانی جا هلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردند و در راجد ای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ
شد توریشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی شریعت آن میکنند از جهت حدیث ابي هريرة
که بیاید و بعض مباح میدانند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی
مخصوص است بصنع جا هلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا اذبح کند تنگ نیست کار بر وی و ولایت میکند برین
نحل بیت نبیشه که روایت کرده است آنرا ابوداؤد که گفت مردی یا رسول الله عتیره میگوید در جا هلیت در ماه رجب
تا کنون چه میفرمائی ما را تو ذبح کنی برای خدا در هر ماه که باشد انتهى * الفصل الاول * عن ابي هريرة
رضي الله عنه * عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لا نزع * نیست نزع بفتح قاف و لا عتيرة * و نیست عتیره * قال * گفت
روای * و النزع اول نتاج کان یتبع لهم * نزع اول و لذی که زائید میشود از ناله یا غم برای ایشان * كانوا یذبحونه لطواغمتهم *
بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود * و العتيرة نبي رجب * و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب * متفق علیه *
بمن محل بیت دلیل نفی و حرمت عتیره اصحا * الفصل الثاني * عن مشغف * یکسر میسر سکون خای معجمه بنون

روا * بن سلیم * بضم سین وفتح لام صحابی است والی کر دانیله بود از راه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است
از آن حضرت حدیث در فضیله و عتبه * قال کنار قوامع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة فسمعتة يقول * کفیت بودیم ما قوف
کننده با آنحضرت در روز عرفه پس شنیدیم من آنحضرت را که میگوید * یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اصدقة
و عتبه * ای مردمان بدو ستمیکه بر اهل خانه در هر سال اصدقه و عتبه است * قبل تبارون ما العتبه * ایامی در یابید که چیست
عتبه * می التي تسمونها الرحمة * عتبه آنست که می نامید شما آنرا بر جنبه بجهت ذبح او در ماه رجب * رواة الترمذی
و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابوداؤد و الترمذی منبرجة * و کفیت
است ابوداؤد که عتبه منسوخ است و توریشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبة آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود و آن
پیش از فوت آنحضرت بد رسه ماه بود که ثابت گردیدی رابع از آن رواه اعلم *
* الفصل * فی الغالب * عین عمل الله
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت یوم الاضحی عید اجدله الله لهذه الامة * کفیت آنحضرت را مکرر کرده شده ام بر روز
اضحی در حالیکه آن عید است که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این امت * قال له رجل * کفیت مرا آنحضرت را
مردی * یا رسول الله اریت ان لم اجد الا منیحة انی * خیرده مرا که اگر نیایم من مکر منیحة که انی است * افاضحی بها *
ایا پس قربانی کنم بوی منیحة بجای مهمله بر وزن کریمه از منیحت است بمعنی عطا و عرب رعا دیت بود که نافع شیر دار یا غنم شیر دار
را احتیاجان میدادند که بشیر وی بلکه بهشم وی و ولد وی تأمل تی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از غای حاجت باز
گردانیده بد هند و از تقیید بانئی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و قای و امثل قای هما مه خواهد بود که بر تر نیز اطلاق
میکند یا این قیل اتفاق است برای تا کید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه ندانم شایسته بهشم
مایا و ارامن تشویه کنم * قال لا * فرمود آن حضرت مکن * و لکن خد من شعرك و اظفارک * ولیکن بکیر از موی خود
و ناخنان خود * و تقص شارک * و می بری و کوتاه میکنی بر رت های خود را * و تحلق عاتک * و می ستری موی زهار خود را
* فذلک تمام اخصیتک عند الله تعالی * پس آن تمام انحال قربانی تست و در حکم قربانی است در آخر و ثواب نزد یک خدای تعالی
* رواة ابوداؤد و النسائی *
* باب صلوة الخسوف * مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است
و رواة حدیث بعض بکاف و زایت کرده اند در هر دو و بعض انشاء در هر دو و جماعه انشاء در قمر و بکاف در شمس و احادیث
که مذکور است در باب و مختصر است از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است بخز حدیث ثانی که محقق
است و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ابن الشمس
و القمر آیتان من آیات الله فاذا زل یتیم ذلک فاذا ذکر الله و در حدیث عائشه فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصلوا اما فعل آنحضرت درین
دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد
هشت رکعات در چهار سجدهات و از حدیث عائشه نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار
سجدهات ولیکن در اسناد این مرد در حدیث مقال است والله اعلم و بدانکه نزد ما صلوة کسوف شمس در رکعت است بجماعت در
صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نمازی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفیس خود تنها
میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و در رکوع در هر رکعت بر فرجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد
امام احمد در مشهور از منقشب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز و بر رکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث
ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذکور است و حال اکشف است مرد جال را که در صف پیش ایستاده اند از نسای و صبیان
که موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را چه تر باشد کذ فی الهدایة و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات
صحتیه و حسنه که مثبت مذکور حقیقه اند و تکم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند و رواة
آن بعض در رکوع زوایت کرده اند بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارش شود بر وجهی که معبر دانستند

ورمزاتی است مروریات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجبهات همین اضطراب کثیر رکعت
 اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه است که بجبهت کثرت از دحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهراً آنست که کثرت در زمان
 آنحضرت جز یکبار زانو نشد و هیچ کس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بتغییر و خلاف عادت
 است ولیکن قول صاحب هدایه که حال اکشف است هر رجال را بر تفتن بوی تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی
 روایت نکرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال * الفصل الاول * عن عائشة * رضي الله عنها * قال جنان الشمس
تخسفت علي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت عائشة که آفتاب گرفت در زمان آنحضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه
 * فبعت منادياً * پس برانگیزت ندا کنند * واز دهند * را که فریاد کرد * الصلوة جامعة * پیش جمع شدند مردم * فتمثلتم *
 پس پیش رفت آنحضرت برای امامت * فصری اربع ركعات في ركعتين * پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در
 هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید برخلاف معمول که در هر رکعت یک رکوع می باشد * واربعة سجعات * چنانکه معمول
 است * قالت عائشة ما ركعت ركوعاً قط ولا سجدة سجدوا قط كان اطول منه * كفت عائشة رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را فرنگز
 و سجد نکرده ام هیچ سجده را فرنگز که درازتر باشد ازین رکوع و سجود که در غار خسوف کردم که این از همه دراز تر بود * متفق علیه *
 و عنها قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الخسوف بقراءة * كفت عائشة بلند خواند آنحضرت در غار خسوف قراءت خود را
 یعنی خسوف قدر کندا قال الشيخ في شرحه وگویدا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه
 معلوم شد والله اعلم * متفق علیه * وعن عباس قال انخسفت الشمس على رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم والناس معه * كفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری و در روایت مسلم
 انكسفت و در شرح السنه خسفت پس غار گزارد آنحضرت و غار گزارد مردم با وی یعنی آن حضرت امامت کردند و ایشان اقتد کردند بوی
 * فقام قیامطویلاً نحو من قراءة سورة البقر * پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراءت سورة بقره یعنی آنقدر از زمان که
 در وی سورة بقره بخوانند و از اینجا به یقین معلوم میشود که سورة بقره خوانده باشد والله اعلم * ثم ركع ركوعاً طويلاً * پستر رکوع کرد
 رکوعی دراز و در بعض روایات آمده که مانند ای قیام * ثم رفع * پسر برداشت سر از رکوع * فقام قیامطویلاً وهو دون القیام
 الاول * پس ایستاد ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که
 در قیام دوم قراءت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم * ثم ركع ركوعاً طويلاً * بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز
 * وهو دون الركوع الاول * و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود * ثم رفع رأسه * پسر برداشت سر از رکوع دوم
 * ثم سجد * پستر سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معمول است در سجده و جلسته اینجا بیان طویل نکرد * ثم قام قیاماً طويلاً وهو دون
 القیام الاول * پسر قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود
 * ثم ركع ركوعاً طويلاً وهو دون الركوع الاول * پستر رکوع کرد دراز و این رکوع اول بود که در رکعت
 اولی کرده بود * ثم رفع قیام طویلاً وهو دون القیام الاول * پسر ایستاد ایستادن دون ایستادن اولی بود
 که درین رکعت ثانیه کرده بود * ثم ركع ركوعاً طويلاً وهو دون الركوع الاول * پستر رکوع کرد رکوع طویل و این دون رکوع
 اول بود که درین رکعت کرده بود * ثم رفع ثم سجد * پسر برداشت سر پستر در سجده کرد * ثم انصرف * پستر برگشت از نماز یعنی
 بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور * وقد تجلت الشمس * و حال آنکه بتحقیق آشکارا در روشن شد آفتاب
 * فقال ان الشمس والقمر آیتان من آيات الله * پس گفت آنحضرت که آفتاب و ماه دو نشان اند از نشانه های که دلالت میکنند
 بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت پاری تعالی و موجب عبرت اند مرا اهل دانش را که در یک ساعت با آن
 نورانیت و ابهت مظلّم و مکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی و العیاذ بالله که نور عالم و ایمان از آدمیان کسوف کند
 و تاریک گرداند * لا یتخففان لموت احد ولا حیوة * غیگیرند از جهت حیات کسی و نه از جهت ممات کسی این دفع است مراعتقاد

اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بجهت حادثه عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد رازین جا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات باوی بجهت استیغاث و استعرا د موت باشد والله اعلم * فاذا را ایتم ذلك فاذا کرا الله * پس چون به بنیدل شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله را ینا ک تناولت شیئا فی مقامک هذا * دیدیم ترا که کرتی تو چیزی را یا قصد کرتی آن کردی در جای ایستادن تو که اینست یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در اینجا پند و نصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است * ثم را ینا ک تکلمت * پستردیدیم که باز ایستادی و پس آمدی * فقال انی را ایت الجنة فتناولت منها عنقودا * پس گفت آنحضرت بنده را ستیکه که دیدم بهشت را پس گرفتیم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشه انکور و ظاهر مراد آنست که تصد کرتی آن کردم بقرینه قول وی صلی الله علیه وسلم * ولواخذته لا کلتم منه ما بقیت الدنیا * و اگر میگرفتیم آنرا مرآینه میخوردید شما از وی تا مدت بقیای دنیا یا مراد آنست که گرفتیم برای خود و اگر میگرفتیم برای شما و میدادم شمارا میخوردید شما از آن منیشه باین طور که مراد آنست که از آن میخوردید البته دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوه های بهشت است و مانند زیادت طعام و تبر و روغن و معجزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم * و را ایت النار فلم ارکال یوم منظر انطا نطع * و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظری که امروز دیدم مرکز شیع تر و رسواتر * و را ایت اکثر اهلها النساء * و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را * فقالوا ب * پس گفتند صحابه به سبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند * یا رسول الله قال بکفر من * گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان * قیل یکفرن بالله * گفته شده ایا بسبب آنکه کفر می ورزند بشد * قال * گفت * یکفرن العشر * کفران نعمت میکنند زوج را * و یکفرن الاخشیان * و کفران میکنند نیکی را از هر که باشد * لولا احسن الی احد یهن الذم * اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از زنان تمام بزرگواران * ثم را ت منک شیئا * پستردیدیم به بنده یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از وی * قالت ما را ایت منک خیرا قط * میگوید بنده من از تو هیچ نیکی مرکز * متفق علیه * و عن عائشة تحو حل یث ابن عباس * روایت است از عائشه هائند همین حل یث ابن عباس * و قالت * و گفته است عائشه * ثم سجد * پسترسجد کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بران این عبارت را که * فطال السجود * پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تعلق و زیادت دیگر را که بیاید * ثم انصرف و قد انجلت الشمس * پستردگشت آنحضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب * فخطب الناس * پس خطبه کرد آنحضرت مردم را * فحمل الله و اثنی علیه * پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بروی * ثم قال * پستردگفت * ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یستغاثان لموت احد ولا حیوة فاذا را ایتم ذلك فادعوا الله و کبروا * پس چون به بنیدل آنرا پس دعا کنید خدا را و به بزرگی یاد کنید * و صلوا و تصل قوا * و نماز بکنارید و تصدق کنید * ثم قال * پستردگفت * یا امة محمد و الله ما من احد الا غیر من الله ان یزنی غیبا * از زنی غیبا * ای امت محمد بشد سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند دایه وی معنی غیرت اگر امت شخص است اشتراک غیر و یزاد در چیزی که بحق او است و مراد بغیرت خدا اگر امت مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی تعالی در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است و تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت است در وی * یا امة محمد و الله لو تعلمون ما اعلم لفضیکم قلیلا و لبعیکم کثیرا * ای امت محمد بشد سوگند اگر میدانستید شما آنچه میدانم من از اجول آخرت و اهل قیامت و صفات جلاله بحق و احکام تهریه وی تعالی و تقدس من مرآینه کم مشتعلید و بسیار میگردید * متفق علیه * و عن بی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا * گفت ابو موسی اشعری کرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان * نشی ان تکون الساعة * در حالی که میترسید از بیدار شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گوید که قیامت بر پا خواهد شد و این از تخیل راوی است و تمثیل است و لا آنحضرت عالم امت با آنکه تاروی در میان مردم است قیامت قائم شد تی نیست و هنوز آن مواجیل که حق سبحانه و یاری کرده تمام کرده نشیبه * فاتی المسبیل * پس آمد آنحضرت در مسجد * فیصلی یا طول قیام

ورکوع و سجود ما رأته تطيعه * پس نماز گردانیدن از ترين قيام و رکوع و سجود که نديدم من آنحضرت و امر کر که ميکند آنرا
 * وقال هذه الايات التي يرسل الله لا تكون لموت احد ولا لحيته ولكن يشرف الله بها عباده * وگفت اين نشانها که مي فرستد
 الله تعالى هي يا شيد از جهت موت هيچ يکي و نه از جهت حيات و هي وليکن مي تواند خداي تعالي بداند بندها که خود را
 بقدرت بر تغيير حالت و سلب نعمت و حلول نعمت و نزول بليت اعاذنا الله چنانچه سابقاً تقرير کرديم * فاذا انزلتم شيئا من ذلك
 فانزعوا الي ذكره و دعائه و استغفاره * پس چون به بينيد شما چيز را از ان پس بتوسيد از خدا و پناه جوئيد بسوي ذکر و دعا
 و استغفار و في الصراح نزع بالتحريك ترس و پناه جستن * متفق عليه * و عن جابر قال انكسفت الشمس في عهد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت جابر گرفت آفتاب در زمان
 آنحضرت روز موت ابراهيم پسر رسول الله صلى الله عليه وسلم و هلم که از ماري قطيحه که در مدينه سنه ثمان متولد شده بود
 و در سنه عشر در مکت رضع از عالم رفت و مردم ميگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت از سبب * فصلى بالاناس سعا ركعات *
 پس نماز کرد مردم شش رکوع يعني در هر رکعت سه رکوع * باربع سجادات * بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه ميعود
 است * رواه مسلم * و در روايات آمده است که موت ابراهيم روز عاشورا ياد هم ربيع الاول بود و درين رواست
 مرقول منجمين را که ميگويند گرفتن آفتاب هي باشد مکر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنين است و اين برخلاف عادت بود
 و اگر کويند در غير اين سه روز محال است اين سخن باطل است ان الله على كل شئ قدير * و عن ابن عباس قال صلى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثمان ركعات * نماز کرد آنحضرت هکام گرفتن آفتاب شش رکوع يعني در هر رکعت چهار
 رکوع * في اربع سجعات * در چهار سجده * و عن علي مثل ذلك * و از امير المؤمنين علي رضي الله عنه نيز مانند اين مروي
 است يعني ايشان نيز روايت کرده اند که آنحضرت انچنين نماز را از ايشان نيز آمده است که همچنين نماز کرد * رواه
 مسلم * و عن عبد الرحمن بن بصره * ان اولا دعاء عبد مناف است و كنيته و هو ابو سعيد عيسى كويند نسبت
 بعبد شمس و نام اصلي و هو عبد الكعبة بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اعلام آورد روز فتح و بود از طلق و فتح کرد حېستان
 و كابل را براي عثمان رضي الله عنه * قال كنت ارتقي باسم لي بالمدينة في حيرة رسول الله * گفت بودم من که تير اندازی
 ميکردم بتيرهاي که بود مراجل مدينه در حيات پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ كسفت الشمس * ناکاه گرفت آفتاب
 * فنبذتها * پس انداختم تيرها را از دست * فقلت والله لا نظرن الى ما حدث لرسول الله * پس گفتم بخدا اسوگيد هر آينه
 نظر کنم و به بينم حالیکه تير پيلاشم مر پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم في كموف الشمس * در گرفتن آفتاب يعني به بينم که آنحضرت
 چه حال دارد و چگونه است و بنوقت * قال * گفت عبد الرحمن بن بصره * فأتيتهم و هو قائم في الصلوة * پس آمدم آنحضرت
 را از حال آنکه در ايستاده است در نماز * رافع يديه * بردارنده است هر دو دست خود را * فيجعل يمينه ويقل ويكبر ويحمد
 ويدعو * پس شوزع کرد در تسبيح و تهليل و تكبير و تحميد و دعا * حتى حمر عنهما * تا آنکه دور کرد و شده بود شده شاد از آفتاب
 كسوف * فلما حمر عنهما * پس هنگاميكه دور کرده شد از آفتاب كسوف * قرأ سورتين * خواند آنحضرت دوسوره را * و صلى
 ركعتين * و نماز کرد دو رکعت و مقام کرد آنرا صورتش چنانکه طبعي ذکر کرده است که در آمد آنحضرت در صلوة و ايستاد
 در قيام اول و تطويل کرد در تسبيح و تهليل و تكبير و تحميد و دعا تا آنکه رفت كسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود
 کرد بيمتر بايستاد در رکعت ثانيه و خواند در نماز و رکوع و سجود کرد و تهليل خواند و سلام داد فافهم * رواه مسلم في
 صحيحه عن عبد الرحمن بن بصره و كل ابي شرح السنه عنه وفي نسخ المصابيح عن جابر بن بصره * اگر چه صاحب مصابيح
 ذکر صحابي عادت ندارد اما اينجا ذکر جابر بن بصره کرده است مؤلف از عبد الرحمن بن بصره آرد و تأييد کرد آنرا بر روايت
 مسلم و شرح السنه که آن نيز از صاحب مصابيح است و هم از جهت تأييد و تأييد خود رواه مسلم في صحيحه گفت و اگر نه
 ذکر في صحيحه حاجت تبعث كما لا يخفى * و عن اسماء بنت ابي بكر * رضي الله عنها * قالت لثقت امر النبي صلى الله عليه وسلم *

بالتعاقب فی کسوف الشمس بتتبعه امر کرد آن حضرت با زاد کردن بند در گرفتن آفتاب و عتقت بفتح عین بمعنی اعتناق است رواه البخاری

الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال صلی بنارسل الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتاً کفت سمرة بن جندب نماز کرد و اما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالی که بنی شمر و یاسر آن حضرت را از یعنی قرائت بسمت خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذ هب شافعیه اخفاء قرائت است در صلوة کسوف از جهت بودن وی بهاریه انتهی و ازین جهت حاصل کرد شیخ در حدیث عاتقه که حدیث دوم باب است حضرت را بر گرفتن تمر که گفت جبر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوة کسوف قرائت را و همین است قول ابی حنيفة و نزد صاحبیه چنین است و بر روایتی قول عید مثل قول ابی حنيفة است زیرا که آنرا از حدیث تراول میگردانند چنانکه گذشت * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه * و عن عكرمة قال قيل لابن عباس ما تملأ به بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم * عكرمة ان مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست و شمنی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بر است گفت که گفته شد مرابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد با این فلانده صفیه است رضي الله عنها * فخر ساجد * پس بر روی آفتاب ابن عباس سجد * کنان * فقيل له تسجد في هذه الساعة * پس گفته شد مرابن عباس را آیسجد * میکنی در این ساعت یعنی بی وجود موجب سجد * و سجد * بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشد سجد را بر نماز و بتواند که مراد بسجد نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجد * شکر بد آن تاویل کرده اند فافهم * فقال * پس گفت ابن عباس * قال رسول الله * گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا را یتیم آیه فاسجد وا * و وقتیکه به بینید شما نشانی از نشانی نزل بلا یا و محسن که می ترسانند خدای تعالی بندگان را بدان پس سجد * کنید از برای تضرع و استغفار و استظهار * و آیه اعظم من ذهاب ازواج النبی * و کلام آیت است بزرگ تر و شدید تر و ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر * صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشانرا افضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه بر رفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم

* رواه ابو داود و الترمذی * الفصل الثالث * عن ابی بن کعب قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله

صلى الله علیه وسلم نضی بهم مقراً سورة من الطول * گرفت آفتاب در زمان آن حضرت پس خواند سورة را از موه های دراز طول بهم طواف فتح را و مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مؤنث طول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر ط نوشته و وجه آن ظاهر نیست * در رکع خمس رکعات * و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت * و سجد سجد تین * و سجد * اگر در دو سجد چنانکه معهود است * ثم قام الى الثانية * پستریستاد بسوی رکعت ثانیة * فقرأ * پس خواند * سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات * بهتر رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز * و سجد سجد تین * و سجد * کرد دو سجد * ثم جلس كما هو مستقبل القبلة يدعوه * پستری نشسته ماند بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند * حتی انجلی کسوفها * تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب * رواه ابو داود * و عن نعمان بن بشير قال كسفت الشمس على عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین * پس شروع کرد در گزاردن نماز دو رکعت احوال دارد که دو رکعت گزارد و چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد * و یسأل عنها * و سوال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یادعا و سوال میکند از پروردگار تعالی * حتی انجلیت الشمس * تا آنکه روشن شد آفتاب * رواه ابو داود و فی رواية النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی عین انكسفت الشمس مثل صلواتنا یرکع و یسجد * آنحضرت گزاردهنکا میگردانفت آفتاب مانند نماز که رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است * و له فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلاً الى المسجد و قد انكسفت الشمس * و مره ای را در روایت دیگر اینست که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه

شتا بان بموی مسجد و حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب * فصلی حتی انجلیت * پس بگزارد نماز تا آنکه بکشد در روشن شد آفتاب
درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن * ثم قال ان اهل الجاهلیة كانوا يقولون ان
الشمس والقمر لا یتخسفان الا لموت عظیم من عطاء اهل الارض * پسر گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرند الا بموت مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین * وان الشمس والقمر لا یتخسفان لموت احد ولا لجمیعه *
و این چنین نیست که اهل جاهلیت میگویند * ولیکن ما خلیفتان من خلقه * بلکه آفتاب و ماه هر دو منخلق اند از پیدایش حق
تعالی * یحدث الله فی خلقه ما یشاء * نویدید منی آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد * فایما انخسف ظلرا *
پس هر گاه ام از آفتاب و ماه که بگیرد پس غایب بگزارید * حتی یبجلی او یتحدث الله امرأ * تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نویدید
آرد خدای تعالی امر را یعنی عذاب را یا قیامت را

* باب فی سجود الشکر وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثانی
اختلاف کرده اند علما در سجدۀ تنهائرون نماز که آیا جائز و مستنون و موجب تقرب بد رکاة الهی است یا نه بعض گفته اند
که آن بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنام میکنند حرمت سجدتین بعد البوترا و نزد بعض جائز و مشروع
یا کرامت و تفصیل کلام آنست که سجدۀ خارج صلوة چند قسم است یکی سجدۀ سهو و آن در حکم سجدۀ صلیة است دوم سجدۀ تنلاروت
و در اینجا خلا فی نیست سوم سجدۀ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدۀ شکر بر حصول
نعمت و دفع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و در روایات و آثار
در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا تدل ولا تقصی است بنده
عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق ستین و استحباب باشد مؤدی بتکلیف مالا یطاق است ولیکن آنها
که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجددۀ حادثه اند که احیانا واقع میشوند نه دائما و ثابتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آنحضرت
مروی است که نزد رسول خبر قتل ابی جهل لعین سجدۀ کرد و ابو بکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله
وجهه بقتل ذی الندرین خارجی و کعب بن مالک بشارت قبول توبۀ او از تخلف غزوة تبوک و قصه وی از احاسن قصص است و در شرح
صغر السعاة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجدۀ که آنرا سجدۀ توبت و رخصتی در آن در بعض روایات
فقہیه آمده است و الله اعلم *

* الفصل الثانی * عن ابی بکر * ابوبکره بتاد را آخر که صحابی
مشهور است و احوال وی و وجه تسمیة وی باین اسم در مواضع نوشته شده است * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اجاعه امر سرور * گفت بود آنحضرت چون منی آمد و را امری از امری که موجب سرور و رشاد است * او یسر به * شک
را و محبت که بنیاد سرور را یسر به بلفظ مجبول گفته یعنی امری که خوشحال و شاد گردانیده میشد آن حضرت بآن امر * خرسا جدا
شکرا لله تعالی * بر روی می افتاد سجدۀ کنان بجهت شکر کردن مؤخدای تعالی را * رواه ابوداؤد و الترمذی و قال هذا
حدیث حسن غریب * و حسن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه و سلم رأى رجل من النباشین * آنحضرت دید مردی را
از نباشیان * فخر ساجد * پس بر روی افتاد سجدۀ کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه
قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است در آخر وی و اگر بیاست یا صلیف شد و در بعض
نسخ نغاشین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میخور بتخفیف غین فی یا و بیاست و از سنت است که
چون مبتلای را به بیند از خدا عاقبت خواهد کرد الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن اگر مبتلای ظاهر را
به بیند مانند مرض و زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشنود تا ایدانش نکشد و شکسته دل نگیرد و اگر فاسق را به بیند آشکارا بگوید
قابضود و توبه کن و باز آید * رواه المدار قطنی مرسل و فی شرح السنة لفظ المصالح * و در شرح السنة لفظ مصالح است یعنی این
حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است و روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد * و حسن سعد بن ابی وقاص قال
خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من مکة فیرید الی یثرب * گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است بیرون آمدیم ما

بأن حضرت از مکه در حالی که می خواهم مدینه را و میرویم بعوفی آن * فلما انکنا قریما من اعزوزنا نزل ثم رفع یدیه فمد الله
 ماعه * پس مکه را که بودیم نزدیک بعزوزنا بفتح عین مهمله و شکون زای از لای و فتح و اوروزای ثانیه مدینه را مقصود نام موعی
 امت میان مکه و مدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناکه پست بر دشت خود را پیش و دعا کرد خدا را ساعتی * ثم خر
 ساجدا فمکط طویلا * پیستر بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ کرد در سجده دراز * ثم قام * پیستر برخاست * ثم رفع یدیه ماعه *
 پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی * ثم خر ساجدا * پیستر بر روی افتاد سجده کنان * فمکط طویلا * ثم قام فرفع یدیه ماعه * ثم
 خر ساجدا * سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا کرد ظاهر اصحابه پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از
 پرسیدن ایشان * قال انی سألت ربی و شفعت لامتی * گفت بذرستیکه من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن
 امت خود را * فاعطانی ثلث امتی * پس داد مرا سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن * فخررت ساجدا لربی شکرا * پس
 پروری افتادم سجد کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت * ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی *
 پیستر برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من * فخررت
 ساجدا لربی شکرا * ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر * پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث الاخر بفتح
 خا و کسر آن مرد خوانده اند * فخررت ساجدا لربی شکرا * این بود سر سه بار دست برداشتن و بسجده رفتن * شعر * چه غم
 دیوار امت را که باشد چون تو پستی بن * چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان * اینجا اشکالی می آید که چندین
 آیات و احادیث در وعید بکافران وارد شده است که خدا عاصیان را عذابی خواهد بود و وقوع عذاب آنرا میگویند
 که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسر و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده و عذاب آخرت
 و بعضی گویند که مراد امن از خلود عذاب است و حصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار * رواه احمد و ابوداود *

* باب الاستسقاء * استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قضا سال با کیفیت مخصوصه
 و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقاء است و نزد امام ابوحنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم
 رزاق و ماب و استغفار بحکم نص قرآن و بعد از اتمام است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر
 احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین
 دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و اقتضای خود بر دعا و استغفار و تکرار نماز و اگر
 نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن یا عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در غایت بعید و ترک
 وی با وجود علم بدان بعد است یا وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه قد کردن ایشان بر آن کنجایش ندارد و گفته اند
 که مراد بقول امام ابوحنیفه لاصلوة فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی نیست و شرط نه و اگر
 هر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرثویه در باب استسقاء خالی از اضطرار نیست
 و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیست پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود اصلی
 آن اخذ کرده اخذ با متیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند که عین با ابی حنیفه است و فتوی
 الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن با آنحضرت
 والله اعلم *

الفصل الاول * عن عبد الله بن زيد قال خرج رسول صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی
 يستسقی * روایت است از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشایخ میر صحابه است و روی و جادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت
 بیرون آمد آن حضرت با مردم بعوفی مصلی در حالی که قصد استسقاء دارد * فصلی بهم رکعتین جهز قیما بالقراءة * پس بگزارد
 بایشان دو رکعت جهز کرد در آن دو رکعت بقراءت * واستقبل القبلة یدعو * و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند
 و رفع یدیه * و برداشت هر دو دست خود را و دعا کند چنانکه در حدیث آمده بیاید * وحول رداءه حین استقبال القبلة * و بگردانیدن

ودرون میرفت ریش می آمد و پس میرفت * فاذا مطرت سرى عنه * پس چون می بارید و بخیر می کشاد کرده میشد از وی خوف و دوربرد میشد از وی خوف و سرى بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و به تشدید برای مبالغه است * فعرفت ذلك عائشة * پس شناخت آن عائشه و دانست که بدیدن ابرو باران تغییری در آنحضرت پیدامی آید و چون بخیر میکند و خوشحال میگردد * فسألت * پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن * فقال لعله يا عائشة كما قال قوم عاد * پس گفت آنحضرت شاید که این ابرو باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعه عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان * فلما رأوه عارضاً مستقبلاً اودیتهم قالوا هذا عارض مطرنا * پس هرگاه که دیدند ایشان قوم هود که عاد نام ایشان است ابروی را که ظاهر شد و کثرت آسمان گفتند که این ابروست که باران آرند * است برای ما و آخر آیت این است که بل هوما استعجلن به ريح فيها عذاب اليم این ابرو باران نیست بلکه این عذاب است که شتابی میکردید شما در طلب آن باد است که در روی عذاب دردناک است * وفي رواية * ودر روایتی بجای فاذا مطرت سرى عنه اینچنین آمد * است که * ويقول اذا رأى المطر رحمة * وعاتد شريف آن بود که میگفت آنحضرت و قتيكه ميدید باران را خداوند بگردان او را و رحمت و برین وجه رحمت بنصب است یا معنی آنست که چون ابرو میدید میترسید و چون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خداى تعالی و برین وجه رحمت مرفوع است * متفق عليه * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفتاح الغيب خمس * خزائن غيب پنج علم است که غیب اند آنرا جز خدا و گفته اند که مفتاح جمع مفتاح است بفتح میم بمعنی مخزن و مفتاح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علم می که رسید میشد بآن بصری مغیبات و طیبی گفته که مفتاح و مفتاح هر دو جمع مفتاح و مفتاح می آید * ثم قرأ * پستتر خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را * ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيب الاية راء المختار * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليست السنة بان لا تمطر و انى نیست قسط باین که باران داده نشوید شما * ولكن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شيئاً * ولكن قسط باینست که باران داده شود یعنی بسیار در نرویان زمین چیز برای یعنی گان نبرید که رزق و برکت و روئیدن از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران ببارد و چیزی نروید و قسط بوجد آید * شعراً * نبارد هوا تا نگوئی بیمار * زمین نبارد تا نگوئی بیمار * و سنة بمعنی سال است غالب آمده در قسط سال و مراد در جدیت این معنی است * رواة مسلم * * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله * گفت آنحضرت باد از رحمت الهی است یعنی غالب آنست که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است نسبت بیک قومی و عذاب است نسبت بقوم دیگر و در کلام حذف واختصار است ای من روح الله و من عذاب به چنانکه گفت * ثاني بالرحمة و بالعذاب * می آرد کاهی رحمت را و کاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت و ارادت اوست * فلا تسبوا * پس دشنام مکنید آنرا * و سلوا الله من خيرها و عوذوا به من شرها * و سوا لکنید خدا را از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بدی که راضی باشد بقضای او الهی اگر چه نسبت بدی بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او خاتم است هر چه میخواهد میکند و میدهد * رواة الشافعي و ابوداود و ابن ماجه و البيهقي في الكعرات الكبرى * و عن ابن عباس ان رجلاً لعن الريح لعن النبي صلى الله عليه وسلم * مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار کراهت کرد از وی * فقال لا تلعنوا الريح * پس گفت آنحضرت نکین باد را * فانها مأمورة * زیرا که بد رستی یاد امر کرده شد * است مستحق لعن نیست و انه من لعن شيئاً ليس له باقل رجعت اللعنة عليه * و بد رستی کسی که لعنت کند چیز را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز بر میگردد لعنت بران کس * رواة الترمذي و قال هذا حديث غريب * و عن ابي ابن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الريح * دشنام نکنید باد را * فاذا رايتهم ما تكرهون فقولوا * پس چون به بینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید اللهم اننا نسألك من خير هذه الريح * خداوند ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد * و خير ما فيها * و نیکی چیزیکه در و است * و خير

ما مرت به * ونيكي چيزيكه امر كرده شد: امت اين باد بدن چيز * و نعوذ بك من شر منه الريح و شر ما فيه و شر ما مرت به رواه الترمذی * و عن ابن عباس قال ما هبت ريح قط الا جثا النبي صلى الله عليه وسلم على ركبتيه * كفت ابن عباس نوزيد بادی مرکز مكر آنكه نشمت آنحضرت بود و زانوى خود * وقال * وكفت * اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا * خداوند ابكر دان اين باد را موجب رحمت و مكر دان او را مادي عذاب * اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا * خداوند ابكر دان او را رياح و مكر دان او را ريح * قال ابن عباس في كتاب الله تعالى * كفت ابن عباس كه در كتاب خدا واقع شده است * اننا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا * بد رشتيكه ما فرستاديم بر عا د ريح صرصر يعنى باد سخت * و ارسلنا عليهم الريح العقيم * و فرستاديم بر ايشان باد ناز اينده كه بارور فى گرداند درختان را * و ارسلنا الرياح لواقح * و فرستاديم باد هاى آبستني كه درختان بوى بارور مى شوند * و ان يرسل الرياح مبشرات * و از آيات الهي است كه ميفرستد باد ها را بشارت دهند بباران * رواه الشافعي والبيهقي في الدعوات الكبير * بد آنكه مشهور آنست كه ريح بلفظ مفرد در عذاب استعمال مى يابد چنانكه در ذرايت نخستين و رياح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذكور كه در روايت ابن عباس آمده مبنى بر آنست و قول ابن عباس را كه مذكور شد نيز مؤيد آن ساخته اند و خطابي توجيه آن كرده كه رياح چون متكرر گردد سبابها را پيدا آورد و اطار بسيار آيد و زرع و ثمار پيدا گردد و چون يكبار دمي وزد عقيم مى باشد اينچنين است اعتقاد عرب را بنو جعفر طحاوى اين را منكر شده و استشهد آورده بقول حق سبحانه و جبرين بهم بر ريح طيبة و بانچه در بعض احاديث آمده از استعمال مفرد در خير و شر چنانكه در احاديث ابي هريرة كذبت الرياح من روح الله تاتي بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت اذا نسألك من خير منه الريح و خير ما فيها رحمة عائشة كه مذكور شد و گفته اند كه اين حديث كه از ابن عباس مذكور شد ضعيف است مقاومت بآن احاديث صحاح نتواند كرد و طيبي گفته غالبا ريح و رياح چون مطلق واقع شود اين حكم دارد بشلل آنكه مقيد بوصف گردد و درين جا سخن بسيار است در شرح مذكور شد است * و عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ابصر ناشئا من السماء * بود آنحضرت چون ميديد ابرو را كه پيدا ميشد از آسمان * يعنى السحاب * ميمخرا هل از ناشي ابرو را و ابرو ناشي ازان كويند كه پيدا ميكرد از ميان زمين و آسمان و در صراح گفته كه ناشي نخست آنچه پيدا ميشود از ابر * ترك عمله * ميكند * است آنحضرت كاري را كه ميكرد بجهت عروض خوف و خشيت * واستقبله * و روى مى آورد بآن ابر * وقال * وميكفت * اللهم اني اعوذ بك من شر ما فيه * خداوند ابكر دان من پناه ميجويم بتواضع چيزى كه درين ابر است * فان كسفه الله حمد الله * پس اگر كشاد خداى تعالى آن ابر را حمل ميكفت خدا را * و ان مطرت * و اكر مى باريد * قال اللهم سقيانا فاعا * كفت خداوند ابكر دان آب سود دهند را و سقي بفتح سين و سكرين كاف بتنوين بمعني آب نوشايندن و بضم سين بى تنوين نيز روايت است و آن سقم است از استسقا معني آب نوشيدني * رواه ابو داود والنسائي وابن ماجه والشافعي واللفظ له * و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال * بود آنحضرت چون ميشنيد آواز غردين ابر و آواز آتش كه از آسمان بار د ميكفت * اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك * خداوند ابكر دان مكش ما را بنشتم خود و هلاك مكن ما را بعد از خود و عافيت و سلامت بخش ما را نپيش ازان * رواه احمد و الترمذی وقال هذا حديث غريب *

* الفصل الثالث * عن عبد الله ابن الزبير انه كان اذا سمع الرعد ترك الحديث * از عبد الله ابن الزبير آمده است كه بود دوى چون ميشنيد رعد را ميماند سخن را و خاموش ميشد از جهت ترس و هيبت * وقال * وميكفت * سبحان الذى يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته * پاكي آن خداى را كه بپاكي ياد ميكند رعد بثنای وي و فرشتگان از ترس وي و رعد اكر معني آواز است اسناد تمبيح بوى بمجازه است زيرا كه چون بسبب وي تمبيح كرده ميشود كوابوى تمبيح ميكند و اكر نام فرشته است بتيقن است و الله اعلم * رواه مالك * * كتاب الجنائز * جمع جنازه بفتح و كسر تحت كه مرده را بروى بردارند و آنچه مرده بروى نباشد آنرا نعش و سر خوانند كذا فى الصراح و در نهايه گفته جنازه بكسر و فتح ميت بر سر بر و بعضى كويند بكسر سر بر و بفتح ميت و قيل بالعكس و مشتق است از جنز معني ستر * * باب عیادة المريض و ثواب المرض * عیادت و عیاد بكسر عين بپا پرسي كردن و عرانه

بضم نیر آمده مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بصوی بیمارگاه عود نیز بمعنی عیادت آمده است *
 الف * عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطعموا الجائع * طعام ذمیه کرسنه را و طعام دادن
 کرسنه راست است اگر بعد از خطر نرسیده است و فرض است اگر با خطر ارکشیده فرض کفایت است اگر متعین نکرد یکی و فرض عین
 اگر متعین کرد * و عود و المريض * و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعین بیمار کرد و واجب است
 اگر متعین نبود و عود و بضم عین و سکون را و * و فکوا العانی * و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشد یا حکم کرده
 باشد امیر بفل ایمنی سر بها ی از و فکوا بضم فاء و تشدید کاف و فک جل کردن و جویز با هم در شده از یک یکر * و رواه البخاری *
 و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم خمس * حق مسلمان بر مسلمان پنج است
 * رد السلام * جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بد کر بجهت اهتمام
 است که فرض است بروجه کفایت * و عیادة المريض * و بیمار یی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است
 نه حق صحبت از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده
 و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسامحه است بکردار نیکان اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان
 همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند * و اتباع الجنائز * و پسروی کردن جنازه ها و دنبال جنازه رفتن و غزائزه کردن نیز
 داخل اینست و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهت اهتمام است و اشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از غزو پسروی کند
 هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است * و اجابة الدعوة * و قبول کردن خواندن بطعام اگر یک عتی از ملاهی و مناهی در آن جا
 نباشد و امام غزالی گفته طعام که بجهت مفاخرت و مباحثات بوزن و برای نام و آوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت است
 و سلف مکرره می پنداشتند آنرا * و تشمیت العاطس * پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زدن را بپس حکم الله بشرط
 آنکه بگوید وی التمس لله و تشمیت بشمین معجمه و مهمله و اول فصیح تر است و مشتق است از آنچه مشتق است شوات بمعنی قوائم
 دایه و کویاد عا طس را به ثبات قدم در خیر و صحت یا از شماتت بمعنی شاد شدن ببلای دشمن کویاد عا طس باز آله
 شما ت اعدا از عا طس و ثانی از سمت بمعنی هدی و سیرت و نیک و تشمیت سنت غیبی است بر و احل و سنت کفایت است بر جمع و کلام
 بروی در باب عطاس و تنأوب از کتاب الآداب بیاید انشاء الله تعالی * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حق المسلم على المسلم ست * حق مسلمان بر مسلمان شش است * قيل ما هن * گفته شد چه چیز است و کدام است آن شش * یا رسول الله
 قال اذا لقیته فسلم علیه * گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی و رد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام
 گفت و آنکه اگر دبری از ذکر سلام * و اذا دعاک فاجبه * و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را * و اذا استنصحتک فانصحه *
 و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مرا و نصیحت در لغت خلوص است عمل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا
 خیر خواهی و حق گزاری مسلمانان است و این سنت است و نزد استنصاح واجب * و اذا عطس فحمد الله فحسنته * و چون عطسه
 زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مرا و او را بر حکم الله بگو * و اذا مرض فعله * و چون بیمار شود پس عیادت
 کن او را * و اذا مات فاتبعه * و چون بمرد پسروی کن خبازة او را بعد از غار گزاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد
 و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار است در هر مقام چیزی از آن بیان کرد و تواند که نزول و حی بران بتکرار باشد * و رواه مسلم *
 و عن البراء بن عازب قال امرنا النبي صلى الله عليه وسلم بسبع و نه ناه عن سبع * امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز و نهی کرد
 ما را از هفت چیز * امرنا بعیادة المريض و اتباع الجنائز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداء * معانی این پنج لفظ معلوم
 شد * و ابزار المقهم * و امر کرد ما را بر است گردانیدن سوکنل خورنده را و مقهم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه و ابرار
 القم بفتح قاف و سین بمعنی سوکنل نیز روایت است یعنی شخصی سوکنل خور و بر فعل تو که این کار را را المته خواهی کر پس بابل که
 بکنی تو آنرا تا سوکنل وی را است گردد و حائث نشود یا سوکنل خور و بر فعل خود که المته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسر

و تحصيل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را هو کند و ده و بگوید بخدا سوگند
 بر تو که این کار یکن معتجب است بروی که بکنند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در صورت سابق بجهت
 بر آوردن مسلمانان احب از معصیت که حث است * و نصر للظلوم * و امر کرد ما را آنحضرت پیاری دادن کسی که بروی ممتی رفته
 است مسلمان باشد یا کافر ذمی و محتام * و نهافنا عن خاتم الذمب * و نهی کرد ما را از انکشتن طلا * و عن الحریر * و از
 پوشیدن جامه افریشنی * و الاستبرق و الدبیاج * بکمر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای
 مطبوع و دیباج فارسی معرب و بیار این همه اقسام حریر است * و المیثرة الحمراء * و نهی کرد ما را از میثرة سرخ و میثرة بکمر میم
 و سگون یا و قنچ مثله فراش صغیر بر کرده شده به پنبه که بر زین بنهند و بروی بنشینند و آنرا غل زین گویند و این از هاد اتعجم
 است که بر هم تکیه و رعونت از حریر و دیباج جز آن بخازند و قیل بحمر انظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر
 بی قصد رعونت و بجهت ضعف و آلودگی بودن نیز حرام نیست * و القمی * و نهی کرد از قمی بفتح قاف و تشدید سین مصله
 نام جامه منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط بحریر و بعض گفته اند قمی بمعنی قری بزای نسبت بقز بمعنی افریشم
 و زای را بعین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس به تفصیل یابید * و آنية الفضة * و نهی کرد از آوردن های
 نقره * و فی رواية عن الشرب فی الفضة * و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آن و نقره و خوردن نیز همین
 حکم دارد * فانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشر فیها فی الآخرة * پس بد رستیکه شان اینست که کسی که بنوشد در آن و ن
 فضا در دنیا نرشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یا مدت طویل بجهت معاقت بدین خطیئه و آئیه
 ذمب نیز همین حکم دارد و تخصیص بعضه بجهت جریان عادت است بشرب در آن یا این چون ادنی است حرمت ذمب
 بطریق اولی خواهد بود و این منیحات مذکوره مخصوص بر داند است الا آئیه فضا که حرام است بر مردان و بر زنان
 * متفق علیه * و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاد الاخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی
 یرجع * بد رستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه می باشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که
 باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون را آنچه چیک شود از میوه و مشرف و مشرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بهتان و کامی
 از خرفه نیز بهتان اراده نمایند و کامی بمعنی کوچه میان دو درخت تخیل آید و طیبی گفته که مناسب اینجا حاصل برین معنی
 است بدلیل روایت دیگر که گفته من مشارف الجنة یعنی در بهستان بهشت است در طریقی که موصل است بدین ناظم
 * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقرل یوم القیمة یا ابن آدم مرضت
 فلم تعد لی * بد رستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من چس باز پرس نکردی مرا * قال
 یا رب کیف اعوذک وانت رب العالمین * گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیا نی
 و منزهی از بیماری * قال اما علمت ان عبدی فلان مرض فلم تعلم * گوید پروردگار تعالی ایاندا انستی تو ای آدمی که بند
 خاص من فلان بیمار شد پس نه سیکه ای او را * اما علمت انک ابو عبد الله لوجدتني عند * ایاندا انستی تو که اگر تو عیادت
 میکردی آن بند را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی * یا بن آدم استطعتک فلم تطعننی * میگوید
 پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا * قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین *
 گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالمیانی رباک و منزهی از گرسنگی و از خوردن * قال اما علمت
 انک استطعتک عبدی فلان فلم تطعه * گوید پروردگار تعالی ایاندا انستی تو که طعام طلبید از تو بند من فلان پس طعام
 ندادی ترا و را * اما علمت انک لواطعته لوجدت ذلک عندی * ایاندا انستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بند را می یافتی تو ثواب
 و جزای آن طعام را نزد من * قال یا ابن آدم اهتممتک فلم تستقنی * میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب
 طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا * قال یا رب کیف استقیک وانت رب العالمین * گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و

تو رب عالمین ومنزهی ومبرائی از تشکی و احتیاج باب * قال استحقا ان عیدی فلان فلم تسقه * یگوید وی تعالی آید طلبید از تو بنده من فلان پس آید ای تو از او را با ما علمت انیک لموسقیته و جدت ذلك عیدی * ایاندا نیستی که اگر آید میل اید تو او را می بانی جز ای آنرا نزد من و در بعض نسخ آمده است انک چنانکه در قرآن دیکر است و بتو نقل یزید لم یعلمه اما حرف بتنبیه است پوشیده ماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت می یافتی جز ای آنرا نزد من و در تغین این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سعی گما لا یجفی و همین خبر را جابر رومی نظم کرده گفته است * مینوی * آمد از حق نزد موسی این عتیب * کای طلوع نور تو کرده زجیب * مشرت کردم نور ایزدی * من حقم رنجور کشتیم نامدی * گفت سبحاناکه پاک ای از زبان * این چه مزاست این بکن یارب میان * باز فرمودش که من رنجوریم * چون نبر سیدی تو از روی کرم * گفت یارب نیست نقصایی ترا * عقل کم شد این کوه را بر کشا * گفت ما را بنده خاص کزین * کشت رنجور را ز منم نیکوبه بین * هست رنجوریش رنجور من * هست معد و ریش معد و ری من * هر که خواهد همنشینی با خدا * گویشند در حضور اولیا * رواه مسلم * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعود * روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکند او را * و کان اذا دخل علی مریض یعود * و بود عیادت شریف آنحضرت که چون میل بر آمد بر مریض که عیادت میکرد او را * قال له * می گفت آنحضرت مر آن مریض را * لا یاس طهور ان شاء الله * نیست باک یعنی غم مشور و اندر همین مباحثه با آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است کناهان را و در کنند است آنهارا بلکه تنقیه و اصلاح کننده است مریض را نیز از اخلاط ردیه و اجزای کثیفه * فقال له لا یاس طهور ان شاء الله * پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلبه * قال * گفت اعرابی * کلا * نه این چنین است بل حمی تغور * بلکه تبی است که منجر شد چنانکه دیک می جوشد فور و فوران جوشیدن دیک * علی شیخ کبیر * بر پیر بزرگ سال * تزییر القبر * زیارت میکنند این تب آن پیر را کورهارا * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فنعیم اذن * پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگوئی غضب کرد آن حضرت بروی که با وجود او شاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و برای کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفا اعراب را جلای ایشان بود که از شدت رجح آن بی طاقتی کرد و بی تابنی خود را با وجود آن تکلف کرد در رجوع که نه مقام آن بود و در غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بغال بد و شرم که بر نفس خود کرد * رواه البخاری * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بيمينه * بود آنحضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را ببلست راست خود و میمود او را ببلست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و در می آید و شاک میگویند درد ناک را که دردش بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی کله کردن * ثم قال * پمتر می گفت آن حضرت و می خواند این دعا را * اذهب الیاس رب الناس * ببر این درد را پروردگار آید میان و یاس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آید * و اشف انت الشافی * و تندرستی ده توئی تندرستی دهنده * لاشفاء لاشفاء و ک * نیست شفا مکر شفا تو * شفاء لا یغادر سقما * شفا ینکه غنیکه دارد هیچ بیماری را و سقم بفتح تین و بضم و سکون هرد و لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتح تین است * متفق علیه * و عنها قالت کان اذا اشتکی الاثمان الشیء منه * بود و تکیه شکایت میکرد آدمی چیز یا یا عضو و جزو را از خود * او کانه به قرحة از جرح * یا می بود یا می ریشی یا فستکی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزیکه بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هرد و آید * قال النبی صلی الله علیه وسلم باصبه * می گفت آنحضرت در حالی که میکند را نید انگشت را بر جای درد و گفته است نوری که میگزیند آنحضرت آب دهن مبارک خود را بر اصبع خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد انگشت خاک آلوده را بر جای درد و معج

میکرد آنرا بدان که میگفت * بسم الله * بنام خدا * توبه از شما بر رقیقه بعضی * خاک زمینی اهل آینه بخته بآید و من بعضی از ما *
 * لیکن شیعیان * کردیم ما این فعل را تا ثلث رستنی داده شود بیمار ما * باذن ربنا * بدستور و پروردگار ما و فرمودی و این صورت است
 از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میسر است در نمی یابد آنرا عقول و افهام و در رقیقه ها و انفسونها آثار عجیبه است که ظاهر نمی گردند
 اسرار آن و مفاعیل آنحضرت را اسرار غامضه است که موقوف به علم اوست و اینها و عقول قاصده ما را بدین رک آن راه نیست و کوفتاران
 تنگنا فی طبیعت و تغلیف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدین راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند
 یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از کفرناران این نیک است گفته که بتحقیق کواشیی داده اینست میباحط طبیعه که آلت دهن را
 قاضی است در نضج و تبدیل مزاج و تراب و طین و این تاثیر است در حفظ مزاج اصلي حتی که گفته اند مسا فز را بدین که خاک
 از جای وطن خود بیاورد بر دار و دیواره از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب مخورده باشد تا این شود از تغییر مزاج و توفیر پستی
 گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تا و دل این حلالت آنست که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم و رقیقه بعضی بنطه که
 پیدا میگردد بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگار توئی که ابداع کردی اصل اول را از خاک
 بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسان است بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است آنهمی و بعضی از شارحان
 گفته اند که مراد با راض ارض مدینه است که ثابت شده است مرآت خاصیت در شفا ی مریض و مراد ببعض ذات کریم اوست صلعم
 و این وجه اخبر ترجمه دارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد و الله اعلم * متفق علیه * و عنها قالت کان
 النبی صلی الله علیه وسلم اذا انسکى نفث علی نفسه بالمعوذات و مسح عنه بیده * عائشه گفت بود آنحضرت وقتی که بپار میزد میزد
 بر بدن مبارک خود معوذات بکمر و او مشدده که مراد بدین معوذتین است در سوره آخر قرآن یا با سوره قل هو الله احد
 و قل با ابها انکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی تعوذ و تقویض اند و دور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست
 را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکند و اند و میسود * فلما استسکى و رجعه الی ی قوفی فیه * پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت بآن
 دردی که وفات یافت در آن * کنت انفت علیه بالمعوذات التي کان بنفت * بودم من که مید میدم بروی معوذات که مید مید
 بر خود * و مسح بید النبی * و مسح میکردم و می مالیدم بدست پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * باین طور که میخواندم و دستهای
 آنحضرت را میکشتم و در روی می میدم و بهر دست و دست وی بدن او را مسح میکردم * متفق علیه و فی رواية لمسلم قالت کان
 اذا مرض احد من اهل بینه نفث علیه بالمعوذات * گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه وی مید مید
 بروی معوذات را * و عن عثمان بن ابی العاص * صحابی است عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از زنی خشن
 بصری و ابن المسیب و جزایشان * انه شکى الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسد * روایت است از عثمان که
 شکایت کرد نزد آن حضرت دردی را که می یافت آنرا در تن خود * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 وسلم ضع یدک علی الذی یألم من جسدک * بنه دست خود را بر آنجائی که درد میکند از تن تو * و قل * و بکو * بسم الله ثلثا *
 سه بار * و قل سبع مرات * و بکرمیت بار * اعوذ بعزة الله و قد رثه من شما اجل و احذر * پناه میجویم بغلبه بزرگی خدا تعالی و توانائی
 وی از بدی چیزیکه می یابم از درد رخا و می ترسم از زیادت و سرایت آن در مال * قال * گفت عثمان * فعلت
 فاذهب الله ما کان بی * پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد * رواه مسلم * و عن ابی
 سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یاعبد اشکیت * روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد
 آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یاعبد بیمار شدی * فقال * پس گفت آنحضرت * نعم * آری بیمار شدم * قال *
 گفت جبرئیل و خواند این دعا را برای علاج آن حضرت * بسم الله ارقیک * بنام خدا افسون میکنم ترا * من کل شیء یؤذیک *
 از هر چیزی که رنج دهد و آزار کند ترا * من شر کل نفس * از بدی هر ذات * او عین حاسد * و از هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی رواست
 و اجمال دارد که برای شب راوی باشد * الله یشفیک * خدا اتن رمتی دهن ترا * بسم الله ارقیک * بنام خدا افسون میکنم ترا

* رواه مسلم * و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعود الحسن والحسین * بود آن حضرت که در پناه خدا
میکرد و حسن و حسین را رضی الله عنهما و عین سائرا مثل بیت النبوة باین دعا که * اعیذ بکلمات الله التامة * در پناه میگیرم شمارا
بکلمات خدا که تمام اند و نقصان و ابتدیل عز و اجلال آنها را نه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اعیان صی و عز اسمه یا کتب
منزله * من کل شیطان * از هر شیطان و شیطان نام هر مقرر و هر سرکش که از حله کنزنده است از جن و انس و دواب * و هامة * و از هر هامة
یتشدد میم هر جانور و هر دار کشته چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا هامة گویند مانند کرم و زنبور و کاهی دواب را که میجنبند بر زمین
و تصل آد میان کنند مثل حشرات نیز موام گویند * و من کل عین لامة * و از هر چشم خدایان که فرود آید بر آدمی و بر
اورا مثل دیوانگی و فساد قوی و اعصار و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند * و یقول ان ابا کان یعود بها الصمعیل
و اسحق * و میگفت آن حضرت خطاب با مامنین کرده که پدر شما که عمارت از ابرهیم خلیل است تعزین میکرد باین کلمات
الصمعیل و اسحق را * رواه البخاری * و در وی کان یعود بها است بضمیر مفرده * و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظا لثنية * و در
اکثر نسخ مصابیح یعود بهما است بضمیر تنثیه را جمع بدل و کلمه که مدخول من اند یا بدل و جملة مستعاذ و مستغاث منه و این تکلف است
ولهذا گفته اند که ظاهر آنست که این سه قلم است و الله اعلم * و عن ابی هريرة * رض * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من یرد الله به خیرا یصب منه * کمی که بخوراند خدا ای تعالی بآن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از
نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از تیر نیست تا هی متضمن
لطف نیز می باشد اگر صبر و رز و در اعی کرد داخل لطافت و اگر جزع و قزع و سخط کند علامت تیر است و مصیبت امر مکرره
فاخوش بر طبیعت آدمی که بر سب و بکر داور را یصب بضم یا و فتح صاد و کمر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه
در ترجمه اشارت بدو کرده شد * رواه البخاری * و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المملک من نصب *
هی رسول مملکان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و در ماندگی * و لا رصب * و غیر مد در دور بخوری و بعضی گویند در در ویماری
دائم * و لا هم * و نه اندوه و کلاه ختن بیماری تن را * و لا حزن * و نه غم و اندوه خلاف سرور * و لا اذى * و نه آزار و رنجش
* و لا غم * و نه اندوه و اندوه کین شدن و اکثر این معنی نزد یک یک یکر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم
و غم آنست که هم در مستعمل می باشد چنانکه کاری و سختی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود مکرری
و ناخوشی بر دل رسیده است که بجهت آن تیرگی و بدوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان
از غم و جنب و آزار میرسد * حتی الشوکه یشاکها * تا آنکه خار یکه خلا نیده میشود آدمی آنرا * الا کفر الله بها من خطایه *
مگر آنکه می پوشد و می بخشد خدای تعالی باین مکررات از مصائب چیزی از کنا مان مسلمانان که صغائر باشند کند ا قالوا
* متفق علیه * و عن عبد الله بن مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم و هو یسبح * گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت
و حال آنکه وی تب زده شده بود و عک حرارت تب و تیزی وی * فمستحبه بیدی * پس بسودم آن حضرت را بیدست خود
* فقلت * پس گفتم * یا رسول الله انک لتوعک و عکاش ید * بدستیکه توهر آینه که تب زده میشود تب زده شدن سخت * فقال
النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کابوعک رجلا منکم * آری من تب زده میشوم چنانکه تب زده
میشوند و مریدا شما * قال فقلت ذلک لانک اجرین * ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب زده
شدن دومر د بمبب آنست که هر ترا و اجر است بر هر عمل و مضاعف است اجر و ثواب تو * فقال اجل * پس گفت آن حضرت آری
بصیب این است * ثم قال فان من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه * پیغمبر گفت آن حضرت تبست هیچ مسلمان که بر سب او را
آزار از بیماری پس چیزی که جز بیماری است * الا حط الله به سبنا که کتب الشجرة و ورقها * مگر آنکه غم و می افکند خدای تعالی
بنفایها و او را چنانکه غم و می افکند درخت بر گیاهی خود را * متفق علیه * و عن عائشة * رضی الله عنها * قالت ما رأیت احدا الوجع
صلیه اهل من رسول الله * دل یدم من هیچ یکی را که در دیر وی سخت تر بود از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * از جهت صفای جوهر

و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتها ی د نکر است که جز علام الغیوب آنرا نداند * منفق علیه * و عنها قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم بین حاقنتی و ذاقنتی * کف عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر هیئت من و حاقنه مغاک در میان چنبر کردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زبرد تن است یعنی تکیه کرده بود بر من و مطلع بودم شدت موت ویرا * فلا اکره شدة الموت لاحد ابداء النبی * پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی مرکز بعد از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * پوشیده نماند که شدت موت که نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلم مقام اوست و متبادر در اذهان چنان میل آید که آنحضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میباشید و میفرمود ان للموت سكرات چنانکه در فصل ثانی بیاید * رواه البخاری * و عن کعب ابن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل النخامة من الزرع تغیبها الرياح * قصه و حال مصلحان همچو قصه و حال شاخ و تر و نرم از گشت است که مائل و راجع میگردد اندک آنرا باد ها و خام بخای معجمه و تخفیف میباید تازه و تر و قطعی بضم تا و فتح فا و کسریای مشدده و همزه * تصرعها مرة و تعدلها مرة اخرى * می افکنند و می اندازند با ذرها آنرا یکبار و راست و برابری میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میگرداند و تند رستی * حتی یا تیه اجله * تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او * و مثل المنافق کمثل الارزة المجذیة * و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که میمک و ثابت بر پای است * التي لا یصیبها شیء * ان درختی که نمی رسد آن را چیزی از باد ها و آفتها از رزه بفتح همزه و سکون را و نیز ای انجین است و روایت ابو عبیده گفته که وی آرزو است بد و کسر را و بفتح آن نیز آمد * یعنی درخت ثابت بیج وی در زمین و مجذبه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذبه بکسر بیج درخت را کویند * حتی یكون اسجافها مرة واحدة * تا آنکه میباشند افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تند رست است بی ضعف و بیماری ناکا * بیکبارگی می افتد و می میرد * متفق علیه * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمیله * حال مؤمن همچو حال گشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند آنرا * و لا تزال المؤمن من یصیبه البلاء * و همیشه است مؤمن که می رسد او را بلا * و مثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصل * و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه د و دوده نشود و بریده نکرده * و عن جابر قال دخل رسول الله * کف جابر و رأی پیغمبر داخل * صلی الله علیه و سلم * علی ام السائب * بر ام سائب که صحابه است و آن حضرت بدیدن وی می آمد در خانه او * و رأی * فقال مالک تزفین * پس گفت آن حضرت بام السائب که تپ لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی تزفین ماخوذ است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند و بازوی خود را و میجنباند برای و را هر دو آمد * است * قالت الحمی لا بارک الله فیها * گفت ام السائب سبب لرزیدن من تپ است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن * فقال * پس گفت آنحضرت * لا تسبی الحمی فانها تنهب خطایا بنی آدم * دشنام مکن تپ لرزه را که بد رستی که تپ می برد گناهان فرزند آن آدم را * کایف هب الکیبر خبت الحید * چنانکه می بردم آشنکری چرک و یلیدی آهن را * رواه مسلم * و عن ابي موسى قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرض العبد او سافر کتب له به مثل ما کان یعمل مقیما صحیحا * وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر می کند و چیزی از عبادت او را در که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگرداند نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل می کرد در حالیکه مقیم و تند رست بود * رواه البخاری * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انطاعون شهادة کل مسلم * طاعون سبب شهادت هر مسلمان است یعنی هر که در طاعون صبر کند و نکر یزد و میرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب * متفق علیه * خلیل گفته است که طاعون وبا است و این اثر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد میگردد بوی هوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدن آنها و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون رجع غالب که اطفای روح می کند تمهید کرد لد بطاعون از جهت سر عت قتل وی

و در قاعه طاعون و باریک یکدیگر تغییر کرده و اطباء تغییر کرده اند طاعون را بوزم مؤلم سیاه سوزند زهر دار و آنچه می بر آید در بعض اعضا بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا ران و صفا میگرداند خود را و کامی مجبور سرخ می باشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شد و هرگز نشستن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقع شد؛ باشد در آن نهی کرد و در عیال خود و تشبیه بغیر از آن زحمت داده و بر صبر بران بشهادت حکم کرده مراد بیا و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ بیا و موت عام مذکور شد؛ و اگر چه بلفظ طاعون نیز واقع شد؛ اما مراد معنی و با است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطباء حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر نه صابر همین معنی محمول باشد فردی از بخواهد بوده نه مخصوص بآن و این قائل آن احادیث را که در وی لفظ بیا و موت عام واقع شد؛ چه خواهد گفت سأل الله العافی * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء خشنه * شهیدان پنجه قسم اند * المطعون * یکی آنکه بعلت طاعون مرد و به صبر بران جان سپرده * والمبطون * دوم آنکه بعلت اسهال یا استمقار انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را از درد خله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمطون کمی است که نکند ادا شده بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شد؛ و احتمال دارد که مراد بوی کرسنه باشد که بعلت کرسنی به تیغ نقر و میجاند؛ جان داده و الله اعلم * و الغریق * سوم آنکه در آب غرق شد؛ بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن عمد اجهل القای نفس در ته که نکرده * و صاحب الهم * چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بشرط مذکور و در هم بسکون دال و بران کردن و انداختن بنار فتح دال بنای افتاده و هم بکسر دال میت بهم * والشهید فی سبیل الله * پنجم کشته شد؛ در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنک داخل اوست و شهید حقیقی کامل همین است و اتمام دیگر در حکم او و نذر شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت الشهید فی سبیل الله نه قتل و مانند آن یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید ناقص * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها * قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الطاعون * گفت عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن * فاخبرني انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء * پس خبر داد آنحضرت مراد که طاعون عذاب الهی است که می فرستد آنرا بر هر که می خواهد از اوست و بقیه و لاحق * وان الله جعله رحمة للمؤمنین * و خبر داد که خداوند تعالی گردانیده است طاعون را مهر بانی مرسلان را که صبر کنند و نکریند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود * لیس من اهل یقع الطاعون فی مکة فی بلدة صابرا محتسبا * نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس در رنک کند در شهر خود و نپذیرد آید در حالیکه صبر کنند و چشم دارند است بر اجر و ثواب * یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له * در حالی که میداند و یقین می دارد که غی رسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خداوند تعالی برای او * الا کان له مثل اجر شهید * مگر آنکه باشد مرور مانند پاداش شهید * رواه البخاری * وعن امامه بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون رجس از تل علی ثلثة من بنی امرائیل * طاعون عذاب الهی است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل رجس بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب و گاهی زای را بنشین بدن کنند * و علی من کان قبلکم * یا بر کسانی که بودند پیش از شما شک را و نیست که علی ثلثة من بنی امرائیل فرمود و یاطی من کان قبلکم * فاذا سمعتم بارض فلا تقلوا علیه * پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری جز شهری که شما در آنجا نید پس قندوم نیارید در آن زمین و نوزیدل در آن و نقد موا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقل موا بضم تا و کسر دال یعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در ته که لازم نیاید * واذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه * و چون بیفتد و فرود آید طاعون بر زمینی ز حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن از طاعون * متفق علیه * ضابطه در و با همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شد؛ یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیوار که ختم شده نزد غلبه غل بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامد؛ و گریختن

تجوز نیافته و قیاس این بر آن مواد فاسد است که آنها از قبیل اعصاب عادیة اند و این از اعصاب وهمی و بر هر تقدیر کمر بستن از اینجا جایز نیست و هیچ جایز نشد و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة * و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کففت انس شنیدم آنحضرت را می گفت * قال الله سبحانه و تعالی اذا ابتلیت عبدا بحبیبه تیه ثم صبر * میگوید حق سبحانه چون مبتلا کرد دامن بندۀ خود را بد و محبوبۀ وی یعنی بد و چشمت و یعنی ستانم چشمان وی یا گریز سازم او را پستتر صبر کند آن بنده درین ابتلا در ظاهر و باطن ناهز اندیشد و نکوید و بداند که ابتلا بعمی از روی مخط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکر و هی است که ببصرو واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شدند میفرمودند که خلوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده * عوضه منهما الجنة * عوض دهم آن بنده را از ان حبیبیتین بهشت را * پیرید عینی * می خواهم از حبیبیتین بنده دو چشم بنده اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه و سلم ضمیر برید عابد حضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام را بر نبض ضمیر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است * رواه البخاری *

* الفصل الثانی * عن علی * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدا * کففت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدا بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت بامداد * الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یبسی * مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا برحمت کنند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند * و ان عاده حشمة الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح * و عیادت نکند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بزوی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند * و کان له خریف فی الجنة * و باشد مراد از ابستانی در بهشت یا خریف بمعنی مختوف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن زید ابن ارقم قال عادی النبی صلی الله علیه و سلم من و جمع کان بعینی * زید بن ارقم انصاری که از مشایخ صحابه است و در مفه غزوة حاضر شده و از خواص علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سورة منافقین ان المنافقین کاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت دردی که بود بد و چشم من و در روایتی بعینی بلغظ افراد * رواه احمد را بذاؤد * و از اینجا معلوم میشود که عیادت در چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که مراد عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرر و صحیح آنست که موقوف است بر این که عیادت بیهقی تصحیح کرده است و الله اعلم * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توضأ فاحسن الوضوء و عاده اخاه المسلم محتسبا * کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب و اقامت همت * برعد من جهنم مصیرة ستین خریفا * و در گردانیده شود از دوزخ مقدا را در رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از انس تفسیر خریف بر سال در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا با حمزة خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتلا و تاراج سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و آنکور و رسیدن غلات ایشان در خریف است * رواه ابوداؤد * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات * نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کورت اکثر عد ذکر شود عا تا سه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از سبع اعضا باشد و الله اعلم * اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشغیک * سوال میکنم خدا بزرگ را که پروردگار و ریش بزرگ است که تند و هشی دهد ترا * الا شفی * مگر آنکه تند رستی داده شود آن مسلمان * الا ان یکون قد حضر جله * مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علایجی نیست * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعلمهم من الحمی و من الاوجاع کلها ان یقولوا * و هم از ابن عباس است که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند * بسم الله الکبیر * بنام خدای بزرگ * اعوذ بالله

العظیم * پناه و پیجویم بخدا ی بزرگ * من شرک عرق نما و من شر حر النار * ازید ی هر که نوشده از خون یا ریزنده خون و ازید ی گرمی آتش * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث ابراهیم ابن اسمعیل و هو یضعف فی الحدیث * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناسخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و روی نعمت بضعف کرده میشود در حدیث * و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من اشتکی منکم شیئا * میفرمود آنحضرت کمیکه شکایت کند از شما چیزی را از دو در بیماری * او اشکاه اخ له * یا شکایت کند برادر مرا و یا یعنی مسلمانانی * فلیقل * پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود * ربنا الله الذی فی السماء * پروردگار ما خداست که در آسمان است مقصود تبری است از خدا یا آن زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاریل این همانست که در تاریل قول حق سبحانه و تعالی فی السموات و فی الارض و قول وی و هو الذی فی السماء له و فی الارض له گفته اند * تقدس اسمک * پاک است نام تو ای پروردگار از تهمت نقصان و عدم تاثیر * امرک فی السماء و الارض ۱. امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و ارحی فی کل سماء امر فرمود و یتنزل الامر بینهن * کار رحمتک فی السماء * چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است به بعضی درون بعضی که مؤمنان اند نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را بقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء * فاجعل رحمتک فی الارض * پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین * اغفر لنا حوبنا * یا مرز ما را بزه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم است و بعضی گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و رنجست و رجوع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده مانده که همه این معانی صالح اراده اند و مراد موجب جوب و اسباب آنست * و خطایا نا * و یا مرز کناهان ما را و خطایا کناهان که بطریق خطا بوجد آیند و گاهی بر مطلق کناهان نیز اطلاق یابد * انصرفنا لطبیمن * تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت کناهانست یعنی یا مرز ما را قاتل کناهان پاک شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم * انزل رحمة من رحمتک * نزل در دست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمت های تو * و شفاعة من شفاعة * و بفرست شفای از شفای تو * طی هذا الوجع * برین درد مندی و رنجوری * فبراء * پس به شود و دور گردد این وجع * رواه ابو داود * و عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل * چون بیاید مرد در حالیکه پریش می کند بیمار را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدک * خداوند اوند را رستیده بنده خود را * ینکأ لك عدوا * تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام و ابتیاع نیز آمده است و بهمه و بهمه هر دو آمده و بهمه و بهمه باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده * و ایشی لك الی جنازة * یا بر پای پرورد بر ای رضای تو و ادای حق دین تو بموی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه پس کرا از میان حاضر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از آن ذکر کرد آنچه متعلق بموت است ارا مات احد و دعا و امل او موتی و طبیعی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقاب است برد دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمت است بر دوستان وی * رواه ابو داود * و عن علی ابن زید * روایت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جلدان قرشی تیمیمی بصری که از تابعین بصره است * عن امیة * بضم همزة و فتح میم و تشدید تستانیة تا بعبه است روایت دارد از عائشه * انها سألت عائشة عن قول الله عز وجل * که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت است * ان تدوا فی انفسکم او تحفوه بحاسبکم به الله * اگر پید کنیند چیزی را که در ذاتهای شما است یا پنهان دارند آن را حصاب میکنند شما را بان خدا تعالی * و عن قوله * و پرسید از قول وی تعالی * من یعمل سوء یجز به * هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی یا عی بر پر سیلین معنی این دو آیت آنست که آیت نخستین دلالت دارد که بند کن حساب کرده میشوند

بد آنچه مضمودا رند در انفس خود از خطرات ذلوت و اندیشه‌های بدو آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند بر موعود بد
 تحلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن * فقالت عائشة ما سألني عنها
 احد من آل رسول الله * پس گفت عائشه سوال نکرد مرا از این محاسبه و مجازات هیچ یکی از آن که که پوهیدم من پیغمبر
 خدا را * صلی الله علیه وسلم * از تعمیر این دو آیت * نقال * پس گفت آنحضرت * منة معاوية الله العبد * این محاسبه و جزا که
 من کور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را * بما يصيبه من الحمى * با آنچه میوهل بند را از تب و بیماری * والنكبة *
 و از نکتب بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیداکردن دوست بردوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود
 آمده با وجود محبت و راطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکتب آنچه برسد آدمی
 را از حوادث و رنجها * حتى البضاعة يضعها في يد قميصه * تا این مصیبت که پاره ازال می نهد بند را آنرا در دست پیرامن خود
 که عبارت از آستین است و عادات است بر نهادن پاره مال در آن * و يفقدها * پس کم میکند وی آن بضاعت را * فيفزع لها *
 پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت کم شد را یعنی این محاسبه و جزا مواخذة خشم و عتاب است
 درد نیانه مواخذة عتاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندر همکین نکردد بلکه خوش حال گردد و مسرور
 باشد که مسبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است * نظم * من ترا غمکین زکریان زان کنم * تا کت از چشم بدان پنهان کنم * زان
 نچو شام که مکروه منی * بلکه تا کبری تو ذوق چاشنی * زان حدیث تلخ میگویم ترا * تا ز تلخیها فرو شویم ترا * تو ز تلخی چون
 همه پر خون شوی * پس ز تلخیها همه بیرون شوی * حتی ان العبد ليجترع من ذنوبه كما يجترع التمر الاحمر من الکبر * تا آنکه
 بنده هر آنچه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زهر خاز برونه در قایموس گفته تبریکسور و نقره یا آنچه از کان
 می بر آید پیش از ریختن در کالبه و ذر مجمع البهار گفته که تبر ذهب خالص و فیه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زیند
 نام و عین است * رواه الترمذی * وعن ابي موسى ان النبي صلى الله علیه وسلم قال لا يصيب عبد انكبة * غیر بد هیچ بنده را
 مصیبتی و رنجی قلیل حقیر * فما فوقها از درنها * پس آنچه بالای است یا فرود است احتمال دارد فرق در عظم و دون در حقارت
 یا عکس و اول ظاهر تراست * الا بالنب * مگر بسبب گناهی که کرده است و خطای که از وی رفته است در ریشی را بنده نعلین
 پوشی برید می نالید و میگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام * وما يعفو الله عنه اكثر * و آنچه عفو و محو
 میکنند در میگرداند خداوند تعالی از وی بیشتر است * و قرأ * و خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را که * وما صابكم من مصيبة
 فيما كسبت ايد بكم و يعفو عن كثير * و هر چه می رسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی است که کرده است آنرا دستهای شما
 عینی ذاتهای شما عفو میکند خداوند تعالی از بسیاری از آن * رواه الترمذی * وعن عبد الله ابن عمر قال قال رسول الله صلى
 الله علیه وسلم ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العباداة ثم مرض * بد رستیکه بند چون می باشد بر حالت نیک از عبادت
 بستر بیمار شود * قيل الملك الموتى به * گفته میشود مفرشته را که گاشته شده است بر وی * اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا *
 بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتی که بود و رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد * حتی اطلقه *
 تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را * او گفته الی * یا ضم کنم او را و گرد آرم او را و بوی خود یعنی بجزانم * و عن انس
 ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسد له قيل للملك * چون مبتلا گردد اینده میشود مسلمان
 و آزموده میشود ببلای در تن او گفته میشود مفرشته را * اكتب له صالح عمله الذي كان يعمل * بنویس برای وی عمل نیک
 ویرا که میکرد پیش از ابتلا * فان شفا غسله و طهره * پس اگر شفا میل هل میشود و را خداوند تعالی بباله و پاک میکند اند او را
 * وان قبضه غفر له و رحمه * و اگر قبض میکند او را و می میراند می آمرزد او را و رحمت میکند او را * رواهما * در آیت
 کرده است این هر دو حدیث را * في شرح السنة * و عن جابر بن عتيك * برون کریم انصاری معاویست منسوب است
 معاویه که یکی از جد ادا بود حاضر شد بد و را و مشاهد را که بعد از رست و در تقریب گفته صبیای جلیل است و خلای

آنکه در اینجا تسلیه امیت است که چنانچه بلیسند که نقل روح پاک و باقی صورت است آسان گردد بمریضی حال نقص روح و دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اقوان بود پس فراق روح و از جسم شریف گویا فراق تمامه اوداخ است از تمامه انجساد دیگر آنکه آنحضرت متوالی امور مملکت الهیه و کاشته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوی مقروض بود و کلام دایره مملکت و اسع تو از مملکت و سلطنت وی بود و عبادت معصومه کاشته گران است که چون رجوع بدو درگاه سلطان بخارید بجهت استعجاب و سوال و حساب می زهرانی بحال شان را به یاد که چه طور در آید و شیخ فاضل عین الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمه الله علیه نقل میگرداند که در وقت وفات خیر مودند اکثر شدت سكرات از ما مشاهده کنید اند که این نشویند که آن لازم مقام و منصب تطبیق است دیگر آنکه نازل گردانید شد بروی در آن وقت از تنولات اخلاص و تجلیات صمدیت اسرار و انوار عزت و بویست که در زمان و حی نازل میشد و این آخر آن اوقات و آنهم و آنکه آن حالات بود و این سكرات مشاهدات و فاضلات بود که معجب ضیق فطایح جسمانیست از تحمل آن در صورت سكرات و مجامدات می نمود و این وجه اوجه و نحوه است و اودق بقام و حال شریف او است و الله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نود و وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معزفت جناب حق و استگانت و غیوریت در حضرت قرب چنانچه فرموده است نكَمْ يَاللّٰهُ اَخْوَنُكُمْ مِنْهُ فَرَكَّ عَارِفٌ قُرْطُوسَانِ ثَرَا زَيْنِ لِحَيْثُ ظَاهِرِ شَدِّ بَرُوِي اِنِّجِهَ ظَاهِرُ شَدِّ دِيكُو اسطارات شرق بآن لقاء روحی طبیعت حاصل بود بر اشراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود بر آید و ببر ذره سرعت و رغبت آن قرب خاص مدد روح گردد پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و وضغط حقیض مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی اتغال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بکائنات شریف و صلی الله علیه و سلم از آنها که علاقه محبتی بحضرت علیه وی دارند و تمثل صور این تعلقات در مرآت جوهری که ساطع تر و صاف تر از صفا مرایا است پس ظاهر شد از اینجا قلبی و التقاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار جل و علا جباری گردانید و بای قی داشت و رسول خود را صلی الله علیه و سلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محامد انصاف است و این کالی است خاص مر آنحضرت و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازل مکاره و معانات و مقامات شدا ند است و لهذا کفایت نزد موت و ک شریف و ابراهیم العین قدس و القلب یحزن و نا علی فراگفت لحزن و نون یا ابراهیم اتهمی اینعت آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و در ک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلا رافع است از آنکه عقول و انهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا حاضر و ضابط و حاوی آن توان بود * ع * و برقر از آن است که آید بخیا * و هر چه گویند حکم تا ویل متشابهات دارد و ما یعلم تا ویله الا الله و الله اعلم * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اراد الله بعبد الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا * چون خواهد خدای تعالی به بنده خود نیکی را کتاب دهم مرار را اشرای کنما ن او را در دنیا زیر آنکه عذاب دنیا مهل است و مدت دنیا قصیر برونوع که باشد میکند * و اذا اراد الله بعبد الشر المسک عنه بنیه * و چون خواهد خدا به بنده خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت را و میکند او را بکنایه و * حتی یوافیه به یوم القيمة * تا آنکه تمام میدد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آنرا از عذاب بعیب آن کناه روز قیامت عزب میگوید او فی فلانا حقه یعنی داد حق و بر تمام و رافی * و رواه الترمذی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء * بدستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و افرتر و عظم بضم عین و سکون ظاسم است از تعظیم * و ان الله * و بدستیکه خدای عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم * چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میکند و آزمایش میکند ایشان را و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا میکند ایشان را این شق را ذکر نکردیم از جهت فهم و اذیهای که گفت * فمن رضي فله الرضى * پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی در بلا پس مرار است خوشنود از وی تعالی * و من سخط فله السخط * و کسیکه خشم گیرد و راضی نکرده پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخط بنده مسبب و علامت رضا و سخط پروردگار و محبت و عداوت و استصحا به رضی الله عنهم از یکدیگر معلوم میگردد رضا و سخط الهی از بنده جواب میداند اگر بنده از خدای راضی است خدا نیز از بنده راضی است و اگر سخط است سخط * و رواه الترمذی

وابن ماجه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال البلاء بالمؤمن او المؤمنة * همیشه می باشد ببلای هر دمسلمان
یا بزن مسلمان * فی نفعه * در ذات هر یکی بآلام و امراض و اذایا * و ماله * و در مال هر یکی بهلاک و نقصان * و ذل * و در
اولاد بمرض و موت و اینها همه مسبب کفارت ذنوب و محو خطایا و می میشوند * حتی یلقى الله و ما علیه من خطیئة *
تا آنکه پیش می آید و خدا را در روز جزا و حال آنکه نیست بروی هیچ کفاهی * رواه الترمذی و روی مالک نحوه
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * و عن محمد ابن خالد السلمي * بضم هین و تخفیف لام مفتوحه * عن ابيه
هن جد * از پدرش از جدش و جدا و صحابی است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا صبحت له من الله منزلة
لم یبلغها بعمله * بدرستی که بند چون در گذشتگی باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه یکنه یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی
برای وی منزلتی که نمی تواند رسید بند * یا آن منزلت بعمل صالح خود * ابتلا الله فی جملة اوفی ماله اوفی ولد * مبتلا
میکرد اند او را خدا تعالی در حق وی یا در مال وی یا در اولاد وی * ثم صبره * طی ذلك * پستتر شکایا میکرد اند او را بران بلا
* حتی یبلغه المنزلة التي هیقت له من الله * تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدا تعالی بحسب این بلا
و صبر آن بند را بمرتبه که در گذشتگی است مراد از خدا * رواه احمد و ابوداود * از اینجا معلوم میشود که بند بصبر کردن
بر بلا مرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس
مره میگوید که بیمار شدیم من در ایام گذشتگی بیماری سخت و چون شفاداد مرا الله تعالی تصور کردم و داند از کزدم در نفس
خود آنچه تدبیر کرد مرا و میخانه ازین علت در مقام این مدت و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مشیر
گو دانیده میشلد من در وجود این علت و در آنکه من عبادت ثقلین می بود درین مدت بکدام ازین درمیل میکردم و کدام یکی را اختیار
میکردم پس صحیح شد عزم من وثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است
از روی شرف و اعظم از روی اجر و نافع از روی عافیت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است
خالی از شائبه عجیب و زیاده و آنست که این قول که بلا را اختیار کرده اند بیجهت است و این مسئله را در رساله تعلیة المصاب
لنیل الاجر و اثواب به تفصیل بیان کرده شده است * و عن عبد الله بن شخیر * بکسر شین معجمة و تشدید خای معجمة مکسورة
در آخر اصحابی است در جسد نزول کرده * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل * بضم میم و کسر مثله مکسورة مشددة
یعنی تصویر کرده شد و پیکر کرده شد * ابن آدم * آدمی زاد * و الحی جنبه تعمر تعمر منیة * و حال آنکه بجانب پهلوار است یعنی
نزدیک یا و متصل یا رست نو دارند مرکب یعنی آفات و بلا یا که اسباب مرکب و ملاک اند * ان اخطأ ته المنايا وقع فی الهرم حتی
یموت * اگر خطا میکند او را و غیر مدبوری مرکبها را سبب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلا یا
و مصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از آنها و اگر نادر اخلاص یافت از ان می افتد در پیری که در پی در او بلا ی بی منتها است
و در وی از مردن چاره نیست و البته می یابد مرد * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن جابر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم یود اهل العافیة يوم القيمة حین یعطى اهل البلاء الثواب * دوست میدارند و آرزو میبرند اهل عافیت
که در دنیا بلا یا مصائب عالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که * لو ان جلودهم كانت
قرصت فی الدنيا بالمقاریض * کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره و پاره کرده میشد در دنیا بکاردها * رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب * و عن عامر الرام * مخففا می معنی نمراند از زوایا این المرام تمیز میگویند و صحیح اول است صحابی است
که یک حدیث دارد در این نیز بسند صحیح مروی است * قال ذکر رسول الله * گفت ذکر کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
لا سقام * بیماری هارا * فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم ماخاه الله * پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پستتر
صحت می بخشند او را خدا تعالی * کلن کفارة لما مضى من ذنوبه * میباشد بپیمانی پوششده و چیزی را که گذشت از گناهان
وی * و موعظة له فیما یستقبل * و می باشد پند مراد از آنچه پیش می آید از زمان * و ان المناق اذا مرض ثم اشفى * و بدرستی که

منافق چون بیمار شود بستر عاقبت داده شود • کان کالبعیر عقله امله ثم ارسلوه • من باشد مانند شتر که بستاند او را کعبان او بستر را کردند او را • فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه • پس در نیامد آن شتر بجهت عدم تمیز که چرا بستاند او را و چرا کشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن که نمی در یابد که بیمار کردن وی برای تأدیب و تنهیب وی بود و عاقبت برای بند بپذیر شدن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است • فقال رجل • پس گفت مردی • یا رسول الله وما الا سقام • چه چیز است بیمار بها و کدام است من نمی شناسم آنرا • والله ما من ضربت قط • بخند امر کنند بیمار نشد ام من هرگز • فقال قم عنا • پس گفت آنحضرت برخیز و در شوازی پیش ما • فلست منا • پس نیستی تراز ما ظاهر آنست که آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ والا باین شدت و در شتی نمی فرمود • رواه ابو داؤد • وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المريض فنفسوا له فی اجله • چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کشاد دهید او را و بپذیرید غم او را در درازی مدت حیات او چنانکه گویند غم مخور یا کی نیست شفا خواهی یافت در از خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رهایش دادن از غم • فان ذلك لا یؤد شیئا و یطیب بنفسه • زیرا که بد رستیکه تنفیس بازمی کرد اند چیز بر آنکه مقدر است و خوش میگردد نفس وی و یطیب بتخفیف است و باز آنکه است و در بعضی نغمه یطیب نغمه بتشدید بد و ن با یعنی خوش می گرداند نفس او را • رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب • وعن حمیمان ابن صرد • یضم صا و فتح را اصحابی است خبیر فاضل هاید شریف عمر در از یافته و از کشیدگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید گشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتل بطنه • کسی که کشت او را شکم وی معنی وی در تقصیر مبطلون در فصل اول معلوم شد • لم یعد فی قبره • عذاب کرده نشود او را در گورش • رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب • الفصل الثالث • عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی • بود یهودی از قوم یهود که خدمت میکرد پیغمبر را • صلی الله علیه وسلم • شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعضی گفته اند که نام او عبد القدوس بود • فمرض فأتاه النبی • پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر • صلی الله علیه وسلم یعوده • در حالتی که عیادت میکند آنحضرت او را • فتعد عند رأسه • پس نشست آنحضرت نزد سر آن غلام • فقال له اسلم • پس گفت مرا او را مسلمان شو • فنظر الی ایه و هو عنده • پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر و پدر وی نزد وی بود • فقال • پس گفت پدر • اطع ابا القاسم • فرمان برداری کن ابا القاسم را ابا القاسم کنیت شریف آنحضرت است و یهودی بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بدین گرامین اسم شریف در تورات • فاسلم • پس مسلمان شد آن غلام • فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقله من النار • پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی میگوید شکر میخورد ای را که بر ما این او را از آتش دوزخ • رواه البخاری • و درین حدیث جوان استخدا ام کافر است و جز از عیادت وی با حمد و اوست اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز می توان کرد • وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا نادى مناد من السماء • کسی که عیادت میکند بیماری را و آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته • طیب و طاب ممشاک • خوشی باد تو در دنیا و خوش باد بر پای رفتن تو بجای مشی تو در آخرت یا هر دو در دنیا و هر دو در آخرت و در اینجا اشارت است با فضیلت عیادت پیاده • و تورات من الجنة منزل • و دیگری تراز بهشت منزل را بر تو اند که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده • رواه ابن ماجه • وعن ابن عباس ان علیا • رضی الله عنهم • خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیهِ • روایت است از ابن عباس که علی بر آمد از نزد آنحضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آنحضرت در آن درد • فقال الناس • پس گفتند مردم • یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله • چگونه صبح کرد پیغمبر خدا • صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئاً • گفت صبح کرد شکر خدا به شوند از بیماری یعنی الحمد لله که ای من اسعد امر و رواه

آنست که چون از حال بیمار متوجه خواند به بهی و خویین گویند * رواه البخاری * و عن عطاء بن ابی رباح * یفتح بر او
و تخفیف با تا بهی یکی از اعلام حملها و اخله عقها امام ابوحنیفه گفت ندین م من از آنها که در یکم فاضل از روی و بود اسودا غور
مثل امرج بعد از آن اضمی شد و روزی که فوت کرد از راهی گفت مات ارضی اهل الارض * قال قال لی ابن عباس * گفت
هطا گفت مرا ابن عباس * الا اریک امرأة من اهل الجنة * ایا بنما یم تو از نسی از اهل بهشت * قلت بلی * گفت بلی بنتا * قال
لهذا المرأة السوداء * گفت ای زن سیاه دوزخ نام و اختلاف است بعضی میگویند که گفته بطن عین و فتح عین و بعضی سقین و سقیر
و بقاف و کاف بدان عین و بعضی ماشطه و بعضی خنجره و الله اعلم * انت النبی * آمده این زن پیغمبر را * صلى الله علیه
وسلم * پس گفت یا رسول الله * انی اصرع * بدارستی که من صراع زده میشوم نام بیمار و مشهور * و انی انکشف *
بتای فز قائمه و بدارستی که من بر منه میشوم یا منی ترسم و ملا خطه منکم از کشف عورت پس نکشف بمعنی اجتناب از کشف
باشد چنانکه قائم بمعنی اجتناب و خوف از اثم * فادع الله لی * پس دعا کن خدا را بر او * من که عافیت دهد * فقال ان شئت
صبرت و لك الجنة * پس گفت آنحضرت اگر میخواستی صبر کنی و باشت مؤثر بهشت * و ان شئت دعوت الله ان ینافیک * و اگر
میخواستی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا * فقالت اصبر * پس گفت آن زن صبر میکنم و بهشت میخورم * فقالت انی انکشف
فادع الله ان لا انکشف * پس گفت من بر منته میشوم و منی ترسم از بر منگی پس دعا کن خدا را که بر منته نشوم * فدعا لها * پس دعا
کرد برای زن را * متفق علیه * و درین حدیث ذلیل است بر حق از ترک تلذذ با متید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التماس
* و عن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فلی من رسول الله صلى الله علیه وسلم * روایت است از یحیی بن سعید انصاری
که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه وقت ما که گفت که من در آمل از اموال در زمان آنحضرت * فقال رجل
منیالة مات ثم یتلم بمرض * گوارا باز مرا از آن که مرد و مبتلا کرد انیل * فاشد به بیمار * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله
علیه وسلم * و ان تو عجبنا از تو * ما یدرک * چه دانا نید ترا * لوان الله ابتلاک بمرض فکفر عنه من سبائة * اگر می بود این که
خدا تو را این می میراند و می آرد مایه از راه بیماری پس کفارت میکرد از روی از بدیها و با بهتر میبود مرا از راه زوال مالک
موملا * و عن شاذل ابن اوس * صحابی است و یارب الزوی * و الصنائی * یضم صاده عت است بصنایع بن زاهد نام او
عبد الله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است از ابن ذرکس * انهما * که ایشان * دخلا علی رجل مریض یعودانه *
در آمدند نزد بر مردی که در حالی که عیادت میکنند آن مرد را * فقال له * پس گفتن من آن مرد را * کیف أصبحت * چگونه
صبح کردی و چه حال داری * قال أصبحت بنعمة * گفت آن مرد صبح کرده ام مبتلی و مضجوب بنعمه و حال خوش دارم
* قال شاذل ابشر بکفارات العیبات * خوش خبر و خوشحال باش بخصلتها ثبکه * پوشش و بدیها است * و خط الخطایا * و یفرود
افکنند کنایه * فانی سمعت رسول الله صلى الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول * زیرا که من شنیدم از آنحضرت را که
میگفت که خدای تعالی میگوید * اذا اناب بلیت عبد من عبائی میمنا * و تمیکه که من مبتلا کردی یعنی به بیماری و بدیها کان خود
را که من است * فحمدنی ملی ما ابتلیت به * پس ثنا کند آن بنده امر او مبتلا کرد تا بدین من او را * فانه یقوم من مضیجه ذلك
پس بدرستی که آن بنده بر منبخت از آن خوابگاه خود که در اینجا بیمار افتاده است * کبیرم و لك انه من الخطایا * معجور و زانین
ماند از او یعنی پاک و منزه از کثافتان و یقول الرب * و میگوید پروردگار * تعالی * فلا تسکه که کاتب اعمال اند * فاقبیل
عبدی کو ابتلیت * من بدیدم بنده خود را به بدی بیماری و مبتلا نکردم از او * فاجروا له ما کنتم تجرون له
و هو صحیح * پس اجرا کنید و بنویسند و ثابت کرد آنیک از احوال چیزیکه میبود بدید که می نوشتید و اجرا می کردین برای وی
در حالی که وی نیک رفت بود اجرا و بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا بمعنی زایلان و معجور دادن وظیفه و هم * رواه احمد
و عن عائشة * قالت قال رسول الله صلى الله علیه و آله اذا كثرت ذلوب العبد و لم یکن له ما یکفر ما من العطل * چون بنهار

میگوید آنکه آن بنده را غسل دهی تا آبی بر او نماند و تا تکلیف نکند آنهارا از آن بنده رواه احمد و حسن بن عمار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاء من یضاهم یزول بخوف الرحمة کسیکه ببرد بیمار را میباید که در آید و شنا میبکند در آبی و رحمت را از غریق میگرداند در آن خوض بآب در آمدن حق است بخیال من تا آنکه من نشینم تا آنکه اجلس ایضا من فیها پس چون من نشینم در آن میز و در دریا رحمت و غرق میگرداند در آن رواه مالک و احمد و حسن بن عمار و مولای آنحضرت است و همیشه در آن میبود در سفر و حضر این رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ما اب احلکم الغسل وایت میکند که آنحضرت گفت که اگر کسی که برسد یکی از شما را تب فان الحمی قطعة من النار پس بدین رستیکه تب پاره ایست از آتش فلیطهها عنه بالماء پس باینکه بمیراندان آتش را از خود بآب کفیه اند که این مخصوص است بحدیث افواج تب که حادث است از حرارت چنانکه معناد این حیوانات است و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را به تبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقضا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتضای نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و اغلب است و وقوع آن در آن بلاد و الله اعلم و تحقیق این در کتاب طب و تفرقی بین این در شرح قول آنحضرت الحمی من فیح جهنم السید و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را در آن کتاب ذکر میگرداند زیرا که درین حدیث مذکور عیادت مریض و ثواب مریض نیست بعد از آن بیان اطلاق آن رحمت و خود بقول خود فلیستغفر فی نهر جاز پس باید که بیفتد در جوی روان و لیستقبل جریته و باید که پیش آید روان شدن جوی و یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود جریه بفتح جیم و کسر آن فبقول پس میگوید جسم الله بنام خدا افتادم درین جوی اللهم اشف عبدک بخلاف ائله شفا بده بنده خود را و صدق رسولک و راست گوگردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و غیر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد از غار بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و لیغسل فی ثلاث غسولات ثلثة ایام و باید که غوطه زند در و سه غوطه سه روز این همان فلیستغفر و ایضا از این عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه را احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یجز فی ثلاث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یجز فی خمس فصم پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یجز فی سبع فصم پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فان لا یجد الا کما و تعباً باذن الله پس بدینیکه آن خمس نزدیک نیست که یک روزه روز را بدین صورتی بخند و عزوجل رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و حسن ابی هريرة قال ذکرک الحمی عند رسول الله گفت ابهریزه ذکر کرد خدا شکر آنرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعمها رجل پس دشنام کرد آنرا مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تعبها فانها تنفی الذنوب دشنام مکن تب را زیرا که تو دور میکنی گنامان را و تنفی النار حکمت الخلدین چنانکه دویم میکنی آتش چو ک آهمن را بک اختن و مقتضای این شکر گزاری است بر آن و الله اعلم ان الله که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت نقصان او الطایفة خلقه را ولیکن چون بنده را طاعت است و تا توان صبر را بآن شکر ساختند رواه ابن ماجه و عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عا در میضاهم قال انظر ان الله یقول و هم از ابی هريرة است گفت که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشتند پس گفت بخوش باش زیرا که بدین رستیکه خدا را تعالی میگویند می ناری اسلطان علی عبدی المؤمن فی الدنيا تب آتش من است من کارم آن را بر انداختن من که سو من است در دنیا و اکثر من خطه من النار بدم القیة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش در روز و قیامت جوی آن رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الايمان و حسن انش ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول وایت است از آنس که آنحضرت گفت که بزرگوار تعالی میگوید و عزتی و جلالی سر کند بعزت ذات من و خلل صفات من لا اخرج اخلا من الدنيا بیزدن نمی آیم هیچ یکی را از دنیا از این اغفر له که میخوانیم بیا مژم مرورا حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میگزیم جزای هر گناهی را که در گردن او هست بعقم فی یدنه و اقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی و عقم بضم سین و التفتین و اقتار بکسر همزه و مکنون قاف یعنی گنامان که از وی بوجود آمده جزای آنرا هم درد نیاید بیماری و فقر مید پس

مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری و بلا مکنز ذنوب اند * رواه رزین * و حسن شقیق قال
مرض عبد الله فعل ناه * شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است و زمان شریف آن حضرت را دریافته اما بشرف
و رویت مشرف نشد و از ارباب مخصوص این معبود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را * ففعل
یمنی * پس گریستن گرفت این مسعود و شروع کرد در آن * فعوتب * پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بکمال
آنکه از آلام بیماری و سختی حیات دنیا می گریه * فقال اني لا ابي لاجل المرض * پس گفت این مسعود نمی گریه از بهر بیماری
* لاني * زیرا که من در بعض نعم انی بی لام بدرستی که من * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
يقول * می گفت * المرض كفارة * بیماری کفاره است * و انما ابكي انه اصابني طي خال فترة * و دیگریم مکر از جهت آنکه رسید
ببیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیری است فترت یعنی فارغی و تاستی * ولم يصيني في حال اجتهاد * و نرسید مرا
مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود * لانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض * زیرا که نوشته میشود مرید را از مزد
و قتی که بیمار میشود * ما كان يكتب له قبل ان يمرض * چیزی که بود که نوشته میشد مرا و پیش از آنکه بیمار گردم * فمنعه منه
المرض * پس بازداشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار
می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند و شکلی در جوانی بیمار می شد م که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که
چون در مرض همان عمل نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنی
میکند کتابت عمل و اثبات آن را بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل میبود نوشته میشد عمل اکثر بی
تعب در عمل یا از جهت آنکه غلبی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و حب فافهم * رواه رزین * و حسن انس
قال كان النبي * روایت است از انس گفت بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يعوز من يضا الا بعد ثلث * عیادت نمی کرد بیماری را
مگر پس از سه شب * رواه ابن ماجه * و البیهقي في شعب الایمان * بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و عین
فرمود ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کند انی شرح الشیخ و وجه و راجع این حدیث که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خوراک اول خواهد آخر و گفته اند که این حدیث ضعیف است جد او را
از که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این حدیث باطل است و در احياء العلوم گفته که عیادت کرده نشود
مرض مگر بعد از سه روز یا این حدیث رفته که در استعجال شهادت است برفیه ما فيه * و حسن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انزلت خلفي من مرض فمره يد مولك * چون در آئین بیماری پس بفرما از آنکه دعا کنند ترا * فان دعاء
رکن عاء الملائكة * زیرا که بدو رحمتی دعای بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بیست آن است که بنده در مرض
قریب است از درگاه حق و میرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفات طهارت باطن بر یا خدمت نفس و توجه بعالم
غیب و الله اعلم * رواه ابن ماجه * و حسن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجوس وقلة الصيب في العیادة جنب المريض * گفت
این عباس از بنی است سبکی کردن در نشستن و کم کردن یا نك و فریاد در عیادت نزد بیمار صبیح بصلوات میگوید و دعای معجیه
مفتوح است یعنی آواز در در نسخ بتحرک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و همین و صادر هر دو لغت است یعنی فریاد کردن و اضطراب
اصوات * قال * گفت این عباس در استلال بر قلت صيب * و قال رسول الله * و گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تكثر
لمعظم و امتلاهم * هرگاه که بیمار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان * قوموا عني * برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم
شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکرره است لغت بفتح لام و غین معجیه و طای مهمله صوت با اصوات مهمله که مفهومی نکرده معنی آن
و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و سلم بیاید انشاء الله تعالی * رواه رزین * و حسن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم العیادة فواق ناقة * بیمار پرسی مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است و مراد بدو دوشیدن
آنست که چون یکبار دوشیدن اندکی صبر میکنند چنانکه پستانهای ناقة را لمس میکنند و بدست می زنند یا بجهت او را بکانشن تا شیر

فروید آید قولی بضم فاء فتح نیز و اعنت * و فی روایة سعید بن السبی مرسلا * قد روایت سعید بن السبی که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است * افضل العیادة سرعة القیام * فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است و بسبب دروی خوف ملال و کوفت بیمار است و اگر یکی دوست او است و او را بخوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت ملایم معارف است فافهم * رواة البیهقی فی شعب الایمان * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي * روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهی دل تو از جنس طعام * قال اشتهی خبزیر * گفت می خواهم نان کند مرا * قال النبی * گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم من کان عند خبز بر فلیبعه الی اخیه * کسی که باشد نزد وی نان کند پس باید که بفروشد بخواهر برادر خود * ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه * وقتی که بخورم و میل کند بیا یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد اشتها صاف است و آن نشان صحت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعضی بیمار را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد و لیکن چیزی که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود بکلی نیست بلکه جزئی است و طبیعی گفته که این مبنی است بر تکرر یا تومیدی از حیث تردد در حدیث آمده است که بزرگند میدان بیمار را خود را طعام و شراب زیرا که بخدای تعالی میخوراند و می نوشاند ایشانرا * رواة ابن ماجه * وعن عبد الله ابن عمرو قال قوی رجل یاللدینه ممن ولد بها * گفت مردی بمیدینه ازان کهمانیکه زائیده شد بود قد چلینه یعنی در مدینه زائید و هم در مدینه مرد * فصلی علیه النبی * پس هاز کرا در بروی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * پس گفت آنحضرت * یا لینه مات بغیر مولده * ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد * قالوا لم ذلک * گفتند چرا مراد این حکم را این آرزو * یا رسول الله قال * گفت * ان الرجل اذا مات بغیر مولده فیس له من مولده الی منقطع اثره * بد رستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود انداز گرفته میشود مر او را از مولد وی تأثیریک شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی و مرده است و طبیعی گفته که مراد با ثمر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که ما گفتیم ظاهر تر است و مراد این معنی هم بد آن است * فی الجنة * انداز کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می در آید که بقدر این ضمانت آورد در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقل از مکان در جنت مدعت جنت اعتبار ندارد اگر چه در حدیث آمده است که جای یکتا زبانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا میافشد در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرد در بهشت در مقل از این مسافت و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده و طبیعی گفته که مراد آنست که کشته شود در قبر او مقل از ما بین قبر وی و مولد وی و کشاده میشود در ری بسموی بهشت فافهم * رواة النسائی * و ابن ماجه * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبة شهادة * مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غریبت دو قسم است غریبت بیسم و غریبت بدل که مشار لیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کأنک غریب او عا بر سبیل و عد نفسک من اصحاب القیور و این حاصل میگردد بتحصیل موت ازادی و ترک تعلق بامسوی الله و تفصیل و همچنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فصل غریبت و غر باغوشته مذکور است * رواة ابن ماجه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا * این چنین واقع شده در نسخ و تغییر داده اند این را بعضی من مات غریبا و بعضی گفته اند که الا صواب را بطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فی من مات مرابطا آورده و مرابطا آنکه در سرحد اسلام بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسبان بستن و مستعد جنگ کافران نشستن * و فی فتنة الغیر * و نگاه داشته میشود از فتنة قبر و عذاب وی و در بعض نسخ اروپ و کلمه او را یعنی و او است یا برای شک یا تنويع است و غدی و ریح علیه بر زقه من الجنة * و داده شود در باب ما اد و شبا نکا یعنی شبها

در رزق وی از بهشت و مراد ورام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است وَلَهُمْ فِيهَا نِسَاءٌ مُّحَبَّبَاتٌ مُّطَهَّرَاتٌ فِي سُرُورٍ وَلاَ فِي حُزْنٍ و رواه ابن ماجه والبيهقي في شعب الایمان * وعن العرياض * بكمهر عین و بای موحه و ضاد معیمه * بن ساریه * بعین .
مجلسه و راي تحتانیه از اصحاب صدقه است از آن گمانیکه نازل شده است در شان ایشان و لا علی الذین اذا ماتوا ترک لیحکمهم الا یقه * ان رسول الله *
 روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال * گفته است * لیختصم السهل و المتوفون علی قریبهم * بیکار میکنند شهیدان
 و آنها که میر ایله شده اند بر فکند فیها و بساطهای خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده * الی ربنا * خصومت
 میکنند بسوی پروردگار * عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون * در کسانی که میر ایله شده اند از طاعون * فیقول الشهداء
من اخواننا * پس میگویند شهیدان این که بطاعون مردگان از جمله بردران ماند و از ما اند * قلوا کانتنا * کشته شده اند چنانکه
 کشته شده ایم ما بجراحت که از دست جن خورده اند و میگویند که اهل طاعون کاهی می دریا بند که کسی ایشانرا بنیز زده است
 و لهذا طاعون نام کرده اند از لعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان اطباء مناسبت ترمینماید فافهم * و یقول
 المتوفون اخواننا * و میگویند میر ایله شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند * ما توالی فرشم کانتنا * مردند بر فرشهای خود چنانکه
 مردیم ما * فیقول ربنا * پس میگویند پروردگار ما تبارک و تعالی * انظر و الی جراحهم * نگاه کنید بر پشه های مرده شدگان بطاعون
 * فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین * پس اگر مانند است ریشهای ایشان ریشهای کشته شدگان * فانهم منهم و معهم * پس
 ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه * فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم * پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان
 تحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان و با شهیدان است * رواه
 احمد والنسائی * وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف * روایت است از جابر که
 آن حضرت فرمود که یزید از طاعون همچو کویزید از جنگ کانران است و زحف در اصل بمعنی غیریدن کودک است و نام لشکر
 روند سوی دشمن سختگرو یا ایشان نیز بجهت ازدحام و هجوم شیریده می روند * والصا برفیه له اجر شهید * و صبر کنند در طاعون
 و نگر یزند از آن مراد اجر شهید است ازین حدیث معلوم میشود که کویزید از طاعون کناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد
 کنند که اگر نگر یزد البته می میرد و اگر نگر یزد سلامت می ماند آن خود کفر است و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون
 و اجر شهید است اگر چه غیرد * رواه احمد * باب تمنی الموت و ذکره * باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن
 بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرورتی مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و پستوه آمدن
 از تقوی الهی و نارا ضی بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق بلقاي الهی تعالی و خلاص از تنگ نای این سرای فانی
 و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال اوست و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی و ذکر
 موت گنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقوی و ترجیح نفع دیر آخرت و الا ذکر موت
 و یاد داشتن آن بیعمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نساء الله
 العانیة * الفصل الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت * آرزو
 نکند یکی از شما مرگ را * یا اینکه میباشد آن یکی نیکوکار * فلعله ان یزداد خیرا * پس شاید که زیاده کند یکی بزیادت
 حیات * و اما مسیئا * و یا اینکه میباشد بدکار * فلعله ان یتعبد * پس شاید که وی طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه و تلافي
 این حاصل معنی عبارات است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است * رواه البخاری * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یتمنی احدکم الموت و لا یدع به من قبل ان یأتیه * آرزو نکند یکی از شما مرگ را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید مرگ او را
 * انه اذا مات انقطع عمله * بدستیکه وی و قیمیکه می میرد بیده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این
 ظاهر تراست و ما لمردی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع توابع عمل است و امل مذموم آنست که باعث برفتور و تصور در عمل
 صالح گردد * والله لا یزید المؤمن عمرا الا خیرا * و بد رستی که شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را * رواه مسلم

* وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنين احدكم الموت من ضرايبه * باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را
 از گزند نهایی که بوسه او را * فان كان لابد فاعلا فليقل * پس اگر همت البته آرزو کند مروت را پس باید که بگوید * اللهم احيني ما
 كانت الحياة خيرا لي * خداوندایا زنده دار مرا ما دامیکه باشد زندگي بهتر مرا * و توفي اذا كانت النواة خيرا لي * و بجزان مرا قتيکه باشد
 مردن بهتر مرا * متفق عليه * وعن عباد بن الصامت * بضم عين وفتح موحدة صحابي مشهور است از انصار واحوال امير نوشيه
 شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه * کسی که دوست دارد لقاء خدا را دوست دارد خداي
 تعالی لقاء او را * ومن كره لقاء الله كره لقاءه * و کسیکه ناخوش دارد لقاء خداي تعالی را ناخوش دارد خداي تعالی لقاء او را مشهور
 آنست که مراد بلقاء خدا موت است و تحقیق آنست که مراد بلقاء خدا بازگشت بدن آخرت و طلب آنچه نزد است تعالی و عدم ركون
 بدنیا و رضا بحدیث دنیا و اطمینان بدان نه موت اگر چه قول عائشه رضي الله عنها و انما لتكره الموت مومم آنست پس محبت لقاء خداي
 تعالی مستلزم محبت موت باشد که و هیله است * فقالت عائشة * پس گفت عائشه * او بعض ازواجه * یا گفت بعض ازواج
 مطهرة آنحضرت شك راوي است * انما لتكره الموت * بدنیتیکه ما مرآینه مکرره و ناخوش میداریم مروت را بحکم طبیعت * قال ليس *
 ذلك * گفت آنحضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله مروت است و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تسني وی باید کرد
 بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقاء اوست تعالی شانه محبت موت همیشه بلاحظه تو مل و وساطت محبت ارادی اختیار می
 بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا می گردد چنانکه فرمود * ولكن المؤمن اذا حضر الموت بشر برضوان الله و گرامته *
 ولیکن مسلمان وقتی که نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود او را بر اضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی او را
 چنانکه کریمه ان الذين قالوا ربنا الله ثم اتفقا موا تنزل عليهم السلاكة الایة ناظر در آن است * فليس شیء احب اليه مما امانه *
 پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بحوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی مروت و رفتن بان عالم * فاحب لقاء الله و احب
 الله لقاءه * پس دوست میدارد مؤمن لقاء خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقاء او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی
 از عالم میرود * و ان الكافر اذا حضر * بلفظ مجهول و بدنیتیکه کافر وقتی که حضور ر کرده میشود یعنی حاضر میشود او را
 موت * بشر بعذاب الله و عقوبته * خبر داده میشود بعد از خدا و سرزادادن وی تعالی مر او را * فليس عليه شیء اگره اليه
 ما امانه * پس نیست هیچ چیزی مکرره تر بحوی وی از چیزی که پیش اوست * فکرة لقاء الله و كرهه لقاءه * پس ناخوش
 میدارد کافر لقاء خداي تعالی را و ناخوش میدارد خداي تعالی لقاء او را پس مکرره و مقنوت و مغضوب و مبغوض بآن جهان
 می رود * متفق عليه و في رواية عائشة * رضي الله عنها * و الموت قبل لقاء الله * و موت پیش از لقاء خدا است و و هیله
 و مقلد مده اوست و ازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم * و عن ابي قتاده * انصاری است از
 قشلاي صحابه و از اصل بدن راحت آورده اند که چشم او را و زید و یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت
 باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود * انه كان يحدث ان رسول الله * روایت است از ابي قتاده که وی حدیث میکرد که
 پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم مر عليه بجنائزه * گذرانید شد بروی جنازه مر بضم میم * فقال مستريح او مستراح منه * پس
 گفت آنحضرت این میت یا راحت یابند * است یا راحت یافته شد * است از وی * فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله
 ما المستريح والمستراح منه * چیست معنی مستريح و مستراح منه و کدام نده اینها * فقال * پس گفت آنحضرت * العبد المؤمن المستريح من
 نصب الدنیا و اذا اما الى رحمة الله * بنده مؤمن صالح را راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزاد دنیا و اهل آن و میرود و میرود
 بمری رحمت خدا * و العبد الفاجر يستريح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب * و بنده فاسق را راحت می یابد از وی بندگان
 و شهر ما و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی استراحت عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسد
 و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فتنه و ظلم حامل می گردد فساد در عالم را و خلل در ارکان و اجزای
 آن راجع بمغرض می دارد الله تعالی او را پس ایضا می کشد بوجود وی زمین و هر که در چه بر زمین است و نیز بازداشته میشود بشومی

کناهان وی باران را چون میبرد می بارد و زند میگوید در زمین و مرگه و هر چه در زمین است متفق علیه و حسن میل به بن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمئکي گفت ابن عمر گرفت آنحضرت درش مرا و در بعض نسخ بمئکي بمئکي در بلفظ تشبیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کأنک غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی را از جای خود دور افتاده او علی بن سبیل بلکه راه کناری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غریب و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بعد ابن عمر میگفت اذا أصبحت فلا تنتظر الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صبح را که تا وقت صبح زنده بخوابم بود و اذا أصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباح شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نشو اهل ماخذ و دخل من صیغک لموتک و بیکر از تند رستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تند رستی را و عمل کردن در آن بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باش و من حیونک لموتک و بیکر از زندگانی خود توشه برای مرگ خود رواه البخاری و حسن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول موت به ثلثة ایام یقول گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی سه روز میگفت لا یؤمن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله میباید که چیز دیگری از شما مگر آنکه نیک دار دکان خود را بخندم و امید دارم که مر و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسید نشان امید پید آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن کان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنی اعمال خود را در حیات تا نیک گردد کان شما بخند از د موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد کان او نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجاء آنست که عمل کند و امید دارد و دخل مت مولی کند و نظر بر عطای او دارد اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر کناهان آن امید نیست بلکه آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم کان خود به پروردگار خود دروغ میگوید اگر نیک میداشت کان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو در از داری اهل خود را بد از داری خود و آرزو ها داری بملی فعل خود آهن سرد میگوید بی کار نیک کن و امید و باش

عن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انباکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انکم یخو اهل شما خبر ده شمار که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مر مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواستیم که خبر دهی ما را یا رسول الله قال گفت آنحضرت ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائی یا دروست می دارید شما لقاء مر او پیش آمدن شما مرا فبقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری دروست میداری بهم لقای ترا ای پروردگار و فیقول لم پس میگویند پروردگار تعالی برای چه چیز دروست میداری لقای مرا و در بعض نسخ مصابیح لم اذ نبتم یعنی میگویند پروردگار تعالی چون دوست داشتی لقای مرا پس چرا کناه کردید فبقولون رجونا عفوک و مغفرتک پس میگویند مؤمنان امید داشتیم در گذشتن ترا از کناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس پس میگوید پروردگار تعالی بتسبیح ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی عفو و مغفرت یکی بود گفتن یکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیة و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر ما ذکر ما دم اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کنند و قطع کنند لذت ما را که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که ما دم از لذت ما است بدال مهله یعنی ویران کردن وانداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن استونی در معاصات گفته که ما دم بدال معیجه است معنی قاطع چنانکه جوهری گفته و بتسبیح تصریح کرده است سبیلی که روایت بدال معیجه است و زعفرانی گفته که جائز است بدال معیجه کنانی حاشیه الکتاب رواه الترمذی و ابن ماجه

* وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم لا صحابه * زيارت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیا را ن خورم * استخیروا من الله حق الحیاء * شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوارست که شرم باید داشت * قالوا انما نستحي من الله * گفتند صحابه بدرستی که ما شرم میداریم از خدا * یا نبی الله * یعنی که بجای می آریم از امر و نوافی از رانی الجمله * والحمد لله * و سپاس و ستایش است مر خدا را بر توفیق دادن وی ما را بدان رچیمست حق استخیا که طلب میکنی از ما امر میکنی ما را بدان * قال لیس ذلک * گفت آنحضرت نیست حق استخیا این که شما کان می بزدید و می کنید بلکه مقام آن اهل و ارفع است بر آن این است که تمامه اعضا و جوارح ظاهر و باطن را از نافرموده نکاهد آید و بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را بکلام مختصر جامع و مفرد * و لکن من استحي من الله حق الحیاء فليحفظ الرأس وما وعى * و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نهد اورد هر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و نکمر و سر کشی کردن بروی و بر خلق وی تعالی و نکاهد ارد چیزی * که حفظ کرده و جمع کرده است مر آنرا سر را حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه و فکر و جز آن * و لیحفظ البطن * و ما حوى * و باید که نکاهد ارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نکاهد ارد چیزی را که کرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که ناست بنگاهد اشت وی از جهل بدانچه کنیایش ندارد و جهل بدان از معرفت حق را حکام دین و از یاد گرفتن ماسوای حق بعض گفته اند آنچه جمع کرده ار را بطن و متصل است بدان فرج است و یامه را از نافرموده نکاهد ارد * و لیذکر الموت * و باید که یاد آرد مرگ را و البلی * و یاد آرد پوهیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر گفته شد * هر که بدانند که دنیا فانی است ز هلا کنند در وی و ترک دهند لذات و شهوات آن را چنانکه فرمود * و من اراد الاخرة ترك الدنيا * و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعيم آن را ترک دهد آرایش دنیا را * فمن فعل ذلک فقد استحي من الله حق الحیاء * پس کسی که بکند این مرگ را پس بتحقق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است و اتقوا الله حق تقایه * رواه احمد و الترمذی و قال هذا احد یف غریب * شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد از است از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و مباح و مراد بحظور اینچا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بجهاج اشتغال بخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و امباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخل و هر مقدار که منقطع است از غیر و اصل است بوی فافهم و بالله التوفیق * وعن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت * تحفه مسلمان موت است در صراح گفته تحفه هدیه و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نور و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شکفت و مراد آنست که موت لطیف است از خدا ابرو من و تبکی و نعمت نور و شکفت و کوا را است از وی تعالی بوی که موصل بجنّت و قرب اوست و همانند اسم او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجنین * مصلمان می میرد بخوی پیشانی بعضی گفته اند که این کنایات است از شدت سكرات موت که موجب تکفیر و تمییز ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت و بعض گفته اند که عرق جنین علامتی است که ظاهر میشود از مؤمن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جنین و الله اعلم * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن عیید الله بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة داخله الاسف * مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فاء و قصر و بفتح نا بقصر بمعنی بغته یعنی ناگهان و اخذه بفتح هـ و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح هـ و سین موهله بمعنی غضب و بکمر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی شانه برینده زیرا که نکند اشیاء او را تا استعداد آخرت نکند

بتوبه وعمل صالح و گفته اند که این مرگافر راست و کسی را که بر طریقه محمود و غیرت صالح نیت چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکایک مردن نیکان را نیک است و بدان را بد * رواه ابوداود البیهقی فی شعب الایمان و زرکین فی کتابه * روایت ابی داؤد همان قدر راست که مذکور شد و زیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان و زرکین در کتاب خود این را که اخذ الاصل للکافر و رحمة لله من * گرفتن غضب است مرگافر و مهربانی حق تعالی مرگافر را ذکر فاشق نکرد ظاهر دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند تا ظر در جانب خلاف آنست و الله اعلم بالصواب * و عن انس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على شاب وهو في الموت * درآمد آنحضرت بر جوانی رحال آنکه آن جوان در حال مردن بود * فقال * پس گفت آن حدیث بآن جوان * کیف تجدک * چگونه مییابی و میدانی خود را * فقال ار جوالله * پس گفت آنجوان امید میدارم خدا را * یا رسول الله انی اخاف ذنوبی * بد رستی که من می ترسم گناهان خود را * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم لا یجتمع من قلب عبد فی مثل هذا الموضع * جمع نشوند خوف و رجاء در دل هیچ بنده در مانند این جا * الا اعطاه الله ما یرجو و آمنه ما یخشى * مگر آنکه بدد آن بنده را بخدای تعالی چیز بکه امید دارد که فضل و کرم اوست و ایمن گرداند از آنچه می ترسد از مواخذه و عتاب بر گناهان وی خصوصاً که از تعلیق رجائش و تعلیق خوف بدتوب غلبه و قوت و رجاء مقوم میشود یا آنکه آنرا از جهت رعایت ادب گردانیم * رواه الترمذی و ابن ماجه قال الترمذی هذا حدیث غریب * عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تموتوا الموت فان هول المطاع شدید * آرزو مکنید موک را زیرا که بد رستیکه ترس مطاع سخت است و مطاع بضم میم و تشدید ط از تر لام جای اطلاع از مکان عالی و مطاع جبل میگویند موضعی را که از اینجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزی است که مطاع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقع قیامت یا اموری که مطاع گردد بران احوال بر رخ یعنی فائده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از شان عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طبیعتی گفته که مراد بهول مطاع چیزی است که مشرف میگردد بنده بران ازسکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون مقنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که تمنی از تمنی موت بطریق بیصبری و تنگ دلی است و آنکه به جهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است * و ان من السعادة ان يطول عمر العبد و یرزقه الله عز و جل الابالة * و بد رستی از نیک بختی است که در از شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدای تعالی رجوع و توجیه بجناب خود این حالت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمل نی است چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن شجاعت است که الدنیا مزرعة الآخرة * رواه احمد * و عن ابی امامة قال جلسنا الى رسول الله * گفت ابوامامة باهملی نشستیم و روی آوردند بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فل کرنا * پس تذکر کرد آنحضرت ما را و یاد دهنید احوال آخرت و احوال قیامت را * و رقتنا * و نرم و رنک گردانید دل های ما را * فبکی * پس گریه کرد * سعد بن ابی قاص فاکثر البكاء * پس بسیار گریه کرد * و * فقال یالیتنی مت * پس گفت ای کاشکی بمیرم من راز محنت و شدت دنیا خلاص شوم * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تمنی الموت * یا سعد ای تو دمن و حضور من آرزو میکنی موت را * فزد ذلك ثلث مرات * پس باز گردانید و تکرار کرد آنحضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منتهی عنه را مرغی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه با نظر بر وجه کریم من برابر نتواند شد کفایت در دنیا بهشت نقل است در روشی را بر سبب آنکه مؤمن را حیات بهتر است یا صامت گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی صامت بهتر است * ثم قال * پستتر گفت آنحضرت * یا سعد ان کنت خلقت للجنة * اگر هستی تو که پیداکرده شد برای بهشت * فما طال عمرک و حسن من عملک فهو خیر لک * پس آنچه در از شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است زیرا که استعجال در استیطاق

مراتب و درجات آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمه آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و معد بن ابی وقاص از عشره معشره است پس رجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد چوایش آنکه شاید که صد و این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمه تردد بشارت بعظم شأن این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد * رواه احمد * و عن حارثة بن مضرب * بضم میم و فتح ضاد * معجمه و کسر زای مشدده تا بعدی مشهور است * قال * میگوید * دخلت علی خباب * در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید یل موحده اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدیست نزل کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و ثلثین و غاز کرد بر وی علی بن ابی طالب * و ندی اکثری معاً * و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جای از بدن خود * فقال * پس گفت خباب * لو لانی همت رسول الله * اگر عی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلى الله علیه و سلم بقول * می گفت * لا یقن احدکم الموت * باید که آرزد نکند یکی از شما مرگ را * لقنینه * مرآینه آرزو میگردم آنرا ما که وی رضی الله عنه مضطر گشت با رزوی موت نه از سبب ضرورت دنیا و نه که رحمة بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرد و در شریعت و کراهت آن اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت تو انگری و مالک اری که ترمید از سوء عاقبت آن را * قلنا * گفت * و قلنا * رأیتنی مع رسول الله * و تحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم ما املك درهماً * که مالک نبودم یک درهم را * و ان فی جانب بیتی الا ان لاربعمین الف درهم * و بدستیکه در گوشه خانه من اکنون چهل هزار درهم است * قال * گفت حارثه که راوی این حدیث است * ثم اتی بکفته * بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که تماشای قیاس بود * فلما رأی بکی * و قال * پس هرگاه که دید کفن را بگریست و گفت اگر چه جائز است در شرع * لکن حمزة لم یوجد له کفن * لیکن حمزه بن عبد المطلب که شید الشهداء و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن * الا برده ملجاء * مگر چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سفید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه * اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه و اذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه * چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر هر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای او کوتاه می آمد از سر وی * حتی ملأت علی رأسه و جعل علی قدمیه الا ذخر * تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایهای او از آخر بکسر حمزه و سکون قال معجمه و کسر خای معجمه کیا مشهوری است که بوی ستف خانه میسازند و در قبرها بکار برند * رواه احمد و الترمذی الا انه لم ینکر ثم اتی بکفته * روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث * و البیهقی غنی شعب الایمان * باب ما یقال عند من حضر الموت * باب در میان چیزیکه گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزد یک رسید * چنانکه بشک عادت یقین کرد که می میرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای است که اگر ایستاده کنند پایها رانایستند و کج گشتن بینی و غرور رفتن صدغها یعنی میان در چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بایقال عامتر است از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بان الله و ان الله و راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یمن و آنچه میگویند ملائکه برای مؤمن و کافر در وقت انزالها ق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید * الفصل الاول عن ابی سعید و ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لقنوا موتکم لا اله الا الله * تلقین کنید مرده های خود را یعنی آنها که نزدیک مردن رسیدند اند کلمه طیبه را و تلقین مشتق از لقن بمعنی سرعت و هم و تلقین نهما نیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن * رواه مسلم * و عن ام سلمه * رض * قالت قال رسول الله صلى الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض * وقتی که حاضر شوید شما بیمار را * ارا المیت * یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلمه از برای شک راوی است اگر مراد بیمار مستضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنويع بود * فقولوا خیرا * پس بگویند خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و ممت و مبت بشفاء مغفرت * فان الملائکه یؤمنون علی ما تقولون * زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه میگوید شما و دعا میکنند * رواه مسلم * و عن عائله قالت قال رسول الله * و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم ما من مسلم تصیبه مصیبه * نیست هیچ مسلمانانی که بر سر او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندک رسیده بکسی

* فيقول ما أمره الله به * يس بكويد چیز را که امر کرده است خدای تعالی نکفتن آن نزد رسولن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کلام است * ان الله وانا اليه راجعون * بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بمسوی خدای اوسوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم * اللهم اجرني * این کلمه را در انواع و انواع روايت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بدل و کسوجیم و معنی هر دو یکی است یعنی اجرده مرا * في مصیبتی * در مصیبت من * و اخلف لي خيرا منها * و خلیفه و بدل کردن برای من بهتر از این مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسولام از اخلاف بمعنی کردار نیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدل از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر مافی حل است میفرماید نکوید این را هیچ مسلمان در مصیبت * الا اخلف الله له خيرا منها * مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده * فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خبر من ابی سلمة * ام سلمه میگوید که من این حدیث از آن حضرت شنیده بودم چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کلام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواست و سائید بعد از آن در فضیلت ابی سلمه میگوید * اول بیت هاجر الی رسول الله * اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود به سوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه مدینه زیرا که وی رضي الله عنه هجرت کرد از مدینه حبشه پسترازان از حبشه بدین و ام سلمه با وی بود درین هجرت و ابو سلمه پسر عمه آن حضرت بود برة بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود * ثم اني قلتها * پستری بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلیجان گفتیم این کلمه را اللهم اجرني الی آخره * و ناخلف الله لي رسول الله * پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * که در نکاح وی در آمد و داخل از راج مطهره وی گشتم * رواه مسلم * و عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم طی ابی سلمة و قد شق بصره * در آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر مختار است * فاعوضه * پس فرو خوربانید آن حضرت بصر او را * ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر * پستری گفت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز می ماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد * فضج ناس من اهله * یس بانک و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه * فقال * پس گفت آن حضرت * لا تدعوا طین انفعکم الا بخیر * دعا نکنید بر ذاتیهای خود مگر به نیکی و نکوئید و ادیکلا و مانند آن * فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون * زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما و عامی کنید * ثم قال * پستری گفت آن حضرت * اللهم اغفر لابی سلمة * خداوند ایا بیامرز ما را بی سلمه را * و ارفع رجعتی المهلین * و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست غوده شده اند * و اخلفه في عقبه في الغابرین * و خلیفه خود در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندن کان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه است یا در باقی ماندن کان از مردم یعنی اولاد او که کان و باقی اند در مردم باقی ماندن و برین معنی فی الغابرین صحت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لد و ولد و لد * و اغفر لنا وله یارب العالمین * و بیامرز ما را و ما را و ای پروردگار جهانیان * و اضع له في قبره * و فراخی کن مرا و او را در قبر او * و نور له فيه و روشن گردان مرا و او را در قبرش * رواه مسلم * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حسین قوی مجی ببرد حبرة * گفت عائشه که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبرة بکمر حوافش موحده برد چمانی مخطط * متفق علیه * الفصل الثاني * عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من كان آخر كلامه * کمی که باشد آخر سخن وی * لا اله الا الله دخل الجنة * می در آید به بهشت درین حدیث رمزی به تلفین میبند نیز هست که اثر آن این است نافعهم * رواه ابو داود * و عن معقل * بفتح میم و سکون عین و کسر قاف * بن یسار *

کتاب البیاض * با بما یقول عند من حضر الموت *
 یتمنانه و یمن ماله صحابی است از اول بیعت شجرة سکونت کرد بصرة و از شهر معتقل کرد و نصره است منسوب با مرت روات
 میگرداند و یمن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دلت معاویه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرأ سورۃ یمن
 علی مویک * بخوان سورۃ یمن را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد مشتقر باشد و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد
 که مراد بعلما از موت در خانه یا بر مویک و هر دو تشبیه این سورۃ مویک بعلم نموت است و اشتغال بر اصول دین و طیبی گفته
 مشترک است میان وی و سورۃ دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که ان مویکوم در فائحه این سورۃ است که متضمن تبلیق رسالت
 است باز که رجوع و خائنه وی که مشقّل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که غرور و غیبتان
 ابدی بدین مکرر تکلّیل شیخ و الیه ترجعون این عباس گفت رضی الله عنه که من غیبتانستم که این همه فضل این سورۃ که بخواند
 شد بهیست آخر دریافتیم که بهیست این آیت است * رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عائشة رضي الله عنها قالت
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل عثمان بن مظعون و هو میت * گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را
 بظای معجمه و حال آنکه وی مرده بود * و مویکی * و آنحضرت کویه میکرد * حتی سال دموع النبی * تا آنکه روان شد اشکهای
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم علی وجه عثمان * بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضای کسی است که از مهاجران بدین فوّه گزیده
 و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم سکنی بنفس شریف بخود برداشته
 بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مرغان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان
 نهاد و درین حدیث دلیل است بر طهارت میت خلا للبعوض و وی این را از خصائص می دانند و کلام درین در غسل میت
 بیاید * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عائشة قالت ان ابا بکر قبل النبی * و هم از عائشه است که ابا بکر صدیق رضی الله
 عنه بوسه داد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم و هو میت * و حال آنکه آنحضرت رحلت کرده بود * رواه الترمذی و ابن ماجه *
 و عن حصین * بضم حار و فتح صا د مهملتین * بن و حوح * بضم و ا و بن و بعض بفتح ه و دو گفته و ابن اشهر و اصوب است رسکون
 حای مهمله اولی صحابی انصاری است معدود در اهل مدینه و را همین یک حدیث است * ان طلحة بن البراء مرض *
 و رایت میکند که طلحة بن البراء که صحابی انصاری است معدود در اهل حجاز بیمار شد * فأتاه النبی * پس آمد او را پیغمبر
 * صلی الله علیه و سلم یعوده * در حالی که عیادت میکند او را * فقال * پس گفت آن حضرت * انی لاری طلحة الاقل حدث
 به الموت * بد رستی که من گمان نمی برم طلحة را مگر آنکه بتحقیق که پیداشد است بوی مرک واری بضم ه و معنی اظن می آید
 * فاذنونی به * پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بر وی * و عجلوا * و شتابی کنید در تجهیز و تکفین
 و دفن وی * فانه لا ینبغی لجیفة معلم ان تحبس بین ظهرانی اهل * پس بد رستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست
 مر مرده مسلمان را که بازداشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا کند یله شود و مکروه و بلیل شمارند او را
 مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد خدا و اهلها تعبیر بجیفة کرد که معنی مراد است یعنی تواند که جیفة گردد و کند شود و جیفة
 جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهرانی مقیم است و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحة بن البراء انصاری
 از کبار صحابه است و چون مرده وی گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوند املا قات کن طلحة را در حالی که بخندد
 میکنی تو بسوی آن و در روایتی زیاده کرده و هو یضحک الیک و او خنده می کند بسوی تو * رواه ابوداؤد *
 * الفصل الثالث عن عبد الله ابن جعفر * عبد الله ابن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است جواد و ظریف
 حلیم عقیف بود و او را بحرا الجود می گفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخنی تر نبود * قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لقنوا موتاکم * تلقین کنید و بفهمانید مرده های شما را این کلمه * لا اله الا الله الحلیم الکریم * توصیف باین دو وصف
 بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار جان دهی * سبحان الله رب العرش العظیم * اشارت بعظمت و کبریای حق است
 تا بشوق حضور درگاه بنعمت عزت و عظمت برود * و الحمد لله رب العالمین * بر رفتن ازین محبت آباد شاگرد راضی باشد تا بتصور

و حضور معنی و بویست مستعد فیض و فضل حق گردد * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله کیف للاحیاء * چگونه است این اذکار و مرزندگان را که بیا موزانیم و تلقین کنیم * قال اجود و اجود * گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حتی سمعانه زنده و مرگ را شفای قلبیه و جلای روح است و احضار این صفات و معانی مورت ذوق و حیات جاودانی است * ع * مزده و رزده من ذرقت مت افواهل بود * رواه ابن ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المیت تحضره الملائكة * شخصی که می میرد حاضر می شوند او را در وقت مردن فرشتگان * فاذا كان الرجل صالحا قالوا * پس چون می باشد مرد مبرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده * اخرجی انتها النفس الطیبه کانت فی الجسد الطیب * بیرون آی ای جان پاک که بوده است در تن پاک * اخرجی حمیده * بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق * و ابشری بروح و رجحان و رب غیر غضبان * و خوش شو بخیر و راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ نیز و پروردگار خشم نکنند * فلا تزال یقال لها ذلك حتی تخرج * پس همیشه است آن نغص که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید * ثم یرج بها الی السماء * پستبرداشته میشود او را بسوی آسمان * فیفتح لها * پس کشاده میشود برای وی در آسمان * فیقال من هذا * پس گفته میشود یعنی میگویند در بانان آسمان کیست این * فیقولون * پس میگویند فرشتگان که برده اند او را * فلان * این فلانی است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند او را * فیقال مرحبا بالنفس الطیبه کانت فی الجسد الطیب * فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک * ادخلی حمیده و ابشری بروح و رجحان و رب غیر غضبان * در آی ستوده و خوش باش براحه و رزق و پروردگار خشم نکنند * فلا تزال یقال لها ذلك * پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر * حتی تنهی الی السماء التي فیها الله * تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی قدرت و رحمت خاص وی * فاذا كان الرجل السوء * پس چون میباشد مرد بد * قال * میگوید یکی از فرشتگان حاضر * اخرجی انتها النفس الشبیثه کانت فی الجسد الشبیث * بیرون آی ای جان پلید که بود در تن پلید * اخرجی ذمیة * بیرون آی نگو فیده * و ابشری بجمیع و غصاق و خوش شرباب گرم و زرداب که می چکد از تن در زخیان و روان میگردد و غصاق بتشدید و تخفیف هر دو آمده است در صراج گفته غصاق آب سرد کنده * و آخر من شکله ازواج * و بعداب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعداب یا مذوقات دیگر از جنس غصاق چند جنس * فما تزال یقال لها ذلك حتی تخرج * ثم یرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال لا مرحبا بالنفس الشبیثه کانت فی الجسد الشبیث اخرجی ذمیة * برکرد بجسد نگو فیده * فانها لا تفتح لك ابواب السماء * زیرا که کشاده نمیشود برای تودوهای آسمان * فتسبل من السماء * پس فرستاده میشود و انداخته می شود از آسمان بر زمین * ثم تصیر الی القبر * پستبر میگردد بسوی قبر * رواه ابن ماجه * و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اخرجت روح المؤمن تلقاها ملائک یصلونها * چون بیرون می آید شیطان یصلان پیش می آیند او را و فرشته که بالامی نبرند آنرا * قال * گفت * حماد * که راوی حدیث است از ابی هریره * فکرم من طیب و زیبها ذکر المسک * پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می گوید از بوی خوش که برای آن نعت که راوی خصوص لفظی که شنید یا داند آورد * قال * گفت ابو هریره یا آن حضرت * و یقول اهل السماء * و میگویند آسمانیان * روح طیبه * جانی پاک است * جاءت من قبل الارض * که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند * صلی الله علیه و سلم * در و فرستاد خدا ای تعالی بر تو و بر تنی که آبادان بر زنده امید داشتی تو آن تن را * فینطلق به الی ربه * پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی * ثم یعزل انطلقوا به الی آخر الاجل * بهتر میگوید برید او را بسوی آخر مدت که مراد بیان قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان نیز از است یعنی ببرد او را چنانکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و از اینجا معلوم میشود که هر کس را در اجل است اول و آخر اول اجل مروت و آخر اجل قیامت و گوییم * ثم قضی الاجل و مسمی عنه * محتمل هر دو است * قال * گفت آنحضرت * و ان یاکفرا اذا خرجت و فرجه * و بدست که چون گذر میروند می آید روح او * قال حماد و ذکر من تنها * و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت

از بوی ناخوش آن روح * و ذکر لعنا * و ذکر کرم دلعت را * و یقول اهل السماء روح خبیثه جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به
 صلی الله علیه و آله قال ابو هریره فرد رسول الله * گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ریطة کانت
 علیه طی نفه * چا در می را که بود بر وی بزیننی خود فی الصراح ریطة بفتح چادر یک لخت که زنان برهرا کنند * هکذا * همچنین اشارت
 است بفعالی که ابو هریره کرد و چادر خود بر بیننی نهاد برای غودن صورت نهادن آن حضرت ریطة را برانف * رواه مسلم * و عنه * قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضر المؤمن * و تیکه حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت * اتت ملائكة
 الرحمة بحريرة بیضاء * می آیند فرشتگان رحمت با فریضه پاره سبید * فیقولون اخرجی راضیه مرضیاً عنک الی روح الله * پس میگویند
 فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خلا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست * و ریحان * و بعضی رزق
 روحانی از رحمت و عنایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتها بهشت است * و رب غیر غضبان * و پروردگار خشم نکنند
 * فتخرج کاطیب ریح المسک * پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می بر آید روح باین بوی خوش * حتی انه
 لیملأ به بعضهم بعضاً * تا آنکه هر آینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بغض را یعنی دست بدست می برند * حتی یا توابه ابواب السماء *
 تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان * فیقولون * پس میگویند فرشتگان * ما اطیب هذه الریح التي جاءتکم من الارض * چه عجب
 خوش است این بوی که آمده است شمار از زمین * فیا تون به ارواح المؤمنین * پس می آرند او را نزد ارواح مؤمنان * فلیهم اشد فرحاً به *
 پس هر آینه ارواح مؤمنان سخت تراند از روی شادمانی و خوشحالی بآمدن این روح * من احلکم بغائبه یقلم علیه * از یکی از شما که
 خوشحال میشود بغائب خود که باز می آید از سفر بروی * فیسألونه ما ذا فعل فلان ما ذا فعل فلان * پس می پرسند او را چه کرد فلان
 چه کرد فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنا یا آن که در دنیا گذارفته اند آنها را نام میبرند و احوال ایشان
 می پرسند * فیقولون دعوة فانه کان فی غم الدنيا * پس میگویند بیکدیگر آری او را مهر سید و در تعب جواب نیندازید زیرا که وی نزد
 در غم دنیا و از اینجا غمزدگی می آید تا راحت یابد و حال خود بیاید انکه پرسید * فیقول قد مات اما نکم * پس میگویند بعد از آن که
 بحال خود می آید بتحقق مرده است آن فلان که شما از احوال وی میپرسید ایانیا مده است پیش شما * فیقولون * پس چون خبر
 میدهند که وی مرده است و در میان خود او را نمی بینند می گویند ارواح مؤمنان بیکدیگر * قد ذهب به الی امة الهیة * بتحقق
 خبر مرده شدن او بسوی مادی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در قوآن نسبت بد و زخی ام خوانده است که فرمود فامه هاربه
 باعتبار احاطه و اشغال قرب و اتصال * فان الکافر اذا احتضر * و بدست گاف و تکیه احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را
 موت * اتته ملائكة العذاب بسج * می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن حریر سبید می آرند مسح بکمر
 میم و سکون سین پلاس * فیقولون اخر جی سا خطه مسحو طاعلیک الی عذاب الله * پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی
 تا خشنود و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب حلالی * عز وجل متخرج کافتن ریح جیفة * پس بیرون می آید روح بوی
 ناخوش همچو کندی ترین بوی مردار بوی گرفته * حتی یا تون به باب الارض * تا آنکه می آرند او را نزد یک در زمین یعنی در آسمان
 زمین چنانکه دلالت کرد بر آن حدیث سابق و احوال دارد که از آسمان بر زمین با سفلی سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبری
 * فیقولون ما انتن هذه المریة * پس میگویند چه عجب کند است این بوی * حتی یا تون به ارواح الکفار * تا آنکه می آرند
 از آرزو ارواح کافران * رواه احمد و التسانی * و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی جنازة
 رجل من الانصار * گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازه مردی از انصار * فانتهینا الی القبر ولما یلحس * پس آخر
 رسیدیم تا قبر و هنو زد لیل کرد و نسل یعنی دفن کرده نشد * فجلس رسول الله * پس نشست پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 و جلسنا حوله * و نشستیم ما کرد آنحضرت * کأن علی رؤسنا الطیر * باین هیئت و ادب و وقار سر فرو نکلند و ساکن که
 گویا که بر سرهای ما پرند ها نشستند که اگر هر بجنابانیم و بچپ و راست بگردیم آن پرند ها همانی بودند و این هیئت و نشستن صحابه
 در حضرت رسول صم در احادیث بسیار آمده و مذکور است * و فی یله عود یکت به فی الارض * و در دست آنحضرت چوبی بود

کتاب الجنائز * باب ما یقول عند من حضر الموت (۵۲۰) الفصل الثالث

که می کارید و خط میکشید بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر و غمگین می باشد * فرغ رأسه * پس برداشت سر مبارک خود را * فقال استعینوا بالله من عذاب المقبر * پس گفت آن حضرت پناه جوئید بخدا را عذاب قبر * و ترتباً و تبارک رکبت این سخن را * و تلتها یا سه بار * ثم قال * پستر گفت آنحضرت صلعم * ان العبد المؤمن اذا اکل من ثمره من الجنة یا اکل من الجنة * و حنوط است از حنوط بهشت و حنوط است از کفنهاى بهشت * و حنوط من حنوط الجنة * و حنوط است از حنوط بهشت و حنوط بفتح حاطیب میت که کفن و تن او را بدان خلط کنند * حتى یجلسوا منه مل البصر * فأنکه می نشینند این فرشتگان از میت در قافرازی بصر * ثم یجی ملک الموت علیه * پستری می آید فرشته موت که عزرائیل است بران میت * حتى یجلس عند رأسه * تا آنکه می نشیند نزد سر میت * فیقول ابتها النفس الطیمة اخر جی الی مغفرة من الله و رضوان * پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی * قال * گفت آنحضرت * فتخرج تسلیل کما تسلی القطرة من السماء * پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان میکرد آب از مشک بکمر همین مشک * فیاخذها * پس میگیرد ملک الموت آنرا * فاذا احلها لم يدعها فی يد طرفة عين * پس چون میگیرد ملک الموت آنرا نمی گذارد آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک یلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود که در دست ایشان کفن بود می شمارد * حتى یاخذها فیجعلوها فی ذلك الکفن و فی ذلك الحنوط * پس میگویند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط * و یخرج منها کاطیب نفحة مسک و جلات طی و ریح الارض * بیرون می آید از آن روح را نفع همچو خوشبو ترین میدان بوی مشک که یافته شده است بر روی زمین * قال * گفت آن حضرت * فیصعدون بها * پس بالامی برند فرشتگان آنرا * فلا بیرون یعنی بهائی ملاء من الملائكة * پس نمی گذارند فرشتگان یعنی بآن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان * الا قالوا ما هذا الروح الطیب * مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک و کیست صاحب او * فیقولون فلان بن فلان * پس میگویند فلان بن فلان است * باحسن اسمائه التي كانوا یعمونه بها فی الدنیا * می خوانند او را به نیکوترین نامهای وی که میخوانند او را بدین نامها در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر مدح دارد * حتى یتنھوا بها الی السماء الدنیا * تا آنکه امیر سنان باری تا آسمان که فروترین آسمانها است * فیستفتحون له * پس طلب در کشادن میکنند فرشتگان برای وی * فیفتح لهم * پس کشاده میشود در برابر ایشان * فیشیعه من کل سماء مقر بها * پس مشایعت میکنند او را در بی او میروند از هر آسمان مقر بان درگاه حق که در آن آسمان اند * الی السماء التي تلیها * تا آسمانی که متصل است آن آسمانرا * حتى ینتهی به الی السماء السابعة * تا آنکه باختر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم * فیقول الله * پس میگوید خدا * عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین * اینو بنویسید نامه بنده مزددر علیین که نام موضعی است در آسمان هفتم * و اعدوه الی الارض * و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است در زمین * فانی منها خلقتهم * زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را * و فیها اعملهم * و در زمین باز میگردانم ایشان را * و منها اخرجهم تارة اخرى * و از زمین بیرون می آورم ایشانرا بار دیگر چنانکه نخستین بار بر آورده بودم از آن * قال * گفت آنحضرت * فتعداد روحه فی جسد * پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی * فیاثیه ملک * پس می آیند به میت را و فرشته * فیجلسانه فیقولان له * پس می نشاند او را پس میگویند مر او را * من ربک * کیست پروردگار تو * فیقول ربی الله * پس میگوید وی پروردگار من خداست * فیقولان له ما دینک * پس میگویند مرا و چه دین تو * فیقول دینی الاسلام * پس میگوید دین من اسلام است * فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم * پس میگویند چیست حال این مرد که برانکشته شده است در شما و فرستاده شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آنحضرت است صلی الله علیه و سلم * فیقول هو رسول الله * پس میگوید میت وی پیغمبر خداست و فرستاده اوست بحق * فیقولان له و ما علمک * پس میگویند آن دو فرشته

مراوراد چیست دلیلی دانستن تو رسالت زیرا و از کجا میگوئی و بجهت چیست میگوئی * فبقول قرأت کتاب الله * پس میگوید خزانده کتاب خدا را که قرآن است و معجز است * فآمنت به رسالت * پس ایمان آوردم بوی و راست گردانستم او را اینجا در طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه و سلم دیگر اثبات قرآن با بجزا و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث تا ظهور وجه ثانی است * فینادی مناد من السماء * پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان * ان صدق عبدی * که راست گفت بنده من * فافرشوه من الجنة * پس فروش گردانید بنده مرا و بیندازید برای وی فرش از بهشت و افرش و بفتح حمزه و قطع اوست و فرش افکندنی * و البسوه من الجنة * و بپوشانید او را لباسی از بهشت این نیز بفتح حمزه و قطع ازست * و انتحراله بالی الجنة * و بکشاید برای وی درمی بسوی بهشت * قال * گفت آنحضرت * فیأتی به من روحها و طیبها * پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی * فیفسح له فی قبره مد بصره * پس گشاده کرده میشود برای وی در گروی وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند * قال * گفت آنحضرت * و یا تیرجل حسن الوجه * می آید او را مردی نیکو روی * حسن الثیاب * نیکو جامه ها * طیب الریح * خوشبوی * فبقول بشر بالذی یمرک * پس میگوید آمد مرده باد تا اینجا شادمان گرداند تو را و بشار معنی مرده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده * هذا یمرک الذی کنت توعد * این روز تست که وعده کرده میشدی تو * فبقول له * پس میگوید میت مرا زرا * من انت * کیستی تو * فوجهک الوجه * پس روی تو روی کامل در حسن و جمال و کمال است * یجی بالخیبر * می آرد وی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و می سزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان * فبقول * پس میگوید آن مرده * انا عملک الصالح * من عمل نیک توام که تمثل کرده ام با این صورت * فبقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة * پس میگوید میت پروردگار ابر پا کن قیامت را * حتی ارجع الی اهلی و مالی * تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را ولیکن چون دانست که حیا بعد از موت نیست مگر باعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کند اقا لوا احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی و مالی از فرط مرور و رعایت خوشحالی باشد و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه میگوید و تمنی می کند مسافر می که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم * قال * گفت آن حضرت * و ان العبد الکافر اذا کان فی النقطه من الدنیا اقبال من الآخرة * و بد رستی که بنده کافر وقتی که می باشد در برید کی از دنیا در روی آوردن با آخرت * نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه * فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی * معهم المسوح * با ایشان پلاها است * فیتسلحون منه مدابصر * پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکنند * ثم یجی ملک الموت حتی یجلس عنده * فبقول * پیغمبر می آید فرشته مرک تا آنکه می نشینند نزد سر وی پس میگوید * ایها النفس الخبیثه اخرجی الی سخط من الله * ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشی از خدا * قال * گفت آنحضرت * فتفرق فی جسد * پس پریشان میشود در روح در تن کافر و پراکنده میگردد در میر و در اعماق آن و ناخوش می دارد بر آمدن را و غمی خواهد که بر آید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر اختلاف روح مرده من که میخواهد زود بر آید به نشاط و زور و خوشی بشاهد انوار و آثار لطف و کرم * فینترعها * پس میکشد ملک الموت آن روح را * کاینزع السقود من الصوف المبلول * چنانکه کشیده میشود هیچ کرم از پشم تر که نزد کشیدن چیزی از آن پشم بویا نمی رسد و پشمین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشت و قوت چنانکه بیرون می آید باوی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آمده بیاین و درین غایت ایلام و از عاج است و سقوط و بفتح عین مملو و تشدید فابروزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی کوشش و باقی می ماند باوی بقیه از کوشش سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشند لا بد چیزی از آن خواهد چسبید * فیأخذها * پس میکشد ملک الموت روح کافر را * فاذا اخلها لم یلعومها فی یلده طرفه عین حتی یجعلوها فی تلك المسوح و تخرج منها کانتن ریح جیفه و جل تطن وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها طی ملاء من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فبقول فلان بن فلان یا قبح اصنامک الی کان یمسى بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الذیانیه فتفتح له فلا یفتح له * ترجمه این عبارت از آن چه

کشت ظاهر شد است مجمل آنکه حال کافر بر عکس حال مؤمن است مگر آنجا فبیعلوها فی ذلك الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلك المرحی یعنی میگرداند آن را در آن بلا سها آنجا کاطیب نفحة معک بود اینجا کانتن ریح جیفه آنجا ما هذ الروح الطیب بود اینجا ما هذ الروح الخبیث آنجا با حسن اعمانه بود اینجا با قبح اعمانه * تم قرأ رسول الله * بمترخوانند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این آیت را * لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة * کشاده نمیشود و کافران را درهای آسمان و درغی آید بشت را * حتی یلج الجمل فی سم الخياط * تا آنکه در آید شتر بآن ضخامت در سوراخ سوزن بآن تنگی * فیقول الله * پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سبین فی الارض السفلی * بنویسید نامه او را در سبین که نام جای است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علین که بر آسمان هفتم است * فتنطح روحه طرعا * پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت * ثم قرأ * بمترخوانند آنحضرت این آیت را * ومن یشرک بالله * و کسی که شرک آورد بخدا * فکا فخر من السماء * پس گویا بروی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حقیض کفر و شرک افتاد * فتنطحه الطیر * پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میگردانند تمثیل است اموی مریدیه را که پریشان میگردانند آنرا و هلاک میگردانند درادی خدایان * و تهوی به الريح * یامی اندازد او را باد * فی مکان سحیق * در جای در را شارت است بانداختن شیطان او را در ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است بود رئانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعه دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی * فتعاد روحه فی جسده و یا آتیه ملاکان فینجلسا نه فیقولان له من ربک فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاهاه لا ادری فیقولان له ما هذ الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاهاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار و افتحوا له بابا الی النار فیا تیه من حرها و سمرها و ضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه و یا آتیه رجل قبیح الوجه قبیح التیاب منتن الريح فیقول ابشر بالذی یسوع ک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه بجمع بالشرف فیقول انا عمک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة * ترجمه این عبارت بر وجه مغایلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میگرداند هاهاه کلمه تحسرو و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدي چو بدینجا ان کذب بی ذکر عبدي و آنجا من روحها و طیبها بود و اینجا من حرها و سمرها و سمر بفتح سین یاد کرد مرا و اضلاع استخوانهای پهلوتنگ گردانیده میشود بر کافر کوروی تا که در هم شکنند اضلاع او را و توعد او را از وعده باشد چنانکه آنجا زوعده بود و تواند که اینجا نیز از وعده باشد بر سمیل استهزا و تهکم چنانکه ابشر * فی روایة نحوه * و ذرروا یتیم دیگر مانند آنچه مذکور شد * چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر * و زاد فیه * و زیاده کرده است در وی در مؤمن این را که * اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء * چون بیرون می آید روح مؤمن در وی فرستد بروی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمان است * و تحت ابواب السماء * و کشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی کشاده میشود و برای وی درهای آسمان * لیس من اهل باب الاوهم یلعون الله ان یخرج بروجه من قبلهم * نیستند هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان مگر آنکه ایشان بخوانند خدا را و دعا میکنند که بر داشنه شود روح وی از جانب ایشان * و تنزع نفسه یعنی انکا فرم البروق * و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر بارکهای وی چنانکه در روایات سابق مذکور شد * فیلعنه * پس لعنت میکند او را * کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء * و بسته میشود درهای آسمان * لیس من اهل باب الاوهم یلعون الله ان لا یخرج روحه من قبلهم رواه احمد * و عن عبد الرحمن ابن کعب * روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته * عن ابیه * از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعراء اسلام و قصه توبه او در تخلف از غزوه تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است * قال * گفت عبد الرحمن * لما حضرت کعبا الوفاة * هنگامیکه حاضر شد کعب زار فانت * اتمه * آمد او را * ام بشر بنت البراء ابن معرر و فقالت * پس گفت ام بشر و خنبره

این معرور بفتح میم و سکون عین و بضم رای اولی که از انصار است اول کسی که بیعت کرده در لیلۃ العقبه و پیش از قدم آنحضرت پدیدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است * یا با عبد الرحمن * کنیت کعب ابن مالک است * ان لقیمت فلا نانا قرأ علیه منی السلام * اگر ملاقات کنی فلان را دران عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بروی از من سلام * فقال * پس گفت کعب ابن مالک * غفر الله لك یا ام بشر * یا ام بشر این ام بشر این عبارت را در جای میگویند که تائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی * نحن اشغل من ذلك * ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلهای از عجز و درماندگی و گرفتاری بجال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کما نیکه بایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کجا کسی را از خود خبر است که سلام بروی برساند و باز و اجواب سلام بگوید * فقالت * پس گفت ام بشر * یا با عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * ایا نشنید تو آن حضرت را که میگفت * ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة * بدرستی که روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که می چوند درختان بهشت را و علق بالقاف چریدن شتر سبزه را را و تعلق بضم لام است * قال بلی * گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را * قالت * گفت ام بشر * نه و ذلك * پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تواضع و کمال مؤمنانی که در غایت سرور و رحب و خواهی بود نه مشغول و مشغول * رواه ابن ماجه و البیهقی فی کتاب البعث والنشور * و عنه عن ابيه * و هم از عبد الرحمن ابن کعب از یک رش * انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة * نیمعت روح مؤمن مکر طیر یعنی در جوف طیر که می چورد در درختان بهشت و نعمه بغتات انسان گاهی اطلاق کرده میشود بر جسد و گاهی بر روح و اینجا مراد روح است * حتی یرجعه الله فی جسده * تا آنکه باز میگرداند خدای عز و جل او را در تن وی * یوم یبعثه * روزی که برانگیزد او را از خاک * رواه مالک و النسائی و البیهقی فی کتاب البعث والنشور * بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضراست و در روایتی طیر ایض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیز ما را و تعلق روح بطیر نه به طریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف دران تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبه ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی کشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی دران بلکه ابداع جوهر روح است دران مثل وضع جواهر در صنایع و و نکاه داشت آن دران و این نوع تکریم و تنعم است بر ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند و بعض عام دارند تمامه مؤمنان را و ظاهر احادیث همین است و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب ان و الله اعلم * و عن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو يموت * محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حال آنکه وی می میرد * فقلت اقرأ لی رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام * پس گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام * رواه ابن ماجه * * باب غسل الميت و تکفینه * باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است از یوا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است زیرا که انسان نجس نمیکرد از جهت کرامت وی و لیکن در حقیقت تصور کرده شد بر اعضای اربعه از جهت خرج که سبب حدث متکراست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود و عائل شد باصل که شستن تمام بدن ایست و بعض گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدم حیوان دموه است پس متنجس می گردد و برین چنانکه سایر حیوانات

واحد اگر یکی میت را نتواند در دیر دارد پیش از غسل صحیح قمیصت نماز وی و اگر از جهت حادث بودی در دست بودی همچو بر داشتن میت تا غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص کشتن بزوال نجات مرثیه موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیکردد بغسل و صحیح نمیکردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا ینبس حیا ولا میتا اگر این زیادتی درین حدیث نصت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدیث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه طاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام استنبافه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف رستن و کفن بقتلین جامه مرده

* الفصل الأول * عن ام عطية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته * روایت است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و بآن حضرت غذا میکرد و مجروحان را تداوی میکرد و بیماران را تفریض میکرد گفت درآمد بر ما آن حضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضي الله عنهما و قول اول اصح و شهر است * فقال اغسلنها ثلثا وخمسا و اکثر من ذلك * پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و تر باشد چنانکه در روایات آمده است * ان رأیتن ذلك * اگر مصلحت می بینید شمار نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد * بماء و سدر * بشوئیل یا بوبر که گاهی درخت کنار که در آب میجو شایند که آن داخل است در تطهیر و تنظیف * و اجعلن فی الآخرة کافورا * و بگردانید در مره اخری کافورا * و شیئامن کافور * یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافورا گفته باشی ثامن کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافورا است در آب جمهر و باین قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن همانند و گفته اند که اگر کافور نیا بند مشک قائم مقام آن میکردند و ترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پر میدادند که آیا جایز است استعمال آن پس گفت هو اطيب طبیکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد را مستحب است و بعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت * فاذا فرغتن فاذا نئی * پس چون فارغ شویید شما از غسل پس خبر کنید مراد اعلام نمایند * فلما فرغنا آذناه * پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را * فالتقی الینا حقوه * پس انداخت آن حضرت بموی ما ته بند خود را و حقوق بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف معنی از او و بمعنی بند از او و آمده و مراد اینجا از او است * و قال اشعرنها ایاه * و گفت آنحضرت شعار گردانید برای وی این از او را یعنی زیر کفن و بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه ها پیروشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت و تبر چنانکه قبل از موت نیز همچین بوده * و فی روایه * و در روایتی این چنین آمده که * اغسلنها و ترائلها و خمسا و سبعا * بشوئیل او رطاق هه باریا پنج باریا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اغراف * و ابلان بینا منها * و آغاز کنید در غسل اعضا از جانهای راهب وی * و مواضع الرضوء منها * و ابتدا کنید بجا های وضو یعنی اعضای آن از وی * و قالت فضعوها شعرها ثلثة قرون * و گفت ام عطیه پس با قنیم ماموی او را سه کیسو * فالتقیها خلفها * پس انداختیم آن کیسو ها را پس پشت وی شایند که این نیز با مر آن حضرت یا اذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بودند فعل وی در شرع را الله اعلم * متفق علیه * و عن عائشة رضي الله عنها * قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کفن فی ثلثة اوثاب * گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که از او رد اولفاته است * یما نية * بتخفیف یا منسوب بيمين * بیض * جامه های سپید جمع ابیض * شحور لیه * بفتح سین منصوب بحول که نام قریه اسب از یمن و بعض سحر را قصار گویند و محل بمعنی شستن است یعنی مغتسل و مقصور بودند آن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع محل که جامه هفتی پاک است از پنبه اما نصبت بجمع شاذ است و بعض گفته که بضم نیز نام قریه است * من کرسف * از پنبه بودند آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم مین قطن یعنی پنبه * لیس فیها قمیص و لاعامة * نبود در آن جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود و بعض تاویل

میکنند بآنکه مراعات آنست که تمیص و عمامه در آن سه جامه بود و غسل پس بمجموع آنکه آن جنس پنج باشد و اول اصح آنست که بآنکه بتحقیق ثابت شده است که نبودن آن حضرت ممکن است چنانچه روایتی از آن کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است. لیکن ذکر کرده است از آن در حدیثی تمیص نه عمامه و یا بتحقیق که ذکر شده از آن زایعش و تا آخرین برای اشراق و گفته اول که دم عمامه بجان نب روی آن از آنکه به پشت چنانکه در رجال صحیح است و ما در تلبیه ایفاست است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است * متفق علیه * و عین جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کفن احدکم اخاه فلیس کفنه * چون تکفین کنند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کنند کفن او را و مراد بتشخیص کفن آنست که تمام باشد و تطییف و سبک بی ابروات و تمیز و نو و شسته در آن بر این است اما آنچه مفسران کنند بر یار تکبر خرام و مکر و استیلا حرم و کراهت * رواه مسلم * و عین غیب الله بن عباس قال ان رجلاً کان مع النبی * کفیت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فوق قبره فاقه و هو محرم * پس انداخت او را ناله و شکست کردن او را و حال آنکه وی محرم بود * فمات * پس مؤذیان مرد * بقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اغسلوه بجماع و سبل * بشوئید او را با آب و برکت کنار * و گفته فی ثوبیه * و تکفین کنین او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود * و لا تحسوه بطیب * و سئل عن او را بپوشی خوش * و لا تحسوه و از آنکه * و زینب شیل سر او را چنانکه حکم محرم است * فانه یبعت بوم الفقه علیها * پس بدین معنی که وی بر آن نیکبند میشود از قبول نیک گوین * و متفق علیه * و از این حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم بر این اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سایر موتی است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما بعد از آنکه من طیب و تمیز و غسل او بود و آنرا امر کنی بطریق تشریع نکرد و الله اعلم * و سئل عن حدیث خباب * و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بن انصاری معجمه و تفسیر آن موحله که در آن حدیث این است که * قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب * که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است * ان شاء الله تعالی *

الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یسوا من ثیابکم البیاض * پوشید از جامه های خود سفید را * و انما من خیر بها بکم * زیرا که جامه های سفید از جامه های بهترین انجامه های شما اند * و گفتو فیها موتا کم * و تکفین کنین در آن مرده های خود را * و من خیر اکتابکم الا تم * و از بهترین سر نه های شما آنست بکسر حمزه و میم سنگ مرمره * فانه ینبت الشعر * زیرا که وی میز و باند موی مرغان را * و یجلو البصر * و روشن می کند بینائی را * رواه ابوداؤد و الترمذی و روی ابن ماجه الی موتا کم * و رایت کرده است ابن ماجه تالف موتا کم * و ذکر کحل و اتم نکرده است * و عن علی * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تغالوا بغتغ تارلام * فی الکفن * کران بها نیک در کفن * فانه یسلب سلباً سرعاً * پس بدین معنی که کفن او بوده میشود یعنی گفته میگرد در کور بود و ثیاب یعنی زرد کهنه و خراب میشود پس چه حاجت نفاست و کراهت بها است مقصود نهی از تنیدن و اسراف در کفن است * رواه ابوداؤد * و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که وضیت کرد بتکفین و در دو جامه که پوشیده بود و گفت که بشوئید اینها را و تکفین کنین مراد از آنست که زنده محتاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای رحم و زرداب و تراب اند * و عن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت دعا بثیاب جلد فلبسها * و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه های نو را پس پوشید آنها را * ثم قال سمعت رسول الله * یسترقف شیلیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * فلیکفیت * المیت یبعت فی ثیابه التي یموت فیها * مردی بر آن نیکبند میشود در جامه های که می میرد در وی * رواه ابوداؤد * و ظاهر این حدیث آنست که ابوسعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاهر است که بعثت در جامه می باشد و این مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که بشوئید مردم برهنه تن و برهنه با و کلام درین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بپای در حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال و عرب که نیت میکنند از اعمال به ثیاب از جهت ملائمت مرد با اعمال چنانکه به ثیاب و در تاول قول حق سبحانه و تعالی یک نطیر گفته اند ای اعمال

است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این قول را آن که مشهور است بگوید که
 باشد که شهید شده در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نه اعلم و حسن جابر قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عیلت به
 ابی بعل ما دحل حفرة و روایت است از جابر که گفت آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله این را که ظاهر اندک و رئیس منافقین بود
 بعد از آن که در آورده شد این منافق در کوی که برای وی کند بودند عبارت از قریب هشتاد نفر و امانت روی و نامریه
 پس امر کرد آنحضرت به برآوردن او از حفرة و ناخرج و پس بیرون آورده شد و موضعه علی و کتبه و پس نهاد آنحضرت او را
 بر دوزخ خود و منتهی من ریده و پس دمید آنحضرت در گفن و می راند اشد در روی از آب دهن خود و و النبعة فیه و
 و بر شایند او را پیراهن خود و قن و کان کما عبا ما قیضا و بود که عبد الله بن ابی پرهانیده بود عباس را که عم رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روزی بند کرده آوردند بر منه بود و پیراهن هیچکس بر قدر و راست
 نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت و عبد الله بن ابی نیز طول القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشید پس آنحضرت پیراهن
 خود را بر او پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی مانند مکافات ناکرده و متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال
 می آید که چون آنحضرت بر سر کور آن منافق آمد و دمید در گفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید و لا تَصِلْ إِلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ
 ابداً و لا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایعیت بر قبر وی جواب میگویند که شاید که این واقعه پیش از
 نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی و فیه مانیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف
 قلب پسر وی و اکرام وی کرد که از مرگ مبتلایان منحل بود پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وضع ما بود ولیکن حکم خدا
 نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی القاسم کرد از آن حضرت پس آن حضرت بالقاسم وی بر سر قبر پدر وی آمد پس
 صبر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت ای خدا اینی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند
 در آن که اَسْتَغْفِرَ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ پس نازل شد قول حق تعالی و لا تَصِلْ إِلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ ابداً الا یة و گویا که عمر فرمود بود
 نهی از جای دیگر گذاشتی بعض بشر و در کتب میر آمده است که چون آنحضرت این را کرد ایمن آوردند از قوم ابی مرزاس
 و الله اعلم و باب المشی بالجنائز و الصلوة علیها و بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه مرد و جانثراست و مشی
 افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن مرد و راست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت
 است زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت از سب و نهادهن
 جنازه پیش میت پس باین قیدی جائز نیست بر غائب و نه بر حاضر محمول بردا به و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دهن کرده شد
 بی غسل و مسکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کردن و ساقط میگردد شرط طهارت و نماز گزارده نشود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن
 بی آن ممکن است بر آوردن و غسل دهند و نماز کنند و اگر نداشتند بی غسل نماز کردند و بی قبر کردن بر آوردن غسل دادند احادیث کنند
 نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در آن بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر نجاشی
 الفصل الاول و عن ابی دریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امر عوا بالجنائز و شتابی کنید بجنائز یعنی ببر داشتن
 از بصری قبر و این مستلزم پویه رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی بتجهیز و تکفین است و سیاق حدیث ناظر در اول است چنانکه
 فرمود و فان تک صالحة فنجس قدمها الیه و پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود بر ساندن آنرا
 نیکو است که پیش میفرستند جنازه را بصری آن نیکو و ان تک هوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم و اگر مست جنازه غیر صالح
 پس زود بردن سبب دفع شری است که می نهید آنرا از گردن خود و متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اذا وضعت الجنائز فاحتملها الرجال علی اعناقهم و قتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر عناقش پس بر میدارند او را مردان بر
 گردنهای خود و فان كانت صالحة قالت قد عونی و پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش فرستید مرا بشوایب عمل صالح که من
 کرده ام و سنانید قول بجنائز که جنه میت است میت و قائل روح است و تواند که روح را در آن جال بپوشد میفرستاده باشند

والله اعلم * وان كانت غير صالحة قالت لاملهايا ويلها اين قد عيون بها * واكر يا شل بك كار ميكون جنائز مكرسان خود رايعني آنها كه بر ميدارون اوراقي واي كجا ميبريد اوراقها را آن بود كه كريد يا ويل كجا مي برين مزا وليكن چون نفس خود را صالح ندان بخود را از خود جدا كشيده كوي يا كه غير اوست و بگويد كه اين از تصرف راوي باشد بجهت كرامت نسبت و بيل بشود و ويل يعني واي و سختي و بام وادي در جهنم آيد * يسمع صوتها كل شيء الا الانسان * ميشنود آرا ز اوراق و امير چيز از خير انانان بلكه نبا تات و جماعات نيز مكر آدمي كه بفضيه تكليف ستر و كتمان آن از وي مطلوب است تا ايمان بغيث باشد و نيز ميگويد كه * ولوسمغ الانسان لصعق * و اگر ميشنيد آد مي مر آينه هلاك ميشد بجهت فصاحت و دهشت * رواه البخاري * و عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايت الجنائز * چون ببينيد جنازه را كه بيرون مي آرند از درون واحقا قال دارد كه مراد رويت جنازه باشد در وظيفه نشسته باشيد و جنازه در نظر افند و ظاهر عياق اين حديث در اول است فافهم * فقوموا * پس بایستيد از براي تر جيب و توكريم ميت و تعظيم ايمان وي يا بجهت هول و دهشت شان و چنانكه در حديث آيند مفهوم ميگردد * فمن تبعها فلا يقول حتى توضع * پس كسي كه پير وي ميگردد جنازه را و همراه وي ميرود پس بايد كه نه نشيند تا آنكه نهاده شود جنازه يعني بر زمين اباد رشت زاول اصح و از فوق است باحد ديب * متفق عليه * و عن بجا بر قال مرث جنازه فقام لها رسول الله صلى الله عليه وسلم و قمتا معه * كفت جابر بن عبد الله كذبت جنازه پس بایستاد براي او آنحضرت و ايستاديم مانيز با آن حضرت * فقلنا * پس گفتيم ما * يا رسول الله انها يهودية * بدرستيكه اين جنازه زن يهوديه است نه مسلمان كه براي توكريم و تعظيم ايمان وي بایستيد * فقال ان الموت قزع * بفتح زاي پس كفت آنحضرت كه مرگ جاي ترم و دهشت است * فاذا رايت الجنائز فقوموا * پس چون ببينيد جنازه را پس بایستيد اگر چه جنازه كافر باشد * متفق عليه * و عن علي * رضي الله عنه * قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قلم فقمنا و قعد فقمنا يعني في الجنائز * كفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه و ديديم ما آنحضرت را كه ايستاد يعني در جنازه پس ايستاديم ما نيز بمنابعت وي و ديديم ويرا كه نشست پس نشستيم ملاين را در معني است يكي آنكه ايستاد آنحضرت بديدن جنازه مانيز ايستاديم و چون كشت و دور رفت از نظر بنشست مانيز نشستيم دوم آنكه آنحضرت چنلگاهه بایستاد و بعد از ان نشست و معني ايستاديس ايستادن امری واجب نبود يا واجب بود معلوم شده است كه منعوك كشت بفعل آخير * رواه مسلم وفي رواية مالك و ابوي ذؤاد قام في الجنائز تم قعد بعد * ايستاد آنحضرت بجهت ديدن جنازه بعد از ان بنشست اين روايت نيز محتمل هر دو معني است و ظاهر در ثاني است * و عن ابوي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتبع * يتشد بد و در بعض من تبع * جنازه مسلم ايمانا و احتسابا * كسي كه پس روي كند جنازه مسلمانني را بجهت ايمان آوزدن بفرموده شرع و طلب كردن ثواب * و كان معه حتى يصلي عليها * و باشد باوي تا آنكه بگزارد نماز بر وي و بفتح لام يصلي نيز روايت است يعني تا آنكه گزاره شود نماز بر وي و اول اقراي و اظهار است * و يفرغ من دفنها * و تا آنكه فارغ گردد يا فارغ کرده شود از دفن وي * فانه يرجع من الاجر بغير اطين * پس بدرستيكه وي باز ميگردد بقبول و قيراط از اجر يعني اجرا و مضاعف است و قيراط دو از دهم حصه از دينار باين حساب نصف دانتق باشد كه نام ششم حصه از دينار است و بعضي بيست و چهارم حصه از دينار گفته اند پس رجع دانتق باغد * كل قيراط مثل احد * هر قيراط آن جهان مانند كره احد است اين تصوير و تمثيل است براي عظمت فضل و ثواب آن * و من صلى عليها ثم رجع قبل ان تدفن فانه يرجع بغير قيراط * و كسي كه نماز گزارد يستر بر كردن پيش از ان كه دفن کرده شود پس بدرستيكه وي بر ميگردد بيبك قيراط از اجر يعني اجر وي نصف اجرا اول است * متفق عليه * و عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي اليوم الذي مات فيه * و هم از ابوي هريره است كه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشي كه پادشاه حبشه بود و بودن نصاري بود پس ايمان آورده بحضرت و هجرت كردند صحابه نزديك و خيل متها كرد ايشان را و نجاشي لقب پادشاه حبشه است و بام اين نجاشي اصحمه بود و مشهور در نجاشي فتح نون و تخفيف جيم و تخفيف ياست پس چون در حبشه مرد آن حضرت مردم خبر داد از مردن وي همان روزي كه مرد نجاشي در ان روز * و خرج بهم الي المصلي * و بيرون آمد آنحضرت با مردم بسوي مصلاي عيل * نصف بهم *

کتاب الجنائز * باب المني بالجنائز والصلوة عليها .
 پس صف بمصباح مردم * و کبر اربع تکبیرات * و تکبیر بر آوردن چهار تکبیر * متفق علیه * و این حدیث متمسک شافعی است
 در جواز صلوة جنازه بر غائب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود بلکه بودا شسته شد سر بر روی
 و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد و بودا شسته شد برآورد از وی در رؤیت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی منکر
 معاویه منکر که در مدینه بود و آنحضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مودت شهادت شد و
 نیزه از غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخنی است و بر ثقل بر صحت آن مخصوص آنحضرت رسالت است صلی الله
 علیه و سلم و الآن در حرمین شریفین زاد هما الله تشریفا و تعظیما متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند * و عن عبد الرحمن
 ابن ابی لبابه * از کبار تابعین است حد و بمصباح از صحابه را در یافته روایت میکنند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر
 ایشان و وی از تابعین کوفه است و بی نظیر وقت بود * قال * گفت * کان زید بن ارقم یکبر طی جنازه را ربا * بود زید بن ارقم
 که از مشاهیر صحابه است تکبیر می گفت بز جنازه های ما چهار تکبیر * و انه کبر طی جنازه خمس * و بدینگونه وی تکبیر گفت بر یک
 جنازه پنج تکبیر * فساد لنا * پس پرسیدیم اگر آنکه تو همیشه چهار تکبیر می گفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی * فقال کان رسول الله
 پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یکبرها * می گفت پنج تکبیر یعنی اخیانا پنج هم می گفت و ائمه اربعه
 اتفاق دارند بر چهار تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ماثور است و گفته اند که آنچه ثابت
 شده است از آنحضرت اخرا الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح زیاده ازین کلام کرده شده است * رواه مسلم *
 و عن طلحه بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس طی جنازه فعرا فاتحة الكتاب * روایت است از طلحه بن عبد الله
 بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف است که گفت نماز کردم پس ابن عباس بر جنازه پس
 خواند ابن عباس فاتحه الكتاب را * فقال * پس گفت ابن عباس * لتعلموا انها سنة * یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه
 تا بدانید که آن سنت است * رواه البخاری * بد آنکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرائت فاتحه
 نهیست مگر آنکه به نیت ثنود عاخواند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن آن و این
 مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه
 را در صلوة جنازه بطریق ثنود عا بود نه بر وجه قرائت و نزد شافعی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که
 مراد وی باین مشروعت قرائت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بصحت در کلام ابن عباس
 طریقه مسلم که در دین است و طبیعی نیز همچنین گفته و الله اعلم * و عن عوف ابن مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم طی جنازه * گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد او خبر است نماز کرد آنحضرت بر جنازه * فحفظت
 من دعائه * پس یاد گرفتیم من چیزی از دعای آنحضرت * و هو یقول * و آنحضرت می گفت و میخواند این دعا را * اللهم
 اغفر له و رحمه * خدا او را بخیر کن او را * و عافه و عافه عنه * و عافیت ده و سلامت بخش او را و هفوک
 از وی * و اکرم نزل * و کرمانی در مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند
 و بنهند از طعام * ووسع مدخله * و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر اوست * و اغسله بالماء و الثلج و البود * و بشوی او را
 بآب و برف و راه یعنی بانواع مطهرات کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن * و نقه من الخطا یا کافیت الثوب الابيض من
 الدنس * و پاکیزه گردان او را از کناهان چنانکه پاکیزه گردانید عجمه سبیل را از جرک و زیمناکی * و ابد له دار اخری امن دارة *
 و بدل کن او را امرای دران عالم بهتر از امرای او درین جهان * و املا خیر امن امله * و اهل خانه بهتر از اهل خانه وی فی الصراج
 اهل کسان و کسان سرای جای * و زواج خیر امن زوجه * و جفتی بهتر از جفت وی و زوجه بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند * و ادخله
 الجنة و اعنه من عذاب القبر * و در آرد او در بهشت و بنا ده دهر او را از عذاب قبر * و من عذاب النار * و برای شک است یا بمعنی
 و او * و فی روایة وفه فتنة القبر و عذاب النار * و بهر میزان او را از فتنة و ابتلاقی قبر و از عذاب آتش این روایت دلالت دارد بر آن که کلمه

او در روایت سابق یعنی و ارادت * قال حتی تمیتان ان اکون انا ذلک المیت * و روایتی که عوف بن مالک است میگوید که
 چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت
 این دعا در حق من میکرد * رواه مسلم * و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضي الله عنها لما توفي سعد بن ابی وقاص
 قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلي عليه * و روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشه
 رضي الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه در آید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بروی و چون مسجد نزدیک بشیر روی
 رضي الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آید تا من بتوانم بروی نماز گزارم * تا آنکه ذلک علیها * پس انکار کرد و شد این
 سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگذارم * فقالت * پس گفت عائشه در رد انکار ایشان * و الله لقد صلی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم علی ابی براء فی المسجد * بنحو آنکه او کند امر آینه به تحقیق گزارش آنحضرت بود و پسر نیکه نامش بیضا است
 در مسجد * سهیل و اخیه * آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش مهمل است مرد وصحابی اند مشهور و به نسبت مادر رشک اند
 و نام پدر ایشان و سب بن ربيعة است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را
 صلعم * رواه مسلم * بدانکه علما را اختلاف است در گزارش دادن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواتم میت
 و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم
 در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آن است که مسجد مبنی برای نماز فرض
 و توابع او است از نوافل و ذکر و تدیس علم و بعضی گفته اند مکروه نیست و تنبیه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است که
 کراهت از جهت خوف تلوت مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حدیث را با اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی
 است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جائز است بیکراهت و مذاهب مالک و موافق ما است و از امام احمد نصی نیا فیتیم و ظاهر
 آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنيفة و مالک بحدیث ابی هريرة است که
 هر که نماز بگذارد بر میت در مسجد اجر نیست مرا و را و ما حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت
 میشود همین مقدار است که آن حضرت این را یکباری کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی
 آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم معتکف بود از نجسیت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
 مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلاهی مسجد مکافی متصل مسجد بود پس احتمال دارد
 که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب و بی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهادن جنازه سعد بن ابی
 وقاص نزد حجره های ازواج مطهره ایضا مبنی بر آن است و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی
 یوسف که اگر مسجدی باشد محل برای آن جائز است در وی بیکراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آن
 که امر قرار یافته بود بدان بر ترک و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنحیان محل سخن است بلکه وی
 رضي الله عنها فراموش کرد نوح فعل سابق را کن اقبل و الله اعلم و در شرح در اینجا سخن بهیاء است فلینظر ثمه * و عن سمره
 بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امرأة ماتت فی نقاهها * گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس
 آنحضرت بجزائره زنیکه مرد در حالت زچگی * فقام وسطها * پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشهوره بشیر بنک سین است
 و بسکون نیز روایت است و وسط بشیر بنک یعنی میان نه و بسکون میان چنانکه بعضی ظنفا گفته اند که متحرک ما کن است یعنی
 یکی است که نمی جنب و از جای بجای نمیرود و ما کن متحرک است که می جنب و مواضع متعبد است و این متمسک شافعی است
 که میگوید که مستحب است و قوف امام نزد عیبه امرأه و من هب نزد ما آنست که با دستن مقابل هبته خواتم مرد باشد یا زن
 و شیخ ابن الهیام گفته که این حدیث منافی صد رئیسست زیرا که حدیث در وسط است باعتبار قوسط اعضا زیرا که فرق آن دست
 و حر است برکت و عیظان و رانها و احتمال که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابی حدیث را یستاده باشد یا نه بل بعضی از را بری کان

بر آنکه مقابل بعجزه ایستاد از جهت تقارب مرد و محمل و شمنی گفته که روایت است از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذکور جماعت است * متفق علیه * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر بقبر دفن لیلان * روایت است از ابن عباس که آن حضرت کذب بقبیری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب * فقال متنی دفن هذا * پس پرسید و گفت آنحضرت کی دفن کرده شد این مرده * قالوا الباردة * گفتند دفن کرده شد دی شب * قال افلا آذنتوني * گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا مردن وی تا غماز میکردم بوجنازه وی * قالوا دفنناه فی ظلمة اللیل * گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب * فکر هذا ان نرتضك * پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا * فقام * پس ایستاد آنحضرت * فصفا خلفه * پس صف بهتیم ما پس آنحضرت * فصلی علیه * پس غماز بکزارد بر قبر بعد از آن که مردم بوجنازه او گزارده بودند * متفق علیه * و عن ابی هریره ان امرأة سوداء كانت تقم المسجد * روایت است از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را تقم بفتح تاوضه قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و تمامه کناسه یعنی خاک روبه * و او شاب * شک را وی است که زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد * ففعلها * و در بعض نسخ او ففعله * رسول الله * پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضرندید در خدمت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فعلم ان هذا هو عنده * پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجاست * فقالوا مات * پس گفتند مرد وی * قال افلا كنتم آذنتوني * گفتند آری پس چرا خبر نکردید مرا * قال فکأنهم صغروا امرها و امره * این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابو هریره گویا که صحابه بخردند اشتد شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب رمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور و ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم * فقال دلونی علی قبره * پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا روبه برید بر قبر آن میت یا آن شخص * فدلوه * پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی * فصلی علیها * پس غماز بکزارد بر قبر وی * ثم قال ان هذا القبر مملوءة ظلمة علی اهلها * پشتر گفت آنحضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی و تاریکی خود که مرده ها اند * وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم * و بدرستی که حق تعالی روشن میکند داند آنقبرها را بحسب غماز بکزاردن من بر ایشان * متفق علیه و لفظه مسلم * بدانکه اختلاف است در غماز بکزاردن بر قبر جمیع و علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند بیش از آن یا نه و ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین گزارده اند درست است و در روایتی از احمد نیز همین آمده است و در روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار بکزارد و آنها که نگزارده اند اگر بکزارند و راست و نیز امام ابو حنیفه گفته که درست است بر تقوی که ریزند نشئه است میت در قبر و تقوی کرده آنرا بعضی سه روز و در سوال آنحضرت که فرمود متی دفن اشارتی باین معنی میتوان یافت و امام ابو حنیفه و ابویوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشئه است در بعضی آن روایات تکبیرات و آن روایت که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست و چنانکه روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر شوی ای احد بعد از مشیت مال و آن بطریق تودیع بوده نه نماز یا آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم تا آنکه بعضی از علما بر آن رفته اند که غماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است صلی الله علیه و سلم چنانکه از حدیث و ان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم مفهوم میگردد * و عن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن یقظیل و یعسقلان * روایت است از کریب بضم کاف و فتح و اسکون تحت انبیه که مولای ابن عباس و از تابعین است از عبد الله بن عباس که مرد پسر وی را بن یقظیل بضم قاف و فتح دال مهمله و سکون یا نام موضعی است یا مرد بعسقلان بضم عین و سکون همین مهمله و بغا نیز نام موضعی است قریب تر از مکه نسبت بقدیل * فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من الناس * پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی * قال خرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له * گفت کریب پس بیرون آمدم من پس نگاه کردم مردمان بتستقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود * فاخبرته * پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند * فقال تقول لهم اربعون * پس گفت ابن عباس میگوئی

کتاب الجنائز * باب المشي بالجنائز والصلوة عليها (۵۳۲) الفصل الاول

تو که ایشان چهل اند * قال * گفت کرب و ظاهر آن بود که کوید فقلت * نعم * آری چهل کس باشند * قال اخذ خرو * گفت
ابن عباس بیرون آرید جنازه آن پسر را * قال فاني سمعت رسول الله * گفت ابن عباس بدستیکه من شنبلیله ام به غم و خوارا
صلی الله علیه و سلم ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته اربعون رجلا * نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند
بر جنازه وی چهل مرد و درین اشارت است که میزد ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اکرم و ادب
از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود * لا یشرکون بالله شیئا * که شر یک نمیکرد اند آن چهل مرد بخدا چیز را
* الاشفعهم الله فیه * مکر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی * رواه مسلم * و عن عائشة ان النبی صلی الله
علیه و سلم قال ما من میت تصلي علیه امة من المسلمين ینتھون مائة * نیست هیچ میتی که نماز بکنارند بروی گرومی از مسلمانان
که برهند عدد و در حدیث سابق اربعون فرمود کوید چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت و عدد اکثر
و تر پستی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متأخر باشد در روز جهت فضل و کرامت حق بر بندگان خود * کلهم یشفعون له * همه
ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مر او را بعتقرت * الاشفعو فیه * مکر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در حق وی * رواه مسلم *
و عن انس قال مرنا بجنائز فانترو علیها خیرا * گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنائز پس ثنا کردند بروی نیکی را
* فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم وجبت * واجب شد * ثم مرنا باخري فانثوا علیها شرا * بستر کنند بدین
جنائز * دیگر پس ذکر کردند بروی بدی * فقال وجبت * پس گفت آنحضرت واجب شد * فقال عمر * پس گفت عمر رضی
* ما وجبت * چه چیز واجب شد * فقال هذا انثیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة * پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید
او را به نیکی پس واجب شد برای وی بهشت * و هذا انثیتم علیه شرا * و این میت بد بکردید او را بدی * فوجبت له
النار * پس واجب شد مر او را آتش * انتم شهداء الله فی الارض * شما گواهان خدا نید در زمین برای هر که گواهی دهید بهشت
بهشتی است بر برای هر که گواهی دهید بد و زخ و در زخی است * متفق علیه * و فی رواية المؤمنون شهداء الله فی الارض * مسلمانان
گواه خدا اند در زمین و باید آنست که مراد ثنای اهل خیر و صلاح و صدق و تقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامه
بودن مرادست از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی از اغراض نیکی از اهل فسق را بستانند یا یکی صالحی را نکوهش
کنند قطع بدان نتوان کرد در آن حضرت صلی الله علیه و سلم که حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد
و الله اعلم * و عن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما معلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة *
هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی و مسلما بی میب آرد او را احداى تعالی بهشت را * قلنا وثلاثة * گفتیم
ما را که سه کس هم گواهی دهند * قال وثلاثة * گفت آن حضرت و اگر سه کس هم گواهی دهند بخیر می آرد او را خدای تعالی در
بهشت * قلنا واثنان * گفتیم ما و اگر دو کس هم گواهی دهند * قال واثنان * فرمود و اگر دو کس هم گواهی دهند * ثم لم نسأله
عن الواحد * بستر نپذیریم ما آنحضرت را از یک کس و شاید که مکر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود و اگر یک کس هم گواهی دهد
و این خبر و بشارت است از آن حضرت بکمال سعت رحمت حق و رجاء فضل و کرامت وی تعالی بر بندگان و توقع بندگان از
درگاه رحمت و ممانا که در وقتی که ایشان التماس سه و دو کردند آنحضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد که چنین
باشد که تو میگوئی ای حبیب من و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را ضی و مرضی جناب عزت و محبت و محبوب آن درگاه است
و کرمه و لعن یعطیک ربک فترضی لغيری این نشان است * رواه البخاری * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا تسموا الاموات * دشنام مکنید و بد مگوئید مرده هارا * فانهم قد انضوا الی ما قد مورا * زیرا که ایشان بتحقیق
رسیدند بنور و چیزیکه پیش فرستادند یعنی یا فتنه جزای عملی که کردند اگر خیر است ببدی یاد کردند نشاید و اگر شر است شاید
که بخشنند و اگر نه بخشنند ذکر کردند شما آنرا وقوع در مالا بعنی است * رواه البخاری * و عن جابر ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم کان یجمع بین الرجلین من قتلى احد فی توب واحد * روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت بود که جمع

آنکه وی مرده برآمد و نماز جنازه بر مرده می باشد و آنکه دیگر میگویند که در عرف مرده آن را میگویند که زنک از شکم بر آید بعد از آن
 مجرد * رواه ابوداؤد و ترمذی و احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * لفظ حدیث این چنین واقع شده * قال الراکب خلف
 الجنائز و الماشي حيث شاء منها و الطفل يصلي عليه * هو ابن مير و ديس جنازه و بياده مرمر که خواهد پس یا پیش چپ یا راست
 و طفل نماز گزارده شود بروی و درین روایت نجاف مقطوف واقع شده و ظاهر امراد همان مقطوع است و الا در نماز گزاردن
 بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر تحقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم
 و مغفور است نماز گزاردن بروی حاجت نباشد و الله اعلم * و فی المصابیح عن المغيرة بن زیاد * و در مصابیح روایت کرده این
 حدیث را از مغيرة بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و در روایت نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغيرة بن زیاد
 اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مروری است از مغيرة بن شعبه و در حین ابی داؤد از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغيرة ابن
 شعبه واقع شده و گویند بعض نسخ در آن خط کرده و بعد از آن اتفق کرده بودی که احتیاج نیست مرار را بعلوم حدیث کذا قال التوريشي
 و الله اعلم * و عن المزهری عن سالم عن ابیه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابا بكر و عمر يصومون امام الجنائز *
 و روایت است از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر است گفتند یدم آنحضرت را و ابا بکر و عمر را که بیاده میرفتند پیش جنازه
 * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه قال الترمذی و اهل الحدیث کانهم یرونه مرسل * گفت ترمذی
 و محدثان گویند که می دانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین اند و مادر واقع این حدیث
 مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است * و عن عبد الله بن مغيرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الجنائز متبوعة * جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وی روند * و لا تتبع * و جنازه پس روی نمیکند این تکرار است
 در وقتن پس جنازه باز تکرار دیگر میکنند و می فرمایند * ليس معهما من تقل منها * نیست همراه جنازه و غنی یا بد ثواب مرأی آن
 کسی که پیش رود جنازه را * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه قال الترمذی و ابوماجه الراوی رجل مجهول * ترمذی
 این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابوماجه که راوی است و سلف مردی مجهول است که کسی او را نمی شناسد و مجهول در قسم است
 مجهول العین و مجهول الحال و در مقوله معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و نجاشی
 گفته که وضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنائز است بلکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنائز امام ابو حنیفه
 و ازاعی بر آنند که مشی پس جنازه احب است و غیره و ازاعی را گفته اند که مشی پس جنازه پس و پیش هر دو برابر است و ما لك و شافعی
 و احمد بن حنبل و رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل است کذا قال الشیخ و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین
 باب متعذر و از آنکه شکی نیست پس رفتن اظهر و اذلال است در احتیاج و احتیاج و اقرب است معارفتن نزد احتیاج بدان و روایت
 کرده است ابن ابی شیبة از عبد الرحمن ابن ابی کثیر گفت بودم در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رض
 پس جنازه میرفت پس گفتیم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میداند که فضل مشی خلف جنازه
 در مشی امام وی همچو نضل صلوة جماعت است بر صلوة متفرده و لیکن ایشان دو جهت داشتند که اسان کنند کار بر مردم و متکلف نکنند راه
 بر مردم البته و دلیل ائمه ثلث حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و نیز میگویند که قوم شیعان اند و شیع در عرف و عادت
 پیش میرود و مشغوع را پس خود انداخته می بود و آنرا که پیش او پیش میرود بر او میلند و میگویند که دلائل متعارض اند پس مردود
 احتیاج باشد و حدیث مغيرة بن شعبه نیز حکمیه تعویبه میکنند و حقی ما شی و مروری از قول انس رضي الله عنه نیز همین است و در کتب
 ثقة ازاعی حقیقه رضي الله عنه مذکور است که گفت باک نیست بر رفتن پیش از جنازه و نجاشی و زامت و * و عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة و حملها ثلث مرار * کمیکه پیم از وی که جنازه را و بر دارد از راه باز * فقد قضی ما علیه
 من حقها * پس تحقیق بر داخ است چنانکه مراد است که بر او است از حق جنازه * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد روی فی
 شرح السنه ابن النبی * و تحقیق بر داخ است که مراد است که بر او است از حق جنازه * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد روی فی
 شرح السنه ابن النبی * و تحقیق بر داخ است که مراد است که بر او است از حق جنازه * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد روی فی

معاذ بین العمودین * برداشت جنازه سعد بن معاذ را بر زمین نهادند و عیارت اندازد و چوب پیش و پشت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این در چوب را بر دو دوش خود و چوب را که عرض است بر گردن و بردارد مؤخر نعش را در کس یکی از جانب را است و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیکرد و نظر بر راه نمی افتد پس هر کس حامل جنازه میشود و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میکرد و همچنین گفته است در حاری و شرح روی که در مقدم شافعی است و در هکایت گفته است که قول شافعی آنست که بر میدارند جنازه را دو کس می نهند آنرا مابق بر اصل عتیق خود و تالی بر اعلا هیئت زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این مکر قول دیگر است از شافعی و در بعضی شروح هکایت گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معارفت کند هر که خواهد و معیت نزد ما آنست که بر دارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن معمر که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفه و چند روی تا ابن معمر و همچنین روایت کرده است ابو داؤد طیالسی و ابی ابی شریبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را در حمل بجزالب اربع آثار و احادیث مرفوعة صحیحه و گفته که آن آثار و قانع احوال مخصوصه است احقال دارد که از جهت سنت باشد و احقال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن وقت مثل ضیق مکان یا قلت حاملین و الله اعلم * و عن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازه * روایت است از ثوبان که مولای آنحضرت بود و در سفر و حضر در حال میت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت بیست و شصت جنازه * فرأی ناسا یحملونهم پس دید آنحضرت بعض مردم را سوار * فقال الا تمسکون ان ملائکة الله علی ائمتنا مهم * پس گفت آنحضرت ای شرم ندارید که فرشتگان خدا بر یا یهای خود میروند * و انتم علی ظهور الوداب * و شما بر پشتهای چار یا یهایم میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک جنازه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکی نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواران ز قریب جائز است بگرافت * رواه الترمذی و ابن ماجه و روی ابو داؤد و بخبره قال الترمذی و قد روی عن ثوبان مرفوعا * گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع است چه بر فتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد * و عن ابن عباس ان النبی * روایت است از ابن عباس که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنائز بغایت الکتاب * ظاهر آنست که مراد قرائت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احقان دارد که در جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم * رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه * و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابی نعیم بن عثمان که زوفی این حدیث است منکر حدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرائت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء * چون نیاز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را * رواه ابو داؤد و ابن ماجه * و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی الجنائز قال * و هم از ابی هریره است که گفت بود آنحضرت چون می گزارد نماز بر جنازه می گفت * اللهم اغفر لحینا و میتنا و اهلنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و ائمتنا اللهم من احببتهمنا فاحبهمنا فی الاسلام و من ترفیتهمنا فترفهم فی الایمان * خداوند ما را که می که زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسی که بمیرانی او را پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در معات ایمان زیرا که اخلاص نام احتمال ظاهره است و آن دو حالت حیاتیت و دو حالت موت جز تصدیق قلبی همراه نیست * اللهم لا تعزمننا اجرة * خداوند ما را محزونم مگردان ما را اجر او را یعنی اجریکه به مصیبت وی بما رسید و تعزمتنا بفتح تاء ضم آن هر دو روایت است لغت حرم و آخرام ترمذی کردن از چیزی * و لا تفتنا بعده * و در فتنه مینداز ما را پس از وی * رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن

ذمه الله ايشانرا اهل ارض بجهت مبالغت و زوال ايشان گفتند که ما نکر و راضی بؤمن گفتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقبور
 داشتند ايشان را بر زمین و خراج * فقال لا ان رسول الله * پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم مرث
 و جنازه فقام * کثرت برف جنازه پس بایستاد * فقیل له انها جنازة يهودي * پس گفته شد مر آن حضرت را که این جنازه
 يهودي است * فقال * پس گفت آنحضرت * اليست نفسا * ایانیت جان دار که مرث و میتوان تر مید و هورت کوفت
 متفق علیه * وعن عبادة بن الصامت قال كان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا تبع جنازة لم يقل حتى
 توضع في اللحد * که چون میرفت در پی جنازه نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد * فعرض له حبر من اليهود * پس پیش آمد
 من آنحضرت را دانمندی از یهود * فقال له * پس گفت آن حبر من آنحضرت را * انا مكذا بصنع * بد رستی که ما همچنین میکنیم
 یا محمد یعنی ایستاده می باشیم و نمی نشینیم تا نهادن میعاد لحد * قال * گفت وای * فجلس رسول الله * پس نشست پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم * یعنی بعد ازین و نایستاد تا لحد کردن * وقال خالفوه * وگفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا و حی اما که
 بنشینند و الا آنحضرت در وقت میل داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه و حی کرده نشد * است بحرف و ی فانهم پس این ناسخ
 گشت حکم سابق را * و رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غريب و بشر * بکسر با * بن رافع الزراوی
 ليس بالقوي * وگفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی * وعن علي
 بن ابي بصير * قال كان رسول الله * صلی الله علیه و سلم امرنا بالقيام في الجنائز * بود آنحضرت که امر میکرد ما را بایستادن در
 وقت دیدن جنازه * ثم جلس بعد ذلك و امرنا بالجلوس * پستر نشست بعد از آن و امر کرد ما را به نشستن * و رواه احمد
 و حسن بن محمد بن سيرين قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي و ابن عباس * روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین
 است گفت جنازه گذشت با امام حسن بن علی و ابن عباس رضی الله عنهم * فقام الحسن لم يقم ابن عباس * پس ایستاد امام حسن
 و نایستاد ابن عباس * فقال الحسن اليك قد قام رسول الله * پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس ایانیت
 که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بجنازة يهودي * مر جنازه را با وجود آنکه جنازه یهودی بود
 * قال نعم * گفت ابن عباس آری می ایستاد پستر نشست یعنی نشست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه
 و میثامت بعد از آن نشسته می ماند و بر نمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ در جنازه یهود باشد یا مطلق
 والله اعلم و ظاهر ثانی است * و رواه النسائي * و عن جعفر بن محمد عن ابيه * روایت است از امام جعفر صادق از پدرش
 امام محمد باقر * ان الحسن بن علي كان جالسا فمر عليه بجنازة * که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشت بروی جنازه
 * فقام الناس حتى جا وزت الجنازة * پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازه از پیش ايشان * فقال الحسن انها مر بجنازة
 يهودي * پس گفت امام حسن گذشت نهاده مگر بجنازة يهودي یعنی پس برنجیزید * و كان رسول الله * و بود پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم علی طریقها جالسا * بر راه جنازه نشسته * و كره ان تعلوا رأسه جنازة يهودي فقام * و ناخوش داشت که بلند
 شود سر مبارک آنحضرت را بجنازة يهودي پس بایستاد آنحضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازه یهودی بایستاد بجهت
 آن بود که نتوانست که سرش را بجنازه یهودی بلند کرد و این بعد از علم امام حسن بود بعد م قیام بر جنازه و نسخ حکم بقیام
 با ذکر توجه برای قیام که از آن حضرت صادر شد و این حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در ثبوت است امام حسن را
 رضي الله عنهم اجمعين * و رواه النسائي * و عن ابي موسى ان رسول الله * صلی الله علیه و سلم قال اذا مررت بك جنازة يهودي
 او نصراني او مسلم * گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرث
 بکم چون بگذرد شما را این انسب است بقول وی * تقوموا لها * پس بایستید برای آن جنازه * نلستم لها تقومون * پس نیستید
 شما که می ایستید تحقیقت برای جنازه * انما تقومون لمن معها من الملائكة * نمی ایستید شما مگر برای کسانی که همراه جنازه اند
 از فرشتگان یا فرشتگان و رحمت اگر جنازه مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمده است

بجنازة و غیرت بجنازه برخاست و کاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند و کاهی به سبب کرامت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه و سلم و کاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات و حالات و اگر ثابت کرد که آخر امر عدم قیام بود مرجه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم * رواه احمد * وعن مالك ابن هبيرة * بضم هاء فتح با و سکون یا صحابی است و امیر معاویه بود بر لشکرهای وی و در زمان مروان از عالم رفت * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم يقول * می گفت * ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلثة صفوف من المسلمين * نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بکند بر وی سه صف از مسلمانان * الا واجب * مگر آنکه واجب کرد اند یعنی خدا ای تعالی باین فعل برای وی بهشت و مغفرت را * فكان مالك اذا استقل اهل الجنائز * پس بود مالك بن هبيرة وقتی که میبید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند * جز آنهم ثلثة صفوف * بخش میکرد و قسمت می کرد ایشان را و می ساخت سه صف * لهذا الحدیث * از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابوداؤد و فی رواية الترمذی قال * گفت راوی * کان مالك ابن هبيرة اذا صلى على جنازة تنقل الناس عليها * بود مالك ابن هبيرة چون میگذارد نماز بر جنازه * پس کم می بیند داشت مردم را بر جنازه * جز آنهم ثلثة اجزاء * می ساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف * ثم قال * پستری میگفت * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من صلى عليه ثلثة صفوف واجب * کسی که نماز گذارد بر وی سه صف واجب میکرد داند بهشت را * و روی ابن ماجه نحوه * و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في الصلوة على الجنائز * زوایت میکند ابو هريرة از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازه که میخواند این دعا * اللهم انت ربها * خداوند اوست پروردگار او * وانت خلقتها * و تو پدید آ کردی او را * وانت هديتها الى الاسلام * و تو راه و علانیته * و تو داناتری به نهان وی و آشکاروی * جئنا شفعا فاغفر له * آمده ایم ما خواش کبرای آمرزیدن کناه وی پس بیامرز ما ز او را * رواه ابوداؤد * و عن سعيد بن المسيب قال صليت وراء ابي هريرة * عمل خطبة قط * گفت نماز گزاردم در پس ابي هريرة هر کودی که نکرد ه بود کناهی را هرگز چون صبی بود غیر مکلف * نسعته يقول * پس شنیدم ابو هريرة را که میگفت در دعا * اللهم اعذه من عذاب القبر * خداوند اینده ده مرا و او را از عذاب کور و از ظلمت این حدیث معلوم می گردد که که کودکان را در کور سوال است و عذاب و علماء را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعد شرع است و ترجیحات این در باب الايمان بالقدر گذشت فتدکر * رواه مالك * و عن البخاری تعليقا * و روایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه بابی گفته است * قال يقرأ الحسن على الطفل فاتحة الكتاب * میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازه موره فاتحه را * و يقول * اللهم اجعله لنا * خداوند اوست اگر بدان او را برای ما * سلفا و فرطاً و ذخراً و اجرا * سلفا بتحریریک آنکه پیش گذشته در موت و فرط نیز بتحریریک آنکه پیش رود تا اعیان را آنخور و دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن راست کنند و ذخیره هم ذال و سکون خای معجمتین مالی که ذخیره کنند و نگاهدانند تا وقت حاجت بگرایند و اجر مزد * و عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطفل لا يصلي عليه * طفل یعنی فقط نماز جنازه گزارده نشود بر وی * ولا یرث * و وارث نشود از غیر * ولا یورث * و وارث کرد انیده نشود دیگری از وی * حتی یستهل * تا آنکه آواز ازا کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زنند کی چنانکه گذشت * رواه الترمذی و ابن ماجه الا انه لم یذکر ولا یورث * لیکن ترمذی ذکر کرده است لفظ ولا یورث را * و عن ابي معمر الانصاری * صحابی مشهور است و بعض او را از اهل بد رشمده اند و تحقیق آنست که نحببت او بید رجبت سکونت او است در الجانه بجهت حضور و غیوه آن والله اعلم * قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه * نهی کرد آنحضرت از آن که با یستند امام یعنی تنها بالای چیزی و با یستند مردم پس از یعنی بایان تر از وی این حکم در همه نمازهاست خصوصیت بنماز جنازه اند و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بر وی کرده درین باب آورده اند کویا که در حدیث در وی بود شاید که مردم را عادت بر آن بود که در نماز

جنائز این چنین میگردند پس نهی کرده شدند از آن را لله اعلم * رواه الدارقطني فی المجتبى فی کتاب الجنائز *
 * باب دفن الميت * دفن بمعنی ستراست غالب آمل در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمل در موضع دفن
 و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح المیم و مثلث الباء و یکسر میم با فتح با نیز آمل و نخست کسی که دفن کرده
 شد در زمین ها ییل است از جهت بودن وی اول کسی که مرد و قبر در نوع است بلحد بشق و هر دو مشروح است ولیکن لحد افضل
 است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بباب *
 * الفصل الاول * عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است که پدر
 وی سعد بن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد در آن بیماری * لحد والي لحد * بسازید بر او دفن من لحد ساختنی
 و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حاد لغت بمعنی میل و در شرح شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله و لحد را
 یکسر همزه و فتح حار فتح همزه و کسر حاء در روایت است * وانصروا علی اللین نصبا * و ایستاده کنید بر من خشتها خام ایستاده کردنی
 * کا صغیر رسول الله * چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتب و واحدا
 وی لبنه بر وزن کلمه و لبن یکسر تب نیز آمده * رواه مسلم * و عن ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله * کردانیده شد و نهاده
 شد در قبر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * قطیفة حمراء * قطیفة کسی که از ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز
 گویند و در حدیثی هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بغم شین و سکون قاف که مولا ی
 آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آن حضرت نبوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه
 میدانند زیرا که تشییع اشراف است و بعض میگویند که آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه و سلم زنده است در
 قبر و الله اعلم * و عن سفیان الثوری * بفتح فوقانیة و تشدید میم از کبار علما است که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان
 ندارد * انه رأى قبر النبي * روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * معن بر شکل کوفان شتر * رواه البخاری *
 و در مصنف ابن ابی شیبه می آید که گفت سفیان ثوری در آمدن در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قبر ابو بکر و عمر
 و چون رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تعین است و اخبار و آثار صحیح در وی آمده و افضل آنست که بلند ی قبر
 بمقدار شبر بود و گفته اند که بلند ی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است و درین دیار
 ما اگر چه تربیع میکنند اما بر بالای آن مسنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مصطح ما خسته میشود قبر و در حای
 که در مذهب ایشان است گفته که تطیح ازین است از تعینم و در شرح وی گفته زیرا که آنحضرت مصطح گردانید قبر بحر خود را
 که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آرد که وی آن قبور متبر که را مصطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه آورده که
 مسنم اند و هو الصحیح و الله اعلم * و عن ابی الهیاج * بفتح هاء و تشدید تحتانیة در آخر جیم * الا سدی * از قبیل بنی اهل تابعی
 بزرگ صحیح الحدیث است * قال قال لی علی * گفت گفت مرا امیر المؤمنین علی رض * الا ابغک منی ما بعثنی علیه رسول الله *
 ایابر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برا نکشت و بفرستاد مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * ان لاتدع تمثالا الا طمحه * و آن
 کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و نابود کنی آنرا در صراح گفته تمثال یکسر بیکر بنکاشته * و لا قبر امشرا قالاه و یتنه
 و نگذاری کور بلند را مگر آنکه بر زمین برابر و هموار کنی یعنی بخت کنی چنانکه نزدیک بر زمین باشد آن نقد که پیدا و نمایان بود مقدار
 یک شبر چنانکه سنت است * رواه مسلم * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجصص القبر * نهی کرد آنحضرت
 از کچ کردن کور و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است * و ان یمنی علیه * و نهی کرد از آن که بنا کرده شود
 بر کور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بستک و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیه زدن و مانند آن است که آن نیز
 مکروه و منهی عنه است * و ان یقلع علیه * و نهی کرد از آن که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد
 نشستن برای قضای حاجت است و از بعضی سلف خواب کردن بر قبر منقول است و الله اعلم * رواه مسلم * و عن ابی مرثد *

دیگر نقل نکنند و از خصوص قصه جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد یا آوردن حقه جابر پدرش را اراده آوردن باشد ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آوردن کبود و طبعی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مرأی آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تمویه لبین با کسی نیست تا یک درمیل زیرا که محاسن در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبره هر بلدی که مرده است در وی و عائشه رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را هبل از محسن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد چکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمی کردم ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیه نه طویل مگر بعد از حد آنست که ظاهر شود که ارض منسوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جمله اعدا است که در محل مال کسی یا جامعه کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد پیش روی در غیر بلد خود و وی غائب بود پس بصری میکند و میخواهد نقل کند کنجایش را از دیگر نقل کنند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندادند و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز آورده نشود با تفاق و دفن کرده نشود در خانه که می بود در آن زیرا که آن خاصه انبیاء است صلوات الله و سلامه علیهم بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرد و نشوند و کس در یک قبر مگر ضرورت انتهی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل رأسه کشید شد آنحضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن بنویس چنانچه کشیدن شمشیر و کار و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر و چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پستری بیرون آورده شود از جانب سر و در آورده شود در قبر و منسوب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد و پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر و بجانب سر قبر و بر داشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورده آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینه بیاید و در حقیقه آنحضرت آن نقل سمعت نبود که از جانب قبله در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است * رواه الشافعی و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل قبر الیلا * و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد قبر پیرا در شب گویند که آن قبر عبد الله ذوالجناحین است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصه غریبی است که از قوم خود گرفته ام و ایمان آورد * فاسرجه بعراج * پس افرخته شد برای آن حضرت چراغی * فدخل من قبل القبلة * پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله * وقال * و کف * رحمک الله * رحمت کند ترا خدای تعالی * ان کنت لا راها تلاء للقرآن * بتحقیق بودی تو را در بسیار خوانند قرآن را و او را بمعنی متضرع کثیر الیک کثیرا لدعا مهربان نرم دل اند و مکیان در مدخل * رواه الترمذی و قال فی شرح السنة ائنه ضعیف * و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که بوادر و یزید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست است و بعض مکرره پنداشته اند * و عن ابن عباس النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المیت القبر * بود آنحضرت چو در آورده میشد میت یا چو در آمد در میت را در قبر داخل بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است * قال * میگوید این کلمات را بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و فی رواية و علی سنة رسول الله * بن کر سنت بجای ملت * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * روایت کرده اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت * و روی ابو داود و ثانیة * و روایت کرد ابو داود در روایت ثانیة را * و عن جعفر بن محمد عن ابیه مرسلان ان النبی صلی الله علیه و سلم حثی علی المیت ثلث حثیات * روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن * بملیه خبیعا * بهر دو دست و حشو خاک زدند بر روی کسی و حثی بر وزن رمی آنچه بکبار بدست بردارند * و انه رش علی قبر ابنة ابراهیم * و روایت کرد که وی صلی الله علیه و سلم آنچه پاشید

برگردد بر خرد که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و وضع عایه حصاء و نهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خرد را.
 و در فی شرح البسمة در روی الشافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی و رش و یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش
 علی قبر بنه است تا آخر و اول حدیث که حش علی المیت است تا آخر و روایت شافعی نیست و عن جابر قال نهی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان یبحص القبور نهی کرد آنحضرت از آن که کچ کرد و شوند قبرها از جهت آنچه در روست از تکلف
 و تزیین و رواداشته است و حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته مستحب است کل کردن و در خانه گفته که تطیین قبور لا بأس به
 خلاف مرگویی را کذا فی مطالب المؤمنین و ان یکتب علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبر یعنی نام خداوند تعالی
 یا قرآن و نام رسول تا خوار و پایمال نگردد و بول نکند بروی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که
 بی فائد است مگر آن که در آن غرض صحیح باشد و ان ترطاً و نهی کرد از آن که پایمال کرده شود قبور و نیز مستحب است
 که در قبور بر منته پادراپند کذا فی شرعاً الاسلام و رواة الترمذی و عنه قال رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت
 یا ب پاشیده شد قبر آن حضرت و کان الذی رش الماء علی قبرة بلال بن رباح و بود آنکس که پاشید آب بر قبر آن حضرت
 بلال ابن رباح بفتح را و بقرة و پاشید آب بمشک و بد امن قبل رأسه حتی انتهى الی رجليه شروع کرد از جانب سر آن حضرت
 تا آنکه رسید بصری مرد روی او و رواة البیهقی فی دلائل النبوة و عن المطلب بن ابی و داعة و بفتح را و صحابی است اسلام آورده
 در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت می کنند از جهت عدم حضور او در آن وقت و قال کما مات عثمان بن مظعون
 و آخر ج لیثا زنه فدفن و مرگه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجبه و روی او را گمی است که مرد از مهاجرین بود و بیرون
 آورد و شد جنازه او پس دفن گردید و امیر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یا تیه بتجیر و امر کرد آنحضرت مردی را که پیار داشت او را
 تنگی را و فلم یستطع حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را و فقام البیها رسول الله پس برخاست آنحضرت و رفت
 بجانب آن سنگ و حصر من ذراعیه و برداشت آستینهای خود را از مرد و ذراع خورد و بیرون آورد و ستها را از آستین حصر برداشت و این
 مهملتین بر منته کردند و قال المطلب و گفت راوی حدیث مهملتین بن ابی و داعة که و قال الذی یخبرني عن رسول الله و گفت آن
 کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا و صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله و کویا که من الآن نظر میکنم بصوی
 صفیدی مرد و ذراع پیغمبر خدا و صلی الله علیه وسلم حین حصر عنهما و هنگامیکه کشاد ستها را از آستین و ثم حملها فوضعها
 عند رأسه و پستری برداشت آن حجاره را پس نهاد آنرا نزد هر عثمان بن مظعون و وقال اعلم بهاتین احی و و گفت آنحضرت میدانم
 و نشان میکنم با این سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان بن الحکم
 آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و وادفن الیه من مات من امی و دفن میکنم بجانب
 وی کسی را که جمید از اهل و عیال من و بعد از وی او را گمی که دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب
 بنت رسول الله صلعم فوت کرد آنحضرت فرمود لاحق شو بسلط خیر ما عثمان بن مظعون و رواة ابو ذر و و عن القاسم بن محمد قال
 دخلت علی عائشة و رضی الله عنهما و فقلت یا اماه اکشی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه و روایت است از قاسم
 بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای مبدع مدینه است گفت در آمدیم بر عائشه پس گفتم ای مادر
 من در یکشایر و در بار برای من از قبر آنحضرت و هر دو یاری که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه
 بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در و هشته بودند چون فتنوا استند که زیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و میدر آمدند
 و فکشفتم لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا عیة پس پرده برداشت عائشه برای من از سه قبر و نه متصل بهمین و گفته اند که
 بلند ی آنها یک شهر بود و مبطوخة ببطحاء العریة الحمراء و سنگ ریزه چیده شد بروی بسنگ ریزهای هر سه و بطحا رود
 فراخ که در وی سنگ ریزهای خرد بود و مرا داغی نفس سنگ ریزهاست و عریة و اصل صحن مرا و اطلاق کرده میشود بر
 هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمده برجای مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است و رواة ابو ذر و و عن المیراث بن عازب

که از اهل تاهم المفلحون است * و عند رجائه بساتنة البقرة * و نزد پایهای وحاشاتمة بقرة که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قراءت فائدة الكتاب و معوذتین و قل هو الله احد و کرد ان بن ثواب بر ای ان بن مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در ذکر دانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بد و در صحیح رسول از است شیخ عبد الله یا نعی در روض الریاحین آورده که شیخ عزالدین عبد السلام را در خواب دیدند که گفت که ما نبرد نیل حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت غیر مسلم درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و در یافتیم که میرسد مکره نیست قراءت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکره الشیخ ابن الصمام * رواه البیهقی فی شعب الایمان * روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان * و قال و الصحیح انه موقوف علیه * و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول اوست * و عن ابی ملیکة * بضم میم و فتح لام و سکون تثنیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر * قال * گفت * لما توفي عبد الرحمن بن ابی بکر بالبشیر و هو موصوف * هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صلواتی که از صحابه است در حبشی بضم حاء و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده مرععی است در اسفل مکه قریب بوی و بعض گفته اند بر یک برید * فتمل الی مکه * پس برداشته و آوردش بعوی مکه * فدفن بها * پس دفن کرده شده بیکه در معل * فلما قلمت جائئة انت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر * پس هرگاه که قلم آورده عائشه بیکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر جائشه بود ما در ایشان ام رومان بود * فقالت * پس گفت عائشه و خوا زن این د و بیت را که تمیم بن نویره را است در مرثیه برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالدا بن ولید در خلافت ابی بکر صلواتی بمیت قول از حسن النبی صاحبکم * شعری * و کنا کنده مانی جلیمه حقیقه * من الدهر * جلیمه بجم مفتوحه و کعوزال معجمه چنانکه در نسخ مقرو تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیره عرب را نیز با آن ضم کرده بود را بن پادشاه دولتیم داشت مالک و عقیل که تأملت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را نعمان کشت و در قتل ایشان قصه عجبیه طویل است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقیقه بکسر حاء و سکون قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و در در صراح گفته حقیقه بکسر سالها و حقیقه بضم و بضمین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه ارا مضي حقبا و قوله تعالی لا یثنین فیها احقا با میگوید بودیم ما ماندن در دنیایم جلیمه که جل ان بودند از یک دیگر مدتهای مدین از روزگار * حتی قبل ان یقتل عا * تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد * فلما تفرقنا کانی و مالک * پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک * لطول اجتماع لم نبت لیله معا * بعد از د رازی اجتماع و اتصال شب نگرده بودیم بایکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند * ثم قالت * پستر گفت * والله لو حضر تک ما دفنت الا حیث مت * بشدا سو کنند اگر حاضر می بودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است و لو شهد تک ما زر تک * و اگر حاضر میشدم من تراد و وقت فوت تو زیارت نمی کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید ملازم معاکن و بیوت خود باشند و جز در مهم ضروری و حاجت مانند حج و غیره نه بر آیند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نمائست از زیارت اگرچه ما ول و منحوخ میدانند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است ولیکن چون لقای تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام بقا باشد و الا اولی ترک زیارت بود فافهم * رواه الترمذی * و عن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ان کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد در قبر * و درش طن قبره ماء * و پاشید بر قبر وی آب را و خود متمهل شد بیهیت تکریمی و اظهار عنایت بحال وی * رواه ابن ماجه * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازه تم اتی القبر فحشی علیه من قبل رأسه ثلثا * روایت است از ابی هریره که آنحضرت نماز گزارد بر جنازه پسترا آمد قبر را پس ابتداخت بر وی خاک بهر دودعت از جانب سر وی سه بار * رواه ابن ماجه * و عن عمر بن حزم * بفتح حاء مهمله و سکون زای صحابی است و بانزد ساله بود که ایمان آورد عام خندق و مشد * هاله بود که آنحضرت او را بعمل یمن بر نجران فرستاد * قال رأی النبی صلی الله علیه وسلم منکبا علی قبر * گفت دیدن مرا

آنحضرت تکیه زننده بر تیزی و فای * فقال * پس گفت آنحضرت * لا تود صاحب هذا القبر * آزار من صاحب این قبر را * اولاً تود * شک راوی است که لا تود صاحب هذا القبر گفت یا لا تود * گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح و فاعلش میل از در زانی نیست بیکه کردن بر قبر و یا از جهت تضمن و یا امانت و استخفاف و ابوی و الله اعلم * رواه احمد *

باب البكاء على الميت * گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لایاس به است و مکر و اهت ند به و نوحه و مستایش کردن میت را با نرا ط شبیه بحال چنانکه جادوت جاهلیت است اما اصل ثن و ذکر محاسن نه بر وجه ند به مکر و اهت نیست و مکر و اهت تبدیل مصائب زیاده بر سه روز و بر هر مقابر و معتمد است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت ضمیر و شکیبایی فرمودن مصیبت زده را و عزای معنی مبرامت و مکر و اهت نشستن بر در و نذر بعض مشائخ مکر و اهت نیست و نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکر و اهت و بعضی تا هفت روز گفته اند و از عطای خرامانی که از تابعین است منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متأخرین گفته اند که مکر و اهت اجزاء بر صاحب میت و مکر و اهت که بنشینند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و بر گردن متفرق شوند و صاحب میت باید که بکاز خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعضی مشائخ بخوار گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایت یک روز و بعضی گفته اند که باید که نیست به نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن جابر و عیسی بن زراحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم در این زمان از تکلفات کنند همه بدعت و شتم و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی قرار نگیرد بعضی گفته اند که کفر است و بعضی گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعضی فتویٰ بخوار آن داده اند و اگر گویند هر چه از جان از بکافت در جان تو زیاده بادیم کفر است و اگر گویند عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکر من اكله فی مطالب المؤمنین *

الفصل الاول * عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين * گفت انس در آن مجلس ما همراه آنحضرت بر ابي هیف آمئکر * و کلن طیر الابراریم * و بود وی ذایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و هر ضعه وی و نام وی براء بن اعوش بود و قام و زوجة او خوله بنت المنذر و معنی ظمیر در لغت هربانی کنند و بر فرزند دیگری * قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهیم فقیله و شمه * پس گرفت آنحضرت ابراهیم را پس بوسه داد و او را بوی کرد و او * ثم دخلنا عليه بعد ذلك * پیتر در آیدیم ما بروی بعد از آن یعنی همراه آنحضرت * و ابراهیم شجر دینغمه * و حال آنکه ابراهیم جو و در سخاوت و عیگر دینجان نخور دینی نزد یک بود بچان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه و ساله و بعضی گفته اند شانه حامه و هشت روز و در روایتی یک سال و ده ماهه و شش روز و یا الحمله در مدت رضع بود که از عالم رقت * فجعلت عینا رسول الله * پس در ایستادن و در چشم پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تدر فاین * که رویان شد اشکها از آن ذرف بد آن معجزه و روایتی رختن اشک از چشم * فقال له * پس گفت من آنحضرت را * عنك الرحمن بن عوف * و انت * و تو کویه میکنی و اشک همین تیزی یا این میفرست و جلالت شان * یا رسول الله فقال * پس گفت آن حضرت * یا ابن عوف انھا رحمة * ای پیغمبر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت است بر عقوبت و بدشاند حال وی که مبتلی است بشدت یا این ضعف بنیت نه از جهت جزع و نیصیری و نا شکیبایی است چنانچه تو خیال کرده * ثم اتبعها باخری * پیتر پیتر و کودتایل آن اشکها را یا شکهای دیگر یا این کلمه دیگر * فقال * پس گفت * ان العین تلذع والقلب يحزن * بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اند و مکی میگردد * ولا نقول الا ما رضى ربنا * و نمیگوییم مگر آنچه خوشنود است برورد کار ما * و انما بقراک یا ابراهیم المحزونون * و بدرستیکه ما ایجنزایی توی ابراهیم هر آینه اند و گین ایم * متفق علیه * و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است ملی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که مبداد هر چیز را حق بر وی ظاهر میشود از روی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقل و ربود صادر میشود بقدرت و اختیار و آنچه نه مقل و ربود صادر میشود بحکم

طبیعت واضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامتی حواس و تقوی است پس مر آنحضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است و این یکی از وجوه وجود هکرات موحی است در حق و صلی الله علیه و سلم مصطفین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر و ارباب تمکین جدا نعل ای مزج و خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بر آن مترتب و صادر و سربلای حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت و تعالی مستغرق و قلب بندگ روی مشغول و نفس اشتیاق و عامل و طبیعت بظهوری که منیب قوام بدن است آخذ و همه مطیع و متقاد حق اند در آنچه پیش از این برای آن و الله اعلم * و عن اسماء بنت زید قال ارسلت ابنة النبی صلی الله علیه و سلم الیه * کفیت اسماء بنت زید که در خمار آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بن دکنی را بصری آنحضرت * ان ابنتی قبض * که بصری است مرا که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح می کرده شود * فانتها * پس بینا ما را و پرورش جان ما کن و بفرما رسیده بین که چه حال داریم * فارسل یقرئ السلام و یقول * پس فرستاد آنحضرت کعبی را بصری وی در حالتی که میخواستند سلام را میگوید آنحضرت * ان الله ما اخذ و له ما اعطی * بدین رستیکه مرخل ابراست چیزیکه گرفت و مرا و از است چیزی که داده * و کل عنبیه با جل مسمی * و همه نزد ارباب معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود * فلتعصر و لتغتصب * پس وایله که صبر کند و طالب ثواب می کرد * فارسلت الیه تقسم علیه لیا یتنها * پس باز فرستاد زینب کعبی را بصری آنحضرت و بعد از آنکه هر کس میخور و دیر می که البته یابید آنحضرت او را * فقام و رفعه * پس برخاست آنحضرت و خال آنکه یاری بود * سعد بن عباد * و معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و رجال * و مردان دیگر از صحابه * فرفع الی رسول الله * پس برداشته آورده شد بصری پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم الصبی * آن کودک که جان میداد * و تقبیه بتقیق * و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و می لرزید و تقبیه حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیز خشک با و از کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن در زمین * فباضعت عیناه * پس اشک بسیار میریزد و در چشم آن حضرت * فقال سعد بن ابی وقاص * یا رسول الله ما هذا * چیست این که ریختن از تو را شک در بختن که تو بان قوت و کمال حال میگیری * فقال * پس گفت آنحضرت * هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده * این اثر مهر بانی و نرمی است که گردانیده و الهاده است آنرا خدا می تعالی در دلهای بندگان خود * فانما یرجم الله من عباده الرجاء * پس رحمت و مهر بانی می کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهر یاران را * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر * رضي الله عنه * قال اشکی سعد بن عبادة شکو می ده * گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود مشخص نیست نزد وی کهچه بیماری بود * فانابه النبی * پس آمد او را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم یعوده * در حالی که عبادت میکند آنحضرت او را * مع عبد الرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود فلیادخل علیه * پس هرگاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن عباده * و رجله فی غاشیه * یافت او را در جاذبه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایه از شدت مرض و اندوه و در دست و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و در کین و مر در از مرض و غیره و ازین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و در دو بیماری شک و بعض گفته اند که مراد غاشیه در حال بیماری جماعه ایست که احاطه کرده بود انداز او که دری تشبهه * فقال * پس گفت آنحضرت بمشاهد * سختی حال وی یا بطریق استفهام * قبل قضی * بتحقیق میرانیده شد و پر داخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کرمه و قضی تعبیه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را * قالوا * گفتند * لا * نمرده است * یا رسول الله * و مریت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما * فبکی النبی * پس بگریست پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فلما راى القوم بکاء النبی * پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم بکرا * بگریستن ایشان نیز * فقال * پس گفت آنحضرت * الا تسمعون ان الله لایعذب بدمع العین * ایانمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدا می تعالی عذاب نمیکند با شک چشم * و لا یحزن القلب * و نه باند و دل

* ولكن يعذب بهذا * وليكن عذاب ميكنك بفعل اين * و اشار الى لسانه * و اشارت كرد بلفظ هذا بمرور زبان خود * و ترجم * يا رحم ميكنك باين يعنى عذاب آلمى و رحمت وى همه مترتب بر فعل زبان ميگردد اگر نوحه كرد درين باب يا مستغنى ناشايسته گفت مستحق عذاب كردن را كز حمله خدا گفت و ترجيع كرد مستوجب و خست ثواب شود * و ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * و بد رستى كه مرده عذاب كرده ميشود بگرستن كسان وى بزرى تحقيق اين در شرح حديث عائشه بيايد * متفق عليه * و عن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخلد و شق الجيوب و دعى بد عوى الجاهلية * نيست از اهل طريقه ما كسى كه بزندان رخسارها را و پاره كند گريهها را و بشو انداخته بخواند ن جا هليت چنانكه نوحه و دجا بويل و ثبور * متفق عليه * و عن ابى بردة * بضم با و سكون را بمرابى موسى اشعري است ارتابعين * قال اعنى على ابى موسى * كفت بپوش شده ابو موسى كه پدر راست غمي بفتح و قصر بپوشى اغما بپوش كرد انين غمي عليه و اغمى عليه همچنين استعمال كرد و ميشوند بلفظ مجهول * فاقبلت امرأته ام عبد الله تصيح برنة * پس پيش آمد زن وى كه كنيث او ام عبد الله بودند در حالتيكه آواز ميكند بكاء ورنه بفتح را و تشديد نون آواز با كرده كه دروى ترجيع است يعنى كرندين آواز در حلق * ثم افاق * پستى بهوش آمد * و قال الم تعلمي * پس كفت ابو موسى مرزن را ايا نميداني تو * و كان يحدتها ان رسول الله * و بود ابو موسى كه حديث ميگردد زخير مياد آن زن را كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * انا بريء ممن حلق و صلى و خرق * من بهزارم از كسى كه بسترده موسى را يعنى در مصيبت و بلكند آواز خود را بگريه و پاره كند گريه را * متفق عليه و لفظه لمسلم * و عن ابى مالك الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع في امي من امر الجاهلية لا يتركوهن * چهار رخصت اند در امت من از كار جا هليت كه نميكنند اينها را * الفخر في الاحساب * يكي نازيدن و مدح كردن نفس در حسنها و حسب الچه بشمارد نمود از صفات و خصال و شرف و مجد كه دروى و دريدن ران اوست * و الطعن في الانساب * دوم طعن كردن و عيب گرفتن در نهبهاى مردم چنانچه خسر و تملح بنصب خود ميكنند و حاصل اين هر دو خصلت تعظيم نفس و تحقير مردم است و هر دو من موم است مكر با سلام و كفر * و الاستسقاء بالنجوم * و طلب آب باران كردن بعنارة ها يعنى توقع امطار نژد وقوع نجوم در منازل خود چنانكه كويند و قتي كه كوكب در فلان منزل بيايد باران شود چنانكه در حديث ديكر آمده است مطر نابتوه كذا و اين منع و زجر است از تمسك بقواعد نجوم و اعتقاد باحكام آن * و النياحة * چهارم نوحه كردن در ماتم * و قال * و كفت آن حضرت * النائحة اذا الم تتب قبل موتها تقام يوم القيامة * زن نوحه كر چون توبه نكند پيش از مرگ خود يعنى از عالم توبه نرود ايستاده كرده ميشود و زقيات يعنى در موقف يا بر انكيشته ميشود * و عليها سر بال من قطران * و حال آنكه بران زن پيراهنى است از قطران بفتح قاف و كمر طا و سكون نيز آمده و روغنى است كه دوشيده و كشيده ميشود از درختى كه معروف است بعل ازان پخته ميشود و سوخته ميشود در چراغ و طلا كرده ميشود بدان شتران كركين و اين سخت تر است از اشتغال نا رواحراق * و درع من جرب * و بروى است پيراهن از جرب بفتح جيم و را كه نام مرضى است مشهور كه آن را كركويند و درع پيراهن زن و سر بال پيراهن خواه از زن يا مرد يعنى مسلط گردانيد ميشود برتن وى كرو خارش پس ازان طلا ميكنند بقطران تازه ياده كرده الم و سوزش و بعض در بيان مناسبت عمل نياحت و جزاى آن بجزب گفته اند كه چون نائحه خراش ميگردد و روى را و پاره ميگردد جامه را مبتلا گردانيد شده بپييزيكه صبر غى تواند كرد بران شرا شيدن و پاره كردن و نيز خراش ميگردد بهختان رقت انگيز خود دلهاى مصيبت ز دكان را و جراحت ميگردد در روى ايشان را پس عقاب كرده شود با نچه مناهب آن باشد و الله اعلم * رواه مسلم * و عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يا امرأة تبكي عند قبر * روايت است از انس كفت كذشت آن حضرت بزنى كه گريه ميگردد ز دكوى * فقال * پس كفت آن حضرت بان زن * اتقى الله و اصرى * پرهيز كن اى زن از انا فرموده خدا و شيكيايى كن * قالت * كفت آن زن با آنحضرت * اليك عني فانك لم تنصب بمصيبتى * يكسو شوازم من زيرا كه تو مصيبت زده نشد بمصيبت من * و لم تعرفه * و نشناخت آن زن آنحضرت را * و نقليل لها انما النبي * پس گفته شد مرآن زن را كه اين سخن كه كفت پيغمبر بود * صلى الله عليه وسلم فابت باب النبي * پس آمد آن زن

بر در پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فلم یقبل عندہ براین * پس نیافت آن زن نزد آنحضرت در بانان را چنانکه بود در ملوک و امرا می باشند و مانع نیافت از آمدن گویا در نه من خود خورق و میبیتی یافته بود و گان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را در میان در آمدن بروی نخواهد بود یاد را آید و اعتدال نماید * فقالت لم اعرک * پس گفت آن زن و عدل نخواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمینمودم * فقال * پس گفت آنحضرت * انما الصبر عند المصدة الاولى * معتبر و محمود نیست صبر مکر نزد کوفت نعمتین که اول زمان مصیبت و سبیلان و کوفت و سخت و بعد از گذشتن آنوقت خود بضرورت ضرورت میکند و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا در مصیبت که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائی و بلا یا پس میزند بروی و می شکند آنرا و صدم بمعنی و عین امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا بر این معنی اظهر است و لیکن معنی اول ابلغ است * و عین ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبوت لمسلم ثلاثة من الولد یطعم النار * نمی میرد مسلمانی را سه کس از فرزندان پس در آید آتش دوزخ را * الاول اللقمة القسم * مکر برای حلال کردن آید و کشادن سوگند که خلق میخواند تعالی در قرآن مجید در مورد بنده کان آتش را یاد کرده و فرموده که وَأَنْ مِّنْكُمْ لَأَوَّارِدٌ فَأَوْوِجْ یَکِی از شما نیست مکر آنکه در آید دوزخ را اگر چه در آئی باشد مثل برق چهلید و یاد بر نده و عرب میگوید که که کردم این کار بجهت تحلة القسم یعنی همان قدر کردم که بوی از عهد سوگند پر آم و در روی ادبی فعل که یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در دوزخ نمی در آید مکر همان قدر که سوگند را سخت کرد * و متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنسوة من الانصار * و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آنحضرت مر جماعت زنان را از قبله انصار * لا یبوت لاحد من الثلاثة من الولد فتحتسبه * نمی میرد مریکی از شمار سه کس از اولاد پس صبر کند و ظلمت ثواب دارد * الا دخلت الجنة * مکر آنکه در آید بهشت را * فقالت امرأة منهن ارا ثنان * پس گفت زنی از میان این زنان یاد و کس هم میرند * یا رسول الله * یعنی بفرما که سه کس پیرند یا دو کس مخصوص به کس مدان * قال * گفت آنحضرت * ارا ثنان * یاد و کس پیرند و این احتمال دارد که همین ساعت و حی فرود آمده باشد بتوجه آنحضرت بدرگاه صلیت حق یا آنحضرت دعا کرده باشند و عو قف الجایت رسول * رواه مسلم و فی رواية لهما * و در روایتی از بخاری و مسلم را این چنین آمده که * ثلاثة لم یبلغوا البیت * غیر این سه کس که ترسیدند از آن بزرگوار که را یعنی بالغ نشده اند که فعل آنها گناه باشد و در آن بزرگوار متروک کرد و در صغیر پیرند زیرا که در آن با طفال مهر و شفقت را اند دارند و ایشان مغرط و اطفال تابع و ملحق و ملحق اند با ایشان بخلاف کبار * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسی * یقول الله ما یجید فی المؤمن عندی جزاء * میگوید خدا ای تعالی نیست مریدان را بتردمن پاداش * اذا قبضت ضغیه من اهل الدنیا * چون قبض کنیم و بمر آنهم دوست خالص او را که بی شائبه بگفت او را دوست میداد چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد * ثم احتسبه * پسر صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد * الا الجنة * مکر بهشت را * رواه البخاری * الفصل الثالث

* عن ابی معیط الشدری قال لعن رسول الله * گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم المناذرة * زن نوحه کنند را * و المستعجة * و کوش دارند بنوحه و شتوند آنرا بوجه رضا و لفظ تائید را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است و از جماعت نازنه و نفس ناسته است تا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است * رواه ابو داود * و عین سعد ابن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر * کاری شگرف است فرم مسلمان را اگر برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را * وان اصابته مصیبة حمد الله و صبر * و اگر برسد او را هشتی و اندوه تا میگوید و شکینائی می ورزد بشهود صفات جمال و جلال و لطیف و قهر زیرا که مقصود وی سبحانه از این ادنوازل و حوادث بر بنده تعریف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آنست * قال المؤمن یزجر فی کل امره * پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر * حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امر الله * تا آنکه در لقمه

که بر میدارد و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مؤدت و رحمت بادای نفقه واجب اگر چه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است و لیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا فرمودان لزوجتک علیک حقا قول مشائخ شاذلیه است المقصود موافقه الحق لا مخالفة النیس و درین اشارت بتأکید و تأیید ثبوت اجزاست در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار قرض و نیست را چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگردند و عبادات میگردند * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مؤمن الا وله بابان * نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را درود راست * باب یصعد منه عمله * دری است که بالا میرود از راه آن عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین * و باب بنزل منه رزقه * و دری است که فرود می آید از آن در رزق و روزی وی و میرود بمستقر ارزاق از زمین * فاذا مات بکیا علیه * پس چون میمیرد مرد مسلمان میگردند آن مرد و در بر وی تحقیقت پامداد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت وحدیث در معنی اول است والله اعلم اما بکای باب صعود از جهت آنکه مشرف میشد بدان و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود بر عمل صالح پس مرد میگردند بجهت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت * نزلت قوله تعالی * پس این گریه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده * فما بکت علیهم السماء والارض * پس نه گریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد اگر گفته شود که در صعود و در رزق مرد در آسمان اند پس گریه زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق است میگردند چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم * رواه الترمذی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من كان له فرطان من امتي ادخله الله بهما الجنة * گهی که باشد او را دو فرط از امت من می در آرد او را خدا ای تعالی بسبب آن دو فرط و جزای مصیبت و بشفاعت ایشان در بهشت فرط بختیست پیش رونده بآب خور از برای اصلاح حوض و دلوها ریش رونده از قافله قاطیارسازد آب را و منزل را آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کمی که بپیرد کویا پیشتر میرود و کار او را دران جهان در بهشت آماده میگردداند * فقالت * پس گفت * عائشة * رضي الله عنها * فمن كان له فرط من امتك * پس گهی که باشد او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را بر دو فرط دادید * قال فمن كان له فرط * گفت آنحضرت پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بهشت ماد و کفتم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را نیز حکم شد * یا موفقه * ای توفیق داده شده بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از اند است بعائشه و تشریف است مراد باین لقب جامع فضائل و کالات و عائشه را در حضرت و صلی الله علیه و سلم راهموال و علمی در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود و چون آنحضرت او را برین صفت مدح کرد در برین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال باظهار تحسرو تا سف بر فرت این نعمت که وجود فرط امت از وی رضي الله عنها * فقالت * پس گفت عائشه * فمن لم يكن له فرط من امتك * پس گهی که نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند * قال * گفت آنحضرت * فان فرط امتي * پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم و کار سازی ایشان دران جهان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را که بپردازند فرزند است بجهت درد و مصیبت است که بایشان میرسد * لن یصابوا بمثلها * هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم نزد ایشان ازین ران و بصران و از هر چه تعلق دارند بدان * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی للملائكة * چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را و می پرسد از ایشان * قبضتم ولد عبدي * قبض کردید شما روح فرزند بنده مرا * فيقولون نعم * پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بریند خود * قبض * فيقول * پس میگوید وی تعالی * قبضتم ثمرة فؤاده * قبض کردید میوه

دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را فیقولون نعم * پس میگویند آری کردیم * فیقول * پس میگوید الله تعالی * ماذا قال عیدی * چه چیز گفت بندگان من در وقت قبض روح فرزند منی * فیقولون * پس میگویند فرشتگان * حملک و استرجع * حمل گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه راجعون * فیقول الله * پس میگوید خدای تعالی * ابنوا العبدی بیتانی الجنة * بر آید برای بند من خانه در بهشت که چون درین جهان پدر وی مصیبت و محنت شکین شد تا امت در آن جهان به نعم بهشت و حور و غلمان آن شاد گردد و چون بمردن فرزند خانه جمعیت و سر و روی ویران شد * امت خانه بهتر ازین در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال و جمال او مت تعالی و تقدس میزد و میمیراند و میگرداند و می خنداند * بیت * کهی میزند تا شود در دناک * کهی میگویند * آبش از دیده پاک * که بطلطم می نوزد که بتازم می کشد * زند می سازد مرا آن شوخ باز می کشد * و حموة بیت السحار * و می خرماید و بجانه و تعالی بفرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید و نام نهید آن خانه را خانه حمل که این جزای حمل و رضا و تسلیم او مت که در مصیبت کرده * رواد احمد و الترمذی * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله علیه و سلم من عزى مصا بانله مثل اجرة * کمی که عزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مرا و امت مانند اجر وی بر مصیبت و صبر بزان * رواد الترمذی و این ماجة و قال الترمذی هذا حديث غریب لا نعرفه من قواعدا الا من حديث علي بن عاصم المرادي * و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مکر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است و در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند امنه * و قال رواه بعضهم عن محمد بن سورة بهذا * و گفت ترمذی و زوایت کرده اند آن را بعضی محمد بن ازبید ابن سورة بضم حین مهمله و سکون و او یقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود گفته اند که محمد بن سورة ثقة و مرضی است * وعن ابی هريرة * روایت است از ابی هريرة بفتح موحد و سکون و او برای اسلمی که از صحابه است و همیشه همراه آنحضرت در غزای بود * قال قال رسول الله * گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من عزى ثکلی کمی بردانی الجنة * کسی که عزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانید بشو در مرا و راجا مه در بهشت و ثکلی بفتح مثلثه و سکون کاف زنی که فرزندش مرده و در قاف موس گفته که ثکلی بضم موت و فلاک و فقل حبیب یا ولد و مرد را تا کل و ثکلان گویند وزن و ثکلی و ثکلانه و ثکلانه قلیل است و برد بضم ثوب مختلط و آن معروف است * رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب * وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعي جعفر * روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که در غزوه موده شهید شد و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح قون و کمر عین و تشدید یائز روایت است بمعنی خبر موت و مانند و اول ظاهر تر است * قال النبی * گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اصنعوا لال جعفر طعاما * بما زید برای او و لاد جعفر طعامی را * فقل انا هم ما یشغلهم * پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدارد ایشان را از طعام بختن که خبر موت او را شد * رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة * و درین حدیث دلیل بر است بر آنکه مستحب است خویشان و همایکان و دوستان را تهیه طعام مر اهل میت را و بعضی گفته اند که فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بجهیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گریه جمع شوند زیرا که فلان اعانت است بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته که باک نیست بر کمی را که مشغول است بجهیز میت کند اقی مطالب المؤمنین

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من نعی علیه فانه یعد بانیع علیه يوم القيمة * گفت مغیره شیدم آنحضرت را که می گفت کمی که نوحه کرده شود بر وی پس بد و سیکه آنکس عذاب کرده میشود بجهیزی که نوحه کرده میشود بر وی و روز قیامت و مراد بجهیزی که نوحه کرده عیش و بر وی آن خشنی است که میگوید آنرا ناله برای میت و گفته میشود بر وی بطریق استهزا و هتیریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیان گویا که وی ظاهر میگوید نفس خود را متصف با آن صفات و زراحی بود بآن پس مثل زجر و توبیح بنا شد * عن عمره * بفتح عین مهمله و سکون میم * بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة * رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابه است و در کنار عائشة ام المؤمنین پرورده شد روایت

میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را * و ذکر لها ان عبد الله بن عمر يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه *
 و حال آنکه ذکر کرده مرعائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی * تقول * میگفت عائشه *
 يغفر الله لابي عبد الرحمن * بیا مرز و خدا ای تعالی مرا بی عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است را این کلمه در جای میگویند که کمی
 سختی گفته و خطا کرد میگویند که خدا را در رحمت کند و بیا مرز و باز عائشه میگوید * اما ان لم یکن * ب آگاه باشید پدر رستیکه وی یعنی
 این عمر عملادر و غ گفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از ان * و لکنه نسی * ولیکن وی فرا موش کرده امعا آنچه از
 حضرت شنید * و اخطا * یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای این عمر میگوید بقول خود * انما امر رسول الله * این
 است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * مدعی بود و دقتیکی علیها * بر زن یهودیه که مرده بود گریه میبرد و وی
 * فقال انهم لیبكون علیها * پس گفت آنحضرت پدر رستیکه ایشان میگویند بر وی * و انها لتعذب فی قبرها * و حال آنکه بتحقیق
 وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی و خوانند بود و در خصوص
 وی هم گفت که وی بسبب بگای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز
 میدارند و مرحوم میدارند و وی خوار و ملعون است از بنی این عمر فهمید که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق کلیه فرمود
 که میت بسبب گریه زنده گان بر وی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آئینه بیاید * متفق علیه * و عن عبد الله
 بن ابي مليكة * بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است * قال * گفت * توفیت بنت لعثمان بن عفان * رضي الله
 عنه * بمكة * مرد دختر می مر عثمان بن عفان را بمکه * فجئنا لنشهد ما * پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازه او را * و حضر ما * و حاضر
 شد او را * این عمر و ابن عباس فانی لجالس بینهما * پس پدر رستیکه من مرآینه نشسته ام میان این عمر و ابن عباس و در بعض نسخ
 و انی باو در صحیح بخاری نیز همین است و این اظهار است در معنی * فقال عبد الله بن عمر لعمر بن عثمان و هو مراهجه * پس گفت
 ابن عمر مر پسر عثمان را که نام او عمر و است و حال آنکه وی و بر وی و عبود * الا تنهي عن البكاء * ایا باز نمی داری یعنی زنان
 را از گریستن * فان رسول الله * زیرا که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * قال * گفته است * ان الميت ليعذب ببكاء أهله عليه *
 پدر رستیکه مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان و بر وی * فقال ابن عباس قل كان عمر يقول بعض ذلك * پس گفت
 ابن عباس بتحقیق بود عمر رضي الله عنه میگفت بعضی این سخن را که این عمر میگوید بعضی بجهت آن گفت که شاید در عبارت
 کم و بیش واقع شده باشد یا عمر اینچنین میگفت که بعضی بگای اهل چنانکه ابن عباس خود اهل بکفت * ثم حدث * پیوسته
 حدیث کرد ابن عباس * فقال صدرت مع عمر من مكة * باز گذشته بودم با عمر در زمان خلافت وی از مکه بمصری مدینه و این در آن سال
 است که عمر رضي الله عنه در مدینه کشته خواهد شد * حتی اذا اکتنا بالليل * تا آنکه یودیم مابین ابرو زن خنجر افتح و حجاب
 و سکون و محتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه * فاذا هو بر کب تحت ظل عمر * پس تا که عمر ملابس و ملاقی است بسواران
 در زیر سایه درختی که نام وی سمره است بفتح سین و خیم میم * فقال اذهب فانظر من هؤلاء لرب * پس گفت عمر یعنی ابن عباس را
 بر ریس به بین کیستند این سواران * فنظرت فاذا هو صهيب * پس نگاه کردیم من پس ناگاه آن صهيب را دیدم رض است و سواران
 دیگر نیز همراه او بودند * قال فاخبرته * گفت این عباس پس خبر کردم عمر را که صهيب است * فقال ادعه * پس گفت عمر
 بشعوان او را و بطلب * فرجعت الى صهيب * پس باز آمدم بمصری صهيب * فقلت ارقتل فالسق امير المؤمنين * پس گفتم کوچ کن
 از اینجا پس برس و در باب امير المؤمنين را یعنی عمر را رضي الله عنه * فلما ابن الصمب عمر دخل صهيب يبكى * پس هرگاه چنانکه
 بر می آمد در میل عمر را مصیبت قتل در آمد صهيب در حالی که می گریه بر مصیبت عمر * يقول * میگوید * و انا صاهبها *
 و ای برادر ای یار * فقال عمر يا صهيب اتبكي علي * پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهيب ایا گریه میکنی بر من
 * قال قال رسول الله * و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * ان الميت ليعذب ببعض بكاء أهله عليه *
 که بعضی بگای برای آن خوانند بود که ممنوع گریه است که باند به و بشجع و جزع بود و باند آنست که بگای مظنه تعذب بها است اگر خوانند

عن ابی نعیم عن ابی میکنه عن ابی نایب * فقال ابی عباس فلما مات عمر ذکرت ذلك لعائشة * پس گفت ابی عباس هرگاه که
مرد مرده ذکر کردیم آنرا یعنی گفت و کردی عمر و صیبه را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مرا عائشه را * فقالت یرحم
الله عمره * پس گفت عائشه رحمت کند خدا را تعالی عمر را چنانکه با بنی جبر گفتند بود یغفر الله اینچنین ذکر مغفرت نکرد که منبی
از صبیق کناد است بخلاف و خصمت که مردی عالم است * لا والله * نه این چنین است بشکل خود کند * ما حدث رسول الله * حدیث نکرد
بوجهی برخلاف * صلى الله علیه وسلم ان المیت لیعذب بیکاء اقله علیه * یعنی بر آن و جزی که جبر فهمید * زیرا که حدیث صحیح است بی
شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر را بنی عمر میگویند که عذاب بسبب بگاست مؤمن را و کافر را و عائشه میگویند که این در
ماده کافرت و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدر گریه عذاب مغفرت گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون
را اگر بزرگان علم ادان کنند واضح تر می گردد که کلمه با نزد این عمر و ای سببیت است و نزد عائشه برای ملا بست است را اگر فرضا
مسلمان را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که و در این حدیث در کافراست و این است
معنی قول عائشه که گفت * و لکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا بکفاء اقله علیه * ولیکن بدست خدا تعالی این را می کند کافرا
عذاب با بکای اهل وی بروی و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافرت گریه نیز سبب افزونی عذاب می گردد و این بسبب آن
خواهد بود که کافرا رضی است بگریه بلکه بعضی وصیت میگرداند بگریه و نوحه و نامشروعیات دیگر سببیت گریه مرعاب را بجهت
این است و بعضی بهمین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در اینجا است که میت وصیت کرده باشد بد آن و رضی شده چنانکه
و هم جاهلیت بود فنامل بعد از ان عائشه رضی الله عنها استلال میکنند بر عدم سببیت گریه اهل میت مرعاب او را چنانکه
میدر ماید * و قالت عائشة * رضی الله عنها * حسبکم القرآن * پس است شمارا قرآن که میفر ماید * و لا تزروا زرة و زراخری *
و بر غیث دارد هیچ نفس بار بردارنده بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بردیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است
بر میت بر ای چه نویسند و چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند * قال ابی عباس عن ذلك * گفت ابی عباس نزد این
سخن مضمون آیت قرآنی را که * والله اشدک و اهلکم * و خدا می خنداند و می گریاند و این تقریری است برای نفی مذمب ابی
عمر که میت عذاب کرده میشود بکای اهل وی بروی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و نوحه و شادی وی از خذل است که پیدامیکنند
و ظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدری خواهد بود که ضحک و بکایی اختیاری باشد و تکلف
و اختیار را در آن و اسباب آن مدخلی نباشد فانهم والله اعلم * قال ابی ابی ملیکه فما قال ابی عمر شیئا * پس گفت ابی عمر در برابر
این سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد * متفق علیه * و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد امیر دلیل است و او را میرسد
که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کنند اگر چه بزرگتر و عالی شان و عالم تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و
و چون حق ظاهر گردد قبول کنند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نکرده * و عن عائشة * رضی الله عنها * قالت لما جاء النبی
صلی الله علیه وسلم قتل ابی حارثه و جعفر و ابی راحة * گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه
و جعفر ابی ابی طالب و عبد الله ابی راحة در غزو و موته چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است * مجلس *
نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان * يعرف فیہ الحزن * شناخته میشود در آن حضرت غم و اندوه * و انا انظر
من صائر الباب * و من نکاه میگردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول * تعنی شق الباب * میخورد اهل عائشه
بصائر باب شکاف باب را ظاهر آن حضرت در آن وقت کسی بیگانه نبود * فانا در رجل * پس آمد آن حضرت را مردی * فقال *
پس گفت آن مرد * ان نساء جعفر * بدستیکه زنان جعفر * و ذکر بکاء من * و ذکر کردن آن مرد گریه زنان جعفر را که بهیاری میکنند
* فامر ان ینهاسن * پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه * فذهب * پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع
کنند * ثم اتاه اثناثیه * پسر آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم * لم یطعنه * اطاعت نکردن زنان آن مرد را و باز نیامدن از گریه بگفته او
* فقال انهن * پس باز گفت بآن مرد که برو باز دار ایشان را از گریه * فانا در الثالثة * پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سیوم بار

* قال * گفت * والله علمنا * بتحد انك نكذب انما ما را * يا رسول الله فرمعت * پس همان برد عايشه و در بعض
نسخ زعمت بلغظ منكم تصحيح کرده اند پس اين قول عايشه واجب كه گفت پس دانستم * انه قل * كه آن حضرت گفت بآن مرد
* فاجتني افواههن التراب * پس پيوند از درد هن هاي ايشان خاك را مبالغه است در منع ايشان از بگا و زور آوردن بران عايشه
ميگويد * فقلت * پس گفتم بادل خود خطاب بآن مرد * ارغم الله انك * برخاك يا لخد اي تعالى بيني ترا كنيت است از خوارى
وايانت * لم تفعل ما امرك رسول الله * نكر دي تو آنچه امر كرد ترا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه بازداشتن زنان است از
كره * ولم تترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من الغناء * و خلاص نكر دي آنحضرت را از رنجه و مشقت كشيدن در امر جمع ميكرد
كه هر بار آمدى و رفتي كه آنها باز نمى آيند تا بار ديكر امر كرد آنحضرت و تعجب كشيد * منفق عليه * و عن ام سلمة قالت
لما مات ابو سلمة قلت * گفت ام سلمه كه چون مرد ابو سلمه كه زوج اول وي بود بيش از آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفتم من
* غريب رفي ارض غربة * غريب است ابو سلمه و در زمين غربت است زيرا كه از مكه بحبشه هجرت كرده بود و از حبشه بدم بيه
آمد و غريب بود و با هيچكس گفت و گوى نداشت * لا يكره بكاء يتحد عنه * البته بگوييم و را كره كه حكايت كرد و شود از ان
در مردم كه اين چنين كويه كرده هيچ كس نكرده است * فكنت قل تهايت للبكاء عليه * پس بودم من كه بتحقيق آماده شدم بواجب كويه
كردن براى سلمه و خود را بران آوردم * ادا قبلت امرأة تريد ان تسعدني * ناكاه پيش آمد زنى مشاهل آن زن كه نارى دهد مرا
و مرا نفقت كند با من در كويه كردن * فاستقبلها رسول الله * پس پيش آمد آن زن را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال *
پس گفت آن حضرت * تريد بين ان تلد خالى الشيطان * ايا مى خواهى تو اين زن كه در آرى شيطان را * بيتاخر جه الله منه مرتين *
در خانه كه بيرون آورده است از داخل اى تعالى از ان خانه دوبار يكبار بدير آمدن در اسلام و بار ديكر هجرت يا يكبار هجرت از مكه بحبشه
و بار ديكر از حبشه بدم بيه ياد روز در آمدن در اسلام و در روز بيرون رفتن از دنيا و تواند كه مرتين متعلق بقال باشد * و كفت عن البكاء
فلم يك * ام سلمه ميگويد و چون آنحضرت اين كلمه فرمود باز آمدم از كويه پس كويه كردم بعد از ان * رواه مسلم * و عن
النعيمان بن بشير * صحابى است كه در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود * قال اغمى على عبد الله بن رواحة * گفت نعمان
پيروي انداخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتى كه بيمار بود و نزد يك مردن رسیده اگر چه وي رضي الله عنه در بيمارى نهاده
است بلكه شهيد شد در غزوة مؤتة * فجعلت اخته عمرة تبكي * پس در ايستاد خواهر او كه عمرة نام داشت كه ميگرىست و مي گف
* واجبله * اى كوه * و اكدارا كذا * اى چنين اى چنين * نعل دعليه * در حالي كه مي شمارد برون اوصاف و مي ستايد چنانكه
مي ستايند زنان مرده را در نوحه و تفعيع * فقال * پس گفت عبد الله بن رواحه يعني بعمرة * حين افاق * هنگامى كه بهوش آمد
* ما قلب شيئا الا قيل لي كن لك * نگفتي تو هيچ چيزي از ان اوصاف را مگر آنكه گفته شد مرا بطريق سخرىت و اينها همچنانكه تو گفتي
* زادني رواية * زباده كرده است در روايتي اين عبارت را كه * فلما مات تبك عليه * پس چون مرد ابن رواحه نكرىست عمرة
بروي و نوحه نكر دايك تو جيهي است كه مرقول عمر و ابن عمر را كه در حديث ان الميت ليعد ببكاء املة عليه گفته اند
* رواه البخاري * و عن ابى موسى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من ميت يموت * گفت ابى موسى
و شنيدم آن حضرت را كه ميگفت نيست هيچ مرده كه مى ميرد * فيقوم باكيهم * پس مى ايستد كويه كنند؟ نوم * فيقول * پس
ميگويد آن كويه كنند * واجبله * و اسيد الا نوحوز لك * يا مانند ان الفاظ ديكر كه در نوحه و تفعيع ميگويند * الا وكل الله به
ملكين * مگر آنكه مى كند اى تعالى بروى و فرشته را و مي سپارد كار او را با ايشان * يلهو انه * كه مى جنبانند و دفع ميكنند
ان ميت را از ليز مشيت بر سينه زدن از باب ففتح يفتح * و يقولان * و ميگويند بطريق اينها * اهكنا كنت * انا همچنين بودى
تو اين نيز نوحه اى از عذاب است * رواه الترمذى و قال فلن احديب غريب حسن * و عن ابى هريرة قال مات ميت من آل رسول الله *
مرد ميرنده از اهل بيت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاجتمع النساء يبكين عليه * پس جمع شدند زنان در حالتي كه
ملنند بران ميت * فقام عمر * پس بايستاد عمر رضي الله عنه * ينهائهن و بطردن * در حالى كه باز ميگردانند زنان را و ميراند

ایشان را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * دعین * بکن از ایشان را * یا عمر فان العین دامة * زیرا که چشم اشک برزند است * والقلب مصاب * و دل مصیبت زده و ابد و همکین است * والعهد قریب * و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما ناکه کویه آن زنان بی نوحه و بی تشجیع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن و عمر رضی الله عنه کوبه را مطلق مکر و پنداشت و این زنان بز و زو غلبه کویه میکردند * و رواه احمد و ابن نمیر * و عن ابن عباس قال ماتت زينب بنت رسول الله * مود زینب دختر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود * فبکت النساء * پس گریه کنند زنان * فجعل عمر یضربهن بسوطه * پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را تا بماند خورده * فایخذه رسول الله * پس گفتند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * بید * و با دست خود * و قال * و گفت آنحضرت * مهلا * آهسته شو * یا عمر ثم قال * پستتر گفت آنحضرت مرزبان را * یا کن و فعیق الشیطان * و در دایره خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و همان مرکبند آنرا * ثم قال * پستتر گفت آن حضرت * انه مهمکان من العین و من القلب فمن الله * بدرستی که شان این است که هر چه باشد از چشم که کویه است و از دل که غم و اندوه است پس از خدا است * و مزوج * یعنی راضی است از آن خدا * و من الرحمة * و از مهر بانی است * و ما کان من الید و من اللسان * و چیزی که باشد از دست و از زبان * فمن الشیطان * پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در مصیبت می افتد آدمی از آن * و رواه احمد * و عن البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی * بخاری در مصحح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است * ضربت امرأته القبة على قبره سنة * و در آن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در آن یکسال بر سر کوروی نشست و در مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه می داشت * ثم رفعت * بعد از یک سال چون در دفر و نشست بر داشت خیمه را * فسمعت صائحا یقول * پس شنید آواز کنند را که میگویند * الا هل و جل و اما فقل و را * و ناوا که باشید آیایا فتنب چیزی را که کم کردند * فلجابه آخر * پس جواب داد این آواز کنند را و آواز کنند دیگر * بل یسما فانقلبا * بلکه نومید شد پس برگشتند * شعر * و عرضت اجرا من فقیل فلا تکن * فقیل کلا یا بی و اجرک * فاصب * و عن عمران بن حصین را بی هرزه * بقدم را بر زای * تالا * و روایت است از ابن دوحان که گفتند * خرجنا مع رسول الله * بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * فی جنازة * در مشایعت جنازه * فرأی قوم اقلطوا حوا اردیتهم * پس دید آنحضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق اهل اخته اند و اما می خود را * فمشون فی قصص * میروند در پیرامین هابی را و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند از آن می پوشیدند اشارت بر پیرایشانی پال و بی هو سامانی حال * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * لا یفعل الجاهلیة تخذون * آیا نکرد اهل جاهلیت عمل میکنند * و یصنع الجاهلیة تشبهون * یا بکار و بیشه جاهلیت مانند می شوید یا مانند میکنند خود را و کلمه او را برای شکر و ای است یا برای تنویع و تشبهون بفتح تا و تشدید موجهه و یضم تا و کسر موجهه نیز روایت است * لقد هممت ان ادع علیکم * بتحقیق قصد کردم که دعای یک کنم بر شما * و عوة ترجعون فی غیر صورکم * این چنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسح شوید و خنایر و قرده شوید یا برگردید بصور خانهای خود حالی که در غیر صورت خود اید یعنی چون وضع و لباس خود را نه بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شما است نیز برگردد * قال فأنخذ و اردیتهم و لم یعود و الذلک * گفت راوی پس گرفتند و از آنها خود را و باز برگشتند بآن فعل و رسم جاهلیت * و رواه ابن ماجه * و عن ابن عمر قال نهی رسول الله * صلی الله علیه و سلم * ان تتبع جنازة معها راة * گفت این عمر نهی کرد آنحضرت از آن که پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه کری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن ترک داده می شود بوجوه رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجوه ملامی و منکرات * و رواه احمد و ابن ماجه * و عن ابی هریره ان رجلا قال له مات ابن لی فوجئت علیه * روایت است از ابی هریره که مردی گفت مرا را مرد پیری که مرا بود پس اند و همکین شدم بر مردن وی * فلسمعت من خلیک * آیا

شنید ؟ ترازد دست جانی خود یعنی محمد رسول الله * صلوات الله وسلامه علیه * درود های خدا و سلام بروی باد * شیئا یطیب بانفسنا عن مرقانا * چیزی که خوش مازد نفس های ما را از جاسب مرده های ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را * قال نعم سمعته صلى الله علیه وسلم قال * گفت ابوهریره آری شنید ؟ ام آنحضرت را که گفته است * صغارهم دعای ص الجنة * خردان معلما تان که می میرند دعای ص بهشت اند و دعای ص جمع دعوی ص است بضم دال و آن کر می است که غوطه میزند در آب و می بر آید و نیز بمعنی شخصی که د خال است در امور و پیش آیند * است ملوک و امر را نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بهشت و می در آیند هر جا که میخواهند و د خل میکنند در مرگه که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا * یلقى احد هم اباة * پیش می آید یکی از این خردان پدر خود را * فهاخذ بناحیة توبه فلا یفارقة * پس میکبرد کنار د جامه پدر را پس جدا نمیشود از وی * حتی یدخله الجنة * تا آنکه میبرد و وارد او را در بهشت و تخصیص به پدرین کر یا از ان جهت است که وی اصل و متبوع است و ما در تابع و فرع او است یا از جهت آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شد و در بعض مادر پدر هر دو ظاهر ا بجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است و الله اعلم * رواه معام واحمد و اللفظ له * و عن ابی سعید قال جاءت امرأة الى رسول الله * آمد زنی بموی پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله ذمب الرجال یحد یثک * بودند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتن نصیبی تمام از مواظ و نصائح تو * فاجعل لنا من نفسک یوما نأیک فیه * پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترادران روز * تعلمنا ما علیک الله * تا بیا موزانی ما را از ان چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی * فقال * پس گفت آنحضرت * اجتمعن فی یوم کذا و کذا * فراهم آید از جماعت زنان در روز چنین و چنین * فی مکان کذا و کذا * در جای چنین و چنین * فاجتمعن فائمن رسول الله * پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا * اصلی الله علیه و سلم فعملن معاملة الله * پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را خدای تعالی * ثم قال * پستتر گفت آنحضرت * ما مکن امرأة تقدم بین ید ید من ولد ما ثلثة * نیست از شما زنیکه بغرستند پیش خود از فرزندان خود سه کس را * الاکان لها حجابا من النار * مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ * فقالت امرأة منهن * پس گفت زنی از این زنان * یا رسول الله اوانئین * یا دو فرزند فرستد * فاعاد تباهم ترین * پس باز گردانید و مگر و گفت آن زن این کلمه را دو بار * ثم قال * پستتر گفت آنحضرت * وائین وائین وائین * مکرر سه بار * رواه البخاری * و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة * نیستند هیچ دو مصلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان * الا دخلهما الله الجنة بفضل رحمة * مگر آنکه در آورد آن دو مصلمان را خدای تعالی در بهشت بغزونی مهریانی خود در بعض جمع بفضل و رحمة * یا هما * آن مرد و را تا کید مما است * فقالوا * پس گفتند * یا رسول الله اوانئین * یا دو کس بمیرند * قال اوانئین * گفت آنحضرت یا دو کس * قالوا او را حد قال او را حد ثم قال * پستتر گفت آنحضرت * والدی نفسی بیده * مگر آنکه آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است * ان السقط لیمر به بمررة الى الجنة * بدرستی که بچه ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آینه می گشت ما در خود را بسر خود بموی بهشت * اذا احتسبته * چون صبر کند بروی و نکرید و نظر بر ثواب دارد و سر و بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان او و مادر است کویا مثل و بسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت * رواه احمد و روی ابن ماجه من قوله * وروایت کرده است ابن حدیث و ابن ماجه از قول وی * والذي نفسی بیده * تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الی ذکر نکرده * و عن عبد الله بن معمر قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم من قدم ثلثة من الولد لم یبلغوا الجنة * کسیکه پیش بغرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را * كانوا له حصنا حصینا من النار * باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش دوزخ * فقال * پس گفت * ا بود در قلمت ائین * پیش فرستاد ام من دو کس را * قال * گفت آنحضرت * وائین * اگر دو کس را هم پیش فرستد

می باشند بنا از آتش و زرخ * قال ابی ابن کعب ابو منذر رحید القراء * گفت ابی که کنوت وی ابو المنذر راست و در
شان وی حید القراء واقع شده است یعنی مهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را حید الانصار بگفته و بعد بنی الشطاب سید المسلمین
خوانند * قد مت واحدا * پیش فرستاد * ام من یکی را * قال زواحدا * گفت آنحضرت یکی را هم اگر پیش فرستد ترجیه
این مابقا کن شده است که یا بتوجه آنحضرت همین ساعت و حی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد * رواه الترمذی
دا بن ماجه و قال الترمذی عند احدی غریب و عن قرة * بضم قاف و تشدید را * المازنی * بضم میم و فتح زای و بنون از صحابه
است * ان رجلا کان یأتی النبی صلی الله علیه وسلم و معه ابن له * بود مردی که می آمد نزد آنحضرت و حال آنکه با وی پسر
بود مراد را * فقال له النبی * پس گفت مر آن مرد را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اقمه * ایاد و ست میداری تو این پسر را
* فقال * پس گفت آغرد * یا رسول الله احبک الله كما احبه * دوست دارد ترا خدای تعالی آنچه خدا کند دوست میدارم من
اورا یعنی هشت در هشت میدارم من اورا * فقلت له النبی * پس کم کرد و نکید آن پسر را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان * پس گفت آنحضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجاینت وجه حال دارد * قالوا * گفتند * یا رسول الله ما *
مرد آن پسر کرد یا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل خطاب که با وی کرد ولیکن او را نه سید از جهت شدت مصیبت
بود بشارت با وی خطاب کرد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا تأتي با من ابواب
الجنة الا وجدته ينتظرک * ایادوست نمی داری تو که نیایی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یا بی تو او را که انتظار میبرد ترا
بومید رآرد ترادر بهشت * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله له خاصة ام لکنا * مرا و راست این بشارت یا همه ما را
است * قال بل لککم * گفت آنحضرت بلکه همه شما را است * رواه احمد * و عن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان السقط لیرا غم ره * بدر سنیکه * بجهانکند * هر آینه حجت میکند و جلال میکند پروردگار خود را اصل مراغت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محتاجه و مجادله است * اذا دخل ابویہ النار * و قتیکه می درآرد پروردگار تعالی بدر و مادر او را
در آتش * فیقال ایها السقط المرأه * پس گفته می شود ای سقط مراغت کننده پروردگار خود را * ادخل ابویک الجنة *
درآرد پدر او مادر خود را در بهشت * فیجرهما بسرره * پس در میکشد آن سقط پدر و مادر بخود را بسر خود * فیبل خلهما الجنة *
پس می درآرد ایشان را در بهشت * رواه ابن ماجه * و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله * گفت آنحضرت میگوید خدای
* تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت عند الصلوة الاولى * ای فرزندان آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نذر دل گرفت مصیبت
* لم ارض لك ثوابا دون الجنة * راضی غیشوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته به بهشت می درآرم ترا * رواه
ابن ماجه * و عن الحسن بن علي * رضي الله عنهما * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مملعة یصاب بمصيبة * نیست
هیچ مرد مسلمان و نه زن مسلمان که رحیده میشود به مصیبت * فیلکرها * پس یاد میکند آن مصیبت را * وان طال عهدها * و اگر بچرخه
در از بود زمان آن مصیبت * فبطلت لک استرجاعا * پس نوید میدی که مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول ان الله
وانا الیه راجعون * الاجل دا الله تبارک و تعالی له عند ذلک * مگر آنکه نوید میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع * فاعطاه
مثل اجر ما یوم اصیب بها * پس میدد خدای تعالی او را مانند اجر وی در روزی که رحیده شده است آن مسلمان با آن مصیبت
* رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شمع احدکم فلیستر جرحه *
و قتیکه بکمال دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع کند شمع بکمر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین * فانه من المصائب *
زیرا که کمشتن دوال نیز از مصیبتهاست * و عن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم
یقول ان الله تبارک و تعالی قال * گفت ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آنحضرت
را که میگفت که خدای تعالی عیسی گفت * و عیسی انی باع من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حملوا الله * ای عیسی بدرستی که
من بر آنکیز ند * ام پس از تو که روی را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست می دارند آنرا از نعمت شکر میگویند خدای او را

* وان اصابعهم مايكرهون احتسبوا صبراً * و چون برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدانند آنرا از بابت امید ثواب میدانند و صبر میکنند * و لاحلم ولا عقل * و حال آنکه نیست ایشان را بود باری و آهستگی و عقل و تدبیر این تا کمال مفهوم احتسبوا صبراً است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و طالب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چه گونه صبر و احتساب کند کسی که او را حلم و عقل نیست چنانکه فرموده: فقال * پس گفت عیسی * یارب کیف یکون هذا الهم ولا حلم ولا عقل * ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مرا ایشان را و حال آنکه نیست حلم و عقل * فقال * پس گفت پروردگار تعالی * اعطیهم من حلمی و عقلی * میدهم من مرا ایشان را از حلم خود و عقل خود و عقل خود کن اقیل و ممکن است که گفته شود که معنی لاحلم ولا عقل آنست که مدح و شرف ندر رفت عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت و باز جود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمة و الله اعلم * رواه * روایت کرد ابن هرویر حدیث را * البیهقی فی شعب الایمان * * باب زیارة القبور * زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رست قلب و تذکر موت و پیوستگی استخوان و فناء دنیا است و جز آن از فوائد عده در آن دعاها امرات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استعلام با اهل قبور و غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده اند آنرا بحیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مکر برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امری محقق و مقرّر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بصیاری را فیوض و فتوح از ارواح زبیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویعی خوانند امام شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مرا حاجت دعا و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استملاد کرده شود بوی در حیات استقلاد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار رکس را از مشائخ که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر از اولیا شمرده و مقصود حضور نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و همدی احمد بن رزوق که از اعظم فقه و علمای مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امله ادبی اقی است یا املاد میت من گفتم قومی میگویند که املاد حی قوی تر است و من میگویم که املاد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بطاط حق است و در حضرت او است و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است که حضور و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند آنچه را و بتحقیق ثابت شده است با بات واحدیت که روح باقی است و او را علم و شعور و بزرگواران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نبی مکراراً ح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز و شانه و همه بقدرت او است و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مرا حلی را چیزی بر سلطنت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دار و دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در مرد و حالت مکر حق و اجل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان مرد و حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر میثمی مکی در شرح حدیث لعن الله اليهود و النصرانی اتخذوا قبوراً نبیاً فهم مساجد گفته است که این بر تقدیر است که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت بمرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام کرد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب چهار در قضیه قتلاى بدو الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را

بدست و برسدند هدايت و منتهي نشود و روى بخاک نمايد که اين عادت بصالح است و قراعت قرآن نزد قبر مکروه است
 نزد ابي حنيفه و نزد محمد مکروه نيست و صلوات الشهد که يکي از مشايخ حنفيه است بقول محمد اخذ کرده و فتوى هم برين است
 و شيخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قراعت قرآن بجهرامت و اما مخالفت لا باس به است اگرچه ختم کند و از شيخ محمد بن
 ابراهيم آمده که بخواند سورة تبارک الملك بلند يا بسمت و فرقي نيست در ميان جهاز و مخالفت در ظاهر و ررايت از جهت
 ورود انزال و نقل کرده شده است از شيخ ابي بکر بن سعد که مستحب است نزد زيارت قبر خواندن سورة اخلاص
 هفت بار و به بخش ثواب آنرا بر ايميت واضح آنست که ميرسد بسمت و در بعض روايات آمده که بخواند يا ستاده يازده بار
 قل هو الله احد بعد از ان بنشيند و زيارت روز جمعه فاضل تر است از روزهاي ديگر خصوصا در اول روز جمعه و همين است متعارف
 در حر مین شريفين زاد هه الله تعظيما و تشريفا بيزون می آيند در اول روز جمعه بعلا و بقیع برای زيارت و در روايات آمده است
 که داده ميشود برای ميت در روز جمعه علم و ادراک بيشتر از آنچه داده ميشود در روزهای ديگر و تا اينکه می شناسد زائر را بيشتر
 از روزها مد يک و آنچه مشهور شده است در ديار مادر عامه ناس از منع زيارت روز جمعه و اثری که در آن نقل ميکنند اصلي صحيح
 قد ارد و مکروه است پی سبر کردن قبر و بزي ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از ميت بعد از رفتن او از عالم تا مفت
 و روز و تصدق از ميت نفع ميکند و رابی خلاف ميان اهل علم و وارد شده است در آن احاديث صحيحه خصوصا آب و بعضي
 از علما گفته اند که نمی رسد به ميت مکروه و عاود و بعض روايات آمده است که روح ميت می آيد خانه خود را شب
 جمعه پس نظر ميکند که تصدق می کنند از وی يانه والله اعلم

* الفصل الاول * عن بريدة * بضم با و فتح واکه از مشاهير

صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتکم عن زيارة القبور * نهی کرده بودم من شمارا يعني پيش از اين
 از زيارت کردن قبر * فزوروا * پس زيارت نکنيد الا آن و آن حکم اول را منسوخ دانيد گفته اند که سبب نهی قرب عهد
 بجاهليت بود و خوف آنکه بگويند و بکنند آنچه در جاهليت ميگفتند و ميکردند اما الا آن پس بتحقيق مقرر و ثابت شد قوا على اسلام
 و اختلاف کرده اند در نما و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقي اند بر نهی مکروه زيارت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال و انمارا و در حديث آمده است که لعنت کنا د خداى تعالى زنان زيارت
 کنند * فزوروا آنها که قائلند با باحت ميگويند که ورود اين حديث پيش از رخصت است والله اعلم * و نهيتکم عن لحوم الاضاحي
 فوق قلب * و نهی کرده بودم شمارا رنگه داشتن گوشتهای قربانياها بالاي سه روز * فامسکوا ما بيلکم * پس نکا هدايد الا آن
 تا وقتی که ظاهر شود مر شمارا يعني تا آنکه خومش آيد شمارا و قرار کير در اين سماء بران و سبب نهی از نکا هدايشن لحوم اضاحي
 زياده بر سه روز احتياج مردم فقير بود که قدرت بر تضييع نه اشبت پس بايد تصدق کرد و نکا هدايت بعل از ان چون فراخ کرد و انديک
 خداى تعالى بر مردم و احتياج نماند رخصت کرد نکا هدايد تا آنوقت که خوش آيد * و نهيتکم عن النبيذ الا في سقاء * و نهی کرده
 بودم شمارا از انداختن نبيذ مگر در مشک * فاشربوا في الاسقية كلها * پس بنوشيد الا آن در همه ظرفها چه مشک و چه غير آن
 پس مراد با سقيه ظروف است و سبب در نهی کردن نبيذ جز در مشک آن بود که مشک سرد ميلد و آب را پس گرم می شود و تيز
 و تيز غير گرم در نبيذ دران و در ظروف ديگر گرم ميشود و سخت و تنگ ميگردد پس شايد که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم
 قريب الجهد از تيريم خمر و هنوز لذت خبر و هوای آن از سر ايشان نرفته شايد که دران افتند و بعل از ان که امر تيريم خمر
 جبر رشت و احتراز از اجتناب از ان لازم گشت احتمال ان نکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تيز و تنگ نيست و مسک
 عيشه خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از ان چنانکه فرمود * ولا تشر بوا مسکرا * و نهوشيد همچو مستي آرنده را و نيز در
 اينکه ای کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از ان و جاز از داشته نشد مگر در مشک و در آخر تجويز کرده شد در همه ظروف
 راين نزد امام مالک و احمد است و نزد ديگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الايمان ميگويند کور شد و معني نبيذ آن
 است بکي خمر مايا انکور را کوفته در آب انداخته نکا هدايد تا انک تيز و دروي پيدا کرد و بنوشند راين حلال است و اگر تيز

بیشتر کرد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشراف بتفصیل ترازین معلوم خواهد شد * رواه معلّم * وعن ابي هريرة قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكى وابكى من حوله * زیارت کرد آنحضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید کمی را که کرد آنحضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که درد یکران نیز تا ثیر کرد و بگریه آورد گریه در آمدند * فقال استأذنت ربي في ان استغفر لها * پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزیدن کنم برای مادر خود * فلم يؤذن لي * پس اذن کرده نشد مرا * فاستأذنته في ان ازور قبرها * پس طلب اذن کردم پروردگار در آن که زیارت کنم قبر مادر را * فاذن لي * پس اذن داده شد مرا * فزوروا القبور * پس زیارت کنید قبرها را * فانها تذكركم الموت * زیرا که قبرها یاد میدهند موت را * رواه مسلم * بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقلّ مین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه وتعالى * ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى * و قول وی سبحانه وتعالى ولا تسأل عن اصحاب النجيم بر قراءت معلوم و اما متاخرين پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آنحضرت را صلى الله عليه وسلم تا آدم و نوح و ایشسان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قنوت بوده و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آنحضرت و بدعی وی پس ایمان آوردند و حدیث اخیای والدین اگر چه در حدیثات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحمیل کرده اند آنرا بتعدد طرق و این علم گویا معتور بود از متقلّ مین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین را الله المستخص بر حیمته من يشاء بما شاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه رهائل تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و هم در اینجا باید تکریمت را الله اعلم * وعن بريدة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المفاخر * بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بموی مقبره های این کلمات * السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين * سلام بر شما ای اهل سرها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا رجوع د اراست و ارا نام بنائی که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال و در منازل اخیای و در اموات نیز اطلاق کردند * و انان شاء الله بكم للاحقون * و ما اگر خواسته است خدا بشمار سنده کان و پیوسته کافیم و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یاد و وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت * بیت * کر نه قضا بود که با هم رویم * میروسان وقت که ما هم رویم * نسأل الله لنا ولكم العافية * می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت * رواه مسلم

الفصل الثاني * عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبر ربا لم ينه * کشف آنحضرت بقبرها که در مدینه بود * فاقبل عليهم برجهه * پس معابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود * فقال * پس گفت * السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم * ما مرزد خدای تعالی ما را شما را * انتم سلفنا ونحن بالانتر * شما پیش کن شکان ما ئید و ما درسی شما میروسیم * رواه الترمذی و قال هذا احديث حسن غریب * **الفصل الثالث** * عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب نوبت عائشه ازان حضرت * نخرج من آخر الليل الى البقيع * بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بموی بقیع بموحده و قاف بام مقبره مدینه است * فيقول * پس میگوید * السلام عليكم دار قوم مؤمنين * سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان * و اتاكم ما توعدون غدا مؤجلون * و آمد شمار چیزی که وعده کرده شد بید شما فردای قیامت ملتی معین مهلت داده شده است * و انان شاء الله بكم للاحقون * و ما اگر خواسته است خدا بشمار سنده کافیم * اللهم اغفر لاهل البقيع الخرقه * خدایا یا پیامر زماهل بقیع غرقه را بقیع الخرقه بجهت آن که کویند که بقیع نام زمینی که در روی درختان باشند و غرقه بقیع معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بشار بود * رواه مسلم * و عن عائشة كيف اقبل *

وهم از عائشه است که گفت پرسیدم از آنحضرت چه گونه کویم و چه خوانم * رسول الله تعالی فی زیارة القبور
 میفرمود عائشه ازین پرسیدن که چه کویم در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت فرسار و بر آنکه حدیثی که
 پیش از رخصت بود * قال تولی * گفت آنحضرت بگو * السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المنقلب من
 و المآخرین * و رحمت کند خدا تعالی پیش و روندگان را از ما و پس ماندگان را * و ان شاء الله بکم لللاحقون * رواه مسلم *
 و عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی * روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالتیکه می رسید
 بحدیث را به پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال * گفت آنحضرت * من زار قبراویه او اهل هما فی کل جمعة * کسی که زیارت
 کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دورا هر هفته * غفرله و کتب بر او * آمرزید و شود مر آنکس را و ورشته شود در دیوان
 اعمال نیکی کند و به پدر و مادر و بر بکس با نیکی کردن به پدر و مادر و رضد حقوق و بر بفتح و همچنین با نیکی کند و بایشان ضد عاقل
 و در بعضی روایات نقیصه بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است * رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل * و عن ابن مسعود ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهینکم عن زیارة القبور فزوروا فانها ترمی فی الی تبارک کر الاخرة * پس بد رستی که
 قبور و دین آنها بی رغبت میکرد اند در دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است این همه تعلق بد دنیا
 چیست و یاد میداد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر هست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبور بصفه عبرت
 و حیرت باید بود و غافل و ذامل نباید بود * بیت * بر زمینی که همی میکند ری ساکن رو * که عیون نعمت و خطوط است و قدود
 است و خلد * این همان چشمه خورشید جهان افروز است * که همی تافت بر آراجمه عاد و ثمود * رواه ابن ماجه * و عن ابی
 هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زورات القبور * روایت است از ابو هریره که آن حضرت گفت لعنت
 کند خدای تعالی زنان زیارت کنند و را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکاوند به بسیار میکنند * رواه احمد و الترمذی
 و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی * و گفت ترمذی
 که این حدیث بود پیش از آنکه رخصت کند پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور * در زیارت قبور * فلما یرخص د خل فی
 و رخصته الرجال و النساء * پس هرگاه که رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان * و قال بعضهم انما کره
 زیارة القبور للنساء * و گفته اند بعضی از اهل علم که آنحضرت مکروه پنداشت زیارت قبور مردان را * و لعله صبر من و کثرة
 جز عن * از جهت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعضی مخصوص مردان خواهد بود * تم کلامه *
 تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا همه کلام او بود * و عن عائشه رضی الله عنها * قالت کنت ادخل بیته الذی فیہ رسول الله * گفت عائشه
 بودم من که میسر آمدم خانه خود را که در وی مدنون بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و ابو بکر نیز مد فون شد بود در وی
 * و انی راضع ثوبی * و حال آنکه من نهاده و افکنده بودم جامه خود را یعنی ردا را از بدن * و اقول انما هو زوجی و ابی * و میگفتم
 بپدر خود آیا اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مد فون مکر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر
 است رضی الله عنه * فلما د فن عمر * پس هرگاه که دفن عمر رضی الله عنه * فوالله ما دخلته الا وانا مشدود علی ثیابی *
 پس بشما سوگند نه در آمدم آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامه های من * حیاء من عمر * از جهت شرم داشتن
 از صبر که بیکانه بود * رواه احمد * و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است احترام میت
 نزد زیارت و مخصوصا صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد
 یلیغ است مر زیارت کنندگان خود را بر اندازد ادب ایشان گذا فی شرح الشیخ * تمام شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله
 علی خیر خلقه محمد وآله و اصحابه و اتباعه اجمعین هداة طریق الحق و محیی علوم الدین و لاحول و لا قوة الا بالله العظیم *

بعد حمد حضرت ابراهیم و بعد رسول مظهر معجزات شایان مبرهن بار که طبع جلد اول ترجمه مشکوة المصابیح تصنیف من مولا بواب المغلفات مفاتیح اعنی شیخ عبدالحق دملوی رزقه مغفرة ربه القوي بامداد و اعانت تصحيح اسوة فضلاى نثار بر * جناب حاجي حافظ مولوی احمد کبیر * وقد و علمای زمان * جناب قاضی القضاة مولوی غلام سبحان خان * وزید * مد تقین متبحرین * جناب مولوی غیاث الدین * و عمدۀ من مولا التحقیق احق * جناب مولوی نورالحق * و مبین غوامض علوم نقلی و عقلی * جناب قاضی عبد الباری * و از حقائق فنون آگاه * جناب مولوی قد رت الله * و واقف رموز کلام احد * جناب مولوی عجبب احمد * و لودعی دهر فاضل مشیر * جناب مولوی محمد مظهر * و مظهر فضائل لا تحصی * جناب مولوی محمد مرتضی * بروز پنجشنبه بتاریخ مفسر شهر ربیع الاول ۱۳۵۳ هجریه علی صاحبها الف الصلوة و النجیة بکار برد از من مولا لصنعة اولی * منشی غلام مولی * صورت اختتام پذیرفت اللهم اجعله ذریعة الفلاح و المنافع للشركاء و الخلائق بحق محمد مظهرا لا سرارا و الحقائق آمین رب العلمین

صفحة	سطر	غلط	صحیح	صفحة	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۸	باشد	باشند	۸۶	۲۲	ازین عمر	از این عمر
۱۲	۳۱	فی عزة شی	عزة شی	۹۱	۵	وتشيب فيه خصلتان	وتشيب فيه خصلتان
۱۴	۱	آرودة اند	آورده اند	۹۲	۱۵	آله	آله
۱۵	۳۳	و در بصره	در بصره	۹۲	۲۱	اذا اخذ ربك	اذا اخذ ربك
۱۶	۳۳	جرح	جرح	۹۲	۲۸	آباءكم	آباءكم
۱۸	۴	وثقت	وثقه	۱۰۴	۲۶	سوى ادب	سوء ادب
۱۹	۱۲	نمايند	نمایند	۱۱۱	۱۴	موطن	موطن
۲۲	۱۶	بدی	ابدي	۱۱۲	۱۲	الا امر من امرى	الا امر من امرى
۲۵	۲۴	چیزی دیگر نکرد	چیزی دیگر ذکر نکرد	ایضا	۲۰	بدرستی که	بدرستی که
۳۳	۱۹	الا لله	إلا الله	۱۱۳	۱۹	وكون را	وكون را
۳۵	۸	ارادات	ارادت	۱۱۵	۲۰	واسترسال	واسترسال
۳۶	۲۲	و غضب	و غصب	ایضا	۲۶	من انصف بالانصاف	من انصف بالانصاف
۴۰	۱۷	محبب	محببت	۱۱۶	۱	مزينة	مزينة
۴۱	۳۳	وادر قواعد الطريقة	و در قواعد الطریقه	۱۲۴	۱۵	پسنند میکردند	پسند میکردند
۴۶	۱	رضي الله	رضي الله	۱۴۵	۱۲	رسوکاران	رستمکاران
۴۷	۲۸	هما	همه	ایضا	۲۲	در در مدينه	در مدینه
۵۰	۱۸	و بار جود آن نسق	و بار جود نسق	۱۴۶	۱۷	میکند	میکند
۶۱	۶	ان تزاني	ان تزني	۱۴۸	۸	ماز	نماز
۶۲	۳۲	و در روایت	در روایت	۱۴۹	۲۶	وانساني و از حاکم	وانسانی و حاکم
۶۶	۱۴	تاگویند نمی نویسند	تاگویند مکر تاکنند	۱۵۰	۱۷	خیرا	خیر
۶۹	۲۳	رضي الله	رضي الله	۱۵۲	۲۸	ثر	اثر
۷۰	۳۲	الله خلق	الله خلق	۱۵۵	۶	تکویدیم	تکودیم
۷۵	۶	لا آله	لا آله	۱۵۶	۸	غمیکرند	غمیکرند
۸۴	۱۴	ایا باین فرساده شکام	ایا باین فرساده شکام	۱۵۷	۲۸	مشهور	مشهور
				۱۵۸	۱	پاک	پاک

صفحة	مطر	غاما	مصحف	صفحة	مطر	غاما	مصحف
۲	ایضا	الله	۲۲	ایضا	الركعتين	غلط	۲۲
۱۶۵	۲۲	آب	۳۴۶	۴	عمر	۳۴۶	۴
۱۶۸	۲۱	ود	۳۴۹	۴	علام	۳۴۹	۴
۱۷۵	۲۱	روایات	۵	ایضا	ابن عباس را یا	۵	۵
۱۷۹	۱۳	تسمه	۳۵۴	۲۷	قبيلة	۳۵۴	۲۷
۱۸۱	۱۴	داخل	۳۵۶	۲۹	تعلیم	۳۵۶	۲۹
۱۸۳	۳۳	بیریس	۳۵۶	۱۳	وارو	۳۵۶	۱۳
۱۸۳	۱۷	فاغسلوا	۲۱	ایضا	ابو عبد الله صبا یحی	۲۱	۲۱
۲۰۱	۲۱	کرد علقمه	۳۵۷	۹	مشکل	۳۵۷	۹
۲۰۲	۹	مصحف	۳۶۱	۶	لا بد	۳۶۱	۶
۲۱۱	۳	خاک پاک کنند	۳۶۶	۲۶	از علمای لغت	۳۶۶	۲۶
۲۱۳	۶	و فعت	۳۷۸	۲۶	بر نه خیزید	۳۷۸	۲۶
۲۱۷	۳	ناس	۳۸۶	۲۳	این را حدیث	۳۸۶	۲۳
۲۱۸	۱۱	مبتدئه	۴۱۵	۹	نصب لوتر	۴۱۵	۹
۲۱۹	۱۵	این است جزین	۴۲۱	۶	ین	۴۲۱	۶
۲۴۳	۳۰	الصوات	۴۲۲	۱۴	می شود	۴۲۲	۱۴
۲۵۱	۱۶	من یا بید	۴۲۳	۵	رتو	۴۲۳	۵
۲۵۱	۴	التمیثی	۴۴۹	۷	مشرع	۴۴۹	۷
۲۵۱	۱۰	نزاع	۴۳۱	۳۰	یا ایها	۴۳۱	۳۰
۲۵۱	۳۱	النبي	۴۳۶	۷	بیرون انس	۴۳۶	۷
۲۵۱	۴	القيمة	۴۳۶	۲۳	نزده	۴۳۶	۲۳
۲۵۱	۹	لیس	۴۳۸	۳۳	صحیحه	۴۳۸	۳۳
۲۵۱	۳۰	یر	۴۴۰	۳۱	شریعت	۴۴۰	۳۱
۲۵۱	۳۱	لرجل	۴۴۸	۴	مراد دارند	۴۴۸	۴
۲۵۱	۱	قول	۴۵۱	۲۹	در عمل	۴۵۱	۲۹
۲۵۱	۲۳	حجاج	۴۴۹	۲۳	هر که	۴۴۹	۲۳
۲۵۱	۳۰	یصمتونی	۴۵۱	۳۸	اشت	۴۵۱	۳۸
۲۵۱	۱	بیش	۴۵۰	۱۱	نشین	۴۵۰	۱۱
۲۵۱	۲۴	میکرارد	۴۵۲	۶	باز دت	۴۵۲	۶
۲۵۱	۳۲	بکسر	۴۶۱	۱۲	روای	۴۶۱	۱۲
۲۵۱	۱۷	م	۴۶۴	۲۸	قرا	۴۶۴	۲۸
۲۵۱	۲۷	ان	۴۷۵	۱۳	رودر	۴۷۵	۱۳
۲۵۱	۴	تقدیر	۴۸۳	۱۹	الساعة	۴۸۳	۱۹

PERSIAN RESEA
 ۴
 ۳۰۲
 ۳۰۲